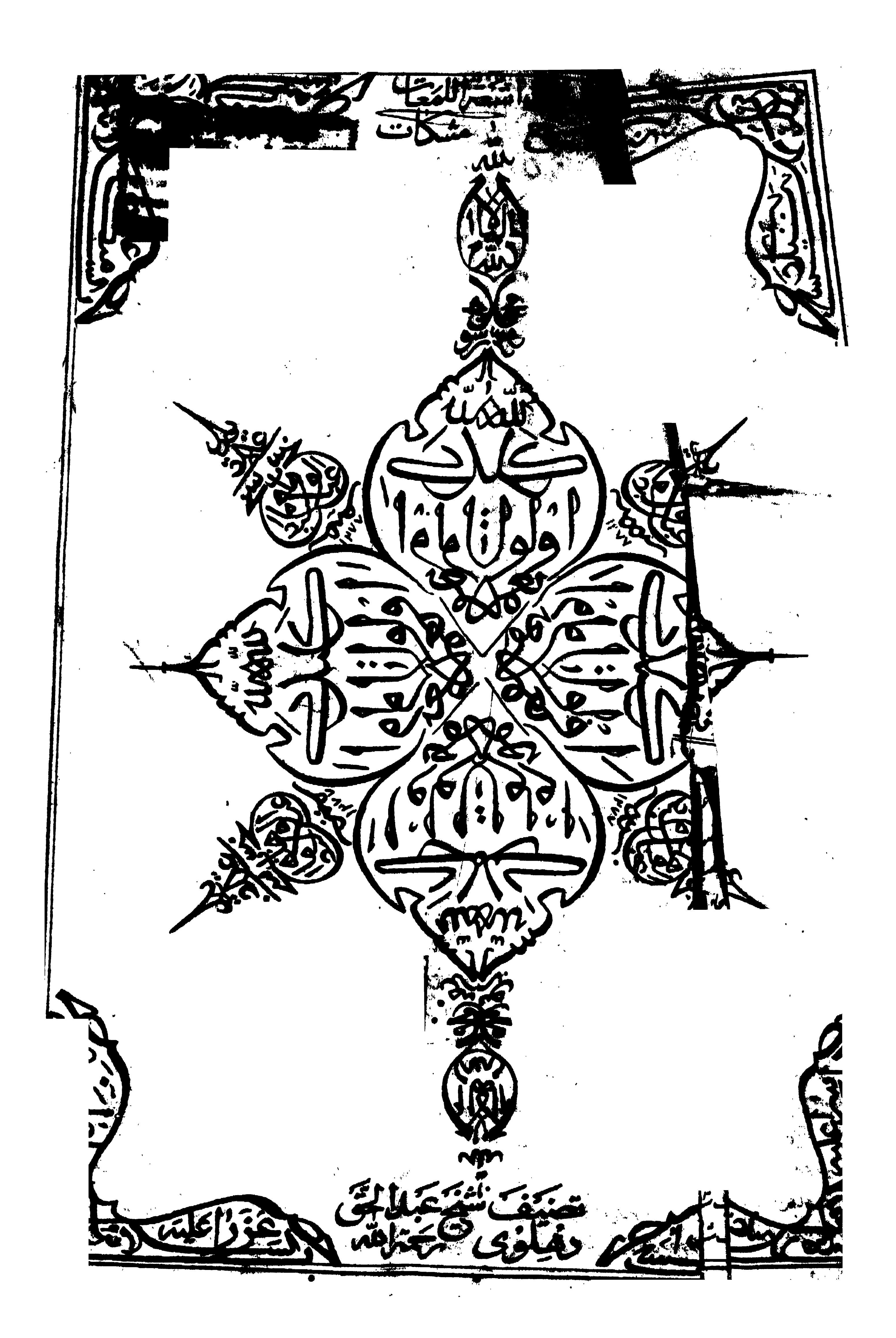
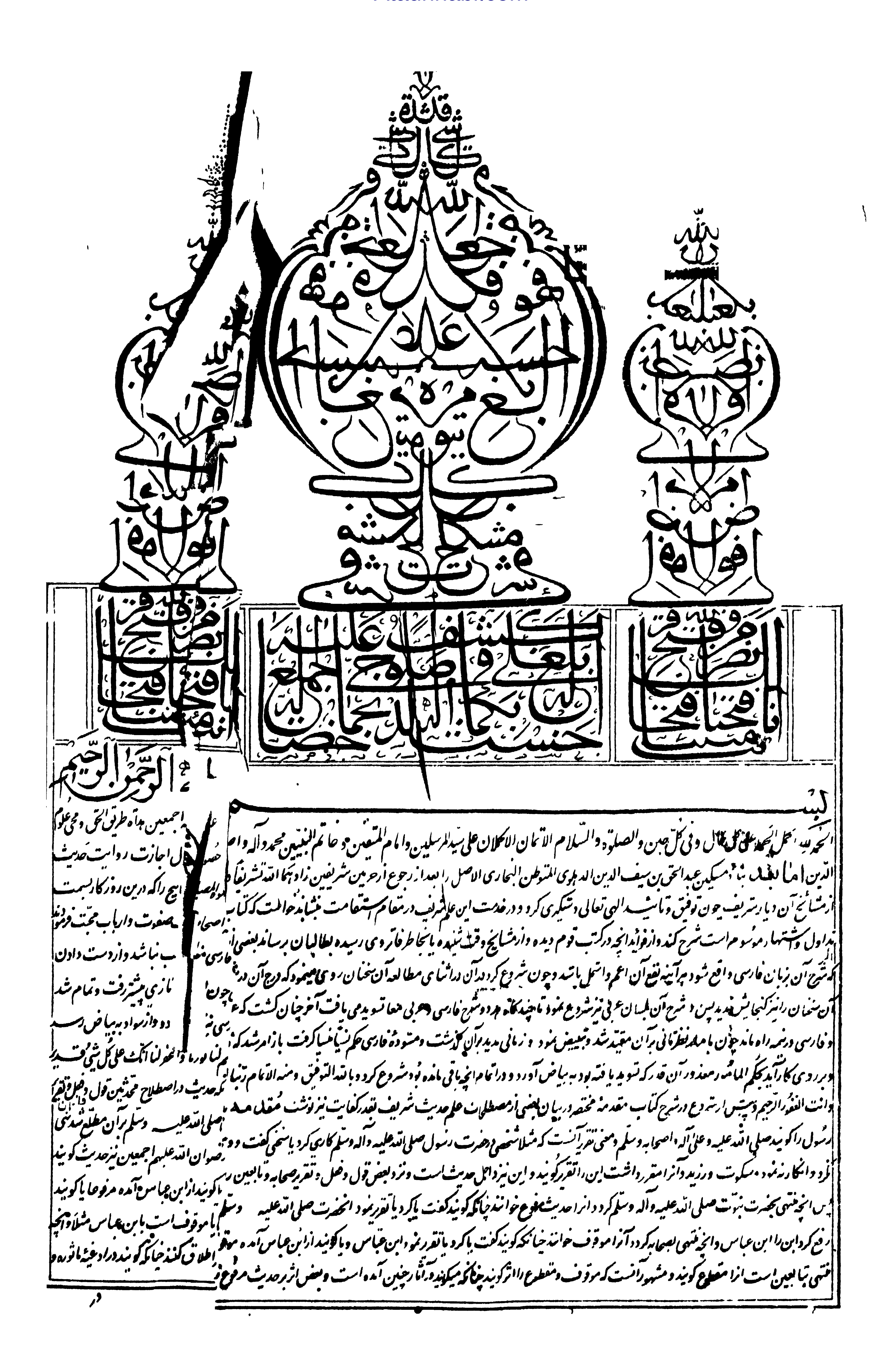

مشکات
تصنیف شیخ عبدالحق
دہلوی رحمۃ اللہ



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحمد على كل حال وفي كل حين والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين محمد وآله واصحابه اجمعين هداة طريق الحق ومحيي علوم الدين اما بعد فيقول العبد المسكين عبد الحق بن سيف الدين الدهلوي المتوطن البخاري الاصل را بعد از رجوع از حرمين شريفين زادهما الله تشريفا و حصول اجازت روايت حديث از مشائخ آن ديار شريف چون توفيق و تائيد الهی تعالی دستگيری کرد و در خدمت اين علم شريف در مقام استقامت بخشيد خواست که کتاب مشکوة المصابيح را که درين روزگار بسمت تداول و اشتهار موسوم است شرح کند و از فوائد آنچه در کتب قوم ديده و از مشايخ وقت شنيده يا بخاطر فاتر وی رسيده بطالبان برساند بعضی از اصحاب صفوت و ارباب محبت فرمودند که شرح آن بزبان فارسی واقع شود هر آينه نفع آن اعم و اشمل باشد و چون شروع کرد در آن در اثنای مطالعه آن سخنان روی مينمود که درج آن در فارسی مناسب نباشد و از دست دادن آن سخنان را نيز گنجايش نميديد پس در شرح آن بلسان عربی نيز شروع نمود تا چند گاه هر دو شرح فارسی و عربی معا تسويد می يافت آخر چنان گشت که عربی چون تازی پيشتر رفت و تمام شد و فارسی در نيمه راه ماند چون با مطالعه نظر ثانی بر آن مقيد شد و تبييض نمود و زمانی مديد بر آن گذشت و مسوده فارسی حکم نسيا منسيا گرفت باز امر شد که فارسی نيز [illegible] دو و از سواد به بياض رسد و بر روی کار آيد بحکم المامور معذور آن قدر که تسويد يافته بود به بياض آورد و در اتمام آنچه باقی مانده بود شروع کرد و بالله التوفيق و منه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شيء قدير وانت الغفور الرحيم و پيش از شروع در شرح کتاب مقدمه مختصر در بيان بعضی از مصطلحات علم حديث شريف بقدر کفايت نيز نوشت

مقدمه

بدانکه حديث در اصطلاح محدثين قول و فعل و تقرير رسول را گويند صلی الله عليه وعلی آله واصحابه وسلم و معنی تقرير آنست که مثلا شخصی در حضرت رسول صلی الله عليه وآله وسلم کاری کرد يا سخنی گفت و وی آنحضرت صلی الله عليه وسلم بر آن مطلع شد نهی نکرد و انکار ننمود و سکوت ورزيد و آنرا مقرر داشت اين را تقرير گويند و اين نيز داخل حديث است و نزد بعض قول و فعل و تقرير صحابه و تابعين رضوان الله عليهم اجمعين نيز حديث گويند پس آنچه منتهی بحضرت نبوت صلی الله عليه وآله وسلم گردد آنرا حديث مرفوع خوانند چنانکه گويند گفت يا کرد يا تقرير نمود آنحضرت صلی الله عليه وسلم يا گويند از ابن عباس آمده مرفوعا يا گويند رفع کرد اين را ابن عباس وآنچه منتهی بصحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانکه گويند گفت يا کرد يا تقرير نمود ابن عباس و يا گويند از ابن عباس آمده موقوفا يا موقوف است بابن عباس مثلا وآنچه منتهی بتابعين است آنرا مقطوع گويند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع را اثر گويند چنانکه ميگويند در آثار چنين آمده است و بعض اثر بر حديث مرفوع نيز اطلاق کنند چنانکه گويند در ادعيه ماثوره و

در

ورود عای ماثور چنین آمده است و خبر و حدیث بیک معنی است و بعض حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین
و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهی صریح بود چنانکه گفته شد و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سخنی نقل کنند که آنرا اجتهاد و رأی و قیاس عقل نتوان گفت و کرد و جز بسماع و نقل
بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع
است و بعض گویند سنت صحابه و خلفای راشدین نیز احتمال دارد وصــل سند رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بمعنی سند آید و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار
آن نیز افتد و متن حدیث آنچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نگردد و اسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل خوانند و این عدم سقوط
را اتصال و اگر یکی یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند واقع است آنرا معلق خوانند و این اسقاط را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی
تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین است و تعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که وی
التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد و بعضی از آنها را در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعی آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را ارسال
چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد بعض محدثین مرسل و منقطع بیک معنی آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است نزد جمهور
علما چه نتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند و غیر ثقه و نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا
و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمینمود و قال رسول الله نمی گفت و نزد امام شافعی رحمة الله اگر حدیث
مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است و از امام احمد دو قول است بقولی قبول و بقولی توقف و اگر سقوط از اثنای اسناد است اگر ساقط دو راوی باشند متوالی و هم آنرا معضل
خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکی بود یا زیاده نه پیهم بلکه از دو جا یا سه جا آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمی از منقطع آنست
که آنرا مدلس گویند بضم میم و فتح لام مشدده و فعل آنرا تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که فوق او است روایت کند
و لفظی که موهم سماع است بیارد و حال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و تدلیس مذموم و مکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه در آن غرض
فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و شهرت و ستر حال که بسبب طعن کرده و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن است و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام
نیز آید و بعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد و اگر در اسناد یا متن از راوی حدیث
اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی و امثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان
حدیث آورد بجهت غرضی و مصلحتی آنرا مدرج گویند تنبیه این کلام منجر میگردد بکلام در روایت بحدیث و نقل آن بالمعنی و درینجا اختلاف است اکثر برانند که جائز است
اما از کسی که عالم باشد بعربیت و ماهر باشد در اسالیب کلام و عارف بود بخواص عبارات و مفهومات خطابات تا خطا نکند و زیادت و نقصان راه نیابد و عنعنه روایت
حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و معنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق و عنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه و التباس مذکور و هر
حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است و بعض متصل را مطلقا مسند نامند هرچند موقوف و مقطوع بود و بعض مرفوع را مسند گویند
هرچند مرسل و معضل و منقطع بود والمعتمد هو الاول وصــل و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح
حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است سبیل درینجا ترجیح است بمزید حفظ
و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ و مرجوح را شاذ خوانند و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف
است پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو
راجح و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته اند که شاذ هرچه روایت کند ثقه و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیاید
و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکوره ندارند و حدیث مطعون بفسق و بفرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات
لا مشاحة فیها و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح است در صحت آن و در می یابند آنرا اهل مهارت و حذاقت
در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغه اسم فاعل این است معنی آنکه محدثان
میگویند تابعه فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تائید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد در مرتبه نیز متابعت را می
شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد
و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد و یشهد به حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند
وصــل حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلی است و ضعیف مرتبه ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آن است که بنقل عدل تام الضبط متصل
السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان

گردد صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده از حسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آن را حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم در آنست
که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بکمال خود است و در ضعیف و حسن لغیره نقصان
در همه صفات راه دارد اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت
تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است
مگر اصرار و دوام بران که آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت تنزه از بعض خسائس و نقائص است که نه مقتضای همت و مردانگی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و
شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت و شاملست مر عبد را و عدل شهادت مخصوص است بحر و مراد بضبط
حفظ تثبیت مسموع و مروی است از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت و حفظ قلب است و
ضبط کتاب نگاه داشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا **وصل** وجوه طعن متعلق بعدالت راوی پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق
چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع
خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و مراد
بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است و قطع و یقین را بدان راه نیست
فان الکذوب قد یصدق و اما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم از وی ثابت نشده
و روایت مخالف بقواعد معلومه ضروریه شرع نیز همین حکم دارد و این قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث و اینچنین کسی اگر توبه کند و توبه وی صحیح شود
و امارات صدق و سیمای صلاح در ناصیه حال وی لائح گردد حدیث از وی شنیدن توان و آنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت
است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آن داخل بدعت دارند و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب
نیز اگرچه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت طعن در وی و تباین حکم او را جدا شمرده اند و اما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد حال وی
نیز معلوم نخواهد بود و نتوان دانست که ثقه هست یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ و این را مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که ایشان همه عدل اند و اگر مبهم
بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل او اخبرنی ثقة اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس
بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام حاذق بگوید مقبول است اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزی است که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف و معلوم
است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفر است و حدیث مبتدع مردود است و نزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت
لسان مقبول است و بعض گفته اند که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است و هر که نه باین صفت بود اگرچه مخالفان
او را تکفیر کرده باشند مقبول است بانضمام ضبط و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آن است که اگر داعی باشد ببدعت خود و در مقام ترویج و تزیین آن بوده قبول نکنند و اگر چنین
نبود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود برین تقدیر مردود است و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و ارباب مذاهب زائغه در جامع
الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعت از ائمه حدیث که از فرقه خوارج و از آنها که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده اند از اخذ
حدیث ازین فرق و هر کدام را نیات است انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت
رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم **وصل** وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند
اول از جهه فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت و کثرت غلط نزدیک بیکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع
و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بر انواع متعدده است و آن موجب شذوذ حدیث است و اعتبار وی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث
بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته
شود بر توهم وی بقرائن داله بران و دریافت علل و اسباب قادحه آن را حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بآن مگر کسی که داده شده
است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این فن بودند تا دارقطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی درین
باب نیامده و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند
که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و ایقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و ایقان این هر دو صورت داخل در سوء حفظ است
و معتبر غلبه و کثرت صواب و ایقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند برای بعض محدثین و اگر طاری و
عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرد جدا و متمیز گردانیده است

از انچه بعد از وی کرده قبول کرده شود واگر تمیز نکرده وجدا نساخته توقف کنند واگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد واگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه رد و توقف بمرتبه قبول و
رجحان و همین است حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل **وصل** حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است آنرا غریب نامند واگر دو بود عزیز گویند واگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض
خوانند واگر کثرت رواة بحدی رسد که توافق ایشان بر کذب محال بود آنرا متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بانکه راوی یکی بود آنست که اگر در یک موضع هم اینچنین افتد غریب است
ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند واگر همه جا همچنین آمد فرد مطلق بود و مراد بانکه از دو کس روایت آید آنست که همه جا همچنین آمد واگر یک جا یکی آمد آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر
همین قیاس اعتبار زیادت برده در مشهور و این است معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است فافهم و از اینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب
صحیح میتواند بود بانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است و این است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث
بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعض ارشاذ را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده انا بی اعتبار مخالفت ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ و بمعنی فرد ثقه آنکه در مقام طعن مذکور
شود بمعنی مخالفت ثقات است **وصل** حدیث ضعیف آنست که یکی ازین شرائط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد
او بانقطاع متسم بود و بشذوذ و نکارت و علت موسوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد افرادا و ترکیبا و مراتب صحیح و حسن لذاتهما و لغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت
مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن و این قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثلۀ آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط هم
رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی از آن فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از
پدرش از جدش و بعض مالک را از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم بر اسنادی مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در صحت تمام
اعلاست و عدتی از اسانید در اینجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست است والله اعلم **تنبیه**
عادت ترمذیست که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع در حسن و صحت خود اشکالی ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره
چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکالی می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در
حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی از وی است و اینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض
غریب است و نزد بعض حسن یا واو بمعنی او ست که شک و تردد دارد در آنکه غریب است یا حسن و قول بانکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است
وصل احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین حسن لذاته نزد عامه علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف متعدد
طرق بمرتبه حسن برسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرداتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن
است نه ضعیف صرح به الائمه و بعض گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواه یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت
اتهام کذب راوی یا شذوذ و فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که بر این صورت محمول خواهد بود آنچه
بعض گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف افاده نمی کند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است فتدبر **وصل** چون مراتب صحیح متفاوت است و صحاح بعض اصح از بعض است
پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سائر کتب حتی گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم
را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب و رعایت
دقائق اشارات و محاسن نکات در ذکر اسانید نیست و این خارج مبحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی
صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی و بعض توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح
مسلم کما بینوه فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار
و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن است که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه منفرد است بآن بخاری پس آنچه منفرد است
بآن مسلم پس آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پس آنچه بر شرط بخاری بود پس آنچه بر شرط مسلم بود پس آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده
اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آن است که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت
و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده برین است که در مقدمه شرح سفر السعادة گفته است والله اعلم **وصل** احادیث صحیحه منحصر نیست در
صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامه صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح بخاری گفت که نیاورده ام
درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده از احادیث صحیحه است و نمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است و لابد درین
ترک و اتیان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه
در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فرو گذاشت شده است از آن تلافی و استدراک نموده و درین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی از ایشان و بعض بر غیر شرط

ایشان وگفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب وگفته که درین عصر ما جماعهٔ از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمهٔ دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر این است که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند از شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحهٔ او را و زیادت آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیهٔ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشاپوری الحافظ الثقه که مستدرک نام دارد و بعض گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز را یافته است وگفته اند که ابن خزیمه و ابن حبان امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مختارهٔ حافظ ضیای مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکین و منتقی ابن جارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند لیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و براه تعصب یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم

وصل کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی که سنن ابی داؤد و نسائی و نزد بعض موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعض گفته اند که کتاب دارمی سزاوار تر است بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره و شاذ در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است و مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاورده ام که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم و مؤلف در دیباچه کتاب ذکر جماعهٔ از ائمهٔ حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بترتیبی که وی نهاده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا بر وجه اتم و اکمل ذکر کرده ایم و بالله التوفیق

احوال بخاری کنیت او ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بفتح موحده و سکون را و کسر دال مهمله و سکون زای و فتح موحده و ویرا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده و بخاری منزلهٔ علم او و کتاب او گشته و او را جعفی بضم جیم و سکون عین مهمله و بفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد اوست مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت بشافع شافعی گویند و بخاری پیشوا و مقتدای فن حدیث و اهل آن بوده و او را در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر المواریث المحمدیه القاب است و علمای زمان او را مدح و تعظیم بحد و بی اندازه کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد او می در آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم دو پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ استاذین یا سید المحدثین و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدای تعالی او را زینت این امت و ابن مدنی گفته که وی ندیده است مثل خود و ابن خزیمه گفته نیست زیر کبودی آسمان داناتر بحدیث و حافظ تر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الهی است که بر روی زمین میرود وگفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد و استنباط فروع از اصول نظیری نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان داشت و بود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها می گفت خداوندا دعای مرا همه در دنیا مستجاب مگردان و چیزی برای آخرت نگاه دار و مادرش نیز مستجاب الدعوات بوده آورده اند که بخاری در صغر سن نابینا گشت و اطبا از معالجت وی عاجز آمدند مادر وی بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه السلام در خواب دید که با او می گفت حق سبحانه و تعالی بصر پسر ترا باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکای تو و وی در صباح آن بینا برخواست و آورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و بر کتب اصحاب رای اطلاع یافت آنگاه پدر او مع والده و برادر او را حج برد و در سن هژده سالگی کتاب قضایای صحابه و تابعین را تصنیف کرد بعد از آن در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تاریخ کبیر تالیف نمود و در شبهای ماهتاب مینوشت پس برای سماع و قرائت حدیث رحلات متعدده ببلاد اسلام نموده منقول است از وی که گفت دو بار بمصر و شام بجهت استفادهٔ حدیث رحلت کردم و چهار بار به بصره در آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و احصا نتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد غیر از صاحب حدیث نبود و مشایخ او بر پنج طبقه اند تبع تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعض تلامذهٔ او هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرده روایت کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که گفت لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در غایت متمول بود بمالی که از پدر بمیراث بوی رسیده بود و جوانمرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو بادام یا سه بادام میگذرانید و بروایتی چهل سال نان خورش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهة نان خشک خوردن

عارف

عارض شده پس بمبالغه شربتی با مان اختیار کرد مرویست که نوبتی در نماز بود و زنبور هفده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة وکاملة و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابهاست مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قرائت خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب وحدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط و کتاب فواید

ذکر باعث بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را پوشیده نماند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و در رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائره حفظ ایشان بواسطهٔ برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمع و تالیف گردد کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضی از آن بقرآن مخلوط شود و در بادی نظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعد بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابی علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنچه از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در آن جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوای تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج بجیمین اول مضموم و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هر یک کتابی تصنیف کرد بعد از آن هر یکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند و لیکن در هیچ کدام از این مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر این تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وی مرویست که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و من در مقابل آنحضرت استادم و مروحه بر دست من است و آن سرور را باد میکنم و مگس را از روی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ را دور کنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و موکد شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و به ثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از ششصد هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة بینی و بین الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت در نیاوردم در این کتاب الا احادیث صحیحه و آنچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ حدیثی را در آن کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و دو رکعت نماز گذارد و بروایتی آمده که غسل باب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگذارد و هر چه نزد وی صحت آن بیقین می پیوست در آن کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرده که بخاری تحویل تراجم کتاب خود در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمه که مینوشت دو رکعت نماز میگذارد و وجه توفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته اند که مسودهٔ کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینهٔ مطهره آنرا به بیاض برده و از وی منقول است که گفت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بر آن گذشته و تنقیح نموده به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری از این جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده و گفته اند شاید که احادیث را بر آن حضرت عرض میکرد و هر چه او را یقین میشد از حضرت وی صلی الله علیه وسلم در واقعه یا بالهام مجاور در حرم میگشت مینوشت والله اعلم و ابو زید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی گوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علما و عظما آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفت و هر قدم که آنحضرت بر میداشت بخاری بر همان محل قدم می نهاد و جمهور علما برانند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جمله احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات والشواهد والمتابعات و مع المکررات نه هزار و هشتصد و هشتاد و دو حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعه آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی و در این میان علمای اصول حدیث و شراح بخاری اختلافی نیز هست والله اعلم اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات از این قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشائخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و شدائد خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاذ خود سید اصیل الدین رحمه الله علیه نقل کرده که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقائع و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و مهم بکفایت انجامیده است و میان علما این معنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که نجات و گشاد از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاه داشته و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده

ذکر قصهٔ وفات بخاری رحمة الله علیه آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشایخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود بازگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در آن بکمر سنگ برای او زدند و دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس مدتی در بخارا بود و بتحدیث احادیث و افادهٔ علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح جامع خود و تاریخ کبیر را بیار تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاده او را گفت من خوار نمی گردانم علم را و نمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست بچیزی از علم باید نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و در روایتی آنکه والی بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد او معین سازد که در آن مجلس غیر ایشان نباشد و استماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد ولیکن چون وقت در رسیده بود وی بسبب تشویش وقت او دادند بر والی بخارا و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم و اولادهم و اهالیهم خداوندا بنمای ایشانرا جزای آنچه قصد کردند مرا بدان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او را در شان آن جماعة قبول کرد ماهی ازین امر نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بعزل والی و بانکه ویرا بر دراز گوش ماده نشاندند و گرد شهر گردانیدند و ندا میکردند که سزای بدکار این است و در زندان حبس کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند هر یکی به بلای گرفتار شدند که مادهٔ عبرت خلائق گشتند شعر لله قوم اذا حلوا بمنزلة حل الرضا و لسیر الجود ان ساروا نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی باو نوشتند و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بقریهٔ خرتنک رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی در آن بلده در آنجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد شبی از ملاحظهٔ اختلاط خلائق و اختلاف ایشان و خوف وقوع در فتنهٔ ایشان که منجر بدین گردد ملول و دل تنگ شد و بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت و گفت اللهم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی الیک خداوندا تنگ آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس بردار مرا و بکش سوی خود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم در ماه شوال سنه اربع و تسعین و مائة ببلدهٔ بخارا و وفات وی شب شنبه غرهٔ شوال سنه ست و خمسین و مائتین بود رحمه الله و خطیب ابوبکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طواویسی نقل میکند که گفت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب استاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بران حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظر محمد بن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم نقل است که چون ویرا دفن کردند رایحهٔ طیبه از مشک از قبر او میدمید و این رائحه مدتی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از خاک تربت وی تبرک می بردند چنانکه مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجرهٔ از چوب بر سر تربت وی ترتیب دادند و مردم خاک ما حول پنجره می بردند و همان رایحه می شنیدند تا مدتهای مدید آن رایحه باقی بود **نظم** هر جا که تو بگذری و بر داری پی گل روید و لاله روید از تربهٔ وی کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم **احوال مسلم** ابو الحسن مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و نیسابوری وطنا و مسکنا یکی از علمای اعلام امت و حفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن و یکی از متقیان و مهرهٔ ان این علم شریف بوده و قدوه و عمده و استاد نزد اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق ابن راهویه و غیرهما و در ری از محمد بن مهران جمال بجیم و از ابی غسان مسمعی و غیرهما و در عراق از احمد بن حنبل و عبد الله بن مسلمه قعنبی و غیرهما و در حجاز از سعد بن منصور و از ابی مصعب و غیرهما و در مصر از عمر بن سواد و حرملة بن یحیی و غیرهما و همچنین روایت حدیث دارد که از کبار علما و حفاظ عصر خود که فوق او بوده اند و رحلت کرد به بغداد چند بار و تحدیث کرد در وی و روایت حدیث کرده اند از وی طائفه از مشایخ و علما و حفاظ عصر او که در درجهٔ او بوده اند مثل ابو حاتم رازی و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ابو عیسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمه و غیرهم و خلائق بسیار که حصر و احصای ایشان متعسر است و در صحیح مجرد کتابی تصنیف کرده که علما آنرا تلقی بقبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری و در صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا درین کتاب آورده ام بلکه آنچه بران اجماع کرده بودند آورده ام و گفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث مسموع تصنیف کرده ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشابوری پرسیدم که کدام یکی ازین اعلم است گفت آن هم عالم است و این هم عالم باز مکرر گفتم وی همین کلمه گفت پس تر گفت یا ابا عمرو گاهی غلط می کند بخاری در اهل شام و ذکر میکند در جای یکی از ایشانرا بکنیت و ذکر میکند در جای دیگر بنام پس گمان برده می شود که آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود او را غلط و خطیب ابوبکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را و نظر کرده است در علم وی و راست میرود برابر با وی و چون بخاری در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وی شتافت و بسیار آمد و رفت کرد بروی و دارقطنی گفته که اگر بخاری نمی بود نمیرفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار او است و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث کتاب او در کتاب خود متفرقا آورده و بسیار دلیری کرد که با و منسوب نساخت و در صحیح خویش از او روایت نکرده و الله اعلم و اعلی اسانید مسلم آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و سلم چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح او این حال دارد و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل

وکتاب

وکتاب اوهام محدثین وکتاب تمیز وکتاب من لیس له الا راو واحد وکتاب طبقات تابعین وکتاب مخضرمین و شیخ محی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هرکه از محققین و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر دقیق و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و احصای طرق حدیث و ضبط متفرق آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بداند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از او و مدد [illegible] و کسی که مساوی بل مدانی او باشد در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی تلو کتاب بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح با صحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک صفاتی که صحت بران دایر است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ و علت است در بخاری اتم است و شروط بخاری در آن صفات اقوی و اشد ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و شش و وفات او در نیشاپور شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه **احوال مالک** ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجره یعنی مدینه مطهره بوده کان ثقة مامونا ورعا فقیها محدثا حجة وی از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری و جماعه دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری باآنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعید و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب و خلائق بیشمار و طوائف علما از وی تعلم نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و در تعریف کتاب او که موطا است گفته ماتحت ادیم السماء اصح من موطاء مالک و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مؤلف نشده بودند و ذهب ابن خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم امین تر از مالک نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من فتوی نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باقصی الغایة میکوشید و چون شخصی بطلب علم بدر سرای مالک آمدی جاریه خود را گفتی که برو و بپرس ازین شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک بیرون آمدی و جواب فتوای او بگفتی و اگر گفتی حدیث میخواهم او را بنشاندی و غسل تازه برآوردی و لباس پاکیزه پوشیدی و خود را مطیب و منظف ساختی و وساده نهادی و بربالای وساده باهیبت و وقار بنشستی آنگاه دستوری دادی تا آن شخص درآمدی و او را حدیث شنواندی آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضه رسول صلی الله علیه وسلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالک خو[illegible]ست که بیرون آید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید و هر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و مامون از و سماع حدیث کنند منت از و بر ماست مالک بکراهیت در وی نگریست و گفت مه یا امیر المؤمنین لا تضع فی عزة شیء رفعه الله العلم یؤتی ولا یاتی یعنی بگذار و پست مگردان عزت چیزی را که بلند گردانیده آنرا حق عز شانه علم چیزیست که بجانب وی بیایند نه علم بجانب کسی برود و بروایتی انکه اعزک الله علم از پیغمبر که اصل و فئه شماست ناشئی و پیدا شده بر شما است که آنرا عزیز دارید هارون بانصاف درآمد و گفت صدقت ایها الشیخ کان هذا هفوة منی فاسترها علی راست گفتی ای پیر این سهوی لغزشی بود که از من صادر شد بپوش آنرا بر من و بگذار آنرا از من پس امین و مامون را بدر سرای مالک فرستادی و مالک ایشانرا آنگاه بار دادی که دیگر طالب علمان را و همدران صف نشاندی که دیگران وا آورده اند که هارون بر مالک زری فرستاد و مالک بخدمتکاران خود گفت که این مال را نگاه دارید و خرج نکنید بعد از آن هارون بمالک گفت که اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب ترا مشهور گردانیم و رواج دهیم و همه را بمذهب تو و موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتابی است که من براندازه علم و دانش خود جمع کرده و فراهم آورده ام و شاید که درانجا خطاها کرده باشم و دیگری داناتر از من باشد دیگران را بمذهب من آوردن چه معنی دارد اما آن مبلغ که امیر المؤمنین فرستاده تیار است و امانت نهاده پس آن مبلغ بر هارون باز پس فرستاد و هارون اعتذار نمود و مبلغ نگرفت شافعی گوید دیدم بر در سرای مالک اسپی چند از اسپان خراسانی و بغله چند از بغال مصری بسته که ندیده بودم هرگز بهتر از آنها و بر سبیل تعجب باوی گفتم چه نیکو می نمایند این افراس و بغال گفت یا ابا عبد الله این هدیه است از من بسوی تو قبول کن گفتم پس از اینها یک دابه برای خود نگاه دار تا سواری کنی بر آن گفت من شرم میدارم از خداوند تعالی که بر زمینی که تربت رسول صلی الله علیه وسلم در آن باشد سواره بر آن روم و مالک در تعظیم و محبت مدینه رسول صلی الله علیه وسلم باقصی الغایت کوشیدی و هرگز از مدینه بیرون نرفت الا یک بار برای حج مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روضه شریف درس گفت رحمه الله ولادت وی سنه خمس و تسعین از هجرت یا احدی و تسعین یا اربع و تسعین و یا سبع و تسعین و وفاتش در سال صد و هفتاد و نه بود و الله اعلم بالصواب **احوال شافعی** هو ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المطلبی و وی را مطلبی برای آن گویند که جد اعلای او چنانکه معلوم شد مطلب بن عبد مناف است برادر هاشم بن عبد مناف که جد پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و او را نسبت بجد او شافع کرده شافعی گفتند و نسبت بوی بدین لفظ کنند و گویند که مادر عبد یزید بن هاشم دختر هاشم ابن عبد مناف است که جد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و مادر شافع خلده بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والده امیر المؤمنین علی است

رضی الله عنه و گویند که مادر شافعی ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را بدین جهات نسبت به بیت نبوت ثابت باشد و آورده اند که شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالیده بود و پدر او در روز بدر صاحب رایت بنی هاشم بود از جانب اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیهٔ خویش داده مسلمان گشت و ولادت شافعی در غزه بود و بقولی در عسقلان بود و بقولی در منی او را بمکه بردند و نشو و نما در آنجا یافت و وی هفت ساله بود که حفظ قران کرد و چون ده ساله شد موطای مالک یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که در آن زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت علمای عصر او را اذن فتوی دادند بعد از آن رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی منقول است که در ابتدای امر میل بسیار بود بشعر و بسیار می ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر ذو حظ عظیم روزی در سایه خانه کعبه نشسته بودم و هیچکس نزد من نبود از عقب خود شنیدم که گوینده میگفت یا محمد علیک بالفقه و دع الشعر و هم از وی منقول است که پیش از اوان بلوغ پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در خواب دیدم که با من فرمود یا صبی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود از کدام قومی تو گفتم تو فرمود نزدیک من آی و دهن بگشای چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقداری گرفت و بر دهان و زبان و لب من فرو کشید و فرمود امض بارک الله فیک دیگر بعد از این واقعه در من لحنی و خطای در حدیث و در کلام عرب واقع نشده گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتی نظر بجانب من نمود و مرا راه فراستی بود پرسید که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خدای تعالی و از معاصی مجتنب و محترز باش بدرستی که تو را شانی عظیم دست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه و سلم پس مدتی ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمی که نزد او بود فراغ حاصل کردم و چون اجازت سفر از وی خواستم در حال وداع با من گفت ای جوان بدرستیکه خدای تعالی در دل تو نوری القا فرموده است پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیرهم خلق کثیر روایت کرده از وی احمد بن حنبل و ابو ثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بغداد رفت دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بر وی جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نموده بعد از بمکه بازگشت پس نوبتی دیگر به بغداد رفت بعد از آن عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید در آنجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز است و از احمد حنبل منقول است که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلی الله علیه و سلم از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت هرگز بر شافعی در نیامده ام الا که احمد بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نمازها میگفت اللهم اغفر لی و لوالدی و لمحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است مر روز را و مانند عافیت است مر مردم را و گفت سی سال است که شب نگذرانیده ام الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار خواسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که رأس و رئیس اهل حدیث است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده بر همین بغلهٔ شافعی میروی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر بسیار بغلهٔ او

بیت هر که دانش نباشدش روزی ننگ دارد ز دانش آموزی

و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابوحنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آنرا در یکشبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای بلیغ بر وی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم و فصاحت و معرفت و ثبات و تمکن و حسن صورت و سیرت و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجه کمال داشت و از ابو محمد خواهر زادهٔ شافعی منقول است که گفت شافعی در یک شب چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میساخت و در سایه چراغ کتابت میکرد و مطالعه می نمود آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بردار پس به تذکر و تفکر اشتغال می نمود پس باز بانگ میزد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که ازین مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه استعینوا علی الکلام بالصمت و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظ علانیة فقد فضحه و شانه و فرمود زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس در دار آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا بیگاه می خوری حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و حسم مادهٔ طمع در موائد اصحاب هارون گفت هذا بیت القصیدة و وی گفته آنچه علما را زینت دهد فقر است یا قناعت و خشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جهال اضطراری و آورده اند که مزنی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کرده و چه حال داری در جواب گفت صباح کردم بر صدد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و بر صدد آشامیدن جام موت و به بدیهای کردار خود رسیدن و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چندی خواند در رجای عفو و مغفرت الهی و جان داد و ولادتش در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافهٔ مصر و قبره بها مشهور یزار و یتبرک به رحمة الله علیه

احوال امام احمد بن حنبل

ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن دیار کرده و بعد از آن که از سماع حدیث از مشایخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشایخ بلاد مذکوره نموده و روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار و روایت دارند از او مشایخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و اسحق بن راهویه در حق او

گفته احمد بن حنبل حجت است میان خدا و میان بندگان او بر روی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در انجا احدی را که اورع و اتقی و اعلم بوده باشد
از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدم هیچ جوان را که احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف
است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او اعلی و ارفع و اجمع کتب بوده روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده ام از
زیاده از هفصد و پنجاه هزار حدیث از ابو داؤد سجستانی منقول است که گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نمودی آورده اند
که احمد بن حنبل فقر اختیار کرد و هفتاد سال بر آن صبر نمود و از هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد هزار دینار زر سرخ بار
کرده ببغداد فرستادند وی از انجمله سه کیسه زر که هر یکی هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال بمن رسیده است بگیر انها را
و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد شعر گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گر باب چشمه خورشید دامن ترکنم و از وی در باب
صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرجه علیا و مرتبه قصوی درین باب رحمة الله علیه رحمة
واسعة کاملة رباعی دست و دل ما هرچه تهی تر خوشتر و ازادی ما ز هرچه خوشتر خوشتر عیش خوش مفلسانه یک چشم زدن از عشرت صد هزار قیصر خوشتر از ابو داود سجستانی
منقول است که گفت دویست شخص را از کبار مشائخ حدیث دیده باشم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعه رازی منقول است که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن
حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در جمیع نیکوئی ها علی بن المدنی گوید در اصحاب ما مر احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد الله بن احمد
گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده اید که دانا شوید و حال انکه در میان شما فقیهی نیست و در ایستاد و مذمت ایشان مینمود
گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من پیدا شد گفتند تحقیق آمد که میخواستی آمد ابو عاصم باز نگریست
و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت کرده میدارم که پا بر گردن مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جمله فقه او یکی است انگاه گفت که گشاده سازید برای او مجلس را
پس گشاده ساختند و او را در برابر خود نشاندند و بروی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید و او جواب مسائل میگفت
ابو عاصم گفت این از ان مردانست که بر روی دریا میروند نه از آنانکه بر روی زمین میروند و از اقوای حجج و اسنای براهین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب و اجتهاد
این امام اجل و اکرم آن است که شیخ الشیوخ قدوة اولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال او
است و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر میشود که ان حضرت را اجتهادی بود که موافقت داشت بیکی
ازین دو مذهب و مشهور و مقرر آن است که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع و ثابت است والله اعلم ولادت وی رحمه الله در بغداد در اربع و ستین و مائة و
وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمه الله یوم الجمعه وقت الضحی و دفن بعد العصر **احوال ابو داؤد سجستانی** ابو داؤد سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر
سجستانی یکی از انجماعه است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و اطراف عالم را طواف نموده درین طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشائخ عراق و خراسان
و شام و مصر و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشائخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب
و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیرهم و روایت کرده اند از او پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن خلال و غیرهم و ابو داؤد در بصره ساکن بوده
و به بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او از او نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را و
استحسان نمود از ابی داؤد منقول است که پانصد هزار حدیث رسول صلی الله علیه وسلم از مشائخ در قید ضبط و حیطه کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین پانصد هزار
بیرون آورده ام که در آن کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و آنچه نزدیک بآن است و آدمی را از جمله این احادیث که درین کتاب اورده ام چهار
حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال
بین و ان الحرام بین و بینهما مشتبهات الحدیث و ابو بکر خلال در شان او گفته که ابو داؤد پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زهد و ورع و بصارت و مهارت
در فن حدیث موصوف و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داود کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از ابو داؤد
منقول است که گفت در سنن خود حدیثی ایراد نکرده ام که علمای حدیث اجماع کرده باشند بترک آن و گفته اند که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا مصحف
بعد از آن کتاب ابو داؤد احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد جزوی کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد بر مردم خوانده گشت در میان مردم مثل مصحف که تبعیت می
کردند بآن و مخالفت نمی کردند آنرا و موسی بن هارون گوید ابو داود در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان او گفته که او
یکی از مقتدایان روزگار است در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان ولادت او در سال دویست و دو و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج بود **احوال
ترمذی** ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوة والسلام و از ثقات مجمع علیه
بوده و مر او را در حدیث و فقه ید صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظم قدر و اتساع حفظ و کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن و مثل آن کتاب بدین

فن ومثل آن کتاب در این باب مؤلف نشده و در ذکر علل حدیث وصحیح وتحسین وتضعیف آن وبیان مذاهب علما از سلف وخلف وشرح اختلاف مجتهدان و در شان
کتاب جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد ومغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشائخ مثل قتیبة بن سعید ومحمود بن غیلان ومحمد بن بشار واحمد بن منیع ومحمد بن المثنی وسفیان
بن وکیع ومحمد بن اسمعیل وغیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی وهیثم بن کلیب وگفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست ویک حدیث
در سنن او این حال دارد وآن این حدیث است که یاتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر ومسلم وابوداؤد ثلاثی ندارند وچون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا
بر علمای حجاز وعراق وخراسان وپسندیدند آنرا ومرضی افتاد ایشان را وشمائل النبی تصنیف اوست وآن از احسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته ومیامن وبرکات
بسیار وبیشمار دارد وخواندن آن برای مهمات مجرب اکابر است ولادت ترمذی در سال دویست ونه ووفات او در سال دویست وهفتاد ونه بود والله اعلم **احوال نسائی**
ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث وعالم ومشار الیه ومقدم وعمده وقدوه بود بین اصحاب الحدیث وجرح وتعدیل وی معتبر بین
العلماء ودر اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند وآن کتابیست جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث وبیان مخرج آن وبعد از آن اختصار کرد آنرا
ومسمی ساخته بمجتبی بباء موحده ونون وسبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از وی پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد او را بنوشتن صحیح
مجرد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود وهر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده ومعلل داشته اند از آن کتاب اسقاط نمود وچون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان
مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر وهمچنین گاهی که گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری ومسلم وسنن ابوداؤد وجامع ترمذی ومجتبای نسائی خواهند حاکم ابو عبد الله
نیشاپوری گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی برد ونیز از حاکم منقول است که شنیدم
از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یکبار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعلم حدیث وبر جرح وتعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود وبود در غایت
ورع نمی بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق می کند که قرئ علیه وانا اسمع ودر روایت از وی نمی گوید حدثنا واخبرنا چنانکه در روایت دیگری از مشائخ
خود میگوید وگفته اند سبب این طریقه روایت کردن از او آنست که میان حارث ونسائی خشونتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث
حارث در گوشه پنهان می شد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او آواز او را می شنید واز وی استماع حدیث مینمود واین حارث عالمی صالح وقاضی مصر بود ونسائی روایت
حدیث دارد از کبار مشائخ مثل قتیبة بن سعید واسحاق بن راهویه وعلی بن خشرم ومحمود بن غیلان وابوداؤد سجستانی وروایت حدیث دارند از وی جماعتی از کبار مانند
ابوجعفر طحاوی وابوبکر بن السنی وابوالقاسم طبرانی ومیر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبد الله یافعی منقول است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی
صاحب مصنفات ومقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت وتصانیف او در آن دیار منتشر است ومردم بسیار از او اخذ وتحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق
آمد واهل آن ناحیه نوبتی در مسجد باو گفتند چه میگوئی در حق معاویه وچه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سائل گفت لما یرضی معاویه ان یخرج راسا براس حتی یفضل ودر روایتی
آنکه گفت نمی شناسم او را هیچ فضیلتی الا لا اشبع الله بطنه پس مردم برخاستند ودر وی پیچیدند وبیخ خصیها کردند وچندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند او را وبرمله بردند
واز آن جهت بیمار شد ودر آن بیماری برفت از دنیا ودر روایتی آنکه بمکه بردندش واز آن جهت بیمار شده بود بمکه وفات یافت ومیان صفا ومروه مدفون گشت وهم یافعی
آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی واهل البیت علیهم التحیة والسلام تصنیف کرد تا او را گفتند چرا فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر آن تصنیف
آن بود که چون در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشانرا براه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را تالیف کردم واو یک
روز روزه میداشت ویک روز افطار میکرد وموصوف بود بکثرت جماع وچهار زوجه داشت ومیان ایشان قسم میکرد وورای آن سراری نیز میداشت ولادت نسائی
در سال دویست وپانزده از هجرت ووفاتش در سال سیصد وسه **احوال ابن ماجه** ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان وحافظان
احادیث ثقه ومحتج به است وصاحب سنن از اصحاب مالک ولیث سماع حدیث کرد ورحلت نمود در طلب حدیث ببلاد وکتاب او یکی از کتب اسلامیه است که بین
العلما باصول سته وکتب سته مشهور شده وبصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری وصحیح مسلم وسنن ابی داؤد وجامع ترمذی وسنن نسائی وسنن ابن ماجه وچون
محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعه مراد این است که این شش تن درین شش کتاب روایت کرده اند وچون گویند رواه الاربعه مراد این چهار اند غیر از بخاری ومسلم وابن ماجه
را چند حدیث ثلاثی هست ووی در باب فضل قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده وبر وی وبر کتاب وی ازین جهت طعن وعیب کرده اند از آن حیثیت که آن حدیثی
است منکر بل موضوع ودر فضل قزوین احادیث بسیار آمده ونزد محدثان آن همه موضوع است ومیسره شخصی بوده از وضاعان که آنها را وضع کرده ولادت ابن ماجه
در سال دویست ونه ووفات او در سال دویست وهفتاد وسه بود **احوال دارمی** ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ
حدیث واز علمای اعلام دین وشیخ الحفاظ والمسندین است بازهد وورع ودیانت وصیانت موصوف وکتاب او از احسن کتب حدیث است روایت دارد از یزید بن
هارون وحبان بن هلال والنضر بن شمیل وحیوة بن شریح روایت کرده اند از وی کبار علمای محدثین مانند مسلم وترمذی وقرباتی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را
از ابو المنذر در جواب گفت نمی شناسم او را بتحقیق که دور ودراز کشید غیبت برادران ما از ما اما فرا گیرید عبد الله بن عبد الرحمن را علیک بذاک السید علیک بذاک السید

علیک بذاک السید بندار گوید حفاظ در دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و اعلی و اقرب اسانید او
آنست که میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم وا و سه واسطه باشد و بانزده حدیث در کتاب او بدین طریق مروی گشته ولادت او در سال صد و هشتاد و یک و وفاتش در دویست و پنجاه
و پنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن دارمی بدو رسید ساعتی سر خود را در پیش انداخت انگاه سر بر آورد و کلمه استرجاع
گفت و آب چشم بر رخسارهای او فرو دوید رحمة الله علیهما **احوال دارقطنی** ابو الحسن بن علی بن عمر الدارقطنی حافظ حدیث و علامهٔ مشهور فاضل و محدث کامل و عالم عامل
فرید عصر و وحید دهر خویش بوده در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث بی بدیل بود با صدق و دیانت و ثقه و عدالت و صحت اعتقاد و گویند که
بعد از وی درین باب کسی نیامده و این فن بروی ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال تفقه بر ابی سعید اصطخری کرده و روایت حدیث از و و از خلائق بسیار دارد
و روایت دارند از وی حافظ ابو نعیم و ابو بکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب طبری و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وی پرسیدند که مثل دارقطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده
من چگونه دیده باشم ولادت وی در بغداد در سال سه صد و شش یا پنج و وفاتش هم در بغداد روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده سال سه صد و هشتاد و پنج **احوال بیهقی**
ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی یکی از پیشوایان و مقتدیان حدیث و فقه بوده در زمان خود و تحقیقات در علوم بسیار دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف
بیشمار کرده و گویند که تصانیف او بهزار جزو رسیده و گویند که او را در علم ثانی نبود و بعضی از علما گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از
تصانیف ایشان کرده اند یعنی از متاخران یکی دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سیوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی مصری چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی
پنجم ابو عمرو بن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابو بکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابو بکر احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وی فقه از شیخ سهل صعلوکی
حاصل کرده و در عهد وی در خراسان هیچکس را یارای آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم با وجه یعنی بی اسناد و بی اجازت اوستاد و بی ممارست تصرف کرده
و او روایت حدیث از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الله سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط
و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفت علوم الحدیث و کتاب بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب
الایمان و کتاب خلافیات است ولادت او در خسرو جرد که قریه ایست از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال سه صد و هشتاد و چهار و وفاتش در نیشاپور در سال چهارصد و پنجاه
و هشت بوده و جنازه او را از آنجا بار کرده بوطن خودش باز آوردند و در دهم جمادی الاولی سال مذکور مدفون گشت **احوال رزین** ابو الحسین رزین بن معویة العبدری صاحب
کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و بیست بوده و عبدری منسوب است بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور است از قریش رحمة الله علیه **احوال امام
نووی** لقب وی محی الدین و کنیت ابو زکریا و نام وی یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحای مهمله مکسوره و بزا نسبت است بحزام که یکی از اجداد اوست ولادت وی در
عشرهٔ اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ستمائة در نوی از شام که از اعمال دمشق است و نسبت بوی نواوی نیز گویند و ابتدا کرد قرآن مجید را پس قدوم آورد بدمشق در سنه تسع و
اربعین و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و مکث کرد دو سال چنانکه پهلو ننهاد بر زمین و میخواند در شب و روز دوازده
درس بر مشائخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشائخ و اکثر انتفاع وی بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وی محرر مذهب شافعی و مهذب و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی
و الآن مدار مذهب شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وی رحمة الله علیه بر جانب کثیر از علم و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی در آمد بحمام و نمیخورد از فواکه دمشق که اکثر قوت اهل اندیار
بر آن است بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد بانچه می آمد از بلد وی از نزد والدین وی و اکل نمیکرد در شب و روز مگر یکبار بعد از نماز عشا و شرب نمیکرد مگر یکبار
نزد سحر و نمیخورد آب برف چنانکه عادت شامیان است و اختیار تجرد کرد و انفراد را و اتفاق نیفتاد مر او را ازدواج و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف میکرد و امر معروف
و نهی منکر میکرد ملوک و امرا و غیرهم را و نمیداد مر لعنت را در این کار و دو بار حج رفت و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه خمس و ستین و نگرفت از وظائف وی چیزی تا رفت
از عالم و نبود در لحیه مبارک او مگر چند موی سفید و غالب بود بر روی سکینه و وقار در بحث و در جمیع احوال و منزه بود از تعصب شافعیت و متصف بود با نصاف و نقل میکرد در کتب خود
از اقوال اصحاب ابو حنیفه و متصف بود بتصوف و اعتقاد مشائخ بعد از آن مسافرت کرد ببلد خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود پس
وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه ست و سبعین و ستمائة و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین **احوال ابن جوزی**
کنیت وی ابو الفرج است و نام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الصدیقی مشهور با بن جوزی و جوزی نسبت است بموضعی که آنرا فرضة الجوز میگویند و می کرد پدر وی کار
روشنگری عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و مواعظ و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب
و مشغول بود بوعظ و تذکر و قصص و حکایات و جواب میداد سوالات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وی یکی آنست که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع در تفضیل
ابو بکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند در آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وی بر منبر وعظ می گفت پس پرسیدند از وی من افضل الصحابة پس رعایت
جانبین کرده و از مس اصابت مکروه نموده گفت افضل صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف سر نه نمایند و همچنین ذکر کرد
این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در تاریخ الخلفا گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود و میلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر خلاف روش پدران خود

از ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب او این کلام گفت و ابن جوزی را کتابیست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در
آنجا در نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است در وی بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه نزد وی بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بر وی بحث کرده
و گفته اعتماد نیست بر وی در نسبت وضع باحادیث ولادت ابن جوزی در سنه عشر وخمسمائة و وفات او در سنه سبع وتسعین وخمسمائة در عهد دولت الناصر لدین الله و ابن
جوزی را کتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقهای که راه یافته است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصا بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده
در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است از این قوم از حکایات بغلبه حال و طغیان سکر و نسبت کرده بزرگان این طایفه علیه را بجهل و جنون و حماقت با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته
است بکلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تلبیس ابلیس است که بر وی از این راه در آمده و مغرور ساخته وی را اگرچه سود مند میخورد که غرض من اظهار علم و تایید
سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین ولیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از منکران این طایفه علیه است و
نزاع حقیقی دارد با ایشان و سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده اند اصحاب از این کتاب وی که مورث سوء ظن است بر کبار مشائخ و گفته که ولی را لغزشها و زلتها میباشد از جهت عدم عصمت
و غلبه حال و بنا بر تقدیر و لازم است ستر زلات ائمه و هفوات کبار و اگر بناگاهان در مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر آن مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کند نه بر تعیین بر قایل زیرا که ستر زلل ایشان واجب است
و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد معلول و ابطریق اسلم است و التسلیم و تحقیق جواب داده اند از آنچه گفته است ابن جوزی و افراط کرده است در شان این طایفه و
انکار کرده است ایشان را بجوابهای شافی از جانب قوم بدانچه جمع میکند میان طریقین و اصلاح میدهد بین الفریقین و تقریر و تحریر نموده است آن را شیخ امام اجل عفیف الدین عبد الله یافعی در توالیف
خود و سیدی احمد بن زروق را کتابیست دقیق متین مبین مسمی بقواعد الطریقة فی الجمع بین الشریعة والحقیقة که سلوک کرده است در وی طریق انصاف و بیان کرده است حق را بی تکلف و اعتساف
کاتب حروف را تعلیم کرد آن کتاب را و اجازت داد بروایت آن سیدی الشیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی و ترجمه کردم من بعض مسائل آن را در رسائل خود خصوصا در رساله مرج البحرین فی الجمع بین
الطریقین و بالله التوفیق و بالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل ولکن مغرور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متعصف غلیظ خشن عفا الله عنه و بعید بود از طریقه قوم و محجوب از اعتقاد ایشان و سخت تر از همه
آنکه در بغداد بوده و در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت با ایشان و سلوک میکرد با آن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاذنا الله من ذلک
تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیر آن از بلاد و توشیح و تجمیل میکرد آن را بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از وی جهل و غرور بظاهر علم و فضل و شیخ
عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف ایشان است در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج
عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرده بود و مر او را قبول تام نزد خاص و عام
و بود ولادت او ببغداد و در سنه ثمان وخمسمائة و وفات یافت در رمضان سنه سبع وتسعین وخمسمائة و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در زندانخانه پنج سال بسبب انکار وی
بر شیخ عبد القادر قطب الاولیا و تاج المفاخر و بجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و غیر وی از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار وی از جمله خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب ادیبی
در انکار وی بر ایشان و حال آنکه مجلس کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان و مطرز میکرد اند کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشائخ و علمای باطن
پاینده و سلامت میماند متلبس و متحلی بحلل محاسن و بود پسر وی محی الدین یوسف محتسب بغداد و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه را مر طایفه حنابله را تا اینجا کلام خواجه محمد پارسا ست
بلفظه رحمة الله علیه رحمة واسعة و کاتب حروف گوید اصلح الله شانه و صانه عما شانه که دیدم من در حرم شریف مکه زادها الله تشریفا و تعظیما رساله را که بود در وی ذکر ابن جوزی
و انکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میگوید بر داشته بردند او را بعض مشائخ و علما در حضرت شیخ عبد القادر و طلب کردند از شیخ عفو و صفح و تجاوز از وی پس
عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی و در گذشت از جریمهٔ وی پس گفتم من بر سیدی الشیخ عبد الوهاب و ذکر کردم قصه این کتاب را و نقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ را از
ابن جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلک و عجب بود وی مردی عالم محدث کبیر است الحمد لله نجات یافت از این ورطه و گفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است و
شان او عظیم است و انکار ایشان زهر قاتل است خدای تعالی نگاه دارد از آن و فرمود حق سبحانه داده است او را از فضل و کرامت آنچه نداده است غیر او را از مشائخ نسال الله
العافیه والعاقبه بالخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب و بالله التوفیق و بکرمه الحمد لله تمامه افراد حمد از هر حامدی بر هر محمودی که باشد در برابر هر نعمت و بر هر صفت کمال
بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت است مر خدای را و راجع و آئل است بوی و مخصوص است بذات اقدس وی که بخشندهٔ
جمیع نعم و پروردگار تمام عالم و خالق همه کاینات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات است و خالق افعال بندگان و توفیق دهندهٔ ایشان و اقتدار بخشندهٔ همگنان اوست
و با قطع نظر از وجود حمد گویندگان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات خودش در کلام قدیم و به بعث آیات و اظهار کمالات و افاضه آلاء و اسباغ نعمای عظیم فی
و ثابت است و با وجود آن چون امر کرد بندگان را به ثنا و تحمید ذات مجید و شکر نعم عدید خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بحمد و ثنای حضرت وی گشودن پس گفت
مصنف نحمده و نستعینه و نستغفره حمد میکنیم با مجموع افراد انسانی بلکه تمامه مخلوقات جسمانی و روحانی بزبان قال و حال آن کریم ذی الانعام والافضال
را و چون حصول این شان و تتمیم و تکمیل آن بغایت عظیم و خطیر است یاری میجوییم و مددکاری میخواهیم از حضرت وی و تبری می نماییم از حول و قوت خود و طلب آمرزش میکنیم از
وجود نقصان و تقصیر بتحریر و تقریر آن و ادای حق آن بر وجه صدق و اخلاص چنانکه باید و درگاه صمدیت حق را شاید اگر از اول و آخر تمام جمع آیند که ادا شکر خدا عز اسمه [illegible]

در جستجوی آن برنند باجتماع ره گفت وگوی آن جویند بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست که حمد و شکر کهین نعمت خدا گویند ونعوذ بالله من شرور انفسنا و پناه میگیریم
بخدا از بدیهای نفسهای خود ومن سيئات اعمالنا و از بدیهای کردارهای خود که حوزات مقدس است با شوب ریا و سمعهٔ خلق و اثبات حول و قوت نفس با تکلم و اشتغال
بغیر حمد و سپاس منعم حقیقی با تواتر آلاء و دوام نعما با تصدی برای تصنیف حدیث با قصور در تصحیح نیت و اخلاص طویت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری یا تکلم بباطل
ولا یعنی و غفلت از ذکر حق تعالی یا تمادی در عبادات و طاعات و ارتکاب محرمات و مکروهات مطلقا من يهده الله فلا مضل له هر که راه نماید او را خدای تعالی نیست
هیچ گمراه کننده مر او را ومن یضلله فلا هادی له و هر که گمراه گرداند او را وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر او را و این کلام اگرچه خبر است از بیان واقع و اثبات توحد و
تفرد حق در هدایت و اضلال در معنی طلب و سؤال هدایت و حفظ و وقایت از ضلالت است از حضرت وی سبحانه یعنی توئی راه نماینده و گمراه کننده و جز تو کسی نه پس عطا کن ما را
هدایت و نگاهدار از ضلالت که تو قادری بر هرچه خواهی و تحقیق آن است که هدایت دو معنی دارد یکی راه نمودن بمعنی بیان کردن راه و نشانهای آن را و این را اسناد بقرآن و پیغمبر صلی الله
علیه و سلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را بشیطان و اصنام دوم راه نمودن بمعنی بردن بمقصد و رسانیدن بآن و این کار حضرت حق سبحانه است و از غیر وی نیاید و
چون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکة و بیفایده آورد مصنف تشهد و تبیین را گفت واشهد ان لا اله الا الله
و گواهی میدهیم و اخبار مینمائیم بر سبیل جزم و قطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش غیر آن ذات که متصف است بجمیع صفات کمال و منزه است از سمات نقص و زوال :
وحده لا شریک له در آن حال که تنهاست و نیست انباز مر او را شهادة تکون للنجاة وسیلة گواهی دادنی که باشد مر رستگاری را از آتش دوزخ و از عذاب و
عقاب بعد و سخط خداوند تعالی سبب و دستاویز ولرفع الدرجات کفیلة و مر بلند گردانیدن پایهای بهشت و قرب و رضای مولی تعالی را ضامن و پذرفتار و آن
شهادتی است که بصدق و اخلاص و مواطات قلب و موافقت ظاهر و باطن باشد با ضمیمهٔ استقامت بر آن تا در آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا و آوردن صیغه جمع در حمد و استعانت و استغفار بلفظ واحد در شهادت تحقیق آنست که در آنجا ملاحظه کثرت و رؤیت آلاء و تقصیرات و ذنوب و کشف
صفات است و اینجا محل مشاهده وحدت ذات و سقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است و ثانی مرتبه جمع و نیز گفته اند چون شهادت اخبار است بر سبیل جزم
و قطع از امری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف این معنی را متعهد گردد مگر از نفس خود بخلاف حمد تا موافق و مطابق بود بکلمه ایمان واشهد ان محمدا
عبده ورسوله و گواهی میدهیم بر سبیل جزم و یقین که محمد بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست بخلق الذی بعثه وطرق الایمان قد عفت آثارها
آن محمد که صفت او اینست که برانگیخت و فرستاد او را الله تعالی در حالی که راههای ایمان ناپدید و نیست شده بود نشانهای آن وخبت انوارها و کرده
بود روشنیهای آن ووهنت ارکانها وسست وبی بنیاد گشته بود کرانهای قوی آن و رکن بضم کرانه قوی هر چیزی کذا فی الصراح وجهل مکانها و ناداسته و
پوشیده شده بود جای آن و مراد از طرق ایمان تواند که انبیا و رسل باشند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و آنانکه پیروان و متابعان ایشانند از علمای دین و سالکان
طرق یقین و مراد بناپیدا شدن آثار و فرونشستن انوار و سست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بآنچه ایشان خلق را تشریع نموده و حکم فرموده و واضح و روشن گردانیده
اند از اعمال و اخلاق و آداب و علوم و معارف و ترک علم و تخلق و تأدب و تحقیق بدان و مراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبه و منزلت و ناشناسائی حق ایشان و تهاون
و ارد که مراد بطرق ایمان علوم و اعمال و آداب و ریاضات و تحصیل صفات مرضیه و تکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبه ایمان کامل که مقصد و مقصود سالکان طریق حق
است توان رسید و مراد از عفای آثار و خبو انوار و وهن ارکان و جهل مکان عدم سلوک این طرق و رعایت واهتمام بتحصیل و تکمیل آن فشید صلوات الله وسلامه
علیه من معالمها ما عفا پس برافراشت و بلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رحمتهای خدا تعالی و سلام او نازل باد بروی از محلهای نشانهٔ طرق ایمان
آنچه سست و نیست شده بود و بر ناظران و سالکان راه پوشیده گشته اگرچه کور چشمان باطن آن را تبصر ننمودند و بدان نرسیدند با وجود غایت ظهور و کمال وضوح آن
وشفی من العلیل فی تایید کلمة التوحید من کان علی شفا وشفا داد و برهانید وی صلی الله علیه و سلم از علت جهل و شرک بر قوت دادن کلمه توحید
کسی را که بود مشرف بر موت و هلاک یا بود بر گوشه و کرانه از راه راست و سلوک نمیکرد طریق مستقیم را یا بود بر کنار حفرهٔ آتش دوزخ پس این تلمیح بود بقول حق تعالی
کنتم علی شفا حفرة من النار و مراد بکلمه توحید کلمهٔ ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است و علیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار و مراد بدان جنس بیماران است و من بیانیه
است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است و میر جمال الدین محدث فرموده رحمة الله علیه که در اصل سماع ما و جمیع نسخ حاضره از کتاب مشکوة علیل بعین بی نقطه مصحح شده بمعنی بیمار یعنی
آنست که گفته شده و روایت است که بغین معجمه خوانند و برین تقدیر میتواند بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلل بروزن جبل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی سوزش و تشنگی است و مراد جماعتی باشند
که کینه ور ان اهل ایمان بودند و مانند تشنگان در تیه جهالت و ضلالت حیران و سرگردان گشتند والله اعلم بالصواب انتهی کلامه من و نجد اتوجیه غلیل صدر و بمعنی تشنگی یا سختی آن و بمعنی سوزش
سینه آمده است کما قال الشاعر یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا لیکن با یمعنی باشد و متعلق به شفی گردد و نیز وجهی دارد و معنی آن ظاهر تر است کما لایخفی واوضح سبیل الهدایة لمن
اراد ان یسلکها و روشن گردانید راه هدایت و ایمان را برای کسی که خواهد برود در آن راه واظهر کنوز السعادة لمن قصد ان یملکها و هویدا و پیدا ساخت گنجهای
سعادت و نیک بختی را برای کسی که قصد و آهنگ آن داشته باشد که مالک گردد آن گنجها را و مراد بگنجهای سعادت اسلام و ایمان و احسان و طاعات و عبادات و توجهات

که مقتضای این مقامات است وعلوم ومعارف وانوار واسرار که نتایج ومواهب این مکاسب اند وهر که این کنوز وذخائر را گرد آرد سعادت ابدی از نعیم جنت ورضای حضرت عزت ودیدار وی
تعالی وتقدس نصیب وی گردد ولاحول ولاقوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن است اللهم ارزقنا ولله در من قال بیت اسیر لذت تن مانده ورنه تورا چه گنجها است که در ملک جان
مهیا نیست اگر گویند بیان وایضاح راه هدایت واظهار وابراز گنج سعادت که عبارت از بیان شریعت وتعلیم دین است برای همه کسان است خواه اراده سلوک وقصد تملک آن نمایند وخواه
نه نمایند جوابش آنکه چون منتفع بآن ایضاح واظهار ایشان اند وفائده ونفع آن بایشان عائد میشود گویا آن ایضاح واظهار برای ایشان است وبس چنانکه در تفسیر کریمه هدی للمتقین گفته اند
اما بعد فان التمسك بهديه لا يستتب الخ کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند بر اسلوبی وخواهد که اسلوبی دیگر بیارد گوید اما بعد واختلاف است ارباب تواریخ واخبار را که
اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست ومشهور آنست که اول کسی که تکلم باین کلمه نمود داؤد پیغمبر است علیه السلام واقوال دیگر نیز در شرح مذکور است والله اعلم وتقدیر کلام آنست که اما بعد
حمد وصلوة وتشهد مذکور میشود که بدرستی چنگ در زدن بسیرت وطریقه وعادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تمام نمیشود وراست نمی آید واستوار نمیگردد الا بالاقتفاء لما صدر من
مشکوته یعنی به پیروی کردن مر چیزی را که صادر شده وپیدا گشته است از مشکوة آن حضرت صلی الله علیه وسلم مشکوة روزنی در دیوار که گذر نه ندارد وچراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده
سینه مبارک آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بطاقی که در آن چراغ باشد وافاضه نور مقتبس از دل منیر که بمنزله چراغ است بتخلل مینماید ما قلب شریف بمنزله زجاجه است مانند کوکب
درخشان ولطیفه قدسیه منوره در دل مطهر او بمثابه چراغ تا موافق افتد بکریمه مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیة والاعتصام بحبل الله لا یتم الا ببیان کشفه
اعتصام چنگ در زدن حبل رسن بیان سخن پیدا وگشاده گفتن کشف گشاده وبرهنه کردن یعنی تمسک جستن وچنگ در زدن بحبل خدا که سبب ووسیله وصول بجناب قرب وی گردد تمام
نمیشود مگر به بیان کردن واشکار ساختن وظاهر گردانیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومراد بحبل الله یا عهد وپیمانی است که خداوند سبحانه وتعالی بسوی بندگان خود ارسال فرموده وآن
ایمان وتوحید واقرار بربوبیت والتزام طاعت وعبادت اوست ودر روز الست ایشان آن عهد را بسته وقبول کرده وایشان این عهد را بواسطه تعلق ارواح بابدان وسبب طریان
کدورات بر ارواح بجهت این تعلق وارتکاب قبائح ومعاصی که پیدا شده فراموش کردند وپیغمبران صلوات الله وسلامه علیهم آن عهد را بیاد مردم میدهند خصوص سید رسل علیه وعلی
آله من الصلوة افضلها واکملها به بیانی فصیح وکشفی صریح آنرا ظاهر میسازد وبآیات بینه ومعجزات باهره تاکید واثبات میکند ومیگوید که این عهد را بجای آرید تا بحکم اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم حق سبحانه وتعالی نیز عهدی ووعدی که بنعیم مقیم ورضا وقرب ورؤیت وجه کریم خود کرده وفا نماید نظم چون که در عهد خدا کردی وفا از کرم عهدت نگهدارد خدا
از کرمان اوفوا بعهدی گوش دار تا که اوف عهدکم آید زیار انجماعت را که وافی بوده اند برهمه اصنافشان افزوده اند تو بعهد خود کی بجا آوری سر نه فلک زیر پا آوری
وتواند که مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه در خبر آمده است که القرآن حبل الله الممدود من السماء الی الارض میفرماید قرآن رسن خدا است فرو هشته از آسمان تا زمین در باب فضائل
القرآن این حدیث ومانند آن بیاید ان شاء الله تعالی وهمچنانکه رسن سبب رسیدن بآب چاه که سبب زندگانی است میشود عمل بقرآن سبب وصول بباب علم ومعرفت که وسیله حیات
جاودانی است میگردد ویا چنانکه چنگ در زدن برسن سبب سلامت از افتادن در چاه نزد احتیاج بآب آن میشود تمسک بقرآن سبب نجات وخلاص از درکات جهنم میگردد وشک نیست که
بتحقیق معانی قرآن وفهم مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان وکشف آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از احادیث معلوم میشود وکان کتاب المصابیح الذی صنفه الامام
وبود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را پیشوا ومقتدا در عصر خود وتصنیف گونه گونه کردن چیزی را وجدا کردن بعض از بعضی مشتق از صنف بکسر صاد وبفتح نیز آمده بمعنی گونه واصناف
جمع اوست محیی السنة زنده گرداننده سنت وسنت در لغت روش وطریقه ودر شرع حدیث رسول را گویند صلی الله علیه وسلم اعم از قول وفعل وتقریر چنانکه در مقدمه گذشت و
آنچه آنحضرت بر آن مواظبت کرده ودلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت گویند وبعض بامواظبت مع ترک احیانا نیز اعتبار نموده اند قامع البدعة قهر کننده وخوار گرداننده بدعت
وبدعت بیرون آوردن رسمی نو در دین وحقیقت مفهوم آن در شرع وبیان اقسام وانواع آن در باب اعتصام بکتاب وسنت گفته آید ان شاء الله تعالی ابو محمد کنیت امام است
الحسین نام شریف وی بن مسعود نام پدر بزرگوار وی الفراء بفتح فاء وتشدید راء پوستین دوز صفت پدر شیخ است که اینکار میکرد البغوی منسوب به بغشور که دهی
است میان هرات ومرو ودر قاموس گفته بغشور بفتح بلدة الیست میان هرات وسرخس ونسبت بغوی بر غیر قیاس معرب کوشور ومحیی السنة ابو محمد الحسین بن الفراء منسوب
باوست وغالب در اسم مرکب مزجی نسبت بجزو ثانی افتد وگاهی بجزو اول نیز آید چنانکه معدی گویند در نسبت بمعدیکرب وبعلی در نسبت به بعلبک وآن قریه را بغ نیز گویند
واین هنگام احتیاج باعتذار نبود ودر نسبت واو را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدهلی دهلوی گویند ودر نسبت بغزنه غزنوی وآنرا در علم صرف قاعده قرار داده اند رفع الله
درجته بلند گرداند خدای تعالی پایه آن امام را ومجمل احوال امام محیی السنة آنست که وی پیشوای زمان ومقتدای عصر واوان خود بوده مفتی اهل اسلام وقدوه ارباب تفسیر
واسوه اصحاب حدیث حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام وصاحب تفسیر مسمی معالم التنزیل ومصنف کتاب شرح السنة واو را فتاوی است در مذهب شافعی
مشهور بفتاوای بغوی ودر مؤلفی دیگر فتاوای شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده ودر زمان خود بغایت بزرگ ومقتدا وپیشوا وفقیه ومحدث ومفسر بوده ودر علم قرائت یکتا
تمام داشته قولی تکلفی وخشونت عیش وفقر میگذرانید در اول حال پیوسته در اکل نان خشک اکتفا کردی چون اصحاب وتلامذه وی تکلیف کردند وگفتند که نان خشک خوردن
مورث ضعف بدن است قدری از زیت وبروایتی زبیب نان خورش میساخت ووی جامع بود میان علم وعمل وموفق بسلوک طریقه سلف صالحین ووجه ملقب شدن به محیی
السنة آورده اند که چون کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در واقعه دید که فرمود احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه

بنده داشتی تو سنت مرا و وی مقتدا بر قاضی حسین که از مشاهیر علمای شافعیه است خوانده و روایت حدیث از مشایخ اعلام که در زمان وی بوده داشته و جماعه از مشایخ و علماء روایت حدیث
از وی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است وفاتش در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از هشتاد تجاوز نموده قبر وی در دار اقامت وی در مرو نزد
قبر استاذ وی قاضی حسین واقع شد رحمهما الله تعالی رحمة واسعة لجمع کتاب صنف فی بابه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود
یعنی در باب عملیات و اعتقادیات و احکام ایمان و اسلام و مانند که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است و الا کتابها هست در حدیث که جامع تر از آن است
یا مراد مبالغه است در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد با آنکه احتمال صدق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر
مثل آن در غایت قلت و ندرت است اگر چه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد و الله اعلم ولضبط شوارد الاحادیث واوابدها و بود کتاب مصابیح نگاه
دارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و اوابد آنرا شوارد جمع شارده و شرود رمیدن شتر و اوابد جمع آبده بهیمه متوحشه و فی الصلاح ابد رمیدن و نا آمیختن ستور با مردم او ابد کان
میر جمال الدین محدث فرمود که مراد بشوارد احادیثی است که مخرج است در کتب اصول و مواضع ایراد انها در آن کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان
رسیده و گریخته و مراد باوابد احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از آن خفی است پس گویا که متوحش اند از طلاب و ما یراد محی السنة در یابی که مناسب و لائق است در
مصابیح اند و صف شود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته ولما سلك رضی الله عنه طریق الاختصار وحذف الاسانید تکلم
فیه بعض النقاد چون رفته است شیخ خشنود باد خدای تعالی از و در کتاب مصابیح راه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسنادهای احادیث را سخن کرده اند در آن
و اعتراض نموده اند بران بعضی از ناقدان و سره از ناسره جدا کنندگان و تمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر میشود
حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه دادن چیزی را بچیزی و بر داشتن سخن بگوینده آن و در اصطلاح محدثین حکایت
طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از آنچه بعد از تمام شدن
اسناد مذکور میگردد و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این است که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیث
نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال باجمعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر مخرج چنانکه خواهد گفت
که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج در عرف
ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان و از آن این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسناد خویش آورده اند
پس مؤلف میگوید بعض نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند وان کان نقله وانه من الثقات کالاسناد و اگر چه هست نقل شیخ حال آنکه وی
بتحقیق از ثقات است مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقه است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس از آن
اطلاق میکنند بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال اگر چه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود لیکن
نیست راهی که در وی نشانها و علامتها باشد مانند راهی که در آن نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال نیز
برین وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی زمینی که در آن اثر عمارت نبود و از هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه بلفظ مصدر نیز روا است فاستخرت الله
تعالی واستوفقت منه پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی برین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب توفیق نشانه دار ساختم
آنچه صاحب مصابیح آنرا بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول صلی الله علیه وسلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود و من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و اودع
مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود ذکر نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگر چه باصطلاحی که در صحاح و حسان نهاده است مجملا معلوم میشود که در قسم
اول حدیث شیخین است هر دو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان و لیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانکه روایت
کرده انرا در مصنفات خود امامان که استوار کننده کار اند و معتمدان و استوار داشته شد کان که ثابت و استوار پای جا اند در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد ابن
اسمعیل البخاری وابی الحسین مسلم ابن الحجاج القشیری وابی عبد الله مالك بن انس الاصبحی وابی عبد الله محمد بن ادریس
الشافعی وابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی وابی داؤد سلیمان بن الاشعث
السجستانی وابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی وابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی وابی محمد عبد الله بن
عبد الرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی وابی بکر احمد ابن الحسین البیهقی وابی الحسن رزین بن معاویة العبدری وغیرهم
این سیزده تن اند از ایمه حدیث که احادیث را باسانیدی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده و اندکی است
که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت وغیرهم وقلیل ما هو وغیر ایشان و بسیار اندك است ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسی گوید سخن
نقاد بر صاحب مصابیح از جهت ترك ذکر اسناد آمده بود و آن خود هنوز باقیست چه بذکر کردن این مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می گوید انی

واین نوع مبالغه در مدح کتاب

اذا نسبت الحديث اليهم كاني اسندت الى النبي صلى الله عليه وسلم و بدرستی که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمه گویا که من اسناد
کردم و برداشتم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه زیرا که این ایمه تحقیق اسناد آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و
فارغ و بی نیاز کردانیده اند مارا از آوردن اسناد وسردت الکتب والابواب کما سردها و پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابهارا و بابهارا چنانکه آورد محی السنه در مصابیح واقتفیت
اثره فیها و پیروی کردم و برگزیدم پی و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سرد کاری پیوسته کردن و سخن نیکو راندن و پیوسته گفتن و اقتفا از پی فرا شدن و برگزیدن و
اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین نشان پای یعنی چون وی کتب و ابواب را بترتیب نیک ذکر کرده و تراجم و عنوانات آنرا بر وجه لائق و طریق صواب آورده من نیز همچنان بی تبدیل و تغییر
و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی او نمودم و عادت است مر مصنفان را که مبحث تمام بمنزله جنس عام و شامل انواع مطالب را کتاب نام نهند و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر هر نوعی از آن
جنس چنانکه کتاب الطهارة گویند و در وی از وضو بابی نهند و از غسل بابی دیگر و از تیمم بابی دیگر و باز در هر بابی فصلی نهند در بیان صنفی از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلا
لیکن مصنف درینجا ابواب را منحصر در فصول ساخت و در باب غیر آنچه در فصول است چیزی دیگر ذکر نکرد چنانکه با تصور کرده فقیر چنانکه گفت وقسمت کل باب غالبا علی ثلثة
فصول و بخش کردم هر بابی را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برای آن گفت که اندکی باشد که بابی از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی اولها ما اخرجه
الشیخان او احدهما اول آن فصول احادیثی که اخراج کرده و روایت نموده اند آنرا هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم یا یکی از ان دو واکتفیت بهما و بسنده کردم بذکر شیخین وان اشترک
فیه الغیر واگرچه انباز شده اند در آن احادیث غیر شیخین و روایت کرده اند از ائمه دیگر غیر ایشان لعلو درجتهما فی الروایة از جهت بلندی پایه شیخین در روایت و رفعت شان ایشان در
آن که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد بروایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در تایید و تاکید دخل دارد یا حصول اختصار دارد انکه حدیثی را که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده
اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت کرده باشند و اگر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگری از صحابی دیگر آنرا در اصطلاح متفق علیه
نخوانند صرح به الشیخ ابن حجر فی شرح نخبة الفکر وثانیها ما اورده غیرهما من الائمة المذکورین و فصل دوم از ان سه فصل احادیثی است که آورده اند آنرا غیر
شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند وثالثها ما اشتمل علی معنی الباب و فصل سوم از فصول ثلثه چیزهائیست که در گیرنده و فرارسنده است بر معنی که مقصود است
از باب و عقد کرده شده است باب از برای آن من ملحقات مناسبة از چیزهایی که رسانیده و چسپانیده و در هم آورده شده است که مناسب و مشاکل و موافق و مشابه
است مقصود باب را مع محافظة علی الشریطة با نگاهداشت و رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر راوی و بیان مخرج است در هر حدیثی وان کان ماثورا
عن السلف والخلف و اگرچه آن مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است ماثور و منقول باشد از جماعه که پیش گذشته اند و طائفه که پیش ایشان آمده یعنی متقدمان و متاخران
یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه و من بعدهم
که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شد که آنرا در اصطلاح نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت که مصنف آورده در مصابیح نیست و در مصابیح
همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنها را نیز معنون بعنوان فصل نساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یا یکی معنون کردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که احادیث
غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان و تسمیه این بحسان اصطلاحی جدید است از صاحب مصابیح والا درینجا احادیث صحاح و ضعاف نیز هست
یا باعتبار تغلیب گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته والله اعلم و صاحب مشکوة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول والفصل الثانی
و فصل ثالث از پیش خود آورده و از کتب مذکوره احادیث التقاط نموده چه از شیخین و چه از غیر آن و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز بان ضم کرده و درینجا نیز ذکر راوی از
صحابه و غیرهم و ذکر مخرج از ائمه مذکورین التزام نموده است ثم انک ان فقدت حدیثا فی باب پس تو بعد از دانستن مقدمات مذکوره بدانکه بدرستی که تو اگر گم کنی و نیابی
حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد فذلک عن تکریر اسقطه پس آن گم کردن و نیافتن از جهت
مکرر آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را ساقط نموده و انداخته ام وان وجدت آخر بعضه متروکا علی اختصاره و اگر یابی تو بعض دیگر را از احادیث گذشته
شده بر اختصار خودش او مضموما الیه تماما مضموما فراهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فعن داعی اهتمام اترکه و الحقه پس از جهت داعی و
باعث اهتمام و اعتنا میگذارم آن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم و میرسانم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بر ترک و الحاق اما باعث بر ترک آن بر
اختصار آن باشد که پاره ایست از حدیث دراز مناسب باب و پاره دیگر نه یا پاره مناسب این باب و پاره دیگر مناسب به باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت است
آنرا اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع وی شدم و برعایت این مناسب آنرا بر اختصار گذاشتم و هر حدیث که نه باین دو صفت باشد تتمه آنرا بوی ملحق
کردانیدم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد و تواند که باعث و داعی بر ترک و الحاق غیر این معنی نیز باشد فافهم وان عثرت علی اختلاف فی الفصلین و اگر اطلاع یابی و دیده ور شوی
بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول و آن اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول و ذکر
هما فی الثانی و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقراری که داده است احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم است و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم
بزعم او و من بعضی از احادیث فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و ائمه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول از باب فضائل الصلاة

و در فصل اول از باب السلام من کتاب الآداب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب
ما یقرا بعد التکبیر و غیر آن و از اینجا نسبت قصور و نقصان به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتاب الجمع بین الصحیحین للحمیدی
و جامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت و دلیل مرا برین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع و تفحص نمودن من این دو کتاب را یکی کتاب
حمیدی که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزری که در وی هر شش کتاب را یکجا
جمع کرده اعتمدت علی صحیحی الشیخین و متنیهما اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و تواند که مراد
بمتن آنها اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که بمنزلهٔ شروح آنها اند یعنی مظان و محال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر درینها
یافتم نسبت بایشان کردم اگرچه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر در اینها نیافتم نکردم اگرچه شیخ کرده باشد و اکتفا بجمع بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود که
گوینده میگفت شاید که در صحیحین و متن ایشان باشد و اگر اکتفا بصحیحین و متن آنها میکردم میگفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول باشد پس هر چهار کتاب را
تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام و بعدم صحت آنچه صاحب مصابیح کرده اما پوشیده نماند که تتبع صحیحین
و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل ثانی اما در ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تصفح کتب و سنن غیر شیخین
باید کرد تا معلوم گردد که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت بشیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی و مصنف بذکر آنها تعرض نکرد از جهت ظهور مراد و وضوح آن فقد بر
بالله التوفیق وان رایت اختلافا فی نفس الحدیث و اگر به بینی و بدانی اختلاف میان من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی
آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و پراگندگی اسانید احادیث است که راههای رسیدن
بحدیث اند در طریقی و اسنادی حدیث باین لفظ آمده و در طریقی دیگر و اسنادی دیگر بلفظی دیگر آمده ولعلی ما اطلعت علی تلک الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله
عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا و آن لفظ با آن طریق یافته وقلیلا ما تجد اقول و اندکیست که می یابی تو که میگویم
من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار
روایات اند و اعتماد درین باب بر آنها است او وجدت خلافها فیها یا میگویم یافتم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقفت علیه
پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانسب القصور الی لقلة الدرایة پس نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی جناب
الشیخ نه بسوی درگاه شیخ و در ذکر این کلمه تعظیم و احترامست یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد ذکر نام درگاه او و بر همین قیاس است ذکر حضرت و مجلس و خدام
و نواب و ملازمان که در امثال این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداند خدای تعالی بزرگی و عظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلک منزه است
شیخ از نسبت قصور و این منزه بودن او از جهت خدا است و این لفظ را تحقیقی و بیانی است که در شرح ذکر کرده شده است رحم الله من اذا وقف علی ذلک ببخشاد و مهربانی
کناد خدای تعالی کسی را که چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده و من نیافته ام در کتب اصول نبهنا علیه بیدار سازد و آگاه گرداند ما را بر آن وارشدنا طریق
الصواب و نماید ما را راه راستی دریافت حق تنبیه و ارشاد اگر بر حقیقت حمل کنند مخصوص بزمان حیات مؤلف خواهد بود و الا مراد راست کردن کتاب است بر طریق محو و
اثبات و تبدیل و تغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیه کردن بر آن ولم آل جهدا فی التنقیر والتفتیش و تقصیر نکردم در کوشش و توانائی در باز کاویدن و
جستن و تفحص کردن و تصفح نمودن احادیث و روایات مختلفه از کتب اصول بقدر الوسع والطاقة باندازهٔ توانائی و رسائی تنقیر و تفتیش بیک معنی است چنانکه وسع و طاقت و آوردن
الفاظ مترادفه در خطبها امری متعارف است میان ارباب تصنیف ونقلت ذلک الاختلاف کما وجدته و نقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم و بیش
و بی تغییر و تبدیل وما اشار الیه رضی الله عنه من غریب او ضعیف او غیرهما بینت وجهه غالبا و آنچه اشارت کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد خدا از وی از حدیث غریب
یا ضعیف یا غیر غریب و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجه آنرا بیشتر و اندکی است که بیان آن نکردم و چه آنرا بجهت نایافت وجه یا امری دیگر والله اعلم وما لم یشر الیه
مما فی الاصول و آنچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از آنچه در کتب اصول است و نگفت غریب است یا ضعیف مثلا فقد قفیته فی ترکه پس تحقیق تتبع و پیروی کردم او را در ترک اشارت
و متعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت و جز آن الا فی مواضع لغرض مگر در موضعی چند از کتاب که پیروی نکردم و با وجود که وی اشارت بحال
حدیث نکرده من کردم از برای غرضی و آن غرض آنست که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند پس مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده
که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا توهم انها باطل گردد و غرض دیگر آنکه محی السنه در دیباچه مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث
منکره هست پس مصنف بیان میکند از جهت اظهار حق کذا قال الطیبی وربما تجد مواضع مهملة و کم است یا بسا است که می یابی جاها را از کتاب من که مشکوة
است که بیان کرده نشده است در آن موضع راوی آن از ائمه مذکورین وذلک حیث لم اطلع علی راویه و این اهمال و ترک بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر راوی آن
فترکت البیاض پس گذاشته ام من برای نوشتن نام آن راوی سفیدی در کتاب فان عثرت علیه فالحقه به پس اگر مطلع شوی تو ای مخاطب بر آن نام

درکتاب من پس لاحق و پیوسته کردان آنرا بآنجا و بنویس در موضع بیاض نام راوی را الحسن اللہ جزاک نیک کرداند خدا وند تعالی جزای ترا برین عمل و بعضی از علما مثل شیخ
شمس الدین محمد جزری وغیر وی تبیین مواضع مهمله نموده اند و برکنار کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود گذاشته تا معلوم کرد که تبیین آن
از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوة ظاهر میگردد و سمیت الکتاب
و نام نهادم این کتاب را بمشکوة المصابیح وجه تسمیه آنکه مشکوة طاقچه که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث تشبیه کرده بچراغ که روشنائی
می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب محی السنه است در جوف اوست و این کتاب مشتمل است
بر آن چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و اسال اللہ التوفیق و میخواهم از خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجه مذکور و اتمام آن بلکه در سائر الامور و احوال
و توفیق دست دادن است کسی را بکاری و در عرف علما آفریدن اللہ تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده و الاعانة والهدایة والصیانة
و میخواهم از وی تعالی یاری دادن و راه راست نمودن را درین تالیف و در سائر امور و میخواهم نگاهداشتن از خطا درین کتاب وغیره و بتیسیر ما اقصده و میخواهم
از خدا آسان گردانیدن آنچه اهنگ میکنم از او ان ینفعنی فی الحیوة وبعد الممات و سوال میکنم از خدا وند تعالی که نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی
بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن بعطای اجر و ثواب و رضا و خوشنودی که بزرگتر است وجمیع المسلمین والمسلمات و همه مسلمانانرا
از مرد و زن حسبی اللہ ونعم الوکیل بس است مرا خدای و وی تعالی نیکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با وی بگذارند شعر کار خود را بخدا باز گذار کت بهی
بینم ازین بهتر کار دلا حول ولا قوة الا باللہ العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز است و حکیم و معنی عزیز و حکیم
در شرح اسمای حسنی از کتاب معلوم خواهد شد انشاء اللہ العلی العظیم و چون از شرح خطبه کتاب فارغ شدیم وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و باللہ التوفیق ومنه
التیسیر و بدانکه مصنف رحمة اللہ علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهت تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید اخلاص
در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شایبه اغراض و اعراض و گویا در آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت بسوی خدا دارد و همچنانکه اخلاص نیت در آنجا شرط است
درینجا نیز باید و همبرین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچه بخاری که سرکرده این طایفه است نیز کرده خطابی گفته که متقدمین
مشایخ ما مستحسن میداشتند تقدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا میکردند از امور دین و ائمه حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر
وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم داشته باعتبار آنکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قالبی و نیت عمل
اعمال قلب و اصل آن است و اگر باعتبار توقف صحت و ثواب تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند نیز
گنجایش دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و ماناکه مقصود وی رحمه اللہ ازین عبارت تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این
عدد در باب مبالغه متعارف شده والا وی در بیشتر ازین ابواب داخل است چه اقسام عبادات و معاملات و عادات لاتعد ولا تحصی است و نیت در همه جا دخل دارد و همه علما
دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعض آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کردارها در حکم
آن مدرکاه حق تعالی و تقدس مگر بنیتهای آن در اکثر روایات و اشهر آن اینچنین آمده و در بعض الاعمال بالنیات بی کلمه انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود
و مراد از همه این عبارات یکی است یعنی هیچ عمل قلب و قالب و اخذ و ترک قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نبود و ثوابی بدان مترتب نگردد غایت آنکه اعمال دو قسم اند
بعض مقصود لذاته چنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط بنیت است ولیکن بی نیت جایز بود و نماز را صحیح
می نیت درست کرد و مذهب امام ابو حنیفه اینچنین است و نزد ائمه دیگر وضو بی نیت درست نشود و نماز بدان جائز نه و مراد به نیت در اینجا قصد تقرب الی اللہ است یعنی هر کار که کند برای خدا کند
و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گوید و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضاً نیت در دل حاصل کرده
و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن رود زیان نکند و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجهر گفتن آن نامشروع است که تلفظ بنیت شرط صحت نماز است یا صحیح
آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خطا است ولیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر است و مستحب تا زبان با دل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار
آن در دل بذکر الفاظ آسانتر باشد و محدثان گویند که در هیچ حال روایت از حضرت رسول صلی اللہ علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین قدر آمده است که چون بنماز برخاستی اللہ اکبر گفتی اگر چیزی بروایت
دیگر خوانده بودی هر آینه نموده ندی پس طریقه سنت و اتباع آن آنست که هم بر نیت بدل اقتصار کنند با اتباع چنانکه در فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع نکرده
باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون و انما لامرئ ما نوی و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و این جمله
مؤکد و مقرر کلام سابق است و مودی و مال هر دو کلام یکی است که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همان است که نیت آن کرد مثلاً اگر عملی باشد
که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش اوست چیزی بدهد اگر به نیت فقر او بدهد و ملاحظه قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صلهٔ رحم و اگر نیت قرابت کند نه فقر ثواب

ودر وصول خدا

صلهٔ رحم خود باید نه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که در آن دارد برسد مثلاً نشستن در مسجد یک عمل است
ولیکن در وی نیات متعدده میرود و بر هر نیتی ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می آید گویا بزیارت و دریافت خداوند تعالی و تقدس
می آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بجماعت و بحکم
حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را که انتظار می برد میگذارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت که در کریمه یا ایها الذین آمنوا اصبروا و
صابروا و رابطوا واقع شده است نزد بعض مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده فذلکم
الرباط فذلکم الرباط سوم نگاهداشتن گوش و چشم و سایر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد از ان محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت
که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتی است که حصول آن آسان است
و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و ادعیهٔ دیگر که در در آمدن و بر آمدن مسجد مسنون و ماثور است و فضیلت و ثواب
بی شمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند عزوعلا و تلاوت قران یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم بران و در اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر
باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قران و مدارست آن ننمایند مگر آنکه گرد کنند ایشانرا ملائکه و بپوشد ایشانرا رحمت هفتم قصد
ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند و بمسجد رود و نماز بگذارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم قصد افاده
و استفادهٔ علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوایف مردم حاصل و متیسر میگردد نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه خدا دوست دارد دهم قصد سلام و رد آن بر شخصی
که در مسجد باشد یا در وی در آید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست
ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است بمقتضای باب
اضافت بیتی حاصل است مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادات است اگر در اعمال طبعی شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل
استعمال طیب در روز جمعه یا در سایر ایام بقصد اتباع سنت رسول صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روائح کریهه موذیه از خود و از غیر خود و
ترویح همسایگان و همنشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بروائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت نیفتد و قصد معالجه دماغ تا تازه گردد و
فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب
گردد پس معلوم شد که مدار کار و حصول ثواب بر نیت است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل نمود آنرا و بیان کرد در مثال جزئی و فرمود فمن کانت هجرته
الی الله و الی رسوله پس کسی که باشد بر آمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی و نیت طلب رضا و امتثال امر ایشان فهجرته الی الله و الی رسوله
پس هجرت او بسوی خدا و رسول اوست یعنی مقبول است و ثواب عظیم بران مترتب و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها و در روایتی لدنیا و کسی که هست هجرت او بسوی دنیا
و برای تحصیل آن که برسد بدان او امرأة ینکحها یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر
الیه پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن و بصریح ذکر نکرد آنرا چنانچه در فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا
و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استحلای ذکر خدا و رسول است و نیز مجمل ذکر کرد تا شامل باشد هر چیز را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که
نیت دران مشوب و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امراة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود و بقدر نیت ثواب دریابد بر قول مختار
و بعضی گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث همدرین است یا رب مگر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امراة تخویف است زیرا که وی از دنیا است
چه مراد بدنیا اینجا هر چه ماسوای حق و شاغل از ذکر او است یا از جهت زیادت تحذیر و تخویف است زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر است از ذکر حق و از سلوک طریق
دین مانع تر و شاغل تر و نیز میگویند سبب ورود این حدیث قصهٔ مردیست که بطلب زنی که او را ام قیس میگفتند و مغنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود و پس حال او را بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود و بعد از این آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص المراة بذکر آن است که عرب پیشتر
بموالی یعنی بمحبان نسای عربیه را و رعایت می کردند کفاءت را در نسبت و چون نوبت اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در مناکحت هجرت کردند
بسیاری از مردم بمدینه بطمع در تزوج نسا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب و اوجه است و در صحت قصهٔ مهاجر ام قیس سخن است چنانکه
از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در عرف شرع بر آمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضیات حق جل و علا
و هجرت در اسلام بر دو وجه واقع شده اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان
مکه در امان باشند و چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام و این بعد از تمکن و استقرار
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه تا زمان

فتح مکه و بعد از فتح مکه برطرف شد اختصاص وآنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیراکه بعد از فتح دار الاسلام شد و هجرت بمعنی انتقال
از دار الکفر علی العموم بر کرامان عدیت بود و باقی ماند تا روز قیامت و اینست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لاتنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمی شود هجرت و برطرف
نمی گردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه و بسته نگردد در های آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت درین حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خود از مکه باشد یا غیر آن بدینه یا غیر آن
برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا والمرأة نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت حقیقی آن است و آن بر آمدن است از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه
نهی کرده شارع از آن و مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی است که چیزیرا که نهی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر
خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث
که مشهوراند بهمه آنها روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح است و اگرچه در اول تا دو سه مرتبه فرد آمده و لیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده از آن رسیده و بعض گفته اند
که راویان او از مشاهیر اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده و بعض تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم فائده در اخبار وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله و این
حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقتران بعمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بدان مترتب
بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بر آن موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنه کامله می نویسند و نیز آمده که هر که بخوابد و
و نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد اگرچه بغلبه خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب
بسیار است وجه ثانی آنکه محل نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه در محل معرفت زاید و ازین معدن برآید فاضلتر و شریفتر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل شود از سهل
بن عبدالله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد وی تعالی عزیزتر باشد از دل بنده مؤمن زیراکه هیچ عطیه مر خلق را کرامت
نفرمود عزیزتر از معرفت خود پس عزیزترین نعمتها بعزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیزتر از آن معرفت خود را در آن نهادی و فرمود شیخ بی همت بنده که عزیزترین مکانها است نزد
حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در جای نشاند بدر کند و بجای آن دیگری را بنشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه [illegible] بدان
و باقی است و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی همان قدر از زمان بودی که
عمل کرده اند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت که در باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان بآسمان
می برند حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید الق تلک الصحیفة بینداز آن صحیفه را بینداز آن صحیفه را آن ملک میگوید بار خدایا بنده تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما
آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه آنرا بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعض دیگر را از ملائکه ندا آید
اکتب لفلان کذا و کذا بنویس در نامه اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خدایا این بنده کار نکرده چگونه نویسیم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه
خامس آنکه اعمال خیر بحد و اندازه است و نیت مؤمن بهمه متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد اما عمل بهمه نتواند کرد پس ثواب نیت را حدی نیست و خیرات و طاعات
در نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت تمامه معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آن است کذا قال بعض المشایخ الصوفیة

چون نباشد پاک اعمال از ریا ... هست بی حاصل چو نقش بوریا
هر کرا اندر عمل اخلاص نیست ... در جهان از بندگان خاص نیست
هر کرا کار از برای حق بود ... کار او پیوسته بارونق بود
پاک گردانی عمل را از ریا ... شمع ایمان تو را باشد ضیا

وبالله التوفیق

كتاب الايمان

ایمان در شرع عبارت است از گرویدن و اعتقاد آوردن
بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده و به بندگان رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بر وجه اجمال بود چنانکه گویند هرچه محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده و هر چیزیکه آورده ایمان آرند و بگروند و ایمان اجمالی در اصل
اتصاف بایمان کافی است ولیکن درجه ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و بباید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبه تصدیق
که مراد بآن درینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا گرویدن گویند نرسد و دل بر آن قرار و آرام نگیرد تا حال اهل تکبر و عناد که دین و دانسته براه جحود و انکار میرفتند و با وجود
معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم و فرمود یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و حقیقت
ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار بزبان شرط اجرای احکام است اگر مانعی از آن نباشد مثل گنگی و اکراه و یا بگی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و درینجا قسمی دیگر است که با وجود
تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجده صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافر است اگرچه فرضاً تصدیق
و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال اوست و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق یابد و صاحب او را مؤمن عاصی
خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت اینست و صحابه و سلف همه برین اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میگفتند و احکام
اسلام بروی اجرا مینمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعض سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و
عمل بالارکان مراد ایمان کامل است و بر همین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم

غیبت نیز و غیبت کردن نزد ایشان شکننده صوم است و روزهٔ کامل آن است که جمیع اعضا و حواس را از نافرمودهٔ شرع باز دارند و رمضان مشتق از رمض است بمعنی گرم کردن
و سوختن و چون در روزه سوختن و گداختن نفس است باین علاقه ماه روزه را رمضان نام کردند و این وجه بر تقدیری درست افتد که لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند که در وقتی که
تعین اسمای شهور مینمودند در آن وقت هوا گرم بود و تابستان والله اعلم وَحَجُّ الْبَيْتِ پنجم از ارکان اسلام این است که قصد کنی بخانهٔ کعبه و ادا گذاری مناسک حج را ان
اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا اگر توانی رفت در راه و ایفاء بسوی وی و مراد باستطاعت نزد اکثر علما زاد و راحله است و نزد امام مالک بر کسی که قوت پیاده رفتن دارد نیز واجب
است و امن راه نیز داخل استطاعت است و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجه وجود دریا منافی امن طریق نبود چه غالب در وی سلامت است اگر در موسم نشیند
و صحابه برای جهاد در کشتی نشسته اند پس برای حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمده است که افضل شهدا کسی است که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی
قبض ارواح ایشان بی واسطه ملک میکند قَالَ چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت معنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صَدَقْتَ راست گفتی حقیقت اسلام
همین است که بیان کردی فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که میپرسد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تصدیق میکند او را
چه پرسیدن ظاهر دلالت بر جهل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که جبرئیل بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آن
حضرت بپرسد و وی صلی الله علیه وسلم بیان کند و صحابه بشنوند و تجدید آنرا یاد گیرند و این در آخر عهد حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ
گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت ایمان که چیست قَالَ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ حقیقت ایمان
اینست که بگروی بخدای تعالی بذات و صفات ثبوتیه و سلبیه وی و تنزیه و تقدیس وی تعالی کنی از جمیع نقائص و امارات حدوث وَمَلَائِكَتِهِ و ایمان آری بفرشتگان
الله تعالی که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که بیفرمانی نکنند او را و متصرف اند در عالم باذن وی تعالی و متصف نیستند بزنی و مردی و باقی
صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است وَكُتُبِهِ و ایمان آری بکتابهای حق تعالی که کلام قدیم او بند مجرد از حرف و صوت و فرستاده آنها را بر پیغمبران خود
با پیدا حروف و اصوات در الواح یا بر السنه ملائکه یا بی واسطه ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها است از حیثیت فصاحت
و جامعیت و گفته اند مجموع آن صد و چهار است پنجاه از آن منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور و انجیل و فرقان
والله اعلم وَرُسُلِهِ و ایمان آری به پیغامبران وی تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیده بمعجزات و آیات
و واجب است ایمان آوردن بهمه انبیا بی فرق در اصل نبوت و واجب است احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و
بزرگ پیش از نبوت و پس از وی همین است قول مختار و آنچه بعضی از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضی از ایشان مثل یوسف و داؤد علیهما السلام نقل کرده اند صحیح نیست
و اگر هست بخطا و نسیان است و صحیح آن است که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید بآدم نسبت عصیان کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب و است
و مالک را میرسد که بر ترک اولی و افضل اگرچه بحد معصیت نرسد به بندهٔ خود هرچه خواهد بگوید و عتاب نماید دیگری را مجال نه که تواند گفت و اینجا ادبیست که لازم است
رعایت آن و آن این است که اگر از جانب حضرت عزت بعض انبیا که مقربان درگاه اند عتابی و خطابی رود و از جانب ایشان که بندگان خاص اند تواضعی و ذلتی و
انکساری صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که دران دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه وسلم آن است که هرچه جز مرتبهٔ الوهیت و حقیقت
او است حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و ایمان آری بروز پسین که آخر ازمنه محدوده است
و آن عبارت است از مدت ممتد از ما بعد موت تا قیام قیامت یا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هرچه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب
قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ و ایمان آری باینکه
حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هرچه در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادات او است چنانکه فرمود إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ
بِقَدَرٍ و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل کسب و خلق داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عدل
او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر او است و این مسئله و هرچه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بقدر
تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود ان شاء الله تعالی و طالب صادق را باید که اصل مسائل آن را بی قیل و قال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد
و آنچه ضروری است از آن در رساله تکمیل الایمان فی تقویة الایقان بیان کرده ایم و بالله التوفیق و بدانکه در بعض ذکر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام
است و مقدم بر آن چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقه ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبهٔ تکمیل
و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود قَالَ صَدَقْتَ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ گفت آن مرد باین حضرت راست گفتی پس خبر ده
مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا درجهٔ عالی نهاده و مرتبهٔ کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام
و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین به تمام و کمال مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن بمردم بانعام و

اکرام و نیک کردن فعل را بر وجه تکمیل و تجوید و اتقان، و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا گویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بر نفس و بدی کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیان حقیقت احسان ان تعبد اللہ کانک تراہ احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنانکه گویا می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق در دریای ذوق و حضور و فروتر از آن مرتبهٔ مراقبه است که آگاه بودن است از نظر آلهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود فان لم تکن تراہ فانه یراك پس اگر نیستی تو باینحال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی ازین که می بیند وی ترا در اینصورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات به یمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی در حضرت پادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال او ایستاده باشد مجال بیقیدی و ترک ادب بر وی تنگ گردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال پادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی اللہ علیہ وسلم وجعلت قرة عینی فی الصلوة در مقام اول است و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامهٔ عابدان است ثم فیهم و بالجمله در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه بهمان قدر که ابرای ذمه کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نگردد دیگر آنکه احکام ارکان و شرائط ادا آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی ممتلی شود و بالاتر از همه آنست که در مشاهدهٔ معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قرابات است محاذاتی معنوی بقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است که باطن بنورانیت آن منور میگردد که کیفیت آن جز به ذوق نتوان یافت رزقنا اللہ و ازین حدیث امکان رؤیت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا بتراکم حجب جسمانی از آن محروم و محجوب است و چون این حجاب بر افتد کانك تراہ انك تراہ گردد چنانکه در آخرت واقع شد ستروں ربکم یوم القیامة الحدیث و لهذا در حدیث رؤیت وصیت کرده اند بمحافظت بر ادای نماز در اول روز و آخر آن که میقات رؤیت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملکهٔ شهود ذات بهم رسد و منتهی مستعد رؤیت بصری گردد که قوت بصیرت در وی در آن نشاءت ابداع خواهد یافت قال صدقت گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی بدانکه مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است و این حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده لعملا م اشارت بفقه است که متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه فرعیه است و ایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی اللہ است و جمیع معانی تصوف که مشائخ طریقت بآن اشارت کرده اند راجع بهمین معنی است و فقه و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نپذیرد و صورت نبندد و تصوف بی فقه صورت نبندد زیرا که احکام آلهی بی فقه شناخته نشود و فقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی نپذیرد و هر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح و جسد که هیچکدام بی دیگری وجود نگیرد و کمال نپذیرد و ازاینجا فرمود امام مالک رضی اللہ عنه من تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من تفقه و لم یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت این است باقی همه زیغ و ضلال والتوفیق من اللہ الکریم المتعال و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه مبین گشت اشارت بقیام قیامت و وجود علامات و امارات کرد تا تنبیه کند و باعث گردد التزام عبادت و تحصیل کمال چنانکه فرمود قال فاخبرنی عن الساعة گفت آن مرد با نحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد و قیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکبارگی شود در ساعتی یا بجهت آنکه با وجود این همه طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت بمعنی پارهٔ از زمان غیر معین و محدود و در اصطلاح اهل حساب نجوم یک جزو از بیست و چهار جزو از روز و شب قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ما المسئول عنها باعلم من السائل نیست آنکس که پرسیده شده او را از وقت قیام ساعت داناتر از کسی که پرسنده است یعنی نیستم من داناتر از تو بدان یعنی من و تو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال دارد که از اجز خداوند تعالی کسی نداند وی تعالی هیچکس را از ملائکه و رسل بر آن اطلاع نداده قال فاخبرنی عن اماراتها گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت و نشانهای او قال ان تلد الامة ربتها گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت این است که بزاید و مالك و مربی خود را در تا ویل و بیان مراد ازین عبارت شراح را اقوال است اکثر بر آنند که مراد بدان از کثرت اتخاذ سراری است و پیدا آمدن داه زادگان که نسبت بمادران خود بجهت نسبت پدران مولی و سید اند و حکم مالك دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صائر و راجع باولاد است و یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه و تنعم و خروج از دائره توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت است که مفضی بخروج از انتظام احوال و فساد و اختلال است یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد و بسیاری بند آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین میان بعضی از اولاد ما در آن خود را بند کرده اسیر ساخته بیارند و مالك انها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشانند خود دائم و مستمر بر ملك باشند و اگر ظاهر گردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت

جهاد و باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت اسلام و کمال اوست و چون هر کمالی را زوالی در پی است مخبر و منذر بانتها و انقطاع دور دولت اسلام گردد
که علامت قیام قیامت است و یا بجهت استلزام سوء ادب اولاد با امهات و عقوق آنها و معاملت کردن ایشان مثل معامله ملاک و سادات اگر گویند که کثرت جهاد و
استیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آن است که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است نسبت انچه گذشته و اگر در
آن وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلا بیشتر از پیش تر گردد والله اعلم و بعض گویند که این اخبار است به بیع امهات اولاد
در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی و تردد مشتریان بدست فرزندان افتد و مضمون تلد الامة ربتها
صادق آید و بعض گویند که این کنایت است از راسیدن داهان ملوک و امرا که چون ملوک و حکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند و ایشان ملوک
و سادات شوند و نسبت بانها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در اثنای دولت بنی عباس و رؤسا و اکابر اگر گفته شود که ربتها تا که برای تانیث است بچه جهت
گفت نه ربها و حال آنکه تصویر آنچه کرده شد شامل ذکور و اناث است جوابش آنکه موصوفش نفس یا نسمه است که لفظش مؤنث است و معنی او شامل ذکور و اناث است
و نیز رب نگفت از جهة تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده با مراد نیست است و چون حکم در وی همچنین
است درین بطریق اولی خواهد بود و در روایتی بعلها آمده بجای ربتها و بعل نیز بمعنی رب و سید است و اگر بمعنی زوج بود نیز به بعض توجیهات مذکوره صادق است چنانکه
کسی کنیزی در بند کفار آورده و او را مادر خود نا دانسته تزوج نماید و وطی کند یا در صدر اول ابا و استنکاف داشتند از وطی اماء و رغبت میکردند در حرائر والله اعلم
وان ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء دیگر از علامات قیامت آن است که به بینی تو ای مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرا چرانندگان گوسفندان را یعنی
مردم به بینی فقیر بینوا را باین صفت که **يتطاولون في البنيان** تفاخر و تکبر کنند بر یکدیگر در بناها و خانها یعنی فقرا و بادیه نشینان که همیشه بفقر و فاقه و ذلت در بیابانها میگذرانند
و گوسفندان که احقر اموال عرب است میچرانیدند معزز و معتبر گردند و در شهرها ساکن شوند و خانهای بلند بنا کنند و بیکدیگر تفاخر نمایند و این نیز علامت قیامت و نشان
آخر زمان است که موجب اختلال و بی انتظامی جهانست عالم و باعث عزت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب حقارت و اهانت اعالی و اکابر و علما است آورده
اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفتها و صنعتها و کارها که آبا عن جد موروث بود و مناسب حال هر طایفه بود میداشت و تغییر و تبدیل را بدان راه نمیداد
باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانه دولت او این بود و در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ور بختمند ترین مردم در دنیا لکع بن لکع و
بیخردان و نیز آمده است که از علامات قیامت است که بیکان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نماند که علامت قیامت از صغری و کبری بسیار ند
چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید انشاء الله تعالی و لیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر مقام اقتضای آن کرده باشد والله اعلم **قال** گفت عمر
بن خطاب **ثم انطلق** این سوال کننده مرد و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس تر روان شد **فلبثت مليا** پس درنگ کردم من زمانی
دراز یعنی نپرسیدم از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد که بود توربشتی گفته که مراد ساعتی طویله است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبتی است در مثل این قصه عجیب و
غریب اقتضای حال و مقتضای طبیعت استعجال در استفسار و سوال وی بود و صبر زمانی قصیر و قلیل در وی کثیر و طویل بود و در روایت ابو هریره آمده که
نشست داد آن مرد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم باز گردانید و بیارید او را پس رفتند تا باز گردانند پس نیافتند چیزی را **ثم قال لي** پس تر گفت آن حضرت مرا
يا عمر اتدري من السائل ای عمر آیا دانی که بود این مرد سوال کننده **قلت** گفتم **الله ورسوله اعلم** خدا و رسول خدا داناتراند بدان و این ادب
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند:
قال هذا جبرئيل گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است معنی او عبدالله **اتاكم يعلمكم دينكم** آمد شما
در حالی که تعلیم میکند شما را دین شما را و قواعد و احکام آنرا و اسناد تعلیم درینجا بجبرئیل بجهت باعثیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت جواب آنرا و شنوانیدن
آن صحابه را و در واقع چون جبرئیل حامل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوی حکم حقیقت دارد غایتش درینجا این احکام معلوم بود و مقصود تذکیر و تجدید علم
بآن بود و ازینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان است و شریعت نام این مجموع است و گاهی دین بر اسلام بخصوصه نیز اطلاق
یافته چنانکه **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** و شریعت نیز باحکام فرعیه فقهیه تخصیص می یابد چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزای
دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است تا آنچه بدان ایمان آورده اند و تحقیق آن برشند و آنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزی دیگر مغایر آن و بالجمله دین
یکی است دو نمیشود و هر که غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب **رواه مسلم** روایت کرده این حدیث را مسلم ذکر چه بخاری نیز آنرا روایت کرده
است ولیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد و بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند ولیکن با حدیث عمر مخالفتی
در الفاظ دارد چنانکه گفت **ورواه ابو هريرة رض مع اختلاف** و روایت کرد این حدیث را ابو هریره با مخالفتی و مغایرتی که با حدیث عمر دارد **وفيه**
و در حدیثی که ابو هریره روایت کرده است اینچنین آمده که **واذا رايت الحفاة العراة الصم البكم ملوك الارض** و نشان قرب قیامت آنست

که چون بہ بینی تو برہنہ پایان برہنہ تنان کران کلکان یعنی نادان و بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم فِي خَمْسٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا اللّٰهُ علم قیامت و وقت برپا شدن وی داخل است در آن
پنج چیز که نمیدانند آنها را ہیچ یکی کہ خدای تعالی ثُمَّ قَرَأَ پس تر خواند آنحضرت از برای بیان و تعیین آن پنج چیز که از آن جز خدا نمیدانند این آیت را که اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ عِلْمُ السَّاعَةِ بدرستیکہ خدای تعالی نزد او
نه نزد غیر او علم قیامت که کی خواهد رسید وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ الآية و نزد او ہست علم باران که خواهد فرستاد تا آخر آیت که وَيَعْلَمُ مَا فِي الْاَرْحَامِ و میداند وی تعالی نه غیر وی که چیست در شکم زنان حامله پسر یا دختر و مَا تَدْرِي
نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا و نمیداند ہیچ ذاتی که چه کار خواهد کرد فردا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِاَيِّ اَرْضٍ تَمُوْتُ و نمیداند ہیچکس که بکدام زمین بمیرد و مراد آن است که بی تعلیم الہی بحساب عقل ہیچکس اینها از امور غیب اند که جز
خدا کسی آنرا نداند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بدانا ند بوحی و الہام مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا ولادت وی پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد ہمراه
پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعض گفته اند پیش از وی آورده و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جہة صغر سن و در حضور او احد را اختلاف است و بود وی رضی الله عنه از اہل ورع و زہد و سخت احتیاط
و پرہیز و توقی در فتوی و قوی و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی الله عنه نبود ہیچ یکی از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوی الا ابن عمر رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بُنِيَ الْاِسْلَامُ عَلٰى خَمْسٍ بر آورده شده است خانه مسلمانی بر پنج چیز شَهَادَةِ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ
مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ اول گواہی دادن بخدائی خدا تعالی و تقدس و به پیغمبری محمد صلی الله علیه وسلم وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ دوم برپا کردن نماز و گذاردن آن راست و درست وَاِيْتَاءِ الزَّكٰوةِ
سوم دادن زکوٰة مال وَالْحَجِّ چہارم حج کردن وَصَوْمِ رَمَضَانَ پنجم روزه رمضان داشتن تشبیه کرده مسلمانی را بخانه که این پنج چیز قواعد و دعائم و ارکان آنند و این خانه بآنها برپا است
مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ در نام وی اختلاف بسیار است اشهر عبد الرحمن است و عبد الله نیز گفته اند و در جاہلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو و فات
آمد بروی کنیت بجہت نگاہداشتن وی گربه صغیره را از بلاد در سن است اسلام آورد در سال خیبر که سال ہفتم است از ہجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد و مواظبت نمود بر
طلب علم و قانع شد به سیری شکم و بود از احفظ صحابه و بود حافظ متین متثبت ذکی متقن صاحب صیام و قیام و ذکر تسبیح و تہلیل رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت
است از ابی ہریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اَلْاِيْمَانُ بِضْعٌ وَّسَبْعُوْنَ شُعْبَةً ایمان ہفتاد و چند شاخ است بضع بکسر با و بفتح نیز آمده نام عدد است از سه تا ده که تفاوت
از وی بلفظ چند یاد کنند تعبیر و پوشیده نماند که شعبہای ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد و حصر و احصا است و تعیین عدد مفوض بعلم
شارع است شاید که اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده است و در بعض روایات شصت و چند نیز آمده و اختلاف این روایت شاید که بجہت آن باشد که اجماع
آن شعب ہر دو عدد صحیح باشد پس گاہی این را اعتبار کرده فرموده و گاہی آنرا یا بجہت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد و وقتی دیگر بعض احکام دیگر بر آن افزوده شد و بعض
گفته اند که مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر است و این توجیه در عدد سبعین درست افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در ستین با آنکه
ذکر بضع زائد بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته و این خالی از تکلف
نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطه بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تنوع و از حد حصر و احصا رائج است ما حصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل
سعادت اوست در مبداء و معاد بتحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا و در حدیث
آمده قُلْ اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبداء و منتہای آنرا بیان فرمود بقول خود فَاَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ پس فاضل ترین و سابق ترین شعبہای ایمان
گفتن کلمه طیب است و ایمان آوردن است بدان وَاَدْنَاهَا اِمَاطَةُ الْاَذٰى عَنِ الطَّرِيْقِ و فروترین و پستترین آن شعبہا دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی
از راه و ظاہر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر ہم از اول نیندازند و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم و آزار ایشان
است نباخن بحقیقت این رمزیست بترک وجود و دعوی ہستی که مبداء ہمه شرور و قبائح است شعر بردار خار و سنگ زره این چه رمز بود یعنی وجود خود ہمه بردار
از میان وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِّنَ الْاِيْمَانِ و شرم داشتن از ارتکاب مناہی و نابایستنیها شعبه عظیمی است از ایمان و عمده است در کار دین و لہذا او را جدا آورد بتخصیص
ذکر کرد و حیا در لغت تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پرہیز کردن از ناخوش
و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجود حیای شرعی اختیار بنده و ریاضت او را دخلی ہست چنانکه در سایر اخلاق و تہذیب
آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده اَلْحَيَاءُ حَالَةٌ تَتَوَلَّدُ مِنْ رُّؤْيَةِ الْاٰلَاءِ وَرُؤْيَةِ التَّقْصِيْرِ چون بنده نعمتہای حق در خود بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن
تقصیر مشاہده مینماید پیدا می آید از وی شرم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سہمی منسوب بسہم
ابن عمرو بطنی است از قریش عابد عالم صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابو ہریره گفت که فرق میان من و وی ہمین بود که
وی احادیث مینوشت و من نمی نوشتم و محب اہل بیت بود اگرچه بجہت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت کرده بود در صحبت معاویه و پدر می
بود نام او در اصل نام جد او بود عاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِّسَانِهٖ وَيَدِهٖ مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا بزبان دشنام
ندہد و غیبت نکند و نا سزا نگوید و بدست نزنند و نرنجانند و غصب و تخصیص بدست و زبان بجہت آن است که اکثر انواع ایذا باین دو عضو میباشد و زبان مقدم است از آنچه ازین

انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت انکه ایذا بزبان غالب تر و سخت تر بود و در گذشتگان و اهل زمان و پس آیندگان در افتد و ایذای دست خزینه
نبود و کتابت در حکم زبان است بلکه درو ی مدت و زبان هردو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده والا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در
روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عام تر است کذا ذکر السیوطی و بر هر تقدیر مراد ایذا ناحق است والا بحکم شرع هرچه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع
واجب گردد بیت به بی حکم شرع آب خوردن خطا است وگر خون بفتوی بریزی رواست ومراد انست که مسلمان اصفش این است که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید
که برین صفت باشد و هرکه باین صفت باشد گویا مسلمان نیست نه انکه هرکه این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند
شعر مباش دربی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست وحقیقت مراد این است که هرکه با دای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان
کامل است والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه و هجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن بدانکه هجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن
از دار کفر بدار اسلام و گریختن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه انکه از موطن طبیعت بر آید و از انچه نفس و شیطان بدان داعی است بگریزد و ترک دهد و
بحقیقت شرعیت هجرت برای این عرض است و هرکه از وی این غرض حاصل شد در معنی مهاجر است اگرچه در وطن باشد مگر انکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه
در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمانان را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن ومقصود ازین حدیث است و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهی تا همه در آن
و صورت اکتفا نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آن را دریافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات هذا لفظ البخاري این حدیث که مذکور
شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و با روایت مسلم قدری مغایرتی و مخالفتی در لفظ دارد چنانکه گفت ولمسلم ان رجلا سأل النبي صلى الله
عليه وسلم و مر مسلم را اینچنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اي المسلمين خير کدام یکی از مسلمانان بهتر است قال گفت پیغمبر خدا
در جواب سائل من سلم المسلمون من لسانه ويده و در مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه نیست و ظاهر عبارت مولف موهم است که باشد فافهم وعن انس
بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت وی هشت یا نه ساله بود و انتقال کرد به بصره
در خلافت عمر رضی الله عنه با تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی است که مرد به بصره سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی الله عنه و آن حضرت صلی الله علیه وسلم
او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین در دین چگونه اما در دنیا عمرا و بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دوبار میوه میداد قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه ایمان نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مؤمن کامل تا انکه باشم من دوست داشته تر به سوی وی
من والده وولده والناس اجمعين از پدرش و فرزندانش و مردم همه متفق عليه نشان ایمان مؤمن کامل انست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب
تر و معظم تر از همه چیز و همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت محبوب و مرغوب اند و چه سائر مردم که با ایشان علاقه‌های محبت و مودت در میان دارد چه بجبلت
و چه باختیار و باید دانست که محبت دو قسم است یکی جبلی است که از اختیار بنده بیرون است و بحکم طبیعت و جبلت بی اختیار را بآنها انجذابی دارد و این قسم خارج بحث است چه
سخن در ایمان است که تکلیف شرع در تحصیل و تکمیل آن میرود پس مراد بمحبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را در آن مدخلی باشد و تکلیف در آن جاری گردد پس مراد با حبیت اینجا
ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در ادای حق بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضای وی صلی الله علیه وسلم بر هرکه و هرچه غیر او است
از نفس و ولد و والد و اهل و مال و منال چنانکه راضی شود بهلاک نفس خود و فقدان هر محبوب نه فوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب بود. و ذکر نفس درینجا نکرد
چنانکه در دعای ماثور که محبت حق جل و علا را درخواسته است و فرمود اللهم اجعل حبك احب الي من نفسي ومالي وولدي زیرا که در محبت ولد و والد اختیار را مدخلی هست بخلاف
محبت نفس و در تکلیف آمدن بدان احبیت خود شدتی و حرجی یافت لیکن تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مر حق جل و علا را ولهذا در بعض روایات ومن الماء
البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را در وی قطعا مدخلی نیست یا انکه تدریج و ترتیب رعایت کرده تا این مرتبه را که احبیت نسبت بوالد و ولد حاصل کند پس از آن نسبت بنفوس ایشان نیز
تکلیف نماید چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ما را دوست میداری و بس یا غیر ما را نیز شریک میکردانی گفت
که محبت مشترک است شما را دوست میدارم و نفس را و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم دستی بر سینه عمر زد و تصرفی کرد و پرسید
اکنون حال چیست و چگونه می دریابی گفت ساقط شد محبت اهل و مال و اما محبت نفس هنوز باقیست بار دیگر دست بر سینه عمر زد و پرسید اکنون چگونه گفت همه ساقط شد و نماند الا
محبت تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم رباعی عمرم همه صرف در وفایت بادا جان و دل و دین من فدایت بادا محبوب من از جان و دل و عمر تو ائی هر چیز من خسته برایت
بادا و بدانکه منشای محبت و باعثه مودت حسن است یا احسان و این هردو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر است در ذات سید کائنات که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه
وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آن حضرت مرآت جمال و کمال او است پس احبیت را خواه نسبت بحضرت
عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دارند هردو صحیح است و بحقیقت هردو یکی است رباعی هم حسن و جمال بی نهایت داری هم جود و کرم بیحد و غایت داری
هم حسن تو را مسلم و هم احسان محبوب تو ئی که هردو آیت داری وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و هم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

فرمود ثلث من كن فيه سه خصلت است که هرکه باشد که آن سه خصلت در وی وجد بهن حلاوة الايمان می یابد بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را و ذوق میگیرد بدان
من کان الله ورسوله احب اليه مما سواهما اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته تر از هرچه غیر خدا و رسول اوست ومن احب عبدا لا يحبه الا لله
دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست ندارد او را مگر برای خدا و طلب رضای او ومن يكره ان يعود في الكفر سوم آنکه ناخوش دارد که باز درآید در کفر بعد ان انقذه الله منه
بعد از آنکه برهانید و بیرون آورد او را خدا تعالی از کفر كما يكره ان يلقى في النار چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود در آتش دوزخ متفق عليه وعن العباس بن عبد المطلب
عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابوالفضل بود و کلان تر بود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سه سال و بعض گفته اند به دو سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت
و عمارت مسجد الحرام و سقایه آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود ولیکن پنهان میداشت از اهل مکه و برآمدن به غزوه بدر همراه مشرکان مکه و جبر بود عمر او هشتاد و هشت و آزاد کرد و پیش از موت خود هفتاد
بنده و مناقب او بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذاق طعم الايمان چشید مزه ایمان را من رضي بالله
ربا کسی که خوشنود شد بخدا او گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و بندگی کرد او را وبالاسلام دينا و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و عمل کرد بانچه در او است
وبمحمد رسولا و راضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را رواه مسلم و در اینجا اشارتست بآنکه دلهای سلیم از امراض غفلت
و هوا ذوق میگیرد و تنعم میکند بلذائذ معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس بلذائذ اطعمه و سلامت قلب و عافیت از این امراض باین سه چیز بود و هرکه نه چنین بود حلاوت ایمان در نیابد
و بهای ذوق و لذت دیگر بلکه کار بعکس بود و از آن نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم والذي نفس محمد بيده سوگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست لا يسمع بي احد
من هذه الامة نشنود مرا هیچ یکی از این امت و نرسد خبر رسالت من بوی و امت جماعت را گویند که فرستاده شده است بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند يهودي ولا
نصراني یهودی باشد آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام ثم يموت ولم يؤمن بالذي ارسلت به پس بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان نیاورد
بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بآن الا كان من اصحاب النار مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخ یعنی هرکه خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وی معجزه من و نگروید
بدین من کافر است و دایم در دوزخ بود اگرچه از اهل کتاب باشد رواه مسلم وعن ابي موسى الاشعري صحابی جلیل کبیر است نام او عبدالله بن قیس و اشعر بن نبت
یکی از اجداد اوست اول از یمن بمکه آمده و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد بعد از آن در فتح خیبر بملازمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله
علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لهم اجران سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجر است و ثواب
ایشان مضاعف است رجل من اهل الكتاب یکی از آن سه کس مردیست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که آمن بنبيه وآمن بمحمد ایمان آورده به پیغمبر خود موسی یا عیسی
و با وجود آن ایمان آورد بمحمد صلی الله علیه وسلم والعبد المملوك اذا ادى حق الله وحق مواليه دوم از آن سه کس بنده که مملوک کسی است چون ادا کند حق خدا را از واجبات
که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند ورجل كانت عنده امة يطأها سوم مردیست که بود نزد وی داهی که وطی میکرد او را بحکم ملکی که داشت چنانکه
عادتست فادبها فاحسن تاديبها پس ادب کرد آن را و بیاموخت او را آداب متعلق باحوال و اخلاق و نیک کرد تادیب او را وعلمها فاحسن تعليمها و آموخت او را
علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب و تعلیم آنست که بر وجهی کرد که میباید کرد و بقدر کفایت کرد نه کم از آن و بلطف و نرمی کرد نه بعنف و درشتی
ثم اعتقها فتزوجها پس از آن آزاد کرد آن را پس نکاح کرد با وی فله اجران پس ایمر در او دو اجر است تکرار بجهت تاکید و مبالغه است در ثبوت دو اجر مر این مرد پسین را و
ثبوت دو اجر در کتابی و عبد مملوک را ظاهر است که دو عمل کردند و اما آن مرد را که داده داشت و ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق و تزوج است و اما تادیب و تعلیم
عام و شامل است همه مردم را و خصوصیت باینجا ندارد و اینجا نیز توطیه استحقاق و استیهال اعتاق و تزوج است متفق عليه ما ندانکه میگویند تعدد اجر بتعدد عمل حسابی است
و خصوصیتی ندارد و اجر بمقابله عمل هرچند باشد و هرکه بکند فضل و زیادت ثابت است و زیادتی که مر این سه کس راست کدام است که مخصوص و ممتاز کرده اند ایشان را بدان
جواب میگویند که مراد ثبوت دو اجر و مضاعف او است در تمامه اعمال مثل نماز و روزه و جز آن مثلا اگر دیگران را ده حسنه است ایشان را بیست باشد و هر ثوابی
که دیگران را از اعمال بدهند ایشان را دو چندان عطا کنند و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله اعلم وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس مرا کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله تا آنکه گواهی بدهند که
خدا یکی است و محمد فرستاده اوست مراد بشهادت اینجا اقرار باین کلمه است یا آنچه در حکم اوست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان درآمدن با آنکه صدور
این قول پیش از مشروعیت این احکام بود ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة و تا آنکه برپا دارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بشهادتست و
ذکر عبادات اشارتست بتمام و کمال او است باتیان ارکان اسلام و بعض گفته اند که بترک واجبات و فرائض مع اقرار بر آن بتاویل فاسد نیز قتال ثابت گردد چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه
منع کنندگان زکوة کرد بلکه گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک کنند و بر آن مصر و دائم باشند امام را میرسد که با ایشان قتال کند و تخصیص صلوة و
زکوة بذکر بجهت بودن اینهاست اصل عبادات و اشارتست بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هر دو باهم مذکور اند و شاید که در آن وقت جز این دو عبادت فرض نشده باشد اذا

فعلوا ذلك پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوٰة را عصموا منی دماءهم و اموالهم باز دارند از من خونهای خود را و مالهای خود را الا بحق الاسلام مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا او را بحکم شرع بقصاص و حد باید کشت یا مالی که بر وی واجب است بدهد مال او باید گرفت وحسابهم علی الله و حساب ایشان در آخرت بر خداست عز و جل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم و خون و مال او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد خدا تعالی داناست بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد متفق علیه این حدیث روایت بخاری و مسلم هر دو است الا ان مسلما لم یذکر الا بحق الاسلام مگر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذکر نکرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه ملحدان و زنادقان که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذاریم و علما را درین مسئله اقوال است که طیبی آنرا ذکر کرده و اصح اقوال قبول است و اظهر اقوال آنکه اگر یکی الحادی کرد و تا نسبت او نرفت و زود از آن برگشت و برغبت توبه کرد قبول کرده شود و اگر مصر است و متهم دو از ترس جان ما فیه وقت میکند قبول کرده نشود والله اعلم و آنها گویند توبه ایشان قبول نیست مراد آنست که ایشان را البته میکشیم اما اگر در واقع توبه وی صحیح است در آخرت سود خواهد کرد وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوتنا کسی که میگذارد نماز ما را یعنی نمازی که در دین اسلام است واستقبل قبلتنا و روی می آرد بقبله ما که کعبه است واکل ذبیحتنا و میخورد ذبح کرده شده ما را فذلك المسلم الذی له ذمة الله پس آنکس مسلمانی است که مر او راست عهد و امان و ضمانت خدا و ذمه بکسر ذال معجمه بمعنی عهد و امان و ضمان و حرمت و حق آید و این همه معانی نزدیک یکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی که میگویند هم ازین جهت است که در عهد و امان و ضمانت مسلمانان درآمده اند فلا تخفروا الله فی ذمته پس غدر و عهد شکنی میکنید خدا را در ذمه او سبحانه و تخفروا بضم تا و سکون خا و کسر فا است از اخفار بمعنی غدر و عهد شکنی کردن و اکتفا بذکر این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آنست که این سه چیز نشانهای درست است بر اسلام و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هر که نماز بگذارد چنانکه مسلمانان میگذارند دلالت دارد بر اعتراف وی به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و قبول آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز است و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهت آنست که امر قبله مشهور است و مخصوص بنماز ما بخلاف قیام و قرائت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند واکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام است و یهود ذبیحه ما را نمیخورند رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال اتی اعرابی النبی آمد بادیه نشینی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن اعرابی بآنحضرت دلنی علی عمل راه نما مرا و مطلع گردان بر کاری که اذا عملته دخلت الجنة چون بکنم آن کار را درآیم بهشت را قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی تعبد الله ولا تشرك به شیئا پرستش میکنی خدا را و شریک نمی گردانی باوی چیزی را اینجا شهادتین ذکر نکرد از جهت شرف آن سوال از عمل است که بعد از شهادت است و مراد باشراک یا پرستش بتانست یا آنکه در وی نیز شریک میگرداند خلق را با خدا و لهذا در احادیث آنرا شرک اصغر خوانده اند ظاهر درین حدیث اینست بعد از آن بیان کرد عبادت را بقول خود وتقیم الصلوة المکتوبة و بر پا میداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان وتؤدی الزکوة المفروضة و میدهی زکوٰتی را که فرض کرده شده است زکوٰة نام همین فریضه است و مراد بزکوٰة اینجا صدقه است وتصوم رمضان و روزه میداری ماه رمضان را تخصیص کرد بذکر فرائض را زیرا که آن در اصل نجات از آتش و درآمدن به بهشت کافیست و شاید که فرائض در آن وقت زیاده بر این نبود و چون آن مرد طالب اصل درآمدن در بهشت بود قال گفت والذی نفسی بیده سوگند بآن خدا که تعالی ذات من در دست قدرت اوست لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه زیاده نکنم بر این عبادات که فرمودی چیزی را از نوافل و نقصان نکنم ازین فرائض چیزی را صاحب این حال ناجی است بی شبهه اگر چه بترک سنن مسیء بود و بترک نوافل خیرات از مراتب و درجات محروم یا مراد زیادت بر حد مشروع است و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آنست که زیاده نکنم در سوال و نقصان نکنم در قبول با این سایل رسول قومی بود و پس سوگند خورد که زیادت و نقصان نکنم در رسانیدن احکام بقوم خود یا این کلام کنایت است از مبالغه و شدت در اخذ و اهتمام باوامر شارع و حقیقت کلام مراد نیست فلما ولی پس هرگاه که روی گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل الجنة کسی که شاد میکرداند او را نظر کردن بسوی مردی از اهل بهشت یعنی هر که میخواهد که بهشتی را به بیند فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این مرد و به بیند او را چون آنحضرت صدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد او را به بهشت متفق علیه وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت سفیان بن عبد الله ثقفی طائفی که صحابیست عامل عمر بن الخطاب بود بر طایف رضی الله عنهما گفت گفتم یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا بگو برای من در باب اسلام و ایمان سخنی که لا اسئل عنه احدا بعدك محتاج نشوم که بپرسم از آن سخن هیچ یکی را بعد از تو یعنی جز تو یا بعد از رفتن تو از عالم وفی روایة غیرك و در روایتی بجای بعدك غیرك آمده و این روایت مبین معنی اول است قال گفت آنحضرت در جواب وی قل آمنت بالله ثم استقم بگو ایمان آوردم بخدا پس استقامت ورز بر آن یعنی گواهی ده بوحدانیت حق باسما و صفات و افعال او و تصدیق کن او را در آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل است تمامی آن چیزها را که بآن ایمان باید آورد و پس از آن التزام کن که بحق قیام نمائی و بر آن استقامت ورزی و استقامت ملازمت کردن انسان است راه راست را و بر راست ایستادن و مراد اینجا آنست جمیع اوامر و نواهی را بر وجه دوام و ثبات و اعتدال بی زیغ و فتور در قاموس گفته استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استواری است در اتباع حق بر منهاج سداد

بی افراط و تفریط و در قواعد الطریقه فرموده که استقامت بر داشتن نفس است بر اخلاق کتاب و سنت و مرتاض ساختن او است بتحصیل ملکات راسخه در وی از فضایل رواه
مسلم وعن طلحة بن عبید الله رضی الله عنه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من اهل نجد روایت است از طلحه که از عشره مبشره است
و برادرزاده ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و مناقب وی در آخر کتاب مذکور گردد انشاء الله تعالی گفت آمد مردی بسوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون و
سکون جیم نام بلاد عرب است از تهامه تا زمین عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را ثائر الراس پراگنده موی سر
نسمع دوی صوته در حالی که میشنویم آواز پست او را و نغمه او را دوی بفتح دال و ضم آن و کسر واو و شدت یای تحتیه آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد
و مانند آن ولا نفقه ما یقول و نمی فهمیم چیزی را که میگوید و نسمع و نفقه بفتح نون است بر صیغه معلوم و بیای تحتیه مضمومه بر صیغه مجهول نیز روایت است و بر تقدیر
اول دوی منصوب است و بر ثانی مرفوع حتی دنا من رسول الله تا آنکه نزدیک شد آمد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا هو یسأل عن الاسلام پس ناگاه
آمد و میپرسید از احکام اسلام و فرائض وی و تواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد و عدم ذکر شهادتین بجهت شهرت آن و علم بدان باشد فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پنج نماز است در روز و شب فقال پس گفت آن مرد هل علی غیرهن آیا هست
بر من از نماز ها جز این پنج نماز در روز و شب فقال لا الا ان تطوع پس گفت آنحضرت نیست بر تو جز این پنج نماز ها مگر آنکه از خود بیاری از نماز چیزی که نه فریضه باشد
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان و دیگر از احکام مسلمانی روزه داشتن ماه رمضان است فقال هل علی غیره پس گفت آن مرد
آیا هست بر من جز روزه رمضان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا الا ان تطوع نیست بر تو جز روزه رمضان مگر آنکه روزه نفل داری قال گفت طلحه بن عبید الله
که راوی حدیث است وذکر له رسول الله و ذکر کرد برای آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الزکوة زکوة را فقال هل علی غیرها پس گفت آمد آیا هست بر من جز
زکوة فقال لا الا ان تطوع پس گفت آن حضرت نیست بر تو جز زکوة مگر آنکه صدقه نفل دهی قال گفت طلحه فادبر الرجل پس پشت داد و برفت آن مرد و هو یقول و حال
آنکه وی میگوید والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه بخدا سوگند که زیاده نمیکنم بر این فرائض و کم نمیکنم از آن توجیه این کلام در حدیث سابق گذشت فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افلح الرجل ان صدق رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل بدان میکند یا در این رغبت و اهتمام که از کلام وی مفهوم
میشود راست گوست پس رستگار شد و فلاح بر این معنی بصدق این نیت است وکان صدق بفتح همزه نیز روایت است متفق علیه چون سوال آمد از فرائض اسلام بود ذکر
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا برای وی و ما ناکه در آنوقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبود و وتر نیز در آنوقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی
نبود ذکر نکرد و بالجمله مراد نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود جز آنچه فرمود و از اینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک شافعیه باین حدیث بر نفی وجوب
تسمیه در ذبح و امثال آن از آنچه طیبی ذکر کرده چیزی نباشد وعن ابن عباس رضی الله عنهما مناقب او بسیار است احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت به سه
سال بود و در وقت رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافی که در آنست و جبرئیل را دو بار دیده و در دیدار اجمل الناس و در گفتار
افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل القامة
و در مردم چنان مینمود که گویا بر مرکبی سوار است و عباس از وی درازتر بود و عبد المطلب از وی و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان و
ستین و بود عمر وی هفتاد و یک سال رضی الله عنه قال گفت ابن عباس ان وفد عبد القیس بدرستیکه رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل
این نام پدر کلان ایشان است که ایشان را بنام وی میخوانند و اکثر نامهای قبائل چنین است که بنام پدران میخوانند لما اتوا النبی چون آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال رسول الله
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من القوم کیست این قوم او من الوفد یا فرمود کیست این جماعه رسولان شک راوی است قالوا ربیعة
گفتند این قوم ربیعه اند قال گفت آن حضرت مرحبا بالقوم او بالوفد مرحبا این قوم را و یا این وفد را مرحب جای فراخ را گویند و این کلمه را برای اکرام
و استیناس درآینده گویند یعنی درآمدی جای فراخ را و گاهی کلمه اهلا و سهلا نیز بآن ضم کنند یعنی درآمدی تو اهل خانه خود را و جای نرم و ملایم را غیر خزایا ولا ندامی
آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت و پشیمانی نه بینید و این بشارت و دعای خیر است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر اینقوم را قالوا گفتند وفد
یا رسول الله انا لا نستطیع ان ناتیک بدرستیکه ما نمیتوانیم که بیائیم ترا الا فی شهر الحرام مگر در ماههای حرام مراد بآن ذیقعده و ذی الحجه و محرم و رجب است که عرب
در آن بایکدیگر جنگ نمیکردند و محاربه را در این ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و امین گردانیدن زائران بیت الله را پس در این اوقات
ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها وبیننا وبینک هذا الحی من کفار مضر و حایل است میان ما و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نیز قبیله ایست
مقابل ربیعه اولاد مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه مخالفت و محاربت بود فمرنا بامر فصل پس چون بسیار نمیتوانیم بخدمت تو آمد از شرایع پرسید امر کن مارا
بحکم محکم و اضح که نیست در وی اجمال و اشکال جدا کنند میان حق و باطل نخبر به من وراءنا تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را که ایشان را
گذاشته آمده ایم وندخل به الجنة و در آئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت است وسألوه عن الاشربة و پرسیدند

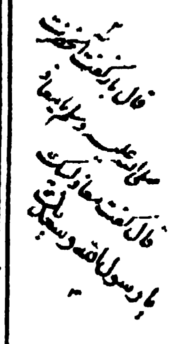
وفد عبد القیس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از اشربہ و ظروف مخصوصہ ممنوعہ کہ ذکر آنہا بیاید فامرھم باربع ونھاھم عن اربع پس فرمود آن حضرت ایشان را بچہار خصلت و باز داشت ایشان را از چہار خصلت امرھم بالایمان باللہ وحدہ امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنہا قال گفت آنحضرت اتدرون ما الایمان باللہ وحدہ آیا می دریابید چیست ایمان بخدا تنہا قالوا اللہ ورسولہ اعلم گفتند خدا و رسول خدا داناتر است این ادب صحابہ بود در حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون چیزی می پرسید در بار آن این کلمہ گفتندی اگرچہ خود نیز میدانستندی قال گفت آن حضرت ایمان آوردن بخدا شھادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ گواہی دادن است بالوہیت خدا تعالی و رسالت محمد صلی اللہ علیہ وسلم واقام الصلوۃ وایتاء الزکوۃ وصیام رمضان و چہار چیز کہ امر کرد بدان اینہاست و آنکہ حج ذکر نکرد وجہ آن مذکور گذشت و ایمان بخدا تفسیر باین چہار چیز کرد زیرا کہ اینہا اسلام است و قول و وان تعطوا الخمس من المغنم و امر کرد باین کہ بدہید خمس را از غنیمت و زیادت کرد بر آن چہار بجہت اہتمام بذکر آن زیرا کہ ایشان اہل جہاد بودہ اند و محاربہ میکردند بکفار مضر و بعض گفتہ اند نخستین آن چہار اقامت صلوۃ است کہ با اعطای خمس چہار میشود و ذکر شہادت برای تبرک است زیرا کہ قوم مومن بودہ اند و مقر بدان و بر این وجہ اعطای خمس داخل ایمان باللہ وحدہ باشد ونھاھم عن اربع جواب است از سوال اشربہ و نگفتیم کہ مراد بدان اشربہ ظروف مخصوصہ است پس نہی کرد از چہار ظروف چنانکہ فرمود عن الحنتم نہی کرد از حنتم بفتح حای مہملہ و سکون نون و فتح فوقانیہ کوزہ سبز رنگ والدباء و نہی کرد از دبا بضم دال و تشدید بای موحدہ ممدودہ کدو و وی نیز ظروف خمر ست یا کدو بحقیقت یا صراحی کہ بر شکل آن باشد والنقیر و نہی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درختی است کاوند و در وی شراب نبیذ اندازند والمزفت و نہی کرد از مزفت بضم میم و فتح زا و فای مشددہ بزفت طلا کردہ شدہ و زفت بکسر زای معجمہ و سکون فا چیزی است کہ بکشتی و مانند آن مالند تا آب نہ در آید و آن را قار و قیر نیز گویند وقال احفظوھن واخبروا بھن من وراءکم و گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یاد دارید این احکام را یا این کلمات را یا این چیزہا را و خبر رسید بآنہا کسانی را کہ پیش شما اند متفق علیہ ولفظہ للبخاری بدانکہ مراد نہی از این ظروف یا نہی از استعمال اینہاست مطلقا بجہت مبالغہ در احتراز از تشبہ بشاربان خمر و اوانی آن یا نہی است از نقیع و نبیذ انداختن در آن زیرا کہ شدت و اسکار در اینہا بیشتر می آید و لہذا در احادیث آمدہ است کہ انتباذ در مشکہا کنید بجہت آنکہ اشتداد و اسکار در آن دیر می کشد و کمتر می آید و باوجود آن جمہور بر آنند کہ حرمت آن در ابتدای اسلام بود کہ مبالغہ و اہتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار وی و آن بیشتر بود بعد از آن این حکم نسخ شد وعن عبادۃ بن الصامت رضی اللہ عنہ بضم عین و تخفیف موحدہ از نقبای انصار بود حاضر شد عقبہ اولی و ثانیہ را و بدر را طویل جسیم جمیل بود و یکی از آنہا کہ جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی اللہ عنہ بشام قاضی و معلم و ذکر او در آخر کتاب در اسامی اہل بدر بیاید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت است از عبادۃ بن صامت کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وحولہ عصابۃ من اصحابہ و گرد آن حضرت جماعت بودند از یاران وی عصابہ بکسر عین جماعت از دہ تا چہل بایعونی علی ان لا تشرکوا باللہ شیئا مبایعت کنید و عہد کنید مرا و عقد بندید با من و اصل مبایعت از بیع است گویا ہر کہ عہدی بندد با کسی بفروشد ذات خود را بدست وی چنانکہ در بیع دست بر دست میزنند و بمعاہدت نیز عادت بدان جاری شدہ پس معنی بایعت کنید بر آنکہ شریک نگردانید بخدا چیزی را مرا د باشراک بت پرستی است یا ریا در عمل ولا تسرقوا و دزدی نکنید ولا تزنوا و زنا نکنید ولا تقتلوا اولادکم و نکشید اولاد خود را چنانکہ عادت جاہلیت بود کہ اولاد را از خوف فقر می کشتند ولا تاتوا ببھتان تفترونہ و نیارید و نگوئید دروغی را کہ پیدا میکنید او را بین ایدیکم وارجلکم میان دستہای خود و پاہای خود یعنی از ذاتہای خود و دست و پا را کنایت از ذات دارند چہ بہتان و افترا آن باشد کہ از پیش خود پیدا کنند و مردم از آن پاک و مبرا باشند یا پیدا میکنند از دل یا و ضمائر خود و بنا بر کنایہای فاسد و دل آدمی چون در سینہ است میان دستہا و پاہاست یا آنکہ نسبت افترا بدست و پا بجہت آنست کہ اکثر کارہا بدست و پا میشود اگرچہ جمیع اعضا در آن دخل دارند و این ہر سہ وجہ در اصل مقصود یکی است یا معنی پیدا کردن میان دست ہا و پاہای خود آنست کہ آن کار را بروی مردم میگویند و در بحیائی و بیمروتی میدہند ولا تعصوا فی معروف و بیفرمانی نکنید در امری کہ شناختہ می شود در شرع وجود او یعنی در امر مشروع و مقابل آن منکر است کہ شناختہ نمی شود در شرع وجود او یعنی امر نامشروع فمن وفی منکم فاجرہ علی اللہ پس کسی کہ وفا کند باین مبایعت پس مزد او لازم است بر خدا کہ بفضل خود ثواب آن بدہد ومن اصاب من ذلک شیئا و کسی کہ برسد و بکند از این گناہان مذکور غیر اشراک چیزی را فعوقب بہ فی الدنیا پس عقاب کردہ شود بسبب وی در دنیا چنانکہ حد زدہ شود و سزا دادہ شود بر آن فھو کفارۃ لہ پس آن عقاب کردن کفارت است مر او را و سبب محو و عفو آن گناہ شود در آخرت بر آن عقابی نہ بیند ومن اصاب من ذلک شیئا و کسی کہ کرد چیزی از گناہان ثم سترہ اللہ علیہ پس بپوشید او را خدای تعالی بر وی یعنی ظاہر نشد گناہ وی و حد زدہ نشد بر آن فھو الی اللہ پس وی یعنی کار وی مفوض است بسوی خدا ان شاء عفا عنہ اگر خواہد خدای تعالی درگذرد از وی و عقاب نکند وان شاء عاقبہ و اگر خواہد عقاب کند او را و این مذہب اہل سنت و جماعت است و نزد معتزلہ واجب است عقاب عاصی و عفو و مغفرت نمی باشد و این حدیث حجت است بر ایشان فبایعناہ علی ذلک پس بیعت کردیم و عہد بستیم با آنحضرت بر این شرط کہ مذکور شد متفق علیہ وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ صحابی مشہور است از اصحاب شجرہ از بنی خدرہ بضم خای معجمہ بطنی است از انصار اول مشاہدہ او خندق است و دوازدہ غزوہ ہمراہ آن حضرت غزا کردہ نام او سعد بن مالک بن سنان است و پدر او نیز صحابی است قال خرج رسول اللہ گفت ابو سعید خدری بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی اضحی در روز عید قربان اضحی بفتح ہمزہ و سکون ضاد جمع اضحاۃ است و وی در اصل نام گوسفندی است کہ قربانی کردہ شود و بروز نحر نیز اطلاق میکنند او فطر شک راوی است کہ در روز عید اضحی یا عید فطر بر آمد الی المصلی سوی عیدگاہ فمر علی النساء پس بگذشت آن حضرت صلی اللہ علیہ

وسلم بجماعهٔ زنان و زنان نیز بعهد رسالت مرتشریف بعیدگاه میرفتند و در گوشه می نشستند تا از دعای مسلمانان محروم نمانند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا معشر النساء ای
گروه زنان تصدقن تصدق کنید و بدهید چیزی در راه خدا فانی اریتکن اکثر اهل النار زیرا که بدرستی که من نموده شده ام یعنی دانانیده شده ام باخبار وحی یا بکشف و عیان که شما بیشترین
اهل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طایفهٔ زنان باشند و مردان کمتر فقلن و بم یا رسول الله پس گفتند زنان و بچه چیز و چه سبب زنان بیشترین اهل دوزخ اند قال تکثرن اللعن گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسبب آنکه بسیار می کنید شما ای زنان لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار میرود و معنی لعنت راندن و دور راندن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت
خود و این مخصوص کافران است و بر هیچکس بشخص حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم کرده شود موت او بر کفر و این خبر بجز شارع معلوم نگردد چنانکه با ایمان
رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان میتوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنت الله علی الکافرین و لعن الله الیهود و النصاری و لعنت گاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این مخصوص
بکافران است و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل باز گردد و تکفرن العشیر و کفران نعمت میکنید شوهر را زنان اگر
صدها ناز و نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تقصیر کرد گوید هرگز از تو روی نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب و صدیق و زوج آمده و ظاهر آنست که مراد اینجا زوج باشد
کذا قالوا ما رایت من ناقصات عقل و دین ندیده ام هیچ یکی از ناقصات عقل و دین را اذهب للب الرجل الحازم بحای مهمله و زای معجمه من احدٰکن برنده تر و رباینده تر مر عقل مرد
دانا را که ضابط و هشیار است در کار و بار خود از یکی از شما قلن و ما نقصان دیننا و عقلنا گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما و بچه معلوم توان کرد آنرا یا رسول الله قال الیس شهادة
المرأة مثل نصف شهادة الرجل گفت آیا نیست گواهی زن در شرع همچو نیمهٔ گواهی مرد چه گواهی دو زن بجای گواهی یک مرد است قلن بلی گفتند آری گواهی زن همچو نصف گواهی مرد است قال فذلک
من نقصان عقلها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل زن است که آن مقدار ثقه و حفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد قال الیس اذا
حاضت لم تصل ولم تصم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمیدارد قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس آن از جملهٔ نقصان دین زن است اگرچه آن حیض بمحض پیدایش خدای تعالی است و زن را درینجا اختیاری نیست ولیکن همین پیدا کردن آن بر زن حیض و منع کردن وی از عبادات نه مردان نقصان کردن است درجهٔ
زنان را از درجهٔ مردان متفق علیه و ازینجا معلوم میشود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد ماند آنکه آیا حائض را ثواب نماز که از
بعذر فوت میکرد هست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر از وی فوت میکرد می نویسند و ظاهر حدیث آنست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام دارند و اهل آن هستند
بخلاف حائض که نه از اهل آنست کذا قال الطیبی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم گفت خدای تعالی
نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم ولم یکن له ذلک و روا نیست و نمی سزد او را که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالمم از جهت بودن آن مخالف برهان و منافی مرتبهٔ عبودیت و شتمنی ولم
یکن له ذلک و دشنام کرد مرا و نمی سزد او را که دشنام کند مرا فاما تکذیبه ایای اما نسبت بدروغ کردن او مرا فقوله لن یعیدنی کما بدأنی پس گفتن آدمیست که هرگز باز نمی انگیزد مرا خدای تعالی
چنانکه نخست پیدا کرده است مرا و تکذیب درین قول راجع باخبار آلهی است تعالی شانه بدانچه سبب تضمن ابدا و اعادت را چنانکه فرمود ولیس اول الخلق باهون علی من اعادته و نیست
نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسانتر برمن از باز بر انگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده آسانتر از ابداست چه همه دانند که شکسته را باز بهم بربستن آسانتر هست از اختراع کردن و از محض
عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت بآدمیان است و الا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق است همه یکسان باشد آنجا آسان و مشکل نمیباشد و این قول آدمی هست که قائل است بابدا و اگر نیز نباشد ممکن است
او را که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید واما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او است که گرفت خداوند فرزند را چنانکه نصاری عیسی را گویند و یهود عزیر را علیهم السلام
و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوند اند و بودن این قول دشنام بجهت آنست که این قول مماثلت و لداست مر الله تعالی را در ماهیت و استخلاف او مراو را چنانچه عادت است و چندین نقایص
و عیوب دیگر مضاد صفات کمال که ازین لازم می آید چنانکه فرمود و انا الاحد الصمد الذی لم الد ولم اولد و منم یگانه در ذات و صفات غیر محتاج بکسی و همه محتاج من اند که نه زاییم و نه زائیده شده ام
ولم یکن لی کفوا احد و نیست مرا هیچ مثل و مانند هیچ یکی و این نفی زوجه است که مثل زوج میباشد تا ولد از میان برآید یا ولد را نیز شامل است چه وی نیز مثل پدر میباشد وفی روایة ابن عباس در
روایت ابن عباس اینچنین آمده که واما شتمه ایای و اما دشنام دادن آدمی مرا فقوله لی ولد پس گفتن او است که مرا ولد است وسبحانی ان اتخذ صاحبة او ولدا و پاک و منزه ام من
از اینکه بگیرم زنی یا فرزندی را و در بعض روایات واو است بجای او رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی
گفت خدای تعالی یؤذینی ابن آدم میرنجاند مرا فرزند آدم و میکند چیزی که مکروه است نزد من و راضی نیستم من از آن زیرا که یسب الدهر دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانه را چنانکه نزد محنت
و تبدل بالشکایت از زمانه و روزگار کنند و بد گویند وانا الدهر و حال آنکه منم دهر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دهر مشعر باعتقاد فاعلیت و تصرف او است گویا دهر نام فاعل متصرف
شد پس فرمود منم دهر یعنی آنکه فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آن فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الدهر کما فی کلمة مراد بانا الدهر انا المدبر است ای مقلبه و بعض گفته اند دهر از اسمای
حسنی آلهی است تعالی شانه خطابی آنرا منکر شده [illegible] آن مفهوم میگردد و بالقطع نظر از تمام جو دهر معنی ندارد مگر آنکه دهر بمعنی فاعل و متصرف دارند و انا الدهر بنصب نیز روایت
و معنی وی آنست که [illegible] و سب دهر مشعر بنسبت تصرف باو است یا بجهت آنکه این شتم و سب راجع بجناب آلهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی او است سب بروی واقع میشود کذا قال
بیدی الامر [illegible] است [illegible] بیدی [illegible] نیز روایت است اقلب اللیل والنهار و میگردانم شب را و روز را [illegible] بیت چرخ باد و [illegible]
[illegible] متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی

من الله نیست هیچ یکی صابرتر از خدا بر مکروهی که می‌شنود آنرا یدعون له الولد میخوانند برای وی فرزند و اثبات میکنند برای وی آنچه شایستهٔ جناب قدس او نیست ثم یعافیهم و یرزقهم پس
تندرست و سلامت میدارد ایشان را از بلایا و آفات و روزی میرساند ایشان را بانواع نعم و حقیقت صبر نگاه داشتن نفس است بر مکروه و ضد وی جزع است و مراد بصبر در شان حق تعالی عدم تعجیل است
بانتقام از گناهکاران بعفو یا تاخیر و صبور یکی از اسماء حسنی الهی است تعالی و تقدس و حلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن گناهکار از صبور ایمن نبود و شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد و در حلیم این است
متفق علیه وعن معاذ رضی الله عنه از اکابر صحابه و فضلای ایشان است مناقب او خارج از حد حصر و حساب است و در آخر کتاب چیزی از آن مذکور گردد رضی قال کنت ردف
النبی بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی حمار بر خری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت تواضع و عدم تکلف بر این مرکب سوار شده است پس معاذ میگوید که [illegible]
در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم در حالی که لیس بینی و بینه الا مؤخرة الرحل نبود میان من و میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبی که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخره
بضم میم و سکون همزه و خای معجمه مکسور است و بهمزهٔ مفتوح و تشدید خای مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب اوست از حضرت صلی الله علیه وسلم و فهم و ضبط کردن کلام شریف وی فقال

بلیغ

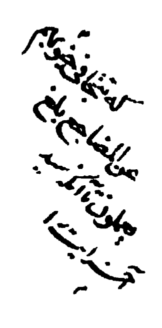
پس گفت آنحضرت یا معاذ هل تدری ما حق الله علی عباده ای معاذ می‌دریابی که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت و امر شریعت و ما حق العباد
علی الله و چیست حق بندگان بر خدا که لازم گردانیده است وی تعالی بر خود بفضل و کرم خود قلت الله ورسوله اعلم گفتم خدا و رسول خدا داناتر است قال فان حق الله علی العباد گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا اینست که پرستند او را و شریک نگردانند با وی چیزی را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی که ریا
نکنند و اخلاص ورزند در عبادت وحق العباد علی الله ان لا یعذب و حق بندگان بر خدا آنست که عذاب نکند من لا یشرک به شیئا کسی که شریک نگرداند با وی چیزی را اگر مراد بشرک
کفر باشد مراد آن است که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریا است عذاب اصلا نخواهد بود فقلت پس گفتم من یا رسول الله افلا ابشر به الناس آیا پس بشارت ندهم باین معنی مردم را و تبشیر
بکسر با و فتح و ضم نیز آمده خبر خوش شنوانیدن کسی را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن اکثر در بشره ظاهر میشود قال لا تبشرهم فیتکلوا فرمود آنحضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بر آن و
ترک نهند عمل را فیتکلوا بتای فوقانیه مشدده و کسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد و فینکلوا بفتح تحتانیه و سکون نون و ضم کاف نیز روایت است از نکول بمعنی باز ایستادن از چیزی متفق علیه اگر گویند پس چرا خبر داد
معاذ باین حدیث با آنکه نهی کرد آنحضرت از تبشیر جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص باهل آن زمان است که توحید و مسلمانی بود و هنوز معتاد بتکالیف شرعیه نشده پس از آن چون شرایع و تکلیفات ثابت
شد و قضیهٔ امر و نهی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بجماعهٔ مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم
گردد و روایت کرد با آنها که نه باین صفت بودند وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم و معاذ ردیفه علی الرحل قال روایت است از انس که آنحضرت در آنحال که معاذ ردیف
او بود گفت یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله و سعدیک ایستاده‌ام و دارم در خدمت و فرمان برداری تو ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاری میدهم ترا قال گفت آنحضرت بار
دیگر یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله و سعدیک ثلثا سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در وی تاکید و مبالغه است در القای این کلام و بیدار و هوشیار کردن
معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمان برداری است و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی ایستاده‌ام بخدمت و طاعت و موافقت تو بعد از چه میفرمائی قال گفت آنحضرت ما من



احد یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله نیست هیچ یکی که گواهی دهد و بگوید با آنکه خدا یکی است و محمد فرستادهٔ اوست صدقا من قلبه از روی صدق و اخلاص ناشی از دل معرا
از شائبهٔ کذب و نفاق الا حرمه الله علی النار مگر آنکه حرام میگرداند خدای تعالی آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده است یا حرام میگرداند بر وی خلود در نار و ابن المسیب میگوید
که این حکم پیش از نزول فرائض و امر و نواهی بود و حسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است با ادای حق و فریضهٔ آن و بعض گفته‌اند مراد آن است که بزند ندم و توبه گفت و همبران مرد قال گفت معاذ
یا رسول الله افلا اخبر به الناس آیا پس نسازم این خبر خوش مردم را فیستبشروا پس بشارت یابند بآن و خوش دل شوند بدان قال گفت آنحضرت اذا یتکلوا اکنون که خبر دهی مردم را بدین
اعتماد میکنند بر آن و ترک میدهند عمل را فاخبر بها معاذ عند موته پس خبر داد باین قصه و یا باین کلمات معاذ نزد موت خود تاثما از جهت احتراز کردن و حذر از گناه در کتمان علم و ترک
تبلیغ از این کلام ظاهر مفهوم میگردد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود متفق علیه وعن ابی ذر از زهاد صحابه و صادقان ایشان است و مذهب او ترک ادخار مال است اگرچه حق آن ادا کرده باشند
مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید ان شاء الله تعالی رضی الله عنه قال گفت اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و علیه ثوب ابیض و حال آنکه بود بر آنحضرت جامهٔ سفید و
هو نائم و آنحضرت در خواب بود ثم اتیته وقد استیقظ پس باز آمدم و حال آنکه بتحقیق بیدار شده بود و ذکر این احوال از برای تحقیق و تثبیت مزید اطلاع خود بر احوال شریفه میکند تا بدانند که روایت
از روی تثبت و تیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب با قطع نظر از آن شیرین و لذیذ است و غالبا این وحی در همین منام شد پس ذکر آن از این جهت نیز تواند بود و الله اعلم فقال پس گفت آنحضرت ما من عبد
قال نیست هیچ بنده که گفت لا اله الا الله ثم مات علی ذلک پس مرد بر اعتقاد این کلمه و هیچ منافی آن نگفت و نکرد الا دخل الجنة مگر آنکه می درآید آن بنده بهشت را ابو ذر میگوید قلت گفتم من و
ان زنی وان سرق آیا می درآید بهشت اگرچه زنا کرده باشد آن بنده و دزدی کرده باشد قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق می درآید اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد و چون
این حکم مستغرب مستبعد بنمود ابو ذر باز اعاده کرد از برای تحقیق و تثبیت و تواند که تکرار و اعاده از جهت کمال سرور برحمت حق و شکر گذاری نعمت وی جل و علا باشد باز میگوید قلت گفتم وان زنی وان
سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق قلت باز گفتم وان زنی وان سرق قال گفت آنحضرت وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر می درآید بهشت را بر غم انف ابی ذر و رغم
بمعنی خاک آلوده شدن است مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک و مراد بر غم انف در اینجا خواری و انقیاد است با کراهت چون ابو ذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطلوب و محبوب نبود وی را ظاهر آن
نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری و شکست اوست و او را با کراه و جبر بر آن آوردن است یا آنکه مردم میگویند فلان برغم او این کار کرد یا گفت یعنی بنا خوش او و کان ابو ذر اذا حدث

بهذا و بود ابوذر وقتی که تحدیث میکرد باین حدیث قال میگفت این کلمه را که وان رغم انف ابی ذر چنانکه شنیده بود از حضرت و حق خود برای تذکار آن حال بود و تاکید و تحقیق آن و التذاذ بدان بجهت
کرد و شنام من آن محبوب جانی یکبار عمر گذشت و هنوز مزه لذت آن در دل هست متفق علیه بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مومن اگرچه فاسق باشد و مرتکب کبیره میدر آید بهشت را یا
بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بفضل و کرم او یا به شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناه و اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آن است که در حدیث
معاذ گفته شد و مذهب اهل سنت و جماعت این است که فاسق مومن است و مآل مومن آخر بهشت است و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین بر همین بود و اعتقاد
امت پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مومن نیست و مخلد است در نار و عمل داخل است در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر میگوئیم بنده بمجرد
لا اله الا الله به بهشت در آید باعث میکرد او را بر اعتماد و غرور و ارتکاب معاصی و فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقه ملت و قید شریعت می برآرد و نه چنین است که ایشان
میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصاة که وارد و واقع شده بسیار است و آن کافی است در انذار و از جاها اگر خواهند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمده است
که ادنی مدت عذاب مسلمانان گناهکار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال است و در بعض روایات هفتاد هزار سال آمده و صدور این کلمه بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بر آن بی عروض
منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصا از اهل فسق و فجور که دلهای ایشان مملو و محشو است به تراکم ظلمات و شبهات و واقعند در ورطه استخفاف و استحلال و باوجود فسق اگر
تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبه شهوت و نفس معصیتی صادر گردد خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه با آن مقارن باشد بمقتضای وعده کرم امیدواری هست که بخشد و بعد از جزا و سزا داد و عذاب
و عقاب کردن آخر به بهشت در آرد یحکم الله ما یشاء و یفعل ما یرید و هو العزیز الحکیم وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله وان عیسی عبد الله و رسوله کسی که گواهی دهد که خدا یکیست و محمد برحق و گواهی دهد که عیسی بنده خداست و رسول او است در
اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر نصاری که او را الله یا ابن الله میگویند و در شهادت برسالت وی رد است بر یهود که منکر رسالت اویند و ابن امته و گواهی دهد که عیسی پسر داه خدای تعالی است
که مریم باشد و چون مرد را عبد الله میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد همه غلام و داه و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهر آن است که این در نصاری هست و تاکید او است و طیبی گفته
که رد بر یهود نیز تواند بود و ... مراد ساحت او است از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند و کلمته القاها الی مریم و عیسی کلمه حق تعالی است که افکند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را
کلمة الله از آن جهت گویند که بمجرد کلمه کن پیدا شده بی وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در گهواره وقت صغر سن پس مظهر کامل اسم المتکلم باشد و روح منه و عیسی
روحیست صادر از جناب حق او را روح بجهت آن گویند که احیای اموات کرده یا دلهای مرده را بحیات معنوی زنده گردانید یا مراد از خداوند روح است صادر از قدرت حق بی وساطت اصل و
ماده والجنة حق والنار حق و گواهی دهد که بهشت حق است و آتش دوزخ حق است ادخله الله الجنة می در آرد او را خدای تعالی در بهشت ابتداء یا بعد از عذاب علی ما کان علیه من
العمل بر آنچه دارد وی از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح است در مذهب اهل سنت و جماعت متفق علیه وعن عمرو بن العاص رضی الله عنه از مشاهیر صحابه است از عقلای قریش و اهل دهاست
احوال وی در کتاب جامع المناقب باید قال گفت عمرو بن العاص اتیت النبی آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقلت ابسط یمینک فلابایعک پس گفتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لابایعک را بکسر لام و نصب عین و فتح لام و رفع عین هر دو خوانده اند فبسط یمینه پس فراخ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست راست خود را
فقبضت یدی پس کشیدم من دست خود را فقال پس گفت آنحضرت ما لک یا عمرو چه شد ترا و چه کار میکنی و چرا دست کشیدی ای عمرو قلت اردت ان اشترط گفتم میخواهم که شرط کنم قال
تشترط ماذا گفت شرط میکنی چه شرط میکنی قلت ان یغفر لی گفتم این شرط میکنم که آمرزیده شود مرا گناهان که پیش از این کرده ام قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما علمت یا عمرو ان الاسلام
یهدم ما کان قبله آیا نمیدانی تو ای عمرو یعنی بدان که اسلام آوردن می افکند و بر طرف میکرداند هر گناهی که پیش از آن بود و مظالم و غیر مظالم وان الهجرة تهدم ما کان قبلها و نمیدانی که
هجرت و گریختن از دار حرب بدار اسلام هدم میکند گناهان را که پیش از او بوده وان الحج یهدم ما کان قبله و نمیدانی که حج هدم میکند چیزی را که پیش از آن بود از گناهان هدم هجرت و حج مخصوص است
بغیر مظالم و در حج قولی بهدم مظالم نیز آمده و حدیثی نیز درین باب ورود یافته والله اعلم رواه مسلم و در صحیح مسلم آمده است که عمرو بن العاص در وقت موت قلق و اضطراب بسیار مینمود و میگریست
میکرد و پسر وی عبدالله بن عمرو گفت که چرا چنین اضطراب میکنی ای پدر امیدوار باش که صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت وی کارها کرده گفت مرا در عمر سه حالت پیش آمده است اول آنکه پیدا و لا دشمن
ترین مردم پیش ما رسول الله بود و با وی کارزارها کرده و کمر بعداوت او بسته بودیم ثانیا دوست ترین مردم نزد ما آنحضرت شده و در خدمت او بوده و فرمان بردار او گشته بودیم ثالثا بعد از حضرت
امارتها و حکومتها و اقضیهای غریب پیش آمده و در آنجا افراطها و تفریطها رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار آن چه باشد والله اعلم والحدیثان المرویان عن ابی هریرة و دو حدیثی که
روایت کرده شده اند از ابی هریره و در مصابیح در کتاب ایمان آورده است اول حدیثی که در اول او این لفظ است قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک والاخرة و حدیث
دیگر که در اول او این لفظ است الکبریاء ردائی سنذکرهما سر انجام هست که ذکر کنیم آن دو حدیث را فی باب الریاء والکبر ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن معاذ قال
قلت گفت معاذ بن جبل گفتم یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة و یباعدنی من النار خبر ده مرا بعملی که در آرد مرا در بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ قال گفت آنحضرت
لقد سألت عن عظیم بتحقیق پرسیدی از کاری بس بزرگ وانه لیسیر علی من یسره الله علیه و بدرستی و راستی این کار هر آئینه آسان است بر کسی که آسان گرداند آن را خدای تعالی بر آن کس بعد از
بیان آن کار را امر کرد و بقول خود تعبد الله ولا تشرک به شیئا عبادت کن خدا را و شریک مگردان با وی چیزی را وتقیم الصلوة و بر پا دار نماز را وتؤتی الزکوة و بده زکاة را وتصوم
رمضان و روزه دار ماه رمضان را وتحج البیت و قصد کن زیارت خانه کعبه را ثم قال الا ادلک علی ابواب الخیر پس گفت آنحضرت راه نمایم ترا بر درهای نیکی که نیکی از آنها می در آید

پس بیان کرد آنها را بقول خود الصوم جنة روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می‌آید از رسیدن تیر معصیت بصائم بجهت منع شهوات و بسته شدن راه شیطان والصدقة تطفئ الخطيئة و عطا کردن بغیر
سرد میکرداند و محو میکند آتش گناه را کما یطفئ الماء النار چنانچه سرد میکرداند آب آتش را اگرچه نیکی بطلق اطفا میبرد و محو میکرداند بحکم ان الحسنات يذهبن السيئات ولیکن در صدقه بیشتر است که سبب وصول
نفع بغیر است و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولی تعالی وصلوة الرجل فی جوف اللیل و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راه در آمد فیض و انوار و سبب اطفای خطیئات است
بیت گر روز نیابیش بغوغای عرب شب بحرم عاشقان است شبانش طلب ثم تلا پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای استشهاد بفضیلت نماز شب و صدقه این آیت را که جزاء بما کانوا یعملون است حاصل
معنی این که بدان آیات است که پروردگار عالم تعالی و تقدس ستایش میکند شب خیزان و پهلو از بستر راحت دور دارندگان را و از آنچه مولی کریم عز و علا ایشان را از نعمتها داده انفاق کنند کا نرا میفرماید که نمیداند هیچکس آنچه
پنهان داشته شده است ایشان را در دار آخرت از آنچه سبب قرار و آرام و لذت و سرور چشم ایشان کرد و از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی در جزای آنچه عمل میکردند و میکذاردند نماز شب را و میدادند ...
شرف مرد بجود است و کرامت بسجود هرکه این هر دو ندارد عدمش به ز وجود ثم قال پس آغاز کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین و شعار ملت افضل و خلاصه آن را و گفت الا ادلك برأس الامر آیا راه ننمایم ترا
باصل و سر همه کارهای دین که دین بی آن وجود نگیرد چنانکه سر نسبت بجسد و عموده و راه ننمایم ترا بستون دین که بدان دین بر پا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون و ذروة سنامه و راه ننمایم ترا به بلندی کوهان
دین که دین از آن علو و ارتفاع گیرد و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه جبل بلند کوه را گویند و سنام بفتح سین کوهان شتر قلت بلی گفتم بلی چون رغبت و شوق سائل به استماع و دریافت آن امر عظیم در این مرتبه
باستماع صفات عظیمه وی بیشتر شد گفت بلی بگو و راه نما مرا بدان یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرمود رأس الامر الاسلام سر تمامه ارکان دین اسلام است که مراد بدان شهادتین است که حاصل میکردد بدان اصل
دین و عموده الصلوة و ستون دین نماز است که قوت میابد بدان بنای دین مسلمانی و ذروة سنامه الجهاد و بلندی کوهان دین کارزار کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد و چون جهاد و کارزار
کردن غالب سواره میباشد در صورت نیز بلندی دارد ثم قال الا اخبرك بملاك ذلك كله پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام و نظام این همه چیزها است که مذکور شدند یا ذلک اشارت باسلام است و تاکید با...
اجزا و ارکان او است و ملاک آنچه شیء بدان قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن هر دو آمده تورپشتی گوید که اهل لغت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث بکسر میم است قلت بلی گفتم آری خبر ده مرا
یا نبی الله صلی الله علیه وسلم فاخذ بلسانه پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان و قال و گفت کف علیك هذا بازدار بر نفس خود و نگاه دار این را یعنی زبان را فقلت پس گفتم
بطریق تعجب و استفهام یا نبی الله و انا لمؤاخذون بما نتكلم به ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما گرفت و گیر کرده میشویم بچیزی که تکلم میکنیم آن فقال ثکلتك امك گم کند ترا مادر تو یا معاذ ثکل بضم ... بموت و هلاک
و فقدان حبیب و ولد و اصل این دعا است بموت و هلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی ازین وقوع درین ورطه که در او افتاده و گفته اند که این لفظی است که بجریان عادت بر زبان میرود و معنی آن مراد نیست غرض تعجب ...
وهل يكب الناس فی النار آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ علی وجوههم بر روهای ایشان او علی مناخرهم شک راوی است که علی وجوههم گفت یا علی مناخرهم گفت و مناخر جمع منخر است بفتح میم و سکون نون و فتح خای
معجمه یا کسر وی در اصل بمعنی سوراخ بینی آمده و اینجا مراد بینی است چه هر که بر روی افتد نخست بر بینی افتد که بلندترین اجزای روی است یعنی مردم را در دوزخ می اندازد الا حصائد السنتهم مگر سخنهای ایشان که هر چه بر زبان آید
بی تمیز و بی احتیاط بگویند و نیک را از بد نشناسند و ما یعنی الا زائد است یعنی تمیز نکنند و حصائد جمع حصیده است یعنی آنچه درو کرده شود و از کشت بداس و در درو کردن تمیز کرده نشود میان خشک و تر و نیک و بد تشبیه کرد سخنان
بی هوده گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب است چه هر چه بآدمی میرسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر از رهگذر زبان برسد نظم هر چه بر آدمی رسد ز زبان همه از آفت زبان برسد هر چه آمد بر زبانت گفتی
آنچه آمد بدانت خوردی دیگر با چه گناه است که تو خویش را خویش بدوزخ بردی رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن ابی امامة رضی الله عنه اسم او صدی است بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یا
باهلی صحابیت اختلاف کرده اند در نسب وی و آبای او باتفاق بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد از آن انتقال کرده بحمص و وفات یافت در آن کثیر الروایه است و اکثر حدیث وی نزد شامیین است سنه ست و ثمانین یا
احدی و ثمانین و له احد و تسعون سنة و هو آخر من مات من الصحابة بالشام بر قول اکثر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله کسی که دوست دارد کسی را برای خدا و دشمن دارد برای
خدا واعطی لله ومنع لله و بدهد برای خدا و ندهد برای خدا یعنی همه کارهای او برای خدا بود و هر چه کند بطلب رضای حق و اراده وجه الله کند بیت ... برای تو باشم سخن برای تو
گویم فقد استکمل الایمان پس بتحقیق کامل کردانید ایمان خود را چه کمال ایمان در این اخلاص است که مقام کمل صدیقان است رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را ابو داود و رواه الترمذی
عن معاذ بن انس و روایت کرد آن را ترمذی از معاذ بن انس مع تقدیم و تأخیر با تقدیم و تأخیر بعضی فقره را بر بعضی و لفظ مصابیح همان اول است و فیه و در حدیث ترمذی بجای فقد استکمل الایمان فقد استکمل
ایمانه آمده وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله فاضل ترین عملها دوست داشتن است کسی را از جهت خدا و دشمن
داشتن از جهت خدا رواه ابو داود و معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است و بودن این عمل فاضل تر از اعمال دیگر بجهت آن است که باعث و مبنای جمیع خیرات محبت خدا است و چون محبت غلبه کند چنانکه هیچکس و
هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای خدا لابد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتها از جمیع نواهی و امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان
و احسان و متضمن تمامه احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت است امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر کسی عالمی را دوست دارد که علم خوب میدهد و ... این دوستی از جهت خدا
و اگر کسی استاذ را دوست دارد تا علم از وی آموزد و آن را وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خدا است وعن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من
سلم المسلمون من لسانه ویده مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت والمؤمن من امنه الناس
علی دمائهم واموالهم و مومن کامل کسی است که ایمن گیرند مردم او را بر خونهای خود و مالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که تصرف در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد و ظاهر حدیث موهم است بتغایر
اسلام و ایمان و مسلم و مومن و اختلاف احکام ایشان و لیکن اینجا مراد با اسلام و ایمان یکی است و فقره ثانیه تاکید و تقریر اولی است و با اسلام سلامت مردم و ترتب ساخت و با ایمان امن مردم را از جهت
تفنن و رعایت مناسبت و در ثانی بر کنایات دست اقتصار نمود و کنایات نیز از تکرار ... زیرا که آفت زبان ظاهر و شایع است حاجت بتکرار ندارد و آفت دست ... کذا ذکره الطیبی و



عنوان

میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق است و عمل قلب قوی کامل تر از اسلام است که عبارت از انقیاد و استسلام و ظاهر است تخصیص که دا یمان را بامن که قوی تر از سلامت است چه در سلامت اصابت شکم ضرر است با وجود
توہم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توہم حسمال است مطلقا و نیز امن از خوف و بردرماء و اموال مخصوص مبست بلکه نیست زبان را نیز دخل تواند بود و جنایت و نمیمه و جز آن و عدم ذکر اعراض بجہت اکتفا بما است و در
علم آن است فافهم وبالله التوفیق رواه الترمذی والنسائی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی وزاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضالة و زیادت کرده است بیهقی در کتاب شعب
الایمان بروایت فضالة بفتح فا که از موالی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم این عبارت را که والمجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله و مجاهد حقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا
و نفس اعرابی آید و تمرد میورزد و اطاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند و اسیر میکرداند و میکشد او را بیت سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند والمهاجر من هجر الخطایا والذنوب
و همچنین مهاجر حقیقی کامل کسی است که ترک کند بدی و گناهان را از صغائر و کبائر و همه دعمیان و تحقیق این نیز در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت وعن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است
از انس بن مالک گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما الا قال که آنکه میگفت این کلام را و صیت میکرد بجان لا ایمان لمن لا امانة له نیست ایمان مرکسی را که نیست امانت مراو را ولا دین لمن لا عهد
له و نیست دین مرکسی را که نیست عهد و پیمان مراو را رواه البیهقی فی شعب الایمان مدانکه ظاهر آن است که مراد بامانت معنی متعارف و است که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و بعهد نگاهداشت
پیمانی که با کسی بکند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل است و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که منطوق کریمه انا عرضنا الامانة است و بعهد میثاقی که در روز الست پروردگار
تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چه آن شامل تمامه دین و ایمان است فروعا و اصولا و بدین تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق و تقریر والله اعلم الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه
عبادة بضم عین و تخفیف با ابن الصامت که از کبرای انصار و نقبای ایشان است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله حرم الله علیه النار کسی که با این کلمه بصدق و یقین بگوید و اقرار کند حرام میکرداند الله تعالی بر وی آتش دوزخ را شرح این سابقا در حدیث معاذ گذشت رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله کسی که بمیرد و حال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت حق و رسالت پیغمبر دخل الجنة در می آید به بهشت اگرچه و معاقبه بگناهان که دارد در دوزخ نیز درآید یا عفو
کنند و تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در گذرند از گناهان او و در نیارند او را در دوزخ رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه جابر بن عبدالله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است که با پدر
شهادت و پدر با وی عقبه ثانیه را حاضر شد بدر را و اصح آنست که حاضر نشده و حاضر شده بعد از وی بهر و مشهد را همراه آنحضرت و وی از نقبای انصار است در آخر عمر اعمی شده امام محمد باقر سلام الله علیه وعلی آبائه
بدیدار و دخول کرد و وی مات بالمدینة سنة اربع وسبعین وقیل غیر ذلک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان دو چیز اند و دو خصلت واجب کرداننده اند جزای خود را قال رجل
مردی یا رسول الله ما الموجبتان چیست معنی موجبتان و کدام اند آن دو خصلت که واجب کردانند اند جزای خود را قال من مات یشرک بالله شیئا کسی که بمیرد در حالی که شریک میکرد با خدا چیزی را یا که چیزی بود
دخل النار در می آید البته دوزخ را و همیشه میباشد در آن ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة و کسی که بمیرد در حالی که شریک نمیکرد با خدا چیزی را در آید در بهشت و حال یاد آن رواه مسلم وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال کنا قعودا حول رسول الله گفت ابوهریره بودیم ما نشسته گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معنا ابوبکر وعمر در حالی که بودند با ما ابوبکر و عمر فی نفر در میان جماعتی که بودند و نفر جماعت از مردان از سه
تا ده و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید فقام رسول الله پس برخاست و بیرون رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا از میان ما اظهر بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت، چون هرکه در میان قومی باشد
میان پشتهای ایشان است زیرا که پشت هر یکی به جانبی است از وی و نیز بمعنی استظهار و استناد است و هر که در میان قومی است مستظهر و مستند است با ایشان این لفظ را مقحم می آرند و زیاده میکنند و ظاهر معنی لفظ این میشود
که بر آمد از میان پشتهای یعنی از میان ما این لفظ همچنین شائع است در زبان عرب فابطأ علینا پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مادر باز آمدن و زمانی گذشت که باز نیامد وخشینا ان یقتطع دوننا و ترسیدیم
ما که تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود بوی مکروهی از جانب دشمنی یا خوان جدا از ما فی الصراح اقتطاع پاره از چیزی جدا کردن وفزعنا و خشیت و فزع هرد و بمعنی ترسیدن است غالبا بحیثیت ترسیدن است
دل و متوهم شدن مراد است و فزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن و نگران شدن و لهذا گفت فقمنا پس ایستادیم ما همه جا و نگران شدیم بیت نشست آن دلبر جانی بجانم همچو جان در تن اگر یکدم جدا افتد جان از تن
برون آید فکنت اول من فزع پس بودم نخستین کسی که ترسید و با ایشان از بیچاره زیادت محبت و التجای نسبت بسرور کائنات صلی الله علیه وسلم از ابوهریره مفهوم میشود و در واقع چون نباشد که آن غریب با مراد را غیر از جناب
وی لطف و کرم او پشت و پناهی و ملجای نبود بیت جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست فخرجت ابتغی رسول الله پس بیرون آمدم در حالیکه میجستم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
حتی اتیت حائطا للانصار تا آمدم بستانی را که مر یکی از انصار را بود لبنی النجار مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار است که محیط است به بستان و بر بستان نیز اطلاق کنند گویا که ابوهریره
بقیاس و قرینه دریافت که آنحضرت درین بستان خواهد بود و ملک بمشام محبت وی بوی از نسیم جمال او رسید که بدان دریافت بیت رفت بر بوی سر زلف تو صحن چمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض فدرت به هل
اجد له بابا پس گردیدم که آن بستان شاید که بیابم مر آن را دری و در آیم در آن بستان فلم اجد پس نیافتم دری مر آن بستان را گویا در آن بسته بودند یا ابوهریره بجهت قلق و اضطرابی که در آن وقت داشت نیافت فاذا ربیع
یدخل فی جوف حائط پس ناگاه دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار من بئر خارجة از چاهی که بیرون آن بستان بود و بعض گویند خارجه نام مردی بود که آن چاه از آن او بود و بر معنی اول بئر و خارجه را بتنوین
باید خواند و بر ثانی بر بئر بی تنوین و خارجه بفتح والربیع الجدول و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوی خرد این تفسیر از راوی است قال گفت ابوهریره فاحتفزت پس گرد آوردم دست و پای خود را تا بگنجانم خود را در این
جدول و در آیم فی الصراح احتفاز نفاد و رای جیخ در اگرد آوردن و بر سر پای نشستن خویشتن را چیدن فدخلت علی رسول الله پس در آمدم بر پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت
ابوهریرة استفهام از ابوهریره و تعجب داشت آنحضرت از در آمدن وی در بستان با وجود آنکه در آن بسته بود یا آنحضرت در آن وقت بجهت استغراق و غیبتی که از دیدن داشت در آن حضور غائب بود و در نشناخت
فقلت نعم گفتم آری منم ابوهریره یا رسول الله فقال ما شانک فرمود چیست حال تو چه کار میکنی چون آمدی قلت گفتم کنت بین اظهرنا فقمت فابطأت علینا فخشینا ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول
من فزع فاتیت هذا الحائط ابوهریره بالتمام قصه انجانده و صورت حال بیان نمود گفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی و در نگ کردی بما پس ترسیدیم تا که گرد پیدا شد ما را آن عنایا پس برخاستیم

پس بودم من نخستین کسیکه ترسید پس آمدم من این بستان را فاحتفزت پس آمدم من در بعد دل کما یحتفز الثعلب چنانکه درمی آید روباه در سوراخ خود و در تمام قصه برخواندن ابوهریره و شکایت الم جدائی و ترس
از اصابت مکروه منفود اظهار کمال محبت و دوستی است و اعتماد از در آمدن در خلوت و گستاخی جا دادن وا نیز مستفاد است و هؤلاء الناس وراءی واین مردم می درآیند در پس من فقال پس گفت آنحضرت
یا اباهریرة واعطانی نعلیه و داد مرا نعلین خود را تا نشان آن باشد که این پیش حضرت وی می آیم و تخصیص نعلین بجهت آن باشد که از جنس دیگر حاضر نبود که بدهند و بعض مردم وجه مناسبتی تتبع پیدا کرده اند
که دادن نعلین که سبب سهولت و آسانی رفتن است اشارت است تا بآنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تیسیر و تسهیل است و آسانی کار ایشان است و نیز بشارت است به ثبات قدم و استقامت بعد
شهادت چنانکه فرمود آمنت بالله ثم استقم فقال اذهب بنعلی هاتین پس گفت ببر این نعلین مرا فمن لقیت من وراء هذا الحائط پس هر که پیش آید ترا از پس این بستان یشهد ان لا اله الا الله در حالیکه
گواهی دهد بالوهیت حق و نبوت پیغمبر مستیقنا بها قلبه در حالیکه یقین کننده است باین شهادت دل وی فبشره بالجنة پس بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که بهر کار این [illegible] بهشتی است فکان
اول من لقیت عمر پس بود نخستین کسی که پیش آمد مرا من او را عمر فقال پس گفت عمر ما هاتان النعلان چیست این نعلین یا اباهریرة فقلت هاتان نعلا رسول الله گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند صلی الله علیه
وسلم بعثنی بهما فرستاده است مرا با اینها برای اینکه من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه هر کرا ملاقات کنم که گواهی دهد باین کلمه بیقین دل خود بشرته بالجنة بشارت دهم او را به بهشت
فضرب عمر بین ثدیی پس زد عمر میان دو پستان من فخررت لاستی پس بر زمین افتادم بمقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر باز گرد فرجعت الی رسول الله پس باز گشتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فاجهشت بالبکاء پس زاری کردم و پناه جستم بآنحضرت و جهش و اجهاش پناه بردن آدمی بکسی با اراده بکا چنانکه کودک پیش مادر خود میرود و در صحاح جهش اراده گریستن کسی و آماده گشتن گریستن را و اجهشت و جهشت هر دو
روایت است و رکبنی عمر و رسیده آمد بالای من عمر فاذا هو علی اثری پس نگاه کردم ناگاه وی در عقب من است و اثر بکسر همزه و سکون ثلثه و بفتحتین هر دو روایت است و هر دو لغت فصیح است فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مالك یا اباهریرة چیست ترا و چکار میکنی و چه میگوئی ای ابوهریره قلت گفتم من که لقیت عمر پیش آمدم عمر را فاخبرته بالذی بعثتنی به پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستادی
بدهی مرا بدان حکم یعنی بشارت دادن بجنت هر کسی را که گواهی دهد بلا اله الا الله فضرب بین ثدیی ضربة خررت لاستی پس زد عمر در میان دو پستان من زدنی که افتادم بر مقعد خود فقال ارجع پس گفت عمر
باز گرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا عمر ما حملك علی ما فعلت ای عمر چه داشت ترا بآنچه کردی تو یعنی چه باعث شد ترا که ابوهریره را باز گردانیدی و را قال گفت عمر یا رسول الله بابی انت
وامی ای فدیه من فدای تو باد ابعثت اباهریرة بنعلیك آیا فرستادی ابوهریره را با نعلین خود و حکم کردی من لقی یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آری فرستاده ام او را که این بشارت دهد قال فلا تفعل گفت عمر پس مکن این حکم را فانی اخشی ان یتکل الناس علیها زیرا که من میترسم که تکیه کنند مردم برین بشارت یا برین کلمه مجرد و عمل نکنند فخلهم یعملون پس بگذار
مردم را که عمل کنند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخلهم پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مده اگر گویند چون روا باشد عمر را که منع کند از امری که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بآن حکم فرموده باشد و باز گرداند ابوهریره را و نگذارد که بشارت دهد جوابش آنست که عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست و بشارت
قلوب مؤمنان است و اگر ایشان بشنوند اعتماد میکنند بر آن چنانکه خود بمعاذ فرمود اذاً یتکلوا و لیکن غایت رحمت و شفقت او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بر آن داشت و چون
بالتماس عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلیه میکرد و از بشارت باز میداشت فافهم وبالله التوفیق رواه مسلم وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله کلیدهای بهشت گواهی دادن است باین کلمه طیبه و جمع آوردن مفاتیح باعتبار مواد و افراد مؤمنان است یا باعتبار تعدد جهات یا برای مبالغه است که یا هر جزوی
از وی مفتاح است چنانکه طیبی گفته است رواه احمد وعن عثمان رضی الله عنه ذکر مناقب وی در ذکر مناقب خلفاء در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه قال روایت است از عثمان که گفت ان رجالا من اصحاب
النبی بدرستی که مردان از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم حین توفی در هنگامیکه میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حزنوا علیه اندوهگین شدند بر وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم حتی کاد بعضهم
یوسوس تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان که در وسواس و شبه افتد و وسوسه حدیث نفس را گویند در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که در آن سود و بهبودی نباشد و یوسوس بکسر واو است
و فتح خطا است و بعضی در وسوسه افتاده و در وسوسه افگند نیز بر دو آمده است قال عثمان وکنت منهم گفت عثمان و بودم من از آن مردانی که نزدیک بود که در وسواس افتند فبینا انا جالس مر علی عمر
پس در اثنای آنکه من نشسته بودم گذشت بر من عمر و سلم و سلام داد عمر فلم اشعر به پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وی و سلام وی فاشتکی عمر الی ابی بکر پس گله برد عمر بسوی ابوبکر رضی الله عنهما ثم اقبلا
حتی سلما علی جمیعا پس روی آوردند ابوبکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو فقال ابوبکر ما حملك علی ان لا ترد علی اخیك عمر سلامه چه داشت ترا بر آنکه رد نکردی بر برادر تو عمر سلام او را یعنی
جواب سلام وی نگفتی قلت ما فعلت گفتم من نکرده ام این کار را که ترک رد سلام عمر است یعنی نمیدانم که کرده ام فقال عمر بلی والله لقد فعلت پس گفت عمر بلی بخدا سوگند هر آئینه بتحقیق کرده تو آن را قال گفت
عثمان بعمر قلت گفتم والله ما شعرت انك مررت بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشتی ولا سلمت و نه آگاه شدم که سلام کردی تو قال ابوبکر صدق عثمان گفت ابوبکر بعمر سخن در حال عثمان با وثوق بصدق وی راست
گفت عثمان باز روی آورد ابوبکر بعثمان و خطاب کرد و گفت قد شغلك عن ذلك امر بتحقیق باز داشت ترا از آگاه شدن بر ورود عمر و سلام وی امر عظیم فقلت اجل پس گفتم من آری چنین است که گفتی باز داشت مرا
از آن امری قال گفت ابوبکر ما هو چه چیز است آن امر قلت گفتم من توفی الله تعالی نبیه میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر پیش از آنکه بپرسیم ما آنحضرت را
از رستگاری این امر قال ابوبکر قد سألته عن ذلك گفت ابوبکر بتحقیق پرسیده ام من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نجات این امر فقمت الیه پس ایستادم بسوی ابوبکر و رفتم بجانب او فقلت له بابی انت
وامی گفتم پدر و مادر من فدای تو باد انت احق بها تو سزاوار تری باین نجات و ما خصلت و رسیدن از آن از جهت کمال قرب تو با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر علم و مخصوص بودن تو بصحبت اسرار
[illegible] گفت ابوبکر قلت گفتم یا رسول الله ما نجاة هذا الامر چیست نجات این کار فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی کسی که قبول کند از من کلمه را که
ظاهر کردم بر عم [illegible] ابوطالب است فردها پس قبول نکرد عم من آن کلمه را فهی له نجاة پس آن کلمه مر آنکس را نجات است رواه احمد بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جائز است که مراد بامر دین

باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص از آن بچه چیز است یا مراد با مرآنچه اکثر مردم در آن افتاده اند از فریب شیطان و حب دنیا و وقوع در شبهات و ارتکاب معاصی سبب نجات از آن چیست فرمود این کلمه ایست که تصدیق
بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و ملازمت آن موجب صفای قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است انتهی پوشیده نماند که در وجه اول از این دو وجه نظر است
زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله در آید بهشت را پس چه گونه بگوید که نپرسیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون
روا بود که این علم از اول اوائل دین اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرد وی رضی الله عنه آن را از دهشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آنست که مراد نجات از وسوسه شیطان است
چنانکه سوق حدیث در آن ظاهر است و در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رد نکرد وی سلام او را پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام برادر خود
گفت عثمان بخدا سوگند نشنیدم آن را و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت در چه واقع حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در نفس من چیزها را که دوست ندارم که بر زبان آرم آن را
الکینه تمام آنچه بر روی زمین است مرا باشد پس گفتم با خود در وقتی که می انداخت شیطان آن را در نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چه نجات میدهد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان
در نفسهای ما گفت ابوبکر بدرستی که من شکایت کردم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و پرسیدم از آنچه نجات دهد ما را از این حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میدهد شما را از آن
حدیث این که بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را از نزد موت و قبول نکرد رواه ابو یعلی فی مسنده و قال البوصیری فی زوائد العشرة سنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشایخ حدیث ما شیخ ابن حجر در شرح
قول وی یوسوس گفته که مراد بوسوسه اینجا کفر ذیک بود که مردم در آن بجهت انقضای دین و انقطاع انوار و انقطاع سلسله آن بود فقد بر و عن المقداد انه سمع رسول الله روایت است از مقداد بن الاسود
که از فضلا و نجبای اصحاب است قدیم الاسلام روایت کرده از وی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رض و نسبت او باسود از جهت آنکه حلیف او یا ربیب او بود و در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبه کندی است ذکر او در آخر
کتاب در ذکر اسمای اهل بدر بیاید انشاء الله تعالی روایت میکند که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود میگفت لا یبقی علی ظهر الارض نمی ماند بر پشت زمین بیت مدر و لا وبر خانه خشت و کلوخ
و نه خانه پشم مدر بفتح میم و دال مهمله خشت و کلوخ و وبر بفتح واو و بای موحده پشم یعنی خیمه و مراد به بیت مدر شهرها و قریها است و به بیت وبر بادیها و صحراها که اهل خیام در آنجا باشند چنانکه عادت بادیه نشینان عرب است
پس میفرماید هیچ مکان نباشد چه شهر و چه ده و چه بادیه و چه صحرا الا ادخله کلمة الاسلام مگر آنکه می درآرد خدای تعالی در آن خانه کلمه اسلام را و در بعض نسخ ادخله الله تصریح بذکر جلاله نیز آمده بعز عزیز و ذل
ذلیل میدرآرد الله تعالی این کلمه را در هر خانه ملتبس بعزت شخصی که عزیز میشود و بخواری شخصی که خوار میکرد بسبب آن کلمه یا آنکه فرمود اما یعزهم الله یا آنکه عزیز و غالب میکرداند خدای تعالی اهل آنجا را
فیجعلهم من اهلها پس میکرداند خدای تعالی ایشان را از اهل آن و کرونده بدان او یذلهم یا خوار و زبون میکرداند ایشان را فیدینون لها پس مطیع و منقاد میشوند مر آن کلمه را بقبول ذمه و جزیه پس حرف این
کلمه همه خانها میدر آید قلت مقداد میگوید گفتم من فیکون الدین کله لله پس میباشد دین همه مر خدا را و غالب می آید بر همه ادیان طوعا او کرها رواه احمد و عن وهب بن منبه بضم میم و فتح نون و تشدید
موحده مکسوره از صنعای یمن است و تابعی ثقه است و قاضی یمن بود مات سنة اربع عشرة و مائة قیل له گفته شد مر وهب بن منبه را در وقتی که ترغیب کرد مردم را بر عمل و تهدید بکرد بر ترک آن و مبالغه نمود در آن
الیس آیا نیست لا اله الا الله مفتاح الجنة کلید بهشت که کشاده میشود بآن درهای بهشت پس همین کلمه کفایت است عمل چه شرط است که آنها باشد قال بلی گفت وهب بن منبه آری لا اله الا الله کلید جنت است
ولکن لیس مفتاح الا له اسنان ولیکن نیست هیچ کلیدی که کشاده شود بدان در مگر آنکه او را دندانها است فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لك پس اگر می آری تو کلیدی را که مر او را دندانها است کشاده
میشود برای تو والا لم یفتح لك و اگر نه کشاده نمیشود برای تو اسنان کنایت از اعمال نیک است تا یقین شود بحکم وعده کریم در آمدن بهشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات مقربان مقصود مبالغه
در اتیان عمل است رواه البخاری فی ترجمة باب روایت کرده است این حدیث را بخاری در ترجمه بابی و از تعلیقات او است و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احسن احدکم اسلامه چون نیک کرداند یکی از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد فکل حسنة یعملها تکتب بعشر امثالها پس هر کاری نیک
که میکند آن را نوشته میشود ده مانند آن الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل است و کل سیئة یعملها تکتب بمثلها و هر کاری بد که میکند نوشته میشود بمانند آن اصل که جزای
نیکی یکی بده است تا هفصد باندازه صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزای بدی یکی بیکی حتی لقی الله تا آنکه ملاقات کند و پیش آید خدای تعالی را یعنی تا دم مرگ و لقای خدا کنایت از موت است متفق علیه
و عن ابی امامة رضی الله عنه ان رجلا سأل رسول الله روایت است از ابی امامه که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما الایمان چیست نشان صحت و درستی ایمان قال گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذا سرتك حسنتك چون شاد و خوشحال کرداند ترا عمل نیکی که صادر شود از تو بشکر آنکه توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاه وی تعالی و ساءتك سیئتك و اندوهگین و بدحال
کرداند ترا بدی که از تو بوجود آید بجهت خوف عذاب و کراهت بعد و حجاب فانت مؤمن پس تو مؤمنی درست ایمانی زیرا که این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وی و نشان ایمان به روز آخرت و جزای
اعمال است و یکی از مواضع یقین که واجب است یقین آوردن در آن یقین است بجزای اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوهاب المتقی المکی قدس الله روحه و اوصل الینا فتوحه در رساله حبل المتین فی
تقویة الیقین فرموده است چهار چیز است که سالک این راه را از یقین کردن بدان چاره نیست اول توحید که بداند که خدا یکی است بجمیع صفات کمال موصوف و هر چه در عالم بود از نفع و ضرر و خیر و شر و
منع و عطا جمله بحکم و تقدیر او است و فائده آن عدم التفات است بسوی مخلوقات از ضرر و نفع و وجود و عدم ایشان دوم توکل کردن و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی را در رسانیدن
رزق و فائده آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد اسباب سیوم یقین کردن بجزای اعمال ثواب و عقاب و فائده آن اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت چهارم
یقین کردن باطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال و فائده آن سعی کردن در اصلاح ظاهر و باطن و مبالغه در آن شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان مردن قلب اندوهگین نا
شدن است بر فوت طاعات و پشیمان نابودن از وجود زلات قال قال گفت آن مرد یا رسول الله فما الاثم پس چیست بزه و نشان دانستن آنکه در کار بزه کاری است قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و
سلم اذا حاك فی نفسك شیء چون بخلد در ذات تو چیزی و تاثیر کند در تو و تردد رساند و ترا اطمینان و قرار نبخشد در دل تو و منشرح نکردد بدان سینه تو فدعه پس بکذار آن کار را که این نشان آنست که در وی

بزه است و این است معنی استفت قلبک فتوی طلب کن از دل خود اما مراد قلب قدسی است متحلی بحلیهٔ تقوی و منور بنور ایمان و صافی بصفای یقین چنین دلی اگر در کردن کاری شر در دکرد و در خلجان پذیر میشود علامت آنست که درین کار چیزی هست از بنده نه دل عامهٔ مؤمنان که محشو است بظلمات معصیت و کدورت که نیکی را بد پندارد و بد را نیک انگارد و نیز باید دانست که فتوای قلب در جای معتبر است که دلائل شرعی در آن مفقود و متعارض باشند چنانکه نص قرآن و حدیث و اجماع یافته نشود و اقوال علماء آنجا متعارض و متخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی بر قولی شرح صدر و فتوای قلب معتبر است فافهم و بالله التوفیق رواه احمد وعن عمرو بن عبسة بفتحات صحابی جلیل است سیوم یا چهارم در اسلام قصهٔ آمدن وی بملازمت شریف و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتی و جلالتی نیست در بعض مواضع ذکر کرده شده است رضی الله عنه قال اتیت رسول الله آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در وقتی که آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام فقلت پس گفتم یا رسول الله من معک فی هذا الامر کیست با تو یعنی موافق تو در دین اسلام قال حر و عبد گفت آنحضرت موافق است با من درین امر آزاد و بنده مراد بآن ابوبکر و بلال است و بعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است و قول اول اصح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که ومعه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد جنس است از حر و عبد مراد باآنچه از استقبال خواهد بود و بعد از شیوع امر اسلام و توارث آن گویا که گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر قوم و تمامهٔ مردم آزاد و بنده قلت ما الاسلام گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طیب الکلام واطعام الطعام خوبی و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن مردم غالبا مقصود ذکر مکارم اخلاق و محامد صفات است لیکن اکتفا کرد از جملهٔ آنها بذکر این دو صفت که تواضع و سخاوت است و اصل است اکثر آنها بخلق الله یا این دو صفت ادخل و اصلح بود بحال سائل و لهذا احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه وارد و یافته است و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرد که مناسب و ملایم بحال او است و همچنین است کلام در قول او قلت ما الایمان گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن قال فرمود الصبر و السماحة گفته اند محصل تمام خصال ایمان صبر و سماحت است اول اشارت است بترک منهیات و ثانی بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله والسماحة علی اداء فرائض الله قال گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الاسلام افضل کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضل تر است قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی قال گفت عمرو بن عبسه قلت گفتم ای الایمان افضل کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شعب ایمان فاضل تر است قال خلق حسن گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق خوش است که اصل اعمال و شعب آنها است بر نفس و انفع بخلق قال قلت ای الصلوة افضل کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان و افعال نماز فاضل تر است قال طول القنوت گفت درازی قیام قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علما را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی سجده و بعض برآنند که طول قیام افضل است و بعض گویند درازی سجده و بعض برآنند که در نماز شب طول قیام افضل است و در روز سجده و دلائل همه در شرح سفر السعادة مذکور ساخته ایم و بعض برآنند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقراءت قرآن است و فضیلت سجود بهیأت تذلل و خشوع و مذهب حنفیه افضلیت قیام است که مشقت در وی بیشتر و خدمت زیاده تر است قال قلت ای الهجرة افضل گفتم کدام هجرت فاضل تر است قال ان تهجر ما کره ربک گفت ترک دادن تو چیزی را که مکروه دارد آن را پروردگار تو و راضی نیست از آن و کلام در معنی هجرت سابقا گذشته است قال قلت گفت عمرو بن عبسه چون همه از این احکام و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی و ارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفتم فای الجهاد افضل پس کدام جهاد فاضل تر است قال من عقر جواده واهریق دمه گفت جهاد کسی که پی کرده شده اسب نیک وی و ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفت و لا بد غایت سعی و اجتهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده و نیز محض ثواب حسرت را برده و از غنیمت و مال دنیا پاک رفته و دنیا بدین نخورده و چون از افضل ارکان نماز پرسید افضل اوقات او را نیز تحقیق کرد و غالبا مقصود کشش سوال از نماز شب و قیام آن بود قال قلت ای الساعات افضل گفت گفتم کدام یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام فاضل تر است قال جوف اللیل الآخر گفت میان شب که در جانب آخر است که آن دانگ چهارم است یا پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل گردد سدس اخیر را نیز رواه احمد وعن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من لقی الله کسی که ملاقات کند خدا را و پیش آید جناب عزت او را لا یشرک به شیئا در حالیکه شریک نگرداند با وی هیچ چیز را و یصلی الخمس و بگذارد نمازهای پنجگانه را و یصوم رمضان و روزه دارد ماه رمضان را غفر له بیامرزیده شود گناهان او را و اقتصار بر ذکر نماز و روزه بجهت افضلیت و اشهریت و اهمیت آنها است یا زکوة و حج در آن وقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم الهی آن قدر شرف و خصوصیت است که اگرچه گناهان کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد به برکت این دو عبادت می بخشند این خاصیت است و هنوز مشیت باقیست والله اعلم قلت گفتم افلا ابشرهم آیا پس بشارت ندهم مردم را یا رسول الله قال دعهم یعملوا فرمود بگذار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشته است رواه احمد وعنه انه سأل النبی و هم از معاذ روایت است که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن افضل الایمان از فاضل ترین افراد ایمان و خصال وی قال ان تحب لله گفت افضل صفات ایمان این است که هر کرا دوست داری برای خدا دوست داری و تبغض لله و هر کرا دشمن داری برای خدا داری و تعمل لسانک فی ذکر الله و در کار داری زبان خود را در یاد خدا قال گفت معاذ و ماذا و بعد از آن چه کنم یا بعد از آن چه میفرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست یا رسول الله قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک گفت اینکه دوست داری مر مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را و تکره لهم ما تکره لنفسک و ناخوش داری مر ایشان را چیزی را که ناخوش داری مر نفس خود را یعنی خیرخواه همه باشی و به هیچکس بد نیندیشی رواه احمد

باب الکبائر و علامات النفاق باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بر وی حدی تعیین یافته یا وعیدی بر وی واقع شده یا نهی از آن بدلیل قطعی وارد یافته و موجب هتک حرمت دین گشته و هرچه نه چنین بود صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است بعض بزرگتر و شنیع تر از بعض و عدد وی چند از آن در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید و منحصر نیست در آن بلکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه بر وحی شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی از آن ذکر کرده و ذکر باقی بر وقت دیگر گذاشته و مولانا جلال الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر نیست خون ناحق ریختن و زنا و لواطت کردن و دزدی کردن و خمر و هر مسکری که در حکم خمر است خوردن و گوشت خوک تناول کردن و مال کسی بغصب که فرض گرفتن کسی را بناحق دشنام کردن و گواهی دروغ دادن و ربا خوردن و روزهٔ ماه رمضان عمدا بی عذر شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و ...

و پدر و مادر مسلمان را بناحق رنجانیدن و از جنگ کافران گریختن و مال یتیمان خوردن و دروغ زدن و کیل و خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت در گذرانیدن و زکاة منع نمودن و با مسلمانان بناحق جنگ کردن
و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بستن و صحابهٔ پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی بعذر پوشیدن و رشوت گرفتن و میان دو زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن
و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن از ابرو بی سبب تن در ندادن و از رحمت خدا ناامید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت
اهل علم و حاملان قرآن کردن و با زن ظهار کردن و این عدد زیادت کرده و تفسیری که ذکر کرده شد بیشتر از این است و شیخ ابن حجر مکی را در آن کتابی است تصنیف کرده مسمی به زواجر نسأل الله العافیة الفصل الاول عن عبد الله
بن مسعود روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه ذکر مناقب وی افزون از شمار است در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور است رضی الله عنه قال قال رجل گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی ای
الذنب اکبر عند الله کدام گناه بزرگتر و بدتر است نزد خداوند تعالی قال ان تدعو لله ندا وهو خلقک فرمود بزرگترین گناهان که بالاتر از او گناهی نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و
حال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا و اگر نمیدانی فکر کن و بدان که پیدا کننده جز یک ذات نشاید تعالی کبریاؤه و ند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات که مخالف بود و هو را در افعال و احکام و ضد مخالف
مانند و حق تعالی را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگر چه بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی نمیدانند و نمیگویند و لیکن چون آنها را می پرستیدند و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند که
ایشان را از عذاب خدا امیر میدانند و بالجمله شرک سه قسم است در وجود و در خالقیت و در عبادت. قال ثم ای گفت آن مرد پس بعد از کفر کدام گناه بزرگتر است قال ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک
فرمود بزرگتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعنی از خوف فقر چنانکه در عهد جاهلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد صغار را میکشتند و قتل نفس مطلقا کبیره است و لیکن
قتل اولاد از جهت خوف فقر که منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالی است کبیره تر و بدتر این قید از جهت کرد یا ملاحظهٔ خصوص حال سائل این چنین فرمود قال ثم ای گفت پس کدام گناه بعد از قتل
بزرگتر است قال ان تزانی حلیلة جارک فرمود زنا کردن تست با زن همسایهٔ تو یعنی تقیید به همان قیاس است که در قتل معلوم شد فانزل الله تصدیقها پس فرستاد خدای تعالی برای تصدیق این احکام این آیت
که حق تعالی بیان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید والذین لا یدعون مع الله الٰها آخر و آنکسانیکه نمیخوانند با خدای تعالی خدای دیگر را ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق و نمی کشند ذاتی را
که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن آن را مگر بحق شرعی چنانکه حد و قصاص ولا یزنون و زنا نمیکنند الآیة تا آخر آیت که بیان شناعت و ترتب عذاب آن میکند و از این آیه معلوم میشود که مقصود از حدیث
بیان مطلق قتل و زنا است و آن قید ها برای قصد زیادت تشنیع و تقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه گفته شد متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر
گناهان کبیره اینها اند الاشراک بالله شریک گردانیدن است بخدا در وجود یا در عبادت و مراد بشرک کفر است بهر نوع که باشد و ذکر شرک بجهت آن است که کفار مشرک بودند و بتان را می پرستیدند و در
بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک و تقید شده مراد یا است با نهی است از ارتداد وعقوق الوالدین دیگر رنجانیدن مادر و پدر مسلمان را بناحق شرعی و ظاهر حدیث در آن است که رنجانیدن مادر
و پدر علی الاطلاق کبیره باشد و لیکن مراد همان است که گفته شد بقرینهٔ احادیث دیگر و رنجانیدن پدر و مادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر گردد درست نیست و رفق و مهربانی نمودن لازم است
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله مادر من نزد من آمده است و وی مشرکه و معرضه است از ایمان با وی صلهٔ رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید وقتل النفس
دیگر کشتن کسی را بناحق والیمین الغموس دیگر از گناهان کبیره سوگند دروغ خوردن بر چیزی که گذشته است چنانکه گوید چنین کردم و گفتم و در واقع نکرده است و نگفته یمین غموس بفتح غین
معجمه این چنین سوگند را گویند و غمس بمعنی غوطه دادن است و این شنیعه غوطه میدهد صاحبش را در گناه و در آتش دوزخ و بعض گویند یمین غموس آنکه بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانی را ببرد
و قید گذشته برای آن کرده شد که اگر بر کار آینده سوگند خورد که چنین خواهم کرد و نکرد آن را کفارت است کفارت بدهد و از بزه آن خلاص شود رواه البخاری و فی روایة انس وشهادة الزور
بدل الیمین الغموس و در روایت انس وشهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ واقع شده بجای الیمین الغموس متفق علیه پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی والیمین الغموس گفته است
از افراد بخاری است و بروایت انس که در آن بجای والیمین الغموس وشهادة الزور است متفق علیه است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات پرهیز کنید
شوید و ترک دهید هفت خصلت را که هلاک کننده اند قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وما هن و چه چیز اند و کدام اند آن هفت خصلت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الشرک بالله شریک
آوردن بخدا والسحر و جادوئی کردن و تعلیم و تعلم سحر نیز همین حکم دارد و بعض گویند که آموختن او رواست تا دفع سحر از خود تواند کرد و خیالی در حاشیهٔ شرح عقاید گفته که سحر کردن کفر است یا نه
و جماعه از صحابه و غیر ایشان بر آنند که ساحر را باید کشت و بعض میگویند که اگر سحر بموجبات کفر باشد باید کشت اگر نه آن تو به نکند و کهانت و تنجیم و پرسیدن کاهن و منجم و رمل و شعبده و تعلیم کردن و فرا
گرفتن بر آن همه حرام است وقتل النفس التی حرم الله الا بالحق و کشتن ذاتی که حرام گردانیده است خدای تعالی مگر بحق واکل الربوا و خوردن ربا واکل مال الیتیم و خوردن مال یتیم والتولی یوم
الزحف و پشت دادن و روی گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنبیدن و رفتن بر مقعد چنانکه کودک رود و نام لشکر رانده بسوی دشمن که در رفتن بمشقت و از دحام مشابه است زحف کودک و حرام است
و بعد از آن تخفیف واقع شده و بر دو قرار یافت وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات و از کبائر است دشنام دادن به زنا زنان پارسا مسلمان غافل از بدکاری را و حد قذف هشتاد تازیانه است
و این مسئله در فقه بتفصیل مذکور است از آنجا باید جست متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی
وهو مؤمن زنا نمیکند زنا کننده در آن هنگام که زنا میکند و حال آنکه او مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدید است بار تکاب این گناه و مبالغه است
در نهی از آن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن و دزدی نمیکند دزدی کننده هنگامیکه دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن و نمی نوشد شراب
کسی هنگامی که مینوشد و حال آنکه مؤمن است ولا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن و غارت نمیکند کسی غارت کردنی که بر میدارند مردم بسوی غارت
کننده در آن غارت کردن چشمهای خود را و نگران میمانند در آن یعنی آشکارا غارت میکند چنانکه مردم در وی مینگرند و مینالند و قدرت بر دفع آن ندارند و حال آنکه وی مؤمن است

غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصا با این صفت و برین حالت و نهبه بفتح نون بمعنی غارت کردن و بضم آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است ولا یغل احدکم حین یغل
وهو مؤمن و خیانت نمیکند یکی از شما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند و حال آنکه او مؤمن است غلول خیانت از غنیمت و دزدیدن از آن پیش از قسمت و معنی مطلق خیانت نیز آمده و سابقا در حدیث
گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له فایاکم ایاکم پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناهان مذکوره متفق علیه وفی روایة ابن عباس و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده ولا
یقتل حین یقتل وهو مؤمن و نمیکشد هیچکس هنگامی که میکشد و حال آنکه او مؤمن است قال عکرمة قلت لابن عباس گفت عکرمه که خادم و مولی و کاتب ابن عباس بود و راوی از اوست
گفتم مر ابن عباس را کیف ینزع الایمان منه چگونه کشیده میشود ایمان از این شخص قال هکذا گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود و شبک بین اصابعه ثم اخرجها پس تشبیک کرد
ابن عباس میان انگشتان خود و در یکدیگر درآورد انگشتان را پس بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت برکشیدن ایمان که نخست مخلوط ممزوج بود با ذات آدمی پس از آن
برآمد فان تاب عاد الیه پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت باز میگردد ایمان بسوی وی و شبک بین اصابعه و باز در یکدیگر درآورد انگشتان را برای نمودن صورت عود و ظاهر این
حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه معصیت است مگر آنکه از توبه مراد معنی لغوی وی دارند که رجوع و برگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز
می آید ایمان و قال ابو عبد الله و گفته است بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة لا یکون هذا مؤمنا تاما
نمیباشد این شخص گناهکار مسلمان کامل ولا یکون له نور الایمان و نمیباشد مر او را در این حالت نورانیت ایمان که مراد بدان کمال اوست هذا لفظ البخاری این عبارت که گفته شد
عین عبارت بخاریست و باین معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان میبرند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است و این عبارت
می آرند که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان این عبارت صحیح است با معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این سخن را در مواضع دیگر مشروح تر و
مدلل تر ازین گفته ایم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث نشان منافق سه خصلت است زاد مسلم زیاده کرده است مسلم این عبارت را
وان صام وصلی وزعم انه مسلم و اگرچه روزه میدارد و نماز میگذارد و گمان میبرد و میگوید که من مسلمانم ثم اتفقا پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت
اتفاق دارند در روایت این سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نشان منافق گفته است اذا حدث کذب چون سخن گوید دروغ گوید و اذا وعد اخلف و چون وعده کند خلاف کند
و وفا نکند بآنچه وعده کرده است مگر بسبب ضرورتی که پیش آید و گفته اند که این بر تقدیری است که وعده کند بنیت خلاف و وفای بوعده از مکارم اخلاق است و تفصیل آن در باب الوعد
بیاید و اذا اؤتمن خان و چون بامانت نهاده شود چیزی یا سخن نزد وی و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند این سه خصلت نشان منافق است مجتمع یا تنها تنها و بر هر تقدیر صاحب این
خصال بحقیقت منافق نیست بلکه مراد آنست که این صفات لایق منافقان است و سزاوار بحال مسلمانان آنست که از اینها پاک و مبرا باشند چه درینها باطن مخالف ظاهر است چنانکه منافق را
دل با زبان یکی نیست و مسلمان را باید که باین صفات عادت نکند و مصر بر آن نباشد تا مبادا بدان خو گیرد و رفته رفته بحقیقت نفاق کشد و بالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود
نفاق نیست و بحقیقت مراد انذار و تحذیر مؤمنان است از اتصاف باین صفات و تشدید و تغلیظ است بر آنکسانی که این صفات دارند و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و بعض گفته اند که باین کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشان داد صحابه را باشخاص منافقان که در زمان آنحضرت بودند صلی الله علیه وسلم بذکر صفات ایشان تا اجتناب کنند و بر حذر
باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان ایشان نکرد تا فضیحت نشوند و باعث هیجان شر نگردد و از اینجا معلوم میشود که در مؤمنان صحابه این صفات نبود و وجه اول ظاهر تر است متفق علیه
وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من کن فیه چهار خصلت اند که هر کس که باشد این چهار خصلت در وی کان منافقا خالصا باشد منافق خالص
منافق ساده بی آمیزش ایمان ومن کانت فیه خصلة منهن و هر که باشد در وی یک خصلت ازین چهار خصلت کانت فیه خصلة من النفاق باشد در وی یک خصلت از نفاق
و همین قیاس دو و سه حتی یدعها تا آنکه بگذارد آن خصلت را و آن چهار خصلت این است اذا اؤتمن خان چون امانت سپرده شود و اعتماد کرده شود بروی خیانت کند و اذا حدث
کذب و چون سخن کند دروغ گوید و اذا عاهد غدر و چون عهد بندد بشکند عهد شکستن نزدیک بمعنی خلاف وعده کردن است و فرد خاص از اوست و اذا خاصم فجر و
چون جدل کند و پیکار کند با هم دروغ گوید و سرکشی ورزد و تباهی کند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المنافق
کالشاة العائرة بین الغنمین حال منافق و مثال او مانند گوسفندی است مائل و متردد میان دو گله گوسفند تعیر الی هذه مرة تردد میکند و میرود بسوی این گله یکبار والی هذه
مرة و بسوی این گله دیگر بار دیگر چنانکه منافق گاهی بجانب طائفه می آید و گاهی بجانب طائفه دیگر میرود و دوروئی میکند و اصل عائره ماده شتر را میگویند که میگردد تا نری یابد
که بروی برجهد رواه مسلم الفصل الثانی عن صفوان بن عسال بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی است مرادی که در حدیث او در ایشان است و وارد در غزوه همراه آنحضرت
حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه قال قال یهودی لصاحبه گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را اذهب بنا الی هذا
النبی ببر ما را بسوی این نبی که دعوی پیغمبری میکند و مردم او را پیغمبر میدانند فقال له صاحبه پس گفت مر او را یار او لا تقل نبی مگو که پیغمبر است انه لو سمعک بدرستیکه وی
اگر بشنود این کلمه را لکان له اربع اعین هر آینه باشد مر او را چهار چشم کنایت است از غایت سرور و خوشی یعنی چه سرور و شادی قوت باصره بیفزاید و چون غم و محنت
برسد عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید اینچنین گفته اند در شرح این کلام و ممکن است که گفته شود و الله اعلم که مراد آنست که اگر این کلمه را می شنود
منتظر و امیدوار ظهور امر و وجود اتباع میگردد چه هر که انتظار دارد نگران میباشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار تو چهار است فاتیا رسول الله پس آمدند آن هر دو

یہودی پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فسألاه عن تسع آیات بینات پس پرسیدند آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم از نہ آیت ظاہر و پیدا آنچہ متبادر بفہم میرسد آنست کہ مراد بآیات
تسع آیات بینات معجزات موسی علیہ السلام باشد چنانکہ فرمود ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات یعنی ید بیضا و عصا و امثال آن کہ در تفاسیر بیان کردہ اند ولیکن آنچہ در حدیث در جواب ایشان
مذکور است احکام اند کہ ہمہ ادیان و ملل را شامل اند پس بعض میگویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جواب اشارت کرد کہ سوال از معجزات چہ میکنید از احکام دین بپرسید کہ اتم و اہم است و این روش
جواب اسلوب حکیم گویند چنانکہ در علم بلاغت مقرر گشتہ است و بعض گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از ذکر معجزات کہ جواب آنہا شود احکام دین نیز زیادہ کرد برای انذار و ارشاد و راوی
آنرا بجہت شہرت ذکر نکرد و بعض گویند مراد بآیات بینات ہمین احکام است چہ احکام شرع علامات و نشانہا اند بر سعادت کسی کہ بدان عمل کند و شقاوت آنکہ عمل نکند و این احکام ظاہر و مبین و مشہور اند
در جمیع ملل فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا تشرکوا باللہ شیئا شریک نگردانید بخدا چیزی را ولا تسرقوا و دزدی نکنید ولا تزنوا و زنا نکنید ولا تقتلوا النفس
التی حرم اللہ الا بالحق و نکشید ذاتی را کہ حرام گردانیدہ است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع ولا تمشوا ببرئ و نبرید شخصی را کہ پاک و بیزار است از آنچہ تہمت میکنید او را و رسانید
قصد او را بہ رو بہ الی ذی سلطان بسوی کسی کہ خداوند سلطنت و قوت و زور است لیقتلہ تا بکشد او را بگناہ و آزار رساند و ظلم کند چنانکہ نزد سلاطین بی باک می انگیزند و کشتن
و مصادرہ میدہند ولا تسحروا و سحر نکنید ولا تاکلوا الربوا و ربوا نخورید ولا تقذفوا المحصنۃ و دشنام زنا مکنید زن پاک پارسا را ولا تولوا الفرار یوم الزحف و پشت ندہید
و روی نگردانید از گریختن روز جنگ کافران تا اینجا این نہ حکم کہ ہمہ ملتہا را شامل است تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیادہ کرد کہ مخصوص بیہود است و فرمود وعلیکم خاصۃ الیہود ان
واجب است بر شما کہ یہودید بخصوص ان لا تعتدوا فی السبت کہ تجاوز از حد نکنید و بغوغای نورزید در شکار کردن روز شنبہ کہ نہی کردہ اند شما را از آن و گویند کہ سائلان نہ حکم را
سؤال مہیا ساختہ و دہم را کہ مخصوص بایشان است در دل مضمر داشتہ آمدند و از نہ حکم بصریح سؤال کردند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را ذکر کرد و دہم را کہ مضمر داشتہ بودند بآن
عبارت حدا کشف فرمود از اینجہت بوسہ بر دست و پای شریف دادند قال گفت صفوان فقبلا یدیہ ورجلیہ پس بوسہ دادند آن دو یہودی ہر دو دست و ہر دو پای آنحضرت را
صلی اللہ علیہ وسلم وقالا نشہد انک نبی و گفتند گواہی میدہیم کہ تو پیغمبری صلی اللہ علیہ وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا بہ پیغمبری چنانکہ یہود میدانستند و این شہادت ایمانی نیست
کہ اذعان و قبول با وی باشد بلکہ اظہار علم و معرفت است کہ داشتند و ایمان تنہا معرفت نیست بلکہ تصدیق باید چنانکہ در محل خود تحقیق یافتہ است و از اینجہت قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فما یمنعکم ان تتبعونی پس چہ بازمیدارد شما را از این کہ اذعان و قبول نمائید و متابعت کنید مرا قالا ان داود گفتند آن دو مرد کہ داود پیغمبر علیہ السلام دعا کرد بہ ان لا
یزال من ذریتہ نبی دعا کرد پروردگار خود را کہ ہمیشہ خواہد بود از فرزندان وی پیغمبری تا روز قیامت و لابد دعای وی مستجاب شدہ باشد پس البتہ پیغمبری از فرزندان داود مبعوث
خواہد شد و یہود تابع وی خواہند شد و مر ایشان را غلبہ و شوکت خواہد بود وانا نخاف ان تبعناک ان تقتلنا الیہود و ما میترسیم کہ اگر متابعت کنیم ترا و بگذاریم دین یہود را بکشند ما را
یہود و این افترای محض است از یہود و ناسپاسی کہ کذب و افترا شیمۂ مستمرۂ ایشان است و ہرگز داود علیہ السلام این دعا نکردہ است و در نخواستہ چگونہ در خواہد و وی در توراۃ و زبور خواندہ
کہ محمد صلوات اللہ وسلامہ علیہ خاتم النبیین است و دین وی ناسخ ہمہ ادیان و بعض گویند کہ یہود قائل بودند بہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعرب خصوصا و آنحضرت النبی الامیین میخواندند
و در اینجا نیز ملزم میشوند چہ دروغ بر پیغمبر روا نباشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود دعوی کرد کہ من فرستادہ شدہ ام بکافۂ ناس پس لازم آمد تصدیق وی در آن رواہ الترمذی وابوداود
والنسائی وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلث من اصل الایمان سہ خصلت است از جملہ اصول ایمان و قواعد آن کہ اگر نباشد بنای ایمان از پای در افتد و از بیخ بر کندہ شود
الکف عمن قال یکی از آن سہ چیز باز ایستادن از کسی کہ گفت لا الہ الا اللہ لا تکفرہ بذنب بیان کف است یعنی کافر مدان و مگو آنرا کہ این کلمہ گوید بسبب گناہی کہ صادر گردد از وی اگرچہ کبیرہ
باشد و در این رد است مر قول خوارج را کہ گویند مومن بارتکاب معصیت اگرچہ صغیرہ بود کافر گردد ولا تخرجہ من الاسلام بعمل و بیرون میار و حکم مکن بہ برآمدن او از مسلمانی بہر عملی کہ کند
و در این رد است مر قول معتزلہ را کہ گویند بندہ بارتکاب کبیرہ بیرون می آید از اسلام اگرچہ در نمی آید در کفر و ایشان واسطہ اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند کہ مرتکب کبیرہ نہ مومن است
و نہ کافر و فاسق را قسم ثالث دارند غیر مومن و کافر والجہاد ماض منذ بعثنی اللہ دیگر از اصول دین است کہ کارزار کردن با کفار دائم و مستمر است از آنگاہ کہ برانگیخت و فرستادہ است مرا خدای تعالی
و امر کردہ است بجہاد الی ان یقاتل آخر ہذہ الامۃ الدجال تا آنکہ کارزار کنند آخر این امت در آخر زمان دجال را و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند و مجال کارزار با ایشان
نتوان کرد و بی احتیاج بکارزار فانی شوند و بعد از فنای ایشان ہیچ کافری بر روی زمین نماند ہم شریعت جہاد منتہی گردد لا یبطلہ جور جائر ولا عدل عادل باطل نگرداند
وجوب جہاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جہاد اگرچہ پادشاہ ظالم و فاسق باشد و بہر حال واجب است موافقت وی و برآمدن با وی از برای جہاد
و اگر گفتہ شود کہ جور جائر محل آن است کہ مبطل گردد اما ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چہ فائدہ دارد جوابش آنست کہ مقصود استوای ہر دو حالت است یعنی ہمچنانکہ عدل
مبطل نیست جور نیز ہمین حکم دارد یا آنکہ چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف از کفار و عدم احتیاج بغنائم است جای آنست کہ از جہاد بنشینند و محتاج بدان نشوند از اینجہت
فرمود ولا عدل عادل فافہم والایمان بالاقدار سوم اصل دین ایمان آوردن است بتقدیرات الہی و اعتقاد آنکہ ہرچہ در عالم میرود بقضا و قدر او است تعالی رواہ ابوداود وعن
ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا زنی العبد خرج منہ الایمان چون زنا میکند بندہ بیرون می آید از وی ایمان فکان فوق راسہ کالظلۃ پس باشد
ایمان بالای سر وی مانند سایبان و ظلہ بضم ظای معجمہ ہرچہ سایہ کند ترا مثل ابر یا خیمہ یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی است مر ایمان را و ہر چیز را در عالم مثال صورتی است چنانچہ
از اجسام لبن مثال علم است و گوسفند مثال موت و ظلہ مثال ایمان و سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کردہ و احادیث واردہ در آن آوردہ و جملہ از آن در شرح ذکر کردہ شدہ است

و در تمثیل ایمان بدان اشارت است که اگرچه بنده بجهت گناه از حکم ایمان و نورانیت وی برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایۂ حمایت اوست و مطلقاً از وی مفارق نشده که باز نیاید چنانکه
فرمود فاذا خرج من ذلک العمل پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از آن عمل زشت که زنا است و تعبیر بعمل تلویح است که حکم جمیع اعمال همین است چه زنا و چه غیر زنا رجع الیه
الایمان باز میگردد و می آید بسوی بنده ایمان رواه الترمذی و ابوداؤد الفصل الثالث عن معاذ قال اوصانی رسول الله گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعشر کلمات بده سخن قال لا تشرک بالله شیئا گفت انباز مگردان بخدا چیزی را و مگو کلمۂ کفر را وان قتلت و حرقت اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ
رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود در آن و دیگرانرا رخصت نیز اذن کرد و لا تعقن والدیک و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرمودۂ ایشانرا مادام که آن
فعل مباح باشد وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید است درین باب و واجب نیست بیرون آمدن
از آن از جهت هیچ ولا تترکن صلوة مکتوبة متعمدا و ترک مکن نماز فرض را دیده و دانسته فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا زیرا که کسی که ترک کند نماز فرض را فقد برئت منه ذمة الله
پس بتحقیق بیزار شد و دور شد از وی عهد خدا که بامن و امان مومنان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک صلوة است و همین است مذهب شافعی و بعض ائمۂ دیگر و در مذهب
حنفیه و مالکیه او را باید زد و تعزیر کرد و بند و زندان فرمود و گفته اند که صحابه هیچ گناه را مستلزم کفر نمیداشتند مگر ترک صلوة را ولا تشربن خمرا و البته منوش خمر را فانه راس کل فاحشة
پس بدرستی که شرب خمر خوردن سر هر گناه و بدکاریست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل است و چون عقل رفت همه رفت نعوذ بالله من ذلک وایاک والمعصیة و دور دار خود را از گناه و بپرهیز از آن
فان بالمعصیة حل سخط الله زیرا که بگناهکاری فرود می آید خشم و بی رضای الهی وایاک والفرار من الزحف و دور دار خود را از گریختن از جنگ کافران وان هلک الناس اگرچه
هلاک شوند مردم این نیز مبالغه است و قاعده همانست که سابقا گفته شده که یک مسلمان از پیش دو کافر نگریزد واذا اصاب الناس موت وانت فیهم و چون برسد مردم را مرگ
از وبا و طاعون و حال آنکه تو در ایشانی فاثبت پس بر جای خود باش و بیرون مرو و حکم آن است که در شهری که وبا پیدا کرد از آنجا بیرون نباید رفت و از جای دیگر هم بآن شهر نباید شد و گریختن
از طاعون معصیت است و در حکم فرار از زحف است و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته بمیرد و اگر بگریزد البته بسلامت میماند کافر گردد نعوذ بالله من ذلک وانفق علی عیالک من طولک
و نفقه کن بر عیال خود از زیادتی مال خود بالای نفقۂ واجب که بر گردن تست ولا ترفع عنهم عصاک ادبا و بر مدار از ایشان عصای خود را و بزن ایشانرا برای ادب واخفهم فی الله و بترسان
ایشانرا از جهت حق خدا رواه احمد وعن حذیفة قال انما النفاق کان علی عهد رسول الله حذیفه بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و نزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واما الیوم اما امروز در زمان ما فانما هو الکفر او الایمان پس نیست مگر کفر یا ایمان
یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند مومن و کافر و منافق و حکم شریعت در آن زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند و ستر حال ایشان مینمودند و تعرض
بحال ایشان نمیکردند از جهت حکمتها و مصلحتها که در آن بود اما الآن آن حکم نماند و اگر فرضا ظاهر شود و ثابت گردد که کسی نفاق میکند و پنهان کفر میورزد او را قتل میکنیم و احکام کفر بروی اجرا میکنیم
رواه البخاری باب فی الوسوسة وسوسه در اصل لغت آواز نرم و آواز زر و آواز پیرایۂ زنان مثل خلخال و جز آن و اندیشۂ بد و مراد اینجا حدیث نفس و شیطان است از افکار فاسده
و خواطر ردیه که باعث گردد بر کفر و معصیت و آنچه باعث بر ایمان و طاعت گردد آنرا الهام خوانند و وسواس بفتح واو و بکسر نیز هم بهمین معنی است و بمعنی شیطان نیز آمده و کرده بعض
شر الوسواس من البعض بدان تفسیر کرده اند الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز عن امتی بدرستی که خدای تعالی
درگذرانیده است از امت من ما وسوست به صدورها چیزیکه وسوسه کرد بدان چیز سینهای ایشان ما لم تعمل به مادام که عمل نکرده بدان چیز او تتکلم یا نگفته یعنی عملی که نباید کرد و نفس
و شیطان بدان وسواس میدهد و در خواطر میگذراند تا او را بکند یا سخنی که نباید گفت در خاطر وسواس میکند تا بگوید نمینویسند و بر آن مواخذه نمیکنند و این از خواص این امت مرحومۂ محمدیه
صلی الله علیه وسلم است و امم دیگران بدان ماخوذ و معاقب بودند متفق علیه و ظاهر این حدیث آنست که بنده بعزم معصیت ماخوذ نبود و بآن رفته اند بعضی از علما و صواب آنست که بنده بر
عزم معصیت ماخوذ است و تفصیل مقام آنست که آنچه در نفس یکایک افتاد بی اختیار و آنرا هاجس نامند معفو است از همه امتها از جهت عدم اختیار و چون در دل افتاد و باقی ماند و در سینه
جولان کرد آنرا خاطر خوانند این قسم هم معفو است از این امت و از این فضل و رحمت مخصوص است بایشان بر قیاس سهو و نسیان که آن نیز مرفوع است از این امت و بعد از جولان چون محبت و لذت
آن پیدا آمد و خواهش حصول آن و وصول بآن حادث گشت آنرا هم گویند این امت را از این نیز مواخذه نیست و تا بعمل نیارند در نامۂ اعمال نمینویسند بلکه اگر قصد کرد و پس باز داشت نفس را از آن
و برابر آن مینویسند و اینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و جد و جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست مگر آنکه در خارج اسباب آن مهیا
نیست و اگر مهیا گردد میکند البته برین قسم مواخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد و اخلاق ذمیمه و بنده ماخوذ است بر اعمال قلب چنانکه بر اعمال جوارح اما باید دانست
که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بر آن عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت است و بنده بر آن ماخوذ ولیکن زنا نیست و مواخذه بر آن مثل مواخذۂ زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت
فروتر از پایۂ زنا وعنه قال وهم از ابی هریرة روایت است که گفت جاء ناس من اصحاب رسول الله آمدند جماعۂ از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم الی النبی بسوی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فسألوه پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم انا نجد فی انفسنا بدرستی که ما مییابیم در ذاتهای خود از وساوس و خواطر ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به
چیزیکه سخت بزرگ و بس گران و مکروه میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان آرد آنرا قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او قد وجدتموه آیا بتحقیق یافتید شما کراهت و گرانی بر زبان
آوردن آن چیز را در نفسهای خود قالوا نعم گفتند آری یافتیم قال ذاک صریح الایمان فرمود این گران یافتن و مکروه پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و قبح

وخوف وخشیت حق وتعظیم امر اوست واین همه از آثار ونتائج ایمان است چه قبح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان است **رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله**
صلی الله علیه وسلم یأتی الشیطان احدکم می آید شیطان یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود واعوان اویند بلکه عام تر از شیطان جن وانس دارند نیز میشود
چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد ودر حقیقت وسوسه واضلال مفوض با بلیس است ومرجع ومدار این کار اوست **فیقول** پس میگوید شیطان ووسوسه میدهد **من خلق کذا من**
خلق کذا که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را ولابد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد این همه را پروردگار من **حتی یقول** تا آنکه میرسد که میگوید شیطان **من خلق ربک**
که پیدا کرد پروردگار ترا **فاذا بلغه** پس چون برسد شیطان این قول را **فلیستعذ بالله** پس باید که پناه جوید یکی از شما بخدا از شر شیطان **ولینته** وباید که باز آید ازین وسوسه وگفتگوی
شیطان واز بحث ومجادله با وی وبرخاستن از مجلس وتغییر حالت نیز مؤثر است در آن چنانکه در حالت غضب برای دفع وفرونشاندن آتش آن گفته اند زیراکه در مناظره ومحاجه شیطان
فتح باب وساوس ومزید اثارت شر اوست وتواند که آن لعین بشبهات ومغالطات غالب آید وقدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل وعلا وطلب دفع شر از
وی وگریختن از اسم المضل باسم الهادی سبیل نبود واعلی اقسام استعاذه اشتغال بریاضت وتزکیه وتطهیر نفس از دنس تعلقات وتصفیه قلب از نقوش اغیار است ومجرد استعاذه
بزبان کافی نیست ولیکن این نیز مردان کار راست پوشیده نماند که سؤال کردن که من خلق الله بعد از تسلیم آنکه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است ومستلزم تناقض است زیراکه هرچه موصوف بمخلوقیت است
در تحت خلق الله الخلق در آمد بعد از آن نسبت خلق بالله تعالی وگفتن که من خلق الله نامعقول ومتناقض است فافهم **متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایزال**
الناس یتساءلون همیشه هستند مردم که سؤال وگفتگو میکنند بیکدیگر بروجه مجادلت ومحاجت یا با نفس وشیطان بطریق وسوسه وخواطر **حتی یقال هذا** تا آنکه گفته شود واین قول که **خلق الله**
الخلق پیدا کرد خدا خلق را **فمن خلق الله** پس که پیدا کرد خدا را **فمن وجد من ذلک شیئا** پس کسی که یابد ازین قول وازین وسواس چیزی را **فلیقل آمنت بالله ورسله** پس باید که بگوید آن
برای دفع آن ایمان آوردم بخدا که منزه است از آن وایمان آوردم به پیغمبران او که آورده اند تنزیهات او را از همه نقائص پس این قول بجای استعاذه وانتهاست که در حدیث سابق مذکور
شد از برای قطع راه مجادله ووسواس وطیبی گفته که آن کلمه کفر است پس واجب کرد تدارک آن بکلمه ایمان اما پوشیده نماند که کفر بر تقدیری بود که بطریق جد واعتقاد صادر گردد واما که
بطریق بحث ومناظره با یکدیگر یا بروجه خطور ووسوسه با نفس وشیطان باشد کفر نبود پس لائق آن است که سخن بوجه تردید کرده شود وگفته شود که اگر آن قول بطریق اعتقاد است پس قول وی
آمنت بالله ورسله تجدید ایمان است واگر بطریق خطور ووسوسه است از برای دفع وسواس ورفع ظلمات است وظاهر شق اخیر است فافهم **متفق علیه وعن ابن مسعود قال**
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل به قرینه من الجن نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه بتحقیق گماشته شده است بروی قرین ومصاحب وی از
جنیان **وقرینه من الملائکة** وقرین ومصاحب وی از فرشتگان یعنی هر آدمی را دو قرین است یکی جن که کار بد میفرماید ودر وسوسه می افکند او را بشر ودیگر فرشته که بکار نیک امر میکند والهام
مینماید بخیر ودر بعض روایات آمده است که زائیده نمیشود آدمیزاد را فرزندی مگر آنکه زائیده میشود از جن مانند آن ووی را همزاد وی میگویند **قالوا وایاک** گفتند صحابه وخود را نیز اراده
میکنی وداخل میداری درین عموم وترا نیز قرین از جن است یا رسول الله **قال** گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **وایای** وخود را نیز داخل این حکم میدارم ومرا نیز قرینی از جن است **ولکن الله**
اعاننی علیه ولیکن خدای تعالی یاری داد مرا وغالب گردانید بروی **فاسلم** این لفظ را بدو وجه روایت کرده اند یکی برفع میم بر صیغه مضارع معلوم یعنی چون اعانت کرد مرا حق سبحانه وتعالی بر قرین
من از جن پس بسلامت میمانم از شر وی واز آفت وسواس وی ایمنم ووی منقاد ومسخر من است دوم بفتح میم بلفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من واین دو احتمال دارد یکی آنکه اسلام
بمعنی استسلام وانقیاد وفرمانبرداری است واین معنی راجع بوجه اول است ودر بعض روایات بصریح فاستسلم نیز آمده دیگر آنکه اسلام بمعنی ایمان است یعنی مسلمان شد وایمان آورد
قرین من از جن وهیچ محل استبعاد نیست در آنکه مولی تعالی حبیب خود را صلی الله علیه وسلم باین فضل وکرامت ممتاز ومخصوص گردانیده باشد وصاحب نهایه گفته که حدیث کان شیطان
آدم کافرا وشیطانی اسلم شاهد این معنی است **فلا یأمرنی الا بخیر** پس امر نمیکند مرا بهیچ چیز در هیچ حال مگر بنیکی وطاعت **رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله**
صلی الله علیه وسلم ان الشیطان یجری من الانسان بدرستی که شیطان میرود در آدمی **مجری الدم** مانند رفتن خون در بدن ووی مقصود جریان وساوس وی در آدمی و
بیان تصرف وتمکن اوست بر اغوا واز راه بردن او وراغایت تصرف وتمکن واگر حمل بر ظاهر کنند که وی بذات خود در بدن آدمی میرود ونیز دور نباشد چه شیطان از اجرام لطیفه است که سریان
او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش وهوا وظاهر از تشبیه بجریان دم نیز همین معنی است والله اعلم **متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی**
آدم مولود نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده **الا یمسه الشیطان حین یولد** مگر آنکه میساید بدست او را شیطان ومیخلاند در هنگامی که زائیده میشود چنانکه ایذا میکند ودرد
ناک میگرداند او را **فیستهل صارخا** پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میزند ومینالد وگریه میکند **من مس الشیطان** از دست سودن شیطان یعنی این گریه میکند بچه در
هنگام زائیده شدن باین سبب است وغرض آن لعین ازین مس تباه گردانیدن فرزند است از فطرت اسلام ودر آوردن اوست در ضلالت وفساد ودر وجود وی **غیر مریم وابنها** جز مریم و
پسر وی که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان وافساد وی منزه بودند ومطهر از جهت دعای مادر مریم او را وذریت ورا از شر شیطان وقبول کردن پروردگار تعالی و
تقدس دعای او را که گفت وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم وتفرد عیسی ومادر وی بعصمت ازین مس دلالت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
چه مر آنحضرت را فضائل ومعجزات وکرامات است که هیچ یکی را از انبیاء نیست وتواند که در مفضول صفتی باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی
نبود وگفت بنده ضعیف محرر این سطور صواب آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستثنی است از عموم بنی آدم وآنحضرت خبر داده است از احوال عموم فرزندان آدم جز خود ومقام او در

طہارت ارفع واعلیٰ است ازآنکہ شیطان را در ہنگام ولادت بوی دست تصرف رسد و بعضی از شارحان گفتہ اند کہ متکلم از عموم کلامی کہ میگوید در محاورات خارج میباشد و ذوق وحال قرینت
بر آن این سخن مؤید آنست کہ گفتیم واللہ اعلم مبیت دامن اجلال آن نازک نہال باغ دین برتر آمد زین کہ بروی ست نامحرم رسد متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و
سلم وہم روایت از ابی ہریرہ است رضی اللہ عنہ کہ گفت گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صیاح المولود حین یقع نزغۃ من الشیطان آواز کردن ونالیدن فرزند ہنگامی کہ بیرون
می افتد از شکم مادر خلانیدنی است از شیطان و نزغہ بفتح نون وسکون زای و بعین معجمہ خلانیدن نیزہ و در ختن بچوب آید و بمعنی افساد واغوا نیز آید متفق علیہ وعن جابر رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان ابلیس یضع عرشہ علی الماء بدرستی کہ ابلیس می نہد تخت خود را بر آب بجہت اظہار تکبر وتجبر وشوکت وسطوت اگر مراد نہادن
تخت است بر روی آب پس نگاہداشتن حق تعالی آنرا از باب مکر و استدراج است واگر بر کنار آب است فلا اشکال ثم یبعث سرایاہ یفتنون الناس پس می انگیزد ومیفرستد ابلیس
فوجہای خود را کہ در بلا و فتنہ می اندازند مردم را سرایا جمع سریہ بفتح سین مہملہ وکسر را وتشدید یا پارہ از لشکر کہ بر دشمن بفرستند از پنج تن یا سہ صد یا چہار صد و فتنہ بمعنی امتحان و آزمایش
و در اصل معنی گداختن نقرہ وطلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند ومحنت وراحت وگناہ وعذاب وجز آن را فتنہ از آن گویند کہ ہمہ محل امتحان و آزمایش اند فادناہم
منہ منزلۃ اعظمہم فتنۃ پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از وی از روی قدر و مرتبہ بزرگ ترین ایشان است از روی فتنہ وگمراہ کردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی
ہر کہ فتنہ انگیز تر نزد وی مقرب تر و معتبر تر یجیٔ احدہم فیقول می آید یکی از آن شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید فعلت کذا وکذا کردم من چنین وچنین کاری و فتنہ فیقول ما
صنعت شیئا پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزی را و نساختی تو کاری را قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثم یجیٔ احدہم فیقول
پس می آید یکی از لشکریان او پس میگوید ما ترکتہ حتی فرقت بینہ وبین امرأتہ نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکہ جدائی افگندم میان وی و میان زن وی قال فیدنیہ منہ
پس نزدیک میآرد ابلیس آن لشکری خود را از خود ویقول نعم انت ومیگوید نیکو یار و مددگار منی تو قال الاعمش گفت اعمش کہ راوی این حدیث است از جابر اراہ قال کان میں
مرجابر را گمان میکنم کہ گفت این لفظ را کہ فیلتزمہ پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیادہ بر فید نیہ گفت یا بجای او گفت ہر دو احتمال دارد رواہ مسلم
الکون در معنی تفریق میان مرد و زن و وجہ تحسین ابلیس مر آنرا گفتہ اند کہ مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنہ است تا زن بر شوی حرام گردد و وطی کہ کند حرام افتد و فرزندی کہ
زاید حرامزادہ باشد پس تا اولاد زنا بر روی زمین بسیار شوند و فساد کنند و معصیتہا ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت چنین گفتہ اند در
این کلام ممکن است کہ گفتہ شود مراد بتفریق ایقاع عداوت وخصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان پیدا
نیایند و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد واللہ اعلم وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان قد ایس من ان یعبدہ المصلون فی
جزیرۃ العرب بدرستی کہ شیطان نا امید شد ازین کہ پرستند او را نماز گذارندگان در جزیرہ عرب و بزمین وی حد زمین عرب در طول وعرض در شرح بتفصیل واختلاف
کہ در روایت نقل کردہ ایم و زمین عرب را جزیرہ با آن جہت خوانند کہ محیط است بوی دریای فارس و روم و نیل و دجلہ و فرات ولکن فی التحریش بینہم ولیکن شیطان در
مقام بر غلانیدن و جنگ و خصومت انداختن است میان اہل جزیرہ عرب و طمع و امید دارد در آن چنانکہ بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در میان امت حروب و وقائع
افتاد رواہ مسلم مانند آنکہ معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست توربشتی گفتہ کہ معنی عبادت کفر شیطان ارتداد است و مراد بمصلین مؤمنان کہ نماز بر پا میدارند
بعد از آن اشکال آوردہ کہ بعضی از مؤمنان بعد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمہ کذاب شدند و براہ کفر و عناد رفتند و جواب دادہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نفرمودہ کہ ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکہ خبر دادہ از نا امید شدن شیطان از آن جہت آنچہ دریافت از شوکت و عزت و اجتماع و کثرت مؤمنان ولیکن با وجود نا امیدی
وی واقع شد پس منافاتی میان این حدیث و آن قضیہ باشد یعنی مقصود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اخبار است از آنکہ دولت وشوکت اسلام بجایی رسد کہ شیطان نا امید گردد کہ بعد از وی
ارتدادی واقع شود نہ عدم وقوع ارتداد قطعا و این تقریر خالی از بعدی نیست چہ ظاہر و متبادر از نا امید شدن شیطان عدم وقوع آنست و کنایت است از آن وطیبی گفتہ کہ مراد بمصلین
مؤمنانند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچہ اصحاب مسیلمہ و مانعی الزکوۃ براہ ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتہی و ممکن است کہ گفتہ شود معنی این حدیث اخبار است
بعدم تبدل دین و انہدام قاعدہ اسلام و عود بملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچہ قبل از بعثت بود و این منافات ندارد با ارتداد کسی کہ مرتد گشت بلکہ اگر عبادت اصنام
کند نیز منافات ندارد واللہ اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان النبی روایت است از ابن عباس بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جاءہ رجل آمد او را
مردی فقال پس گفت آن مرد انی احدث نفسی بالشیٔ بدرستی کہ من سخن میگویم نفس خود را بچیزی از وسوسہ لان اکون حممۃ احب الی ہر آئینہ اینکہ من انگشت شوم دوست داشتہ
شدہ تر است بسوی من من ان اتکلم بہ از تکلم کردن من بدان چیز کہ حدیث میکنم با نفس و بر زبان آوردن آنرا حممہ بضم حا و فتح ہر دو میم انگشت و حمم جمع وی یعنی اگر من بسوزم و مانند
انگشت خاکستر و سیاہ و نابود شوم بہ کہ آن سخن زشت کہ در ضمیر دارم بر زبان آرم قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم الحمد للہ الذی ردامرہ الی الوسوسۃ حمد
خدای را کہ بازگردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را کہ در نفس وی انداختہ بود بسوی وسوسہ یعنی بوسوسہ آورد و بہمین قدر در گذرانید نگذاشت کہ عمل کند بدان و بر زبان آرد آنرا
تا مؤاخذہ میشد او را بر آن رواہ ابو داؤد وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان للشیطان لمۃ بابن آدم بدرستی کہ مر شیطان را
لمہ است بفرزند آدم وللملک لمۃ و مر فرشتہ را نیز لمہ است بوی و لمہ بفتح لام و تشدید میم از المام است بمعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی ہم شیطان را او است

و ہم فرشتہ و ہر دو را با او کار است فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر فاما کار شیطان ترسانیدن است بدی و گفتن کہ اگر این کار خیر کردی ببدی گرفتار خواہی آمد چنانکہ اگر توکل بر خدا
کردی و خود را بعبادت وی گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواہی شد و تکذیب بالحق و نسبت بدروغ کردن حق است و اما لمة الملك فایعاد بالخیر و تصدیق بالحق و اما کار فرشتہ
نوید دادن است بہ نیکی و نسبت راستی کردن است بحق و انداختن یقین است در دل مشہور آنست کہ در نیکی وعدہ میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرقی نیست ہر یکی را در دیگری اطلاق
میکنند و نیز تخصیص بتقدیری است کہ کلمہ خیر و شر مذکور نباشد و نزد ذکر ہر دو برابر اند فمن وجد ذلك پس کسی کہ بیابد آن را یعنی وعدہ خیر را کہ لمہ ملك است فلیعلم انہ من اللہ پس باید
کہ بداند کہ آن از خدا است یعنی صادر است از جناب رحمت و لطف وی فلیحمد اللہ پس باید کہ شکر گوید و ثنا کند خدا را تعالی شانہ ومن وجد الاخری و کسی کہ بیابد لمہ دیگر را کہ لمہ شیطان است
فلیتعوذ باللہ من الشیطان پس باید کہ پناہ جوید بخدا از وسوسہ شیطان ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم موافق مضمون این حدیث و مؤید وی این آیت را الشیطان یعدکم
الفقر شیطان وعدہ میکند شما را بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید و یامرکم بالفحشاء و امر میکند بہ بخل و عرب بخل را فحشا خوانند یا مطلق معاصی مراد است کذا قال
البیضاوی و آخر آیت اینست واللہ یعدکم مغفرۃ منہ و فضلا و خدا تعالی نوید میدہد شما را در انفاق آمرزیدن گناہان را و زیادہ بر آن یعنی ثواب بر انفاق میدہد زیادہ بر
آنچہ انفاق کردہ اید در دنیا و آخرت و موافقت آیت بحدیث بجہت آنست کہ چون لمہ ملك منسوب بجناب حق است پس وعدہ مغفرت و فضل از وی تعالی در معنی لمہ ملك است رواہ
الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت ہذا حدیث غریب این حدیث غریب است و معنی حدیث غریب در مقدمہ معلوم شد بدانکہ این حدیث اشارت است
بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم قوم است و میسر نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوی و تصفیہ قلب و تنور آن بنور یقین و مشہور میان قوم آنست کہ خواطر چہار قسم است حقانی و نفسانی و ملکانی
و شیطانی و وجوہ تمیز میان اینہا مذکور است در کتب قوم و بسی دقیق است و بعضی از متأخرین مشایخ گفتہ اند کہ خاطر اگر در شہوات مباحہ است نفسانی است و اگر در محرمات است شیطانی است
و اگر در طاعات است ملکی و اگر در قطع از ما سوی اللہ است حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبد الوہاب متقی قدس سرہ رسالہ ایست مسمی بمفاتیح الغیوب فی معرفۃ خواطر القلوب بسی نافع
و مفید در شرح چیزی از آن نقل کردہ ایم وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ روایت است از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت لا یزال الناس
یتساءلون حتی یقال ہذا ہمیشہ اند مردم کہ می پرسند از یکدیگر تا آنکہ گفتہ میشود این سخن را خلق اللہ الخلق فمن خلق اللہ پیدا کرد خدا تعالی خلق را پس کہ پیدا کرد خدا را عز وجل و تعالی
و تقدس فاذا قالوا ذلك پس چون بگویند ایشان این قول را فقولوا بگوئید شما ای سامعان برای رد و ابطال این سوال و دفع این وسوسہ و خاطر اللہ احد خدا یگانہ است در ذات و صفات
خود و بی ہمتا است اللہ الصمد خدا سیدی است کہ محتاج است بوی ہر کہ غیر او است و ہمہ در حوائج و مقاصد قصد بدرگاہ او دارند لم یلد ولم یولد نزاد او ہیچکس را و زائیدہ نشدہ
از ہیچکس ولم یکن لہ کفوا احد و نیست مر او را ہمتا و مانند ہیچ یکی و این صفات منافی مخلوقیت است و خبر خالق را شاید ثم لیتفل عن یسارہ ثلثا پس تر باید کہ بعد از ذکر این صفات
تفل کند از جانب چپ خود سہ بار کسی کہ بشنود آن کلمات را و تفل دمیدنی کہ با وی اندکی از آب دہن آید و این تفل از برای استقذار و استخفاف و خوار داشتن شیطان است و او را تأثیریست در دفع شیطان
و شر او و تخصیص جانب یسار بجہت آنکہ شیطان در آن جانب میباشد ولیستعذ باللہ من الشیطان الرجیم و باید کہ استعاذہ جوید بخدا از آن پر راندہ شدہ رواہ ابوداود و سنذکر
حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبۃ یوم النحر و سرانجام است کہ ذکر کنیم حدیث عمرو بن الاحوص کہ در مصابیح در این باب ذکر کردہ است در باب خطبہ روز نحر بجہت آنکہ مناسبت وی بآن باب
ظاہر تر و بیشتر است ان شاء اللہ تعالی الفصل الثالث عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا ہذا ہمیشہ اند مردم کہ سوالہا
میکنند از یکدیگر تا آنکہ میگویند این قول را اللہ خالق کل شیء خدا تعالی پیدا کردہ ہر چیز را فمن خلق اللہ عز وجل پس کہ پیدا کرد خدا را رواہ البخاری روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ کہ
مذکور شد و لمسلم و مسلم را روایت باین لفظ است کہ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ گفت خدای عز وجل ان امتك لا یزالون یقولون بدرستی کہ امت تو ہمیشہ
میگویند ما کذا ما کذا این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقائق اشیا و کاوش مینمایند از احوال آن حتی یقولوا ہذا تا آنکہ میگویند این قول را اللہ خلق الخلق فمن خلق اللہ عز وجل
وعن عثمان بن ابی العاص قال ثقفی است عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر طائف و ہمیران بود در حیات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خلافت ابی بکر و دو سال از خلافت
عمر رضی اللہ عنہما و بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وی گفت ای گروہ ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس مباشید اول در ردت پس بگفتہ او باز ایستادند
و مرتد نگشتند روایت کردہ اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم زائیدم من حاضر بودم و روایت است از عثمان بن ابی العاص کہ گفت قلت گفتم
یا رسول اللہ ان الشیطان قد حال بینی وبین صلوتی وبین قراءتی بدرستی کہ شیطان حائل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قراءت من یلبسہا علی تخلیط میکند
قراءت را بر من و در شک می اندازد مرا در آن و در وسواس می افکند مرا فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذاك شیطان آنکہ حائل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس
میکند قراءت را بر تو شیطانی است کہ یقال لہ خنزب گفتہ میشود مر او را خنزب بکسر خا و زای و بفتح ہر دو و بضم اولی و فتح ثانیہ و بکسر اولی و فتح ثانیہ و بر ہر وجہ نون ساکن است و این لقب آن
شیطان است کہ در نماز وسوسہ می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پارہ گندیدہ را گویند فاذا احسسته بدو سین اولی مفتوح و ثانیہ ساکن پس چون دریابی این وسواس فتعوذ باللہ
منہ پس پناہ جوی بخدا از آن شیطان واتفل علی یسارك ثلثا و تفل کن بجانب چپ خود سہ بار و معنی تفل در حدیث ابوہریرہ معلوم شد ففعلت ذلك پس کردم من آن را فاذہبہ اللہ
عنی پس دور گردانید خدا تعالی او را از من رواہ مسلم وعن القاسم بن محمد روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان اللہ علیہم اجمعین کہ از عظمای تابعین و فقہای سبعہ مدینہ است
و افضل اہل زمان خود است ثقہ بود و رفیع القدر عالم فقیہ امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشہ صدیقہ و وی ابن خالہ امام زین العابدین است و

صرامام محمد باقر و جد مادری امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین و مأة و عمر وی هفتاد یا هشتاد و دو بود رضی الله عنه ان رجلا سأله که مردی پرسید او را فقال پس گفت آن مرد انی اهم فی
صلوتی من وهم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و وسوسه میکند مرا شیطان که تو نماز تمام درست نکردهٔ و رکعتی از نماز تو افتاده است و وهم بر فتن دل بسوی چیزی بی قصد آن
و در نگاه داشتن حساب و جز آن فیکثر ذلک علی پس بسیار میشود آن وهم بر من و در روایتی فیکبر بالباء الموحدة و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران میآید این حال بر من فقال له پس گفت قاسم بن محمد
مر آن مرد را امض فی صلوتک بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و کوشش منه بگفتهٔ شیطان و اعتبار مکن وسوسهٔ او را فانه لن یذهب ذلک عنک پس بدرستیکه هرگز نمیرود آن حال هم و وسواس
از تو حتی تنصرف تا آنکه باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن و انت تقول و حال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان ما اتممت صلوتی آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لیکن
قبول میکنم سخن ترا و اعاده میکنم آنرا برغم تو و شکست کار تو و این اصلی عظیم است در دفع وسواس که بوسوسهٔ شیطان کار نکند و بر گفتهٔ او نرود و در واه مالک در حکایات مشایخ آورده اند که بزرگی
بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گردان این نماز را که خوب نگذاردهٔ گفت باز نمیگردانم گذاردم چنانکه از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاه حق شیطان گفت مساهله مکن
در نماز باز گردان که نماز جای مساهله نیست گفت باز نمیگردانم شد هرچه شد پس لجاج کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیرخواه توام نماز عبادتی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی
شانه رفیع مواجهت مکن حضرت خداوند تعالی را باینچنین نمازی گفت اعاده میکنم و راضی شدم به پستی مقام خود و گفت خدا قبول نمیکند اینچنین نمازی را گفت پروردگار من کریم است قبول میکند بفضل
و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده براین از دست من نمی آید تو بروی من هرگز آنرا اعاده نکنم پس شیطان مخذول شد و برفت و باید دانست که غرض ازین مبالغه رد و نگونساری شیطان و دفع وسوسه
و بستن راه آنست نه که عمل را درست و ناتمام کند و مساهله در آن راضی باشد بتسویل النفس و بهانهٔ اعتماد بر کرم حق که هرچه کند کفایت است کریم است می بخشد و بدانکه اصل وسواس از خیال عقل و تباهی
اوست که بزور وهم که شیطان عالم النفس است و بسبب وسوسه که شیطان عالم آفاق است بر مرکز حق قرار نمیتواند گرفت و هیچ چیزی موثر تر در دفع آن جز تغافل و تلهی و عمل بنقیض شیطانیست
بزرگی را در طهارت مجاز مکان وسواس راه یافت پس هر جا که در طهارت مکان شک و شبه بود همانجا نماز میکرد از برای دفع وسواس **باب الایمان بالقدر** فی القاموس قدر
محرکة القضاء و الحکم و فی النهایه قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده آنرا حق تعالی از امور و بسکون نیز آمده و لیلة القدر شبی که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود در وی ارزاق و اعمار بندگان و در صراح
گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کردن خدای بر بنده از حکم و ازین عبارات ظاهر شد که قضا و قدر بیک معنی است و گاهی فرق نهند و گویند قضا حکم ازلی است و قدر وقوع آن در لا یزال و
بایمعنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرمود یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو و اثبات عبارت از قدر است و عنده ام الکتاب اشارت بقضا و برعکس این اطلاق یابد
قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بروفق آن چنانکه فرمود فقضٰهن سبع سموات ای خلقهن و بایمعنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شان عبارت از قضا
و امام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم است و قضا است و قدر است متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق است و وی سبحانه مسبب همه اسباب است مجمل و
مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الهی اصل وضع اسباب تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست و قائم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب و حرکات
متناسبهٔ آن و جز آن که متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمیگردد تا وقتی که اجل آن در رسد قضا است و متوجه گردانیدن این اسباب با حوال و حرکات متناسبهٔ محدودهٔ مقدورهٔ محسوبه بجانب مسببات و
حادثه گشتن آن لحظة بلحظة قدر است پس حکم تدبیر اولی کلی و امر اوست کلمح البصر و قضا وضع کلی مر اسباب کلیهٔ دائمه را و قدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده بعدد معین که زیادت و
نقصان نگردد و از اینجا است که هیچ چیز از قضا و قدر وی تعالی بیرون نرود و زیادت و نقصان نپذیرد تعالی شانه و مراد بایمان بقدر آنست که ایمان آریم که هرچه در عالم واقع میشود از خیر
و شر از کردار بندگان و جز آن همه بتقدیر الهی است و پروردگار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل و همه بخلق اوست و هیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود و با وجود آن بندگان را در کردار خود
اختیاری هست که ثواب و عقاب بر آن مترتب گردد و تصویر و تقریر این مسئله و جمع میان قضیهٔ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بر آن اشکالی و صعوبتی تمام دارد و در کتب کلامیه تحقیق آن
کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را اختیار خوانند که دیده و دانسته باعثهٔ شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر
دیگری ترجیح میکند بر خلاف حرکت مرتعش که اصلا در آن اختیار ندارد پس مذهب جبریه که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد است باطل باشد و این چیز مشاهد و معلوم است و بحکم کتاب و سنت معلوم
شده که هر چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و مشیت حق و پیدا کردن اوست پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت
حال میان جبر و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبدالله جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام فرمود لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و بحقیقت پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد
اشیا اسباب و شرائط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش برای سوختن و گرم کردن و آب برای تر کردن و سیراب ساختن و طعام برای سیر شدن و تیغ برای بریدن همه بخلق و
ایجاد اوست و لیکن بمدخلیت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار او سببی است مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده
همه اوست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات همه در حیطهٔ قضا و قدر داخل اند و منافات با آن ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف است
در ملک خود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین معلوم گردد و گفته اند که این سریست که هیچ یکی از انبیا
و اولیا را بر آن اطلاع نداده اند و این سر جز در دار الجنة که محل ظهور حقیقت است ظاهر نگردد و این مشکل جز در آنجا حل نشود و اینچنین گفته اند و ظاهر آنست که سرور انبیا و خلاصهٔ اهل اصطفا
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین او را داده و حقائق اشیا کماهی نموده اند والله اعلم و علمه احکم **الفصل الاول** عن عبدالله بن
عمرو قال قال رسول الله گفت عبدالله بن عمرو که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلائق نوشت خدا تعالی اقدار و احکام خلقان را یعنی ثابت

کردانید آنرا در لوح محفوظ باجرای قلم بر آن یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعضی گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنها است چنانکه بخلاف آن نرود و این تأویل است و ظاهر از نوشتن اثبات نقوش حروف است
در لوح و مانند آن قبل ان یخلق السموات والارض پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها بخمسین الف سنة بمدت پنجاه هزار سال مراد طول مدت و مبالغه در تمادی است میان تقدیر و
خلق سماوات و ارض نه تعیین و تحدید این عدد مخصوص زیرا که یقین تقدیر مقادیر خلق در ازل است پس تعیین سبق آن بعددی معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تأویل کتابت
بتقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تأویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال بود و پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکوره کما لا یخفی و درینجا
کلامی است که در شرح ذکر آن کرده شده است قال وکان عرشه علی الماء گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود عرش وی سبحانه بر آب بیضاوی در تفسیر کریمه وهو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفته یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حائلی میان ایشان نبود نه آنکه عرش بر پشت آب نهاده و متصل بدان بوده
باین استدلال کرده اند بر آنکه اول حادث از اجرام عالم که بوجود آمده آب است و بعضی گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی و صاحب کشاف گفته که در این آیت دلیل است که عرش و آب مخلوق اند پیش از
خلق سماوات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد بآب آب دریا نیست بلکه این آبیست زیر عرش چنانکه وی سبحانه و تعالی خواسته و محتمل که مراد آب دریا باشد بمعنی آنکه حاملان عرش در دریا اند
انتهی و بعضی گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت است والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر هر چیزی که
در عالم است بقضا و قدر الهی است حتی العجز والکیس تا آنکه عجز و کیس که از صفات آدمیان است نیز بتقدیر اوست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضای امور بضعف رای و قلت عقل و تجربه
و مراد بکیس توانائی و چلدی در گذرانیدن کارها بقوت رای و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون تحتانیه ضد حمق رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احتج آدم و موسی عند ربهما خصومت کردند و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود در عالمی یعنی دیگر جز این عالم که عالم علوی و روحانی و عالم
حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا بزنده گردانیدن در عالم برزخ یا بزنده گردانیدن آدم در زمان حیات موسی علیهما السلام کذا قالوا فحج آدم موسی پس غالب آمد بحجت آدم
بر موسی تفصیل این قصه اینست که قال موسی گفت موسی آدم را انت آدم الذی خلقک الله بیده توآن آدمی که پیدا کرد ترا خدای تعالی بید قدرت خود و نفخ فیک من روحه
و دمید در تو از روح که مخصوص گردانید او را بتشریف خود واسجد لک ملائکته و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را واسکنک فی جنته و سکونت داد ترا در بهشت خاص خود
ثم اهبطت الناس بخطیئتک الی الارض پس فرود افگندی تو مردم را بسبب گناهی که کردی بر زمین که اگر خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودی و در همانجا اولاد
می آوردی پس بسبب فرود افتادن تو ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی می بایست این کار که مقصود آنست که بایستی که گناه از تو بوجود نمی آمد فقال آدم
انت موسی الذی اصطفاک الله برسالته وبکلامه پس گفت آدم در جواب موسی توآن موسی که برگزید ترا خدای تعالی به پیغمبری خود و بکلام خود بی واسطه واعطاک الالواح و داد ترا
الواح فیها تبیان کل شیء در ان الواح بیان هر چیزیست از احکام دین که کفایت کند مهمات ترا و مراد بالواح تختهاست از زمرد یا یاقوت که توریت در آن نوشته فرود آمد و گویند که ضخامت
تورات هفتاد شتر بار بود و قراءت جزوی از وی در سالی تمام میشد وقربک نجیا و نزدیک گردانید خدای تعالی ترا بدرگاه عزت خود مناجات کننده و راز گوینده فبکم وجدت الله
کتب التوراة قبل ان اخلق پس باز گو که بچند مدت یافتی الله تعالی را که نوشت توریة را پیش از آنکه پیدا کرده شوم من قال موسی باربعین عاما گفت موسی نوشته شد توریت
پیش از پیدا شدن تو بچهل سال توراة خود قدیم است و لیکن نوشتن او در الواح یا غیر آن در این مدت باشد و مراد بسال سال این عالم است یا سالی که نزد خداست که هزار سال باشد قال
آدم فهل وجدت فیها گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مضمون این آیت را که وعصی آدم ربه فغوی و گناه کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راه را قال نعم گفت موسی آری یافتم در وی
این معنی را قال افتلومنی علی ان عملت عملا گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا برین که کردم من کاری را که کتبه الله علی ان اعمله نوشته است خدای تعالی برمن و تقدیر کرده که بکنم آنرا قبل ان
یخلقنی باربعین سنة پیش از آنکه پیدا کند مرا بچهل سال قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فحج آدم موسی پس غالب آمد آدم موسی را باین حجت رواه مسلم پوشیده
نماند که وجود اسباب و ارتباط امر و نهی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقه قضا و قدر نیست و هر دو ثابت اند بلکه این نیز داخل تقدیر است پس موسی علیه السلام بمقتضای ظاهر و عالم اسباب و موجب امر و نهی
تکلم کرد و آدم علیه السلام نظر بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و هر دو برحق اند زیرا که این محاجه و مناظره ایشان در عالم حقیقت بود و بعد از ارتفاع موجب کسب و رفع تکلیف نه در عالم اسباب که قطع
نظر از وسائط در آن جائز نباشد و لهذا آدم علیه السلام نیز در حیات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا و از این تقریر ظاهر شد که حمل ملاقات ایشان بر احیای آدم در زمان حیات موسی علیهم
السلام انسب است تا موسی علیه السلام در عالم حقیقت والله اعلم وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو
الصادق المصدوق و اوست راست گوینده که خبر داده امت را براستی و راست گفته شده که خبر داده خدای تعالی او را براستی حدیث این است که ان خلق احدکم بدرستی که ماده پیدایش یکی از
شما که آب منی است یجمع فی بطن امه فراهم آورده میشود و گذاشته میشود در شکم مادر و رحم وی اربعین یوما نطفة چهل روز بصورت نطفه بی تغییری که در وی رسد و از تأثیر
حرارت رحم ثم یکون علقة مثل ذلک پس میگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز دیگر ثم یکون مضغة مثل ذلک پس میگردد گوشت پاره چهل روز دیگر ثم یبعث الله الیه
ملکا پس میفرستد خدای تعالی بسوی وی فرشته را ظاهر حدیث آنست که فرستادن فرشته بسوی مضغه است و لیکن مراد فرستادن اوست بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او
بصورت آدمی چنانکه از آیات قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پاره از آن در شرح ذکر کرده شده است و اینچه گفته ایست که ذکر آن درین ترجمه مناسب است و آن اینست که خدای
تعالی شانه قادر است که در یک لحظه بصورت آدمی آفریند و آفریدن بدین ترتیب و تدریج نه از نقصان قدرت است حاشا بلکه از کمال قدرت و حکمت است چه در خلق اسباب و ترتیب مسببات

برآن قدرتهای متعدده و حکمتهای متنوعه است که پیدا کردن بی سبب نبود و نیز درین تعلیم و تلقین بندگان است در رعایت تانّی و تدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها و زمینها در شش روز گفته اند و محققان نیز گفته اند که این حکمت تنبیه و اعلام است مرانسان را تا آنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه بنظیر حصول کمال ظاهر و رسیدن بدان درجه درجه و انتقال از طوری بطوری پس همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کند تا بنهایت برسد فسبحان الله القدیر الحکیم و بالجمله بعد از تمامی خلقت و تسویهٔ بدن میفرستد حقتعالی فرشته را که موکل است بارحام و امر میکند وی تعالی فرشته را با ربع کلمات بنوشتن چهار چیز و این نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سماوات و ارض است سنت آلهی بر این جاری شده که از برای تاکید و تقریر و تقدیر سابق در الواح نیز بنویسند و در حدیث دیگر آمده است که نوشتن آن میان دو چشم است و سرنوشت عبارت از آنست و در روایتی آمده که در صحیفه نیز مینویسند فیکتب عمله پس مینویسد آن فرشته عمل بنده را که چه کار خواهد کرد از نیکی و بدی و اجله و مینویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود و کی خواهد مرد و اجل مدتی معلوم که برای چیزی و کاری نهند و باجل گاهی تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر است و گاهی جزو اخیر و باین جهت اجل گاهی بمعنی مرگ نیز آید و رزقه و مینویسد رزق او را که چه خواهد رسید از طعام و شراب و سائر منافع و مرافق و شقی او سعید و مینویسد که بدبخت است وی یا نیکبخت و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث اثر و مضجع و مصائب نیز آمده یعنی کجا ها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد و چه از مصائب و حوادث بوی خواهد رسید و ما نند این با دیگر آنها بعد از آن وحی شده باشد والله اعلم ثم ینفخ فیه الروح پس دمیده میشود در وی روح ظاهر این حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان است در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده و لیکن روایت بخاری و مسلم اصح و اثبت است والله اعلم و چون نوشتن سعادت و شقاوت با وجود نوشتن عمل خفائی داشت بیان آن کرد و فرمود فوالذی لا اله غیره پس سوگند آنکسی است که نیست هیچ خدا غیر وی ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة بدرستی و راستی که یکی از شما هر آئینه کار میکند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل صالح حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع تا آنکه نمیباشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یکدست کنایت است از قرب مسافت و در آمدن بهشت فیسبق علیه الکتاب پس سبقت میکند و پیشی مینماید بروی سرنوشت وی که در تقدیر رفته و در شکم نوشته شده است از شقاوت فیعمل بعمل اهل النار پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد فیدخلها پس می آید در دوزخ و ان احدکم لیعمل بعمل اهل النار و بدرستیکه یکی از شما هر آئینه عمل میکند بعمل دوزخیان حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع تا آنکه نمیباشد میان او و میان دوزخ مگر یکدست فیسبق علیه الکتاب پس سبقت میکند بروی سرنوشت فیعمل بعمل اهل الجنة پس عمل میکند بعمل بهشتیان فیدخلها پس می درآید در بهشت و مراد آنست که گاهی بر سبیل ندرت اینچنین هم واقع میشود و لیکن غلبه لطف و رحمت وی آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر جانب خیر آمده است اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلک متفق علیه و این حدیث دلالت کرد بر آنکه اعتبار بخاتمه است و در حدیث آینده بصریح نیز آید و نعم من قال بیت حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد و باید دانست که در این حدیث ترغیب است بمواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ آن از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بخیر کردد و این سخنی خوب است بر رغم بعض مردم که بشنیدن خبر قضا و قدر از عمل متقاعد میشوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت و دخول جنت و نار همه بسابقهٔ قضا و قدر است و هر چه سرنوشت آن شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل کنید و هرکس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن حقیقت قضا و قدر معنی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم و خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد در اینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگان را امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت والا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگرچه کنه این سر غامض است بلکه آن نتواند رسید و بسا اسرار که بنده را بر آن اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وی تعالی مالک الملک است و هرکه در ملک خود تصرف کند ظالم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام متکلمین درین مقام همین است که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و محققان از ارباب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت و عهد عبودیت است و فائدهٔ آن ابراز مکنون علم و ارادت و اظهار حقائق بواطن تا پیدا گردد که سعید کیست و شقی کدام و مطیع کیست و عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات و کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم همین بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقائق الامور و عن سهل بن سعد کنیت وی ابو العباس و بعض گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالک ساعدی منسوب بساعده بن کعب انصاری مدنی و را و پدر او را صحبت است و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پانزده ساله بود وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی است که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار بدرستی که بنده هر آئینه میکند یا بعمل کار دوزخیان و انه من اهل الجنة و حال آنکه وی در واقع موجب سابقهٔ ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است و یعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و گاهی میکند کار بهشتیان و حال آنکه در واقع از دوزخیان است و انما الاعمال بالخواتیم و نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بر کدام عمل است همان اعتبار دارد و چنانکه گذشت و خواتیم جمع خاتمه است و در روایت خواتیم خواتیم بوزن مصابیح جمع خاتمه هر دو روایت است متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت دعی رسول الله گفت عائشه طلبیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الی جنازة صبی من الانصار سوی جنازهٔ کودکی از قبیلهٔ انصار تا نماز بگذارد و جنازه بکسر جیم و فتح هر دو آمده و بعض فرقی نهاده اند که بکسر بمعنی میت و بفتح بمعنی سریر یا عکس آن یکسر سریر بامیت فقلت پس گفتم من یا رسول الله طوبی لهذا خوشی و نیکی باد مر این کودک را عصفور من عصافیر الجنة گنجشکی از گنجشکان بهشت گفتن بجهت بهشتی بودن او و اعتقاد وی لم یعمل السوء نکرده است بدی او لم یدرکه و در نیافته است آنرا فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بند گان آ ست

مذکور گنجشک حوا دیر سبب خورد سالی او ست و از گنجشکان

او غیر ذلک این کلمه را بفتح واو و سکون آن هر دو خوانده اند و معنی این بر تقدیر فتح چنین شود که آیا واقع شد آنکه تو میگوئی که وی بهشتی است و حال آنکه غیر آنچه تو میگوئی که وی بهشتی باشد واقع است و بر تقدیر
سکون معنی اینست که آیا واقع آنست که تو میگوئی یا غیر آنکه تو میگوئی و نیز تواند که او بمعنی بل بود و معنی آن باشد که نه بلکه واقع غیر آنست که تو میگوئی و مقصود آنست که جزم نمیتوان کرد که وی بهشتی است بعد از آن بیان
کرد وجه آنرا و فرمود یا عائشة ان الله خلق للجنة اهلا ای عائشه بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد از برای بهشت جماعه را مستحق و سزاوار بدان خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم پیدا کرد ایشانرا
برای بهشت و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند وخلق للنار اهلا و پیدا کرد جماعه را برای آتش اهل و سزاوار خلقهم لها وهم فی اصلاب آبائهم پیدا کرد ایشانرا برای آتش و
حال آنکه ایشان در صلبهای پدران خود بودند رواه مسلم ظاهر این حدیث آنست که در آمدن بهشت و دوزخ منوط و مربوط بعمل نیک و بد نیست بلکه بمحض تقدیر و قضای الهی است و وی تعالی بعضی
از خلق خود را برای بهشت آفرید خواه عمل نیک کنند یا نه و بعضی را برای دوزخ پیدا کرده کارهای بد کنند یا نه پس این صبی اگر برای دوزخ آفریده شده است می در آید آنرا اگرچه عمل بد نکرده پس تو جزم چون میکنی
ای عائشه که وی بهشتی است اما آنچه از ضروریات دین بنص کتاب و سنت معلوم شده و اجماع اهل دین بر آن منعقد گشته آنست که اطفال مسلمانان در بهشت اند و در اطفال کافران سه قول است اول
در آمدن در آتش دوم توقف سیم در آمدن در بهشت و این قول صحیح تر است چه بضرورت از دین معلوم شده که پروردگار تعالی بیگناه هیچکس را عذاب نکند و بعضی گفته اند که عدم ارتضای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این سخن را از عائشه رضی الله عنها بجهت آن بود که در وی حکم بغیب بود و جزم بایمان مادر و پدر این صبی چه صبی تابع ابوین است در حکم بایمان و صواب آنست که صدور این قول از
حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم پیش از وحی بود بآنکه اطفال مشرکین در بهشت اند و بعد از آن وحی آمد که ایشان در بهشت خواهند بود و پدران و مادران را که مسلمان اند در بهشت خواهند در
آورد چنانکه در حدیث آمده است والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد نیست از شما هیچ یکی الا وقد کتب مقعده من النار
مگر آنکه حال آنست که بتحقیق نوشته شده و متعین ساخته شده است جای نشست او از آتش دوزخ ومقعده من الجنة و نوشته شده است جای نشست وی از بهشت یعنی متعین شده است که دوزخی
کیست و بهشتی کدام است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله افلا نتکل علی کتابنا آیا پس چون نوشته شده است و تعیین کرده شده است که هر یکی از ما در بهشت و دوزخ اعتماد نکنیم بر این نوشته خود
وندع العمل و ترک نکنیم عمل را زیرا که چون در آمدن در بهشت و دوزخ پیش از عمل متعین شد عمل سبب آن نماند پس عمل برای چه کنیم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعملوا فکل میسر لما خلق له عمل کنید
پس هر کس موفق و مهیا کردانیده شده است مر چیزی را که پیدا کرده شده است آنکس برای آنچیز اما من کان من اهل السعادة اما کسی که هست از اهل سعادت و بتقدیر الهی بسعادت نامزد شده فییسر لعمل
السعادة پس موفق و مهیا کردانیده شده است مر عمل سعادت را و اما من کان من اهل الشقاوة فییسر لعمل الشقاوة و اما کسی که هست در سابقه تقدیر از اهل شقاوت مهیا کردانیده میشود
مر عمل شقاوت را یعنی وجود سابقه قضا و قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر و نهی کرده و بر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت
و شقاوت کردانیده است و این نیز داخل قضا و قدر است و بهر کسی که تقدیر نموده که عمل خواهد کرد میکند و بهر که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب بتصرفیست که در ملک خود میکند
بر تقدیر این سخن شما که چون قضا و قدر است عمل برای چه کنیم در برابر نیست ثم قرأ پس تر خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تایید و اثبات این قول این آیت را که فاما من اعطی واتقی وصدق
بالحسنی اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را و پرهیز کرد از نافرموده حق و تصدیق کرد کلمه را که نیکتر از همه کلمات است یعنی کلمه توحید یا ملتی را که نیکتر از همه ملتها است یعنی ملة اسلام الآیة
تا تمام آیت که اینست فسنیسره للیسری پس نزدیک است که مهیا کردانیم او را برای اعمالی که مودی و مفضی بآسانی است که در آمدن بهشت است واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی
فسنیسره للعسری و اما کسی که بخل ورزید بمال یا بادای هر چه امر کرده شده بآن و بی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی و تقوی نورزید و تکذیب کرد کلمه توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مهیا
کردانیم او را برای اعمالی که مودی است بدشواری که در آمدن در آتش دوزخ است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم
بدرستیکه خدای تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی حظه من الزنا نصیب او را از زنا ادرک ذلک لا محالة دریابد آن نصیب خود را از زنا البته و محالة بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغیر و حول
یعنی گردیدن از حالی بحالی و معنی لا محالة لا بد و البته یعنی این سخن تغیر و گردیدن نبود و معنی حدیث بر آن وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا اثبات کرده بخلق حواس
و قوتی که بدان لذتی بیابد و بابداع و ترکیب شهوت و میل بنا والبته آن نصیب از زنا بوی میرسد و در می یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از آن کسی را که میخواهد و میگذارد بعضی را از حقیقت زنا
که ادخال فرج در فرج است و می اندازد در زنای مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چنانکه فرمود فزنی العین النظر پس زنای چشم نظر حرام است وزنی اللسان المنطق و زنای زبان سخن حرام و
بهمین قیاس زنای گوش و دست و پا و دل والنفس تمنی وتشتهی نفس آدمی آرزو میکند و میخواهد والفرج یصدق ذلک ویکذبه و عورت مرد و زن گاهی تصدیق میکند و راست
میگرداند آرزوی نفس و شهوت وی را و اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و گاهی تکذیب میکند و دروغ میگرداند او را و اطاعت نمیکند و باز می آرد از زنا متفق علیه این حدیث را بخاری و
مسلم هر دو روایت کرده اند و در آن اتفاق دارند وفی روایة لمسلم و در روایتی مسلم را که متفرد است بدان چنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کتب علی ابن آدم نصیبه
من الزنی نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا مدرک ذلک لا محالة دریابنده است آدمی آنرا البته العینان زناهما النظر چشمها زنای ایشان نظر حرام است والاذنان زناهما
الاستماع و گوشها زنای ایشان شنیدن سخنان حرام است واللسان زناه الکلام و زبان زنای او کلام حرام است والید زناها البطش و دست زنای وی گرفتن است وفی الصحاح
البطش حمله کردن و بسخت گرفتن والرجل زناها الخطی و پا زنای وی گامها نهادن و رفتن است بجانب آن والقلب یهوی ویتمنی و دل دوست میدارد و آرزو میکند ویصدق
ذلک الفرج ویکذبه و تصدیق میکند آنرا فرج و تکذیب میکند آنرا وعن عمران بن حصین رضی الله عنه بضم حا و فتح صاد مهملتین و سکون تحتانیه صحابی مشهور است اسلام آورد در خیبر
ابوهریره تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و ملائکه سلام میکردند بر وی یکبار وی داغ کرد پس ملائکه پنهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم اقدم و فضل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند ان رجلین من مزینة قالا که دو مرد از قبیلهٔ مزینه بضم میم و فتح زای و سکون یا و بنون گفتند یا رسول الله ارأیت
ما یعمل الناس الیوم خبر ده مرا آنچه عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف است ویکدحون فیه و کوشش مینمایند و سعی میکنند در آن اشیء قضی علیهم آیا چیزی است که قضا کرده
شده است بر ایشان و حکم کرده شده ومضی فیهم و گذشته است در ایشان من قدر سبق از تقدیر آلهی که پیش رفته است در ازل او فیما یستقبلون به یا واقع است در چیزی که استقبال
میکنند بدان چیز و پیش می آیند در زمان آینده یعنی میکنند بقدرت و اختیار خود بی آنکه چیزی گذشته باشد پیش از این از قضا و قدر مما اتاهم به نبیهم از آنچیزی که آورده است ایشان را آن پیغمبر ایشان وثبتت
الحجة علیهم و ثابت شده است حجت و برهان بر ایشان بظهور صدق پیغمبر بمعجزه یعنی هیچ قضا و قدر سابق نیست پیغمبران آمده و امر و نهی کرده اند و مردم از پیش خود بقدرت و اختیار طاعت میکنند
یا معصیت میورزند چنانکه مذهب قدریه است فقال لا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست امری مستقبل بل شیء قضی علیهم ومضی فیهم بلکه حکم کرده شده است بر آدمیان و گذشته است
وتصدیق ذلک فی کتاب الله عز وجل و تصدیق آن و دلیل صدق بر آن در کتاب خداست که فرمود ونفس وما سوّاها فالهمها فجورها وتقویها نفس سویهٔ عبارت از پیدا کردن او در حد
سویت و اعتدال بر مقتضای حکمت و مصلحت بترکیب قوی و آلات که بدان مستعد فهم و افهام کرد د قابل تکلیف و صدور افعال شود و الهام فجور بامور جبلیه و قضایای طبیعیه بود و بترکیب حب شهوات
حسیه در وی و الهام تقوی بنصوص شرعیه و ادلهٔ عقلیه بتلقین علم مقدمات نقلیه و تصدیق حدیث در قول وی سبحانه است فنوتها که دلالت دارد که آن همه بخلق و تقدیر اوست رواه مسلم و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قلت گفت ابو هریره گفتم یا رسول الله انی رجل شاب من مردی جوانم وانا اخاف علی نفسی العنت و من میترسم بر نفس خود زنا را و عنت بفتحتین بمعنی فساد
و اثم و هلاک و مشقت و زنا آید ولا اجد ما اتزوج به النساء و نمی یابم از مال چیزی که زنی بکنم بدان نان را کانه یستاذنه فی الاختصاء راوی میگوید که گویا ابو هریره باین سخن دستوری میخواست
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خصی شدن قال فسکت عنی گفت ابو هریره پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی گردانده از من ثم قلت مثل ذلک پس گفتم من مانند آن سخن یعنی
تکرار کردم آن سخن را فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ابا هریرة جف القلم بما انت لاق ای ابو هریره
خشک شد قلم بچیزی که پیش آینده تست کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از کتابت آن فاختص علی ذلک او ذر پس خصی شو علم آنچه هر چه قضا رفته است شدنی است و درین تهدید است بر ترک
سبب تدبیر در مقابلهٔ تقدیر و گر تحقیق آن یا بگذار خصا را و راضی شو بقضا یعنی هر چه از خیر و شر شدنی است در ازل تقدیر آن رفته خواهد شد اختصا کن یا مکن و این اذن در خصا نیست بلکه توبیخ و
ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو بیفایده و در بعض نسخ مصابیح فاختصر و افتصر بلفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی که هر چه مقدر است مبدل نمیگردد سخن کوتاه
کن و آن تسلیم شو و ترک اعتراض کن یا بگذار اختصار و تسلیم را و هر چه خواهی بکو و تهدید بر نسخهٔ اول بر امر اول است و بر ثانی در ثانی فافهم رواه البخاری وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان قلوب بنی آدم کلها بدرستی که دلهای فرزندان آدم همه بین اصبعین من اصابع الرحمن میان دو انگشت اند از انگشتان خدای تعالی کقلب واحد این دلها در دو انگشت وی
مانند یکدل است یصرفه کیف یشاء میگرداند آن یکدل را چنانکه میخواهد و مراد آنست که وی تعالی قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعه یا این کلام باعتبار فهم مردم و عادت ایشانست که تصرف
در یکچیز پیش ایشان آسانتر و سهلتر است از تصرف در اشیای متعدده و الا بحضرت پروردگار تعالی شانه همه برابر و یکسان است نه آنکه آن مشکل بود و این آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از
متشابهات است و در متشابهات دو مذهب است بعض توقف کنند و علم آن از بحضرت حق حواله نمایند و بعض آن را بر وجه مناسبت حمل کنند و تاویل نمایند و بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قهر و
لطف است که با دل تقلیب و تصریف بجانب طاعت مینماید و ثانی بسوی معصیت و اشارت است بآنکه این تصریف و تقلیب در غایت سرعت نفوذ و نهایت تاثیر است و اضافت بر حمان از جهت سعت رحمت
و غلبهٔ اوست بر غضب با آنکه غضب جلیم سخت تر است پس اشارت بهر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای تعلیم امت
ما دب بحضرت صمدیت عز وجل اللهم مصرف القلوب ای بار خدای گرداننده دلها بسوی طاعت و معصیت صرف قلوبنا علی طاعتک بگردان دلهای ما را بسوی طاعت خود و ثابت
مستقیم دار بر آن و ظاهر آنست که صیغهٔ جمع از برای شمول امت است بلکه در حقیقت دعا برای ایشانست آنجا خود نهایت اعتدال و استقامت است تصریف و تقلیب چه باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة نیست هیچ زائیده شده مگر آنکه زائیده میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شکافتن و نو پیدا کردن و آفرینش
آید و معنی فطرت اینجا خلقت مولود است که زائیده میشود و مراد بآن حالتی و هیئتی است که ساخته کرده و آماده کننده است او را برای معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و
باطل بابداع صفت عقل و ترکیب آن در جوهر ذات وی که متمکن کرده بدان بر بدیهه و قبول حق اگر فکر کند و نظر صحیح کار فرماید و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و بر دین اسلام
ثابت بودن بر آرد و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود فابواه یهودانه پس پدر و مادر وی یهودی میگردانند او را او ینصرانه یا نصرانی میکنند او را او یمجسانه یا مجوسی میسازند او را یا متابعت
و مطاوعت و تقلید وی مر ایشان را و عدم استعمال نظر که بدان دریابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بجبر و قهر او را در دین خود میدارند و با وجود نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکند و اختیار
دین اسلام نمینماید و الف بمحسوسات و موهومات و انهماک در لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تهوید و تنصیر او بین است که باعث است بر تقلید و اتباع ایشان و اینست
مراد بقول حق سبحانه و تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله چنانکه در آخر حدیث مذکور کرده آید گفته شود پس این صفت خود تبدیل نیابد به تهوید و تنصیر او بین پس لا
تبدیل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه اینجا استعداد و تهیوٴ حق و دریافت حق نفس حق است که قطعا زوال نپذیرد و ممکن نیست تبدیل و ازالهٔ آن چه استعداد و تهیوٴ هرگز متبدل نگردد و اگر فرضا بعلاوه
مقتضای آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت است بر وی و اگر مانعی از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دائم و مستمر میماند آدمی را در مقتضای آن و اختیار
میکند که جز دین اسلام با آنکه حسن وی ظاهر است نزد ارباب عقول سلیمه و انظار صحیحه چنانچه مولود است بر محبت شیر خوارگی که تا باز نداریند دائم میماند بر محبت آن و از اینجا گفته اند بعضی از فضلا

در ازل
در باب ایشان

که هر

که فطرت سلیمه مجبول است بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نیست که مولود است بحقیقت بر صفت اسلام بالفعل بعد از ان پدر و مادر کافر میسازند یا بتبعیت ایشان حکم کفر است چه
اتصاف مولود بحقیقت اسلام که از مکاسب است معقولیت ندارد و نیز وی تبدیل پذیر است مگر آنکه به لا تبدیل لخلق الله آن مراد دارند که نمیباید که تبدیل کنند و اگر چه در بعض روایات علی فطرة
الاسلام یا علی الملة که عبارت از دین اسلام است آمده اما مراد همان است که گفته شد یعنی مستعد و متهیئ اسلام زائیده شده اگر آفتی از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد آنرا و در شرح زیاده برین
سخن کرده شده و وجوه دیگر ایراد نموده شده است اینجا اینقدر کفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قویم و عروض آفت و اعوجاج از خارج بزائیدن بهیمه
بسلامت و عروض نقصان پس از آن بقول خود کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء چنانکه زائیده میشود چهارپایه تمام کامل سلیم الاعضا و تنتج بلفظ مجهول است از نتج بمعنی زایانیدن و ناتج آنکه
بزایاند ناقه را و متولی امر نتاج گردد چنانکه ذکر آدمی و تحقیق این لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شده هل تحسون فیها من جدعاء آیا احساس میکنید و می بینید شما در آن بهایم زائیده شده هیچ
بهیمه بینی گوش یا دست یا لب بریده را و اگر از خارج آفتی بحال وی متعرض نمیشد همچنان میماند که بود ثم یقول پس گفت و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را فطرة الله التی فطر الناس
علیها لازم گیرید خلقت خدا را که پیدا کرده آدمیان را بر آن و دائم باشید بر مقتضای آن لا تبدیل لخلق الله نیست تبدیل و تغییر مر پیدایش خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد آنرا ذلک الدین
القیم آن یعنی موجب فطرت و مقتضای وی دین راست و درست است متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قام فینا رسول الله ابوموسی اشعری گفت که ایستاد میان
ما و خطبه خواند برای وعظ و تذکیر یا و اهتمام نمود بحال ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بخمس کلمات به پنج سخن فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی لا ینام بدرستیکه خدای تعالی
خواب نمیکند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال تمامه کائنات این نخستین کلمه است از آن پنج کلمه چنانکه شارحان گفته اند و کلمه دوم ولا ینبغی له ان ینام و نمی آید از وی و نمی سزد او را که خواب
کند یعنی محال است بر وی خواب و باین جهت مغائر شد این کلمه کلمه نخستین را چه از خواب نا کردن ممکن بودن خواب لازم نیاید کلمه سوم یخفض القسط و یرفعه پست میکند قسط را و بالا می برد
آنرا قسط بکسر قاف و سکون سین مهمله بمعنی رزق آید پس در معنی آن آیت بود که یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یعنی فراخ میکند الله تعالی رزق را مر هر کرا میخواهد و تنگ میکند و اندک میکند مر هر کرا
میخواهد و قسط بمعنی میزان نیز آید و این معنی ظاهرتر و مناسب تر است بحدیث آینده که گفت بیده المیزان یخفض و یرفع و معنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگان که نازل است از
جناب تقدیر و اعمال ایشان که صاعد است بدرگاه وی عزّ شانه تعالی و وانمایندن مقادیر آنها فرشتگان را که موکل اند بر آن و اشارتیست بقول حق سبحانه و تعالی کل یوم هو فی شان و با آنکه وی
تعالی حکم میکند در خلق خود بمیزان عدل و باین وجه کلمه ایضا مؤکد و مقرر کلمه دوم گردد که لا ینبغی له ان ینام است چه هر که در هر لحظه و هر آن تصرف وی دائم مستمر باشد خواب کردن و غافل بودن
او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمه چهارم یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار برداشته میشود و بالا برده میشود بسوی درگاه وی عملهای بندگان که در شب میکنند پیش از عملهای
که در روز میکنند وعمل النهار قبل عمل اللیل و برداشته میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی هنوز روز نشده و عملی در آن واقع نشده که عمل شب بالا میبرند و شب نرسیده که عمل روز
میبرند و درین مبالغه است در مسارعت ملائکه موکل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ایشان بمحال عرض و مصاعد سماوات و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چه فرق
میان روز و شب جز آنی لا یتجزی نبود و یا مراد آن باشد که برداشته میشود عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و هر یکی احد احد بدرگاه میبرند و
عرض مینمایند و این معنی از عبارت ظاهرتر است و لیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز مؤکد لا ینبغی له ان ینام است کلمه پنجم حجابه النور پرده حق سبحانه و تعالی و تقدس
نور است یعنی انوار جلال و اشعه عظمت و کبریائی او که مدهوش و متحیر میگرداند نزد ملاحظه و مشاهده آن عقول و بصائر را و این پرده بحقیقت راجع بخلق است که محجوب ایشانند حق سبحانه بر مثال
دیده کور نسبت با آفتاب و حق سبحانه تعالی را محجوب نتوان گفت که محجوب مغلوب و مقهور حاجب بود بلکه محتجب گویند که مستتر است بذات خود از جهت تعزز و تمنع بعظمت و جلال و کبریا
و تواند که معنی وی آن باشد که وی سبحانه محتجب است از جهت شدت ظهور و غایت نور چنانکه در محسوسات آفتاب که چون بسیار بتابد دیده را خیره و تیره گرداند و در حقیقت
صفات که انوار ذات اند پرده او یند و ذات را جز در پرده صفات مشاهده نتوان کرد و ادراک ذات بحت ممکن نباشد و هر چه در ادراک درآید و مشهود گردد نور صفات است حق تعالی
ورای آنست بیت هرچه اندیشی پذیرای فنااست وانچه در اندیشه ناید آن خداست و اگر پرده صفات از میان رفته و ذات بحت تجلی نماید کائنات همه در احدیت ذات مستهلک
و مضمحل گردند چنانکه فرمود لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه اگر برداشتی این پرده را هر آینه بسوختی انوار ذات وی هر چیز را که بنهایت
رسیده است بسوی آن چیز بصر وی تعالی که خلق وی باشند چه بصر الله تعالی محیط است بتمامه کائنات و رسیده است بنهایات آن بیت هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون
پرده برافتد نه تو مانی و نه من و سبحات بضمتین جمع سبحه است بضم و سکون مثل غرفات و مراد بدان نور وجه اوست در قاموس گفته سبحات وجه الله انواره و انوار را سبحه
از آن خوانند که بینندگان و مشاهده کنندگان آن تسبیح گویند و تنزیه و تقدیس یاد کنند حق تعالی را بجهت هیبت و دهشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانه رواه مسلم وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ید الله ملأی دست جود و کرم الله تعالی پر است کنایت از غایت زیادت غنا و کمال و نعمت و نهایت
جود و عطای جل جلاله و عم نواله لا تغیضها نفقة ناقص و تهی نمیسازد او را هیچ نفقه و عطا سحاء اللیل والنهار ریزنده و سیل کننده است دست وی شب و روز یعنی دائم
و باقی است عطای او و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا مطر سحاح بتشدید باران سخت بارنده ارأیتم ما انفق منذ خلق السماء والارض خبر دهید مرا که چه مقدار انفاق
و اعطا کرده است وی تعالی از آن باز که پیدا کرده است آسمان و زمین را فانه لم یغض ما فی یده پس بدرستی که اعطا و انفاق کم نساخت چیزی را که در دست او بود و کان
عرشه علی الماء و بود در وقت پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمه در حدیث اول ازین فصل گذشت و بیده المیزان و بدست قدرت و حکمت اوست ترازو

بمخصص و بر وضع پست میکند و بر میدارد ترازو را شرح این گذشت متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که یمین الله ملأی دست راست خدا پر است چون عطا غالب
بر دست راست می باشد بخصوص یمین ادا ذکر کرده قال ابن نمیر ملآن گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ ملآن سحاء لا یغیضها شیء اللیل والنهار یعنی میرد در حدیث خود بجای ملأی ملآن
لفظ و آنچه موافق لغت است ملأی است نه ملآن چه ید مؤنث سماعی است و ملآن لفظ مذکر اگر روایت آن صحیح باشد ید را تاویل بجود و احسان میتوان کرد و نیز بجای نفقه شیء آورده و در بعض الفاظ تقدیم
و تاخیر نیز کرده والله اعلم وعنه قال سئل رسول الله و هم از ابو هریره روایت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن ذراری المشرکین از اطفال مشرکان که حال
ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است و آن نسل جن و انس را گویند صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند فقال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل الله اعلم
بما کانوا عاملین خدای تعالی داناتر است بچیزی که بودند ایشان عمل کنندگان متفق علیه ظاهر معنی حدیث این می نماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بآنچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت
کار ایشان را که اگر زنده میماندند و ببلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است که کافر می مردی در آرد در آتش و این سخن مشکل است یکی از جهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود
بمردن او در طفولیت پس رسیدن وی بحد بلوغ و مردن او بر کفر چه معنی دارد و فرض آن چه فائده کند و نیز از اصول دین و قواعد شریعت معلوم شده است که مؤاخذه گناهکاران بر گناهان که
بتقدیر طول عمر از ایشان بصدور می آید منتفی است و از اطفال که ضعیف تر و قوت کمتر اند احق و اولی باشد و بضرورت دین معلوم است که حق تعالی بر گناه ناکرده کسی را نگیرد و بعض گفته اند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاه نبود و هنوز از حقیقت امر اطفال مشرکین وحی کرده نشده چیزی بسوی او در این باب پس توقف کرد در آن یا دانست و از حضرت حق اذن در گفتن و اظهار آن
نیافت بجهت مصلحتی که در آن باشد پس جواب داد بآنچه کرداد و معنی حدیث آنست که خدا داناتر است بآنچه بازگشت ایشان بدانست و بآنچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای
دیگر غیر بهشت و دوزخ که نه معذب شوند و نه منعم والله اعلم و مذاهب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند و بعض بعلم الهی معلق داشته چنانکه گذشت و بعض گفته
اند ایشان با پدران و مادران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف و اختیار مرد ولادت او بر وی زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت
و گشت از اهل جنت و بعض گفته اند که در بهشت در آیند ولیکن نه بر سبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور و منازل ایشان و بعض گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت و
دوزخ نه منعم و نه معذب و صواب آنست که توقف کرده شود در شان ایشان و جزم کرده نشود به هیچ جانب و به هیچ قول زیرا که جزم درین باب بی وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعی
درست نباشد و آن خود یافته نشده و حدیثی قطعی درین باب وارد نیافته و هرچه گفته اند برای و قیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه واهیه گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال التورپشتی
والله اعلم الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم بدرستی که
نخستین چیزی که پیدا کرد خدای تعالی قلم است فقال له اکتب پس گفت مر او را بنویس قال ما اکتب گفت چه نویسم قال گفت خدای تعالی اکتب القدر بنویس هر چیزی که تقدیر کرده شده است فکتب
ما کان وما هو کائن الی الابد پس نوشت قلم آنچه بود و آنچه خواهد بود تا ابد اگر گفته شود که تعیین مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت بازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چه معنی دارد جواب گفته میشود
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان وما یکون یعنی آنچه پیش از ما بود و بعد از ما خواهد بود نه بنسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوییم که سابقا در حدیث اول از فصل اول معلوم
شد که کتابت مقادیر پیش از خلق سماوات و ارض بود به پنجاه هزار سال و بود عرش الهی در آن زمان بر آب و گفتیم که تواند که کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود چنانچه ظاهر تعیین عدد دلالت
دارد بر آن نه بمعنی تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال است چنانچه اولیت خلق او دلالت بر آن دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود ما کان بلفظ ماضی درست آمد
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب اسنادا روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است از روی اسناد و در مقدمه معلوم شد که غرابت منافی صحت نیست مگر آنکه مراد
بوی شاذ بود چنانکه این نیز معلوم شد وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن هذه الآیة روایت است از مسلم بن یسار که از کبار تابعین است و ثقه و فاضل و عابد
و ورع بود و از اولیای خدا بود و مجالس بود در زمان وی بر وی فضیلت می نهادند توفی سنة مائة پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم
ذریتهم الآیة و چون گرفت و بر آورد پروردگار تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه او بر آورد و از پشت هر کدام از ذریت او ذریت او را بر آورد و همچنین
تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود ولیکن در آیت ذکر آدم و بر آوردن ذریت از آیت وی نکرد از جهت آنکه ظهور وی ابو البشر و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد
آدم است از یهود و غیرهم ببعض عهدی که روز میثاق بستند و تمام آیت اینست و اشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان قال گفت پروردگار ایشان تعالی الست
بربکم آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی شهدنا گفتند آری تو پروردگار مایی گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین این گواه گرفتن ایشان را بر ذاتهای
ایشان بجهت آن بود که مبادا گویند روز قیامت که بودیم ما از این غافل پس چون پرسیده شد عمر بن الخطاب از این آیه فقال عمر گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یسأل عنها پرسیده میشد از تفسیر این آیت فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله خلق آدم بدرستیکه خدای تعالی پیدا کرد آدم را ثم مسح ظهره بیمینه پس مالید وی تعالی
پشت آدم را بدست خود و اسناد مسح بحضرت حق تعالی بطریق مجاز است باعتبار امر کردن ملکی را بدان چنانکه گویند بادشاه شهری بنا کرد بنا کنندگان دیگر اند و چون بامر بادشاه کردند گویا بادشاه خود
بنا کرد و تخصیص یمین بجهت تشریف و اکرام آدم و ذریت اوست و در حدیث آمده است که هر دو دست خداوند تعالی یمین است و بالجمله از قبیل متشابهات است علم بحقیقت آن مفوض بعلم الهی است
عز شانه فاستخرج منه ذریة پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم بر وجهی که گفته شد ذریتی را فقال خلقت هؤلاء للجنة پس گفت خدای تعالی در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برای
بهشت و بعمل اهل الجنة یعملون و بعمل اهل بهشت عمل میکنند ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة پس مالید پشت آدم را پس بیرون آورد از آن جماعه دیگر را از ذریت خلق

[حاشیه: ۲ خدا تعالی ۳ که بتقدیر رسیدن ببلوغ با یمان میمرد در آرد در بهشت آنرا که]

خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون پس گفت پيدا كردم اينها را براى آتش وبعمل اهل آتش عمل ميكنند فقال رجل ففيم العمل پس گفت مردى از صحابه پس بجهت چيست عمل وتكليف بدان ودرچه
چيز فائده ميكند عمل يا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة بدرستيكه خدا تعالى چون پيدا كند
بنده را براى بهشت در كار ميدارد او را بكار بهشتيان حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة تا آنكه بميرد بر كارى از كارهاى بهشتيان فيدخله به الجنة پس مى درارد آن بنده را بآن
عمل در بهشت واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله به النار وچون پيدا كند بنده را براى آتش در كار مى آرد او را بكار
دوزخيان تا آنكه بميرد بر كارى از كارهاى دوزخيان پس مى درارد خدا تعالى آن بنده را بآن عمل در دوزخ يعنى در بهشت ودوزخ كه مى درارد بعمل مى درارد وعمل علامت بر آنست وبعمل
امر كرده وعمل نيز قضاى اوست پس عمل براى چه كنيم وفائده آن چيست وچه معنى دارد رواه مالك والترمذى وابو داؤد وعن عبد الله بن عمرو رض قال خرج رسول الله گفت عبد الله
بن عمرو بن العاص بيرون آمد يعنى از خانه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وفى يده كتابان وحال آنكه در هر دو دست آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو كتاب بود فقال پس گفت آنحضرت
صلى الله عليه وسلم اتدرون ما هذان الكتابان آيا مى دريابيد كه چيست اين دو كتاب وچه نوشته اند در آن اهل تاويل گويند كه اين تمثيل وتصوير وتعبير است از معنى بصورت ومبالغه است
در تحقيق آن وتيقن بدان ومتكلم چون خواهد كه تحقيق قول خود نمايد وغير خود را تفهيم كند ومعنى دقيق خفى را مشاهد سامع وانمايد تصوير كند آنرا بصورت واشارت كند بدان اشارت محسوس اگرچه
در خارج وعالم حس نيامده وچون كشف كرده شد بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم حقيقت اين امر ومطلع شد بر آن چنانكه شبهه وخفاى نماند در آن تمثيل وتصوير كرد معنى حاصل در قلب شريف را چيزى كه گويا
در دست اوست وحال آنكه در خارج كتابى نيست ونوشته نه واهل باطن وارباب مكاشفه گويند كه وجود كتاب حق است ومحمول بر حقيقت بى شائبه مجاز وتاويل امام حجة الاسلام در كيمياى سعادت گفته
كه امتياز خواص از عوام بدو چيز است يكى آنكه آنچه حاصل كرده مر عامه را از علوم بكسب وتعلم حاصل ميشود مر خواص را بى كسب وتعلم از نزد پروردگار عليم حكيم وآنرا علم لدنى خوانند دوم آنكه آنچه عامه در خواب
بينند خواص آنرا در بيدارى مشاهده نمايند وحكايات مشايخ در اين باب بسيار است در كتاب الرؤيا بيايد ان شاء الله تعالى وچون خواص امت را اين رتبه حالت بود فكيف سيد المرسلين صلى الله عليه
وسلم بلكه ظاهر حديث آنست كه صحابه را آن دو كتاب نيز مينمود وليكن مضمون آنچه در آنها بود نميدانستند ومشايخ گفته اند كه هر كه اين اعتقاد ندارد ايمان بحقيقت نبوت ندارد فقلنا لا گفتيم ما در جواب كه
چيست در اين دو كتاب يا رسول الله الا ان تخبرنا مگر آنكه خبر دهى تو ما را واين التماس است از حضرت وى تا خبر دهد از آن فقال للذى فى يده اليمنى پس گفت آنحضرت عليه السلام در شان
آن كتابى كه در دست راست وى بود هذا كتاب من رب العالمين اين كتابيست از پروردگار جهانيان فيه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم درين كتاب نامهاى بهشتيان است
ونامهاى پدران ايشان ونامهاى قبيلهاى ايشان بجهت تعيين وتميز ثم اجمل على آخرهم پس اجمال كرده شده است بعد از تفصيل بر آخر ايشان چنانكه عادت اهل حساب است كه بعد از تفصيل اعداد
در آخر عدد مجمل نويسند كه چندين شد فلا يزاد فيهم پس چون چندين مبالغه در ضبط وتعيين كرده شده زياده كرده نميشود در ايشان تا ديگرى كه نوشته نشده است در ايشان در آيد ولا
ينقص منهم وكم كرده نميشود از ايشان تا آنها كه نوشته شده است كسى بدر رود ابدا هميشه ثم قال للذى فى شماله پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم مر آن كتاب را كه در دست
چپ وى بود هذا كتاب من رب العالمين فيه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل على آخرهم فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم ابدا ترجمه اين عبارت از ترجمه عبارت اول
ظاهر شد فقال اصحابه ففيم العمل پس گفتند ياران آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس براى چيست عمل يا رسول الله ان كان امر قد فرغ عنه اگر هست امرى كه پرداخته شده است از وى فقال
پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم در جواب ايشان سددوا راست گردانيد عملهاى خود در استقيم بر طريق حق وقاربوا وبجوئيد قرب خدا را وطاعت كنيد او را كذا قال الطيبى وبعض گفته اند
كه قاربوا تاكيد سددوا است يعنى طلب كنيد باعمال خود سداد واستقامت را وميانه روى كنيد در عمل ودور روزيد از افراط وسختى كنيد ودر مجمع البحار گفته كه طلب كنيد سداد را يعنى
صواب را واعتدال را ميان افراط وتفريط واگر از آن عاجز آئيد قريب بآن كنيد ودر بعض روايات وقربوا آمده يعنى نزديك گردانيد ديگران را بعمل صالح حاصل آنكه عمل كنيد واز قضا وقدر ذكر
نكنيد فان صاحب الجنة يختم له بعمل اهل الجنة پس بدرستيكه بهشتى ختم كرده ميشود مر او را بعمل بهشتيان وان عمل اى عمل واگرچه عمل كند در مدت عمر هر عملى كه باشد نيك يا بد آخر ختم كار او
بر عمل نيك بود وان صاحب النار يختم له بعمل اهل النار ودوزخى ختم كرده ميشود مر او را بعمل دوزخيان واگرچه عمل كند هر عملى كه باشد ثم قال رسول الله
بيديه اشارت كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بيديه بهر دو دست خود وقول بمعنى اشارت بعمل آيد ودر احاديث اين لفظ باين معنى بسيار واقع شده فقال بيده وقال برأسه وقال برجله
فنبذهما پس انداخت هر دو كتاب را از هر دو دست پس پشت خود ونبذ انداختن چيزى از دست بجانب پيش يا پس واينجا تفسير به پس كرده اند اشارت تا آنكه اين امريست كه پرداخت كرده شده است
از آن وانداخته شده است پس پشت ثم قال پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرغ ربكم من العباد بپرداخت پروردگار شما از كار بندگان يعنى تمام كرد حكم ايشان فريق فى الجنة
وفريق فى السعير گروهى در بهشت وگروهى در دوزخ رواه الترمذى وعن ابى خزامة بكسر خاى معجمه وبزاى تابعى است حديث او در رقى است وابو خزامة صحابى ديگر است حديث
او در غير رقى است كذا فى جامع الاصول عن ابيه روايت ميكند از پدرش قال قلت گفت گفتم يا رسول الله ارايت رقى نسترقيها اى پيغمبر خدا خبر ده ما را از افسونها كه افسونگرى
ميكنيم با آنها ورقى بضم را وفتح قاف جمع رقيه بضم وسكون بمعنى افسون كه بدمند آنرا يا در گلو وبازو ببندند وحكم او آنست كه بقرآن وادعيه ماثوره باشد درست است والا حرام وبمعنى تفصيل
در كتاب الطب وآن رقى بيايد ودواء نتداوى به وخبر ده از داروهاى كه تداوى ميكنيم بآن وتقاة نتقيها وپناهها كه پناه ميجوئيم بدان وپرهيز ميكنيم از آفتها بآن مثل سپر وزره
وامثال آن هل ترد من قدر الله شيئا آيا باز ميگردانند اينها از قضا وقدر خدا تعالى چيزى را قال گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم هى من قدر الله اين چيزها نيز از جملهٔ قضا وقدر
الهى اند اگر خواسته است وتقدير رفته كه شفا بخشد وپناه دهد اسباب آنها را نيز ميسر خواهد گردانيد وتقدير منافات با اسباب وشرائط ندارد وهمه داخل تقدير است وتقدير همه را شامل است

ومحیط وہیچ چیز از احاطہ وی بیرون نرود رواہ احمد والترمذی وابن ماجۃ وعن ابی ہریرۃ قال خرج علینا رسول اللہ گفت ابو ہریرہ بیرون آمد از خانہ بر ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم ونحن نتنازع فی القدر و ما بحث و نزاع میکردیم در مسئلہ قضا و قدر کہ چون است وچگونہ است فغضب حتی احمر وجہہ پس خشم گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ سرخ شد
روی مبارک وی حتی کانما فقئ فی وجنتیہ حب الرمان تا آنکہ گویا شکستہ شدہ است و ریختہ در رخسارہ وی دانہای انار فقال ابہذا امرتم پس گفت آیا باین نزاع امر کردہ شدہ اید
شما ام بہذا ارسلت الیکم آیا باین فرستادہ شدہ ام من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کردہ اند و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستادہ نہ بحث کردن در قضا و اہل آن نیست آن سر الہی است
او را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید و بقضای وی راضی باشید انما ہلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی ہذا الامر ہلاک نشدند کسانیکہ بودند پیش از شما مگر ہنگامیکہ نزاع
وبحث میکردند در شان قضا و قدر عزمت علیکم عزمت علیکم سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میکردانم بر شما ان لا تنازعوا فیہ کہ نزاع نکنید در این امر رواہ الترمذی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی وروی ابن ماجۃ نحوہ عن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ و روایت کرد ابن ماجہ مانند آنرا از عمرو بن شعیب از پدرش شعیب از پدر پدرش از جدش محمد مانند
نحوہ در جای میگویند کہ ہر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر و در جای کہ در لفظ و معنی ہر دو موافق باشند مثلہ گویند چنانکہ در مقدمہ گذشت وعن ابی موسی قال سمعت
رسول اللہ گفت ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت ان اللہ تعالی خلق ادم من قبضۃ بدرستی کہ خدا تعالی پیدا کرد آدم را از مشتی
از خاک فی الصحاح قبضۃ بالضم یکمشت از ہر چیزی و بفتح نیز آمدہ و مراد اینجا مشتی از خاک است قبضہا من جمیع الارض کہ گرفت آنرا از تمام زمین و ہر موضع وی یعنی امر کرد ملک را بگرفتن آن
فجاء بنو ادم علی قدر الارض پس آمدند اولاد آدم بر اندازہ زمین و تفاوت اجزای آن مختلف در صورت و سیرت منہم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک
بعضی از ایشان سرخ و بعض سفید و بعض سیاہ و بعض میان سرخ و سفید و سیاہ والسہل والحزن و بعض نرم و بعض درشت سہل بفتح سین و سکون ہا و کسر آن ہر چیز مائل بنرمی و
زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زین درشت والخبیث والطیب و بعض پلید و بعض پاک و ناخوش و خوش و خبیث از زمین شورہ کہ نروید و طیب ضد وی و این چہار از صفات
باطنہ است و چہار اول از ظاہرہ رواہ احمد والترمذی وابو داؤد وعن عبد اللہ بن عمرو قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ خلق خلقہ
فی ظلمۃ بدرستیکہ خدا تعالی پیدا کرد خلق خود را در تاریکی فالقی علیہم من نورہ پس بینداخت بر خلق از نور خود فمن اصابہ من ذلک النور پس کسیکہ رسید او را از آن نور راہ ہدایت
راہ راست یافت و رسید بمقام ایمان و طاعت ومن اخطأہ ضل و کسی کہ نرسید او را از آن نور گمراہ شد و نرسید بآن مقام فلذلک اقول جف القلم علی علم اللہ پس از این جہت میگویم
خشک شد قلم تقدیر گذشت بر آنچہ دانست خدا در ازل از احوال خلایق از ہدایت و ضلالت رواہ احمد والترمذی گفتہ اند کہ مراد بخلق جن و انس است و احتمال دارد کہ مخصوص
بانس باشد و مراد بظلمت آنچہ مجبول اند بر آن از ہواہای نفس و شہوات طبیعت کہ سبب ضلال و ہلاک است و مراد بنور مضاف بحق نوری کہ پیدا کردہ وی سبحانہ آنرا از آیات بینہ و حجج
نیرہ منبثہ در انفس و آفاق از دلائل عقلیہ و نقلیہ و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع و استدلال بدان بر وجود باری تعالی و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس ہر کرا خواست حق تعالی
کہ ہدایت کند و بآن انوار و آیات مہتدی و منتفع گردانید راہ راست یافت و ہر کرا نخواست کہ ہدایت کند و محروم گردانید از آن نور گمراہ شد چنانچہ فرمود او من کان میتا فاحییناہ
وجعلنا لہ نورا و فرمود افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فہو علی نور من ربہ پس معلوم شد کہ ہدایت و ضلالت بمشیت حق و تقدیر او است جل و علا اگر گفتہ شود کہ پیدا کردن
خلق در ظلمت در چہ وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری از ظہور بنی آدم است پس آنجا ہمہ مہتدی بودند و ہمہ اقرار کردند بر بوبیت حق و اثر ضلالت ہیچ ظاہر نشد و اگر وقت ولادت
وخروج از ارحام امہات است ہمہ منور بنور فطرت اند جوابش آنکہ در روز الست کہ اقرار کردند بر بوبیت حق بعض برغبت کردند و بعض بکرہ از جہت غلبۂ سطوت جلال حق پس آنہا کہ برغبت کردند
اعطا کرد برایشان نور ہدایت را و اصابت کردند آنرا و آنہا کہ بکرہ کردند محروم ماندند از آن نور و مراد بفطرت کہ مولود اند بر آن تہیؤ و تمکن از اصابت حق است نزد نظر صحیح و این منافات
ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چہ آدمی از حیثیت روحانیت متہیئ رشد و ہدایت است و از حیثیت نفسانیت متہیئ غی و ضلالت و بعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و ہدایت
حق و القای نور و ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن نشد محکوم نفس امارہ و مغمور در ورطہ ظلمت و ضلالت ماند و سابقا معلوم شد کہ سابقہ ورای فطرت است و این حدیث
اشارہ بسابقۂ تقدیر و علم و ارادت الہی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فافہم وباللہ التوفیق وعن انس رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم یکثر ان یقول بسیار میکرد گفتن این قول را یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک ای گردانندہ دلہا از حالی بحالی ثابت دار دل مرا بر دین خود بظاہر اضافت قلب
بذات شریف خود کردہ و در حقیقت طلب دعا برای امت است چہ وی صلی اللہ علیہ وسلم مامون العاقبۃ و محفوظ القلب است و ہمچنین در جمیع ادعیہ مقصود اصلی تلقین و تعلیم امت است بطریق تعریض
و کنایت ولہذا انس گفت فقلت یا نبی اللہ امنا بک ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آوردیم با تو و بما جئت بہ و بدینچہ آوردی تو آنرا فہل تخاف علینا پس آیا میترسی بر ما
زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان بدان کہ اینہا دعا میکنی قال نعم گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری میترسم بر شما ان القلوب بین اصبعین من اصابع اللہ زیرا کہ دلہا در
تصرف و قدرت الہی است یقلبہا کیف یشاء میگرداند دلہا را چنانکہ میخواہد رواہ الترمذی وابن ماجۃ وعن ابی موسی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم مثل القلب مثال دل در تقلب و گشتن از حالی بحالی کریشۃ بارض فلاۃ مانند پری است در زمین دشت کہ یقلبہا الریاح ظہرا لبطن میگردانند
آن پر را بادہای مختلف و میگردانند ظاہر آنرا بجانب باطن ہمچنین دلہا را خواطر و حوادث کہ بقضا و قدر الہی عارض و حادث میشوند میگردانند رواہ احمد وعن علی قال قال رسول اللہ
روایت است از علی مرتضی رضی اللہ عنہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع ایمان نمی آرد و مؤمن نمیگردد ہیچ بندہ تا آنکہ ایمان نیارد

بچهار خصلت یشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله خصلت اول بدل ایمان آوردن و بزبان گواهی دادن بوحدانیت الله تعالی و بپیغمبری من بایطریق که بعثنی بالحق برانگیخته وفرستاده است
مرا الله تعالی بجانب کافه خلق بحق ویؤمن بالموت دوم ایمان آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و هلاک او بجمیع اجزا یا مراد آنست که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت و
فساد مزاج یا مراد عمل است بمقتضای ایمان بموت والبعث بعد الموت سیوم ایمان آوردن بآنکه حق تعالی بندگانرا زنده گردانیدن ایشانرا بعد از مردن ویؤمن بالقدر چهارم ایمان
آوردن بتقدیر الهی که در ازل همه کائنات را از جواهر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد تقدیر کرده و تعیین نموده است رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنهما
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجئة والقدریة دو قسم اند از امت من که نیست مر ایشانرا در دین مسلمانی نصیبی
وآن دو گروه اند کدام اند یکی مرجیه و دیگری قدریه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب مرجئه بهمزه از ارجاء بمعنی تاخیر است و ترک همزه نیز لغتی است طائفه که قائلند بآنکه
ایمان قول بی عمل است و تسمیه ایشان باین نام بجهت مؤخر گردانیدن و ساقط کردن ایشانست عمل را و اکثر برانند که مرجیه نام فرقه جبریه است که گویند بنده را فعلی نیست و او را مدخلی و اختیاری
در آن اصلا و نسبت فعل وی بمنزله نسبت فعل بجماد است چنانکه گویند آسیا گشت و جوی روان شد و ایشانرا مجبره نیز گویند و اما قدریه منسوب اند بقدر بجهت انکار ایشان آنرا و مذهب ایشان
آنست که بنده خالق افعال خود است و مستقل است در کار خود و سابقه قضا و قدر نیست و قدریه بفتح دال است و جبریه را نیز بفتح با خوانند بجهت مشاکلت وی و اصل وی سکون با است نسبت بجبر
وصاحب کشاف بجهت تعصبی که در مذهب اعتزال و قدر دارد اهل سنت را مرجیه و جبریه خواند بجهت آنکه عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بنده را خالق افعال نمی گویند و این غلط است
زیرا که اهل سنت و جماعت ایمانرا عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند نه قول بلا عمل و مذهب ایشان توسط است میان جبر و قدر و لیکن امر بین امرین بدانکه این حدیث
وامثال آن صریح اند در تکفیر قدریه و مرجیه ولیکن صواب آنست که مسارعت نباید کرد بتکفیر اهل اهوا که براه تاویل روند زیرا که ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نمیشوند بدان بلکه بتاویل میگریزند
از کفر و تمسک میکنند بکتاب و سنت و بذل مجهود مینمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند و نیافتند آنرا و فرق است میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار از علمای امت همین است و احتیاط در این است
و ما نهی کرده شده ایم از تکفیر اهل قبله و هر چه در شان ایشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر کفر از باب زجر و تشدید و مبالغه در تضلیل است و در صحت این احادیث نیز نزد بعضی از علمای
محدثین سخن است والله اعلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول سیکون فی امتی
یا باشد در امت من خسف و مسخ خسف فرو بردن در زمین و مسخ تحویل صورتی بصورتی دیگر بدتر از آن وذلک فی المکذبین بالقدر و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار کنندگان قدر است
و از اینجا معلوم شد که قدریه نام آن جماعه است که منکر قدر اند نه آنانکه مثبت قدر اند چنانکه ایشان بما میگویند که این نام بشما مناسب تر و اولی تر است خذلهم الله رواه ابو داود وروی
الترمذی نحوه و از این حدیث معلوم کرده که در این امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی است چنانکه در امم سابقه بود و بتحقیق وارد شده است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکه در باب
ملاحم از کتاب فتن بیاید و بعض گفته اند که مراد آنست که اگر در این امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقه واقع میشد والله اعلم وعنه و هم از ابن عمر است قال قال رسول الله صلی الله
القدریة مجوس هذه الامة فرقه قدریه که انکار قدر میکنند و میگویند که بنده خالق افعال خود است مجوس این امت اند یعنی حال و اعتقاد ایشان در ملت اسلام مشابه حال و اعتقاد
مجوس است که قائل اند بتعدد آله و اثبات میکنند دو قادر را یزدان و اهرمن و میگویند یکی خالق خیر و دیگری خالق شر و بعض علما براه مبالغه رفته و گفته اند که حال ایشان بدتر از حال مجوس است
که اثبات شرکای لاتعد ولاتحصی میکنند ان مرضوا فلا تعودوهم اگر بیمار شوند عیادت مکنید ایشانرا وان ماتوا فلا تشهدوا و اگر بمیرند حاضر نشوید ایشانرا یعنی نماز مکنید بر جنازه
ایشان یعنی رعایت مکنید در باب ایشان در حقوق اسلام نه در حالت حیات و نه بعد از ممات رواه احمد وابو داود وعن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجالسوا اهل القدر همنشینی مکنید با اهل قدر ولا تفاتحوهم و حاکم مسازید ایشانرا مشتق از فتح بمعنی حکم چنانکه در آیه کریمه ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق آمده و حاکم را فاتح گویند
و در تفسیر فتاح که از اسمای حسنای الهی است تعالی گفته اند گشاینده ابواب رزق و رحمت بر بندگان و حاکم میان ایشان و بعض گفته اند که مراد منع مفاتحت ایشان است ابتدا بمجادله و مناظره
با ایشان و بحث و نزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شک و شبهه نگردد و از اینجا معلوم کرده که سلامت در سد باب مجادله و مباحثه است با اهل بدع متعصبه که ضرر میکند در اعتقاد
و میتوان گفت که مراد نهی از ابتدای کلام و مباسطت با ایشان باشد و این معنی انسب است بقول آنحضرت لا تجالسوا و اسد و اغلظ است در ترک مصاحبت و اختیار مجانبت خصوصا از بحث
و جدال و قیل و قال رواه ابو داود وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله گفت عائشه رض گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ستة لعنتهم شش کس اند
که لعنت کرده ام من ایشانرا لعنهم الله لعنت کناد ایشانرا خدای تعالی پس این جمله دعائیه است یا چون گفت لعنت کرده ام ایشانرا گویا کسی پرسید چرا لعنت کردی ایشانرا جواب داد زیرا
که لعنت کرده است ایشانرا خدا و اینچنین کلام را اهل عربیت استیناف گویند وکل نبی یجاب و هر پیغمبر قبول کرده شده است دعای او و این جمله کلامی است که ذکر کرده شده بجهت تاکید و
تقریر لعنت بر ایشان الزائد فی کتاب الله یکی از آن شش کس آنکس است که زیاده کننده است بر کتاب خدا یعنی در آرنده در وی چیزی که نیست از آن یا تحریف کننده لفظ یا معنی
او را چنانکه اهل کتاب کردند پس مراد بکتاب الله جنس آن باشد از قرآن و غیره و گفته اند که تواند که مراد بکتاب الله حکم الله باشد و اراده حکم از کتاب درست است و شائع چنانکه کتب
بمعنی فرض آمده است والمکذب بقدر الله دوم از آن شش کس تکذیب کننده بتقدیر الهی است تعالی شانه و انکار کننده آن چنانکه قدریه کنند والمتسلط بالجبروت سیوم
تسلط و قهر و غلبه نماینده بر مردم بتعظم و تکبر لیعز من اذل الله تا گرامی وارجمند گرداند کسی که خوار گردانیده است او را خدای تعالی ویذل من اعز الله و خوار و بیقدر گرداند کسی
که عزیز گردانیده است او را خدای تعالی مراد ظلمه سلاطین و امرای جور اند که بهوای نفس و غلبه قهرمان خود کافران و فاسقان و جاهلان را عزیز دارند و مسلمانان و صالحان

وعالمان را ذلیل گردانند والمستحل لحرم الله چهارم استحلال کننده حرم خدا را که مکه است وآنچه گرد برگرد اوست از زمین معین که آنرا حرم خوانند و ورای این زمین را حل گویند بکسر حا و
مستحل کسی که بکند در زمین حرم چیزی که حرام ساخته حقتعالی در آن مثل شکار کردن و درخت بریدن و مانند آن و در بعض نسخ حرم الله بضمتین ضبط کرده اند جمع حرمة الله یعنی حلال گردانند
چیزی را که حرام است و توربشتی گفته که این تصحیف است از کسی که نیست او را مهارت در این علم یعنی روایت آن صحیح نیست بقیاس خود اینچنین ساخته است والله اعلم والمستحل من عترتی ما حرم الله
پنجم حلال گرداننده از اولاد و قوم و قبیله و اهل قرابت من چیزی را که حرام گردانیده است خدایتعالی کردن آن با ایشان چنانکه ایذا و ترک تعظیم و تقصیر در ادای حقوق ایشان و اگرچه استحلال حرام
مطلقا خواه از حرم خدای تعالی و تقدس و عترت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد یا غیر آن سبب استحقاق زجر و عقوبت است ولیکن درینجا بیشتر و سخت تر است پس تخصیص بجهت زیادت اهتمام
و تاکید در تحریم و مبالغه در وصیت باشد از جهت زیادت شرف و اجتماع حق و تعظیم و حرمت و طیبی گفته که من در من عترتی بیانیه است یعنی آنکه از اولاد و قرابت من چیزی از محرمات را
استحلال نماید عتاب و عقاب در آن بیشتر است که با وجود شرف فرزندی و قرابت من ارتکاب محرمات کند چنانکه در باب نساء مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده که هر که از شما
ای زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاحشه و بدکاری کند عذاب بر وی دو چند کرده شود و درینجا تنبیه است مر شرفا و سادات را که گرد محرمات نگردند و معصیت نورزند و هتک حرمت بیت
و قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم ننمایند و بدان مغرور نشوند بیت شرمی از روی خوب خویش بدار که بدان روی کار زشت کنی عجب جمیل و جلیلی عجب ملیح و صبیحی ولی چه سود
که قدر جمال خویش ندانی والتارک لسنتی ششم از آن شش کس که لعنت کرده ایشان را خدا و رسول خدا ترک کننده سنت من است و ارتکاب کننده بدعت ترک سنت اگر بطریق استخفاف و استهانت
و قلت مبالات است کفر است و لعنت محمول بر حقیقت و اگر بطریق تقصیر و تکاسل بود معصیت و لعنت محمول بر زجر و شدت و دوری از مقام قرب و عزت است و اگر احیانا ترک شود
معصیت نبود و مثل همین تفصیل است در استحلال محرمات و مانند آن وبالله التوفیق رواه البیهقی فی المدخل و رزین فی کتابه روایت کرد این حدیث را بیهقی در مدخل که نام کتاب او است
و روایت کرد رزین در کتاب خود وعن مطر بن عکامس رضی الله عنه بضم عین و تخفیف کاف و بکسر میم و بسین مهمله و مر او را صحبت است معدود است در کوفیین همین یک حدیث دارد و بس
و بعض گفته اند که شناخته نشده است او را صحبت والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض چون حکم و تقدیر کند خدای تعالی مر بنده را آن
بنده کا که بمیرد در زمینی از زمینها جعل له الیها حاجة بگرداند خدایتعالی مر آن بنده را بسوی آن زمین حاجتی و کاری تا بجهت آن کار و آن حاجت در آن زمین برود و بمیرد بیت زکویش
میروم با صد هزاران محنت و زاری نمیدانم که روزی میرسد واندیا اجل ما را رواه احمد والترمذی وعن عائشة قالت قلت روایت است از عائشه که گفت گفتم یا رسول الله ذراری
المؤمنین اطفال مسلمانان که مرده اند چیست حال ایشان در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است چنانکه براری جمع بریت قال من آبائهم فرمود از پدران خود اند یعنی حکم پدران خود
دارند و در بهشت اند با ایشان فقلت پس گفتم یا رسول الله بلا عمل بی عمل در بهشت میروند یعنی ایشان عمل خیر نکرده اند چون در بهشت میروند قال فرمود الله اعلم بما کانوا عاملین
خدا داناتر است بچیزی که بودند این ذراری عمل کنندگان آن اشاره بقضا و قدر است چون عائشه رضی الله عنها تعجب کرد که بی عمل در بهشت چگونه روند فرمود تعجب مکن چه اطفال اگرچه
بالفعل عملی نیست شاید که در علم الهی عمل باشد و تقدیر بر وی چنین رفته فقلت گفتم فذراری المشرکین پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست قال من آبائهم فرمود ایشان نیز از پدران خود اند
حکم ایشان دارند قلت بلا عمل قال الله اعلم بما کانوا عاملین کلام در تمام سابقا گذشته است فتذکر رواه ابوداؤد وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم الوائدة والموؤدة فی النار وائده زن گور کننده فرزند خود را زنده و اکثر این کار را زنان میکردند و موؤده دخترکی گور کرده شده رواه ابوداؤد و اشکال در این حدیث
آنست که وائده صحیح است بودن او در آتش از جهت کفر شرک اما موؤده که طفل است و هیچ گناه نکرده و کفر نورزیده چگونه در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شده اند بوجهات
متعدده یکی آنکه موؤده از جهت آن در آتش است که از اطفال مشرکین است و رفتن او در دوزخ بحکم قضا و قدر است چنانکه در احادیث دیگر آمده است و باین اعتبار صاحب مصابیح این
حدیث را درین باب آورده و آنها که قائل اند که اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را بآن که مراد بوائده دایه است و بموؤده مادر است یعنی الموؤدة لها زیرا
که گور میکردند اطفال را دایه بامر مادر و بعض گفته اند که ورود این حدیث در ماده خاص است بهر که کرده و این حکم از عالم غیب است و غیر آنرا بر این قیاس نتوان کرد حقتعالی حکم میکند در
بندگان خود هرچه میخواهد و وی ملحق است بقتل خضر غلام را و تواند که آن موؤده بحد بلوغ رسیده و کفر ورزیده باشد و بالجمله حدیثی درین باب ثابت نشده چنانکه جزم بدان توان کرد
و مذهب صحیح همان توقف است والله اعلم الفصل الثالث عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عزوجل فرغ الی کل عبد من خلقه
من خمس بدرستی که خدایتعالی فارغ شده و منتهی شده تقدیر او بسوی هر بنده که از مخلوقات اوست از پنج چیز و چون فراغ محال است بر حق عزوجل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر تقدیر اوست و فی اللغة
فراغ پرداختن از کاری پس از آن بیان آن پنج چیز کرد بقول خود من اجله و عمله و مضجعه و اثره و رزقه یعنی فارغ شد از اجل هر بنده و تعیین کرد که مدت عمر وی چند است و فارغ
شد از عمل هر بنده که چه کارها خواهد کرد نیک یا بد و فارغ شد از مضجع هر بنده بفتح جیم در اصل لغت جای پهلو نهادن بر زمین و مراد اینجا سکون است و مراد باثره حرکات یعنی جمیع حرکات
و سکنات بندگان مقدر است در ازل یا مراد بمضجع مکان موت و اثر حرکت او در حالت حیات یا مضجع اشارت است باقامت و اثر بمعنی نشان پا است بر روی زمین اشارت بمسافرت
و مراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع و مرافق رواه احمد وعن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عائشه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
میگفت من تکلم فی شیء من القدر کسیکه سخن کند و بحث کند در چیزی از مسائل و احکام قضا و قدر سئل عنه یوم القیمة پرسیده میشود از آن سخن کردن او در قیامت ومن لم
یتکلم فیه لم یسأل عنه و کسی که سخن نکند در آن پرسیده نمیشود از آن مقصود زجر و منع است از خوض کردن و در افتادن در مسئله قضا و قدر یعنی هیچ فائده نیست در تکلم کردن

و درافتادن در آن مگر پرسش و عقاب روز قیامت پس بهتر آنست که ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند که فائده ندارد رواه ابن ماجة وعن
ابن الدیلمی قال روایت است از ابن دیلمی که از تابعین است که گفت اتیت ابی بن کعب فقلت له آمدم نزد ابی بن کعب که از علمای صحابه و اجلهٔ ایشان بود پس گفتم مر او را که قد وقع فی نفسی
شیء من القدر بتحقیق افتاد در دل من چیزی از شک و شبهه از رهگذر آنکه همه بقضا و قدر است امر و نهی چیست و ثواب و عقاب چه و اشارت کرد بقول خود فی نفسی که آن از قبیل وسوسه
و حکایت نفس بود فحدثنی بشیء پس حدیث بگو بمن چیزی را از احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا سخنی بگو از پیش خود لعل الله ان یذهبه من قلبی شاید که خدایتعالی ببرد آن شک و شبهه را از دل من
فقال پس گفت ابی بن کعب سخنی که ازاله کرد شبهه مر او و استبعاد مر تعذیب و مؤاخذهٔ پروردگار تعالی بندگان را و بیان کرد که وی جل و علا مالک الملک علی الاطلاق است و همه مملوک وی‌اند
میکند هرچه میخواهد و هر تصرف که مالک در ممالیک خود کند ظلم نباشد و گفت لو ان الله عزوجل عذب اهل سمواته و اهل ارضه اگر آنست که خدایتعالی عذاب میکرد تمامهٔ آسمانیان
و زمینیان را عذبهم و هو غیر ظالم لهم عذاب میکرد و میرسد او را که عذاب کند ایشان را و حال آنکه وی تعالی غیر ظلم کننده است مر ایشان را و لو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم و اگر
رحمت میکرد ایشان را میبود رحمت او بهتر و سودمندتر مر ایشان را از عملهای ایشان پس اشارت کرد که ایمان بقدر در جمیع کائنات عموما و در احوال نفس آدمی خصوصا از واجبات است و
برابری نمیکند با وی هیچ عملی از اعمال اگرچه بس عظیم باشد بیرون از قدرت بشر و شرط است مر درآمدن بهشت را و گفت ولو انفقت مثل احد ذهبا فی سبیل الله و اگر خرج
کنی مانند کوه احد طلا در راه خدا ما قبله الله منک حتی تؤمن بالقدر قبول نمیکند آن عمل را الله تعالی از تو تا آنکه ایمان بیاری بقضا و قدر و تعلم ان ما اصابک لم یکن
لیخطئک و تا آنکه بدانی که آنچه رسیده است ترا نبود برای آنکه بگذرد از تو و نرسد ترا و ان ما اخطاک لم یکن لیصیبک و بدانی که آنچه گذشته است از تو و نرسیده است بتو نبود برای
آنکه برسد ترا پس چون چیزی برسد بتو مگوئی که بسعی و کوشش من رسید و چون نرسد مگوئی که اگر سعی میکردم میرسید و باید که بدانی که رسیدن و نارسیدن همه بقضا و قدر الهی است تعالی شأنه
ولو مت علی غیر هذا لدخلت النار و اگر فرضا بمیری بر غیر این حال و اعتقاد و ایمان بقدر هر آینه درمی‌آئی آتش دوزخ را قال ثم اتیت عبدالله بن مسعود گفت ابن الدیلمی
پس آمدم عبدالله بن مسعود را که از مخصوصان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در شان او فرموده است که راضی شدم برای امت هرچه وی راضی است فقال مثل ذلک پس گفت ابن
مسعود مانند سخن که ابی بن کعب گفته بود فقال ثم اتیت حذیفة بن الیمان گفت پس آمدم حذیفة بن الیمان که صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود فقال مثل ذلک پس
گفت حذیفه نیز مانند همان سخن ثم اتیت زید بن ثابت پس آمدم زید بن ثابت را که نیز از عظما و علمای صحابه بود فحدثنی عن النبی پس حدیث کرد زید بن ثابت مرا از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مثل ذلک مانند آن رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجة از اینجا معلوم شد که این حدیث پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم که ابی بن کعب و ابن مسعود و حذیفه اسناد بخود
و رفع آن بحضرت صلی الله علیه وسلم نمودند و زید بن ثابت رفع نمود وعن نافع ان رجلا اتی ابن عمر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است و ثقه کثیر الحدیث است دیلمی است
و بعضی گفته‌اند که از عرب است که مردی آمد ابن عمر را رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد با ابن عمر که ان فلانا یقرئ علیک السلام فلان کس و نام مردی برد که مذهب قدر پیدا کرده بود
و این بدعت را در میان آورده میخواناند بر تو سلام یعنی بر تو سلام میرساند و لفظ عربی همچنین است که میگویند فلان خواناند مر فلان را یا بر فلان سلام و مراد همان است که میخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بر وی
سلام وی نیز میخواند بر وی سلام پس راست می‌آید که خواناند او را سلام فقال پس گفت ابن عمر انه بلغنی انه قد احدث تحقیق شان این است که رسیده است مرا که وی احداث نموده و پیدا
کرده است در دین چیزی را که نبوده است یعنی تکذیب بقدر و انکار آن فان کان قد احدث پس اگر هست که بتحقیق احداث کرده است فلا تقرأه منی السلام پس مخوان او را از جانب من سلام فانی
سمعت رسول الله بدرستی که من شنیده‌ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت یکون فی امتی میباشد در امت من او فی هذه الامة یا گفت میباشد در این امت شک راوی است
که این لفظ فرموده یا آن خسف و مسخ او قذف فی اهل القدر در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنهاکه منکر اند آن را و از اینجا معلوم شد
که ظهور این بدعت و حدوث این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجة و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
غریب تحقیق این عبارت و جمع کردن میان این صفات در حدیث در مقدمه مبین شده است وعن علی رضی الله عنه قال سألت خدیجة رضی الله عنها روایت است از امیرالمؤمنین علی گفت
پرسید خدیجه النبی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن ولدین ماتا لها فی الجاهلیة از دو فرزند او که از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا
در دوزخ فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هما فی النار آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند قال گفت علی رضی الله عنه فلما رای الکراهة فی وجهها
قال پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت لو رایت مکانهما لابغضتهما اگر ببینی مکان و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری
از نظر رحمت الهی تعالی هر آینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما بیا بعد از تا از جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه در احادیث همچنین بسیار آمده قالت
گفت خدیجه یا رسول الله فولدی منک پس فرزند من که از تو شد و بود حال او چیست و آن عبدالله که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت او در مبادی ظهور دین اسلام
قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود فی الجنة در بهشت است ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة بدرستی
که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت اند و ان المشرکین و اولادهم فی النار و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم از برای استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدر و مادر اند در ان و از برای دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این
آیت را که والذین امنوا و اتبعتهم ذریتهم و آنکسانی که ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان تا آخر آیت الحقنا بهم ذریتهم پیوست کردیم

با ایشان ذریت ایشان را رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی آدم را مالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشته موکل را بر ارحام که مالد فسقط من ظهره کل نسمة پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسم ونسمة بفتح نون وسین مردم هو خالقها من ذریته الی یوم القیامة که خدای تعالی پیدا کننده اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بهمین طریق که دراینجا توالد وتناسل خواهد بود و ذرات ذریات از پشت بنی آدم برآمدند وچون از همه از پشت آدم بود نسبت بوی داد وجعل بین عینی کل انسان منهم وگردانید میان دو چشم هر آدمی از آن آدمیان وبیصا من نور بریق ولمعان از نور وبیص بفتح واو وکسر موحده وصاد مهمله درخشش ثم عرضهم علی آدم پس عرض کرد و وانمود ایشان را بر آدم فقال پس گفت آدم ای رب ای پروردگار من من هؤلاء کیستند این کسان قال ذریتک گفت پروردگار تعالی ایشان اولاد تواند فرأی رجلا منهم پس دید آدم مردی را از ایشان فاعجبه وبیص ما بین عینیه پس خوش آمد آدم را لمعان ودرخشش که میان دو چشم آن مرد بود فقال ای رب من هذا پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد قال داؤد گفت پروردگار تعالی این داؤد و پیغمبر است پوشیده نماند که از خوش آمدن بریق میان دو چشم داؤد آدم را لازم نیاید که بریق وی اکمل واجل وازید واتم باشد شاید که در آنجا آنی باشد که درچشم آدم آن را خوب نمودند والا یقین است که نور ولمعان سید رسل بیشتر وتمامتر وکاملتر خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نیست فقال ای رب کم جعلت عمره پس گفت آدم پروردگار را چند گردانیده عمر او را قال ستین سنة گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال قال چون آدم را با داؤد علیهما السلام خوش نمود رابطه وداد ومحبت پیدا شد گفت آدم رب زده من عمری اربعین سنة ای پروردگار من افزون کن عمر او را از عمر من چهل سال تا عمر وی همه صد سال باشد قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین سنة پس هرگاه که گذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقی ماند و عمر آدم در آنچه مشهور است هزار سال بود جاءه ملک الموت آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند فقال آدم اولم یبق من عمری اربعون سنة آیا باقی نمانده است از عمر من چهل سال فقال پس گفت ملک الموت بآدم اولم تعطها ابنک داؤد آیا ندادی تو آن چهل سال را که بقیه عمر تست پسر ترا که داؤد است فجحد آدم فجحد ذریته پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار ونسی آدم وفراموش کرد آدم نهی الله تعالی مر او را از اکل شجره فاکل من الشجرة پس خورد از آن شجره فنسیت ذریته پس فراموش کردند اولاد او و پیدا شد در ایشان نیز فراموشی وخطأ آدم وخطأت ذریته خطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بمعین حمل کرد وخطا کردند ذریت او وخطا با ایشان راه یافت یعنی این صفت انکار ونسیان وخطا از اصل آدم بود در اولاد واز آنجا سرایت کرد رواه الترمذی مانند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون بوجود آمد که کذب است جواب میگویند که صدور این کار بحکم جبلت وطبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی آن را در بشر از حرص عمر زدیری وکبر سن چنانکه در حدیث یشیب ابن آدم وتشب فیه خصلتان الحدیث آمده است نه بقصد واختیار وبعضی از احکام جبلت در انبیا باقی میگذارند واز آن منزه نیستند وقد حقق ذلک فی موضعه والله اعلم وعن ابی الدرداء عن النبی وروایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلق الله آدم حین خلقه پیدا کرد خدای تعالی آدم را هنگامی که پیدا کرد او را فضرب کتفه الیمنی پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را که بزند شانه راست آدم را فاخرج ذریة بیضاء پس بیرون آورد ذریت سفید را کانهم الذر گویا ایشان مورچهای خرد اند ودر بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله بمعنی مروارید وبرین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحمم کرد وبر تقدیر اول بیان مقدار است وضرب کتفه الیسری وزد شانه چپ او را فاخرج ذریة سوداء پس بیرون آورد ذریت سیاه کانهم الحمم گویا که ایشان انگشتان اند در سیاهی فقال للذی فی یمینه پس گفت مر آن گروه را که در جانب راست بودند الی الجنة اگر خطاب بآن گروه است معنی کلام اینچنین شود که بروید بسوی بهشت واگر خطاب بملائکه است که سخن از حال این گروه با ایشان میگویند معنی این بود که این گروه میروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این گروه را ولا ابالی وباک ندارم از آن که ایشان را حکم بجنت کردم پیش از صدور عمل مالک ومتصرف مطلقم هرچه میخواهم میکنم وقال للذی فی کتفه ودر بعض نسخ فی کفه الیسری الی النار وگفت مر آن گروه را که در کتف چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ روید ولا ابالی رواه احمد وعن ابی نضرة بفتح نون وسکون ضاد معجمه نام او منذر بن مالک تابعی ثقه کثیر الحدیث مات سنة سبع ومائة ان رجلا من اصحاب النبی روایت است از ابی نضره که مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله که گفته میشود او را ابو عبد الله دخل علیه اصحابه در آمدند بروی یاران او یعودونه در حالتی که بیمار پرسی میکردند او را وهو یبکی وحال آنکه او میگریست فقال له ما یبکیک پس گفتند یاران او را چه چیز میگریاند ترا الم یقل رسول الله آیا نگفته است ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خذ من شاربک بگیر از موهای بروت خود وپست وکوتاه کن آن را ثم اقره حتی تلقانی پس برقرار دار آن را بهمین حال ودرازکن و دائم باش بر آن تا آنکه ملاقات کنی که پیش آئی مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی وحال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده ولا بد آن بی اسلام نبود قال بلی گفت ابو عبد الله آری گفته وبشارت داده است ولکنی سمعت رسول الله ولیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول گفت می ان الله عز وجل قبض بیمینه قبضة بدرستی که خدای تعالی گرفت بدست راست خود مشتی یعنی جماعه از آدمیان را واخری بالید الاخری وگرفت جماعه دیگر را بدست دیگر وقال وگفت هذه لهذه وهذه لهذه این قبضه واین جماعه که در دست راست اند مراین راست یعنی بهشت را واین جماعه دیگر که در دست چپ اند مر دوزخ راست ولا ابالی وباک ندارم ولا ادری فی ای القبضتین انا ونمیدانم که در کدامیک از این دو قبضه ام من یعنی اگرچه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان ودر آمدن بهشت یافته ام اما پروردگار تعالی بی نیاز است وقادر مطلق هرچه خواهد کند وگفته که می درآرم در بهشت هرکرا خواهم ومی افکنم در دوزخ هرکرا خواهم وباک ندارم وهیچکس را نمیرسد که بگوید که چرا کردی این خوف از دل نمیرود وموجب گریه امینست بعضی العلماء فاگفته اند که اگرچه بمقتضای صدق وعده وبشارت شارع امنی واطمینانی حاصل میشود ولیکن

خوف لاابالی از ساحت سینه پا بیرون نمی نهد و بر این خیال مبنی است تمنی صحابه با وجود بشارت به یالیت کذا و یالیت کذا یکی گفته ای کاش گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون افکندندی
و دیگری گفته ای کاش من گیاهی بودمی و خاک بودمی و این تحقیق و بیانی است که در رساله تسلیة المصاب ذکر کرده شده است رواه احمد وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی روایت است از ابن
عباس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اخذ الله المیثاق من ظهر بنی آدم گرفت خدا تعالی عهد را از ذریتی که بیرون آورد از پشت آدم بنعمان بفتح نون نام وادیست نزدیک بعرفات در میان
مکه و طائف و این است مراد بقول راوی و تفسیر کرد نعمان را و گفت یعنی عرفه از جهت قرب جوار آن وادی از عرفات فاخرج من صلبه کل ذریة ذرأها پس بیرون آورد حق تعالی از استخوان پشت
آدم هر ذریتی که پیدا کرد آن را فنثرهم بین یدیه پس پراکنده کرد ایشان را در پیش آدم کالذر مانند مورچهای خرد ثم کلمهم قبلا پس کلام کرد با ایشان رو برو و قبل بضمتین بمعنی مواجهت
و رو برو قال الست بربکم گفت پروردگار تعالی آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری هستی تو پروردگار ما شهدنا گواهی دادیم بربوبیت تو و سخن کردن این ذراری مثل سخن کردن نمله
سلیمان است و هو علی کل شیء قدیر ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین تا نگوئید روز قیامت بدرستی که ما بودیم ازین حال غافل او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل یا نگوئید
روز قیامت که شرک نیاوردند مگر پدران ما پیش از ما و کنا ذریة من بعدهم و بودیم ما ذریت بعد از ایشان پس اقتدا و اتباع کردیم ایشان را افتهلکنا بما فعل المبطلون آیا پس هلاک میگردانی
ما را بکردار اهل بطالت و این سخن از ایشان عذر نشود زیرا که اخذ میثاق توحید آلهی بر هر احدی از ذریت واقع شده و پیغمبران باخبار صادق خبر بدان دادند و تذکار نمودند رواه احمد عارفان گویند
که این یاد دادن عهد الست برای غافلان و بیخبران بود و الا هوشمندان بیدار دل بگوش هوش آن سؤال و جواب میشنوند بیت الست از ازل همچنان شان بگوش بفریاد قالوا بلی در خروش
علی بن سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چنان یاد دارم که گوئی دی روز بود و پیر هری قدس سره گوید که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده
و صوفی در همان روز است انتهی و محققان گویند که در عالم آله ماضی و مستقبل نبود آنجا همه حال است لیس عند الله صباح ولا مساء بیت آنکه از حق نیست غافل یک نفس ماضی و مستقبلش حال است و آل
بس ع سرور انبیا صلوات الله وسلامه علیه فرمود موسی را می بینم که با هفتاد هزار نفر بنی اسرائیل حج می آید در همان زمان می بیند که موسی در حیات خود می آمد نه آنکه از ماضی خبر میدهد و این کلام را
تحقیقی است در مقام خود مذکور وعن ابی بن کعب انصاری است حاضر شد عقبهٔ اولی را و بدر را کاتب وحی و اقرأ صحابه و ملقب بسید القراء و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مأمور شد که سورهٔ لم یکن
الذین کفروا بر وی بخواند بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت دارند رضی الله عنه و احوال وی در بسیاری از مواضع مذکور است فی قول الله روایت است از ابی بن کعب در تفسیر قول خدا عزوجل
واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و این تفسیر را اگر چه ابی بن کعب رفع بحضرت صلی الله علیه وسلم نکرده ولیکن در حکم مرفوع است چه امثال این اخبار بی سماع از سید ابرار صلی الله
علیه وسلم ممکن نباشد چنانکه در مقدمه گذشت قال گفت ابی بن کعب جمعهم فراهم آورد پروردگار ایشان را فجعلهم ازواجا پس خواست که بگرداند ایشان را اصناف پس گردانید ثم صورهم پس صورت
بخشید ایشان را فاستنطقهم پس گویا گردانید ایشان را فتکلموا پس سخن کردند ایشان ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق پس گرفت بر ایشان عهد و پیمان را واشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید
ایشان را بر ذاتهای ایشان الست بربکم گفت آیا نیستم من پروردگار شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مائی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع والارضین السبع گفت پروردگار
تعالی پس بدرستی که من گواه میگیرم بر شما هفت آسمان و هفت زمین را واشهد علیکم اباکم آدم و گواه میگیرم بر شما پدر شما را که آدم است تا اگر انکار کنید این استشهاد و این اقرار را گواهی
دهند ایشان بر شما و ثابت گردانند بر شما آن را گفته اند اول اشارت است بنصب دلائل عقلیه و ثانی به بعث رسل که یاد دهند ایشان را بخطابات سمعیه ان تقولوا یوم القیمة لم نعلم بهذا تا
نگوئید بروز قیامت دانا نبودیم ما باین قضیه اعلموا انه لا اله غیری بدانید که بدرستی و راستی که شان اینست که نیست هیچ معبود بحق جز من ولا رب غیری و نیست پروردگار جز من
ولا تشرکوا بی شیئا و شریک نگردانید بمن چیزی را انی سارسل الیکم رسلی بدرستی که من سر انجام است که بفرستم بسوی شما پیغمبران خود را یذکرونکم عهدی و میثاقی که یاد دهند
شما را عهد مرا و پیمان مرا وانزل علیکم کتبی و فرود آرم بر شما کتابهای خود را قالوا شهدنا بانک ربنا والهنا گفتند ایشان گواهی دادیم ما باین که تو پروردگار مائی و معبود مائی لا رب
لنا غیرک ولا اله لنا غیرک نیست پروردگار ما جز تو و نیست معبود ما جز تو فاقروا بذلک پس اقرار کردند بآن و رفع علیهم آدم و برداشته شد و مشرف و مطلع گردانیده شد بر ایشان
آدم علیه السلام ینظر الیهم در حالی که نگاه میکند بجانب ایشان فرای الغنی والفقیر پس دید آدم توانگر را و محتاج را وحسن الصورة ودون ذلک و دید نیکو صورت را و پایان تر و کمتر از آن
در نیکو صورتی یعنی همه را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوب صورت و بعض بد صورت و جز آن مختلف در اشکال و صفات و احوال فقال رب لولا سویت بین عبادک پس گفت آدم
ای پروردگار من چرا برابری نکردی میان ایشان تا آنکه همه بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکی مقبول و آن مردود چیست قال انی احببت ان اشکر گفت پروردگار تعالی از جهت
آن سویت نکردم زیرا که من دوست میدارم که شکر کرده شوم اگر همه را یکسان بر یک حال و بر یک صفت می آفریدمی حقیقت شکر بوجود نیامدی و در هر یکی چیزی نهاده ام که در دیگری نیست و
چون دریابد شکر گوید مثلا در فقر فقوی و فراغ وقت و سلامت از آفات هست که در غنی نیست و هکذا ورای الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود
مانند چراغها که میتابد بر ایشان روشنی خصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة مخصوص گردانیده شدند پیغمبران بعهد و پیمان دیگر زیاده بر عهد الوهیت و ربوبیت در رسالت و نبوت
تا حق آنها ادا کنند و از عهده آن بیرون برآیند و احکام و شرائع و احکام آلهی بخلق برسانند ازینجا معلوم شد که در میان نبوت و رسالت فرقی هست چنانکه در کتب کلامیه مذکور است
وهو قوله و این عهد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق تبارک و تعالی واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و چون گرفتیم ما که پروردگار جهانیانیم از پیغمبران پیمان ایشان را
در رسالت و نبوت الی قوله تا قول وی تعالی وعیسی بن مریم تمام آیت اینچنین است واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن
مریم کان فی تلک الارواح بود عیسی بن مریم در میان ارواح آن ذریات نه در میان اجسام ایشان چون بر عیسی علیه السلام روحانیت غالب بود دستی بروح الله بود و از مقصود

بجسم ساخت و هم در میان ارواح گذاشت فارسله الی مریم پس فرستاد حق تعالی عیسی را که روح بود در میان ارواح بسوی مریم علیها السلام فحدث عن ابی انه دخل من فیها
پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب که عیسی در آمد در مریم از راه دهن وی رواه احمد وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال بینما نحن عند رسول الله گفت ابو الدرداء در اثنای آنکه بودیم
ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نتذاکر ما یکون مذاکره و گفت و گو میکردیم چیزی را که پیدا میشود و حادث میگردد یعنی میگفتیم که سابقه قضا و قدر است یا از سر نو پیدا میشود بی آنچه سابقه اینجا
ظاهر میشود دل که مذاکره قضا که نه بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را از آن منع نکرد و زجر ننمود بلکه جواب داد و تعلیم کرد اذ قال رسول الله اذا
جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را این همه مقضی و مقدر هست و آنچه مقدر است قطعا متغیر نمیگردد و ذکر کرد مثالی از آن و آن خلق مردم هست بضم خا یعنی سیرت
باطنی وی که قابل زوال و تغییر نیست بخلاف خلق وی بفتح خا یعنی صورت ظاهر که متغیر میشود بحسب ظاهر پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم بجبل زال عن مکانه فصدقوه
چون بشنوید کوهی را که جنبید و دور شد از جای خود پس تصدیق کنید و باور دارید آن را که ممکن است واذا سمعتم برجل تغیر عن خلقه و چون بشنوید مردی را که متغیر شد و جدا شد از
خوی و خصلت خود فلا تصدقوا به پس تصدیق مکنید بدان و باور مدارید آن را فانه یصیر الی ما جبل علیه زیرا که بدرستی آن مرد می گردد و باز می آید بسوی صفتی که مجبول و مخلوق
شده است بر آن صفت و مقدر گشته بروی پس ابله را و کالیس و دانا و زیرک آفریده اند و تقدیر الهی بر آن رفته که چنین باشد هرگز احمق و نادان و کول نمیگردد و بر عکس نیز و اما آنکه در
ظاهر بسبب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید و بعوارض و حوادث کول و نادان گردد یا کول هست که بعوارض و ریاضت و تجربه دانا صفت شود آن نیز از این قبیل است
سخن در آن کس است که مجبول و مخلوق بر خلقی افتاده و قضا و قدر الهی در حق وی چنین رفته این قسم هرگز تغییر و تبدیل پذیر نمیشود و در ریاضت و مجاهدت و سعی و طلب در آن قسم دیگر میرود
نه در این رواه احمد وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت روایت است از ام سلمه که گفت یا رسول الله لا تزال یصیبک فی کل عام وجع همیشه هستی تو که میرسد ترا در هر سال
دردی من الشاة المسمومة التی اکلت از آن گوسفند زهردار که خورده بودی یعنی در خیبر قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اصابنی شیئ منها نرسید مرا چیزی از درد
از آن گوسفند الا وهو مکتوب علی مگر که آن چیز نوشته شده و تقدیر کرده شده بر من وآدم فی طینته وحال آنکه آدم در طینت خود کنایت است از تقدیر ازلی و طینت بمعنی پاره گل و
خامت و جبلت آید چون ام سلمه تکلم بظاهر و مجاز کرد و نسبت حدوث درد بگوسفند زهردار کرد حضرت صلی الله علیه وسلم او را بحقیقت برد و فرمود که این همه تقدیر الهی است که در ازل رفته
رواه ابن ماجة **باب اثبات عذاب القبر** چون قومی از مبتدعه و اهل اهوا که اکثر معتزله و بعض روافض باشد انکار کرده اند عذاب قبر را و احادیث مشروعه که قدر مشترک آن بحد تواتر
رسیده در آن ورود یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت و انکار ایشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن و اعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله علیه که اثبات کند آن را و ذکر
کند احادیث وارده در این باب و عذاب مشتق است از عذب بمعنی ردع و منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از مخالفت امر و نهی یا مشتق است از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در آب
افتد و چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص و مکدر سازد و بعض گویند مشتق از عذب است یعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخواه
او را شیرین نماید و باین علاقه عذاب نام کردند و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو و مقام نه آن گوی که مرده را در وی گور کنند چه بسا مردگان که در
آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا جزوی از آن که آن را اجزاء اصلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود
آن را نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر خواهد هم بدان جسم و روح را متعلق سازد و جانی بخشد و عذاب دهد و نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است
و کسی که در عجائب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب منکر نگردد بیت کند هر چه خواهد بر او حکم نیست که پیدا و پنهان
نزد کس یکی است و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن مقامات است اصلح و اسلم و اقوی آنست که ایمان بیارند که ملائکه و مار و کژدم و گزیدن ایشان که در احادیث واقع شده است
همه بحکم واقع موجود اند نه محض مثال و خیال و آنکه ما نه بینیم و نه دریابیم در وجود آن زیانی ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آن را چشمی دیگر هست که بآن توان دید و اگر چشم
سر مانند با آن نیز توان دید نمی بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم می آمد و می نشست و حکایت میکرد و پیام حق میگذرانید و صحابه در مجلس حاضر نشسته میبودند و نمی دیدند و بدان
ایمان می آوردند و اگر در اینجا ترددی هست فکر ایمان بر از این باید کرد چون نور ایمان در دل در آید و سینه بآن نور گشاده شد دیگر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیرگی عقل و تیرگی نفس
نگاه دارد والله الهادی و اختلاف کرده اند که عذاب در قبر بر زنده گردانیدن میت است یا در مقابله داشتن روح با وی یا بنوعی دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را باید دریافتن
حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که با حیات است چنانچه ظاهر احادیث دال است بر آن و نیز گفته اند که حیات را در تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزوی از اجزای وی متعلق
سازند حکیمی که از علمای شافعیه است گفته است که اگر این قول صحیح هست بهتر و مناسب تر بدان از دل آدمی باشد که ینبوع حیات و محل ادراک است و اگر همین قدر بدانند که پروردگار
تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت است والله اعلم بحقیقة الحال **الفصل الاول** عن البراء بن عازب صحابی است اول مشاهد
خندق است و پیش از آن صغیر شمرده شد او را حاضر شد احد را و غزا کرد همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد ری را و حاضر بود با علی رض در جمل و صفین و نهروان
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فرمود مسلمان در وقتیکه
پرسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم فذلک قوله پس آن گواهی مراد است بقول خدا تعالی که فرموده است یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة ثابت و برجای میدارد خدا تعالی مؤمنان را بقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت مؤمنان بر قول ثابت

که درین آیت واقع شده است مراد بآن قرار و ثبات در جواب و سؤالی است که مؤمن در قبر پرسیده میشود که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و شهادتین جواب از هر سه چیز است
چه دین اسلام همین است وفی روایة و در روایتی دیگر بلفظ این حدیث اینچنین آمده است که عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فرمود این آیت که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
نزلت فی عذاب القبر فرود آمده است در شان عذاب قبر فیقال له من ربک گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید پروردگار من خداست ونبیی محمد و پیغمبر من
محمد است صلی الله علیه وسلم متفق علیه لفظ مصابیح اینچنین است اذا قیل له من ربک وما دینک ومن نبیک چون گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو
فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبیی محمد پس میگوید پروردگار من خدا است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم و این لفظ اتم واظهر است وعن انس رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره بدرستی که بنده چون نهاده شود در گورش وتولی عنه اصحابه و روی بگردانند از وی یاران
وی انه لیسمع قرع نعالهم بدرستی که وی بتحقیق می شنود کوفتن نعال اصحاب یعنی آواز پاهای ایشان را که بر زمین میزنند اتاه ملکان می آیند او را دو فرشته فیقعدانه پس
می نشانند او را دو فرشته او را فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در حق این مرد لمحمد یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه
وسلم و اشارت بهذا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم یا از جهت شهرت امر حضور اوست در اذهان ما اگرچه غائب است یا باحضار ذات شریف وی در عیان باین طریق که در قبر مثالی از حضرت
وی صلی الله علیه وسلم حاضر ساخته باشند تا مشاهده جمال جان افزای او عقده اشکال که در کار افتاده کشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد و درینجا بشارتیست
مشتاقان غمزده را که اگر بامید این شادی جان دهند و زنده در گور روند جای آن دارد شعر در ظلمت فراق تو گر جان دهم چه غم غم نیست اگر زماه رخت پرتوی فتد
ب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد فاما المؤمن فیقول اما مؤمن که مصدق فضل و کمال و دلداده حسن و جمال اوست میگوید اشهد انه
عبد الله ورسوله گواهی میدهم و بدل و جان میگویم که وی بنده خاص خدا و فرستاده بحق اوست فیقال له انظر الی مقعدک من النار پس گفته میشود مر مؤمن را که نگاه کن
بجای نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده و ساخته بودند قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة بتحقیق بدل کرده است برای تو خدا تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود
نشستنی از بهشت فیراهما جمیعا پس می بیند آن مؤمن هر دو جای اگر از دوزخ است و بهشت و حکمت در نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید یکی بجهت خلاص شدن
بلیه دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیه بهشت و کافر را حال برعکس این خواهد بود واما المنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل اما منافق و کافر پس گفته میشود
بایشان چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فیقول لا ادری پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در نمی یابم کنت اقول ما یقول الناس بودم من که میگفتم در شان
وی آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را فیقال له لا دریت ولا تلیت پس گفته میشود مر او را در نیافتی تو بعقل خود و نخواندی تو قرآن را یا طبیعت نکردی اهل حق را و اصل تلیت
تلوت بود واو را بیا بدل کردند و در تحقیق تلیت وجوه بسیار است که در شرح آن را ذکر کرده ایم ویضرب بمطارق من حدید و زده میشود هر یکی از منافق و کافر بمطارق از آهن
مطارق جمع مطرقه بکسر میم وسکون طا خایسک آهنگران ضربة یعنی زدنی عظیم شدید فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین پس فریاد میکند کافر فریاد کردنی که می شنود آن را
هر که نزدیک او است جز آدمیان و پریان که ایشان را نمی شنوانند تا قاعده ابتلا و تکلیف بجای ماند و ایمان بغیب باشد و ضرر عیانی نگردد و نیز تا موجب انقطاع سلسله معیشت
نبود و ثقلین نام جن و انس است و ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس مصون را نیز گویند چنانکه فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی کذا فی القاموس
متفق علیه ولفظه للبخاری این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند ولیکن لفظ وی مر بخاری است تنبیه در احادیث صحیحه آنچه مذکور شده همین نجات
مؤمن و عذاب کافر و منافق است و این حال مؤمن مطیع خواهد بود و مذکور نشده که حال مؤمن فاسق چیست آیا او را عذابی هست یا نیست پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب
شریک مؤمن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن یا در انتها شریک باشد اما در مرتبه یا تواند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا
مغفرت او را والله اعلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بدرستی یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده
میشود بروی و نموده میشود او را نشستگاه وی بالغداة والعشی در بامداد و شبانگاه ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستگاه
وی از نشستگاه بهشتیان وان کان من اهل النار فمن اهل النار و اگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه دوزخیان فیقال هذا مقعدک حتی
یبعثک الله الیه یوم القیامة پس گفته میشود که این جای نشست تست موقوف و منتظر باش در آمدن آن را تا آن وقت که برانگیزد ترا خدا تعالی بسوی آن جا یا بسوی خود در روز
است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها روایت است از عائشه که یهودیه زنی درآمد بروی فذکرت عذاب القبر پس یاد کرد آن زن قصه
عذاب قبر را فقالت لها اعاذک الله من عذاب القبر پس گفت آن زن یهودیه مر عائشه را پناه دهد ترا خدا تعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضی الله عنها قصه عذاب قبر را
نشنیده بود و نام آن را هرگز نشنیده حیران ماند و غریب پنداشت آن را فسألت عائشة رسول الله پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن عذاب القبر از عذاب
قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد فقال نعم عذاب القبر حق پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است قالت عائشة فما رأیت رسول الله
گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بعد بعد از این حکایت صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر که گذارده هیچ نمازی مگر آنکه استعاذه
و پناه جست بخدا از عذاب قبر و احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را میدانست و وحی بدان نیامده بود و پس از آن وحی آمد که عذاب

در قبر مباشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه از وی بعد از نماز ورد خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود ولیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن
یهودیه اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشه از آن خبردار نبود و بعد از پرسیدن وی تعوذ بجهر کرد تا تنبیه و تذکیر کند او را و این اولی واظهر احتمالات است والله اعلم متفق علیه وعن
زید بن ثابت انصاری مدنی کاتب وحی از اجله صحابه قائم بفرائض چون هجرت کرد آنحضرت یازده ساله بود و صغیر پنداشتند او را در بدر و حاضر شد احد را و سائر مشاهد را که بعد از وی
بود و وی نیز یکی از آن کسانی است که جمع کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض قال بینا رسول الله گفت زید بن ثابت در اثنای آنکه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار بود در بوستانی مر بنی نجار را که قبیله ایست از انصار علی بغلة له سوار بر استری که مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود ونحن معه
و بودیم ما با آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذ حادت به ناگاه برمید و رم کرد و راند آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حید بفتح مهمله رمیدن و میل کردن فکادت تلقیه پس نزدیک
بود که بیندازد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زمین واذا اقبر ستة او خمسة و ناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج فقال من یعرف اصحاب هذه الاقبر پس گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که میشناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در آن فقال رجل انا گفت مردی که من میشناسم قال فمتی ماتوا گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگو که کی مرده اند و در
کدام زمان از عالم رفته اند قال فی الشرك گفت در زمان شرك مرده اند و مشرك بوده اند فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها این امت
یعنی گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود فلولا ان لاتدافنوا پس اگر نبودی در ترس و ملاحظه آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کندن نهید
از عالم لدعوت الله ان یسمعکم هر آینه دعا میکردم خدای تعالی را که بشنواند شما را من عذاب القبر الذی اسمع منه چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما
آواز عذاب را دیگر مردهای خود را در گور نمی نهید در ینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدای تعالی اگر خواهد عذاب
میکند مرده را اگر چه باشد در صحرا یا در شکم ماهی و جز آن و نیز امر کرده شده اند مومنان بدفن اموات ترك آن از ایشان بجهت این ترس چه گنجایش دارد و توجیه کرده اند این اشکال بچند وجه یکی
آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شما را که بیهوش و بیعقل میگرداند و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان ما شنیدن ثقلین صیحه میت را گذشت
که اگر بشنوند کارخانه معیشت معطل و منقطع گردد پس ترك دفن نه از جهت خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل و پریدن هوش است دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مرده ها را دهشت و وحشتی
حاصل میگردد شما را از مشاهده اموات بحدیکه نزدیک نمی توانید آمد با ایشان تا تجهیز و تکفین کنید و دفن نمائید و وجه دیگر آنکه طبائع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مرده های خود و در
شریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابل محل حضور مردم و اجتماع ایشانست پس در صحراهای بعید بیندازند تا کسی آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر
عیبهای ایشان والله اعلم ثم اقبل علینا بوجهه فقال پس توجه آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما بروی مبارك خود پس گفت تعوذوا بالله من عذاب النار پناه جوئید بخدا از عذاب
آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من عذاب القبر پناه جوئید بخدا از عذاب قبر قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من عذاب القبر پناه میجوئیم بخدا از عذاب قبر قال فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن پناه جوئید بخدا از فتنها از آنچه آشکار است از فتنها که بجسد تعلق دارد و از آنچه پوشیده است که بدل
تعلق دارد یا آنچه ظاهر است بر شما و میدانید شما آنرا و آنچه پوشیده است بر شما و نمیدانید آنرا قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن قال فرمود تعوذوا بالله
من فتنة الدجال پناه جوئید بخدا از فتنه دجال قالوا گفتند صحابه نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان ازرقان چون گور کرده میشود مرده می آیند او را دو فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ یا محمول است بر حقیقت چه
در سیاهی دهشتی و وحشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شناعت صورت تا ما کبودی چشم مراد بدان تیز تیز نگاه کردن و چشم گردانیدن داشته اند چنانکه
دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم برگردد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی نماید و بعضی گفته اند که عرب دشمن را کبود چشمی از آن وصف کنند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود
چشم میباشند یقال لاحدهما المنکر وللآخر النکیر گفته میشود و نام کرده میشود مر یکی را از آن دو فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگری را نکیر هر دو بمعنی ناآشنا و موحش اند مشتق از نکرت
ضد معرفت و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو شخص است که بر سر هر میت متمثل حاضر میشوند و بعضی گفته اند که نام دو گروه است و هر کدام از این دو گروه را افراد بیشمار است و نیز
گفته اند که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو
در شان این مرد فیقول پس میگوید میت در جواب این سؤال هو عبد الله ورسوله وی بنده خداست و فرستاده او واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقولا
قد کنا نعلم انك تقول هذا پس میگویند آن دو فرشته بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناصیه حال تو دیده بودیم ثم یفسح له فی قبره
پس گشاده کرده میشود مر میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین ثم ینور له فیه پس روشن گردانیده میشود مر میت را در قبرش
ثم یقال له نم پس گفته میشود میت را خواب و استراحت کن فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم ایشان را از حال
خوش خود چنانچه غریبی در شهر غریب راحتی یابد و ذوقی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم فیقولان نم کنومة العروس پس گفته میشود مر میت را
خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوکدخدا است و عروس مرد و زن هر دو را گویند الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه آن عروس که بیدار نمیکنند او را مگر محبوب ترین اهل
خانه وی نزد وی چه بیدار گردانیدن از هر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و میتوانند هر کس بیدار گردد مگر محبوب بیاید و بیدار گرداند حتی یبعثه الله من مضجعه

سبعون ذراعا فی سبعین

ذلک تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی ازین خوابگاه وی وان کان منافقا قال و اگر باشد میت منافق میگوید سمعت الناس یقولون قولاً شنیدم من مردم را که میگویند سخنی او در حق این مرد
یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقلت مثله پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب و انکار کردم او را لا ادری درنمی یابم حقیقت حال را فیقولان قد کنا نعلم انک تقول ذلک پس میگویند
فرشتگان بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی آنرا یعنی نشان کفر در روی تو یافته بودیم فیقال للارض التئمی علیه پس گفته میشود مر زمین را بهم برآی بروی وی بپیچ او را فتلتئم علیه پس بهم
برمی آید و می پیچد زمین بروی فتختلف اضلاعه پس مختلف و متبدل میگردد پهلوهای وی یعنی پهلوهای راست بجانب چپ می آید و پهلوی چپ بجانب راست فلا یزال فیها معذبا پس همیشه
هست وی در زمین عذاب کرده شده حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی از آن خوابگاه وی رواه الترمذی وعن البراء بن عازب عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یأتیه ملکان فیجلسانه می آیند مؤمن را در قبر دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان له من ربک پس میگویند مر او را کیست پروردگار
تو فیقول ربی الله پس میگوید مؤمن پروردگار من خدا است فیقولان له ما دینک پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فیقولان
ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مردی که برانگیخته شده است درمیان شما فیقول هو رسول الله صلی الله علیه وسلم پس میگوید مؤمن وی فرستادهٔ خدا
فیقولان له وما یدریک پس میگویند مر او را چه دریابانید ترا یعنی از کجا دانستی که وی رسول خدا است فیقول قرأت کتاب الله فامنت به وصدقت پس میگوید مؤمن خواندم کتاب
خدا را پس ایمان آوردم بوی و گرویدم فذلک قوله پس آنست مراد بقول خداوند تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت الایة یعنی مراد بتثبیت در این قول جواب فرشتگان است
در قبر بر آن وجه که مذکور شد قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فینادی منادٍ من السماء ان صدق عبدی پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که راست گفت بندهٔ من
ظاهر لفظ آنست که آواز دهنده حق جل و علا باشد به پیدا کردن آواز زیرا که دلالت کند بر مراد و احتمال دارد که فرشته را فرماید که آواز دهد از جانب وی تعالی فافرشوه من الجنة
پس بگسترانید و بگسترانید برای وی فرشی از فرشهای بهشت وانجزا روایت بفتح همزه است از افراش والبسوه من الجنة و بپوشانید او را از پوششهای بهشت وافتحوا له بابا الی
الجنة و بگشائید برای او دری بسوی بهشت فیفتح پس گشاده میشود برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیأتیه من روحها وطیبها پس می آید مؤمن را
از راحت و رحمت و نسیم باد بهشت و خوشی و خوبی و خوشبوئی آن ویفسح له فیها مد بصره و فراخ کرده میشود مر مؤمن را در جانب بهشت که گشاده شده است دری بسوی آن تا
غایتی که میرسد نظر وی در حدیث سابق گذشت که فسحت در قبر مؤمن هفتاد در هفتاد گز است و گفته شد که آن کنایت است از فسحت و مبالغه در آن نه عدد معین و مد بصر نیز مبالغه
نه تحدید و تعیین یا آن برای عموم مسلمانان باشد و مد بصر برای اهل خصوص بر تفاوت درجات و فضل الهی تعالی واما الکافر فذکر موته واما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قصهٔ موت او را قال ویعاد روحه فی جسده و باز آورده میشود روح کافر در تن وی ظاهر این کلام در زنده گردانیدن است بحقیقت چنانکه در دنیا مگر آنکه
گفته شود که این مخصوص بکافر است تا سخت گردد عذاب وی و بیشتر چشد آنرا والله اعلم ویأتیه ملکان فیجلسانه و می آیند کافر را دو فرشته پس می نشانند او را فیقولان من ربک
پس میگویند وی پرسند کیست پروردگار تو فیقول پس میگوید هاه هاه و این کلمه ایست که حیران و دهشت زده و درد ناک گوید چنانکه آه آه و وای وای لا ادری نمیدانم و دین من
فیقولان له ما دینک پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول پس میگوید هاه هاه لا ادری فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته
شده است درمیان شما فیقول هاه هاه لا ادری فینادی منادٍ من السماء ان کذب پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که میدانم چه آوازهٔ دین اسلام
و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و سطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفته بود و ندانم چه معنی دارد و بدانکه در مؤمن بجهت اطاعت و انقیاد وی عبدی گفت و تشریف و اکرام اضافت
نواخت نه در کافر اگرچه مؤمن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص مؤمنان است فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار پس بگسترانید
برای او فرشی از آتش و بپوشانید او را پوششی از آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فیأتیه من حرها وسمومها پس می آید کافر را از گرمی
و تاب آتش و باد گرم آن که مزاج زهر دارد قال گفت ویضیق علیه قبره و تنگ کرده میشود بر کافر گور او حتی تختلف فیه اضلاعه تا آنکه مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهای
پهلوی او ثم یقیض له اعمی اصم پس مسلط گردانیده میشود بروی فرشته که کور و کر است کنایت است از بی مهری و بی شفقتی و بی رقتی که تغافل میزند از دیدن حال پریشان وی
و نمی شنود و گوش نمی نهد بفریاد و نالهٔ وی و رحم نمیکند بروی معه مرزبة من حدید با وی کلوخ کوبیست از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح زای معجمه بتشدید با و تخفیف آن نیز
خوانده اند لو ضرب بها جبل لصار ترابا یعنی مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوی کوهی را هر آینه میگردد خاک فیضربه بها ضربة پس میزند آن فرشته کافر را بآن
مرزبه زدنی فیصیح صیحة پس فریاد کند آن فریاد کردنی که یسمعها ما بین المشرق والمغرب می شنود آواز آن زدن را هر چه درمیان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه نباتات
و جمادات نیز الا الثقلین مگر جن و انس که ایشان را نمی شنوانند بجهت حکمتی که در فصل اول در حدیث انس گذشت فیصیر ترابا پس کافر میگردد خاک و نابود ثم یعاد فیه الروح پس
باز آورده میشود در بدن وی جان پس اعادهٔ روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر میکنند و این برای تشدید عذاب و مبالغه در آنست و جزای انکار او است بعث و اعادهٔ
روح بر طریق گفته که بر این تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعض در تفسیر کریمهٔ ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین گفته اند و باین حدیث تمسک کرده و بعض اماتت
اولی همین میرانیدن متعارف که در دنیا است اراده نموده اند و احیای اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سؤال ملکین و احیای دوم بعث و نشور و بر
هر تقدیر از اقوال ایشان ظاهر میشود که مرده را بعد از سؤال و جواب نمودن جای نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب بآن میمیرانند و در وقت بعث زنده میگردانند

و از احادیث که مذکور شد معلوم میگردد که مرده تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مر روح او را باشد با وجود موت و تعلق روح به بدن چنانکه
شعور و ادراک زائران و شناختن او ایشان را بازاء روح او ما است فتدبر والله اعلم رواه احمد ابو داؤد وعن عثمان رضی الله عنه انه کان اذا وقف علی قبر بکی روایت است از عثمان که
بود وی رضی الله عنه چون می ایستاد بر سر گوری میگریست و بسیار میگریست حتی یبل لحیته تا آنکه تر میساخت ریش خود را باشک فقیل له تذکر الجنة والنار فلا تبکی
پس گفته میشد مر عثمان را ذکر میکنی و یاد می آری بهشت و دوزخ را و نمیگریی وتبکی من هذا و میگریی از این یعنی از ایستادن بر سر قبر و نگریستن و یاد کردن عذاب آن فقال ان
رسول الله پس گفت عثمان که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان القبر اول منزل من منازل الآخرة بدرستی و راستی که قبر نخستین منزلی است از منزلهای آخرت
فان نجا منه پس اگر رست کسی از عذاب قبر و محنت آن فما بعده ایسر منه پس چیزی که پس از وست از منازل دیگر و عقبهای دیگر آسانتر است از آن وان لم ینج منه فما بعده
اشد منه و اگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از وست سخت تر است از آن چنانکه در عالم ظاهر گناهکاری را که در حضرت سلطان بیارند اگر در اول آمدن لطف کردند و آسان
گرفتند بعد از وی آسانتر میشود و اگر هم از اول پیچیدند کار سخت تر می افتد قال گفت عثمان وقال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما رأیت منظرا قط
ندیده ام من هیچ نظرگاهی زشت و ناخوش را هرگز الا والقبر افظع منه مگر آنکه دیدن گور زشت تر از آنست که محنت و شدت را بیاد دهد و عیش را منغص گرداند رواه الترمذی
وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعنه قال کان النبی وهم از عثمان است رضی الله عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن
المیت وقف علیه چون می پرداخت از گور کردن مرده می ایستاد بر وی فقال پس میگفت استغفروا لاخیکم طلب آمرزش کنید مر برادر خود را ثم سلوا له بالتثبیت
پس بطلبید و درخواهید برای وی از خدا که ثابت دارد او را در جواب سؤال ملکین فانه الآن یسأل پس بدرستی که وی اکنون پرسیده میشود رواه ابو داؤد و درین حدیث
دلیل است که دعای زندگان سود کنند مر مرده ها را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب رحمت است و همین است مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت رضوان الله
علیهم اجمعین در عقاید نوشته اند وفی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا و طلب تثبیت تلقین غیریست است که بعد از دفن کنند و مستحب است نزد بسیاری
از شافعیه و بعضی حنفیه و حدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران شما و دفن کردید او را و ریختید بر وی خاک باید که بایستد
مردی از شما نزد سر وی و بگوید یا فلان بن فلانه در بن نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدا تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن فلان آنچه را که برآمده تو بر آن از دنیا شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و آنکه راضی شده که خدا تعالی پروردگار تست و محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تو چون گفت این را
میگیرد یکی از منکر و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حق سبحانه و تعالی تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت یا رسول الله اگر نام
مادر میت ندانیم چگوییم گفت نسبت کنیم او را تو مو در نسبت کن که حوا مادر همه هاست انتهی و خواندن اول سورهٔ بقره تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمده است و اگر ختم قرآن
کند اولی و افضل باشد و از بعض علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است و مناسب حال ذکر مسئله فرائض است
و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیسلط علی الکافر فی قبره هر آینه برگماشته میشود بر کافر در گور او تسعة وتسعون تنینا نود و نه اژدها تنهسه وتلدغه حتی تقوم الساعة
می گزند کافر را تا آنکه برپا میشود قیامت تنین بکسر فوقانیه و کسر نون اولی و تشدید آن مار بزرگ که آن را اژدها گویند لدغ گزیدن است و نهس بفتح نون و سکون ها با سین مهمله
گرفتن به دندانهای پیش و آن نیز گزیدن است و مقصود از ذکر هر دو تاکید است لو ان تنینا منها نفخ فی الارض اگر اژدهای از آن اژدها دم زند در زمین ما انبتت خضرا
نمی رویاند زمین هیچ سبزه را یعنی همه از گرمی دم وی سوخته میشود و خضر بفتح خا و کسر ضاد و بفتح خا و سکون ضاد و بالف ممدوده هر دو روایت است رواه الدارمی
روایت کرد این حدیث را باین لفظ دارمی وروی الترمذی نحوه و روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو در معنی یکی است و در لفظ تخالف وقال سبعون بدل تسعة
وتسعون و گفت ترمذی هفتاد بجای نود و نه که در روایت دارمی واقع شده است و مراد هر دو مبالغه است و علم قطعی باین عدد موکول بشارع است و بعض علما وجه
مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی آن را نقل کرده و گفته است که در حدیث آمده است که حق سبحانه و تعالی صد رحمت آفریده که یکی را درین دنیا فرو فرستاده است که به مهربانی که در عالم
هست از وست و نود و نه را برای آن جهان نگاه داشته و کافر چون تکذیب احکام الهی کرده و حق عبودیت ادا ننموده است بجای هر رحمتی اژدهای برای او آماده کرده شده است
یا گوییم الله تعالی را نود و نه اسم است که هر یکی از آن ایمان باید آورد و کافر چون انکار آن کرده در برابر هر عددی اژدهای بر وی گماشته شد انتهی و اقرب آنست که این مار و کژدم تمثل
صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده است و شاید که اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد و وجهی نود و نه توان گفت و باعتبار هفتاد ارجاع توان نمود کذا قیل والله اعلم

الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله گفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی بسوی سعد
بن معاذ که از اکابر و نقبای انصار بود رضی الله عنه وفات یافت یعنی بر جنازهٔ او رفتیم فلما صلی علیه رسول الله پس آنگاه که نماز گذارد بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم ووضع فی قبره و نهاده شد معاذ در قبرش وسوی علیه و برابر کرده شد خاک بر وی سبح رسول الله تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفت
سبحان الله فسبحنا پس تسبیح کردیم ما نیز طویلا تسبیح دراز یا زمان دراز ثم کبر فکبرنا پس تکبیر آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت الله اکبر پس تکبیر آوردیم ما نیز

فقیل

فضل پس گفته شده و پرسیده شد یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت برای چه تسبیح کردی و تکبیر آوردی قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره
یعنی تسبیح و تکبیر از آن جهت گفتم که بتحقیق تنگ گردیده بود برین بندهٔ صالح قبر وی حتی فرجه الله عنه تا آنکه کشاده داد و بیرون آورد خدای تعالی ازین دشواری و تنگی و تسبیح و تکبیر برای استخلاص وی
بود ازین شدت یا بجهت تعجب و استغراب از مشاهدهٔ این حالت رواه احمد ازین حدیث معلوم کرده که تنگی قبر و ضغطهٔ آن میباشد اگرچه میت مردی صالح بود در غایت صلاح و چه مرد
صالح که سعد بن معاذ بود که بجهت موت وی عرش جنبید و درهای آسمان برای وی کشاده شد و هفتاد هزار فرشته بر جنازهٔ وی حاضر کردید و این بجهت تقصیری که در حضرت قرب از وی واقع شده
یا سنت الهی برین جاری شده مثل ورود جهنم هر یکی را والله اعلم وعن ابن عمر قال قال رسول الله روایت است از ابن عمر که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حق سعد بن معاذ
بعد از دفن وی هذا الذی تحرک له العرش این کسی است که جنبید بجهت وی عرش و در روایتی آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و در روایتی عرش الرحمان و در بیان
معنی این کلام اقوال است یکی آنکه تحرک و اهتزاز کنایت از ارتیاح و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودند اهل عرش بجهت صعود روح پاک او و استبشار نمودند بقدوم شریف وی
از جهت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالی شانه یا کنایت است از عظم شان موت و شدت این حادثه چنانکه میگویند بموت فلانی زمین تاریک شد و قیامت برخواست یا از تحسر و تحزن از
فقدان وجود شریف و صعود اعمال زکیهٔ وی چنانکه آمده که زمین و آسمان میگریند بر موت صالحان از زمین مکانی که عمل میکرد بر روی وی و از آسمان محلی که صعود میکرد عمل او بر آن و مشرف
و مبارک میکردانید آنها را و توجیه و تعلیل بفرح و سرور چنانکه در وجه اول مذکور شد موافق تر است بآنچه در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت کیست
از امت تو که امشب مرد و ساکنان سماوات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصهٔ موت وی در غزوهٔ خندق مذکور است
وفتحت له ابواب السماء و کشاده شد برای وی درهای آسمان بجهت نزول رحمت بر وی از آن یا برای صعود روح پاک وی بر آن وشهده سبعون الفا من الملائکة و حاضر گردید او را
یعنی بر جنازهٔ او هفتاد هزار فرشتگان لقد ضم ضمة ثم فرج عنه بتحقیق تنگ کرده شده و قبض کرده شده قبض کردنی سخت پس آسان کرده شد از وی این دشواری رواه النسائی وعن
اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت قام رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا گفت اسما دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه خطبه خوانده است فذکر
فتنة القبر التی یفتن فیه المرء پس یاد کرد فتنهٔ قبر را که آزمایش کرده میشود در وی مرد فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجة پس هرگاه که یاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نالیدند و
فریاد بر آوردند از ترس و هیبت آن مسلمانان نالیدنی عظیم رواه البخاری هکذا روایت کرد این حدیث را بخاری این چنین و همین قدر وزاد النسائی و زیاده کرده است نسائی این عبارت را
که اسما گفت حالت بینی و بین ان افهم کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم نالیدن و فریاد کردنی که مانع شد و حائل گردید و در میان آمد میان من و میان فهم کردن من سخن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را یعنی چنان فریاد و ناله از مردم بر آمد که سخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود من نشنیدم و نفهمیدم فلما سکنت ضجتهم پس هرگاه که نشست و آرام یافت
ناله و فریاد ایشان قلت لرجل قریب منی گفتم من مردی مرد را که نزدیک بود بمن ای بارک الله فیک ای مرد برکت کند در کار تو خدای تعالی ماذا قال رسول الله چه گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فی آخر قوله در آخر کلام خود قال گفت آن مرد گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور بتحقیق وحی کرده شده است بسوی من که شما در
قبرها آزمایش کرده میشوید و آزمایش کرده میشوید در قبرها قریبا من فتنة الدجال قریب که نزدیک بفتنهٔ دجال است در غایت شدت و نهایت محنت و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت
عجز و اضطرار باقرار ربوبیت وی مفتون شوند میت نیز احتمال دارد که بحکم غالت اضطرار چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتها را ببیند در فتنه افتد و چون از وی پرسند کیست پروردگار
تو یا پیغمبر تو از ترس چیزی بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ادخل المیت القبر روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون
در آورده میشود مرده در گور مثلت له الشمس عند غروبها متمثل ساخته میشود و نموده میشود مر او را آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب فیجلس یمسح عینیه پس می
نشیند میت در حالی که میمالد هر دو چشم خود را و یقول دعونی اصلی و میگوید با خود بگذارید مرا که نماز شام بگذارم یا بآن فرشتگان میگوید که بگذارید مرا که نماز بگذارم پس از آن هرچه
خواهید بکنید یا بعد از فراغ از سؤال و جواب میگوید و خیال میکند که در اهل خانهٔ خود نشسته است و این دلالت بر کمال حال وی میکند گویا هنوز در دنیا است و بخواب رفته بود و دلالت
دارد بر رسوخ وی در ادای فرایض و مداومت و مواظبت وی بر آن در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی اوست و وقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان
میگویند و غریب بوقت شام چون شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند نظم تو زلف رشکستی تاریک شد جهان اکنون فتاد شام غریبان بکار و ند نماز شام غریبان
چو گریه آغازم مجاری های غریبانه قصه پردازم رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر بدرستی که میت باز میگردد و میرود بسوی قبر
فیجلس الرجل فی قبره پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود غیر فزع ولا مشعوف در حالتی که نه ترسنده است و نه مفتون یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال
و اصل شغب بفتح شین و فتح عین معجمتین و سکون آن رانگیختن شر و فتنه ثم یقال فیم کنت پس گفته میشود و پرسیده میشود مر او را که در چه دین و ملت بوده تو در دنیا فیقول پس میگوید
کنت فی الاسلام بودم در دین اسلام فیقال ما هذا الرجل پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد و چگونه است اعتقاد تو بوی فیقول محمد رسول الله پس میگوید وی محمد فرستادهٔ
خدا است جاء نا بالبینات من عند الله آورد مارا معجزات ظاهر و هویدا را از نزد خدا فصدقناه پس تصدیق کردیم ما او را و راست گو دانستیم فیقال له هل رایت الله چون
گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود او را آیا دیدهٔ تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی و درین امتحان او است در تصدیق تا بکه او فرستادهٔ
خدا است فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله پس میگوید نمیرسد و نمی سزد مر هیچ یکی را که ببیند خدای تعالی و تقدس را در دنیا و لیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم معجزات

ق بابی

بنیات فیفرج له فرجة قبل النار پس کشاده میشود مراو را شکافی بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف را است وبتشدید نیز آمده است وقبل بکسر قاف وفتح با بمعنی جانب وجهت ویحطم
در همجا فینظر الیه یحطم بعضها بعضا پس نگاه میکند بجانب آتش وقبح وی ومی بیند او را که می شکند و پامال میکند بعض وی بعض را این کنایت است از ازدحام وشدت زبانهای آتش
ودرهم وبرهم افتادن آنها در یکدیگر فیقال له انظر الی ما وقاك الله پس گفته میشود مر آن مرد را که بنگر بجانب چیزی که نگاه داشته است ترا خدای تعالی از آن ودر بعض نسخ منه مذکورست
ثم یفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مراو را شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نگاه میکند بآنکه امر کنند او را بنگاه کردن بسوی خوبی وتازگی درخت
بهشت وآنچه در بهشت است فیقال له هذا مقعدك این جای نشست تست علی الیقین کنت زیرا که بر یقین وایمان بودهٔ تو در حیات دنیا وعلیه مت وهم برین یقین وایمان
مردی تو ومت بضم وکسر آن هردو صحیح است وعلیه تبعث وهم بر ایمان ویقین برانگیخته میشود از قبر روز قیامت ان شاء الله تعالی اگر خواسته است خدای تعالی واین
کلمه از برای تبرک وتحقق واظهار شوق ورغبت است چنانکه بیماری را با ابتلای را گویند خاطر جمع دار به میشوی وخلاص میشوی ان شاء الله تعالی ویجلس الرجل السوء فی قبره
ونشانده میشود مرد بد در قبرش وسوء بفتح سین وضم هر دو لغت است فزعا مشعوفا ترسناک مفتون تباه فیقال له فیم کنت پس گفته میشود مراو را در چه حال وکدام دین بودی
تو فیقول پس میگوید لا ادری نمیدانم ودر نمی یابم فیقال له ما هذا الرجل پس گفته میشود مراو را چیست وصف این مرد فیقول سمعت الناس یقولون قولا فقلته پس میگوید
شنیدم مردم را میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز آنرا فیفرج له فرجة قبل الجنة پس کشاده میشود مراو را شکافی بجانب بهشت فینظر الی زهرتها وما فیها پس نظر میکند بسوی خوبی
وتازگی بهشت وچیزی که در بهشت است فیقال له انظر الی ما صرف الله عنك پس گفته میشود مراو را نگاه کن بسوی چیزی که باز گردانیده است خدای تعالی از تو ثم یفرج له فرجة الی
النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا پس کشاده میشود مراو را شکافی بسوی آتش دوزخ پس نظر میکند بسوی او ومی بیند که می شکند بعض او بعض را فیقال له هذا مقعدك
پس گفته میشود مراو را این جای نشست تست علی الشك کنت بر شک بودهٔ تو وعلیه مت وبر شک مردهٔ تو وعلیه تبعث ان شاء الله تعالی وبر شک برانگیخته میشوی
اگر خواسته است خدا رواه ابن ماجة باب الاعتصام بالکتاب والسنة فی الصراح الاعتصام چنگ در زدن وچنگ در زدن بکتاب وسنت واعتقاد آوردن بحقیت
آن وعمل کردن بهست بآنچه در آن واقع شده ودور بودن از بدعت ومذهب اهل اهوا ومراد بکتاب قرآن مجید است وسنت بمعنی سیرت وطریقهٔ مسلوکه در دین آمده وبمعنی آنچه مواظبت
کرده بر آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی وجوب ومراد اینجا آنچه امر ونهی کرده شده است بدان در غیر کتاب بقرینهٔ مقابلت الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من احدث فی امرنا هذا کسی که نو پدید کرد در دین ما که این دین روشن وهویدا است ما لیس منه چیزی را که
نیست از دین یعنی احداث کرد چیزی که نیست در کتاب وسنت صریحا ونه مستنبط از وی ونه حکم کرد بصحت وی کتاب ونه شامل شد اجماع وقیاس را ومراد چیزیست که مخالف ومغیر
آن باشد فهو رد پس آن چیز آن کس باطل ومردود است متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمد و
صلوة چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان کتاب خدا است که قرآن مجید است وخیر الهدی هدی محمد
وبهترین طریقها وسیرتهای نیک طریقه وسیرت محمد است صلی الله علیه وسلم وشر الامور محدثاتها وبدترین چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از آنست و
کل بدعة ضلالة وهر بدعت سبب گمراهی است رواه مسلم بدانکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت است وازآنچه موافق اصول وقواعد سنت اوست وقیاس کرده
شده است بر آن آنرا بدعت حسنه گویند وآنچه مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند وکلیت کل بدعة ضلالة محمول برین است وبعض بدعتها است که واجب است چنانچه تعلم و
تعلیم صرف ونحو که بدان معرفت آیات واحادیث حاصل کردد وحفظ غرائب کتاب وسنت ودیگر چیزهائیکه حفظ دین وملت بر آن موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بنای رباطها
ومدرسها وبعض مکروه مانند نقش ونگار کردن مساجد ومصاحف بقول بعض وبعض مباح مثل فراخی در طعامهای لذیذه ولباسهای فاخره بشرطیکه حلال باشند وباعث طغیان
وتکبر ومفاخرت نشوند ومباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود چنانکه بیری وغربال ومانند آن وبعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع واهوا بر خلاف سنت
وجماعت وآنچه خلفای راشدین کرده باشند اگرچه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است
زیرا که آنحضرت فرموده است بر شما باد که لازم گیرید سنت مرا وسنت خلفای راشدین را رضی الله عنهم اجمعین وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ابغض الناس الی الله ثلثة دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمان بسوی خدا سه کس اند ملحد فی الحرم اول الحاد کننده در زمین حرم والحاد
در لغت بمعنی میل است وبا نمعنی لحد گویند آن حفره را که در یک جانب قبر بکنند ودر شرع میل کردن از حق بباطل ومراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزیست که نهی کرده شده
از آن ودر زمین حرم چنانچه کشتن وجنگ کردن وشکار کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس است که همچنانکه طاعت درین زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد
زیرا که اسائت ادب در مقام قرب شنیع تر وقبیح تر است ولهذا وی رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشته از جهت نگاه داشت حرمت وتعظیم این شریف پس رفت ودر
طائف سکونت ورزید ومبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة دوم طلب کننده در اسلام طریقهٔ جاهلیت را وشعار آنرا چنانکه نوحه کردن وبر روی زدن وگریبان چاک کردن
بر سر مرده وفال بد گرفتن از طیور وامثال آن ومطلب دم امرء بغیر حق سوم طلب کنندهٔ خون مردی را ناحق لیهریق دمه برای بجز آنکه بریزد خون او را نه برای غرضی دیگر که
چه خون ریختن مطلقا مذموم وممنوع است ولیکن بقصد مجرد خونریزی مذموم تر وقبیح تر است گویا مقصود نفس معصیت وذات او است وباید دریافت که چون طلب کننده

وخواهند معصیت را این حال است حال فاعل آنچه خواهد بود رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة
همه امت من می درآیند بهشت را الا من ابی مگر کسی که سرکشی کرد قیل ومن ابی گفته شد و پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سرکشی کرد یعنی مراد با آنکه سرکشی کرد کیست
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آنکه سرکشی کرد و آنکه نکرد هر دو قسم را ذکر کرد از برای زیادت ایضاح وبیان قال من اطاعنی دخل الجنة کسیکه فرمان برداری کند مرا
و چنگ در زند بکتاب وسنت درآید بهشت را ومن عصانی فقد ابی وکسیکه بیفرمانی کند و بدعت ورزد و تابع هوای نفس کرد پس بتحقیق سرکشی کرد و درنیاید بهشت رواه البخاری
وعن جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائکة الی النبی گفت جابر بسماع از آنحضرت که آمدند جماعه از فرشتگان بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو نائم و حال آنکه آنحضرت
خوابیده بود فقالوا پس گفتند آن فرشتگان بیکدیگران لصاحبکم هذا مثلا بدرستیکه مر یار شما را که اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قصه وحال عجیبی است
واطلاق صاحب بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بملائکه باعتبار صحبتی است که الآن حاصل است فاضربوا له مثلا پس ذکر کنید و بیان نمائید مراو را آن قصه وحال را تا بدانند و ثابت
بدان خبر دهد قال بعضهم انه نائم گفتند بعضی از آن فرشتگان که وی در خواب است بیان کردن مراد را چه فائده کند که نمی شنود وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان
وگفتند بعضی از آنها که چشم او در خواب است ولیکن دل بیدار است واین حال دائمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود که در خواب چشم مبارک وی بسته بودی و آنچه بچشم توان درک کرد در
نیافتی ولیکن قلب شریف وی بیدار بودی و آنچه در حضرت وی صلی الله علیه وسلم مذکور شدی بشنیدی چنانکه در حدیث آمده است که تنام عینای ولا ینام قلبی فقالوا پس ذکر کردند آن قصه
وحال عجیب او گفتند مثله کمثل رجل بنی دارا قصه وحال عجیب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند این قصه وحال عجیب است که مردی بنا کرد سرائی را وجعل فیها مأدبة و ساخت
در آن سرا مادبه را و مادبه بهمزه وضم دال مهمله طعامی است که مردم را بر آن بخوانند و فتح دال نیز آمده است و در حدیث آمده است که القرآن مأدبة الله وبعث داعیا و فرستاد آن مرد
کسی را که بخواند مردم را بر آن طعام فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المأدبة پس کسی که پاسخ داد آن خواننده را درآمد در سرا و خورد از آن طعام ومن لم یجب الداعی
لم یدخل الدار ولم یأکل من المأدبة وکسی که اجابت نکرد آن خواننده را درنیامد سرا را و نخورد از آن طعام فقالوا اولوها له یفقهها پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت
این قصه واین مثل را برای وی تا بفهمد که مراد چیست فقال بعضهم انه نائم در این مرتبه گفتند نیز بعضی از ایشان که وی در خواب است وقال بعضهم ان العین نائمة و
القلب یقظان وگفتند بعض که چشم در خواب و دل بیدار است فقالوا پس بیان کردند تاویل آن را وگفتند الدار الجنة مراد بسرا که بنا کرده شده بهشت است والداعی محمد و
خواننده مردم را بآن طعام محمد است صلی الله علیه وسلم وطعامی که ساخته شده و مردم را بدان خوانده شده که آن نعمتهای بهشت است ذکر نکرد از جهت ظهور آن و مرد
که بنا کرد سرای را نیز ذکر نکرد از جهت سوء ادب باطلاق مرد بر حق تعالی و تقدس اگرچه بطریق تشبیه است فمن اطاع محمدا و چون محمد بفرموده خدایتعالی میخواند پس کسیکه فرمان برداری
بکند محمد را صلی الله علیه وسلم فقد اطاع الله پس بتحقیق فرمان برداری میکند خدا را ومن عصی محمدا فقد عصی الله وکسیکه بیفرمانی کند محمد را صلی الله علیه وسلم بیفرمانی میکند
خدا را ومحمد صلی الله علیه وسلم فرق بین الناس و محمد فرق تمیز کننده است میان مردم کافر و مؤمن و عاصی و مطیع هرکه تصدیق وی کرد مؤمن شد و هرکه تکذیب وی نمود
کافر گشت و هرکه عمل کند بفرموده وی مطیع باشد و هرکه عمل نکند عاصی و فرق بفتح فا و سکون را بمعنی فارق و بعض تشدید را بلفظ ماضی از تفریق نیز ضبط کرده اند و یکی از نامهای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در توریت فارق فیطا است یعنی فرق کننده میان حق و باطل ابن جوزی در کتاب الوفا باخبار المصطفی ذکر کرده که ابن قتیبه روایت کرده است که مسیح
مر حواریین را گفت که من میروم و بعد از من فارقلیط می آید که روح حق است که تکلم نمیکند از نزد نفس خود و نمیگوید مگر آنچه گفته میشود بوی و وی گواهی میدهد بر صدق من و هرچه آمده
گردانیده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت یوحنا که یکی از حواریین است آمده که مسیح گفت فارقلیط می آید شما را تا آنکه میروم من و چون می آید توبیخ میکند
عالم را بر گناهان ونمیگوید سخن را از پیش خود و سیاست میکند شما را بحق و خبر میدهد شما را بحوادث وغیوب که می آید شما را باسرار و بیان میکند شما را هر چیز را و وی گواهی میدهد برای
من چنانکه گواهی میدهم من برای او و وی آرد من برای شما مثلها را و می آرد وی تاویل و تفسیر آن را رواه البخاری وعن انس قال جاء ثلاثة رهط الی ازواج النبی گفت انس رض
آمدند سه تن از صحابه بسوی زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسألون عن عبادة النبی درحالیکه میپرسیدند ایشان را از عبادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که چه مقدار بود فلما اخبروا
بها پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کردند ازواج مطهره که عبادت آنحضرت چنین بود کانهم تقالوها پس گویا که ایشان اندک شمرده بودند عبادت را گویا که این کم بود
آن عبادت را وکمال ایشان آن بود که چون قدر و مرتبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگتر و بلندتر است طاعت و عبادت او بیشتر خواهد بود ولیکن ادب ورزیدند و جناب
عزت او را منصوب بتقصیر نداشتند فقالوا پس گفتند این نحن من النبی کجا ایم ما از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از آنجناب وی چه نسبت اگر عبادت کم کند او را میرسد قد
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر و حال آنکه بتحقیق آمرزیده است خدایتعالی مراو را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و آنچه پس آمده او را گنجایش دارد که کم کند عبادت
بخلاف ما که محتاجیم بآمرزیده شدن گناهان وندانستند آن عزیزان و بیک نگریستند که اندک عبادت از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بیشتر از هر بیش است از جهت کمال معرفت و وقوف
حضور و تمام احسان وی در عبادت ونیز آن از جهت وفور رحمت وکمال شفقت او است بر امت و در وی تعلیم رعایت حقوق نفس و اهل وعیال است و نیز استقامت در رعایت
اعتدال و ادامت عمل است و بسا باشد که بتکثیر و افراط در عمل منجر بفتور و ملال گردد و در توجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرآن مجید بدان ناطق است اقوال
بهترین اقوال آنست که این کلمه تشریف است مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی بی آنکه ذنب وجود داشته باشد چنانکه صاحب مرتبه خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ

البته مل باش و هیچ اندیشه مکن اگرچه آن بنده گناه نداشته باشد و توجیه مشهور اینست که حسنات الابرار سیئات المقربین فقال احدهم اما انا فاصلی اللیل پس گفت یکی از آن سه کس اما من پس
عهد کردم که نماز گذارم در شب ابدا همیشه یعنی تمام عمر یا تمام شب وقال الآخر انا اصوم النهار ابدا و گفت دیگری من روزه میدارم روز همیشه ولا افطر و نمی گشایم روزه را و
قال الآخر انا اعتزل النساء و گفت دیگری من گوشه میگیرم از زنان فلا اتزوج ابدا پس نکاح نمیکنم همیشه اگر این مرد زنی نداشته است مراد ظاهر است و اگر داشته باشد مراد اعتزال
طلاق بود و ترک نکاح بعد از آن فجاء النبی صلی الله علیه وسلم الیهم فقال پس آمد آنحضرت بسوی ایشان پس گفت انتم الذین قلتم کذا وکذا شما اید که میگفتید چنین وچنین اما
والله انی لاخشاکم لله آگاه باشید بخدا سوگند براستی که من بتحقیق ترسکارترین شما ام مرخدا را واتقاکم له و پرهیزکارترین شما ام مرخدا تعالی را لکنی اصوم وافطر ولیکن من روزه میدارم
و میگشایم یعنی گاهی روزه میدارم و گاهی نمیدارم واصلی وارقد و نماز میکنم و خواب نیز میکنم واتزوج النساء و نکاح میکنم زنان را و جماع میکنم با ایشان فمن رغب عن سنتی فلیس
منی پس کسیکه اعراض کند از سنت من پس نیست از من یعنی از تابعان من متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت صنع رسول الله گفت عائشه کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
شیئا عملی را فرخص فیه پس آسانی کرد در وی و مساهله نمود یعنی عمل برخصت کرد یا عمل برخصت فرمود مر امت را و رخصت در لغت آسانی و فراخی در کار و ترخیص رخصت دادن و
آسانی کردن فتنزه عنه قوم پس تنزه کردند و دوری جستند از آن عمل گروهی یعنی پاک نداشتند که رخصت عمل کنند فبلغ ذلک رسول الله پس رسید این خبر پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم فخطب فحمد الله ثم قال پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را پس گفت ما بال اقوام یتنزهون عن الشیء اصنعه چیست حال قومهای که تنزه میکنند از عملی که میکنم من آن را و
مینمایم آن فوالله انی لاعلمهم بالله پس بخدا سوگند براستی که من هر آئینه داناترین ایشانم بخدا واشدهم له خشیة و سخت ترین ایشانم از روی ترسیدن مر خدا را یعنی من با وجود کمال
تقوی و ترسکاری رخصت عمل میکنم ایشان را باید که چه کس باشند که نکنند و در حقیقت عمل برخصت متضمن حکمتها است از رفع نفس و اظهار عجز و ضعف بشریت و مشاهده تخفیف و رخص
پروردگار که بانضمام نیت آن حکم عزیمت گیرد و لهذا فرموده اند که خدا تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او متفق
علیه وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق او را و باز مشاهد را و رسید او را تیر و گفت آنحضرت گواهی میدهم
من ترا روز قیامت و شکست جراحت وی در زمان عبد الملک بن مروان سنة ثلاث وسبعین و بود عمر وی هشتاد و شش و بعضی گفته اند در زمان معاویه وفات یافت قال قدم
نبی الله صلی الله علیه وسلم المدینة گفت قدوم آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدینه را وهم یأبرون النخل و حال آنکه اهل مدینه گشنی میدادند خرما را و اصلاح میکردند و آبستن
میکردانیدند آن را و آن چنین باشد که شکوفه نر را در شکوفه ماده در آرند تا باذن خدا آبستن گردد و یأبرون بفتح یا و سکون همزه و کسر با و ضم او است و بضم یا و فتح همزه و کسر با مشدده نیز
روایت است فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق استفهام انکار ما تصنعون را چه میکنید شما این عمل را قالوا کنا نصنعه گفتند بودیم ما از قدیم و عادت داشتیم
که میکردیم این عمل را و آبستن میکردانیدیم خرما را قال فرمود لعلکم لو لم تفعلوا کان خیرا شاید که اگر نکنید شما این کار را باشد بهتر چون عمل جاهلیت است و مر آن را تاثیری ظاهر نیست ناکردن
او اولی باشد فترکوه پس بگذاشتند آن کار را فنفضت پس کم آورد خرما را یا کم شد بار خرما قال گفت راوی فذکروا ذلک له پس گفتند این واقعه مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انما انا بشر نیستم من مگر بشر اذا امرتکم بشیء من امر دینکم چون امر کنم شما را بکاری از کارهای دین شما فخذوا به پس بگیرید آن را و فرمان برید
و کار بندید آن را واذا امرتکم بشیء من رأیی و چون امر کنم شما را چیزی از رای و اجتهاد خود فانما انا بشر پس نیستم من مگر بشر شاید که خطا نیز کنم همچنین آمده است صریحا در روایت مسلم
حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باجتهاد خود از آن منع کرده بود نه آنکه وحی کرده شود بسوی وی درین باب چیزی زیرا که دید آن را از امور جاهلیت و عادات آن و تاثیر آن را در
زیادت و نقصان معقول نیافت یا آنکه نظر فرمود در آن یا آنکه شاید آن را خاصیت باشد در آن بجریان عادت الهی تعالی ولهذا جزم نکرد بمنع بلکه فرمود اگر نکنید بهتر باشد
و در حدیث دلالت است بر آنکه مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم التفاتی نبود با مثال این از امور دنیا و به وی متعلق نبود غرض وی بدان از جهت عدم تعلق سعادت دنیا و
آخرت بدان و اهتمام نبود وی را به بیان امور متعلق بدین و چون دید که مر آن را خاصیتی هست بجریان عادت الهی و منع نه در باب وی ساکت شده سکوت فرمود و اغماض نمود و
اینست معنی آنچه در بعض روایات هم درین قضیه آمده که فرمود انتم اعلم بامور دنیاکم شما داناترید بکارهای دنیای خود یعنی بکارهای و التفاتی بدان نیست والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
داناتر است از همه در همه کارهای دنیا و آخرت رواه مسلم وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مثلی ومثل ما بعثنی الله به جز این نیست که
قصه و حال من و قصه و حال چیزی که فرستاده است مرا پروردگار تعالی بدان از دین و شریعت و آنچه خبر میدهم از عذاب دنیا و آخرت بر عدم ایمان و طاعت کمثل رجل اتی
قوما فقال مانند قصه و حال مردی است که آمد قومی را پس گفت یا قوم انی رأیت الجیش بعینی ای قوم بدرستی که من دیده ام لشکر را بدو چشم خود وانی انا النذیر
العریان و بدرستی که من خبر خوف رساننده برهنه ام معنی این سخن آنست که عادت عرب بود که چون یکی لشکر را میدید که بغارت می آید برهنه میشد و جامه را بدست میگرفت و بلند
بر میداشت و گرد سر خود میگردانید و بر قوم خود می آمد و اعلام میکرد که لشکری بغارت می آید یا دید آن که رای خبردار دشمن میگذاشتند چون دشمن را میدید جامه را
از بدن میکشید و بلند میکردانید بآنجهت برهنه میماند بعد از آن مثل شد در هر امر ناگهانی که ترسیده میشود از آن و شبهه نیست در آن و این هر دو معنی در انذار آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر وجه اتم پیدا و هویدا است از جهت ظهور صدق در خبر وی و وجود کمال خوف از وقوع عذاب که خبر میدهد بدان فالنجاء النجاء بمد و قصر هردو آمده و معنی
وی شتابی کنید شتابی کنید و بگریزید تا نجات یابید از قتل و غارت فاطاعه طائفة من قومه پس فرمان برداری کردند و باور داشتند خبر آن مرد را بعضی از قوم

او جاء الجواب پس رفتند وکرنجتند شبا شب وادلجوا بفتح همزه و سکون دال وبکسر همزه وتشدید دال هر دو وجه خوانده اند وادلاج بمعنی سیر از اول شب تا آخر و ثانی سیر در آخر شب و اول ابلغ
و اولد است فانطلقوا علی مهلهم پس رفتند باهستگی و نرمی و آرام خود و مهلهم بفتح میم و ها و بسکون ها نیز روایت است وطیبی از نووی در کتاب مسلم علی مهلتهم بضم میم و سکون ها و تا بعد
از لام نیز روایت کرده فنجوا پس رستگاری یافتند و بسلامت رفتند وکذبت طائفة منهم و تکذیب کردند آمدن خبر رساننده را و باور نداشتند خبر او را طائفه دیگر از قوم وی
فاصبحوا مکانهم پس صبح کردند و بایستادند بجای خود و نگریختند فصبحهم الجیش پس صبح کرد ایشان را لشکر و درآمد بر سر ایشان در وقت صبح فاهلکهم واجتاحهم پس هلاک کرد آنرا
ایشان را آن لشکر و غارت کرد و از بیخ برکند ایشان را فذلک مثل من اطاعنی پس آن قصه و حال کسی است که فرمان برداری کرد مرا و باور داشت خبر مرا فاتبع ما جئت به پس پیروی
کرد چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت ومثل من عصانی وکذب بما جئت به من الحق و حال کسی که بیفرمانی کرد مرا و دروغ داشت چیزی را که آورده ام من آنرا از حق متفق
علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا حال من چون حال مردی است که افروخت آتشی را فلما اضاءت
ما حولها پس هرگاه که روشن شد آتش در مکانهائیکه گرد اوست یا روشن کرد آتش آن مکانها را که گرد اوست یا روشن شد مکانها که گرد آتش اند و در روایت بخاری چون آمده پس
ضمیر راجع برجل است جعل الفراش وهذه الدواب التی تقع فی النار گردانید پروانها و این جنبندها و کرمکها که عادت ایشان است که می افتند در آتش یقعن فیها می افتند
در آن آتش که افروخته است آنمرد وجعل یحجزهن و در ایستاد آنمرد و منع میکند و باز میدارد آن دواب را از افتادن در آتش و یغلبنه و چیره میشوند آن دواب بر آن مرد و باز نمی آیند از
افتادن در آتش فیتقحمن فیها بفتح یا و تا و قاف و حای مهمله مشدده پس ازدحام میکنند و می افتند آن دواب در آتش بیفکر و اندیشه هلاک فانا اخذ بحجزکم عن النار پس من گیرنده ام
جای بند ازار شما را و باز دارنده ام شما را از آتش وانتم تقحمون فیها و شما ازدحام میکنید و می افتید در آن و حجز بضم حا و فتح جیم و سکون آن نیز گفته اند در آخر جمع حجزه
بضم و سکون جای بستن ازار مشتق از حجز بمعنی منع و این کنایت است از شدت منع چه هر که خواهد که یکی را باز دارد از حرکت جنگ در زند در وی بگیرد جای ازار او را خصوصا چون ازار را
بگیرد مجال جنبیدن بر وی تنگ گردد از جهت خوف کشاده شدن بند ازار و انکشاف عورت هذه روایة البخاری این روایت بخاری است ولمسلم نحوها و مر مسلم را مانند او است
باختلاف در بعض الفاظ وقال فی آخرها و گفته است مسلم در پایان روایت خود این عبارت را که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فذلک مثلی ومثلکم پس آن مذکور حال من و
حال شما است که حدود الهی را که محارم و نواهی اویند اجتناب باید کرد و دور باید بود از آنها روشن و واضح بیان کرده ام چنانکه کسی که آتش افروزد و شما در وی می افتید و باز
میدارم من شما را از آن چنانکه فرمود انا اخذ بحجزکم عن النار من گیرنده ام جای بندهای ازار شما را از آتش و مکرر میگویم هلم عن النار هلم عن النار بیایید بسوی من و دور شوید
از آتش فتغلبونی پس غالب می آیید مرا و چیره میشوید بر من و تقحمون فیها و می افتید در آتش و تغلبونی بتشدید نون و تخفیف آن بقاعده نحو هر دو درست است ولیکن روایت
بتشدید نون است متفق علیه وعن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم مثل چیزی که فرستاده است مرا خدا بآن چیز
که هدایت و علم است کمثل الغیث الکثیر همچو مثل باران بسیار است اصاب ارضا رسید آن باران بزمینی فکانت منها طائفة طیبة پس بود از آن زمین قطعه لطیف و پاک و طیب
از ارض آنچه بر و یاند گیاه را ضد خبیث و طائفه و طیبه هر دو برفع اند در روایت قبلت الماء پذیرفت آن قطعه زمین و فرو برد آب را فانبتت الکلاء والعشب الکثیر پس برویانید گیاه بسیار را
و کلأ بهمزه مقصوره بر وزن ملأ گیاه تر باشد یا خشک و بعض مخصوص بخشک دارند و عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر وکانت منها اجادب و بود بعضی از آن زمین زمین سخت
که نگاهدارد آب را و فرو نبرد آنرا و بر نیاید واجادب بجیم و دال مهمله جمع جدب و همین است صحیح از روی روایت و موجود در اصول نسخ و قاضی عیاض گفته چنین روایت
کرده شده ایم ما در صحیحین بخلاف و در قاموس آورده است این لفظ را از حدیث در ماده جیم و دال مهمله و بعض این لفظ را اجاذب بذال معجمه و احازب بحای مهمله و زای و اجارد براء و دال
روایت کرده اند و بعض اخاذات بکسر همزه و خای معجمه مخففه و ذال معجمه مخففه در آخر تا جمع مونث نیز روایت کرده و معانی این الفاظ در شرح مبین شده است و صحیح همان اول است و آن
امسکت الماء نگاه داشت آن زمین آبرا فنفع الله بها الناس پس سودمند گردانید خدای تعالی آن زمین بسبب آنکه نگاهداشت مردم را و در بعض نسخ فنفع الله به یعنی نفع داد بآبی
که در آن زمین ایستاد فشربوا پس نوشیدند مردم و سقوا و نوشانیدند آن آب را و زرعوا و زراعت کردند بآن آب و در بعض روایات بجای زرعوا رعوا آمده از رعی یعنی چرانیدن واصاب
منها طائفة اخری و رسید آن باران طائفه دیگر را از زمین انما هی قیعان نیست آن طائفه از زمین مگر قیعان بکسر قاف و سکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ و بعض گفته اند زمین نیک که آب
کذر و یاند گیاه را و نگاه ندارد آب را چنانکه فرمود لا تمسک ماء ولا تنبت کلأ فذلک مثل من فقه فی دین الله پس آن مجموع مذکور حال کسی است که فقیه و عالم و دانا و زیرک شد در دین
خدا ونفعه ما بعثنی الله به و نفع کرد او را چیزی که فرستاده مرا خدای تعالی بدان چیز فعلم وعلم پس دانست دین او و دانایند دیگرانرا و فقه در لغت بمعنی فهم و ماضی وی فقه بکسر قاف آید و در
شرع بمعنی علم دین و ماضی وی فقه بضم قاف و در حدیث هر دو وجه روایت آمده ثانی اکثر و اشهر است ومثل من لم یرفع بذلک رأسا و حال کسیکه سر بر نداشت بآنچه فرستاده است مرا
خدای تعالی بآن کنایت است از تکبر و عدم توجه و اقبال بدان ولم یقبل هدی الله الذی ارسلت به و نپذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شده ام من بآن متفق علیه بدانکه از آدمیان
دو قسم ذکر کرد قسمی منتفع بدین و غیر منتفع بدان و از زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب و غیر منتفع بدان و منتفع نیز دو قسم آمد منبت و غیر منبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عابد متفقه
معلم بر مثال زمین پاک که خورد آب و سودمند گردید از آن در ذات خود و بر رویانید گیاه را و سودمند گردانید غیر خود را و نیز دیگر عالم معلم غیر متعبد که بنوافل و زیادات عمل نکرد و در آنچه
جمع کرد از علم تفقه ننمود بر مثال زمینی که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکه سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعا نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و

تعلیم نمود خواه در دین در آمد یا نه در آمد و کافر شد این در رنگ شوره زمینی ست که قبول نکرد آب او نگاه نداشت آنرا و نرویانید چیزی را این حاصل سخن است که بعضی از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند
و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلم کرد و اجتهاد نمود در ان و استنباط کرد از ان معنی نکات و اسرار و شرح و بیان نمود آنرا چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متقنین محققین
مثل گیاهها که از زمین بر آید و ثمرات و نتائج بر آرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آنرا و بجنس این امانت را ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ ثقات
و رواة آن والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت تلا رسول الله گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات
و قرأ الی و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است وما یذکر الا اولوا الالباب و حاصل معنی آیت این است که آن خدای که فرستاده بر تو کتاب را بعضی از ان کتاب آیتها است
محکم که واضح است معانی آن بی شک و شبهه در لفظ و در معنی هُنَّ اُمُّ الْكِتٰبِ این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نزد اشتباه و احتمال رجوع بآنها است وَاُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ و آیتهای دیگر است
متشابهات بر خلاف محکم که در الفاظ و معانی آن اشکالی و اشتباهی است و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی مبین و محکم و قسمی دیگر است که متشابه است علی الاطلاق
بهیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه بر این قسم است فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ پس آن کسانی که در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ پیروی میکنند
چیزی را که متشابه است از کتاب و بجانب همان وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِيْلِهٖ از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک و شبهه بیندازند و از برای
طلب کردن تاویل و حقیقت معنی آن وَمَا يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهٗٓ اِلَّا اللّٰهُ و نمیداند حقیقت معنی آنرا که مآل و بازگشت آن است مگر خدا وَالرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهٖ و آنها که قوی و استوار اند
در علم و یقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابه که هر چه مراد حقتعالی است حق است اگر چه فهم ما بدرک آن نرسد كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه از نزد پروردگار ما است چه محکم و چه متشابه و فهم محکم
را راه داده اند بمتشابه و او را در این حکمتها است که عمده آن اظهار عجز و شکستگی علما است که کمال حرص دارند بر حصول علم و درک حقائق اشیا وَمَا يَذَّكَّرُ اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ و پند پذیر
نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا رأیت در بعض روایات بکسر تا آمده خطاب بعائشه یعنی چون بینی تو ای
عائشه و لیکن در اکثر روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت است آنچه گفت که وعند مسلم رأیتم و نزد مسلم رأیتم آمده بر صیغه جمع یعنی چون ببینید
شما ای مسلمانان الذین یتبعون ما تشابه منه آنکسانی را که پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از کتاب فاولئک الذین سماهم الله پس آنکسان آنانند که نام برده و ذکر کرده است
ایشانرا خدای تعالی در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبهم زیغ چنانکه در تفسیر آیت معلوم شد فاحذروهم پس پرهیز کنید از ایشان و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راه و روش
ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال هجرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیمروز وقت سختی گرما بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روزی قال گفت عبد الله فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیة پس شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوازهای دو مرد که اختلاف میکردند و جدل و نزاع مینمودند در آیتی از آیات
قرآن فخرج علینا رسول الله پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعرف فی وجهه الغضب در حالیکه شناخته میشود در روی مبارک وی خشم فقال پس فرمود انما
هلك من كان قبلكم باختلافهم فی الكتاب هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافیست که در شک و شبهه افکند و بفتنه و خصومت کشد
و مؤدی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی که جائز نیست در وی اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومی که مبادی و مقدمات آن باشد زیرا که این اختلاف
رحمت است و باعث توسیع دایره دین و ملت و همیشه بوده اند سلف بر آن و نهی کرده نشده اند از آن بلکه مأمور اند بدان رواه مسلم وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه یکی از
عشره مبشره است جمله از احوال وی در اسامی اهل بدر در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما
بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از روی گناه من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس کسی است که پرسید از شارع از چیزی که حرام کرده نشده بود بر مردم فحرم من اجل مسئلته
پس حرام کرده شد آن چیز از جهت پرسیدن وی این تشدید و تغلیظ است از جهت بودن عصر آن عصر نزول و باقی نیست روز قیامت و مراد از سؤال بی حاجت است و آنکه بطریق تکلف و تعنت باشد
و الا اگر محتاج بسؤال گردد و بطریق تعلم و استفاده بود پس این حکم ندارد متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی آخر الزمان
دجالون کذابون میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعه باشند که خود را بمکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا و از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغهای
خود را ترویج دهند و مردم را بمذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند و دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم می آرند شما را
از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی ببهتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا عام تر از آن شامل اخبار مردم پیشینه فایاکم وایاهم پس
دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشانرا از خود لا یضلونکم ولا یفتنونکم تا گمراه نکنند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در
گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند مثنوی چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد
دست حرف درویشان بدزدد مرد دون تا بخواند بر سلیمی آن فسون زانکه صیاد آورد بانگ صفیر تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان
حیله و بیشرمی است رواه مسلم وعنه و هم از ابو هریره روایت است قال گفت کان اهل الکتاب یقرؤن التوراة بالعبرانیة بودند اهل کتاب که میخواندند توریت را
بزبان عبرانی که لغت یهود بود و یفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام و بیان میکردند معنی آنرا بزبان عربی برای مسلمانان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب تصدیق مکنید اهل کتاب را در همه چیز شاید که تحریف و خیانت کرده باشند ولا تکذبوهم و تکذیب نیز مکنید ایشانرا در همه چیز شاید که راست میگفته

باشند

باشند زیرا که توریت در اصل حق و صدق است ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریف کرده و تغییر داده اند پس در هرچه نقل کنند صدق و کذب محتمل است وقولوا آمنا بالله وما
انزل الینا و بگوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسوی ما الآیة تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است وما اوتی موسیٰ وعیسیٰ رواه البخاری وعنه
و هم از ابو هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء کذبا بس است مرد را از روی دروغ گفتن ان یحدث بکل ما سمع اینکه حدیث کند و بگوید هر چیزی را
که شنیده است یعنی اگر کسی هیچ دروغی نگوید ولیکن هرچه بشنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند همین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که هر که را حال این بود البته در دروغ افتد چه غالب آنست
که همه آنچه شنیده است راست نخواهد بود و مقصود زجر و منع است از تحدیث بچیزی که معلوم نیست صدق آن رواه مسلم و در بعض نسخ رواه البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در
باب الکذب از مسلم و ابی داؤد آورده والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی بعثه الله فی امته قبلی نیست هیچ پیغمبری که بر
انگیخته است او را خدای تعالی در امت وی پیش از من و در بعض روایات فی امة قبلی الا کان له من امته حواریون مگر آنکه بودند مر آن پیغمبر را از امت او حواریان و اصحاب یاخذون
بسنته ویقتدون بامره و بودند او را یاران که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی میکردند بحکم وی و حواری مرد محب و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و
پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسیٰ علیه السلام را که حواری گویند نیز بهمین معنی است و اکثر برآنند که اصل در تسمیه ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسیٰ
علیه السلام اند که حرفت ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک میکند جامه را و چون ایشان از میان سایر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسیٰ علیه السلام ممتاز بودند مشتهر
بحواریین گشتند هر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعض گفته اند که تسمیه اصحاب عیسیٰ علیه السلام بحواریین بجهت آن است که ایشان پاک میکردند نفوس خود را و نفوس مردم را از چرک جهل و معصیت
بعلم و طاعت پس از ان غیر ایشان را نیز حواری گفتند پوشیده نماند که برین تقدیر در تسمیه مخلص و ناصر بحواری احتیاج بنقل این اسم از حواریین عیسیٰ علیه السلام حاجت نیست بلکه تسمیه آنها و هر که باین صفت
برابر است باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص است چنانکه گفته شد فاصحم ثم انها تخلف من بعدهم خلوف بعد از ان بدرستی که قصه این است که پیدا میشوند بعد از رفتن و درگذشتن مخلصان
و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعه دیگر که نه بر طریقه اصل اند و خلوف جمع خلف است بسکون لام و جمع خلف بفتح لام اخلاف آید و خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود ولیکن
غالب در استعمال خلف بسکون لام در شر و فساد آید و بفتح لام در خیر و صلاح چنانکه گویند فلان خلف صدق پدر خود است و فلانی خلف سوء پس معنی آید که هر پیغمبر را اصحاب باشند مخلص محب
و ناصر و معین بعد از ایشان جماعه می آیند خلوف که صفت ایشان اینست که یقولون ما لا یفعلون میگویند مردم چیزی که خود نمیکنند ویفعلون ما لا یؤمرون و میکنند چیزی را که امر کرده
نشده اند چنانچه صفت علمای سوء و امراء سوء است اعاذنا الله من ذلک فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن پس کسی که کارزار کند ایشان را بدست خود و تغییر دهد و درهم شکند کارخانه ظلم و فساد
ایشان را پس وی مؤمن کامل است ومن جاهدهم بلسانه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بزبان و منع کند و دشنام کند و بد گوید و نصیحت کند ایشان را بزبان خود او نیز مؤمن است که حصه از
کمال دارد ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن و کسی که کارزار کند ایشان را بدل خود و انکار داشته باشد بر ایشان و محزون و متالم و متغیر شود دل وی بمشاهده افعال و احوال ایشان او نیز
مؤمن است در درجه پایان از ایمان ولیس وراء ذلک من الایمان حبة خردل و نیست پس از این مرتبه از ایمان بمقدار دانه خردل و در حدیثی دیگر وارد شده است که وذلک اضعف
الایمان و این مرتبه ضعیف تر و سست تر از مراتب ایمان است رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دعا الی هدی کسی که
بخواند کسی را بسوی راه راست و ارشاد کند بآن خواه بفعل یا بقول کان له من الاجر مثل اجور من تبعه باشد مر او را از مزد و ثواب بمقدار مزدها و ثوابهای کسانیکه پیروی میکنند او را
و عمل میکنند بهدایت او ولا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر او را از اجرهای ایشان چیزی یعنی با وجود آنکه آن کسان را اجرها و ثوابها بتمام و کمال حاصل میشود این
شخص دعوت کننده را نیز ثابت میکرد زیرا که اجرهای ایشان بسبب عمل و کسب ایشانست و اجر داعی این داعی را ثابت میکرد بسبب دعوت و ارشاد او ست که عمل اوست ومن دعا الی
ضلالة کان علیه من الاثم مثل آثام من تبعه و کسی که بخواند کسی را بگمراهی باشد بر وی از بزه بجهت گمراه گردانیدن او ایشان را مقدار بزههای کسانیکه پیروی کنند او را و گمراه شوند بگفت
او لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا کم نمیکند آن ثبوت گناه او را از آثام ایشان چیزی را رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدأ الاسلام غریبا پیدا شد دین
اسلام در آغاز کار غریب و تنها و بیکس وسیعود کما بدأ و در انجام است که باز گردد غریب و تنها و همچنان شود که در ابتدای حال بود و در شرح این کلام دو وجه است یکی آنکه مراد باسلام
حقیقت اوست که دین و ملت است و برین تقدیر مقصود تشبیه اوست بغریبی که در شهر بیگانه باشد تنها و دور از اهل و اصحاب خود از جهت کمی مسلمانان که اعوان و انصار باشند یا مراد باسلام
مسلمانان باشند بر طریق مجاز و برین تقدیر مراد غربت و قلت مسلمانان باشد در ابتدای اسلام که از اوطان بر آمدند و هجرت نمودند و جز تنی چند معدود نبودند و باز گشتن ایشان در آخر غریب
و قلیل همچنانکه در ابتدا بودند و ظاهر قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود فطوبی للغرباء ناظر بمعنی ثانی است میفرماید خوشی و خوبی باد مر غریبان را که در آخر زمان قدم استقامت
ثابت دارند و تمسک بکتاب و سنت نمایند چنانکه در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الایمان لیأرز
بهمزه و تقدیم را بر زای الی المدینة بدرستی که ایمان هر آینه گرد می آید و منخزد و باز میگردد بسوی مدینه که موطن اصلی اوست و در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید بسوی حجاز گفته که شامل مکه و
مدینه است و توجیه آن بهمانجا بکنیم کما تأرز الحیة الی جحرها چنانکه باز میگردد و میرود مار بسوی سوراخ خود و جحر بتقدیم جیم مضموم بر حای مهمله ساکنه سوراخ مار و مانند آن و تخصیص مار بتشبیه
بجهت آنست که این مار در گرد آمدن و فراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار دیگر دواب و نیز برآوردن وی بعد در آمدن در سوراخ دشوار است همچنین دین مسلمانی
بعد از هجرت میکرد بجانب مدینه و می در آید و قرار میگیرد در آن چنانکه برآوردن وی از ان ممکن نباشد و بعض گفته اند که این اشارت است از احوال آخر زمان که دین مسلمانی

و وجود مسلمانان کمتر شود و خیر در مدینه وجود آن نادر باشد و لصحیح آنست که این اخبار است از زمان خروج دجال که خیر در مدینه مطهره علم و دین در آن زمان موجود نباشد چنانکه از احادیث مفهوم
میکرد و متفق علیه و سند کر حدیث ابی هریرة و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که اولش اینست ذروني ما ترکتکم في کتاب المناسك در کتاب مناسک حج و حدیث
معاویة و جابر و ذکر کنیم دو حدیث معاویه و جابر را که در اول یک حدیث اینست لا یزال من امتي والاخر و حدیث دیگر که در اول او و لا یزال طائفة من امتي است في باب ثواب هذه
الامة در باب ثواب این امت که در آخر کتاب مذکور است ان شاء الله تعالی پوشیده نماند که آنچه مذکور کرده است درین باب جز حدیث معاویه نیست و حدیث جابر مذکور نشده الفصل
الثاني عن ربيعة الجرشي بضم جیم و فتح را و شین معجمه دمشقی اختلاف است در صحبت وی و بود فقیه ناسک در زمن معاویه روایت میکند از عائشه و سعد و ابی هریره روایت میکند از وی پسر
وی ابو هاشم و عطیه بن قیس و جز ایشان قال اتي نبي الله گفت آمده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی آمد او را فرشته فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر زبان فرشته لتنم
عينك باید که خواب کند دیده تو ولتسمع اذنك و باید که بشنود گوش تو وليعقل قلبك و باید که بداند دل تو مضمون این حدیث همان مضمون حدیث جابر است که در فصل اول گذشت پس حاصل
معنی آن شود که چشم اگرچه در خواب است لیکن گوش شنواست و دل بیدار پس بیان کنید برای ما مثل که می شنود و می فهمد قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فنامت عيني وسمعت اذناي وعقل
قلبي پس خواب کرد چشم من و شنید هر دو گوش من و دریافت دل من قال فقيل لي سيد بنى دارا پس بیان کرده شد مثل و گفته شد مرا که مهتری بنا کرد سرای فصنع مأدبة پس ساخت
طعامی برای مردمان وارسل داعيا و فرستاد آن سید کسی را که بخواند مردم را برای طعام فمن اجاب الداعي دخل الدار پس کسی که پاسخ داد و پذیرفت گفته خواننده را درآمد سرای او واكل من
المأدبة و خورد از آن طعام که ساخته شده بود ورضي عنه السيد و خوشنود شد از وی آن سید بجهت قبول کردن دعوت او را با وجود آنکه دعوت محض از برای فائده آنکس است و سید را
در آن نفعی و غرضی نه ومن لم يجب الداعي و کسی که اجابت نکرد داعی را لم يدخل الدار ولم يأكل من المأدبة در نیامد سرای او و نخورد از آن طعام وسخط عليه السيد و خشم کرد و ناراض شد از وی
سید قال گفت آن فرشته یا راوی فالله هو السيد پس خدای تعالی بمثابه آن سید است که بنا کرد دار را ومحمد الداعي و محمد صلی الله علیه وسلم بمثابه آنکس است که مردم را بطعام میخواند والدار
الاسلام و سرای که بنا کرده شده مشبه باسلام است والمأدبة الجنة و طعام که ساخته شده بهشت و نعیم اوست و در حدیث سابق دار بهشت را گفت و مأدبه نعیم او و چون اسلام سبب درآمدن
بهشت است اینجا او را مشبه بدار ساخت و مأدبه خود هر دو جا نعیم بهشت است فافهم رواه الدارمي وعن ابي رافع مولای آنحضرت اول مر عباس را بود و بخشید او را بآنحضرت و چون بشارت داد
باسلام عباس آزاد کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر شد احد را و خندق را و مشاهد دیگر را که بعد از آن بود و حاضر نشده بدر را اگرچه بود در اسلام او پیش از بدر نام وی ابراهیم بود در قول
مشهور غالب آمد بروی کنیت او مات في خلافة علي رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا الفين بضم همزه و سکون لام و کسر فا احدكم متكئا على اريكته باید که نیابم من هیچ یکی از شما
تکیه کننده بر تخت آراسته خود کنایت است از تکبر و سلطنت و آسایش و فراغت و بیرون نیامدن بطلب علم و حدیث يأتيه الامر من امري در حال که می آید یکی از شما حکمی از احکام من مما امرت به
او نهيت عنه از آنچه امر کرده ام آن را بیان یا نهی کرده ام از آن فيقول لا ادري پس میگوید آن یکی نمیدانم غیر قرآن را و متابعت نمیکنیم جز آن را ما وجدنا في كتاب الله اتبعناه چیزی که می یابیم در کتاب خدا پیروی
میکنیم آن را خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از حال بعضی از اهل جهل و فراغت و تکبر که متقاعد و متکاسل اند از عمل کردن بحدیث در حکمی که یافته نمیشود در قرآن و گمان میبرند که احکام شرع منحصر اند
در قرآن و جاهل اند بآنکه در احادیث بسی احکام است که در قرآن مجید نیست و همچنانکه قرآن حجت است حدیث پیغمبر نیز حجت است و چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قرآن عطا کرده اند احادیث
نیز داده اند و هر دو وحی است چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه احمد وابو داود والترمذي وابن ماجة والبيهقي في دلائل النبوة وعن المقدام بن معد يكرب بکسر را صحابی کندی است
نزول کرد حمص را آمد در وفد کنده شمار کرده میشود او را در اهل شام حدیث وی در ایشانست مات بالشام سنة سبع وثمانين وله احدى وتسعون سنة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم الا اني اوتيت القرآن دانا و آگاه باشید بدرستیکه من داده شده است مرا قرآن ومثله معه و داده شده است مرا مانند قرآن با قرآن که احادیث باشد و مماثلت در بودن او است
از وحی چنانکه قرآن وحی است منزل از جناب قدس الهی همچنین احادیث نیز وحی است وارد از جناب حق غایت آنکه وحی جلی است و خفی متلو و غیر متلو متلو آنکه بالفاظ و عبارات وی نیز احکام متعلق
باشد چنانکه صحت نماز و حرمت مس محدث و جنب و اعجاز نظم و آن قرآن است و غیر متلو آنکه نه اینچنین باشد و آن احادیث است و تواند که مراد مماثلت در عدد و مقدار باشد چنانکه از حدیث آینده
معلوم شود الا يوشك رجل شبعان على اريكته يقول آگاه باشید که نزدیک است که مردی سیر و مستغنی بر تخت خود بفراغت افتاده میگوید عليكم بهذا القرآن لازم گیرید بر خود این قرآن
فما وجدتم فيه من حلال فاحلوه پس چیزی که بیابید در قرآن از حلال پس حلال کردانید آن را و بکنید وما وجدتم فيه من حرام فحرموه و چیزی که بیابید در وی از حرام پس حرام کردانید آن را و مکنید
و وصف شبعان کنایت از بلادت و سوء فهم است که شبع و شره طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت که تنعم و ترفه موجب آن میگردد وان ما حرم رسول الله كما حرم الله و بدرستی چیزی که حرام
کردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مثل چیزیست که حرام کردانیده است خدا و در بعض نسخ انما است که معنی والا است بعد از آن مثال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده بسنت رسول الله
و مذکور نیست در کتاب الله و فرمود الا لا يحل لكم الحمار الاهلي آگاه باشید حلال نیست مر شما را گوشت خر اهلی که در خانها میباشد احتراز کرد از خر وحشی که آنرا گورخر گویند که آن حلال است
ولا كل ذي ناب من السباع و حلال نیست هر خداوند نیش از درندها مثل شیر و گرگ و سگ و مانند آن ولا لقطة معاهد و حلال نیست لقطه معاهد لقطه بضم لام و فتح قاف مال برداشته
شده از زمین و بسکون قاف نیز آمده و فتح اصح واکثر است و معاهد بکسر و فتح ها هر دو جائز است کسی که میان تو و میان او عهد بود و مراد بوی در حدیث ذمی است پس معنی آنست که مال ذمی
که در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا که وی مال ذمی معصوم است چنانکه حکم مال مسلمانان است الا ان يستغني عنها صاحبها مگر آنکه بی نیاز باشد از آن لقطه مالک او که
معاهد است و دو معنی گفته اند یکی آنکه مالک بگذارد آن را و ببخشد مر کسی را که یافته است دوم آنکه شئ قلیل خسیس باشد که در عادت نیازمندی بآن نباشد و گفته اند که چون لقطه چیزی حقیر

باشد

باشد لتصرف لاقتطہ در آن اگر محتاج باشد جائز است و احکام لقطہ بتفصیل در بابے می بیاید انشاء اللہ تعالیٰ ومن نزل بقوم فعلیہم ان یقروہ و یکی از احکام کہ بحدیث ثابت شدہ و در کتاب اللہ ذکر
آن نیست اینست کہ کسیکہ نزول کند بر قومی و فرود آید بر ایشان پس لازم است بر آن قوم کہ مہمانی کنند آنکس را و این بطریق سنت و استحباب است نہ بر سبیل فرضیت و ایجاب زیرا کہ مہمانی کردن واجب
نیست بلکہ سمت ارباب مروت و سیرت اہل ایمان است و لہذا این حکم را در صورت نہی آورد و گفت حلال نیست مر قوم را کہ مہمانی نکنند مر کسی را کہ نزول کند بر ایشان چنانکہ در روایت او گفت
فان لم یقروہ فلہ ان یعقبہم بضم یا و سکون عین و کسر قاف بمثل قراہ پس اگر مہمانی نکنند آنقوم مر آنکس را پس میرسد مراو را کہ جزای فعل ایشان دہد بمقدار مہمانی خود و بگیرد از ایشان بدل
آنچہ فوت شدہ او را یعنی جای آن دارد کہ بگیرد و ایشان مستحق و سزاوار آن شدہ اند کہ توان گرفت اگرچہ واجب نیست قرا بکسر قاف و بر مقصور و بظاہر این کلام ناظر در وجوب ضیافت است پس
بعض گویند کہ این حکم در کسی است کہ مضطر است و اگر نگیرد خوف ہلاک دارد چنانکہ در حالت مخمصہ میباشد و بعض گفتہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لشکری میفرستاد و سکان بوادی و مفاوز
بازاری برپا نمیکردند کہ از آنجا چیزی بخرند و بخورند پس سخت گرفتہ شد کار بر اہل قری کہ برای غازیان مہمانی کنند و اگر نکنند عقوبت ایشان این باشد کہ بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت
خود بر سبیل زجر چنانکہ حکم بود کہ ہرکہ از غنیمت بدزدد متاع او را بسوزند و ہرکہ منع زکوۃ کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفتہ اند کہ مہمانی کردن مر کسی را کہ نزول کند در ابتدای اسلام واجب
بود پس از آن منسوخ گشت بفرضیت زکوۃ واللہ اعلم رواہ ابوداؤد روایت کرد این حدیث را ابوداؤد تا اینجا وروی الدارمی نحوہ وکذا ابن ماجۃ الی قولہ کما حرم اللہ و روایت
کرد دارمی مانند آن و ہمچنین روایت کرد ابن ماجہ تا قول وی کما حرم اللہ و ایشان این کلام را کہ الا لا یحل الی آخرہ ذکر نکردہ اند وعن العرباض بکسر عین مہملہ و سکون را و بموحدہ و ضاد معجمہ بن ساریۃ
بسین مہملہ و را و یای تحتانیہ صحابی است از اہل صفہ و از گریہ کنندگان کہ فرود آمدہ در باب ایشان آیۂ کریمۂ ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملہم الآیۃ نزول کرد بشام و سکونت بحمص کرد مات سنۃ خمس
وسبعین رضی اللہ عنہ قال قام رسول اللہ عرباض بن ساریہ گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی خطبہ خواند فقال پس گفت آنحضرت ایحسب احدکم متکئا علی اریکتہ آیا گمان میبرد یکی
از شما تکیہ زدہ بر تخت آراستہ خود یظن ان اللہ لم یحرم شیئا الا ما فی ہذا القرآن گمان میبرد کہ خدای تعالی حرام نگردانیدہ است چیزی را مگر چیزیکہ در این قرآن است الا وانی واللہ قد
امرت آگاہ باشید و بدرستیکہ من بخدا سوگند تحقیق امر کردہ ام و وعظت و پند کردہ ام ونہیت عن اشیاء و باز داشتہ ام مردم را از چیزہا انہا لمثل القرآن بدرستیکہ آنچہ امر و نہی و وعظ کردہ ام
مثل آنست مقدار قرآن است او اکثر بلکہ بیشتر است از آن پس از ان بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم احکامی چند از آنچہ نہی کردہ است و در قرآن نیست بقول خود وان اللہ لم یحل لکم ان تدخلوا
بیوت اہل الکتاب الا باذن و بدرستیکہ خدای تعالی حلال نگردانیدہ است مر شما را کہ در آئید خانہای اہل کتاب مگر باذن ولا ضرب نسائہم و حلال نگردانیدہ است مر شما را زدن زنان ایشان را و اگر فتح جزیہ
و خراج و مانند آن ولا اکل ثمارہم و حلال نگردانیدہ است خوردن میوہای ایشان را اذا اعطوکم الذی علیہم وقتیکہ بدہند اہل کتاب شما را چیزیکہ بر ایشانست از جزیہ و خراج رواہ ابوداؤد روایت
کرد این حدیث را ابوداؤد وفی اسنادہ و در اسناد وی این شخص است کہ نام وی اشعث بن شعبۃ المصیصی است قد تکلم فیہ تحقیق سخن کردہ شدہ است در وی کہ ثقہ است یا نہ والمصیصی
بکسر میم و تشدید صاد مہملہ اولی و بفتح میم و خفت صاد نیز گفتہ اند نسبت است بشہری کہ نام آن مصیصہ است و در قاموس گفتہ کہ مصیصہ بر وزن سفینہ نام شہری است بشام و تشدید دادہ نمیشود
وعنہ و ہم از عرباض بن ساریہ روایت است قال صلی بنا رسول اللہ نماز گزارد با ما یعنی امامت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم یکروزی ثم اقبل علینا بوجہہ پس توجہ کرد بر ما بروی
مبارک خود فوعظنا موعظۃ بلیغۃ پس پند کرد ما را پندی کردنی سخت رسا و مؤثر در قول بلیغ آنکہ رساند قول وی بمقصود و رسد و بالغ نیکو رسندہ و بلیغ فصیح کہ بعبارت خود کہ ضمیر را برساند ذرفت منہا
العیون اشک ریخت از آن موعظہ چشمہا ذرف بذال معجمہ رفتن اشک از چشم ووجلت منہا القلوب و ترسید وی از دلہا فقال رجل پس گفت مردی یا رسول اللہ کان ہذہ موعظۃ مودع
گویا این پند کسی است کہ وداع کنندہ است چہ شخص در وقت وداع کردن از پند و نصیحت ہرچہ کہ دانست چیزی فرو نگذارد و ہرچہ گفتنی است بگوید و دل از آن متاثر و وداع و جلت تو گرفتہ میشود و محزون
میگردد فاوصنا پس وصیت کن ما را یعنی اندرزی بکن ما را آنسان تا دل ما بیاید و از نجا فقال اوصیکم بتقوی اللہ پس گفت وصیت میکنم شما را بپرہیزگاری و ترس از خدا والسمع والطاعۃ
و بقبول کردن حکم امرا و فرمان برداری ایشان در آنچہ موافق حکم شرع بود و بتقوی جمع شود وان کان عبدا حبشیا و اگرچہ حاکم غلام حبشی بود و این مبالغہ است در اطاعت امرا و الا بندہ
امیر نشود یکی از شرائط امارت آزادی است و این چنانست کہ در حدیث آمدہ است کہ ہرکہ مسجدی بنا کند او را در بہشت خانہ بنا کنند اگرچہ آن مسجد ہمچو آشیانہ گنجشک باشد و مسجد ہرگز ہیچو آشیانہ گنجشک
نباشد و لیکن مقصود مبالغہ است در خردی و تنگی و تواند کہ بندہ حبشی نائب سلطان کبیر بود بر این تقدیر اطاعت وی لغیرہ بود کہ سلطان واجب کردہ پس از آن علت سمع و طاعت امرا بیان فرمود
بقول خود فانہ من یعش منکم بعدی زیرا کہ بدرستی کہ کسی میزید از شما بعد از من فسیری اختلافا کثیرا پس سرانجام است کہ ببیند اختلاف بسیار را در مردم در سمع و طاعت امرا من است آن
فتنہ کہ پیدا کرد از اختلاف و اشارت کرد بحفظ تقوی بقول خود فعلیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین المہدیین پس لازم گیرید سنت مرا و سنت خلیفہای مرا کہ اہل رشد و رشاد در راہ
یافتگانند و رشد و رشاد یافتہ اند و بہ بودن خلافت و مراد بخلفای راشدین خلفای اربعہ داشتہ اند و ہرکہ بر سیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نہ ہرکہ بہوای نفس
خود بدعتی پیدا کند و بحقیقت سنت خلفای راشدین رضی اللہ عنہم ہمان سنت پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شہرت نیافتہ بود و بعد از وی در زمان ایشان
رواج یافتہ و مشہور گشتہ و مضاف بایشان شدہ و چون ممکن آن بود کہ یکی آن را بجہت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس ہرچہ خلفای راشدین بآن
حکم کردہ باشند اگرچہ باجتہاد و قیاس ایشان بود موافق سنت نبوی است و اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد چنانکہ فرقہ زائغہ کنند پس از آن مبالغہ کرد در وصیت باتباع سنت و فرمود تمسکوا
بہا چنگ در زنید بہ سنت من و سنت خلفای راشدین وعضوا علیہا بالنواجذ و سخت بزنید بر سنت دندانہا را و محکم بگیرید آنرا و عض گزیدن و نواجذ چہار دندان در اقصای
دندانہا کہ آنہا را اضراس حلم و اضراس عقل گویند و بمعنی انیاب و مطلق اضراس نیز آمدہ وایاکم ومحدثات الامور و دور دارید خود را از کارہای نوپدید شدہ کہ در زمان آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و زمان خلفای راشدین نبوده اند فان کل محدثة بدعة زیرا که هر خصلت احداث کرده شده بدعت است وکل بدعة ضلالة و هر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است
رواه احمد وابو داؤد والترمذی وابن ماجة این حدیث را این چهار کس روایت کرده اند الا انهما لم یذکرا الصلوٰة مگر این ست که ترمذی وابن ماجه ذکر نکرده اند قصه نماز گذاردن را
یعنی نگفته اند صلی بنا رسول الله بلکه حدیث از وعظ آغاز کرده اند وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا گفت ابن مسعود کشید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای تفهیم ما خطی راست تا راه راست را بما نماید ثم قال هذا سبیل الله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خط را که راست کشیده ام راه خداست ثم خط خطوطا
عن یمینه وعن شماله پس کشید خطهای دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن وقال هذه سبل وگفت این راههاست علی کل سبیل منها شیطان یدعوا الیه بر سر هر یکی
از این راهها شیطانیست که میخواند مردم را بآن راه و بیرون می برد از راه راست وقرأ و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه الآیة پروردگار
عالم میفرماید که این راه من است راست که نمودم شما را پس پیروی کنید آنرا و آخر آیت این است که ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله و پیروی مکنید راهها را که چپ و راست میروند
یعنی ادیان مختلفه و طرق زائغه تا پریشان نکردانند آن راهها شما را و دور نبرند از راه راست رواه احمد والنسائی والدارمی بدانکه در این حدیث و در احادیث دیگر که درین معنی وارد
یافته در کتب احادیث عدد این خطوط در نظر نیامده جز آنکه در مدارک در تفسیر این آیت حدیث روایت کرده است که کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی مستوی و فرمود این سبیل رشد است
و راه خداست پیروی کنید آنرا پس کشید در هر جانب شش خط مائل و فرمود این راههاست بر سر هر راه شیطانیست که میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از آن و خواند این آیت را و گفت صاحب
مدارک منتشر میگردد هر یکی از این دوازده راه شش راه پس میگردد هفتاد و دو راه و پوشیده نماند که افتراق امت بهفتاد و سه فرقه در حدیث صحیح وارد شده است لیکن با این طریق که در
مدارک گفته بلکه در مواقف گفته است که کبار فرق اسلامیه هشت است معتزله و شیعه و خوارج و مرجیه و نجاریه و جبریه و مشبهه و ناجیه بعد از آن معتزله را بیست فرقه ساخته و شیعه را
بیست و دو فرقه و خوارج بیست و مرجیه را پنج و نجاریه را سه و جبریه و مشبهه را تفریق نکرده و فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و مجموع هفتاد و سه فرقه شد انتهی اگر گویند چگونه معلوم
شود که فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند و این راه راست است و راه خداست و دیگر همه راههای نار است و هر فرقه دعوی میکند که بر راه راست است و مذهب وی حق و جوابش آنکه این چیزی
نیست که بمجرد دعوی تمام شود برهان باید و برهان حقانیت اهل سنت و جماعت آنست که این دین اسلام بنقل آمده است و مجرد عقل بآن وافی نیست و بتواتر اخبار معلوم شده و بتتبع و تفحص
احادیث و آثار متیقن گشته که سلف صالح از صحابه و تابعین باحسان و من بعدهم همه برین اعتقاد و برین طریقه بوده اند و این بدع و هوا در مذاهب و اقوال بعد از صدر اول حادث شده
و از صحابه و سلف متقدمین هیچ کس بر آن نبوده و ایشان متبری بوده اند از آن و بعد از حدوث آن رابطه صحبت و محبت که با آن قوم داشتند قطع کرده و رد نموده و محدثین اصحاب
کتب سته و غیرها از کتب مشهوره معتمده که بنا و مدار احکام اسلام بر آنها افتاده و ائمه فقهای ارباب مذاهب اربعه و غیرهم از آنها که در طبقه ایشان بوده اند همه برین مذهب بوده اند و
اشاعره و ماتریدیه که ائمه اصول کلام اند تائید مذهب سلف نموده و بدلایل عقلیه آنرا اثبات کرده و آنچه سنت رسول صلی الله علیه وسلم و اجماع سلف بر آن رفته بوده مؤکد ساخته اند و لهذا نام
ایشان اهل سنت و جماعت افتاده اگرچه این نام حادث است اما مذهب و اعتقاد ایشان قدیم است و طریقه ایشان اتباع احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و اقتدا بآثار سلف و حمل نصوص
بر ظاهر است مگر عند الضرورة و عدم استمداد بر عقول و آرا و اهوای دیگران بخلاف مثل معتزله و شیعه و آنها که در اعتقادات بر طریقه ایشان اند تشبث بفلسفه و استرسال بآرا و اهوا و تمام
نموده و مشائخ صوفیه از متقدمین و محققین ایشان که استادان طریقت و زهاد و عباد و مرتاض و متورع و متقی و متوجه بجناب حق و متبری از حول و قوت نفس بوده اند همه برین مذهب
بوده اند چنانکه از کتب معتمده ایشان معلوم گردد و در تعرف که معتمدترین کتابهای این قوم است و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در شان او گفته است لولا التعرف لما
عرفنا التصوف عقائد صوفیه که اجماع دارند بر آن آورده که همه عقائد اهل سنت و جماعت است بی زیادت و نقصان و مصداق این سخن که گفتیم آنست که کتابهای حدیث و تفسیر و
کلام و فقه و تصوف و سیر و تواریخ معتبره که در دیار مشرق و مغرب مشهور و مذکور اند جمع کنند و تفحص نمایند و مخالفان نیز کتابها را بیارند تا ظاهر شود که حقیقت حال چیست
و بالجمله سواد اعظم در دین اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است عرف ذلک من انصف بالانصاف وتجنب عن التعصب والاعتساف والله یقول الحق وهو یهدی السبیل و
عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع و
پیرو مر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت اگر مراد متابعت است در اعتقاد و عمل در عبادات و عادات بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی صلی الله علیه وسلم در وقت
معارضه داعیه حق و باعثه هوی پس مراد نفی ایمان کامل است و اگر طبیعت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت واست مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هوا تابع شود و نگفت
منتفی و منعدم گردد زیرا که انتفا و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه کمال آنست که هوا باشد و تابع حق و منقاد امر باشد رواه فی شرح السنة
روایت کرد این حدیث را محیی السنة در شرح السنة وقال النووی فی اربعینه و گفته است امام نووی در چهل حدیث خود هذا حدیث صحیح رویناه فی کتاب الحجة باسناد
صحیح وعن بلال بن الحارث المزنی بضم میم و فتح زای و کسر نون صحابی است آمد بر آنحضرت در وفد مزنیه در سال پنجم از هجرت مات سنة ستین وله ثمانون سنة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من احیی سنة من سنتی کسی که زنده کرداند و ترویج دهد سنتی از سنتهای مرا قد امیتت بعدی بتحقیق میرانیده شده و ضائع کرده شده است پس از
من فان له من الاجر مثل اجور من عمل بها پس بدرستی که مر آنکس راست از اجر و ثواب مقدار اجرها و ثوابهای کسانی که کار میکنند بآن سنت من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا
بی آنکه کم کرده شود بسبب ثبوت اجر مر آنکس را از اجرهای این کار کنندگان چیزی یعنی هم آن عاملان اجر با کمال و تمام حاصل شود و هم این احیای سنت کننده و روایح

نامه

دہندہ را بمقدار اجرہای ایشان ثابت میگردد ومن ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله ورسوله وکسی که بدعتی پیدا کند بدعت ضلالت که راضی نیست از آن خدا ورسول بخلاف
بدعت حسنه که در وی مصلحت دین وتقویت وترویج آن باشد کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ینقص ذلك من اوزارهم شیئا باشد بر آنکس از بزه مقدار بزہهای کسی که عمل کند بآن
بدعت کم نمیکند آن از بزہهای ایشان چیزی را شرح این حدیث وسخن در آن در آخر فصل اول در حدیث ابی ہریرة از روایت مسلم گذشت رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن کثیر بن
عبدالله بن عمرو عن ابیه عن جده وعن عمرو بن عوف انصاری است حاضر شد بدر را وسکونت کرد مدینه را رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین لیارز الی
الحجاز کما تارز الحیة الی جحرها ترجمه این عبارت در حدیث آخر از فصل اول گذشت الا آنکه آنجا الی المدینه گفت واینجا الی الحجاز که شامل مکه ومدینه هر دو است چنانکه آنجا نیز اشارت
کرده شد مانا که سبب ورود در آن مقام بیان فضیلت مدینه مطهره بود ودر یمقام اخبار بفضیلت حرمین زادهما الله تعظیما وتشریفا والله اعلم ولیعقلن الدین من الحجاز
وهرآئینه پناه میجوید دین از زمین حجاز ومیگیرد او را ملجا ومسکن وباز میگردد بسوی او وقتیکه ظاهر شود فتن ومستولی گردند اہل کفر وفساد در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانکه گفت
معقل الاروية من رأس الجبل یعنی پناه جستن بزکوہی از سر کوه وبرآمدن او آنرا اروية بضم ہمزه وسکون را وتشدید یا بزکوہی وبعض مخصوص بماده دارند ان الدین بدا
غریبا وسیعود کما بدا بدرستیکه دین پیدا شده است غریب تنها وسرانجام است که باز گردد چنانکه بود فطوبی للغرباء پس خوشی وخرمی باد مر غریبان را وهم الذین یصلحون ما افسد
الناس من بعدی من سنتی وغربا آنکسانی اند که نیکو میسازند چیزی را که بد ساخته اند مردم بعد از من از سنت من رواه الترمذی وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل هرآئینه بیاید بر امت من مانند آنچه آمده وگذشته بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل موافق ومطابق بایکدیگر واصل
این ترکیب آن است که چون نعلین بدوزند طاقهای آنها بریکدیگر اندازه کرده میبرند تا برابر آیند وگویند حذوت النعل بالنعل حذو بمعنی اندازه کردن وبریدن نعل را وطابق النعل
بالنعل نیز گویند پس این مثل شد در موافقت دو چیز بیکدیگر حتی ان کان منهم من اتی امه علانية تا آنکه اگر بود از بنی اسرائیل کسی که آمد مادر خود را یعنی جماع کرد با وی آشکارا
لکان فی امتی من یصنع ذلك هرآئینه باشد در امت من کسی که میکند آن فعل شنیع را وگفته اند که مراد بمادر زوجه پدر است یعنی چه صورت دارد که کسی با وجود حقیقی این فعل کند که مانع
طبعی با نهی شرعی همراه است اما در زوجه پدر که مادر را واست صورت امکانی دارد از جهت عدم مانع طبعی وان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین وسبعین ملة وبدرستیکه بنی اسرائیل جدا شدند
بر ہفتاد ودو مذہب وتفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة وجدا میشوند امت من از آنها که ایمان آورده اند وروی بقبله دارند بر ہفتاد وسه مذہب در اصول عقائد کلهم فی النار
یعنی ایشان مستحق در آمدن در دوزخ باشند بجهت سوء اعتقاد والا بجهت عمل شاید که فرقه ناجیه نیز در آیند وقول آنکه ذنوب فرقه ناجیه مطلق مغفور است سخن بی دلیل است الا ملة واحدة
مگر یک اہل ملت قالوا من هی گفتند صحابه کیست آن یک اہل ملت یا رسول الله قال ما انا علیه واصحابی فرمود اہل ملتی است که من بر آنم واصحاب من بر آنند رواه الترمذی وفی روایة
احمد وابی داؤد عن معاوية ودر روایت امام احمد وابی داؤد از معاویه اینچنین آمده است که ثنتان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهی الجماعة اہل ہفتاد ودو ملت
در آتش دوزخ اند واہل یک ملت در بہشت مسمی بجماعت است از جهت اجتماع ایشان بر کلمه حق وبرآنچه اجماع کرده اند بر آن سلف که براه راست بوده اند واین عبارت نیز در بین واقع
آمده است که وانه سیخرج فی امتی اقوام وبدرستیکه شان اینست که بیرون خواهند آمد در امت من گروهها که تتجاری بهم تلك الاهواء روان میشود با ایشان یعنی سرایت
میکند در رگ وپی ایشان آن اہوا که متفرق شده اند بآنها واہوا جمع ہوی بمعنی اراده نفس وشہوات وگفته خوانده است ایشان را بآن مذہب کما یتجاری الکلب بصاحبه چنانکه سرایت میکند کلب
در صاحب خود وکلب بفتح لام علتی است که عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه ومستولی میگردد بروی شبیه مالیخولیا وسرایت میکند از وی بدیگری ونمیتواند که بجانب آب نگاه کند
واگر بکند فریاد کند وبی طاقتی دارد وبسا که از تشنگی بمیرد ونتواند که آب بخورد واین علتی است که میریزد ماده آن بر تمامه بدن او ومتولد میگردد از وی اعراض ردیه وسرایت میکند در رگ
وپی چنانکه فرمود لا یبقی منه عرق ولا مفصل الا دخله باقی نمیماند از صاحبش ہیچ رگی وبندی مگر آنکه در می آید آن علت در آن وتشبیه اہل اہوا بصاحب این علت بجهت آنست که بر
صاحبش مستولی گردد واعراض ردیه از وی متولد شود وضرر آن از وی بدیگری بتجاوز کند چنانکه علت بدعت وہوا در اہل اہوا وچنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد ونتواند آنرا خورد
وتشنه بمیرد ہمچنین اہل اہوا از علم دین بگریزند ونتوانند از آن مستفید شد ومحروم از آن بمیرند در بادیه جهل وماویه بدعت جان دہند نسأل الله العافیة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی بدرستیکه خدای تعالی گرد نمی آرد امت مرا او قال امة محمد شک راوی است که بجای امتی است امة محمد گفت علی ضلالة
بگمراہی واین خاصیت ومنقبتی است که پروردگار تعالی این امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که ہرچه بر آن اتفاق کنند جز حق وثواب نبود وید الله علی الجماعة ودست
قدرت واحسان الہی بر جماعت است واین کنایت است از حفظ ونصرت حقتعالی اہل حق را از ایذای خلق وخوف اعدای دین وتوفیق وی سبحانه مر ایشان را از برای استنباط احکام واطلاع
بر دریافت حق وچون اختلاف کنند ومتفرق شوند زائل گردد از حفظ وعصمت وسکینه او نیز رسد عذاب وفاسد گرداند احوال او بیرون آرد از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب
او رضی الله عنهم بر آن بودند ومن شذ شذ فی النار وکسی که تنها افتد از جماعت وبیرون آید از سواد اعظم انداخته میشود در آتش دوزخ شذ اول بر صیغه معلوم است ودوم مجہول
ومعلوم نیز آمده وہمچنین در حدیث آینده رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله وہم از ابن عمر روایت است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اتبعوا السواد الاعظم پیروی کنید سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاہی است وبمعنی جمهور واکثر از مردم نیز باید چنانکه سیاہی لشکر گویند کثرت وزیادت آنرا ومراد متابعت ایشان
باتباع آنچه اکثر علما در آن جانب اند فانه من شذ شذ فی النار رواه ابن ماجة من حدیث انس ودر بعض نسخ در اینجا بیاض است واین عبارت در حاشیه نوشته ودر بعض

وکثر

و آن اہل یک ملت

ابن ابی عاصم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده و عن انس قال قال لی رسول الله گفت انس که گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ای پسرک من ان قدرت ان تصبح وتمسی اگر توانی که صبح کنی و
شام کنی ولیس فی قلبک غش لاحد و حال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت مر هیچ یکی را فافعل پس بکن که کاری عظیم است ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مدح و ترغیب این کار
یا بنی وذلک من سنتی ای پسرک من و آن کار از سنت سنیه و طریقه مرضیه منست و من احب سنتی فقد احبنی و کسی که دوست دارد سنت مرا پس بتحقیق دوست میدارد مرا چه دوست
داشتن طریقه و سیرت کسی ناشی از محبت او و باعث بر آنست و من احبنی کان معی فی الجنة و کسیکه دوست دارد مرا باشد با من در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب
و در حدیث اشارتست بآنکه دوست داشتن سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم مورث محبت آنحضرت و مرافقت اوست صلی الله علیه وسلم چه جای عمل بدان رزقنا الله رواه الترمذی و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی کسی که چنگ در زند و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان
از سنت و تقصیر کردن در آن فله اجر مائة شهید پس مر او راست مزد و ثواب صد شهید کنایت است از یافتن غایت جهد و مشقت در آن و حصول کمال فضیلت و ثواب بر آن رواه البیهقی فی
کتاب الزهد له من حدیث ابن عباس رضی الله عنهما در اینجا نیز در بعض نسخ بیاض است و در حاشیه این عبارت نوشته و عن جابر عن النبی روایتست از جابر از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم حین اتاه عمر وقتی که آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا بدرستی که ما می شنویم حدیثها و حکایتها را از یهود
که خوش می آید ما را آن احادیث و حکایات افتری ان نکتب بعضها آیا می بینی و رای میزنی که بنویسیم بعضی از آن احادیث را فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق زجر و
انکار امتهوکون انتم آیا متحیرید شما در دین اسلام و در بودن وی دینی تام و کامل که محتاج بدینی دیگر نباشد تا از اهل کتاب چیزی بگیرید و استفاده نمائید کما تهوکت الیهود والنصاری
چنانکه متحیر شدند یهود و نصاری و افتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه لقد جئتکم بها بتحقیق آوردم امر ملت و شریعت را بیضاء نقیة سفید و پاک و صاف و روشن و
خالص از شک و شبهه و مبرا از اشتباه و التباس ولو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و اگر میبود موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او و تمامه مردم
غیر ایشان زیرا که شرایع همه منسوخ شد بشریعت من رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل طیبا کسی که
بخورد حلال را و عمل فی سنة و کار کند از جهت بودن او در سنت اگرچه قلیل باشد و امن الناس بوائقه و ایمن باشند مردم از شرهای او یعنی از وی بکسی شری نرسد یعنی گمراه نگرداند
و کسی را از راه نبرد کذا قیل و ظاهر آنست که مراد عامه ازین باشد و بوائق جمع بائقه است بمعنی سختی و در حدیث آمده است که در نیاید بهشت را کسی که ایمن نباشد همسایه او بوائق او و او را تفسیر کرده اند
آن را بظلم و غش و سختی و شر دخل الجنة می در آید بهشت را فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ان هذا الیوم لکثیر فی الناس بدرستی که این کار امروز در زمان ما بسیار است
در مردم بعد از این چه حال خواهد بود فقال و سیکون فی قرون بعدی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در این زمان بسیار است و سرانجام است که میباشد در جماعتها که پیدا
شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود خیر از امت من مطلقا اگرچه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعه خواهند بود که بطریقه تقوی و سنت اقامت خواهند نمود رواه الترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به هلک بدرستیکه شما در زمانی هستید که هر که ترک کند از شما ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان هلاک میشود و عقاب کرده میشود او را بر آن ثم یأتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا پس می آید زمانی که هر که بکند از ایشان ده یک
آنچه امر کرده شده است بدان نجات یابد از عذاب و ثواب داده میشود بر آن و این در سنن و نوافل خیرات خواهد بود والا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند
که مراد امر معروف و نهی منکر است که در زمان نبوت و قریب بدان زمن بود چه حق ظاهر بود و دولت اسلام قوی و امداد و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع که با وجود آن
در ترک امر و نهی مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان که کار بنقیض آنست اگر اندکی از آن هم بوجود آید غنیمت است و موجب اجر گردد رواه الترمذی وعن ابی امامة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد هدی کانوا علیه گمراه نشدند هیچ قومی پس از هدایتی که بودند بر آن الا اوتوا الجدل مگر آنکه داده شدند
جدل و جدل مقتضی شدت در خصومت و عناد و ستیزه و تعصب تا ترویج کنند مذهب باطل او را بر اندازند بنای حق ثم قرأ رسول الله پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هذه
الایة این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون رواه احمد والترمذی و ابن ماجة و سبب نزول این آیت
آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالی اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بتحقیق شما و چیزی که می پرستید شما غیر حق هیمه دوزخ است مشرکان خوشحال شدند و
فریاد بر آوردند و گفتند بتان ما بهتر از عیسی علیه السلام نیستند و اگر عیسی هم که معبود نصاری است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ایم که بتان ما نیز با وی باشند اینجا میفرماید که مَا ضَرَبُوْهُ
لَکَ اِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُوْنَ یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر بطریق جدل و خصومت چه ما تعبدون شامل عیسی علیه السلام نبود زیرا که کلمه ما عبارتست از غیر عقلا یا شامل
بمعنی چیز چنانکه من برای عقلا است منعکس و ایشان میدانند که لغت عرب اینچنین است با وجود آن بمحض جنگ و جدل و تعصب این سخن میگویند و آورده اند که ابن زبعری بکسر زای و فتح با و سکون
عین و فتح را در آخر الف که یکی از مشرکان بود این بحث کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وای بر تو چه خوش جاهل بوده تو بزبان قوم خود وعن انس ان رسول الله در روایتست
از انس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت لا تشددوا علی انفسکم سخت نگیرید بر نفسهای خود بار تکالیف ریاضات و مجاهدات شاقه که نفس طاقت
آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است آن را پروردگار تعالی و آسان کرده است بر شما کار را فیشدد الله علیکم تا سبب آن شود که سخت
گیرد خدا تعالی بر شما و فرض گرداند آن را و شما را طاقت ادای حق آن نباشد و در مانید و باز گردید فان قوما شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم پس بدرستیکه قومی سخت

گرفتند

کرفتند پس سخت کرفت خدا برایشان فتلک بقایاهم فی الصوامع والدیار پس آن سخت کیرندکان بر نفس خود باقی ماندکان ایشانند در صومعها و دیرها صومعه بفتح میم عبادت خانه نصاری
و دیر کلیسای رهبانان ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم رهبانیتی که پیدا کردند ایشان آنرا فرض نکردانیدیم ما آنرا برایشان ومراد برهبانیت مبالغه در عبادت و ریاضت وانقطاع
از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرها در کردن و بریدن آلت مردی و کریختن بکوه و بیابان و امثال آن که راهبانان و زاهدان اهل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش
خود اختراع و ابتداع نمودند بی آنکه ما برایشان فرض کردانیم و در آخر آیت میفرماید فما رعوها حق رعایتها پس رعایت نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آن آورده اند که آمد احمد بن الحواری نزد
استاد خود ابو سلیمان دارانی رض و کفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل مشکهای کهنه و زههای کمان و ما میخوریم و می پوشیم و آسایش میکنیم درین اندیشه جان می کاهد که این چه حالیست
وچیست ابو سلیمان دارانی کفت میدانستم که تو تازه خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواهند و اخلاص سوختن و کداختن اکر ده روز عمل کردی و اخلاص ورزیدی بهتر از ده
سال است که سوختی و کداختی رضای حق مطلوب است کما قال ولم یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب رواه ابوداؤد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم نزل القرآن علی خمسة اوجه فرود آمده است قرآن بر پنج قسم حلال و حرام ومحکم ومتشابه وامثال معنی حلال و حرام ظاهر است ومعنی محکم و متشابه در فصل اول در حدیث
عائشه رض معلوم شد ومراد به امثال قصص ومواعظ است فاحلوا الحلال پس حلال کردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آنرا وحرموا الحرام و حرام کردانید حرام را
واعملوا بالمحکم و کار کنید بمحکم وآمنوا بالمتشابه وایمان آرید بمتشابه و بدانید که آنچه مراد حق تعالی است از آن حق است اکرچه ما ندانیم و اعتبروا بالامثال و عبرت کیرید و پند پذیر
شوید بامثال هذا لفظ المصابیح اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است وروی البیهقی فی شعب الایمان و روایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان ولفظه و لفظ بیهقی اینست
فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم پس عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را وقول او وآمنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است ولفظ مصابیح
در معنی و بیهقی یکی است وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله وسلم الامر ثلثة احکام شرع سه نوع است امر بین رشده حکمی است که ظاهر و هویداست
بره بودن او فاتبعه پس متابعت و پیروی کن آنرا وامر بین غیه و حکمی است که پیداست ناره بودن او فاجتنبه پس پرهیز کن از آن و یکسو شو از آن وامر اختلف فیه و حکمی است که اختلاف
کرده شده است و اشتباه است در رشد و غی او فکله الی الله پس بسپار او را بخدا و توقف کن در آن و طلب کن رشد و هدایت در آن رواه احمد الفصل الثالث عن معاذ بن جبل قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان بدرستی که شیطان کرک آدمی است میبرد و میرباید آنرا که از جماعت برآید پس هلاک میکند کذئب الغنم مانند کرک کوسفند
یاخذ الشاذة میکیرد کوسفند یکانه را که رمنده است و انس ناکیرنده است والقاصیة و میکیرد کوسفندی را که دور رونده است از کله بی نفرت والناحیة و کوسفندی را که بیک جانب افتاده است
اکرچه نکریخته و دور نرفته است و آنکه در درون کله است ایمن و سلامت است وایاکم والشعاب و دور دارید خود را از راههای میان دو کوه مقصود نه برآمدن از میان جماعت و بیرون
افتادن از راه سلوک است چنانکه فرمود وعلیکم بالجماعة والعامة و برشما باد که لازم کیرید جماعه را و اکثر را اشارت است بآنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام
ممکن نیست رواه احمد وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا کسی که جدائی کرد جماعت را مقدار یک بدست فقد خلع ربقة
الاسلام عن عنقه پس بتحقیق برکشید ربقه اسلام را از کردن خود یعنی حاصل آن شد که شاید از قید اسلام و بند احکام آن برآید و ربقه بکسر را و فتح آن نیز آمده ریسمانی که در وی چند حلقه سازند
و هر حلقه در کردن کوسفندی اندازند و هر حلقه را ربقه کویند رواه احمد و ابوداؤد وعن مالک بن انس مرسلا روایت است از امام مالک بن انس بطریق ارسال قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کذاشته ام من در میان شما دو چیز که کمراه نمیشوید مادام که چنک در میزنید بآن دو چیز آن دو چیز کدام است کتاب الله وسنة
رسوله کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی الموطاء روایت کرده است این حدیث را امام مالک در موطا که نام کتاب امام مالک است و موطا مقصور و ممدود
هر دو آمده بدانکه مرسل در اصطلاح مشهور روایت تابعی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمعنی منقطع نیز آید چنانکه در مقدمه کذشت پس کفته شود که مالک تابعی نیست تا حدیث او
مرسل کردد و اولی آنست که بجای مرسلا تعلیقا کوید که بمعنی حذف اول اسناد است وعن غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین بن الحارث الثمالی بضم ثاء مثلثه و تخفیف میم رض شامی است
در صحبت وی اختلاف است ابن ابی حاتم و پدرش و ابو زرعه کفته اند که صحابی است و عجلی کفته که تابعی ثقه است و ابن سعد او را در طبقه اولی از تابعین ذکر کرده و ابن حبان در کتاب ثقات
آورده و وی کفته که من در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم و با وی بیعت کرده و مصافحه نموده ام والله اعلم و بعضی غطیف بطا کفته اند بدل ضاد و کفته اند قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما احدث قوم بدعة نو پدید نکردند هیچ قومی بدعت را الا رفع مثلها من السنة مکر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت
رافع سنت باشد بهمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة پس چنک در زدن بسنت اکرچه اندک باشد بهتر است از نو پدید کردن بدعت
اکرچه حسنه بود زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بکرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت آداب خلا و استنجا بروجه سنت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت
ترقی کند بمقام قرب و بترک او تنزل کند از آن واین معنی میکردد بترک افضل از آن تا بمرتبه قساوت قلب که آثار رین و طبع و ختم کویند میرسد نعوذ بالله من ذلک رواه احمد وعن حسان
رضی الله عنه قال و روایت است از حسان بن ثابت که شاعر و صحابی مشهور است و احوال وی در جای دیکر ذکر کرده شده است که کفت ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم پیدا
نکرد هیچ قومی بدعتی را در دین خود الا نزع الله من سنتهم مثلها مکر آنکه کشید خدای تعالی از سنتی که در دین ایشان است مانند آن ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة پس باز
نمیکرداند و نمیفرستد آن سنت را بسوی ایشان تا روز قیامت رواه الدارمی وعن ابراهیم بن میسرة تابعی ثقة صحیح الحدیث است بی نظیر زمان خود بود و حدیث او در اهل مکه است

قال قال رسول الله گفت ابراهیم بن میسره که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم من وقر صاحب بدعة کسی که تعظیم و تبجیل کند مبتدع را و بدعت را فقد اعان علی هدم الاسلام پس بتحقیق مدد کند
بر ویران کردن دین اسلام چه در توقیر وی استخفاف و استهانت سنت است و این میکشد بویران کردن بنای اسلام و بهمین قیاس در توقیر و تبجیل تسنن آبادانی بنای اسلام خواهد بود بسبب تعظیم و
ترویج سنت رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال من تعلم کتاب الله ثم اتبع ما فیه کسی که بیاموزد قرآن را پیروی کند احکامی را که در اوست هداه الله
من الضلالة فی الدنیا راه راست نماید او را خدای تعالی و برهاند از گمراهی در دنیا ووقاه یوم القیمة سوء الحساب و نگاهدارد او را روز قیامت از بدی و سختی حساب وفی روایة قال
و در روایتی اینچنین آمده است من اقتدی بکتاب الله لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرة کسی که پیروی کند بکتاب خدا گمراه نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرت ثم تلا هذه
الآیة پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی پس کسی که پیروی کند کتاب مرا که سبب هدایت است گمراه نشود و بدبخت نگردد حاصل آنکه دولت
و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت است بیت زهی سعادت اگر خدمتت توام گردد که نیکبختی دنیا و دین بخدمت است رواه رزین وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان
رسول الله روایت است از ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ضرب الله مثلا صراطا مستقیما گردانیده است خدای تعالی قصه و حال دین را یا آنچه در اوست
از محارم و حدود و احکام قرآن قصه و حال راه راست وعن جنبتی الصراط سوران واز هر دو جانب آن راه راست دو باره شهر است فیهما ابواب مفتحة در آن دو باره شهر درهای
گشاده وعلی الابواب ستور مرخاة و بر درها پردها است فروهشته وعند رأس الصراط داع و بر سر راه شخصی هست که خواننده است مردم را یقول استقیموا علی الصراط میگوید راست
بروید بر راه ولا تعوجوا و کج نروید وفوق ذلك داع و بالای آن خواننده دیگر هست یدعو میخواند مردم را کلما هم عبد ان یفتح شیئا من تلك الابواب هرگاه که قصد میکند بندهٔ
از بندگان که بگشاید دری از آن درها و بردارد پرده را قال میگوید آن داعی ویحك لا تفتحه وای بر تو مگشا این در را فانك ان تفتحه تلجه پس بدرستی که اگر بگشائی تو آن در را میدرآئی
در او و اگر میدرآئی بعذاب الیم میکشی در وی ثم فسره پس تبیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم این مثل را که مراد از آن چیست فاخبر ان الصراط هو الاسلام پس خبر داد و گفت که راه راست
طریق اسلام است که بدان راه به بهشت جاوید میرسند وان الابواب المفتحة محارم الله وخبر داد که درهای گشاده که پردها بر آن فروهشته افعالی است که حرام گردانیده است خدای تعالی
آنها را بر بندگان وان الستور المرخاة حدود الله و بیان کرد که پردهای فروهشته حدهای خداست که میان بنده و محارم بسته است که از آنها نگذرد و فاصل و بازدارنده است بندهٔ را
از آن و آن عبارت است از احکام وی سبحانه وان الداعی علی رأس الصراط هو القرآن و بیان کرد که مراد بداعی که بر سر راه است قرآن است که میخواند مردم را براه راست
وان الداعی من فوقه و آنکه خواننده است بالای قرآن هو واعظ الله فی قلب کل مؤمن آن پند دهنده از جانب خدا است در دل هر مؤمن و طیبی آنرا تفسیر بلمهٔ ملک کرده که الهام خیر
میکند و تا این نباشد قرآن سود نمیدهد کار قرآن آنست که راه مینماید و نشانهای راه بیان میکند اما قبول افتادن آن و پند پذیرشدن بدان و رفتن براه و رسیدن بمقصود بتوفیق الهی و
هدایت وست که بنده را بدان الهام میکند و در دل وی پیدا آرد رزقنا الله رواه رزین روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود ورواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان و روایت
کرد آنرا احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان عن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بکسر سین و فتح آن صحابیست ساکن شام وکذا الترمذی عنه و همچنین روایت کرد ترمذی
از نواس بن سمعان الا انه ذکر اخصر منه ولیکن اینست که ترمذی ذکر کرد این حدیث را مختصرتر از آنچه روایت کرده اند احمد و بیهقی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال من کان مستنا
کسی که میخواهد برود در راه راست فلیستن بمن قد مات پس باید که برود در راه و اقتدا کند بکسانیکه بتحقیق از عالم گذشته اند فان الحی لا تؤمن علیه الفتنة پس بدرستیکه زندگان ایمن کرده
میشود برایشان از فتنه و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین گفت و نصیحت کرد و مراد بمردها صحابه را داشت و بزندگان اهل زمان خود را جز صحابه چنانکه گفت اولئك
اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة آن مردها یاران محمد اند که بودند فاضلتر از هر که جز ایشانست درین امت ابرها قلوبا و نیکترین امت از روی دلها
واعمقها علما و دورانریشه تر از روی علم واقلها تکلفا و کمتر از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات رسوم و عادات که متعارف است میان مردم و تکلف آنرا گویند که بخود نهند و تکلف در
لغت بخود گرفتن کاری بی فرمود و رنج بر خود نهادن و تکلف پیش آینده بکاری که فزون باشد از حاجت و بیرون از طاقت اختارهم الله لصحبة نبیه ولاقامة دینه برگزید ایشانرا
خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و برای بر داشتن دین وی این دلیل است بر افضلیت و اکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان تمامهٔ خلائق ایشانرا برگزید و یاران
پیغمبر خود ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق و اخیار امت بوده اند و جواهر نفوس ایشان برای انعکاس انوار هدایت و ایمان قابل تر و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید والزمهم
کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها و بودند سزاوارتر و لائق تر بکلمهٔ تقوی و مستحق تر مر آنرا در آثار آمده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامهٔ دلهای بندگان و یافت دل محمد را
صلی الله علیه وسلم روشن تر و پاکتر پس نهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای صحبت او ایشانرا و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عاقل
نپسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنهم و عمرها در سایهٔ تربیت او بوده و خدمت کرده باشند و هنوز پاک و صاف نشده و بدرجهٔ کمال
نرسیده باشند مریدان مشائخ را بینید که در خدمت ایشان بچه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عائد میگردد مگر منافق باشد و منافقان خود بعد از نزول
سورهٔ توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد فاعرفوا لهم فضلهم پس بشناسید برای ایشان فضل ایشانرا واتبعوهم
علی اثرهم و پیروی کنید ایشانرا و بروید بر نشان پای ایشان وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم و چنگ در زنید بآنچه توانید از خویها و روشهای ایشان فانهم کانوا علی
الهدی المستقیم پس بدرستیکه بودند ایشان بر راه راست در غایت راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرموده

رضیت

رضیت لامتی ما رضی بہا ابن ام عبد راضی شدم برای امت خود بدانچہ راضی شد آن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفضیل و تعظیم صحابہ کند چہ جای سخن است نسأل اللہ العافیۃ رواہ رزین وعن جابر ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ اتی رسول اللہ روایت است از جابر کہ آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بنسخۃ من التوراۃ نسخہ از توریت فقال پس گفت عمر یا رسول اللہ ہذہ نسخۃ من التوراۃ این نسخہ ایست از توریت فسکت پس خاموش شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فجعل یقرأ پس در ایستاد عمر کہ میخواند پس خواندن گرفت ووجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یتغیر و حال آنکہ روی مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از حالی بحالی میگشت از غضب فقال ابوبکر رضی اللہ عنہ ثکلتک الثواکل پس گفت ابوبکر عمر را گم کنند ترا زنان گریہ کنندگان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت ما تری ما بوجہ رسول اللہ نمی بینی حالتی را کہ در روی مبارک پیغمبر خدا پیدا است صلی اللہ علیہ وسلم فنظر عمر الی وجہ رسول اللہ پس نگاہ کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و دید اثر غضب در روی فقال اعوذ باللہ من غضب اللہ وغضب رسولہ پس گفت عمر رضی اللہ عنہ از روی اعتذار و استغفار پناہ میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا رضینا باللہ ربا راضی شدیم بخدا باینکہ وی پروردگار ما است وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام کہ وی دین ما است وبمحمد نبیا و راضی شدیم بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم کہ پیغمبر ما است فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفس محمد بیدہ سوگند بخدا کہ تعالی ذات محمد در دست قدرت او است لو بدا لکم موسی اگر ظاہر شود مر شما را موسی پیغمبر فاتبعتموہ وترکتمونی پس متابعت کنید او را و بگذارید مرا لضللتم عن سواء السبیل ہر آئینہ گمراہ میشوید و دور می افتید از راہ راست ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی و اگر بود موسی زندہ و در یافت زمان پیغمبری مرا ہر آئینہ پیروی میکرد مرا رواہ الدارمی وعن جابر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلامی لا ینسخ کلام اللہ کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را وکلام اللہ ینسخ کلامی و کلام خدا نسخ میکند کلام مرا وکلام اللہ ینسخ بعضہ بعضا و کلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی است بحکمی دیگر برای اصلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکہ این حکم تا این مدت مشروع بودہ است و در واقع تغییری و تبدیلی نیست و لیکن چون حکم در اول ظاہر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید کہ گویا تغییر شد و نسخ بر چہار قسم است نسخ کتاب بکتاب و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب لیکن ظاہر این حدیث دلالت دارد کہ نسخ بحدیث کتاب جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد کہ بطریق رای و اجتہاد از خود باشد نہ بوحی یا این حدیث منسوخ است واللہ اعلم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضہا بعضا کنسخ القرآن بدرستی کہ حدیثہای ما منسوخ میگردانند بعض آن بعض را ہمچو منسوخ گردانیدن بعض آن بعض را و اگر مراد از قول او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد آنگاہ ہر چہار قسم مذکور درست گردد و این حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد وعن ابی ثعلبۃ الخشنی بضم خاء و فتح شین منسوب است بیکی از اجداد خود و صحابی است نام او جرہم و نام پدر او ناشب مشہور شدہ بکنیت و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشہور آنست کہ ذکر کردہ شدہ و از اہل بیعت رضوان است نزل کرد در شام و وفات یافت در آن قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض بدرستیکہ خدای تعالی فرض گردانید بعض اشیا را کہ فرائض است فلا تضیعوہا پس ضائع مکنید آنہا را وحرم حرمات فلا تنتہکوہا و حرام گردانید بعض چیزہا را پس مشکنید حرمت آنرا و مبالغہ مکنید در پارہ کردن حرمت آن وحد حدودا فلا تعتدوہا و بست حدہا را پس مگذرید و تجاوز مکنید از آنہا وسکت عن اشیاء من غیر نسیان و سکوت کرد از بعض چیزہا و بیان نفرمودہ آنہا را بی آنکہ فراموش کردہ باشد کہ فراموشی بروی روا نبود بلکہ رحمت کرد و آسان ساخت کار بر شما فلا تبحثوا عنہا پس کاوش مکنید و مپرسید آنہا را روی الاحادیث الثلاثۃ الدارقطنی روایت کرد این سہ حدیث را دارقطنی و دارقطن محلہ ایست از بغداد دارقطنی منسوب باو است تمام شد کتاب الایمان والحمد للہ علی ذلک

کتاب العلم مراد علم دین است کہ متعلق است بکتاب و سنت و آن دو قسم است مبادی و مقاصد مبادی علومی کہ موقوف است معرفت کتاب و سنت بر آن مثل لغت و نحو و صرف و جز آن از علوم عربیت و مقاصد آنچہ متعلق است باعمال و اخلاق و عقائد و اینہا ہمہ علم معاملت است و علم مکاشفہ نوریست کہ بعد از سلوک طریق حق و صدق معاملت در دل افتد کہ بدان معرفت حقائق اشیا چنانکہ ہست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانہ و تعالی رو نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثہ اللہ علم ما لم یعلم ہر کہ عمل کند بآنچہ دانستہ و خواندہ است از علم ظاہر روزی گرداند و بخشد او را خدای تعالی علم آنچہ ندانستہ و نخواندہ و کریمہ واتقوا اللہ ویعلمکم اللہ نیز اشارت بآن علم و علم ظاہر و باطن کہ گویند این معنی دارد و نسبت ہر دو بیکدیگر نسبت تن و جان و پوست و مغز است و احادیث و آیات کہ در شان علم و فضیلت آن وارد شدہ شامل ہمہ این اقسام است بتفاوت مراتب و درجات آن

الفصل الاول عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلغوا عنی ولو آیۃ برسانید باممت از جانب من دین و شریعت را اگرچہ آیتی باشد ظاہر از آیت آیات قرآن است و لیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چہ قرآن با وجود آنکہ منتشر و مشتہر است و حاملان او بیشمار اند و حق سبحانہ متکفل حفظ او شدہ است ہرگاہ امر کردہ شدہ باشیم بر رسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور باشیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند کہ مفید است فائدہ کہ شریعت او و علامت است بر علم معنی کہ مراد داشتہ شدہ است بیان چنانکہ احادیث کہ از قبیل جوامع الکلم اند بلکہ تمامہ احادیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از این قبیل اند پس معنی آن شود کہ برسانید از من اگرچہ یک حدیث باشد و وجہ تخصیص حدیث بتبلیغ آن بود کہ قرآنرا احتیاج بتبلیغ نیست بجہتی کہ مذکور شد وحدثوا عن بنی اسرائیل و حکایت کنید و خبر دہید بآنچہ بشنوید از بنی اسرائیل ولا حرج و نیست گناہی در حدیث کردن از ایشان یا مراد آنست کہ نیست در حدیث از بنی اسرائیل تنگی بوجوب احتیاط و رعایت اتصال سند نقل از عدل ثقہ ضابط چون سابقا از خواندن توریت و نوشتن آن منع کردہ و فرمودہ بود کہ مگر متحیر شدید شما در کار دین خود و کتاب خود کہ دست بتوریت میزنید چنانکہ در فصل ثالث از باب سابق در حدیث جابر گذشت رخصت کرد بعد از آن و فرمود کہ اگر قصص و مواعظ و امثال کہ از ایشان بشنوید و بیان کنید حدیث کنید نہ شرائع و احکام کہ منسوخ است باکی نیست و در کتاب ایشان آیات غریبہ و وقائع عجیبہ ہست کہ میتوان نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل کہ سند

سازند و نیز عمر نیست چه مقصود عبرت و ایقاظ است و این باب وسعتی دارد بر قیاس آنکه گفته اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز است کذا قالوا ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار و هر که دروغ بندد بر من و آنچه نگفته ام بمن اسناد کند بیاید که بگیرد جای نشستن خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع حدیث و دروغ بستن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه برای ترغیب و ترهیب باشد حرام است و از جمله کبائر است باتفاق و امام محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته و بر قائل حکم بکفر و قتل کرده و قومی بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و این مذهب خطا است و حق آنست که وضع حدیث و روایت موضوع حرام است مگر به بیان وضع رواه البخاری وعن سمرة بن جندب والمغیرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سمره و مغیره که دو صحابی مشهوراند گفتند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حدث عنی بحدیث یری انه کذب فهو احد الکاذبین کسی که حدیث کند از من بحدیثی که گمان میبرد که آن حدیث دروغ است پس آنکس یکی از دروغ گویندگان و در حکم ایشان است زیرا که چون عالمت کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شده و در روز آن یری بضم یا و فتح آن هر دو روایت است بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نبود و ظن کذب کافیست و بعض گفته اند بلکه باحتمال کذب و شک و شبهه در آن نیز روا نباشد و صواب آنست که بمجرد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز است و اگر در جانب کذب بود جائز نه و در صورت شک جواز و عدم جواز هر دو برابر و ظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز است والله اعلم و کاذبین بلفظ جمع و تثنیه هر دو روایت است و بر تقدیر تثنیه مراد راوی و مروی عنه است رواه مسلم وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین کسی که میخواهد خدای تعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند او را در دین و فهم و زیرکی و دانائی می بخشد در آن و میگشاید دیدهٔ بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب و سنت را و میرسد بحقیقت مراد از آن فقه در اصل بمعنی فهم و فطنت است و در عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام علیه وانما انا قاسم والله یعطی و نیستم من مگر قسمت کننده و خدا میدهد هر کرا میخواهد و هرچه میخواهد از فقه و فهم در دین و غیر آن متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردمان کانها اند مانند کانهای طلا و نقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق و محاسن صفات باندازهٔ استعداد و جوهر و شرف ذات چنانکه کانیست که استعداد و قابلیت آن دارد که در وی لعل و یاقوت پیدا گردد و کانی دیگر استعداد طلا و نقره دارد و کانی دیگر آهن و مس و دیگر سرمه و چونه و جز آن خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام نیکان آدمیان در جاهلیت نیکان ایشانند در اسلام یعنی هر که بمقتضای استعداد و قابلیت ذات در جاهلیت نیک بود و از اخیار قبائل بود و بر اقران خود فضیلت داشت و صفات نیک داشت و کارهای نیک که عقلا و اهل عرف آنرا پسندند میکرد بعد از در آمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیده و افعال گزیده از وی بوجود آید لیکن در جاهلیت بظلمت کفر و جهل مستور و مغمور بود چنانکه طلا و نقره در کان بخاک ممزوج و مخلوط میباشد و بعد از در آمدن در اسلام و گداختن در بوتهٔ مجاهدت و ریاضت آن آلایش بدر رفت و خالص شد و بنور علم و معرفت متنور گشت و بهمان استعداد و جودت ذات و صفات بر اقران خود در دین فائق آمد قول وی که فرمود اذا فقهوا وقتی که فقیه شوند و علم دین بیاموزند و صاحب بصیرت در آن شوند اشارتست با آنکه در دین مدار بر تحصیل علم و معرفت است و اگر شرف نسب و کرامت ذات بآن جمع باشد معتبر است و بی آن اعتبار ندارد و لهذا گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل بیت حافظ علم و ادب ورز که در حضرت شاه هر که نیست ادب لائق خدمت نبود رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی و نیک بودی در این دو کس بودی و بعض گویند مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو بردن است که آنچه دیگری را داده اند مرا نیز باشد و این جائز است اما حسد که عبارتست از تمنی زوال نعمت غیر است جائز نبود، از مفسدان و ظالمان و تخصیص اغتباط باین دو کس با آنکه در هر صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار و اهتمام و شرافت و فضیلت این دو صفت است که از صفات انبیاء و مرسلین اند آن دو کس کدام اند رجل آتاه الله مالا اول مردی است که داد او را خدای تعالی مالی فسلطه علی هلکته فی الحق پس گماشت وی تعالی آن مرد را بر هلاک کردن و صرف کردن آن مال در طاعت و فرموده حق جهت احتراز کردن از صرف مال بطریق اسراف و در نامرضیات و هلکه بفتحتین بمعنی اهلاک و تعبیر باهلاک اشارت است بکمال جود و مبالغه در ایثار دادن چیزی را مگر در حق و مرضیات و رجل آتاه الله الحکمة و مردیست دیگر که داد او را خدای تعالی حکمت را یعنی علم دین و شریعت فهو یقضی بها ویعلمها پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند آنرا و در اکثر روایات الا فی اثنتین آمده بتای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکی مال دیگر علم بصفتی که مذکور شدند و توربشتی گفته که روایت اول اوثق است متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله چون بمیرد آدمی بریده میشود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چنانکه نماز و روزه و حج و زکاة و جز آن الا من ثلاثة مگر از سه عمل صدقة جاریة یکی صدقهٔ روان که بعد وی ازو باقی باشد مانند وقفها و سبیلهای خیر از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریره بیاید او علم ینتفع به یا علمی که نفع گرفته میشود بآن بتعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و انتساخ نیز والله اعلم او ولد صالح یدعو له یا فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از رفتن از این عالم چون فرزند از وی زائیده و بوجود آمده است آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا کسی که بکشاید و آسان بکند و دور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوههای دنیا چنانکه کسی را بکفر و معصیت اکراه کرده باشند نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیامة بکشاید و دور کند خدای تعالی از آنکس اندوهی را از اندوههای آخرت ومن یسر علی معسر و کسیکه آسان کند کار بر شخصی که در دشواری افتاده است چنانکه وامی بر گردن وی افتاده و او

ادای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا اکراه و را است از وی بخشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة آسان کرد اند بر وی
خدای تعالی در دنیا و آخرت ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة و کسی که بپوشد عیب مسلمانی را و رسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمانی برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی
او را در دنیا و آخرت والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه و خدای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب
نفع بهر وجهی که باشد ومن سلک طریقا یلتمس فیه علما و کسی که برود در راهی که طلب میکند در وی علمی را از علوم دین اگرچه اندک باشد یا مراد بطریق وجهی از وجوه و سببی از اسباب تحصیل علم
باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف سهل الله له به طریقا الی الجنة آسان گرداند خدای تعالی آن کس را بسبب سلوک طریق علم طریقی بسوی بهشت یعنی در آرد او را در
بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عمل صالح که سبب دخول جنت گردد وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله و فراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانه که ساخته باشند
و اختیار کرده باشند برای آنکه یتلون کتاب الله بخوانند قرآن را بطریق ورد و وظیفه مسجد یا غیر مسجد و یتدارسونه بینهم و بخوانند آنرا با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند در تحقیق
معانی آن و تصحیح الفاظ و تجوید آن درس بمعنی قرائت است و تدارس با یکدیگر خواندن و درست بضم و در راست بکسر در اصل بمعنی یا صفت آید پس تعبیر یافته هیچ قومی بتلاوت و درس
قرآن در جای نشینند الا نزلت علیهم السکینة مگر آنکه فرود آید بر ایشان آرام باطن و اطمینان قلب که بدان میل بشهوات دنیا و خوف ماسوا از دل بدر رود و حضور مع الله دست دهد و صفا
و نورانیت پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی که در وی طمانینت و رحمت است و با وی ملائکه اند و گاهی در صورت ابری نزول کند چنانکه
در کتاب فضائل القرآن بیاید ان شاء الله تعالی و غشیتهم الرحمة و بپوشد و در میگیرد ایشان را رحمت و حفتهم الملائکة و گرد میگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان و ذکرهم الله فیمن عنده
و یاد میکند ایشان را الله تعالی در میان جمعی که نزد اویند یعنی ملأ اعلی از ملائکه که مقربان جناب قدس اویند از جهت مباهات و مفاخرت به بندگان خود و التزام حجت بر ملائکه که در تشنیع
بعصیان طعن میکردند بیت بسیر بزم وصل خودم خواند یار در خلوت کنون رقیب حسد پیشه گو بسوز از رشک ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه و کسیکه پس اندازد او را
عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هرچند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند بیت بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست
رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة بدرستیکه نخستین مردی که حکم کرده شود بر وی در قیامت از جهت عدم
ترک اخلاص در عمل رجل استشهد مردیست که کشته شد در راه خدا فاتی به پس آورده شود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس فعرفه نعمه پس بشناساند الله تعالی آن مرد را
نعمت خود را که بر وی عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغه جمع و اول صحیح تر است بحسب روایت فعرفها پس بشناسد وی نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن فقال فما عملت فیها پس گوید
وی تعالی بآن مرد پس بگو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت قال قاتلت فیک حتی استشهدت میگوید آن مرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم
در راه تو قال کذبت میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی تو کارزار نکردهٔ خالص از برای رضای من ولکنک قاتلت لان یقال جرئ و لیکن کارزار کردی برای آنکه خلق ترا نام آور و دلاور
خود تا گفته شود فلان دلیر است فقد قیل پس بتحقیق گفته شد و یافتی تو عوض خود و جزای عمل خود را از خلق دیگر از هیچ طلبی ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود فرشتگان را
بجهت وی که بکشند او را بر زمین بر روی پس کشیده میشود حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش دوزخ ورجل تعلم العلم و دیگر مردی که آموخت علم را و علمه و آموزانید آنرا
و قرأ القرآن و خواند قرآنرا فاتی به فعرفه نعمه فعرفها پس آورده میشود او را پس شناسانده او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس بشناسد وی آن نعمتها را اینجا نعمه بلفظ جمع آمده و همچنین
در ما بعد قال فما عملت فیها میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کردهٔ تو در شکر گذاری آن نعمتها قال تعلمت العلم و علمته و قرأت فیک القرآن میگوید آموختم علم را و
آموزانیدم آنرا و خواندم خالص از بهر رضای تو قرآن را قال پس میگوید وی تعالی کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم دروغ گفتی و لیکن تو آموختی علم را تا گویند مردم
که تو عالمی و قرأت القرآن لیقال انک قاری و خواندی قرآنرا تا گفته شود که تو خوانندهٔ قرآنی فقد قیل پس بتحقیق گفتند مردمان آنرا ثم امر به فسحب علی وجهه پس امر کرده میشود
بجهت وی پس کشیده میشود بر زمین بر روی وی حتی القی فی النار تا آنکه انداخته میشود در آتش و رجل وسع الله علیه و دیگر مردی که فراخ گردانیده است خدای تعالی بر وی روزی را و
و اعطاه من اصناف المال و داده است او را از گونه‌های مال کله همه مال را فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها
لک میگوید آنرا نگذاشتم هیچ راهی که دوست میداری تو که صرف کرده میشود مال در آن راه مگر آنکه صرف کردم در آن برای رضای تو قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امر
به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار از کلمه ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و درازتر است رواه مسلم وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا بدرستیکه خدای تعالی نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن ینتزعه من العباد که بکشد آنرا از دست بندگان و باز ستاند
ولکن یقبض العلم بقبض العلماء و لیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما حتی اذا لم یبق عالما تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد هیچ عالمی را و در روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی
اتخذ الناس رؤسا جهالا بگیرند مردمان سرداران قوم جاهلان را رؤسا بضم همزه و تنوین بر وزن فضول جمع رأس بمعنی سر و سرور چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رؤسا بفتح
همزه و مد بر وزن فضلاء جمع رئیس بمعنی مهتر و کلانتر فسئلوا پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند فافتوا بغیر علم پس فتوی میدهند بی علم و دانش فضلوا و اضلوا پس هم خود گمراه میشوند
و هم دیگرانرا گمراه میکنند متفق علیه وعن شقیق از کبار تابعین ثقه و ثبت و حجت است و از علمای عاملین است زمان سعادت نشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته ولیکن بشرف
رؤیت مشرف نشده و گفته اند هیچ قریه نیست مگر آنکه در وی کسی است که دفع کرده میشود از اهل آن بآنکس و شقیق از ایشان است و بود وی رضی الله عنه مخصوص بابن مسعود و از کبار اصحاب

وعن شقیق قال گفت شقیق کان عبد اللہ بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس بود عبد اللہ بن مسعود تذکیر میکرد و پند و نصیحت میفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه فقال له رجل پس گفت مر اورا
مردی یا ابا عبد الرحمن کنیت عبد اللہ بن مسعود است لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم هر آئینه دوست میدارم کاشکی تذکیر میکردی تو ما را در هر روز قال گفت ابن مسعود اما انه
یمنعنی من ذلک انی اکره آگاه باش بدرستیکه شان این است که باز میدارد مرا از تذکیر در هر روز انی اکره ان املکم این که من ناخوش دارم که ملول گردانم شما را وانی اتخولکم بالموعظة و بدرستیکه
من گاه گاه در مییابم شما را به پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال کما کان رسول اللہ چنانچه بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتخولنا بها تعهد میکرد ما را بموعظت مخافة
السامة علینا از جهت ترس ملالت بر ما متفق علیه و تخول بخای معجمه و لام بمعنی تعهد است و تعهد در اصل بمعنی طلب کردن نزد غیبت و حاصل آن گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت
کردن است چنانچه گویند فلان یتعهد حال فلان میکند و یتخوننا بنون بجای لام نیز خوانده اند یتخول و یتخون هر دو بیک معنی است و بعض یتحوننا بحای مهمله و نون نیز روایت کرده اند بمعنی طلب
شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشد و روایت مشهور و معتبر که در صحاح آمده یتخولنا است بخای معجمه و لام وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها

روایت

ثلثا روایت است از انس گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میگفت سخنی وا باز میگرداند آنرا سه بار حتی تفهم عنه تا فهم کرده میشود و بی شبهه شنیده شود آن سخن از وی غالبا
این عادت شریف در غالب اوقات نزد اهتمام بآن سخن و احتمال نا شنیدن آن بوده باشد واللہ اعلم و در لفظ کان یحدث ثانا راسخ است مقرر مشهور میان جمهور آنست که افاده دوام
استمرار میکند یعنی چون گویند که بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که این کار میکرد مراد آن بود که دائم میکرد و عادت شریفش چنین بود و بعض متاخرین را درینجا سخن است چه در بسیاری
از احادیث کان واقع شده که مجال اراده استمرار در آنجا تنگ است کما لا یخفی علی المتتبع فقد بر واذا اتی علی قوم فسلم علیهم و چون می آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر سر قومی پس سلام میکرد
بر ایشان سلم علیهم ثلثا سلام میداد بر ایشان سه کرت اینجا میگویند که ما را با حادیث صحیح و نقل صریح معلوم شده است که سلام دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد در آمدن قومی یکبار بیش نبود پس
این حدیث را دو توجیه است یکی آنکه مراد آنست که یک سلام برای استیذان میکرد تا قوم را خبر شود و درون طلبند و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و مسنون است نزد در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس
و برآمدن از نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد است از اول در آمدن تا آخر برآمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان است که اگر یکبار و دو بار سلام گفتند و درون نطلبیدند بار سوم باید گفت و اگر این بار
هم نطلبیدند باید برگشت سلوک چنین است رواه البخاری وعن ابی مسعود الانصاری ابو مسعود دیگر است و ابی مسعود دیگر عبد اللہ بن مسعود ثقفی است از مشاهیر و عظمای صحابه و ابو مسعود نامش
عقبة بن عمرو الانصاری نیز مشهور و بزرگ است قال جاء رجل الی النبی گفت ابو مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال پس گفت انی ابدع بی بدرستی که باز مانده شتر من
از سیر ابدع بلفظ مجهول از ابداع و ابداع باز ماندن راحله از سیر بجهت سستی یا گرانی بار فاحملنی پس سوار گردان مرا و شتری بده فقال ما عندی پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست نزد من
شتر یا چیزی که شتر بان توان خرید و کرایه کرد فقال رجل پس گفت مردی یا رسول اللہ انا ادله علی من یحمله من راه مینمایم او را بر کسی که سوار کند او را و بدهد او را شتری فقال
رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله کسی که راه نماید بر چیزی پس مر او راست مانند مزد کننده خیر و دلالت خیر در حکم خیر است و چون دلالت
متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد رواه مسلم وعن جریر قال کنا فی صدر النهار عند رسول اللہ روایت است از جریر بن عبد اللہ بجلی که از مشاهیر صحابه بود
و موصوف بحسن صورت و سیرت و جمال و صفات و کرائم اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف میداد گفت بودیم ما در میانه روز نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فجاءه قوم پس آمدند
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را گروهی برهنه تن مجتابی النمار گلیم پوش و نمار بکسر نون جمع نمره بفتح نون و کسر میم گلیمی که خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب می پوشند او العباء شک راوی است
کالنمار گفت یا العبا گفت و عبا بفتح عین نوعی از گلیم است متقلدی السیوف شمشیرها در گردن انداخته عامتهم من مضر اکثر ایشان از قبیله مضر بودند بعد از آن مبالغه میکند و میگوید بل کلهم
من مضر بلکه همه ایشان از مضر بودند فتمعر وجه رسول اللہ پس متغیر شد روی مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لما رای بهم من الفاقة بسبب آنچه دید بر ایشان از اثر فقر و فاقه
بیت من از بینوائی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد فدخل پس در آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانه ثم خرج پس بیرون آمد بعد از زمانی و تفحص نمود و چیزی در خانه نیافت فامر بلالا
فاذن واقام پس فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر برآرد پس اذان گفت و تکبیر برآورد بلال فصلی پس نماز گذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثم خطب پس خطبه خواند فقال پس خواند این
آیت یا ایها الناس اتقوا ربکم ای مردمان بترسید پروردگار خود را و بپرهیزید از عذاب وی الذی خلقکم من نفس واحدة آن پروردگاری که پیدا کرد شما را از یک ذات الی آخر
الآیة تا آخر آیت که آخرش اینست ان اللہ کان علیکم رقیبا بدرستی که هست خدا بر شما نگاهبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت صله ارحام است والآیة التی فی الحشر و
خواند آیت دیگر را که در سوره حشر است و در وی تحریض بر تصدق و خیر است و آن آیت این است اتقوا اللہ ولتنظر نفس ما قدمت لغد بپرهیزید از خدا و باید که بنگرد هر نفس که چه پیش فرستاده است
برای فردای قیامت تصدق رجل در اکثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر بر تقدیر لیتصدق بمعنی امر است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بر آن یعنی باید که تصدق کند هر مرد
من دیناره من درهمه من ثوبه من صاع بره من صاع تمره از دینار خود از درهم خود از جامه خود از پیمانه گندم خود از پیمانه خرمای خود هرچه باید و هرچه از دست برآید حتی قال ولو بشق تمرة
تا آنکه فرمود تصدق کند اگرچه بنیمه خرما باشد قال گفت جریر راوی حدیث فجاء رجل من الانصار بصرة پس آورد مردی از انصار همیانی که کادت کفه تعجز عنها نزدیک بود
که کفه دست وی برنتواند داشت آنرا بل قد عجزت بلکه تحقیق عاجز آمد کف وی از برداشتن آن و نتوانست برداشت ثم تتابع الناس بعد از آن پیاپی شدند مردم در آوردن صدقات حتی رأیت
کومین من طعام و ثیاب تا آنکه دیدم دو توده انبوه از خوردنی و جامهها و کوم بفتح کاف و ضم آن نیز آمده توده از طعام و جامهها ببلندی از زمین و ریگ و بلند از هر چیز حتی رأیت وجه رسول اللہ
تا آنکه دیدم روی مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتهلل میدرخشید و روشن میگردید از خوشحالی کانه مذهبة گویا که وی مبارکش او مذهب است این لفظ را دو نوع

ضبط کرده اند یکی بضم میم و سکون دال مهمله و ضم ها و بنون بعد از وی و این را دو معنی گفته اند یکی شکافی در کوهی که در کوه افتد و در وی آب جمع گردد و دیگر ظرفی که در وی روغن و تیل نگاه دارند و مقصود
تشبیه روی مبارک آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آب که در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن که در ظرف باشد و بعضی از ائمه اهل حدیث همین وجه ذکر کرده اند و سوم وجه
دیگر بضم میم و سکون ذال معجمه و فتح ها بعد از وی بای موحده و مشهور همین وجه است و بهمین جزم کرده قاضی عیاض و آزاد و معنی گفته یکی نقرهٔ زراندود و این ابلغ است در حسن وجه و اشراق
آن دوم جسم زراندود و تشبیه داد روی مبارک را در حسن و نورانیت بدان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برای بیان فضل مردی که اول آورد صدقه را و بعد از وی دیگران
متابعت او کردند من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک ادر مردم فله اجرها واجر من عمل بها من بعده پس مر او راست ثواب آن سنت
که خود کرده و ثواب کسی که کار کرد بآن سنت بعد از وی من غیر ان ینقص من اجورهم شیء بی آنکه کم کرده شود از ثوابهای ایشان چیزی ومن سن فی الاسلام سنة سیئة و کسیکه بنهاد
و پیدا کرد در مسلمانان راه و روش بد کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء باشد بر وی بار گناه آن روش و بار کسی که کار کند بآن بعد از وی بی
آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی رواه مسلم شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشته است وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها کشته نمیشود هیچ نفسی بظلم مگر که باشد بر پسر آدم که نخستین پسر بود نصیبی از گناه خون این نفس کشته شده لانه اول من سن القتل
زیرا که آن پسر آدم نخستین کسی است که بنهاد رسم قتل را در بنی آدم اشارت است بقصهٔ کشتن قابیل هابیل را و آن مشهور است متفق علیه وسنذکر حدیث معاویة وزود باشد که ذکر کنیم حدیث معاویه را
که اولش اینست لا یزال من امتی فی باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالی در باب ثواب این امت که آخرین ابواب این کتاب است الفصل الثانی عن کثیر بن قیس رضی الله عنه قال کنت
جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق روایت است از کثیر بن قیس که از تابعین است گفت بودم من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر کن که پای تخت ملک شام است
بنای دمشاق بن کنعان فجاءه رجل فقال پس آمد ابو الدرداء را مردی پس گفت یا ابا الدرداء انی جئتک من مدینة الرسول بدرستیکه من آمده ام ترا از مدینهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثه عن رسول الله از جهت شنیدن حدیثی که رسیده است مرا که تو خبر میدهی آن را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما جئت لحاجة نیامده ام از جهت حاجتی
دیگر قال انی سمعت رسول الله گفت ابو الدرداء پس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من سلک طریقا یطلب فیه علما کسیکه برود در راهی که
طلب کند در وی علمی را از علوم دین سلک الله به طریقا من طرق الجنة ببرد او را خدای تعالی براهی از راههای بهشت وان الملائکة لتضع اجنحتها رضی لطالب العلم و بدرستیکه فرشتگان
هر آینه مینهند بازوهای خود را بجهت رضامندی طالب علم مر طالب علم را وضع جناح کنایت است از لین جانب و انقیاد و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن است که مراد گستردن بازوها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را که سعی در
طلب علم که طریق وصول بقرب حق تعالی است مبذول میدارد خصوصا طالب علمی که سائر احوال او موافق طریقهٔ طلب علم و مطابق رضای حق است و بعضی گفته که مراد بوضع اجنحه بازماندن است از طیران و فرود آمدن برای
استماع علم چنانکه نزول سکینه و طواف ملائکه بر تالیان قرآن شهرت یافته است همان وضع اجنحه از ملائکه برای طالب علم در دنیا است یا در آخرت یا در هر دو والله اعلم وان العالم لیستغفر له من فی السموات
ومن فی الارض و بدرستیکه عالم هر آینه آمرزش میخواهد و دعا میکند برای او هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و ملائکه ارضی نیز والحیتان فی جوف الماء و آمرزش میخواهند عالم را ماهیان
در میان آب بزبان حال گفته اند که مراد تمامه حیوانات است ولیکن تخصیص ذکر ماهیان اشارت بآنست که آب از آسمان ببرکت علما می آید که معیشت ماهیان در آن است چنانکه وارد شده است بهم یمطرون و بهم یرزقون
و سبب دعای اهل عالم مر عالم را آنست که صلاح عالم بعلم است و هیچ چیزی از اصناف عالم نیست که صلاح و وجود و بقای وی مقصود و منوط بعلم نباشد پس بتوشت پروردگار تعالی هر صنف مر طالب علم را
استغفار بجهت جزای چیزی که واصل میگرداند وی بایشان و ازین حدیث معلوم میکند که گناهان عالم مغفور است باستغفار اهل زمین و آسمان و او را انشاء الله تعالی و هو الغفور الرحیم وان فضل العالم علی العابد
کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب بدرستیکه فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم است بر باقی کواکب تشبیه کرد عالم را بماه تمام که نور وی منبع ادراک است و چون فائدهٔ علم متعدی است و هم
عالم میرساند این تشبیه مناسب باشد بخلاف عابد که فائدهٔ وی لازم ذات اوست و بغیر نمیرسد چنانکه نور کواکب و نیز تشبیه عالم بقمر بجهت آنکه نور وی مستفاد است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که آفتاب عالم دین است نهایت
مناسب است اگر گوید که عالم بی عبادت نخواهد بود و عابد بی علم با فضل نه و همچنین عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جواب آنکه مراد بعالم کسی است که بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت ضروری از فرائض
و سنن مؤکدات نموده صرف اوقات باشتغال علم تعلیم و تصنیف و جز آن مینماید و کار وی نشر علم و ترویج دین است و مراد بعابد آنکه بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت است و اوقات وی معمور بدان و چون فائدهٔ
نشر علم و اشتغال آن در دین اکثر و اوفر و نفع آن بر خلائق اعم و شامل است لاجرم فضل وی بر عابد بیشتر بود چنانکه از احادیث دیگر مفهوم میگردد وان العلماء ورثة الانبیاء و بدرستیکه علما وارثان
پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند و خود انبیا را جز علم ارثی نبود چنانکه فرمود وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما و بدرستیکه پیغمبران وارث نگردانیده اند کسی را یعنی پس نگذاشته اند
بعد از خود بطریق ارث دینار را و نه درهم را وانما ورثوا العلم و نگذاشته اند بارث مگر علم را فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسی که گرفت علم را و تعلم کرد آنرا گرفت نصیب تمام را از دین و سعادت یا مراد آنست
آنکه هر که خواهد تعلم کند علم را باید که بگیرد از وی نصیب تمام مر او قانع نگردد باندکی از آن رواه احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی وسماه الترمذی قیس بن کثیر و نام
برد حاملت ترمذی راوی حدیث را قیس بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس است چنانکه مؤلف ذکر کرده است و بخاری آنرا نیز در تاریخ خود در باب کثیر آورده نه در باب قیس بدانکه این حدیث مذکور که ابو الدرداء روایت کرده همان
حدیث است که آمرد در طلب آن آمده بود یا توطئه و تمهید است که در مدح طلاب آورده و حدیث مطلوب دیگر خواهد بود که اینجا مذکور نشده این هر دو احتمال گفته اند والله اعلم وعن ابی امامة الباهلی قال
ذکر لرسول الله گفت ابو امامه باهلی که صحابی است و منسوب است بباهل ابن اعصر که جد کلان او ست ذکر کرده شد پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رجلان دو مرد احدهما عابد والآخر
عالم یکی از آن دو مرد عابد است و دیگر عالم یعنی رسیده شد از حضرت وی که کدام از ایشان فاضل تر است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد

کفضلی علی ادناکم فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر ادنای شما خیال باید کرد که این چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر انبیاء و مرسلین است خصوصا بر صحابه خصوصا بر آنکه از همه ادنی است

ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته واهل السموات والارض حتی النملة فی جحرها بدرستیکه خدا و فرشتگان وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مورچه در سوراخ

خود وحتی الحوت و تا ماهی در آب لیصلون علی معلم الناس الخیر هر آئینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارت است بعلت تفضیل عالم بر عابد و اشارت است باینکه

مفضل عالمی است که تعلیم میکند تا نعمت او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت که غیر متعدی است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی ورواه الدارمی عن

مکحول مرسلا و روایت کرد آنرا دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشان است و افقه اهل شام است تا گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام بطریق ارسال

ولم یذکر رجلان و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد وقال و آورد مکحول حدیث را باین عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد

کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الایة پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را انما یخشی الله من عباده العلماء می ترسند خدا را از بندگان وی مگر علما وسرد الحدیث الی آخره و ذکر کرد دارمی

این حدیث را تا آخرش وعن ابی سعید الخدری از مشاهیر صحابه است اسم وی سعد بن مالک بن سنان است فقیه نبیل کثیر الحدیث است و از علما و فضلا و عقلا است و از اصحاب شجره است و اول مشاهد وی خندق است مشهور

شده بکنیت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الناس لکم تبع گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را که مردمان مر شما را که یاران منید و با من صحبت داشته و علم از من اخذ کرده اید تابعان

و پیروانند وان رجالا یاتونکم من اقطار الارض و بدرستیکه مردان خواهند آمد شما را از اطراف زمین بعد از عصر و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب یتفقهون فی الدین در حالیکه طلب میکنند فقه و علم در دین چنانچه

آیه کریمه فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الایة ناطق بدانست فاذا اتوکم پس چون بیایند مر شما را فاستوصوا بهم خیرا پس بکنید بایشان نیکی او تعلیم کنید ایشان را علم دین و

تحقیق معنی لفظ استیصا در شرح کرده شده است رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکلمة الحکمة و در روایتی کلمة الحکمة ضالة الحکیم و در روایتی

ضالة المؤمن سخن با یعنی علم و حکمت کم شده حکیم است تا کم شده مسلمان است فحیث وجدها فهو احق بها پس هر جا یافت وی را پس آن حکیم سزاوارتر است بآن کلمه چنانکه کسی کم شده خود را

در دست هر کسیکه بیابد میگیرد همچنین حکیم از هر جا که سخن حق بشنود قبول میکند و عمل بدان میکند و نظر بآن نمیکند که مرد حقیر و فقیر است و بعض بزرگان گفته اند که اگر یک سخن حق از بایزید بسطامی بشنود و همان سخن از بنده خود بشنود

و قبول نکند متکبر باشد بیت مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشت است پند بر دیوار و نیز این حدیث دلالت دارد بر آن که هر که کلامی بشنود و فهم نکند معنی آن باید که برساند آنرا بکسیکه اهل او است و فقیه تر از وست چنانکه کم شده را باید

آنست که تفحص کند و بصاحبش برساند و آنکه منع علم از مستعد و اهل آن جایز نباشد چنانکه کم شده یابنده را منع آن از صاحبش درست نیست و همچنانکه منع علم از اهل آن جایز نیست اعطای آن بنا اهل نیز روا نبود چنانکه در حدیث دیگر آمده

بیت بی ادب را علم و فن آموختن دادن تیغی بدست راهزن و این حکم چنانکه باختلاف اشخاص متعلمان و طالبان مختلف میگردد باختلاف انواع علم نیز مختلف شود پس احکام شریعت که متعلق بمعاملات ظاهر است عموما همه کس را آن

باید کرد و حقائق و دقائق تصوف با اهل آن در میان باید نهاد و ذکر اختلافات علما در مسائل و مذاهب با عوام نیز همین حکم دارد خصوصا در زمانیکه در انکار و تردد در بهانه طلبیده اند و در جواب حال سائل نیز در نظر باید داشت و جنید را

قدس سره گفتند که دو کس از تو بیک مسئله پرسند هر دو را جواب دیگر گوئی و باید که جواب یک مسئله یکی باشد این چیست فرمود الجواب علی قدر السائل کلموا الناس علی قدر عقولهم این باشد رواه الترمذی

وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب وابراهیم بن الفضل الراوی یضعف فی الحدیث این حدیث را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفت این حدیث غریب است

و ابراهیم بن فضل که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود در حدیث وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقیه واحد اشد علی الشیطان

من الف عابد یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد اگر مراد بفقیه مردی است که داده شده است دراستی فهم در دین و فطن مدارک و موارد آن پس وی مردی است که عارف است بمکاید شیطان و مداخل وی و علم خواطر

و تمییز آن و اگر مراد عالم باحکام دین و شریعت و تفاصیل آن از ما یجوز و ما لا یجوز است پس لابد پرهیز خواهد بود از وقوع در محرمات و اقلا اگر در شود استخفاف معصیت و استحلال آن نخواهد افتاد و کافر نخواهد گشت بخلاف معتقد عابد

که نه در درجه اوست در دین و سعی رواه الترمذی وابن ماجه وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طلب العلم فریضة علی کل مسلم

طلب علم فرض است بر هر مسلمان و در مسند امام ابی حنیفه رح علی کل مسلم ومسلمة و مراد بعلم در ینجا علمی است که ضروری وقت مسلمان است مثلا چون در اسلام در آمد واجب شد بروی معرفت صانع و صفات وی و علم بنبوت رسول

صلی الله علیه وسلم و جز آن از آنچه صحیح نیست ایمان بی آن و چون وقت نماز در آمد واجب شد آموختن علم باحکام صلوة و چون رمضان آمد واجب گردید تعلم احکام صوم و هر گاه مالک نصاب گردید واجب شد تعلم احکام زکوة اگر

پیش از آن بمیرد و تعلم نکرد عاصی نباشد و چون زن خواست علم حیض و نفاس و جز آن از آنچه متعلق باحکام زن و شوئی است واجب گردد و علی هذا القیاس و صوفیه گویند که مراد علم اخلاص و معرفت آفات نفس و خواطر و تفاصیل

آنست و هر طائفه حمل علمی کرده که مخصوص است و صواب آنست که گفته شد و چون اخلاص و صدق نیت شرط تمامه اعمال ظاهر و باطن است سخن صوفیه قدس الله اسرارهم اسم و اشمل باشد وواضع العلم عند غیر اهله

و نهنده علم نزد کسیکه اهل آن نیست و تعلیم کننده [illegible] کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والذهب همچو در گردن اندازنده خوکان است گوهر و مروارید و طلا را رواه ابن ماجه روایت کرد این حدیث را تا انجا

ابن ماجه وروی البیهقی فی شعب الایمان الی قوله مسلم و روایت کرد بیهقی همین قدر را طلب العلم فریضة علی کل مسلم وقال هذا حدیث متنه مشهور واسناده ضعیف و گفت

بیهقی این حدیثی است که مشهور شده است در میان مردم و اسناد او ضعیف است وقد روی من اوجه کلها ضعیف و گفته است بیهقی که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه و طرق متعدد و کلها

ضعیف اند اما شک نیست که چون بطرق متعدده روایت کرده شده است بعض به بعض قوی خواهد یافت و حدیث را بدان قوتی پیدا خواهد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شده است در آنجا

باید نگریست وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق دو خصلت است که جمع نمیشوند در منافق حسن سمت ولا فقه فی الدین

یکی حسن سمت است یعنی راه و روش نیک و سمت در اصل بمعنی راه راست است پس از آن استعاره کرده اند برای هیئت نیکان و روش نیک که در منظر خوش نماید دیگر فقه در دین یعنی فهم و فطانت در دریافت احکام

دین و مقصود ترغیب و تحریص است مسلمانرا باتصاف باین دو صفت باشد و تغلیظ و تشدید است [illegible] در خلاف این دو صفت نیفتد رواه الترمذی و در بعض نسخ والدارمی نیز مذکور است وعن انس قال

وملائکته

هرکه

ابن عباس

قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم كان كفارة لما مضى هر كه طلب كند علم را باشد اين طلب وى كفاره مر گناهان گذشته است و بپوشد گناهان گذشته وى را و آمرزيده شود چهره
پیش از اين كرده است اگر گناهان اكثر در امثال اين مواضع گناهان صغيره مراد ميدارند چنانكه در وضو و نماز و امثال آن الا درج كه كبائر نيز آمرزيده ميگردد و شايد كه در طلب علم نيز چنين باشد والله اعلم رواه الترمذي
والدارمي وقال الترمذي هذا حديث ضعيف الاسناد وابو داؤد الراوي يضعف ترمذى درين حديث سخن كرده و گفته كه ابو داؤد كه نام وى نفيع بن الحارث است از اهل كوفه قاضي
همدان بود و اعمى بود در حديث ضعيف است و از ثقات نيست و حديث وى حجت نه و اين غير ابي داؤد صاحب سنن است كه از ثقات و كبار محدثين است وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لن يشبع المؤمن من خير يسمعه سير نگردد مسلمان از شنيدن سخن نيك يعنى از علم حتى يكون منتهاه الجنة تا آنكه باشد عاقبت كار وى بهشت يعنى تا آخر عمر در طلب علم
مى باشد و بركت آن در بهشت ميرود و درين حديث بشارت است مر طالب علم را كه از عالم با ايمان ميرود ان شاء الله تعالى و بقصد دريافتن اين بشارت بعضى از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم و تحصيل آن ميبودند با وجود
حصول مرتبه اعلى از علم رضى الله تعالى عنهم و چون دائره علم وسيع و بى نهايت است هر كه مشغول است بعلم اگرچه بتعليم و تصنيف باشد بحقيقت طالب علم و تكميل آنست رواه الترمذي وعن ابي هريرة رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سئل عن علم علمه كسى كه پرسيده شود از علمى كه ميداند آن را ثم كتمه پس پوشد آن علم را الجم يوم القيامة بلجام من نار لگام كرده ميشود در دهان او از
آتش دوزخ اگر علمى باشد كه دانستن آن ضرورى است و كسى ديگر از علما نباشد كه بيان كند آن را و مانع صحيح از آن نباشد و الا جهت بخل و عدم اعتنا بعلم دين بود رواه احمد وابو داؤد والترمذي ورواه ابن
ماجة عن انس وعن كعب بن مالك صحابي مشهور است از شعراى اسلام و يكى از آن سه تن كه تخلف كردند از غزوه تبوك و قبول افتاد توبه ايشان چنانكه منطوق قرآن مجيد است قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من طلب العلم ليجاري به العلماء هر كه طلب كند علم را تا همراهى كند علما را در بحث و گفتگوى علم يعنى خود را برابر سازد با علما و مباهات و مفاخرت نمايد بدان او ليماري به السفهاء
يا از براى آنكه تا مجادله و نزاع كند جاهلان و بيخردان را و در شك اندازد ايشان را او يصرف به وجوه الناس اليه يا از براى آنكه بگرداند رويهاى مردم را بسوى خود و حاصل كند مال و جاه و صرف كند آن را در
دنيا و شهوات نفس ادخله الله النار هر كه علم را از براى حب اين اغراض طلب دارد در آرد او را خدا تعالى در آتش دوزخ و اگر بحكم جبلت و طبيعت شوبى از رياء و داعيه نفس باشد معذور است و احتراز از آن
در حكم نامقدور و اين حكم ندارد چنانكه در حديث آمده اشارتى بدان واقع شده است و گفته اند كه چون پروردگار تعالى خواهد كه امرى شريف و عزيز كه متضمن حكمت است حادث گرداند بى اختيار داعيه از نفس آدمى
بوجود آرد كه تا بى تكلف و تردد آن چيز بوجود آيد چنانكه در وجود فرزند داعيه شهوت در مرد و زن آفريده كه بى اختيار بلكه بر ميل و رغبت نمايند همچنين در وجود علم داعيه نفسانى پيدا كرده تا بقوت باعثه بوجود
آيد و اگر توفيق و عنايت الهى ناصر و معين حال بنده گردد از آن نيز بر آرد و تعلمنا العلم لغير الله فابى العلم ان يكون الا لله كه فرموده اند بمعنى دارد ونسأل الله العافية رواه الترمذي وابن ماجة عن ابن
عمر وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تعلم علما مما يبتغى به وجه الله كسى كه بياموزد علمى را از جنس علمى كه طلب كرده شود بدان علم ذات مقدس الهى و رضاى
او تعالى است بآنچه بوى وجه الله توان اراده نمود در اينست كه آن را در طلب متاع دنيا محتقر كرده اند بيت يار مفروش بدنيا كه بسى سود نكرد آنكه يوسف بزر ناسره بفروخته بود يا مراد آنست كه اگر علمى باشد
نه از علوم دين و آن را وسيله دنيا سازند مذموم نباشد بعد از آنكه تعلم آن مباح باشد و از علوم مذمومه محرمه و مكروهه نبود طالب علمى بود كه در تحصيل معما و عروض و قافيه و اقسام شعر جد بسيار مينمود و ميگفت كه من
دوست ميدارم كه اين علوم را وسيله دنيا سازم نه علوم دين را و طيبى مثل اين سخن از بعضى ائمه و علما نيز نقل كرده والله اعلم لا يتعلمه الا ليصيب به عرضا من الدنيا نياموزد آن علم را مگر از براى آنكه برسد
بسبب وسيله اين علم متاعى را از دنيا و اينجا دلالت است بر آنكه حرمان از ثواب و سعادت آنكه بعلت انحصار طلب علم است در اصابت عرض دنيا و اگر مشوب و مخلوط بآن باشد كه نيت عمل و ترويج دين نيز دارد بر اندازه
آن ثواب نيز يابد نعم از مرتبه كمال و تمام محروم باشد و رمزى در حديث انما الاعمال بالنيات در صدر كتاب در اقصد شده است لم يجد عرف الجنة يوم القيامة نيابد آن كس بوى بهشت را روز قيامت
يعنى ريحها تفسير عرف است كه بفتح عين و سكون راء مهمله بمعنى بوى خوش آيد و ظاهر حديث مبالغه است در حرمان آن كس از در آمدن بهشت پس مراد در آمدن باشد با مقربان و مخلصان كه اصلا عذاب نبينند
و ابتداء به بهشت در آيند چنانكه مثل اين تاويل در احاديث آمده است و بعضى گفته اند كه چون بندگان از در محشر بيارند بوى خوش از بهشت بمشام ايشان رسانند تا از هموم و وحشت آن مقام و موقف راحت يابند
و دلهاى ايشان قوت گيرد پس اين شخص از بوى خوش محروم باشد و مبتلا بمخاربه و صعوبت محبت دنيا حكم مرقوم گردد رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وعن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم نضر الله عبدا نضر بتشديد و تخفيف هر دو روايت است و نضرت و نضارت در اصل بمعنى خوبى روى و روشنائى اوست و مراد اينجا رفعت قدر
و علو منزلت او و زيادت بهجت و سرور است در دنيا و آخرت ميفرمايد نضارت دهاد خدا تعالى بنده را كه سمع مقالتي شنيد كلام مرا فحفظها پس ياد گرفت آن را ووعاها و نگاه داشت
آن را و فراموش نكرد بعد از ياد گرفتن بتكرار و تذكار واداها و بگذارد آن را و برسانيد يعنى بمردم همچنانكه شنيد چنانكه امانت بصاحبش رسانند فرب حامل فقه غير فقيه پس بسيار دارنده فقه و ياد
دارنده آن كه غير فقيه است ورب حامل فقه الى من هو افقه منه و بسيار دارنده فقه كه فقيه است بسوى كسى كه فقيه تر است از وى پس بايد كه چنانكه شنيده است برساند تا آن كس كه بوى ميرساند
مراد از آن بفهمد كه اين رساننده نفهميده است و اين حديث دلالت دارد بر آنكه نقل حديث باللفظ بايد و در نقل بالمعنى علما را اختلاف است مختار آن است كه جائز است از كسى كه عارف است بمدلولات كلمات
و خواص تراكيب و عبارات و حاذق است بمعرفت مقتضيات مقام و اسرار و نكات و اشارات و با وجود آن نقل باللفظ اولى و افضل و احوط است چنانكه عبارت نضر الله اشارت بدانست و در وقوع
نقل بالمعنى سخن نيست چه مى بينيم كه كتب احاديث از كتب سته و غيرها يك حديث متفق اند و الفاظ آن مختلف است ثلث لا يغل عليهن قلب مسلم سه خصلت است كه كينه و عداوت نكند يا خيانت
نورزد دل مسلمان در حالتى كه بر اين سه خصلت است لا يغل را بچند نوع خوانده اند بفتح يا و كسر غين از غل بكسر معجمه بمعنى حقد يعنى كينه و بضم يا و كسر غين از اغلال بمعنى خيانت و بفتح يا و ضم غين از غلول
نيز بمعنى خيانت و اين كلام را زياده تحقيق است كه در شرح مذكور است آن سه خصلت كدام است يكى اخلاص العمل لله خالص گردانيدن عمل براى خدا كه در آن نظر بسمعه و ريا نباشد بلكه قطعا ملاحظه
غرض و عوض نبود والنصيحة للمسلمين و دوم خيرخواهى و خيراندیشی مر مسلمانان را و اعانت كردن ايشان را ولزوم جماعتهم و سوم لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و بيرون نيفتادن از آن فان دعوتهم

از ايشان ها
بانيعنى
وا مراد

محیط من وراءهم زیراکه دعای مسلمانان احاطه میکند و شامل میگردد کسی را که در رای ایشانست و وراء بالمد بمعنی پس و پیش هر دو آمده و این علت التزام جماعت است و من بفتح میم و کسر آن هر دو روایت است و وجه ربط
این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام سابق یعنی نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد در اداء آنچه شنیده است از حضرت وی ذکر کرد آنچه مقوی و مؤید آن باشد تا اخلاص عمل برای خدا و نصیحت مر مسلمانان را و لزوم
جماعت مسلمانان از خود ادای مذکور حصول گیرد و اتمام پذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام است و مقصود ادای همین کلام است که جامع است تعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فافهم
رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل که نام کتاب بیهقی است از ابن مسعود ورواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجة
والدارمی عن زید بن ثابت و روایت کرده اند آنرا این پنج کس از زید بن ثابت الا ان الترمذی وابا داود لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره مگر آنکه این دو کس ذکر نکرده اند این کلام آخر را
که ثلث لا یغل علیهن الی آخره است وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله ابن مسعود گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت نضر الله امرأ سمع
منا شیئا فبلغه کما سمعه تر و تازه گرداناد خدای تعالی مردی را که شنید از ما چیزی را از کلام پس برسانید آنرا همچنانکه شنید آنرا فرب مبلغ اوعی له من سامع پس بسا کسیکه رسانیده شده بوی
حدیث نگاه دارنده تر و فهم کننده تر است آنرا از شنونده مآل معنی این حدیث هم مضمون حدیث سابق است با اندک تفاوتی که در بعض الفاظ واقع است رواه الترمذی وابن ماجة ورواه الدارمی
عن ابی الدرداء و گفته اند اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وی غرضی هیچ فائده نبود بجز امیدواری برکت این دعا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بس بودی در دنیا و آخرت اللهم ارزقنا
وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم پرهیز کنید حدیث کردن از من مگر چیزی را که میدانید بیقین یا بظن غالب که از من است تا در ورطهٔ
دروغ بربستن بر من نیفتید فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار پس کسیکه دروغ بربندد بر من دیده و دانسته پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول
در حدیث اول گذشت رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن مسعود وجابر ولم یذکرا و ذکر نکردند این دو این کلام را که اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار کسیکه بگوید در تفسیر قرآن برای عقل و قیاس خود آنچه مستندی از نقل نداشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را
از آتش دوزخ وفی روایة و در روایتی چنین آمده است من قال فی القرآن بغیر علم کسیکه بگوید و سخن کند در قرآن بی علم فلیتبوأ مقعده من النار رواه الترمذی وعن جندب
بضم جیم و ضم دال و فتح دال نیز آمده نام ابوذر غفاری است ولیکن غالب گردیده کنیت او وست و مناقب او کثیر است و در بعض مواضع نوشته شده است جندب بن عبدالله بجلی نیز صحابیست که حسن بصری و
محمد بن سیرین از وی روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکور است و گفته اند مشهور آنست که وی بجلی است نه قسری و در بعض نسخ مصابیح قسری است تا درین حدیث کدام یکی ازین سه مراد است والله
اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطأ هر که بگوید در قرآن و سخن کند در آن برای خود پس صواب کند و برسد بحق را پس تحقیق
خطا کرد یعنی اگرچه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد در حکم خطا دارد و این بخلاف حال مجتهد است که اگر خطا کند بر صواب است یعنی نیل اجر و ثواب و کلام درینجا
تفصیلی دارد و مجمل آن آنکه تفسیر است و تاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق همین است و این معنی جز بنقل از ائمهٔ اهل تفسیر که بسند رسند آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد و تاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد
و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است والله اعلم رواه الترمذی وابوداود وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء بکسر میم و
مد وفی القرآن کفر جدال و نزاع در قرآن کفر است یعنی نزدیک است که بکفر کشد و بعض گفته اند که مراد بمراء درینجا شک و تشکیک است و برین وجه مراد حقیقت کفر باشد رواه احمد وابوداود
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ضمیر جده یا راجع است بعمرو بن شعیب یا بابیه و این اسناد بیانی دارد و در بعض مواضع گفته شده است قال سمع النبی صلی الله علیه وسلم قوما
یتدارؤن فی القرآن گفت عمرو بن شعیب یا پدرش یا جدش که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قومی را که تدافع و تناقض میکنند در قرآن و جدال و نزاع مینمودند در آن فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
انما هلک من کان قبلکم بهذا هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر باین صفت که ضربوا کتاب الله بعضه ببعض زدند کتاب خدا را بعض آنرا ببعض یعنی پیدا کردن تناقض میان آیات و گفتند
که این آیت مخالف آن آیت است و آن مخالف این یا مراد خلط بعض آیات است ببعض و عدم تمییز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب است بقول او که فرمود وانما نزل کتاب الله
یصدق بعضه بعضا و فرود نیامده است کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را فلا تکذبوا بعضه ببعض پس تکذیب مکنید بعض آنرا ببعض فما علمتم منه فقولوا پس آنچه میدانید از کتاب خدا
و برسد علم شما بدان پس بگوئید و بیان بکنید وما جهلتم فکلوه الی عالمه و آنچه نمیدانید و نرسد علم شما بدان پس بسپارید آنرا بداننده او یعنی الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد
عالمی است که علم کتاب و تفسیر آن دارد رواه احمد وابن ماجة وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف فرود آورده
شده است قرآن بر هفت حرف حرف در لغت بمعنی طرف است و اینجا هفت نوع و هفت طریق و آنچه مناسب اینمعنی افتد مراد است و شراح را اختلاف است که باین هفت حرف که فرموده اند مراد چیست
اکثر برآنند که مراد بآن هفت لغت است که در عرب مشهور است و مشهور بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش و طی و هوازن و اهل یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم است آورده اند که اول که قرآن نازل شد بلغت قریش
آمد که لغت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و چون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عزت التماس کرد که در این امر توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بخواند همچنین میخواندند
تا زمان امیر المؤمنین عثمان و چون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسانید و ببلاد اسلام بفرستاد قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق و استصواب عمر فاروق رضی الله عنهما جمع
کرده بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجهت مشاهدهٔ اختلاف مردم با یکدیگر و تکفیر بعض مر بعض را و نماند از آن لغات مگر چیزی اندک و منسوخ شد مگر آن صحابه و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء
سبع باسانید متصله و باقی ماند اختلافی که در این لغت متقرره بود از ادغام و اماله و وقف و جز آن از آنچه میان این قراء اختیار و ترجیح مختلف افتاده است و بعض گفته اند که مراد بحروف سبع قراءات
سبعه است که همه متواتر و ثابت اند بی شبهه و برخی احکام گفته اند از صحت صلوة و حرمت مس محدث و جنب و امثال آن مترتب است و بعض هفت معانی مراد داشته اند که قرآن بر آن مشتمل

ازام

ازامر و نهی و قصص و امثال یا وعظ و وعد و وعید و بعض بعقائد و احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کرده اند و بعض گویند که مراد بهفت عدد مخصوص نیست بلکه مراد توسعه و کثرت است
و وجه هفت را بایمعنی استعمال میکنند زیراکه این عددیست که قاعدهٔ زمان و مکان بر آنست کذا قالوا والله اعلم لكل آية منها ظهر و بطن هر آیتی از آن حروف سبعه که قرآن بر آن منزل است
و در بعض نسخ لكل آية منه و این ظاهرتر است و این ضمیر راجع بقرآن است یعنی هر آیتی از قرآن را ظاهری است و باطنی مراد بظاهر آنچه همه اهل زبان میفهمند و باطن آنچه بندگان خاص حقتعالی بر آن مطلع
یا مراد بظاهر آنچه بیان میکند آنرا تفسیر و باطن آنچه کشف مینماید آنرا تاویل و تفسیر آنچه متعلق بروایت است و تاویل آنچه متعلق بدرایت است و بعض گویند مراد بظهر ایمان آوردن است بدان و بطن
عمل کردن بآن یا مراد بظهر قراءت و تلاوت است و ببطن تفهم و تدبر یا ظهر لفظ و بطن معنی یا مراد آنست که قصص قرآن در ظاهر اخبار است و در باطن اعتبار ولكل حد مطلع بضم میم و فتح طای
مشدده جای بلند که بر آن بر آیند و بر پایان وی مطلع شوند و حد بمعنی طرف و نهایت یعنی هر یکی از ظهر و بطن را حدی و نهایتی است و هر حد و نهایت را مقامی است که به ترقی و صعود بر آن مقام
اطلاعی واقع میشود بر آن حد و نهایت پس مطلع ظهر تعلم عربیت است و علمیکه ظاهر معنی قرآن بدان متعلق است و معرفت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع
ظاهر و عمل بمقتضای آن و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح و تخلیهٔ سر که بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکه گفته است بیت جمال شاهد قرآن نقاب آنگاه بگشاید که دار الملک
ایمان را بیابد خالی از غوغا و بعض گفته اند که مراد بحد احکام شرع است که تعیین نموده و حد فرموده است و هر یکی از احکام او را موضعی است که بدان اطلاع افتد بر هر حکم و تمامهٔ آن حد و در
واحکام و مواضع اطلاع بر آن حاصل نبود مگر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم و علما را در آن طبقات منازل و مقامات است بعضا فوق بعض و معانی دیگر نیز گفته اند و آنچه مذکور شد اولی
و ابلج است والله اعلم رواه في شرح السنة وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العلم ثلثة علم اصول دین و شریعت سه است
آية محكمة یعنی آیتی که محکم است اشارت بکتاب الله و تخصیص بآیت محکمه بجهت آن است که آن ام الکتاب و اصل او است و محفوظ است از احتمال و اشتباه و هر چه جز او است از متشابهات
محمول بر آنست و علمیکه مبادی و وسائل آنست متعلق است بدان او سنة قائمة یا سنتی که ثابت است بحفظ متون و اسانید آن او فريضة عادلة یا فریضه ایست که مثل و عدل
کتاب و سنت است اشارت است باجماع و قیاس که مستند و مستنبط اند از آن و باین اعتبار آنرا مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از آن بفریضه کردند تنبیه بر آنکه عمل بآنها واجب است
چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس وماكان سوى ذلك فهو فضل و هر چه که هست از مواد علوم جز این پس آن
فضل است و لایعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص و جمع آن فضول است غالب آمده در مالایعنی و آنچه خیر نیست دروی فضول کسی که مشغول باشد بمالایعنی بیت هر چه قال الله و نه
قال الرسول فضله باشد فضل سخوان ای فضول رواه ابوداود و ابن ماجة وعن عوف بن مالك الاشجعي صحابیست اول مشاهد او خیبر است و بود با وی رایت اشجع
روز فتح سکونت کرد شام را و وفات یافت در وی سنه ثلث و سبعين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقص اصل قص بمعنی اعلام خبر و بیان است و قصه مشتق است
از آن و قاص کسیکه قصه را بر وجهی که هست گوید و بخواند و بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آید قاص واعظ را گویند و مراد اینجا اینمعنی است مگر باید که قصه میخوانند و وعظ میگویند الا امیر
که حاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشان را از اخبار ماضیه تا بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند او مامور یا کسی که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز است از پیش وی پس
حکم او حکم امیر است او مختال یا مردی متکبر متعجب که از برای طلب ریاست و اتباع هوا ریا میکند و تصدر میجوید و مختال اینجای بمعجمه است و در بعض روایات محتال بمهمله نیز آمده از حیله و بعض
این روایت را اصح و اولی داشته اند والله اعلم و درین حدیث است منع از قص و وعظ بی اذن امام زیراکه امام داناتر است بمصالح رعیت و مهربان تر است بر ایشان و اگر خود نگوید پیدا کند از میان علما
کسی را که بعلم و تقوی و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور باشد و از اینجا استنباط میتوان کرد که تصدر بر سجادهٔ مشیخت برای وعظ و ارشاد
و هدایت بی اذن مشائخ و اجازت و استخلاف ایشان جائز نبود چنانکه مشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بعضی از شارحان گفته اند که ورود این حدیث در خطبه است که مفوض است بامام و هر که
نائب او باشد رواه ابو داود و رواه الدارمي عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده وفي روايته او مراء و در روایت دارمی او مراء آمده بمعنی یا ورزنده بدل
لفظ او مختال که در روایت ابو داود واقع شده وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من افتي بغير علم کسی که فتوی دهد بی علم كان اثمه على من افتاه
باشد گناه آن بر کسی که استفتا نمود و پرسید از وی مسئله چه باعث این فتوی بی علم که موجب اثم است او شده اما اگر عمدا با وجود مردی دیگر اعلم از وی پرسیده باشد پس بنابر افتا بمعنی استفتا
باشد و این بر تقدیری است که افتا اول بر لفظ معلوم باشد و او را بر لفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است او را و اینمعنی ظاهر
تر است ومن اشار على اخيه و کسی که امر کرد برادر خود را که مشورت کرده است با وی و مصلحت طلبیده بامر يعلم ان الرشد في غيره بکاری که میداند که صلاح کار وی در خلاف آن کار است
فقد خانه پس بتحقیق خیانت کرد او را المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است اینمعنی وارد رواه ابوداود وعن معاوية قال ان النبي گفت معاویه که پیغمبر خدا صلی الله
عليه وسلم نهى عن الاغلوطات نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطه بی همزه نیز آمده کلامی که در غلط انداخته شود کسی ازاد آن و آنرا مغالطات نیز گویند اگر قصد اظهار
فضیلت خود و نشر آن و نقص غیر و شرمنده ساختن و رسوا کردانیدن او کند و باعث تهییج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام است و بعض گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد
چنانکه دیگری او را مغالطه انداخت آن دیگر نیز او را در آن بیندازد بحکم جزاء سيئة سيئة مثلها جائز است چنانکه امام شافعی رح با امام ابو یوسف رح در مجلس هارون رشید
کرد والله اعلم رواه ابوداود وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن بیاموزید فرائض و قرآن را و علموا الناس
و بیاموزانید مردم را فانی مقبوض زیراکه من قبض کرده میشوم و برداشته میشوم از عالم و مراد بفرائض احکامی که فرض و لازم است عمل بدان در دین و چون در مقابلهٔ قرآن واقع شده

وبعض ۲ ۳

مراد احکامی خواهد بود که در سنت واقع شده است وبعضی از فرائض علم مواریث مراد داشته اند رواه الترمذی وعن ابی الدرداء قال کنا مع رسول الله گفت ابو درداء بودیم
ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چشم خود را بسوی آسمان وتیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد که فرود آید پس
وحی آمد باقتراب اجل وی صلی الله علیه وسلم ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس پس گفت این وقت آنست که در ربوده شود در وی علم و وحی از مردم حتی لا یقدروا
منه علی شیء تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز رواه الترمذی وعن ابی هریرة روایة آمده است از ابی هریره بطریق روایت و این عبارت از رفع حدیث است بجای آنکه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ولیکن چون راوی ابی هریره را یقین نیست بآنکه وی باین لفظ گفته بجای وی لفظ روایة آورد ومقصود آنست که روایت کرد ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود یوشک
ان یضرب الناس اکباد الابل نزدیک است که بزنند مردم جگرهای شتران را کنایت است از سرعت سیر و طول سفر یطلبون العلم در حالیکه طلب میکنند علم را فلا یجدون
احدا اعلم من عالم المدینة پس نیابند هیچ یکی را دانا تر از عالم مدینه مطهره رواه الترمذی وفی جامعه و مذکور است در جامع ترمذی که قال ابن عیینة انه مالک بن
انس گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک و شیوخ شافعی است مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه که فرموده است امام مالک است ومثله عن عبد الرزاق و مانند این
سخن ابن عیینه منقول است از عبد الرزاق که از کبار و مشاهیر ائمه حدیث است یعنی وی نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مراد است قال اسحق بن موسی گفت اسحق بن موسی که از شاگردان سفیان
بن عیینه است وسمعت ابن عیینة انه قال هو العمری الزاهد وشنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم که در حدیث مذکور است عمری زاهد است که در مدینه بود واز علما و زهاد وقت
خود بود واز اولاد عمر بن الخطاب واسمه و نام عمری زاهد عبد العزیز بن عبد الله پس نقل از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی و عبد الرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک است و اسحق
بن موسی نقل کرد که عمری زاهد را گفت و نام عمری زاهد که مشهور است عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است و کلام در اینجا در شرح بطول و تفصیل ذکر کرده ایم و پوشیده نماند که در تعیین و
تشخیص مراد از عالم مدینه بیقین امکان نیست است هر کس باعتقاد خود بطریق ظن گفته و چون امام مالک در زمان خود بحدیث و فقه و اجتهاد و امامت ممتاز بود و باین بلده مطهره خصوصیتی و ارتباطی
و ملازمتی خاص داشت مظنه آن هست که توان بوی حمل کرد اما با وجود آن در زمان وی و پس و پیش از وی درین بلده در اکناف عالم علما و مجتهدان و امامان بوده اند که خارج از حد عد و حصر باشند
و ظاهر آنست والله اعلم که مصداق کلام معجز نظام اخبار است از حال آخر زمان که علم و دین منحصر و مقتصر گردد در مدینه مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد و کذا قیل واین قول اقرب و انسب بصواب
والله اعلم وعنه و هم از ابی هریره روایت است که گفت فیما اعلم و اعلم بصیغه متکلم این لفظ ابو هریره است و اعلم بلفظ ماضی از اعلام نخوانده عن رسول الله و آنچه میدانم از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم این حدیث است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله بدرستیکه خدای عز وجل یبعث می برانگیزد و پیدا میکند لهذه الامة برای نفع این امت و تقویت و
دین وی علی راس کل مائة سنة بر سر تمامی هر صد سال من یجدد لها دینها کسی را که نو میگرداند و تازه میسازد برای این امت دین او را رواه ابو داود بدانکه اکثر مردم از تجدید
چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعلای کلمه اسلام تا آنکه تعیین کرده
که در مائه اولی فلان بود و در مائه دوم فلان و بعض گفته اند که اولی حمل بر عموم است خواه یک کس باشد یا جمعی باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد و بر جمع و نیز مخصوص نیست بعلما و فقها بلکه
شامل است ملوک و امرا و قراء و اصحاب حدیث و زهاد و عباد و علمای نحو و ارباب سیر و تواریخ و اغنیا و اسخیا که اموال و اشیاء را بر علما و صلحا و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند
و جمیع طوائف اگر بوجود ایشان قوتی و کمالی در رواج دین پیدا آید انتهی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یکزمان در هر شهری یکی یا جماعه پیدا شوند باین صفت دور نباشد
والله اعلم وعن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری بضم عین و سکون ذال معجمه منسوب است بعذره بن سعد که پدر قبیله است از قضاعه قال قال رسول الله گفت
ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم بر میدارند و یاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب و سنت را من کل خلف عدوله
از هر جماعت پس آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند ینفون عنه تحریف الغالین دور میکنند و میرانند از علم تغییر از حد در گذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل
حق بباطل بتغییر در لفظ یا در معنی وانتحال المبطلین و دور میکنند دروغ بربستن اهل بطلان را وانتحال دعوی کردن چیزی که از آن دیگری است برای نفس خود از شعری یا قولی و اینجا کنایت از
کذب است وتاویل الجاهلین و دور میکنند تاویل جاهلان را که بعلم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاهر بگردانند رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا روایت کرد این
حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال من حدیث بقیة بن الولید که کثیر الروایت است از مجهولان و کثیر الغرائب و مردم اختلاف دارند در وی بعض گفته ثقه است
و مامون لیکن مدلس بود و مات سنة ست و تسعین و مائة عن معاذ بن رفاعة در اکثر نسخ مشکوة اینچنین واقع شده است وصحیح معان بن رفاعه بنون بمکان ذال و در وی نیز اختلاف است بعض او را ثقه
گویند و بعض ضعیف و در کاشف ذهبی معاذ بن رفاعه و معان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیة بن الولید که از وی روایت میکند معان است بنون عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری بود و در
اصل کتاب در اینجا بیاض است از رواه البیهقی تا قول او العذری و سنذکر حدیث جابر و نزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در وی این کلمه واقع است فانما شفاء العی
السؤال نیست شفای جهل و درماندگی مگر پرسیدن از علما فی باب التیمم در باب تیمم ان شاء الله تعالی الفصل الثالث عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من جاءه الموت وهو یطلب العلم کسی که بیاید او را موت و حال آنست که وی طلب میکند علم را لیحیی به الاسلام تا زنده گرداند و قوی و تابنده گرداند بآن علم دین اسلام را
نه برای آنکه حاصل کند مال و جاه دنیا و لذات و شهوات نفسانی را فبینه وبین النبیین درجة واحدة فی الجنة پس میان او و میان پیغمبران یک پایه تفاوت است در بهشت و
این مبالغه است در قرب او بحضرت انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لهذا تاکید کرد درجه را بواحده رواه الدارمی وعنه مرسلا و هم از حسن است بطریق ارسال قال

سئل

سئل رسول الله گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن رجلین از حال دو مرد کانا فی بنی اسرائیل بودند در بنی اسرائیل احدهما کان عالما یصلی
المکتوبة یکی از آن دو مرد بود عالم که میگذارد نماز فرض را ثم یجلس فیعلم الناس الخیر پس می نشست پس می آموخت مردم را علم والآخر یصوم النهار ویقوم اللیل و مرد
دیگر روزه میداشت روز را و بیدار بود و نماز میگذارد در شب و وی نیز عالم است کمتر از اول یا برابر بلکه تواند که بیشتر ازو باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نه بنشر علم وتعلیم آن
ایهما افضل پرسیده شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که کدام یکی از این دو مرد فاضل تر و ثواب یابنده تر است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل هذا العالم الذی یصلی
المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر زیادتی مرد عالم که صفتش این است که نماز فرض را میگذارد پس می نشست وتعلیم میکرد مردم را علم علی العابد الذی یصوم النهار ویقوم
اللیل بر این مرد عابد که روزه میداشت روز را و نماز میگذارد در شب کفضلی علی ادناکم همچو فضل من است بر مردی که ادنی و پست پایه تر است از شما رواه الدارمی و
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الرجل الفقیه فی الدین نیکو مردی است آنکه فقیه است در دین و عالم است باحکام آن و تفطن است
در آن ان احتیج الیه نفع اگر احتیاج و نیازمندی آورده شود بوی فائده رساند مردم را وان استغنی عنه اغنی نفسه و اگر بی نیازی شود از وی بی نیاز گرداند خود را از ایشان
رواه رزین حاصل معنی آنکه لائق بحال عالم آنست که محتاج نگرداند خود را بسوی خلق و میل نکند بمصاحبت خلق و طمع نکند در منافع ایشان و این نیز منقطع نگردد مطلقا و ترک افاده علم نکند بلکه اگر
مردم محتاج و مضطر باشند بوی چنانکه عالم دیگر نباشد که افاده علم کند بحکم این ضرورت درآید در مردم و نفع رساند ایشان را و افاده کند و اگر محتاج نباشند و استفاده ننمایند بی نیاز گردد از ایشان
و مشغول گردد بعبادت مولی و بخدمت علم از کتب دینیه و تصنیف و نشر علم باین طریق فافهم وعن عکرمة مولی ابن عباس و یکی از فقهای مکه بود و اصل وی از بربر است از اهل مغرب شعبی
گفت هیچکس نماندیم اعلم بکتاب الله از عکرمه تابعی ثقه است و بعض مردم را در وی اختلاف است و بخاری گفته که نیافتم هیچ یکی را از اصحاب خود مگر آنکه احتجاج میکرد به عکرمه مات
سنة سبع ومائة ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعة مرة روایت میکند که گفت ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در هفته یکبار فان
ابیت فمرتین و اگر اباء می آری از حدیث کردن در هفته یکبار و زیادت بر آن میخواهی پس حدیث کن در هفته دو بار فان اکثرت فثلث مرات و اگر بسیار میخواهی پس حدیث کن سه بار و زیادت
از سه بار مکن که ملول خواهی ساخت مردم را ولا تمل الناس هذا القرآن و ملول مساز و بستوه میار مردم را از این قرآن عظیم ایشان را که شوق و ذوق در آن مطلوب است ولا الفینک
تاتی القوم وهم فی حدیث من حدیثهم و نیابم ترا برین حالت که بیائی مردم را در آن حال که ایشان در سخنی از سخنان خود باشند فتقص علیهم پس قصه خوانی بر ایشان و وعظ گوئی
فتقطع علیهم حدیثهم پس ببری بر ایشان سخن ایشان را فتملهم پس این سبب آن گردد که ملول گردانی ایشان را ولکن انصت و لیکن خاموش نشین فاذا امروک پس وقتی که بفرمایند
والتماس نمایند از تو حدیث را فحدثهم وهم یشتهونه پس حدیث کن ایشان را و حال آنکه ایشان خوش دارند حدیث ترا خواه سخن دنیا باشد که مردم درآنند یا سخن دین اگر سخن دین باشد
قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنیا است شاید که بحکم بشریت که نشستن آن خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرآن را ناخوش شمارند و در اثم افتند و هیبت دین نماند یا بسبب مصلحت
در قطع سخن ایشان باشد پس همین تقریب ایشان را از آن سخن باز آید و نظر بمصلحت وقت باید داشت و آنچه ابن عباس فرموده است بحکم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضی الله عنه و خود در آن
روزگار غالب بر مردم سخن دین بوده است وانظر السجع من الدعاء و ترک کن و تاخیر فرما سجع از دعا را که به تکلف باشد و سبب فوات خشوع و تضرع گردد فاجتنبه پس پرهیز کن
و یکسو شو از آن فانی عهدت رسول الله پس بدرستی که من دریافته ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واصحابه و یاران او را لا یفعلون ذلک نمیکردند سجع را
در دعا بتکلف و آنچه واقع شده است در ادعیه ماثوره از سجع بی تکلف آمده است چنانکه در بعض مواضع موزون نیز افتاده است بی قصد و اراده رواه البخاری وعن واثلة
بثای مثلثه بن الاسقع بسین مهمله و قاف صحابی است اسلام آورده در هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش تبوک میکرد و از اهل صفه بود نزول میکرد به بصره بعد از آن بشام رفت
و به بیت المقدس صد سال عمر یافت و بعض گفته اند نود و هشت رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب العلم فادرکه کسی که بجوید علم دین را
پس دریابد آن را کان له کفلان من الاجر باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکی جهت طلب و مشقت که در تعلم و تحصیل علم دین کشیده است دیگر ثواب حصول علم و تدریس که بجا آ
خواهد کرد یا ثواب عملی که بدان خواهد کرد فان لم یدرکه کان له کفل من الاجر و اگر در نیافت علم را و حاصل نشد باشد مر او را یک نصیب از ثواب بر هر تقدیر در طلب علم باید
بود اگر بدست آمد نور علی نور و اگر نه در طلب علم مردن هم سعادت است بیت گرچه نتوان بدوست ره بردن شرط یاریست در طلب مردن مقصود جامی از طلبم گفته که چیست
مقصود او همین که دهم جان درین طلب رواه الدارمی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من عمله وحسناته
بعد موته بدرستیکه از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را از ثواب کردار وی و نیکیهای وی پس از مرگ وی علما علمه ونشره علمی است که دانسته آن را و پراکنده ساخته آن را و در بعض
نسخ علمه بتشدید آمده و برین وجه ونشره تفسیر و بیان اوست یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت اوست وولدا صالحا ترکه و فرزند نیک کردار که گذاشت او را بعد از خود او ومصحفا ورثه
بتشدید را یا مصحفی که بارث گذاشت او را یا وقف کرد در حالت حیات خود او ومسجدا بناه یا مسجدی که برآورد او را او بیتا لابن السبیل بناه یا خانه که برای مسافران بنا
کرد آن را او نهرا اجراه یا جوئی که روان ساخت آن را او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیوته یا صدقه که بیرون آورد آن را از مال خود در تندرستی خود و حیات
خود اگرچه تندرست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد تلحقه من بعد موته می پیوندد و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مردن مکرر آورد این را بجهت تاکید یا
این متعلق است بخصوص صدقه بجهت اهتمام بشان وی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بصدقه است و معنی آنست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا داخل صدقه جاریه گردد

واگر گویند کہ سابقا گذشت کہ آنچہ باقی میماند از ثواب ہمین سہ چیز است علم و ولد و صدقۂ جاریہ و اینجا ہفت چیز ذکر کرد جوابش آنکہ اینجا آنچہ بعد از علم و ولد ذکر کرد ہم داخل صدقۂ است رواہ ابن ماجۃ
والبیہقی فی شعب الایمان وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت عائشہ شنیدم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت
ان اللہ عز وجل اوحی الی انہ من سلک مسلکا فی طلب العلم بدرستیکہ خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من کہ ہر کہ برود در راہی او پیش گیرد طریقی را در طلب علم سہلت لہ طریق
الجنۃ آسان کردانم برای او راہ بہشت را ومن سلبت کریمتیہ وہر کہ بربایم و دور کردانم ہر دو چشم او را اثبتہ علیہما الجنۃ جزا و ثواب دہم او را در مقابلہ ہر دو چشم بہشت را
کریمہ ہر عضو شریف را کہ در بدن آدمی است گویند مراد اینجا چشم افتادہ وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادۃ و زیادتی در علم اگرچہ اندک باشد بہتر است از زیادتی در عبادت اگرچہ
بسیار بود وملاک الدین الورع و قوام و نظام کارخانۂ دین و سبب استحکام و قوت وی ورع و تقوی است و نزد بعض مرتبۂ ورع بالاتر است از تقوی تقوی پرہیز از حرام و ورع اجتناب
از شبہہ و باصطلاح بعض تقوی کاملتر و تمامتر است از ورع و صحیح آنست کہ ہر دو بیک معنی است رواہ البیہقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال تدارس
العلم ساعۃ من اللیل خیر من احیاءہا درس گفتن علم و خواندن با یکدیگر و بحث و تحقیق و مذاکرہ کردن علم یک ساعت از شب بہتر است از زندہ کردانیدن تمام شب و نماز
گذاردن در آن احیای لیل دو معنی دارد یکی زندہ کردانیدن شب را گویا کہ شبی کہ در وی برنخیزند و نماز نکنند در آن مردہ است و بطاعت و عبادت کردن در آن زندہ میگردد دیگر زندہ
کردانیدن نفس خود را چہ خفتہ و بیکار در شب در حکم مردہ است رواہ الدارمی وعن عبد اللہ بن عمرو ان رسول اللہ روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم مر بمجلسین فی مسجدہ گذشت بدو مجلس کہ در مسجد شریف وی بود یعنی صحابہ در دو جا مجلس ساختہ نشستہ بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعۂ دیگر بمذاکرۂ علم
فقال کلاہما علی خیر پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اہل ہر دو مجلس را ہر دو ایشان ثابت و قائمند بر نیکی و کار نیک میکنند واحدہما افضل من صاحبہ ولیکن یکی از ان
دو اہل مجلس فاضلتر و بہتر از یکدیگر است اما ہؤلاء فیدعون اللہ ویرغبون الیہ اما این جماعہ کہ مشغول اند بدعا پس میخوانند خدای تعالی را و رغبت میکنند بسوی او و امید دارند
از وی حصول مقصود و مدعای خود را و حصول مدعای ایشان در مشیت حق است فان شاء اعطاہم پس اگر میخواہد میدہد ایشان را بدعای ایشان وان شاء منعہم واگر میخواہد منع میکند
ونمیدہد واما ہؤلاء فیتعلمون الفقہ او العلم ویعلمون الجاہل واما این طائفہ دیگر کہ مشغول بمذاکرۂ علم اند پس می آموزند فقہ را یا علم را بیشک او بی است و می آموزند جاہل را
فائدہ ایشان نفع است و متعدی بغیر فہم افضل پس ایشان فاضلتر اند از جماعۂ اول وانما بعثت معلما و فرمود من اینکہ جز این نیست کہ فرستادہ شدہ ام مگر آموزانندۂ علم و تعلیم کنندہ او را
فجلس فیہم پس نشست در میان این قوم کہ مذاکرۂ علم میکردند بالاتر از این چہ فضیلت باشد کہ سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم با ایشان نشست و خود را از ایشان شمرد بیت گدا یا زاز این [?]
معنی خو نشیت [?] کہ سلطان جہان با ماست امروز رواہ الدارمی وعن ابی الدرداء قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما حد العلم الذی
اذا بلغہ الرجل کان فقیہا پرسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چیست نہایت و مرتبۂ علمی کہ چون برسد مرد آن مرتبہ را باشد فقیہ و در عداد فقہا در آید و ثواب ایشان
بیابد فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینہا کسیکہ یاد گیرد و برساند امت مرا چہل حدیث از کار دین ایشان گفتہ اند
کہ مراد بمقصود رسانیدن چہل حدیث است با ایشان اگرچہ یاد نداشتہ باشد و معانی آن نفہمیدہ بعثہ اللہ فقیہا برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت در زمرۂ فقہا وکنت
لہ یوم القیمۃ شافعا وشہیدا و باشم من او را روز قیامت شفاعت کنندہ مر گناہان او را و گواہی دہندہ بر طاعت او و بحکم این حدیث علمای کبار از سلف و خلف اربعینات تصنیف
کردہ امیدوار شفاعت و شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گشتہ اند ہر کسی بابی از ابواب دین آوردہ و فقیر حقیر اربعین جمع کردہ ہر حدیث در بابی دیگر و اول تالیفی کہ بعد از خدمت این
علم شریف بدان توفیق یافتہ ام آن اربعین است وعن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہل تدرون من اجود جودا آیا می دریابید کیست
بیشتر و سرہ تر و رسندہ تر از روی جود و کرم قالوا اللہ ورسولہ اعلم گفتند صحابہ خدا و رسول خدا داناتر است بدان قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اللہ اجود جودا
خدای تعالی کاملتر و بزرگتر است از روی جود از ہر کہ غیر اوست ثم انا اجود بنی آدم بعد از حق تعالی من جوادترم از میان آدمیان واجودہم من بعدی وجوادترین نوع انسان
و در بعض نسخ اجودہم یعنی جوادترین بنی آدم رجل علم علما فنشرہ مردی است کہ حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم و تصنیف بلکہ بکتابت نیز واللہ اعلم یاتی یوم القیمۃ امیرا
وحدہ می آید روز قیامت تنہا مانند امیری کہ ہمراہ او تابعان و خادمان باشند او قال امۃ واحدۃ شک راوی است کہ بجای امیرا وحدہ امۃ واحدۃ گفت یعنی تن تنہا
مانند امتی و جماعتی باشد چنانچہ در شان ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام آمدہ کہ اِنَّ اِبْرٰهِيْمَ كَانَ اُمَّةً مقصود آنکہ معزز و مکرم باشد میان خلائق و باشوکت و حشمت آید در آن روز وعنہ
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال منہومان لا یشبعان و ہم از انس آمدہ کہ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو حریص سیر نمیشوند منہوم فی العلم یکی حریص در علم
لا یشبع منہ سیر نمیشود از تحصیل علم ہر چند بیشتر حاصل میکند تشنہ تر میگردد ومنہوم فی الدنیا لا یشبع منہا و حریص در دنیا کہ در ہیچ مرتبہ سیر نمیگردد از آن روی البیہقی
الاحادیث الثلثۃ فی شعب الایمان روایت کرد این سہ حدیث را کہ یکی از ابی الدرداء است و دو از انس بیہقی در کتاب شعب الایمان وقال وگفت بیہقی کہ قال الامام
احمد فی حدیث ابی الدرداء گفتہ است امام احمد در حدیث ابی الدرداء کہ در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت کرد ہذا متن مشہور فیما بین الناس متن این حدیث مشہور است
میان مردم ولیس لہ اسناد صحیح و نیست مر او را اسناد صحیح و امام نووی در اول اربعین خود گفتہ این حدیث ضعیف است ولیکن او را طرق متعددہ است کہ بعض بعض قوت
پذیرفتہ و اتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا کہ ائمہ کبار آن را تلقی بقبول کردہ و عمل بدان نمودہ اند وعن عون بن عبد اللہ تابعی زاہد عابد فقیہ ثقہ روایت

میکند از ابن مسعود و ابی موسی و ابی ہریرہ و ابن عباس و در روایت میکند از وی زہری و ابو حنیفہ قال قال عبد اللہ بن مسعود منہومان لا یشبعان صاحب العلم و صاحب الدنیا
دو حریص سیر نمیشوند اہل علم و اہل دنیا ولا یستویان و برابر نیستند این دو حریص در قدر و مرتبہ اما صاحب العلم فیزداد رضی للرحمٰن اما صاحب علم پس زیادہ میکند خشنودی
مر خدای مہربان را و اما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان و اما صاحب دنیا پس بنہایت میرود در سرکشی و عصیان ثم قرأ عبد اللہ پس خواند عبد اللہ مناسب برای تمادی صاحب
دنیا در طغیان بر تقدیر تو اکثری این آیت را کلا ان الانسان لیطغیٰ ان رآہ استغنیٰ قال قال گفت عون کہ گفت عبد اللہ للآخر یعنی للجانب دیگر کہ رضای حق است زیادت حرص
علم این آیت است انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء کہ وارد است در فضیلت علما و خوف و خشیت ایشان از خدا و رضای او از ایشان رواہ الدارمی وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اناسا من امتی بدرستیکہ بعض مردم از است من سیتفقہون فی الدین نزدیک باشد کہ تفقہ کنند و فقیہ شوند
در دین و یقرؤن القرآن و بخوانند قرآن را یقولون نأتی الامراء فنصیب من دنیاہم میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم و میگیریم چیزی را از دنیای ایشان و نعتزلہم
بدیننا و گوشہ میگیریم از ایشان با دین خود ولا یکون ذلک و نمیشود و راست نمی آید جمع کردن میان تعفف در دین و تقرب امرا و سلاطین و نتیجہ نمیدہد قرب ایشان مگر ضرر و خسران را
کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک چنانکہ چیدہ نمیشود از قتاد مگر خار و قتاد نام درختیست خار دار کہ میوہ ندارد کذلک لا یجتنی من قربہم الا ہمین حاصل کردہ نمیشود از قرب
امرا مگر خسران و وبال و زیانہای کہ زبان بیان و تعبیر آن کوتاہ است یعنی ما بعد حذف مستثنیٰ مفہوم میگردد و مستثنیٰ را حذف کرد و تقریب تمام قال محمد بن الصباح کأنہ یعنی الخطایا گفت محمد
بن الصباح تبشد یا کہ شیخ بخاری و مسلم و ابو داود و احمد است ثقہ و امور مصنف سنن گویا میخواہد آن مستثنیٰ کہ حذف کرد گناہا را یعنی حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در حذف کردن
اشارت است بآن کہ زبان در صحبت ایشان چنان و چندانست کہ بیان نتوان کرد رواہ ابن ماجۃ وعن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال لو ان اہل العلم صانوا
العلم اگر بودی کہ اہل علم نگاہ میداشتند علم را و می شناختند قدر آن را و وضعوہ عند اہلہ و مینہادند علم را نزد اہل آن و قابل آن لساد وا بہ اہل زمانہم ہر آئینہ مہتر شدندی
بسبب علم اہل زمان خود را زیرا کہ ہر کہ عزت علم نگاہدارد علم نیز عزت او را نگاہدارد ولکنہم بذلوہ لاہل الدنیا ولیکن اہل علم در باختند علم را برای اہل دنیا را و نگاہ نداشتند از ایشان لینالوا
بہ من دنیاہم تا بیابند بدل علم چیزی از دنیای ایشان فہانوا علیہم پس خوار شدند نزد اہل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان سمعت نبیکم شنیدم پیغمبر شما را صلی اللہ علیہ وسلم یقول
میگفت من جعل الہموم ہمًّا واحدا ہمّ آخرتہ کسیکہ بگرداند قصدہای خود را یک قصد کہ قصد آخرت است و جز آخرت مقصود ندارد کفاہ اللہ تعالیٰ ہم دنیاہ بسندہ شود او را خدا تعالیٰ
مقصود دنیای او را ومن تشعبت بہ الہموم احوال الدنیا و کسیکہ متفرق و پریشان گردانید او را قصدہای او کہ احوال و پریشانیہای دنیاست لم یبال اللہ فی ای اودیتہا
ہلک باک و پروا ندارد خدای تعالیٰ کہ در کدام یکی از وادیہای دنیا و احوال دنیا ہلاک گردد آنکس رواہ ابن ماجۃ روایت کرد این حدیث را ابن ماجہ از ابن مسعود از قول وی لو ان اہل العلم
تا آخرہ ورواہ البیہقی فی شعب الایمان عن ابن عمر من قولہ و روایت کرد آن را بیہقی از ابن عمر از قول وی من جعل الہموم الی آخرہ و اول حدیث را روایت نکرد وعن الاعمش
ابو محمد سلیمان الاسدی کوفی از موالی است انس بن مالک را دیدہ و لیکن شنیدن وی از وی خلاف است و از بسیاری از تابعین شنیدہ و سفیان ثوری و ابن عیینہ و غیر ایشان از وی روایت میکنند از اعلام
مشہور بعلم حدیث و قراءت بود یکہزار و سہ صد حدیث روایت کردہ گفت یحییٰ بن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت ہذا الدیباج الخسروانی و بود اعمش کہ فوت نشدہ از وی
تکبیر اولیٰ مدت ہفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین و وفات سنۃ ثمان واربعین مائۃ و در وی تشیع بود و مناقب او بسیار است و بعض او را سید المحدثین گفتہ اند قال قال رسول اللہ
گفت اعمش کہ از تابعین است گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آفۃ العلم النسیان آفت علم فراموشی است و این در حقیقت تنبیہ است بر اجتناب از مباشرت اسبابی کہ موجب نسیان علم
آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکہ امام شافعی گفت شعر شکوت الی وکیع سوء حفظی فاوصانی الی ترک المعاصی فان العلم فضل من الٰہ و فضل اللہ لا
یعطی العاصی واضاعتہ ان تحدث بہ غیر اہلہ وضایع و ہلاک کردانیدن علم این است کہ حدیث کنی بعلم و بیاموزی آن را بغیر اہل علم و قابل آن رواہ الدارمی مرسلا وعن سفیان
عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال لکعب روایت است از سفیان ثوری کہ عمر بن الخطاب گفت مر کعب احبار را من ارباب العلم کیستند خداوندان علم یعنی اینانکہ مالک علم اند و رسوخ
یافتہ است علم در ایشان و مستحق آن شدہ اند کہ ایشان از ارباب علم توان خواند و رب ہر چیز مالک آن چیز و مستحق آن چیز را گویند قال گفت کعب الذین یعملون بما یعلمون ارباب علم آنکسانی اند کہ
عمل میکنند بآنچہ علم دارند قال گفت عمر بن الخطاب فما اخرج العلم من قلوب العلماء پس چہ چیز بیرون کشید نور و ہیبت و برکت علم را از دلہای علما قال الطمع گفت کعب احبار بیرون کشید
علم را از دلہای علما طمع در مال و جاہ و رغبت در اسباب و اشیای دنیا گفتہ اند الطمع یسیر الاسود ذبا با طمع شیر را از کس میسازد و باطمع کار حق گفتن دشوار است مثنوی طمع بند و دفتر حکمت
بشوی طمع بگسل و ہر چہ دانی بگوی طمع را سہ حرف است ہر سہ تہی ازان نیست مر مطمعان را بہی منقول است از شیخ ابو العباس مرسی قدس سرہ کہ فرمود در ابتدای امر خود در سرحد اسکندریہ
افتادم و از مردی کہ مرا میشناخت بنصف درہم چیزی خریدم و چون قلیل بود و بخاطر گذشت کہ شاید از من نگیرد ہاتف آواز داد کہ السلامۃ فی الدین ترک الطمع فی المخلوقین رواہ الدارمی
وعن الاحوص بن حکیم تابعی است انس را و عبد اللہ بن بسر را دیدہ و از انس و ضعیف است و امام احمد گفتہ کہ روی ہیچ نمی ارزد و ابن معین گفتہ لیس بشیء و ابن عدی گفتہ میتوان حدیث او
نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابیست عن ابیہ قال سأل رجل النبی گفت پرسید مردی پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم عن الشر از بدی یا مردم بدیا از بدترین مردم چنانکہ ہر دو
معنی موافق است بجواب و در مراح گفتہ کہ شر معنی بدی و بد و بدتر نیز آید میگویند فلان شر الناس و میگویند شر الناس کہ در لغت ضعیف و خیر نیز بہ معنی آید نیکی و نیک و نیکتر و سیاق
حدیث ناظر و معنی خیر است فقال پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لا تسألونی عن الشر مپرسید مرا از شر وسلونی عن الخیر و بپرسید مرا از خیر یقولہا ثلثا گفت آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم این کلمہ را سہ بار و در آن وقت ذکر کردن مردم بدو نشان نهادن بطائفۂ مخصوص بدی بخاطر شریف خوش نیامد و بعد از اظہار کراہت چون بیان کرد خیار ناس را آنگاه ذکر کرد
بدترین مدارک و تلافی آن کراہت ثم قال بیتر فرمود الا ان شرالشر شرار العلماء دانا و آگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند و ان خیرالخیر خیار العلماء و بدرستیکہ بہترین
نیکان نیکان علما اند زیرا که علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان بخلق بتشبیر سرایت میکند که از مردم دیگر رواه الدارمی وعن ابی الدرداء قال ان من شر
الناس عند الله منزلة یوم القیمة بدرستیکه از جملۂ بدترین نزد خدا از روی قدر و مرتبہ روز قیامت عالم لاینتفع بعلمه عالمی است که فائده نمیگیرد از علم خود و عمل
نمیکند بدان و در بعض نسخ لاینتفع بصیغۂ مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالمی که نفع برده نمیشود بعلم وی بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا ترک امر معروف و نهی منکر و مؤید این است
حدیث ابی هریره که در آخر فصل آینده در وی بصیغۂ مجهول است البته رواه الدارمی وعن زیاد بن حدیر بضم حاء و فتح دال مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی است شنیده از عمر و
علی و شنیده از وی شعبی وغیره قال قال لی عمر گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله عنه هل تعرف ما یهدم الاسلام آیا میشناسی چه چیز میشکند بنای مسلمانی را و ویران میکند آن را و هدم
بمعنی شکستن و پست نمودن و انهدام نیز مناسب است قال قلت لا گفت زیاد بن حدیر نمیشناسم قال یهدمه زلة العالم گفت عمر میشکند بنای مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن او و
جدال المنافق بالکتاب و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از برای افساد دین اسلام و در حکم جدال منافقان است جدال و نزاع مبتدعه بشبهه باطله و تاویلات زائغه که باعث
شک و تشکیک در دین میشود و حکم الائمة المضلین و حکم کردن امرای جور که گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوا و شهوت خود و جبر کرده دیگران بر قبول و اطاعت آن رواه
الدارمی وعن الحسن قال العلم علمان روایت است از حسن بصری رضی الله عنه گفت علم دو علم است فعلم فی القلب پس یکی علمی است که در دل است فذلک العلم النافع
پس آن علمی است سود دهنده مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالی در ادعیۂ ماثوره وعلم علی اللسان و دیگر علمی است بر سر زبان که تاثیر نکرده در دل و نورانی نساخت
دل را بیت علم چون بر دل زند یاری شود علم چون بر تن زند ماری شود فذلک حجة الله عز وجل علی ابن آدم پس این علم بر سر زبان حجت خداست بر آدمیان که بآن الزام خواهد
داد و خواهد گفت که شما را علم دادم چه ایمان کار نکردید و از اینجا گفته میشود وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده و دانسته گمراه شد و در چاه خذلان افتاد رواه الدارمی
و شیخ محقق عارف بالله احمد بن عطاء الله الاسکندری در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذی ینبسط فی الصدر شعاعه و ینکشف عن القلب قناعه علم نافع علمی است که بگسترد و فراخ گرداند
در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار و آثار حالیه است مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین افتد و منبسط گردد و برافکند از دل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم و ادراک
حقایق اشیا و شیخ امام ابوعبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی فرمود علم نافع علمی است که ثابت و متمکن شده در سینه و صورت ثابت دارد آن را که نور چون بتابد بر دل صورت بندد در وی
نمائه امور نیک و بد و ببیند از ان مشابه در سینه پس بعمل آرد نیک را و بگذارد بد را و این علم نور قلب است که بر آمده از ان علامات هدایت بسوی سینه و آنچه بیاموزی و بکسب حاصل کنی علم لسان است
که ظلمت شهوت بر آن غالب آمده نورانیت او را برده است و بعض گفته اند که علم نافع علم وقت و صفای قلب است که باعث است بر زهد در دنیا و نزدیک گرداننده است به بهشت و دور
اندازنده از دوزخ و مورث خوف و رجا و معرفت آفات نفوس و طهارت او است و این نوریست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان خود نه علم زبان از معقول و منقول و با جمله
علم نافع دو قسم است یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل و مقرون باشد بدان و دیگر علم مکاشفه که اثر و نتیجه عمل است و اول را علم دراست و ثانی را علم وراثت خوانند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله گفت ابوهریره یاد گرفته ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعائین دو ظرف را از علم و در بعض روایت من العلم بصریح آمده و
وعای علم عبارت است از محل آن که جمع شده در وی و طیبی گفته تشبیه کرده دو نوع علم را بدو ظرف باعتبار احتوا و اشتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست فاما احدهما فبثثته فیکم
اما یکی از ان دو وعای علم پس پراگنده کرده ام آن را در میان شما واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم و اما علم دیگر اگر پراگنده کنم آن را و ظاهر گردانم بریده میشود این بلعوم
بضم بای موحده راه گذر طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده بقول خود یعنی مجری الطعام رواه البخاری و گفته اند که باول مراد علم احکام و اخلاق است که مشترک است
میان خاص و عوام و بثانی علم اسرار که محفوظ و مصون است از اغیار از جهت باریکی و پوشیدگی آن و عدم وصول فهم ایشان بدان و مخصوص است بخواص از علما باعمال اهل عرفان
و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن و فساد دین است از بنی امیه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بر دست بعضی نیکان قریش خواهد بود و ابوهریره
میگفت اگر خواهم بیان کنم ایشان را بنام نام یا مراد احادیث است که در آن اسامی امرای جور و احوال ایشان و مذمت ایشان بود و ابوهریره برمز و کنایت بعضی از ان اخبار میگفت و از اظهار
آن بصریح میترسید تا مبادا که بکشندش و چنانکه میگفت اعوذ بالله من امارة الستین و امارة الصبیان پناه میجویم بخدا از پادشاهی شصت سال و امارت کودکان و اشارت میکرد بامارت
یزید بن معاویه که بر سر شصت سال وقوع یافت و حق تعالی مستجاب گردانید دعای ابی هریره را و برفت از عالم پیش از ان والله اعلم پوشیده نماند که اگر مراد این قائل نفی علم باطن و وجود
حقائق و اسرار است که فهم عوام بدان نرسد و افشای آن مصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض مخاطبان نبود بیشک در دائرۂ علم و دین این چنین علما است پس مکابره است
و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار است و کلموا الناس علی قدر عقولهم نیز اشارت بآن میتواند بود و لابد بظاهر بود باطنی و بهر شریعتی حقیقتی خواهد
بود که در بیان آن دقتی و غموضی باشد که چون بفهم عوام نرسد قائل را متهم و منسوب بچیزی دارند که نزد ایشان منکر و مذموم باشد و ایشان در هدم و انکار آن و در حکم ظاهر معذور
هم باشند و منع از افشا و اظهار آن از جهت باشد نه بسبب مخالفت او مر دین او علم شریعت را و اگر گوید علم حقائق و اسرار ثابت و واقع است و لیکن در حدیث ابی هریره اشارت
بچیزی دیگر است که گفته شد نه بآن علم بوجود قرائن که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریره بدان با وجود دیگران از عظمای صحابه و عدم فهم ایشان آن را و حکم کردن بقتل او خالی از بعیدی نیست

مربیان

بیان

این نیز دیگر است والله اعلم وعن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به ای مردمان آگاه باشید هر کسی که بداند چیزی را از علوم پس باید که بگوید آنرا ومن لم

یعلمه فلیقل الله اعلم وکسیکه نداند آنرا باید که تفویض کند علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا داناتر است بآن فان من العلم ان تقول لما لا تعلم پس بدرستیکه از جملهٔ علم ودانش آنست

اینکه بگوئی تو چیزیرا که نمیدانی الله اعلم چه تمییز معلوم از مجهول ودریافت این که نمیتوانم دانست نوعی از علم است واین است معنی آنچه مشهور است که لا ادری نصف العلم قال الله تعالی لنبیه

گفته است خدایتعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم قل ما اسئلکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شمارا بر تبلیغ دین وقرآن از هیچ مزدی ونیستم

من از تکلف کنندگان که بربندند بر خود چیزیرا که اهل آن نیستند یعنی هر آنچه مرا رسید امانت وامر رسانیدن آن میکنند میکنم ومیرسانم وهیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم ودر نزد بر خود نمی بندم وبحث وتفتیش از

اشیای غامضه که فهم بآن نرسد ودعوی فهم آن کردن وسعی وجهد در دانستن آن داخل تکلف است متفق علیه منقولست که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از آیهٔ وفاکهة وابا پرسیدند که معنی اب

چیست فکر کرد چون در نیافت فرمود بل هذا التکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از جنس فواکه ومطاعم است اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست وفکر کردن ودر دریافت آن تکلف وما لا یعنی است

وعن ابن سیرین نام او محمد است از کبار تابعین است وپدر او سیرین مکاتب انس بن مالک است در علم مرد دیا آیتی بود وچیزهای غرائب از وی درین باب منقولست قال ان هذا العلم

دین این علم کتاب وسنت دین است یعنی قوام وثبات دین بدو است فانظروا عمن تاخذون دینکم پس نگاه کنید وببینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارت است باهتمام واحتیاط

در معرفت حال راوی در وثوق ودیانت وحفظ وورع وسنت تا باید گرفت از هر که روایت کند خصوصا از ارباب غرض از اهل هوی وبدعت که دیانت ندارند وبرای ترویج مذهب خود وضع وافترا نمایند

رواه مسلم وعن حذیفة از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت اوست ونام پدر او یمان است وصاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند ونزد او بود علم منافقان وکشف حال ایشان

کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هرچه خواهد بود تا روز قیامت از فتن ووقائع رضی الله عنه قال یا معشر القراء استقیموا ای گروه قرآن خوانندگان که قرآن را بر سر زبان دارید یا مراد علما اند

که عمل بدان دارند ثابت وراست بایستید وبراه راست بروید فقد سبقتم سبقا بعیدا پس تحقیق سابق شده اید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغهٔ ماضی خطاب معلوم است ومراد ممکنان است

که دریافته اند اول اسلام وصحابهٔ رسول خدا را صلی الله علیه وسلم چه هرگاه ایشان متمسک کنند بکتاب وسنت سبقت کنند ودریابند هر چیزیرا وهر که بعد از ایشان بیاید اگرچه عمل کند مثل عمل ایشان

نرسد بآنچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت در اسلام وسبقتم بصیغهٔ مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت کردند شمارا وپیش دستی بردند بر شما آنها که متصف بودند وهستند باستقامت

وسلوک طریق مستقیم وان اخذتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا واگر میگیرید شما ومیروید راه چپ وراست را ومیگذارید راه راست را هر آئینه بتحقیق گمراه شوید گمراه

شدنی سخت ومیروید در گمراهی راه دور ودراز رواه البخاری وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب

الحزن پناه جوئید بخدا از جب الحزن وجب بضم جیم وتشدید باء چاه که بنا ورده واطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه قالوا گفتند صحابه یا رسول الله

وما جب الحزن وچیست جب حزن وچه مراد است از آن قال واد فی جهنم فرمود وادی است در دوزخ که یتعوذ منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة پناه میجوید از آن دوزخ

هر روز چهار صد بار یعنی چنان قبیح وشنیع ومهیب است که دوزخ از وی پناه میجوید چه جای دوزخیان وپناه جستن دوزخ کنایت است از غایت شدت ومحنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ است

بزبان وی ودر مکان تعالی قادر است که دوزخ را بسخن در آرد چنانکه از ظواهر آیات واحادیث مفهوم میگردد قیل گفتند صحابه یا رسول الله ومن یدخلها وکه می درآید آن وادی را قال القراء

المراءون باعمالهم فرمود می درآیند او را قرآن خوانندگان ریا کنندگان بعلمهای خود وقرار عالمان ومتعبدان نیز اطلاق می یابد چه علم از قرآن حاصل میگردد وعبادت بحکم اوست رواه الترمذی

وکذا ابن ماجة وزاد فیه وزیاد کرده است ابن ماجه درین حدیث این کلام را که وان من ابغض القراء الی الله الذین یزورون الامراء وبدرستیکه از جملهٔ دشمن داشته ترین

قاریان نزد خدا آنکسانی اند که ملاقات میکنند وصحبت میدارند امرارا یعنی بجهت طمع دنیا نه از جهت امر معروف ونهی منکر یا بطریق جبر واکراه ودفع شر وایذای ایشان قال المحاربی

یعنی الجورة گفته است محاربی که از راویان حدیث است ونام او عبد الرحمن بن محمد است روایت میکند از اعمش ویحیی بن سعید مات سنه خمس وتسعین ومائة مراد بامرا جابران وظالمان اند

ونه آنکه نگاه دارنده دین وشریعت اند ناصر ان الله وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یاتی علی الناس زمان نزدیک است

که بیاید بر مردم روزگاری که لا یبقی من الاسلام الا اسمه باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وی وعلم بوی وعمل از وی نی ولا یبقی من القرآن الا رسمه وباقی نماند از قرآن

مگر رسم وآئین وی ومراد برسم قرآن تجوید حروف واتقان الفاظ بی تدبر وتفکر در معانی وعمل باوامر ونواهی آن مساجدهم عامرة مسجدهای ایشان آبادان است که در می آیند در وی نه

از برای عبادت وذکر حق ودرس علم چنانکه فرمود وهی خراب من الهدی وحال آنکه آن مساجد ویران است از هدایت وعلم وعبادت علماؤهم شر من تحت ادیم السماء

دانشمندان ایشان بدترین مردم اند که زیر آسمان اند وادیم آسمان وزمین روی آنهاست وظاهر آنها من عندهم تخرج الفتنة از نزد ایشان بیرون می آید فتنه وبلا وشر در دین یا جانب

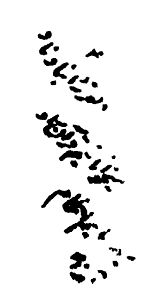
ظالمان وستمگاران وفیهم تعود وباز هم در ایشان باز میگردد وبسلط کردانیدن خدایتعالی ظالمان را بر ایشان چنانکه گفته اند که هر که خلق خدارا بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدایتعالی همان

ظالم را بر وی بگمارد تا دمار از روزگارش بر آرد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن زیاد بن لبید صحابی است انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بمکه وبود با او تا هجرت کرد وعامل کردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت میکند از وی عوف بن مالک وابو الدرداء مات فی اول ایام معاویة قال ذکر النبی کفت

زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شیئا چیزیرا از فتنه وابتلا فقال پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذلک عند اوان ذهاب العلم وآن فتنه

وابتلا در وقت رفتن علم است از عالم قلت گفتم یا رسول الله وکیف یذهب العلم وچگونه میرود علم ونحن نقرأ القرآن وحال آنکه ما میخوانیم قرآن را ومیدانیم احکام آنرا



پسران خود را و بفرزند ابناؤنا ابناؤهم و بشنوند او را پسران ایشان را پسران خود الی یوم القیامة تا روز قیامت همچنین سلسلهٔ علم میرود فقال ثکلتک امک زیاد یعنی گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگرید ترا مادر تو ای زیاد ان کنت لاراک من افقه رجل بالمدینة بدرستیکه تو بودی که می پنداشتم ترا دانا ترین و فهیم ترین مردی در مدینه
عجب که مقصود از کلام من نفهمیدی و گمان بردی که قرآن و علم جاریست بخواندن و دانستن آنست و هرکه خواند و دانست عمل کرد و همچنین نیست اولیس هذه الیهود و
النصاری یقرءون التورىة والانجیل آیا نیستند این جماعهٔ یهود و نصاری که میخوانند توریت و انجیل را لا یعملون بشیء مما فیهما عمل نمیکنند بچیزی که سود کند
ایشان را از آنچه در توریت و انجیل است رواه احمد وابن ماجة وروى الترمذی عنه نحوه وكذا الدارمی عن ابی امامة روایت کرد این حدیث را
باین لفظ که مذکور شد احمد و ابن ماجه از زیاد بن لبید و روایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد و در لفظ مختلف و همچنین روایت کرد دارمی اسناد آن
وعن ابن مسعود قال قال لی رسول الله گفت ابن مسعود گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تعلموا العلم وعلموه الناس بیاموزید علم را و بیاموزانید
مردم را تعلموا الفرائض وعلموها الناس بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را و بیاموزانید آنرا مردم را تعلموا القرآن وعلموه الناس بیاموزید قرآن را و بیاموزانید
آنرا مردم را فانی امرؤ مقبوض زیرا که بدرستی من مردی ام که برداشته میشوم و قبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین و تبلیغ احکام آن وان العلم سینقبض
و علم نزدیک باشد که گرفته شده میگردد و در بعض نسخ سینتقص از نقصان یعنی کم میگردد ویظهر الفتن و پیدا میشوند فتنها و ابتلاها بگرفته شدن علم و کم شدن آن حتی یختلف
اثنان فی فریضة تا آنکه مختلف میشوند دو کس در حکم فرضی چه جای سنن و نوافل لا یجدان احدا یفصل بینهما نمی یابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس جدا
کند حق را از باطل رواه الدارمی والدارقطنی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل علم لا ینتفع به
حال علمی که نفع گرفته نمیشود از وی بتعلیم کمثل کنز لا ینفق منه فی سبیل الله همچو حال گنجی است که داده نمیشود و صرف کرده نمیشود از وی در راه خدا رواه احمد و
الدارمی تمام شد کتاب العلم والحمد لله و در پی می آید آنرا کتاب الطهارة طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکی است ضد نجاست و طهور بضم طا مصدر است و بفتح طا اسم بمعنی
مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک و بمعنی مطهر نیز آید و در توجیه این خفایی است در شرح آنرا ذکر کرده ایم و در اصطلاح فقها عبارتست از نظافت
از نجاست حکمی که آنرا حدث گویند و از نجاست حقیقی که آنرا خبث خوانند و وضوء بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود و مشهور همین است و تحقیق آنست که بفتح بمعنی مصدر نیز آمده
کذا قیل الفصل الاول عن ابی مالک الاشعری صحابی مشهور است عم ابو موسی اشعری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطهور شطر الایمان
طهارت نیمهٔ ایمان است این مبالغه است در بیان بلندی قدر طهارت که بمرتبه ایست که بنصف اجر ایمان میرسد یا بمناسبت آن نصف ایمان خوانده شد که ایمان پاک میسازد گناهان را که پیشتر از آن کرده همچنین
وضو پاک میسازد گناهان را ولیکن ایمان پاک میسازد صغائر و کبائر را و وضو پاک میسازد مگر صغائر را پس در مرتبهٔ نصف ایمان باشد یا بجهت آنکه ایمان تطهیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاهر را و بعض
گفته اند که مراد با ایمان نماز است چنانکه در کریمهٔ وما کان الله لیضیع ایمانکم مراد داشته اند و چون نماز بی آن درست نیست گویا جزو او است مبالغه و اکثر شیء را مبالغةً حکم کل دهند نصف آن ایمان
کنند گویا همه ارکان و شرائط نصفی است و وضو نصفی دیگر و بعضی از محققین در تاویل این حدیث گفته اند که ایمان موجب تخلیه از رذائل و تحلیه بفضائل است و مراد بطهور تخلیه است و این همه بر تقدیری
که مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکه اکثر و اشهر استعمالات او است و اگر بمعنی جزو باشد یعنی پاره ایست از ایمان بر این تقدیر احتیاج باین توجیهات ندارد و لیکن این نیز مبالغه است
گویا که داخل است در حقیقت ایمان والحمد لله تملأ المیزان والحمد لله پر میکند ترازوی اعمال را یعنی هرکه بگوید الحمد لله بوی چندان ثواب یابد که ترازو را پر سازد وسبحان الله
والحمد لله تملآن او تملأ ما بین السموات والارض و این دو کلمه پر میکنند تمام مسافت را که میان آسمانها و زمین است و او تملأ شک راوی است که تملآن گفت بلفظ تثنیه
یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر هر تقدیر بتای فوقانیه و یای تحتانیه هر دو آمده و لفظ تثنیه ظاهر است که دو کلمه اند و مفرد باعتبار مجموع و جمله هر واحد و وجه آنست که سبحان الله اقرار است
بتنزیه و تقدیس وی تعالی و آن شامل است آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست چه هر ذره گواهی میدهد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وی تعالی و تقدس از وصمت زوال و
نقصان والحمد لله اقرار است بکمالات او و نعمتها که بیرون است از شمار و ورای است بدان عالم و دال است بر آن و شک نیست که اگر این کلمات بگفتن خود صادر کرده دار و قائل آن موجب میکرده شود
ذات و صفات و اسمای الهی که افراد عالم مظاهر او است و پر میکند ثواب آنرا آنرا اما مجرد الفاظ و حروف و اصوات آن مرتبه ندارد و با وجود آن فضل خدا واسع است و وی تعالی
اندک پذیر و بسیار بخش است و باین بیان ظاهر شد که اگر گویند پر میکند زمین و آسمان را و هرچه در زمین و آسمان است یا پر میکند تمام عالم را درست آید و لیکن چون تا بین آسمان و زمین امری معین
مکشوف است ذکر کرد آنرا و توان که کنایت باشد از تمام عالم والله اعلم والصلوة نور و نماز روشن کننده دل است بشهود حق و ظهور معارف و یا روشن کننده روی است بظهور سیمای
صلاح و نور عبادت یا راه نماینده است بطریق حق و صواب و باز دارنده از ظلمات باطل و خطا چنانچه در قرآن مجید فرموده ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر یا سبب
ظهور نور او است روز قیامت که روان میگردد پیش روی و جانب راست مؤمنان مصلی چنانکه فرموده نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم والصدقة برهان و مال بدرویش
دادن لوجه الله برهان و دلیل و حجت قوی است بر صدق دعوی ایمان و محبت پروردگار تعالی یا بجهت آنست که مال محبوب طبع است و آنرا در راه خدا داده است مر خدا را و تعالی
والصبر ضیاء و شکیبائی نمودن از معصیت خدای و بار طاعت و شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب و شکیبائی کامل روشنی تام است چه ضیا اتم و اکمل از نور بود و لهذا
در قرآن مجید آفتاب را ضیا خوانده و ماه را نور آنجا که فرموده وجعل الشمس ضیاء والقمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل است از نور مهتاب و شک نیست که مدار کار عبادت بر تمام صبر

صبر هست در تمام طاعات و عبادات از اقسام صبراند و محتمل است که مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینهٔ ذکر صلوة و صدقه چنانکه در کریمهٔ وَاسْتَعِیْنُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ مراد داشته اند **والقرآن حجة**
لک او علیک و قرآن دلیل است برسود تو و مددکننده مر ترا اگر عمل کردی بوی و نگاه داشتی حق ورا و یا بر زیان تو خصومت کننده بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاه نداشتی **کل الناس یغدو**
همه آدمیان بامداد میکنند هر یکی از ایشان و غدوه بضم بامداد یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب **فبائع نفسه** پس فروشنده　　و صرف کننده است ذات خود در کاری که متوجه است بآن **فمعتقها**
او موبقها پس آزاد کننده است نفس را از عذاب خدای تعالی یا هلاک گرداننده و مهیا گرداننده است ورا از برای عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکاری متوجه در وی آرنده است اگر
آن کار آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را بآخرت خرید و ترجیح نمود هلاک شد و خود را در ورطهٔ عذاب افگند　بیت　بدنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری **رواه مسلم وفی روایة** و در روایتی از مسلم این زیاده آمده است که **ولا اله الا الله والله اکبر تملأن ما بین السماء والارض** اینچنین گفته است
صاحب مصابیح و طعن میکویند **لم اجد هذه الروایة فی الصحیحین** من نیافته ام این روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیز **ولا فی کتاب الحمیدی** و نه در کتاب حمیدی
که جامع است میان صحیحین **ولا فی الجامع** و نه در جامع الاصول که احادیث صحاح سته را جمع کرده **ولکن ذکرها الدارمی** ولیکن ذکر کرده است این روایت را دارمی **بدل سبحان الله**
والحمد لله یعنی مسلم سبحان الله والحمد لله تملأن ما بین السموات والارض گفته و دارمی بجای آن لا اله الا الله والله اکبر تملأن ما بین السماء والارض گفته پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت
در فصل اول درست نباشد **وعن ابی هریرة** رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلکم علی ما یمحو الله به الخطایا ویرفع به الدرجات**
آیا راه نمایم شما را بعملهای که محو میکند خدای تعالی بسبب آن عملها گناهان را و بلند میگرداند بسبب آن عملها پایهای عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیزیست چنانکه اثر و نشان آن
نماند و مراد بمحو گناهان آمرزیدن و بخشیدن آنهاست یا سودن و ستردن آنها از دیوان اعمال و اتفاق است علما را که مراد گناهان صغیره است **قالوا بلی** گفتند صحابه بلی راه نما ما را بآن عملها
یا رسول الله **قال** فرمود آن عملها اینست **اسباغ الوضوء علی المکاره** بتمام و کمال کردن وضو و رسانیدن آبها را در هر جایی که میباید رسانید در هنگام مشقت و ناخوش آمدن آب
چنانکه در حالت بیماری و سختی سرما مثلا **وکثرة الخطا الی المساجد** و بسیاری گامها در رفتن بسوی مسجد ها چنانکه مسجد از خانه دور باشد و تواند که مراد در رفتن بوقار و آهستگی
باشد که سبب بسیاری گامهاست **وانتظار الصلوة بعد الصلوة** و چشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگذارد و نماز آینده را انتظار برد و بنشیند در مسجد
و اگر بر آید و دلش بدان آویخته باشد **فذلکم الرباط** پس اینست رباط حقیقی که آنرا رباط توان خواند و اصل رباط نگاه داشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند و نشستن مسلمانان
در بعضی از بیان و دلهای خود را در آن پس این منتظر نشستن برای نماز در مسجد شائبهٔ نشستن در سرحد هست در مقابل شیطان و لشکر او است تا دخل نکند و تواند که اشارت بتمام اعمال ثلثه باشد که
مذکور شد ندرینجا که اینها می بندند راههای در آمد شیطان را بر نفس و مغلوب میگردانند هوای نفس را **وفی حدیث مالک بن انس** و در حدیث امام مالک اینچنین آمده که **فذلکم**
الرباط فذلکم الرباط ردد مرتین مکرر گردانید این لفظ را دوبار بجهت تاکید و تقریر **رواه مسلم وفی روایة الترمذی ثلثا** و در روایت ترمذی سه بار مکرر
گردانید و این اعتراض است بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورد و سه بار مکرر گردانید و صحیح آنست که مسلم این حدیث را از مالک آورده و دوبار مکرر گردانید و از غیر مالک خود اصلا مکرر نیست
وعن عثمان رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء** کسی که وضو کند پس نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن و آداب آن
خرجت خطایاه من جسده می بر آید گناهان او از تمام تن او **حتی تخرج من تحت اظفاره** تا آنکه می بر آید گناهان از زیر ناخنان او و مبالغه است در حصول طهارت **متفق علیه**
وعن ابی هریرة رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المسلم** چون وضو میکند بندهٔ مسلمان **او المؤمن** شک راوی است **فغسل**
وجهه پس بشوید روی خود را **خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه** بیرون می آید از روی وی هر گناه که نظر کرده است بسوی آن گناه بهر دو چشم خود یعنی گناه چشم
مع الماء همراه آب **او مع آخر قطر الماء** یا گفت بیرون می آید با آخر قطره از قطرهای آب اگرچه در روی جز از چشم نیز گناهان واقع میشوند اما چون عمدهٔ گناهان و اکثر آن بچشم است
تخصیص بآن کرد **فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة کان بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء** پس چون بشوید هر دو دست را بیرون می آید
هر گناهی که میگرفت آن گناه را هر دو دست او یعنی گناهی که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از قطرهای آب **فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه**
مع الماء او مع آخر قطر الماء پس چون بشوید هر دو پای خود را بیرون می آید هر گناهی که رفته است بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطرهای آب **حتی یخرج نقیا من الذنوب**
تا آنکه بیرون می آید از جای وضو پاک از گناهان یعنی صغیره **رواه مسلم وعن عثمان** رضی الله عنه **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرئ مسلم**
تحضره صلوة مکتوبة نیست هیچ مردی مسلمان که حاضر میشود او را و در میرسد وقت نماز فرض **فیحسن وضوءها** پس نیک میکند وضوی نماز را برعایت سنن و آداب آن **و**
خشوعها و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب ظاهر و باطن است چنانکه در دل ترسان باشد و نظر بسجده گاه دارد و تمام همت و حضور بر آن کار دارد و بجز آن مشغول
نباشد و بیدن و جامه و ریش بازی نکند و بچپ و راست روی نگرداند و چشم نبندد و بعضی بجهت تحصیل حضور در چشم بستن رخصت کرده اند و بهتر آنست که در نماز فرض از آن احتراز کند و در
تفسیر قوله سبحانه **والذین هم فی صلوتهم خاشعون** گفته اند که خائف و متذلل باشند و نظر را بسجده گاه لازم دارند و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت
و انتظار وحی می بردند چون این آیت نازل شد بینداخت نظر را بجانب سجده گاه و در روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل
وی همه اعضای وی خشوع میکرد و بعضی گفته اند که در قیام　نظر بسجده گاه دارد و در رکوع بر پشت پای و در سجده بجانب بینی و در قعود بر کنار **و رکوعها** و نیک کند رکوع نماز را

تخصیص برکوع کرد بسجود ذکر نکرد زیرا که رکوع مقدمهٔ سجود است و نیز رکوع سخت تر است که مصلی خود را گرفته ایستاده است بخلاف سجده که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصه نماز مسلمانان است و در
نماز یهود و نصاری رکوع نیست **الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب** یعنی بجای نکند وضو و نماز را باین صفت و مسئیت مگر آنکه باشد این صفت این نماز پوشنده و محوکننده مر چیزی را
که پیش از این کرده است از گناهان **مالم یؤت کبیرة** مادام که بوجود نیارد و نده مصلی گناه کبیره را از ذات خود و در بعض نسخ مالم یأت آمده یعنی نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهر
تر است و اول بحسب روایت قوی تر و مقصود آنست که وضو و نماز کفارت میکند گناهان صغیره را نه کبیره را **وذلک الدهر کله** و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است تخصیص بزمانی دون
زمانی ندارد **رواه مسلم وعنه انه توضأ** و هم از عثمان رضی الله عنه روایت است که وی وضو کرد **فافرغ علی یدیه ثلثا** پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار **ثم تمضمض**
واستنثر پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و بفشاند بینی را استنثار بثای مثلثه بمعنی افشاندن بعد از آب کردن در وی که آنرا استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق نیز باشد
ثم غسل وجهه ثلثا پس بشست روی خود را سه بار **ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا** پس بشست دست راست خود را تا آرنج سه بار **ثم غسل یده الیسری الی المرفق**
ثلثا پس بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار **ثم مسح براسه** پس مسح کرد بسر خود و مسح کرد رسانیدن دست تر بر سر **ثم غسل رجله الیمنی ثلثا** پس بشست پای راست خود را
سه بار **ثم الیسری ثلثا** پس بشست پای چپ خود را سه بار و تحقیق این افعال در باب سنن الوضو بیاید **ثم قال رأیت رسول الله** پس گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه و**
سلم توضأ نحو وضوئی هذا وضو کرد مانند وضوی من که اینست **ثم قال من توضأ وضوئی هذا** پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی که وضو کند مانند وضوی من که اینست
ثم یصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت نماز بعد از وضو و اقل اینست و اگر بیشتر کند راست فاضل باشد **لا یحدث نفسه فیهما بشیء** در حالیکه حکایت نکند نفس خود را در این دو
رکعت بچیزی از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آن را دفع کند و قرار نگیرد و از حضور باز ندارد زیان ندارد و بعض گفته اند که مراد بعدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است والله اعلم
غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر آنکس را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض بگذارد یا سنت راتبه نیز
کفایت است و بنا این نماز تحیت الوضو باشد و صوفیه چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند اما در درآمدن مسجد نیت تحیة المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضو
معنی ندارد اما مسجد بملاحظهٔ عظمت و مشاهدهٔ روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد جای آن دارد و نماز اصل و مقصود لذاته است و وضو فرع و طفیل وی وضو برای نماز است
نه نماز برای وضو پس شکر وضو بنماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی **متفق علیه واللفظ للبخاری وعن عقبة بن عامر** بضم عین و سکون قاف صحابی است و والی بود در مصر از جانب معاویه
بعد از برادر او عتبة بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد و در مصر در سنه ثمان و خمسین روایت کرده اند از وی جابر و ابن عباس و خلقی کثیر از تابعین کذا فی جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی
کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر و والی کرده شد غزای بحر را و مرد بمصر **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضأ** نیست هیچ مسلمانی که وضو سازد
فیحسن وضوءه پس نیک سازد وضوی خود را **ثم یقوم فیصلی رکعتین** پس برخیزد پس بگذارد دو رکعت **مقبل علیهما بقلبه ووجهه** در حالیکه وی پیش آینده و توجه
نماینده است بر آن دو رکعت بدل خود و بروی خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتی مقبلا بنصب آمده و این بحسب اعراب ظاهر تر است **الا وجبت له الجنة** مگر واجب کرده شد مراو را بفضل الهی تعالی
بهشت **رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ** نیست از شما هیچ یکی که وضو کند **فیبلغ او**
فیسبغ الوضوء پس تمام سازد یا تمام و کامل کند وضو را و این شک راوی است **ثم یقول** پس بگوید **اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله و**
فی روایة و در روایتی چنین آمده که بگوید **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله الا فتحت له ابواب الجنة الثمانیة**
مگر آنکه گشاده شود مراو را درهای بهشت که هشت در است **یدخل من ایها شاء** در آید از هر در این درها که خواهد بحسب تمامه بهشتها را یکی اعتبار کرده و هر یکی از آنها را در گفت و گاهی هر کدام
بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت گویند فافهم **هکذا رواه مسلم فی صحیحه** همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود **والحمیدی فی افراد مسلم** و همچنین روایت کرد آنرا حمیدی
در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث که تنها مسلم راست **وکذا** او همچنین روایت کرد **ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم علی ما**
رویناه و ذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را که **وزاد الترمذی** و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را **اللهم**
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین والحدیث الذی رواه محی السنة فی الصحاح و حدیثی که روایت کرده است آنرا صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث
اینست که من توضأ فاحسن الوضوء الی آخره و تمام آن اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین
رواه الترمذی فی جامعه بعینه الا کلمة اشهد قبل ان محمدا روایت کرده است آنرا ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمه اشهد که پیش از کلمه ان محمدا که آنرا صاحب مصابیح ذکر
کرده است و ترمذی ذکر نکرده و این اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی است و آنرا در حسان بیاید آورد و بدانکه جزری
در حصن حصین بعد از ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلث مرات نیز ذکر کرده و از نسائی و از حاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک و
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امتی یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء بدرستیکه امت من خوانده میشوند و بخوانند بسوی
بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر محجلین از آثار وضو غر بضم غین و تشدید را جمع اغر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی که در پیشانی اسپ باشد و محجل بضم میم و فتح حاء و جیم مشدد
اسپی که هر چهار دست و پای وی سفید باشد و این استعاره است روز قیامت بود که دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل **فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل**

پس کسی کہ میتواند از شما کہ دراز کند غرہ خود را باید کہ بکند کہ موجب زیادت فضل و کرامت است و ذکر تحجیل نکرد زیرا کہ ہر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اصابع آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام کہ عادت بر بسیار آب ریختن است در آن واللہ اعلم و اطالت غرہ بآن باشد کہ از فوق جبہہ تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغہ شوید و اطالت تحجیل بآنکہ بازوہا تا بالای آن بشوید و از اینجا معلوم شود کہ غرہ در موضع مخصوص بجبہہ نبود بلکہ شامل تمام روی باشد و لہٰذا تفسیر کرد طیبی غرہ را ببیاض الوجہ واللہ اعلم متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تبلغ الحلیۃ من المؤمن حیث یبلغ الوضوء میرسد سیما و نشان وضو در دست و پای متوضی کہ تحجیل عبارت از آن است تا آنجا کہ میرسد آب وضو و بعضی از حلیہ زیور مراد داشتہ اند کہ بہشتیان را در دست و پا خواہد بود و رد کردہ شدہ است این وجہ بآنکہ حلیہ بکسر حاء و سکون لام بمعنی سیما و ہیئت است و آنچہ بمعنی زیور است حلی بفتح حاء و سکون لام و بضم حاء و سکون لام　و تشدید یا است و جواب داده است کہ میتوان از حلیہ حلی مراد داشت اگرچہ مجاز بود رواہ مسلم الفصل الثانی عن ثوبان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استقیموا استقامت ورزید در اعمال و بر راہ راست روید و میل بچپ و راست مکنید و ہمیشہ ملازم طریق مستقیم باشید و چون این امری بود در غایت صعوبت فرمود و لن تحصوا و ہرگز طاقت ندارید کہ استقامت ورزید و حصول آن بوجہ تمام و کمال ممکن نیست مگر سید انبیا　و خلاصہ اصفیا را صلی اللہ علیہ وسلم و بعضی از اکمل اولیا را بر قدر و اندازہ متابعت و محاذات بحقیقت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ذلک اعز من الکبریت الاحمر تنبیہ اینجا سخنی است مشہور میان مردم در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود شیبتنی سورۃ ہود پیر گردانید مرا سورۃ ہود و گفتہ اند کہ این اشارت است بامر فاستقم کہ شدت و عظمت آن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از این امر بجہت امت بود کہ فرمود و من تاب معک و لہٰذا تخصیص بسورۃ ہود کرد و الا این امر در سورۃ شوری نیز آمدہ و در آنجا ذکر امت نیست و الحق چنین باید و خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عین استقامت و محض سلامت است کہ توہم میل و اعوجاج در آنجا صورت ندارد ما زاغ البصر وما طغی فافہم اللہم صل وسلم علیہ و چون حکم کرد بعدم طاقت بر استقامت و ایفای حق او در جمیع افعال و احوال تنبیہ کرد بر آنچہ عمدہ و خلاصہ عبادات است اگر در وی استقامت ورزند و راست بایستند تدارک و تلافی ہمہ تقصیرات کردہ باشند و آن نماز است پس فرمود و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوۃ و بدانید کہ بہترین و مقرب ترین عملہای شما نماز است پس نگاہ دارید شروط آن را و رعایت کنید آداب آن را و ادا کنید حقوق آن را پس از آن اشارت فرمود بمقدمہ آن کہ آن را نصف ایمان گفتہ و آن وضو و طہارت است و گفت و لا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن و محافظت نکند و احتیاط نورزد در رعایت سنن و آداب وضو مگر کسی کہ ایمان کامل دارد و بجہت آنکہ نماز را بروجہ کمال ادا کند رواہ مالک و احمد و ابن ماجۃ و الدارمی وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ علی طہر کتب لہ عشر حسنات کسی کہ وضو سازد بر طہارت نوشتہ شود برای وی دہ نیکی ظاہر مراد آن خواہد بود کہ ورای جزای کہ متعین است بر فعل زیادہ بر آن دہ حسنہ نیز نویسند یا مراد آنست کہ دہ وضو نویسند ہر یکی بدہ یا از برای آن گفت کہ توہم کردہ نشود کہ وضو بر وضو عبث و ضائع است بلکہ بر وی نیز ثواب موعود بر حسنات مترتب است و گفتہ اند کہ این تقیید است بآنکہ تخلل یافتہ میان آن دو وضو نمازی گزاردہ باشد فرض یا نفل و بعض مکروہ داشتہ اند وضو بر وضو اگر نمازی نگزارد بعد از وضوی اول رواہ الترمذی الفصل الثالث عن جابر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الجنۃ الصلوۃ کلید بہشت و مقدمہ در آمدن آن نماز است چنانکہ در بی کلید گشادہ نمیشود در بہشت نیز بی نماز در آوردہ نمیشود و این مبالغہ و تاکید است در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان است کہ بی آن در آمدن در بہشت میسر نبود و لہٰذا تعبیر از وی بایمان کردہ اند چنانکہ گذشت و مفتاح الصلوۃ الطہور و کلید نماز و مقدمہ او طہارت است پس طہارت مقدمہ در آمدن بہشت باشد رواہ احمد وعن شبیب بفتح شین معجمہ و کسر بای موحدہ بن ابی روح بفتح را و سکون واو و در نسخ مشکوۃ ہمچنین واقع شدہ است بتوسط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعض کتب بیکدیگر متصل ہم نیست و لیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح را کنیت شبیب گفتہ اند و نام پدرش نعیم گفتہ بضم نون بر ہر تقدیر شبیب بروزن حبیب روایت میکند عن رجل من اصحاب رسول اللہ از مردی از یاران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم صلی صلوۃ الصبح گزارد نماز بامداد را فقرأ الروم پس خواند سورۃ روم را فالتبس علیہ پس مشتبہ شد قراءت بر وی و التباس پوشیدہ شدن کار بر کسی فلما صلی پس چون نماز بگزارد و فارغ شد از آن قال فرمود ما بال اقوام یصلون معنا چیست حال قومہائی کہ نماز میگزارند با ما لا یحسنون الطہور نیک نمیکنند طہارت را و رعایت نمیکنند سنن و آداب آن را و انما یلبس علینا القرآن اولئک و پوشیدہ میکنند بر ما قرآن را کمراہان و اینجا محل عبرت و تذکار است مر عاقل را در تاثیر صحبت کہ سید رسل صلوات اللہ وسلامہ علیہ با آن مرتبہ و جلالت شان در حالت قراءت قرآن در نماز کہ اعظم حالات و اقرب اوقات است در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکی از آحاد امت در ترک سنن و بعض آداب وضو کہ عبادت مقصودہ نیست متاثر گردد چہ جای دیگران کہ مصاحبت و مخالطت با اہل خلق و بدعت گرفتار باشند و شب و روز با ایشان باشند رواہ النسائی وعن رجل من بنی سلیم قال عدہن رسول اللہ روایت است از مردی از بنی سلیم بضم سین و فتح لام کہ نام قبیلہ ایست گفت شمرد این کلمات را کہ مذکور میشود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی یدی او فی یدہ در دست من یا در دست خود شک راوی است یعنی گرفت انگشتان مرا یا انگشتان خود را و عقد کرد آنہا را بر کف دست پنج بار یعنی پنج کلمہ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم التسبیح نصف المیزان سبحان اللہ گفتن نصف میزان است و الحمد للہ یملؤہ و الحمد للہ گفتن پر میکند میزان را یعنی مقارنت سبحان اللہ با الحمد للہ تنہا پر میکند میزان را زیرا کہ متضمن سلب نقائص و اثبات کمالات است و سبحان اللہ تنہا بر تنزیہ از نقائص دلالت دارد و این معنی موافق تر است بحدیثی کہ در اول باب گذشت کہ فرمود و الحمد للہ یملأ المیزان و التکبیر یملأ ما بین السماء و الارض و اللہ اکبر گفتن پر میکند مسافتی را کہ میان آسمان و زمین است و الصوم نصف الصبر و روزہ نصف صبر است و شاید آن میتواند بود کہ ایمان تمام صبر است بر طاعات و از معاصی و روزہ قامع تر است شہوات نفس را کہ باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و در بعض حواشی نوشتہ کہ روزہ را نصف صبر خواندہ باعتبار شب و روز و در زمان

صبر در روزه است پس نصف صبر باشد والطهور نصف الایمان وطهارت نصف ایمانست توجیه این در حدیث اول از باب گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن وعن عبد الله الصنابحی بضم صاد وتخفیف نون وکسر موحده وحای مهمله منسوب بصنابح بن زاهر بطنی از مراد وابو عبد الله نیز گفته اند وبعض گفته اند عبد الله صنابحی صحابیست وابو عبد الله
صنابحی تابعی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فتمضمض چون وضو سازد بنده مسلمان پس آب در دهن میکند خرجت الخطایا من فیه بیرون
می آیند گناهان از دهن وی واذا استنثر خرجت الخطایا من انفه وچون بینی می افشاند بعد از آب کردن در وی بیرون می آیند گناهان از بینی وی واذا غسل وجهه خرجت
الخطایا من وجهه وچون میشوید روی خود را بیرون می آیند گناهان از روی وی حتی تخرج من تحت اشفار عینیه تا آنکه بیرون می آیند از زیر بیخ جای رویدن موی در پلک
چشم فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه پس چون میشوید هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وی حتی تخرج من تحت اظفار یدیه تا آنکه
بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو دست وی فاذا مسح براسه خرجت الخطایا من راسه حتی تخرج من اذنیه پس چون مسح میکند بسر خود بیرون می آیند گناهان از سر وی تا آنکه
بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وی از اینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر است چنانکه مذهب حنفی است ولهذا مسح برای گوش آب جدا نمیگیرند بلکه بهمان آب که برای مسح سر گرفته اند بگوش نیز
مسح میکنند چنانکه بیاید فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت اظفار رجلیه پس چون میشوید هر دو پای خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو
پای وی تا آنکه بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو پای وی پس بوضو از همه گناهان پاک میشود ثم کان مشیه الی المسجد وصلوته نافلة له پس میباشد رفتن او بسوی مسجد و نماز گزاردن
او زیادتی بر پاک شدن از گناهان و میگردد سبب رفع درجات ونافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادت بر فرض را نفل گویند و ولد ولد را نافله خوانند وتهجد را برای آنحضرت نافله خوانند که زیاده
بر وی فرض بود رواه مالک والنسائی وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی المقبرة روایت است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آمد گورستان مدینه را که نامش بقیع است تا زیارت کند وآمرزش خواهد اهل آن مقبره را ومقبره بفتح میم وتثلیث الباء وبکسر وبضم میم وفتح با نیز آمده فقال پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم السلام علیکم دار قوم مؤمنین سلام بر شما باد ای اهل سرای گروه مسلمانان وانا ان شاء الله بکم لاحقون وبدرستیکه ما اگر خدا خواسته است بشما رسنده
وشما را دریابنده کاینیم وکلمه ان شاء الله برای اظهار رغبت وتبرک بذکر خدا عزوجل وتحسین کلام است نه برای شک وتردد در رسیدن موت ولحوق باموات یقینی است وبعد از آنکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ذکر سابقان کرد واشارت التصور نمود وتقریبا ذکر لاحقان که بعد از این بیایند نیز کرد از برای اظهار شرف وکرامت ومحبت فرمود وددت انا قد رأینا اخواننا دوست میدارم
وآرزو میبرم که کاش من وکسانی که با من اند میدیدیم برادران خود را یعنی آنها که بعد از این بیایند قالوا اولسنا اخوانک گفتند صحابه که با آنحضرت صلی الله علیه بودند آیا برادرخوانی آنها یا
ونیستیم برادران تو یا رسول الله قال انتم اصحابی فرمود شما مصاحبان من ویاران من ورفیق گاه وبیگاه وخواص درگاه مید واخوت اسلام امری عام است که همه مسلمانان را شامل
واخواننا الذین لم یاتوا بعد وبرادران آنکسانی اند که در عالم خارج نیامده اند هنوز بعد از آن سوالی دیگر کردند که بیشک ترا فردای قیامت امت خود را باید شناخت ودریافت تا
شفاعت کنی وامداد واعانت نمائی ایشان را فقالوا پس گفتند صحابه کیف تعرف من لم یات بعد من امتک چگونه میشناسی کسی را که بوجود نیامده است از امت تو وندیده ای ایشان را
یا رسول الله فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارایت لو ان رجلا له خیل غر محجلة خبر ده مرا اگر ثابت شود که مردی است که مر او را اسپانند سفید روی سفید دست
وپا بین ظهری خیل دهم بهم میان اسپان یکرنگ سیاه خالص یکرنگ از مردم دیگر الا یعرف خیله آیا نمی شناسد آن مرد اسپان خود را که سفید روی سفید دست وپا اند در میان
اسپان دیگر که سیاه یک رنگ اند قالوا بلی گفتند آری میشناسد یا رسول الله قال فرمود فانهم یاتون غرا محجلین من الوضوء پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت
از آثار وضو مثل اسپان سفید روی سفید دست وپا ومی شناسم ایشان را باین علامت ووضو بضم واو وفتح آن هر دو روایت است بعد از آن بشارت داد مر امت مرحومه خود را وفرمود
وانا فرطهم علی الحوض من سبقت کننده وپیش رونده ام ایشان را تا کار و بار مغفرت ذنوب ورفع درجات ایشان را در درگاه عزت ساخته کردانم وفرط بفتحتین آنکه پیش رود تا اسباب آب
اسپان اند دلو ورسن وپاک کردن چاه وجز آن راست کند وبهمین مناسبت علی الحوض فرمود ومقصود تهیه جمیع اسباب وآلات روز قیامت است صلی الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزاء
رواه مسلم وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا اول من یؤذن له بالسجود یوم القیمة من نخستین کسی ام که دستوری
داده میشود مرا در سجده روز قیامت وانا اول من یؤذن له ان یرفع راسه ومن نخستین کسی ام که اذن کرده میشود مرا که بر دارد سر خود را از سجده وتحقیق ایتجال در
حدیث شفاعت مشرح کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سرای عزت ودرگاه صمدیت باریتعالی در آید وبسجده رود وتا یک هفته سر بر زمین بسجود نهاده باشد پس حکم در رسد که سر را بر آر
ای محمد صلی الله علیه وسلم وبخواه ای محبوب من هر چه میخواهی تا داده شود ترا وبگو هر چه میگوئی تا شنیده شود از تو پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر بردارد ودر زبان بشفاعت خلائق بکشاید وفتح باب
شفاعت بنماید چنانکه فرمود فانظر الی ما بین یدی پس نگاه میکنم بسوی خلقی که استاده اند پیش دو دست من یعنی پیش من فاعرف امتی من بین الامم پس میشناسم امت خود را از
میان امتهای دیگر ومن خلفی مثل ذلک ومی بینم از پس خود مانند آن اجتماع وازدحام خلق وعن یمینی مثل ذلک ومی بینم از جانب راست خود مانند آن وعن شمالی مثل ذلک
واز جانب چپ مانند آن فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله کیف تعرف امتک من بین الامم چگونه میشناسی امت خود را از میان امتها که گذشته اند فیما بین نوح الی امتک
در میان مدتی مدید که میان نوح است تا امت تو وتخصیص نوح بجهت شهرت او است میان پیغمبران الا پیش از نوح نیز امتها گذشته اند فقال پس گفت هم غر محجلون من اثر الوضوء ایشان غر
محجل اند از اثر وضو لیس احد کذلک غیرهم نیست هیچ یکی باین صفت و هیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگر چه وضو میساخته باشند اما این کرامت که ظهور اثر وضو است باین صفت خاصه این امت

واعرفهم

وازینجا لازم نمی آید که دیگر ازو وضو نباشد چنانکه بعض مردم ازینجا فهمیده اند واعرفهم انهم یؤتون کتبهم بایمانهم و می شناسم ایشان را یعنی است خود را باین که داده میشود ایشان را نامهای
اعمال ایشان بدست راست ایشان واعرفهم تسعی بین ایدیهم ذریتهم و می شناسم ایشان را باین که میرود پیش پیش ایشان فرزندان خود در... ایشان از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که این دو صفت
نیز یعنی دادن کتب بایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصه این امت باشد ما طیبی گفته که ذکر این دو صفت از برای مجرد مدح و اظهار کرامت ایشان است نه برای تفرقه و تمیز والله اعلم رواه احمد باب
ما یوجب الوضوء باب در بیان چیزهائی که واجب میگرداند وضو را و آن چیزها هست که میشکند وضوی سابق را و واجب میگرداند وضوی دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگرچه بتحقیق اراده صلوة است
مقرون بقیام ولیکن ناقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل
صلوة من احدث قبول کرده میشود و درست نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی حتی یتوضأ تا آنکه بسازد وضو و این در حق کسی است که آب دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک
و اگر آب نیابد و نه خاک و قدرت نداشته باشد بر آنها که او را فاقد الطهورین گویند آنجا بی وضو و تیمم نماز گذارد از برای نگاهداشت حرمت وقت و اگر پیش از یافتن آب و خاک و قدرت بر آن مرد
آتم نکرد و اگر یافت قضا کند قول مختار اینست و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعض بگذارد و قضا نکند متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة بغیر طهور قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت ولا صدقة من غلول و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال
غلول در خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه قال کنت رجلا مذاء روایت است
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردی مذی بسیار کننده و مذی بفتح میم و سکون ذال و بکسر ذال معجمه و تشدید یا آبی است رطوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجهت
قوت شهوت پدید آید فکنت استحیی ان اسأل النبی پس بودم من که شرم میداشتم که بپرسم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضو لمکان ابنته
از جهت بودن دختر وی که فاطمه زهرا باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا در حضرت مرتضی است و تنبیه است دانا را در ذکر حکایت شهوت و آنچه متعلق است بمباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق فسأله پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم یغسل ذکره ویتوضأ بشوید هر که می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و ودی بواو و دال مهمله بر وزن مذی آبی است
آبیت غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز همین حکم دارد و منی اگر بشهوت و جهیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله
گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت توضؤا مما مست النار وضو بسازید از خوردن آنچه مساس کرده و رسیده است آن را آتش یعنی پخته
شده است بدان رواه مسلم این را دو تاویل است یکی آنکه مراد بوضو اینجا دست و دهان شستن است از برای دور کردن چربی طعام چنانچه سنت است و این را وضوی طعام گویند
دوم آنکه مراد وضوی نماز است ولیکن این حکم در ابتدای حال بود بعد از آن منسوخ شد چنانکه گفت قال الشیخ الامام الاجل محیی السنة رحمة الله علیه هذا منسوخ بحدیث
ابن عباس محیی السنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده باتش منسوخ است بحدیث دیگر که روایت کرده است آن را ابو داؤد و جز
ما جاز ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید قال ان رسول الله گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة خورد گوشت شانه گوسپند را ثم صلی و لم یتوضأ
پس نماز بگذارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک کردم بآنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس بخورد از آن پس برخاست بنماز
و وضو نکرد و منسوخیت او بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه مساس کرده است آن را آتش صحیح تر است و مفید است تاخر ترک وضو را از وضو و در
حدیث ابن عباس و ام سلمه معلوم و متیقن نه متفق علیه وعن جابر بن سمرة صحابی است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص و پدرش هم صحابی است نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنه اربع وسبعین وقیل
وسبعین ان رجلا سأل رسول الله روایت است از جابر بن سمره که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم انتوضأ من لحوم الغنم آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان قال گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان شئت فتوضأ وان شئت فلا تتوضأ اگر میخواهی وضو بکن و اگر میخواهی وضو مکن قال گفت آن مرد و پرسید انتوضأ من لحوم الابل آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای
شتران قال نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری وضو بکن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر باین حدیث و نزد ائمه ثلثه این حدیث منسوخ
یا مراد وضو معنی لغوی است چنانکه گفته شد و اگر گفته شود که بر تقدیر اراده معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست و حال آنکه دسومت که علت مشروعیت اوست در هر دو موجود است
گوئیم تواند که وجه فرق بدبوی گوشت شتر باشد نه گوشت گوسفند والله اعلم قال باز پرسید آن مرد اصلی فی مرابض الغنم آیا نماز گذارم در جاهای نشست گوسفندان قال نعم فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آری بگذار قال اصلی فی مبارك الابل گفت آن مرد آیا بگذارم نماز در نشستگاه شتران قال لا فرمود نی مگذار و گفته اند که نهی از گذاردن نماز در نشستگاه شتران برای
و علت کراهت بیم تشویش وقت و فوت حضور قلب است بسبب رمیدن شتران و جهیدن آنها بخلاف گوسفندان که ساکن و آرمیده اند رواه مسلم و در روایتی آمده است که نماز مگذارید
شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که برکوهان هر شتر شیطانی است و نیز آمده که سگ سیاه شیطان کلاب است و شتر شیطان دواب و بگذارید در جای نشست گوسفندان که اینها برکت اند
و در حدیث ابی هریره منیر آمده که گوسفندان از چارپایهای بهشت اند وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا
چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی را که پیچش باد و جنبش آن فاشکل علیه اخرج منه شیء ام لا پس مشتبه شد بروی که آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا یخرجن من المسجد
پس باید که بیرون نیاید از مسجد کنایت است از عدم نقض وضو که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم آنست و اشارت است که مؤمن را باید که ماوی وی و جای آرام وی در مسجد باشد حتی

[2] در نشستگاه

يسمع صوتا او يجد ريحا تا آنكه بشنود آوازى را يا بيابد بوى او را واين باعتبار غالب است ومقصود حصول يقين است برآمدن باد از شكم اگرچه آوازى نشنود و بوى نيابد وازينجا معلوم كرده كه
اگر كسى وضو دارد و در شكسته شدن آن اشتباهى واقع شود وضوى جديد ساختن حاجت نبود زيرا كه يقين بشك زائل نگردد واين در اصل جواز است وشك نيست كه احتياط در اعادهٔ وضو خواهد بود
رواه مسلم وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله ابن عباس گفت كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم شرب لبنا نوشيد شير را فمضمض پس آب در دهن كرد وقال
ان له دسما وفرمود بدرستيكه مر شير را چربيى هست كه ميبايد از آن دهان شست وازينجا معلوم كرد كه هرچه دهان را چرب كند يا چيزى از آن در دهن باقى ماند خوف آن باشد كه در شكم فرو رود
اگرچه مانع قراءت نباشد دهان شستن از آن مستحب است متفق عليه وعن بريدة بضم با وفتح راء وسكون تحتيه اسلمى اسلام آورد پيش از بدر وحاضر نشد آنرا وبيعت كرد بيعت رضوان را
وحاضر شد خيبر را ومشهور آنست كه اسلام او در راه مدينه است وقتى كه ميرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بهجرت واو را مساعى جميله است در حضرت نبى صلى الله عليه وسلم وباقى احوال او در موضع ديگر
نيز نوشته شده است ان النبى صلى الله عليه وسلم صلى الصلوات يوم الفتح بوضوء واحد روايت ميكند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بگذارد چند نماز وبروايتى پنج نماز
روز فتح بيك وضو ومسح على خفيه ومسح كرد بر هر دو موزهٔ خود فقال له عمر لقد صنعت اليوم شيئا پس گفت بآنحضرت صلى الله عليه وسلم عمر رضى الله عنه تحقيق كردى تو امروز
چيزيرا كه لم تكن تصنعه نبودى تو كه ميكردى آنرا فقال عمدا صنعته يا عمر پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم ديده ودانسته كرده ام آنرا اى عمر رواه مسلم بدانكه عادت شريف آن بود كه
براى هر نماز تازه وضو كردى الا در روز فتح كه از براى تعليم امت چند نماز بيك وضو كرد وبعض گفته اند كه تجديد وضو فرض بود بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم وچون شاق آمد بروى امر كرده شد بمسواك
نزد هر نماز ونهاده شد از وى وضو مگر از حدث وبعض گفته اند كه بحكم نص اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا الآية وضو براى هر نماز بر همه كس فرض بود و پس از آن منسوخ گشت وليكن در نسخ احكام
سورهٔ مائده كلام است والله اعلم وعن سويد بضم سين مهمله وفتح واو بن النعمان بضم نون صحابى است انصارى حاضر شد بيعة الرضوان را گويند كه حاضر شد احد را وآنچه بعد از وست از مشاهد
است واهل مدينه وحديث وى در ايشان است انه خرج مع رسول الله روايت ميكند كه بيرون آمد همراه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم عام خيبر در سال غزوهٔ خيبر حتى اذا كانوا بالصهباء
تا چون بودند ورسيدند بصهباء بفتح مهمله وسكون ها ومد وهى من ادنى خيبر وصهبا نام موضعى است نزديك خيبر صلى العصر بگذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز ديگر را ثم دعا بالازواد
پس طلبيد توشه ها را كه همراه بود فلم يؤت الا بالسويق پس آورده نشد مگر سويق فامر به فثرى پس امر كرد بتر كردن سويق پس تر كرده شد فاكل رسول الله پس بخورد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و
اكلنا وبخورديم ما نيز ثم قام الى المغرب پس برخاست بنماز مغرب فمضمض ومضمضنا پس مضمضه كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ومضمضه كرديم ما نيز ثم صلى ولم يتوضأ پس نماز بگزارد آنحضرت صلى الله
عليه وسلم و وضو نكرد و بمتابعت وى ما نيز نكرديم پس معلوم شد كه بخوردن آنچه پخته شود بآتش وضو واجب نگردد رواه البخارى الفصل الثانى عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا وضوء الا من صوت او ريح نيست وضو واجب درين صورت خاص مگر از آواز شنيدن يا بوى يافتن يعنى از خروج شكم و در حاشيه نوشته است كه نزد امام احمد
بغير قرء نيز وضو ميشكند اما اين قول در كتاب خرقى و شرح آن كه اشمل واجمع كتب مذهب ايشان است يافته نشد والله اعلم رواه احمد والترمذى وعن على رضى الله عنه قال روايت از امير المؤمنين
على رض كه گفت سألت النبى پرسيدم پيغمبر را صلى الله عليه وسلم عن المذى از حكم مذى فقال من المذى الوضوء ومن المنى الغسل جواب داد آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه واجب است از
مذى وضو واز منى غسل اگرچه حكم منى نپرسيده بود وليكن بتقريب ذكر مذى ووجود اشتباه ميان مذى ومنى آنرا نيز ذكر كرد و پوشيده نماند كه در فصل اول گذشت كه وى رضى الله عنه شرم داشت كه خود نپرسيد پس
بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پرسيد پس اسناد سؤال اينجا بخود مجاز است يا قضيه متعدد بود والله اعلم رواه الترمذى وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
مفتاح الصلوة الطهور كليد نماز وفتح باب نماز ودر آمدن در ان بى آن ميسر نگردد طهارت است وتحريمها التكبير وچيزيكه حرام ميسازد دران هر كاريكه غير نماز است تكبير است
تكبير تحريمه كه ميگويند باين معنى است چنانكه براى حج احرام مى بندند وبعض چيزها كه پيش از وى حلال بود حرام ميگردد وتحليلها التسليم وچيزى كه بآن از نماز برآيند وآنچه حرام گردانيده شده بود
بدان حلال گردد سلام دادن است چنانكه محرم را چون از احرام برآيد هرچه حرام شده بود حلال گردد وباين حديث شافعى ومالك واحمد سلام را در نماز فرض گويند كه لفظ ظاهر دلالت دارد كه تحليل
بغير آن حاصل نگردد ونزد ما سلام دادن فرض نيست بلكه واجب است وحكم واجب آنست كه اگر عمدا ترك دهد نماز جائز باشد ولى بصفت نقصان واگر نسيان كند سجدهٔ سهو واجب گردد وفرض آنكه بى
او اصلا نماز جائز نباشد ودليل ما حديث اعرابى است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وى را تعليم نماز فرمود وذكر سلام در وى نكرد واگر فرض بودى البته ذكر كردى رواه روايت كرد اين حديث را
ابوداؤد والترمذى والدارمى از ابى هريرة رض ورواه ابن ماجة عنه وعن ابى سعيد وروايت كرد او را ابن ماجه از ابى هريره واز ابى سعيد نيز وعن على بن طلق
بفتح طا وسكون لام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روايت است از على بن طلق كه از صحابه است وگفته اند كه او را همين يك حديث است ودر بعض نسخ طلق بن على است وآن
وهم است حديث ديگر در همين فصل آورده است اذا فسا احدكم چون كند كسى از شما يعنى بى وضو شد بسبب آمدن بادى از راه معتاد فليتوضأ پس بايد كه وضو كند ولا تأتوا النساء
فى اعجازهن ونيائيد زنان را وجماع نكنيد ايشان را در دبرهاى ايشان واعجاز جمع عجز بفتح عين وضم جيم آخر هر چيز ومراد اينجا دبر است چون ذكر كرد فسا را كه خارج است از دبر وشكننده است
طهارت را ذكر كرد آنچه غليظ تر وشديد تر است از آن از اعمال متعلق بدبر از جهت تنبيه كردن بر آن چون نقض پليدى مانع از تقرب جناب الهى است حال بآن سخن زياده چه خواهد بود رواه
الترمذى وابوداؤد وعن معاوية بن ابى سفيان ان النبى صلى الله عليه وسلم قال انما العينان وكاء السه نيست هر دو چشم مگر بند سر دبر وكاء بكسر وا
بند سر مشك وجز آن وسه بفتح سين وضم نيز آمده وتخفيف ها حلقهٔ دبر ومقصود آنست كه چون كسى بيدار است گويا بندى است بر دبر او و بيرون نمى آيد از درون وى بادى وچون بخفت بند
از آن گشاده ميشود وبيرون مى آيد از درون وى باد چنانكه فرمود فاذا نامت العين استطلق الوكاء پس چون خواب ميكند چشم ميگشايد بند سر دبر وازينجا است كه خواب تكيه

زده ناقض وضو است که سبب استرخای بر وعدم ضبط او است بخلاف هیئت دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد در آن متمکن باشد رواه الدارمی وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان بند سرین بهر دو چشم است فمن نام فلیتوضأ پس کسی که خواب کند پس باید که وضو کند رواه ابو داؤد
وقال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه هذا فی غیر القاعد این حکم وجوب وضو مر نائم را در غیر کسی است که نشسته خواب کند لما صح عن انس از جهت حدیثی که بصحت رسیده است
از انس قال کان اصحاب النبی گفت انس بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء انتظار میبردند گزاردن نماز عشا را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برآید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی تخفق رؤسهم تا آنکه می افتاد سرها ایشان بر سینهای ایشان ثم یصلون ولا یتوضؤن پس نماز میگزاردند و وضو نمیکردند
پس معلوم شد که نشسته خواب کردن شکننده وضو نباشد و از این حدیث تخصیص و استثنای نوم قاعد معلوم شد و جز آن از اقسام خواب بر هیأتی که مقعد در آن متمکن باشد بقیاس آن یا
باحادیث دیگر معلوم شده باشد رواه ابو داؤد والترمذی الا انه ذکر فیه ینامون بدل مگر آنست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون بجای این عبارت که ینتظرون
العشاء حتی تخفق رؤسهم که مؤدای آن نیز معنی ینامون است یعنی خواب میکردند وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء
علی من نام مضطجعا بدرستیکه وضو واجب بر کسی است که خواب کرده بر پهلو فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله زیرا که بدرستی که شان اینست که چون خواب کند بر پهلو سست
میگردد بندهای او و چون سست شد بندها بیرون می آید چیزی از شکم او رواه الترمذی وابو داؤد وعن بسرة بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادرزاده
ورقة بن نوفل قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ چون مساس کند یکی از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو کند رواه مالک
واحمد وابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن طلق بن علی رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ روایت است از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق است و در شرح رفع اشتباهی که میان این دو واهم است ذکر کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را بعد از وضو آیا میشکند وضو را یا نه فقال هل هو الا بضعة منه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا هست ذکر
گوشت پاره از اندام مرد و در روایتی منک بجای منه و در روایت ترمذی الا مضغة منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغه بر وزن لقمه پاره از گوشت مقدار آنچه خائیده شود و بضعه
بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض وضو است بمس ذکر چنانکه مس اعضای دیگر رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی
ابن ماجة نحوه بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علمای مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک و احمد بانتقاض رفته اند
بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة است ناقض است و در مذهب امام مالک در مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل
ناقض است و بروایتی از امام احمد وضو بمس ذکر مستحب است نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست چنانچه متمسک آن جماعه حدیث بسره است که مذکور شد و عمل بسیاری
از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن علی است که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن علی از پدرش که در متن مذکور شده و
شمنی از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی از صحابه را که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی درین فتوی اکثر صحابه را و امام محمد در موطای
خود آثار کثیره از سلف درآن روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو
گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس روایت است که گفت که اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آمده و از امیر
المؤمنین علی وابن مسعود و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم النخعی و عطاء بن ابی رباح وغیرهم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده انتهی
پس مخالفت احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک حنفیه است منسوخ است چنانکه مؤلف گفت که قال الشیخ الامام
محی السنة هذا منسوخ این حدیث طلق بن علی منسوخ است لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی
چه اسلام ابو هریره در سال هفتم است در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در اول هجرت در وقت بنای مسجد شریف پس لابد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق وقد روی ابو هریرة
عن رسول الله و بتحقیق روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا افضی احدکم بیده الی ذکره چون برساند
یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود لیس بینه وبینها شیء در حالیکه نیست درمیان ذکر و دست وی چیزی حائل فلیتوضأ پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی و
الدار قطنی روایت کرد این حدیث ما از ابی هریره شافعی و دار قطنی ورواه النسائی عن بسرة و روایت کرد آنرا نسائی از بسره بنت صفوان الا انه لم یذکر مگر آنکه نسائی
ذکر نکرد این عبارت را که لیس بینه وبینها شیء این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابی هریره حکم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع
ابی هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق
حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را نه عکس و نیز ابو هریره نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آنرا مراسیل
صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث بعض مردم تا اخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است وعن عائشة رضی الله

عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقبل بعض ازواجه عائشه رض گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا که بوس میکرد بعضی از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم میگردد
که این کنایت از خود داشت ثم یصلی ولا یتوضأ پس نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة این مسئله نیز مختلف فیه است میان حنفیه و ائمه
دیگر که آیا سودن بدست زن ناقض وضو است یا نه ائمه ثلثه میگویند ناقض است بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد یا نه بتفصیلی که در کتب ایشان مسطور است و نزد شافعی مس امرأة اجنبی بشرط
آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض است و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان بآیت قرآن است که اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاۗءَ اما نزد ما مراد بلمس اینجا جماع است چنانکه در کتب تفسیر معلوم شده است
و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برمیخاست می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پس چون بسجده میرفت خلا میکرد پاهای مرا و می کشیدم من پاها را و چون برمیخاست باز دراز میکردم پاها را باز خلا میکرد و لابد در خلا کردن مساس واقع میشد پس مس کردن
امرأة ناقض نباشد و این حدیث عائشه که مذکور شد از عروة از عائشه است ولیکن شافعیه در این حدیث سخن دارند چنانکه مؤلف گفت که وقال الترمذی لا یصح عند
اصحابنا بحال اسناد عروة عن عائشة یعنی اسناد این حدیث که عروه از عائشه روایت کرده است صحیح نیست زیراکه در وی روایت حبیب بن ثابت است از عروه و حبیب
بن ثابت سماع از عروه ندارد و ظاهر عبارت مؤلف موهوم است بآنکه عروه از عائشه سماع ندارد و این غلط است زیراکه سماع عروه از عائشه مشهور و ثابت و محقق است و این معنی
بنظر در عبارت ترمذی در جامع وی ظاهر گردد چنانکه در شرح نقل کرده ایم و این حدیث را ابراهیم تیمی که نیز از زهاد و علما و ثقات تابعین است از عائشه روایت کرده است و در آن
نیز ترمذی طعن کرده چنانکه گفت وایضا اسناد ابراهیم التیمی عنها لیس بصحیح نیست اسناد ابراهیم تیمی از عائشه وقال ابو داؤد هذا مرسل وابراهیم التیمی لم
یسمع عن عائشة و ابو داؤد نیز گفته که این حدیث مرسل است بجهت آنکه ابراهیم تیمی از عائشه روایت کرده و وی از عائشه سماع ندارد و جواب از این کلام آنست که حدیث مرسل
نزد ما مقبول و معتبر است پس موجب طعن نباشد و قد حقق ذلک فی موضعه وعن ابن عباس قال اکل رسول الله ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم کتفا گوشت شانه را ثم مسح یده بمسح بکسر میم و سکون سین کان تحته بسترالید و پاک کرد دست خود را بپلاسی که بود زیر پای وی ثم قام فصلی پس برخاست پس گزارد
نماز را پس معلوم شد که وضو بخوردن طعام پخته واجب نشود و نیز از اینجا معلوم شد که شستن دست و دهان اگرچه چربی و آلودگی در طعام باشد لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس و
پلاس نیز فارسی معرب است بمعنی گلیم رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ام سلمة انها قالت قربت الی النبی صلی الله علیه وسلم جنبا مشویا فاکل منه
ثم قام الی الصلوة ولم یتوضأ ام سلمه گفت نزدیک گردانیدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس خورد از آن پس برخاست بسوی نماز و وضو نکرد
رواه احمد

الفصل الثالث

عن ابی رافع مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و نام او اسلم بر قول مشهور و غالب آمد بروی کنیت قبطی بود و تحت غلام عباس رضی الله عنه بود
پس بخشید بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را حاضر شد احد را و مشاهد دیگر را که بعد از او است قال اشهد
لقد کنت اشوی لرسول الله صلی الله علیه وسلم بطن الشاة روایت است از ابی رافع که گفت گواهی میدهم که بتحقیق بودم من که بریان میساختم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شکم گوسفند را یعنی آنچه در شکم باشد از دل و جگر و جز آن ثم صلی ولم یتوضأ پس میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکم گوسفند را و نماز میگزارد و وضو نمیکرد رواه مسلم وعنه
قال اهدیت له شاة و هم از ابی رافع است که گفت بهدیه فرستاده شد مرا و را گوسفندی فجعلها فی القدر پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیگ تا بپزد فدخل رسول الله
پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ما هذا یا ابا رافع پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این که در دیگ است ای ابا رافع فقال شاة اهدیت لنا پس گفت
ابو رافع این گوشت گوسفندی است که بهدیه فرستاده شده است برای ما یا رسول الله فطبختها فی القدر پس پخته ام آن را در این دیگ قال ناولنی الذراع یا ابا رافع گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بده مرا استخوان دست را یا بجو زمرا ای ابا رافع و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکه زود پخته و نرم میگشت فناولته الذراع ابو رافع
میگوید پس دادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ذراع ثم قال ناولنی الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فناولته الذراع الآخر پس دادم او را ذراع دیگر ثم قال
ناولنی الذراع الآخر پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر فقال پس گفت ابو رافع یا رسول الله انما للشاة ذراعان نمی باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع و هر دو داده شد دیگر از کجا دهم
فقال له رسول الله پس گفت مراورا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما انک لو سکت لناولتنی ذراعا فذراعا ما سکت آگاه باش بدرستیکه تو اگر خاموش می ماندی
و نمی گفتی گوسفند را جز دو ذراع نمی باشد هر آئینه میدادی تو مرا ذراعی بعد ذراعی مادام که خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع هرچند می طلبیدم بطریق معجزه گویا که در ظهور چیزی از عالم غیب
بطریق خرق عادت مشروط است که از آن انکار نه کند و تردد را بدان راه ندهد تا خللی در ماده یقین نیفتد والله اعلم ثم دعا بماء پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب فمضمض فاه پس مضمضه کرد دهان
مبارک خود را وغسل اطراف اصابعه و بشست کرانهای انگشتان خود را از اینجا معلوم میشود که در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن همانقدر که چرب باشد کفایت
ثم قام فصلی پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گزارد نماز ثم عاد الیهم پس باز گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اهل و عیال ابی رافع فوجد عندهم لحما باردا پس یافت نزد
ایشان گوشت سرد را فاکل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء پس خورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن گوشت سرد را پس در آمد مسجد را پس گزارد نماز را و مساس نکرد آب را رواه احمد روایت کرد
این حدیث را احمد از ابی رافع ورواه الدارمی عن ابی عبید و روایت کرد آن را دارمی از ابی عبید الا انه لم یذکر ثم دعا بماء الی آخره مگر آنست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را که ثم دعا تا آخر
آن وعن انس بن مالک قال کنت انا وابی وابو طلحة جلوسا گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحه نشسته و جلوس جمع جالس است فاکلنا لحما وخبزا پس خوردیم ما گوشت و نان را

ثم دعوت

ثم دعوت بوضوء پس طلبیدم من آب وضو را فقالا لم تتوضأ پس گفتند ای ما وطلحه برای چه وضو میکنی فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا پس گفتم من وضو میکنم از جهت این طعام که خوردیم ما فقالا
انتوضأ من الطیبات پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزهای پاک حلال لم یتوضأ منه من هو خیر منك وضو نکرده است از وی کسیکه بهتر است از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
پس مراد بوضوکه در بعض احادیث واقع شده دست و دهان شستن است یا اخبار است از نسخ رواه احمد وعن ابن عمر رضی الله عنهما کان یقول روایت است از ابن عمر که میگفت قبلة
الرجل امرأته بوسه دادن مرد زن خود را وجسها بیده ومس کردن مرد زن را بدست خود من الملامسة از جملۂ ملامسه است یعنی آنکه ذکر کرده است آنرا حق تعالی در قرآن مجید
اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاءَ وایجاب وضو کرده بدان بعد از ان بیان کرد آنرا بقول خود ومن قبل امرأته او جسها بیده فعلیه الوضوء وکسیکه بوس کند زن خود را یا مس کند
ورا بدست خود پس واجب است بروی وضو رواه مالک والشافعی وعن ابن مسعود رضی الله عنه از ابن مسعود روایت است کان یقول که میگفت من قبلة الرجل امرأته
از بوسه دادن مرد زن خود را الوضوء واجب است وضو رواه مالک وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنهما قال ان القبلة من اللمس فتوضأوا منها ابن عمر گفت که
عمر بن الخطاب گفت که بوس کردن از جملۂ لمس است پس وضو بکنید از ان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو است چنانکه مذهب شافعی مخصوص بزن اجنبی ساخته وابنا دلالت دارد
که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد و ما نا که این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند و در مسند ابی حنیفه از عطا بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة وضوء شاید
که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را که برخلاف آن وارد شده وصدور این که مؤلف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق باشد والله اعلم وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل وضو واجب است از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفی است ونزد ائمۂ ثلثه ناقض همان است
که بیرون آید از یکی دو راه بول وغائط معتاد باشد یا غیر معتاد وحجت ما این حدیث است وروایت کرده است آنرا ابن عدی در کامل از زید بن ثابت ودارقطنی در وی سخن کرده
چنانکه گفت رواهما الدارقطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا رآه روایت کرد این حدیث را وحدیث سابق را دارقطنی وگفت عمر بن عبد العزیز
اموی خلیفۂ مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است وندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی است رض وولادت عمر بن عبد العزیز
در سنه سبع وخمسین ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان ویزید بن خالد ویزید بن محمد که از رواة این حدیث اند مجهول اند وجواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است
ودر جهالت این دو راوی مذکور اختلاف است والله اعلم باب آداب الخلاء ادب نگاهداشت حد هر چیزی وبعض گفته اند که نگاهداشتن چیزی را که ستوده است از گفتار وکردار و
تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید انشاء الله تعالی وخلا بفتح وبمد آبدست جا ودر اصل بمعنی جای خالی

الفصل الاول

عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط چون بیائید شما قضای حاجت را وغائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از ان اطلاق کردند بر پلیدی مردم که طلب
برای قضای حاجت در اینچنین جا بنشینند میفرماید چون بیائید غائط را وبول نیز همین حکم دارد چنانکه بصریح بیاید فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی مکنید بسوی
قبله ونه پشت دهید بجانب آن ولکن شرقوا او غربوا ولیکن روی بجانب مشرق کنید ویا بجانب مغرب واین مخصوص بمدینۂ مطهره است علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبلۂ مدینه
جنوبیست ومدینه شمالی مکه معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال واستدبار قبله بضرورت روی وپشت بجانب مغرب یا مشرق باید کرد ودر دیار ما قبله غربی است پس اگر روی بمشرق
ومغرب آرند روی وپشت بجانب قبله افتد متفق علیه قال الشیخ الامام محی السنة رحمه الله یعنی صاحب مصابیح گفته است که هذا الحدیث فی الصحراء این حدیث
نهی از استقبال واستدبار در دشت وجای کشاده است اما فی البنیان فلا بأس اما در دیوار کرد برآورده وخانها وعمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای
حاجت کنند لما روی عن عبد الله بن عمر از جهت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال گفت ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی بالا رفتم
بالای خانۂ حفصه رض که از امهات المؤمنین ودختر عمر بن الخطاب است برای بعض کارهای خود فرأیت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقضی
حاجته قضای حاجت انسانی میکند مستدبر القبلة مستقبل الشام پشت دهنده قبله را وروی آرنده شام را ومکه با شام متقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند
پشت بجانب شام افتد واگر پشت بقبله کنند روی بشام کرد پس از این حدیث معلوم گردد که پشت بقبله برای قضای حاجت در خانها درست باشد متفق علیه وبدانکه این مسئله
مختلف فیه است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال قبله واستدبار آن در بول وغائط حرام است چه در صحرا وچه در خانها ونزد امام شافعی حرام است در صحرا نه در خانها و
بهر جانبی جمعی از علما از صحابه وتابعین ومن بعدهم رفته اند وبروایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه در استقبال وهمچنین از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استدبار
آورده ونیز گفته که اگر بنا گاه مستقبل قبله نشست غافل از ان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهی است که گذشت ودر آنجا فرقی نکرده میان صحرا وخانه ومطلق گفته
وحدیث نهی را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند ونیز علت نهی تعظیم قبله واحترام جانب اوست وخانه وصحرا در آنجا برابر است چنانکه بزاق انداختن ویا دراز کردن بآنسو وجواب
از حدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهی باشد واگر معلوم شود که بعد از نهی است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکی برگشته باشد وابن عمر آنرا در نیافته وتعمق
نظر در آن نکرده ومقام تقاضا میکند که تعمق وتحقیق نتوان کرد ودر شرح سخن درینجا بسیار است والله اعلم وعن سلمان رضی الله عنه قال نهانا یعنی رسول الله روایت است
از سلمان فارسی که از اکابر صحابه است واحوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است که گفت نهی کرد ما را یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان نستقبل
القبلة لغائط او بول از روی آوردن ما بقبله برای آنجانه وشاشه وان نستنجی بالیمین ونهی کرد از استنجا کردن ما بدست راست ودر بعض نسخ او ان نستنجی کلمۂ

او واین مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت واین نیز مکروه است پس طریقش آنست که کلوخ بدست راست گیرد و عضو بدست چپ و
بجنباند و بر عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو و بعض گفته اند که نهی از استنجا بیمین در غائط است نه در بول واین قول ضعیف است و بعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن
پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ و استنجا کردن بدان نیز ممکن است و حاجت باین تکلفات نیست و تمام کلام در شرح است و استنجا مشتق از نجو است بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از
شکم و سین برای طلب است یعنی طلب نجو برای ازاله آن و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست کشیدن گوسفند نیز آمده و چون می برد و میکشد نجاست را آنرا استنجا نام کردند و ان نستنجی باقل
من ثلثة احجار ونهی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن واین مذهب امام شافعی است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد و مذهب امام احمد نیز همین است و نزد ما شرط
نقاوت و نظافت است اگرچه بکمتر از ان حاصل گردد و بجهت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم
او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم و سرگینی همراه آن آوردم و بهر دو سنگ را گرفت و سرگین را انداخت و ازینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد و التزام سه واجب نیست و تمسک ایشان
باین حدیث مذکور را ز سلمان است و بحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ و این تمسک بتقدیریست
که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعا بین الاحادیث و ان نستنجی برجیع او بعظم ونهی کرد از
استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا باستخوان و علت نهی بعض گویند آنست که سرگین نجس است و استخوان ملسا است که نجاست را دور نگرداند و صواب آنست که نهی بجهت آنست که اینها
توشه جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد رواه مسلم وعن انس قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل
الخلاء یقول چون می درآمد آبخانه را میگفت اللهم انی اعوذ بك من الخبث والخبائث خداوندا پناه میجویم تو از خبث و خبائث متفق علیه خبث بضم خا و با جمع
خبیث بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکور و اناث شیاطین اند که از آنها پناه میجوید و بضم خا و سکون با نیز روایت است بمعنی پلیدی و تواند که مخفف خبث بضم با
باشد و درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه در کتب و رسل و سبل و استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل محل حضور شیاطین است چنانچه بتصریح در حدیث دیگر بیاید غایت آنکه هر که
منع میکند ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما برانند تفصیل میکنند و میگویند که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از درآمدن آن بخوانند و در غیر آن
اماکن بخوانند در اوان شروع کردن دران مانند دامن جامه برزدن و جز آن و گفته اند که اگر فراموش کند درین وقت در دل بخوانند نه بزبان و هر که منع نمیکند و جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا
چنانکه منقول است از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال مر النبی گفت گذشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقبرین بدو گور فقال
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انهما لیعذبان بدرستیکه صاحب این دو قبر تحقیق عذاب کرده میشوند وما یعذبان فی کبیر و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی گناهی
که ان ایشان یاد رکاری که شاق و دشوار بود در پرهیز کردن از آن نه آنکه آن حقیر در دین کاری آنست و شناعتی ندارد و چگونه چنین باشد که تلوث ببول و تلبس بنمیمه از شنائع و قبائح عظیمه اند
و در دین چنانکه فرمود اما احدهما فکان لا یستتر من البول اما یکی از ان دو صاحب قبر حالش آن بود که پرده نمیگرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را یا پرده نمیگرفت
میان خود و بول و نگاه نمیداشت از ان خود را و احتیاط نمیکرد تا میرسد ترشحه بول بوی و این معنی مناسب تر است بباب و مناسب است بروایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت وفی روایة لمسلم
لا یستنزه من البول و در روایتی دیگر مر مسلم راست که طلب نزاهت و پاکی نمیکرد از بول و بی احتیاطی میکرد در حین بول و در استنجا و در روایتی دیگر لا یستبرئ نیز آمده و از براءت
که نزدیک بمعنی نزاهت است و در روایتی لا یستنتر بنون میان دو تا و استنتار بمعنی افشاندن و کشیدن آلت نزدیک تا قطره از بول که در وی مانده باشد بتمام بیرون آید واما الآخر فکان
یمشی بالنمیمة واما صاحب قبر دیگر پس بود که میرفت بسوی مردم بسخن چینی و نم و نمیمه رسانیدن و نقل کردن سخن یکی را بدیگری بقصد افساد و اضرار و این از اقبح قبائح و اشنع شنائع است
و نزد بعض علما از کبائر است و در قرآن مجید مذمت آن کرده در جائی که فرمود همّاز مشّاء بنمیم و در حدیث آمده که حقتعالی نظر نمیکند بکسی که دو رویه است و در صحیحین آمده که
سخن چین در بهشت نه درآید و عمر بن الخطاب رضی الله عنه بکعب احبار گفت کدام گناه را در توریت عظیم خوانده گفت سخن چینی کردن فرمود که آیا از قتل نیز عظیم تر است گفت از سخن چینی کردن
قتل حادث گردد و چندین شرهای دیگر پیدا آید ثم اخذ جریدة رطبة پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی را از خرما که تر بود فشقها بنصفین پس پاره کرد آن شاخ
تر را بدو پاره ثم غرز فی کل قبر واحدة پس بخلانید در هر قبری یکی از ان دو پاره را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله لم صنعت هذا چرا کردی تو این فعل را یعنی خلانیدن
پارها از شاخ تر در هر قبر فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا کردم این کار را باید آنکه سبک کرده شود عذاب از این دو قبر
تا آن زمان که تر باشند این دو شاخ پاره و خشک نشوند متفق علیه و در توجیه این حدیث علما را اختلاف است که بنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت رطوبت آنها چیست بعض
مردم بر آنند که بنای آن بر آنست که نباتات تا زمانی که تر و تازه اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشیء در کریمه وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ شیء حی است و حیات چوب تا زمانی است
که خشک نشده است و حیات سنگ تا شکسته نشده یا تسبیح خاص مخصوص بحی است و آنکه عام است هر شیء را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت و صفات کمال او است و تمسک
کنند این جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث است این قول را رد کرده است و انداختن سبزه و گل را بر قبور بتمسک باین حدیث
انکار نموده و گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعض گفته اند که بنای این تحدید و توقیت بر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول
کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ و کلمه لعل ناظر است درین معنی والله اعلم و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در دفع عذاب و نبود آن مگر ببرکت دست مبارک سید انبیا

صلی الله علیه وسلم بیت اگر تو دست بسائی بگور مرده دلان ٭ روان مرده در آید بعیش در بدنش وبعض گویند که علم آن مفوض و موکول است بعلم نبوت تا در آنجا چه سر باشد و در جامع الاصول از بریده صحابی رضی الله عنه آورده که وی وصیت کرد که بدو آوردن دو جریده در قبرش تا شاید که در ان جا سری باشد و سبب نجات گردد ع دل عشاق حیله گر باشد وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا اللاعنین بپرهیزید از دو کار که سبب لعنت و نفرین میشوند قالوا وما اللاعنان گفتند صحابه چیست آن دو کار که سبب لعنت میشوند یا رسول الله قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم الذی یتخلی فی طریق الناس او فی ظلهم آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم یا در سایه ایشان یعنی زیر درختی که مردم در سایهٔ آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت است نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نخلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلهم مناسب اینمعنی است و گفته اند که مراد براه بیشتر راهی است که مسلوک است نه هیچ کوره که بطریق ندرت کسی از انجا میگذرد و نیز گفته اند که مراد راه مسلمانان است نه کافران کذا فی مجمع البحار رواه مسلم وعن ابی قتادة ابو قتاده بن نعمان ظفری از اهل عقبه و بدر است و تمامهٔ مشاهد را حاضر شده و روز بدر یا روز احد چشم او بسبب زخمی که رسید بیرون آمده بر دست او افتاد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین دو چشم او بود و وی برادر ابو سعید خدری بود از مادر مات سنة ثلث وعشرین و ابو قتادهٔ انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه است فارس رسول الله و در حضور وی بدر را اختلاف است و احد و مشاهدی که بعد او است حاضر شده مات سنة اربع وخمسین و بعض گفته اند در خلافت امیر المؤمنین علی فوت کرده و همه مشاهد او را حاضر شده و معلوم نشده که در ینحدیث مراد کدام یکی از این دو است فقد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شرب احدکم فلا یتنفس فی الاناء چون نوشد آب یکی از شما باید که دم نزند در درون آوند آب بی آنکه جدا کرده اند دهان را از آوند تا چیزی از دهان و بینی در آب نیفتد و بکراهت طبعی نینداز دو آنکه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت آب خوردن سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک جدا میکرد و آب سه نفس میخورد و تمام این سخن در باب الاشربه بیاید واذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه و چون بیاید یکی از شما در آبخانه پس باید که نگیرد آلت خود را بدست راست خود از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث که موضوع از برای طیبات است ولا یتمسح بیمینه و باید که استنجا نکند بدست راست خود و طریق استنجا از بول معلوم شد چنانکه مساس ذکر بیمین لازم آید و نه استنجا بیمین و در استنجا از غائط امر ظاهر تر است بی اشکال متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فلیستنثر هر که وضو کند باید که استنثار کند تا بی ثلثه بمعنی بینی افشاندن و سابقا معلوم شد که استنثار مستلزم استنشاق است ومن استجمر فلیوتر و کسیکه استنجا کند بسنگ و کلوخ باید که بکمتر از سه نکند و کلام درین گذشت و استجمار استعمال جمار که بمعنی سنگریزه است و مراد بآن استنجا است و بمعنی بخور کردن نیز آید از جمره بمعنی اخگر و بعض این حدیث را برینمعنی نیز حمل کرده اند و سخن در آن در فصل اول از باب ترجل در کتاب اللباس بیاید متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در می آمد خلا را پس برمیداشتم من و پسری دیگر و گفته اند مراد بدان ابن مسعود است که اداوه و مسواک و نعلین حضرت صلی الله علیه وسلم حوالهٔ وی بود و او ملقب باین لقب است اداوة من ماء اداوه را از آب داداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته میشود برای آب که بدان طهارت کنند وعنزة و برمیداشتم من و آن غلام عنزه را و عنزه بعین مهمله و نون و زای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد مقدار نیم نیزه یا اندکی کلان تر و عادت شریف بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم برمیداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخی از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز و اغراض دیگر یستنجی بالماء استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآب بعد از تنقیه بحجاره تا تعلیم کند مرامت خود را که شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ احب و افضل است متفق علیه الفصل الثانی عن انس قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمه چون میخواست که در آید در متوضا میکشید انگشترین خود را از جهت بودن نقش نگین وی محمد رسول الله و از ینجا معلوم شد که داخل متوضا را باید چیزی را که در وی نام خدا و رسول خدا و قرآن است با خود نبرد و در بعض شروح گفته که این شامل است اسمای تمام انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین مانند آنکه اگر نام خدا و رسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد یا نه والله اعلم رواه ابو داؤد والنسائی و الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابو داؤد هذا حدیث منکر این حدیث را ترمذی و ابو داؤد و نسائی روایت کرده اند و ترمذی آنرا حسن و صحیح خوانده و ابو داؤد منکر گفته و نسائی از هر دو ساکت مانده وفی روایته وضع بدل نزع و در روایت ابو داؤد وضع آمده بجای نزع یعنی می نهاد خاتم خود را و این لازم کشیدن است که از دست میکشید و بجای می نهاد وعن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لا یراه احد گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا را یعنی بقضای انسانی بیرون میرفت تا آنجا که نمیدید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد و احتمال دارد که معنی آن باشد که میرفت تا بجای که بعد از نشستن در آنجا کسی او را نبیند و معنی اول اظهر و اولی است کما لا یخفی و براز بفتح با در اصل بمعنی فضای واسع است کنایت میکنند بوی از قضای حاجت انسانی از جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا آنچه او را بچشم نبینند بگوش نیز نشنوند و این عادت مستمره ایست در شرع و عرف و عادت نزد اهل مروت و احتیاط و ادب رواه ابو داؤد وعن ابی موسی رضی الله عنه قال کنت مع النبی بودم من با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم روزی فاراد ان یبول پس خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند فاتی دمثا فی اصل جدار پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمین هموار نرم را

الضاریا

او بیخ دیواری فبال پس بول کرد ثم قال پس فرمود اذا اراد احدکم ان یبول چون خواهد یکی از شما که بول کند فلیرتد لبوله پس باید که طلب کند برای بول خود یعنی جای نشیب
مانند اینجا که هموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید و رشاشهٔ بول نرسد رواه ابو داؤد وعن انس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد الحاجة
بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون میخواست قضای حاجت انسانی را لم یرفع ثوبه برنمیداشت جامهٔ خود را حتی یدنو من الارض تا آنکه نزدیک میشد از زمین
در نشستن رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد
للولد من نیستم من برای شما در نصیحت و خیرخواهی مگر مانند پدر برای فرزندان خود اعلمکم اذا اتیتم الغائط تعلیم میکنم شما را چون بیائید غائط را و بول نیز همین حکم
دارد فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها پس روی نیارید قبله را و پشت ندهید او را وامر بثلاثة احجار وامر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار
بردن سه سنگ در استنجا ونهی عن الروث والرمة بکسر را و تشدید میم ونهی کرد از استنجا کردن بسرگین و عذره و استخوانهای پوسیده بحکم عرف و عادت و تنوع
که اغلب در صحرا افتاده میباشد والا بغیر پوسیده نیز جائز نیست بلکه بطریق اولی ونهی ان یستطیب الرجل بیمینه ونهی کرد از آنکه استنجا کند مرد بدست راست
و زن نیز همین حکم دارد و استطابه بمعنی استنجا است زیرا که پاک میگرداند جسد را با ازالهٔ نجاست رواه ابن ماجة والدارمی وعن عائشة رضی الله عنها
قالت کانت ید رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمنی لطهوره وطعامه گفت عائشه بود دست راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای پاکی
و چیزهایی که بنزاهت و نظافت تعلق دارد و از برای طعام که یکی از افراد آنست وکانت یده الیسری لخلائه وما کان من اذی و بود دست چپ وی
برای متوضای او و آنچه بدان تعلق دارد از استنجا و مانند آن و آنچه باشد از جنس پلیدیها و مکروهات رواه ابو داؤد وعنها قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیذهب معه بثلاثة احجار چون برود یکی از شما بسوی آب خانه پس باید که برد با خود سه سنگ را یستطیب
بهن که استنجا کند و پاک گرداند بآنها فانها تجزئ عنه زیرا که بدرستی سه سنگ بسند کی میکند برای او از استعمال آب یعنی چون سه سنگ پاک گردانید و از لوث نجاست
کرد در اصل طهارت و جواز صلوٰة حاجت بآب نیست و اگر با آب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید و بعض گفته اند که سنت است در زمان ما چنانکه بیهقی
از حدیث امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که فرمود آنها که پیش از شما بوده اند می انداختند مانند پشک شتر چیزی و حاجت نبود ایشان را بآب اما شما می ریند ریدنی رواه
احمد وابو داؤد والنسائی والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا
بالعظام استنجا مکنید بسرگین و استخوانها فانها زاد اخوانکم من الجن زیرا که روث و عظام توشه و خوراک برادران شما است که جن اند و در بعض روایات آمده است که
استخوان خوراک جنیان است و روث خوراک چاروایان ایشان و اضافت بمجموع بجن درست است که چاروایان ایشان تابع ایشان است و طیبی از حاکم در دلائل النبوة آورده
که جن استخوانی نمی یابند مگر آنکه بر آن گوشتی است که تخت داشته است و روثی نه مگر آنکه در وی دانها است که روز تخت خورده رواه الترمذی والنسائی الا انه لم یذکر
لیکن نسائی ذکر نکرده است این لفظ را که زاد اخوانکم من الجن وعن رویفع بن ثابت قال قال لی رسول الله گفت رویفع بضم را و فتح واو و کسر فا که صحابیست معدود
است در مصریان امیر کرده بود او را معاویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع واربعین و مرد بشام سنه ست وخمسین گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا رویفع لعل الحیوة
ستطول بک بعدی ای رویفع شاید که زندگانی دراز گردد ترا پس از من و دریابی مردمی را که بکنند عادات و رسوم جاهلیت را و ترک دهند بعض اعمال سنت فاخبر الناس
ان من عقد لحیته پس خبر ده مردم را که هر که گره زند ریش خود را اکثر گفته اند که مراد مرغول گردانیدن ریش است بتکلف و علاج و سبب نهی آنست که این تشبیه است بفعل آنها که نه
اهل دین سلامتی اند مثل اهل کتاب و غیر ایشان از جهال و بعض گفته اند که عادت اهل جاهلیت بود که آزاد در معرکهای جنگ میکردند بقصد تعجب و تکبر و اهل عجم نیز میکردند پس نهی کرده شد از آن
و بعض گفته اند مراد عقد لحیه و ستر جا است تا راه زنند و روی میپوشند تا مردم نشناسند او تقلد وترا یا کسی که قلاده سازد و در گردن بربندد زه را کفته که اهل جاهلیت در گردن
اسپان زه می بستند و اعتقاد میکردند که این سبب نارسیدن و زیان ناکردن چشم زخم است پس نهی کرده شد از آن بجهت تنبیه بر آنکه تدبیر تغییر نمیکند تقدیر را و بعض گفته اند مراد بر
بستن جرسها است در گردن اسپان یا بستن مهرهها در گردن طفلان از برای دفع چشم بد او استنجی برجیع دابة او عظم یا استنجا کند بپشک چارپایان یا باستخوان فان محمدا
منه بریء پس بدرستی که محمد از هر که این کار کند بیزار است از اینجا معلوم میشود که ارتکاب امور جاهلیت و مکروهات اگرچه از کبائر نباشد سبب بیزاری وی و نارضائی جناب نبوت است
ارتکاب کبائر و فواحش را خود چه گویند رواه ابو داؤد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکتحل فلیوتر کسی که سرمه کشد در چشم
باید که ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این را دو طریق است یکی آنکه در هر چشم سه میل کشد و این طریق اصح و اشهر است دوم آنکه دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ و آخر
یک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضی این طریق را اختیار کرده اند بجهت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر است و تقیید
این امر واجب نیست بلکه احسن و اولی است و بنده در آن اختیار دارد چنانچه فرمود من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند ایتار را پس بتحقیق نیک کرده باشد و کسی که
نکند پس نیست بزه و گناه و تنگی ومن استجمر فلیوتر و کسی که استعمال حجاره کند در استنجا پس باید که وتر کند و بعض از استجمار استعمال بخور نیز اراده کرده اند من فعل فقد
احسن ومن لا فلا حرج کسی که بکند پس بتحقیق نیک بکند و کسی که نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید مذهب حنفی است که تثلیث احجار واجب نیست ومن اکل فما تخلل



فلیلفظ وما لاك بلسانه فلیبتلع وکسی که بخورد طعامی پس چیزی که بخلال از دندان بکشد پس باید که بیندازد آنرا و چیزیکه بخاید و بیرون می آرد از گوشه‌های دهن پس باید که فرو برد وعلت درآن آنست که آنچه بخلال از دندان برآید غالب مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچه از گوشه‌ها می دهن آرد و اگر بیقین باشد که خون آلوده نیست حلال است در هر صورت و اگر خون آلوده است بیقین در هر دو حرام است و محمول بر صورت عدم یقین است آنکه فرمود من فعل فقد احسن ومن لافلا حرج وبعض گفته اند که علت در هر دو استقذار و کراهت طبع است کراهت در اول در فرو بردن است و در ثانی در انداختن و با وجود آن مخیر است اگر بکند نیک است و اگر نکند حرجی نیست ومن اتی الغائط فلیستتر وکسیکه بیاید آبخانه را پس باید که پرده کند تا پوشیده شود در وی کشف عورت نشود فان لم یجد الا ان یجمع کثیبا من رمل پس اگر نیابد چیزی اگر پرده کند بدان مگر همین قدر که جمع کند تلی را از ریگ فلیستدبره پس باید که پس خود کند آن تل ریگ را و پشت بجانب وی کرده بنشیند تا پرده کرده و مراد از اختیار راستر باز جهت آنست که در پیش دامن جامه پرده میتوان کرد و آسانست کردن آن فان الشیطان یلعب بمقاعد بنی آدم پرده کردن اگر چه بریگ باشد برای آن فرموده شد که شیطان بازی میکند به نشستگاه آدمیان و مراد بازی کردن شیطان برداشتن پرده از پیش و کشادن و نمودن کردن عورت ایشان و انداختن رشاشه بول بر تن و جامهٔ ایشان و نیز آدمی چون پرده نکند و ستر عورت نماید در وسوسه می اندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس پرده باید گرفت تا راه وسوسه شیطان بسته گردد و این پرده کردن بریگ و اینهمه تکلف و مبالغه کردن امری واجب نیست بلکه من فعل فقد احسن ومن لافلا حرج کسیکه بکند خوب میکند و کسیکه نکند حرج نیست رواه ابوداؤد وابن ماجة والدارمی وعن عبدالله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابیست از اصحاب شجره ساکن شد مدینه را بعد از آن رفت بصره و بنا کرد آنجا سرای و وفات یافت در آن روایت میکند از وی حسن بصری و غیر یات سنه تسع و خمسین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی مستحمه باید که بول نکند یکی از شما در غسل گاه خود و استحمام در اصل بآب گرم غسل کردن است پس از آن بر مطلق غسل اطلاق کردند اگر چه بآب سرد بود ثم یغتسل فیه پس از وی غسل میکند در آن جایگاه یعنی دور است از عاقل که بول کند در جای غسل پس از آن غسل کند در آنجا او یتوضأ فیه یا وضو میکند در آنجا اینچنین باید که نکند فان عامة الوسواس منه زیرا که اکثر وسواس ازینجا پیدا میشود که چون بول کند در جایی و باز همانجا غسل کند زیرا که آن جایگه نجس میگردد و از آنجا چکیدها ای آب بروی می افتد و در وسواس می افکند و رفته رفته تمکن میگرد و این در جائیست که آب راه بروی نمی دارد و جای سخت است و اگر جائیست که آب بدر میرود و در ریگستان است باکی نیست و بر هر تقدیر نهی برای تنزیه است نه تحریم رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی الا انهما لم یذکرا مگر اینست که ترمذی و نسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که ثم یغتسل فیه او یتوضأ فیه همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همین است که وقتی دیگر در آنجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود و باعث حدوث وسواس میگردد و لیکن بصریح ذکر نکرده اند وعن عبدالله بن سرجس بفتح سین مهمله اولی و اخری و کسر جیم بروزن نرگس صحابیست متأخر الاسلام بصری است و حدیث او در ایشانست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی جحر باید که بول نکند یکی از شما در سوراخ وجحر بتقدیم جیم مضمومه بر حای ساکن سوراخ جانوران خزنده و گزنده و علت نهی آنست که شاید ماری یا کژدمی در سوراخ باشد که بگزد و نیز میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضرری رساند و در حکایات آمده است که سعد بن عباده که از کبار انصار است در سوراخی بول کرد و جنیان او را کشتند و آواز در دادند و شعری خواندند که مضمونش اینست که ما کشتیم سعد بن عباده را و انداختیم دو تیر که خطا نکرد دل او را رواه ابوداؤد والنسائی وعن معاذ رضی از اکابر صحابه و علمای انصار است و احوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة بپرهیزید سه کار را که محل لعنت و سخط آنند البراز فی الموارد یکی آبخانه کردن در جاهائیکه مردم فرود می آیند و مجلس گاه ایشان آنست یا مراد موارد جاهای کرائی است مثل چشمه و جوی که مردم بجهت آب آنجا فرود آیند و قارعة الطریق دوم در جائیکه جای پا کوب مردم است یعنی محل مرور ایشان والظل و سیوم در زیر سایه که مردم در سایهٔ او می نشینند و خواب میروند رواه ابوداؤد وابن ماجة وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخرج الرجلان یضربان الغائط باید که بیرون نیاید دو مرد که میروند بسوی آبخانه و می نشینند کاشفین عن عورتهما کشاده و برهنه کننده اندام نهانی خود را یتحدثان در حالتیکه سخن میکنند بیکدیگر فان الله یمقت علی ذلك زیرا که خدای تعالی دشمن میگیرد آنها را برین فعل شنیع و دور از مقام شرم و مروت رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة وعن زید بن ارقم رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه الحشوش محتضرة بدرستیکه این آبخانها و منزلها جاهای حاضر شدن جن و شیاطین اند و حشوش جمع حش است بفتح حاء و ضم نیز آمده و در اصل بمعنی بستان و نخلستان و عادت مردم بود که پیش از بنای آبخانها در منازل قضای حاجت آنجا میکردند پس از آن بر مطلق آبخانها را نام شد فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل پس چون بیاید یکی از شما آبخانه را باید که پناه بجوید بخدا از خبائث جن و بگوید این کلمه را اعوذ بالله من الخبث والخبائث تصحیح لفظ و تحقیق معنی این کلام در فصل اول در حدیث ثالث معلوم شد رواه ابوداؤد وابن ماجة وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستر ما بین اعین الجن وعورات بنی آدم پرده میان چشمهای جن و اندام شرم آدمیان اذا دخل احدهم الخلاء چون خواهد که در آید یکی از ایشان بمحل قضای حاجت را ان یقول آنست که بگوید بسم الله رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب واسناده لیس بقوی گفته است ترمذی که این حدیث غریب است و اسناد قوی نیست زیرا که یکی از راویان وی محمد بن حمید رازی است و مردم با اختلاف است که ثقه است یا نه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج من الخلاء قال گفت عائشه که چون می برآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از متوضا میگفت غفرانك یعنی میطلبم ضا و ندا از تو آمرزش ترا و معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت یا از تقصیر در ادای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و بیرون افکندن آنچه زیان دارد چنانکه از حدیث انس که در فصل ثالث آید معلوم گردد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این حال آنست که

اندیشه کند. در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم اذا اتی الخلاء اتیته بماء فی تور او رکوة گفت ابوهریره رض بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می آمد خلا را می آوردم من او را آب در تور بفتح تا و سکون واو آوندی خرد از
روی یا سنگ که آب خورده میشود در وی گاهی و وضو نیز ساخته میشود یا در رکوه بفتح را و کسر و ضم نیز آمده و سکون کاف آوندی که از چرم که آب خورده میشود و وضو ساخته میشود در وی و در شرح جامع
الاصول گفته لوحی از چرم که از اصوفیه همراه دارند و او برای شک راوی است یا مراد آنست که گاهی در آن ظرف می آورد و گاهی درین فاستنجی پس استنجا میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآن آب
ثم مسح یده علی الارض پس مسح میکرد دست خود را بر زمین بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقیه و تطهیر دست شستن دست ثم اتیته باناء آخر پس آوردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آب
در آوند دیگر فتوضأ پس وضو میکرد گفته اند که معنی این حدیث آن نیست که وضو به بقیهٔ آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف که استنجا کرده وضو نکند اتفاقا آب نمانده بود یا کمتر از قدر کفایت
مانده پس آب دیگر در ظرف دیگر آورد و بعضی ازین حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوند وضو جز آوند استنجا باشد مستحب است والله اعلم رواه ابوداود وروی الدارمی و
النسائی معناه و روایت کرد دارمی و نسائی معنی این حدیث را بلفظی دیگر وعن الحکم بن سفیان ثقفی است و بعض گفته اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع
او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبدالبر گفته که سماع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته او را صحبت است و حدیث او مضطرب و بخاری گفته که وی دریافته است آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم والله اعلم قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را رواه ابوداود و
النسائی و گفته اند که مراد موضع فرج است از ازار و بعض گفته اند که مراد بپاشیدن آب فرج را شستن فرج است بآب استنجا یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد بآب و وضو میساخت و صحیح آنست
که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو برای دفع تطرق وسواس که اگر تری در ازار یافته شود در وسواس نیفتد و حواله بکند آنرا بآب که پاشیده بود و این سد طریق وسواس است تا
راه نیابد و تعلیم امت است آن و الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مطهر است از وسواس کذا قالوا و بعض گفته اند که برای دفع نزول بول است تا مبادا تقاطر کند چه آب قابض بول است
خصوصا آب سرد و در روایات دیگر بصریح آمده که چون وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کفی آبی و میپاشید بر فرج خود وعن امیمة بضم همزه و فتح میم و سکون
یا بنت رقیقة بضم را و فتح قاف و سکون یای تحتیه نیز صحابیه است معدود است در اهل مدینه و مادر او رقیقه خواهر خدیجه ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه هاشمیه است قالت
کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان امیمه بنت رقیقه که خواهر زاده ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت میکند که بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از عیدان
بکسر عین جمع عود بمعنی چوب و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزاست یا باعتبار آنکه از چوبهای مختلف بود والله اعلم و در قاموس گفته که عیدان بفتح عین درخت خرما که بلند باشد واحد وی عیدانه
است و این قدح از چوب درخت خرما بود وتحت سریره یبول فیه باللیل نهاده میشد گاهی این قدح در زیر چارپایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میخفت بر آن بول میکرد در آن در شب
بجهت عذری از سرما و جز آن و این آن قدح است که آورده اند که شخصی از تشنگان نادانسته بگمان آب بول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از آن قدح بخورد و تا زنده بود بوی خوش از اندام
وی یافته میشد و تا چند پشت در اولاد او نیز موجود بود رواه ابوداود والنسائی وعن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانا
ابول قائما و من بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده
بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد رواه الترمذی وابن ماجة و همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کشف عورت و تنجس تن و
جامه و ترک مروت و آنکه مؤلف میگوید رحمه الله علیه قال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق بصحت رسیده است از حذیفه
بن الیمان که گفت آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سباطة قوم خاکروبه گروهی فبال قائما پس بول کرد ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر گفته شده است در توجیه
این حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت عذری و این عمل در عهد جاهلیت بود که بعد آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلوة والسلام
که مبعوث بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته بول کردن عمر رضی الله عنه یا از بقایای عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که نیز او را عارض شده بود اما عذری که
مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اثبات آن میکنند بعض گویند دردی بوده در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض گویند که عرب استشفا میکنند
و علاج مینمایند در دفع وجع صلب با ایستاده بول کردن و امام شافعی برین رفته و حاکم حدیثی از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در درون دو زانوی وی
بود کذا قال الشیخ ابن حجر و بعض گویند عذر آن بود که برای نشستن جایی نبود بحکم ضرورت ایستاده کرد زیرا که خاکدان آن یک جانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بر آن ممکن نبود مگر
آنکه جانب بلند را پس پشت کند و درین هنگام کشف عورت لازم آید بر جماعه که از آن راه میگذرند و اگر جانب بلند را روی آرد بیم افتادن بود و سباطه در غالب نرم و بلند می باشد و جای
نشستن ندارد و بعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن برایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
و در فعل آن نیز رخصت است و در عذر عمر رضی الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند و آن گفته است که ایستاده بول کردن نگاه دارنده تر است در برابر پس تواند که در آن وقت در اعلی عارض بود که
بدان ملاحظه مینداشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد والله اعلم الفصل الثالث
عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثکم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما عائشه گفت هر که خبر دهد شما را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول میکرد ایستاده فلا
تصدقوه پس راست گوی مدانید او را ما کان یبول الا قاعدا زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بول نمیکرد مگر نشسته رواه احمد والترمذی والنسائی و تطبیق این حدیث

والله اعلم

بحدیث

بحدیث حذیفه آنست که عائشه خبر از علم خود میدهد که در درون خانه مشاهده میکرد و در آنجا هرگز ندیده که ایستاده بول میکرده باشد و آنچه حذیفه دید در بیرون بود و آن نیز نادر بود و مبنی بر عذر که
بیان کرده شد و نادر حکم معدوم دارد و آنچه مبنی بر اعذار است بیرون از دائره اعتبار است وعن زيد بن حارثة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل عليه السلام
اتاه في اول ما اوحي اليه زید بن حارثه مولای آنحضرت که او را ابن آنحضرت میگفتند و زوج زینب بود و نام او در قرآن مذکور است و ذکر او در باب مناقب اهل بیت در آخر کتاب
بیاید روایت میکند از آنحضرت که جبرئیل آمد او را در آغاز وحی فرستادن بسوی او فعلمه الوضوء والصلوة پس تعلیم کرد جبرئیل مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وضو را و نماز را و این
تعلیم فعلی بود که جبرئیل وضو کرد و نماز گذارد و بحضرت نمود و باین طریق تعلیم کرد چنانچه در آیات آمده است و تعلیم بفعل آسانتر است از تعلیم بقول فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة
من الماء فنضح بها فرجه ظاهر عبارت آنست که ضمائر راجع بجبرئیل باشد و معنی آن باشد که هرگاه فارغ شد جبرئیل از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید و تر کرد بآن اندام شرم خود را
یعنی آن موضع ازار را برای تعلیم آنحضرت و جبرئیل در آن هنگام متمثل بصورت بشر بود که برای تبلیغ وحی و تعلیم احکام بر آنحضرت آمده بود و تواند که ضمائر راجع بآنحضرت باشد و تقدیر
کلام چنین بود که تعلیم کرد جبرئیل وضو را و گرفتن کفی از آب بعد از وضو و پاشیدن آن بر فرج پس وضو کرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه فارغ شد از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید
آنرا بر فرج و غرفه بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب بدکف گرفته شده و این معنی درینجا ظاهرتر است ولیکن بروایت فتح مشهورتر است رواه احمد والدارقطني و
عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم جاءني جبرئيل فقال آمد مرا جبرئیل مر پس گفت يا محمد اذا توضأت
فانتضح ای محمد چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وسمعت محمدا يعني البخاري يقول ترمذی این حدیث را غریب گفته
و گفته که محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم که میگفت الحسن بن علي الهاشمي الراوي منكر الحديث حسن ابن علی ابن ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث است
و معنی حدیث منکر در مقدمه معلوم شد و احمد و نسائی و ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف میدارند وعن عائشة رضي الله عنها قالت بال رسول الله گفت عائشه بول کرد پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم فقام عمر خلفه بكوز من ماء پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزه از آب در دست گرفته فقال ما هذا پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این آب یا عمر و برای چه گرفته ایستاده آنرا فقال ماء تتوضأ به پس گفت عمر آبیست که وضو میکنی تو بدان قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما امرت
كلما بلت ان اتوضأ امر کرده نشده ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو کنم هر وقت که بول کنم ولو فعلت لكان سنة و اگر میکردم بطریق لزوم و دوام هر آئینه میشد سنت موکده
در حکم واجب که مردم در آن حرج میکشیدند و ازینجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک میداد اولی و افضل را بجهت تخفیف امت و آسانی برایشان رواه ابو داود
وابن ماجة وعن ابي ايوب وجابر وانس ان هذه الاية لما نزلت روایت است ازین سه صحابی رضی الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين درین مسجد یعنی مسجد قبا مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد مبالغه کنندگان را در طهارت و
مراد بدان گروه انصاراند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يا معشر الانصار ان الله قد اثنى عليكم في الطهور ای گروه انصار بدرستیکه
خدای تعالی بتحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن و مبالغه در آن فما طهوركم پس چیست طهارت شما چگونه میکنید آنرا و مبالغه مینمائید در آن قالوا نتوضأ للصلوة
گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز ونغتسل من الجنابة و غسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان اینچنین میکنند ونستنجي بالماء و استنجا میکنیم بآب یعنی بعد از استنجا بحجار
و درین مبالغه است در طهارت و مخصوص بود بایشان قال فهو ذاك گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اینست که گفتن حقتعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این بود فعليكموه پس لازم گیرید
شما آنرا رواه ابن ماجة وعن سلمان رضي الله عنه قال قال بعض المشركين گفت سلمان فارسی که گفت یکی از مشرکان وهو يستهزئ و حال آنکه آن مشرک استهزا و سخریت
و خنده میکرد بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم درین فعل اني لارى صاحبكم يعلمكم بدرستیکه من هر آئینه می بینم یار شما را کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکند که تعلیم میکند
شما را چیزهای حقیر خسیس حتى الخراءة تا روش نشستن بآبخانه و کیفیت و آداب آن و خراءة بکسر خای معجمه و مد برای قضای حاجت نشستن و هیئت آن و اکثر رواة بفتح خا میخوانند و قصر و خرء
بضم خا و همزه پس افکنده آدمی و خر آن قلت اجل گفت سلمان گفتم آری میکند روش و آداب آبخانه نشستن را و این بجای استهزا و خنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت او است بر امت
و بیان حق و هدایت صراط مستقیم پس از آن بیان کرد سلمان رضی الله عنه آداب خلا و احکام استنجا را و گفت امرنا ان لا نستقبل القبلة امر کرد ما را که رو نکنیم بجانب قبله در وقت
نشستن بقضای حاجت ولا نستنجي بايماننا و استنجا نکنیم بدستهای راست خود ولا نكتفي بدون ثلثة احجار و بس نکنیم کمتر از سه سنگ که ليس فيها رجيع ولا عظم نیست
در آن سرگین و نه استخوان رواه مسلم واحمد واللفظ له مضمون این حدیث مسلم و احمد هر دو روایت کرده اند و لفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت دیگر آورده
وعن عبد الرحمن روایت است از عبد الرحمن بن حسنة بفتحات نام مادر او است و نام پدر او عبد الله مطاع است مشهور بنسبت مادر شده صحابیست شنید ابو موسی اشعری را
قال خرج علينا رسول الله گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وفي يده الدرقة و بود در دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم درقه بدال و را
و قاف مفتوحات سپر از چرم که در وی چوب بود و نه پی فوضعها پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن سپر را و حائل کردانید آنرا در میان خود و مردم ثم جلس پس نشست آن
حضرت صلى الله عليه وسلم فبال اليها پس بول کرد بسوی آن سپر فقال بعضهم پس گفت یکی از منافقان که حاضر بود در آنجا انظروا اليه يبول كما تبول المرأة نگاه کنید بجانب
این مرد بول میکند پرده در پیش فرج خود گرفته چنانکه بول میکند زن فسمعه النبي پس شنید این سخن را پیغمبر صلى الله عليه وسلم فقال ويحك وای تو ای مرد بی حیا

و وجه کراهیت که در مقام اظهار ترحم و شفقت گویند و در دناکی بر کسی که در مهلکه افتاده باشد که مستحق آن نبود بخلاف ویل که برای کسی است که مستحق مهلکه بود و این مقام اگرچه مقام آن بود که گویند
ویلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود که فرمود ویحک اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل آیا ندانستی تو که چه رسید یار و مصاحب بنی اسرائیل یعنی
یکی از ایشان را کانوا اذا اصابهم البول بود مذهب بنی اسرائیل بحکم دین و شریعت خود که چون میرسید بدن یا جامهٔ ایشان را بول قرضوه بالمقاریض می بریدند آن موضع از بدن یا جامه را یا
بکار در آمد فنهاهم پس منع کرد و باز داشت آن کس ایشان را فعذب فی قبره پس عذاب کرده شد آن شخص در قبرش بجهت نهی کردن او و از این نقل تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم انکار این منافق
حجاب و تستر را با وجود بودن آن امری معروف و مستحسن بنهی کردن اسرائیلی قطع محل نجاست را که امری مشروع و معروف بود در دین ایشان و استحقاق او عذاب را و در اینجا مبالغهٔ دیگر است
در تقبیح و مذمت این شخص منافق که منع و نهی صاحب بنی اسرائیل مذموم و قبیح بود بحکم شریعت و لیکن با قطع نظر از آن بحکم طبع قطع و قرض که سبب تضرر در نفس و مال است محل منع و انکار مینماید و مظنه
آن هست که او را در اینجا معذور دارند و تعذیب نکنند اما تستر و حجاب در بول امری محمود و مستحسن است شرعا و عقلا و انکار آن در غایت قباحت و وقاحت و سبب تشدید و تعذیب رواه ابو داود
و ابن ماجة روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و ابن ماجه از عبد الرحمن بن حسنه و رواه النسائی عنه عن ابی موسی و روایت کرد آن را نسائی از عبد الرحمن مذکور از ابی موسی اشعری و عن
مروان الاصغر همچنین آمده است در تاریخ بخاری بی نسبت تابعی است ثقه از تابعین بصره روایت کرد او را مسلم و بخاری یک حدیث قال رأیت ابن عمر اناخ راحلته مستقبل القبلة
مروان الاصغر که ثقه است و از طبقهٔ رابعه است از تابعین گفت دیدم ابن عمر که بنشانید شتر بار بردار خود را بجانب قبله ثم جلس یبول الیها پس نشست در حالیکه بول میکند بجانب قبله یا راحله فقلت
پس گفتم من یا اباعبد الرحمن کنیت ابن عمر است الیس قد نهی عن هذا آیا نیست که بتحقیق نهی کرده شده است از این یعنی از بول کردن بجانب قبله قال بلی انما نهی عن ذلک فی الفضاء
گفت ابن عمر نهی کرده نشده است از بول کردن بسوی قبله مطلقا بلکه نهی کرده شده است از آن مگر در جای گشاده و صحرا که در میان تو و قبله چیزی حائل نباشد فاذا کان بینک و بین القبلة
شیء یسترک پس چون باشد میان تو و میان قبله چیزی که ستر کند ترا و حائل باشد فلا باس پس نیست باک رواه ابو داؤد و عن انس قال کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم
اذا خرج من الخلاء قال چون بیرون می آمد از آنجا میگفت الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی شکر مر خدای را که بیرون برد از من چیزی که رنجاند و آزرده کرداند و مکروه آید بر نفس
که عبارت از فضلات است که بقای آن در معده سبب ایذا و هلاک است وعافانی و صحت داد و سلامت داد مرا از احتباس آن یا بر آمدن و دنا همراه آن رواه ابن ماجة و عن ابن مسعود
قال لما قدم وفد الجن علی النبی هرگاه که قدوم آوردند ایلچیان پریان بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم قالوا گفتند یا رسول الله انه امتک ان یستنجوا بعظم او روثة او حممة
بضم حای مهمله و فتح میم بمعنی نهی کن امت خود را از استنجا کردن ایشان با استخوان یا سرگین یا انگشت فان الله جعل لنا فیها رزقا زیرا که خدای تعالی گردانیده است برای ما در این سه چیز روزی استخوان
خوراک ایشان و سرگین علف چار وا های ایشان است و انگشت احتمال هر دو دارد و تصریح در آنجا نیافتیم والله اعلم فنهانا رسول الله پس نهی کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
عن ذلک از آن رواه ابو داؤد باب السواک سوک در لغت بمعنی مالیدن و سواک بکسر سین مالیدن دندان بچوب و بر چوبیکه بدان بمالند نیز اطلاق کنند چنانکه مسواک و مسواک کردن سنت است
باتفاق خصوصا نزد وضو و نزد نماز نیز نزد شافعی و پیش از فجر و ظهر مؤکد تر است و گویند که چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است و منافع مسواک در دهن و بدن بسیار است و مسواک کردن در محافل
نزد بیرون آمدن آن حلق و دهان مکروه داشته اند خصوصا نزد علما و کبرا و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو و قرات قرآن و نزد زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا نخوابی یا سکوت
یا گرسنگی یا خوردن طعام بد بوی مانند آن مستحب تر است و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و احادیث نیز در آن واقع شده و در سطبری همچون خنصر باید و در درازی بمقدار شبر
باید که بعرض کنند نه طول که موجب سوده گشتن گوشت دندانست و در بعض روایات عرضا و طولا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک پیدا نشود یا کسی دندان ندارد
انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس حدیثی در این باب نیز روایت کرده و از عائشه رضی الله عنها نیز آمده و بجامه که درشت باشد نیز درست است الفصل الاول عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لولا ان اشق علی امتی اگر نبودیم که در مشقت اندازم من امت خود را لامرتهم بتاخیر العشاء هر آینه واجب میکردانیدم بر
ایشان تاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر بیاید که تا دو دانگ شب وبالسواک عند کل صلوة و واجب میکردانیدم مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که مقصود از نفی ایجاب
تاکید استحباب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب دارند و نزد ما مراد وقت هر نماز است برای وضو و نزد انصاف این معنی ظاهرتر است چه مسواک برای تحریمهٔ
نماز چنانکه شافعیه گویند متعسر است خصوصا در جماعت والله اعلم متفق علیه و عن شریح بن هانی از کبار تابعین و ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است کنیت کرد آنحضرت
پدر او را ابو هانی چون قدوم آورد بر روی آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او بابو الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران هستند گفت نعم شریح و عبد الله و مسلم فرمود بزرگ ترین ایشان
کدام است گفت شریح گفت فانت ابو شریح و شریح از جملهٔ اصحاب علی است و در واقعهٔ جمل و صفین با وی بود ثقه معمر جاهد قتل سنه ثمان و سبعین قال سألت عائشة گفت پرسیدم عائشه را رضی الله
عنها بای شیء کان یبدأ رسول الله بکدام چیز و بچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا دخل بیته چون می در آمد خانهٔ خود را یعنی نخست کاری که پس از در آمدن در خانه میکرد چه بود
قالت بالسواک گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می در آمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وی و حسن معاشرت با اهل بود و شاید که بجهت طول مکث در مجلس و محاوره
با مردم تغیری در دهان شریف راه یافته باشد و ازالهٔ آن بمسواک اهم و اقدم میدانست و این در حقیقت تعلیم است امت را بحسن معاشرت با اهل در غایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با
ایشان و قول طیبی که گفت که در راه خانه سکوت میورزید و بآن جهت تغیری به دهان شریف راه می یافت خالی از غرابتی نیست چه بسا از مجالس که در اغلب احوال در مسجد بودی یا در حوالی آن فقد
نیست که سکوت در آن تغیری بدهان راه یابد و بعض گویند که ابتدا بمسواک کنایت است از گذاردن نماز نفل که در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در آمدی اول کاری که کردی نماز



نقل بود والله اعلم رواه مسلم وعن حذیفة رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت حذیفة بن الیمان بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام للتهجد من اللیل چون برخاست
از برای نماز تهجد از شب یشوص می مالید و می شست و نیک و پاکیزه میکرد فاه بالسواک دهن خود را بمسواک و تهجد بمعنی ترک هجود است و هجود بمعنی خواب چون نماز شب مستلزم ترک خواب است آنرا
تهجد گفتند و تهجد بمعنی خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته و باین معنی نیز اضافت صلوة بتهجد درست است زیرا که این صلوة نسبتی بخواب دارد متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر من الفطرة ده خصلت از فطرت است و فطرت بالکسر آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شکافتن است و بمعنی خلقت آید و فاطر بمعنی خالق و بمعنی جبلتی
که بر آن مولود زاید که بمعنی تهیؤ و استعداد دین اسلام است نیز آید چنانکه گذشت و اینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کرده اند که قدیم است و آنچه اختیار کرده اند آنرا انبیای متقدمین و بجهت اتفاق شرائع
بر آن حکم جبلت گرفته که مخلوق است آن آدمی بسلیم الفطرة و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکه در کریمهٔ فطرت الله التی فطر الناس علیها بدان تفسیر کرده اند و در حدیث تفسیر آن نیز جائز است
و اینها را سنت ابراهیم نیز گویند باعتبار آنکه نخست بر وی نازل شده و پس از وی انبیای دیگر اقتدا بوی کرده اند قص الشارب یکی از آن ده خصلت کوتاه کردن سبلت است و شارب نام موها است
که بر لب زبرین است و مختار کوتاه کردن آنها است چنانکه پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنها چنانکه اثری از آن بماند و حلق کردن مکروه است و نزد بسیاری از علما حلق نیز آمده و اصل درین باب
این حدیث است که احفوا الشوارب واعفوا اللحی و احفا پست گردانیدن موی لب است و اختلاف در حد احفا است که چه مقدار است و روایت کرده شده است از امام ابوحنیفه که شارب بمقدار
ابرو باید و غازیان را زیاده گذاشتن نیز آمده است که باعث هیبت در چشم اعدا است و زیاده گذاشتن در بنالهای بروت که آنرا سبال گویند نیز آمده است و از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و بعض
صحابهٔ دیگر منقول است واعفاء اللحیة دوم فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش است و مشهور قدر یک مشت است چنانکه کمتر ازین نباید و اگر زیاده بر آن بگذارد نیز جائز است بشرطی که از حد
اعتدال نگذرد و اگر دراز گشت بعد از دراز شدن کوتاه کردن نزد بعض مکروه است مذهب حسن بصری و قتاده ما این است و نزد بعض مستحسن و این مذهب شعبی و ابن سیرین است و حلق کردن
لحیه حرام است و روش افرنج و هنود و جوالقیان است که ایشانرا قلندریه گویند و گذاشتن آن بقدر قبضه واجب است و آنکه آنرا سنت گویند بمعنی طریقهٔ مسلوک در دین است یا بجهت آنکه ثبوت آن بسنت است
چنانکه نماز عید را سنت گفته اند والسواک سوم مسواک کردن است و شرح آن گذشت واستنشاق الماء چهارم آب در بینی کردن است در وضو وقص الاظفار پنجم گرفتن ناخن
دست و پا و طریق گرفتن ناخن دست آنست که ابتدا از سبابهٔ دست راست کند و ختم بابهام آن نماید چنانکه از سبابهٔ دست راست ابتدا کند و بترتیب با انگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ
بترتیب تا بابهام وی برسد و ختم با بهام نمی کند و در پا ابتدا از خنصر پای راست تا ابهام وی و باز از ابهام پای چپ تا خنصر وی چنانکه در تخلیل رجلین است و نیز گفته اند که گرفتن ناخن در جمعه مستحب است و
جزای نیز در آن نقل کرده اند که هر که روز جمعه ناخن بگیرد تا جمعه دیگر از هر بلا در امان باشد و بعض علما را شعری است در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار بالسنة والادب یوم الخمیس خوابس اوخسب
و این حروف رموز اسامی اصابع است و بعض گور کردن ناخن را مستحب داشته اند و اگر بیندازد نیز باکی نیست و انداختن آن در متوضا و مغتسل مکروه است و مورث بلا است و گرفتن ناخن بدندان نیز خوب
نیست که مورث فقر و برص است کذا نقل شیخ امام ها عارف عبدالوهاب متقی مکی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که ایشان خریطه ساخته بودند که در وی از موی و ناخن
و هر چه از بدن ایشان جدا شد نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند که اینها را در کفن ایشان همراه کنند شاید که ایشان را در آنجا سندی استنباط باشد والله اعلم وغسل البراجم ششم شستن براجم
پاک داشتن آنها است و براجم نام بندهای انگشتان است و پیچش پوست آنها که چرکها در آنجا جمع شود خصوصا آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت و ناملسا باشد و شستن تمامهٔ معاطف بدن
که مظنهٔ اجتماع اوساخ است همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن ونتف الابط هفتم بر کردن موی بغل است و حلق کردن و نوره زدن نیز جائز است و اولی و اوفق
نسبت کسی که از نخست عادت کرده نتف است نه حلق و وجه تخصیص ابط به نتف آنست که وی محل رائحه کریهه است بسبب احتباس ابخره نزد مسامات و نتف مضعف اصول شعر است و حلق مقوی
آن و گفته اند که در بغلهای شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی نبود و در اینجا سخن است و اما وجود رائحه کریهه و اوساخ و مانند آن در سائر مبارک بدن وی بحاشا و کلا و هو الطاهر الزکی من الفرق
الی القدم بیت از فرق تا قدم همه جان است آن نهال گویا همه ز آب حیاتش سرشته اند بالاتر ازین آنست که نزد قضای حاجت از وی رائحهٔ طیبه فائح میشد و فضلات او را زمین
فرو میبرد بلکه گفته اند که همه پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه وعلیهم اجمعین رباعی خوبان گل کاشر چیانند همه شکر لب و شیرین حسر کانند همه از آدمیان غرض همه ایشانند وان باقی دیگر حشرات همه
وحلق العانة هشتم ستردن موی عانه است و عانه نام موئی است که بر فرج روید یا موضعی که در آنجا روید و ستردن موئی که بر قبل و دبر و گرد و بر گرد آنست نیز مستحب است و نتف و نوره در حکم آنست
و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عانه را تنویر میکرد والله اعلم و زنان را نتف بهتر است وانتقاص الماء نهم کم کردن آب است و این مراد و معنی گفته اند یعنی استنجا که آب در روی صرف
مینمایند و کم میکند چنانکه گفت یعنی الاستنجاء و این کلام راوی است دیگر کم کردن بول باستعمال آب در مذاکیر چه بول باستعمال آب باز گردد و بایستد و اگر آب استعمال نکنند فرو می آید و تقاطر
میکند و برین تقدیر انتقاص بقاف است و در روایتی بفا نیز آمده و معنی آن پاشیدن آب است بر فرج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب آداب الخلاء معلوم شد قال الراوی گفت راوی
حدیث ونسیت العاشرة و فراموش کردم خصلت دهم را الا ان تکون المضمضة مگر آنکه باشد مضمضه یعنی آب در دهان کردن رواه مسلم وفی روایة
الختان بدل اعفاء اللحیة و در روایتی الختان آمده بکسر خای معجمه بجای اعفاء اللحیة یعنی گفته است صاحب مصابیح و مؤلف میگوید لم اجد هذه الروایة یافتم من این
روایت را فی الصحیحین ولا فی کتاب الحمیدی نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را ولکن ذکرها صاحب الجامع ولیکن ذکر کرد آنرا
روایت را صاحب جامع الاصول در کتاب خود وکذا الخطابی فی معالم السنن و همچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن که نام کتاب او است عن ابی داود بروایة عمار بن
یاسر و ختان سنت است نزد امام ابوحنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام است تا اگر اجتماع کنند اهل شهری بر ترک آن محاربه کند امام با ایشان چنانکه اذان و

امثال آن و واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعهٔ دیگر از علماء بر رجال و نساء و وقت ختان بعض گویند روز هفتم است چنانچه عقیقه و نزد بعض هفت سال و نزد بعض ده سال و نزد بعض ده و نزد بعض هر وقت که خواهند و بالجمله باید که پیش از بلوغ بود خصوصا نزد ما که سنت است والا بجهت اقامت سنت ترک واجب که ستر عورت است جائز نباشد و آنکه در بعض روایات آمده است که صحابه بعد از بلوغ ختان میکردند مراد به بلوغ اینجا بلوغ شرعی نیست بلکه معنی لغوی مراد است یعنی بعد از رسیدن به حد قوت و سن و نشو و این دلیل آنجماعه است که ختان را واجب گویند

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السواک مطهرة للفم مسواک پاک کننده است مر دهن را مطهرة بفتح میم و سکون طاء و بعض بکسر میم تصحیح کرده اند صیغهٔ آلت مرضاة للرب راضی کننده است مر پروردگار را یا مرضی واسنفی یراکه سبب تحصیل و تتمیم وضو و پاکی دهن است که مقصد مناجات و قراءت قرآن و ذکر است بیت هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب هنوز نام تو بردن مرا نمی شاید رواه الشافعی واحمد والدارمی والنسائی و روی البخاری فی صحیحه بلا اسناد و روایت کرده این حدیث را بخاری در صحیح خود بی اسناد بطریق تعلیق در تراجم و حکم آن در مقدمه گذشت وعن ابی ایوب صحابی انصاری مشهور که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول هجرت نزول کرامت و وصول در منزل او فرمود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع من سنن المرسلین چهار خصلت است از سنتهای پیغمبران سابق و این منافات ندارد که زیاده هم باشد چنانکه سابقا ده گفته مقام در اینجا تقاضای ذکر همین چهار کرد پس بهمینها اقتصار کرد یا در آنوقت همین مقدار وحی شده و وقتی دیگر زیاده بر آن شد الحیاء یکی شرم داشتن است و مراد اجتناب و احتراز نفس است از ارتکاب قبائح چنانکه تستر و انقباض از ذکر فحش و هتک مروت والا حیا صفت غریزی و خلق جبلی است و آدمی را در آن اختیاری نیست و یروی الختان و روایت کرده شده الختان بجای الحیاء و این مناسب تر است بامقام چنانکه در عشر فطرت مذکور شد و در بعض روایات والحناء آمده بکسر حاء مهمله و تشدید نون و گفته اند که این روایت خطا و تصحیف است چه اگر مراد استعمال حنا در دست و پا است پس آن تشبه بنسا است حاشا که از سنن انبیا باشد و اگر مراد خضاب موی است پس آن از خصائص این امت است در امم سابق نبود کذا قالوا والتعطر والسواک دوم استعمال بوی خوش نمودن و سوم مسواک کردن والنکاح و چهارم از سنن انبیا نکاح و تزوج نسا است که در سائر امم از زمن آدم تا این دم مسنون و مشروع است رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرقد من لیل ولا نهار گفت عائشه بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که خواب نمیکرد نه از شب و نه روز فیستیقظ پس بیدار میشد و یستیقظ برفع و نصب هر دو روایت است الا یتسوک قبل ان یتوضأ مگر آنکه مسواک میکرد پیش از آنکه وضو بکند پس معلوم شد که مسواک پیش از وضو سنتی است مؤکده رواه احمد وابوداؤد وعنها قالت کان النبی و هم از عائشه روایت است که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یستاک مسواک میکرد فیعطینی السواک لاغسله پس میداد آنحضرت مرا مسواک را تا بشویم آنرا فابدأ به فاستاک پس پیش از آنکه بشویم مسواک را مسواک میکردم من نیز بآن بجهت تبرک بآب دهان آنحضرت و غایت محبت وی و گویا آنحضرت از دادن مسواک بعائشه همین قصد داشت نه مجرد شستن ع میان عاشق و معشوق رمزیست ثم اغسله بعد از آن می شستم مسواک را وادفعه الیه و باز میدادم مسواک را بآنحضرت و در وقت هنگام مرض نیز آمده است که مسواک بعائشه داد که بدهان خود نرم کرده بدهد رواه ابوداؤد و از اینجا معلوم میشود که مسواک را یکبار که کردند و از دهن جدا ساختند بشویند تا بار دیگر بکنند و تنبیه است بر تبرک بآثار صالحین و تلذذ بدان

الفصل الثالث عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ارانی فی المنام اتسوک بسواک روایت است از ابن عمر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت می بینم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکی فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الآخر پس آمدند مرا دو مرد که یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری فناولت السواک الاصغر منهما پس دادم مسواک را خوردتر از آن دو را فقیل لی کبر پس گفته شد مرا بده بزرگتر را فدفعته الی الاکبر منهما پس دادم مسواک ابزرگتر از آن هر دو و در اینجا بیان فضیلت مسواک است که امر کردند بدادن او به بزرگتر که افضل است از خوردتر و تنبیه است بر تقدیم اکبر در امثال آن مثل طعام و شراب و طیب و غیر آن متفق علیه واحمد و بیهقی از ابن عمر این حدیث را بی قصهٔ منام نیز روایت کرده اند که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که داد مسواک ابزرگ ترین قوم و فرمود امر کرد مرا جبرئیل که بدهم آنرا ببزرگ ترین قوم و حدیث عائشه که بیاید نیز ناظر در نیست مگر آنکه این امر و نهی همه در منام بود وعن ابی امامة ان رسول الله روایت است از ابی امامه باهلی صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال ما جاءنی جبرئیل علیه السلام قط نیامد مرا جبرئیل هرگز الا امرنی بالسواک مگر آنکه امر کرد مرا بمسواک کردن لقد خشیت ان احفی مقدم فی تحقیق ترسیدم از بس مبالغه کردن در مسواک که پست کنم و از بیخ برکنم پیش دهان خود را احفی بضم همزه و سکون حاء مهمله و کسر فا بلفظ مضارع از احفا بمعنی سودن و پست کردن رواه احمد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اکثرت علیکم بالسواک بدرستیکه تحقیق بسیار کردم و دراز کردم بر شما سخن از جهت مسواک کردن و این یا مبالغه است در رعایت امتثال این امر و کرد آوردن این فضیلت یا اعتناء و اعتذار است بامت در تشدید و مبالغه چنانکه عادت اهل کرم و مهربانی و حسن اداء در تکلیف و تحمیل بود رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یستن بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین یعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بر سنگ فسان وعنده رجلان و نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو مرد بودند احدهما اکبر من الآخر یکی از آن دو مرد بزرگتر بود از دیگری فاوحی الیه فی فضل السواک پس وحی فرستاده شد بسوی آنحضرت بجهت اظهار فضیلت مسواک ان کبر تفسیر شرآنست که اعط السواک اکبرهما بده مسواک را بزرگ ترین دو را رواه ابوداؤد وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تفضل الصلوٰة التی یستاک لها زیاده میشود در ثواب نمازی که مسواک کرده میشود برای وی علی الصلوٰة التی لا یستاک لها بر نمازی که مسواک کرده نمیشود مر آن را سبعین ضعفا هفتاد چند این کنایت از

کثرت است یا مراد خصوص این عدد است واللہ اعلم رواہ البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سلمة تابعی است پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهیر تابعین و اعلام ایشان ثقة امام کبیر القدر
واسع الروایة احد الفقهاء السبعة بالمدینة روایت کرده اند از وی زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنة اربع وتسعین وقیل اربع ومائة عن زید بن خالد الجهنی صحابی مشهور است مات بالکوفة
سنة ثمان وسبعین من عبد الملک وقیل فی آخر ایام معاویة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لولا ان اشق علی امتی
اگر نمی بود ترس آنکه در مشقت اندازم امت خود را لامرتهم بالسواک عند کل صلوة هر آئینه واجب میکردم بر ایشان مسواک کردن را نزد هر نماز ولاخرت صلوة العشاء الی ثلث
اللیل و هر آئینه تاخیر میکردم نماز عشا را تا دو دانگ شب قال گفت ابو سلمه فکان زید بن خالد پس بود زید بن خالد یشهد الصلوات فی المسجد حاضر میشد نمازها را در مسجد و
سواکه علی اذنه و مسواک او بر گوش او میبود موضع القلم من اذن الکاتب بجای قلم از گوش نویسنده لا یقوم الی الصلوة الا استن نمی ایستاد برای نماز مگر که مسواک میکرد
ثم رده الی موضعه بعد از آن مینهاد آنرا بجای اوی یعنی در گوش خود رواه الترمذی وابو داؤد الا انه لم یذکر مگر آنست که ابو داؤد ذکر نکرده است این عبارت را که و
لاخرت صلوة العشاء الی ثلث اللیل وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح باب سنن الوضوء سنن جمع سنت است وسنت در لغت بمعنی طریقه
و راه و روش آمده و در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده پیغمبر خدا و خوانده مردم را بدان صلی الله علیه وسلم بگفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و گاهی بمعنی مستحب و مستحسن در دین آمده خواه
دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن با ترک احیانا این همه اصطلاح است و ثالث مشهور تر است میان اصولیان و
مراد بسنن وضو اینجا افعال و اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از ذات نص و سنن و آداب که در وضو میکرد الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود فلا یغمس و در بعض روایات فلا یغمسن بنون تاکید یده پس باید که البته فرو نبرد دست خود را
فی الاناء در آوند آب حتی یغسلها ثلثا تا آنکه بشوید دست را سه بار دست شستن که پیش از وضو سنت است باین حدیث ثابت است و آنکه مقید ساخته آنرا بوقت برخاستن از خواب بجهت
آنست که چون آب در آن بلاد کم است غالب احوال استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخواب روند بسبب گرمی هوا موضع استنجا عرق کند و باشد که دست بر آنجا افتد و پلید گردد و چنانچه
فرمود فانه لا یدری این باتت یده زیرا که در نمی یابد یکی از شما که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوئید و سه بار بشوئید تا پاک و
نظیف گردد پس از آن آب از ظرف بگیرید و وضو سازید و این امر مسنون و مستحب است که بر طریق احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب و اگر نشوئید دست پاک است و آبیکه در روی دست
فرو برد نیز پاک میماند زیرا که پلید شدن دست در وقت خواب یقینی نیست و مجرد توهم و احتمال است الا نزد امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشسته
دست در آب انداز د آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو از وقت برخاستن از خواب است باین علت که مذکور شد بعد از آن سنت شد اگرچه در صورت
برخاستن از خواب نباشد و نزد بعض نظر بظاهر حدیث سنیت آن مخصوص بهمین صورت است و مطلق متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
استیقظ احدکم من منامه فتوضأ چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود بعد از آن وضو کند فلیستنثر ثلثا پس باید که بینی بیفشاند بعد از آب کردن در آن و اصل استنثار
پراکندن انداختن چیزیرا فان الشیطان یبیت علی خیشومه زیرا که بدرستیکه شیطان شب میکند و میباشد در بن بینی وی و جای ساختن وی بینی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع
و افهام و عقول از ادراک آن احاطه امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان بیاورد و از بیان کیفیت آن سکوت کرد و بعض تاویل کنند
و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل ابداع قوای ادراکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فطرت و
کسل از رعایت خضوع و خشوع و اینها همه مرضیات شیطان اند پس او یا شیطان در آنجا نشسته چنانکه فرمود تبرک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و ترک ذکر نزد خواب همخوابه میکرد و این نیز احتمال دور
طریق دارد و این وجوه مناسب است و طریق اول اسلم و احکم در دین والله اعلم متفق علیه وقیل لعبد الله بن زید بن عاصم و گفته شد مر عبد الله بن زید را که از کبار انصار است
و در باب وضو حدیث وی حجت است و او را حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بشارکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین و عبد الله بن زید بن عبد ربه
دیگر است و او را صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوی رسول الله است صلی الله علیه وسلم پرسیدند از وی کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضأ چگونه وضو
میکرد آنحضرت فدعا بوضوء پس طلبید عبد الله بن زید آبی را که بدان وضو توان کرد تا وضو بکند و بنماید ایشان را کیفیت وضوی آنحضرت فافرغ علی یدیه پس ریخت آب بر هر دو دست
خود فغسل یدیه مرتین پس بشست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو بار ثم مضمض واستنثر ثلثا پس آب در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن
سه بار ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین پس بشست هر دو دست را دو دو بار تا هر دو آرنج ثم مسح رأسه بیدیه پس مسح کرد سر مبارک خود را بهر دو دست
خود و مسح دست تر بر عضو کذرانیدن یا بر اندام فاقبل بهما وادبر پس برد هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تفسیر کرد اقبال و ادبار را بقول خود که بدأ بمقدم
رأسه آغاز کرد مسح را به پیش سر خود ثم ذهب بهما الی قفاه پس برد هر دو دست را بجانب قفای خود یعنی اقبال اینست ثم ردهما پس باز گردانید هر دو دست خود را حتی
رجع الی المکان الذی بدأ منه تا آنکه باز آمد بجای که آغاز کرده بود از آنجا یعنی ادبار است و کیفیت مسح سر بروجه مسنون و مستحب آنست که بنهد از هر دو دست سه انگشت
پیش سر خود و ابهام و سبابه را جدا دارد و هر دو کف دست را نیز جدا دارد و بکشد سه انگشت مذکور را بجانب[2] پس پس تر مسح کند بیرون هر دو گوش خود را بهر دو ابهام و درون هر یک را بهر سبابه
همچنین نقل کرده منیة المحیط و از شرح کنز نقل کرده که بنهد هر دو کف و اصابع را به پیش سر خود و بکشد از السوی قفا بر وجهی که در گیرد تمام سر را پس تر مسح کند بهر دو انگشت هر دو گوش بدلو مستعمل

[2] شیطان ص

[3] و در بعضی نسخ ثلثا نیست روی و در بعضی نسخ سه بار بشست

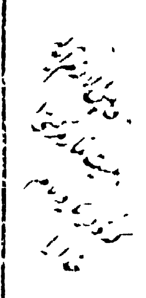
[3] قفا بعد از آن بنهد هر دو کف دست را بر پس سر و بکشد بجانب

نمیکرد و آب را بطریقی زیرا که استیعاب بیک آب متصور نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش با آب سر منیا باشد مگر با آبی که مسح کرده است بدان سر را ثم غسل رجلیه پس بشست هر دو پای خود را در این
حدیث در شستن پایها عددی واقع نشده و در حدیث دیگر آمده که بشست پایها را او پاکیزه بشست و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمده رواه مالک والنسائی روایت کرد این حدیث را
امام مالک در موطا و نسائی در سنن ولابی داؤد نحوه و مر ابی داؤد را مانند این حدیث است که مالک و نسائی روایت کرده اند که در معنی یکیاست و در لفظ مخالفتی دارد ذکره
صاحب الجامع ذکر کرده است آنرا صاحب جامع الاصول که جامع صحاح سته است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است بر صاحب مصابیح که حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آورده با
آنکه از حدیث شیخین نیست و آنچه در صحاح است آنست که مؤلف ذکر کرده بقول خود وفی المتفق علیه و در حدیث بخاری و مسلم آمده که قیل لعبد الله بن زید بن عاصم
توضأ لنا وضوء رسول الله گفته شد مر عبد الله بن زید را که وضو کن برای تعلیم ما همچو وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا باناء پس طلبید آوند آب را
فاکفأ منه علی یدیه پس سرنگون کرد آوند را و ریخت آب را از آن بر هر دو دست خود فغسلهما ثلثا پس بشست هر دو دست را سه بار ثم ادخل یده پس در آورد
دست راست یعنی در آنا فاستخرجها پس بیرون آورد دست را از آوند فمضمض واستنشق من کف واحدة پس آب در دهن و بینی کرد از یک کف آب ففعل ذلک ثلثا
پس کرد آنرا سه بار ثم ادخل یده پس در آورد دست خود را فاستخرجها پس بیرون آورد از آن فغسل وجهه ثلثا پس بشست روی خود را سه بار ثم ادخل یده فاستخرجها
فغسل یدیه الی المرفقین مرتین مرتین پس در آورد دو دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس بشست هر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار ثم ادخل یده فاستخرجها
فمسح براسه پس در آورد دست خود را پس بیرون آورد آنرا پس مسح کرد بسر خود فاقبل بیدیه وادبر پس برد دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکه صورت آن
معلوم شد ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس بشست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ ثم قال هکذا کان وضوء رسول الله پس گفت همچنین بود وضوی پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم این لفظ حدیث متفق علیه است که در مصابیح بجای آن لفظی ذکر کرد که مؤلف گفت آن روایت مالک و نسائی است و قول مؤلف که گفت وفی روایة فاقبل
بهما وادبر بدأ بمقدم راسه ثم ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه ثم غسل رجلیه این روایت
از متفق علیه بجای فمسح براسه فاقبل بیدیه وادبر واین روایت موافق است بآنچه صاحب مصابیح ذکر کرده و حکم کرد بدان مؤلف که آن روایت مالک و نسائی است و ترجمهٔ آن نوشته شد واما این روایات
دیگر که ذکر میکند نیز از صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکه میگوید وفی روایة فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء پس آب در دهن کرد و آب
در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار بسه کف از آب و در بعض نسخ مصابیح واستنثر موجود نیست وفی اخری و در روایت دیگر از متفق علیه چنین آمده که فمضمض واستنشق من کفة
واحدة پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب ففعل ذلک ثلثا پس کرد آنرا سه بار وفی روایة للبخاری و در روایتی دیگر که مخصوص بخاری است چنین آمده
فمسح راسه فاقبل بهما وادبر مرة واحدة پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بهر دو دست و ادبار کرد یکبار ثم غسل رجلیه الی الکعبین پس بشست
هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ وفی اخری له و در روایتی دیگر مر بخاری را آمده فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفة واحدة پس آب در دهان کرد و بیفشاند
بینی را سه بار از یک کف آب و غرفه بفتح غین یکبار آب بر داشتن بدست و بضم آن پری یک مشت بدانکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده در بعض بسه غرفه آمده و در بعض بیک غرفه
بفصل و وصل و مجموع صور محتمله آن متعدد است چنانکه در شرح بیان کردیم و مذهب شافعی بقول صحیح آنست که هر دو بسه غرفه کند هر یک مضمضه کند بعد از آن استنشاق بطریق وصل و مذهب حنفی
آنکه هر یک بسه غرفه کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرفه باشد و هر دو طریق در احادیث آمده و تواند که گاهی چنین کرده باشد و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت او است بقیاس چه بینی
و دهان هر یک عضوی علحده است پس جمع کرده نشود میان آنها چنانکه در سائر اعضا و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل
کرده که وصل جائز است نیز نزد امام ابوحنیفه و فصل هم رواست نزد امام شافعی و ترمذی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن هر یک بآب تازه
دوست تر دارم پس خلافی در میان نماند والله اعلم وعن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال توضأ رسول الله گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بشست اعضا را مرة مرة یک یکبار لم یزد علی هذا زیاده نکرد بر یکبار شستن رواه البخاری وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم توضأ مرتین مرتین عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشست اعضا را دو دو بار رواه البخاری وعن عثمان رضی الله عنه
انه توضأ بالمقاعد روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است و گویند که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای نشستگاه مردم تا در آنجا بنشینند
و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را جبه نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است یعنی جای نشست فقال پس گفت عثمان الا اریکم وضوء رسول الله آیا ننمایم و ندانم شما را
کیفیت وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه سه بار رواه مسلم پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی
یک یک بار بود و زمانی بود دو دو بار و وقتی سه سه بار و غالب احوال سه سه بار بود و اما یکبار اقتصار است بر مقدار فرض که وضوی آن درست بود و دو دو بار مبالغه است در تطهیر و آنرا
نور علی نور خوانده اند و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر گردانیده و سه سه بار که نهایت مرتبهٔ تطهیر و مبالغه است و زیادت بر سه تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منهی عنه است و این
بصورت زیادتی نیست و بمعنی نقصان چنانکه در حدیث آمده و با وجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض دو بار و بعض یکبار نیز آمده و این صورتها هم
مستعد ده است که در احادیث ورود یافته و اینهمه برای بیان جواز و توسیع دائره است و نزد بعض یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهور و صحیح آنست که موجب اثم نیست الخ

جت صحت احادیث وارده دران وامام محمد در موطای خود گفته که شستن سه بار فضل است واکتفا بدو بار کفایت است و یکبار اگر باسباغ واکمال باشد نیز کافی است مذهب ابی حنیفه است و شافعی
گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را واگر بکند حرام نمیگویم ومشهور از مذهب حنفی آنست که مکروه است کراهت تنزیهی وعن عبد الله بن عمرو قال رجعنا مع رسول الله بازگشتیم ما
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة از مکه بسوی مدینه حتی اذا کنا بماء بالطریق تا آنکه رسیدیم ما بسر آبی که در راه مکه بود تعجل قوم عند
العصر شتابی کردند واضطرابی نمودند گروهی در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ باشد و میگذشت فتوضؤا وهم عجال پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی
کنندگان اند در وضو وعجال بکسر عین وخفت جیم وبضم عین وشدت جیم هر دو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان فانتهینا الیهم پس رسیدیم ما بایشان واعقابهم تلوح و پاشنهای
پای ایشان هویدا بود بجهت خشکی لم یمسها الماء نرسید بآنها آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار وای بر پاشنها
از آتش دوزخ چون باعث عذاب در عقبه خشکی پاشنها بود نسبت ویل با آنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنها که تقصیر کردند در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص بپاشنها باشد و هو الظاهر و
ویل بمعنی سختی عذاب و هلاک آید ونام وادی است در دوزخ اسبغوا الوضوء کامل وتمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی دیگر آمده است که اگر
مقدار یک سر ناخن خشک بماند وضو درست نبود رواه مسلم ودرین حدیث دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرمود ومسح کفایت نمیکند و برین مذهب اند جمهور فقهای
امصار واعصار و ثابت نشده خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشد در اجماع و هر که بیان کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرد آنرا بمردم از صحابه عظام مثل علی و عثمان و
عبد الله بن زید که او را حاکی وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و انس و جابر و ابی هریره و عبد الله بن عمرو و غیر ایشان رضی الله عنهم اجمعین متفق اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می شست پاهای مبارک خود را در وضو
وقتی که نه در موزه بودند واحادیث لا تعد ولا تحصی در اصل مرتبه تواتر معنوی درین باب ثابت شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن احادیث بسیار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما آمده که صحابه مسح میکردند پاهای خود را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس بگذاشتند مسح را و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان
روایت کرد که گفت گفتم مر عطای خراسانی را که از کبار تابعین است آیا رسیده است ترا از هیچ یکی از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر قدمین گفت لا والله نرسیده و گفته اند علما اجماع
کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافی در آن داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر مرتفع میگرداند اختلاف سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند
بر حکمی و درینجا خود خلافی نقل میکنند که بعضی قائل اند بمسح و بعضی بتخییر میان غسل و مسح و بعضی بجمع میان هر دو و جوابش آنست که این خلاف درینجا معتبر نیست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوی
غایت آنکه این اجماعی نباشد که منکر او کافر گردد و بعضی از علما حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طریقه ما سلوک طریقه احتیاط است و با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نتوان کرد والله اعلم و خلاصه
سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم محتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بحد شهرت و تواتر رسیده است بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله غسل است والله اعلم
وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است اسلام آورده عام الخندق و بعضی گویند اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن ابی سفیان و صاحب رای مشورت او است
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ فمسح علی ناصیته گفت مغیره که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مسح کرد بر موی پیشانی خود بدانکه در مقدار مسح
اختلاف واقع شده در مذهب امام مالک واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجید امر بمسح سر کرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذهب امام شافعی آنست که امر بمسح مطلق
سر است کل یا بعض اگر چه دو سه موی باشد زیرا که مسح رسانیدن دست تر است بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام ابو حنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است و حجت ایشان حدیث ناصیه است
و ناصیه نام چهارم حصه سر است از جانب پیش و اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر مسح ناصیه نکردی و اگر بکمتر از آن واجب بودی گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و روایات در مذهب امام
احمد مختلف است موافق مذهب هر یکی از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک است و در روایتی مسح اکثر سر و از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة
مسح الراس مع مالک و امام ابو حنیفه فرماید که آیت قرآن مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادة کرده شده است و آنکه فرمود وعلی العمامة و مسح کرد بر
دستار محمول بر آنست که چون بادای فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و ادای سنت که مسح تمام سر است بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد و برای اقامت طریقه تطهیر و
تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض است که مسح تمام سر است که بر بعض سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و تورپشتی گفته که تواند که این وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد بر آن والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد
بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمامه راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول وی فرمود وعلی الخفین ناظر بمعنی است و تورپشتی گفته که تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از
فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی والحق مجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه خبری باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتهار مانند
روشنی آفتاب والله اعلم رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن گفت عائشه که بود آنحضرت دوست
میداشت آغاز کردن از جانب راست ما استطاع تا آنکه میتوانست و درین کلمه اشارت است بتاکید و محافظت این کار چنانکه فرمود فی شانه کله در کارهای خود همه کارهای
خود یعنی در همه کارها ابتدا براست کردی و جانب راست اختیار کردی پس از آن بیان کار و تفصیل آن کرد بقول خود فی طهوره در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست
شستی آنگاه رخسارها که شهامعاشته میشوند وترجله و در شانه کردن موی سر و ریش ابتدا از جانب راست کردی وتنعله و در نعلین پوشیدن اول پای راست در آوردی متفق
علیه و ذکر این سه چیز بر طریق تمثیل است و هر چه از باب تشریف و تکریم و تزیین است همه ازین قبیل است چنانچه جامه پوشیدن و پا در موزه آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا

و پای راست شستی ص

بیرون شدن و سرمہ کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن و موی عانہ تراشیدن و در حلق عانہ اصل بعض یمین محلوق اعتبار کردہ اند و بعض یمین حالق کذا ذکرہ بعضہم فی مناسک
الحج والاول اصح و اظہر و آنچہ نہ ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و درآمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و برآوردن جامہ و مانند آن مستحب در وی آغاز بچپ است
و این ہمہ جہت شرف و کرامت راستی است چنانکہ فرشتہ دست راست شرف دارد بر فرشتہ دست چپ و ہمسایہ دست راست مقدم است بر ہمسایۂ دست چپ ع راستی
در ہمہ جا معتبر است **الفصل الثانی عن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ **قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لبستم** چون بپوشید پوشیدنیہا را از جامہ
و نعلین و موزہ و جز آن **واذا توضأتم** و چون وضو کنید **فابدأوا بمیامنکم** پس آغاز کنید بجانبہای راست خود و در بعض روایات بایامنکم و ہر دو یک معنی است اول جمع
میمنۃ و ثانی جمع ایمن **رواہ احمد وابو داؤد وعن سعید بن زید** یکی از عشرہ مبشرہ است زوج اخت عمر بن الخطاب **قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم اللہ علیہ** نیست وضوی کامل مر کسی را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا نبرد منقول از سلف این لفظ است
سبحان اللہ العظیم وبحمدہ و بعض گفتہ اند افضل بسم اللہ الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشہور این لفظ است بسم اللہ والحمد للہ علی دین الاسلام **رواہ الترمذی وابن
ماجۃ ورواہ احمد وابو داؤد عن ابی ہریرۃ والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیہ وزادوا فی اولہ** و زیادہ کردند احمد
و ابو داؤد و دارمی در اول حدیث این کلام را کہ **لا صلوۃ لمن لا وضوء لہ** پس معنی حدیث اینچنین باشد نیست نماز کسی را کہ نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسی را کہ ذکر نکرد نام خدا
را و تسمیہ در اول وضو سنت است یا مستحب و نزد امام احمد در روایتی باختیار جماعۃ از صحابہ واجب است و شرط وضو است بحکم این حدیث کہ نفی وضو میکند نزد عدم تسمیہ و نزد جمہور این
محمول بر نفی کمال است اما روایت احمد و ابو داؤد و دارمی کہ مذکور شد این احتمال را دور ... نماز کما لا یخفی و حجت جمہور قول خداوند تعالی است کہ فرمود **اذا قمتم الی الصلوۃ
فاغسلوا وجوہکم الآیۃ** یعنی و چون برخیزید برای نماز بشویید رویہای خود را و دستہای خود را و ذکر تسمیہ نکرد و اصحاب سنن اربعہ روایت کردہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
نزد تعلیم وضو فرمود وضو کن چنانکہ امر کردہ است ترا خدا تعالی و در آنچہ امر کردہ است وی تعالی خود ذکر تسمیہ نیست و در آخر فصل ثالث از ابی ہریرہ و ابن مسعود و ابن عمر بیاید کہ پیغمبر
فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضای وضوی او و سیاق این کلام در اثبات کمال وضو است بتسمیہ و این امارت سنیت
و استحباب بود و سنیت وی مختار طحاوی و قدوری است و در ہدایہ گفتہ کہ اصح آنست کہ مستحب است **وعن لقیط** بر وزن کریم **بن صبرۃ** بفتح صاد و کسر با صحابی مشہور است معدود
است در اہل طائف **قال قلت** لقیط بن صبرہ گفت گفتم **یا رسول اللہ اخبرنی عن الوضوء** خبر دہ مرا از وضو کہ چون وجہ کمال وی در چیست **قال اسبغ الوضوء**
گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تمام و کامل و فراوانہ بکن وضو را **وخلل بین الاصابع** و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی درآوردن و تخلیل
اصابع سنت است نزد ابی حنیفہ و شافعی و نزد مالک تخلیل انگشتان پا سنت است بی خلاف و آن را نیز اگر نکند باکی نیست و لیکن گفتہ است کہ تخلیل خوش آیندہ تر است نفس را و در تخلیل انگشتان
دست از وی دو روایت است و مشہور آنست کہ سنت است و در روایتی نیست زیرا کہ تفریج آنہا مغنی از تخلیل است و نزد مالک تخلیل مخصوص بانگشتان پا است کہ انگشتان دست بحسب
خلقت از ہم جدا و گشادہ باشند و اگر بیکدیگر چسپیدہ و متصل باشند چنانکہ بی تکلف آب میان آنہا نہ درآید واجب است تخلیل و وعیدی کہ بر ترک تخلیل در حدیث دارقطنی وارد شدہ چنانکہ در ہدایہ
آوردہ است محمول برین صورت است و بعضی گفتہ اند کہ این حدیث ضعیف است کذا ذکرہ الشیخ ابن الہمام و کیفیت تخلیل انگشتان پا آنست کہ بخنصر دست چپ ابتدا کند بخنصر پای راست و ختم
کند بخنصر پای چپ و تخلیل انگشتان دست بادرآوردن بعضی در بعض است **وبالغ فی الاستنشاق** و مبالغہ کن در استنشاق و در روایتی وبالغ فی المضمضۃ والاستنشاق و حد
مضمضہ [illegible] آب تا حلق برسد و نزد بعضی [illegible] استنشاق آنست کہ آب تا نرمۂ بینی [illegible] و مبالغہ در آن [illegible]
جذب [illegible] **الا ان تکون صائما** مگر آنکہ باشی روزہ دار کہ مبالغہ در اینہا در حق صائم سنت نیست بلکہ مکروہ است بجہت توہم فساد روزہ و
مضمضہ و استنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشہور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در ہر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین
رواہ ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجۃ والدارمی الی قولہ بین الاصابع یعنی این عبارت کہ بالغ فی الاستنشاق الا
ان تکون صائما در حدیث ابن ماجہ و دارمی نیست **وعن ابن عباس** رضی اللہ عنہما **قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأت فخلل
اصابع یدیک ورجلیک** چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان ہر دو دست و ہر دو پای خود را **رواہ الترمذی وروی ابن ماجۃ نحوہ و
قال الترمذی ہذا حدیث غریب وعن المستورد بن شداد** مستورد بضم میم و سکون سین مہملہ و فتح فوقانیہ و سکون واو و کسر را و در آخر دال و
شداد بفتح شین و تشدید دال معدود است در اہل کوفہ و در وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کودک بود و لیکن سماع دارد از وی صلی اللہ علیہ وسلم **قال رأیت رسول اللہ**
گفت دیدم پیغمبر خدا را **صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ یدلک** چون وضو کردی مالیدی و نرم میکرد **اصابع رجلیہ بخنصرہ** انگشتان ہر دو پای خود را بانگشت
خورد خود و دلک بخنصر مستلزم تخلیل است بدان و بعضی گفتہ اند دلک اینجا بمعنی تخلیل است و وجہ تخصیص خنصر بتخلیل آنست کہ درآمدن وی در درون انگشتان آسان تر است و نیز خدمت
اجزا را مناسب تر است **رواہ الترمذی وابو داؤد وابن ماجۃ وعن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ اخذ
کفا من ماء** بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب **فادخلہ تحت حنکہ** پس می درآورد آن را زیر لحیۂ شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین درون



دہان و تحت حنک زیر زنخدان و این تر داشتن وی بود کہ از تمۂ او ست نہ بعد از فراغ وضو چنانکہ بعض توہم کردہ اند فخلل به لحيته پس تخلیل میکرد بآن یعنی از آب لحیہ خود را فقال و فرمود
هكذا امرني ربي ایچنین امر کردہ است مرا پروردگار من رواه ابو داؤد وعن عثمان ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخلل لحيته روایت
از عثمان رضی اللہ عنہ کہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تخلیل میکرد لحیۂ شریف خود را رواه الترمذي والدارمي بدانکہ احادیث در تخلیل لحیہ بطرق متعددہ آمدہ و در بعض آنہا
سخن است و ترمذی از بخاری آوردہ کہ گفت صحیح ترین حدیثی درین باب حدیثی است کہ عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کردہ است و تخلیل لحیہ سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد
امام ابی حنیفہ و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی نیز سنت است و امام مالک گفتہ کہ رسانیدن دست بآن و جنبانیدن وی کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام احمد
در روایتی واجب است و گفتہ اگر ترک کرد تخلیل لحیہ را بسہو روا باشد و اگر عمدا کرد اعادہ کند و کیفیت تخلیل لحیہ آنست کہ در آرد انگشتان از زیر لحیہ و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث
غسل است چنانکہ ظاہر حدیث در آنست وعن ابي حية بفتح حای مہملہ و تشدید تحتانیہ نام وی عمرو بن نضر الوادعی تابعی است حدیث کردہ از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال گفت
ابو حیہ رأيت عليا دیدم علی را رضي الله عنه توضأ وضو کرد فغسل كفيه پس بشست ہر دو کف دست خود را حتى انقاهما تا آنکہ پاک گردانید ہر دو کف دست را
ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا پس آب در دہان کرد سہ بار و آب در بینی کرد سہ بار وغسل وجهه ثلثا و بشست روی خود را سہ بار وذراعيه ثلثا
و بشست ہر دو دست را تا آرنج سہ بار ومسح برأسه مرة و مسح کرد بر سر خود یکبار ثم غسل قدميه الى الكعبين پس بشست ہر دو پای خود را تا دو پاشنہ ثم قام فاخذ
فضل طهوره پس ایستاد علی رضی اللہ عنہ پس گرفت بقیۂ آب وضو را فشربه وهو قائم پس نوشید آن آب را و حال آنکہ وی ایستادہ است ثم قال احببت ان اريكم كيف
كان طهور رسول الله پس گفت دوست داشتم کہ بنمایم شما را کہ چگونہ بود طہارت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و ازینجا معلوم میشود کہ آب ایستادہ خوردن جائز
باشد و بعض آنرا مخصوص بآب وضو دارند و تفصیل کلام درین مسئلہ و بیان اختلاف در ان در باب الاشربہ بیاید انشاء اللہ تعالی رواه الترمذي والنسائي وعن
عبد خير بفتح خای معجمہ و سکون تحتانیہ بلفظ ضد شر بن یزید الہمدانی مخضرم است دریافتہ زمن آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و ملاقات نکردہ و صحبت داشت علی بن ابی طالب را و بود از کبار
اصحاب علی رضی اللہ عنہ ثقہ مامون روایت کردہ از ابو بکر و علی صد و بیست سال عمر یافتہ و روایت است از عبد خیر کہ از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی اللہ عنہما قال نحن
جلوس ننظر الى علي گفت نشستہ بودیم نگاہ میکردیم بجانب علی رضی اللہ عنہ حين توضأ ہنگامی کہ وضو کرد فادخل يده اليمنى پس در آورد دست راست خود را یعنی
در آوند آب فملأ فمه پس پر کرد از آب دہن خود را فمضمض پس بجنبانید آب در روی یعنی مضمضہ جنبانیدن آب است در دہان واستنشق و آب در بینی کرد ونثر بيده
اليسرى و بیفشاند بینی را بدست چپ خود فعل هذا ثلث مرات کرد این سہ بار ثم قال من سره ان ينظر الى طهور رسول الله کسی کہ خوشحال میگرداند
او را کہ نظر کند بسوی وضوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فهذا طهوره پس باید کہ نظر کند باین وضو کہ من کردم زیرا کہ این وضوی پیغمبر خدا است یعنی وضوی آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم باین طریق بود و اینجا آنچہ روایت کرد ہمین مضمضہ و استنشاق است بروجہی کہ مذکور شد تا آنکہ مقصود راوی درینمقام بیان کیفیت ہمین مضمضہ استنشاق و استنثار و تثلیث آنہا بود و بیان
آنکہ ہر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکہ ظاہر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافی در ان نبود واللہ اعلم رواه الدارمي وعن عبد الله بن زيد رضي الله
عنه قال رأيت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم مضمض واستنشق من كف واحد مضمضہ کرد و استنشاق کرد از یک کف
آب فعل ذلك ثلثا کرد آنرا سہ بار و اینجا نیز مقصود ہمان است کہ در حدیث علی رضی اللہ عنہ بود رواه ابو داؤد والترمذي وعن ابن عباس رضي الله عنه ان
النبي صلى الله عليه وسلم مسح برأسه روایت است از ابن عباس رض کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسح کرد بسر خود واذنيه و ہر دو گوش خود باطنهما
بالسباحتين مسح کرد باطن ہر دو گوش کہ جانب روا است بدو انگشت کہ نام آنہا سباحتین است و مشہور مسبحتین است بجہت اشارت بآنہا نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانہ و تعالی و آن
انگشتی است کہ متصل انگشت نر است و انگشت شہادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاہلیت آنرا سبابہ نام است از سب بمعنی دشنام زیرا کہ عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت
سب بدان اشارت مینمودند و ہم ازینجہت ذکر این نام مکروہ پنداشتند و گاہی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می‌یابد و درینجا نیز در بعض نسخ بالسبابتين واقع شدہ وظاهرهما بابهاميه
و مسح کرد ظاہر ہر دو گوش را کہ جانب سر است بہر دو انگشت نر خود رواه النسائي وعن الربيع بضم را و فتح بای موحدہ و کسر یای تحتانیہ مشددہ بنت معوذ
بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسورہ در آخر ذال معجمہ صحابیہ انصاریہ نجاریہ از مبایعات تحت الشجرہ صاحب قدر عظیم روایت کرد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انها رأت النبي
کہ وی دید پیغمبر را صلى الله عليه وسلم يتوضأ وضو میکرد قالت گفت ربیع بنت معوذ فمسح رأسه ما اقبل منه وما ادبر پس مسح کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ و
سلم سر خود را آنچہ پیش است از وی و آنچہ پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس وصدغيه و مسح کرد ہر دو صدغ خود را و صدغ بضم صاد میان گوش و چشم و موی فرو افتادہ برین
موضع واذنيه و مسح کرد ہر دو گوش خود را مرة واحدة یکبار وفي رواية انه توضأ و آمدہ است در روایتی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد فادخل اصبعيه
پس در آورد سر ہر دو انگشت خود را في جحري اذنيه در دو سوراخ ہر دو گوش و جحر بتقدیم جیم بر حای مہملہ سوراخ رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را باین دو روایت
ہم ابو داؤد وروى الترمذي الرواية الاولى و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از آنہا را تا مرة واحدة واحمد وابن ماجة الثانية و
روایت کرد احمد و ابن ماجہ روایت دوم را از انہ توضأ تا اذنیہ بدانکہ احادیث در مسح سر یا مطلق آمدہ یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث مرتین نیز آمدہ و آنرا

موسوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده چنانچه آمده همین است که وضو کرد یکیک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی به تثلیث مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل و جوابش این است که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنای مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفته که در هیچ طریقی از طرق صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما هم بر این اند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابو داؤد گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند که مسح یکبار بوده است و شیخ ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده و لیکن آنها مخالف احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه بآب جدید و شمنی گفته که تثلیث مسح بآب جدید بدعت است و در روایتی غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مرویست از ابی حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که حسن از ابی حنیفه روایت کرده است که سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم **وعن عبد الله بن زيد انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم توضأ وانه مسح رأسه** روایت است از عبد الله بن زید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد و مسح کرد سر خود را **بماء غير فضل يديه** بآبی که جز آب زیادتی هر دو دست است یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و بتری آب که در کف مانده از شستن دستها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه مذکور است که اگر کسی مسح کرد بتری آب که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی است و حکم آن دارد که گویا از اناء گرفت و کافی نیست تری باقی از مسح و حدیثی نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز بروایت ابن لهیعه آمده بماء غبر ببای موحده من فضل یدیه یعنی بآبیکه باقی مانده است از زیادتی یدین و صحیح همان روایت مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید را پس اولی و افضل همان باشد و بآب باقی نیز درست روا باشد **رواه الترمذي ورواه مسلم مع الزوائد** ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرد و مسلم نیز روایت کرده است لیکن با ما دیتها که ذکر مضمضه و استنشاق و غسل وجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن زوائد را در احادیث دیگر آورده است بر همین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح راس است بآب جدید اقتصار نمود فافهم **وعن ابي امامة ذكر وضوء رسول الله** روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را **صلى الله عليه وسلم قال** گفت ابو امامه **وكان** و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **يمسح المأقين** مسح میکرد در شستن روی هر دو کنج چشم را و ماق و موق مهموز و غیر مهموز طرف چشم از جانب بینی جای بیرون شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو و لفظ حدیث احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه بمعنی اول باعتبار هر دو چشم است و بمعنی ثانی بملاحظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است در نظافت **وقال** و گفت ابو امامه با آنحضرت صلی الله علیه وسلم **الاذنان من الرأس** گوشها از سر است و داخل در و است و از اینجا دو حکم مستفاد میگردد یکی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه بآب جدید و در حکم اول ائمه اربعین متفق اند و نزد بعض گوشها از روی است و همراه وی مسح کنند و بعضی گفتند ظاهر گوشها از سر است و باطن از روی و ایشان الاذنان من الرأس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش بآب سر است مذهب ما است و مذهب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذهب وی زیرا که غالب کسیکه وصف کرده وضوی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ذکر کرده که سر را و گوشها را بیک آب مسح کرده و احادیث بسیار بدان ناطق اند و نزد شافعی و احمد بروایتی و مالک گوشها را بآب جدید مسح کنند و درین باب نیز حدیثی آمده غالبا در اکثر احوال بآب سر کردی و احیانا چون در دست تری نماندی آب جدید گرفتی والله اعلم **رواه ابن ماجة وابو داؤد والترمذي وذكرا** و ذکر کرده اند ابو داؤد و ترمذی که **قال حماد** گفته است حماد که یکی از رواة این حدیث است **لا ادري** در نمی یابم که این قول **الاذنان من الرأس من قول ابي امامة** از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته **او من قول رسول الله** یا از قول پیغمبر خدا است **صلى الله عليه وسلم** و عبارت حدیث که مؤلف آورده محتمل هر دو معنی است و تردد حماد هم ازینجا ناشی است **وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال جاء اعرابي الى النبي** آمد بادیه نشینی بسوی پیغمبر **صلى الله عليه وسلم يسأله عن الوضوء** در حالیکه می پرسید او را از کیفیت وضو و کمال وی **فاراه ثلثا ثلثا** پس نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن اعرابی را شستن اعضا سه سه بار **ثم قال هكذا الوضوء** پس فرمود همچنین است کمال وضو **فمن زاد على هذا فقد اساء وتعدى وظلم** پس کسیکه زیاده کرد بر سه بار شستن پس تحقیق بد کرد و از حد در گذشت و ظلم کرد **رواه النسائي وابن ماجة وروى ابو داؤد معناه وعن عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه يقول** روایت است از عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فای مشدده صحابی مشهور است که وی شنید پسر خود را میگفت **اللهم اني اسألك القصر الابيض عن يمين الجنة** خداوندا سوال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بهشت **قال** گفت عبد الله **اي بني سل الله الجنة** ای پسرک من بطلب از خدا بهشت **وتعوذ به من النار** و پناه جوی بخدا از آتش دوزخ یعنی این تحکم و فضول کلام چیست که جای معین و مقامی خاص بصفت مخصوص از بهشت طلب داری تو آن خواه که خدا ترا از آتش دوزخ نگاه دارد و بهشت در آرد **فاني سمعت رسول الله** پس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را **صلى الله عليه وسلم يقول انه سيكون في هذه الامة قوم** بدرستیکه شان این است نزدیک است که باشند درین امت گروهی که **يعتدون في الطهور والدعاء** میگذرند از حد ادب و اعتدال در طهارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طهارت بزیادت بر سه بار شستن و در ریختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغه نا بجا و سواس کردن و در دعا بانبساط پا از بساط ادب کشیدن و مطلبی معین در خواستن و خارج از حیطه امکان و عادت طلب داشتن **رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وعن ابي بن كعب** صحابی عظیم الشان است سید القراء و سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وی در موضع دیگر نوشته شده است رضی الله عنه **عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان** فرمود بدرستیکه مر وضو را دیوی هست در وسواس افکنده که گفته میشود و نام برده میشود مر او را ولهان مشتق از وله که بمعنی اندوه و رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی حیرت و تسمیه او بولهان بجهت اندوه و تحیر او در حرص بر طلب وسوسه و افکندن مردم را در آن یا این صفت انسانی است که بجهت وسوسه وی در حیرت و اندوه افتاده بمجاز بر آن شیطان اطلاق کرده اند **فاتقوا وسواس الماء** پس بپرهیزید وسواس او را که در وضو می آرد و در اسراف

آب می‌اندازد و از حد سنت بیرون می‌افکند رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی عند
اهل الحدیث گفت ترمذی که این حدیث غریب است که خبر یک کس آن را روایت نکرده و اسناد او قوی نیست نزد علمای حدیث لانا لا نعلم احدا اسنده غیر خارجة
زیرا که ما نمیدانیم هیچ یکی را که مسند آورده باشد آن را جز خارجة بن مصعب ابوالحجاج سرخسی وهو لیس بالقوی عند اصحابنا و وی نیست قوی و ثقه نزد یاران ما که اهل حدیث اند
واختلاف کرده اند علمای حدیث در وی و تضعیف کرده اند او را وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال رأیت رسول الله گفت معاذ دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و
سلم اذا توضأ مسح وجهه بطرف ثوبه چون وضو میکرد مسح میکرد روی مبارک خود را بگوشه جامه خود ازینجا معلوم میشود که بعد از وضو عضو را بجامه که پوشیده بود پاک
کردن و مالیدن برای آن آماده داشت و اگر ثوب را شامل آن دارند نیز دور نیست رواه الترمذی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان لرسول الله گفت عائشه
بود مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم خرقة جامه که ینشف بها اعضاءه بعد الوضوء می‌چید و میگرفت بآن خرقه آب را از اعضای خود پس از وضو ازینجا معلوم شد
که جامه علیحده داشت برای نشف اعضای وضو رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس بالقائم روایت کرد آن را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناده یعنی قوی بر پا
وابو معاذ الراوی ضعیف عند اهل الحدیث و ابو معاذ که روایت کننده این حدیث است سست است نزد اهل حدیث و ترمذی در جامع خود این هر دو حدیث را روا
کرده و هر دو را تضعیف نموده است و در تضعیف حدیث اول گفته که رشدین بن سعد و عبدالرحمن بن زیاد افریقی ضعیف اند در حدیث و گفته است که صحیح نیست درین باب چیزی از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و رخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مندیل بعد از وضو و آنها که مکروه پنداشته اند بجهت آنست که آب وضو وزن کرده میشود انتهی و در کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تکبر
باشد مکروه نیست و اگر بقصد تکبر و تنزه باشد مکروه است و نزد بعض اولی آنست که نکنند زیرا که آنحضرت نکرده است و اگر بکنند مکروه نیست و نزد بعض مکروه زیرا که در وی ازالهٔ اثر عبادت است و آب
وضو تسبیح میکند خدای تعالی را مادام که تر است والله اعلم الفصل الثالث عن ثابت بن ابی صفیة تابعی است شنیده انس را و امام محمد باقر را و سفیان ثوری و ابن علیه از وی شنیده اند
وائمه دیگر او را تضعیف کرده و گفته اند که کثیر الوهم بود در اخبار و واهی الحدیث بود و ابن معین گفته که لیس بشیء قال قلت لابی جعفر هو محمد الباقر گفت ثابت گفتم مر ابی جعفر را
که محمد باقر بن علی زین العابدین است سلام الله علیهما وعلی آبائهم الکرام بدانکه امام محمد باقر از اعاظم فقهای مدینه مطهره بود و ثقه و کثیر الحدیث و روایت دارد از پدر خود امام زین العابدین و از
عمرو و جابر و آمد شد وی بر جابر بن عبدالله انصاری بسیار بود و از وی استماع حدیث بسیار میکرد و گویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم جابر را بشارت کرده بود که یکی از اولاد من پیش تو تعلم خواهد
نمود و ملقب بباقر نیز از نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و بقر در لغت شکافتن و فراخ کشادن است و سمی محمد بن علی زین العابدین لتبقره فی العلم آورده اند که چون امام محمد باقر
نزد جابر بیامد جابر کبیر السن شده بود و اعمی گشته می پرسید که کیستی تو گفتی منم محمد بن علی پس جابر بگفت که مرحبا مرحبا یا ابن رسول الله و ولد فاطمه و ریحانه پس دست در جیب امام محمد باقر در آورد
و بر گردن و بر سینه و بغل وی میکشید رایحه و بوی اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می شمید بیت ای گل زتو خوشنودم تو بوی کسی داری ای سرو ز تو نازم قدت بکسی ماند
و میگفت بپرس از من یا ابن اخی هرچه میخواهی از احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که در هر باب احادیث از وی بسیار یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار است که بتفصیل خصوصیات احوال روایت
میکرد رضی الله عنه پس ثابت بن ابی صفیه با امام محمد باقر گفت حدثک جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرة مرة ومرتین مرتین وثلثا ثلثا آیا حدیث
کرده و خبر داده است ترا جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد و شست اعضا را گاهی یک یک بار و گاهی دو دو بار و گاهی سه سه بار قال نعم گفت محمد باقر آری حدیث کرده است مرا
جابر بدان رواه الترمذی وابن ماجة وعن عبدالله بن زید رضی الله عنه قال ان رسول الله روایت است از عبدالله بن زید که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم توضأ مرتین مرتین وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار وقال هو نور علی نور و فرمود شستن دو دو بار نور بر نور است یعنی طهارت بر طهارت و سنت
بر فرض سبب مزید نورانیت است و درین لفظ تلمیح است بقصه تجلی وعن عثمان رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ ثلثا ثلثا گفت
عثمان بن عفان که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد سه سه بار وقال و فرمود هذا وضوئی ووضوء الانبیاء قبلی ووضوء ابراهیم این وضوی تام
کامل است وضوی من و وضوی پیغمبران که پیش از من بوده اند بخصوص وضوی ابراهیم خلیل الرحمن که متضمن طهارت و نظافت مخصوص است و ازینجا معلوم میشود که وضوی پیغمبران سابق نیز بهمین نهج
و خصوصیات بوده است مگر آنکه اشارت بدا لخصوص تثلیث باشد بدلالت مقام چنانکه سیاق حدیث بر آن دلالت دارد رواهما رزین روایت کرد این دو حدیث را رزین والنووی
ضعف الثانی فی شرح مسلم و شیخ محی الدین نووی حکم کرده است بضعف حدیث ثانی که از عثمان است رضی الله عنه در شرح صحیح مسلم وعن انس قال کان رسول الله
گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتوضأ لکل صلوة وضو میکرد برای هر نماز وکان احدنا یکفیه الوضوء ما لم یحدث و بود یکی از ما که بسند کی
میکرد او را وضو مادام که حدث نمیکرد و وضوی شکست پس بعض میگویند که واجب بود بر حضرت وی صلی الله علیه وسلم وضو کردن برای هر نماز چنانکه حدیث آینده دلالت دارد بر آن و بعض میگویند
که آن بطریق اخذ عزیمت و عمل بظاهر کتاب بود که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا ای وجوب والله اعلم رواه الدارمی وعن محمد بن یحیی بن حبان بفتح حا و بای موحده
مشدده و هو عبدالله انصاری مازنی فقیه تابعی ذکر کرده او را ابن حبان در ثقه صاحب طبقه روایت میکند از ابن عمر و انس و از پدر خود و وی از مشایخ امام مالک است تحمیل میکرد او را مالک
و ذکر میکرد بعبادت و فقه و علامات سنة احدی و عشرین و مائة قال قلت گفت محمد بن یحیی گفتم لعبید الله بن عبدالله بن عمر مر عبیدالله بن عبدالله بن عمر را که تابعی است و ثقه
قلیل الحدیث بود و برادر سالم بن عبدالله بن عمر مات قبل اخیه سالم بعد المائة ارأیت وضوء عبدالله بن عمر لکل صلوة خبر ده مرا از وضوی عبدالله بن عمر برای هر نماز طاهرا

کان او غیر طاهر با وضو باشد یا بی وضو عمن اخذه از که گرفته است آنرا و از که رسیده است او را این روایت فقال پس گفت عبید الله بن عبد الله حدثته اسماء بنت
زید بن الخطاب حدیث کرده است ابن عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود و کلانتر از وی و از مهاجرین اولین پیش اسلام آورد
پیش از عمر و حاضر شد وقعهٔ بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از انست شهید شد یوم الیمامة در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه سال دوازدهم از هجرت روایت کرده است از وی عبد الله
بن عمر و اسماء بنت زید نیز از صحابیات است پس این اسماء حدیث کرد عبد الله بن عمر را ان عبد الله بن حنظلة بن ابی عامر الغسیل که عبد الله بن حنظله غسیل که پدر و پسر هر دو
صحابی اند حنظله غسیل از سادات صحابه است در روز احد شهید شده و قصهٔ وی که بدان غسیل لقب یافته مشهور است و عبد الله روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت ساله بود در روایت
کرد از حضرت صلی الله علیه وسلم و وی مردی خیر و فاضل بود و امیر انصار بود و شهید شد در وقعهٔ حره اما ابو عامر راهب پدر حنظله کافر از عالم رفت و داخل باویهٔ شقاوت گشت حدثها ان
رسول الله حدیث کرد عبد الله بن حنظله اسماء بنت زید را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوٰة بود که امر کرده شده بود بوضو برای
هر نماز طاهرا کان او غیر طاهر با وضو میبود یا بی وضو فلما شق ذلک علی رسول الله پس هرگاه که سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم امر بالسواک عند کل صلوٰة امر کرده شد بمسواک کردن نزد هر نماز و وضع عنه الوضوء و نهاده شد از ذمهٔ شریف وی منسوخ گردانیده شد وضو برای هر نماز
الا من حدث مگر از جهت بی وضوئی قال گفت عبید الله بن عبد الله فکان عبد الله یری ان به قوة علی ذلک پس بود عبد الله بن عمر رای میزد و اعتقاد میکرد که مر او را
قوت است بر وضو کردن برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت موضوع و منسوخ وجوب است ولیکن اولویت و افضلیت آن هر کسی را که تواند کرد باقی است فافهم ففعله حتی مات پس کرد عبد الله
بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بسعد وهو یتوضأ روایت است
از عبد الله بن عمرو که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکه سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت فقال ما هذا السرف یا سعد پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم چیست این اسراف آب ای سعد قال افی الوضوء سرف گفت سعد آیا در وضو اسرافی هست و در آب که عزیز الوجود و کم یاب است و مبذول است عادة چه اسراف باشد قال
نعم گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در آب اسراف باشد وان کنت علی نهر جار و اگر چه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف در آب چه اسراف درین صورت متصور نیست
و بعض گویند که اگر چه در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقیست و نزدیک بان است آنچه بعض گفته اند که مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگر چه در اکثار آب در نهر
جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرعی اثمی هست رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة وابن مسعود وابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال من توضأ وذکر اسم الله کسی که وضو کند و ذکر کند نام خدا را فانه یطهر جسده کله پس بدرستیکه وی پاک میکرداند تن خود را همهٔ آن ومن توضأ ولم
یذکر اسم الله لم یطهر الا موضع الوضوء و کسیکه وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جای وضو را و این حدیث مشعر است بآنکه تسمیه سنت و مستحب بود نه واجب چنانکه
گذشت وعن ابی رافع قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ وضوء الصلوٰة بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد وضوی نماز را
حرک خاتمه فی اصبعه می جنبانید انگشتری خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضو است و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود جنبانیدن وی سنت
است و اگر تنگ باشد چنانکه آب در زیر آن نرسد واجب است رواهما الدارقطنی وروی ابن ماجة الاخیر روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث
اخیر را باب الغسل بضم غین و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضمتین آب که بدان بشویند و بکسر غین چیزیکه بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح یعنی آب و
سر شستن هر دو بیاید و غسالة بالضم آنچه برآید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و مغتسل باعث شدن دیگر را بر غسل نیز آمده الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع چون بنشیند مرد میان چهار شعبهٔ زن و شعبه بضم شین پارهٔ از چیزی و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پای زن است یا دو
ران و دو ساق وی یا دو ران و دو جانب فرج یا چهار جانب فرج ثم جهدها پس در تعب و مشقت انداز د زن را یعنی جماع کند فقد وجب الغسل پس تحقیق واجب شد
غسل یعنی بر مرد و زن وان لم ینزل و اگر چه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین است مذهب ائمهٔ اربعه و اکثر صحابه و خلفای اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه وعن ابی
سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الماء من الماء گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل
مگر از آب یعنی خروج منی رواه مسلم پس بحکم این حدیث بی انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن بقول خود قال الشیخ الامام
محی السنة رحمه الله هذا منسوخ گفت محی السنة این حدیث انما الماء من الماء منسوخ است چنانکه از ابی بن کعب روایت است که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از
ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود و بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت و التقای ختانین شد غسل واجب
شد از انزال شود یا نه وقال ابن عباس و گفت ابن عباس که این حدیث انما الماء من الماء فی الاحتلام در شان احتلام است که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیگردد و اگر
چه خوابی که دیده و لذتی که چشیده یاد دارد پس برین تقدیر احتیاج بقول بنسخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق است چه احتلام و چه غیر احتلام ولیکن حکم در ابتدای اسلام بود و پس از آن منسوخ
گشت رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی ولم اجده فی الصحیحین و نیافتم آنرا در صحیح بخاری و مسلم این
اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب از این اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است

نہ باین طریق کہ حدیثی است از صحاح کہ درین باب آوردہ **وعن ام سلمۃ قالت قالت ام سلیم** گفت ام المؤمنین ام سلمہ گفت ام سلیم کہ مادر انس بن مالک است رضی اللہ عنہما **یا رسول اللہ ان اللہ لا یستحیی من الحق** ای پیغمبر خدا بدرستیکہ خدا شرم ندارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی نہی کردہ از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیہ و اعتذار است از سؤال کردن **ھل علی المرأۃ من غسل اذا احتلمت** پس چون وی تعالی نہی کردہ از حیا در پرسیدن حق پس میپرسم آیا ہست بر زن غسل وقتیکہ احتلام کند و خواب بیند چنانکہ مردان می بینند **قال نعم** گفت آنحضرت آری غسل بر زن است **اذا رأت الماء** چون بہ بیند آب منی را چنانکہ حکم مرد ہم چنین است **فغطت ام سلمۃ وجھھا** پس پوشیدہ ام سلمہ روی خود را بجہت شرم **وقالت وکنت یا رسول اللہ او تحتلم المرأۃ** آیا خواب می بیند زن آنچنانکہ آب برآید از وی **قال نعم** گفت آنحضرت آری می بیند و می برآید آب از وی **تربت یمینک** خاک آلودہ باد دست تو اصل معنی این ترکیب دعا است بذل و افتقار بعد از آن بچنین بابان زد عرب شدہ کہ در وقت تعجب و مذمت این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست کہ عجبا تو ای ام سلمہ کہ اینچنین می گوئی و نفرست خود در ک نمیکنی کہ زن را آب منی میباشد چنانکہ مرد را اگر زن را آب منی نیست **فبم یشبھھا ولدھا** پس بچہ چیز و بچہ سبب مانند می شود زن را فرزند او **متفق علیہ** این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم ہردو مذکور است **وزاد مسلم بروایۃ ام سلیم** و زیادہ کردہ مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را کہ آنحضرت فرمود **ان ماء الرجل غلیظ ابیض** بدرستیکہ آب مرد سطبر است و سفید **وماء المرأۃ رقیق اصفر** و آب زن تنک است و زرد **فمن ایھما علا او سبق** پس ہر کدام از آب مرد یا زن کہ بالا برآید و غالب گردد یا بیشتر در رحم افتد **یکون منہ الشبہ** میباشد از آن مانند شدن فرزند و اگر آب مرد بیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا **قالت کان رسول اللہ** بود پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم اذا اغتسل من الجنابۃ** چون غسل میکرد از جنابت **بدأ فغسل یدیہ** آغاز میکرد پس می شست ہردو دست را **ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوۃ** پس وضو میکرد چنانکہ وضو میکرد برای نماز ظاہر این کلام دلالت دارد بر شستن پایہا پیش از ریختن آب بر بدن و حدیث آیندہ از میمونہ رضی اللہ عنہا صریح است در تاخیر آن از آن غالبا ہردو میکرد گاہی چنان و گاہی چنین و مذہب ما تاخیر است از جہت حدیث میمونہ و در ہدایہ گفتہ کہ تاخیر غسل رجلین بجہت آنست کہ پاہا در محل آلودگی اند بآب غسل و لای پس شستن آنہا فایدہ ندارد و اگر فرضا بر سنگ و تختہ باشد مثلا پیشتر بشوید و تاخیر نکند و محل حدیثین این میتواند بود و اللہ اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضو و ہمین است ظاہر روایت از امام ابی حنیفہ رح و در روایتی مسح نیست چہ مسح کردن فائدہ ندارد در ریختن آب بعد از وی معدوم آنست و صحیح قول اول است و بالجملہ بعد از وضو سر مبارک می شست باین کیفیت کہ فرمود **ثم یدخل اصابعہ فی الماء** پس می در آورد انگشتان خود را در آب **فیخلل بھا اصول شعرہ** پس تخلیل میکرد بانگشتان بیخہای موی خود را **ثم یصب علی رأسہ ثلث غرفات بیدیہ** پس میریخت بر سر خود سہ کف آب بہردو دست خود **ثم یفیض الماء علی جلدہ کلہ** بعد از آن میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکہ روان میشد **متفق علیہ** و درین روایت ذکر غسل فرج نیست **وفی روایۃ لمسلم** و در روایت دیگر مر مسلم را آمدہ کہ **یبدأ** آغاز میکرد غسل را **فیغسل یدیہ قبل ان یدخلھما الاناء** پس می شست ہردو دست خود را پیش از آنکہ در آرد آنہا را در آوند آب **ثم یفرغ بیمینہ علی شمالہ** پس میریخت آب را بدست راست بر دست چپ فراغ ریختن آب **فیغسل فرجہ** پس می شست فرج خود را **ثم یتوضأ** پس وضو میکرد **وعن ابن عباس قال قالت میمونۃ وضعت للنبی صلی اللہ علیہ وسلم** گفت ابن عباس گفت میمونہ کہ یکی از ازواج مطہرہ و خالہ ابن عباس است نہادم برای آنحضرت **غسلا** آبیکہ بدان غسل کند و غسل بضمتین و بسکون سین ہردو روایت است **فسترتہ بثوب** پس پوشیدم آب را بجامہ یا پوشیدم آنحضرت را و زدم پیش او پردہ **فصب علی یدیہ** و ریخت آنحضرت بر ہردو دست خود **فغسلھما** پس شست ہردو دست را **ثم صب علی یدیہ فغسلھما** پس ریخت آب بر ہردو دست پس بشست ہردو دست را **ثم صب بیمینہ علی شمالہ** پس ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود یعنی دو بار ریخت و دو دست آب ریخت و بشست و سوم بار بدست راست بر دست چپ آب ریخت **فغسل فرجہ** پس بشست فرج خود را یعنی بدست چپ **فضرب بیدہ الارض** و بعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ را کہ بآن شست فرج خود را بر زمین **فمسحھا** پس سود دست چپ را بر زمین بجہت مبالغہ در تنظیف و انقا **ثم غسلھا** پس بشست آن دست را **فمضمض واستنشق وغسل وجھہ وذراعیہ** پس آب در دہن کرد و در بینی کرد و بشست روی خود را و ہردو دست را تا آرنج **ثم صب علی رأسہ وافاض علی جسدہ** پس بریخت آب بر سر خود و بریخت و روان کرد آب بر تن خود **ثم تنحی** پس یکسو شد از آنجای کہ غسل کردہ بود **فغسل قدمیہ** پس بشست ہر دو پای خود را این حدیث صریح است در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفہ در مسح سر بآن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کردہ اند چنانکہ معلوم شد **فناولتہ ثوبا** میمونہ میگوید رض پس دادم من آنحضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامہ را کہ بدان پاک کند و مالد بدن او را و بچیند آب را **فلم یأخذہ** پس نگرفت آن جامہ را و پاک نکرد بدان بدن او در حدیث دیگر آمدہ کہ آوردم مندیل را پس نفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد و پاک نکرد ابدان و بیفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کردہ اند علما کہ پاک کردانیدن اعضا بجامہ بعد از وضو مکروہ است یا مستحب یا مباح و بعض گفتہ اند کہ از جہت آن نگرفت و پاک نکرد کہ آن جامہ چرکین بود واللہ اعلم **فانطلق وھو ینفض یدیہ** پس روان شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ وی می افشاند ہردو دست خود را ظاہر در افشاندن دست است از آب اما در حدیث آمدہ است کہ چون وضو کنید دستہا را مفشانید و بعض گفتہ اند کہ مراد بنفض اینجا جنبانیدن آنہا است در مشی چنانکہ داب اہل قوت است در راہ رفتن پس کراہت افشاندن آب وضو کردہ است از جہت بودن او از عبادت و اینمعنی بعید است از مقام **متفق علیہ ولفظہ للبخاری** این حدیث را بخاری و مسلم ہردو روایت کردہ اند و این لفظ حدیث کہ مذکور شد بخاری است و مسلم اینمعنی را بلفظ دیگر روایت کردہ **وعن عائشۃ قالت ان امرأۃ من الانصار سألت رسول اللہ** گفت عائشہ کہ زنی از انصار پرسید پیغمبر خدا را **صلی اللہ علیہ وسلم عن غسلھا من المحیض** از کیفیت غسل کردن وی از حیض **فامرھا کیف تغتسل** پس فرمود آنحضرت آن زن را کہ چگونہ غسل کند و بیان کرد کیفیت

آنرا ثم قال خذی فرصة بکسر فا و بضم و بفتح نیز آمده و سکون را و صاد مهمله بمعنی قطعه و بقاف مفتوحه نیز آمده بمعنی چیزی اندک و بقاف مفتوحه و صاد معجمه هم روایت است نیز بمعنی قطعه من مسك
ممسکة فرمود آن زن را بگیر پاره از مشک یا پاره از جامه که خوشبو ساخته شده از مشک و در روایتی من مسک آمده بفتح سین مشدده بهمین معنی یا بمعنی محکم گرفته شده بدست یا بمعنی برداشته شده در قبل و در روایتی
من مسک آمده بفتح میم بمعنی چرم و بعض این روایت را ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است و آن قوم اهل جهت شدت فقر قدرت بر آن کجا بود که مشک استعمال کنند اما اهل حدیث روایت همان قوی تر است
و فقها گفته اند که مستحب است مر زن را که پاره از مشک بگیرد یا پاره از جامه را مطیب سازد و ظاهر است که امر بدان بر تقدیر قدرت بر آن خواهد بود و بالجمله آن زن فرمود که بگیر قطعه از مشک فتطهري بها
پس پاک شو بمبالغه بآن قطعه قالت کیف اتطهر بها گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب از نافهمیدن آن و مکرر پرسیدن وی سبحان الله تطهري
بها فاجتذبتها الی عائشه میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوی خود و در بعض نسخ فاجبذتها بتقدیم با بر ذال معجمه آمده هر دو بیک معنی اند فقلت تتبعي بها اثر الدم پس گفتم من برای فهمانیدن معنی
تطهر طلب کن و بجوی بآن قطعه نشان خون را که در فرج است یعنی معنی تطهر ظاهر است پرسیدن چیست متفق علیه وعن ام سلمة قالت قلت روایت است از ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله
انی امرأة اشد ضفر راسي بدرستیکه من زنی ام که سخت میکنم بافتن موی سر خود را و ضفر بفتح ضاد و سکون فا بافتن و بافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت زنان عرب است افأنقضه لغسل الجنابة
آیا پس بشکنم آن را از برای غسل جنابت فقال لا پس گفت آنحضرت مشکن انما یکفیك ان تحثي بسکون یا این است جز این نیست که بس است ترا که بریزی بهر دو کف دست علی راسك بر سر خود ثلث
حثیات سه بار حثیه مانند غرفه در وزن و در معنی بریزی دو کف دست ثم تفیضین علیك الماء پس بریزی و روان سازی بر تمام بدن خود آب را فتطهرين پس پاک میشوی رواه
مسلم وعن انس قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یتوضأ بالمد ویغتسل بالصاع وضو میکرد بمد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل
و ثلث رطل و صاع چهار مد الی خمسة امداد و گاهی غسل زیاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب بر اهل دیار ما مبهم است و ما آنرا در شرح سفر السعادة بر حساب اهل دیار خود فرود آورده
تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبر شاهی که سیری سی سیر شاهی بود پنج سیر و ده سیر شاهی میشود و بوزن حال جهانگیری مد الله ملکه و سلطانه که سیری سی و شش سیر شاهی است چهار سیر و یکپاو میشود و یک سیر شاهی
کم بیش چون برای غسل صاع و برای وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب هر دو وزن مذکور مرعی باید داشت و در روایتی وضو بمد و ثلث آمده و غسل بسه مد گفته اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست
که زیاده و کم از آن درست نباشد فضیلت سیر شستن و تمام شستن است بی اسراف بهر قدر که باشد و اگر بقدر کفایت کند که روان گردانیدن آب است بر عضو آن نیز روا است متفق علیه
وعن معاذة بضم میم نام زنیست از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی و عائشه و غیرهما قالت قالت عائشة گفت معاذه که گفت عائشه رضی الله عنها کنت اغتسل
انا و رسول الله بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بیني و بینه از یک آوند که میان من و او میبود و آن آوند قدحی بود که
سه صاع آب در وی می گنجید چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت فیبادرني پس زود میشتافت آنحضرت بسوی آب و پیشی میکرد از من در گرفتن آب حتی اقول
دع لي دع لي تا آنکه میگفتم من با آنحضرت بگذار از برای من بگذار برای من یعنی بگذار تا من هم آب بگیرم قالت گفت معاذه که راوی حدیث است وهما جنبان و حال آنکه آنحضرت و عائشه
هر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه چون جنب دست در آب در آرد نه بقصد شستن دست از جنابت تاثیری در آب نمیکند و زیان ندارد و سبب آن
که گرفتن آب و استعمال آب بی اغتراف ممکن و میسر نباشد پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وی از جنابت در آرد تباه میگرداند آب چه ضرورت مرتفع میگردد تا آنکه
با این قصد در آرد و اگر عضوی دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد از جهت عدم ضرورت در در آوردن آن کذا قال الشمني عن المحیط و امام محمد در موطای خود گفته که بودند مردان و زنان در
زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست است خواه مرد آب بیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفه انتهی مشکل آنست که در آخر باب مخالطة الجنب حدیثی می آید که منع فرمود
که زن غسل نکند ببقیه آب مرد و غسل نکند مرد ببقیه آب زن و درینصورت که درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد چه حدیث ناطق است که آنحضرت مبادرت مینمود و بیشتر آب
میگرفت و اگر اغتراف معا باشد نیز در کرت ثانیه هر دو لازم آید مگر آنکه گویند آنچه در آن حدیث آینده مذکور شده است عزیمت است و آنچه اینجا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث آینده نیز بیاید
ان شاء الله تعالی

الفصل الثانی

عن عائشة قالت سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل یجد البلل پرسیده شد آنحضرت از حکم
مردی که می یابد در جامه خود یا بر بدن خود تری را ولا یذکر احتلاما و یاد ندارد در خواب او لذت آنرا قال گفت آنحضرت در جواب یغتسل غسل کند وعن الرجل الذی
یری انه قد احتلم و پرسیده شد از حکم مردی که میداند و یاد دارد که خواب دیده است ولا یجد بللا و نمی یابد تری را قال لا غسل علیه فرمود نیست غسل بر وی مسئله
اگر مرد و زن یکجا بهم خفته باشند و تری بر جامه خواب ببینند و ندانند که از کیست و بکدام یکی از ایشان غسل واجب گردد جواب اگر سفید است از مرد است و غسل بر وی واجب آید و اگر زرد است از زن است
و بر وی است غسل و بعض گویند که اگر بطول افتاده است از مرد است و اگر بعرض افتاده از زن و احتیاط در آنست که هر دو غسل کنند کذا قال الشمني قالت ام سلیم گفت ام سلیم مادر انس رض که حاضر بود
و شنید این مسئله را هل علی المرأة تری ذلك غسل آیا هست بر زنی که ببیند بلل را و یاد ندارد خواب را مقصود وی آنست که آیا زن نیز تری می بیند و منی دارد فقال پس جواب
داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نعم آری غسل واجب است بر آن زن و زن آب منی دارد ان النساء شقائق الرجال بدرستیکه زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت هر چه مردان راست
از احکام طبیعت زنان را نیز هست مگر آنچه مخصوص بمردان واقع شده و وجه معنی از قبیل اول است و شقائق جمع شقیقه هر چیز که دو پاره کرده شد هر پاره را شقیق پاره میگویند و لهذا برادر را
شقیق خوانند که دو پاره اند از یک اصل پس زن و مرد نیز شقیق یکدیگر اند از یک اصل اند که آن آدم است علیه السلام رواه الترمذی و ابو داؤد و روی الدارمی و ابن
ماجة الی قوله لا غسل علیه ترمذی و ابو داؤد این حدیث را تا آخر روایت کرده اند و دارمی و ابن ماجه روایت ایشان تا لا غسل علیه است و حکایت ام سلیم و سوال و جواب وی

در روایت ایشان مذکور نیست وعنها قالت قال رسول الله گفت عائشہ گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جاوز الختان الختان چون درگذشت
ختان مرد از ختان زن مراد آنست که هر دو ختان ملاقات ومساس کنند وختان موضعی از مرد وزن که در ختنه کردن آن را می برند وآن از مرد پوستی است بر سر عضو واز زن گوشتی است بلند در درون
مانند تاج خروس پس علاقهٔ نشیند ماید که چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن وجب الغسل واجب میگردد غسل بر مرد وزن فعلته انا ورسول الله کرده ام من وپیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم آن را فاغتسلنا پس غسل کردیم ما هر دو رواه الترمذی وابن ماجة پس معلوم شد که در وجوب غسل خروج منی در کار نیست ومجرد دخول
حشفه واجب است ودر روایت احمد ومسلم از ابی موسی اشعری رض آمده است که گفت اختلاف کردند مهاجرین وانصار پس گفتند انصار واجب میگردد غسل مگر آنکه آید آب منی ومهاجران گفتند که
واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من که شفا دهم شما را از این اختلاف پس برخاستم ونزد عائشه رفتم وگفتم سوالی دارم از تو ولیکن از کشف آن شرم دارم عائشه گفت از من بپرس هر چه میخواهی
وشرم مکن که من مادر توام پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو درین سوال از من بکسی افتاده که خبردار است یعنی من خبر دارم ازین مسئله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نشست مرد میان چهار
شعبه زن ومساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل واز اینجا معلوم کرد که مراد بمجاوزت ختانین مماست آنهاست وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تحت کل شعرة جنابة زیر هر موی که بر تن آدمی است جنابت است فاغسلوا الشعر پس بمبالغه بشوئید موها را چنانکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة
وپاک بشوئید آنجا ها را از آنکه نه در زیر موی است تا بیقین از عهدهٔ غسل برآمده باشد وشعر وشعره بسکون عین وفتح آن وشبه بفتحات رواه ابوداؤد والترمذی وابن ماجة
وقال الترمذی هذا حدیث غریب والحارث بن وجیه الراوی وهو شیخ لیس بذلک ترمذی این حدیث را تضعیف کرده وگفته که حارث بن وجیه که
روایت کنندهٔ این حدیث شیخ است پیری است که بجهت کبر سن غلطی ونسیانی بروی طاری شده چندان قوی نیست در حفظ وضبط روایت ووجیه چنانکه مشهور است بروزن عظیم است ووجیه بفتح واو و
سکون جیم وبای موحده تا آخر نیز خوانده اند وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت امیر المؤمنین که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ترک موضع شعرة
من جنابة لم یغسلها کسی که بماند جای یکموی از جنابت که نشوید آن را فعل بها کذا وکذا من النار کرده شود باوی چندین وچندین از عذاب آتش دوزخ قال علی رض گفت علی
فمن ثم عادیت رأسی فمن ثم عادیت رأسی پس از این جهت دشمن داشتم موی سر خود را پس از این جهت دشمن داشتم موی سر خود را یعنی بر بدیم آن را از بیخ چنانکه دشمن با دشمن میکند کنایت است
از دوام حلق ثلثا سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه وتاکید رواه ابوداؤد واحمد والدارمی روایت کردند این حدیث را این هر سه تن الا انهما لم یکررا لیکن احمد و
دارمی تکرار نیاوردند این عبارت را که فمن ثم عادیت رأسی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ بعد الغسل بود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی همان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت میکرد وبعد از فراغ از غسل وضو دیگر باز نمیکرد رواه الترمذی وابوداؤد و
النسائی وابن ماجة وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یغسل رأسه بالخطمی بود آنحضرت که میشست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا وفتح آن
جائز است چیزی است که بدان سر شویند چنانکه گل سر شوی در دیار ما وهو جنب وحال آنکه آنحضرت جنب می بود وغسل جنابت میکرد یجتزئ بذلک بسند میکرد در شستن جهان آبی که پاک میکرد
سر را از خطمی ولا یصب علیه الماء ونمیریخت بر سر آبی دیگر چنانکه مردم در حمامات اولا میشویند وبعد از آن غسل میکنند وآب دیگر بر سر میریزند وغالبا خطمی در آب کم تر میبود چنانکه تغیر میداد آب را
واز طبیعتش که سیلان است بیرون نمی آورد رواه ابوداؤد وعن یعلی قال ان رسول الله گفت یعلی بن امیة یا یعلی بن مرة هر دو صحابی اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
رای رجلا یغتسل بالبراز دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه فصعد المنبر پس بالا برآمد آنحضرت منبر را تا وعظ ونصیحت کند مردم را از ارتکاب اینچنین شنیعت وعادت آنحضرت
بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام داشت تعلیم کند خطبه میخواند فحمد الله پس حمد گفت مر خدا را واثنی علیه وثنا خواند بروی تعالی وبستود مر او را بیان وتفسیر حمد است ثم قال پس گفت
آنحضرت ان الله حیی بدرستیکه خدا شرم دارنده است از افضاح بندگان واظهار قبایح وشنایع ایشان ستیر بروزن صدیق بسیار پوشنده است گناه بندگان وعیوب ایشان را
یحب الحیاء والستر دوست میدارد این دو صفت را که بندگان شرم سار باشند او پرده پوشی یعنی حیا وتستر از صفات حق اند ودوست میدارد حق تعالی از بندگان خود تخلق باخلاق وی هر چه ممکن است از ایشان
فاذا اغتسل احدکم فلیستتر پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند وبپوشد اندام نهانی خود را که این نوعی از ستاریت است ودر وی تخلق است بخلق الهی تعالی وتقدس رواه ابوداؤد
والنسائی وفی روایة ودر روایت ابی داؤد اینچنین آمده است که قال ان الله ستیر گفت آنحضرت که خدا تعالی ستیر است فاذا اراد احدکم ان یغتسل پس چون خواهد یکی از شما
که غسل کند فلیتوار بشیء پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی الفصل الثالث عن ابی بن کعب صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت او ابو المنذر است وابو الطفیل نیز آمده
انصاری لقب او سید القراء وسید الانصار آمده وعمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بامر الهی تعالی قرآن شنوانید روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه وتابعین وبود وی رضی الله
عنه کاتب وحی قال انما کان گفت ابی بن کعب بود این حکم که الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام مگر رخصتی در آغاز دین اسلام حکم کرده بودند که اگر جماع کنند وانزال نکنند نماز
جنبیدن ثم نهی عنها پس نهی کرده شد از این رخصت وگفته شد که غسل نماز کنید ودر فصل اول بیان آن گذشت رواه الترمذی وابوداؤد والدارمی وعن علی رضی الله
عنه قال جاء رجل الی النبی روایت است از امیر المؤمنین علی گفت آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد انی اغتسلت من الجنابة بدرستیکه من
غسل کردم از جنابت وصلیت الفجر وگذاردم نماز بامداد را فرأیت قدر موضع الظفر لم یصبه الماء پس دیدم بعد از نماز گذاردن مقدار جای ناخن در بدن که نرسیده است
او را آب فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کنت مسحت علیه بیدک اجزأک پس فرمود آنحضرت که اگر میبودی تو که مسح میکردی بر آن موضع بدست خود

صلی الله علیه وسلم

در وقت غسل یا بعد از آن اگرچه بعد از مدتی بود و نکشد کفایت کرد و تمام میشد غسل تو یعنی قضا میکرد و تنها آن بی اگر کنار رود و اگر گویند مسح در غسل چون کفایت کند جوابش آنست که مراد به مسح اینجا غسل خفیف است و غالب آنست که چون دست تر بر آن موضع بکند نه کفایت میکند خصوصا در وقت غسل و بعض گفته اند که این حکم سابق بود بعد از آن منسوخ شد رواه ابن ماجة وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الصلوة خمسین بود نماز در شب معراج پنجاه والغسل من الجنابة سبع مرات و بود غسل از جنابت هفت بار وغسل البول من الثوب سبع مرات و بود شستن بول از جامه هفت بار فلم یزل رسول الله پس همیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یسئال سؤال میکرد از حضرت عزت تخفیف در آن حتی جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة تا آنکه گردانیده شد نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن جامه نیز از بول یکبار رواه ابو داؤد و ظاهر آنست که این قضیه در معراج است و حدیث معراج مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب بحد آنجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابی داؤد آورده و در اسناد این حدیث ایوب بن جابر است و وی ضعیف و مختلف فیه است نزد محدثین و شستن جامه یکبار مذهب شافعی است و سه بار شستن نجس وی مستحب است و در مذهب ما در نجاستی که مرئی نیست سه بار شستن واجب است و اصل طهارت و غالب آنست که غالب آید بر ظن غاسل که پاک شد و تثلیث مظنه آنست چنانکه در مستیقظ از منام گذشت کذا فی الهدایة باب مخالطة الجنب وما یباح له باب در بیان مخالطت جنب و آنچه مباح است مر جنب را از ذکر و نوم با جنابت بعد از وضوء مانند آن جنابت در لغت بمعنی دور شدن و یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن از صحبت مردم است و جنب بضمتین صاحب جنابت واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در وی برابر است و مخالطت بهم آمیختن کسی با کسی مراد اینجا مکالمت و مجالست و مصافحت و مؤاکلت و مشاربت و امثال آنست و این همه جائز است با جنب و وارد شده است در احادیث الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال لقینی رسول الله گفت ابو هریره پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وانا جنب و حال آنکه من جنب بودم فاخذ بیدی پس گرفت آنحضرت دست مرا فمشیت معه پس رفتم با وی حتی قعد تا آنکه نشست آنحضرت فانسللت پس بیرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بیرون آمدن از میان چیزی و سل بر کشیدن شمشیر از نیام فاتیت الرحل پس آمدم منزل خود را و رحل بفتح رای و سکون حاء مهمله رخت و جای باش مرد فاغتسلت پس غسل کردم ثم جئت وهو قاعد پس آمدم و حال آنکه آنحضرت نشسته بود فقال این کنت یا ابا هر پس گفت آنحضرت کجا بودی تو ای ابا هریره و هر بکسر ها و تشدید را بمعنی گربه و هره تا مؤنث آن و هریره مصغر هره است فقلت له پس گفتم مر آنحضرت را حال خود را و موجب بیرون رفتن را فقال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب سبحان الله ان المؤمن لا ینجس بدرستیکه مسلمان پلید نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمی است که در شرع بدان حکم کرده اند و غسل بر آن واجب گردانیده لهذا بدن انسان بدان نجس نمیشود لهذا عرق جنب و سور او طاهر است و مخالطت با وی جائز هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم معناه و مر مسلم را معنی اوست یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کرده وزاد بعد قوله و زیاده کرده است مسلم بعد این قول وی که فقلت له این عبارت را که لقیتنی وانا جنب فکرهت ان اجالسک حتی اغتسل یعنی گفتم با آنحضرت در اعتذار بر آمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا و من جنب بودم پس مکروه پنداشتم که همنشینی کنم با تو تا آنکه غسل کنم وکذا للبخاری فی روایة اخری و همچنین آمده است مر بخاری را در روایت دیگر وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله گفت ابن عمر که ذکر کرد عمر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم انه تصیبه الجنابة من اللیل که بدرستیکه شان این است که میرسد او را جنابت از شب فقال له رسول الله پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم توضأ واغسل ذکرک ثم نم وضو کن و بشوی عضو خود را پس خواب کن پس نوم جائز است جنب را اما بعد از وضو این قدرت طهارت نوم است مر جنب را چون این امر دایک بخواب رفت متفق علیه وعن عائشة رض قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان جنبا فاراد ان یاکل او ینام گفت عائشه بود آنحضرت چون میبود جنب پس میخواست که بخورد یا خواب کند توضأ وضوءه للصلوة وضو میکرد مثل وضوی او مر نماز را و این نیز امر مستحب است نه واجب متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند زن خود را ثم اراد ان یعود پس خواهد که عود کند یعنی یکبار دیگر جماع کند فلیتوضأ بینهما وضوءا پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نکند رواه مسلم وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یطوف علی نسائه بغسل واحد بود آنحضرت که میگشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل و برای هر جماع غسلی علیحده نمیکرد رواه مسلم و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بر آنحضرت در ازواج مطهره والا در نوبت یکی بحجره دیگری چون میرفت و مذهب حنفیه نیز عدم وجوب است و آنحضرت بمحض تفضل و تبرع میکرد و مگر آنکه شاید که طواف بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد والله اعلم وعن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ذکر میکرد خدا را و میبرد نام او را بر همه اوقات خود چه در حالت حدث و جنابت و چه غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمیخواند و ذکر را بمتوضا میکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است رواه مسلم وحدیث ابن عباس سنذکره فی کتاب الاطعمة و حدیث ابن عباس که در مصابیح اینجا مذکور است باشد که ذکر کنیم آنرا در کتاب الاطعمه ان شاء الله تعالى الفصل الثانی عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی گفت ابن عباس که غسل کرد بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی جفنة در ابکیه در جفنه بود بفتح جیم و سکون فا کاسه بزرگ که آنرا تغار گویند فاراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ منه پس خواست آنحضرت که وضو کند از آبی که فاضل مانده بود در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج فقالت پس گفت آن بعض ازواج یا رسول الله انی کنت جنبا بدرستیکه من بودم جنب و این آب بقیه آبی است که از غسل جنابت من مانده بود فقال ان الماء لا یجنب بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آب جنب نمیشود و نجس نمیکرد و بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن و بدان رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وروی الدارمی نحوه وفی شرح السنة عنه عن میمونة بلفظ المصابیح و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونه بلفظی که در مصابیح آورده است و آن اینست که گفت میمونه جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس



غسل کردم من از جنابت و زیادہ ماند در وے آبی از بقیۂ آن پس آمد آنحضرت تا غسل کند از آن آب پس گفتم کہ من غسل کردہ ام یا رسول اللہ از آن پس غسل کرد آنحضرت و فرمود کہ آب ہیچ نجس نمیشود و ندر دی جنابت و در روایتی
کہ آب جنب نمیشود و اختلاف در لفظ مصابیح و لفظ کتاب آنست کہ در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیۂ غسل زن لازم می آید و در حدیث کتاب وضوی مرد از بقیۂ غسل آب زن و در آخر فصل ثالث بیاید کہ نہی دو
منسوخ است جواب ہمان کہ در فصل اول از حدیث عائشہ گذشت **وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ** بود پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم یغتسل**
من الجنابۃ ثم یستدفئ بی غسل میکرد از جنابت پس گرمی میجست بمن یعنی اعضای شریف خود را می چسپانید بتن تا گرم گردد و مرا بجای جامہ خود میساخت کہ با آن گرم شود **قبل ان اغتسل**
پیش از آنکہ من غسل کنم پس ازینجا معلوم شد کہ بدن جنب پاک است **رواہ ابن ماجۃ وروی الترمذی نحوہ وفی شرح السنۃ بلفظ المصابیح** و در حدیث مسلم آمدہ است
کہ عائشہ حائض میبود و آب میخورد پس آنحضرت میداد پس مینہاد آنحضرت دہن خود در جای دہن وی و حیض و جنابت یکحکم دارد **وعن علی رضی اللہ عنہ قال کان النبی** بود پیغمبر **صلی اللہ علیہ**
وسلم یخرج من الخلاء بیرون می آمد از آبخانہ **فیقرئنا القرآن** پس میخوانید ما را قرآن **ویأکل معنا اللحم** و میخورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو **ولم یکن یحجبہ او یحجزہ** شک از راوی است
و معنی یحجبہ و یحجزہ یکی است یعنی باز نمیداشت آنحضرت را **عن القرآن** از خواندن قرآن **شیء** ہیچ چیز **لیس الجنابۃ** مگر بودن جنب **رواہ ابو داؤد والنسائی وروی ابن**
ماجۃ نحوہ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب نخواند حائض و نہ جنب خواہ مرد یا زن **شیئا من القرآن**
ہیچ چیز را از قرآن **رواہ الترمذی** پیش بعضی تمام آیت خواندن حرام است و کمتر از آیت میتوان خواند و نزد بعض کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمہ و ظاہر لفظ عام است و اگر بقصد شکر نعمت
گوید الحمد للہ رب العالمین نہ بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعض دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی ادعیہ و اذکار را باکی نیست **وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ**
علیہ وسلم وجہوا ہذہ البیوت عن المسجد روی کردانید این خانہا را از جانب مسجد تا راہ خانہ بآن سو نرود در عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید **فانی لا احل المسجد لحائض**
ولا جنب زیرا کہ بدرستی من حلال نمیدارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواہ بطریق مرور باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق عبور جائز است و ماللتنفیر مبرین است و طیبی نقل کردہ کہ نزد احمد مکث نیز جائز است
واللہ اعلم و ظاہر حدیث بعمومہ و اطلاقہ مؤید مذہب ما است **رواہ ابو داؤد وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تدخل الملائکۃ بیتا فیہ**
صورۃ در نمی آیند فرشتگان خانہ را کہ در وی تمثال حیوانی است **ولا کلب** و نمی آیند خانہ را کہ در وی سگی است و کلام درین در باب التصاویر بیاید **ولا جنب** و نمی در آیند در خانہ کہ در وے جنب است مراد
کسی است کہ جنب بودن عادت دارد و براہ تہاون و تکاسل میسر و چنانکہ وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این بر تقدیری کہ وضو نکند **رواہ ابو داؤد والنسائی وعن عمار بن یاسر** مولای
بنی مخزوم بود و یاسر را ابو حذیفہ را خود و را کہ سمیہ بضم سین و فتح میم و تشدید تحتانیہ بوی تزویج کرد و از وی عمار بوجود آمد و پدر و مادر او ہمہ قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین است کہ عذاب کردہ شدہ اند
ما خدا یکبارہ مشرکان و را میسوختند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بروی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراہیم و وی از مہاجرین اولین سابقین است حاضر شد بدر را و تمام مشاہد
را و وی از دلائل حقانیت امیر المؤمنین علی است رضی اللہ عنہ کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تقتلک الفئۃ الباغیۃ الحدیث و کشتہ شد بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابوجہل ملعون دشنہ در فرج زد
و بکشت **قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا تقربہم الملائکۃ** سہ کس اند کہ نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان **جیفۃ الکافر** یعنی مردۂ کافر و بعض گفتہ کہ کافر مراد دارند
مردہ یا زندہ اما استعمال جیفہ در مردہ بیشتر است **والمتضمخ بالخلوق** و مرد بسیار آلودہ بخلوق بفتح خای معجمہ نام طیب مشہور است کہ در وی غالب زعفران است و در ین خبر وعید شدید است در منع
از آن **والجنب الا ان یتوضأ** و جنب مگر آنکہ وضو کند **رواہ ابو داؤد وعن عبد اللہ بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم** وی و پدر وی و جد وی ہمہ تابعین اند
و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابیست کہ آنحضرت او را عامل بنی حارث و کتابی بوی نوشت چنانکہ روایت میکند **ان فی الکتاب الذی کتبہ رسول اللہ** بدرستیکہ در کتابی کہ نوشتہ است آنرا پیغمبر
خدا **صلی اللہ علیہ وسلم لعمرو بن حزم** عمرو بن حزم را بفتح حای مہملہ و سکون زای کہ آنحضرت او را در ناحیۂ از یمن عامل ساختہ بود و وی ہفدہ سالہ بود و کتابی بوی ہمراہ ساخت کہ در وی بیان
فرائض و سنن و صدقات و دیات و جز آن نوشتہ و آن کتاب مشہور است در باب سنن در آن کتاب نوشتہ بود **ان لا یمس القرآن الا طاہر** ہرگز مساس نکند قرآنرا مگر کسی کہ پاک است و مراد از حدث
داشتہ اند **رواہ مالک والدارقطنی وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجۃ** نافع کہ مولای ابن عمر است و تابعی ثقہ است کثیر الحدیث اصل او از دیلم است و بعض
گفتہ اند از عرب است و از کبار تابعین و ائمۂ ایشان است مات سنۃ سبع عشرۃ ومائۃ گفت روان شدم ہمراہ ابن عمر در حاجتی کہ وی داشت **فقضی ابن عمر حاجتہ** پس ادا کرد ابن عمر آنحاجت خود را
وکان من حدیثہ یومئذ ان قال و بود از جملہ حدیث ابن عمر کہ در آن روز کرد این کہ گفت **مر رجل فی سکۃ من السکک** گذشت مردی در کوچۂ از کوچہا و سکہ بکسر سین و کاف مشدد
بمعنی راہ ہموار و را بر **فلقی رسول اللہ** پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را **صلی اللہ علیہ وسلم وقد خرج من غائط** و حال آنکہ تحقیق بیرون آمدہ بود آنحضرت از آنجا نہ **او بول** یا از
پیشاب کردن شک از وی است **فسلم علیہ** پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم **فلم یرد علیہ** پس باز نگردانید آنحضرت سلام بروی یعنی نداد جواب سلام وی **حتی اذا کاد**
الرجل ان یتواری فی السکۃ تا وقتی کہ نزدیک بود آن مرد کہ پنہان گردد در کوچہ **ضرب رسول اللہ** زد پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم بیدیہ علی الحائط** ہر دو دست
خود را بر دیوار **ومسح بہما وجہہ** و مسح کرد بہر دو دست روی مبارک خود را **ثم ضرب ضربۃ اخری فمسح ذراعیہ** پس زد ہر دو دست را بار دیگر بر دیوار پس مسح کرد ہر دو دست
خود را تا آرنج یعنی تیمم کرد **ثم رد علی الرجل السلام** پس باز گردانید بر آن مرد سلام را **وقال انہ لم یمنعنی ان ارد علیک السلام** و فرمود کہ مرا باز نداشت از رد کردن سلام
بر تو چیزی **الا انی لم اکن علی طہر** مگر آنکہ نبودم من بر طہارت **رواہ ابو داؤد** ظاہر نظر در حدیث آیندہ آنست کہ مانع از رد سلام آن بود کہ آنحضرت مکروہ داشت رد سلام را بی وضو بجہت
اشتمال آن بر لفظ سلام کہ اسمی از اسمای الہی است اگرچہ مراد بدان اینجا معنی سلامت است و درینجا غایت تعظیم است مر ذکر خدا و نام او را ولیکن این مشکل میشود با آنکہ در صحیح آمدہ است کہ وی

طاہر

صلی اللہ علیہ وسلم ذکر میکرد خداوند تعالی را در ہر وقت بہر حال و اگر گویند کہ مراد بآن ذکر قلبی ہست گوئیم بصحت رسیدہ است ذکر لسانی نزد خروج از خلا کہ میگفت الحمد للہ الذی اذہب عنی الاذی و عافانی الحدیث و تسمیہ پیش از وضو نیز گذشت کہ باز نمیداشت او را از قرآن ہیچ چیز مگر جنابت و بیرون می آمد از خلا و تعلیم میکرد صحابہ را قرآن پیش از آنکہ وضو سازند و مانند آن میگویند کہ عزیمت آنست کہ بی وضو نام خدا نگیرند و آنچہ شما ذکر کردید ہمہ از قبیل رخصت است کہ برای تعلیم جواز و تسہیل امر بر امت آورد گفتیم بحمد اللہ توفیق کہ این جواب جاری میگردد در تسمیہ قبل الوضو چہ از قبیل عظیمت است بلا شبہ بلکہ ہر چہ وارد شدہ در موضع خاص مستحب است ذکر آن کما لا یخفی پس ظاہر آنست واللہ اعلم کہ ذکر خدای تعالی بی طہارت جائز ہست لیکن با طہارت افضل و اکمل و اولی ہست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آن وقت چیزی از سلطان عظمت الٰہی جل ذکرہ وارد شدہ کہ نگذاشت او را کہ ذکر نام وی کند بی طہارت خصوصا در رد سلام کہ گنجایش توقف و تاخیر دارد و علی الفور واجب نہ و لیکن تا وضو کرد تاخیر نکرد در آن مبادا آن مرد برود و رد سلام فوت شود و ہمد بعید و پس تیمم کرد و جواب سلام وی داد و تعلیم کرد کہ تیمم در امثال این کافیست با وجود قدرت بر آب فافہم **وعن المهاجر بن قنفذ انه اتی النبی** روایت است از مہاجر بن قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و ذال معجمہ در آخر نام او خلف بن عمیر و مہاجر لقب اوست کہ آنحضرت فرمود ہذا المہاجر حقا و صحابی قرشی تیمی ہست و بعض گفتہ اند اسلام او روز فتح است و حسن بصری و غیر وی از وی روایت کردہ اند کہ وی آمد پیغمبر را **صلی اللہ علیہ وسلم وهو يبول** و حال آنکہ آنحضرت بول میکرد **فسلم علیہ** پس سلام کرد بر آنحضرت **فلم یرد علیہ** پس رد نکرد آنحضرت سلام او را **حتی توضأ** تا آنکہ وضو ساخت اینجا چون بہم غائب شد ہم علم دو ذات رد نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد و پس از آن جواب سلام وی داد **ثم اعتذر الیہ** پس عذرخواہی کرد بوی **و قال** و فرمود **انی کرہت ان اذکر اللہ الا علی طہر** بدرستیکہ من مکروہ پنداشتم کہ ذکر کنم نام خدا را مگر بر طہارت **رواہ ابو داود و روی النسائی الی قولہ حتی توضأ** روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داود و روایت کرد نسائی تا قول او حتی توضأ و قصہ اعتذار ذکر نکرد **و قال** و گفت نسائی این عبارت را **فلما توضأ رد علیہ** طیبی گفتہ کہ درین حدیث دلیل ہست بر آنکہ ہر کہ تقصیر کرد در جواب سلام معذور ہست از اعذار باید کہ اعتذار کند سوی وی تا منسوب بکبر نگردد و در بعض شروح گفتہ کہ حاشا کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را داعی عبادت متصور توان گفت الا تا خیر از جہت وجوہ مشروعہ بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید بود بر آنکہ سلام بر بول کنندہ مکروہ است و ترک کلام و کراہت آن در قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیہ ساحت عزت و عظمت وی تعالی کہ ذکر شود و در تخمین وقتی از جہت بودن سلام از اسمای وی تعالی واللہ اعلم

الفصل الثالث عن ام سلمة قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یجنب بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون **ثم ینام** بود آنحضرت کہ جنب میشد پس خواب میکرد **ثم ینتبہ ثم ینام** بعد از خواب بیدار شد باز خواب میکرد یعنی با جنابت در خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد کہ وضو کردہ بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس ہمان وضو میبود و از غیر وی صلی اللہ علیہ وسلم اگر چہ خواب ناقض است اما ظاہر آنست کہ مراد چنانکہ بعد از جنابت کردہ بخواب رفت در طہارت نوم کافی ہست اگر چہ بعد از وی بیدار شدہ بعد از ان بخواب رفتہ است واللہ اعلم **رواہ احمد وعن شعبة قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابة** گفت شعبہ کہ ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت **یفرغ** بضم یا و کسر را **بیدہ الیمنی علی یدہ الیسری** میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ **سبع مرار** ہفت بار **ثم یغسل فرجہ** پس میشست فرج خود را **فنسی مرة کم افرغ** پس فراموش کرد ابن عباس یکبار کہ چند بار ریختہ است **فسألنی** پس پرسید مرا کہ چند بار ریختہ شدہ است آب **فقلت لا ادری** پس گفتم من در نمی یابم و یاد ندارم من کہ چند بار ریختہ شد **فقال** پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ **لا ام لک وما یمنعک ان تدری** یعنی و چہ منع کرد ترا یا مباد مادر ترا چہ چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن لا ام لک کلمہ ایست کہ عرب بطریق ذم و دشنام آن را ذکر کنند و الا اہانت نیز در مثل این مقام مذکور کرد و از ینجا معلوم میشود کہ تلمیذ را باید کہ در پیش شیخ از عمل او حاضر و مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد کہ او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید **ثم یتوضأ وضوءہ للصلوة** پس وضو میکرد ابن عباس ہمچو وضوی وی برای نماز **ثم یفیض علی جلدہ الماء** پس میریخت بر بدن خود آب **ثم یقول ہکذا کان رسول اللہ** پس میگفت ابن عباس ہمچنین بود پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم یتطہر** غسل میکرد و مبالغہ میکرد در طہارت **رواہ ابو داود** بدانکہ آنچہ وارد شدہ است در احادیث از شستن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستہا را پیش از شستن فرج یا مطلق تثنیہ یاد و بار یا سہ بار ہست و در فصل اول از باب الغسل ہم از روایت ابن عباس گذشت کہ ریخت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عدد معین پس آنچہ از ابن عباس شعبہ روایت کرد کہ ہفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجہت مبالغہ در تطہیر و تنظیف چنانکہ در تطہیر اوانی در بعض احادیث آمدہ است و شیخ ابن حجر گفتہ کہ شاید بجہت نجاستی بود کہ در دست چپ وی بود و این وجہ افادہ عدد سبع نمیکند مگر آنکہ قید کنند کہ نجاستی سخت بود کہ جز مبالغہ در غسل نرود و سبع عددی ہست کہ روی بکمال دارد و اگر گویند کہ آن اتفاقا بود و از ابن عباس سوال او از شعبہ بر نسیان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات دارد با آنکہ ... غایت عددا ست **وعن ابی رافع** مولای آنحضرت است و بعض گفتہ مولای عباس بود کہ با آنحضرت بخشیدہ بود نام او اسلم ہست در اصل قبطی ہست اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاہد کہ بعد از وی ست و گفتہ اند کہ چون بشارت آورد باسلام عباس آنحضرت او را اعتاق کرد **قال ان رسول اللہ** گفت ابو رافع کہ پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم طاف ذات یوم علی نسائہ** گشت کرد یک روزی بر زنان خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با ہمہ ایشان **یغتسل عند ہذه و عند ہذه** در حالیکہ غسل میکرد نزد این و نزد این یعنی نزد ہر کدام غسل علیحدہ کرد **قال فقلت لہ** گفت ابو رافع پس گفتم من مر آنحضرت را **یا رسول اللہ الا تجعلہ غسلا واحدا اخرا** آیا نمیکنی و نمی سازی آن غسل را یک غسل یعنی چرا بعد از ہمہ یک غسل نکردی و الا تخفیف شدہ بود و زیادت است **قال** فرمود **ہذا** این ہر بار جدا کردن غسل **ازکی** زیادہ شوندہ تر است از وی **و اطیب** و خوش آیندہ تر است نفس را **و اطہر** و پاک تر و نظیف تر است و ظاہر آنست کہ این ہر سہ بیک معنی است یا قریب در معنی اند برای تاکید و مبالغہ مکرر آوردہ و طیبی گفتہ کہ ظاہر آنست کہ تطہیر برای ظاہر ہست و تزکیہ و تطییب برای باطن یا اول یعنی تزکیہ از برای ازالۂ اخلاق ذمیمہ و ثانی یعنی تطییب برای تحلی باوصاف حمیدہ و از ینجا ظاہر شد کہ از آنجا کہ بعد از ہمہ یک غسل کرد چنانکہ در فصل اول از حدیث انس گذشت از برای تعلیم رخصت و تسہیل امر بر امت بود **رواہ احمد و ابو داود وعن الحکم بن عمرو** صحابیست نزول کرد بصرہ را و معدود است در ایشان و والی کرد او را زیاد بر بصرہ و پس از ان عزل کرد و والی خراسان ساخت پس مرد بمرو سنہ خمسین یا احدی و خمسین و روایت کردہ از وی حسن بصری و غیر وی **قال نہی رسول اللہ** گفت نہی کرد پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم ان یتوضأ الرجل** از وضو کردن مرد **بفضل طہور المرأة** ببقیۂ آب طہارت زن خواہ بقیۂ آب وضو باشد یا غسل

رواہ

رواه ابوداؤد وابن ماجة والترمذی وزاد وزیاده کرده است ترمذی این لفظ را بطریق شک راوی **او قال بسورها** یا گفت وضو نکند مرد بسور زن وسور بضم سین و
سکون همزه بقیهٔ شیٔ و بیشتر اطلاق وی بر بقیهٔ طعام یا شراب که کسی بخورد و یا بنوشد واقع شود اما مراد اینجا فضل طهور و بقیهٔ آب طهارت است وشک راوی در مجرد لفظ است که تلفظ کرده بدان آنحضرت کذا قاله
الشیخ ابن حجر **وقال** و گفت ترمذی **هذا حدیث حسن وعن حمید الحمیری قال** حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بن سبا بکسر حا و سکون میم تابعی جلیل القدر است و از قدمای
تابعین از ثقات بصریین و ائمهٔ ایشانست و محمد بن سیرین گفت که حمید اعلم اهل بصره و افقه ایشان بود و گفت **لقیت رجلا صحب النبی** ملاقات کردم مردی را که صحبت داشته است پیغمبر را **صلی الله
علیه وسلم اربع سنین** چهار سال **کما صحبه ابو هریرة** چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابوهریره که در غزوهٔ خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد **قال نهی رسول الله**
گفت آن مرد که نهی کرد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل** از غسل کردن زن بزیادتی و بقیهٔ آبی که غسل کرده است بدان آب مرد **او یغتسل الرجل بفضل المرأة**
یا غسل کند مرد به بقیهٔ آبی که غسل کرده است بدان زن **زاد مسدد** زیاده کرده است مسدد بروزن معظم که از کبار اتباع تبع تابعین است در مرتبهٔ احمد بن حنبل رحمة الله علیهما این عبارت را که **و
لیغترفا جمیعا** و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو از مرد و زن یکبارگی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز در کرت دوم غسل هر یکی از فضل دیگر لازم می آید چنانکه سابقا در حدیث عائشه در آخر فصل اول از باب
الغسل اشارت بدان کردیم اما اینقدر معفو است و منهی عنه غسل است بفضلی که بعد از غسل در ظرف بگذارد **رواه ابوداؤد والنسائی وزاد احمد فی اوله** وزیاده کرده است امام احمد
از حمید حمیری در اول این حدیث این کلام را که **نهی ان یمتشط احدنا کل یوم** نهی کرده است آنحضرت از آنکه شانه کند یکی از ما هر روز **او یبول فی مغتسله** یا بول کند در جای غسل کردن
رواه ابن ماجة عن عبدالله بن سرجس بدانکه نزد اهل حدیث در طرق اسانید این دو حدیث است واگرچه ترمذی حدیث اول را حسن صحیح گفته است ولیکن بیهقی تضعیف آن کرده
و بیهقی گفته که خطابی گفت اهل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نهی اغتسال رجل بفضل ماء مرأة واغتسال المرأة بفضل ماء رجل و اگر ثابت شود منسوخ است و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یکی از ائمه تا آن
رفته و محال است که حدیث صحیح باشد و هیچکس تا آن عمل نکرده و بسوی آن نرفته باشد و درین قول شیخ نظر است چه بعضی از ائمهٔ مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه
در شرح بتفصیل بیان کرده ایم **باب احکام المیاه** باب در بیان حکمهای انواع آبها چنانکه آب آسمان و آب زمین چشمه و غیر چشمه که دریاست و آب ایستاده و روان قلیل و کثیر مستعمل و غیر مستعمل و پس
خوردهٔ حیوانات و آب حوضها که در بیابانها میباشد و آب گرم شده در آفتاب و غیر آن از آنچه درین باب مذکور شده **الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یبولن احدکم** باید که بول نکند یکی از شما **فی الماء الدائم الذی لا یجری** در آب ایستاده که نمیرود و روان نیست **ثم یغتسل فیه** پس وی غسل میکند در آن آب و این گویا
علت نهی بول از نهی کردن است یعنی دور است از عاقل که بول کند در آب و حال آنکه غسل میکند در وی **متفق علیه** باید دانست که مراد آب قلیل است چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیباید و غسل دروی
و جائز و بعض گفته اند که اگر خود کثیر باشد و نجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و مراد بتغیر آب تغیر صفات اوست از رنگ
و بو و مزه و نهی بر تقدیر اول برای حرمت است و بر تقدیر ثانی برای کراهت و قید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نگردد و نزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد و هرچند جاری باشد مکروه است
و قید اغتسال اتفاقیست و وضو نیز همین حکم دارد و غائط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر و بدتر از آن گفته اند که اینهمه تفصیل در روز است و در شب قضای حاجت در آب مطلق مکروه و ممنوع است از جهت
ترس ایذای جن که میگویند که جای ایشان در شب هرجا که آب است میباشد کذا قال الشیخ ابن حجر المکی **وفی روایة لمسلم قال** و در روایتی مر مسلم را آمده است **لا یغتسل احدکم فی الماء
الدائم وهو جنب** غسل نکند یکی از شما در آب ایستاده و حال آنکه وی جنب است و اینجا مراد نیز ماء قلیل است زیرا که کثیر حکم جاری دارد و معنی قلیل و کثیر در فصل ثانی معلوم گردد **قالوا کیف یفعل**
گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند **یا ابا هریرة قال** گفت ابوهریره **یتناوله تناولا** بگیرد آب را اغتراف یعنی بردارد آب را بدست و غسل کند بیرون آب و از اینجا معلوم میگردد که اگر جنب دست
در آب درآرد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نمیگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت درآرد مستعمل گردد کذا قال الشمنی **وعن جابر قال نهی رسول الله** گفت جابر نهی
کرد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم ان یبال فی الماء الراکد** از بول کردن در آب ایستاده **رواه مسلم وعن السائب بن یزید** حلیف بنی امیه یا بنی عبد
شمس است ولادت او در سال دوم از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدرش در هفت سالگی صحابی صغیر است روایت میکند از پدرش عامل گردانیده بود او را عمر رضی الله عنه بر بازار مدینه
قال ذهبت بی خالتی الی النبی گفت سائب برد مرا خالهٔ من نزد پیغمبر **صلی الله علیه وسلم فقالت** پس گفت خالهٔ من **یا رسول الله ان ابن اختی وجع** بدرستیکه
پسر خواهر من دردناک و رنجور است **فمسح راسی** پس بسود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود سر مرا **و دعا لی بالبرکة** و دعا کرد مرا ببرکت و زیادتی خیر **ثم توضأ** پس وضو کرد آنحضرت
فشربت من وضوئه پس نوشیدم از آب وضوی آنحضرت مراد بقیهٔ آب وضو است که در ظرف مانده یا آبی که از اعضای شریف جدا گشته و گفته اند که ظاهر احتمال اول است و اکثر علما بر آنند چنانکه
در حدیث دیگر آمده است که صحابه جنگ میکردند بر آب وضوی آنحضرت اینجا نیز گفته اند که بقیهٔ آب وضو مراد است و اگر آب جدا گشته از اعضای شریف مراد باشد قول امام ابی حنیفه بنجاست آب مستعمل مشکل
میگردد مگر آنکه گفته شود تجویز شرب او مر سائب را بجهت تداوی بود یا طهارت آن از خصائص آنحضرت دارند و خود چگونه طاهر نباشد و بتن پاک او رسیده و زوال نجاست حکمی که در حدیث است نیز با
بدن شریف تاثیر و سرایت نکرده و حال آنکه بعضی از علما بطهارت فضلات وی صلی الله علیه وسلم رفته اند که وجود شریف وی از سر تا پا ظاهر و باطن مزکی و مطهر است **ثم قمت خلف ظهره** پس ایستادم
من پس پشت آنحضرت **فنظرت الی خاتم النبوة** پس نگاه کردم بخاتم نبوت **بین کتفیه** میان هر دو شانهٔ آنحضرت **مثل زر الحجلة** مانند زر حجله زر بتقدیم زای مکسوره برای مهمله و
حجله بتقدیم حای مهمله بر جیم هر دو مفتوح خانهٔ عروسی و آنچه نیز میباشد مثل خرگاه که تکمها دارد کلان تشبیه کرده خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعض روایات آنرا تشبیه کرده اند به بیضهٔ کبوتر و آن
گوشت پاره بود با شکل بغایت نورانی و درخشانی و در بعض روایات آمده که در باطن او مکتوب بود الله وحده لا شریک له و در ظاهر توجه حیث شئت فانک منصور و این را خاتم نبوت بجهت آن گفتند

صحیح

حسن

رضی الله عنه

که در کتب متقدمه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدان نعت کرده بودند پس آن علامتی و نشانی بود برآنکه وی نبی موعود بود یا علامتی بود که وی خاتم النبیین است و بعد از وی پیغمبری نباشد و گویند که در وقت رحلت آنرا از کتف مبارک برداشتند و باین شناختند که وی صلی الله علیه وسلم از دنیا انتقال کرد و تحقیق این در ابواب الشمائل آنحضرت در اواخر کتاب بیشتر از این بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه

الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال سئل رسول الله گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض از حال آبی که میباشد در بیابان و صحرا از زمین وما ینوبه من الدواب والسباع و حال آنچه نوبت میدر آیند در آن آب از چارپایان و ددان و میخورند از آن و بول و سرگین میکنند در آن فقال اذا کان الماء قلتین پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله لم یحمل الخبث برنمیدارد و قبول نمیکند پلیدی را یعنی پلید نمیشود با فتادن چیزی از پلیدی در ان و قله بضم بمعنی جره عظیم یعنی سبوی بزرگ که در ان آب کنند و در اصل قله چیزی بلند را گویند چنانکه کوه و کوهان و تارک سر و جره را نیز قله از جهت بلندی وی گویند و از انجهت که برمیدارد او را مردی بزرگ و مقدار قله دو نیم مشک خرد که آنرا قربه گویند داشته اند پس قلتین پنج مشک آب باشد و قربه مقدار سبوی کلان که متعارف دیار ما است باشد و بحساب شرع بچاه من گفته اند پس قلتین دویست و پنجاه من باشد و بعض گفته اند مقدار قربه صد رطل عراقیست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و من شرعی چهل پیسه شیر شاهی است و این مذهب امام شافعی و امام احمد است که چون آب قلتین باشد با فتادن نجاست نجس نگردد ما دام که رنگ و بوی و مزه آب تغیر نیابد الا آنکه نزد امام احمد نجاست البول و غائط سیلان کننده باشد متنجس میگرداند مگر آنکه مانند حوضها باشد که در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند که هر آب نجس چون آن قدر رفته مقدار قلتین شود پاک میگردد و باز چون اندکی از ان آب کم شود باز نجس میگردد گویا قلتین را از نزد ایشان تاثیر و خاصیتی است در طهارت آب والله اعلم رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجه وفی اخری لابی داود و در روایتی دیگر مر ابی داود را چنین آمده که فانه لا ینجس و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است و صاحب سفر السعادة گوید جمعی میگویند که این حدیث صحیح شده و جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث آنرا در مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی و این حدیث در صحیحین نیست و علی بن مدینی که امام ائمه حدیث است و از شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که وی مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود و پس ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمام آب و این بحضور صحابه بود و هیچکس انکار بر آن نکرد والله اعلم و گفته اند هیچیک از فریقین را در تقدیر آب و تحدید در تنجس و عدم آن حدیث صحیح از آنحضرت ثابت نیست و طحاوی که از ائمه مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم از جهت آنکه قله مشترک است میان چند معنی جره و قربه و سر کوه و بیقین معلوم نمیشود که مراد بدان چیست و تفصیل مقام آنست که مذهب اصحاب ظواهر آنست که آب پلید نمیگردد بهیچ چیز و بهیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار و خواه تغیر یابد رنگ و بو و مزه وی یا نیابد و عامه علما از فقها و محدثین برآنند که اگر کثیر باشد متنجس نمیگردد و اگر قلیل بود میگردد و آنکه در حدیث بئر بضاعه واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شئ و متمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است و اختلاف است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام مالک آنچه تغیر نیابد لون و ریح و طعم وی کثیر است و آنچه تغیر یابد قلیل پس وی همین تغیر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشته و نزد امام شافعی و احمد هرچه بقلتین رسد کثیر و هرچه کمتر از ان باشد قلیل و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی که اگر آب بقدر بود که بجنبانیدن اجزای او از هم جدا نگردد نزد بعض بغسل و نزد بعض بوضو و نزد بعض بگرفتن بدست بی شدت و عنف کثیر است والا قلیل و نزد متاخرین مشائخ بمساحت قرار یافته نزد بعض بده در ده و نزد بعض بپانزده در پانزده و نزد بعض به بیست در بیست و بعض ظن غالب معتبر دارند اگر ظن غالب وصول نجاست بجانب دیگر است وضو نکند والا بکند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح سفر السعادة کرده شده است و در شرح نیز آورده شد فلیطلب ثمة وعن ابی سعید الخدری قال گفت قیل گفته شد یا رسول الله انتوضأ من بئر بضاعة آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بئر بضاعه است بضم باء موحده و ضاد معجمه و مشهور است در مدینه مطهره وهی بئر یلقی فیها الحیض و حال آنکه آن چاهی است که انداخته میشود در وی حیض بکسر حاء و فتح یاء جمع حیضه بکسر و سکون خرقه حائض بخون حیض آلوده ولحوم الکلاب و انداخته میشود در وی گوشتهای سگان والنتن و انداخته میشود در وی نتن بفتح نون و سکون تا بوی بد و مراد اینجا چیزهای بدبو است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شئ بدرستیکه این آب چاه پاک است پلید نمیگرداند او را چیزی زیرا که بسیار و چشمه دار است و گفته اند که این چاه در آن وقت جاری بود و راهی بساتین داشت مثل جوی روان اگرچه ده در ده نبود و آنقدر نبود که آب وی بتحریک منفصل نگردد فافهم و در بعض روایات از مشائخ مذهب ما چاه چشمه دار حکم آب جاری دارد رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی وعن ابی هریرة قال سأل رجل رسول الله پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انا نرکب البحر بدرستیکه ما سوار میشویم در دریا را ونحمل معنا القلیل من الماء و برمیداریم با خود اندکی از آب فان توضأنا به عطشنا پس اگر وضو کنیم با آن آب که برداشته ایم تشنه میمانیم افنتوضأ بماء البحر آیا وضو کنیم از آن آب پس وضو کنیم با آب دریا گویا استبعاد ایشان توضی با آب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا یا مخالفت وی با آب آسمان در اوصاف فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بیان جواز توضی با آب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب وی والحل میتته و حلال است خورد مرده او مراد ماهی است که او را ذبح میکنند و میته بفتح میم چیزی که او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همین شکار کردن و برآوردن او است از آب و آنکه در آب مرده بمذهب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید ان شاء الله تعالی رواه مالک والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی وعن ابی زید عن عبدالله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له ابوزید مخزومی که از تابعین است و مولای عمرو بن حریث است و بخاری او را تضعیف کرده از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت مر او را لیلة الجن در شب جن و آن شبی است که جنیان نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و آنحضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان بر قوم خود باز گشتند و حقیقت حال با ایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب میخواست برای وضو و ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود داشت پس آنحضرت از وی پرسید ما فی اداوتک

چه چیز است در مطهرهٔ تو **قال قلت نبيذ** گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهرهٔ من **قال** گفت آنحضرت **تمرة طيبة وماء طهور** نبیذ چیست خرمای پاکیزه و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بی شبهه **رواه ابو داؤد** روایت کرد این حدیث را ابوداؤد **وزاد احمد والترمذی** و احمد و ترمذی نیز زیادت کردند که **فتوضأ منه** پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن نبیذ که در مطهره بود **وقال الترمذی ابو زيد مجهول** و ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابو زید که روایت وی از ابن مسعود آورده اند مردی مجهول است و گفته اند که ابو زید مولای ابن حریث که حدیث وضوی نبیذ از ابن مسعود روایت کرده و از وی ابو فزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده و گفته اند که وی را جز این یک حدیث نیست و بعضی ابو فزاره را نیز تضعیف نموده اند و در مصابیح گفته است **وصح عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال** و بصحت رسیده است از علقمه بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر الشان و گفته اند که صحابه از وی علم می پرسیدند و بود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه و روش و سمت تا آنکه روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود **لم اكن ليلة الجن مع رسول الله** نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم رواه مسلم** و چون ابن مسعود درین شب با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نباشد حدیث مذکور که دلالت بهمراهی دارد صحیح نباشد بدانکه نبیذ تمر آنست که خرما را در آب بنهند و چند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز و تند نشده حلال است و برای آنحضرت نیز میساختند و تمامهٔ احوال و احکام آن در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی و وضو به نبیذ تمر مختلف فیه است حنفیه اگر آب خالص یافته نشود جائز دارند و با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جائز نه و این حدیث ابو زید را که از ابن مسعود روایت کرده دلیل آن می آرند و شافعیه درین حدیث بجهتی که معلوم شد طعن مینمایند و تضعیف میکنند و نزد تحقیق حق با امام ابوحنیفه است و جهالت راویان حدیث مندفع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و بتحقیق پیوسته است و چون آنحضرت بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یکجا نشانده و دائره گرد وی کشید و فرمود تا ازین دائره بیرون نرود و آنکه گفت وی در آن شب با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت مکالمه و مناوضه با جن حاضر نبودم یا در وقت بیرون آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم و در آخر شب پیوستم و سخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم **وعن كبشة بنت كعب بن مالك وكانت تحت ابن ابي قتادة** و روایت است از کبشه انصاریه بفتح کاف و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری که از مشاهیر صحابه است و قصهٔ وی در تخلف از غزوهٔ تبوک مشهور است و بود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده ابی قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و ابن حبان گفته که کبشه را نیز صحبت است کذا فی التقریب **ان ابا قتادة دخل عليها** روایت میکند کبشه که ابوقتاده در آمد بروی یعنی بر کبشه **فسكبت له وضوءً** پس ریخت کبشه برای ابوقتاده آب وضو را در ظرفی و در بعض روایات فسکبت بلفظ متکلم نیز آمده **فجاءت هرة تشرب منه** پس آمد گربه که بنوشد از آن آب که برای وضو نهاده بود **فاصغى لها الاناء** پس مائل و کج گردانید ابوقتاده برای گربه ظرف آب را تا بآسانی آب بخورد **حتى شربت** تا آنکه بخورد گربه آب **قالت كبشة فرآني انظر اليه** گفت کبشه پس دید مرا ابوقتاده که نگاه میکنم بجانب وی از روی تعجب از آنکه میماند گربه را تا از ظرفی که در وی آب وضو نهاده بود بخورد **فقال** پس گفت ابوقتاده **اتعجبين يا ابنة اخي** آیا عجب داری ای دختر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادر زاده و پسر عم میخوانند اگرچه در واقع چنین نباشد و اخوت اسلام خود باقیست **قالت فقلت نعم** گفت کبشه پس گفتم آری عجب دارم از آن **فقال ان رسول الله** پس گفت ابوقتاده بدرستیکه پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم قال** گفته است که **انها ليست بنجس** بدرستیکه گربه نیست پلید که آب بدهان انداختن وی پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند بمعنی پلیدی **انها من الطوافين عليكم او الطوافات** بدرستیکه گربه از طواف کنندگان است که گرد شما آیند کان است اگر راست از طوافین است که بمعنی ذکور است و اگر مأخوذ است از طوافات است که بمعنی اناث است پس کلمهٔ او برای شک راوی نباشد بلکه لفظ آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم و تواند که برای شک بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم من الطوافين فرمود یا من الطوافات و طواف صیغهٔ مبالغه است که افادت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون وی گرد شما بسیار میگردد اگر حکم نجاست بسور وی کرده اوکنیم در حرج و مشقت افتید بنا بر آن رخصت کردیم یا مراد آنست که وی دائم گرد شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان گردند پس مواسات و مهربانی با وی لازم باشد بهر تقدیر باعث مسامحه مساهله آمد و نزد امام ابوحنیفه سور وی مکروه است اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بآن و تیمم نکند و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود ولیکن مکروه و نزد ابی یوسف و ائمهٔ دیگر طاهر است و قول ابی حنیفه بکراهت بجهت آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده و سور سباع نجس است ولیکن حدیث انها من الطوافين آورد نجاست را بکراهت **رواه مالك واحمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن داؤد بن صالح بن دينار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهريسة الى عائشة** داؤد بن صالح بن دینار مدنی که از کبار تابعین است و از موالی انصار و بعض گفته اند مولای ابوقتاده انصاری بود از مادر خود روایت میکند که زنی که آزاد کنندهٔ مادر او بود فرستاد مادر او را با هریسه که طعام مشهور است مشتق از هرس که بمعنی کوفتن سخت است و معنی اکل شدید نیز آمده نزد عائشه رضی الله عنها **قالت** گفت مادر وی که هریسه برده بود **فوجدتها تصلی** پس یافتم عائشه را که نماز میکند **فاشارت الى ان ضعيها** پس بدست بازنمود بجانب من که بنه هریسه را و ازینجا معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روا است در نماز و نماز بدان تباه نگردد و در بعض روایات فقیه آمده است که اشارت مفهمه مفسد نماز است و این حدیث بر خلاف آنست و مفسد نماز یا کلام است یا فعل کثیر **فجاءت هرة** پس آمد گربه **فاكلت منها** پس خورد پارهٔ از آن هریسه **فلما انصرفت عائشة من صلوتها** پس هرگاه برگشت و فارغ شد عائشه از نماز خود **اكلت من حيث اكلت الهرة** خورد هریسه را از همانجا که خورده بود گربه گویا این تعجب کرده و پرسید **فقالت ان رسول الله** پس گفت عائشه بدرستیکه پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم قال انها ليست بنجس** گفته است که گربه پلید نیست و پس خوردهٔ او پلید نه **انها من الطوافين عليكم** بدرستیکه گربه از جمله گردندگان است بر گرد شما و گفت **انی رأيت رسول الله** بدرستیکه من دیده ام پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم يتوضأ بفضلها** وضو میکرد بآبی که باقی میماند از گربه **رواه ابو داؤد وعن جابر قال سئل رسول الله** گفت جابر پرسیده شد پیغمبر خدا **صلی الله علیه وسلم انتوضأ بما افضلت الحمر** آیا وضو کنیم بآبی که زیاده و باقی گذاشته اند خران **قال نعم** فرمود آری وضو کنید **وبما افضلت السباع كلها** و بآنچه باقی گذاشته اند درندگان

نیز ہمہ درندگان رواہ فی شرح السنۃ واز ینجا معلوم میگردد کہ سور سباع پاک باشد چنانکہ مذہب شافعی است ونزد ما سور سباع نیز نجس است زیرا کہ آن متولد است از لحم وی کہ نجس است ومذہب
امام احمد نیز ہمین است با اختلافی کہ در روایات است نزد اصحاب او واحادیثی کہ در طہارت آن آمدہ در صحت آنہا سخن است واگر بصحت برسند مراد حوضہا وغدیرہای بزرگ خواہد بود کہ دریا مانند است
چنانکہ بیاید واگر درندہا علی العموم مراد باشند لازم آید کہ سور کلب نیز پاک باشد و باین جانب ہیچکس نرفتہ فائدہ در محیط گفتہ است کہ اگر سگ عضو انسانی یا جامۂ او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد
پلید نگردد واگر بطریق مزاح وملاعبت گیرد پلید گردد چہ وی در حالت غضب بدندان گیرد فقط ودر دندانہای وی رطوبت نیست ودر حالت مزاح بلبہا میگیرد وآنہا رطب اند کذا قال
الشمنی وعن ام ھانی قالت اغتسل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ھو ومیمونۃ روایت است از ام ہانی بنت ابی طالب اسم او فاختہ بود ودر بعض گفتہ اند عاتکہ اسلام
آورد در سال فتح روایت میکند از وی علی وابن عباس وجماعۂ کثیر از تابعین باقی ماند تا بعد از خمسین در زمان معاویہ کہ گفت غسل کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ومیمونہ بنت حارث کہ از امہات
المؤمنین است فی قصعۃ فیہا اثر العجین یا آبی کہ در کاسۂ کلان بود کہ در وی اثر وبقیۂ خمیر بود وگفتہ اند کہ مگر اثر خمیر در قصعہ بسیار نبود چنانکہ تغیر یابد آب کذا قال الشافعیۃ ونزد ما اگر تغیر
یابد بآن اوصاف آب بشئی طاہر روا است مگر آنکہ آب را از طبع وی کہ سیلان است برآرد رواہ النسائی وابن ماجۃ الفصل الثالث عن یحیی بن عبد الرحمن قال
ان عمر رضی اللہ عنہ خرج فی رکب فیہم عمرو بن العاص یحیی بن عبد الرحمن کہ از تابعین ومدنی وثقہ ورفیع القدر وکثیر الحدیث است حفید حاطب ابن ابی بلتعہ کہ صحابی مشہور بود گفت
کہ امیر المؤمنین عمر بیرون آمد در سواران کہ در میان ایشان عمرو بن العاص نیز بود حتی وردوا حوضا تا آنکہ فرود آمدند بر بالای حوضی فقال عمرو یا صاحب الحوض ھل ترد
حوضک السباع پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض آیا فرود می آیند ودرمی آیند برای آبخوردن در حوض تو درندگان فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض
لا تخبرنا پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مدہ ما را بآن یعنی خبر دادن تو وخبر ندادن تو برابر است نزد ما چنانکہ فرمود فانا نرد علی السباع وترد علینا زیرا کہ ما فرود می
آئیم بر درندگان وفرود می آیند ایشان بر ما یعنی آب بسیار کاہی ما می آئیم وکاہی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکہ در حدیث اول از فصل ثانی گذشت رواہ مالک وزاد رزین
قال روایت کرد این حدیث را مالک وزیادت کردہ است رزین گفتہ است کہ زاد بعض الرواۃ فی قول عمر زیادت کردند بعض راویان در قول عمر بن الخطاب این را کہ گفت وانی
سمعت رسول اللہ وبدرستیکہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول کہ میگفت میفرمود لہا ما اخذت فی بطونہا مر سباع راست چیزیکہ گرفتند در شکمہای
خود ونوشیدند از آب وما بقی فہو لنا طہور وشراب وچیزیکہ باقی ماند از آب پس آن برای ما است پاک کنندہ ونوشیدنی وعن ابی سعید الخدری ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکۃ والمدینۃ روایت است از ابی سعید خدری کہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدہ شد از آب حوضہا کہ میان مکہ و
مدینہ اند ترد ہا السباع والکلاب والحمر فرود می آیند ودرمی آیند از درندگان وسگان وخران وعن الطہر منہا پرسیدند از طہارت کردن از آن حوضہا کہ آیا طہارت حاصل میشود
از آن فقال لہا ما حملت فی بطونہا ولنا ما غبر پس گفت آنحضرت مر سباع وکلاب وحمر راست آنچہ برداشتند در شکمہای خود ومارا است آنچہ باقی ماند طہور ای پاک کنندہ است رواہ
ابن ماجۃ وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال لا تغتسلوا بالماء المشمس امیر المؤمنین عمر گفت کہ غسل نکنید بآب گرم شدہ در آفتاب فانہ یورث البرص زیرا کہ
غسل کردن بآب گرم شدہ بآفتاب می آرد برص را رواہ الدارقطنی این اثری است از عمر رضی اللہ عنہ آمدہ اما رفع آن بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بصحت نرسیدہ کذا قالوا ودر نزد الشریعۃ
از عائشہ آوردہ کہ گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا کہ آن مورث برص است رواہ ابن نعیم فی الطب والدارقطنی فی الافراد وفی السنن وابن حبان از
انس آوردہ کہ گفت غسل نکنید بآبی کہ گرم شدہ است در آفتاب کہ وی میرساند برص وگفتہ کہ در اسانید این احادیث کذابان ووضاعان اند کہ قول کردہ میشود از ایشان حدیث وثابت نشدہ از
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم درین باب چیزی الا از عمر رضی اللہ عنہ درین باب این قول بثبوت رسیدہ وشافعی باسناد آوردہ کہ رجال وی ثقات اند مگر ابراہیم کہ در وی اختلاف است وشیخ وی صدوق ضعیف است
ودارقطنی از طریق دیگر آوردہ ومنذری وغیر آن را تحسین نمودہ است واللہ اعلم ودیگر بدانکہ قول عمر رض کہ مؤلف آوردہ مخصوص بغسل است ودر سفر السعادۃ گفتہ در استعمال آب گرم شدہ بآفتاب
حدیثی صحیح نشدہ واین شامل غسل ووضو وخوردن است وپوشیدہ نماند کہ بر تقدیر ثبوت مراد احتیاط ودوام بران خواہد بود یا نزد عدم معارض مانع از ان چنانکہ در بعض طعمہ کہ اطبا از ان منع کردہ اند
گفتہ اند باب تطہیر النجاسات نجاست پلیدی ضد طہارت وپاکی ونجس بفتح جیم واسم آن پلید ودر اصطلاح فقہا بفتح بمعنی پلیدی آید وبکسر بمعنی پلید ونجس ینجس از باب سمع یسمع وکرم یکرم
ہر دو آید ونجاسات بلفظ جمع آورد درین تعداد ارادہ انواع او است کہ مختلف است احکام آن الفصل الاول عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا شرب الکلب فی اناء احدکم چون آبخورد سگ در آوند یکی از شما فلیغسلہ سبع مرات پس باید کہ بشوید آن آوند را ہفت بار متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم
ودر روایتی مر مسلم را چنین آمدہ کہ قال طہور اناء احدکم اذا ولغ فیہ الکلب پاک شدن ظرف یکی از شما چون آبخورد سگ در ان ظرف وولغ خوردن سگ آب باطراف زبان
آن مخصوص است بدرندگان ان یغسلہ سبع مرات بشستن آن ظرف است ہفت بار اولہن بالتراب نخستین از آن ہفت بار شستن بخاک است [illegible] شستن ظروف بولوغ کلب ہفت بار
اکثر محدثین است ومذہب ائمۂ ثلثہ ہم ہمین است الا امام ابوحنیفہ کہ نزد وی حکم سائر نجاسات دارد وانچہ در حدیث آمدہ است محمول بر احتیاط است نہ وجوب یا آنکہ در ابتدای اسلام بود پس
از ان منسوخ گشت واللہ اعلم وآنکہ گفت اولہن بالتراب روایت مسلم است ودر روایت ابوداؤد اخرہن آمدہ ودر ترمذی اولہن او اخرہن ودر روایتی نزد بزار احدہن آمدہ ودر روایتی از امام
احمد ہشت بار بشویند ہشتم بار بخاک وعنہ قال قام اعرابی گفت ابوہریرہ ایستاد بادیہ نشینی واعراب بادیہ نشینان عرب را گویند وبعض گویند بادیہ نشین را اگرچہ از عجم بود واعرابی گویند
فبال فی المسجد پس بول کرد آن اعرابی در مسجد فتناولہ الناس پس گرفتند او را مردم ودر افتادند در وی تا نگذارند کہ بول کند فقال لہم النبی پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی اللہ

علیہ

علیه وسلم دعوه بگذارید او را که بول کند وهریقوا علی بوله سجلا من ماء وبریزید بر جای بول او دلوی از آب او ذنوبا من ماء شک راوی است که سجلا فرمود یا ذنوبا و این هر تقدیری که سجل و ذنوب بیک معنی باشد وبعض گفته اند که سجل بفتح سین وسکون جیم دلو عظیم که پر آب باشد و ذنوب بفتح ذال نزدیک بهمین و برین تقدیر او برای تخییر باشد و ثواب آنست که هر دو بمعنی دلو عظیم پر آب است و او برای شک فانما بعثتم میسرین زیرا که بر انگیخته نشده اید و پیدا کرده نشده آئید دشواری دهنده و این صفت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بغایت رفق و مهربانی و سهولت وسماحت و دین وشریعت موصوف است صحابه را که تبعان او بند بآن موصوف ساخت مقصود ترغیب و تحریص بر رفق ولطف است بآن اعرابی که بول کرد رواه البخاری واین حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست بکثرت وغلبه و بر آنکه غساله نجاست و رشاشه پاک است اگر بر جای دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید و علما را درینجا اختلاف آست مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید است و اگر جدا گردد و رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار طیبی گفته که این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و بر داشتن خاک از آن واجب نیست و نزد ابی حنیفه رح زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارند زمین میباید کند و خاک از آن برداشت تا پاک گردد انتهی و معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بتحدید التوفیق که حدیث دلالت نکرد بر آن که قوم در آنجا نماز کردند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبه آب بر طرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت است والله اعلم وعن انس رضی الله عنه قال بینما نحن فی المسجد مع رسول الله گفت انس در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء اعرابی ناگاه آمد اعرابی فقام یبول فی المسجد پس ایستاد که بول کند در مسجد فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند صحابه مه مه کمن کمن و ازینجا معلوم میشود که تناول و در افتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بود نه بدست اگر قضیه یکی باشد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تزرموه قطع نکنید بول او را دعوه بمانید او را و از زرام بتقدیم زای بر را قطع کردن بول کسی را و زرم منقطع شدن بول و اشک و خر آن و درین غایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم است از آنحضرت بر غربا و ناداناں ولهذا منع کرد و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از زرام اعرابی آن بود که مسجد خود آلوده شد و در قطع بول بر وی ضرر راه است و با وجود آن جا نای آن پلید میگردد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد فترکوه حتی بال پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد ثم ان رسول الله پس بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه خواند آن اعرابی را فقال له ان هذه المساجد لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر پس گفت آنحضرت مر او را که این مسجدها لائق نیست و نمی سزد مر چیزی را ازین بول و پلیدی را انما هی لذکر الله والصلوة وقراءة القرآن نیست مساجد مگر برای ذکر خدای تعالی کردن و نماز گذاردن و قرآن خواندن او کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا چنانکه گفت آنحضرت این لفظ در جای میگویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میگوید که باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظی دیگر که مشابه اوست قال گفت راوی وامر رجلا من القوم و فرمود آنحضرت مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در آنجا که بول کرده است فجاء بدلو من ماء فشنه علیه پس آورد آن مرد دلوی از آب پس بریخت آن را بر بول و بسین مهمله ریختن و اگر بریزد و پریشان کند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است در نسخ متعدده معتبره و در بعض نسخ فشنه بمعجمه نیز واقع شده است متفق علیه وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما قالت سألت امرأة رسول الله گفت اسما بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والده عبدالله بن الزبیر پرسید زنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ارأیت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة خبر ده یکی از ما را چون برسد جامه او را خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن هر دو آمده است کیف تصنع چکند و چگونه پاک کند جامه را از آن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احداکن الدم من الحیضة چون برسد جامه یکی از شما را خون از حیض فلتقرصه پس باید که بمالد آن را با انگشتان و ناخنان ثم لتنضحه بماء پس تر شوید آن را و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد ما محمول بر شستن است ثم لتصل فیه پس اگر خواهد نماز گذارد در آن جامه یعنی پیشتر از آنکه خشک کرده چنانکه در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن سلیمان بن یسار مولای ام المؤمنین میمونه برادر عطا بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد و رع حجت یکی از فقهای سبعه مدینه مات سنة سبع ومائة قال سألت عائشة عن المنی یصیب الثوب گفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی الله عنها از حکم منی که میرسد جامه را فقالت کنت اغسله من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة پس بیرون می آمد آنحضرت بنماز واثر الغسل فی ثوبه و نشان شستن که تری میباشد در جامه آنحضرت می بود متفق علیه وعن الاسود وهمام اسود بن یزید بن قیس نخعی برادرزاده علقمه بن قیس است و بود اسن از عم خود و خال ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزاده او ابراهیم و غیر او هشتاد حج و عمره بجا آورده و بود صائم تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنة اربع او خمس وسبعین و همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه است از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان از صحابه و روایت کرد از وی ابراهیم و غیر وی مات سنة خمس و ستین پس روایت میکنند این دو تابعین عن عائشة قالت کنت افرک المنی من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عائشه وبروایة علقمة والاسود عن عائشة نحوه و روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن وفیه و درین روایت این زیادتی نیز هست که ثم یصلی فیه پس نماز میگذارد آنحضرت در آن و این احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذهب مالک و بروایتی از احمد است و نزد شافعی مشهور از مذهب احمد منی طاهر است و دلیل ایشان آنست که منی اصل و ماده پیدایش دوستان خدا است پس چگونه گوئیم که نجس است و دارقطنی و طحاوی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابه آب بینی است و آب حلق است کفایت میکند شما را آنکه

بخورد یا نجس دلیل با احادیث است که وارد شده در غسل از ان و فرک برای تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت واگر گویند شاید که غسل و فرک از جهت کمال نظافت باشد نه برای نجاست جوابش آنکه این خلاف ظاهر است و تمام دلیل آنست که منی را با شیای نجسه جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث آورده است که یغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمنی والقیء و آنکه ایشان گویند که منی اصل آفرینش دوستان خدا است علقه که خون بسته است نیز ماده آفرینش دوستان خداست و خون باتفاق نجس است و نیز گاهی پاک از پلید پیدا میگردد چنانکه شیر از خون و منی همچنانکه اصل اولیای خدا است اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوئیم که آن پاک است و اما حدیث ابن عباس که آورده اند در صحت این حدیث سخن است و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم وعن ام قیس بنت محصن بکسر میم و سکون حا و فتح صاد مهمله خواهر عکاشة بن محصن است اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی روایت کرده اند انها اتت بابن لها روایت است از ام قیس که وی آورد پسری را که مر او را بود صغیر لم یاکل الطعام پسر خرد شیرخواره که نخورده است هنوز طعام را الی رسول الله آورد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود فبال علی ثوبه پس بول کرد آن پسر در جامه شریف آنحضرت فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فنضحه ولم یغسله پس پاشید آب را بر آن جا و نشست آنرا متفق علیه بدانکه مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آن و بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول است نه در ثانی و نزد امام ابی حنیفه و مالک همه جا غسل میباید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل است و لم یغسله آن معنی است که مبالغه در غسل نکرد از جهت عموم دلائل که دلالت دارد بر غسل بول و بمعنی از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب است یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و فشردن و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که خردی را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد و فرمود آنحضرت بریزید آب بر وی ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب با عصر میباید پس در هر دو غسل هست و لیکن در بول صبیه مبالغه و تاکید بیشتر است و وجوه فرق میان صبی و صبیه در شرح ذکر کرده شده است و اظهر وجوه آنست که بسیاری ابتلا و اختلاط بیشتر از دختران است پس در ایجاب غسل و مبالغه در ان حرج و مشقت است وعن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر چون دباغت داده شد چرم پس تحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست آنچه که گند و تباهی از او برد خواه بادویه یا بآفتاب دادن باشد یا بجز دخشک شدن و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و شمنی گفته که اهاب جلد پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند رواه مسلم بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمه اربعه خواه میته بود یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اما میته کلامی هست و محققان ایشان بر طهارت اند و احادیث درین باب مشهور است و پوست خنزیر و آدمی از این مستثنی است آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف است و صواب آنست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفه و ابی یوسف و دیگر ائمه نجس نیست و از سلف منقول است که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و دادهای علیمودند و شانه میکردند و ... از انس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی ابائه الکرام دو دستوانه خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل است و بعضی از محدثان لغة اند که نام حیوان دیگر است دریائی که آنرا ذبل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم وعنه قال تصدق علی مولاة لمیمونة بشاة و هم از ابی هریره است که گفت تصدق کرده شده بر جاریه آزاد کرده شده که مر ام المومنین میمونه را بود بگوسفندی فماتت پس مرد آن شاة مرده و افتاده بود فمر بها رسول الله پس گذشت بر آن شاة مرده افتاده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید شما پوست آنرا فدبغتموه پس دباغت میکردید آنرا فانتفعتم به پس سود مند میشدید بدان فقالوا انها میتة پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام فقال انما حرم اکلها پس فرمود آنحضرت حرام نیست مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ حرم بضم حا و تشدید را متفق علیه وعن سودة زوج النبی روایت است از سوده که از ازواج مطهره پیغمبر است صلی الله علیه وسلم قالت ماتت لنا شاة گفت سوده مرد مر گوسفندی که ما را بود فدبغنا مسکها پس دباغت دادیم ما چرم او را و مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلخ کرده شده ثم ما زلنا ننبذ فیه پس همیشه بودیم ما که نبیذ میساختیم در مشکی که از آن مسک ساختیم حتی صار شنا تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده شن بفتح شین معجمه و تشدید نون رواه البخاری

الفصل الثانی

عن لبابة بنت الحارث ام الفضل هلالیه خواهر ام المومنین میمونه و زوجه عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس قالت کان الحسین بن علی رضی الله عنهما فی حجر رسول الله صلی الله علیه وسلم فبال علی ثوبه گفت لبابه بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامه شریف وی فقلت البس ثوبا و اعطنی ازارک لبابه میگوید که گفتم مر آنحضرت را بپوش جامه را و بده مر ازار خود را حتی اغسله تا آنکه بشویم آنرا قال انما یغسل من بول الانثی گفت آنحضرت شسته میشود جامه مگر از بول دختر و ینضح من بول الذکر و پاشیده میشود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث ام قیس معلوم شد رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه وفی روایة لابی داود والنسائی عن ابی السمح و آمده است در روایتی مر ابی داود و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آنحضرت بود قال یغسل من بول الجاریة و یرش من بول الغلام شسته شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شیرخواره باشد و طعامی نخورده باشد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وطئ احدکم بنعله الاذی چون پی سپر کند یکی از شما با پوش خود پلیدی را و اذی در اصل لغت چیزی مکروه است که طبع از ان نفرت آرد و اطلاق او بر پلیدی و ... هم از این جهت است فان التراب له طهور پس بدرستیکه مالیدن بخاک مر او را پاک کننده است اگر چه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بر وی گذشته است و مراد نجاست خشک است که چیزی از آن تعلق گرفته است بنعل یا خف چون دلک کرده آنرا با زمین اما رطب بدلک زائل نمیگردد در مذهب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از رطب نیز بدلک پاک میگردد و ایشان میگویند

کہ امر مبنی بر تیسیر و رفع حرج است و نزد ایشان آنکہ مراد بنجاست ذی جرم است اما در غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کردہ است و گفتہ کہ مراد بودن تراب
مطہر آنست کہ متعلق پای سپر کند نجاست را بعد از آن برود اثر آن تراب ہم برسد او را کہ در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطہارت در حق جواز صلوٰۃ نیست بلکہ طہارت در حق دخول
مسجد و وطی او ہا است زیراکہ طہارت درینجا مستحسن است اگرچہ واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاہر عبارت حدیث و بالجملہ مراد آنست کہ نجاستی نیست کہ بچسپد بجامہ و بدن
و متلوث کردہ بدان بلکہ مس یابس از آنست کہ موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع رواہ ابو داؤد ولابن ماجۃ معناہ روایت کرد این حدیث را
ابو داؤد باین لفظ کہ مذکور شد و ابن ماجہ این معنی را بلفظی دیگر آوردہ وعن ام سلمۃ قالت لہا امرأۃ و روایت است از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت او را زنی انی اطیل ذیلی بدرستیکہ
من دراز میکنم دامن جامہ خود را وامشی فی المکان القذر و میروم در جای پلید یعنی او را بچہ چیز پاک کنم و بشویم یا حکم قالت گفت ام سلمہ قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم یطہرہ ما بعدہ پاک میکرداند او را چیزی کہ بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد از آن کہ در جای پاک راہ میرود خاکی کہ بدامن میرسد پاک میکرداند او را چنانکہ
در حدیث ابی ہریرہ معلوم شد و درین حدیث ام سلمہ البتہ حمل بر قذر یابس می باید کرد چہ اجماع منعقد است کہ جامہ چون پلید کردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین کہ جماعۃ از تابعین
برآن رفتہ اند کہ پاک میشوند بدلک اگرچہ نجاست رطب باشد چنانچہ قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد رواہ مالک واحمد والترمذی وابو داؤد والدارمی قالا و
گفتہ اند ابو داؤد و دارمی کہ المرأۃ ام ولد لابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف آن زن کہ پرسید از ام سلمہ این مسئلہ را ام ولد است مر ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مرأۃ مجہول
نباشد و این حدیث مطعون نگردد وعن المقدام ابن معدیکرب بکسر راء صحابیست معدود در اہل شام نزول کرد حمص را و فود آوردہ بر آنحضرت از کندہ روایت میکند از آنحضرت ع
و از صحابہ و روایت میکنند از وی جمعی از تابعین مات بالشام سنۃ سبع و ثمانین قال نہی رسول اللہ گفت نہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن لبس جلود السباع
از پوشیدن پوستہای درندگان چنانکہ شیر و پلنگ و مانند آن والرکوب علیہا و از سوار شدن بر آن پوستہا مراد گسترانیدن آنہا است در زیر و نشستن بر آنہا است یا بر زین انداختن و سواری
کردن و علت نہی آن گفتہ اند کہ آن زی سیرت جباران و داب متکبران است پس نہی تنزیہی است و بر قول کسی کہ میگوید موہای میتہ نجس است و پاک نمیکردد بدباغت نہی تحریمی نیز میتواند شد رواہ
ابو داؤد والنسائی وعن ابی الملیح بفتح میم بن اسامۃ عن ابیہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی عن جلود السباع روایت است از ابو الملیح کہ نام وی
عامر بن اسامۃ بن عمیر ہذلی است و از ثقات تابعین است و پدر او اسامہ از صحابہ است ظاہر آنست کہ مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز ہست تابعی ثقہ کہ آنحضرت منع کرد از پوستہای
درندگان رواہ احمد وابو داؤد والنسائی و نہی از جلود سباع شامل است لبس و افتراش و رکوب آن وزاد الترمذی والدارمی ان تفترش و درین روایت
مخصوص بافتراش کرد وعن ابی الملیح انہ کرہ ثمن جلود السباع و روایت است از ابی الملیح کہ وی مکروہ داشتہ است بہای چرمہای درندگان را و این مذہب ابو الملیح است و بعض
قید کردہ اند کہ مراد پیش از دباغت است کہ بجہت نجاست بیع آن مکروہ و حرام داشتہ است و در نسخہ اصل درینجا بیاض است و در حاشیہ نوشتہ اند کہ رواہ الترمذی فی کتاب اللباس و سندہ
جید روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وی حسن و قوی است وعن عبد اللہ بن عکیم بضم عین و فتح کاف جاہلی اسلامی است کہ دریافتہ زمان سعادت نشان آنحضرت را و شناختہ نشدہ او را
روایت و اختلاف است در صحبت وی و صحیح آنست کہ تابعی است قال اتانا کتاب رسول اللہ گفت آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تنتفعوا من المیتۃ
کہ سود مند نشوید از خود مردہ باہاب ولا عصب نہ بپوست و نہ بپی رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجۃ این حدیث و امثال آن متمسک بعضی از اہل مذہب
امام احمد است کہ جلد میتہ را طاہر ندارند اگرچہ مدبوغ باشد در صحت احادیث وارده در طہارت آن تکلم کنند و بعضی از ایشان کہ التزام صحت آنہا میکنند عموم قرآن کہ فرمودہ است حرمت
علیکم المیتۃ اگرچہ مدبوغ باشد بسبب تخصیص نکنند و گویند کہ مقصود حرمت ہر جزویست با آنچہ مقصود از او ہست و مقصود از اہاب انتفاع بدو است چنانکہ مقصود از لحم اکل است و حدیثی
از دارقطنی نقل کنند کہ آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم کہ من رخصت کردہ بودم شما را در جلود میتہ و چون بیاید شما را کتاب من سود مند نشوید از میتہ نہ باہاب و نہ بہ پی و این مشعر است کہ نہی
بعد از رخصت است و حق آنست کہ احادیث طہارت بعد از دباغت بسیار اند و مشہور کہ مثل این زیادت بر کتاب میتوان کرد و اہاب نام جلد است پیش از دباغت و خود در حدیث بخاری
و مسلم آمدہ کہ حرام از میتہ اکل او است نہ ہمہ چیز چنانکہ گذشت و جمہور ائمہ از مذہب امام احمد و محققین ایشان نیز ہمین جانب اند کہ طاہر است و حدیث عبد اللہ بن عکیم ضعف و اضطرابی دارد کہ
مقاومت با آن احادیث نمیتواند کرد و در صحبت وی نیز سخن است و صحیح آنست کہ وی تابعی مخضرم است واللہ اعلم و مؤلف بعد از این حدیث کہ دلالت دارد بر نجاست اہاب میتہ احادیث آوردہ کہ دلالت
دارند بر طہارت آن بعد از دباغت اشارت بآنکہ مراد درین حدیث اہاب پیش از دباغت است پس گفت وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
امر ان یستمتع بجلود المیتۃ اذا دبغت گفت عائشہ کہ آنحضرت امر کرد بطریق اباحت بنفع کردن بچرمہای میتہ وقتی کہ دباغت دادہ شوند و اگر بملاحظہ منع از اضاعت و اسراف
امر استحباب نیز مراد دارند صورتی دارد واللہ اعلم رواہ مالک وابو داؤد وعن میمونۃ قالت مر علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجال من قریش گفت میمونہ کہ گذشتند
بر آنحضرت چند مرد از قریش کہ یجرون شاۃ لہم مثل الحمار میکشیدند گوسفند مردہ کہ ایشان را بود مانند خر در ضخامت بجہت کلانی یا فربہی یا بسبب آماسیدگی فقال لہم رسول اللہ
پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لو اخذتم اہابہا کاشکی میگرفتید شما پوست او را قالوا انہا میتۃ گفتند کہ این گوسفند خود مردہ است پوست او را چگونہ
گیریم فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یطہرہا الماء والقرظ پس گفت آنحضرت پاک میکرداند آن را آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم کہ بوی پوست را پیرایند رواہ
احمد وابو داؤد وعن سلمۃ بن المحبق بضم میم و فتح حای مہملہ و کسر بای موحدہ مشددہ و غالب بر زبان محدثان فتح با است صحابیست معدود در بصریین روایت

میکند از وی حسن بصری وغیر وی قال ان رسول الله گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاء فی غزوة تبوک آمد در جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام و آخر غزوات آنحضرت است در سال
نهم علی اهل بیت بر اهل خانه فاذا قربة معلقة پس ناگاه مشکی آویخته بود فسأل الماء پس طلبید آنحضرت آب فقالوا پس گفتند اهل خانه یا رسول الله انها میتة این قربه از پوست میته است که دباغت
داده شده است قال دباغها طهورها فرمود آنحضرت دباغت دادن او پاک کننده اوست رواه احمد وابوداؤد الفصل الثالث عن امرأة من بنی عبد الاشهل قالت
روایت است از زنی از قبیلهٔ عبد الاشهل که مجهول است ومعلوم نیست حال وی گفت گفتم یا رسول الله ان لنا طریقا الی المسجد منتنة بدرستیکه ما را راهی است بسوی مسجد گندیده فکیف
نفعل اذا مطرنا پس چگونه احتیاط واحتراز کنیم وقتیکه باران داده شویم قالت گفت آن زن فقال پس گفت آنحضرت الیس بعدها طریق هی اطیب منها آیا نیست بعد از آن راه گندیده راه
دیگر که خوشتر و پاکیزه تر باشد از آن قلت بلی گفتم آری هست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم فهذه بهذه پس این راه پاک که بعد از وی می آید مقابل است باین راه که گنده است یعنی از راه گندیده
اگر نجاستی میرسد براه پاک که می آئی از آن نجاست پاک میشوی چنانکه در حدیث لبابه بنت الحارث وام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر نعلین و ثوب نیست واحتمال هر دو دارد ونیز تقریب مطهر ظاهر میشود که طهو
در نجاست باشد والله اعلم رواه ابوداؤد وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله گفت ابن مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا
نتوضأ من الموطئ و وضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامه ونعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جای پی سپر کردن بودی رواه الترمذی این نیز محمول بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که متعلق
میشد نه ترکه آلوده میشد چه شستن از آن مجمع علیه است چنانکه گذشت وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی زمان رسول الله گفت ابن عمر بودند سگان که پیش می
آمدند و پس میرفتند یعنی آمد و رفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک پس نبودند اصحاب که می پاشیدند چیزی را از آب از جهت آن رواه البخاری
واین بر تقدیری است که سگان تر نباشند بنجاستی که از وی بمساجد آرد و پس آب میریختند از مجرد در آمدن سگان وگفته اند که این در ابتدای اسلام بود بر اباحت اصلیه پس از آن وارد شد امر بتکریم مساجد وتطهیر آن و محافظت
آن از در آمدن کلاب و حیوانات و ساختن درها و دربندها تا آنکه یک وقتی امر کرد بکشتن سگان وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا بأس ببول ما یؤکل لحمه روایت است از براء بن
عازب که صحابی مشهور است گفت فرمود نیست باک ببول آنچه خورده میشود گوشت وی وفی روایة جابر و در روایت جابر اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما اکل لحمه فلا بأس ببوله
چیزی که خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او و تمسک کرده است بظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ماکول اللحم چنانچه مالک واحمد وبعضی از شافعیه و آن نزد ابوحنیفه و ابی یوسف نجاست خفیفه است
از جهت تعارض آثار و شاید که تاویل نزد ایشان آنست که باکی عظیم ندارد و غالب استعمال این کلمه در جایی بود که جانب نقیض حکم اولی واحری است والله اعلم رواه احمد والدارقطنی باب المسح علی
الخفین بدانکه مسح موزه جائز است بسنت واجماع و آثار مشهوره تا آنکه گفته اند که اعتقاد آن نکند مبتدع است کذا فی الهدایة وتصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند بعضی از محدثان روات
آنرا از صحابه از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره از ایشانند و ابن عبد البر گفت میدانم که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده کذا فی المواهب اللدنیة وحسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد
میکردند مسح خفین را و کرخی گفته است که میترسم کفر را بر آنکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حیز تواتر است و امام ابوحنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از آن بدانکه
مسح کردن بر موزه رخصت است وعزیمت شستن پایهاست و در هدایه گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواهب لدنیه گفته که علما را
اختلاف است که مسح کردن بر موزه فاضل تر است یا برهنه کردن پایها و شستن بعضی گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت رد بر اهل بدع از روافض وخوارج که طعن میکنند بر آن و مختار در مذهب امام احمد همین است وامام
نووی گفته که مذهب اصحاب ما آنست که غسل افضل است از جهت بودن وی اصل بشرط آنکه ترک نکند مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادت گفته که امر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را تکلف نبود در هیچ جانبی نه در مسح ونه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پایها بشوید و اگر پا برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است در آن و احسن اقوال همان است که موافق سنت است
انتهی الفصل الاول عن شریح بضم شین معجمه و فتح راء ابن هانیء بهمزه در آخر از اجله اصحاب امیر المؤمنین علی است ثقه است ولادت او در زمان آنحضرت است و پدر او هانی صحابی است و آنحضرت او را کنیت ابو شریح
ساخته قال سألت علی بن ابی طالب رضی عن المسح علی الخفین گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزه تا حکم آن چیست فقال جعل رسول الله پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر سه روز وشبهای سه روز مر مسافر را ویوما ولیلة للمقیم و یک روز و یک شب مر مقیم را رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة انه غزا مع رسول
الله روایت از مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوة تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است قال المغیرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه
وسلم قبل الغائط پس بصحرا آمد آنحضرت بجانب قضای حاجت انسانی فحملت معه اداوة پس برداشتم با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند و اداوه بکسر آوند خرد از چرم و در باب وضو تحقیق معنی آن گذشت
قبل الفجر پیش از نماز بامداد فلما رجع پس هرگاه که بازگشت آنحضرت از جانب صحرا اخذت اهریق علی یدیه من الاداوة آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک وی از اداوه و از ینجا معلوم میشود که
استعانت بغیر در وضو جائز است و تخصیص آن بحالت سفر وجهی ندارد والله اعلم فغسل یدیه ووجهه پس بشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را و روی خود را و علیه جبة من صوف
بر بدن مبارک آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بریده و دوخته شده باشد و قمیص جامه جیب دار و قبا آنکه جیب ندارد و اسم جبه همه را شامل است ذهب یحسر عن ذراعیه رفت آنحضرت و خواست که کشف کند
و برهنه کند هر دو بازوی دست خود را فضاق کم الجبة پس تنگ آمد آستین جبه فاخرج یدیه من تحت الجبة پس بیرون آورد هر دو دست خود را از زیر جبه والقی الجبة علی منکبیه وانداخت جبه را بر هر دو
دوش مبارک خود و این جبه ایست که در احادیث ذکر او واقع شده است که بروی جبه رومیه بود و تنگ بود و از ینجا معلوم شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جامه تنگ پوشیده است ولیکن میگویند که آنرا در سفر میپوشید و
غسل ذراعیه و بشست هر دو ذراع خود را ثم مسح بناصیته باز مسح کرد موی پیشانی خود را که آنرا چهارم حصه سر میدانند وعلی العمامة و مسح کرد بر عمامه از برای تکمیل مسح سر است و اقامت سنت چنانکه
تحقیق آن در باب وضو گذشت ثم اهویت لانزع خفیه مغیره میگوید پس خم شدم و دست بر آوردم تا بکشم موزه های آنحضرت را فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین پس فرمود بگذار و

ومکش موزه‌ها را زیرا که من درآورده ام پایها را در حالتی که پاک اند یعنی پوشیده ام آنها را بر طهارت و دریں جا کلامی هست که در شرح آن را ذکر کرده ایم **فمسح علیهما** پس مسح کرد بر هر دو موزه **ثم رکب و**
رکبت بعد از آن سوار شد آنحضرت و سوار شدم من **فانتهینا الی القوم** پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم **وقد قاموا الی الصلوٰة** و حال آنکه بتحقیق ایستاده بودند بنماز گویا اشارتی از حضرت یافته
بودند که اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز بگذارید **ویصلی بهم** و میگذارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد **عبد الرحمن بن عوف وقد رکع بهم رکعة** و بتحقیق گذارده بود وی با قوم یک رکعت
فلما احس بالنبی پس هرگاه که آگاه شد به پیغمبر **صلی الله علیه وسلم ذهب یتاخر** رفت که پستر شود و آنحضرت بامامت پیش آید **فاومی الیه** پس اشارت کرد آنحضرت بجانب عبد
الرحمن بن عوف که پیش ایستاده باش و بحال خود باش **فادرک النبی** پس دریافت پیغمبر **صلی الله علیه وسلم احدی الرکعتین معه** یکی از دو رکعت با عبد الرحمن بن عوف **فلما**
سلم قام النبی صلی الله علیه وسلم وقمت معه پس هرگاه که سلام داد امام بایستاد آنحضرت و ایستادم من نیز با وی **فرکعنا الرکعة التی سبقتنا** پس گذاردیم آن رکعتی را که سابق
شده بود و آن رکعت ما را و گذارده بود امام با قوم چنانکه حکم مسبوق است **رواه مسلم** و ازین حدیث معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به بعض اصحاب اقتدا کرده است و مجموع آن دو بار است یکبار
دیگر با بی بکر صدیق کرد در مثل همین واقعه که بعبد الرحمن بن عوف گذارد و اما آنکه در مرض اخیر گذارد آنجا امام آنحضرت بود و ابوبکر مقتدی بود بوی چنانکه در محل خود تحقیق یافته است **الفصل الثانی عن**
ابی بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ایام ولیالیهن وللمقیم یوما ولیلة ابوبکره بتاء در آخر صحابی ثقفی که نام او نفیع است بضم نون وفتح فاء روایت
میکند از آنحضرت که رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز و مر مقیم را یک شبانه روز **اذا تطهر فلبس خفیه** وقتی که طهارت کرد پس پوشید هر دو موزه خود را **ان یمسح علیهما** که مسح کند بر آن در وضوی که بعد
ازین خواهد کرد **رواه الاثرم فی سننه** روایت کرد این حدیث را اثرم بثای مثلثه در سنن خود **وابن خزیمة والدارقطنی** و روایت کرد ابن خزیمه و دارقطنی **وقال الخطابی هو صحیح الاسناد**
و گفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسنادش **هکذا فی المنتقی** همچنین است در منتقی بضم میم و سکون نون و فتح قاف نام کتاب خطابی است **وعن صفوان بن عسال** بفتح عین مهمله و سین
مشدده صحابیست ساکن کوفه دوازده غزوه کرده و گفته اند که عبدالله بن مسعود از وی روایت کرده **قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنا اذا کنا سفرا** گفت بود آنحضرت که امر
میکرد ما را وقتی که میبودیم مسافر و سفر بفتح سین و سکون فاء جمع مسافر است چنانکه صحب جمع صاحب و رکب جمع راکب **ان لا ننزع خفافنا** بکسر خاء **ثلثة ایام ولیالیهن** که تا کشیم موزهای خود را از پایها سه روز
و شبهای آن **الا من جنابة** مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موزها باید کشید **ولکن من غائط وبول ونوم** ولیکن در وضو کردن از غائط و بول و نوم نمی باید کشید و هم بران مسح باید کرد
و درین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی هست که در شرح آن را بیان کرده ایم **رواه الترمذی والنسائی وعن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی** گفت وضو سازانیدم پیغمبر خدا را **صلی الله**
علیه وسلم یعنی ریختم آب بر اعضای شریف وی **فی غزوة تبوک** در جنگ تبوک **فمسح اعلی الخف واسفله** پس مسح کرد آنحضرت بالای موزه را که بر پشت قدم است و پایان آن را که جانب پایان قدم است
رواه ابوداود والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی و گفت ترمذی **هذا حدیث معلول** این حدیث معلول است و در وی اسباب و علل است که قادح اند در صحت آن و گفت
وسألت ابا زرعة ومحمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث و پرسیدم ابازرعه را که از کبار ائمه حدیث است و پرسیدم بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد **فقالا لیس بصحیح**
پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست **وکذا ضعفه ابوداود** و همچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابوداود و وجه ضعف این حدیث دو چیز گفته اند یکی آنکه اتصال این حدیث بمغیره ثابت نشده
بلکه بوراد بروزن خراد که کاتب و مولای مغیره بود وجه دیگر آنکه روایت کرده است او را ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره و ثور سماع ندارد از رجاء و در اکثر طرق مغیره مطلق و تعیین شده است که مسح
علی الخفین بی ذکر اعلا و اسفل و در حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث اضطرابی هست و این نیز از اسباب قادحه در صحت است **وعنه انه قال رأیت النبی صلی الله علیه**
وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما و هم از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه‌ها بر ظاهر آنها **رواه الترمذی وابوداود وعنه قال توضأ النبی صلی**
الله علیه وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین و هم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آنحضرت و مسح کرد بر جوربین و نعلین **رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجة**
جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده میشود تا پاشنه و آن را جرموق و موق نیز گویند و در شرح ابن همام از جوهری و مطرزی آورده که موق موزه کوتاه که پوشیده میشود بالای موزه و در شرح کتاب خرقی
گفته جرموق موزه گشاده که پوشیده شود بالای موزه در بلاد بارده و مسح بر جورب وقتیکه پوشیده شود موزه بالا و پایان هر دو بر طهارت جائز است نزد محمد و ابی یوسف مطلقا و نزد امام ابوحنیفه اگر
ثخین و مجلد و منعل باشد چنانکه راه رفتن با آن ممکن بود و نابسته بر ساق بایستد جائز است والا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح بموزه درونی میرسد گویا که هم بران مسح کرده و همچنین جائز است نزد امام احمد و نزد
شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچه منعل باشد و این حدیث حجت است بروی و روایت کرده شده است از علی و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر بن الخطاب و جز ایشان رضی الله عنهم اجمعین **الفصل الثالث**
عن المغیرة قال مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الخفین روایت است از مغیره گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین **فقلت** پس گفتم من بطریق استفهام **یا رسول الله نسیت** و امو
کردی یعنی شستن پایها را که بر کشیدی موزه‌ها را **قال بل انت نسیت** بلکه تو فراموش کرده‌ای نه من فراموش نکرده ام بلکه تو فراموش کرده یعنی خطا کرده در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل **بهذا امرنی ربی** باین ا
کرده است مرا پروردگار من **عزوجل** و من بفرموده او کرده ام نه بفراموش کردن شستن پایها را گویا اینچنین پنداشته مغیره مسح موزه را دید و خیال کرد که مگر از شستن پایها فراموش شده باشد
پس فرمود امر الهی چنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که آیا حکمی تازه شده است و وجوب غسل رجلین ساقط گشته **رواه احمد وابوداود وعن علی** رضی الله عنه **انه قال** گفت امیر
المؤمنین علی لو کان الدین بالرأی اگر میبود کار و بار دین برای و حکم عقل **لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه** هر آئینه بود پایان موزه بهتر و سزاوارتر بمسح کردن از بالای آن از جهت
بودن جانب پایان محل تجشم و تلوث پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد **وقد رأیت رسول الله** بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم یمسح علی ظاهر خفیه** مسح میکرد بر ظاهر
یعنی بر بالای موزه‌های خود **رواه ابوداود والدارمی معناه** روایت کرد این حدیث را با این لفظ ابوداود و دارمی مضمون آن را بعبارت دیگر آورده و ازینجا معلوم گردد که حکم عقل و اتباع وی

وابن عباس ص

درمقابلهٔ حکم شارع وقیاس دربرابر نص باطل است باب التیمم تیمم در لغت بمعنی قصد است و در شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک ومسح کردن روی و دست بدان به نیت تطهیر وقصهٔ ابتدای شروعیت تیمم آنست که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت برای جستن آن وتوقف نمودند مردم با وی ودر آن منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس آمدند نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی که چه کرد عائشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر خود را بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواسته است که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید جهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این اول نخستین برکت شما در دین ای آل ابوبکر عائشه میگوید پس خیزانیدند شتر مرا پس یافتیم گردن بند را در زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگذاردند نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزای خیر دهد خدای تعالی ای عائشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر آنکه گردانید خداوند تعالی آنرا برای تو و برای مسلمانان خیر و برکت بدانکه علما را اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربه است یکی برای چهره و دوم برای دو دست تا آرنج یا یک ضربه است برای روی و کفهای دست و اول قول ابحنیفه و صاحبین و مالک و محفوظ و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله و سفیان ثوری و اکثر علمای عصار و امصار و ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و قول عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان میگویند که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی مأول اند و تمامهٔ این بحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم الفصل الاول

عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس بثلث فزونی داده شده است ما را در شرف و کرامت بر مردم که پیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امتهای ایشان به سه خصلت و سه فضیلت جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة گردانیده شده است صفهای ما در معرکهٔ جنگ با کافران یا در نماز بجماعت که جهاد است با نفس و جنود شیطان مثل صفوف فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالی که فرموده است والصافات صفا قسم است بملائکه و مصلین وجعلت لنا الارض کلها مسجدا و گردانیده شده است برای ما زمین همه زمین مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد موضع باشد که مبنی و مهیا گردانید برای نماز و چون جائز شد نماز بهمه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس چنین است عبارت حدیث و شاید که در مسافرت جز بری مسامحه باشند و بنا نموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه وجعلت تربتها لنا طهورا اذا لم نجد الماء و گردانیده شده خاک زمین برای ما پاک کننده که کنایت از تیمم است وقتیکه نیابیم آب را رواه مسلم و از این حدیث تخصیص تراب برای تیمم معلوم کرده و مذهب شافعی و احمد در اقوی روایتین و ابی یوسف اینست و در روایتی از ابو یوسف و احمد بر ریگ نیز درست است و نزد امام ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتی درست است بهرچه از جنس زمین است و آن هرچه با تش نگدازد و نرم نشود و نسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان حدیث جابر است که در صحیح بخاری است که وجعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که در وی عمل بحدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب است مفوت عمل باین حدیث میگردد کذا قیل و بعض گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست چه تربت هر مکان آنچه در وست از تراب وغیره اما در قاموس گفته است که ترب بفتح و تراب و تربت همه بیک معنی است و نیز روایت بلفظ تراب آمده است چنانکه ابن خزیمه وغیر او در حدیث علی رضی الله عنه روایت کرده اند که وجعل التراب لی طهورا کذا فی فتح الباری و بدانکه خصائص و فضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که با آن متمتاز و مخصوص است از انبیای سابق در ظاهر و باطن بحدی بیشمار است جمعی از علما بعض آنرا ذکر کرده اند و چندی از آن در شرح نقل کرده شده است والله اعلم

وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن الحصین که از مشاهیر صحابه و عالی قدر است سی سال صاحب فراش بود و ملائکه بر وی سلام میدادند رضی الله عنه بودیم ما در سفری با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فصلی بالناس پس نماز گذارد مر مردم یعنی امامت کرد ایشان را فلما انفتل پس هرگاه که برگشت و فارغ شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز اذا هو برجل معتزل لم یصل مع القوم ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملابس است با مردی در گوشه نشسته که نماز نکرده است با قوم فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه منع کرد ترا ای فلان از نماز گذاردن با قوم قال اصابتنی جنابة ولا ماء گفت آن مرد مانع اینست که رسیده است مرا جنابت و نیست آب که بدان غسل کنم قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم علیک بالصعید بر تو باد که لازم گیری صعید را فانه یکفیک زیرا که وی بسنده است ترا و صعید بمعنی خاک آید و بعض گفته اند صعید بمعنی روی زمین است و غالبا این مرد عالم بود بجواز تیمم برای حدث نه برای جنابت و لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت تیمم را متفق علیه وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت است از عمار بن یاسر گفت آمد مردی نزد امیر المومنین عمر فقال انی اجنبت فلم اصب الماء پس گفت آن مرد که من جنب شدم پس نیافتم آب را چه کار کنم یعنی تیمم کنم برای جنابت و در این حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویا عمر رضی الله عنه خاموش ماند در جواب مسئله وی که تیمم برای جنابت درست باشد یا نه پس عمار قضیه از سرگذشت خود نقل کرد که بدان معلوم کرده که تیمم برای جنابت کافی است و در بعض طرق مسلم و نسائی آمده است که عمر فرمود لا تصل و بعض شراح زیاده کرده اند یعنی حتی تجد الماء و این مذهب مشهور است از عمر و ابن مسعود نیز موافق اوست و میان ابن مسعود و ابی موسی بر سر این مناظره رفته که جنب را تیمم است یا نه و ابن مسعود از آن رجوع نموده و بعض گفته اند که توقف عمر رضی الله عنه بجهت عدم تذکر قضیه بود که در آن سفر بود و بیاد او نیامد و لهذا در بعض روایات آمده است که عمر بعمار گفت از خدا بترس یا عمار که چه میگوئی فقال عمار لعمر پس گفت عمار مر عمر را اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت آیا یاد نداری که بودیم ما در سفری من و تو یعنی هر دو جنب بودیم فاما انت فلم تصل فاما تو که عمر بن خطابی نگذاردی نماز را و توقف کردی در آن گمان آنکه تیمم مر جنابت را کفایت نمیکند واما انا فتمعکت واما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکه تیمم در جنابت چون بجای غسل است تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن مجید فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از اینجا معلوم میشود که از صحابه در زمان آنحضرت اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست بر وی و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمار را رضی الله

عنه امر باعاده نکرد فصلیت عمار گفت پس ازان نماز گذاردم من فذکرت ذلك للنبی پس ذکر کردم آنرا برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال انما کان یکفیك هکذا پس گفت آنحضرت که جزاین نیست که کفایت میکند ترا همچنین فضرب النبی صلی الله علیه وسلم پس بزد آنحضرت برای بیان آنکه مراد بدان صورت تیمم است بکفیه الارض بهر دو کف دست خود زمین را ونفخ فیهما ودمید در هر دو کف دست از برای تخفیف غبار آنها تا مشوه و زشت نشود بدان روی که در حکم مثله است ثم مسح بهما وجهه وکفیه پس مسح کرد بهر دو کف دست خود روی خود را و دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بدست راست و پشت دست چپ را بدست چپ ودر بعض روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه وبعکس نیز آمده ودر بعض ثم آمده بتقدیم کفیه بر وجه وازینجا معلوم میشود که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ رواه البخاری روایت کرد این حدیث را بخاری ولمسلم نحوه ومر مسلم را مانند این آمده وفیه ودر روایت مسلم اینچنین است قال گفت آنحضرت انما یکفیك ان تضرب بیدیك الارض بسنده بود ترا که بزنی بهر دو دست خود زمین را ثم تنفخ پس بدمیدی بهر دو کف دست را ثم تمسح بهما وجهك وکفیك پس مسح میکردی بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست خود را واین حدیث دلالت دارد که ضربه واحد کفایت میکند در تیمم چنانکه مذهب بعض است بر خلاف مذهب جمهور وشیخ محی الدین نواوی ازین جواب گفته است که مقصود آنحضرت بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار ونمودن آنکه زدن دست بر زمین اینچنین است ونمی باید بر زمین غلطید چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم وتمامه آنچه حاصل میکرد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را ولهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و غیر آن آمده است آنچه نص است در بودن تیمم دو ضربه ونیست در بعض روایات این حدیث ضربه واحده صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه واین باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین ومسح آنها نیز جهت آنست که مقصود بیان تیمم تمامه نیست پس اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین تا مرفقین در احادیث دیگر در جای که مقصود ذکر تیمم تمامه بود وبعض میگویند که مراد بکفین اینجا یدین است چنانکه گاهی ید ذکر میکنند وکف مراد میدارند مثل قوله تعالی وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَيْدِيَهُمَا ازکف ذکر کنند ومراد ید دارند دور نباشد وکلام درینمقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتین ارجح واقوی است والله اعلم وعن ابی الجهیم بضم جیم وفتح حا وسکون یای تحتانیه بن الحارث بن الصمة بکسر صاد وتشدید میم مفتوحه انصاری صحابی مشهور است خواهرزادهٔ ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه قال مررت بالنبی گفت ابوجهیم گذشتم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو یبول وحال آنکه آنحضرت بول میکرد فسلمت علیه پس سلام کردم بروی فلم یرد علی پس نگفت جواب سلام مرا حتی قام الی جدار تا آنکه ایستاد آنحضرت بجانب دیواری فحته پس کاوید دیوار را بحاء مهمله وتاء مثناة تراشیدن یعنی خشک از جامه وبرگ از درخت وجز آن تراشیدن بچیزی بعصا کانت معه بچوبی که با آنحضرت بود وعادت شریف بود که چوبی سرکج در دست میبود یا همان عنزه مراد است که خادمان برمیداشتند چنانکه در کتاب طهارت گذشت وظاهر عبارت معه ناظر باین معنی است وکاویدن دیوار برای آن بود که غباری از دیوار بدست بچسپد اگرچه شرط نیست ولهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست ثم وضع یدیه علی الجدار پس نهاد هر دو دست خود را بر دیوار فمسح وجهه وذراعیه پس مسح کرد روی مبارک خود را و ذراعین خود را ثم رد علی پس گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الهی که السلام است وتحقیق این در باب الخلا گذشت ومؤلف میگوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده ولم اجد هذه الروایة فی الصحیحین ونیافتم من این روایت را در صحیحین ولا فی کتاب الحمیدی ونه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین ولکن ذکره فی شرح السنة ولیکن ذکر کرده است آنرا محیی السنة در شرح سنة از طریق شافعی وقال وگفته است هذا حدیث حسن

الفصل الثانی عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم بدرستیکه خاک پاک کنندهٔ مسلمان است وان لم یجد الماء عشر سنین اگرچه نیابد آب را فرضا ده سال ودرینجا مبالغه وتاکید است در طهوریت خاک وتنبیه برآنکه خاک خلف مطلق است مر آب را چنانکه مذهب ما است نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی است وتحقیق این معنی در اصول فقه وفروع آن در فقه مذکور است فاذا وجد الماء فلیمسه بشره پس چون یابد آب را پس باید که برساند وصرف کند آنرا بشرهٔ خود را یعنی اندام خود را امس بضم یا ولیس بسبب ازامساس بمعنی مسح است ومراد اینجا وضو است وبشر بفتحتین بشره بمعنی ظاهر جلد ومراد اندام است فان ذلك خیر زیراکه بدرستی آب نیکو است واصل است در تطهیر ومراد آن نیست که نزد وجود آب وضو وتیمم هر دو جائز است ولیکن وضو اولی وافضل است بلکه وضو واجب است وتیمم اصلا جائز نه ولفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالی اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَّاَحْسَنُ مَقِيْلًا رواه احمد والترمذی وابوداؤد وروی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین وعن جابر قال خرجنا فی سفر گفت جابر بن عبدالله انصاری بیرون آمدیم ما در سفری فاصاب رجلا منا حجر پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی فشجه فی رأسه پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد فاحتلم پس محتلم شد آن مرد فسأل اصحابه پس پرسید یاران خود را فقال هل تجدون لی رخصة فی التیمم آیا می یابید برای من رخصت در تیمم قالوا ما نجد لك رخصة گفتند یاران او نمی یابیم برای تو رخصت در تیمم وانت تقدر علی الماء حال آنکه تو قدرت داری بر آب وآب موجود است نزد تو فهم کردند این جماعه از قول حق سبحانه فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً که وجود آب وقدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم وندانستند که مراد قدرت بر استعمال وعدم تضرر بآنست فاغتسل پس غسل کرد آن مرد فمات پس بمرد فلما قدمنا علی النبی پس هرگاه که ما قدوم آوردیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر بذلك خبر کرده شد آنحضرت باین واقعه قال فرمود قتلوه قتلهم الله کشتند اورا بکشد ایشانرا خدای تعالی وازینجا معلوم شد که تکلم بمجاز واسناد بسبب جایز است از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد الا سألوا اذ لم یعلموا چرا سؤال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم را فانما شفاء العی السؤال پس نیست شفا ودور شدن علت عجز ونادانی ونافهمیدن مراد ونرسیدن بوی مگر سؤال کردن ورسیدن از دانایان انما کان یکفیه ان یتیمم اینست جز این نیست که بس بود اورا که تیمم میکرد ویعصب علی جرحه خرقة ومی بست بر جراحت خود جامه پاره را ثم یمسح علیها پس مسح میکرد بر آن خرقه ویغسل سائر جسده ومی شست باقی اندام خود را ودرین حدیث امر است بجمع میان تیمم وشستن باقی بدن رواه ابوداؤد وروی ابن ماجة عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر بیرون آمدند دو مرد در سفری فحضرت الصلوة

پس درآمد وقت نماز ولیس معهما ماء و نبود با ایشان آب فتیمما صعیدا طیبا پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند فصلیا پس بگذاردند نماز ثم وجدا الماء فی الوقت پس یافتند
آب را در وقت نماز یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة بوضوء پس باز گردانید یکی از آن دو مرد نماز را بوضوء ولم یعد الآخر و باز نگردانید دیگری ثم اتیا رسول الله
پس آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس ذکر کردند این قصه را فقال للذی لم یعد پس گفت آنحضرت مر آنکس را که باز نگردانید نماز را اصبت السنة
یافتی تو طریقه مسلوکه را در دین که بر تقدیر نا یافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین است واجزأتک صلوتک و بس است ترا نمازی که کردی وقال للذی توضأ و
اعاد و گفت آنحضرت مر آنکسی را که وضو کرد و باز گردانید نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار برادای فرض به تیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر
رواه ابوداؤد والدارمی روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و دارمی وروی النسائی نحوه و روایت کرد نسائی مانند آن باختلاف در بعض الفاظ وقد روی هو ابوداؤد
ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا و بتحقیق روایت کرد نسائی و ابوداؤد نیز از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال الفصل الثالث عن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة بکسر صاد
و فتح میم مشدده قال اقبل النبی گفت پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل از جانب موضعی که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است بمدینه فلقیه رجل
پس ملاقی شد آنحضرت را مردی که همین ابوالجهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ غائب بیان کرده است آنرا شافعی در روایت خود از طریق اعرج فسلم علیه پس سلام
کرد آن مرد بر آنحضرت فلم یرد النبی صلی الله علیه وسلم پس نداد آنحضرت جواب سلام او را حتی اقبل علی الجدار تا آنکه روی آورد آنحضرت بر دیوار فمسح بوجهه ویدیه پس مسح
کرد بروی مبارک خود و بر دو دست خود ثم رد علیه السلام پس جواب سلام داد او را این حدیث بر دو طریق محتمل است و در حدیث سابق از ابی الجهیم وجه و ذراعین بود و در بعض روایات درین
حدیث نیز وجه و ذراعین آمده است اما از ضرب و ضربتین ساکت است متفق علیه وعن عمار بن یاسر رضی الله عنه انه کان یحدث انهم تمسحوا و روایت است از عمار که وی حدیث میکرد که صحابه
مسح کردند وهم مع رسول الله و حال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالصعید بخاک لصلوة الفجر برای نماز بامداد فضربوا باکفهم الصعید پس
زدند بکفهای دست خود خاک را ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة پس تر مالیدند بروهای خود یکبار مالیدنی یعنی تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید
پس تر بار گشتند پس زدند بکفهای خود صعید را مرة اخری بار دیگر فمسحوا بایدیهم کلها پس مالیدند بدستهای خود تمامه دستها را یعنی الی المناکب والآباط تا دوشها از ظاهر و تا بغلها از باطن
من بطون ایدیهم بیان آباط است رواه ابوداؤد این حدیث از عمار نص است در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربه واحده و تاویلش معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب
و آباط آمده و غالبا نظر قوم بدان اقتدا کرده ایدی در آیت تیمم مقید بغایت نیامده و ید تمام کل است از غیر ملاحظه فرعیت تیمم بر وضو و عدم اطلاع بر بیان آنحضرت چنانکه از حدیث و ذراعیه معلوم میگردد و جمهور
نظر کردند بر فرعیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم باب الغسل المسنون بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و بعد از حجامت و
نزد اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب است نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثی نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب ستة درین
باب حدیثی نیافتم و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکه بن سعد و دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبدالله
بن عمر از حدیث موطا آورده که عبدالله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلا رود غسل میکرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب متابعت تقاضا میکند که حدیثی درین باب بصحیح شده است و نیز مؤلف
غسل روز عرفه ذکر نکرده و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود باتفاق مسنون است و در احادیث صحیحه واقع و او را از جهت آن ذکر نکرد که در مناسک مذکور ساخته است
اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعه ذکر کرده است و اینجا نیز ذکر کرد و بعد از ان بدانکه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و بروایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است
از جهت ورود آن بصیغه امر چنانکه فرمود من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل کسی که بیاید از شما نماز جمعه را باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است
بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب تاکید و مبالغه است در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب آورده معلوم گردد الفصل الاول
عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون خواهد که بیاید یکی از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند و ظاهر
آنست که غسل برای نماز جمعه است که با آن طهارت نماز جمعه بکند و بعضی گفته اند که غسل برای تعظیم و تکریم روز جمعه است و در روایتی نصب احدکم و رفع الجمعة مناسب این قول است و برین وجه
معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکی از شما را جمعه متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب
علی کل محتلم غسل کردن روز جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی علی کل مسلم آمده و مراد بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود متفق علیه وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل واجب و سزاوار است بر هر مسلمان که غسل کند فی کل سبعة ایام یوما در هر هفت روز یک روزی
مراد روز جمعه است یغسل فیه رأسه بشوید در ان روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده و بدبوی گشته است و درین کلام اشارت است بسبب وجوب
غسل در روز جمعه متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار نزول کرد بکوفه و بعض گویند ببصره و از معدودین است در بصریین
و والی بود بر آن و حافظ بود و کثیر الحدیث روایت میکنند از وی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من توضأ یوم الجمعة کسیکه وضو کند روز جمعه فبها پس بابن خصلت و فنعمت یعنی بداصل فضیلت و طهارت را یا معنی آنست که برو ... دلالت کند بابن خصلت که در ادای فرض کافی است
ونعمت و نیکو خصلت است این در حد ذات اگر چه مفضول است بنسبت بغسل ومن اغتسل فالغسل افضل و کسیکه غسل کند پس غسل فاضل تر است رواه احمد وابوداؤد

والترمذي والنسائي والدارمي وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل کسیکه شوید میت را پس باید که غسل کند
از جهت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاشه غسل وجز آن رواه ابن ماجة روایت کرد این مقدار ابن ماجه وزاد وزیاد کرده است احمد والترمذي وابو داؤد اینرا که ومن
حمله فليتوضأ وکسیکه بردارد میت را یا جنازه را که در وی میت است باید که وضو کند وگفته اند که مراد بحمل میت مس او است واین وجه مناسب است بمعنی اول یا مراد آنست که باید که در وقت
حمل باوضو باشد تا ممکن باشد مر او را نماز واین الائم معنی ثانی است وبعض گفته اند که بر داشتن میت قربت است وقربت با طهارت اولی است وبر هر تقدیر وضو بجهت حمل واجب نیست وهمچنین غسل
بسبب غسل میت واجب نیست مختار نزد اکثر علما اینست ودر جامع الاصول می آرد که اسماء بنت عمیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابو بکر را بعد از موت وی پس از ان پرسید از انها که حاضر بودند
از مهاجران وگفت که من روزه دارم وامروز سخت سرد است آیا واجب است بر من غسل همه فرمودند که واجب نیست واز موطا می آرد که ابن عمر تجهیز وتکفین کرد پسر را که مر سعید بن زید را
بود وبرداشت او را پس از آن در آمد ونماز گذارد ووضو نکرد ترمذی میگفت که درین باب از علی وعائشه نیز حدیث آمده است وحدیث ابی هریره حسن است وگفت اختلاف کرده اند اهل علم در کسیکه غسل
دهد میت را بعض گفته اند واجب است بر وی غسل واجب اینست ونزد بعض بر وی وضو وبعض گفته اند که مستحب است غسل واقل آنست که وضو کند وعبد الله بن المبارک گفته که نه غسل کند ونه وضو
وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل من اربع روایت کرد عائشه رض که آنحضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز من الجنابة از جنابت
ويوم الجمعة ودر روز جمعه ومن الحجامة واز خون کم کردن ومن غسل الميت اما غسل از جنابت واجب است ودر روز جمعه سنت واز حجامت وغسل میت مستحب واز جمع کردن این چیز
بجنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند چنانکه اشارت بدان کردیم رواه ابو داؤد ماند آنکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آنحضرت بنفس نفیس خود میت را غسل میداد واز ان غسل میکرد
وبعض گفته اند معنی آنست که اعتقاد میکرد اغتسال را لما از ان وامر میکرد بدان وآنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعض شروح از صاحب اظهار نقل کرده که اول اقرب است از عبارت
وصاحب وی از شافعی حکایت کرده که آنحضرت آنرا کرده است واصحاب وی نیز کرده اند والله اعلم وعن قيس بن عاصم صحابیست قدوم آورد بر آنحضرت در وفد تمیم واسلام آورد در سال
نهم وچون دید او را آنحضرت فرمود هذا سید اهل الوبر بود عاقل حلیم شریف جواد معدود است در بصریین روایت میکنند از وی حسن بصری وغیر او قال اسلم روایت است از قيس بن عاصم
که وی اسلام آورده فامره النبي پس امر کرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان يغتسل بماء وسدر که غسل کند بآب وبرگ کنار واین امر برای وجوب است اگر جنب باشد والا مستحب است
استعمال سدر بآب بجهت مبالغه در تطهیر وتنظیف است رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي وظاهر عبارت آنست که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام مگر مراد باسلم اراده اسلام
باشد چنانکه در لفظ ابی داؤد آمده که قال قيس بن عاصم اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ارید الاسلام فامرنی ان اغتسل وگفته اند که اصح آنست که امر کرده شود داخل بشهادتین بعد از ان غسل داده
شود واختلاف کرده اند که آن واجب است یا مستحب وثانی اصح است وهمچنین مستحب است که شسته شود جامهای او وحلق کرده شود وختنه نموده شود الفصل الثالث عن عكرمة
مولای ابن عباس از فقهای مکه وتابعین است اصل او از بربر است باقی احوال در مواضع دیگر نوشته شده است قال ان اناسا من اهل العراق جاؤوا روایت است از عکرمه که گفت بعض مردم
از عراق آمدند نزد ابن عباس فقالوا پس گفتند يا ابن عباس اترى الغسل يوم الجمعة واجبا آیا اعتقاد میکنی غسل را روز جمعه واجب قال گفت لا اعتقاد نمیکنم غسل را روز
جمعه واجب ولكنه اطهر ولیکن غسل کردن پاک کننده تر است پس اطهر اسم تفضیل است از تطهیر بحذف زوائد چنانکه مذهب بعض نحاة است یا پاک تر است صاحب وی وخير لمن اغتسل
وغسل بهتر است مر کسی را که غسل کند ومن لم يغتسل فليس عليه بواجب وکسیکه غسل نکند پس نیست بر وی غسل واجب وآثم نمیگردد وی بترک آن وسأخبركم كيف بدأ الغسل گفت ابن
عباس ونزدیک است که خبر دهم شما را که چگونه بود آغاز مشروعیت غسل بروز جمعه كان الناس مجهودين بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار معیشت يلبسون الصوف میپوشیدند جامه
پشمینه بجهت فقر ونارسائی ويعملون على ظهورهم وکار میکردند بر پشتهای خود وكان مسجدهم ضيقا وبود مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز میکردند مسلمانان در ان تنگ مقارب
السقف نزدیک بود سقف وی ودر بعض نسخ سقف بضمتین بلفظ جمع آورده گویا اجزای سقفها مراد آورده اند که بلندی مسجد شریف هفت دست بود انما هو عريش بود مسجد مگر
خانه که بسازند از برگها وشاخهای خرما وهمچنین بود سقف آن مسجد وعریش نیز آن خانها را گویند که برای رز بسازند فخرج رسول الله پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم في يوم حار
در روزی گرم وعرق الناس في ذلك الصوف وخوی کرده بودند مردم در آن پشمینها که پوشیده بودند حتى ثارت منهم رياح آذى بذلك بعضهم بعضا تا آنکه برخاست از
ایشان بوهای که ایذا میکردند بسبب آن بعضی از ایشان بعضی را فلما وجد رسول الله پس هرگاه که یافت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تلك الرياح آن بوها را قال گفت يا ايها
الناس ای مردم اذا كان هذا اليوم چون باشد این روز یعنی روز جمعه فاغتسلوا غسل کنید وليمس احدكم وباید که بساید یکی از شما افضل ما يجد من دهنه بهتر وخوشتر از آنچه
بیابد از روغن خود وطيبه وخوشبوی خود قال ابن عباس ثم جاء الله بالخير پس آورد خدای تعالی برای مسلمانان نیکی وتوانگری وفراخی وخیر مال اکثر گویند ولبسوا غير الصوف و
پوشیدند جامهای پشمینه را وكفوا العمل وکفایت کرده شدند عمل را که در آن مشقت میکشیدند ووجه معیشت بهم میرسانیدند یعنی فراخ شد وجه معیشت بی مشقت ووسع مسجدهم
وفراخ کرده شد مسجد ایشان ونخستین کسی که توسعه در مسجد کرد عمر بن الخطاب بود وپس از وی عثمان بن عفان رضی الله عنهما وذهب بعض الذي كان يؤذي بعضهم بعضا من
العرق ورفت پاره از آنچه ایذا میکرد بعض مردم بعض را از عرق رواه ابو داؤد وحاصل این حکایت آنست که در ابتدا مأمور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتی که مذکور شد وچون علت
منتهی شد حکم نیز منتهی شد بانتهای علت چنانکه بر طرف شد سهم مؤلفة القلوب ببر طرف شدن علت آن وبعض گفته اند که غسل اول واجب بود بعد از آن منسوخ گشت اما قول بنسخ بی علم بتاریخ بعید است
وبعض گفته اند که غسل هرگز واجب نبود ومراد بوجوب درجایی که وارد شده است تأکید استحباب است پس معنی قول ابن عباس آن باشد که غسل همیشه مستحب بود وبعلت مذکور سابقا

بسبب آن ص

در رعایت تاکید و مبالغه بود پس از آن تاکید و مبالغه رفت و اصل استحباب باقی ماند و وجه اول اوجه است و بعضی از شراح بدان تصریح کرده اند واللہ اعلم **باب الحیض** حیض در لغت سیلان است
حاض الوادی میگویند چون سیلان کند آب وی و حیض نیز از او است و در شرع عبارت است از خونی که از رحم آید بی علت و ولادت و آنچه بعلت آید آنرا استحاضه گویند و آنچه بعد از ولادت
آنرا نفاس خوانند بالکسر و محیض بمعنی حیض آید و حیضه بکسر حا حالتی که زن بر آن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و گفته اند که حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف
میگردد بحکمت الٰهی بتغذیه ولد و از این جهت است که حیض نمی آرد حامله و چون بیرون می آید آنچه فاضل مانده از غذای ولد از آن خون آن نفاس باشد بعد از آن شیر میگردانند آن خون را که ماده فضل
بود و بدین سبب کم است که مرضعه حیض آید و اگر نه حامله و نه مرضعه بود و باقی میماند آنچه چون مصرفی ندارد بیرون می آید و اغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکه طبیعت و مزاج اقتضا
کند بیرون آید اما ابتدای حیض در حدیث آمده است که این چیزیست که نوشته است آنرا پروردگار تعالی بر دختران آدم و نیز آمده است که نخست که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان
ایشان در مساجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط میگشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از درآمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم که در حدیث واقع
شده است منافات بنساء بنی اسرائیل ندارد که بنات آدم بواسطه مراد نیست و حاکم و غیر او از ابن عباس آورده که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بهشت واللہ اعلم **الفصل الاول عن انس**
قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم گفت انس که یهود بودند وقتی که حیض میکرد زنی در میان ایشان **لم یواکلوها** با هم نمیخوردند با آن زن **ولم یجامعوهن فی البیوت** و نمی
درآوردند زنان را در خانه و همنشینی نمیکردند با ایشان در خانها **فسأل اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم النبی** پس پرسیدند یاران پیغمبر پیغمبر را از این حال یهود که حق است یا باطل
فانزل اللہ تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی برای این سوال آیت را که **ویسئلونک عن المحیض الآیة** تا آخر آیت تفسیر آنکه می پرسند ترا از حکم حیض **قل هو اذی** بگو در جواب ایشان که حیض
چیزی پلیدی است که طبع از آن نفرت دارد و ایذا میکند **فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ** پس گوشه گیرید از زنان و یکسو کنید زنان را در حالت حیض **وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ** و نزدیک
نشوید بزنان تا آنکه پاک شوند **فقال رسول اللہ** پس گفت پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم** در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب زنان در حال حیض **اصنعوا کل شیء الا النکاح** بکنید با
زنان هر چیز از مصاحبت و مجالست و مخالطت مگر جماع **فبلغ ذلک الیهود** پس رسید این سخن یهود را **فقالوا ما یرید هذا الرجل** پس گفتند یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول صلی اللہ
علیہ وسلم **ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه** که بگذارد از کار و بار ما چیزی را مگر آنکه مخالفت کند ما را در آن چیز **فجاء اسید** بضم همزه و فتح سین مهمله **بن حضیر** بضم حای مهمله و فتح ضاد
معجمه **وعباد** بفتح عین و تشدید موحده **بن بشر** بکسر بای موحده و سکون شین معجمه هر دو صحابی مشهوراند پس آمدند این دو صحابی **فقالا** پس گفتند **یا رسول اللہ ان الیهود تقول کذا و**
کذا بدرستیکه یهود میگویند از مضار و مفاسد و علل و استقام مجالست و مخالطت زنان در حالت حیض چنین و چنین **فلا نجامعهن** پس مجالست و مصاحبت نکنیم با زنان در این حال و در بعض نسخ افلا نجامعهن
بلفظ استفهام و در بعض فلا تجامعهن بلفظ نهی مخاطب **فتغیر وجه رسول اللہ** پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا **صلی اللہ علیہ وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما**
تا آنکه گمان بردیم ما که تحقیق خشم کرده است آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر آن دو صحابی که این حرف گفتند و سوء ادب نمودند **فخرجا** پس بیرون آمدند آن دو صحابی **فاستقبلهما هدیة من لبن** پیش
آمد ایشان را در کس شخصی که می آورد پیشکش از شیر **الی النبی** بسوی پیغمبر **صلی اللہ علیہ وسلم فارسل فی آثارهما** پس فرستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در پی ایشان کسی را و طلبید ایشان را **فسقاهما**
پس نوشانید ایشان را شیری که هدیه آورده بودند تا ظاهر شود اثر عنایت و التفات و تبدیل یابد جهل و نادانی ایشان بعلم و دانش که شیر مظهر آنست **فعرفا ان لم یجد علیهما** پس دانستند آن دو صحابی که
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خشم نگرفته است بر ایشان **رواه مسلم وعن عائشة** رضی اللہ عنها **قالت کنت اغتسل انا والنبی** گفت عائشه بودم من که غسل میکردم با پیغمبر **صلی اللہ علیہ و**
سلم من اناء واحد از یک ظرف **وکلانا جنب** و حال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطة الجنب بتفصیل گذشت **وکان یأمرنی فأتزر** و بود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار بندم
در ته خود پس ازار می بستم و اتزر بتای مشدد آمده و بمقتضای قاعده صرف فأتزر باید بهمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده است **فیباشرنی** پس می بسود و میرسانید بشره خود را ببدن
من **وانا حائض** و من حائض میبودم از این حدیث معلوم میشود که استمتاع بچیزی که در ازار است حرام است و حد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و مالک است
و احادیث دیگر ناظر در این است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض ما دون فرج یعنی وطی جائز است و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیه است و گفته اند که
گویا در آخر امر توسعه و ترخیص کردند و جز وطی هرچه باشد تجویز نمودند اما شک نیست که احتیاط و احتراس در قول ابوحنیفه است و کرمانی گفته که شافعیه را در اینجا سه مذهب است اصح آنست که حرام است
و دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی و مختار این است و سیوم آنکه اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد و وثوق داشته باشد بخود بجهت ضعف شهوت یا بسبب قوت ورع جائز است
والا نه **وکان یخرج رأسه الی** و عائشه میگوید که بود آنحضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوی من که در خانه میبودم **وهو معتکف** و حال آنکه آنحضرت معتکف می بود **فاغسله**
پس می شستم من سر مبارک او را **وانا حائض** و من حائض میبودم و از اینجا معلوم میشود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضای خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضای حائض درست است
متفق علیه وعنها قالت کنت اشرب وانا حائض و هم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه و حال آنکه من حائض **ثم اناوله النبی** پس میدادم آنرا
پیغمبر را **صلی اللہ علیہ وسلم فیضع فاه علی موضع فیّ** پس مینهاد آنحضرت دهن مبارک خود را بر جای دهن من **فیشرب** پس مینوشید از غایت محبت و عنایتی که بمن داشت **و**
اتعرق العرق و میبودم من که میخوردم بدندان گوشت را از استخوان **وانا حائض** و حال آنکه من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانی که گوشت
از وی خورده شده است **ثم اناوله النبی** بعد از آن میدادم آن استخوان را به پیغمبر **صلی اللہ علیہ وسلم فیضع فاه علی موضع فیّ** پس مینهاد دهن خود را بر جای دهن من
و در اینجا فیاکل نگفت گویا مقصود همان دهان نهادن بجای دهان محبوب بود نه گوشت خوردن چه گاهی باشد که گوشتی بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که بقیه میداشت **رواه مسلم**

خون

عنها قالت

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يتكئ في حجري وانا حائض بود آنحضرت که تکیه میکرد در کنار من و من حائض میبودم و حجر بفتح حاء و کسر هر دو آمده است ثم يقرأ القرآن
پس میخواند آنحضرت قرآن را متفق عليه وعنها قالت قال لي النبي گفت عائشه گفت مرا پیغمبر صلى الله عليه وسلم ناوليني الخمرة من المسجد بده و بیار برای من خمره را از مسجد
و خمره بضم خای معجمه و سکون میم و را سجاده خرد از حصیر بهمان قدر که یک کس بر آن نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند و بگیرد فقلت اني حائض پس گفتم
من که من حائضم چگونه دست در مسجد درآرم فقال پس گفت آنحضرت دست در آر باکی نیست ان حيضتك ليست في يدك بدرستیکه حیض تو نیست در دست تو رواه مسلم وعن
ميمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في مرط گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میگذارد در مرط بکسر میم و سکون را گلیم دراز از صوف یا خز بعضه
علي وبعضه عليه پاره از آن گلیم بر من بودی و پاره بر آنحضرت وانا حائض و حال آنکه من حائض بودم متفق عليه و ازینجا معلوم میشود که همه اعضای حائض پاک است بجز فرج والا
نماز در جامه که پاره از وی بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود الفصل الثاني عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى حائضا او امرأة في دبرها
کسیکه بیاید حائض را یا زنی را در پس خواه حره باشد یا امة باجماع کند او را در جای پس او كاهنا یا بیاید کاهن را و منجم در حکم اوست تا بپرسد از اشیاء را و تحقیق معنی کاهن در باب الکهانة گذشت
طلب و در فی بیا بیان شاء الله تعالى فقد كفر بما انزل على محمد پس بتحقیق کافر شد بدانچه فرستاده شده است بر محمد رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وفي روايتهما
و در روایت ابن ماجه و دارمی چنین آمده که فصدقه بما يقول یعنی کسیکه بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزیکه میگوید و اعتقاد کند که وی راست میگوید فقد كفر پس بتحقیق کافر شد
بدانکه اگر مراد اتیان بطریق استحلال و تصدیق باشد پس کفر محمول بر ظاهر است و اگر نه اینچنین باشد مراد کفران نعمت است و مقصود تغلیظ این شنائع و تشدید بر آنست و شیخ ابن حجر مکی در
شرح کتاب گفته که کفر نیست با اتیان امرأة در دبر اگر حلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت است از جهت شهرت خلاف در آن پس اجماع بر تحریم وی نیست چه جای آنکه از ضروریات
دین باشد و با استحلال اینچنین چیزی کفر لازم نیاید با آنکه حدیث ضعیف است چنانکه میگوید انتهی و برین تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر و سخت تر و منکر تر باشد اما اتیان ذکور در غایت شدت
و شناعت است که استحلال آن بی شبهه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست وقال الترمذي و گفته است ترمذی در تضعیف این حدیث لا نعرف هذا الحديث الا من
حكيم الاثرم عن ابي تميمة عن ابي هريرة نمی شناسیم این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده است آنرا از ابی تمیمه و وی از ابی هریره و گفته است معنی این حدیث نزد اهل علم محمول است
بر تغلیظ و گفته است که تضعیف کرده است بخاری این حدیث را از جهت اسناد وی و ابو تمیمه الهجیمی نام وی طریف بن مجالد است انتهی و در تقریب گفته است حکیم اثرم بصری در وی لین است
از طبقه سادسه است و در میزان الاعتدال گفته که لیس به باس و در کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده است او را و در وی نود و هفت رفته از عالم و در تهذیب گفته که یحیی بن معین
گفته است که وی ثقه است و عجلی گفته است انشاء الله تعالى وعن معاذ بن جبل قال قلت روایت است از معاذ بن جبل که گفت گفتم يا رسول الله ما يحل لي من امرأتي وهي حائض
چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است قال ما فوق الازار فرمود آنحضرت حلال است چیزیکه بالای ازار است این مؤید مذهب امام ابی حنیفه است و با وجود آنچه مروی است
والتعفف عن ذلك افضل و پارسائی نمودن و باز ایستادن از آن فاضل تر است از ترس آنکه مبادا واقع شود که حرام است و اما آنحضرت مامون است از آن رواه رزين وقال
محيي السنة اسناده ليس بقوي روایت کرد این حدیث را رزین و گفت محیی السنه که اسناد او قوی نیست وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا وقع الرجل باهله وهي حائض وقتیکه جماع کند مرد با اهلیه خود در حالت حیض فليتصدق بنصف دينار پس باید که تصدیق کند بنصف دینار که بحساب دیار ما نزدیک یک
روپیه و ثمن آن باشد و بعض یک دینار گفته و بعض عتق رقبه گفته و بعض گفته در آغاز خون دینار و در پایان آن نصف دینار یا دینار در زمان خون و نصف دینار بعد از انقطاع و بعض
عتق رقبه گفته طیبی گفته که اکثر برآنند که کفارت آن استغفار است و بدین شافعی و اصحاب ابی حنیفه برین اند رواه الترمذي وابو داود والنسائي والدارمي وابن ماجة
وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا كان دما احمر فدينار واذا كان اصفر فنصف دينار و هم از ابن عباس است که آنحضرت فرمود وقتیکه باشد حیض
خون سرخ پس کفارت آن دینار است و چون باشد زرد کفارت او نصف دینار است و این موافق آن قول است که از بعض نقل کرده شده که در آغاز خون دینار است و در پایان
آن نصف و احتمال دارد که هم در آغاز زرد باشد رواه الترمذي و گفته است که کفارت نزد اتیان حیض از ابن عباس آمده و این قول بعضی از اهل علم است و امام احمد و اسحاق باین
قائل اند و ابن مبارک گوید که استغفار کند پروردگار خود را و نیست کفارت بروی و از بعض تابعین نیز همچنین منقول است و سعید بن جبیر و ابراهیم نخعی از ایشانند الفصل الثالث عن زيد
بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال روایت است از زید بن اسلم که مولای عمر بن الخطاب و از اکابر تابعین است و امام زین العابدین بن علي
بن الحسين در مجلس او می نشست و سماع حدیث میکرد باقی احوال در رجال مذکور نوشته شده و ارسال میکرد در حدیث گفت که مردی پرسید از آنحضرت پس گفت آنمرد ما يحل لي من امرأتي
وهي حائض چه چیز حلال است مرا از زن من در حالتیکه وی حائض است فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تشد عليها ازارها
استوار می بندی بر زن ازارش را ثم شانك باعلاها پس کار تو با علای اوست یعنی ما فوق الازار مباح است و ما تحت الازار حرام چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است رواه مالك
والدارمي مرسلا وعن عائشة رضي الله عنها قالت كنت اذا حضت نزلت عن المثال على الحصير گفت عائشه بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم از بستر بر بوریا
فلم نقرب رسول الله صلى الله عليه وسلم پس نزدیک نمیشدیم یعنی از ازواج پیغمبر آنحضرت را ولم ندن منه حتى نطهر و قریب نمیشدیم از وی تا آنکه پاک میشدیم رواه
ابو داود ظاهر این حدیث منافی است بعض احادیث گذشته را که دلالت دارند بر مباشرت و مخالطت آنحضرت با ازواج مطهره خود در حالت حیض و جواب میدهند بآنکه شان ایشان

بآنحضرت ونگاه داشت ادب اینچنین بود که ملاحظه میکردند از خود جرأت ومبادرت نمیکردند تا آنکه آنحضرت ایشان را خود می طلبید پس میرفتند وبعض گفته اند که این حدیث منسوخ است باحادیث مباشرت ومخالطت بیشتر بدانکه در اکثر نسخ فلم تقرب است بنون چنانکه تقریر کردیم ومیگویند در جمیع نسخ اصل ابی داؤد همچنین است وبعض فلم تقرب بیا نیز روایت کرده اند یعنی نزدیک نمی آمد آنحضرت ویا از قربان است بمعنی جماع والله اعلم باب المستحاضة مستحاضه زنی را گویند که میرود خون از وی نه از حیض ونفاس بلکه از رگی که نام وعاذل است والفاظ که مشتق است از استحاضه همه بلفظ مجهول مستعمل میشوند وبعض الفاظ هستند که جز مجهول مستعمل نمیشوند چنانکه جن از جنون واغمی از اغماء وذلک سماعی وحکم وی حکم معذوران است مثل سلسل بول وامثال آن ووی نماز میگذارد وروزه میدارد و جماع با وی حرام نیست وتفصیل احکام وی در احادیث بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش بضم حای مهمله وفتح موحده وسکون تحتانیه وشین معجمه الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات است وقرشیه اسدیه است آمد نزد آنحضرت پس گفت یا رسول الله انی امرأة استحاض فلا اطهر بدرستیکه من زنی ام که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمیشوم افادع الصلوة آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کرد که همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استحاضه نیز نباشد فقال پس گفت آنحضرت لا مان نماز را انما ذلک عرق ولیس بحیض نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی از رگها ونیست حیض که از رحم میرود ودر حیض چون در هر ماهی البته چند روز میرود از جهت دفع حرج ومشقت نماز وروزه را عفو کردند وچون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه واجب گردانیدند قضای روزه را بعد از آن حکم استحاضه بیان فرمود وقبول خود فاذا اقبلت حیضتک فدعی الصلوة پس چون پیش آمد ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان ایام عادت خواهد بود واگر مبتدأ است اکثر حیض که ده روز است این در مذهب است ونزد ائمه دیگر در مبتدأه عمل بتمییز میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است واگر چنین نیست از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید وچون تمییز متعسر است اعتبار اکثر حیض ترجیح کرده اند وظاهر آنست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم واذا ادبرت وچون بگذرد ایام حیض تو فاغسلی عنک الدم پس بشوی از خود خون را ثم صلی پس نماز بگذار متفق علیه

الفصل الثانی عن عروة بن الزبیر عن فاطمة بنت ابی حبیش انها کانت تستحاض عروه بن الزبیر از فاطمه مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد فقال لها النبی پس گفت او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا کان دم الحیض فانه دم اسود چون باشد خون حیض پس بدرستی آن میباشد در غالب احوال خون سیاه یعرف شناخته میشود باین نشان فاذا کان ذلک فامسکی عن الصلوة پس چون باشد خون سیاه پس نگاهدار خویش را از نماز که آن خون حیض است فاذا کان الآخر فتوضئی وصلی پس چون باشد خون دیگر غیر سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران است فانما هو عرق پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است رواه ابو داؤد والنسائی وعن ام سلمة قالت ان امرأة کانت تهراق الدم بضم تا وفتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را تحقیق این لفظ وترکیب آن در شرح کرده شده است علی عهد رسول الله در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبی صلی الله علیه وسلم پس استفتا کرد وپرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت فقال لتنظر عدد اللیالی والایام التی کانت تحیضهن من الشهر پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها وروزها را که بود آن زن که حیض میکرد دران شبها وروزها از ماه قبل ان یصیبها الذی اصابها پیش از آنکه برسد او را آنچه رسیده است یعنی علت استحاضه دائمی فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر پس باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام از ماه فاذا خلفت ذلک فلتغتسل پس چون خود بگذارد آن قدر را از زمان یعنی فارغ شود از آن پس باید که غسل کند ثم لتستثفر بثوب پس باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود مثل پاردم اسپ که منع کند سیلان دم را استثفار بمثلثه وفای مفتوح چون پاردم ثم لتصل پس باید که نماز بگذارد ووضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است وجائز نیست او را دخول مسجد واعتکاف وطواف وامثال آن رواه مالک وابو داؤد والدارمی وروی النسائی معناه وعن عدی بن ثابت عن ابیه عن جده روایت است از عدی بن ثابت از پدر وی از جد وی قال یحیی بن معین در تعیین نام جد عدی اسمه دینار نام جد عدی دینار است وعدی بن ثابت تابعی ثقه است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه وواعظ ایشان ابن معین گفته که شیعی مفرط است ودارقطنی گفته رافضی غالی است اما ثقه وصدوق است مات سنة ست عشرة ومائة عن النبی جد عدی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال فی المستحاضة که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه تدع الصلوة ایام اقرائها ترک میکند نماز را در روزهای حیضهای خود که در هر ماه میدید التی کانت تحیض فیها آن روزها که بود آن مستحاضه حیض میکرد در آن روزها ثم تغتسل پس غسل میکند وتتوضأ عند کل صلوة ووضو میکند در وقت نماز وتصوم وتصلی وروزه میدارد ونماز میگذارد رواه الترمذی وابو داؤد وعن حمنة بفتح حای مهمله وسکون میم بنت جحش بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش است تحت مصعب بن عمیر بود وچون شهید شد مصعب طلحه بن عبید الله گرفت قالت کنت استحاض حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم استحاضه بسیار سخت فاتیت النبی پس آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفتیه تا طلب فتوی کنم او را واخبره وخبر دهم او را از حال خود وواقعه خود فوجدته فی بیت اختی زینب بنت جحش پس یافتم من آنحضرت را در خانه خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات المؤمنین است فقلت پس گفتم یا رسول الله انی استحاض حیضة کثیرة شدیدة بدرستیکه من استحاضه کرده میشوم استحاضه بسیار سخت فما تأمرنی فیها پس چه میفرمائی مرا در حکم آن استحاضه قال منعتنی الصلوة والصیام بتحقیق منع کرده مرا استحاضه نماز وروزه را قال انعت لک الکرسف گفت آنحضرت بیان کنم مر ترا پاره پنبه اگر بکنی بدان فرج خود را وکرسف بضم کاف وسین پنبه فانه یذهب الدم زیرا که آن دور میکند خون را ومنع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر وتا خون بفرج ظاهر نیاید حکم حیض واستحاضه متحقق نگردد قالت گفت حمنه هو اکثر من ذلک خون بیشتر است ازین که باز دارد آن را کرسف قال فتلجمی بفتح تا ولام وجیم مشدده فرمود پس لجام ببند فرج خود را یعنی جامه ببند بر صورت لجام اسب یعنی باجود کرسف یا بی آن وظاهر اول است قالت گفت حمنه هو اکثر من ذلک خون بیشتر ازان است قال گفت آنحضرت فاتخذی ثوبا پس بگیر جامه را یعنی بر لجام قالت هو اکثر من

ذلک

ذلک گفت این هم بیشتر است انما اثج ثجا یعنی نیست خون مگر که میریزم خون را ریختنی مانند باران فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سآمرك بامرین مر بانجام است
کرا امر کنم ترا بدو چیز ایهما صنعت هر کدام کنی از آن دو را که بکنی و قوت و قدرت بر آن داشته باشی اجزأ عنك من الآخر بسند کی میکند ترا از دیگری بامرهما برفع و نصب هردو
خوانده اند وان قویت علیهما و اگر قوی و قادری بر هر دو که هر کدام را که بخواهی کرد فانت اعلم پس تو دانا تری بآنچه اختیار میکنی آن را دو فقال لها گفت آنحضرت مر حمنه را در بیان حقیقت
استحاضه وتسلیه وتعزیه وی انما هذه رکضة من رکضات الشیطان نیست این علتی که رسیده است ترا یعنی استحاضه یا این خبط و حیرت که افتاده تو در آن مگر رکضه از رکضات
شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو و طهارت و نماز تو و اصل رکض دفع و جنبانیدن پای زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و از اینجا
معلوم میشود که شیطان را تصرفی در بدن آدمی نیز هست که بعلتها گرفتار میکرداند که بدان از عبادت پروردگار تعالی باز میدارد و بعد از آن بیان آن دو امر میکند و میفرماید فتحیضی بفتح تا
وحا و یا مشدده ستة ایام او سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن از ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل
مشارک اند در سن و قرابت و مسکن یا مخیر کردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند که او برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد
ذکر کرده باشد و آنکه فرمود فی علم الله معنیش آنست که رجوع تو بآن عادت مندرج است در آنچه دانانیده است ترا خدای تعالی به زبان من یا داخل است در آنچه دانسته و تشریع نموده است
مر مردم را و اگر راوی او شک باشد این قول راوی باشد و معنی والله اعلم که پیغمبر ستة ایام فرمود یا سبعة ایام ثم اغتسلی پس غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند
حتی اذا رأیت انك قد طهرت تا آنکه چون دیدی و دانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بگذشتن ایام مذکوره واستنقأت و پاکیزه شدی بحسب معتقد وفصلی ثلثا
وعشرین لیلة پس بگذار نماز بیست و سه شب بتقدیر که ایام حیض هفت روز اعتبار کنی او اربعا وعشرین لیلة یا بیست و چهار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دهی وایامها
و در روزهای این شبها یعنی وضو کردن برای هر نماز چنانکه حکم معذور است وصومی و روزه دار فان ذلك یجزئك پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وکذلك فافعلی کل
شهر و همچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض بر خود جاری کن و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن کما تحیض النساء چنانکه
حیض می بینند زنان وکما یطهرن و چنانکه پاک میشوند ایشان میقات حیضهن وطهرهن در وقت حیض خود و طهر خود بعد از آن بیان امر ثانی از آن دو امر کرد که مخیر کردانید در آن
بقول خود وان قویت علی ان تؤخرین الظهر و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت وتعجلین العصر و شتابی کردن عصر و گذاردن
آن در اول وقت فتغتسلین وتجمعین بین الصلوتین الظهر والعصر پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است وتؤخرین المغرب وتعجلین العشاء ثم
تغتسلین وتجمعین بین الصلوتین و تاخیر کنی مغرب او شتابی کنی عشا را بگذاردن آن در اول وقت پس غسل کنی و جمع کنی میان دو نماز فافعلی پس بکن این دو غسل را و جمع را میان
این نمازها وتغتسلین مع الفجر و اگر قوت داری که یک غسل دیگر کنی با نماز فجر فافعلی پس بکن آن را و بگذار با آن نماز فجر وصومی و روزه بدار ان قدرت علی ذلك اگر قدرت
داری بر آنچه ذکر کرده شد و تاخیر ظهر و مغرب از وقت که گفت دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر و عشا چنانکه جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه
از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشا و برین وجه که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر را و آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده و
حدیث آینده نیز ظاهر در آنست پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکند یکی برای ظهر و عصر و دیگر برای مغرب و عشا و غسل دیگر برای فجر و صورت دیگر آنست که برای هر نماز غسل کند
چنانکه در ضمن قول وی فرمود وان قویت علی ان تؤخرین الظهر الی آخره اشارت است بآن زیرا که ازین عبارت عجز وی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میگردد و این مذهب امیر المؤمنین علی و عبدالله بن
مسعود و ابن الزبیر و جماعه از تابعین است و طیبی گفته که این مذهب اشبه و الیق است بفقه و مذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین بغسل واحد و این مذهب اشبه است باین حدیث که در
وی تسهیل و تیسیر است نسبت بغسل برای هر نماز و اشارت باین است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا اعجب الامرین الی و این یعنی غسل کردن بر وجه
مذکور خوشتر آینده تر است نزد من از امر دیگر که غسل است برای هر نماز چنانکه عادت شریف اوست در تسهیل و تیسیر بر امت و در حدیث آمده است که ما خیر بین الامرین الا اختار ایسرهما رواه
احمد وابوداود والترمذی الفصل الثالث عن اسماء بنت عمیس بضم عین و فتح میم صحابیه جمیله عاقله صالحه است هجرت کرد همراه زوج خود جعفر بن ابی طالب بحبشه پس زائید برای وی عبدالله
بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزوج کرد او را ابوبکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزوج کرد او را علی بن ابی طالب پس
زائید برای وی یحیی و بود از خادمان و محبان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت روایت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و ابوموسی اشعری رضوان الله علیهم اجمعین
قالت قلت گفت اسما گفتم یا رسول الله ان فاطمة بنت ابی حبیش استحیضت منذ کذا وکذا فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین و چندین مدت یعنی
مدت دور و دراز فلم تصل پس نماز نگذارده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب سبحان الله ان هذا من الشیطان بدرستیکه
این علت از شیطان است که وی را از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث حمنه گذشت انما هذه رکضة من رکضات الشیطان لتجلس فی مرکن میباید که بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم و سکون را
و فتح کاف نام آوند کلان است که گرفته میشود در وی آب برای غسل فاذا رأت صفارة بضم صاد فوق الماء پس چون ببیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر است چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون میشود بلکه از ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر اصفرار است که در آخر وقت عصر می باشد و عصر یوم در آن وقت مکروه است
مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر را و عصر را یک غسل وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا

وابوداود ص

واحدا وغسل کند نماز برای مغرب وعشا یک غسل وتغتسل للفجر غسلا واحدا وغسل کند مر فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت وتوضأ و باید که وضو کند فیما بین ذلک
درمیان این غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر وعصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب وعشا چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد نوافل است
در اوقاتی که درمیان این نمازها است اگر خواهد نفل بگذارد وضو کند رواه ابوداود وقال وگفت ابوداود روی مجاهد عن ابن عباس روایت کرده است مجاهد از ابن
عباس که گفت لما اشتد علیها الغسل هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بر آن زن غسل برای هر نماز امرها ان تجمع بین الصلوتین فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان دو نماز
بیک غسل تمام شد بعون الله و توفیقه کتاب الطهارة والحمد لله تعالی ویتلوه کتاب الصلوة صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از ان جهت گفتند که
مشتمل است بر معنی دعا و صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وی بآتش نیز آمده و این معانی نیز مناسب است بحقیقت
نماز گویا که نفس مصلی را میگدازد بآتش مجاهده و میسوزد گناهان او را و راست میگرداند از اعوجاجی که در طبیعت او ست الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس نمازهای پنجگانه والجمعة الی الجمعة و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر ورمضان الی رمضان و روزه ماه رمضان
تا روزه ماه رمضان دیگر مکفرات لما بینهن کفارت کننده و پوشنده و محو کننده اند مر گناهان را که واقع شده اند درمیان اینها اذا اجتنبت الکبائر وقتی که پرهیز کرده شوند و
پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده و بخشیده نمی شوند مگر بتوبه اما صغائر بخشیده میشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر کرده موجب
تخفیف در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد رواه مسلم اگر گویند که چون صغائر همه بنمازهای یومیه مکفر شدند برای جمعه چه ماند و چون
بجمعه ها مکفر گشتند رمضان کفارت چه چیز گردد جوابش آنکه مراد آنست که این اعمال همه مکفر اند و صلاحیت آن دارند که اگر یکی نشد دیگری بشود و مثلا اگر یکی در نماز تقصیر کرد جمعه مکفر گردد
و اگر در جمعه یا در هر دو تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد و اگر همه شوند مجموع مکفر گردد و باعث زیادت تکفیر و تنویر شود در مثال چراغهای متعدد افروخته شده که هر یکی در روشن کردن خانه
کفایت دارد وعنه وهم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوئی که روان است
بر در خانه یکی از شما یغتسل فیه کل یوم خمسا غسل میکند وی در آن جوی هر روز پنج وقت هل یبقی من درنه شیء آیا باقی میماند از چرک و ریم وی که بر اندام خود دارد هیچ چیزی
قالوا گفتند صحابه در جواب آنحضرت لا یبقی من درنه شیء باقی نمی ماند از چرک وی چیزی قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا فرمود آنحضرت پس حال
و مثال نمازهای پنجگانه است که محو میکند و پاک میگرداند خدای تعالی بآنها گناهان را یعنی گناهان صغیره را متفق علیه وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال ان رجلا اصاب
من امرأة قبلة گفت ابن مسعود که مردی رسید از زنی بوسه را یعنی بوسه کرد او را و گفته اند که نام آن مرد ابو الیسر است بفتح یای تحتانیه و سین مهمله از قبیله انصار بود خرما می فروخت زنی بوی
آمد تا خرما بخرد پس او را آن میل شهوانی پیدا شد گفت خرما درون خانه بهتر و شیرین تر از این است پس با این بهانه زن را درون خانه برد و با وی بوس و کنار کرد زن گفت از خدا بترس
چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را از این حال پس آنحضرت هیچ نگفت و فرمود تا حق تعالی چه فرماید
بعد از آن آنمرد نماز گذارد فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که واقم الصلوة طرفی النهار و بر پا دار نماز را در هر دو طرف روز که بامداد و شبانگاه است یعنی
نماز صبح و شبانگاه ظهر و عصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است و زلفا من اللیل و بگذار نماز را در چند ساعت که نزدیک بروز اند و مراد بدان نماز مغرب و عشا است و زلف
بضم زا و فتح لام جمع زلفه بمعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز و در ان ره نباشد چنانکه ظلم جمع ظلمت و بعضی از طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب مراد داشته اند صبح و
ظهر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل را بخصوص عشا گردانیده ان الحسنات یذهبن السیئات مقصود این است بدرستیکه نیکیها می برند بدیها را و مراد بسیئات
گناه صغیره است که مکفر میگردد بنماز و روزه و مرجئه این آیت را بر عموم حمل کرده اند و در سیئات کبائر را نیز داخل داشته و جمهور اهل سنت بر آنند که مخصوص بصغائر است بدلیل احادیث
که دلالت دارند بر آن کذا فی فتح الباری فقال الرجل پس گفت آن مرد یا رسول الله الی هذا آیا مر است این حکم و این فضل مخصوص بمن است قال گفت آنحضرت لجمیع امتی کلهم
مر همه امت مراست و کلهم مبالغه است در تاکید و در بعض روایات کلهم نیست وفی روایة و در روایتی چنین واقع شده لمن عمل بها من امتی مر هر کسی است که عمل کند بحسنات
از امت من متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل فقال گفت انس آمد مردی پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا بدرستیکه من رسیده ام و کرده ام فعلی را
که موجب حد است فاقمه علی پس بپا کن حد را بر من و بزن حد مرا قال ولم یسأله عنه گفت انس و نپرسید آنحضرت او را که چه فعل کرده است وحضرت الصلوة و
حاضر شد نماز و در رسید وقت آن فصلی مع رسول الله پس گذارد آنمرد نماز با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة قام الیه الرجل
پس هرگاه که پرداخت آنحضرت نماز را ایستاد آن مرد فقال پس گفت یا رسول الله انی اصبت حدا فاقم فی کتاب الله بدرستیکه من کرده ام کاری که موجب حد است
پس اقامت کن در من حکمی را که در کتاب خدا است قال الیس قد صلیت معنا گفت آنحضرت آیا نیست که بتحقیق گذارده تو نماز با ما قال نعم گفت آری گذارده ام نماز با شما
قال گفت آنحضرت فان الله قد غفر لک ذنبک پس خاطر جمع دار زیرا که خدای تعالی بتحقیق آمرزید مر ترا گناه ترا او حدک شک راوی است که ذنبک گفت و یا حدک متفق
علیه بدانکه ظاهر از اصابت حد آنست که ارتکاب کبیره کرده باشد مثل زنا یا سرقه و خوران و آنحضرت حکم کرد بآمرزیده شدن آن بسبب نماز که ادا کرده بود با آنحضرت پس از این استدلال
میکرد که کبائر نیز مکفر میشوند مگر آنکه آنمرد گمان برده باشد که آن فعل موجب حد است اگرچه در واقع نه چنان بود یا مراد بحد تعزیر داشت و نیز ظاهر از نا پرسیدن آنحضرت تحقیق

نا کردن

ناکردن که صغیره کردی یا کبیره آنست که مغفرت شامل هر دو قسم است مگر آنکه گویند که آنحضرت دانست بنور نبوت یا بوحی که صغیره کرده است و موجب حد نکرده است از جهت آن نپرسید و هم از جهت
گفت آنرد در کرت ثانیه که اقامت کن در من کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد هر چه حکم خدا است اقامت فرما کذا قالوا آنکه گفتم در ح بخاطر فقیر میرسد شاید که آن از خصوصیات نماز گذاردن همراه
آنحضرت بوده باشد و در قصه سابق ثابت نشده است نماز گذاردن آن مرد با آنحضرت بلکه صاحب کشاف گفته که امر کرد آنحضرت آن مرد را که وضو کند و بگذارد دو رکعت و این گفته
کاتب حروف در مدینه مطهره افتاد و در بعض زیارات شریف امید که بر ثواب باشد و پرتوی از نورانیت آن وقت باشد والله اعلم وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال سألت النبی گفت ابن
مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای الاعمال احب الی الله تعالی کدام یک از عملها محبوبتر و فاضلتر است نزد خدای تعالی قال الصلوة لوقتها فرمود محبوبترین
در وقتش که مکروه نباشد و در لفظ بخاری علی وقتها و در بعض روایات فی اول وقتها نیز آمده و گفته اند که این روایت ضعیف است قلت ثم ای گفت ابن مسعود گفتم پس کدام عمل محبوب
تر است قال بر الوالدین فرمود نیکی کردن با مادر و پدر و فرمان برداری کردن و نرنجانیدن ایشان را قلت ثم ای گفتم بعد از وی کدام عمل احب است قال الجهاد فی سبیل الله
فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض نشده باشد قال حدثنی بهن گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آنحضرت مرا باین اعمال یا باین کلمات ولو استزدته لزادنی و اگر طلب زیادت
میکردم از آنحضرت و دیگر پرسیدم از حضرت وی دیگر مراتب اعمال را یا مطلق مسائل را زیاده میکرد برای من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت والتفات آنحضرت است ولیکن
رعایت ادب و خوف ملال آنحضرت بران داشت که نپرسیدم چنانکه در روایت مسلم آمده است متفق علیه بدانکه احادیث در بیان افضل اعمال مختلف آمده است در بعض احادیث آمده
که بهترین اعمال اسلام و اطعام طعام وافشای سلام است و نماز گذاردن در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آنست که مردم از دست و زبان تو سلامت مانند
و نیز آمده که افضل اعمال جهاد است که در وی خیانت نکند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکند و نیز آمده که افضل اعمال ذکر خدا است و آمده است که بهترین اعمال آنکه دائم کنند برآن
مواظبت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومی را چیزی فرمود که بحال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و در ان راغب تر بودند یا باعتبار اختلاف وقتها
چنانکه جهاد در ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر اند برانکه نماز فاضلتر از صدقه است و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضلتر از نماز گردد و یا بحسب
وجوه فاضلترین و حیثیات مختلف است هر کدام بوجهی و حیثیتی در جای خود فاضلتر از دیگری است و این سخن اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظ وعن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة حدی که واقع است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز است چه نماز حاجز و فاصل بود که
نمیگذاشت که بنده بکفر برسد چون فاصله نماز از میان رفت مانع برطرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس حائل باشد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار از میان برافتاد
فاصله برطرف شد این بآن واصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر رواه مسلم و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز
و اشارت است بآنکه تارک صلوة نزدیک است که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعض صحابه نیز چنین مروی است که نزدیک بتکفیر است و نزد بعض علما که شافعی و مالک از ایشانند
واجب است قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه واجب است ضرب و حبس در زندان تا وقتی که بگذارد نماز را الفصل الثانی عن عبادة بن الصامت روایت است از عبادة بن صامت
و بتخفیف میم مده که از مشاهیر صحابه و کبار ایشانست احوال وی در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات افترضهن الله تعالی
پنج نماز است که فرض گردانیده است آنها را خدای تعالی من احسن وضوءهن وصلاهن لوقتهن کسی که نیک کند رعایت سنن و آداب وضو برای آن نمازها و بگذارد آنها را در وقتهای آن
واتم رکوعهن وخشوعهن و تمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنها را خصوصا رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در آنها بیشتر است و مخصوص بنماز اند و اکثر مردم در آن تهاون میکنند
کان له علی الله عهد ان یغفر له میباشد بر خدا عهد که بیامرزد او را و مراد وعده حقتعالی است بآمرزیدن آنکس و چون وعده او حق است و خلف در ان جائز نه تعبیر بعهد کرد که تعهد
میکرد و لازم میکند کسی بر خود و نگاه میدارد آنرا و من لم یفعل ذلک و کسی که نکند آنرا و نگذارد نماز را بر آن وجه فلیس له علی الله عهد پس نیست مر او را بر خدا عهد لازم بآمرزیدن
وی ان شاء غفر له وان شاء عذبه اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و درین حدیث دلیل است بر آن که تارک صلوة کافر نیست و مرتکب کبیره واجب
نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه احمد وابو داؤد وروی مالک والنسائی نحوه وعن ابی امامة رضی الله
عنه روایت است از ابو امامه باهلی که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا خمسکم بگذارید پنج نماز خود را وصوموا شهرکم و روزه دارید
ماه خود را که رمضان است وادوا زکوة اموالکم و بدهید زکوة مالهای خود را ظاهرا در آن وقت که این حکم کرده اند حج فرض نشده بود واطیعوا اذا امرکم و فرمان برداری کنید خداوند
امر خود را که خلیفه و نائب خدا است اگر بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا امر نکند تدخلوا جنة ربکم می درآئید بهشت پروردگار خود را رواه احمد والترمذی وعن عمرو بن
شعیب عن ابیه عن جده حال این اسناد در موضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین
امر کنید فرزندان خود را بنماز گذاردن در حالی که ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گذاردن واضربوهم علیها وهم ابناء عشر سنین و بزنید فرزندان خود را بر ناگذاردن
نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید وفرقوا بینهم فی المضاجع و جدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه چنانکه برادر و خواهر در یک بستر نخسپند این نیز احتیاط است و پرهیز
از موضع تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و شدتی پیدا می آید و در هر هفت سال حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر
بدان کرده شود و در هر هفت سال دیگر خود بحد بلوغ میرسد و چون عدد ده عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغه در ان فرمود تا اگر نکند بزنند و تادیب نمایند و هم از جهت

عمدا نماز نگذارد نسخه
ص

فرمود که تفرق کنید در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنهٔ شهوت و وقوع در مفسده است رواه ابو داؤد روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از عمرو بن شعیب وکذا رواه فی شرح السنة عنه وهمچنین
روایت کرد محی السنة در شرح السنة از عمرو بن شعیب وفی المصابیح عن سبرة ودر کتاب مصابیح روایت کرده عن سبرة بفتح سین مهمله وسکون بای موحده بن معبد بفتح میم وبای موحده صحابیست ساکن مدینه نوزده
حدیث روایت کرده وعن بریدة رضی الله عنه بضم با وفتح را اسلمی از مشاهیر صحابه است احوال او در مواضع نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العهد الذی بیننا و
بینهم الصلوٰة عهد ما ای که میان ما و میان منافقان است نماز است وما که منافقان را نمیکشیم واحکام اسلام بر ایشان جاری میکردانیم بجهت آن است که ایشان تشبه بمسلمانان در انقیاد ظواهر احکام آمدند
وعمده در آن حاضر شدن ایشان برای نماز و لزوم جماعت است فمن ترکها فقد کفر پس هر کس که از ایشان ترک کند نماز را پس بتحقیق ظاهر شد کفر او وبیرون آمد از دائرهٔ اسلام وجاری نکرده در روی
احکام ویحتمل که این حکم مخصوص بمنافقان نباشد وضمیر بینهم راجع بجمیع امت اجابت باشد واین معنی مناسب تر است بقول او فقد کفر رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجة الفصل
الثالث عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی آمد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم این مرد همان ابو الیسر است که قصهٔ او گذشت یا دیگری است وظاهر همین است
از جهت اختلاف ومغایرتی که در هر دو حدیث است والله اعلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انی عالجت امرأة فی اقصی المدینة من سیده ام وملاعبت کرده ام با زنی وگرفته ام او را
در نهایت مدینه وجانبی دور از آن وانی اصبت منها ما دون ان امسها وبدرستیکه من رسیده ام از آن زن وکرده ام با وی آنچه جز جماع وپایان تر از آن است مانند بوس وکنار وجز آن فانا هذا
فاقض فی ما شئت پس من اینک حاضرم پس حکم کن در حق من هر چه میخواهی فقال له عمر پس گفت مر آن مرد را عمر رضی الله عنه لقد سترك الله بتحقیق پوشیده است ترا خدای تعالی این حال را بر مردم
آشکارا نساخت لو سترت علی نفسك اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بهتر بود وحکم هم همچنین است که گناه پوشیده را توبه هم پوشیده باید کرد وآشکارا کردن گناه پوشیده هتک حرمت شریعت است
قال ولم یرد النبی صلی الله علیه وسلم شیئا گفت عبد الله بن مسعود وجواب باز نداد آن مرد را آنحضرت چیزی یا رد نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر عمر رض بدین سخن که گفت وقام الرجل
فانطلق وایستاد آن مرد وروان شد فاتبعه النبی پس فرستاد در پس آن مرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم رجلا مردی را فدعاه پس خواند او را وتلا علیه هذه الآیة وخواند بر آن مرد
این آیت را که واقم الصلوٰة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد ذلك ذکری للذاکرین آن یاد دادن و
پند کردن است مر یاد کنندگان را این تمهٔ آیت است که در آنجا مذکور نبود فقال رجل من القوم پس گفت مردی از قوم وبعض گفته اند که آن مرد عمر است رضی الله عنه وبعض گفته اند معاذ بن جبل
یا نبی الله هذا له ای پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست خاصة فقال پس گفت آنحضرت بل للناس کافة بلکه برای مردم است همه رواه مسلم وعن ابی ذر رضی الله عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم خرج زمن الشتاء روایت است از ابی ذر که آنحضرت بیرون آمد در زمان زمستان والورق یتهافت وحال آنکه برگهای درختان می افتاد پیاپی چنانکه در خزان می افتد فاخذ
بغصنین من شجرة پس گرفت آنحضرت دو شاخ را از درختی قال گفت ابو ذر فجعل ذلك الورق یتهافت پس افتادن گرفت برگهای آن درخت بیشتر از آنچه بطور خود می افتاد چنانکه عادت است
که بجنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد قال فقال گفت ابو ذر پس گفت آنحضرت ونداکرد مرا که یا اباذر قلت لبیك بخدمت ایستاده ام چه میفرمائی یا رسول الله قال گفت آنحضرت ان العبد المسلم
لیصلی الصلوٰة یرید بها وجه الله بدرستیکه بندهٔ مسلمان هر آینه میگزارد نماز را در حالیکه میخواهد بآن نماز ذات پاک خداوند تعالی را بی شائبهٔ غرض وعوض بلکه بمحض امتثال امر وطلب رضای او سبحانه
فتهافت عنه ذنوبه پس پیاپی می افتد از بنده گناهان او کما یتهافت هذا الورق عن هذه الشجرة چنانچه می افتد این برگها ازین درخت وتهافت در هر دو جا برفع روایت است ودر ثانی
بفتح نیز آمده رواه احمد وعن زید بن خالد الجهنی بضم جیم وفتح ها رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی سجدتین لا یسهو فیهما کسیکه بگزارد دو رکعت
نماز را که سهو وغفلت نکند در آن یعنی بحضور دل وخشوع باطن بگزارد غفر الله له ما تقدم من ذنبه بیامرزد خدای تعالی مر او را هر چه گذشته است از گناه وی یعنی صغائر رواه احمد وعن
عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر الصلوٰة یوما روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت ذکر کرد فضل وشرف نماز را روزی فقال پس گفت
آنحضرت من حافظ علیها کسیکه نگاهبانی کند بر نماز با دامت واداء آن بفرائض وواجبات وسنن وآداب آن کانت له نورا باشد مر او را نماز سبب نورانیت وبرهانا وحجت قوی و
پیدا ونجاة وسبب رستگاری او از عذاب یوم القیامة روز قیامت ومن لم یحافظ علیها وکسیکه محافظت نکند بر نماز ونگزارد بر وجه مذکور لم تکن له نورا ولا برهانا ولا نجاة
نباشد نماز برای وی نور ونه برهان ونه نجات وکان یوم القیامة وباشد آنکس روز قیامت مع قارون وهامان وفرعون وابی بن خلف با این کافران کنایت است از در آمدن او
در دوزخ وتغلیظ وتشدید است در آن اگر چه اینها همیشه در دوزخ باشند ودر جای بدتر از آن باشند وابی بن خلف بفتح لام یکی از شقیای قریش است که آنحضرت او را بدست شریف خود در روز [illegible] کشت
واو را اشقای امت گویند رواه احمد والدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن شقیق قال کان اصحاب رسول الله عبد الله بن شقیق که از ثقات تابعین است
وکبار ائمه اثبات است از عمر وعلی وعثمان وعائشه سماع دارد ومات سنة ثمان ومائة گفت بودند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکه کفر غیر الصلوٰة
اعتقاد نمیکردند هیچ عملی را که ترک او کفر باشد غیر نماز رواه الترمذی وعن ابی الدرداء رض قال اوصانی خلیلی گفت ابو الدرداء اندرز کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم ان لا تشرك بالله شیئا که انباز مکردان بخدا چیزی را وان قطعت وحرقت واگر چه پاره پاره کرده شوی وسوخته شوی و [illegible] صیت با خذ عزیمت وقطعت بتخفیف
وتشدید هر دو روایت است وحرقت بتشدید ولا تترك صلوٰة مکتوبة متعمدا وترک مکن نماز فرض را دیده ودانسته واگر خواب برد یا فراموش کرد دار آن چیزی دیگر است فمن ترکها
متعمدا فقد برئت منه الذمة پس هر که ترک کند نماز فرض را دیده ودانسته پس بتحقیق بیزار شد از وی عهد مسلمانی وبر آمد از دائرهٔ اسلام ولا تشرب الخمر ونخوری شراب را فانها
مفتاح کل شر زیرا که وی کلید هر بدی است چه مانع وزاجر از بدی عقل است وچون عقل رفت در هر بدی گشاده شد ولهذا او را ام الخبائث خوانند رواه ابن ماجة باب المواقیت

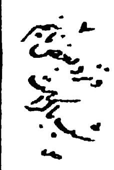
مواقیت جمع میقات است بمعنی وقت و وقت زمان مفروض برای امری و تعیین و تقدیر اوقات خمسه برای نماز بحکم شارع است و عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی و حکمتها در وی توان یافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی زاد در شب در خواب بود و از شکرانه نعمت شب از امن و امان و عافیت غافل و از اسباب تحصیل معیشت معطل و حکم میت داشت و برآمدن روز حیاتی نو نصیب وی شد و مستعد تحصیل اسباب زندگانی گشت از برای شکرانه این نعم و تلافی تقصیرات نماز گذشته فجر تشریع فرمودند و چون اسباب معیشت حاصل کرد و بفضل نعم مولی تعالی از مطاعم و مشارب و خزائن مخصوص گشت بشکرانه آن نماز پیشین فرض گردانیدند و چون عادت انسانی در نیم روز خواب و استراحت و فراغت است از برای تلافی این تقصیر و غفلت نماز دیگر فرض شد و چون بعد از نماز عصر ببازار رفتن و خرید و فروخت کردن و بکار دنیا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد و چون بعد از وی عادت بعشی و منام جریان داشت نماز خفتن فرض کرد نماز برای اتمام نعمتهای نهار و تحسین خاتمه که در حکم موت است و بالجمله عبادات همه از برای شکرانه نعم است و چون نعمتهای الهی در ساعات لیل و نهار بطریق اتصال متواتر و متوالی است باید که بنده یکساعت از عبادت مولی تعالی فارغ نباشد فضل و رحمت وی سبحانه اقتضای آن کرد که عبادت را برین پنج وقت که عمده اوقات است مقسوم و مقصور گردانید و اگر نه در حقیقت غفلت از یاد حق و تقصیر در شکر وی تعالی بابی از کفران نعمت است مثنوی

هر انکو غافل از حق یکزمانست　　دران دم کافرست اما نهانست
اگر آن غفلتش پیوسته بودی　　در اسلام بروی بسته بودی

نعوذ بالله من الکفر و الکفران

الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس ابتداء ببیان وقت ظهر بجهت آنست که وی اول نمازیست که بجماعت گذارده شد بآمدن جبرئیل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز چنانکه در فصل ثانی بیاید و باین جهت او را صلوة الاولی یعنی نماز پیشین خوانند و وقت نماز پیشین هنگام میل کردن آفتاب است از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت اینست و آخر وقتش انکه میفرماید **وکان ظل الرجل کطوله** و باشد سایه شخص بمقدار درازی وی و در این فی زوال که عبارت است از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیزی را در اکثر بلاد که آفتاب در انجا بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه میباشد ورای این سایه تا رسیدن سایه بمثل آن چیز گردد وقت پیشین است **ما لم یحضر العصر** مادام که حاضر نگردد عصر و نرسد وقت وی یعنی گشتن سایه بمثل آن چیز مقصود از ذکر این کلام تقریر و تاکید است و در وی دلیل است بر انکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست چنانکه با امام مالک نسبت کرده اند و در شرح بیان شده است پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر است و ابتدای وقت عصر **ووقت العصر ما لم تصفر الشمس** و وقت نماز دیگر از ابتدای گشتن سایه مانند درازی شخص است مادام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار است که کراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است و مراد باصفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص آفتاب است چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب است که بر دیوارها افتاده است چنانکه بیاید و بدانکه مذهب ائمه ثلثه و ابی یوسف و محمد و زفر و حسن از ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص است بمثل قامت وی بعد از فی و وقت عصر و این حدیث دلیل ایشانست و روایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین است و بعض گفته اند که فتوی هم برین است و مشهور از مذهب وی رضی الله عنه آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آنست گفته که حدیث ابردوا بالظهر که بیاید دلالت دارد بر ابراد ظهر و اشد حر در دیار ایشان وقت رسیدن سایه بمثل است پس در حدیثین تعارض آمد و احتیاط در آنست که وقت بشک نگذرد و دلائل دیگر نیز در شرح تحریر یافته است و گفته اند که مختار آنست که ظهر را از مثل در نگذرانند و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم **ووقت صلوة المغرب ما لم یغب الشفق** و وقت نماز شام از غروب است تا آنکه غائب نشده است شفق و شفق نزد اکثر ائمه عبارت است از سرخی که بعد از فرو شستن آفتاب پیدا آید و عامه اهل لغت نیز برانند و نزد امام ابو حنیفه و طائفه از علما سپیدی که بعد از سرخی پیدا گردد و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز سرخی است و دلائل جانبین در شرح ذکر کرده شده است و بروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر است و در حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در حضر گاهی نزول حمرت میکند پس پوشیده آن از دیوارها و مکان میده میشود که غائب شد و چون غائب گردد بیاض یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی نیز حمرت است ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت و بالجمله احتیاط در حق مغرب باعتبار حمرت است و در حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین چنانکه در ظهر و عصر گذشت و نزد امام شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو و اذان و اقامت و پنج رکعت است و رافعی که از ائمه مذهب شافعی است گوید اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند روا باشد و دلیل این قول آنست که جبرئیل آنرا در هر دو روز در یک وقت گذارد و اگر وسیع و ممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نماز را اشارت بآن کردی و در قول قدیم موافق ائمه دیگر است و شیخ محی الدین نووی گفته است که احادیث صحیح صریح است بقول قدیم و اختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی و بیهقی و غزالی و مختار بعض قول جدید است والله اعلم **ووقت صلوة العشاء الی نصف اللیل الاوسط** و وقت نماز خفتن از غائب شدن شفق تا نیم شب میانه است یعنی نیم شب بی زیادت و نقصان و طیبی گفته که مراد بمقدار نیم شب متوسط است یعنی معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهرتر است چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخیر باید کرد و این دو ثلث کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب درازترین شبها و عکس این اولی و انسب است فافهم و بر هر تقدیر این حد وقت مختار است و وقت جواز تا قبیل طلوع فجر است **ووقت صلوة الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس** و وقت نماز بامداد از برآمدن صبح صادق است تا آن زمان که نه برآمده است آفتاب و ظاهر حدیث دال است که وقت صبح همه وقت اختیار است و بعض گفته اند وقت اختیار تا اسفار است و بعد از وی وقت جواز است **فاذا طلعت الشمس فامسک عن الصلوة** پس چون برآید آفتاب بازمان از نماز **فانها تطلع بین قرنی الشیطان** زیرا که آفتاب می برآید میان دو شاخ شیطان یعنی دو جانب سر وی چنانکه آمده است که شیطان می ایستد در مواجهه آفتاب و نزدیک میکند سر خود را بوی و همچنین در وقت غروب پس میباشد در مقابل کسی که می پرستد آفتاب را و واقع میشود سجده کفار بسوی وی پس می اندازد در خیال خود و خیال اعوان خود که این عبادت برای او میکنند و بسوی او سجده می آید پس نهی کرد آنحضرت امت خود را از نماز کردن درین وقت تا عبادت پرستندگان حق در غیر وقت عبادت پرستندگان شیطان باشد و بدین خالص موصوف باشند و در بیان معنی قرن توجیهات دیگر نیز کرده اند که در شرح ذکر کرده ایم **رواه مسلم وعن بریدة رض قال ان رجلا سأل رسول الله** گفت بریده که مردی پرسید پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم عن وقت الصلوة** از تعیین اوقات نماز که اول و آخر وقت هر نماز چیست **فقال له صل معنا هذین یعنی الیومین** پس گفت آنحضرت مر آن مرد را گذار با ما نماز درین دو روز تا نمایم ترا اوقات نماز را

فلما زالت الشمس امر بلالا پس چون برگشت آفتاب فرمود بلال را که اذان گوید فاذن پس اذان گفت بلال ثم امره پس فرمود او را که تکبیر بر آرد فاقام الظهر پس تکبیر بر آورد وی ظهر را ثم
امره فاقام العصر پس امر کرد بلال را پس تکبیر بر آورد عصر را والشمس مرتفعة بيضاء نقية و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاک بود از آلایش زردی و تیرگی و درین حدیث ذکر مثل یا مثلین نیست و شک
نیست که ارتفاع و بیاض و تفاوت در مثلین نیز میباشد ثم امره فاقام المغرب پس فرمود او را پس تکبیر بر آورد مغرب را حين غابت الشمس هنگام فرو رفتن آفتاب یعنی بمجرد فرو رفتن آفتاب بی تاخیر
ثم امره فاقام العشاء پس امر کرد او را پس تکبیر بر آورد عشا را حين غاب الشفق هنگام ناپدید شدن شفق ثم امره فاقام الفجر پس امر کرد او را پس تکبیر بر آورد فجر را حين طلع الفجر هنگامیکه بر آمد
صبح صادق درین روز یکبار در آنحضرت نماز در اول وقت و تعلیم کرد که اول اوقات نمازها کدام است فلما ان كان اليوم الثاني پس چون شد روز دوم امره فابرد بالظهر فرمود او را
سرد کردانیدن وقت و گفت پس سرد ـ دی کن در گذاردن ظهر فابرد بها پس سردی کرد در ان فانعم ان يبرد بها پس زیادتی کرد و مبالغه نمود در سرد کردانیدن وقت چنانکه شکست یافت گرمی تمام
سوق حدیث دلالت کند بر این اراده و مبالغه در آن بجهت تاخیر از اول وقت بود و برای تعلیم آخر وقت چنانکه در دیگر نمازها کرد و ابراد ظهر صیف بجهت آنکه شدت حرارت از فیح جهنم چنانکه باید دیگر بهشت و ما تا که در بیوقت
که این حائل آمد فصل تا شان بود فافهم و شرح آن در باب تعجیل الصلوة بیاید وصلى العصر والشمس مرتفعة و گذارد نماز عصر را درین روز دوم و حال آنکه آفتاب درین روز بلند بود و لیکن اخرها
فوق الذي كان تاخیر کرد آنرا بیشتر از آنچه بود دیروز و این صریح نیست در گذاردن آن در مثلین چه آفتاب بعد از مثلین نیز مرتفع میباشد و شافعیه بر ان حمل میکنند بقرینه روایات دیگر وصلى المغرب قبل
ان يغيب الشفق و بگذارد نماز مغرب را پیش از آنکه غائب گردد شفق درین عبارت اشارتی است بتاخیر مغرب درین روز نسبت بروز اول یعنی متصل غروب نگذارد همین قدر کرد که پیش از شفق
گذارد فافهم وصلى العشاء بعد ما ذهب ثلث الليل بگذارد عشا را بعد از رفتن یک سه یکی از شب و در حدیث سابق تا نیم شب فرمود و هر دو وقت اختیار است و وقت جواز تا طلوع صبح است
چنانکه معلوم شد و نزد حنفیه تاخیر عشا تا ثلث لیل مستحب است و تا نیم شب وقت جواز است بی کراهت و بعد از نیم شب با کراهت بی اثم و بعد از نیم شب با اثم وصلى الفجر فاسفر بها و بگذارد نماز بامداد را
در وقت روشن شدن صبح و تاخیر کرد ثم قال اين السائل عن وقت الصلوة پس گفت آنحضرت کجاست آن سؤال کننده از وقت نماز و کیست آن فقال الرجل انا پس گفت آن مرد منم یا رسول الله



قال وقت صلوتكم بين ما رأيتم فرمود وقت نماز شما در میان این دو وقت است که دیدید یعنی اول وقت و آخر آنرا شناختید و ما بین آن همه وقتست رواه مسلم الفصل الثاني عن ابن
عباس رضی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امني جبرئيل عند البيت مرتين امامت کرد مرا جبرئیل نزد خانه کعبه دو بار یعنی گذارد هر نماز را دو بار در دو روز فصلى بي
الظهر حين زالت الشمس پس بگذارد بمن ظهر را در وقتیکه گشت آفتاب وكانت قدر الشراك و بود آفتاب یعنی سایه اصلی که در وقت زوال آفتاب میباشد در آن وقت مقدار بند نعل از دوال و خطاهر
آنست که مراد عرض شراک باشد و سایه اصلی که آنرا فیء زوال گویند مختلف میگردد باعتبار اختلاف امکنه و اوقات و بعض بلاد باشند که در وی در بعض فصول اصلا سایه اصلی نباشد چنانکه در مکه معظمه در نوزدهم سرطان
و هر بلدی که در تحت میل کلی بود از جهت بودن آفتاب بر سمت الرأس و تفاوت آن بر حسب عرض بلد است چنانکه در علم هیئت تحقیق کرده شده است و از برای معرفت آن طرقها است مذکور در کتب وصلى بي
العصر حين صار ظل كل شيء مثله و بگذارد جبرئیل با من نماز عصر را در وقت گشتن سایه هر چیز مقدار آن چیز و رای سایه اصلی وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و بگذارد با من نماز مغرب را در هنگام افطار کردن
روزه دار وصلى بي العشاء حين غاب الشفق و گذارد با من عشا را هنگام ناپدید شدن شفق وصلى بي الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم و گذارد با من نماز بامداد را در هنگام حرام
شدن خوردنی و نوشیدنی بر روزه دار که وقت طلوع صبح صادق است درین روز همه نمازها را در اول وقت گذارد فلما كان الغد صلى بي الظهر حين كان ظله مثله پس چون شد فردا گذارد با من
ظهر را هنگام بودن سایه هر چیز مانند آن وصلى بي العصر حين كان ظله مثليه و گذارد با من عصر را هنگام بودن سایه هر چیز دو چندان درین حدیث ذکر اصفرار و غروب نیست ثبوت آن باحادیث دیگر است
که مثبت زیادت اند وصلى بي المغرب حين افطر الصائم و گذارد با من مغرب را درین روز نیز هنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم کرد که مغرب را یک وقت است بخلاف نمازهای دیگر چنانکه قول
جدید شافعی است اما در حدیث سابق اشارتی بتعدد آن هست چنانکه گفتیم وصلى بي العشاء الى ثلث الليل و گذارد با من عشا را تا ثلث اخیر شب وصلى بي الفجر فاسفر و گذارد با من فجر را پس اسفار کرد
ثم التفت الي بعد از ان روی آورد جبرئیل بجانب من فقال پس گفت يا محمد هذا وقت الانبياء من قبلك این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند
اگر چه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم والوقت ما بين هذين الوقتين و وقت نماز وقتی است که میان این دو وقتست و این دو وقت اول و آخر وقت اند رواه ابو داؤد والترمذي
الفصل الثالث عن ابن شهاب زهری که تابعی مشهور است یکی از علماء است و ائمه ایشانست در فقه و حدیث و کنیت او ابو بکر و نام او محمد است و اکثر مذکور بکنیت و نسبت میکردد ان عمر بن عبد العزيز اخر
العصر شيئا روایت میکند که عمر بن عبد العزیز اموی که از تابعین است و احوال وی در امارت و عدالت مشهور و معروف است تاخیر کرد گذاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیار نه آنکه تاخیر کرد تا وقت مکروه
فقال له عروة پس گفت مر او را عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و خواهرزاده عائشه صدیقه و نبیره اسماء بنت ابی بکر صدیق است اما ان جبرئيل قد نزل آگاه باش ای عمر بن عبد العزیز که جبرئیل تحقیق فرود آمد
فصلى امام رسول الله پس بگذارد نماز پیش پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم یعنی امامت کرد آنحضرت را امام بفتح همزه و کسر آن هر دو در روایت است مقصود تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل است که بگذارد
در روز اول نمازها را در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن در اعتقاد وی لابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو چون تاخیر کردی و ترک فضیلت نمودی اگر چه اندک تاخیری بود فقال له عمر
اعلم ما تقول يا عروة پس گفت عروه را عمر بن عبد العزیز بدان و هشدار که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی و
در ورطه کذب نیفتی اگر چه عروه جلیل الشان است با وی از بی نتوان گفت اما عظمت شان روایت و در این تنبیه و تغلیظ داشت فقال پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و تیقظ خود که من درین
باب علیم یقینی دارم و این حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید سمعت بشير بن ابي مسعود يقول سمعت ابا مسعود يقول سمعت
رسول الله شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از مشاهیر صحابه است و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را



صلی الله علیه وسلم یقول نزل جبرئیل فامنی فرود آمد جبرئیل پس امامت کرد مرا یعنی برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معه پس گزاردم نماز با جبرئیل علیه السلام ثم صلیت معه
ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه مجموع پنج بار است که عدد نمازهای پنجگانه است یحسب باصابعه خمس صلوات در حالیکه میشمرد آنحضرت بعقد انگشتان مبارک
خود پنج نماز را و یحسب بیا است و بنون نیز روایت است یعنی میشمردیم ما بعقد اصابع آنحضرت و اول ظاهرتر است و بهر تقدیر مقصود ازین کلام بیان ضبط و اتقان خود وی است احوال شریف را متفق علیه
وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه کتب الی عماله روایت کرده شده است از امیر المؤمنین عمر که وی نوشت بجانب کارکنان خود ان اهم امورکم عندی الصلوة بدرستیکه مهمترین کارهای شما نزد
من وذکر کلمه عندی برای تهدید و مبالغه است که از سطوت وصولت عمری ترسان و لرزان بودند من حفظها وحافظ علیها حفظ دینه کسیکه حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه میدارد
دین خود را و ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ نگاه داشتن و فراموش نکردن وادا کردن نماز است در وقت مستحب و بمحافظت ادای او بشرائط و آداب و اهتمام برعایت صفات
آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره و بدوم محافظت احوال باطنه ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع و کسیکه ضایع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای دیگر را که غیر نماز است ضایع کننده تر خواهد
بود چه هرگاه عمده ارکان دین و اهم مهمات آن نه پردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان الفیٔ ذراعا پس نوشت عمر بجانب عمال خود که بگزارید نماز ظهر را وقت بودن فیٔ
زوال یکگز یعنی بعد از وی متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این در جاهای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که این جماعه در آنجا خواهند بود چه معلوم شد که فیٔ زوال مختلف میگردد باختلاف امکنه و اوقات
الی ان یکون ظل احدکم مثله تا آن وقت که باشد سایه یکی از شما مقدار قامت او که آن آخر وقت او است والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة و بگزارید عصر را و حال آنکه آفتاب بلند سفید
پاکیزه است قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة مقدار آنچه سیر کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه فرسنگ قبل مغیب الشمس پیش از فرو رفتن آفتاب والمغرب اذا غابت الشمس و بگزارید
مغرب را وقتیکه پنهان گردد آفتاب والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و بگزارید عشا را وقتیکه غائب گردد شفق تا ثلث شب فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه فمن نام
فلا نامت عینه پس کسیکه خواب کند پس خواب مکناد چشم او دعای بد است به بیقراری دل و بی آرامی بر کسی که تغافل ورزد از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار برای تاکید و مبالغه است والصبح والنجوم
بادیة مشتبکة و بگزارید نماز صبح را و حال آنکه ستاره ها پیدا و درهم باشند کنایت از تاریکی است رواه مالک وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه و
سلم الظهر فی الصیف بود مقدار زمان گزاردن آنحضرت نماز پیشین را در تابستان ثلثة اقدام الی خمسة اقدام زمانیکه سایه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صیف وفی الشتاء خمسة
اقدام الی سبعة اقدام و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم و زیادتی سایه در زمستان بجهت آنست که سایه اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصا در حرمین شریفین والا این هر دو وقت
برابر است و بهر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت است از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی بهفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی
هفت قدم او است رواه ابو داود والنسائی باب تعجیل الصلوة بابیست در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز را و مذهب ائمه در وی مختلف است و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت
افضل است مطلقا الا تعجیل و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته است رخصت است نزد ایشان و آن نیز برای کسی که برای دریافت جماعت راه دور میرود نه برای
آنکسیکه تنها میگزارد یا مسجدی که بر در خود دارد و بعض شافعیه ابراد را تاویل بزوال کرده اند چنانکه بیاید و مذهب مالکی نزدیک بایشان است الا آنکه بعضی از اصحاب وی در شدت حر تنها گزارنده را تبرید افضل
داشته اند و مختار در مذهب احمد نیز همچنین است ولیکن تبرید در مذهب وی مستحب است مر طالب جماعت را و تقدیم عصر نیز افضل است نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است و تعجیل در وی مستحب است باجماع
و تاخیر عشا مستحب است نزد امام احمد و نزد مالک مبادرت افضل است و اگر بجهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست و نزد امام ابو حنیفه ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب است و تاخیر عصر نیز تا آنجا که آفتاب
تغیری راه نیابد نیز افضل میداند و این معنی بتفصیل با دلائل در ضمن شرح احادیث مبین کرده شود ان شاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شراح آنست که کفایت میکند در تعجیل صلوة و گزاردن آن در اول وقت
وقوع وی در نصف اول الفصل الاول عن سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بصری است از مشاهیر تابعین قال دخلت انا وابی علی ابی برزة
الاسلمی در آمدم من و پدر من بر ابی برزه اسلمی که از صحابه است فقال له ابی کیف کان رسول الله پس گفت مر او را پدر من چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة
میگزارد نماز فرض را و در چه وقت میگزارد فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگزارد نماز نیمروز را که میخوانید شما آنرا نماز پیشین و
وجه تسمیه بودن او ست پیشین نمازی که گزارده شد با جبرئیل بامامت چنانکه گذشت حین تدحض الشمس هنگام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لا بد این در غیر صیف خواهد بود از جهت
وقوع ابراد در وی قولا و فعلا و یصلی العصر و میگزارد آنحضرت نماز عصر را ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة پس باز میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای باش خود که در
نهایت مدینه داشت والشمس حیة و حال آنکه آفتاب زنده است کنایت است از گرمی و صفای لون وی از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که این وقت در رسیدن سایه بمثلیه میباشد و این محل
بحث و تردد است و نسیت ما قال فی المغرب میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب و اگر چیزی گفته باشد هم جای آن دارد زیرا که در وی اختلاف وقت
نیست وکان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن نماز عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و مثناة نام ثلث لیل است بعد از
غیبوبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب است و این نامی است که اعراب نماز عشا را بدان میخواندند و در آخر از آن نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید وکان یکره النوم
قبلها و بود آنحضرت که مکروه می پنداشت خواب پیش از گزاردن نماز عشا والحدیث بعدها و مکروه می پنداشت سخن کردن را بعد از وی و در سمر و رخصتی هست در خواب اگر بقصد طلب
تخفیف و دفع کسل و حصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان و در کلام اگر ضرورتی باشد و لایعنی نبود وکان ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود
آنحضرت که بر میگشت از نماز بامداد و فارغ میگشت از آن در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع در آن در تاریکی میکرد و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد باسفار

وگذاردن نماز فجر در روشنی و یقرأ بالستین الی المائة و میخواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آیت را و زیاده بر آن تا صد وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که ولا یبالی بتاخیر
العشاء الی ثلث اللیل و باک نمیداشت از پس گذاردن نماز عشاء تا سیک از شب اگرچه ظاهر این عبارت در اباحت است اما با استحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند ولا
یحب النوم قبلها و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش از عشاء والحدیث بعدها و سخن کردن را بعد از وی و از این روایت لازم نمی آید کراهت چه لازم نیست که هرچه محبوب نبود مکروه
باشد مگر آنکه دوست نا داشتن کنایت از دشمن داشتن باشد متفق علیه وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی رضی الله عنهم تابعی است کنیت او ابو عبدالله است ثقه است روایت
میکند از ابن عباس و جابر و بخاری و مسلم از وی حدیث دارند قال سألنا جابر بن عبدالله عن صلوة النبی گفت پرسیدیم جابر را از اوقات نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال کان
یصلی الظهر بالهاجرة پس گفت جابر میگذارد آنحضرت نماز ظهر را در نیم روز یعنی بعد از زوال والعصر والشمس حیة و میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب زنده است یعنی روشن
و تابان بود و در حدیث سابق گفت که بعد از بازگشتن بر جل زنده بود و از اینجا معلوم شد که زندگی آفتاب و تابان و روشن بودن او مخصوص باول وقت نیست و حد وی همان است که زردی
نگشد چنانکه مذهب حنفی است والمغرب اذا وجبت و میگذارد مغرب را وقتیکه می افتاد آفتاب و غروب میکرد والعشاء اذا کثر الناس عجل واذا قلوا اخر و میگذارد عشاء را
بدین طریق که چون بسیار حاضر میبودند مردم شتابی میکردند و چون کم میبودند دیر میکرد و از اینجا معلوم شد که بقصد تکثیر جماعت تاخیر از اول وقت جائز بلکه مستحب است و گفته اند که امام ابو حنیفه
و اصحاب وی رحمة الله علیهم که التزام اول وقت نمیکنند هم از اینجهت است نه از جهت عدم فضیلت اول وقت که اول وقت بذاته افضل است ولیکن بتعارض بعض جهات دیگر تاخیر اولی و احب
میکرد والصبح بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی و ظاهر است که این بجهت حضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خو کرده بودند و از خواب شب ملول میشدند و در عشا بجهت بعض
بقایای حوائج نهار تفرقه گونه راه می یافت والله اعلم و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب مخلوط به بیاض صبح و در روایتی بغبس با بجای لام نیز آمده بسین مهمله و بشین معجمه نیز روایت است و هر سه لفظ بیک
معنی است و بعض گفته اند که غبش معجمه پیش از غبس است بمهمله و غلس بعد از غبس و هر سه در آخر شب است و غبش معجمه در اول شب نیز استعمال می یابد پوشیده نماند که این حدیث نص نیست در دوام
واگر باشد هم امر باسفار واقع شده و قول نزد ما ارجح است از فعل متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا اذا صلینا خلف النبی گفت انس بودیم ما چون نماز میگذاردیم پس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالظهائر در نیم روزها سجدنا علی ثیابنا سجده میکردیم بر جامهای خود اتقاء الحر از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین که بجبهه میخورد و از اینجا معلوم میگردد
که سجده بر جامهای مصلی که پوشیده باشد درست است و شافعیه تاویل میکنند بجامه غیر ملبوس یعنی اگر سجده بر خاک میکردند و چون زمین بسیار گرم میبود چیزی برای سجده میگسترانیدند و نزد
ایشان سجده بر جامه که بجنبد بجنبش مصلی روا نیست چنانکه در بیان سجود بیاید متفق علیه ولفظه للبخاری و مانا که آوردن مؤلف این حدیث را در باب تعجیل صلوة باین خیال که گرمی زمین در اول وقت
بیشتر میباشد و چنین است چه در بعض اوقات در غیر اول وقت نیز زمین گرم میباشد بلکه گرمتر میباشد چنانکه در حدیث آینده بگوییم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة وقتیکه سخت شود گرمی پس درآیید بسرد یعنی نماز ظهر را تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت و در حدیث بخاری آمده است که صحابه
ابراد میکردند تا تلها را سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند منار و جز آن که سایه آنها زود ترنمایان گردد و از ابن مسعود تا پنج قدم آمده
و در بعض روایات آمده که در سایهای دیوار نماز میرفتند و دیوارها در آن زمان هفت گز بود و بعض تا میانه وقت گفته و حمل ابراد بر وقت زوال بجهت برودت وی بنسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعض
شافعیه گفته اند بعید است و بودن او سردتر بنسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب مؤثرتر است از قوت آن چنانکه از سردی وقت صبح بنسبت به نیم شب تجربه میکند هرچند که آفتاب نزدیکتر می آید و
نیز در باب مواقیت گذشت که سرد کرد و بسیار سرد کرد و در هدایه میگوید که سخت تر گرمی آن دیار در وقت رسیدن سایه است بمثل پس ابراد در تاخیر از آن باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با ابراد
وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده که ما شکایت کردیم آنحضرت را از گرمی نیم روز پس قبول نکرد از ما محمول است که التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود والله اعلم و آنچه امام شافعی
میگوید که ابراد رخصت است و آن نیز برای کسانی که در طلب جماعت بمسجد های شتابند و مشقت می کشند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد قوم خود بگذارد دوست میدارم که تاخیر نکند از اول وقت مخالف
ظاهر حدیث است و ترمذی حدیثی آورده است که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی
تاخیر ظهر در شدت حر اولی و اشبه است باتباع وفی روایة للبخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایتی بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظهر واقع شده بجای بالصلوة و در این
روایت این زیادت نیز آمده است که برای تعلیل این حکم فرمود فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراکنده شدن گرمی اوست واشتکت النار
الی ربها و گله کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولی و ارجح و اظهر است و نووی گفته است و هو الصواب زیرا که پروردگار تعالی قادر است که بیافریند در آتش و در هر چیز
نطق و ادراک و استبعاد آن از فضول نفس و گرفتاری بعادت است ضلالت پس گفت آتش رب اکل بعضی بعضا پروردگارا می خورد اجزای من یکدیگر را کنایت است از اختلاط اجزاء و ازدحام
آنها گویا هر کدام میخواهد که فانی گرداند دیگر را و بنشیند بجای آن فاذن لها بنفسین پس دستوری داد پروردگار تعالی مر آتش را بدو نفس برآوردن و دم زدن که مراد بدان باز زدن و
بیرون آمدن اوست چنانکه تنفس در حیوان نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف دمی در زمستان و دمی دیگر در تابستان و نفس بفتح نون و فاء برفع و جر هر دو روایت است و همچنین لفظ اشد
در قول وی اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهریر پس سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید از سردی از آن دو نفس است که در تابستان و زمستان میزند
متفق علیه وفی روایة للبخاری و در روایتی دیگر بخاری را چنین آمده که فاشد ما تجدون من الحر فمن سمومها واشد ما تجدون من البرد فمن زمهریرها
پس سخت تر آنچه می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچه می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد اوست و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود مشقت آنست که طلب



تنفس میکند یا از آنکه وقت انتشار عذاب است بجهت آنکه گرم شدن دوزخ وقت عذاب او است و اول ظاهرتر است و اینجا سخن است یکی آنکه شکایت کردن و اذن و دم سرد برآمدن چه معنی دارد جوابش
آنکه مراد بنار که در حدیث واقع شده محل او است که دوزخ است و در دوزخ طبقهٔ زمهریر هم هست دوم آنکه بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آنرا از آثار دم زدن
دوزخ داشتن چه وجه دارد جوابش آنکه سختی گرمی و سردی را فرمودند نه اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که سختی گرمی و سردی نیز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آن تواند که دم
دوزخ سخت تر میساخته باشد نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از طریقهٔ اسلام است سوم آنکه بمقتضای این حدیث باید که در وقت سختی سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه سختی سردی در وقت بامداد است
تا برآمدن آفتاب و اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی العصر میگذارد نماز دیگر را و
الشمس مرتفعة حية و حال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان بی شوب زردی می بود فیذهب الذاهب الی العوالی پس میرفت رونده بسوی جاهای که بالای مدینه اند بجانب مسجد
قبا و مسجد بنی قریظه و جز آن فیاتیهم والشمس مرتفعة پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدری بلند و بالای افق می بود و غروب نکرده بود و بعض العوالی من
المدینة علی اربعة امیال و بعض جایها از عوالی مدینه بر چهار کروه می بود او بنحوه یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک آن است و این قول زهری است که راوی از انس است تا بکدام جانب
میرفت بجانبی که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر از اینجا لازم می آید که آن مقدار بگذارند که ربع نهار باشد و سایه شلیه بود چنانکه ائمه میگویند والله اعلم متفق علیه
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تلك صلوة المنافق آن نماز عصر که در آخر وقت قبیل غروب عمدا بی عذر گزارد نماز منافق است یا کسی که صفت نفاق دارد
یجلس یرقب الشمس می نشیند در حالیکه انتظار میبرد آفتاب را حتی اذا اصفرت تا آنکه چون زرد گردد آفتاب و کانت بین قرنی الشیطان و باشد میان دو قرن شیطان شرح
این در باب سابق گذشت قام فنقرها اربعا برخیزد برای نماز پس منقار زند چهار سجده میکند شتاب شتاب بی طمانینت چنانکه مرغ دانه می چیند و چهار سجده با وجود آنکه نماز عصر هشت سجده میباشد باعتبار آن
فرمود که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد یا اراده جنس یا باعتبار یک رکعت یا چون سر یک بر نداشت گویا هر دو سجده یک حکم سجده گرفت و تخصیص بیان بعصر برای باعث تهاون و تقصیر باشد
که هنگام مشغولی مردم است به بیع و شرا یا بقصد مبالغه در تقبیح و تشدید بجهت فضل این نماز و ظاهر است که احوال نمازهای دیگر هم برین قیاس خواهد بود لا یذکر الله فیها الا قلیلا ذکر نمیکند خدا را
در آن نماز مگر اندک اشارت است به تهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجید در شان منافقان واقع است که ولا یذکرون الله الا قلیلا رواه مسلم وعن ابن
عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر آنکه فوت میگذرد او را نماز عصر فکانما وتر اهله وماله برفع و نصب هر دو روایت
است و بروایت رفع معنی آنست که گویا نقصان کرده شد اهل خانه آن کس و مال وی و بر تقدیر نصب نقصان کرده شد آن مرد و مصیبت زده شد در اهل وی و مال وی و این معنی با اصل معنی وتر مناسب
تر است و روایت جمهور هم نصب است و بیان این در شرح کرده شده است متفق علیه وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترك صلوة العصر فقد
حبط عمله کسی که ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس تحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وی و مراد حقیقت حبط نیست زیرا که این بکفر و ارتداد است یا بموت بران بنا بر اختلافی که در آنست
مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازی که فاضل ترین نمازها است و در بعض روایات مطلق صلوة مکتوبه نیز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آنست
که تارک نماز عمدا کافر است و کلام در آن گذشت در آخر کتاب الصلوة رواه البخاری وعن رافع بن خدیج بروزن کریم صحابی انصاری است حاضر نشده بدر را از جهت صغر و حاضر
شد احد و خندق را و مشاهد دیگر را روایت میکنند از وی جماعه از صحابه و تابعین قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله بودیم ما که میگزاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله پس بر میگشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آینه میدید جاهای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن نه تیرها را میدید که آن در روشنی نماید
مقصود بیان تعجیل مغرب است و آن مستحب است باتفاق متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کانوا یصلون العتمة گفت عائشه بودند آنحضرت و اصحاب وی که میگزاردند
نماز عشا را فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول در اجزای وقت که میان غائب شدن شفق و سیک از شب است پس میبود ابتدای وقت وی غائب شدن شفق و انتهای
آن ثلث لیل و این وقت فضیلت و اختیار است و وقت جواز وسیع تر ازین است چنانکه معلوم شد متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی
الصبح و هم روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که هر آینه میگزارد نماز بامداد را فتنصرف النساء متلفعات بمروطهن پس میگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده ردا و بدنهای
خود را بچادرها و گلیمهای خود ما یعرفن من الغلس شناخته نمیشدند این زنان از جهت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن روی و بدن بجهت آنست که اگر گشاده باشند البته شناخته میشوند درین قسم آن
تاریکی که در آن وقت میباشد و گاهی با وجود پوشش نیز بعض مشخصات میتوان شناخت و تاریکی در آن وقت آنقدر بود که شناخته نمیشدند با آن و این حدیث بدانچه در حدیث ابی برزه گذشت که
میشناخت مرد همنشین خود را منافاتی ندارد چه آن در نزدیک است و این از دور متفق علیه وعن قتادة ان انس ان النبی صلی الله علیه وسلم و زید بن ثابت تسحرا روایت
است از قتاده که از مشاهیر تابعین است و حافظ مفسر اکمه بود و احفظ اهل زمان خود بود و گفته است هر چه شنید گوشم من یاد داشت آن را دل من مات سنة سبع عشرة و مائة روایت میکند سعید بن المسیب و
حسن بصری از انس که آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند فلما فرغا من سحورهما پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بضم سین طعام در وقت سحر خوردن و بفتح
طعام وقت سحر و هر دو ضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است قام نبی الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوة ایستاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح
فصلی پس بگزارد نماز آنحضرت و در روایتی فصلیا یعنی گزاردند آنحضرت و زید بن ثابت و در روایتی دیگر فصلینا پس نماز گزاردیم ما قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما
ودخولهما فی الصلوة پس گفتیم مر انس را و پرسیدیم از وی که چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آنحضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان در آمدن ایشان در نماز قال

گفت انس قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیة مقدار خواندن مرد پنجاه آیت یعنی متوسطه کوتاه نه دراز وقدر برفع ونصب هر دو آمده است ودر روایتی دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده وازینجا حکم
تاخیر سحور کرده میشود وتعجیل فجر نیز مفهوم میشود وگفته اند که این تخمین بحسب عادت اعمال کردن آن متعذر است اگر سحور را بگاه تر ازین وقت بخورند اصلح است رواه البخاری وعن ابی ذر رضی الله عنه
قال قال لی رسول الله گفت ابوذر گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء چگونه خواهد بود حال تو وچه خواهی کرد وقتیکه مسلط خواهند گشت بر تو امرا وبادشاهان
که در مخالفت ایشان اثارت فتنه است یمیتون الصلوة میمیرانند نماز را ورعایت نمیکنند شرائط وآداب آنرا او یؤخرون عن وقتها یا پس می اندازند نماز را از وقتش یعنی از اوقات مختاره وفاضل
قلت فما تأمرنی ابوذر میگوید گفتم من پس چه میفرمائی مرا وچه حکم قال گفت آنحضرت صل الصلوة لوقتها بگذار نماز را در وقتش فان ادرکتها معهم فصل پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگذار
با ایشان نیز فانها لک نافلة پس بدرستی نمازی که همراه ایشان بگذاری نفل خواهد بود برای تو رواه مسلم وازینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز خصوصا که بوقت مکروه اندازد
مأموم را باید که نماز خود را در اول وقت گذارد وپس تر بگذارد با امام تا فضیلت وقت وجماعت هر دو دریابد واین در غیر نماز فجر وعصر ومغرب خواهد بود از جهت کراهت تنفل در ان وقت وعدم مشروعیت نفل سه
رکعت یا آنکه ارتکاب این مکروه اهون است از اثارت فتنه واختلاف کلمه که لازم می آید از ترک متابعت امرا ومخالفت جائز وبدانکه شراح گفته اند که مراد باین امرا امرای بنی امیه اند وبتحقیق واقع شد آنچه خبر داده مخبر صادق وبودند
این جماعه که رعایت نمیکردند احکام وارکان نماز را ومحافظت نمیکردند بر اوقات اما ابوذر رضی الله عنه موت وی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه بود در سنه اثنین وثلثین ووی در شام بود در امارت معاویة بن
ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پس نزاعها کرد با معاویه پس طلبید او را عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه وبربذه که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد وهمانجا از عالم رفت وله قصة
طویلة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصبح کسیکه دریابد یک رکعتی را از نماز صبح قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه برآید
آفتاب فقد ادرک الصبح پس بتحقیق دریافت صبح را ومن ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر وهر که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو
رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیگردد نمازش پس باید که رکعت دیگر با وی ضم کند وتمام گرداند نماز را متفق علیه وقول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب وغروب وی نماز
فجر وعصر باطل نمیگردد اما امام ابوحنیفه واصحاب وی برآنند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد مگر در روایتی از ابی یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع ولیکن صبر کند
تا برآید آفتاب وتمام کند نماز را واین حدیث حجت میگردد بر ایشان وجواب آنست که تعارض واقع شده میان این حدیث واحادیث وارده در باب نهی از صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع وغروب
پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند ونزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس نمایند وقیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر واحادیث
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است ونقصانی در ان نیست پس واجب میگردد بصفت کمال وچون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا کما وجب نشد وآخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد میگردد ناقص
است پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس بطریان نقصان بسبب غروب فاسد نمیگردد واداکما وجب باشد وشافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل دارند وفرائض را در اوقات ثلثه جائز گویند وظاهر احادیث
بعموم است ودر حدیث عام زیاده تامی است که در حاشیه ذکر کرده شده است وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدة من صلوة العصر
وقتیکه دریابد یکی از شما سجده از نماز عصر قبل ان تغرب الشمس پیش از آنکه غروب کند آفتاب فلیتم صلوته پس باید که تمام کند نماز خود را یا دا کند رکعتی دیگر واذا ادرک سجدة من صلوة الصبح
قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته وچون دریابد یعنی از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است ومراد بسجده
رکعت است رواه البخاری وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی صلوة او نام عنها کسیکه فراموش کند نمازی را یا خواب کند غافل از آن فکفارتها
ان یصلیها اذا ذکرها پس کفارت آن نماز آنست که بگذارد نماز را وقتیکه یاد آرد آنرا وبیدار گردد از خواب بیداری اجداذ کر کرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست وخود نماز وقتی خواهد کرد که بعد
بیداری یاد خواهد آمد وفی روایة ودر روایتی این زیادت آمده که لا کفارة لها الا ذلک نیست کفارت مر آنرا مگر همان قضا کردن یعنی مال کفارت نماز نمیشود چنانکه در صوم فدیه میدهند متفق
علیه وعن ابی قتادة ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است یعنی بدری حاضر شد تمام مشاهد را واز فضلای صحابه بود برادر ابو سعید خدری بود از مادر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیس فی النوم تفریط نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست انما التفریط فی الیقظة تقصیر نیست مگر در بیداری که چرا پیش از غلبه بخواب رفت وچرا کاری نکرد که سبب
خواب ونسیان شد مثل مهمل نهادن وشطرنج باختن وبکاری مشغول شدن که بحکم عادت فراموشی آرد فاذا نسی احدکم صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی
قال واقم الصلوة لذکری زیرا که بدرستی وراستی خدایتعالی گفته است وبرپا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن منست رواه مسلم الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه
ان النبی روایتست از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت یا علی ثلث لا تؤخرها ای علی سه خصلت تاخیر مکن در بجا آوردن آن الصلوة اذا انت یکی نماز چون بیاید
یعنی در آید وقت آن وانت بدو تای فوقانیه است وآنت بنون وتا بامد الف نیز روایت است وبعض گفته اند که این روایت صحیح تر است واول تصحیف است والله اعلم والجنازة اذا حضرت دوم جنازه
وقتیکه حاضر شود اگر وقت مکروه نباشد ودر گذاردن نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است سغناقی در شرح هدایه میگوید افضل در نماز جنازه آنست که بگذارد وتاخیر نکند والایم اذا وجدت لها کفوا
سوم زن بی شوهر وقتیکه بیابی مر اورا کفو وفتح همزه وکسر یای تحتانیه مشدده زنیکه شوهر ندارد بکر بود یا ثیب رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الوقت الاول من الصلوة رضوان الله اول وقت از نماز وگذاردن نماز در ان سبب رضای خدای تعالی است مگر آنچه در وی تاخیر مستحب است چنانچه تبرید ظهر واسفار فجر در آنجا که تاخیر سبب تکمیل
نماز وتتمیم ثواب بود مثل حضور جماعت والوقت الآخر عفو الله وگذاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست یعنی درگذشتن از مؤاخذه مصلی یا برای نفی وتفصیل مذهب ائمه در اول وقت در اول باب
معلوم شد ونیز مذکور شد که گذاردن در نصف اول کفایت میکند در ان رواه الترمذی وعن ام فروة قالت سئل النبی صلی الله علیه وسلم ای الاعمال افضل ام فروه



بفتح فا و سکون را صحابیه انصاریه است و بعض گفته اند که دختر ابو قحافه خواهر ابو بکر صدیق است گفت پرسیده شد آنحضرت که کدام عمل فاضلتر است قال الصلوٰة لاول وقتها فرمود گذاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترین اعمال است بعد از ایمان و لابد در اول وقت گذاردن فاضل تر خواهد بود اگر جماعت میسر گردد و مستحب نبود در وی تاخیر و در بعض احادیث بعض اعمال دیگر را نیز افضل خوانده اند و افضلیت در آنجا اضافی خواهد بود و اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت رواه احمد والترمذی وابو داؤد وقال الترمذی لا یروی الحدیث روایت کرده نمیشود این حدیث الا من حدیث عبد الله بن عمر العمری مگر از حدیث عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب که بایں نسبت او را عمری خوانند مات سنة احدی وسبعین ومائة وهو لیس بالقوی عند اهل الحدیث و وی نیست قوی در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض ولیکن شغل عبادت او را بر ده بود و از حفظ حدیث و ضبط آن باز داشته و او برادری بود عبید الله بن عمر بصیغه تصغیر وی ثقه و ثبت بود و احمد بن صالح او را بر امام مالک تقدیم میکرد و عمری بسیار زند ساقط تحقیق عالم مدینه کلام دران واقع شده است و در شرح استیفا نموده شده وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما صلی رسول الله گفت عائشه نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوٰة لوقتها الآخر مرتین هیچ نمازی را در آخر وقتش دو بار حتی قبضه الله تعالی تا آنکه گرفت روح پاک او را خدا تعالی و وفات یافت رواه الترمذی یعنی اگرچه واقع شده است آنحضرت را که گذارده است نمازی را در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن هم دران بار بود که مردی آمد سائل از اوقات صلوٰة پس بگذارد هر نماز را روز دوم در آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از مبحث است مقصود گذاردن بامامت است و در روایتی الا مرتین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گذاردن بغیر قصد تعلم و تعلیم باشد و بعض گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها انحال شریف است بعد از تزوج وی و او را آنچه احاطه کرده است علم وی بدان والله اعلم و این سخن در گذاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت او را مواضع بسیار است که در شرح آن را بیان کرده ایم و شافعیه آن همه را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده و گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست وعن ابی ایوب روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشانست و آنحضرت بعد از هجرت چند گاه نزول او را بنزول شریف مشرف داشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر همیشه امت من پیوسته بنیکی او قال یا گفت بجای بخیر علی الفطرة یعنی همیشه اند بر آئین اسلام ما لم یؤخروا المغرب ما دام که تاخیر نکنند نماز مغرب الی ان تشتبك النجوم تا آنکه مختلط شوند ستاره ها کنایت است از کثرت نجوم رواه ابو داؤد ورواه الدارمی عن العباس و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که اینقدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع شود باکی ندارد یا گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هر چند کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت کونه می توان یافت بود دخ شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروه است و این حالت بعد از حمرت است والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی اگر نبودی که دشخت پند اشتن بر امت تاخیر عشا را لامرتهم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل هر اینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب او نصفه یا تا نیم شب و در بعض شروح گفته که این شک راوی است و هر کدام ها از این دو در صحاح بطریق شک واقع شده و ظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لا یخفی رواه احمد والترمذی وابن ماجة وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتموا بهذه الصلوٰة در تاریکی بگذارید این نماز را یعنی نماز عشا را فانکم قد فضلتم بها علی سائر الامم زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید با این نماز بر باقی امتها ولم تصلها امة قبلکم و نگذارده است آن را هیچ امتی که پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگذارید مشقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت رواه ابو داؤد و این حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوٰة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید وعن النعمان بن بشیر از صغار صحابه است و اول مولودی است در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود کشتند او را اهل حمص بامر مروان سنة اربع وستین قال انا اعلم بوقت هذه الصلوٰة صلوٰة العشاء الآخرة گفت نعمان بن بشیر که من داناترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد و عشای آخره برای آن گفت که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق میکنند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلیها لسقوط القمر لثالثة میگذارد آنحضرت آن را در وقت افتادن ماه و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ و درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث رواه ابو داؤد والدارمی وعن رافع بن خدیج صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد را و مشاهد را که بعد از اوست همه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر اسفار کنید بفجر و در روشنی بگذارید آن را فانه اعظم للاجر پس بدرستیکه اسفار بفجر بزرگتر است از جهت مزد و ثواب رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی ولیس عند النسائی و نسائی این حدیث را روایت کرده ولیکن نیست نزد او این عبارت که فانه اعظم للاجر بدانکه ظاهر متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار او است و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف است و حد اسفار چنانکه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست که قرأت مسنون که از چهل تا شصت یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند و بعد از فراغ از نماز اگر فساد سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب و گفته اند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اینچنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس است یعنی در اول وقت بتاریکی گذاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر است تا یقین کرده شود طلوع صبح و عدم مبادرت نزد ظن بطلوع و بیشک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آنست که این عظمیت از جهت خصوصیتی است که در اسفار است نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نمازها را و بعض گفته اند که امر باسفار در شبهای ماه تاب است للاحتیاط از جهت تبیین فجر در ان شبها و طحاوی که از ائمه مذهب ما است میگوید که ابتدا بتغلیس کنند و ختم باسفار و جمع کند میان هر دو و تطویل قرأت و گفته اند که این تاویل احسن است که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی از امام محمد

تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که فضل جماعت است احب و اولی است و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و
سلم بیمن و فرمود در زمستان تغلیس کن بفجر و تطویل کن قرائت را آنقدر که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خواب کنند توقف کن تا بهم رسند
و گفته اند که این دو روایت بر تقدیریست که همه حاضر آیند یا بعض و بعضی بیایند تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف و امام شافعی و ائمه دیگر که تعجیل در صلوة مستحب دارند گویند که در تقدیم مسارعت است
در اداء عبادت پس افضل باشد بحکم قول سبحانه وَسَارِعُوْا اِلٰی مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ و ما گوئیم که در اسفار تکثیر جماعت است و بیشک تکثیر جماعت افضل است و مسارعت بمغفرت در خیریت که افضل است
نزد خدا و معنی فتوی درین باب آنست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بی کراهت و تقلیل جماعت امری مکروه است و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل
قرائت و فرمود فتان انت و حال آنکه تطویل قرائت در نماز سنت است و فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا برآمدن آفتاب مستحب است در غایت تاکد و این در اسفار میسر است و در تغلیس
متعسر و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مرویست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند
که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عائشه که در فصل اول گذشت که ینصرفن النساء متلفعات معارض است باین حدیث و قول ارجح است از فعل نزد ما و شاید که آن در
وقتی بود که زنان مامور بودند بحضور و آمدن بنماز بعد از آن منسوخ گشت یا مامور گشتن ایشان بقرار در بیوت واللہ اعلم **الفصل الثالث** عن رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول اللہ
بودیم ما که میگذاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثم ینحر الجزور بعد از آن نحر کرده میشد شتر و جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع میشود بر ذکر و انثی اما لفظ وی مؤنث است کذا فی
الصراح فیقسم عشر قسم پس قسمت کرده میشد آن شتر کشته ده قسم ثم یطبخ پس پخته میشد فناکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس پس میخوردیم گوشت پخته نرم شده پیش از غروب شدن آفتاب متفق
علیه ازین حدیث بظاهر تعجیل عصر بیشک معلوم کرده که در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچه مذهب ائمه ثلثه است و امامین و بروایتی از امام ابی حنیفه و نزد بعض فتوی هم برین است و شاید که در
بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر چنین میکرده باشند و دلالت کان بر دوام و استمرار منظور فیه است و شیخ ابن الهمام گفته که نحر جزور و تقسیم وی ده قسم و طبخ وی چنانکه ذکر شده است آسان بر جماعه طباخان
ماهر که کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکه مشاهده کرده میشود در اسفار و محکی از امام احمد آنست که افضل در وقت عصر در غیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاهر مذهب نزد ما استحباب تاخیر
عصر است مادام که تغیر نیافته آفتاب و دلیل بران حدیث ابن مسعود است رضی اللہ عنه که گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم میگذارد عصر را و حال آنکه آفتاب سفید و روشن بودی و مقصود ابن مسعود بیان
تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس و نیز در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جهت کراهت نفل بعد از عصر و تکثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است که نظر در
وی خیره نگردد و نزد بعض تغیر شعاع آفتاب که بر دیوار ها افتد و مختار نزد صاحب هدایه و بعض ائمه اول است و بعض گفته اند که چون آفتاب یک نیزه بالا است متغیر نیست و چون فروتر از آن آمد تغیر یافت وعن
عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنهما قال مکثنا ذات لیلة گفت ابن عمر درنگ کردیم ما یک شبی ننتظر رسول اللہ در حالیکه انتظار میبردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم لصلوة العشاء
الآخرة از برای نماز عشای پسین این قید از برای آنست که گاهی مغرب را نیز عشا میخوانند و یا آن عشای اولی است فخرج الینا حین ذهب ثلث اللیل او بعده پس بیرون آمد آنحضرت بسوی
ما هنگام رفتن ثلث شب یا بعد از وی فلا ندری اشیء شغله فی اهله پس ندانستیم ما آیا چیزی باز داشت او را در اهل خانه وی او غیر ذلک یا غیر آن چنانچه در ذات شریف حالتی و عذری
پیدا شد که مشغول داشت فقال حین خرج پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد در اعتذار بجهت زیادت تاخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تنبیه و تثبیت ایشان انکم لتنتظرون صلوة ما
ینتظرها اهل دین غیرکم بدرستیکه شما هر آئینه انتظار میبرید نمازی را که انتظار نمیبرند آن را هیچ اهل دین از یهود و نصاری بجهت آنکه نماز عشا مخصوص این امت مرحومه است چنانکه گذشت ولولا
ان یثقل علی امتی و اگر نبودی خوف گران آمدن بر امت من لصلیت بهم هذه الساعة هر آئینه میگذاردم این نماز را با ایشان درین ساعت ثم امر المؤذن پس امر کرد مؤذن را بتکبیر آوردن
فاقام الصلوة وصلی پس تکبیر آورد مؤذن و نماز گذارد آنحضرت رواه مسلم و ازینجا معلوم میگردد که گذاردن نماز عشا در ثلث لیل افضل است چنانکه مذهب امام ابی حنیفه است و گاهی
در اول وقت نیز میگذارد وقتیکه حاضر می آمدند اکثر صحابه چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون بیشتر می آمدند پیشتر میگذارد و چون پسنتر می آمدند پسنتر میگذارد و مذهب امام احمد همین است وعن جابر بن سمرة
صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواهرزاده سعد بن ابی وقاص نزول کرد کوفه را و وفات یافت در وی در سنه اربع و ستین و قیل سنه ست و ستین قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یصلی الصلوات نحوا من صلوتکم بود آنحضرت میگذارد نمازها را مانند نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نه در باقی صفات وکان یؤخر العتمة بعد صلوتکم شیئا و لیکن بود که
تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزی این حدیث صریح است در تاخیر عشا و ما گذاردن عشا در اول وقت خواه ایشان در اول وقت میگذارند یا بعد از وی وکان یخفف الصلوة و بود
آنحضرت که سبک میگذارد نماز فرض را بجهت رعایت ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال است و الا آمده است که در نماز مغرب سوره اعراف خوانده و تحقیق این در محلش بیاید انشاء اللہ
تعالی رواه مسلم وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوة العتمة گفت ابو سعید خدری گذاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شبی فلم یخرج
پس بیرون نیامد یک شبی حتی مضی نحو من شطر اللیل تا آنکه گذشت نزدیک از نیم شب فقال پس بیرون آمد و گفت خذوا مقاعدکم بگیرید نشستگاه های خود را یعنی صفها ببندید
برای نماز فاخذنا مقاعدنا پس گرفتیم ما نشستگاه های خود را و بستیم صفها فقال ان الناس قد صلوا و اخذوا مضاجعهم پس گفت آنحضرت که مردم دیگر از اهل دین میگذارند
نماز را یعنی نماز شام را و خفتند چنانکه گذشت که هیچ یکی از اهل دین انتظار نمیبرد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است که گفته شود معنی آنست که مردم دیگر از اهل محلهها که نه درین مسجد حاضر بودند نماز
عشا گذاردند و خفتند و این معنی مناسب تر می نماید باین قول که وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة و بدرستیکه شما حکم آن دارید که گویا همیشه در نماز بوده اید مادام که انتظار میبرید نماز را
ولولا ضعف الضعیف و سقم السقیم و اگر نبودی سستی و ناتوانی ضعیفان و بیماری بیماران لاخرت هذه الصلوة الی شطر اللیل هر آئینه تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب

ازنی

از این دو حدیث معلوم میشود که تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا رواست بلکه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حتی ولا اقل مکروه خود نباشد رواه ابو داؤد والنسائی وعن
ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد تعجیلا للظهر منکم گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن در ظهر از شما یعنی در غیر شدت حر از جهت
استحباب ابراد وانتم اشد تعجیلا للعصر منه و شما سخت ترید در شتابی کردن عصر را از آنحضرت مقصود تحریص و ترغیب بر التزام اتباع است در همه جا و از این حدیث نیز ظاهر میگردد
که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر میکرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة چون می بود سخت
گرمی سرد می کرد نماز ظهر را واذا کان البرد عجل چون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت رواه النسائی وعن عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای
انصار است حاضر شد بدر را و سائر مشاهد را مناقب او بسیار است که در نوشته شده است قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون علیکم بعدی امراء بعد از من
قصه این است سر انجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که یشغلهم اشیاء عن الصلوة لوقتها باز میدارد ایشان را چیزها از مشاغل و شهوات ایشان از گذاردن نماز در وقت
مستحب آن حتی یذهب وقتها تا آنکه برود وقت آن فصلوا الصلوة لوقتها پس بگذارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اصلی
معهم آیا نماز بگذارم با ایشان نیز قال نعم و سوار هم بگذار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت رواه ابو داؤد وعن قبیصة بفتح قاف وکسر موحده وصاد مهمله بن وقاص بتشدید
قاف صحابی است که در بصره بوده است از ایشان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء من بعدی میباشند مسلط و غالب بر شما پادشاهان پس از من
یؤخرون الصلوة تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار فهی لکم پس ثواب آن نماز که ایشان میگذارند و نفع آن برای شما است چه اگر پیش از آن در وقتش گذارده اید این نماز که با ایشان میگذارید
نافله خواهد بود برای شما و اگر نگذارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگذارید نیز شما را ضرر ندارد زیرا که شما بجهت خوف فتنه و دفع مفسده میگذارید وهی علیهم و ضرر این نماز و وبال تاخیر بر
گردن ایشان است فصلوا معهم ما صلوا القبلة پس بگذارید نماز همراه ایشان مادام که بگذارند بجانب قبله و این قید اتفاقی است و احتمال دارد که در حقیقت باشد و مراد آنکه بجانب قبله نگذارند
و از ربقه اسلام بیرون آیند نمی باید گذارد رواه ابو داؤد وعن عبید الله بن عدی بن الخیار انه دخل علی عثمان روایت است از عبید الله قرشی نوفلی که از کبار تابعین
و در زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المؤمنین عثمان وهو محصور و حال آنکه عثمان تنگ گرفته و گرد کرده شده بود در آن واقعه که شهید شد فقال پس گفت عبید الله بن عدی
لعثمان انک امام عامة بدرستیکه تو امام همه مسلمانانی و خلیفه عهدی ونزل بک ما تری و فرود آمده است بتو این حادثه که می بینی ویصلی لنا امام فتنة و نماز میگذارد برای ما
و امامت میکند رئیس و سردار اهل بغی و فتنه که برانگیخته شده است و نام وی کنانة بن بشیر بود ونتحرج و پرهیز میکنیم از بزه و میخواهیم که بگذاریم نماز عقب وی فقال الصلوة احسن ما
یعمل الناس پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملها است که میکنند مردم فاذا احسن الناس فاحسن معهم پس چون نیکی کنند نیکی کن همراه ایشان و شریک شو با ایشان در نیکی
واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم و چون بد کنند پس یکسو شو و پرهیز کن از بدی ایشان حاصل آنکه با مردم در نیکی شریک باش نه در بدی و این سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت دین داری
و انصاف و نصیحت و درین دلیل است بر گذاردن نماز خلف هر بر و فاجر چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است رواه البخاری باب در توابع و تتمات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات
و اوقات آن الفصل الاول عن عمارة بضم عین مهمله و تخفیف میم بن رؤیبة براء و بای موحده بر صیغه تصغیر صحابی است ثقفی است عداد وی در کوفیین قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول گفت عماره شنیدم آنحضرت را میگفت لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبها البته در نیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گذارده است
پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب یعنی الفجر والعصر میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع و پیش از غروب نماز فجر و عصر را رواه مسلم پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد
که هر که این دو نماز بگذارد و بر این مواظبت نماید هرگز در دوزخ نه در آید نه از جهت ترک صلوة و نه بجهت ارتکاب گناهان دیگر ولیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت
بصغائر و طیبی گفته که ظاهر از حال کسی که محافظت کند برین دو نماز با وجود تثاقل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آمرزیده میشود و مراد از
در آورده نمیشود در آتش دوزخ فقد بر و ظاهر آنست که مراد مبالغه در بیان فضل این دو نماز است که جای آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا در دوزخ نه در آید ولیکن پروردگار تعالی خواهد امید
بندگان از هر عمل و با وجود آن اگر خواهد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة هر گناهی که کرده باشد والله اعلم وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم من صلی البردین دخل الجنة کسی که بگذارد دو نماز بامداد و شبانگاه را امید در آید بهشت را اکثر بر آنند که مراد نماز فجر و عصر است که در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض
فجر و عشا را مراد داشته اند و حدیث سابق مؤید و مقوی قول اول است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل
وملائکة بالنهار در پی یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان در شب و جماعه از فرشتگان در روز از برای ضبط احوال بندگان و بر داشتن اعمال ایشان ویجتمعون فی صلوة
الفجر وصلوة العصر و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر که طائفه اعمال شب را میبرند و طائفه دیگر برای اعمال روز می آیند و در آخر نماز دیگر که عملهای روز را میبرند و دیگران
می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن و یکی از وجوه فضیلت این دو وقت و نماز گذاردن در آن همین است ثم یعرج الذین باتوا فیکم پس بالا میروند آنانی که شب کردند در میان
شما فیسألهم ربهم پس میپرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود وهو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است باحوال بندگان خود ولیکن میپرسد از برای اظهار
فضیلت و مباهات ایشان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح میکردند خود را به تسبیح و تقدیس و لهذا میپرسد از ملائکه شب که عمل در وی افضل و ادخل است در صدق و اخلاص
و نیز گفته اند که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز می پرسد کیف ترکتم عبادی چگونه و بر چه حال گذاشتید بندگان مرا فیقولون ترکناهم وهم یصلون

بن عدی
رضی الله عنه

پس میگویند که گذاشتیم ایشان را در حالیکه ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد و اتیناهم وهم یصلون و آمدیم ایشان را در حالیکه ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود متفق علیه وعن جندب القسری بفتح قاف
وسکون سین مهمله صحابی است و قصر بطنی است از قیس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة الصبح فهو فی ذمة الله کسیکه بگذارد نماز صبح را پس آنکس در عهد و امان
و زینهار خداست فلا یطلبنکم الله من ذمته بشیء پس باید که نطلبد و نپرسد خدای تعالی شمارا از ذمه خود بچیزی یعنی باید که کاری نکنید که بدان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مؤاخذه کند شمارا
بران یعنی مرنجانید گذارنده نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عهد خدا شکستید و خیانت در امانت او کردید البته عذاب میکند خدا شمارا و نتوانید از عذاب وی تعالی
گریخت فانه من یطلبه من ذمته بشیء یدرکه زیراکه بدرستیکه شان این است که هرکه طلب کند خدا او را بچیزی از ذمه خود در می یابد او را و از وی تعالی جای گریز نیست ثم یکبه علی وجهه فی
نار جهنم پس سر می اندازد خدای تعالی او را بر روی وی در آتش دوزخ رواه مسلم وفی بعض نسخ المصابیح القشیری و در بعض نسخ مصابیح بلکه در سائر نسخ وی عن جندب القشیری است بضم قاف
و فتح شین معجمه و سکون یای تحتانیه بدل القسری بجای القسری بفتح قاف و سکون سین و این غلط است و تورپشتی گفته که در هیچ کتابی از کتب حدیث نیافتم که نسبت بقشیر کرده باشند وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن و در دریافتن صف اول است ثم لم یجدوا
الا ان یستهموا علیه پس نیابند مگر آنکه قرعه بیندازند لاستهموا هرآئینه قرعه می اندازند یعنی فضیلت نداء و صف اول بحدیست که اگر نزاع کنند بر آن نداء و صف اول قرعه بیندازند تا
بنام که افتد جای آن دارد ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه و اگر بدانند فضیلتی که در نیم روز رفتن است برای نماز پیشین هرآئینه پیشی میجویند بسوی آن و این در غیر صورت گرمی هوا خواهد بود
چه ابراد در آن مستحب و مرغوب است و بعض گفته اند که مراد بتهجیر تبکیر است و تبکیر بیادرت کردن بهر چیز و زود رفتن بآن و استعمال تهجیر بمعنی تبکیر مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تبکیر بهر نماز است و مخصوص بظهر
نه و برین تقدیر نیز مراد نمازی خواهد بود که تاخیر از اول وقت در وی مستحب نیست و بعض تهجیر را مخصوص بجمعه داشته اند و تحقیق این معنی در کتاب الجمعه بیاید انشاء الله تعالی ولو یعلمون ما فی العتمة و
الصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند فضیلتی که در گذاردن نماز عشاء و صبح است هرآئینه بیایند آن را و نده برهر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت بر پا رفتن نداشته باشند می آیند بآن
طریق که ضعیفان روند متفق علیه وعنه قال قال رسول الله وهم از ابی هریره است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء نیست
هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیراکه هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گذارد ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی که در این دو
نماز است و فضیلتی که دران نهاده اند هرآئینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء
فی جماعة کسیکه بگذارد نماز عشاء را بجماعت فکانما قام نصف اللیل پس چنانستی که گویا نماز گذارد و تهجد کرد نیمه شب ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله و کسیکه گذارد نماز صبح را
بجماعت پس گویا نماز گذارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشاء است که این در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیمه شب یا مراد آنست که بگذاردن نماز عشاء ثواب قیام نصف لیل یافته است و
بنماز فجر که میگذارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع ثواب تمامه شب حاصل میشود والله اعلم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغلبنکم الاعراب
باید که غالب نیایند و چیره نشوند بادیه نشینان علی اسم صلوتکم المغرب بر نام نماز شما که مغرب است قال گفت آنحضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبه اعراب بر نام نماز مغرب و یقول الاعراب هی العشاء
و میگویند اعراب که نماز مغرب عشاء است یعنی مغرب را عشاء نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شبانگاه است وقال و گفت لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء باید که غالب نیایند
… که عشاء است که آن را عتمه میخوانند فانها فی کتاب الله العشاء زیراکه نماز عشاء در قرآن مجید نام کرده شده است بعشاء آنجا که فرموده یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم
تا قول وی من بعد صلوة العشاء یعنی تکلم مکنید شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند و بخوانید بنامی که کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاهر گرچه نهی اعراب است
… کردن ولیکن در حقیقت مر مسلمانان راست نهی از موافقت ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید و ازینجا معلوم کرد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع کرد و از تکلم بآنچه زبان زد اهل جاهلیت و ارباب
بطالت است باید نگاه داشت و بعد از ان که نهی فرمود و علت نهی بیان کرد اشارت فرمود بوجه تسمیه اعراب عشاء را بعتمه از برای تتمیم کلام و ازاله خفا بقول خود فانها تعتم بضم تا و سکون عین و فتح
تا دوم و کسر آن در معنی بر تقدیر فتح آنست که زیراکه در رسیدن نماز عشاء در تاریکی در آورده میشود بحلاب الابل بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشاء است
باین جهت عشاء را عتمه میگفتند که بمعنی سخت تاریکی است و بتقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین
وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشاء را صلوة العتمه میگفتند پس نهی کرده شد ازان و مکروه داشته شد بجهت تشبیه باهل جاهلیت و بجهت آن که عتمه بمعنی تاریکی است و نماز
همه نور است و آنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود والله اعلم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق گفت روز خندق که آن را غزوه احزاب خوانند و در تردد جنگ و تیراندازی چهار نماز فوت شده و دران میان نماز عصر بود و پس آنحضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز
عصر فرمود حبسونا عن صلوة الوسطی منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه و فاضل تر صلوة العصر که نماز عصر است ملأ الله بیوتهم وقبورهم نارا پر کرداند خدای تعالی
خانهای ایشان را و گورهای ایشان را آتش و این دعاست بر ایشان بعقاب دنیا و آخرت پوشیده نماند که در روز احد چندین آزارها از کافران بوجود مبارک رسید و دعای بد نکرد و اینجا کرد بسبب
آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و آنجا نه خواست که بجهت نفس خود دعا کند متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابو حنیفه و احمد
و بزرگ ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز محمول برین خواهد بود و دیگر مجال اختلاف نماند و غالبا اختلافیکه در صحابه و تابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در فصل آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث و رسیدن
آن بود باجتهاد خود که در تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم الفصل الثانی عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قالا قال رسول الله

صلی الله

صلی الله علیه وسلم صلوٰة الوسطی صلوٰة العصر گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوٰة وسطی نماز عصر است رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و
گفته است هذا حدیث حسن صحیح و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده و از بخاری نقل کرده سمره که وی گفته است حدیث حسن از سمره صحیح است و حسن از سمره سماع دارد وعن ابی هریرة عن
النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی ابوهریره از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالی ان قرآن الفجر کان مشهودا بدرستیکه قرآن فجر که مراد بدان نماز فجر است و تعبیر از وی
بقرآن باعتبار بودن قراءت است از ارکان نماز چنانکه تعبیر میکنند از نماز برکوع و سجود مشهود است و اگر از قرآن فجر قراءت او را نیز مراد دارند چنانکه بعض کرده‌اند و امام فخر رازی آنرا ترجیح نموده است
نیز درست است و از اینجا افضل نماز فجر لازم می‌آید قال و سمود آنحضرت در معنی مشهود بودن نماز فجر که تشهده ملائکة اللیل و ملائکة النهار حاضر میشوند در آنوقت فرشتگان شب که صعود
میکنند بآسمان و میبرند اعمال شب را و فرشتگان روز که نزول مینمایند بزمین و فرود می‌آیند برای ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند یکدیگر در راه و این معنی در نماز عصر نیز موجود است ولیکن منافات
ندارد باآنکه در تفسیر این کریمه این معنی آمده و اگر در حق نماز عصر نیز ورود یافته بودی تفسیر آن نیز همین بودی رواه الترمذی الفصل الثالث عن زید بن ثابت وعائشة رضی الله عنهما قالا
الصلوٰة الوسطی صلوٰة الظهر گفت زید بن ثابت و عائشه که مراد بصلوٰة وسطی نماز ظهر است رواه مالک عن زید روایت کرده است این قول را امام مالک در موطا از زید بن ثابت و
الترمذی عنهما تعلیقا و روایت کرده است آنرا ترمذی از زید و عائشه بطریق تعلیق که بمعنی حذف اسناد است از اول حدیث بعضا یا کلا یعنی ترمذی آنرا بی اسناد روایت کرده است و گفته
در جامع خود و قال زید بن ثابت و عائشه بصلوٰة الوسطی صلوٰة الظهر و این قول در صحابیت و موقوف است بر ایشان که آنرا رفع بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم نکرده‌اند وعن زید بن ثابت
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الظهر بالهاجرة گفت زید بن ثابت برای دلیل آوردن بر آنکه صلوٰة الوسطی نماز ظهر است بود آنحضرت میگذارد نماز پیشین را در نیم
روز ولم یکن یصلی صلوٰة اشد علی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم منها و نبود هیچ نمازی سخت‌تر بر اصحاب از این نماز فنزلت حافظوا علی الصلوات والصلوٰة
الوسطی نگاهبانی کنید بر همه نمازها خصوصا نمازی که فاضل‌تر است و میانه است و این دلالت میکند که صلوٰة وسطی نمازیست مخصوص بزیادت فضیلت که بوی مخصوص امر کرده‌اند و این دو صفت
در نماز ظهر موجود است اما فضیلت بجهت آنکه گفته است که هیچ نمازی سخت‌تر از آن نبود و هر عملی که سخت‌تر افضل‌تر چنانکه وارد شده است که افضل العبادات احمزها ای اشدها و اما میانه بودن وی که
اثبات آن میگوید و قال و گفت زید بن ثابت ان قبلها صلوتین بدرستیکه پیش از این نماز ظهر دو نماز است یکی نهاری و دیگر لیلی که فجر و عشا باشد و بعدها صلوتین و پس از وی نیز دو
نماز است بهمین صفت که عصر و مغرب است و نیز در میانه روز است پس باید که مراد بصلوٰة وسطی نماز ظهر باشد و این دلیل است که زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفته و از اینجا ظاهر میشود که این قول
باجتهاد است چنانکه گفتیم فافهم رواه احمد و ابوداود وعن مالک بلغه ان علی بن ابی طالب و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما کانا یقولان الصلوٰة الوسطی
صلوٰة الصبح و روایت است از امام مالک که رسیده است او را که علی و ابن عباس رضی الله عنهما میگفتند که صلوٰة وسطی نماز صبح است زیرا که وی مشهود است و واقع است میان دو نماز روز
و دو نماز شب و حد مشترک است میان آنها رواه فی الموطا و رواه الترمذی عن ابن عباس و ابن عمر تعلیقا و مذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است و نووی گفته که احادیث صحیح وارد
شده است در آنکه صلوٰة وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمه شافعیه است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز صبح است ولیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی
همین خواهد بود بحکم وصیتی که وی کرده است که اگر حدیث صحیح یابید که من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است که بدان حدیث وارد شده و نیز [illegible] رضی الله عنه
وعن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سلمان فارسی گفت که شنیدم آنحضرت را که میگفت من غدا الی صلوٰة الصبح غدا برایة الایمان کسیکه برود بسوی
نماز بامداد میرود برایت ایمان بجنگ شیطان و لشکر او چنانکه غازیان با علمها بروند ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس و کسیکه بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس و مراد آنست
که نماز نگذارده و او را بجا نیاورده برود و اگر بعد از آن برود و بقصد کسب رزق حلال و کفایت معیشت عیال باشد نه این چنین خواهد بود رواه ابن ماجة باب الاذان اذان در لغت بمعنی
دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص و مشهور آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبدالله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز
بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید و بعض گفته‌اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی گفته که ده صحابی اند که اذان را بخواب دیدند و بعض بعد چهارده تصریح کرده‌اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن
صحابه وحی نیز آمد و بعض گویند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده و در روایتی از امیرالمؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا برآمد
آنحضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدای که ترا بحق فرستاده نزدیکترین خلق بدرگاه عزت منم و ندیده‌ام این فرشته را از آن باز که پیدا کرده شده‌ام مگر در این ساعت
پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر پس از پرده آواز آمد راست گفت بنده من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان و تحقیق آنست که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید اما حکم نشد که این
کلمات را در اذان برای نماز گوید و آنحضرت در مکه بی اذان نماز میگزارد تا بمدینه آمد و در این باب با صحابه مشورت کرد و بعضی از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که در آسمان
شنیده بود بدین سنت اذان باشد والله اعلم الفصل الاول عن انس رضی الله عنه قال ذکروا النار والناقوس گفت انس یاد کردند بعض صحابه رضی الله عنهم آتش و ناقوس را
فذکروا الیهود والنصاری پس یاد کردند بعض دیگر از اصحاب یهود را و نصاری را این حدیث مختصر است از حدیث دراز و اما قصه آنست که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون
بمدینه قدوم آوردند خواستند که وقتی تعیین کرده دانند برای نماز که در آن وقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعض گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند تا چون آنرا ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسی باید زد تا
چون آوازش بشنوند حاضر شوند پس گفته شد که آتش افروختن برای اعلام وقت نماز عادت یهود است و ناقوس زدن رسم نصاری است و تشبه بآنها خوب نباشد و ناقوس را تفسیر کرده‌اند بچوب
بزرگ دراز که زده میشود بچوب خورد کوتاه و نیز زنند آنرا ترسایان در وقت نماز و در بعض روایات بوق واقع شده نسبت به یهود و در بعض قرن و بوق و قرن معروف اند دمیده میشود در آن

و در بعض شروح هدایه ناقوس برای نصاری و بوق برای یهود و نار برای مجوس واقع شده لیکن اینجا چنین شنیده میشود که نار نمی‌نیاید بلکه مراد آن باشد که آتش افروختن در آب آتش پرستان است و لکتاب آن
خوش نباشد و توربشتی گفته که مشهور از یهود نفخ قرن است و شاید که بعضی از ایشان آتش افروزند و بعضی قرن در دمند و بالجمله قرار بر اذان و اقامت افتاد فامر بلال ان یشفع الاذان پس امر کرده
شد بلال را که جفت کند اذان را یعنی دو دو کان کوید الفاظ آنرا و ان یوتر الاقامۃ و امر کرده شد که طاق کرداند اقامت را یکان یکان کوید کلمات آنرا و مذهب امام مالک و شافعی و بعض علماء این است
که کلمات اذان را دو دو بار کویند و اقامت را یکیکبار و در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو بار است و احادیث نیز درین وارد است و کویند که در زمان قدیم اذان
و اقامت هر دو دو کان دو کان بود و بعض از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یکان یکان ساختند و در شرح تحقیق این مقام تفصیل کرده شده است آنجا باید نگریست قال
اسمعیل گفته است اسمعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث است و شیخ شیخ بخاری و مسلم است فذکرته لایوب پس بعد از آنکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آنرا مر ایوب را که وی نیز این
حدیث را روایت دارد فقال پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یک یک بار باید گفت الا الاقامۃ مگر لفظ قد قامت الصلوۃ که دو بار باید گفت متفق علیه و این حدیث را بخاری نیز
تنها روایت کرده است و در وی این استثنا مذکور نیست و امام مالک اخذ بدان کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوۃ را نیز یکبار میکویند وعن ابی محذورۃ صحابی است نام او سمره و بعض
گفته اند اوس و بعض سلمان و بعض سلمه و قول اول صحیح تر است مؤذن آنحضرت است در مکه راوی ترجیع در اذان است قال القی علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التاذین ھو
بنفسہ گفت ابو محذوره القا کرد بر من و تلقین نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را وی بذات شریف خود فقال قل پس فرمود بگو اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر چهار بار و در روایتی
دو بار نیز آمده و مذهب امام مالک دو بار است اشھد ان لا الہ الا اللہ اشھد ان لا الہ الا اللہ اشھد ان محمدا رسول اللہ اشھد ان محمدا رسول اللہ ثم تعود
فرمود پستر باز میکردی بذکر شهادتین فتقول پس میکوئی بار دیگر اشھد ان لا الہ الا اللہ اشھد ان لا الہ الا اللہ اشھد ان محمدا رسول اللہ اشھد ان محمدا رسول اللہ
و این را ترجیع میکویند و این سنت است در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت است و ظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ما است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را آواز
پست میکویند باز بر میکردند و با آواز بلند میکویند و متمسک ایشان این حدیث است و علمای حنفیه میکویند که این تکرار از برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع و وی را اول پست گفت
و آنحضرت فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذوره آمده است که در ان ترجیع نیست و در حدیث عبداللہ بن زید که اصل در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که رئیس
و قدوه مؤذنان است نیز ترجیع نیامده و در اذان ابن ام مکتوم که وی نیز در مسجد شریف اذان میکفت و سعد قرظ که مؤذن مسجد قبا بود نیز مذکور نشده و اذان ابی محذوره را قصه ایست که اذان ظاهر
میکرد و کر تعلیم تکرار شهادتین مراو را نه برای تشریع بود در شرح آنرا نقل کرده ایم حی علی الصلوۃ حی علی الصلوۃ روی آرید و شتابی کنید بنماز حی علی الفلاح حی علی الفلاح
شتابی کنید بخیری که سبب نجات پیروزیست اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ رواہ مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال کان الاذان علی عھد رسول اللہ
گفت ابن عمر بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرتین مرتین دو دو بار والاقامۃ مرۃ مرۃ و بود کلمات اقامت یک یک بار غیر انہ کان یقول جز آنکه
بود مؤذن که میکفت قد قامت الصلوۃ قد قامت الصلوۃ مکرر دو بار رواہ ابو داؤد والنسائی والدارمی وعن ابی محذورۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
علمہ الاذان تسع عشرۃ کلمۃ روایت است از ابی محذوره که آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزده کلمه این قاعده ترجیع است والاقامۃ سبع عشرۃ کلمۃ و تعلیم کرد او را
اقامت هفده کلمه این صریح است در آنکه اقامت دو دو بار است که از نوزده چهار کلمه ترجیع رفت و دو قد قامت الصلوۃ زیاده شد و حجت امام ابی حنیفه این حدیث است
اول اگر صحیح است منسوخ است باین و اللہ اعلم رواہ احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ وعنہ قال قلت و هم از ابی محذوره روایت است
که گفت گفتم یا رسول اللہ علمنی سنۃ الاذان بیاموز مرا طریق گفتن اذان قال فمسح مقدم رأسہ گفت ابو محذوره پس مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا که این
اشارت است با آنکه تعلیم اذان امری شریف است که اگر جسم بودی سزاوار بودی که بر سر نهاده شدی چنانکه کسی از کسی چیزی میخواهد پس میکوید بالرأس والعین بچنین است در شرح شیخ ابن
حجر قال تقول گفت آنحضرت برای تعلیم اذان بابی محذوره میکوئی اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر ترفع بھا صوتک بر میداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا این
نیست که اول دو بار پست میکوئی و باز دو دیگر را بلند میکوئی چنانکه در شهادتین بلکه همه را آواز بلند میکوئی چنانکه در اذان مستحب است ثم تقول پستر میکوئی اشھد ان لا الہ الا اللہ اشھد
ان لا الہ الا اللہ اشھد ان محمدا رسول اللہ اشھد ان محمدا رسول اللہ تخفض بھا صوتک پست میکنی باین کلمات آواز خود را ثم ترفع صوتک بالشھادۃ پستر بلند
میکنی آواز خود را بکلمات شهادت و میکوئی اشھد ان لا الہ الا اللہ اشھد ان لا الہ الا اللہ اشھد ان محمدا رسول اللہ اشھد ان محمدا رسول اللہ حی علی الصلوۃ
حی علی الصلوۃ حی علی الفلاح حی علی الفلاح فان کان صلوۃ الصبح قلت پس اگر باشد نمازی که برای او اذان میکوئی نماز صبح میکوئی الصلوۃ خیر من النوم الصلوۃ
خیر من النوم اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ رواہ ابو داود وعن بلال رضی اللہ عنہ قال قال لی رسول اللہ گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا
تثوبن فی شیء من الصلوات الا فی صلوۃ الفجر تثویب مکن در هیچ نمازی مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و باز گشتن و مراد اینجا اعلام بعد از اعلام است که یکبار باذان اعلام
کردند بار دیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است الصلوۃ خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر چنانچه در زمان نبوت بود و سنت است همین است و بعد از ان علمای کوفه حی
علی الصلوۃ حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان هر قومی چیزی متعارف ساختند با خصوص بنماز فجر که وقت خواب و محل کسل است بعد از ان متاخرین در
جمیع نمازها مستحدث ساختند و مستحسن داشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است و از امیر المؤمنین علی انکار آن منقول است و آورده اند که ابن عمر بمسجدی در آمد و مؤذن را

نیز

شنید کہ در خبر نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد برآمد وگفت بیرون روید از پیش این مرد کہ مبتدع است رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس ھو بذاک القوی عند اھل الحدیث این حدیث را ترمذی وابن ماجہ روایت کردہ اند وترمذی گفتہ کہ ابو اسرائیل کہ راوی این حدیث است نیست وی آنچنان قوی نزد محدثان وعن جابر ان رسول اللہ روایت است از جابر کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال لبلال گفت مر بلال را اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آہستہ ونرم وفروہشتہ گو وشتابی مکن واذا اقمت فاحدر وچون اقامت گوئی شتابی کن وتیز گو واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکلہ وبگردان میان اذان واقامت خود مقدار آنچہ فارغ گردد طعام خورندہ از خوردن خود والشارب من شربہ وفارغ گردد آب نوشندہ از نوشیدن خود والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجتہ وفارغ گردد آنکہ محتاج است ببول وغائط چون درآید در آنجا برای قضای حاجت خود ولا تقوموا حتی ترونی ومبر خیزید برای نماز بجہت تکبیر برآوردن تا آنکہ ببینید مرا یعنی بیرون آمدہ از درون خانہ ودر فقہ مذکور است کہ تا چون حی علی الصلوۃ گوید باید برخواست شاید کہ آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمدند رواہ الترمذی وقال لا نعرفہ الا من حدیث عبد المنعم گفت ترمذی نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم کہ از مجہولان وضعیفان است واسنادہ مجہول واسناد این حدیث مجہول است وگفتہ اند کہ این حدیث را شواہد است وطرق آن ہمہ ضعیف اند وبعض گفتہ اند کہ این را حدی معین نیست جز ممکن دخول وقت واجتماع مصلین وہیچکس از علما اختلاف نکردہ در تطویع میان اذان واقامت چنانکہ باید وعن زیاد بن الحارث الصدائی بضم صاد مہملہ منسوب بصدا قبیلہ است از یمن صحابی است بیعت کرد آنحضرت را واذان گفت پیش وی معدود است در بصریین قال امرنی رسول اللہ گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اذن کہ اذان گوئی فی صلوۃ الفجر این امر باذان در نماز بامداد بود فاذنت پس اذان گفتم فاراد بلال ان یقیم پس چون وقت اقامت شد خواست بلال کہ اقامت گوید فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اخا صداء فقد اذن بدرستیکہ برادر صدا یعنی زیاد بن الحارث الصدائی بتحقیق اذان گفتہ است وہر کہ از قبیلہ باشد او را برادر آن قبیلہ میخوانند ومن اذن فھو یقیم وہر کس کہ اذان میگوید پس ہمان کس اقامت میگوید رواہ الترمذی وابو داؤد وابن ماجۃ

الفصل الثالث عن ابن عمر رضی اللہ عنھما قال کان المسلمون حین قدموا المدینۃ گفت ابن عمر بودند مسلمانان در وقتی کہ آمدند از مکہ بمدینہ یجتمعون فراہم می آمدند فیتحینون للصلوۃ پس اندازہ میکردند ومی طلبیدند وقتی کہ بیایند در وی برای نماز ولیس ینادی بھا احد ونبود کہ آواز میداد ومیخواند بنماز ہیچ یکی فتکلموا یوما فی ذلک پس سخن کردند ومشاورت نمودند روزی درین باب فقال بعضھم اتخذوا مثل ناقوس النصاری پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید ناقوسی مانند ناقوس ترسایان کہ برای وقت نماز میزد وقال بعضھم قرنا مثل قرن الیھود وبعض گفتند بگیرید شاخی مانند شاخ یہود کہ میدمید ندا آنرا فقال عمر پس گفت عمر رضی اللہ عنہ اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوۃ آیا میگیرید ناقوس وقرن را وبرنمی انگیزید مردی را کہ آواز کند وبخواند بنماز فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قم فناد بالصلوۃ ای بلال برخیز وندا کن بنماز ظاہر آنست کہ مراد اینجا مجرد ندا کردن وخبر کردن است بدر آمدن وقت نہ اذان شرعی بطریق خاص وباین وجہ حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا مجرد ندا بود پس از آن دیدن خواب سبب تشریع اذان بوحی یا باجتہاد ودر بعض احادیث آمدہ است کہ بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوۃ جامعۃ متفق علیہ وعن عبد اللہ بن زید بن عبد ربہ قال روایت است از عبد اللہ بن زید انصاری خزرجی کہ از مشاہیر صحابہ است واو را صاحب اذان گویند قال لما امر رسول اللہ چون امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالناقوس یعمل بناقوس کہ ساختہ شود لیضرب بہ للناس لجمع الصلوۃ تا زدہ شود او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز ازینجا معلوم میشود کہ باوجود اختلاف صحابہ در گرفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بدان واقع شد کہ ساختہ شود وشاید کہ امر بطریق تخییر باشد واللہ اعلم طاف بی وانا نائم رجل در خیال درآمد مرا وحال آنکہ من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب کہ یحمل ناقوسا فی یدہ برمیداشت ناقوسی را در دست خود فقلت یا عبد اللہ اتبیع الناقوس پس گفتم ای بندہ خدا آیا میفروشی این ناقوس را قال وما تصنع بہ گفت آن مرد چہ میکنی آنرا قلت فدعوا بہ الی الصلوۃ گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت آن مرد افلا ادلک علی ما ھو خیر من ذلک آیا نمیخواہی ناقوس را پس راہ نمایم وتعلیم نکنم ترا چیزی کہ آن بہتر است از آن فقلت لہ بلی پس گفتم من مر آن مرد را بلی راہ نما بچیزی کہ بہتر است از آن قال گفت عبد اللہ بن زید فقال پس گفت آن مرد تقول میگوئی اللہ اکبر الی آخرہ تا آخر اذان بر کیفیت سابق وکذا الاقامۃ وہمچنین میگوئی اقامت را وتشدید مجرد تعلیم است فلما اصبحت اتیت رسول اللہ میگوید عبد اللہ بن زید پس چون صبح کردم آمدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرتہ بما رأیت پس خبر دادم آنحضرت را بآنچہ دیدم در خواب فقال انھا لرؤیا حق پس گفت آنحضرت بدرستیکہ این خواب کہ تو دیدی خواب راست است ان شاء اللہ تعالی اگر خواستہ است خدای تعالی استعمال این کلمہ درین مقام از برای تبرک واظہار رغبت است نہ از برای شک وتردد وبعض گویند کہ معنی کلام اظہار ترقب وتوقع است در نزول وحی بعد از خواب یا حصول یقین باجتہاد واستصواب وگویا در ہمین وقت وحی شد واجتہاد کرد پس فرمود عبد اللہ بن زید را فقم مع بلال پس بایست با بلال فالق علیہ ما رأیت پس القا کن بر وی چیزی کہ دیدہ در خواب فلیؤذن بہ پس باید کہ اذان بگوید بلال واعلام کند بآنچہ دیدہ تو فانہ اندی صوتا منک زیرا کہ بدرستی وی نرم تر وبلند تر وشیرین وبہتر است آواز وی از تو فقمت مع بلال پس ایستادم با بلال فجعلت القیہ علیہ پس در ایستادم کہ القا میکنم آن کلمات را بر وی ویؤذن بہ واذان میگوید وی بدان قال گفت عبد اللہ بن زید فسمع بذلک پس شنید این قصہ را یا اذان بلال را عمر بن الخطاب وھو فی بیتہ وحال آنکہ عمر در خانہ خود بود فخرج یجر رداءہ پس بیرون آمد عمر در حالیکہ میکشید ردای خود را یقول میگوید یا رسول اللہ والذی بعثک بالحق سوگند بخدا کہ فرستادہ است ترا براستی لقد رأیت مثل ما اری ہر آئینہ بتحقیق دیدم من مانند آنچہ نمودہ شدہ است عبد اللہ بن زید ودر بعض روایات آمدہ است کہ عمر بن الخطاب شنید آواز اذان را از فرشتہ در آسمان در بیداری وعبارت این حدیث کہ فرمود دیدم من آنچہ نمودہ شد وی را بایمعنی دارد واللہ اعلم فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فللہ الحمد پس مر خدای راست سپاس وستایش بر توافق این دو رؤیت یا بر رؤیت تو کہ از پیش حق ملہم وناطق بصدق

یا بلال

وصوبی رواه ابو داؤد والدارمی وابن ماجة الا انه لم یذکر الاقامة مراد آنست که ابن ماجه ذکر نکرد اقامت را که در روایت دیگران واقع شده وقال الترمذی وگفته است ترمذی
هذا حدیث صحیح لکنه لم یصرح قصة الناقوس لیکن تصریح نکرده است قصهٔ ناقوس را و لفظ حدیث نزد وی اینست که گفت عبد الله بن زید که چون صبح کردیم آمدیم نزد آنحضرت
پس خبر دادیم مر آنحضرت را بخواب پس فرمود که این خواب حق است پس گفت برخیز با بلال که بهست آواز وی بلند تر از آواز تو القا کن بر وی آنچه گفته شده است مر ترا و باید که ندا کند بلال بآن پس
چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حال آنکه میکشید ردای خود را و میگوید یا رسول الله سوگند بخدا آنکه فرستاده است ترا براستی هر آینه دیدم من مانند آنچه وی
میگفت پس گفت رسول خدا فلله الحمد فذلک اثبت وعن ابی بکرة قال خرجت مع النبی گفت ابو بکرهٔ ثقفی که نام وی نفیع بن الحارث است بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم لصلوة الصبح وقت نماز صبح فکان لا یمر برجل الا ناداه بالصلوة پس بود آنحضرت که نمیگذشت بهیچ مردی از ان مردان که در خواب بودند مگر آنکه ندا میکرد او را بنماز
او حرکه برجله یا بجنبانید او را بپای مبارک خود و ازینجا معلوم میشود که بیدار کردن کسی را برای نماز جائز است خواه بخواندن یا بجنبانیدن رواه ابو داؤد وعن مالک بلغه روایت
از مالک که رسیده است او را ان المؤذن جاء عمر یؤذنه لصلوة الصبح که مؤذن آمد عمر را رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد از آن که اذان گفته بود فوجده
نائما پس یافت مؤذن عمر را در خواب فقال پس گفت مؤذن الصلوة خیر من النوم فامره عمر ان یجعلها فی نداء الصبح پس امر کرد مؤذن را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح از
حدیث ابی محذوره سابقا معلوم شد که آنحضرت بلال را امر کرد که در اذان بامداد این کلمه را بگوید و در بعض روایات آمده است که بلال نزد آنحضرت آمد و گفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت
خوش کرد و فرمود این را در اذان میگفته باشی و ما ناکه این سنت در مدینه بعد از آنحضرت متروک شده بود و در عهد امیر المؤمنین عمر باین تقریب روشن و تازه شد والله اعلم رواه فی الموطا
وعن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت عبد الرحمن حدثنی ابی حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است
عن ابیه از پدر خود که عمار بن سعد است عن جده و پدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظ است بفتح قاف و را و زای معجمه که مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد که مؤذن آنحضرت است
صحابی است و عمار بن سعد پسر وی تابعی مقبول است از طبقهٔ ثالثه و پسر وی عبد الرحمن مستور است از طبقهٔ سادسه روایت میکند و هر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند
از پدر خود که سعد بن عمار است و وی از پدر خود که سعد صحابی است و جد پدر جد است و ضمیرها در جده هر دو راجع با بی است فافهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بلالا
ان یجعل اصبعیه فی اذنیه آنحضرت فرمود بلال را که بگرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود وقال انه ارفع لصوتک و گفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان در گوش
بلند گردانندهٔ تر است مر آواز ترا رواه ابن ماجة باب فضل الاذان واجابة المؤذن فضل اذان در حد ذات خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید سخن در انست که اذان گفتن
فاضلتر است یا امامت کردن و مختار آنست که اگر بداند که حقوق امامت بتمام بجا میتواند آورد امامت افضل است والا اذان و سخن کرده اند در ان که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بنفس
نفیس خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است که آنحضرت در سفری بود و قوم همه سوار و مجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت و هم بر مرکب نماز کردند و بعض این را تاویل کنند که مراد امر باذان است
و این روش در زبان عرب بسیار است که هر که امر بچیزی کند گویند وی کرد چنانکه گویند پادشاه قلعه بنا کرد و خلعت پوشانید و حقیقت آنست که امر بدان کرده است و در روایت دارقطنی تصریح نیز آمده است
که امر کرد باذان والله اعلم و در هدایه از ابی یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان و اقامت مغرب گفت و نشست در میان و مختار و ظاهر انکلام سغناقی آنست که امامت نیز
خود کرد فقد بر و اجابت مؤذن واجب است که اگر چند کس اذان گویند حرمت مر اول راست و اگر از جوانب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را و اگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت
فعلی و در قاری قرآن دو قول است و مختار عدم اجابت است الفصل الاول عن معاویة قال سمعت رسول الله گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت
المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمة مؤذنان درازگردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت است از بزرگی و گردن فرازی ایشان در آن روز یا از ترقب و انتظار اذن در در آمدن
بهشت و امتداد دیدها بسوی ایشان در فضل و کرامت حق چه هر که منتظر و امیدوار چیزی باشد نگران او کرده و گردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است از قرب و نواز درگاه عزت و بعض اعناقا روایت
کرده اند بکسر همزه بمعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی به بهشت رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان وقتی که
آواز کرده میشود برای نماز و خوانده میشود بسوی آن یعنی اذان گفته میشود پشت میدهد شیطان و میگریزد وله ضراط در حالتی که شیطان تیز میزند حتی لا یسمع التأذین تا نشنود اذان را بعض گفته اند
که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است متغذی اگر تیز میزند عجب نباشد پس تیز میزند و میگریزد چنانکه خر بگریزد و بعض گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان
باوازی که پر میکند گوش او را باز میدارد از شنیدن حرکات و آن تعبیر بضراط کرد برای تقبیح و تشنیع آن و در روایت مسلم له حصاص واقع شده بضم حای مهمله و اهمال صادین بمعنی سخت دویدن فاذا
قضی النداء اقبل پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید شیطان حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر تا آن وقتی که اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد و میگریزد حتی اذا قضی
التثویب اقبل تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید حتی یخطر بین المرء ونفسه تا آنکه حائل میگردد و در می آید میان مرد و نفس وی و در وسوسه می اندازد او را یقول اذکر
کذا اذکر کذا میگوید یاد کن چنانرا یاد کن چنانرا لما لم یکن یذکر یاد میدهد چیزها را که نبود که یاد داشت آن حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی یابد که چند
رکعت گذارده است متفق علیه اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان میگریزد و از تلاوت قرآن و نماز نگریزد جوابش آنکه حق تعالی در کلمات اذان هیبتی و عظمتی نهاده که او را در رعب و
می اندازد و نیز گفته اند که سر درین آنست که اگر چه وی مقدمهٔ نماز است اما از عجب و ریا عاریست و نماز بجهت کمال فضیلت که دارد آدم را در ریا و عجب می اندازد و از آن فرصت و سود شیطان
را می آید و قرآن نیز همچنین است و بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسمع

مدی

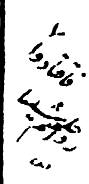
مدى صوت المؤذن جن ولا انس ميشنود غايت آواز مؤذن را نه جن و نه انس ولا شئ و نه هيچ چيز از حيوانات و نباتات و جمادات الا شهد له يوم القيمة مگر آنكه گواهى ميدهد براى او
روز قيامت بايمان و فضل و كرامت و مدى بفتح ميم و دال غايت چيزى و نهايت آن و تخصيص بذكر غايت بجهت آن كرد كه چون گواهى ميدهد كسيكه آواز پست شنود چه در نهايت آواز پست ميباشد
پس آنكه از نزديك آواز بلند شنود بطريق اولى گواهى خواهد داد رواه البخارى وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم المؤذن
چون بشنويد مؤذن را كه اذان ميگويد فقولوا مثل ما يقول پس بگوئيد مانند آنچه وى ميگويد ثم صلوا على پس درود بفرستيد بر من فانه من صلى على صلوة صلى الله عليه بها عشرا
از براى آنكه بدرستى هر كه درود بفرستد بر من يكبار درود بفرستد خداى تعالى بر وى ده بار و اين جزاى درود فرستادن بر من هميشه است پس درينوقت نيز بفرستيد كه وقت مبارك است و دعا در وى مستجاب
است ثم سلوا الله لى الوسيلة پس سؤال كنيد خدا را و بخواهيد از براى من وسيله را فانها منزلة فى الجنة زيرا كه وسيله درجه ايست در بهشت كه لا تنبغى الا لعبد من عباد الله نمى‌سزد و ميسر
آن منزلت مگر براى يك بنده از بندگان خدا وارجوا ان اكون انا هو واميد ميدارم كه باشم من آن بنده فمن سأل لى الوسيلة پس هر كه بخواهد و سؤال كند از خدا براى من وسيله را حلت
عليه الشفاعة فرود آيد بر وى و واجب گردد براى وى شفاعت رواه مسلم و وسيله در لغت سبب و دستاويز توسل و نزديكى جستن بچيزى و وسيله كند بخدا و توسل كرد بسوى خدا يعنى تقرب جست بسوى
او بعمل و مراد بوسيله كه بسؤال آن براى پيغمبر امر واقع شده قرب درگاه عزت و علو درجه نزد او است در آنحضرت جل جلاله و عظم شانه كه سبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموماً و خصوصاً و حصول منزلت
و مرتبت در بهشت نيز اثر و نتيجهٔ آن قرب و درجه است و باين جهت تفسير آن بمنزلتى كه در جنت است واقع شده و ارجو تواضع و تأدب است مر حضرت الٰهيه را و بحقيقت كنايت است از جزم و تعيين بحصول آن
چه رجاى حبيب در حضرت محبوب هرگز خيبت نپذيرد وعن عمر رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال المؤذن وقتى كه بگويد مؤذن الله اكبر الله اكبر فقال احدكم
پس بگويد يكى از شما الله اكبر الله اكبر ثم قال پس بگويد مؤذن اشهد ان لا اله الا الله قال بگويد يكى از شما اشهد ان لا اله الا الله ثم قال پس بگويد مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله
قال بگويد يكى از شما اشهد ان محمدا رسول الله ثم قال حى على الصلوة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حى على الفلاح قال لا حول ولا قوة الا بالله در احاديث در اجابت حيعلتين
همين كلمه آمده و آنچه بعضى مردم ميگويند ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن آنرا اصلى يافته نشده است و جمع ميان حيعله و حوقله روايتى است از خارج ثم قال الله اكبر الله اكبر قال الله اكبر الله اكبر ثم قال
لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه بگويد مستمع اذان آنرا از دل خود يعنى باعتقاد و اخلاص دخل الجنة در مى آيد بهشت را رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من قال حين يسمع النداء كسيكه بگويد هنگام شنيدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة و در روايت بيهقى آمده اللهم انى اسألك بحق هذه الدعوة التامة
و مراد بدعوت تامه دعوت توحيد است كه از نقصت شرك منزه است و از تغيير و تبديل محفوظ تا روز نشور باقيست و بحقيقت اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است كه جامع تمامهٔ سعادات دنيا و آخرت است
والصلوة القائمة اشارت است بمضمون حى على الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند مراد از قائمه دائمه پس اين بيان و تاكيد دعوت تامه شود آت محمدا الوسيلة والفضيلة بده محمد را صلى الله عليه
وسلم وسيلت و فضيلت يعنى رتبه و درجهٔ زياده بر همه خلائق وابعثه مقاما محمودا و برانگيز و ايستاده كن محمد را صلى الله عليه وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقاميست كه ستوده شود صاحب وى
بزبان همه كس و رشك برند بر وى تمامهٔ خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است كه تمامهٔ عالميان حيران و سرگردان باشند و هيچكس از انبيا و رسل از هيبت و دهشت دم نتوانند زد و سر بالا كرد پس آنحضرت
در سراپردهٔ عزت در آيد و اين در باب شايد و در حديث آمده است كه پروردگار تعالى حمدى بآنحضرت تعليم و تلقين كند كه چون بآن حمد حقتعالى را بستايد در رحمت مفتوح گردد و نيز آمده است كه آنحضرت را
بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حلهٔ خضرا پوشانند و اذن دهند كه هر چه خواهد بگويد و هر چه رضاى او است بخواهد آن روز معلوم شود كه مقام محمدى صلى الله عليه وسلم چيست و صدر و سلطان آن
مجلس و معركه كيست نظم آن چشم و چراغ اهل بينش سلطان سرير آفرينش در مقامى كه صدارت به بزرگان بخشند چشم دارم كه بجا از همه افزون باشى الذى وعدته آن مقام
محمود كه وعده كرده او را بقول تو كه در قرآن مجيد فرموده عَسٰى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا حلت له شفاعتى يوم القيامة هر كه اين دعا بعد از اذان بخواند فرود مى آيد شفاعت من
مر او را روز قيامت و مستحق ميگردد آنرا اگرچه همه امت گناهكاران براى مغفرت ذنوب و نيكوكاران براى رفع درجات اميدوار شفاعت اند وليكن صاحب اين عمل را شفاعت لازم باشد و بشفاعتى
خاص و رحمتى مزيد مخصوص و ممتاز بود و بعضى از علما رحمهم الله امثال اين بشارت را كنايت از حسن عاقبت و موت بر ايمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مؤمنان است پس بشارت شفاعت مستلزم
بشارت بايمان باشد چنانكه در حديث من زار قبرى وجبت له شفاعتى اين نكته بيان كرده اند اللهم ارزقنا رواه البخارى وعن انس رضى الله عنه قال كان النبى گفت انس بود پيغمبر صلى الله
عليه وسلم يغير اذا طلع الفجر غارت ميكرد و تاراج بر سر دشمنان ميرفت بوقت بر آمدن صبح و غارت سخت دوانيدن اسپان براى قتل و نهيب و عادت شريف آن بود كه چون بر سر قومى بغارت
ميرفت در هنگام نماز بامداد ميرفت براى امتحان كفر و اسلام آنها چنانكه ميگويد وكان يستمع الاذان و بود آنحضرت گوش مى نهاد اذان را فان سمع اذانا امسك پس اگر مى شنيد بانگ نماز را مى
ايستاد و غارت نميكرد كه مسلمانان اند والا اغار و اگر نمى شنيد غارت ميكرد كه كافر اند پس وجود و عدم اذان علامت ايمان و كفر ايشان ميساخت و در روايت فقهيه آمده است كه اگر قومى اذان گفتن
ترك دهند مستحق قتال ميشوند اگرچه سنت است اما شعار اسلام است فسمع رجلا يقول پس شنيد آنحضرت يكبارى كه بغارت رفته بود مردى را از آن قوم كه ميگويد الله اكبر الله اكبر فقال
رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم على الفطرة بر فطرهٔ اسلامى تواى مرد پس گواهى داد بايمان وى ثم قال پس گفت آن مرد اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول
الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خرجت من النار اين تاكيد است مر ايمان او را و معنى آنست كه بر آمدى از استحقاق آتش يا اگر گناهى كنى و بشوى آن در آتش در آئى آخر بيرون مى آئى
از آن فنظروا اليه پس نگاه كردند بسوى آن مرد تا ببينند كيست فاذا هو راعى معزى پس ناگاه وى چرانندهٔ بزها است و معزى بكسر ميم و سكون عين و زاى بمد و قصر و بفتح عين
و سكون زاى نيز جمع ماعز است رواه مسلم وعن سعد بن ابى وقاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يسمع المؤذن كسيكه بگويد هنگام شنيدن ...

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله رضیت بالله ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشته است
غفر له ذنبه آمرزیده شود مر او را گناه وی یعنی صغائر چنانچه مذهب است رواه مسلم وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین
صلوة بین کل اذانین صلوة درمیان هر دو نماز اذان است ثم قال فی الثالثة بعد از ان فرمود در کرت سوم لمن شاء مر هر کرا که بخواهد یعنی لازم نیست که بگذارد اگر خواهد بگذارد و اگر خواهد
نگذارد متفق علیه بدانکه مراد بدو اذان ایجا اذان واقامت است اقامت را اذان گفت از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین میگویند شمس و قمر را و میخوانند امام حسن و امام حسین را حسنین
یا از جهت آنکه اذان بمعنی اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آنست که بعد از اذان نماز بگذارد که وقت شریف است و دعا در وی مستجاب
یا اشارت است بنوافل پیش از فرض و استبعادی که درین حکم است در نماز مغرب است که بعد از اذان وی پیش از ادای فرض نافله مکروه است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب او است اما
در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان میداد مؤذن برای مغرب برمیخاستند قومی از صحابه و میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میگذاردند پیش از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلعم از
خانه بیرون می آمد و ایشان در نماز میبودند و منع نمیکرد و زیادت کرد مسلم که چون غریبی از بیرون می آمد گمان میبرد که نماز فرض گذارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید و بعض مردم گمان برده اند
که این دو رکعت سنت مغرب بود و نه چنین است که این دو رکعت بود که بعد از اذان میگذاردند و آنحضرت مخیر گردانیده بود صحابه را در آن و امام ابوحنیفه میگوید که این در اول بود که چون نهی کرده
شده بود از گذاردن نماز بعد از عصر پس بیان کرد آنحضرت باین حدیث وقت جواز را بعد از ان منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آنرا ذکر کرده ایم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامام ضامن امام پذیرنده و بردارنده و بر خود گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس بسیار قراءت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع
دریابند او را و نگاه میدارد بر ایشان افعال صلوت و اعداد رکعات را والمؤذن مؤتمن و اذان گوینده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه اللهم ارشد الائمة خداوندا
راست نما امامان را و توفیق ده ایشان را علم و عمل و صلاح حال واغفر للمؤذنین و بیامرز مؤذنان را در تقصیر و تفریطی که بوجود آید از ایشان درین حدیث تفضیل کلی از امامت و اذان بر دیگری مقصود
نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بجهت مرهرکدام را افهم رواه احمد وابو داؤد والترمذی والشافعی وفی اخری له بلفظ المصابیح و در روایت دیگر مر شافعی را
بلفظی است که در مصابیح است که گفته است الائمة ضمناء والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة وغفر للمؤذنین وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
اذن سبع سنین کسیکه اذان گوید هفت سال محتسبا حسبة لله و برای طلب اجر و ثواب و رضای او کتب له براءة من النار نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ رواه الترمذی
وابن ماجة وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است والی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عتبة بن ابی سفیان بعد از ان عزل کرد او را وفات یافت در مصر سنه ثمان وخمسین قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یعجب ربک من راعی غنم عجب دارد پروردگار تو یعنی عظیم است نزد وی و راضی است از آن از چرانندهٔ گوسفندان فی رأس شظیة الجبل در سر بلندی از کوه
یؤذن بالصلوة ویصلی اذان میگوید برای نماز هر چند جماعت ندارد و میگذارد نماز را فیقول الله پس میگوید خدای عز وجل بفرشتگان انظروا الی عبدی هذا نظر کنید بسوی بنده
من که اینست یؤذن ویقیم الصلوة اذان میگوید و برپا میدارد نماز را یخاف منی میترسد از من در ترک سنت و وجوب خلل از نظر اعتبار و ساقط است قد غفرت لعبدی تحقیق آمرزیدم
این بندهٔ خود را وادخلته الجنة و درآوردم او را در بهشت رواه ابو داؤد والنسائی وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة علی کثبان المسک یوم
القیمة سه کس بر تلهای مشک اند روز قیامت کثیب بمثلثه تل ریگ کثب گرد کردن عبد ادی حق الله وحق مولاه یکی بنده که بگذارد حق خدا را و حق خداوند خود را در حقیقت آن نیز حق
فرموده شرع است حق خدا است مقصود آنست که طاعت خدا میکند در همه ابواب و بار تکلیف بر وی بیشتر است ورجل ام قوما وهم به راضون دیگر مردی که امامت کرد گروهی را
و ایشان از وی راضی اند بجهت رعایت احکام و ارکان و سنن و آداب نماز و صحت قراءت و حسن آن ورجل ینادی بالصلوات الخمس دیگر مردی که اذان میگوید پنج وقت نماز را کل یوم
ولیلة هر روز و شب رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤذن یغفر له مدی صوته تا
نماز گوینده آمرزیده میشود مر او را تا غایت آواز او یعنی هر مقدار که آواز بلند کند مغفرت نیز همان مقدار باشد و اگر آواز را تا غایت رساند غایت مغفرت یابد و احتمال دارد که مراد آن باشد که
اگر او را گناهان باشد که پر کند این مسافت را که از مکان اذان است تا جای که آواز میرسد آمرزیده میشود برای او و مؤید معنی اول است روایت مد صوته ویشهد له کل رطب ویابس و
گواهی میدهد برای او هر تر و خشک اگرچه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات و نباتات اما مراد هر چیز است چنانچه در قول حق سبحانه ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا
گویند که چون جمادات و نباتات گواهی داده اند جن و انس بطریق اولی دهند وشاهد الصلوة یکتب له خمس وعشرون صلوة و حاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود مر او را
بیست و پنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گذاردن بیست و پنج درجه و این در حقیقت راجع بفضل اذان است که سبب وی جماعت شد و باین درجه
رسیده ویکفر عنه ما بینهما و بخشیده میشود مر او را گناهان که واقع میشوند درمیان هر دو نماز که حاضر آمده است برای آنها رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وروی
النسائی و روایت کرده است نسائی الی قوله تا قول وی کل رطب ویابس وقال و فضل شاهد صلوة را روایت نکرده و گفته است نسائی این زیادتی را که وله مثل اجر من صلی
و مر مؤذن را است مثل ثواب کسیکه نماز گذارده است چه دال بر خیر شریک فاعل است در ثواب یعنی وی نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان برای نماز شده تا آنکه مؤذن را تمام ثواب
مقدار ثواب تمامه نماز گذارندگان میباشد تا لازم می آید که اذان افضل از نماز است وعن عثمان بن ابی العاص قال قلت عثمان بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور است عامل کرده
بود او را آنحضرت بر طائف و همبران بود در حیات آنحضرت علیه السلام و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم یا رسول الله



اجعلني امام قومي بگردان مرا امام قوم من قال انت امامهم وسود آنحضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت واقتد باضعفهم واقتدا کن به ضعیف ترین ایشان یعنی در امامت
رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قراءت و دیگر ارکان چنان کن که ضعیفان بر تابند و تنگ نیایند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لا یأخذ علی اذانه اجرا وبگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود
اجرت را رواه احمد وابو داؤد والنسائي وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت علمني رسول الله گفت ام سلمه تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب
اینکه بگویم نزد بانگ نماز شام این دعا را اللهم هذا اقبال لیلك خداوندا این وقت وقت پیش آمدن شب تست که پدید کرده آنرا وادبار نهارك و وقت پشت دادن روز تست واصوات
دعاتك واین آوازهای خوانندگان است بعبادت تو یعنی وقت آوازهاست و در روایتی وحضور صلواتك زیاده آمده است فاغفرلي و در روایتی اسألك ان تغفرلي رواه ابو داؤد
والبيهقي في الدعوات الكبير وعن ابي امامة او بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است یا از بعض اصحاب آنحضرت
یعنی این حدیث را بعض رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعض مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله بی آنکه نام صحابی ببرد قال ان بلالا اخذ في الاقامة گفت که بلال شروع کرد
در اقامت گفتن فلما ان قال پس چون گفت قد قامت الصلوة قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقامها الله وادامها بر پا دارد نماز را خدا و پاینده دارد آن را
وقال في سائر الاقامة وگفت آنحضرت در باقی الفاظ اقامت كنحو حديث عمر في الاذان مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هرچه بشنود و تفصیل در آن حدیث
مبین گشته است رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کرده نمیشود دعا میان اذان واقامت ظاهر
عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آنست که متصل کند تا موافق گردد بحدیث آینده که فرمود عند النداء رواه ابو داؤد والترمذي وعن سهل بن سعد قال
گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدينة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثنتان لا تردان دو خصلت رد کرده نمیشوند او یا گفت قلما
تردان کم است که رد کرده شوند وقلت کنایت از عدم است الدعاء عند النداء یکی دعا نزد اذان وعند البأس و دیگر دعا نزد جنگ یا خوف حين يلحم بعضهم بعضا در وقتی که بچسپند
بعضی از جنگ کنندگان بعض را و در یکدیگر بیفتند و یا یکدیگر را بکشند ولحم بمعنی کشتن و بهم چسپیدن در جنگ هر دو آمده والتحام نیز بهمین معنی است ویلحم بفتح یا و حا و بضم یا و کسر حا هر دو روایت است وفي
في رواية و در روایتی بجای عند البأس وتحت المطر آمده وظاهر عبارت آن است که زیر باران باشد و باران بر وی می باریده باشد واحتمال دارد که مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکه
در روایتی آمده است رواه ابو داؤد والدارمي الا انه لم يذكر این حدیث را ابو داؤد و دارمی هر دو روایت کرده اند لیکن دارمی ذکر نکرده است این روایت را که وتحت المطر وعن
عبد الله بن عمرو قال رجل گفت مردی یا رسول الله ان المؤذنين يفضلوننا بدرستیکه مؤذنان زیاده میشوند ما را در اجر و ثواب که ایشان اذان میگویند و ما نمیگوییم فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قل كما يقولون بگو آنچه مؤذنان میگویند و اجابت کن ایشان را فاذا انتهيت فسل تعطه پس چون به آخر رسی بخواه از خدای تعالی چیزی تا داده شوی آنرا
این زیادت است بر جواب واشارت است بآنکه اگر جواب مؤذن بگوید و بعد از آن دعا میکند زیاده میشود در فضل رواه ابو داؤد واز این حدیث مستفاد میشود که در حصول جواب مؤذن بگوید
که ثواب اذان بیابد بر خلاف آنکه در مردم مشهور است که نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی در کار نیست فافهم الفصل الثالث عن جابر قال سمعت النبي گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
عليه وسلم يقول ان الشيطان اذا سمع النداء بالصلوة بدرستیکه چون شیطان می شنود آواز اذان را ذهب میرود و دور میرود حتى يكون مكان الروحاء تا آنکه میباشد
در جای روحا بفتح را و سکون واو و حا و مد قال الراوي گفته است راوی والروحاء من المدينة على ستة وثلثين ميلا روحا از مدینه بر سی و شش میل است و بعض جهل نیز گفته رواه مسلم
وعن علقمة بن وقاص قال اني لعند معاوية علقمه بن وقاص که از کبار تابعین است گفت که من نزد معاویه بودم اذ اذن مؤذنه ناگاه اذان گفت مؤذن معاویه فقال معاوية كما
قال مؤذنه پس گفت معاویه کلمات اذان را چنانکه گفته مؤذن وی حتى اذا قال تا چون گفت مؤذن حي على الصلوة قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله فلما قال پس چون گفت مؤذن
حي على الفلاح قال گفت معاویه لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم در این مرتبه العلي العظيم زیاده کرد وقال بعد ذلك ما قال المؤذن وگفت بعد از آن آنچه گفت مؤذن ثم قال سمعت
رسول الله پس گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم قال ذلك گفت آنرا که من گفتم رواه احمد وعن ابي هريرة قال كنا مع رسول الله گفت ابو هریره بودیم ما با
رسول خدا صلى الله عليه وسلم فقام بلال ينادي پس ایستاد بلال در حالیکه اذان میگوید فلما سكت قال رسول الله پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی الله
عليه وسلم من قال مثل هذا يقينا دخل الجنة هر کس که بگوید مانند این که مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن بکند از سر یقین در می آید بهشت را رواه النسائي سوق این حدیث از برای بیان
فضل مجیب مؤذن است اما فضل مؤذن نیز لازم می آید چه هرگاه که ثواب کسی که مثل گفته وی گفت این باشد ثواب وی نیز خواهد بود وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان النبي گفت عائشه بود پیغمبر
صلى الله عليه وسلم اذا سمع المؤذن يتشهد چون می شنید مؤذن را که شهادتین میگفت قال میگفت آنحضرت وانا وانا یعنی وانا اشهد وانا اشهد بتکرار راجع بتکرار شهادتین است
رواه ابو داؤد وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اذن ثنتي عشرة سنة وجبت له الجنة کسی که اذان گوید دوازده سال می در آید و واجب کرد مر او را بهشت سابقا
در فصل ثانی هفت سال فرمود شاید که اول دوازده سال وحی شده باشد بعد از آن فضل و کرم حق وسیع شده فرمود که اگر هفت سال هم بگوید بس است بلکه بشارت زیادت آمد که كتب له براءة من
النار و اینجا فرمود وجبت له الجنة مگر آنکه برای تاکید و مراد دارند یا گوییم که در اذان دوازده سال این زیادت است که فرمود وكتب له بتأذينه في كل يوم ستون حسنة نوشته شود
بجزای اذان گفتن در هر روز بهر بار شصت نیکی ولكل اقامة ثلثون حسنة و برای اقامت را سی نیکی و ظاهر ذهن تبادر بآن دارد که کلمات اقامت فرادی باشد و محتمل که کثرت فضل اذان
با عتبار کثرت تعب و مشقت در آن باشد و بهر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است والله اعلم رواه ابن ماجة وعنه قال كنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب وهم از ابي هريرة آ

کفتہ تو دیم ما کلام کردہ میشدیم بمعانند اذان مغرب و شاید کہ دعا ہمان است کہ در حدیث ام سلمہ گذشت رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر باب در لواحق و تتمات انچہ گذشت در دو باب سابق الفصل
الاول عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان بلالا ینادی بلیل بدرستیکہ بلال اذان میدہد در شب تا مردم پیش از وقت بغسل و استنجا و وضو متہئ و مستعد
نماز شوند و ازینجا معلوم میشود کہ برای نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است چنانکہ مذہب امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین است فکلوا واشربوا حتی ینادی پس بخورید و بنوشید در سحر
رمضان تا آنکہ ندا دہد ابن ام مکتوم کہ صحابی مشہور است و وی نیز مؤذن بود و ازینجا معلوم میشود کہ آنحضرت را دو مؤذن بود کہ یکی پیش از فجر اذان میداد و دیگری بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود
یکی برای سحر اذان میداد و دیگری برای نماز و شافعیہ میگویند کہ برای صبح دو مؤذن سنت است یکی پیش از فجر در نصف اخیر شب اذان دہد و دیگری بعد از فجر در اول وقت قال گفت راوی و
کان ابن ام مکتوم مردی نابینا لا ینادی حتی یقال لہ اصبحت اصبحت ندا نمیداد تا آنکہ گفتہ میشد او را صبح شد صبح شد مگر یعنی نزدیک شد صبح مبالغہ میکنند صبح شد و این تاویل از جہت آن
کردیم کہ فرمود تا ندای ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وی ندا بعد از برآمدن صبح و مراد خبر دادن مردم بدان اذان میدادہ باشد خوردن و نوشیدن تا آن وقت چگونہ جائز باشد کذا فی بعض الشروح
فافہم متفق علیہ وعن سمرۃ بن جندب صحابی مشہور است از حفاظ مکثرین نزول کردہ بصرہ را روایت کردہ اند ازوی حسن بصری و شعبی و جز ایشان قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال باید کہ باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا کہ وی اذان بشب میگوید ولا الفجر المستطیل و نہ باز دارد صبح دراز کہ نام سفیدی ست
کہ از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز می افتد و زود مضمحل میشود و تاریک میگردد و آنرا صبح کاذب گویند و تشبیہ بدم گرگ دہند ولکن الفجر المستطیر فی الافق ولیکن باز دارد صبح پراگندہ
یعنی منتشر شوندہ یعنی در کرانہ آسمان پہن از جنوب و شمال کہ بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد و باقی ماند رواہ مسلم ولفظہ للترمذی وعن مالک بن الحویرث کنیت او ابو سلیمان است
صحابی است اقامت کرد نزد آنحضرت بیست شب و نزول کرد بصرہ را مات سنۃ اربع وسبعین فی عہد عبد الملک قال اتیت النبی گفت مالک بن الحویرث آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم
انا وابن عم لی من و پسر عمم کہ مراد بود غالبا از برای وداع آمدہ بودند فقال پس فرمود آنحضرت اذا سافرتما فاذنا واقیما چون سفر کنید شما پس اذان گوئید و اقامت گوئید یعنی باید کہ اذان و اقامت
در میان شما واقع شود و چون فرمود ولیؤمکما اکبرکما و باید کہ امام شود بزرگتر شما متعین شد کہ اذان را آن دیگر گوید کہ نا اکبر است و ماناکہ آن ہر دو در علم و ورع مساوی بودہ اند یا مراد با کبر افضل است
و ازینجا معلوم شد کہ افضلیت در اذان شرط نیست و با وجود آن باید کہ مؤذن عالم با وقات و صالح و متدین و رفیع الصوت و خوش آواز بود و کلمات اذان صحیح تلفظ تواند کرد رواہ البخاری و
عنہ قال قال لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوا کما رایتمونی اصلی و ہم از مالک بن الحویرث است کہ گفت گفت ما را آنحضرت بگذارید نماز را چنانچہ دیدید مرا کہ میگذارم و اذا
حضرت الصلوۃ فلیؤذن لکم احدکم و چون در آید وقت نماز باید کہ اذان گوید برای شما یکی از شما ثم لیؤمکم اکبرکم و پس تر باید کہ امامت کند شما را بزرگترین شما متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ
قال ان رسول اللہ گفت ابو ہریرہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین قفل من غزوۃ خیبر در ہنگام برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینہ سار لیلۃ راند شبی حتی اذا ادرکہ الکری
عرس تا وقتی کہ دریافت او را خواب فرود آمد تا استراحت کند و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت وقال لبلال اکلا لنا اللیل و فرمود بلال را کہ نگاہبانی کن برای ما شب را فصلی
بلال ما قدر لہ پس نماز گذارد بلال آنقدر کہ تقدیر کردہ شد برای وی و نام رسول اللہ و خواب کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابہ و یاران وی فلما تقارب الفجر استند
بلال الی راحلتہ پس چون نزدیک شد طلوع فجر تکیہ زد بلال بسوی شتر خود موجہ الفجر متوجہ بجانب فجر موجہ بکسر جیم بمعنی متوجہ از وجہ بمعنی توجہ چنانکہ قدم بمعنی تقدم و در نسخہ ضماع بفتح جیم
نیز ضبط کردہ اند فغلبت بلالا عیناہ پس غلبہ کرد بلال را چشمان او و بی اختیار در خواب شد وہو مستند الی راحلتہ و حال آنکہ وی تکیہ زدہ است بسوی شتر خود فلم یستیقظ
رسول اللہ پس بیدار نشد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ولا بلال و بیدار نشد بلال ولا احد من اصحابہ و نہ ہیچ یکی از صحابہ آنحضرت حتی ضربتہم الشمس تا آنکہ زد ایشان را شعاع آفتاب
یعنی بامد آفتاب فکان رسول اللہ پس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اولہم استیقاظا نخستین قوم از روی بیداری ففزع رسول اللہ پس ترسید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و
سلم از خواب رفتن و نماز فوت شدن بشہود صفت جلالیہ تعالی فقال ای بلال پس گفت آنحضرت ای بلال چہ واقع شد ترا و چرا بخواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی فقال بلال پس گفت بلال
اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک گرفت نفس مرا و عارض شد بوی آنچہ گرفت نفس ترا قال فرمود آنحضرت اقتادوا و اکشید شتران را و برانید ازینجا پس کشیدند شتران خود را اندکی از ان وادی



راندند و نزدیک تا آنجا فرود آمدند و در سبب برآمدن از ان وادی اختلاف دارند کسیکہ تجویز نمیکند چنانکہ اصحاب ما قضای فوایت را در وقت منہی میگویند کہ برآمدن بجہت آن بود کہ آن وادی جای شیطان
بود کہ تا بلند گردد آفتاب و آنکہ تجویز میکنند و نہی را مخصوص بنوافل میدارد چنانکہ شافعیہ میگویند کہ سبب برآمدن آن بود کہ آن وادی جای شیطان بود چنانکہ در روایت دیگر آمدہ ثم توضأ رسول اللہ
پس وضو کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و امر بلالا و امر کرد بلال را کہ اقامت گوید برای نماز فاقام الصلوۃ پس اقامت گفت بلال فصلی بہم الصبح پس گذارد آنحضرت با صحابہ نماز
بامداد را ظاہر این حدیث آنست کہ اذان در نماز قضا نیست و مذہب شافعی اینست در یک قول وی و قول دیگر از وی آنست کہ نہ اذان است و نہ اقامت و در ہدایہ گفتہ است کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و
سلم قضا کرد فجر را در غداۃ لیلۃ التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الہمام احادیث درین معنی از مسلم و ابی داؤد و جز ایشان و از موطا آوردہ و گفتہ کہ انچہ از مسلم درین قصہ آمدہ کہ امر کرد بلال را پس اقامت
گفت منافات بآن ندارد و چگونہ منافی باشد و حال آنکہ بصحت رسیدہ کہ باذان و اقامت ہر دو گذاردہ انتہی و آنکہ میگویند کہ اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت و خواندن
باجتماع و در فائتہ ہیچ ازین دو امر احتیاج نہ جوابش آنست کہ اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز و لہذا افضل آنست کہ منفرد اذان و اقامت بگوید
کذا قال السغناقی فلما قضی الصلوۃ پس ہرگاہ کہ قضا کرد نماز را قال گفت من نسی الصلوۃ فلیصلہا اذا ذکرہا کسیکہ فراموش کند بخواب یا بجز آن نماز را پس باید کہ بگذارد آنرا وقتیکہ یاد آرد
آنرا فان اللہ تعالی قال زیرا کہ بدرستی خدای تعالی فرمودہ است واقم الصلوۃ لذکری و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خدا است رواہ مسلم تنبیہ

اینجا اشکال می آرند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است
چون چشم در خواب باشد پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است کذا قالوا واگر گویند چرا منکشف به وحی والهام نشد جواب گوئیم این فعل باری تعالی است اگر در آن وحی نفرستاد و کشف
نکرد چنان کرد در اینجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف متابعت گردد جواب دیگر آنست که نوم دل بیدار است ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق
گردد از ماسوای مشهود و از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که خر خدای آن
العزة حقیقت آن داند فافهم وبالله التوفیق وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا چون اقامت گفته شود برای نماز پس نخیزید
حتی ترونی قد خرجت تا آنکه به بینید مرا که تحقیق بیرون آمدم از در و حجره فقها گفته اند مذهب آنست که نزد حی علی الصلوة باید برخاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت در آن وقت می بود متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تأتوها تسعون چون اقامت گفته شود نماز را پس نباید شتاب کنان آمدن و دوان وأتوها
تمشون وعلیکم السکینة والوقار وبیائید نماز را در حالتیکه میروید برفتار معتاد و غالب است برشما آرام و وقار و آهستگی و گرانباری فما ادرکتم فصلوا پس آنچه دریابید با امام پس بگذارید
وما فاتکم فاتموا وآنچه فوت کرده شما را ونیابید پس تمام کنید و بعد از فراغ امام برخاسته بگذارید و گفته اند علامت سبکی و غفلت بلکه سبک عقلی و حماقت در دین است برای نماز و اگر شتابی کنید خواهید
که تکبیر اولی دریابید پیش از این بیابیت مستعد و تهیئ شده شتابی که محمود دانسته اینست متفق علیه وفی روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوة زیراکه یکی از شما وقتیکه قصد
میکند نماز را و میرود بسوی وی فهو فی صلوة پس وی در نماز است پس رونده را حکم نمازی است و میکرداند بنماز باید که در همه جا در یاد وی باشد و حاضر وقت باشد و از بعض علما مسارعت
بتکبیر اولی منقول و ماثور است وهذا الباب خال عن الفصل الثانی واین باب تهی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال عرس رسول الله گفت زید بن اسلم که از کبار
تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة بطریق مکة شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا از وهم راوی است والا وقوع تعریس در طریق مدینه بود و مضمون این حدیث
همان مضمون حدیث ابی هریره است که گذشت و گفت که در وقت رجوع از خیبر بود به مدینه بعض از نقاد تنها که ظاهر میگردد ووکل بلالا ان یوقظهم للصلوة ووکیل کرد و ماند آنحضرت بلال را که بیدار
کرداند صحابه را در وقت نماز فرقد بلال ورقدوا پس خواب کرد بلال و خواب کردند همه اصحاب حتی استیقظوا تا آنکه بیدار شدند وقد طلعت علیهم الشمس و حال آنکه تحقیق طلوع کرد
بر ایشان آفتاب فاستیقظ القوم پس بیدار شدند قوم فقد فزعوا این تحقیق ترسیدند بر تقصیر خود فامرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرکبوا آنکه
سوار شوند حتی یخرجوا من ذلک الوادی تا آنکه بیرون آیند از آن وادی وقال ان هذا واد به شیطان و گفت آنحضرت که این وادیست که در وی شیطان است فرکبوا حتی خرجوا من ذلک
الوادی پس سوار شدند تا آنکه برآمدند از آن وادی ثم امرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان ینزلوا که فرود آیند نزدیک آن وادی وان یتوضأوا وامر کرد
که وضو سازند وامر بلالا ان ینادی للصلوة وامر کرد بلال را که اذان گوید برای نماز و یقیم یا اقامت گوید شک راوی است فصلی رسول الله پس نماز بگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بالناس ثم انصرف وقد رأی من فزعهم پس برگشت از نماز و حال آنکه تحقیق دید از ترس ایشان فقال یا ایها الناس ان الله قبض ارواحنا پس گفت آنحضرت برای تسلیه و ازاله
فزع ایشان ای مردمان بدرستیکه خدا تعالی گرفت جانهای ما را در خواب ولو شاء لردها الینا فی حین غیر هذا واگر میخواست باز میگرداند جانهای ما را بسوی ما در وقتی جز این وقت یعنی
پیش از این وقت فاذا رقد احدکم عن الصلوة او نسیها پس چون خواب کند یکی از شما از نماز یا فراموش کند نماز را ثم فزع الیها پس بیدار گردید یا یاد آورد و پناه آرد بسوی نماز فلیصلها
کما کان یصلیها فی وقتها پس باید که بگذارد نماز را چنانکه بود که میگذارد آن را در وقتش یعنی با اذان و اقامت و جماعت و سائر شرائط و آداب ثم التفت رسول الله صلی الله علیه و
سلم الی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه پس روی گردانید و نگریست آنحضرت بجانب ابوبکر صدیق فقال پس گفت آنحضرت ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی بدرستیکه شیطان
آمد بلال را و حال آنکه وی ایستاده است و نماز میگذارد فاضجعه پس بخوابانید او را و بینداخت او را بر زمین ثم لم یزل یهدئه پس همیشه شد شیطان که ساکن میگرداند و آرام میدهد بلال را کما
یهدأ الصبی چنانکه تسکین داده میشود کودک در خواب تا بخواب رود فی الصراح هدء و هدوء آرمیدن واهداء آرام دادن و دست زدن کودک تا بخواب شود حتی نام تا آنکه خواب کرد بلال
ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا پس بخواند آنحضرت وطلبید بلال را و پرسید حقیقت حال را فاخبر بلال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی
اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند آنچه خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را فقال ابوبکر پس چون مشاهده کرد ابوبکر این معجزه را که خبر از غیب بود
گفت اشهد انک رسول الله گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی رواه مالک مرسلا روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیراکه زید بن اسلم تابعی است وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین للمسلمین دو خصلت اند آویخته شده در گردنهای بانگ نماز گویندگان مر مسلمانان را وگذاشته اند در عهده ایشان
تا نگاه دارند آنها را و احتیاط نمایند و دیانت ورزند در آنها آن دو خصلت کدام است صیامهم وصلاتهم روزه مسلمانان و نماز ایشان روزه در افطار و سحر و نماز در رعایت اول وقت
رواه ابن ماجة باب المساجد ومواضع الصلوة ساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز است و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز گذاردن بنا کنند و بفتح سجده گاه و بمعنی
جبهه نیز آمده و مساجد عضوهای که بدان سجده کنند و مراد بدان بمواضع صلوة اینجا جاهائی که نماز در آن مکروه بود یا مکروه نبود چنانکه در احادیث بیان آن بیاید الفصل الاول عن ابن عباس
رضی الله عنه قال لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت روایت است از ابن عباس گفت هنگامیکه در آمد آنحضرت خانه کعبه را در روز فتح مکه دعا فی نواحیه کلها دعا کرد
در کرانهای خانه همه کرانها یعنی در هر چار گوشه خانه ولم یصل حتی خرج و نماز نگذارد آنحضرت درون خانه تا آنکه بیرون آمد فلما خرج رکع رکعتین فی قبل الکعبة پس چون بیرون آمد

کنار دو رکعت دپیش در کعبه و مقابل آن و قبل بضمتین و بضم و سکون هر دو روا است و اول فصیح تر است وقال و گفت آنحضرت هذه القبلة این است قبله اشارت بجانب کعبه کرد و بیان فرمود که
امر قبله بر توجه بجانب وی قرار یافته هرگز منسوخ نگردد یا آن معنی که قبله همین جانب پیش است و توجه بجانب دیگر روا نیست و این ظاهر است و آن معنی که توجه به بیت از خارج معتبر است و در درون خانه مانند آن
نیست چنانکه امام مالک گوید نماز فرض و بعض علما در نفل نیز رواه البخاری ورواه مسلم عنه وعن اسامة بن زيد وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
دخل الكعبة در روایت است از ابن عمر که آنحضرت در آمد کعبه را هو آنحضرت واسامة بن زيد وعثمان بن طلحة الحجبی که حاجب کعبه خانه و صاحب مفتاح وی بود و بلال الی در باج همه در آمدند فاغلقها
عليه پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم در نیایند و هجوم نکنند و تشویش ندهند ومكث فيها و درنگ کرد آنحضرت درون کعبه فسألت بلالا حين خرج ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را
هنگامیکه بیرون آمد بلال با آنحضرت ماذا صنع رسول الله چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درون کعبه که در آمد فقال جعل عمودا عن يساره پس گفت بلال گردانید آنحضرت یک ستون را
از جای خود عمودين عن يمينه و گردانید دو ستون را از راست جای خود وثلثة اعمدة وراءه و گردانید سه ستون را در پس خود وكان البيت يومئذ على ستة اعمدة و بود خانه کعبه در آن روز بر شش
ستون اگر حالا بر سه ستون است بجهت تغیری که در بنای این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتب تواریخ مذکور است ثم صلی پس نماز گذارد آنحضرت متفق علیه از این حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده
معلوم شد که آنحضرت در درون خانه که درآمد نماز گذارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگذارد و وجه تطبیق بدین دو حدیث آنست که تواند که چون در کعبه درآمدند در را
بستند هر یکی در گوشه مشغول بدعا گردید خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز گذارد و پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و
مشغول بدعا بود و نیز نماز هم دو رکعت بود و سبک گذارد و در بسته بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آبی بیارد که بدان صورتها که در دیوار نقشیده بود بشویند پس تواند که نماز گذارد
آنحضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گذاردن باشد نه نفی آن وعن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة في مسجدي هذا
یک نماز درین مسجد من خير من الف صلوة فيما سواه بهتر است از هزار نماز در مسجدی که جز او است الا المسجد الحرام مگر مسجد حرام که نماز در وی از نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز
در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وی آنچه مطابق احادیث و موافق مذهب اکثر ائمه است اینست بخلاف مالکیه این عبارت را بر آن حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام به کمتر از هزار
و این بنا بر مذهب امام مالک است که قائل است بافضلیت مدینه از مکه و جوابش بعد از تسلیم قول بافضلیت مدینه چنانکه مذهب او است آنکه فضیلت منحصر در مضاعفت ثواب نیست که مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام
بیشتر از مسجد نبوی باشد صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص مدینه مطهره است در فضیلت آن کافیست و نیز مضاعفت بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورای
آنست و تواند که یک چیز نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر صد هزار فلس ارزد پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب جوار وی صلی الله علیه وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد حرام باشد و این
بحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر بتفصیل تر ذکر کرده ایم از آنجا باید جست متفق علیه وعن ابی سعيد الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته نشود بارها یعنی اختیار کرده نشود سفر بسوی سه مسجد المسجد الحرام یکی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن در آن حرام است والمسجد الاقصى
دوم بیت المقدس که او را مسجد اقصی خوانند زیرا که در آن زمان مسجدی پیش از وی بنا کرده نشده بود پس انتهای مساجد بوی باشد یا بجهت بعد مسافت وی از مسجد حرام ومسجدي هذا سیوم مسجد من که اینست
متفق عليه ظاهر این حدیث نهی است از اختیار سفر بموضعی جز این سه موضع که پروردگار تعالی بمزید فضل و عظمت و کرامت اینها را امتیاز و مخصوص گردانیده است بخلاف مواضع دیگر که در فضل و برکت برابر
هم اند و بر زبان شارع هیچ یکی از اینها مخصوص بخصوص فضل نشده مقصود آنست که از حیثیت تقرب و تعبد بذوات این مواضع قصد نمایند و سفر کنند و الا اگر حاجتی افتد مثل تحصیل علم و تجارت و ادای
بعض حقوق مثلا آن دیگر است و سفر باین قصد جائز اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع متبرکه اختلاف است بعض مباح دارند و بعض حرام گویند كذا في مجمع البحار والله اعلم و
بعض گفته اند که قصد بطریق نذر بجز این سه جا درست نباشد و اگر نذر کنند در غیر این سه مسجد واجب نمیگردد وفای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی به مسجدی دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود
اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام است و گفت بنده مسکین کاتب حروف عبد الحق بن سيف الدين عفا الله عنه و مانا که مقصود بیان اهتمام شان این بقعه و سفر کردن بجانب آنها است که بزرگ
ترین مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن کرای مشقت کشیدن نمیکنند نه آنکه سفر بجز این مواضع درست نباشد مصراع دل اگر بار کشد بار نگاری باری والله اعلم وعن ابی هريرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة موضعی که میان خانه من و منبر من است روضه ایست از روضهای بهشت و در روایتی بین قبری ومنبری
و در روایتی بین حجرتی ومصلائي و روضه در اصل بمعنی مرغزار و بستان و جای نمناک بود و در تاویل این حدیث بعض گویند که عبادت کردن درین موضع سبب درآمدن بهشت است و در حدیث دیگر حلقهای
ذکر را ریاض جنت خوانده است و این موضع شریف نیز مجمع ملائکه و جن و انس است که در وی ذکر حق مینمایند و تسبیح و تقدیس میکنند و این هر دو سخن ضعیف است چه اینمعنی خصوصیت باینمکان شریف ندارد
و حکم همه مسجد و بقاع خیر همین است و نزد اهل تحقیق این سخن محمول بظاهر بی تاویل است یا باینمعنی که این بقعه بجنس وی در قیامت بردارند و به بهشت برند و مثل سائر بقاع ارض فانی و هالک نگردد یا
باینمعنی که این بقعه بعینها از بهشت است که بزمین آورده اند چنانکه حجر اسود برای خلیل آورده اند و این روضه برای حبیب فرستادند اگر چه در حس ظاهر این عالم مینماید در دیده باطن از آن عالم است و آدمی محجوب
بحجب طبیعت ظلمانیه و گرفتار عادت بشریه است انکشاف حقائق اشیا و ادراک امور حسب ویرا از وی دور است و بجهت همین است عدم ظهور آثار اماکن جنت از عدم جوع و ظما و امثال آن درین
مکان والله اعلم و امثال همین تاویلات و تحقیقات است در قول وی که فرمود ومنبري على حوضي و منبر من که الآن در مسجد قائم است بر حوض من است و در روایتی آمده که منبري على ترعة من ترع الجنة
و ترعه بضم تا و سکون را بمعنی در و راه در آمدن آب و آبخور و پایه منبر نیز روایت است که روزی آنحضرت بر منبر خود ایستاده بود فرمود قدم من درین ساعت بر ترعه از ترعهای جنت است و در روایتی آمده است
که فرمود پایهای من بر عقر حوض من است و عقر بضم عین و سکون قاف جای در آمدن آب در حوض و از اینجا معلوم میشود که این موضع از مسجد شریف روضه از ریاض بهشت است که منبر منیف در آن قائم است

وبعض

و بعضی گفته اند که این اخبار است از منبری که آنحضرت را روز قیامت باشد بنهاده شود بر حوض کوثر و این منبر که در مسجد شریف است و این سخن بعید است از سیاق حدیث کما لا یخفی متفق علیه وعن ابن عمر قال کان النبی یأتی
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یأتی مسجد قباء می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه را ماشیا و راکبا پیاده و سوار فیصلی فیه رکعتین پس میگذارد در وی دو رکعت نماز و این مسجد قبا مسجدی است
در سه کروهی مدینه منوره و آن مسجدی است که در اول هجرت پیش از در آمدن مدینه بنا کرده شده و بقول مشهور مراد لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَى التَّقْوٰى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ در شان اوست و قبا بضم قاف نام موضعی است که این مسجد
در او است متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب البلاد الی الله مساجدها دوست ترین جاها از شهرها بسوی خدا مسجدها است که در ان عبادت خدا میکنند و بکار
دین مشغول اند وابغض البلاد الی الله اسواقها و دشمن داشته ترین جاها از شهرها بازارها است که در انجا بکار دنیا مشغول اند و از یاد خدا غافل اند رواه مسلم وعن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من بنی لله مسجدا کسی که بنا کند برای خدا و طلب رضا و قصد عبادت وی تعالی مسجد را بنی الله له مثله فی الجنة بنا کند خدای تعالی برای وی خانه در بهشت و در روایتی بیتا مثله و مماثلت در رفعت و وسعت و صفا
و نفاست والا مماثلت در خانهای دنیا و بهشت صورتی ندارد و در حدیث دیگر آمده است که اگرچه مسجدی بود مانند آشیانه گنجشک و این مبالغه است در خردی و تنگی متفق علیه و بعضی از علما گفته اند که این حدیث متواتر است وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غدا الی المسجد او راح کسی که برود بمسجد در اول روز یا در آخر روز اعد الله له نزله من الجنة آماده کرداند خدای تعالی برای وی طعام مهمانی او را در بهشت
کلما غدا او راح هرگاه که بامداد کند و شبانگاه کند و نزل بضم نون و سکون زای و ضم آن طعامیکه برای مهمان در اول نزول وی پیش آرند و درین اشارت است بآنکه گویا مسجد خانه خدا است ضیافت میکند وی تعالی زائران او
محروم نمیگذارد و پاک و منزه است کریم از آنکه محروم گذارد مهمان خود را و یکی از نیات و قربات که در در آمدن مسجد باید کرد دانیست چنانکه در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات گذشت متفق علیه وعن ابی موسی
قال قال رسول الله روایت است از ابی موسی اشعری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة بزرگترین مردم از روی اجر و ثواب در نماز ابعدهم فابعدهم ممشی دور ترین ایشانست
پس دور ترین ایشان در راه هر یک باندازه بعد مسافت از مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام و آنکسیکه نشسته است در مسجد و انتظار میبرد نماز را تا بگذارد آنرا با امام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم
ینام بزرگتر است از روی اجر از کسیکه میگذارد نماز تنها پس بخواب میرود و انتظار جماعت نمیبرد اگرچه در اول وقت میگذارد و اگر فرضا یکی با جماعت قلیل یا با کسیکه احق بامامت نیست گذارد و دیگری با انتظار جماعت کثیر برد و بکسی گذارد
که احق بامامت است این قیاس عظیم تر باشد در اجر از وی خصوصا باعث برآن کاسل و تهاون بود و نیست مر فضیلت اسفار در فجر نزد حنفیه متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال خلت البقاع حول المسجد خالی شد جاهای گرد
مسجد نبوی صلعم بسبب آنکه رفتند ساکنان آن یا رفتند بجاهای دیگر فاراد بنو سلمة ان ینتقلوا قرب المسجد پس خواستند بنو سلمه بکسر لام که نام قبیله است از انصار که بیایند از منازل خود که دور تر از مسجد شریف داشتند و ساکن شوند بر
نزدیک مسجد فبلغ ذلک النبی پس رسید این خبر انتقال ایشان بپیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال لهم پس گفت آنحضرت مر ایشان را بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد رسیده است مرا که شما میخواهید که انتقال کنید از منزلهای
خود در قرب مسجد فقالوا نعم گفتند آری یا رسول الله قد اردنا ذلک بتحقیق خواسته ایم ما آنرا فقال یا بنی سلمة دیارکم تکتب آثارکم پس گفت آنحضرت ای پسران سلمه لازم گیرید جاهای خود را که آنجا میباشید نوشته میشود در نامه
اعمال ثواب گامهای شما که میزنید آمدن در مسجد دیارکم تکتب آثارکم لازم گیرید دیار خود را نوشته میشود آثار شما مکرر فرمود از برای تاکید و ترغیب یعنی همانجا باشید که هستید هر چند از دور تر می آئید ثواب بیشتر می یابید رواه مسلم و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة یظلهم الله فی ظله هفت قوم از مردم کسانند که در پناه خود می در آرد ایشان را خدای تعالی یوم لا ظل الا ظله روزیکه نیست هیچ پناهی
جز پناه وی و ظل در اصل بمعنی سایه است و بمعنی کنف و عزت و غلبه و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند که می نشانند در زیر عرش تا از تاب آفات قیامت در امان باشند امام عادل یکی از ان هفت پادشاه عادل است که در رعیت وی
داد گستری بر فرموده خدا و رسول خدا کرد و داد مظلومان دهد و شاب نشأ فی عبادة الله دوم جوانیکه پیدا شده در پرستش خدا بهم که وی متعبد و صالح بر خاسته و رجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه
سوم مردیکه دل وی آویخته است بمسجد وقتیکه بیرون آید از آن حتی یعود الیه تا آنکه باز گردد بسوی مسجد و بیاید وی و رجلان تحابا فی الله چهارم هر یکی از دو مرد که دوست میدارند یکدیگر را از جهت خدا و دین وی و
طلب رضای وی و قربت بوی تعالی اجتمعا علیه و تفرقا علیه فراهم آمدند بر محبت خدا و جدا شدند بر محبت خدا کنایت است از خلوص محبت در حضور و غیبت و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه پنجم مردیکه یاد کرد
خدا را تنها پس اشک ریخت هر دو چشم او و قید تنهائی برای آنست که تکلف و ریا در ان مدخلی نباشد و رجل دعته امرأة ذات حسب وجمال ششم مردیکه بخواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست که از راه برد فقال
انی اخاف الله پس گفت که میترسم خدا را و بازداشت نفس را یا بزبان گفت آن زن را بترسانیدن وی یا سیم خدا را و رجل تصدق بصدقة هفتم مردیکه صدقه کرد بنوعی از صدقه فاخفاها پس پنهان کرد صدقه را حتی
لا تعلم شماله ما تنفق یمینه تا آنکه نداند دست چپ او آنچه میدهد دست راست او کنایت است از غایت سر و اخفا متفق علیه وعنه قال قال رسول الله و هم از ابی هریره است که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته نماز مرد که میگذارد در مسجد بجماعت زیاده کرد انیده میشود ثواب آن بر نماز او که میگذارد تنها در خانه خود و فی سوقه و در بازار
خود که در ان برای کسب و تجارت می نشیند خمسا وعشرین ضعفا بیست و پنج درجه و ذلک انه اذا توضأ و آن تضعیف ثواب بسبب آنست که چون وضو کند مرد فاحسن الوضوء پس نیک کرد وضو را و رعایت کرد آداب
و شرائط آنرا ثم خرج الی المسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد لا یخرجه الا الصلوة در حالتیکه بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد او آن بوده و بدون غرضی دیگر لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة نهاده گامی مگر
آنکه بلند کرد انیده میشود مر او را بآن گام پایه در ثواب وحط عنه بها خطیئة و کم کرده میشود از وی بآن گام گناهی فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه پس چون نماز گذارد همیشه اند فرشتگان که درود میفرستند
بر وی مادام فی مصلاه تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود و برنخاسته از انجا در وایت میگویند که اللهم صل علیه اللهم ارحمه خداوندا درود فرست بر وی خداوندا رحمت کن او را و لا یزال احدکم
فی صلوة ما انتظر الصلوة و همیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این از برای فضیلت نشستن در مصلا است و باید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان میشود و فی روایة
و در روایتی چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه چون در آمد مسجد را در حالیکه بتحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن و زاد فی دعاء الملائکة و زیاد کرده است
درین روایت در دعای فرشتگان این عبارت را که اللهم اغفر له خداوندا بیامرز او را اللهم تب علیه خداوندا رجوع کن برحمت بوی ما لم یؤذ فیه مادام که رنج ندهد در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست و زبان خود ما
لم یحدث فیه مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات یحدث بتشدید دال است از تحدیث یعنی تکلم نکند بکلام دنیا و از ینجا معلوم میشود که این

فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن در آنست و اگر نماز گذارده بجای دیگر رود این فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ بخلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریا و این نیت صحیح است و در وی
فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است تا فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء متفق علیه وعن ابی اسید بضم همزه و فتح سین صحابی انصاریست ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلیقل وقتی که در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید و بخواند این دعا را اللهم افتح لی ابواب رحمتك خداوندا بکشای بر من درهای رحمت خود در اندر آمدن در این
مکان شریف به برکت آن یا بتوفیق از دعا یاد در نماز بکشف حقائق آن واذا خرج فلیقل و چون برآید از مسجد پس باید که بگوید اللهم انی اسئلك من فضلك خداوندا من سوال میکنم ترا و میطلبم از برکت فزونی کرم تو
که مراد بدان رزق حلال است که بعد از برآمدن از نماز بطلب آن میرود و کسب میکند و تواند که مراد عود بمسجد باشد که موجب زیادتی ثواب بر ثواب است که بار اول حاصل شده رواه مسلم وعن ابی قتادة ان
رسول الله در روایت است از ابی قتادہ انصاری که صحابی مشهور است عقبی بدری حاضر شد همه مشاهد را از فضلای صحابه بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع
رکعتین چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگذارد دو رکعت قبل ان یجلس پیش از آنکه بنشیند متفق علیه و این حدیث متمسک شافعیه است در ایجاب تحیة المسجد بحمل امر بر وجوب و نزد ما امر برای ندب است و ظاهر سیاق
حدیث ناظر در این است و الا لازم آید که واجب باشد پیش از جلوس و چنین نیست باتفاق وعن کعب بن مالك صحابی مشهور و قصه تخلف وی از غزوه تبوك و توبه وی از جاهای قصص است و بود وی رضی الله عنه از شعرای
اسلام قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یقدم من سفر الا نهارا فی الضحی کعب بن مالک گفت بود آنحضرت که قدوم نمی آورد از هیچ سفر مگر روز در وقت چاشت فاذا قدم بدأ بالمسجد پس
چون قدوم می آورد آغاز میکرد به در آمدن در مسجد فصلی فیه رکعتین پس میگذارد در مسجد دو رکعت ثم جلس فیه پس می نشست در مسجد تا مردم بزیارت بیایند و سعادت ملازمت شریف دریابند و بعض مردم باین
حدیث استدلال بر سنیت صلوة ضحی کرده اند و تحقیق آن در باب صلوة الضحی بیاید انشاء الله تعالی و از این حدیث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم گردد و اگر عادت تشریف نشستن در مسجد پیش از در آمدن
بخانه بود و اگر بعد از در آمدن بخانه نشیند نیز جائز است کذا قالوا متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد هر که بشنود مردی را که بجوید
گم شده را در مسجد فلیقل لا ردها الله علیك پس باید که بگوید باز نگرداند آن گم شده را خدای تعالی بسوی تو یعنی نیابی آنرا فان المساجد لم تبن لهذا از آنکه مسجدها بنا کرده نشده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه
عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت نه آنکه از ته دل این دعا کند و بخواهد مسلمانی گم شده خود را باز نیابد و اگر بدل نخواهد
تا سزای فعل خود دریابد و باز گرد این کار نگردد دور نباشد والله اعلم رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة المنتنة کسی که بخورد از این درخت ناخوش بوی
اشارت به پیاز است یا سیر و در فصل ثانی بیاید که کسی که بخورد از این دو درخت یعنی پیاز و سیر فلا یقربن مسجدنا پس باید که نزدیک نگردد مسجد ما را فان الملائکة تتاذی مما یتاذی منه الانس
و گندنا و هر چیز که آزار رسد از آن آدمیان از بوهای ناخوش هر چه بوی ناخوش دارد از ماکولات و غیر ماکولات در این حکم داخل است از گنده دهنی و گنده بغلی و در حکم مسجد است جمیع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم و ذکر و
و مسجد مخصوص بمسجد نبوی نیست و لهذا در بعض روایات مساجدنا واقع شده بلفظ جمع و در بعض مسجدی نیز واقع شده و آن مخصوص بزمان آنحضرت است بطریق اتفاق و شک نیست که کراهت آن در مسجد شریف اشد و اغلظ خواهد
بود متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة آب دهن افکندن در مسجد گناه است و کفارتها دفنها و پوشنده آن گناه و دور کننده بزه آنرا گور کردن آنست
یعنی براق در مسجد نباید کرد و اگر واقع شد گور باید کرد که بزه آن امیر و و براق و بصاق و بساق بزای و بصاد و سین آب دهن که از دهن بیرون افکنند و تا در دهن است آنرا ریق گویند متفق علیه وعن ابی ذر قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی ظاهر گردانیده شد بر من و نموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان حسنها و سیئها کارهای نیک است و کارهای بد ایشان فوجدت فی
محاسن اعمالها پس یافتم در کارهای نیک است الاذی یماط عن الطریق پلیدی و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه و وجدت فی مساوی اعمالها و یافتم در کارهای بد ایشان
النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن آب دهن که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخاعه آنرا نخامه نیز گویند آب دهن که از سینه برآید یا از بینی رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام
احدکم الی الصلوة چون ایستاد یکی از شما بنماز فلا یبصق امامه پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله فانما یناجی الله و در بعض نسخه فانه یناجی الله مادام فی مصلاه زیرا که وی مناجات میکند و توجه
می آرد و ذکر خدای تعالی مادام که در جای نماز خود است پس گویا ذات پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآنجانب انداختن از ادب نبود ولا عن یمینه و نیندازد بجانب دست راست خود فان
عن یمینه ملکا زیرا که بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ عالی مرتبه که کاتب حسنات است که او مظاهر رحمت الهی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که حاضر شود نزد نماز از برای تائید و الهام و
و این کمتر برای عامی او و حکم زائر دارد و حق مزور آنست که اکرام کند زائر را زیاده از آنچه میکند با آنهائی که همیشه با وی ملازمند که کرام الکاتبین باشند ولیبصق عن یساره و باید که بیفکند آب دهن را در جانب چپ خود او تحت
قدمه یا بیفکند زیر پای خود فیدفنها پس گور کند آنرا و فی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری و در روایت ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید
که در جامه بگیرد و بمالد متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست از آن لعن الله الیهود و
النصاری لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را اتخذوا قبور انبیائهم مساجد که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها متفق علیه چون دانست آنحضرت قرب اجل او ترسید از امت که مبادا قبر شریف وی را گنند
که یهود و نصاری بقبور انبیای خود کردند بیان کامانید ایشان را بر نهی از آن بلعن یهود و نصاری که قبور انبیا را مساجد گرفتند و این بدو طریق متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان
بت می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت مولی تعالی دارند و لیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای وی تعالی است و موقع وی عظیم است نزد حق از جهت اشتمال
وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم انبیای او و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخدا است اگر چه خفی است و هر دو طریق لعن موجب است و
نماز گذاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و هیچکس را در آن خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن تا به برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است
و یا مدد و اعانت از روحانیت ایشان عبادت کامل و قبول یابد در این جا محذوری لازم نمی آید و باکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الهیتمی المکی وعن جندب نام ابو ذر غفاری بود در نام وی رضی الله عنه اختلاف بسیار است

وجندب

وجندب بجلی است از صحابه نسبت یکی جندب بن عبد الله بجلی و جندب قسری اینجا مراد کیست قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول شنیدم آنحضرت را که میگفت الا وان من کان قبلکم بکسر ان و فتح آن آگاه
باشید و بدانید که هر آینه کسانی که بودند پیش از شما کانوا یتخذون قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد بودند که میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را و صالحان خود را مسجدها الا فلا تتخذوا القبور مساجد
آگاه باشید پس مگیرید قبرها را مسجدها انی انهاکم عن ذلک بدرستیکه من شما را نهی کردم از آن رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم
بگردانید در خانهای خود چیزی از نمازهای شما که نوافل باشند تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد و منور بنور عبادت باشد ولا تتخذوها قبورا و مگیرید و مسازید خانهای خود را مانند گورها یعنی مرده صفت در وی
افتاده باشید و هیچ کار نکنید یا در خواب باشید چون نوم اخ الموت است خانه که در وی بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد متفق علیه

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما بین المشرق والمغرب قبلة میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول است بر قبله اهل مدینه که واقع است بجانب جنوب برای که وی شمالی مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات نیست میان مشرق
و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهت ملاذ و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطر المسجد الحرام رواه الترمذی وعن طلق بن علی قال خرجنا طلق بن علی که صحابی است و روایت
کرده است از وی قیس و عبد الله بن بدر و جماعه گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود وفدا الی رسول الله قصد کنندگان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و وفد بفتح واو و سکون فا جماعه را گویند که برئیس
قومی یا سلطان برای مهمی چنانکه زیارت یا ایلچی گری و این جماعه طلق از برای بیعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت فبایعناه پس بیعت کردیم آنحضرت را وصلینا معه و نماز گذاردیم با وی واخبرناه ان بارضنا
بیعة لنا و خبر دادیم آنحضرت را که در زمین ما کلیسائی است برای ما و این قوم نصاری بودند که ایمان آوردند و خواستند که آن کلیسا را بشکنند فاستوهبناه من فضل طهوره پس طلب بخشش کردیم از آنحضرت از
باقی آب وضوی وی و در لفظ استوهبناه اشارت است که آب وضوی آنحضرت مثل مالی و گنجی است که طلب بخشش آن از حضرت وی نمایند فدعا بماء پس طلبید آنحضرت آبی را فتوضأ پس وضو کرد و تمضمض و آب
در دهن کرد یعنی بعد از وضو از بقیه آب وضو ثم صبه لنا فی اداوة پس ریخت آن آب را برای ما در ظرفی از چرم وامرنا و امر کرد ما را بر آمدن از نزد وی فقال اخرجوا پس گفت بیرون آئید فاذا اتیتم ارضکم پس چون بیائید
بزمین خود را فاکسروا بیعتکم پس بشکنید کلیسای خود را وانضحوا مکانها بهذا الماء و بپاشید و ترشید جای آن کلیسا را که شکسته اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد واتخذوها مسجدا
و بگیرید آن کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجای وی مسجدی قلنا ان البلد بعید عرض کردیم که شهر ما از مدینه مطهره دور است والحر شدید و گرما سخت است والماء ینشف و آب در ظرف خشک میگردد در هوای
گرم ینشف بضم شین از نشف کشیدن جامه خوی را و کاغذ سیاهی را و حوض آب را فقال امدوه من الماء پس فرمود آنحضرت افزون کنید آنرا از آب یعنی بریزید در وی آبی دیگر فانه لا یزیده الا طیبا زیرا که مد رسانی آن بقیه
وضو که داده است زیاده نمیکند این آب را که در وی ریخته شده است با این آب اول را مگر برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانی ندارد اگر آبی دیگر بر سر بریزید برکت افزون میگردد و نظر آن قوم در عالم اسباب افتاده بود که رسیدند
که آب بدان اداوه بحرارت آفتاب خشک گردد پس آنحضرت تدبیر از همین عالم کرد واگر ساکت میماندند و بفعل و علم آنحضرت اکتفا میکردند میرسید آن آب تمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف در آن نمی بود شک و
تردد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت سد راه مقصود است والله علی کل شیء قدیر و درین حدیث استحباب تبرک است به بقیه آب وضوی و پس مانده آنحضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم
و آنحضرت چون در مدینه بود آب زمزم را از حاکم مکه می طلبید و تبرک میساخت و فضل وارثان او که علما و صلحا اند و تبرک بآثار و انوار ایشان همبرین قیاس است رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت امر
رسول الله گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ببناء المسجد فی الدور آوردن در مسجد در سراها و محلها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی در محل خود جماعت میکرده باشند و
ان ینظف ویطیب و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو کرده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مومنان و ینظف و یطیب ببناء تا معا ضبط کرده شده اند رواه ابو داؤد
والترمذی وابن ماجة وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد امر کرده نشده ام من از نزد خدا تعالی به برافراشتن و آراستن و نقش
و نگار کردن مسجدها قال ابن عباس گفت ابن عباس که این خبر دادن از فعل مردم بعد از آنحضرت نظر بعادت نفوس آدمیان لتزخرفنها هر آینه مزخرف میکنید شما مسجدها را کما زخرفت الیهود والنصاری چنانکه
مزخرف کردند یهود و نصاری و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیزی را گویند یعنی نقش خواهند کرد و در وی اندود خواهند ساخت بطلا و بعض متأخران آنرا تجویز کرده گفته اند که مردم خانها میسازند مزخرف و مطلا
اگر مسجدها بخت و کل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید رواه ابو داؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی
المساجد بدرستیکه از علامات قیامت است که تفاخر کنند و بنازند مردم مسجدها و تحسین یا تزویق و تفتیش و تطویل آن بطریق سمعه و ریا تا مردم مدح و ثنای ایشان گویند رواه ابو داؤد والنسائی والدارمی
وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور امتی عرض کرده شد بر من و نموده شد مرا اعمالهای امت من که ازان ثواب می یابند حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد
تا خس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون می آرد آنرا مرد از مسجد و قذی آنچه در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و چرک و درینجا اشارت است که مسجد بمثابه چشم انسان است که آزار میکشد در جانیت وی از آن بایند آفت لال است از
حیات معنوی که بدان تیره میگردد و هر که پاک دارد آنرا ازان منظور نظر رحمت و سیرت تیره صفوت گردد وعرضت علی ذنوب امتی و عرض کرده شد بر من گناهان امت من فلم ار ذنبا اعظم پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر
من سورة من القرآن از فراموش کردن سوره از قرآن او آیة یا فراموش کردن آیتی اوتیها الرجل ثم نسیها که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آنرا و درین حدیث تشدید است بر فراموش
کننده قرآن بعد از یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیه آنرا از کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه رواه الترمذی وابو داؤد وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی
المساجد گفت بریده بن اسلمی که صحابی مشهور است فرمود پیغمبر خدا بشارت ده مردمی را که روند در تاریکیها بمسجدها بالنور التام یوم القیامة بروشنائی تمام در روز قیامت تلمیح است بقوله تعالی نورهم یسعی
بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا رواه الترمذی وابو داؤد ورواه ابن ماجة عن سهل بن سعد وانس وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الرجل یتعاهد المسجد و چون ببینید مردی را که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وی و ملازمت مینماید او را و محافظت مینماید درست کردن و جاروب و نماز گذاردن
و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و مع اینها اعلی و اجل و اقسام تعاهد اند فاشهدوا له بالایمان چون کسی را ببینید که این چنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع مر او را که وی مؤمن است

قال الله تعالیٰ میفرماید انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر معمور میکند مسجدهای خدا را مگر کسی که ایمان آورده است بخدا و روز آخرت رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی
وعن عثمان بن مظعون قال گفت عثمان بن مظعون یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطرهٔ زنا و خواطر آن بازرهیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لیس منا من خصی نیست از ما و بر طریقه و سنت ما کسی که خصی سازد دیگری را ولا اختصی و نه کسی که خصی شود از خود لان خصاء امتی الصیام بدرستیکه خصی شدن امت من روزه داشتن است که بدان
شکست شهوت طبیعی و فنای آن حاصل میشود خصوصا در وقتیکه امساک جوارح و اعضا و قوی از نامشروعات و نامرضیات با آن ضم کرده شود فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی السیاحة اذن کن ما را و دستوری
ده برفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله پس گفت آنحضرت بدرستیکه سیاحت امت من رفتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود است
از برای جهاد است باقی بیهوده در زمین گشتن چیزی نیست و در حدیث دیگر آمده است که لا سیاحة فی الاسلام فقال پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب اذن کن ما را در رهبانیت چنانکه بعض اهل کتاب میکردند
عزلت میکردند و مشاغل دنیا و لذات آن را بالکلیه ترک میدادند و کردن زنان قطعا نمیکردند و از همه کس و همه چیز یکسو میشدند و ایشان را راهب میگویند و ترهب در اصل از رهبت است بمعنی خوف فقال پس گفت آنحضرت که ان
ترهب امتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلوٰة بدرستیکه ترهب امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز که از همه کس و همه چیز رو گردانیده متوجه پروردگار می نشینند و آن ترهب که رهبان میکردند چیزی نیست
و حاقت آن محمود نه و آن را بر سر منبر زدند رواه فی شرح السنة وعن عبد الرحمن بن عایش بتحتانیه و شین معجمه اختلاف است در صحبت وی و ابوحاتم گفته که او گفته است در روایت وی سمعت رسول الله خطا کرده
والله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رأیت ربی دیدم پروردگار خود را عز و جل اگر این دیدن در خواب است چنانکه در روایتی آمده پس اشکالی ندارد و اگر در بیداری است چنانکه در روایت دیگر آمده است
پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بر قول مختار دیده است و اول است بدیدن مثالی بتمثیل حق جل و علا بدان مثال فی احسن صورة در نیکوترین صورتی اگر این بیان صفت و شأن حق است پس مراد بصورت صفت است که
متجلی بصفت جمال و لطف و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شایع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر بیان حال خود میکند که من در آن وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال
در وجود چون نباشد که وقت شهود خاص و تجلی تام و انعام عام بود فقال فیم یختصم الملأ الاعلی گفت پروردگار تعالی و پرسید از من که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه و ملأ جماعت از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آنست
که کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در برداشتن آن و صعود بآن منازعت و مسابقت مینمایند یا رشک میبرند بر آدمیان در آن فضائل و رغائب که با وجود شهوات جسمانی بدان متمیز
میشوند قلت میفرماید آنحضرت که گفتم من در برابر این سوال پروردگارا انت اعلم تو داناتری که کدام است آن اعمال قال گفت آنحضرت فوضع کفه بین کتفی پس نهاد پروردگار تعالی دست قدرت و انعام خود را
میان دو شانهٔ من کنایت است از تخصیص وی بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه ملوک بعضی از خادمان خود کنند چون خواهند که مخصوص گردانند ایشان را بمزید قرب و افاضهٔ نعم فوجدت بردها بین ثدیی پس یافتم
سردی دست مولی تعالی را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول آن فیض بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این اثر موجب حصول علوم و اتساع قلب آن بود فرمود فعلمت ما فی السموات والارض
پس دانستم هرچه در آسمانها و هرچه در زمین بود عبارت است از حصول تمامهٔ علوم جزوی و کلی و احاطهٔ آن و تلا و خواند آنحضرت مناسب این حال و بقصد استشهاد بر امکان آن این آیت را که وکذلک نری ابراهیم ملکوت
السموات والارض و همچنین می نمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوٰة والسلام را ملک عظیم تمامهٔ آسمانها و زمین را ولیکون من الموقنین و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات و توحید و اهل
تحقیق گفته اند که تفاوت است در میان این دو رؤیت زیرا که خلیل علیه السلام ملک آسمان و زمین را دید و حبیب هرچه در آسمان و زمین بود حالی از ذوات و صفات و ظاهر و بواطن همه را دید و خلیل حاصل شد مراو را
یقین بوجوب ذاتی و وحدت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکه حال اهل استدلال و ارباب سلوک و محبان و طالبان میباشد و حبیب حاصل شد مراو را یقین و وصول الی الله اول پس از آن دانست عالم را و حقائق
آن را چنانکه شأن مجذوبان و مطلوبان و محبوبان است و اول موافق است بقول ما رأیت شیئا الا رأیت الله بعده و ثانی بما رأیت شیئا الا رأیت الله قبله و شتان ما بینهما رواه الدارمی مرسلا روایت کرد این حدیث را
دارمی از عبد الرحمن بن عایش که از تابعین است بطریق ارسال وللترمذی نحوه و مر ترمذی را مانند این حدیث است باختلاف در بعض الفاظ عنه وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل از عبد الرحمن مذکور و از ابن عباس
و از معاذ بن جبل وزاد فیه و زیاده کرده است ترمذی درین حدیث این را که قال گفت پروردگار تعالی بعد از افاضهٔ علوم و اعاده کرد سوال را که یا محمد هل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی ای محمد
آیا دریابی که در چه چیز خصومت میکنند ملائکه قلت نعم این بار گفتم آری میدانم در چه چیز خصومت میکنند فی الکفارات در کفارات یعنی در اعمالی که سبب بخشیدن و پوشیدن گناهان میگردند والکفارات
المکث فی المساجد بعد الصلوات و آن اعمال که کفارات گناهان میشوند سه اند یکی از آنها درنگ کردن در مسجدها بعد از نمازها [2] وابلاغ الوضوء فی المکاره سوم رسانیدن وضو بحد کمال و اکمال و اسباغ آن
در احوالی که مکروه و ناخوش دارد طبیعت آن را چنانکه حال مرض و سردی هوا ومن فعل ذلک عاش بخیر و هر کس که بکند آن را زندگانی میکند بنیکی ومات بخیر و میمیرد بنیکی وکان من خطیئته کیوم ولدته
امه و میگردد پاک از گناهان خود همچو در روز زائیدن مادر او را وقال و گفت پروردگار تعالی یا محمد اذا صلیت فقل ای محمد چون نماز بگذاری پس بگو و بخوان بعد از نماز این دعا را اللهم انی اسألک
فعل الخیرات خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم ترا کردن نیکیها را وترک المنکرات و گذاشتن کارهای بد را که ناشناخته شده و ناآشنا اند در دین وحب المساکین و سوال میکنم دوستی مسکینان را که ایشان را دوست
دارم من یا ایشان دوست دارند مرا آل یکی است چون من ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواهند داشت چه هر کس دوست دار خود را دوست دارد و محبت یکی است در جانبین پس تواند که محب محبوب باشد
و محبوب محب واذا اردت بعبادک فتنة و چون خواهی بر بندگان خود ابتلا و آزمایش و گمراهی در دین یعنی بلای نوعی که بدان بیم زوال ایمان باشد فاقبضنی الیک غیر مفتون پس ببر مرا پیش از آنکه
گرفتار فتنه شوم و دین و ایمان از دست دهم این دعا و امثال این برای تعلیم امت و ترسانیدن ایشان است قال گفت پروردگار تعالی برای زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم بعد از آن بیان کرد کفارات را یا گفت
آنحضرت برای زیادت بیان بامت بحصول علم از جانب حق والدرجات و عملهای که بآن قدر و مرتبهٔ بندگان در درگاه حق بلند گردد و نیز رسانند افشاء السلام یکی فاش گفتن سلام یعنی ظاهر و بلند گفتن سلام
برآشنا و بیگانه واطعام الطعام دوم خورانیدن طعام بمسکینان و محتاجان و تصدق کردن بر ایشان و امداد و اعانت نمودن ایشان را والصلوٰة باللیل والناس نیام سوم نماز گذاردن در شب در حالتی که
مردم در خواب باشند که آن بصدق و اخلاص نزدیکتر است و مشقت و ریاضت در آن بیشتر اشارت است باستجماع صفت تواضع و جود و عبادت بیت شرف مرد بجود است و کرامت بسجود هر که این هر دو

شغول بنمازها
بمعنی انتظار نمازهای
والمشی علی الاقدام
و دیگر روایت دوم
الی الجماعات
رفتن بپاها بسوی جماعات زیاده
نماز

نداردو مدرش سرِ جود و لفظ هذا الحدیث کما فی المصابیح و لفظ این حدیث بلفظ مجمی که در مصابیح است لاحد عن عبد الرحمن الایلی شرح السنة ثنیا فوق آنرا از عبد الرحمن بن عایش کرده شیخ گفت که آن پیر تصنیف صاحب
مصابیح است وعن ابی امامة قال گفت ابا امامه باہلی که صحابیت دارد از تابعین نیز هست مشهور همین صحابی است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله سه کس اند که هر ایشان خداوند ضمان اند که حسب
بر خدا بجهت مرد و عدم تخلف میکند که نگاه دارد ایشان را از فتنه و خسارت و ضرر آفت دنیا و دین رجل خرج غازیا فی سبیل الله یکی از آن سه کس مردیست که بیرون آمد قصد کننده غزو در راه خدا فهو ضامن علی الله پس وی خداوند ضمان است بر خدا
حتی یتوفاه فیدخله الجنة تا آنکه بمیراند او را و اخذ پس در آرد او را در بهشت این سعادت دینی است او یرده بما نال من اجر یا باز گرداند او را زنده با آنچه یافته است از ثواب غزا این نیز سعادت دینی است او غنیمة یا باز گرداند با آنچه یافته است از مال
غنیمت این سعادت دنیاست بهر تقدیر سود و سعادت دنیا یا دین حاصل است و رجل راح الی المسجد و دوم مردی است که رفته است بسوی مسجد فهو ضامن علی الله پس وی هم خداوند ضمان است بر خداوند واجب است بر خدا حفظ و رعایت وی تا
داخره ثواب وی و رجل دخل بیته بسلام سوم مردی است که در آمد در خانه خود با سلام فهو ضامن علی الله پس وی نیز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه با سلام دو معنی دارد یکی آنکه نزد در آمدن در خانه سلام کوید بر اهل خانه و همانست در آنجا حصول
خیر و برکت در وی و در اهل خانه اوست دوم آنکه لازم گیرد خانه را و بیرون نیاید از آن برای طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضرت درینجا سلامت از آفات و فتنه است و چون مراد دین و قلم خطا ظاهر بود تصریح بیان نفرمود رواه ابوداؤد وعنه و
هم از ابی امامه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا کسی که بیرون آید از خانه خود با طهارت الی صلوة مکتوبة بسوی نماز فرض فاجره کاجر الحاج المحرم پس اجر او همچو اجر کسی است که حج را بندد احرام بسته نماز شبیه
و ... باحرام و وجه تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانکه در باب فضیلت حج و قصد ... مساوات در ثواب بجمیع وجوه یا از باب الحاق ناقص بکامل است از جهت مبالغه در ترغیب والا اجر بر قدر تعب است اگر چه
از حیثیت ذات اهم عبادات است ومن خرج الی تسبیح الضحی و کسی که بیرون آید بسوی نماز چاشت تسبیح و سبحه نماز نفل را گویند لا ینصبه الا ایاه در تعب و مشقت نیندازد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص قصد نماز بر آید فاجره کاجر
المعتمر پس ثواب آنکس همچو ثواب کسی است که عمره بجا می آورد و در ... نسبت حج با عمره همچو نماز نفل است بنماز فرض و صلوة علی اثر صلوة لا لغو بینهما و نماز دیگر که نیست کلام بیهوده در وی کتاب فی علیین علی است نوشته در دیوان حفظه یا در اعلی
مرتبه است ... که علیین نام مقامی است در آسمان هفتم رواه احمد وابوداؤد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا چون بگذرید بر باغهای بهشت پس بچرید
گفتند یا رسول الله وما ریاض الجنة و چیست باغ بهشت قال المساجد گفت مسجدها ... در ریاض جنت ... قیل و ما الرتع و چیست چریدن یا رسول الله قال سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی المسجد لشیء فهو حظه کسی که بیاید بمسجد از برای چیزی یعنی غرضی که دینی یا دنیاوی پس همان چیز نصیب اوست و حاصل وقت
اوست ... این حدیث قریب است از قول انما الاعمال بالنیات رواه ابوداؤد وعن فاطمة بنت الحسین عن جدتها فاطمة الکبری رضی الله عنها تابعیه است خواهر علی بن الحسین زین العابدین تزویج کرد او را حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب
چون وفات یافت زوج او تزویج کرد او را عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان ... فاطمه صغری ... فاطمه زهرا است رضی الله عنهم قالت کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد چون می در آمد بمسجد صلی علی محمد و سلم
صلوة می فرستاد بر پیغمبر و سلام یعنی می گفت صلی الله علی محمد و سلم یا اللهم صل علی محمد و سلم وقال و میگفت رب اغفرلی ذنوبی خداوند ... اللهم صل علی ... اللهم ... تعلیم امت است ...
که این اسم شریف ... بصلوة و رحمت است ... در اللهم اغفرلی است وافتح لی ابواب رحمتک و بگشا ... چون بیرون می آمد آنحضرت از مسجد میگفت صلی علی محمد و سلم وقال رب اغفرلی ذنوبی وافتح
لی ابواب فضلک رواه الترمذی واحمد وابن ماجة وفی روایتهما و در روایت احمد و ابن ماجه چنین آمده است که قالت گفت فاطمه رضی الله عنها اذا دخل المسجد چون می در آمد آنحضرت بمسجد ... وکذا اذا خرج و همچنین وقتی که بیرون می آمد
قال میگفت بسم الله والسلام علی رسول الله بدل بجای صلی علی محمد و سلم وقال الترمذی لیس اسناده بمتصل و گفته است ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل و فاطمة بنت الحسین لم تدرک فاطمة الکبری و فاطمه دختر امام
حسین در نیافته است فاطمه بزرگ را چه امام حسین در وقت وفات فاطمه زهرا ... راوی ... متروک است وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن تناشد الاشعار
فی المسجد از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور و باطل است که خواندن آن نامشروع است خصوصا در مسجد که مکان طاعت و عبادت است اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و مدح صحابه رضی الله عنهم و مواعظ و نصایح
باشد به حال درست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان ... که مدح وی و هجو دشمنان وی میگفت در مسجد منبری بر پا میکرد ... تایید میکند حسان را مادام که مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا وعن البیع
والاشتراء فیه و نهی کرد از فروختن و خریدن در مسجد و دیگر معاملات دنیا همین قیاس است وان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوة فی المسجد و نهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم روز جمعه پیش از نماز در مسجد اگر چه برای مذاکره علم و شغل
ذکر باشد و بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع مصلیان است دیگر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرگ است که تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیگر گنجایش ندارد و تحلق پیش از آن موهم غفلت از آن است
و این دو وجه نهی مخصوص تحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات و اشتغال باستماع خطبه و توجه بآنست و باین وجه مراد نهی تحلق نزد خطبه باشد و نیز نهی در دو وجه اول تنزیهی باشد و در سوم تحریمی رواه ابوداؤد والترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم من یبیع او یبتاع چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد فقولوا پس بگوئید لا اربح الله تجارتک سود مند نکرداند خدا تعالی سودا
گری ترا و اذا رأیتم من ینشد فیه ضالة و چون ببینید کسی را که میجوید در مسجد گم شده را فقولوا لا ردها الله علیک پس بگوئید باز نگرداند و نرساند آنرا خدای تعالی بر تو رواه الترمذی والدارمی وعن حکیم بن حزام بحای
مهمله مکسوره و زای معجمه برادر زاده ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش از عام الفیل است بسیزده سال و عمر او صد و بیست سال بود و شصت در جاهلیت و شصت در اسلام از اشراف قریش و فضلای قوم است با قی الجوال ... در جاهلیت و اسلام
قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقاد فی المسجد نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن و کشتن قاتل در مسجد وان ینشد فیه الاشعار و از خواندن اشعار در مسجد وان تقام فیه الحدود و بر پا کردن حد مثل
حد زنا و حد شرب و جز آن در مسجد و باید که بعد از ثبوت حد و قصاص زدن و کشتن بیرون مسجد کنند رواه ابوداؤد فی سننه روایت کرد این حدیث را ابوداؤد در سنن خود و صاحب جامع الاصول فیه عن حکیم و در روایت که صاحب
جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بی نسبت ابن حزام و ظاهر آنست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکی همین حکیم بن حزام است یکی حکیم بن معاویة النمیری است و در صحبت وی اختلاف است والله اعلم وفی
المصابیح عن جابر و روایت کرده در مصابیح از جابر و این در اصول یافته نشده است وعن معاویة بن قرة عن ابیه تابعی عالم عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کرده و او از رجال ثقات دریافت هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود و
روایت میکنند از وی قتادة و شعبه و اعمش و جز ایشان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین معاویه بن قره از پدر خود ... روایت کرد که آنحضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت یعنی
البصل والثوم پیاز و سیر ... است که گفت مراد از این شجره ... وقال و گفت آنحضرت من اکلهما فلا یقربن مسجدنا کسی که بخورد آنها را پس باید که نزدیک نیاید مسجد ما را ... در نماز در آمدن مسجد که نزدیک آمدن

فی المسجد

خورد چه جای درآمدن وقال ان کنتم لابد آکلیهما گفت آنحضرت اگر هستید شما ناچار خورندهٔ این دو درخت فامیتوهما طبخا پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی آنها را به پختن پس ازین معلوم شد که چون بوی بد رفت از ماکولات در آن داخل است
درین حکم و نماز در مسجد جائز است و مخصوص مسجد نبوی نیست و مجالس و مجامع خیر همین قیاس است رواه ابوداؤد وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الارض کلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی
جائز است بی کراهت الا المقبرة والحمام مگر مقبره و حمام اما مقبره از جهت آنکه غالب در وی قذارت اختلاط تربت اوست با آنچه جدا میگردد از مرده از نجاسات اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی و بعضی برآنند که نماز در
مقبره مکروه است مطلقا از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اگر بقصد تعظیم شد و اگر حکم مقبره دارد و اما حمام از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است رواه ابوداؤد والترمذی والدارمی
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة مواطن نهی کرد آنحضرت از نماز گذاردن در هفت جا فی المزبلة بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و زبل بکسر زای سرگین و دیگر نجاسات و در حکم آنست
بلکه بعضی سخت تر از آن والمجزرة بجیم و زای و در جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات والمقبرة و در مقبره چنانکه گذشت وقارعة الطریق و در میان راه که جای کوب مردم است که میکنند زند آن از جهت شغل خاطر بکند کان
و تنگ کردن جای بر ایشان و نیز اگر مردم بی ضرورت پیش نماز نکند تا آنکه تم شوند و اگر ایشان ضرورتی باشد مصلی بر کار ریشود وفی الحمام و در حمام چنانکه گذشت وفی معاطن الابل و در جای نشاندن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش
نیابد وفوق ظهر بیت الله و بر پشت خانه کعبه از جهت ادب رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا فی مرابض الغنم نماز بگذارید در جای نشستن گوسفندان
ولا تصلوا فی اعطان الابل و نماز مگذارید در نشستگاه شتران بجهت آنکه مذکور شد که نفور شتران موجب تشویش است بخلاف گوسفندان که تنفر ندارند و تشویش نمیرسانند رواه الترمذی و اختلاف کرده اند که آنکه نهی برای تحریم است یا تنزیه و بر
هر تقدیر علت نهی آنست که مکان نجس است والا جائز نباشد و اما کن نجس مخصوص نیست در آن و تعبیر بر این تقدیر ظاهر آن بود که میگفتند نهی کرد از گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همانا کی نجاست و قرب واست حتی که اگر بساطی گسترده باشند و
بالای سجاده نماز کنند نیز مکروه است وعن ابن عباس قال لعن رسول الله گفت ابن عباس لعنت کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زائرات القبور زنان که زیارت کنند قبور را اما آنکه آنحضرت در ابتدا اجمال منع کرده بود از
زیارت قبور مردان را و زنان را پس از آن رخصت کرد و فرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعضی میگویند که این رخصت شامل است مردان و زنان را اگرچه بصیغهٔ مذکور وقعشده چنانکه عادت شرع است
در اغلب احکام که خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند در آن و بعضی گویند رخصت مخصوص مردان است و زنان باقی اند بر نهی از جهت کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث اگر بعد از رخصت مردان است چنانکه ظاهر است مؤید ایشان است
والمتخذین علیها المساجد والسرج و لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجدها را یعنی سجده برند بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی را که میگیرند چراغها بر قبور بقصد تعظیم
بعضی حرام است اگرچه بقصد تعظیم باشد از جهت اسراف و تضییع مال و بعضی گویند که اگر آنجا رهگذر مردم باشد یا در سایهٔ چراغ کاری میکرده باشند جائز است و درینصورت چراغ گرفتن بجهت قبر نیست بلکه بجهت کاری دیگر است که قبر
در آنجا ظاهر نیست رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سال النبی گفت ابوامامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای البقاع خیر
کدام این جاها بهتر است و این متضمن سوال از بدترین بقعه ها نیز هست کما لا یخفی فسکت عنه پس خاموش ماند آنحضرت از جواب این سوال وقال و گفت آنحضرت اسکت حتی یجیئ جبرئیل خاموش میباشم تا آنکه بیاید جبرئیل فسکت پس
خاموش ماند آنحضرت تا آمد جبرئیل وجاء جبرئیل و آمد جبرئیل علیه السلام فسأل پس پرسید آنحضرت فقال ما المسؤل عنها باعلم من السائل پس گفت جبرئیل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که کدام یک از آنها خیر است
داناتر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعه ها کدام است چنانکه شما نمیدانید ولکن اسال ربی تبارک وتعالی ولیکن میپرسم پروردگار خود را تبارک وتعالی ثم قال پس گفت جبرئیل یا محمد انی دنوت من الله دنوا ما
نزدیک شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که ما دنوت منه قط نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آنجناب هرگز فقال گفت آنحضرت وکیف کان و چگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی یا جبرئیل قال گفت جبرئیل کان بینی و
بینه سبعون الف حجاب من نور بود میان من و میان خدا هفتاد هزار پرده از نور من نور از جهت آن گفت که جبرئیل روحانیست آنجا حجاب ظلمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب بنسبت بمخلوقات است نه بنسبت بخالق و حق سبحانه
محجوب نیست محجوب بندگانند چنانکه حجاب آفتاب نسبت باعمی که محجوب اوست نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی و نورانی روحانی و آدمیان بعضی محجوب اند برؤیت نعم از منعم و بعضی برؤیت اسباب از مسبب و بعضی
برؤیت شهوات مباحه و محرمه و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسماء و صفات و افعال حق و گروهی محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس بیت بدرد هیم پرده های
خیال ماند سراپردهٔ الاجلال و بالجمله صفات پردهٔ ذات اند و از لیغان علی قلبی هم ازین قبیل است و هیچ کس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست و اگر پرده نباشد کائنات همه بنور ذات سوخته گردد بیت هست از پس پرده
گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من رمزی ازین معنی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل میگوید که بنهایت مرتبهٔ قرب رسیدم و از حضرت حق سبحانه پرسیدم فقال پس گفت وی سبحانه شر البقاع اسواقها و بدترین
جایها بازارها است وخیر البقاع مساجدها و بهترین جاها مسجدها است رواه ابن حبان فی صحیحه عن ابن عمر روایت کرد این حدیث را ابن حبان در صحیح خود از ابن عمر و اصل کتاب درین موضع بیاض است

الفصل الثالث

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میفرمود من جاء مسجدی هذا کسیکه بیاید مسجد مرا که این مسجد عظیم الشان و افضح الارکان است و مساجد دیگر تابع وی
و فرع وی خواهند بود درین حکم لم یات الا لخیر یتعلمه او یعلمه نیامد مگر برای کار نیک که خود بیاموزد یا بیاموزاند دیگری را و نماز و ذکر و اعتکاف نیز همین حکم دارند و تخصیص تعلم از جهت اظهار فضیلت او است فهو بمنزلة
المجاهد فی سبیل الله پس آنکس در اجر و ثواب بسبب مجاهدهٔ نفس همچو کسی است که جهاد میکند در راه خدا ومن جاء لغیر ذلك و کسی که بیاید برای کار دیگر جز این کار خیر همچو لهو و لعب و عبث و مرور فهو بمنزلة الرجل ینظر الی
متاع غیره پس آنکس همچو مردیست که مینگرد بجانب متاع دیگری که این مرد آن متاع ندارد و حسرت میخورد این کس نیز در آخرت چون ثواب آنکس که درین مسجد خیر کرده است می بیند حسرت میخورد و متالم میگردد که چرا ازین دولت
محروم ماندم رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن الحسن مرسلا قال قال رسول روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی علی الناس زمان می آید بر مردم
زمانی که یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم باشد گفتگوی ایشان در مسجدهای ایشان در کارهای دنیای ایشان فلا تجالسوهم پس همنشینی مکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچه همزبانی نکنید فلیس
لله فیهم حاجة پس نیست مر خدای تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان و عدم اعتنا و مبالات با ایشان و برآمدن ایشان از عهد وی و پناه وی والا وی تعالی منزه است از حاجت رواه البیهقی فی
شعب الایمان این حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجد و اخبار و آثار در ذم کلام دنیا در مسجد و منع از آن بسیار آمده است و ما تا که مراد آن خواهد بود که عبث و لایعنی باشد و بسیار باشد و بسیار فاحش و غلیظ
باشد والا یک کلمه و دو کلمه که درین مرتبه نباشد داخل آن نخواهد بود و در خلق شریف آنحضرت صلعم آمده است که بعضی صحابه میگفتند بود آنحضرت که چون ما ذکر طعام میکردیم ذکر میکرد آنرا با ما و چون دنیا ذکر میکردیم

ذکر

اذکر میکرد آنرا با او خالی مجلس شریف در مسجد بوده والله اعلم وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود در هفت ساله بود روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی امیة بن عبد شمس قال کنت قائما فی
المسجد گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی فحصبنی رجل پس زد مرا سنگ ریزه مردی فنظرت فاذا عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر است فقال اذهب فأتنی بهذین
پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد به دو مرد که نشسته بودند در مسجد و سخن میکردند با آواز بلند فجئته بهما پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را فقال ممن انتما پس گفت از کدام جماعه اید شما او من این انتما گفت از کجا اید شما شک است راوی را
قالا من اهل الطائف گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جایی مشهور است از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در آن است قال گفت عمر رضی الله عنه لو کنتما من اهل المدینة اگر میبودید شما از اهل مدینه یعنی می شناختید حرمت مسجد شریف را
یا مردم غریب نمی بودید مستحق عفو نمی شدید لاوجعتکما هر آینه دردناک میکردانیدم و میزدم شمارا ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله بلند میکردانید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری از اینجا
معلوم میشود که بلند کردانیدن آواز در مسجد نه ادب است خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص ... و نور حضور است و در بحث علم آواز بلند کردن رخصتی هست وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد
روایت است از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه فضایی در یکسوی مسجد تسمی البطیحاء نامیده شد آن رحبه را بطیحا بضم با و فتح طا معنی زمین سنگ ریزه وقال و گفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه من کان یرید ان یلغط کسی که خواهد غوغا کند در
گفتگو با مردم ولغط بفتحین معجمه وطای مهمله مفتوحتین بانگ و خروش او ینشد شعرا یا بخواند شعر را او یرفع صوته یا بلند کرداند آواز خود را فلیخرج الی هذه الرحبة پس باید که بیرون رود از مسجد و برود بسوی این رحبه رواه فی الموطا
روایت کرد این حدیث را مالک در موطا که نام کتاب اوست وعن انس قال رأی النبی گفت انس دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة نخامه را در دیواری که در جانب قبله مسجد بود و نخامه بضم نون آنچه از حلق بر آید و آنرا نخاع گویند
فشق ذلک علیه پس دشوار آمد این بر آنحضرت حتی رئی فی وجهه تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روی مبارک وی پس خواست آنحضرت از آنجا که نماز میکرد پس مالید و تراشید نخامه را بدست مبارک خود فقال
پس گفت آنحضرت ان احدکم اذا قام الی الصلوة بدرستیکه یکی از شما چون بایستد بسوی نماز فانما یناجی ربه پس مناجات میکند و راز میگوید پروردگار خود را وان ربه بینه وبین القبلة و بدرستیکه پروردگار او تعالی و تقدس میان
او و میان قبله است بسبب توجه حضور او بجانب حق فلا یبزقن احدکم قبل قبلته پس باید که زراق نیفکند یکی از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب ولکن عن یساره ولیکن باید که بیفکند زراق بجانب چپ خود او تحت قدمه یا بیفکند زیر
پای خود ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه پس گرفت آنحضرت گوشه ردای خود را پس آب انداخت در وی ثم رد بعضه علی بعض پس باز گردانید پاره ردا را بر پاره دیگر یعنی مالید بجای فقال او یفعل هکذا پس گفت یا بکند همچنین و
گفته اند که اگر در مسجد بسبب ... بکند و در غیر مسجد ... بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت رواه البخاری وعن السائب بن خلاد وهو رجل من اصحاب النبی و صاحب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وکنیت او ابو سهل است مدنی است و عامل عمر بود رضی الله عنه بر یمن قال گفت سائب ان رجلا ام قوما بود مردی امامت کرد قومی را فبصق فی القبلة پس بصاق کرد در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر بود و اگر
در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقی است ورسول الله ینظر و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نظر میدید آنرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقومه مر قوم او را که امامت ایشان میکرد حین فرغ بنماز
که فارغ شد از امامت لا یصلی لکم امامت نکند این مرد مر شما را بعد ازین فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند مر قوم را فمنعوه پس باز داشتند او را از امامت کردن فاخبروه بقول رسول الله
و خبر دادند وی را بسبب منع پس خبر دادند او را بگفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرموده بود امامت نکند وی مر شما را فذکر ذلک لرسول الله پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که آیا در واقع منع کرده مرا از امامت کردن فقال نعم پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام وحسبت انه قال وگمان میبرم که آنحضرت گفت آن مرد در بیان سبب منع از امامت انک قد آذیت الله ورسوله بدرستیکه تو
ای مرد آزار کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهی خصوصا در نماز و در مسجد بزاق کردن جانب قبله رواه ابو داؤد وعن معاذ بن جبل قال روایت است از معاذ بن جبل که گفت احتبس عنا رسول الله باز داشته شد از ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح در یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد حتی کدنا نتراءی عین الشمس تا نزدیک بود که ببینیم آفتاب اطلاع کرده فخرج سریعا پس بیرون آمد از خلوت شتابان فثوب
بالصلوة پس تکبیر آورده شد برای نماز فصلی رسول الله پس نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته و سبک و شتاب بگذارد نماز را بر خلاف عادت شریف در نماز بامداد فلما سلم دعا بصوته پس چون سلام داد
خواند با آواز بلند فقال لنا پس گفت ما را علی مصافکم کما انتم بر جاهای خود باشید در جاهایی که صف بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته ثم انفتل الینا پس برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی
عنکم الغداة پس گفت آگاه باشید بدرستیکه من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا از شما در این بامداد انی قمت من اللیل بدرستیکه من برخاستم پاره از شب چنانکه عادت بود در برخاستن برای نماز تهجد فتوضأت پس وضو کردم
وصلیت ما قدر لی و گذاردم از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من و خدا خواست فنعست فی صلوتی پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون گرانی اول خواب که آنرا بفارسی پینکی گویند چنانچه فرمود حتی استثقلت تا آنکه گران
شدم و این لفظ صریح است که این قضیه در خواب بود و در روایتی آمده که فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکه بعد از بیدار شدن از آن خواب بود والله اعلم فاذا انا بربی پس ناگاه می بینم من که با پروردگار خودم
تبارک وتعالی فی احسن صورة در نیکوترین صفتی و حالتی بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب ایستاده ام در خدمت توجه میفرمایی پروردگار من
قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز بحث و تنازع میکنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت قلت گفتم لا ادری در نمی یابم و نمیدانم قالها ثلاثا گفت این کلام را پروردگار تعالی و پرسید از من سه بار و هر بار همین جواب گفتم قال
فرأیته وضع کفه بین کتفی گفت آنحضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خود را میانه هر دو شانه من حتی وجدت برد انامله بین ثدیی تا آنکه یافتم سردی انگشتان او را میان هر دو پستان خود فتجلی لی
کل شیء وعرفت پس ظاهر شد و روشن گشت مرا هر چیز از علوم و شناختم همه را فقال پس گفت پروردگار تعالی یا محمد قلت گفتم لبیک رب قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلی در چه چیز خصومت میکنند ملأ اعلی قلت فی الکفارات
گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملها که کفارت گناهان گذشته میشوند قال گفت پروردگار تعالی ماهن چه چیزاند کدام اند کفارات قلت گفتم کفارات چیزاند مشی الاقدام الی الجماعات رفتن قدمها بپا یا بسوی جماعات و
نماز والجلوس فی المساجد بعد الصلوات و نشستن در مسجدها بعد از نمازها واسباغ الوضوء حین الکریهات و کامل و تمام کردن وضو در حالتها که ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب را چنانکه در سرما و بیماری قال گفت
پروردگار تعالی ثم فیم بعد از آن در چه چیز خصومت و بحث میکنند قلت فی الدرجات گفتم در درجات یعنی عملها که بدان پدید آید ثواب و قرب آلهی تعالی بلند و بیشتر گردد قال ماهن گفت پروردگار تعالی چه چیزاند و کدام اند درجات قلت
اطعام الطعام گفتم درجات خورانیدن طعام است بمسکینان و محتاجان و مهمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکی از آن میان اطعام است که اعم است نفع او و سخت است احتیاج بدان ولین الکلام دیگر نرمی کردن در سخن و
مردم بخلق و لطف بود و خوبی و بازپرسیدن ... شکسته دلان درستی نمودن والصلوة باللیل والناس نیام دیگر نماز کردن در شب در حالی که مردم در خواب اند قال سل گفت پروردگار تعالی سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برای

نو دہرچہ خواہی قلت گفتم دعا کردم بانیدعا اللهم انی اسألك فعل الخیرات وترك المنکرات وحب المساکین وان تغفرلی وترحمنی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون ترجمه این الفاظ در فصل ثانی معلوم شد باید
تفاوتی که درینجا است بزیادتی طلب آمرزش و مهربانی و اینجا این زیادتی نیز هست که واسألك حبك وسؤال میکنم از تو دوستی ترا که من ترا دوست دارم یا آنکه تو مرا دوست داری وحب من یحبك وسؤال میکنم دوستی کسی که دوست دارد ترا و بهره
سعی وحب عمل یقربنی الی حبك و دوستی کاری که نزدیک گرداند مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق پس گفت آنحضرت بعد از تحدیث این واقعه که این واقعه که دیدم و گفتم است درست
است فادرسوها ثم تعلموها پس بخوانید آنرا و یاد گیرید معانی و الفاظ آنرا بعد از آن تعلیم کنید آنرا بمردم رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است وسألت محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث
گفت پرسیدم محمد بن اسمعیل یعنی بخاری را از این حدیث که چه حال دارد فقال پس گفت محمد بن اسمعیل بخاری هذا حدیث صحیح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول اذا دخل المسجد
میگفت در وقت درآمدن مسجد این کلمات اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ وبوجهه الکریم وبذات پاک وی که جمیع جامع بزرگیها است و گفته اند که هرگاه اکرم وصف کرده شد گویا بهمه صفات کمال وصف کرده شد وسلطانه القدیم و بسلطنت
و قهرمانی وی که قدیم است من الشیطان الرجیم از شیطان سنگسار کرده شده قال گفت آنحضرت فاذا قال ذلك پس چون بگوید کسی این کلمات را نزد درآمدن مسجد قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم میگوید شیطان که نگاه داشته شد این بنده از شر من
تمام روز رواه ابوداؤد وعن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عطاء بن یسار از کبار تابعین است و مشاهیر علما و کبار ایشان است ثقة کثیر الحدیث مولای ام المؤمنین میمونه مات سنة اربع وتسعین وقول اشهر اول اربع وثمانین
گفت آنحضرت صلعم اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد خداوندا مگردان قبر مرا مانند بتی که پرستیده میشود اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد سخت شدید یا سخت باد خشم خدا بر گروهی که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را
مسجد ها بر وجهی که سابقا معلوم شد رواه مالك مرسلا وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة فی الحیطان بود آنحضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان قال بعض رواته گفته بعضی از راویان این حدیث
در بیان مراد بحیطان یعنی البساتین میخواهد از حیطان بساتین را حیطان در اصل جمع حائط است بمعنی دیوار که احاطه میکند موضعی را و بمعنی بستان می آید بسبب احاطه دیوار بوی رواه الترمذی وقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت هذا
حدیث غریب این حدیث غریب است لا نعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث حسن بن ابی جعفر وقد ضعفه یحیی بن سعید وغیره و تحقیق ضعیف گفته او را یحیی بن سعید و غیر وی از بعض ائمه حدیث و گفته اند حسن
بن ابی جعفر شناخته است در روایت حدیث و منکر الحدیث است و یحیی بن سعید که از نقاد ائمه حدیث است از وی روایت میکرد و ابوحاتم گفته که حسن مستجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد ضائع شد حدیث و حفظ آن [illegible]
والله اعلم وعن انس بن مالك قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی بیته بصلوة نماز مرد در خانه خود برابر است و محسوب است بیك نماز وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوة و نماز وی در مسجد ها
محسوب است به بیست و پنج نماز وصلوته فی المسجد الذی یجمع فیه بخمسمائة صلوة و نماز وی در مسجدی که جمعه گذارده میشود در وی به پانصد نماز وصلوته فی المسجد الاقصی و نماز وی در بیت المقدس بخمسین الف صلوة به پنجاه هزار
نماز و در بعض نسخ بالف صلوة بهزار نماز و بعضی از علما نوشته اند روی که صواب همین است وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوة و نماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة و نماز او در مسجد حرام به صد
هزار نماز رواه ابن ماجة وعن ابی ذر قال قلت گفت ابوذر گفتم یا رسول الله ای مسجد وضع فی الارض اول کدام مسجد است که نهاده شد و بنا کرده شد در زمین نخست قال المسجد الحرام گفت نخستین مسجدی که بنا کرده شده است
در زمین مسجد حرام است که کعبه معظمه است قلت ثم ای گفتم بعد از آن کدام مسجد است که نهاده شده است قال گفت آنحضرت ثم المسجد الاقصی بعد از آن مسجد اقصی است قلت کم بینهما گفتم چند مدت است میان بنای این دو مسجد قال اربعون عاما
گفت چهل سال ثم الارض لك مسجد بعد از آن زمین تمام مر ترا مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جایز است نماز در وی هر جا که مر درود فحیث ما ادرکتك الصلوة فصل پس هر جا که دریابد ترا نماز و برسد وقت نماز پس بگذار نماز را متفق علیه
درینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه الصلوة والسلام و بانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام و میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت و جواب داده اند ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث باول بنا نهادن این
دو مسجد است و نیست ابراهیم نخستین کسی که بنا کرده کعبه را و نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود و پس از آن منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را
نهاده باشند پس از آن بنیاد نهاد ابراهیم کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که تحقیق یافتیم شاهدی برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب التیجان گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پروردگار تعالی بسیر کردن بسوی بیت المقدس و بنا کردن
آن پس بنا کرد آنرا و عبادت کرد در وی و بنای آدم کعبه را خود مشهور است و برین تقدیر فاصله چهل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح والله اعلم باب الستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت است که از شرائط نماز است مؤلف درین
باب احادیث آورده در لباسها که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه نماز در آن کرده اند و آنچه مکروه است در آن نماز و قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت الفصل الاول عن عمر بن ابی سلمة روایت است از عمر بن ابی سلمه مخزومی قرشی که
ربیب آنحضرت بود پسر ام سلمه صحابی صغیر است ولادت وی در ارض حبشه است در سنه ثانیه از هجرت و در وقت وفات آنحضرت نه ساله بود و یاد گرفت از آنحضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبدالملک سنه ثلث و ثمانین بعض قال
رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد نماز میگذارد در یک جامه که برداشته است مشتملا به در حالتی که اشتمال کننده بود آنحضرت بآن جامه فی بیت ام سلمة در خانه ام سلمه و صورت اشتمال
آنست که طرف راست از جامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بیندازد و طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بر دوش راست بیندازد و بر سر بندد هر دو طرف را بر سینه و فقها احتیاج به بستن
هر دو طرف بر سینه بتقدیری است که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم واشدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای حرم ظاهر میگردد و لهذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده و اشتمال را توشح نیز گویند
ماخوذ از وشاح یعنی حمائل که بدر کردن اندازند واضعا طرفیه علی عاتقیه در حالتی که نهنده بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یصلین احدکم فی الثوب الواحد باید که نماز نگذارد هیچ یکی از شما در یک جامه که لیس علی عاتقیه منه شیئ نیست بر هر دو دوش وی از آن جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت
ایمن نبود و با بدست گرفتن نگاه ندارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمه ثلثه و جمهور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث
متفق علیه وعنه قال سمعت رسول الله وهم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه کسی که بگذارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت
کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت اشتمال گفته شد رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت صلی رسول الله گفت عائشه نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی خمیصة لها اعلام در خمیصه که مر او را
علمها بود خمیصه جامه از خز یا صوف سیاه علم دار و اگر سیاه و علم دار نبود خمیصه نگویند فنظر الی اعلامها نظرة پس نگاه کرد آنحضرت بجانب علمهای آن خمیصه یکبار یک نگاه کردنی فلما انصرف قال چون بر گشت آنحضرت و فارغ شد از
نماز گفت اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم ببرید این خمیصه مرا بسوی ابی جهم که صحابی مشهور بود و هم مرد از پیران قریش و این خمیصه را وی بخدمت هدیه آورده بود و چون آنحضرت را علمهای وی خوش آمد باز فرستاده و سوی که

ایتونی بانبجانیة ابی جهم و بیارید برای من انبجانیه ابی جهم انبجانیه بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر بای موحده و فتح نیز آمده کلیم پشمین درشت از فروترین جامها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و در طلب انبجانیه ابی جهم
آن بود که وی را خوش آید و شاد شود بآن و باز پس فرستادن آن موجب شکسته خاطر وی نشود و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود فانها الهتنی آنفا عن صلوتی پس بدرستیکه این خمیصه فرو داشت مرا از ذوق
حضور نماز اکنون متفق علیه وفی روایة للبخاری و در روایتی مر بخاری را اینچنین آمده قال کنت انظر الی علمها وانا فی الصلوة گفت آنحضرت بودم من نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه و حال آنکه من بودم در نماز فاخاف ان تفتننی
پس می‌ترسیدم که فتنه اندازد مرا و باز دارد از حضور دل در نماز و از اینجا معلوم میکرد که صور و نقوش ظاهره را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیری هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر تحقیق این تاثیر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت
است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه بغایت نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلوده کان تیره دلان را از ان معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم است مر امت را و تنبیه است مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس در مباشرت ملابست
ملاهی و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال وعن انس رضی الله عنه قال روایت است از انس گفت کان قرام لعائشة بود پرده باریک رنگین منقش لعائشه مر عائشه را سترت به جانب بیتها پوشیده بود عائشه بآن پرده گوشه خانه خود را
ظاهر اینست که دیوار خانه را بدان پوشیده و نیز ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجله عروس ساخته بود و بعضی گویند که متاعی در خانه داشت بآن پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها ورده کرفتن آن نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا ارتکاب
نموده باشد و مشکل این حال پیش از نهی باشد والله اعلم فقال لها النبی پس گفت مر عائشه را پیغمبر صلی الله علیه وسلم امیطی عنا قرامک هذا دور کن و برداراز پیش ما پرده خود را فانه لا یزال تصاویره تعرض لی فی صلوتی
پس بدرستیکه این نقشها و علمهای او ظاهر میگردد بر من در نماز من رواه البخاری وعن عقبة بن عامر قال اهدی لرسول الله گفت عقبة بن عامر جهنی که صحابی مشهور است هدیه فرستاده شد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فروج
حریر قبای ابریشم و فروج بفتح فا و تشدید رای مضموم و در آخر جیم قبایی که از پس چاک دارد از برای سواری کنند و اهدا کننده آن اکیدر بود کلان تر دومة الجندل و بعض گویند دیگری بود در طلبسه پس پوشید آنحضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود
و بعضی گویند بعد از تحریم بود و از برای استمالت خاطر آن شخص که فرستاده بود پوشید و این سخن بغایت بعید است و مخالف سوق حدیث ثم صلی فیه پس نماز گذارد در ان قبا ثم انصرف پس باز گشت از نماز فنزعه پس کشید آن قبا را از بدن مبارک نزعا
شدیدا بکشیدن سخت کالکاره له همچو کراهت دارنده مر آنرا ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین لائق و سزاوار نیست این جامه مر متقیان را خصوصا متقیو مهتر و سرور متقیان را صلی الله علیه وسلم یعنی اگر چه مباح بود و لیکن از مقام عزیمت و فضیلت
دور است و تواند که همین ابتدای تحریم و مقدمه آن باشد والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن سلمة بن الاکوع قال قلت گفت سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است و از شجاعان و دلیران روز کار بود پیاده بر سواران مینید گفتم یا
رسول الله انی رجل اصید من مردی ام که شکار میکنم و بر تن من پیراهن میباشد یعنی کار بسیار میکنم که ازار باوی نیز باشد و از دنبال شکار با آسانی توانم دوید افاصلی فی القمیص الواحد آیا نماز کنم در یک پیراهن قال نعم گفت آری بگذار نماز در ان یک پیراهن وازرره
و تکمه کن پیراهن را یعنی بر بند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت از ان نمایان گردد نزد رکوع و سجود ولو بشوکة اگر چه تکمه کردن و بستن بخاری باشد رواه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابوداود باین لفظ و روی النسائی نحوه
و روایت کرده است نسائی مانند آن بلفظ دیگر وعن ابی هریرة قال بینما رجل یصلی گفت ابو هریره در اثنا ی آنکه مردی میگذارد نماز را مسبل ازاره که دراز کننده و فرو هشته است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن جامه و فرو هشتن آن
تا زمین بطریق تبختر و تکبر مخصوص نیست بازار ولیکن بیشتر استعمال در ازار یابد قال له رسول الله گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذهب فتوضأ برو پس وضو کن فذهب و توضأ پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء پس
باز آمد فقال رجل پس گفت مردی دیگر که حاضر بود یا رسول الله مالک امرته ان یتوضأ چه بود تراکه امر کردی او را بآنکه وضو کند قال گفت آنحضرت انه کان یصلی وهو مسبل ازاره بدرستیکه او نماز میگذارد و حال آنکه وی فرو هشته
کننده است ازار خود را وان الله لا یقبل صلوة رجل مسبل ازاره و بدرستیکه خدای تعالی قبول نمیکند نماز مردی را که اسبال کننده است ازار خود را از جهت نازو تکبر و ثواب نمیدهد بر آن اگر چه اصل صحت دارد و از ذمه ساقط میکردد
رواه ابوداود مانا که قبول نا کردن نماز وی چگونه علت امر بوضو کردید بدین دو وجه گفته اند یکی آنکه امر بوضو کرد او را تا بداند که وی مرتکب معصیت است چه در علم ایشان قرار یافته بود که وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناهان است
و دور میکرداند اسباب آنرا همچو غضب و مانند آن و طیبی گفته که شاید سر در امر بوضو با وجود طهارت آنست که فکر کند مرد در سبب امر کردن بوی پس باید قباحت این فعل خود را که ارتکاب کرده است و حق تعالی ببرکت امر رسول الله صلی الله علیه
وسلم بطهارت ظاهر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا که باعث شده است او را بر اسبال ازار زیرا که طهارت ظاهر موثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان میدر آید که اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراهت و آن کردن تا شرح
بیان آن چنین کرده اند فافهم وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار قبول کرده نمیشود نماز زن بالغه که در سن حیض رسیده است الا بپوشش و خمار
بکسر خای معجمه چیزیکه پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال او در سرپوش زنان آمده در اصطلاح گفته که خمار بکسر سرپوش زنان یعنی سر و موی زنان عورت است واجب است ستر آن در نماز و این حکم است مرد را در عورت
چنانکه در کتب فقه معلوم شده است رواه ابوداود والترمذی وعن ام سلمة انها سألت رسول الله روایت است از ام سلمه که وی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتصلی المرأة فی درع وخمار آیا نماز
گذارد زن در پیراهن و سرپوش لیس علیها ازار و نباشد بر تن وی ازار قال گفت آنحضرت بگذارد اذا کان الدرع سابغا وقتی که باشد پیراهن وی تمام یعنی دراز چنانکه یغطی ظهور قدمیها پوشیده شود پشت هر دو پای او زیرا که آن داخل
عورت است رواه ابوداود روایت میکرد این حدیث را ابوداود وذکر جماعة وقفوه علی ام سلمة و ذکر کرد ابوداود جماعتی از ائمه حدیث که وقف کرده اند این حدیث را بر ام سلمه یعنی گفته اند این قول ام سلمه است نه قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی حدیث موقوف و در مقدمه معلوم شده است وعن ابی هریرة ان رسول الله روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن السدل فی الصلوة نهی کرد از سدل در نماز
و صورت سدل آنکه جامه بر سر و دوش بنهد و اطراف جامه را در جانب فرو کذارد و کذاشتن پس دارد و دوش را کرد اطراف آن و پوشیدن قبایی که دستها در آستین نیارد نیز داخل سدل است وان یغطی الرجل فاه و نهی کرده آ
از پوشیدن مرد دهن خود را در نماز بجامه یا بدست و بعض شارحان تفسیر کرده اند آنرا بلثم که بستن دهن است بگوشه دستار و سبب آن گفته اند که این فعل یهود است و بعض گفته اند بجهت آنکه سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض
گفته اند که مانع است از قرأت و تحسین آن و مصاحف جازه و فارونع یا آنکه از دهن او بوی بدمی آید آن مستثنی است و بستن دهن بعت در بین صور تها مستحب و مستحسن است رواه ابوداود والترمذی وعن شداد بن اوس
صحابی است برادر زاده حسان بن ثابت نزول کرد بیت المقدس را و در آنجا وفات یافت در شامیین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خالفوا الیهود مخالفت کنید یهود را بگذاردن نماز در موزه و
نعلین فانهم لا یصلون فی نعالهم ولا خفافهم پس بدرستیکه یهود نمیگذارند نماز در نعلهای خود و موزه های خود و از اینجا معلوم میشود که عمل بر رخصت از برای اظهار خلاف با اهل ضلال مستحسن و مرغوب است و هر چند رخصت است
اما چون متضمن این نیت است مستحب گردید رواه ابوداود وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال بینما رسول الله در اثنائی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی باصحابه نماز میگذارد
با یاران خود اذ خلع نعلیه ناگهان بیرون آورد نعلین خود را فوضعهما عن یساره پس نهاد نعلین خود را بر جانب چپ خود تا کسی بجانب چپ آنحضرت نبود و الا در آن جانب نمی نهاد از جهت ورود نهی از آن

پس چنانکہ درحدیث آینده بیاید فلما رای ذلک القوم پس چون دیدند کشیدن نعلین را از آنحضرت صحابه القوا نعالهم بر کشیدند از پایهای خود نعلهای خود را و بینداختند فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوته
پس چون تمام کرد آنحضرت نماز خود را قال ما حملکم علی القائکم نعالکم فرمود چه داشت شما را باندختن شما نعلهای خود را قالوا رأیناک القیت نعلیک کفتند دیدیم ترا که انداختی نعلین خود را فالقینا نعالنا پس
انداختیم ما نیز نعلهای خود را بمتابعت تو فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل اتانی پس کفت آنحضرت بدرستیکه جبرئیل آمد مرا فاخبرنی ان فیهما قذرا پس خبرداد مرا که در نعلین من پلیدی هست
و قذر بفتح قاف و ذال معجمه در اصل آنچه مکروه و پلید دارد آنرا طبع و ظاهر آنکه نجاستی نبود که نماز با آن درست نباشد بلکه چیزی بود مستقذر که طبع آنرا ناخوش دارد والا نماز از سر میکرفت که بعضی از نماز با آن کذارده بود و خواندن
جبرئیل بآن و بر آوردن از پا بجهت کمال نظیف و تطهیر بود که لائق بحال شریف وی بود و بعضی از شافعیه کویند که استصحاب نجاست بنسیان منع نمیکند از درست بودن نماز نظر بظاهر این حدیث و این قول قدیم امام
شافعی است و ابعد از آن فرمود آنحضرت اذا جاء احدکم المسجد فلینظر وقتی که خواهد یکی از شما که در آید در مسجد پس باید که نگاه کند فان رأی فی نعلیه قذرا پس اگر ببیند در نعلین خود پلیدی او اذی فلیمسحه ولیصل
فیهما پس باید که مسح کند آن پلیدی را و بکذارد نماز در نعلین و تحقیق این در باب تطهیر النجاسات کذشت رواه ابوداؤد والدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
صلی احدکم فلا یضع نعلیه عن یمینه چون نماز کذارد یکی از شما پس باید که ننهد نعلین خود را در راست خود ولا عن یساره و نیز باید که ننهد در چپ خود فتکون عن یمین غیره پس باشد در راست غیر او یعنی که
بجانب دست چپ خود ننهد در جانب دست راست دیکری که در پهلوی وی در جانب چپ وی ایستاده است واقع میشود و چون در راست خود خوش ندارد در راست دیکری چون روا دارد بیت هر چه بجان نپسندی
نپسندی نیز بر جان دیکری بپسند الا ان لا یکون عن یساره احد مکر آنکه نباشد در جانب چپ او هیچ یکی ولیضعهما بین رجلیه و باید که بنهد نعلین را میان دو پای خود و فی روایة و در روایتی این زیادت
آمده است که او لیصل فیهما یا باید که بکذارد نماز در نعلین و برنکشد آنها را از پا رواه ابوداؤد وروی ابن ماجة بمعناه الفصل الثالث عن ابی سعید الخدری قال دخلت علی النبی کفت
ابوسعید خدری در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرأیته یصلی پس دیدم که نماز میکذارد آنحضرت بر بوریا یسجد علیه سجده میکرد بر وی از اینجا معلوم شد که نماز کذاردن و سجده کردن بر چیزی که حائل باشد میان
وی و زمین درست است خواه از جنس رستنیهای زمین باشد یا نه و اکرچه درین حدیث حصیر تخصیص بذکر یافته ولیکن دلائل دیکر دلالت میکند بر غیر آن چنانکه جامه یا صوف نیز جائز است و بعض کویند بر غیر آنچه از جنس رستنیهای
زمین باشد خوب نیست قال کفت ابوسعید و رأیته یصلی فی ثوب واحد متوشحا به و دیدم آنحضرت را که نماز میکند در یک جامه در حالتیکه متوشح بود با آن جامه چنانکه کذشت رواه مسلم وعن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده قال رأیت رسول الله کفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی حافیا و منتعلا نماز میکذارد کاهی پای برهنه و کاهی نعلین پوشیده رواه ابوداؤد وعن محمد بن المنکدر تابعی است
شنیده از جابر و انس و عائشه و ابوهریره و جز ایشان قال صلی بنا جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه کفت نماز کذارد جابر بن عبدالله انصاری صحابی مشهور در ازاری بتحقیق بسته بود آنرا از جانب کردن خود ازار چادریست که او را بر
تن می بندند و جابر آن ازار را بلند کرده تا کردن و بر بسته و ثیابه موضوعة علی المشجب و حال آنکه جامهای وی نهاده شده بود بر مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوبهای که سرهای آنها را بهم
بپیوندند و پایهای آنرا کشاده دارند و جامها را بر وی نهند و کاهی مشک آب را نیز بر آویزند تا آب سرد کردد و اهل عرف اینجا آنرا سه پایه خوانند فقال له قائل پس کفت مر جابر را کوینده تصلی فی ازار واحد
آیا میکذاری تو نماز در یک ازار با وجود آنکه جامهای تو حاضر است فقال پس کفت جابر انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک کردم من این کار را برای آنکه تا ببیند مرا جاهلی مانند تو و بداند که نماز کذاردن در یک جامه جائز است
و خلاف سنت نیست و وصف بحماقت بجهت مبادرت وی بانکار پیش از تامل و سؤال و درین تنبیه است بر ترک طعن و اعتراض بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بترک سنت و حسن ظن بایشان اکرچه بظاهر خلاف صواب نماید و بر
همین قیاس علمای راسخ در علم از اهل استقامت و اولی سؤال و استفسار است نه اعتراض و انکار و ایکان له ثوبان علی عهد النبی و کدام یکی از ما بود مر او را دو جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اکنه
بعد از وسعت و قدرت نماز کذاردن در دو جامه و تجمل در هیئت نماز مستحب و مستحسن است لیکن برای غرض تعلیم و تنبیه بر جواز در یک جامه نیز مستحسن است چنانکه جابر کرد نه بطریق تهاون و تساهل رواه البخاری عن ابی بن
کعب از مشاهیر صحابه و عظمای ایشانست کاتب وحی و حافظ قرآن مناقب وی بسیار است و عمر رضی الله عنه او را سید المسلمین میخواند قال کفت الصلوة فی الثوب الواحد سنة نماز کذاردن در یک جامه سنت و طریق مسلوک است
در دین و جائز است چنانکه کفت کنا نفعله مع رسول الله بودیم که میکردیم آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ولا یعاب علینا و عیب کرفته نمیشد بر ما فقال ابن مسعود پس کفت ابن مسعود انما کان ذاک
اذا کان فی الثیاب قلة بود نماز کذاردن در یک جامه مکر وقتی که بود در جامها کمی فاذا وسع الله فالصلوة فی الثوبین ازکی پس چون فراخ کردانید خدای تعالی ارزاق را پس نماز کذاردن در دو جامه فاضلتر
و در ثواب زیاده تر است از جهت حسن ادب و اظهار نعمت و تحسین هیئت رواه احمد باب السترة ستره بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه ایستاده شود پیش مصلی تا تمیز شود سجده کاه او و بر وی کاه
نکذرد کذرنده بکذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی و خزان و باید که دراز بود مقدار ذراعی بود و سطبری از انکشت و احکام آن در احادیث بیاید الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی بود پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یغدو الی المصلی میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید والعنزة بین یدیه تحمل و عنزه پیش آنحضرت برداشته میشد و عنزه بفتحات نام نیزه خرد است که سنان دارد بمقدار سه کز و عادت
چنان بود که خادمان شریف آنرا می برداشتند برای مصلحتها و کارهای که از آن ستره ساختن است در نماز چنانکه میکوید و تنصب بالمصلی بین یدیه و ایستاده کرده میشد بمصلی پیش آنحضرت و ستره ساخته میشد فیصلی الیها پس نماز
میکذارد آنحضرت بسوی آن رواه البخاری وعن ابی جحیفة بتقدیم جیم مضمومه بر حای مفتوحه از صغار صحابه است در وقت وفات آنحضرت بحد بلوغ نرسیده بود و لیکن شنیده از وی و امیر المؤمنین علی او را بیت المال
کوفه کذاشته بود قال رأیت رسول الله کفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بمکة در مکه وهو بالابطح و حال آنکه بود آنحضرت در ابطح که نام وادیست نزدیک بمکه در راه منی و آنرا محصب و بطحا نیز کویند و مکه بجهت
آن نیز بطحا کوئید و آنحضرت صلعم بطحی خوانند و ابطح بمعنی مسیل آب که در وی سنکریزه های خورد بود فی قبة حمراء من ادم بود آنحضرت در خیمه سرخ از چرم و ادم بفتحتین چرم دباغت کرده شده و رأیت بلالا
اخذ وضوء رسول الله و دیدم بلال را که کرفت آب باقیمانده را از وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و رأیت الناس یبتدرون ذلک الوضوء و دیدم مردمان را که می شتافتند و سبقت میکردند برای کرفتن
آن آب فمن اصاب منه شیئا تمسح به پس کسی که میرسید و می یافت چیزی را از آن آب مسح میکرد بآن آب تبرکا یعنی میمالید بر روی خود و بازوهای خود ومن لم یصب منه اخذ من بلل ید صاحبه و کسیکه نمی یافت از آن آب
میکرفت از تری دست یار خود ثم رأیت بلالا اخذ عنزة پس دیدم بلال را که کرفت عنزه را فرکزها پس نشانید آنرا در زمین و ستره ساخت و خرج رسول الله و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فی حلة حمراء ودرحفت جامها ناروبا که خطهای سرخ داشت چنانکه حلها الحمراء دیار ما میباشد نه آنکه مراد جامهٔ سرخ خالص باشد که آن مکروه است کراهت تحریمی و تحقیق آن در کتاب لباس بیاید ان شاء الله تعالی مشمرا دامنها
کرد دامن بسته بود آنحضرت و بر داشته گوشهٔ ازار را از ساق صلی الی العنزة بالناس رکعتین گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت ورأیت الناس والدواب ودیدم مردم و چهارپایان را یمرون
بین یدی العنزة میگذشتند پیش عنزه پس معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز وگذرندگان آثم نمیشوند متفق علیه وعن نافع عن ابن عمر ان النبی روایت است از نافع از ابن عمر
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یعرض راحلته بود که می نشاند شتر سواری خود را برپهنا بجانب قبله فیصلی الیها پس نماز میگذارد آنحضرت بسوی احله ویعرض بفتح یا وسکون عین وبضم راء و کسر آن وضم افصح است و
بضم یا وفتح عین وکسر راء مشدد نیز روایت است عرض و تعریض بر پهنا نهادن متفق علیه این مقدار از حدیث مسلم و بخاری هر دو روایت کرده اند وزاد البخاری و زیادت کرده است بخاری این عبارت را که
قلت أفرأیت اذا هبت الرکاب گفت نافع گفتم با ابن عمر خبر ده مرا که چون بیرون میرفتند شتران برای چریدن و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد قال گفت ابن عمر کان یأخذ الرحل بود آنحضرت
میگرفت پالان شتر را فیعدله پس راست می نهاد آنرا و داشتن از عدل تا تعدیل فیصلی الی آخرته پس میگذارد آنحضرت بجانب چوب پسین پالان و آخره بفتحات بمد و مد و کسر خا چوبی که تکیه میکنند بآن شتر سوار و چون
آن چوب بلندی دارد آنرا ستره میساخت و بسوی آن نماز میکرد وعن طلحة بن عبید الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع احدکم بین یدیه وقتی که بنهد یکی از شما پیش خود مثل مؤخرة
الرحل مانند پسین پالان شتر و مؤخره بضم میم و سکون همزه و کسر خا و فتح آن و بضم میم و فتح همزه و تشدید خای مشدده بمعنی آخره که در حدیث سابق گذشت و آخره فصیح تر از مؤخره است تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آن
حضرت آخرة الرحل است و راوی بلغت خود مؤخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب است از روی لغت و آنحضرت افصح قریش است فلیصل پس باید که نماز بگذارد ولا یبال من مر وراء ذلک و باک
ندارد کسی که بگذرد پیش آن ستره و قطع نمیکند خشوع او را یا باک ندارد کسی که بگذرد و آثم نمیگردد رواه مسلم وعن ابی جهیم بضم جیم و فتح ها و سکون تحتانیه صحابی معروف است خواهرزادهٔ ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده پیش مصلی که چه گناه است بروی لکان ان یقف اربعین هر آینه باشد ایستادن و نگذشتن از پیش مصلی
تا چهل خیرا له من ان یمر بین یدیه بهتر مر او را از گذشتن وی پیش مصلی قال ابو النظر گفته است ابو نضر بضاد معجمه یکی از روات این حدیث است از ابی جهیم لا ادری قال در نمی یابم که گفت اربعین یوما چهل روز او
شهرا او سنة یا گفت چهل ماه یا چهل سال و از احادیث دیگر معلوم میشود که چهل سال گفته و مبالغه همدرین است متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اذا صلی احدکم الی شیء یستره من الناس چون نماز بگذارد یکی از شما بسوی چیزی که پوشد او را از مردم یعنی ستره برپا کند که حائل گردد میان وی و مردم فاراد احد ان یجتاز بین یدیه پس خواست
یکی که بگذرد پیش وی یعنی میان وی و ستره فلیدفعه پس باید که براند و دور کند او را فان ابی فلیقاتله پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشتن کند با وی و در روایتی فلیقتله پس باید که بکشد او را و این مبالغه است
در دفع و طرد و گفته اند مراد آنست که بچیزی دفع کند که جائز است دفع کردن آن نه آنکه کشته شود و بمیرد قصاص واجب گردد و در دیت اختلاف است فانما هو شیطان زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند و
کار آن قطع خشوع است یا مراد شیطان انس است چه شیطان بر جن و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان الانس گویند هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم معناه و در مسلم معنی او است بلفظ دیگر است
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والکلب میبرد و باطل میکند نماز را زن که از پیش مصلی بگذرد و همچنین خر و سگ ویقی ذلک مثل مؤخرة الرحل و نگاه
میدارد قطع را از راه یافتن تمام و منع میکند آنرا نهادن چیزی مانند مؤخره رحل در پیش و ستره ساختن آن را چنانکه معلوم شد رواه مسلم بدانکه جمهور علما از صحابه و غیرهم برانند که قطع میکند هرچه دهر که از پیش مصلی بگذرد چه این چیز
و چه غیر آن و احادیث که وارد شده است در آن و چنانکه این حدیث و غیر آن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است که سر صلوة و روح اوست یا مراد آنست که نزدیک است که قطع شود که جهت
شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سه چیز بدان از جهت شدت شغل است در آن اما در زن خود ظاهر است و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان مر او را چنانکه استحباب تعوذ از شیطان نزد نهیق حمار دلالت دارد بر آن و اما کلب
پس از جهت غلظ نجاست وی و بعضی برآنند که مرور زن حائض و سگ سیاه قاطع است و این قول ابن عباس است و ابن عباس نسبت میکند وعن عائشة رضی قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یصلی من
اللیل نماز میگذارد در شب وانا معترضة بینه وبین القبلة ومن برپهنا افتاده بودم میان آنحضرت و میان قبله کاعتراض الجنازة همچو بر پهنا افتادن جنازه میت در پیش نماز کنندگان اشارت است بآنکه بتمام
متقابل افتاده بودم نه در یک گوشه و با وجود آن آنحضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را متفق علیه وعن ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان روایت است از ابن عباس گفت که پیش آمدم من
سواره بر ماده خری و اتان بفتح همزه و کسر نیز آمده و حمار مذکر و مؤنث هر دو را گویند و اتان مخصوص است بانثی و اتانة نیز آمده و در ذکر اتان اشارت است بآنکه چون مرور ماده خر قاطع نباشد مرور امرأة نیز نخواهد
بود وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام ومن در آن روز بتحقیق نزدیک شده بودم مدت بلوغ را و رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس بمنی نماز میگذارد با مردم در منی که بر یک میل است از
مکه الی غیر جدار بسوی دیواری که ستره باشد فمررت بین یدی بعض الصف پس گذشتم من پیش بعض صف نماز فنزلت پس فرود آمدم وارسلت الاتان ترتع و رها کردم و سر دادم ماده خر را که بچرد و دخلت
فی الصف و در آمدم در صف نماز فلم ینکر ذلک علی احد پس انکار نکرد این را بر من هیچکس یعنی سواره بر ماده خر پیش صف نماز آمدن و ماده خر را در پیش صفوف سر دادن از جهت قطع عدم اتیان صلوة را از جهت عدم
من اگرچه قریب بلوغ شده بودم متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم چون نماز بگذارد یکی از شما فلیجعل تلقاء وجهه پس باید که بگرداند در مقابل
روی خود شیئا چیزی را از جنس دیوار یا درخت و ستون فان لم یجد فلینصب عصاه پس اگر نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید که ایستاده کند عصای خود را و بخلاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود
بنهد عصا را طولا نه عرضا تا بمثال خلانیدن بود فان لم یکن معه عصا پس اگر نباشد با وی عصا فلیخطط خطا پس باید که بکشد خطی را در زمین ثم لا یضره ما مر امامه پس ترسیان ندارد او را چیزی که بگذرد پیش
او در قطع خشوع رواه ابو داود وابن ماجة بدانکه خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد است و بعضی از متأخرین مشائخ ما نیز بآن قائل شده اند و نزد اکثر مشائخ ما و نزد مالک خط معتبر نیست و امام محمد گفته الخط
لیس بشیء و شافعی نیز در قول جدید بآن نفی کرده و گفته که حدیث وارد در این باب ضعیف و مضطرب است و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید تمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین است و شیخ ابن الهمام گفته که سنت
اولی است باتباع و فی الجملة ظهوری و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار میکرد و بعد از آن اختلاف است در صفت خط نزد بعض بشکل هلال معتبر است و نزد بعض طویل بجانب قبله و نزد

بعض بعرض بسیار دو شمال او مختار قول بطول است کذا فی بعض الشروح وعن سهل بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون ثای مثلثه صحابی صغیر است ولادت وی در سنه ثالث از هجرت بود انصاری است مات فی امارة معاویة اول حدیث
است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی سترة چون نماز گزارد یکی از شما بسوی ستره فلیدن منها پس باید که نزدیک باید از ستره بقدر امکان سجود لا یقطع الشیطان علیه صلاته تا نبرید شیطان
بروی نماز وی را بوسوسه و قدرت یافتن بر آن چه اگر دور باشد از ستره احتمال مرور دارد و بعضی آن در وسوسه می افکند رواه ابوداود وعن المقداد بن الاسود قال ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الی عود گفت
مقداد ندیدم من آنحضرت را که میگزارد نماز بسوی چوبی ولا عمود ولا شجرة و نه بسوی ستونی و نه درختی الا جعله علی حاجبه الایمن او الایسر مگر که میگردانید آن را برابر ابروی راست خود یا ابروی چپ خود ولا یصمد له صمدا و قصد نمیکرد آن را قصد
کردنی راست که میان دو چشم وی افتد بلکه میل میکرد از وی از جهت خوف مشابهت بعبادت اصنام و کمال تنزه از آن اگر چه از روی ظاهر باشد رواه ابوداود وعن الفضل بن عباس رضی الله عنهما قال اتانا رسول الله فضل بن عباس گفت آمد
ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن فی بادیة لنا و ما بودیم در بادیه که مال بود ما را و معه عباس و همراه آنحضرت عباس بود و در حوالی آن بسم بهست که از شهر رسیده در بادیه نشسته باشند و آنجا که
و هر جا هر باد به معین و جایی مخصوص است که در اینجا باشند پس آنحضرت در بادیه که اهل بیت عباس بود آمد فصلی فی صحراء لیس بین یدیه سترة نبود پیش آنحضرت ستره از دیوار و درخت و غیر آن چنانچه معلوم
شد که ستره نهادن واجب نیست بلکه امری مستحب است اگر گذرگاه مردم بود و حمارة لنا و کلبة و خر ماده ما بود و سگ ماده بود و تعبثان بین یدیه بازی میکردند پیش آنحضرت و نماز تو تعبثان بفتح تا و باعجام عین و بالثاء المثلثه مالک نداشت
آنحضرت آن را خر ماده و کلبه یا برای حدت رواه ابوداود وللنسائی نحوه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوٰة شیء نبرد و باطل نکند نماز را چیزی که
بگذرد پیش مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و رانید بقدر آنچه توانید از برای نگاه داشت خضوع و خشوع فانما هو شیطان زیرا که آن گذرنده شیطان است رواه ابوداود الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها

قالت کنت انام بین یدی رسول الله گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته در حال آنکه هر دو پای من در قبله آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او فاذا سجد غمزنی پس چون سجده
میکرد فشار میکرد پای مرا فقبضت رجلی پس میکشیدم و کرد می آوردم من هر دو پای خود را واذا قام بسطتهما و چون می ایستاد میکشادم و دراز میکردم پاها را قالت گفت عائشه والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح و
خانها در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پاهای خود را در سجده گاه آنحضرت و اما دراز کردن وی رضی الله عنها پاها را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پاها را شاید که بیکار آن باشد که آنحضرت
انتقال کرده باشد از آنجا و پیش ایستاده باشد یا غفلتی که آدمی را در خواب میباشد والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم احدکم ما له اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه
فی ان یمر بین یدی اخیه در گذشتن از پیش برادر مسلمان در نماز معترضا فی الصلوٰة بر پهنا رونده در نماز کان لان یقیم مائة عام خیر له باشد هر آینه ایستادن صد سال بهتر مر او را من الخطوة التی خطا از گامی که زند
آن را رواه ابن ماجة وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وی است از گناه لکان ان یخسف به خیر له هر آینه
باشد این که فرو برده شود در زمین بهتر مر او را من ان یمر بین یدیه از گذشتن وی از پیش مصلی وفی روایة و در روایتی بجای خیر له اهون علیه آمده یعنی باشد ایستادن صد سال آسان تر بر وی رواه مالک وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة چون نماز گزارد یکی از شما بسوی غیر ستره فانه یقطع صلوٰته الحمار پس بدرستیکه قطع میکند نماز او را گذشتن خر والخنزیر والیهودی و
المجوسی والمرأة و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست و زن و تاویل این در فصل اول گذشت ویجزئ عنه اذا مروا بین یدیه وبسنده میکند این مذکورات از عدم قطع صلوٰة چون بگذرند از پیش مصلی علی قذفة بحجر بیک سنگ
انداز و گفته اند که مراد بآن سه گز یا چهار است در صحیح و مقدار آن منقطع گفته اند رواه ابوداود باب صفة الصلوٰة در وصف کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گزارد و ارکان و اجزای آن چیست و اینجا لازم نباید که آنچه از
حقیقت نماز است بیان کند چه صلوٰة چون از قبیل اعراض است اجزای آن صفات خواهد بود الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا دخل المسجد و رسول الله روایت است از ابی هریره که مردی در آمد در مسجد و حال
آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد نشسته بود در گوشه مسجد فصلی پس نماز گزارد و آن مرد دو رکعت و رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه خوب نکرد ثم جاء فسلم علیه پس آمد آن مرد پس سلام کرد بر
آنحضرت فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل بازگرد بمصلای خود پس بگذار نماز را فانک لم تصل زیرا که بدرستیکه تو نگذارده نماز را فرجع پس بازگشت آن مرد
فصلی پس باز بگذارد نماز بار دوم بهمان طریق که نخست گذارده بود ثم جاء فسلم پس باز آمد پس سلام کرد فقال پس گفت آنحضرت وعلیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل باز گرد پس بگذار نماز زیرا که تو نماز
نگذارده فقال فی الثالثة پس گفت آن مرد در کرت سوم او فی التی بعدها یا در کرتی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم علمنی یا رسول الله بیاموز مرا یا رسول الله نماز را که چگونه بگذارم پس آنحضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم نمود سنتها
قبل از بر آن افزود که عمده تر و بیشتر شرایط است فقال پس گفت آنحضرت اذا قمت الی الصلوٰة فاسبغ الوضوء چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام تر تازه کن وضو را ثم استقبل القبلة پس روی آر بجانب
قبله فکبر پس تکبیر بگو ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن پس بخوان آنچه آسان و آماده کرد از قرآن که با تست و محفوظ تست ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پس رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع ثم ارفع حتی تستوی
قائما پس بردار سر از رکوع تا آنکه راست بایستی ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد از آن سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا
باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری این نشستن جلسه استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجدتین بنشیند و بعد از آن برای رکعت دوم برخیزد
وفی روایة و در روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی تطمئن جالسا اینچنین آمده است که ثم ارفع حتی تستوی قائما پس بردار سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامد
و سخن در جلسه استراحت در حدیث دوم مالک بن الحویرث بیاید ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها پس بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود متفق علیه بدین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت
در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این شان فرضیت است که فصل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه
و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوٰة نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون
تمام کردی این تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این شان وجوب و سنت است که فصل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعاده نماز آن مرد بود از برای آنکه تا بود بی کراهت و نقصان
واقع شود و نسبت آنکه باطل و فاسد بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و مهلت نگذاشتی تا آنکه بی فرائض نماز بگذارد والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم

وسلم یستفتح الصلوٰة بالتکبیر شروع میکرد نماز را بتکبیر احرام والقراءة وشروع میکرد قرائت بالحمد لله رب العالمین یعنی بسورهٔ فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه گویند سبحٰن الذی
و الم ذلک الکتٰب بتمام و مراد تمام سوره میباشد و ازینجا لازم می آید که بسم الله الرحمٰن الرحیم نخواند و اگر مراد عدم جهر بسمله باشد پس نزد ما بی تاویل راست است و نزد شافعی تاویل نمود از جهت اختلاف در جهر بسمله و کان اذا رکع لم
یشخص رأسه و بود آنحضرت چون رکوع میکرد سر مبارک خود را بلند نمیکرد و لم یصوبه و پست نیز نمیکرد و لکن بین ذلک ولیکن نگاه میداشت میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن او و کان اذا رفع
رأسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما و بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع بسجده نمیرفت تا آنکه راست ایستاده نمیشد که آنرا قومه میگویند و کان اذا رفع رأسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی
جالسا و چون بر میداشت خود را از سجده بسجده دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام و کان یقول فی کل رکعتین التحیة و بود آنحضرت که میخواند بعد از هر دو رکعت التحیات او کان یفرش رجله الیسرٰی و بود که میگسترانید پای
چپ خود را یعنی فرش خود میکردانید آنرا و می نشست بران و ینصب رجله الیمنٰی و ایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قاعدهٔ اولی و اخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابی حنیفه و اصحاب او
و در حدیث ابی حمید افتراش در قاعدهٔ اولی و تورک در قاعدهٔ ثانیه نیز آمده و این قول امام شافعی است و نزد امام مالک تورک است در هر دو قاعده و نزد بعض مالکیه افتراش در هر دو قعده نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است
و نزد امام احمد در هر نمازی که در وی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است و اگر یک تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قولی علیحده است و وجه قول امام ابوحنیفه آنست که در بسیاری از احادیث مطلق
افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد هیئت نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بوده بی تقیید باولی و اخری و طریقی که ما اختیار کردیم اشد و اشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها
ای اشدها و در بعض احادیث تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیرا که قعود در وی طویل است و مناسب است آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن است و درینجا تورک را دو صورت
گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را از زیر ران راست و بگذارد هر دو سرین را بر زمین و دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند پای راست را و بیرون آرد هر دو پا را از زیر او بجانب راست و بنهد
هر دو سرین را بر زمین و کان ینهی عن عقبة الشیطان و بود آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بعقبه بضم عین و سکون قاف اقعا است که باتفاق در نماز مکروه است و صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند
و ایستاده کند هر دو ساق را و بنهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ می نشیند و طیبی گفته که عقبه آنست که هر دو سرین را بر پاشنها بنهد و اینمعنی بلفظ عقبه مناسب تر است و ینهی ان یفترش الرجل ذراعیه و نهی میکرد از آنکه
بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و بر ندارد آنها را افتراش السبع مانند گسترانیدن درنده دستهای خود را و قید بمرد بجهت آن کرد که زن را باید افتراش کند که آن بستر تر دیگر است و کان یختم الصلوٰة
بالتسلیم و بود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی و واجب است نزد ما و تحقیق آن در شرح کرده شده است رواه مسلم و عن ابی حمید الساعدی قال فی نفر من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
ابو حمید صحابی مشهور است انصاری از بنی ساعده حدیث وی اجمع احادیث است در بیان نماز آنحضرت مشهور است بکنیت و در نام او اختلاف بسیار است مشهور عبدالرحمن است در میان جماعه از یاران پیغمبر خدا و نفر جمعیتی از
سه تا ده را گویند انا احفظکم لصلوٰة رسول الله من یاد دارنده ترم از شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رأیته اذا کبر جعل یدیه حذاء منکبیه دیدم آنحضرت را چون تکبیر میگفت میکردانید
هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و این مذهب شافعی است و نزد ما مقابل نرمهٔ هر دو گوش داشتن و این نیز در احادیث آمده و در بعض روایات تا بالای گوش نیز آمده و امام ابوجعفر متوسط را اختیار کرده و امام شافعی
در تطبیق این روایات گفته که کفها مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد والله اعلم و اذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون
رکوع میکرد آنحضرت محکم و توانا میکردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را بهر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطریقهٔ خود
گذارد ثم هصر ظهره پس دو تا کرد و راست پشت خود را یعنی بجانب زمین تا هموار و دراز کشید با گردن و هصر بصاد مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن فاذا رفع رأسه استوی پس چون بر میداشت سر مبارک را از رکوع بر او راست
ایستاده میشد حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز میگشت همه بندهای استخوان پشت بجای خود و فقار بفتح فا مهره های مقدم بر قاف بنده او مهره های استخوان پشت و اند فقار بفتح فا و قاف و فقره بکسر فا و سکون قاف و فتح آن نیز گویند و فقیر بمعنی
درویش مشتق ازوست که از کثرت ناتوانی پشت شکسته شده است فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین غیر مفترش ولا قابضهما نه گسترانند دستها را بر زمین و نه گرد آرنده
آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان و کفها بر زمین نهاد و ذراعها و بازوها را بر داشته چنانکه اگر خواهد بزغالهٔ خرد از میان آنها بدر رود و در بعض حدیث این مذکور شد که از تو سجده رو بخت زانو را بر زمین بنهد دستها را هر دو درست است و
اول افضل و مختار اکثر ائمه است واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و بجانب قبله میداشت سر انگشتان هر دو پای خود را در حالت سجده فاذا جلس فی الرکعتین پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد جلس علی
رجله الیسرٰی می نشست بر پای چپ خود و نصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست فاذا جلس فی الرکعة الاخرة و چون می نشست در رکعت آخر برای قعدهٔ اخیره قدم رجله الیسرٰی پیش می آورد پای چپ خود را و
نصب الاخری و ایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد و قعد علی مقعدته و می نشست بر نشستگاه خود رواه البخاری و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا
افتتح الصلوٰة روایت است از ابن عمر که آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را و اذا کبر للرکوع و چون تکبیر می آورد برای رکوع و اذا رفع رأسه من الرکوع و چون سر بر میداشت از رکوع
رفعهما کذلک بر میداشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوش و قال و میگفت سمع الله لمن حمده شنید خدا کسی را که ستود او را یعنی پسندید و اجابت نمود ثنای او را و دعای او را ربنا لک الحمد خداوندا مر تراست حمد و مخصوص
تست حمد یعنی حمد هر که گوینده و برای هر که گویند راجع بجناب تست که پیدا کنندهٔ همه چیز و همه کس توئی یا حمد یعنی بذات تو مخصوص است چه تو خود چنانکه ثنای تو توانا گفت و گوهر این را چنانکه باید کس نتواند سفت بیت ما را چه حد حمد و ثنای
تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود و در روایتی بزیادت اللهم یعنی با واو و زیادت واو در ربنا ولک الحمد نیز آمده و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید نزد امام ابوحنیفه این منفرد است و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرده
آنرا میان امام و مقتدی و نزد امام ابویوسف تحمید نیز گوید تا اذ قیل لهم تقولون ما لا تفعلون نگردد و کان لا یفعل ذلک فی السجود و بود آنحضرت که نمیکرد رفع یدین در سجده یعنی در وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعض شافعیه آنرا
نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحت رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن برکوع و سر برداشتن از آن و در غیر این سه موضع بثبوت نرسیده کذا فی سفر السعادة متفق علیه و عن نافع ان ابن عمر رضی الله عنهما کان اذا دخل
فی الصلوٰة روایت است از نافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود چون در می آمد بنماز و شروع میکرد دران کبر و رفع یدیه تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست خود را و اذا رکع رفع یدیه و چون رکوع میکرد بر میداشت هر دو دست خود را و اذا
قال و چون میگفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه و اذا قام من الرکعتین رفع یدیه و چون می ایستاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را و رفع ذلک ابن عمر الی النبی و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر به پیغمبر صلی الله

احرام

علیه وسلم یعنی روایت کرده است که آنحضرت اینچنین کرده است حدیث مرفوع آن بود که از نسبت برسول صلی الله علیه وسلم بکنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آید آنرا موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت رواه البخاری وعن مالک بن
الحویرث قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کبر رفع یدیه چون تکبیر تحریمه میگفت برمیداشت هر دو دست خود را حتی یحاذی بهما اذنیه تا آنکه مقابل میکرد بهر دو دست خود هر دو گوش خود را
واذا رفع رأسه من الرکوع وچون سر برمیداشت سر خود را از رکوع فقال سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلک میکرد مانند آن یعنی برمیداشت هر دو دست خود را محاذی هر دو گوش وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده که
حتی یحاذی بهما فروع اذنیه تا آنکه محاذی میکرد هر دو دست بالائی هر دو گوش را متفق علیه بدانکه برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان حنفیه و شافعیه واحادیث و آثار در هر دو جانب آمده و تحقیق آنست در دوی
که با هر دو بوده است گاهی این و گاهی این واز صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده است یا رفع یدین در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است واز آنکه علمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بود بشرائع اسلام واحکام آن متفقد بود
باحوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم آنحضرت بود در حضر و سفر آنرا میکردند ظاهر است احتمال ثابت نیست واز امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت میکنند واگر فرضا هر دو بود عدم رفع راجح است بآنکه اولی بنفس سکون است
که مناسب تر است بحال صلوة که خضوع و خشوع است وکلام درین مقام واسع است جمیل آن در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم والله اعلم وعنه انه رأی النبی صلی الله علیه وسلم یصلی و هم از مالک بن الحویرث است که وی دید
آنحضرت را که نماز میگذارد فاذا کان فی وتر من صلوته پس چون بود در طاق نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت لم ینهض حتی یستوی قاعدا نمی ایستاد تا آنکه برابر می نشست یعنی بعد از سر برداشتن از سجده می نشست اندکی
بعد سجده رواه البخاری و این جلسه استراحت است که شافعیه بدان قائل اند و نزد ایشان سنت است و کیفیت آن کیفیت جلوس قعدهٔ اولی است و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده برمیخیزند و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد
مختار آنست که عدم آنست مگر عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان باشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی این حدیث است و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل برین است نزد اهل علم و همین
قائل اند بعضی از اصحاب ما انتهی و دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم برمیخاست بر صدور قدمین یعنی بی آنکه بنشیند و اگرچه بعض طرق این حدیث ضعیف است
ولیکن صحیح الاصل است کذا قال الشیخ ابن الهمام وابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وی برمیخاست در نماز بر صدور قدمین خود و بی آنکه بنشیند واز علی و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر همچنین آورده واز نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم
بسیاری از اصحاب را چون برمیداشتند سر را از سجده دوم از رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند چنانکه بودند بی آنکه بنشیند و دیگر اخبار و آثار درین باب بسیار است اگر بعض احادیث و اخبار خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت
خواهد بود وعن وائل بن حجر انه رأی النبی روایت است از وائل بن حجر که صحابی مشهور است واز ملوک یمن بود در پیش آنحضرت معزز بود و احوال او در جائی دیگر نوشته شده است که وی دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
رفع یدیه حین دخل فی الصلوة برداشت هر دو دست خود را هنگامیکه درآمد در نماز و کبر و تکبیر آورد و در صحیح مسلم بی واو است ثم التحف بثوبه باز پیچید در گرفت دستها را بجامهٔ خود ظاهر آنست که پیچید و آورد و بعضی
گفته اند که مراد آوردن دستهاست در آستین و گفته اند که شاید بجهت سختی سرما بود ثم وضع یده الیمنی علی الیسری پس نهاد دست راست خود را بر دست چپ و نهادن دست راست بر دست چپ متفق علیه است میان الائمه الا امام
مالک که نزد وی ارسال است با جواز وضع و دلیل نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد در زیر ناف نهند و نزد شافعی بالای ناف و بروایتی از احمد مخیر است خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب وسیع
است هر چه کند درست است و آنچه تحقیق است نهادن دست راست بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه معهود و معتاد است در تعظیم اختیار کرده و آن تحت السره است
فلما اراد ان یرکع پس هنگامیکه خواست که رکوع کند اخرج یدیه من الثوب بیرون آورد هر دو دست را از جامه ثم رفعهما و کبر فرکع پس برداشت دستها را و تکبیر گفت و برکوع رفت و ازینجا معلوم میشود که دستها را در وقت برداشتن
و تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون باید آورد فلما قال پس چون گفت سمع الله لمن حمده رفع یدیه برداشت هر دو دست را فلما سجد سجد بین کفیه چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو کف دست یعنی سر او وقت سجود میان هر دو
دست داشت رواه مسلم وعن سهل بن سعد صحابی مشهور است آخر من مات بالمدینة قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة بودند مردم که امر کرده میشدند بنهادن
دست راست بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع چون دست راست بر دست [illegible] نهند ناچار نزدیک بذراع واقع میشود نه که بر ذراع نهند چنانکه اصلا بر دست نهاده نشود و قید رجل اتفاقی است والمرأة ایضا همچنین حکم است
رواه البخاری وعن ابی هریرة قال کان رسول الله گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة چون می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است ثم یکبر حین
یرکع بعد از آن تکبیر میگفت در وقتیکه برکوع میرفت ثم یقول پس میگفت سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة در وقتیکه برمیداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم یقول وهو قائم پس میگفت و حال آنکه وی ایستاده است
ربنا لک الحمد ثم یکبر پس تکبیر میگفت حین یهوی در وقتیکه فرود میرفت یعنی برای سجده ثم یکبر حین یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر برمیداشت یعنی از سجده پس تکبیر میگفت در وقتیکه بسجدهٔ دوم میرفت ثم یکبر حین
یرفع رأسه پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر برمیداشت از سجدهٔ دوم ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها پس میکرد آنچه مذکور شد در همه نماز حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد و تمام میکرد نماز را ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد
الجلوس و تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال رفع یدین متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة
طول القنوت بهترین نماز نمازیست که در وی درازی قنوت است و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام و ایستادن است پس معلوم شد که طول قیام در نماز افضل است زیرا که در وی مشقت و مزیت طاعت بیشتر است و علما
را اختلاف است که قیام در نماز فاضل تر است یا سجود و این حدیث متمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و نیز ذکری که در قیام است قرآن است و قرآن افضل است از تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این بحث در شرح سفر السعادة
بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثمه رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی گفت ابوحمید در میان ده کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی من
داناترم در میان شما بکیفیت نماز پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازینجا معلوم میشود که اگر کسی دعوی اعلمیت کند بحکم واقع برای مصلحت دینی نه بغرض نفسانی درست باشد قالوا فاعرض گفتند آن جماعه از صحابه که پیش ایشان این دعوی کرده بود عرض کن
و بیان کن [illegible] فقال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد بنماز برمیداشت هر دو
دست تا آنکه برابر میکرد آنها را بهر دو دوش خود ثم یکبر پس تکبیر میگفت این حدیث صریح است در تأخیر تکبیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است ثم یقرأ پس قراءت میکرد ثم یکبر و یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پس تکبیر میگفت
و برمیداشت هر دو دست را تا برابر میکرد هر دو دست را بهر دو دوش خود ثم یرکع و یضع راحتیه علی رکبتیه پس رکوع میکرد و مینهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود ثم یعتدل پس اعتدال میکرد در رکوع و در تفسیر یعتدل گفته
که فلا یصبی رأسه ولا یقنع پس خم نمیکرد سر خود را یصبی بضم یا و فتح صاد و کسر بای مشدده ولا یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون یعنی پایان نمیکرد سر او نه بلند میداشت بلکه برابر پشت میداشت سر را و اولی آنست که اعتدال بمعنی اطمینان است چنانکه در جلسه

برابر سینه یعنی

میان

میان هر دو سجده و جلسه استراحت خواهد گفت وفلا یصبی رأسه ولا یقنع جدا انداند یعنی در روایت ابن حبان لا یصوب یعنی بظاهر تر است و در لفظ یصبی تحقیقی است که در شرح ذکر کرده شده است ثم یرفع رأسه فیقول پس بر میداشت سر خود را پس میگفت سمع الله
لمن حمده در بعض حدیث گو ربنا لک الحمد نیست ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه معتدلا پس بر میداشت هر دو دست خود را تا دوشها باعتدال تمام ثم یقول پس میگفت الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا پس می افتاد بجانب زمین سجده
کنان فیجافی یدیه عن جنبیه پس دور میداشت هر دو دست خود را از هر دو پهلو ویفتخ اصابع رجلیه و دوتا میکرد انگشتان هر دو پا را چنانکه سرهای انگشتان بجانب قبله بود و در فتح بخای معجمه سست کردن انگشتان پای وقت نشستن و نیز الین کردن
الملح ثم یرفع رأسه پس بر میداشت سر از سجده ویثنی رجله الیسری و دوتا میکرد یعنی میگسترانید پای چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر آن ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی موضعه تا بر اعتدال اطمینان میکرد در نشستن تا آنکه باز
میگشت هر استخوان بجای خود معتدلا حالی که بتمام معتدل است و این تاکید یعتدل است ثم یسجد پس سجده میکرد یعنی بتکبیر چنانکه از حدیث ابی تو معلوم شد ثم یقول پس میگفت الله اکبر ویرفع و بر میداشت سر را ویثنی رجله الیسری و دوتا میکرد پای
چپ خود را فیقعد علیها پس می نشست بر پای چپ از برای جلسه استراحت ثم یعتدل پس قرار میگرفت حتی یرجع کل عظم الی موضعه تا آنکه باز میگشت هر استخوان بجای خود ثم ینهض پس بر میخاست ثم یصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلک
پس میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرده بود در رکعت نخستین مگر آنکه افتتاح و عدم استفتاح ثم اذا قام من الرکعتین پس چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قرائت تشهد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که مر ابی داؤد راست کبر یعنی تکبیر میگفت ورفع
یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه تکبیر گفت و بر داشت هر دو دست را تا مقابل دوش کما کبر عند افتتاح الصلوة چنانکه تکبیر گفت و بر داشت نزد شروع کردن نماز ثم یصنع ذلک پس میکرد آنچه مذکور شد فی بقیة صلوته در باقی نماز خود حتی اذا کان
السجدة التی فیها التسلیم تا آنکه چون می بود سجده دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است و در وی سلام است اخر رجله الیسری بیرون می آورد پای چپ خود را وقعد متورکا علی شقه الایسر و می نشست بر سرین جانب چپ ثم سلم پس
سلام میداد قالوا گفتند آن صحابه که میان ایشان گفته بود که من داناترم بنماز آنحضرت صدقت راست گفتی هکذا کان یصلی همچنین بود آنحضرت که نماز میگذارد ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم بدین تفصیل بوده اند پس دعوی اعلمیت از ابی حمید
رضی الله عنه درست نیاید پس حمل باید کرد که تصدیق ایشان مر او را بجهت وثوق بخبر اوست والله اعلم رواه ابو داؤد والدارمی وروی الترمذی وابن ماجة معناه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و این حدیث در شرح السنة
از صحیح ابن حبان و مسلم نیز روایت کرده است وفی روایة لابی داؤد من حدیث ابی حمید و در روایتی مر ابی داؤد را از حدیث ابی حمید اینچنین آمده ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه پس رکوع کرد پس نهاد هر دو دست را بر هر دو زانوی خود کانه قابض علیهما
گویا که وی چنگ زننده است در زانو ووتر یدیه و ساخت هر دو دست را تو تیره کردن کمان یعنی درکردانید مرفقین را از پهلو گویا که مرفقین مشابه زه گشتند و پهلوها مشابه کمان که بر آن زه کنند چنانکه گفت فنحاهما عن جنبیه پس دور داشت هر دو دست را از
هر دو پهلوی خود وقال ثم سجد و گفت پس سجده کرد فامکن انفه وجبهته الارض پس متمکن و ثابت کردانید بینی خود را و پیشانی خود را بر زمین اینجا معلوم میشود که سجده بر بینی و پیشانی هر دو باید کرد و آنحضرت نیز همین احتیاط میکرد و عادت نیز بر مواظبت بود
بر آن اگر بر یکی از این اقتصار کند جائز است نزد امام ابو حنیفه اما مکروه است و بروایتی بجبهه تنها مکروه نه و نزد صاحبین جائز نبود و در حدیث آمده است که سجده بر هفت عضو باید و بروایتی هفت استخوان و وی دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیحین بجای بینی و پیشانی واقع شده
و تحقیق آن در باب السجود بیاید ونحی یدیه عن جنبیه و دور داشت هر دو دست خود را یعنی مرفقین را از هر دو پهلوی خود ووضع کفیه حذو منکبیه و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود وفرج بین فخذیه و کشاده کرد میان هر دو ران خود غیر
حامل بطنه علی شیء من فخذیه بار ننهنده شکم خود را بر چیزی از دو ران خود حتی فرغ تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده ثم جلس پس نشست فافترش رجله الیسری پس گسترانید پای چپ خود را واقبل بصدر الیمنی علی قبلته و پیش داشت پشت پای راست بر قبله
خود و این مستلزم ایستاده داشتن اوست ووضع کفه الیمنی علی رکبته الیمنی و نهاد کف دست راست را بر زانوی راست خود وکفه الیسری علی رکبته الیسری و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود واشار باصبعه یعنی السبابة و اشارت کرد در وقت اشهد
ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است به بر داشتن آن در نفی و نهادن در اثبات و سبابه انگشتی که متصل بانگشت نر است و او را سبابه از آن گویند که سب در لغت بمعنی دشنام آید و عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این اسم جاهلیت است و در اسلام آنرا مسبحه و
سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان اشارت کنند و درین اشارت چنانکه اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن سب و شتم شیطان نیز هست کذا قیل وفی اخری له و در روایت دیگر مر ابی داؤد را اینچنین آمده که واذا قعد فی الرکعتین و چون می نشست
بعد از دو رکعت ای تشهد اول قعد علی بطن قدمه الیسری می نشست بر کف پای چپ ونصب الیمنی و ایستاده میکرد پای راست واذا کان فی الرابعة و چون میبود در رکعت چهارم این در رباعی است و حکم ثلاثی نیز همین خواهد بود
افضی بورکه الیسری الی الارض میرسانید سرین چپ را بسوی زمین واخرج قدمیه من ناحیة واحدة و بیرون می آورد هر دو پای خود را از یکجانب که جانب راست است وعن وائل بن حجر انه ابصر النبی صلی الله علیه وسلم حین قام
الی الصلوة رفع یدیه روایت است از وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشهور است از ابنای ملوک یمن بود و بشرف اسلام مشرف شد و نزد حضرت معزز و مکرم گشت که وی دید آنحضرت را هنگامیکه می ایستاد بنماز بر میداشت هر دو دست خود را حتی کانتا بحیال منکبیه
تا آنکه میشدند مقابل هر دو دوش وی وحاذی بابهامیه اذنیه و برابر میکرد هر دو انگشت نر خود را بهر دو گوش خود ثم کبر پس تکبیر می آورد و این حدیث نیز موافق مذهب امام ابو حنیفه است در تاخیر تکبیر از رفع رواه ابو داؤد وفی روایة له و در روایتی مر
ابی داؤد را بجای حاذی بابهامیه اینچنین آمده که یرفع ابهامیه الی شحمة اذنیه بر میداشت هر دو انگشت نر خود را بسوی نرمه دو گوش خود وعن قبیصة بفتح قاف و کسر با بن هلب بضم ها و سکون لام و بعضی گفته اند صواب بفتح ها و کسر لام است تابعی ثقه است و پدر او را
صحبت است قدوم آورد پدر او بر آنحضرت و کل بود و آنحضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سرش پس روئید موی او و هلب بضم موی اکنده را گویند و هلب وی را لقب اوست و نام وی یزید بن عدی است و بعضی گفته اند سلامه و صحیح اول است
عن ابیه روایت میکند از پدر خود که هلب است قال گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤمنا بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد ما را فیاخذ شماله بیمینه پس میگرفت دست چپ خود را بدست راست خود رواه الترمذی وابن ماجة
وعن رفاعة بن رافع بکسر را بن رافع صحابی انصاری خزرجی است کنیت او ابو معاذ است پدر وی است و پدر او از نقبا است و وی با برادران خود مالک بن رافع و خلاد بن رافع است و وی اول کسی است که ایمان آورد از قبیله خزرج و حاضر شد عقبه اولی را و بود با علی رضی الله
عنه در حرب جمل و صفین قال گفت جاء رجل آمد مردی فصلی فی المسجد ثم جاء فسلم علی النبی پس نماز گذارد در مسجد پس آمد پس سلام داد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اعد صلوتک فانک
لم تصل باز گردان نماز خود را زیرا که بدرستی تو نماز نگذارده فقال علمنی پس گفت تعلیم کن مرا یا رسول الله کیف اصلی که چگونه نماز بگذارم قال اذا توجهت الی القبلة فرمود آنحضرت چون روی آری بجانب قبله فکبر پس تکبیر گو ثم اقرأ بام القرآن پس بخوان
سوره فاتحه را وما شاء الله ان تقرأ و بخوان چیزی که یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدا تعالی که بخوانی یعنی چیزی که بخواهی و چون خواست بنده بخواست حق تعالی شد بدین عبارت میگویند فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک پس
چون رکوع کنی پس بگذار کف هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود ومکن رکوعک و محکم کن و تمام و آرام کن رکوع خود را وامدد ظهرک و دراز کن و برابر دار پشت خود را فاذا رفعت فاقم صلبک پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست کن
استخوان پشت خود را وارفع رأسک و بر دار سر خود را یعنی راست بایستی حتی ترجع العظام الی مفاصلها تا آنکه باز گردند استخوانها بسوی بندهای خود فاذا سجدت فمکن السجود پس چون سجده کنی پس قرار کن و اطمینان کن در سجود
فاذا رفعت فاجلس علی فخذک الیسری پس چون بر داری سر خود را پس بنشین بر ران چپ یعنی بر قدم چپ خود چه احتمال دارد که این بعد از هر دو سجود مراد باشد یعنی جلسه تشهد و احتمال دارد که مراد بر داشتن از سجده اولی باشد و بر تقدیر اختصاری
در بیان آمده ثم اصنع ذلک فی کل رکعة وسجدة پس بکن این مذکور را در هر رکوع و سجود حتی تطمئن تا آنکه قرار و آرام کنی در رکوع و قومه و سجده و جلسه هذا لفظ المصابیح این لفظ مصابیح است ورواه ابو داؤد مع تغییر یسیر وروی ت

وسلم

آورد آن را ابو داود با اندک تغییری و روی الترمذی والنسائی معناہ یعنی این حدیث یعنی همان حدیث ابی هریره است که در اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد
وفی روایۃ للترمذی و در روایتی ترمذی این چنین آمده که قال گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد اذا قمت الی الصلوٰۃ فتوضأ چون خواهی که بایستی بسوی نماز پس وضو کن کما امرک اللہ چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی ثم تشهد
پس اذان گو فاقم پس اقامت گو و بعضی از تشهد روایت شهادتین مراد داشته اند که لفظ آن بعد از وضو فضیلتی کثیر دارد و از اقامت بر پا داشتن نماز و گذاردن آن فان کان معک قرآن پس اگر باشد با تو در حفظ تو مقداری از قرآن فاقرأ
پس بخوان والا و اگر نباشد با تو قرآن و یاد نداری چیزی از آن فاحمد اللہ پس حمد بگو خدای تعالی را و کبرہ و تکبیر بگو و بزرگی یاد کن او را و ھللہ و تهلیل کن و توحید کن او را و از اینجا معلوم میشود که هر که قرآن یاد نداشته باشد سبحان اللہ والحمد
للہ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی که ایمان آورده و تا در آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر و تسبیح و تهلیل کند و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحۃ الکتاب که هفت اند و ظاهر آن است که این حکم در اوائل اسلام بود و هنوز احکام شرائع بتمام نیاموخته بود و اینجا بود و تقصیری در ادای نماز که مینمود ثم ارکع پس رکوع کن رو و عن الفضل بن عباس و او فضل بن عباس بن عبد المطلب است برادر عباس است و او را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعض گفته اند ابو عبد اللہ وفات یافت در
زمان امیر المؤمنین عمر در طاعون عمواس سنہ ثمان عشرۃ و بعض گفته اند کشته شد یوم الیرموک سنہ خمس عشرۃ واللہ اعلم قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصلوٰۃ مثنی مثنی یعنی نماز نفل افضل آن است که دو دو گذارند چه در روز و چه در شب
و امام شافعی با این حکم کرده است و نزد امام ابو حنیفہ چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو دو و در روز چهار چهار رکعت و دلیل امام شافعی این حدیث است و دلیل صاحبین قیاس بر تراویح
و امام ابو حنیفہ میگوید بصحت رسیده است که آنحضرت بعد از عشا چهار رکعت میگذارد و در صلوٰۃ ضحی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است با دامت تحریمه و عبادت که در وی مشقت بیشتر فاضل تر باشد که فرموده نماز دو دو گانه دو
گانه است محمول بر آن است که نماز نفل فرد نباید یعنی یک رکعت و سه رکعت نباید گذارد زیرا که افضل آن است بجهت دلیلی که گفتیم که مشقت در چهار بیشتر است پس وی افضل باشد فافهم و بصحت رسیده است که آنحضرت نماز تهجد دو دو گذارده است تشهد
فی کل رکعتین التحیات خواندن است در هر دو رکعت این بیان مثنی مثنی است و تاکید او است و تخشع و فروتنی کردن در نماز نه تذللی که معلن است در باطن و تضرع و زاری کردن و فروتنی نمودن در ظاهر و تمسکن و مسکینی با مراد و مانشتن ثم تقنع یدیک
تا بر میداری هر دو دست خود در اقناع دست بر داشتن در دعا و بقول او تقنع قول ابن عباس است در تفسیر کلام آنحضرت یعنی میگوید آنحضرت و میخواهد باین قول خود که ثم تقنع یدیک یعنی اینکه ترفعهما الی ربک بر میداری هر دو دست را بسوی پروردگار
خود مستقبلاً ببطونهما وجھک مقابل کننده کف های دست را بروی خود چنانکه در حالت دعا مسنون است و تقول و میگوئی یا رب یا رب ای پروردگار من ای پروردگار من قبول کن دعای مرا و بده مطلوب مرا و من لم یفعل ذلک
و کسیکه نکند این مذکور را یا دعا را فھو کذا و کذا پس آن کس یا نماز آن کس چنین و چنین است کنایت است از نحو تقصان و خسارت بحال وی و فی روایۃ فھو خداج و در روایتی آمده که آن نماز خداج است یعنی نقصان و خداج بکسر خا بمعنی آنچه
بیند پیش از مدت زائیدن ناقص الخلقت رواہ الترمذی الفصل الثالث عن سعید بن الحارث بن المعلی بضم میم و تشدید لام قال صلی لنا ابو سعید الخدری گفت سعید بن حارث نماز گذارد از برای ما یعنی امام شد
فامی مینه علیه بود و نماز گذارد برای ما یعنی امامت کرد ما را ابو سعید خدری که صحابی مشهور است فجھر بالتکبیر پس بلند گفت تکبیر را حین رفع راسہ من السجود هنگام برداشتن سر خود از سجده و حین سجد و هنگام سجده کردن و حین رفع من
الرکعتین و هنگام برداشتن سر از دو رکعت و ایستادن برای رکعت سوم و قال ھکذا رأیت النبی و گفت همچنین دیدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری مقصود آن است که امام باید که تکبیرات را بلند گوید و تخصیص این چند تکبیر اتفاقی است شاید که سخن با ایشان
افاده باشد و اگر مخصوص باشد قیاس کرده شود ما سوای آن تکبیرات سمع اللہ لمن حمدہ را نیز در روایت اسمعیلی که باقی تکبیرات نیز آمده و گفت بیمار شد ابو هریره یا غائب شد پس گذارد ابو سعید پس جهر کرد بتکبیر هنگام افتتاح و هنگام رکوع الحدیث و در روایت
اسمعیلی این زیادت نیز آمده که جهر کرد ابو هریره و چون گشت از نماز گفته شد او را که مردم اختلاف کرده در نماز تو گذاردن آن جهر کردی بتکبیر پس بر منبر آمد و گفت باک ندارم از شما که اختلاف کنید یا نکنید دیدم من پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم که همچنین میکرد نماز را گویا که اختلاف
داشتند مردم در آن و ملتفت نبودند بآن که جهر آن سنت است چون امرا از بنی امیه پست میکردند و ابو هریره امامت میکرد در مدینه در ایام امارت مروان در مدینه لذا فی بعض الشروح و عن عکرمۃ قال صلیت خلف شیخ بمکۃ گفت عکرمه که مولی ابن عباس از فقهای تابعین است نماز گذاردم
در پس پیری که گفته اند که مراد با این ابو هریره است فکبر ثنتین و عشرین تکبیرۃ پس تکبیر گفت بیست و دو تکبیر در نماز چهار رکعتی است بضم کردن تکبیر افتتاح و تکبیر قیام از تشهد اول فقلت لابن عباس انہ احمق پس گفتم مر ابن عباس را که وی یعنی آن شیخ
احمق است یعنی جاهل و بی خرد است که هر یکی تکبیرات فقال پس گفت ابن عباس عکرمه را ثکلتک امک گم کند ترا مادر تو و این دعائی است که بقصد زجر و منع کنند و گاهی بمعنی تعجب نیز اطلاق کنند و حقیقت آن که دعا بر او است مراد نیست سنۃ ابی
القاسم این چنین تکبیر سنت ابی القاسم محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم رواہ البخاری عن علی بن الحسین رضی اللہ عنهما مرسلا روایت است از امام زین العابدین بن علی بن امام حسین بطریق ارسال قال کان رسول اللہ گفت بود پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم یکبر فی الصلوٰۃ کلما خفض و رفع تکبیر میگفت در نماز هر گاه پست میکرد خود را چنانکه در وقت رفتن برکوع و سجود و هر گاه که بر میداشت سر را چنانکه در قومه و جلسه فلم تزل تلک صلوٰتہ صلی اللہ علیہ وسلم پس همیشه بود این صفت
نماز آنحضرت حتی لقی اللہ تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رسید بدرگاه او یعنی وفات یافت رواہ مالک و عن علقمۃ قال قال لنا ابن مسعود گفت علقمه بن قیس بن مالک از کبار فقها و مشاهیر تابعین و یاران ابن مسعود است و علقمه چندکس اند از تابعین و این تخصیص است
بسماع از ابن مسعود و نیز روایت دارد از ابو بکر و عمر و عثمان گفت ابن مسعود الا اصلی بکم صلوٰۃ رسول اللہ آیا نگذارم با شما نماز چنانکه میگذارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی پس گذارد ابن مسعود با ایشان نماز آنحضرت فلم یرفع
یدیہ الا مرۃ واحدۃ و بر نداشت هر دو دست خود را مگر یک بار مع تکبیرۃ الافتتاح با تکبیر تحریمه این حدیث است از آن احادیث که در عدم رفع یدین آمده چنانکه مذهب حنفیه است رواہ ابو داود والترمذی والنسائی قال ابو داود لیس ھو بصحیح
علی ھذا المعنی است این حدیث صحیح بر این معنی و ترمذی در باب عقد کرده اول در رفع یدین باب دیگر در عدم رفع یدین و در این باب این حدیث آورده و گفته که در این باب از براء بن عازب نیز حدیث آمده و حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند بسیاری از صحابه و تابعین و قول
سفیان ثوری و اهل کوفه این است نعم از عبد اللہ بن المبارک در باب اول نقل کرده که حدیث رفع یدین ثابت است و حدیث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نشد و این حدیث در باب عدم رفع اخبار و آثار بسیار است چنانکه سابقا علی الاجمال اشارت بدان کردیم
صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوٰۃ استقبل القبلۃ بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز روی می آورد بسوی قبله و رفع یدیہ و بر میداشت هر دو دست خود را و قال و میگفت اللہ اکبر رواہ ابن ماجہ و عن ابی هریرۃ رضی اللہ عنہ
قال صلی بنا رسول اللہ گفت گذارد با ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم الظهر نماز ظهر و فی مؤخر الصفوف رجل و در صف آخر مردی بود فاساء الصلوٰۃ پس بد گذارد نماز را فلما سلم ناداہ رسول اللہ پس چون سلام داد آواز داد او را پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم و فرمود یا فلان الا تتقی اللہ ای فلان آیا نمی ترسی از خدا و پرهیز نمیکنی الا تری کیف تصلی آیا نمی بینی چگونه نماز میگذاری انکم ترون انہ یخفی علی شیء مما تصنعون شما گمان میبرید که پوشیده است بر من چیزی
که میکنید شما واللہ انی لاری من خلفی و اللہ که من می بینم از پس خود کما اری من بین یدی چنانکه می بینم از پیش روی خود رواہ احمد و این دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از پس خود می دید بطریق خرق عادت و رویت با الهام کاهی بود دائم نبود
الست انجه خبر داده است و چون باشد آنحضرت کم شده در ناقه کیجا رفت منافقان گفتند محمد میگوید که خبر آسمان میدهد و نمیداند که ناقه کجا است پس فرمود آنحضرت که من بنده ام نمیدانم مگر آنچه بیاموزد مرا پروردگار من و اکنون مرا خبر داد که ناقه در فلان جا است
بستر کرده اند پس اینجا و اینجا است یعنی بی اعلام حق سبحانه و الا حمل بر فضل و اطلاع آنحضرت بعد صلی اللہ علیہ وسلم انکشاف و تجلی اشیا و اعیان حوادث و اطلاع بران بحالت تمکین بوده باشد و شهود آن حضرت بحسب استغراق

وغیبت از کائنات بود چنانکہ حال بعضی آن کہ کائن باین اند می باشد و مشائخ میگویند قدس اللہ اسرارہم کہ نماز مقام کشف و حضور است نہ محل غیبت و استغراق و اضمحلال و بعضی میگویند کہ میان دو کتف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آلۃ ابصار نیز مخلوق بود مانند سوراخ و این سخن غریب است و بروایت صحیح ثابت نشدہ واللہ اعلم باب ما یقرأ بعد التکبیر
باب در بیان چیزی کہ خواندہ شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکہ در احادیث صحیحہ ادعیہ از کلام در استفتاح صلوٰۃ وارد شدہ چنانکہ انی وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض و سبحانک اللھم و جز آن و آن مستحب است نزد شافعیہ در فرائض و نوافل کلا و بعضا و نزد حنیفہ و ہمچنین در ظاہر مذہب مالک و احمد مقتصر است بر سبحانک اللھم و بحمدک الی آخرہ و ہرچہ جز این مروی و منقول است محمول بر نماز تہجد بلکہ مطلق بر نوافل است کذا فی الہدایۃ و نزد امام ابی یوسف جمع است میان ثنا کہ مراد بوی سبحانک اللھم است و میان توجیہ کہ وجہت وجہی است و مختار علمای ہمین است و مصلی مخیر است کہ توجیہ بعد از ثنا گوید یا قبل از وی و مشہور تاخیر توجیہ است از ثنا الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال کان رسول اللہ گفت ابوہریرہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یسکت بین التکبیر و بین القراءۃ اسکاتۃ خاموش میشد میان تکبیر و میان قراءت خاموش شدنی یسکت بفتح یا و ضم کاف است چنانکہ مشہور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است بمعنی اول و اسکاتۃ بکسر ہمزہ مصدر است بمعنی سکوت بر روایت ثانی بر قیاس و بر اول بر خلاف قیاس گو سکوت در ینجا ترک جہر است نہ سکوت از ذکر فقلت بابی انت و امی ابوہریرہ میگوید پس گفتم من آنحضرت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول اللہ اسکاتک بین التکبیر و بین القراءۃ ما تقول میپرسم ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قراءت چیست کہ چہ میگوئی و چہ میخواہی در ان اسکاتک روایت مشہور بنصب است و برفع نیز روایت قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللھم باعد بینی و بین خطایای بار خدایا دوری کن میان من و میان گناہان من کہ کردہ ام کما باعدت بین المشرق والمغرب چنانکہ دوری کردۂ میان مشرق و مغرب طلب میکند محو گناہان گذشتہ را بتوبہ و آمرزیدن بر وجہ مبالغہ و تاکید اللھم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نقّ قلبی پاک گردان دل مرا من الخطایا از گناہان کردہ و ناکردہ کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکہ پاک گردانیدہ میشود جامۂ سفید از چرک و ریم پاک شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشتہ و حفظ و عصمت از گناہان آیندہ و تخصیص جامۂ سفید بجہت مبالغہ در تنقیہ است کہ ظہور دنس در وی بیشتر است اگرچہ قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت کہ مولود است آدمی زاد بران اللھم اغسل خطایای خداوندا بشوی گناہان مرا کہ کردہ ام بالماء والثلج والبرد بآب و برف و ژالہ اشارۃ است بانواع مطہرات و اقسام مغفرت و مبالغہ در غسل و تنقیہ است و ثلج بسکون لام و برد بفتح را متفق علیہ وعن علی رضی اللہ عنہ قال کان النبی گفت امیرالمومنین علی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الی الصلوٰۃ چون بر می ایستاد و بنماز و فی روایۃ و در روایتی کان اذا افتتح الصلوٰۃ این عبارت آمدہ است کہ کان اذا افتتح الصلوٰۃ بود آنحضرت چون شروع میکرد در نماز کبر ثم قال تکبیر می گفت پس میگفت وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض روی آوردم روی خود را بسوی کسیکہ شکافتہ و از عدم بوجود آوردہ آسمانہا و زمین را حنیفا مسلما در حالتیکہ مائل از باطل بحق و ما انا من المشرکین و نیستم از کافران انباز کنندہ جز حق را بحق ان صلوٰتی و نسکی بدرستیکہ نماز من و عبادت من و محیای و مماتی و زندگی من و مردن من للہ رب العالمین مر خدای را کہ پروردگار جہانیانست لا شریک لہ نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بذلک امرت و بتوحید و اخلاص و روی آوردن بسوی حق امر کردہ شدہ ام و انا من المسلمین و من از جملہ اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان امر حق را چہ امر تشریعی و چہ امر ارادی و در روایتی چنانکہ در فصل ثالث بیاید و انا اول المسلمین و من اول مسلمانانم و گفتہ اند کہ این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی اللہ علیہ وسلم کہ اول و سابق است در اسلام بر ہر کہ جز او ہست چہ ہر پیغمبر سابق است در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید با آنحضرت امر واقع شدہ کہ ہمچنین بگوید و از غیر حضرت و این سخن درست نباید و دروغ بود و پس بعضی گفتہ اند کہ نماز بوی فاسد گردد و صحیح آنست کہ اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نہ اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بندۂ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ اگر این جملہ را خبر دارد و مقصود انشاء و تجدید ایمان و اسلام و اظہار انقیاد و استسلام و اظہار رغبت اطاعت و انقیاد دارد وجہی دارد چنانکہ خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان میگویند ہرچہ فرمان شود نخست کسیکہ امتثال امر نماید و کردن بطاعت و انقیاد نہد من باشم مقصود اظہار شوق و رغبت و اطاعت است واللہ اعلم اللھم انت الملک خداوندا توئی پادشاہ علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت لا الہ الا انت نیست ہیچ معبودی بحق مگر تو انت ربی و انا عبدک توئی پروردگار من و من بندۂ توام ظلمت نفسی ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی و اعترفت بذنبی و اقرار کردم بگناہان خود و تو فرمودہ کہ ہر بندہ کہ بگناہ خود معترف آید بندہ کاو من ہم آمرزم او را فاغفرلی ذنوبی پس بیامرز مرا گناہان مرا جمیعا ہمہ انہ لا یغفر الذنوب الا انت زیرا کہ نمی آمرزد گناہان را ہیچکس مگر تو واھدنی لاحسن الاخلاق و راہ نما مرا بنیکوترین خویہا و خصلتہا لا یھدی لاحسنھا الا انت راہ نمی نماید بہ نیکوترین اخلاق ہیچکس مگر تو واصرف عنی سیئھا لا یصرف عنی سیئھا الا انت و بر گردان از من خلقہای بد را بنگرداند از من خلقہای بد مگر تو لبیک استادگی دارم برای خدمت تو و مقیم و دائم برای وسعدیک و ای و نصرت میدہم دین ترا دائم والخیر کلہ فی یدیک و نیکی ہمہ در دست قدرت تست والشر لیس الیک و بدی نیست منسوب و مضاف بتو تادبا و تعظیما اگرچہ ہمہ آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نیست کہ حق سبحانہ را در پیدا کردن ہر چیز حکمتہا است شر اگر ہست در مخلوقات است چنانکہ گفت من شر ما خلق و بعضی گویند معنی الشر لیس الیک آنست کہ شر نیست نزدیک کردانندہ بسوی تو و بدان بدرگاہ تو تقرب توان جست و نیست شر صعود کنندہ بسوی تو و رسندہ بدرگاہ قبول تو چنانکہ فرمود الیہ یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من و ثوق کنندہ و استواری کنندہ ام بتو و التجا آرندہ ام بسوی تو یا سیر بہ تو و منتہی بتو و بامن میگردم و ہم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کنندہ ام بسوی تو تبارکت و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی نتواند رسیدن ادراک بکنہ ذات و صفات تو استغفرک و اتوب الیک آمرزش میخواہم از تو و باز میگردم از گناہان بسوی تو و اخذ اوکہ قال و چون رکوع میکرد میگفت اللھم لک رکعت خداوندا برای تو و طاعت تو و رضای تو

رکوع کردم و در رکوع و لغت بپشت خم دادن و بِکَ آمَنْتُ و بتو ایمان آورده‌ام بوجود تو و صفات کمال تو وَلَکَ اَسْلَمْتُ و مرترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم خَشَعَ لَکَ سَمْعِیْ وَبَصَرِیْ فروتنی کرد
مرترا شنوائی من و بینائی من وَمُخِّیْ وَعَظْمِیْ وَعَصَبِیْ و مغز استخوان من و استخوان من و پی من تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می‌آید و بهمین نکته تقدیم عظم بر عصب تواند بود وَاِذَا رَفَعَ
قَالَ پس چون سر برداشت سر خود را میگفت اللّٰهُمَّ رَبَّنَا لَکَ الْحَمْدُ ای خدای پروردگار ما مرتراست ستودن مِلْاَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آنهاست مِلْءُ مِنْ است
وَمِلْاَ مَا شِئْتَ مِنْ شَیْءٍ بَعْدُ و پری چیزیکه خواهی بوجود آوری پس از آسمانها و زمین چیزیکه میان آسمان و زمین ست از ممکنات معدومه چون کمال قدرت وی سبحانه آسمان و زمین و میان آسمان و زمین و تمامه مقدور
و ممکنات را گرفته است همه سپاس و ستایش وی پر خواهد بود وَاِذَا سَجَدَ قَالَ و چون سجده میکرد میگفت اللّٰهُمَّ لَکَ سَجَدْتُ وَبِکَ آمَنْتُ وَلَکَ اَسْلَمْتُ خداوندا ترا سجده کردم نه غیر ترا اشارتست باخلاص
عمل و بتو ایمان آوردم و مرترا اسلام آوردم و سپردم بتو کار خود را سَجَدَ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ خَلَقَهٗ سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد او را وَصَوَّرَهٗ و مر کسی را که صورت داد او را [illegible]
الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن وَشَقَّ سَمْعَهٗ وَبَصَرَهٗ و شکافت شنوائی او و بینائی او را و مراد آلت شنوائی و بینائی است که مراد پیدا کردن گوش و چشم است و چون سجود شکافته شق کرد
فَتَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ بزرگست خدا که نیکوترین پیدا کنندگان است او پیدا کننده و بست تنها و جز وی پیدا کننده نیست جمع خالقین بحسب ظاهر است چنانکه مصوران میسازند ثُمَّ یَکُوْنُ مِنْ اٰخِرِ مَا یَقُوْلُ بَیْنَ
التَّشَهُّدِ وَالتَّسْلِیْمِ پس میبود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میان التحیات و سلام این دعا اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ مَا قَدَّمْتُ وَمَا اَخَّرْتُ خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده‌ام و آنچه پس کرده‌ام وَمَا اَسْرَرْتُ
وَمَا اَعْلَنْتُ و گناهان که پنهان کرده‌ام و آنچه آشکارا کرده‌ام وَمَا اَسْرَفْتُ و آنچه اسراف کرده‌ام و افزونی کرده‌ام و از حد اعتدال در گذشته‌ام در اعمال و اموال و جاه و امثال آن وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنِّیْ
و گناهان که تو داناتری بآن از من اَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَاَنْتَ الْمُؤَخِّرُ توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افکننده هر کرا خواهی لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ
روایت کرد این حدیث را مسلم وَفِیْ رِوَایَةٍ لِلشَّافِعِیِّ و در روایتی که مر شافعی راست که چنین آمده که بعد از قول وی وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْکَ این کلمات گفته وَالْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ و هدایت یافته شده و راه
یافته شد کسی ست که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را اَنَا بِکَ وَاِلَیْکَ شرح این معلوم شد لَا مَنْجَا مِنْکَ نیست نجات و رستگاری از عذاب و قهر تو وَلَا مَلْجَاَ اِلَّا اِلَیْکَ و نیست پناه و تکیه
گاه مگر بسوی جناب رحمت تو منجا بالف است و ملجا بهمزه و گاهی این را نیز بالف خوانند بموافقت منجا تَبَارَکْتَ بزرگی و عظمی تو وَعَنْ اَنَسٍ اَنَّ رَجُلًا جَاءَ فَدَخَلَ الصَّفَّ روایتست از انس که مردی
آمد پس درآمد در صف نماز وَقَدْ حَفَزَهُ النَّفَسُ و حال آنکه بتحقیق در تعب و مشقت انداخته آن مرد را دم بجهت سخت دویدن وی برای نماز و اصل حفز بحای مهمله و فا و زای منقوطه بمعنی دفع کردن و در انداختن
آوردن و بر کندن از جای فَقَالَ پس گفت آنمرد اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ حَمْدًا کَثِیْرًا طَیِّبًا حمد خدای را حمدی بسیار پاک و لطیف مُبَارَکًا فِیْهِ برکت کرده شده در وی فَلَمَّا قَضٰی رَسُوْلُ اللّٰهِ پس هرگاه
که گذارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صَلٰوتَهٗ نماز خود را قَالَ گفت اَیُّکُمُ الْمُتَکَلِّمُ بِالْکَلِمَاتِ کدام یکی از شما بود گوینده این سخنان فَاَرَمَّ الْقَوْمُ پس خاموش ماندند این گروه که نماز میگزاردند
و حاضر بودند در نماز ملاحظه آنکه شاید خطائی از ایشان بوجود آمده که موجب خطاب و عتاب گردد ارم بفتح همزه و را و تشدید میم بمعنی سکت و در بعض روایات ازم بزای معجمه و تخفیف میم نیز آمده و ازم بمعنی امساک از کلام
فَقَالَ پس باز فرمود آنحضرت اَیُّکُمُ الْمُتَکَلِّمُ بِالْکَلِمَاتِ فَاَرَمَّ الْقَوْمُ این بار نیز سکوت ورزیدند از ترس عتاب فَقَالَ اَیُّکُمُ الْمُتَکَلِّمُ بِهَا باز فرمود که کدام یکی از شما متکلم بود باین کلمات این فرمود فَاِنَّهٗ
لَمْ یَقُلْ بَاْسًا پس بدرستیکه آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم و بزه گردد فَقَالَ رَجُلٌ پس گفت مردی جِئْتُ وَقَدْ حَفَزَنِیَ النَّفَسُ آمدم و بتحقیق بتنگ گرفت مرا نفس
فَقُلْتُهَا پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقع است و الا در گفتن این کلمات و اعتذار از ان دخلی ندارد فَقَالَ لَقَدْ رَاَیْتُ اثْنَیْ عَشَرَ مَلَکًا یَبْتَدِرُوْنَهَا گفت آنحضرت بتحقیق دیدم دوازده
فرشته را که سبقت میکردند و شتابی مینمودند در این کلمات اَیُّهُمْ یَرْفَعُهَا تا کدام یکی از ایشان بالا برد این کلمات را بجهت صعود و قبول در جناب حضرت الهی عز اسمه تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است و بعضی از
محققین گفته‌اند که هر یکی از جواهر و اعراض از روح مجردیست که مقوم و برپا دارنده اوست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده باسقاط مکررات و عدم اعتبار لفظ
و همزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ نه در خط چنانکه بیان کرده شده است در جای خود و در حدیث دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار مکررات و الفاظ الله

و ثانی لفظ ۲

اعلم رَوَاهُ مُسْلِمٌ الفصل الثانی عَنْ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اِذَا افْتَتَحَ الصَّلٰوةَ قَالَ چون آغاز میکرد نماز را میگفت سُبْحَانَکَ
اللّٰهُمَّ تنزیه میکنیم ترا و پاکی دینیکنیم تنزیهی که لایق باشد بجناب قدسی تو ای خدا وَبِحَمْدِکَ و تسبیح میکنیم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله والحمد لله باشد وَتَبَارَکَ
اسْمُکَ و بزرگست نام تو وَتَعَالٰی جَدُّکَ و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت و بزرگ شدن در چشم مردم آید وَلَا اِلٰهَ غَیْرُکَ و نیست اله جز تو رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَ
اَبُوْدَاؤدَ روایت کرد این حدیث را ترمذی و ابوداؤد از عائشه وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ عَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ و روایت کرد از ابن ماجه از ابی سعید خدری وَقَالَ التِّرْمِذِیُّ هٰذَا حَدِیْثٌ لَا
نَعْرِفُهٗ اِلَّا مِنْ حَارِثَةَ و گفت ترمذی این حدیثی است که نمی‌شناسیم ما آنرا مگر از روایت حارثه وَقَدْ تُکُلِّمَ فِیْهِ مِنْ قِبَلِ حِفْظِهٖ و بتحقیق سخن کرده شده و طعن کرده شده است در حارثه از جانب
حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ وی حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللّٰهم ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و قائلند بدان اجله علمای
حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای حدیث و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابوحنیفه و جز وی از مجتهدین و ترمذی
نیز در جامع خود گفته که در این باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبدالله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل برین است نزد اهل علم از تابعین و غیر تابعین غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید آمده از طریق
حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد در صحت حدیث از طرق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح بسبحانک اللّٰهم صحیح و ثابت و متواتر است و با وجهه دیگر زیاده نیز میبود و کلام در تمام در شرح زیاده برین واقع شده فلینظر ثُمَّ عَنْ
جُبَیْرِ بْنِ مُطْعِمٍ اَنَّهٗ رَاٰی رَسُوْلَ اللّٰهِ روایتست از جبیر بن مطعم که قرشی نوفلی است از اولاد عبد مناف و احوال وی در مواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یُصَلِّیْ صَلٰوةً میگذارد نماز
از نمازهای فرض یا نفل قَالَ گفت بعد از تکبیر احرام اَللّٰهُ اَکْبَرُ کَبِیْرًا اَللّٰهُ اَکْبَرُ کَبِیْرًا اَللّٰهُ اَکْبَرُ کَبِیْرًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ کَثِیْرًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ کَثِیْرًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ کَثِیْرًا نیز سه بار وَسُبْحَانَ اللّٰهِ بُکْرَةً وَّاَصِیْلًا و تنزیه میکنیم [illegible]

باد او بگاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت بذکر بجهة فضیلت اینهاست که زمان اجتماع ملائکه لیل و نهار اند ثلثا قید اخیر است یعنی این نیز سه بار است چنانکه آن دو کرر مذکور شد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
شیطان من نفخه و نفثه و همزه از نفخ شیطان و نفث وی و همز وی مراد و نفخ شیطان تکبر و خود پسندیست که آدمی را در وی می اندازد و آمیغی باد می آرد و او را در نظر وی بزرگ میداند گویا که در وی میدمد
بر باد میکند و مراد بنفث که بمعنی دم کردنست سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن میشود و آمیغی مناسب تر است بقول حق سبحانه و من شر النفاثات فی العقد که مراد بآن زنان ساحره اند
و بعض گویند مراد بنفث شعر است که میدمد و می اندازد در نفس آدمی و وی برمی آرد از زبان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانانست و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن
در مردم بعیب گوئی و طعن داشته اند و بعض گفته اند که همز شیطان وسوسه مراد است که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی اعوذ بک من همزات الشیاطین وساوس و خطرات مراد داشته اند
رواه ابو داود و ابن ماجة الا انه لم یذکر والحمد لله کثیرا و ذکر فی آخره من الشیطان الرجیم روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و ابن ماجه و لیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ والحمد لله کثیرا
و ذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی الله عنه در تفسیر این سه چیز نقل میکنند و میگویند که قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر و نفثه الشعر و همزه الموتة نفخ شیطان کبر است
و نفث وی شعر و همز وی موته بضم میم و سکون واو و تای فوقانیه نوعی از جنونست مثل صرع که عارض میشود آدمی را و وی را می اندازد و او را افسرده ست اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد متعین گردد
که مراد همین است و عن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده در مواضع متعدده احوال او نوشته
است انه حفظ عن رسول الله روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکتتین دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد سکتة اذا کبر یک سکته چون تکبیر میگفت برای آن
و بعد از وی دعای استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر
مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید خواند و سکتة اذا فرغ من قراءة و سکته دیگر چون فارغ میشد از خواندن غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و چون این حدیث سمرة رضی الله عنه را بر ابی بن کعب که از اجلای
صحابه است عرضه کردند پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب رواه ابو داود و روی الترمذی و ابن ماجه و الدارمی نحوه بدانکه سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان آئمه اربعه و غیر ایشان برای
خواندن دعای استفتاح و سکته دوم سنت است نزد شافعی و از احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قراءت فاتحه کنند و منازع امام در قراءت نشوند که نهی واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند
میان و لا الضالین و آمین تا مردم توهم نکنند که آمین از فاتحه است و چهارم بعد از فراغ از سوره فصل میکرد بدان میان قراءت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن در حقیقت
سکته نیست چنانکه گفته شد و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض من الرکعة الثانیة چون برمیخاست از رکعت دوم استفتح القراءة آغاز میکرد قراءت
بالحمد لله رب العالمین و لم یسکت و سکوت نمیکرد برای خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث درست است که ابتدا به بسمله نمیکرد و شافعیه که قائلند بجهر بسمله مر فاتحه را تاویل میکنند که مراد بالحمد
تمام سورة است بالبسمله چنانکه گذشت یا مراد آنست که جهر به بسمله نمیکرد و حکم برخواستن از رکعت اولی نیز همین است و لیکن تخصیص این حکم برخواستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون شفعی
از نماز تمام شد جای توهم است که درینجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد هکذا فی صحیح مسلم همچنین است حدیث در صحیح مسلم و ذکر الحمیدی فی افراده و ذکر کرده است این حدیث را حمیدی
که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم و کذا صاحب الجامع عن مسلم وحده و همچنین ذکر کرده است صاحب جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده از مسلم تنها این کلام اعتراض است از
مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در حسان آورده نه در صحاح الفصل الثالث عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استفتح الصلوة کبر ثم قال ان صلوتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین اللهم اهدنی لاحسن الاعمال و احسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت و قنی
سیء الاعمال و سیء الاخلاق لا یقی سیئها الا انت رواه النسائی شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد و در آنجا و انا من المسلمین بود و اینجا انا اول المسلمین و نکته درین سخن نیز سابق گذشت
و درینجا اعمال و اخلاق هر دو مذکور است و در آنجا اخلاق بتخصیص بذکر یافته و در آنجا اصرف عنی و لا یصرف عنی بود و اینجا وقنی و لا یقی است و معنی هر دو عبارت یکی است و تفنن در عبارت
است و عن محمد بن مسلمة بفتح میم و لام و سکون سین انصاری اشهلی است حاضر شد تمام مشاهد را الا تبوک که آنحضرت او را گذاشته بود در مدینه از فضلای صحابه بود و اسلام آورد بر دست مصعب بن عمیر
در مدینه و گوشه گرفت در ایام فتنه امر بوی رضی الله عنه مات سنة ست و اربعین قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام یصلی تطوعا قال چون میگذارد آنحضرت نماز
نفل را میگفت الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین شرح این گذشت و ذکر الحدیث مثل جابر و ذکر کرد حدیث را چنانکه جابر کرد الا انه قال
مگر آنست که محمد بن مسلمه گفت و انا من المسلمین و جابر و انا اول المسلمین گفت ثم قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم انت الملک لا اله الا انت سبحانک و بحمدک شرح این
نیز گذشته است ثم یقرأ پس میخواند آنحضرت قرآن را ظاهر آنست که قراءت بعد از استعاذه و بسمله خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده است مقصود راوی اینجا بیان اینست که پیش از قراءت
دعای استفتاح میخواند رواه النسائی باب القراءة فی الصلوة قراءت در نماز نزد جمهور علما فرض است و نزد شافعی در تمام نماز و نزد مالک در سه رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل فرض
است در دو رکعت و مذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعی است و در روایتی موافق مذهب ما و نزد حسن بصری فرض در یک رکعت و مروی است از ابو بکر اصم و سفیان بن عیینه قراءت
سنت است و مبنای صلوة بر افعال است نه اقوال لهذا ساقط میکردند بجهت عدم قدرت بر افعال وجود قدرت بر اقوال نه در عکس کذا فی شروح الهدایة الفصل الاول عن عبادة بضم
عین و تخفیف موحده بن الصامت از نقبای انصار و فضلای صحابه است در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب نیست
نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را لمن لم یقرأ بام القرآن نیست نماز مر کسی را که نخواند ام القرآن را این نیز نام سوره فاتحه است
بجهت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا و اعراض عما سواه و تعبد با مر و نهی و بیان وعد و وعید است و یا چون مبداء و منبع قرآن است گویا اصل و منشاء اوست و قضا عداء نیز بخوانند فوق ما

ونیاوه بر ان یعنی فاتحه البته میباید خواند و مقتصر بر فاتحه هم نیست و اگر چیزی زیاده کند نیز درست است تمسک کرده باین حدیث شافعی و احمد در روایتی بر فرضیت قرارت فاتحه در نماز و نزد ما که حنفیانیم که فاتحه و ضم سوره
مراد نفی کمال است بدلیل قول حق سبحانه فاقرءوا ما تیسر من القرآن و نیز قول آنحضرت با عرابی اقرأ ما تیسر معک من القرآن پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد هرچه باشد و فاتحه بخصوص خواندن
فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرأ فیها بام القرآن یعنی فاتحه هر کسی که بگذارد نمازی که نخواند در وی فاتحه پس آن
نماز ناقص است فهی خداج یکسر خا خداج ناقص در بچه پیش از مدت و معنی طلق نقصان آید ثلثا سه بار فرمود این کلمه را تاکید کرد و آخر بعقول غیر تام و در بعض نسخ غیر تام قیل لابی هریرة انا نکون وراء الامام پس گفته شد مر
ابی هریره را که ما میباشیم پس امام پس آن گاه هم بخوانیم قال گفت ابو هریره اقرأ بها فی نفسک بخوان فاتحه را پس امام نیز اما آهسته چنانچه بشنوانی خود را فانی سمعت رسول الله زیرا که من شنیدم پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یقول قال الله تعالی میگفت که گفته است خدای تعالی قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین بخش کرده ام نماز را میان خود و میان بنده خود دو نیم یعنی نیمی برای بنده و نیمی برای من و نصف برای من ثنا است
و دعا و سوال برای بنده و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزیکه سوال کرده و درخواسته است از من مراد بصلوة در اینجا فاتحه است و همین است وجه استدلال ابی هریره باین حدیث بر فرضیت قرارت فاتحه
بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحه این باشد لابد بود از قرارت وی نماز لزوما و حتما یا گوییم بلکه حدیث دلالت دارد که فاتحه عین نماز و کل اوست مبالغة چنانچه الحج عرفة پس لااقل جزو نماز و داخل در وی باشد
نه خارج از حقیقت آن فیشهم بعد از ان بیان کرد منا صفه فاتحه را میان خدا و بنده بقول خود فاذا قال العبد پس چون میگوید بنده الحمد لله رب العالمین قال الله میگوید خدای تعالی حمدنی عبدی
ستود مرا بنده من و اذا قال و چون میگوید بنده الرحمن الرحیم قال میگوید الله تعالی اثنی علی عبدی ثنا گفت بر من بنده من بصفات کمال و اذا قال و چون میگوید بنده مالک یوم الدین قال
میگوید خدای تعالی مجدنی عبدی بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بنده من و مجد شرف و کرم واسع و گفته اند مجید آنست که شرف ذات را با حسن فعال مقارن کرده اند این ثنا خالص مر خدا راست جل جلاله و اذا
قال و چون میگوید بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا میپرستیم و از تو یاری میجوییم در تمامه مهمات خصوصا در پرستیدن قال میگوید خدای تعالی هذا بینی و بین عبدی این مشترک است میان من
و بنده من چه عبادت برای خدا و استعانت برای بنده و لعبدی ما سأل مر بنده مراست چیزیکه سوال کرد و درخواست نمود از استعانت و استمداد و اذا قال و چون میگوید بنده
اهدنا الصراط المستقیم بنما ما را راه راست صراط الذین انعمت علیهم راه آنکسانیکه نعمت داده بر ایشان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین نه آنانکه خشم گرفته شده است بر ایشان و نه گمراهان
قال میگوید خدای تعالی هذا لعبدی این سه چیز مر بنده مراست و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست آنچه سوال کرده حاصل آنکه فاتحه هفت آیه است سه از من یعنی ثنای او و سه مخصوص به بنده
و سوال و دعای او و یکی مشترک پس در نصف شد میان خدا و بنده و این حدیث دلالت میکند بر ان که بسمله از فاتحه و جزو وی نیست چنانکه مذهب ما است و یکی از هفت آیه صراط الذین انعمت
علیهم است رواه مسلم و عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم و ابابکر و عمر کانوا یفتتحون الصلوة روایت است از انس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را بالحمد
لله رب العالمین رواه مسلم سابقا معلوم شد که ظاهر حدیث آنست که بسم الله الرحمن الرحیم نمیخواندند و لیکن قرارت آن مجمع علیه است و هیچ یکی را در ان خلاف نیست و از فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم باحادیث دیگر نیز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دارند چنانکه شافعیه میگویند یا ندارند چنانکه مذهب حنفیه است و لیکن در اول صلوة فقط نزد امام ابو حنیفه که او را افتتاح الصلوة میداند مثل
تعوذ و در روایتی از وی و به مذهب صاحبیه در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرارت است و هر رکعت مستقل است در ان و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه مر فاتحه را نه در میان فاتحه و سورت
مگر نزد امام محمد در صلوة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد لله رب العالمین تمام سورت است چنانکه گذشت و ما میگوییم که مراد نفی جهر است به بسمله نه نفی قرارت آن و تحقیق ثابت شده است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر رضوان الله علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه نماز جهریه بود و شیخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد
در جهر تسمیه مگر آنکه در اسناد وی سخن است و هیچ یکی از ارباب مسانید اربعه مشهوره اخراج نکرده حدیثی در ان با وجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیفه نیز و چندین از صحابه و تابعین و تبع تابعین و
غیرهم از ائمه لا تعد و لا تحصی ذکر کرده اند که جهر نمیکردند و احیانا اگر بعض جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال اهتمام بعضی از مقتدیان آن را شنیده و ترمذی بابی منعقد کرده یکی برای جهر
تسمیه و دیگری در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که در ینجا باب اند اکثر از اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و غیرهم و تابعین و من بعدهم و کلام در ینمقام در شرح زیاده
برین کرده شده است چنانکه ظاهر شد که مذهب امام اعظم ابو حنیفه اصح و ارجح است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امن الامام فامنوا چون آمین گوید امام آمین
بگویید شما ظاهر معنی حدیث آنست که امام بعد از قرارت فاتحه آمین میگوید چون وی آمین گوید شما نیز آمین بگویید و بعضی گفته اند معنی آنست که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط المستقیم آخر
سوره میخواند و این محل آمین امام است شما نیز متوجه آمین باشید تا با وی آمین گویید چنانکه میگویند چون پادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته و آماده کوچ باشید تا چون وقت کوچ وی برسد شما نیز با وی
کوچ کنید و حاصل هر دو معنی یکی است غایت آنکه از ظاهر معنی اول تقدم امام در تامین مفهوم میگردد و اگر همچنین هم باشد در نیست چنانکه در سائر افعال حال ماموم با امام است مگر اینجا مبادرت
بتامین و موافقت با امام و معیت مستحب باشد فافهم بعد از ان تعلیل کرد تامین امام و ماموم را باین قول خود فانه من وافق تامینه تامین الملائکة یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گویید زیرا که هر که
موافق افتد آمین گفتن وی با آمین گفتن فرشتگان غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده میشود مر او را هر چه پیش رفته است از گناهان وی پوشیده نماند که ظاهر او چنان مینماید که فرا یده هم
موافق آید تامین وی استجابت کرده میشود دعای وی و مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکه گویند حق جل و علا مغفرت ذنوب را بخصائص این موافقت از لوازم وی گردانیده
است با حصول اجابت نیز و شاید که ملائکه در ینوقت استغفار نیز میکرده باشند مر آمین گویندگان را چنانکه شنیده در مسجد با انتظار نماند دعا میکنند برحمت و مغفرت وخود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار
مومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض خصوصا در مانند مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق افتد دعای وی با تامین ملائکه و استغفار
او هر که مغفور است مستجاب است دعای او فافهم متفق علیه و فی روایة قال اذا قال الامام و در روایتی گفت آنحضرت چون بگوید امام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین که وقت آمین است فقولوا

پس بگوئید آمین فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری است ولمسلم نحوه و مر مسلم را مانند اینست یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف وفی اخری للبخاری و در
روایت دیگر مر بخاری را اینچنین آمده است قال اذا امّن القاری چون آمین گوید قاری که عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد فامنوا پس آمین گوئید فان الملائکة تؤمّن زیرا که
ملائکه آمین میگویند فمن وافق تامینه تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه و آمین بمعنی استجب است و معنی وی چنین باد و بعض گفته اند اسم الهیست و مراد طلب اجابت است از وی تعالی و بعض گفته اند درجه ایست
در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و بمد الف و قصر وی تخفیف میم هر دو آمده و اکثر روایت بمد الف است اما بمد و تشدید میم بعض گفته اند خطا است و تحقیق آنست که آن نیز لغتی است در ان ولکن
قلیل است فتدبر وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم چون بگذارید نماز را بجماعت و قید کردیم بجماعت بجهة فهم آن از سیاق حدیث که فرمود فاقیموا صفوفکم
پس راست کردانید صفهای خود را و صف در لغت رشته و مراد باقامت صفوف تسویه آنهاست و برابر و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه در ان نباشد و اتمام صف اول نیز داخل آن داشته اند ثم لیؤمکم
احدکم بعد ازان باید که امامت کند شما را یکی از شما هر که کند جایز است و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ و اکبر باید برای بیان اولی و افضل است فاذا کبّر فکبّروا پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرید
شما واذا قال و چون بگوید غیر المغضوب علیهم و لا الضالین فقولوا پس بگوئید آمین یجبکم الله پاسخ دهد شما را خدای تعالی و قبول کند دعای شما را فاذا کبّر و رکع فکبّروا و ارکعوا پس چون تکبیر
گوید امام و رکوع کند پس تکبیر گوئید شما و رکوع کنید و مدلول کلمه فا آنست که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وی کنند چنانکه مفسر باید فان الامام یرکع قبلکم و یرفع قبلکم زیرا
که امام رکوع میکند پیش از شما و بر میدارد سر پیش از شما پس حیثیت شما با امام تقدم و سبقت است و چون باید که مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت
فتلک بتلک یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظه که تاخیر کردید از وی در رکوع بعد از برداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان
هر دو وقال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واذا قال و چون بگوید امام سمع الله لمن حمده میشنود خدای تعالی کسی را که حمد میگوید او را و قبول میکند سخن او را فقولوا پس بگوئید ربنا لک الحمد ای پروردگار ما
مر تراست حمد یسمع الله لکم میشنود وی تعالی حمد مر شما را و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت است بی واو و جمع میان اللهم و واو بعض گفته اند صحیح نیست روایت آن و سیوطی
گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایت کشمیهنی نیز آمده است انتهی و درین حدیث دلیل است مر امام ابوحنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذهب امام
مالک و امام احمد نیز همین است و مذهب امام شافعی جمع است مر امام را میان هر دو و همچنین ماموم و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز آمده
ولیکن تحمید سرا در نفس خود گوید اما جمع مر منفرد را نزد همه است و اکتفا بیکی نیز جایز است و ظاهر اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع راس است و تحمید در حالت قیام همچنین گفته
تمرتاشی از حنیفه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع نگفته در حالت استوا گوید و بعض گفته اند هر دو گوید رواه مسلم وفی روایة له عن ابی هریرة و قتادة و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره و قتاده این
کلمه را زیاده کرده که واذا قرأ فانصتوا و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابوحنیفه را در منع قرائت مر مقتدی را و عدم وجوب قرائت بروی خواه نماز جهری
باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام درین مسئله بتفصیل بیاید وعن ابی قتادة الانصاری عقبی بدریست حاضر شده همه مشاهد را و از مشاهیر صحابه است احوال وی در جای دیگر نوشته شده است قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب و سورتین میخواند آنحضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره وفی الرکعتین
الاخریین بام الکتاب و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه و یسمعنا الآیة احیانا و میشنوانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آنست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند
که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه در صلوة سریه یک آیتی جهر بخواند مفسد نیست و بعض گویند که این محمول است بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل میشد و ظاهر
مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تحسین نظم نعاقبت و یطول فی الرکعة الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة و دراز میکرد در قرائت رکعت نخستین آن قدر که دراز نمیکرد در رکعت پسین
وهکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر وهکذا فی الصبح و همچنین در نماز بامداد یعنی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه متفق علیه بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد
نیز همچنین است بعض در ظهر و عصر و صبح و قیاس مغرب و عشا بر آنها و عبد الرزاق از معمر اخراج این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند و ابو داود
و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند کذا فی بعض الشروح و نزد امام ابوحنیفه و ابو یوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قرائت برابر اند پس در
مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث باین آمده که فی کل رکعة قدر ثلثین و اطالت در حدیث محمول است بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه بکمتر از سه آیه و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح
ابن الهمام والله اعلم وعن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی الظهر و العصر در نماز پیشین و نماز دیگر و حدس بکار می آمد و نیاز
در اندازه کردن کشت و میوه بر درخت فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قراءة الم تنزیل السجدة پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت نخستین از نماز ظهر مقدار
خواندن سوره الم تنزیل السجده مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی است قول وی وفی روایة فی کل رکعة قدر ثلثین آیة و در روایتی همچنین آمده
که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه سوره مذکوره سی آیه است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود وحزرنا قیامه فی الاخریین قدر النصف من
ذلک و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمی ازان ازینجا معلوم میشود که در رکعتین آخرین ظهر سوره میخواند مختصر تر ازانچه در اولیین میخواند وحزرنا فی الر
کعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه فی الاخریین من الظهر و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر وفی الاخریین من العصر علی النصف
من ذلک و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف ازان رواه مسلم بدانکه ائمه همه قائلند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جایز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت
کند نیز جایز است و قرائت افضل است و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهة مخالفت سنت و در روایة حسن بن زیاد از ابو حنیفه

آنست که قراءت در ما بعد اولیین واجب نیست و ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قراءت کن در اولیین و تسبیح کن در اخیرین کذا ذکر الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخیرین فاتحه و سوره خواند
سجده سهو واجب نگردد و هو الاصح زیرا که قراءت فاتحه تنها در اخیرین سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد احمد آنست که قراءت سوره در اخیرین مکروه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از حضرت
صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخیرین لیکن مستحب ترک سوره است وعن جابر بن سمرة بفتح سین وضم میم وی و پدر وی صحابی اند خواهر زاده سعد بن ابی وقاص است روایت دارد
از آن حضرت و از عمر و علی رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر باللیل اذا یغشی میخواند آنحضرت گاهی در نماز ظهر سورة واللیل اذا یغشی وفی روایة بسبح اسم ربک الاعلی
و در روایتی آمده است که میخواند سبح اسم ربک الاعلی و دانستن اینکه این سوره ها را میخواند یا بقول آنحضرت باشد یا آنکه میشنوانید آیتی را احیانا چنانکه گذشت وفی العصر نحو ذلک و میخواند در عصر مانند
این سوره ها در قصر و طول وفی الصبح اطول من ذلک و میخواند در نماز بامداد دراز تر از آن رواه مسلم بدانکه در بعض احادیث واقع شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواند
در نماز فلانی سورهٔ فلانی بی بیان آنکه در رکعت اولی میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین اولی یا ثانیه عبارت این احتمالات را شامل است با احتمال آنکه در دو رکعت مستلزم
تکرار یا تبعیض سوره است و هر دو بعید است اگرچه جائز است اما وقوع آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نادر است و فقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگرچه قصیر بود افضل است از خواندن بعض سوره
اگرچه طویل باشد و حمل بر قراءت در یک رکعت خواه اولی یا اخری ظاهر ترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول از حدیث نسائی آمده است از قطبة بن مالک که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز صبح پس خواند در یکی از دو رکعت وی والنخل باسقات اگرچه در حدیث ترمذی فی الرکعة الاولی واقع شده است و احتمال دارد که مراد بیان رکعت اولی باشد زیرا که در اکثر احادیث بیان رکعت
اولی واقع است و شنیده ام از بعضی ثقات فقهای مکه از ائمه حنفیه که ایشان گفته اند تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار آن معتبر در رکعت اولی است و این بیان و تفصیل که کرده شده در هیچ یکی از شروح در نظر نیامده
فقیر والله اعلم وعن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم وقور قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب
بالطور میخواند در نماز مغرب سوره والطور را متفق علیه وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله ام الفضل که زوجهٔ عباس است مادر عبدالله بن عباس و فضل بن عباس است گفت شنیدم رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا که میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه بدانکه این دو حدیث و حدیثی که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سورهٔ اعراف
و انفال و دخان و همچنین احادیث که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قراءت چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا
و قصار در مغرب و در آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر نه کبیر که نشنیده ام من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد مردم را بدان
در نماز فرض و اصل دلیل در تعیین فقها این سوره را کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وی که نوشت این تفصیل را و در آن کتاب امر قراءت آمده
و با مجموع قراءت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم جواز و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر بر کتاب عمر لا بد او را رضی الله عنه دلیلی بر
سماع از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بدین ترتیب خواهد بود و شاید که غالب احوال حضرت وی صلی الله علیه وسلم همچنین و بر این نهج خواهد بود و احیانا برخلاف آن و بس است از روی حجت و دلیل قول عمر
وعن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگذارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یأتی قومه فیؤم قومه پس می آمد پس امامت میکرد قوم خود را فصلی لیلة مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء پس گذارد معاذ یک شبی با آنحضرت نماز عشا را ثم اتی قومه فامهم پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را فافتتح بسورة البقرة پس شروع کرد بسورهٔ
بقره فانحرف رجل فسلم پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد و آن مرد یعنی قطع کرد نماز را و برآمد از آن و این خود محل سلام نبود که محل آن آخر نماز است و لیکن آن مرد خواست که بسلام برآید از جهت
تشبیه تمام صلوة ثم صلی وحده وانصرف پس گذارد آن مرد نماز تنها و گشت و برآمد از نماز فقالوا له انافقت یا فلان پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت برآمدی و کسل کردی
از نماز چنانکه در شان منافقان است و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی قال لا والله گفت آن مرد منافق نشده ام بخدا سوگند مرا از جهت کسل نه برآمده ام و لیکن از جهت عجز زیرا که من طاقت
ندارم تحمل اینهمه تطویل را ولآتین رسول الله و هر آینه بتحقیق می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فلاخبرنه پس بتحقیق خبر میکنم من آنحضرت را از این فعل معاذ فاتی رسول الله پس آمد آن مرد
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال گفت یا رسول الله انا اصحاب نواضح ما خداوندان شتران ایم که آب میکشیم با آن نواضح جمع ناضحه بضاد معجمه و ناضح شتر آب کش ناضحه مونث نعمل بالنهار کار میکنیم در روز
یعنی در شب کوفت آن میکشیم وان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومه و بدرستیکه معاذ نماز گذارد با تو عشا را پس آمد قوم خود را فافتتح بسورة البقرة پس افتتاح کرد بسورهٔ بقره و خواندن گرفت
آن را فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی معاذ فقال پس روی آورد آنحضرت بر معاذ پس گفت یا معاذ افتان انت آیا فتنه اندازنده تو مردم را و گریزاننده از ملازمت جماعت و کننده
در فساد و اختلاف و باز ایستادن از دین اقرأ بخوان والشمس وضحاها والضحی واللیل اذا یغشی وسبح اسم ربک الاعلی و اذا السماء انفطرت و سورهٔ انشقاق و البروج و الطارق نیز آمده
متفق علیه بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد فرض از وی ساقط شد پس نمازیکه با قوم
گذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت همین را از معاذ تقریر فرمود صلی الله علیه وسلم و اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قراءت دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو این جماعت
را درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و جواب از این استدلال آنست که این بر تقدیری تمام شود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اقتدا میکند پس از آن میرود و قوم را امامت میکند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت میکند بر این معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت با معاذ گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز یا تخفیف
کن بر قوم پس حضرت تردید کرده در احد الامرین و مشروع گردانید مر او را یکی از این دو چیز یا نماز گذاردن همراه آنحضرت و نگذاردن با قوم از جهت لزوم اقتدای مفترض بمتنفل یا گذاردن با قوم به
تخفیف و چون همراه حضرت نگذارد مفترض شده و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت بنیت نفل میگذارده باشد از جهت ادراک

فضیلت

فضیلت جماعت یابی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت قوم و عن البراء قال سمعت رسول الله قال گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و
نهروان و وفات یافت بالکوفه فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشا والتین والزیتون وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچ کس را خوش آوازتر از آنحضرت
متفق علیه و در حدیث بخاری از براء بن عازب آمده که آنحضرت در سفر بود پس خواند در عشا در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و ازینجا معلوم میشود که مراد قرائت در احدی الرکعتین است لا علی التعیین چنانکه در
حدیث جابر بن سمره گفتیم و آنرا احتمالات دیگر ظاهر داشتیم و عن جابر بن سمرة قال کان النبی گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید و نحوها میخواند در نماز بامداد سوره ق و
مانند سوره قاف و کانت صلوته بعد تخفیفا رواه مسلم طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آنحضرت بعد از نماز فجر یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک و این معنی در حدیث جدا نیز آمده است که در نماز
بامداد قرائت طویل کردی و گفته اند که سبب در تطویل قرائت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض سبحانی که در ثلث اخیر شب میباشد تا انقضای صلوة صبح بود تا طلوع فجر میاید پس تطویل قرائت
و ذکر و تسبیح در آن وقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی و تیرگی در آیینهٔ دل نشسته پس تطویل آن موجب
تلافی و تدارک این تقصیر و ازالهٔ این زنگ و کدورت بود و نیز بسبب عدم اشتغال بامور معاش و اسباب دنیوی نشده و در وقتی است که دل و زبان و گوش موافق و هموار بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر
باشد و در سفر السعادة و شرح وی نکتهای زاید برین گفته شده است و این مذکور نیز از انجاست و شیخ مشایخ حدیث ابن حجر مکی در شرح این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آنحضرت
بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم بودند و محصور بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف نمود و ممکن است
که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آنحضرت تطویل میکرد و نمود و شمار کرده میشد نماز وی سبک یعنی سبک مینمود نزد مقتدیان از جهت ذوق و لذت و حضوری که دست میداد ایشانرا از استماع قرائت
وی صلی الله علیه وسلم و از جهت حلاوت و سرعتی که در قرائت آنحضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة
میگوید که مراد ازین حدیث آنست که تطویل صلوة وی صلی الله علیه وسلم نسبت با صلوة دیگران نهایت اندک بود بسببی که گفته شد و تخفیف امری نسبی است فافهم و عن عمرو بن حریث بضم
حای حطی و فتح راء و بتای مثلثه کنیت او ابو سعید است قرشی مخزومی آنحضرت را دیده بود آنحضرت دست مبارک بر سر او آورده و به برکت و خیر دعا کرده و در وقت رحلت آنحضرت دوازده
ساله بود روایت میکند از ابوبکر و ابن مسعود و روایت میکنند از وی عطاء بن السائب و غیره انه سمع النبی روایت میکند که شنید وی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر میخواند در نماز فجر واللیل
اذا عسعس را و اذا الشمس کورت است که این کلمه در انجا واقع است رواه مسلم و عن عبد الله بن السائب قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبح بمکة فاستفتح سورة المؤمنین گفت عبد الله بن
السائب که صحابیست مخزومی و اهل مکه قرائت از وی که گرفته اند و او از ابی بن کعب گرفته و روایت کرده است از وی مجاهد و عطاء و عبد الله بن السائب تابعی دیگر است گذارد آنحضرت برای ما یعنی
امامت کرد ما را نماز صبح را بمکه و در روایتی از نسائی در فتح مکه پس شروع کرد در خواندن سورهٔ قد افلح المؤمنون حتی جاء ذکر موسی و هارون او ذکر عیسی تا آمد آنحضرت ذکر موسی و هارون را یا ذکر
عیسی که درین سوره واقع شده است اخذت النبی گرفت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم سعلة بفتح سین و ضم آن و سکون عین سرفه و گفته اند که گرفتن سرفه بجهت گریه بود فرکع پس برکوع رفت آنحضرت
و نتوانست قرائت نمود رواه مسلم و عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر یوم الجمعة بالم تنزیل فی الرکعة الاولی بود آنحضرت که میخواند در نماز فجر روز جمعه سورهٔ الم السجدة
را در رکعت نخستین و فی الثانیة و میخواند در رکعت دوم هل اتی علی الانسان متفق علیه خواندن این دو سوره در فجر جمعه متعارف و مؤکد و مستمر است نزد شافعیه و بر اینست عمل ایشان در حرمین شریفین
و در کتب ما مذکور است که متعین نکرداند چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را شامل میآرند میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر جمعه و تعیین سوره جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این سخن بعد از آن
حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده که این بر تقدیری است که آنرا لازم و حتم داند و جز آنرا مکروه پندارد اما اگر از جهت
تیسیر و تبرک بقرائت حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند باکی ندارد بشرط آنکه احیانا غیر آنرا نیز بخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که غیر آن جایز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قرائت در
بعض صلوة چنانکه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای
دلیل عدم مداومت است نه مداومت عدم چنانکه حنفیه حصر میکنند بلکه مستحب است که خوانده شود گاه گاهی تبرکا بالماثور انتهی و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث
مجال اعتذار بایهام وجوب و عدم صحت و غیر آن تنگ است پس ظاهر آنست که نزد حنفیه دوام این عمل از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد اندارد و تبشیر خوانده باشد چنانکه
از سیاق در وجه خواندن این دو سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدا و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم روز جمعه میشود و ظاهر میگردد چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سوره ق
و اقتربت میخوانده اند پس اگر احیانا بخوانند بهتر و فاضل تر باشد والله اعلم و عن عبید الله بن ابی رافع مدنیست از مشاهیر تابعین شنیده از امیر المؤمنین علی و بود کاتب وی رضی الله عنه و ابو رافع مولای آنحضرت
است رضی الله عنه قال استخلف مروان ابا هریرة علی المدینة و خرج الی مکة گفت خلیفه و جانشین خود کرد مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابو هریره را بر مدینه مطهره و بیرون آمد خود و رفت بمکه برای
حج و جزآن فصلی لنا ابو هریرة الجمعة پس بگذارد ابو هریره برای ما یعنی امامت کرد نماز جمعه را فقرأ سورة الجمعة فی السجدة الاولی و فی الاخرة اذا جاءک المنافقون پس خواند ابو هریره در
رکعت اولی سوره جمعه و خواند در رکعت دوم سورهٔ اذا جاءک المنافقون را فقال سمعت رسول الله پس گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ بهما یوم الجمعة میخواند این
دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه رواه مسلم و عن النعمان بن البشیر بفتح یا و کسر شین صحابیست اول مولودیست که در انصار آمد و بعد از هجرت و در زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود
و احوال او در جای دیگر نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العیدین و فی الجمعة میخواند آنحضرت در نماز عید فطر و اضحی و در نماز جمعه سبح اسم ربک الاعلی و هل
اتاک حدیث الغاشیة قال گفت نعمان بن بشیر و اذا اجتمع العید والجمعة فی یوم واحد و چون جمع میشدند اتفاقا هر دو عید و جمعه در یکروز قرأ بهما فی الصلوتین میخواند این هر دو

سوره‌ها در نماز عید و نماز جمعه از اینجا تاکید استحباب قراءت این دو سوره در نماز عید و جمعه مفهوم میشود و از اینجا معلوم میشود که خواندن سوره جمعه و منافقون در جمعه دائمی نبود رواه مسلم وعن عبید الله ان عمر بن الخطاب
سأل ابا واقد اللیثی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود پسر برادرزاده عبد الله بن مسعود که تابعیست و امام و از فقهای سبعه مدینه است روایت میکند که عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را که از صحابه است رضی الله عنهم ما کان
یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الاضحی والفطر چه چیز بود یعنی کدام سوره بود که میخواند آنرا آنحضرت در عید قربان و عید رمضان فقال کان یقرأ فیهما بق والقرآن المجید واقتربت الساعة پس گفت
ابو واقد میخواند در هر دو عید سوره ق و سوره قمر گفته اند که مقصود امیر المؤمنین عمر پرسیدن از ابی واقد تقریر و تمکین در ذهن حاضران بود تا بدانند والا عدم علم وی رضی الله عنه با وجود ملازمت و قرب
که در آنحضرت داشت بدان بعید است والله اعلم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال ان رسول الله گفت ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قرأ فی رکعتی الفجر خواند در رکعتین سنت نماز فجر قل یا ایها
الکافرون وقل هو الله احد باید دانست که چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت آنهاست و فرض را صلوة فجر و صلوة مغرب گویند رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله
گفت ابن عباس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ فی رکعتی الفجر میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الآیة که در سوره بقره است در رکعت اولی والتی فی آل عمران
و دوم آیتی که در سوره آل عمران است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الآیة در رکعت دوم رواه مسلم خواندن این دو آیت ظاهرا احیانا بود و غالب احوال خواندن قل
یا ایها الکافرون وقل هو الله احد بود و از اینجا معلوم میشود که خواندن بعض سوره خصوصا از اوساط سوره مکروه نیست و اگر باشد در فرائض خواهد بود و حق آنست که در آنچه ثابت و صحیح شده روایت
آن قول کراهت مجال ندارد و اگر سخن خواهد بود در ثبوت و صحت آن خواهد بود والله اعلم الفصل الثانی عن ابن عباس قال کان رسول الله گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفتتح صلوته
شروع میکرد نماز خود را یعنی قراءت را ببسم الله الرحمن الرحیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بذاك روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست
اسناد آن قوی ظاهر آنست که مراد جهر تسمیه خواهد بود والا در افتتاح به تسمیه خلافی نیست و در بعض روایات صریح نیز آمده که کان یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و احادیث ترک جهر اصح و ارجح است چنانکه در
فصل اول گذشت وعن وائل بن حجر بتقدیم حا بر جیم و گاهی شبهه میکرد بتقدیم جیم بر حا شیخ ما از شیخ خود نقل میکرد که میگفت برای حفظ این لفظ در دل خود نگاه میداریم که این حجره حیا بود قال سمعت
رسول الله گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ خواند غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقال آمین پس گفت آمین ومد بها صوته دراز کرد بآمین آواز را و لهذا احتمال دارد که مراد جهر بدان
باشد و احتمال دارد که مراد مد الف باشد که افصح است و ظاهر معنی اول است بقرینه روایات دیگر که در بعض جا آمده یرفع بها صوته بر میداشت بآمین آواز خود را این صریح است در جهر و در بعض
بر میداشت آواز را تا آنکه میشنوانید صف اول را پس میلرزید بوی مسجد و در روایتی چنانکه میشنید کسیکه قریب میبود در صف اول و در بعض روایات خفض صوت بآمین نیز آمده است و وجه تطبیق
میان این دو روایت آن کرده اند که مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغه در جهر و بجهر اسماع کسی که قریب میبود در صف اول چنانکه در روایت آمده است رواه الترمذی وابو داود
والدارمی وابن ماجه بدانکه آمین بعد از خواندن فاتحه سنت است باتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اکثر آمین بگوید امام وی و در آمین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلافست نزد
بعض بگوید از جهت علم بر حدیث و نزد بعض بگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع کذا فی شرح الهدایة لابن الهمام و وارد شده است در جهر بآمین احادیث و مذهب شافعی و احمد این است و در مذهب
مالک خلافست و در مذهب ابو حنیفه جهر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جهر بیشتر و صحیح تر آمده و بعض علما در عدم جهر نیز تصحیح حدیث نموده اند و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت
چهار چیز است که امام در وی اخفا کند تعوذ و بسمله و آمین و سبحانك اللهم وبحمدك و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و تواند که جهر و اخفا هر دو بوده باشد تارة فتارة والله اعلم وعن ابی زهیر بضم زا
وفتح ها النمیری بضم نون وفتح میم نام وی یحیی ابن نفیر است بتقاف معدود است در اهل شام حدیث او در آمین است ذکر کرده است او را ابن عبد البر در صحابه و گفته که اسناد این حدیث قائم
نیست والله اعلم قال خرجنا مع رسول الله گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیلة یک شبی فاتینا علی رجل قد الح فی المسئلة پس آمدیم بر مردی که بتحقیق ستیهیده است
بدعا و سؤال و طلب یعنی مراد از جناب حق و مبالغه کرده است در آن فقال النبی صلی الله علیه وسلم اوجب ان ختم پس گفت آنحضرت واجب و لازم گردانید قبول و اجابت دعا و حصول
مراد را اگر مهر کرد یعنی تمام و کمال کرد دعا را و معنی اول مناسبت است بحدیث آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مهر پروردگار است تعالی که آفات و بلا را دفع کرده میشود چنانچه خاتم نگاهداشته میشود بوی
کتاب یا هرچه مهر کرده میشود و بدان از فساد و اظهار اسرار فقال رجل من القوم بای شیء یختم پس گفت مردی از قوم که حاضر بودند بچه چیز ختم کند فقال بآمین پس گفت آنحضرت ختم کند بآمین که
منزله مهر است و تمام و کامل میکرد دعا بوی رواه ابو داود وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله گفت عائشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی المغرب بسورة الاعراف گذارد نماز
مغرب با سوره اعراف فرقها فی الرکعتین جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پاره از آن در رکعت اولی خواند و پاره دیگر را در رکعت دوم رواه النسائی و شک نیست که وقت
مغرب گنجایش آن دارد خصوصا اگر شفق تام بیاض باشد یا سرخ بود و در قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سرعت و طی و مزید شوق و بعضی از شافعیه گفته اند که اگر نیز وقت بر آمده باشد باکی
نیست و شروع در وقت بس است در صحت نماز و بعضی از ایشان گفته اند که مراد بسوره بعض سوره است و در روایت بخاری و ابی داود و نسائی از زید بن ثابت قراءت بسوره اعراف آمده
بی ذکر تفریق و در روایتی قراءت سوره مائده و اعراف نیز آمده وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور است روایت کرده اند از وی بعضی صحابه مثل جابر و ابن عباس و از تابعین خلق کثیر و بود والی
مصر از جانب معویه بعد از برادر وی عتبه بن ابی سفیان قال کنت اقود لرسول الله صلی الله علیه وسلم ناقته فی السفر گفت عقبه بن عامر بودم من که میکشیدم مر آنحضرت را ناقه او در سفر فقال
لی پس گفت آنحضرت مرا یا عقبة الا اعلمك خیر سورتین قرئتا آگاه باش که بدانانم ترا بهترین دو سورتی که خوانده شوند فعلمنی پس دانانید مرا قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
قال فلم یرنی سررت بهما جدا پس ندید و نیافت آنحضرت مرا که خوشحال کرده شده باشم یعنی خوش شده باشم باین دو سوره در بودن اینها بهترین سوره خوش شدن بسیار یا اصلا از جهت عدم اشتمال
این دو سوره بر معالم توحید و تنزیه و صفات کمال مثل بعض سورهای دیگر یا بر وجه فضیلت و عظمت بعض سور چنانچه فاتحه و سوره بقره مثلا فلما نزل الصلوة الصبح صلی بهما صلوة الصبح للناس

پس برما

پس ہرگاہ کہ فرود آمد آنحضرت برای نماز صبح بگذارد این دو سوره نماز صبح را برای مردم فلما فرغ التفت الی چون فارغ شد از نماز باز برگشته نگریست و دید بجانب من فقال یا عقبة کیف رأیت پس گفت ای عقبه چگونه دیدی
و دیدی و دانستی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبه استبعادی در خیریت این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضلترین نمازهاست و مستحب است در وی تطویل قراءت
تا بداند خیریت آنها را و گفته اند که مراد خیریت و فضیلت آنهاست در باب تعوذ نه مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر خواند که محل و معرض آفاتست و لفظ قرأ اشارتی باین معنی دارد رواه احمد و ابو داؤد والنسائی
وعن جابر بن سمرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی صلوة المغرب لیلة الجمعة می خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه فی
شرح السنة ورواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم یذکر لیلة الجمعة این حدیث را در شرح سنه از جابر بن سمرة روایت کرده و ابن ماجه از ابن عمر کرده و لیکن ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را و تقیید
بدان نکرده و مطلق روایت کرده که می خواندند نماز مغرب این دو سوره را و حدیث بذکر لیلة الجمعة صحیح است کذا فی شرح الشیخ وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصی ما سمعت رسول الله عبد الله بن مسعود گفت که شمار
نمی توانم کرد از بس کثرت که چه مقدار شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الرکعتین بعد المغرب وفی الرکعتین قبل صلوة الفجر می خواند در دو رکعت سنت که بعد از مغرب است و در دو رکعت که پیش از
نماز فجر اند بقل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابی هریرة الا انه لم یذکر بعد المغرب لیکن ابن ماجه از ابو هریره ذکر نکرده است رکعتین بعد المغرب را
اگرچه ابن عمر در حدیث سابق روایت کرده وعن سلیمان بن یسار عن ابی هریرة قال سلیمان بن یسار که از کبار تابعین و از فقهای سبعه مدینه است از ابی هریره روایت کرد که گفت ابو هریره
ما صلیت وراء احد اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم من فلان نگذاردم پس هیچکس که مانندتر باشد نماز وی بنماز آنحضرت از فلان گویند که مراد از فلان شخصی بود که والی مدینه بود
از جانب مروان بن عبد الملک و بعض گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز بوده و این قول خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابی هریره است چنانکه و سال فوتش مثل این قول انس در شان عمر بن عبد
العزیز گفته است چنانکه در باب الرکوع بیاید و این صحیح است زیرا که انس تا عمر بن عبد العزیز را دریافته است و بعض گویند که مراد از فلان علی مرتضی است رضی الله عنه و کرم الله وجهه و بعضی گویند که عمرو
بن سلمه بن نجیح که امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجملة قال سلیمان صلیت خلفه گفت سلیمان بن یسار گذاردم من نماز پس آن مرد که ابو هریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه
وسلم گفته بود فکان یطیل الرکعتین الاولیین من الظهر پس بود آن مرد که دراز میکرد دو رکعت نخستین از ظهر و یخفف الاخریین و سبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باین که میخواند در اخریین
ظهر چیزی جز فاتحه یا میخواند سوره قصیر مقصود تطویل قراءت ظهر است و یخفف العصر و سبک میکرد قراءت عصر را و یقرأ فی المغرب بقصار المفصل و میخواند در مغرب بسورتهای کوتاه از مفصل و یقرأ
فی العشاء بوسط المفصل و میخواند در نماز عشا بسورتهای میانه از مفصل در درازی و کوتاهی و یقرأ فی الصبح بطوال المفصل و میخواند در نماز صبح بسورتهای دراز از مفصل و در نماز ظهر طوال مفصل نگفته بلکه مجمل
گفته که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد از قصار و اوساط هیچ نگفت و معمول متقدمان در ظهر قراءت از طوال مفصل است چنانکه در صبح و در عصر از اوساط چنانکه در عشا بدانکه مراد از مفصل بر قول
مشهور از سوره حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از آن جهت گویند که در وی فصول یعنی بسمله بسیار است و بعض گفته اند از جهت قلت منسوخ در وی و سور در وی سه قسم است طوال و اوساط و قصار طوال آن
در وی تا سوره بروج و اوساط از بروج تا والضحی و باقی قصار اند و در فصل اول کلامی متعلق باین باب گذشت فتذکر رواه النسائی وروی ابن ماجة الی ویخفف العصر وعن عبادة بن الصامت قال کنا خلف النبی
صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ گفت عباده بودیم ما پس آنحضرت در نماز بامداد پس قراءت کرد آنحضرت فثقلت علیه القراءة پس گرانی کرد بر وی قراءت و دشوار شد فلما فرغ
قال لعلکم تقرءون خلف امامکم پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود که شاید شما که میخوانید پس امام خود نفرمود میخوانید پس من اشارت بآنکه امامت مقتضای خاموش بودن و گوش داشتن است بر
قراءت امام و بعید است که شما همچنین [illegible] غیر من و سبب ثقل و عسر قراءت بنا بر آن مینماید که سماع اصوات قاریین باشد که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم و لیکن قول وی
صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرءون منافی این معنی است زیرا که این نه جهر است و آن متیقن است پس لعلکم چرا فرماید و گفته اند که توان که سبب ثقل تأثر آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد از نقصی که ناشی میباشد مر
ایشان را از عدم انصات و استماع قراءت آنحضرت و کاملان متأثر میشوند بنقص ناقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزی آنحضرت در نماز صبح افتتاح قراءت کرد و بسته شد و بیان کرد که سبب
این بستگی آنست که قومی پس من می ایستند که وضوء را خوب نمیکنند و ما را التباس میدهند چون آنحضرت فرمود که شاید شما میخوانید قالوا نعم گفتند آری میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا گفت نکنید این کار را و مخوانید
خلف امام الا بفاتحة الکتاب مگر فاتحة الکتاب که آن را خوانده باشید فانه لاصلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز مر کسی را که نخواند فاتحة الکتاب ظاهر این حدیث در فرضیت قراءت فاتحه است
و جوابش سابقا معلوم شد رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی معناه و مر نسائی را معنی این حدیث است و در لفظ مخالف است وفی روایة لابی داؤد و در روایتی مر ابی داؤد را این عبارت نیز آمده است
که قال گفت آنحضرت وانا اقول و من میگویم در دل خود وقتیکه ثقیل شد قراءت بر من مالی ینازعنی القرآن چه شد مرا که نزاع و کشاکش میکنند مرا قرآن و نمی آید و آسان نمیگردد بر من قراءت میدانم
که سبب آن خواندن شماست قرآن را پس من فلا تقرءوا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن پس نخوانید چیزی را از قرآن وقتیکه جهر میکنم من بقراءت مگر فاتحة الکتاب و از قول وی صلی الله
علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند رواست و تفصیل این در شرح احادیث آینده بیاید وعن ابی هریرة ان رسول الله روایتست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة برگشت از نمازی که جهر کرد در وی بقراءت فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا پس پرسید آیا خوانده همراه من یکی از شما اکنون فقال رجل نعم پس گفت
مردی آری خواندم یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن فرمود من میگفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم یا کشاکش میکنیم قرآن را انازع بفتح زای و کسر آن هر دو روایت
است و قول وی ینازعنی القرآن در حدیث سابق مؤید معنی اول است قال فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله گفت ابو هریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فیما جهر فیه بالقراءة من الصلوة در چیزی که جهر میکرد آنحضرت در آن از نماز حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم بهنگامیکه شنیدند آن سخن را از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان میکرد رواه مالک واحمد و ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه وعن ابی عمرو البیاضی روایتست از ابن عمرو بیاضی بفتح موحده و تخفیف تحتانیه

وبضاد معجمه منسوب به بیاضه بن عامر بن زریق نام او عبدالله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته به بیاضی و مذکور میگردد بهمین نسبت بی ذکر نام قال قال رسول الله گفت ابن عمرو بیاضی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم ان المصلی یناجی ربه بدرستیکه مصلی راز میگوید با پروردگار خود و مناجات سخن نهانی گفتن و وکس که دیگری بران مطلع نگردد فلینظر ما یناجیه به پس باید که نظر کند و بیندیشد مصلی چیزیرا که مناجات میکند بدان ولکن
خود را بدان چیز از ذکر و قرآن پس بیارد آنرا در غایت حضور قلب و تامل و تدبر در ان و خضوع و خشوع ولا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن و آواز بلند نکند بعضی از شما بر بعضی بقرآن چه در نماز و چه در غیر آن از
مصلی و نائم و قاری و ذاکر را موجب ایذا و تشویش نگردد و اجماع است بر آنکه مکروه است ماموم را جهر اگر چه قرائت امام را نشنود رواه احمد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله گفت ابو هریره گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی و پس روی کرده شود مراد از این باید موافقت کرد با وی و متابعت نمود مراد را فاذا کبر فکبروا
واذا قرأ فانصتوا پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و چون قرائت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرائت او را که متابعت در قرائت نیست و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش
وادن ست امر او رواه ابو داود والنسائی وابن ماجه بدانکه مذهب شافعی وجوب قرائت فاتحه است بر ماموم در صلوة سریه و جهریه و جایز است قرائت با وی در فاتحه نیز و مذهب امام مالک و احمد و شافعی در
در قولی وجوب قرائت در سریه است فقط و در جهریه استماع قرائت امام کافیست و نزد بعضی از اصحاب احمد بخواند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشت و نزد بعضی از اصحاب
اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز وی زیرا که هر که امام است قرائت امام قرائت او ست و واجب نیست بر وی قرائت و منصوص و معروف نزد این امام اجل همین ست و مذهب امام
ابو حنیفه آنست که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی از محمد استحباب قرائت است و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود وعید و حق آنست که قول محمد مشتمل بر احتیاط
است و عبارات محمد در کتب او صریح است بدان و در آثار گفته است و بآن اخذ و باین آمده است آثار و اخبار و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین
انتهی و کلام امام محمد در موطای او مملو است باخبار و آثار در نفی آن والله اعلم ائمه میگویند که قرائت رکن نماز است پس شریک باشند امام و ماموم در ان با ضمیمه فرقی که امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار
کرده اند و ما را دلیل این حدیث است که من کان له امام فقراءة الامام قراءة له و این حدیث صحیح است و غیر بخاری و مسلم بسیار او را روایت کرده اند و در هدایه گفته است که علیه اجماع الصحابه و در شرح زیاده بر بیان
کرده شده است فلیتدبر وعن عبد الله بن ابی اوفی قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ من القرآن شیئا آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمیتوانم که بگیرم از قرآن چیزی و یاد آنم
فعلمنی ما یجزئنی پس تعلیم کن مرا آن چیزی که بسنده کند مرا یعنی بجای قرآن بسنده قال قل گفت آنحضرت بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
ایراد این حدیث در باب قرائت و نماز آن میکرد که مراد عدم استطاعت آن مرد است برای اخذ چیزی از قرآن بمقداری که صحیح گردد بدان نماز و این بعید است زیرا که مستبعد است که عاجز آید عربی متکلم مثل این
کلام از تعلم مقداری که صحیح شود بدان نماز که همین مقدار که این کلمات است آیتی یا زیاده بر آن از قرآن می آموخت کفایت میکرد و میگویند که این مرد بیست که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و
گنجایش حفظ چیزی ندارد از قرآن پس یاد آموخت او را آنحضرت این کلمات و با وجود استبعاد بر طرف نمیگردد و پس ظاهر آنست که مراد حفظ چیزی از قرآن است که آنرا ورد خود سازد و بدان اوقات خود را معمور دارد
و لابد چیزی بسیار از قرآن باید که ورد خواندن بود و بعضی مردم میتوانند که حفظ آن مقدار برایشان آسان نمیگردد پس آموخت او را آنحضرت این کلمات را که هر یک گنجینه است از گنجهای الهی تا مداومت کند بر آن
و ورد خود سازد آنرا شب و روز کذا قالوا والله اعلم قال گفت آن مرد یا رسول الله هذا لله مضمون این کلمات همه برای خداست حمد و ثنا و تکبیر و تمجید او سبحانه فمالی پس چیست برای من یعنی دعائی
و سوالی از حضرت حق که بدعا و مراد من برآید بدان قال قل گفت آنحضرت بگو این دعا را اللهم ارحمنی وعافنی واهدنی وارزقنی این سوال و جواب نیز نزد انصاف ظاهر در همان است که آن مرد طلب وردی و دعائی میکرد
نه طلب قرآن برای صحت نماز و همچنین قول او فقال بیدیه هکذا و قبضهما پس اشارت کرد آن مرد هکذا بیدیه همچنین بهر دو دست خود و قبض هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانکه
چیزی بقبض دست افتد و آنرا نگاه دارند و باین وجه اشارت کننده بهر دو دست و قبض کننده همان مرد باشند و ظاهر سیاق کلام همین است و مؤید این است قول راوی که گفت فقال رسول الله پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر اما این مرد پس بتحقیق پر کرد هر دو دست خود را از نیکی و تواند که اشارت کننده آنحضرت باشد صلی الله علیه وسلم برای تنبیه و ترغیب آن مرد بر حفظ
آن و امتثال آنچه امر کرده شد بدان و چون آنحضرت فهمیده و دانست از آن مرد که حفظ میکند و امتثال می آرد فرمود اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را تا آخر ابو داود
وانتهت روایة النسائی عند قوله الا بالله و منتهی شده است روایة نسائی نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله قال یا رسول الله الی آخره در روایة نسائی نیست وعن ابن عباس ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان اذا قرأ روایتست از ابن عباس که آنحضرت بود چون میخواند این آیت را سبح اسم ربک الاعلی قال میگفت سبحان ربی الاعلی بقصد امتثال این امر که سبح است رواه احمد و ابو داود وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون گفت ابو هریره گفت آنحضرت کسیکه بخواند از شما سوره والتین والزیتون فانتهی الی پس منتهی گردد و برسد بقول که
الیس الله باحکم الحاکمین آیا نیست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان فلیقل پس باید که بگوید بلی آری هست خدای تعالی حاکم ترین حاکمان وانا علی ذلک من الشاهدین و من بر بودن او احکم الحاکمین از گواهی دهندگانم یعنی
از بندگان ام ومن قرأ وکسیکه بخواند سوره لا اقسم بیوم القیمة فانتهی الی پس منتهی شود برسد باین آیه الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی آیا نیست آن خدای که پیدا کرد از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن
مردها فلیقل بلی پس باید که بگوید آری هست قادر بر زنده گردانیدن مردها ومن قرأ وکسیکه بخواند سوره والمرسلات عرفا فبلغ پس برسد این آیه را فبای حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قرآن
ایمان می آرند و میگروند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلیقل پس باید که بگوید آمنا بالله ایمان آوردیم بخدا رواه ابو داود روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابو داود والترمذی الی قوله و روایتست
ترمذی را تا قول او وانا علی ذلک من الشاهدین که در جواب الیس الله باحکم الحاکمین است در سوره والتین و ذکر لا اقسم بیوم القیمة والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکه امثال این جوابها
نزد قرائت آیات قرآنی بسیار است و نزد شافعیه در نماز و غیر نماز برابر است و در نماز نیز جایز میدارند و لهذا در باب القراءة فی الصلوة آورده اند والا جای بیشتر در باب تلاوت قرآن
و آداب آن می آورند و نزد ما و نزد مالکیه محمول بر غیر حالت نماز است تا توهم نشود که از قرآنست تورپشتی میگوید اگر کسی گمان برد که در نماز بود نظر بظاهر اطلاق حدیث گوئیم که در نماز نفل خواهد بود

نه فرض چنانکه در حدیث حذیفه آمده است که چون آنحضرت میگذارد نماز شب را نمی‌رسید بآیت رحمت مگر آنکه می‌ایستاد و طلب رحمت میکرد و نمی‌رسید بآیت عذاب مگر آنکه می‌ایستاد و پناه از عذاب میجست
و هیچکی مثل این در آنچه جهر میکرد از نمازهای فرائض روایت نکرده انتهی وعن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی اصحابه فقرأ علیهم سورة الرحمن گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب
خود پس خواند برایشان سوره الرحمن علم القرآن را من اولها الی آخرها از اول سوره تا آخر فسکتوا پس خاموش ماندند اصحاب فقال لقد قرأتها علی الجن لیلة الجن پس گفت آنحضرت بتحقیق خواندم این
سوره را بر جنیان در شبی که آمده بودند و جمع شده بودند بر من برای ایمان آوردن و قرآن شنیدن فکانوا احسن مردودا منکم پس بودند جن نیکوترین در جواب باز دادن و اجابت نمودن از شما و در
اینجا این معنی است که جواب سلام را رد سلام میگویند و رد بمعنی باز گردانیدن و مردود نیز بمعنی رد می آید تقال رده ردا و مردودا بعد از آن بیان کرد حسن رد جنیان را گفت کلما اتیت علی قوله بودم
من هر گاه که می آمدم بر قول وی تعالی که فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام نعمتی از نعمتهای پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید خطاب بجن و انس است قالوا میگفتند جن در جواب این کلام لا بشیء من
نعمک ربنا نکذب به هیچ چیزی از نعمتهای تو ای پروردگار ما انکار نمیکنیم فلک الحمد پس مر تراست حمد رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن معاذ بن عبد الله الجهنی
بضم جیم و فتح ها تابعی مدنی ثقه است ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقه ثالثه از اهل مدینه مات سنة ثمان عشرة ومائة قال ان رجلا من جهینة اخبره انه سمع رسول الله گفت بدرستیکه مردی از قبیله جهینه خبر داد او را
که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قرأ فی الصبح خواند در نماز صبح اذا زلزلت فی الرکعتین کلتیهما در هر دو رکعت فلا ادری انسی ام قرأ ذلک عمدا پس ندانستم من آیا فراموش کرده بفراموشی خواند یا
خواند آنرا دیده و دانسته شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که ظاهر آنست که عمدا خواند برای بیان جواز و اعلام آنکه اصل سنت بتکرار یک سوره واحد در هر دو رکعت حاصل میگردد انتهی میتوان گفت که شاید بتمام
اقتضای تکرار آن کرده باشد استماع قول حق سبحانه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره مر حاضران را که جامع انواع وعد و وعید است در غایت تاکید و ایجاز چنانکه فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در شان مردی که شنید آنرا او گفت بس است مرا همین دو کلمه فقه الرجل که یافت تمام علم فقه درین دو کلمه مندرج است والله اعلم رواه ابو داود وعن عروة مراد عروة بن زبیر است بن اسماء بنت ابی بکر
رضی الله عنهم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهای سبعه مدینه فقیه عالم کبیر کثیر الحدیث ثبت ثقه مامون صائم الدهر ولد سنة اثنین وعشرین ومات سنة اربع وتسعین قال ان ابا بکر الصدیق
رضی الله عنه صلی الصبح فقرأ فیها بسورة البقرة فی الرکعتین کلتیهما عروة بن الزبیر گفت که ابا بکر الصدیق رضی الله عنه گذارد نماز صبح را پس خواند در وی سوره بقره را در هر دو رکعت ظاهر در ینجا این است
که تفریق کرد سوره را پاره در رکعت اولی خواند و پاره در رکعت اخری چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوره اعراف خواند در نماز مغرب بهمین طریق رواه مالک وعن الفرافصة بفتح فای
اولی و کسر فای ثانیه و نزد بعض بضم فای اولی بن عمیر بتصغیر عمر الحنفی منسوب به بنی حنیفه قبیله ایست از بادیه تابعی مشهور است قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة عثمان بن عفان ایاها فی الصبح
گفت فرافصه اخذ نکرده‌ام سوره یوسف را مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح من کثرة ما کان یرددها از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را از اینجا معلوم میشود که مواظبت بر
تکرار یک سوره باکی ندارد رواه مالک وعن عامر بن ربیعة صحابیست حلیف آل خطاب بایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب و حاضر شد بدر را و تمام مشاهد را مات سنة اثنین وثلثین قال صلینا وراء عمر بن الخطاب
رضی الله عنه الصبح گفت عامر بن ربیعه گذاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را فقرأ فیهما پس خواند در دو رکعت وی و در بعض نسخ فیها یعنی در نماز صبح بسورة یوسف و سورة الحج سوره یوسف و سوره حج قراءة
بطیئة قراءت آهسته بدرنگ قیل له اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر گفته شد مر عامر را آنگاه هر آینه بتحقیق بود عمر برمیخواست برای نماز فجر هنگام بر آمدن فجر یعنی صبح صادق یعنی بگاه برمیخواست در
اول وقت تا گنجایش این قراءت دراز میبود قال اجل گفت عامر آری برمیخواست هنگامی که طلوع میکرد فجر اجل بفتح همزه و جیم حرف تصدیق است بمعنی آری یا نعم رواه مالک وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
قال ما من المفصل سورة صغیرة ولا کبیرة الا قد سمعت رسول الله گفت نیست از مفصل هیچ سورتی نه خورد و نه بزرگ مگر آنکه شنیدم بتحقیق پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یؤم بها الناس فی الصلوة المکتوبة
امامت میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض رواه مالک وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود برادرزاده عبد الله بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شد کوفه را دریافت زمان نبوت را ذکر کرده عقیلی او را در صحابه و غلط
کرده وی تابعی است از کبار تابعین قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة المغرب بحم الدخان گفت خواند آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را رواه النسائی مرسلا روایت کرد این حدیث
را نسائی بطریق ارسال زیرا که عبد الله بن عتبه تابعی است باب الرکوع رکوع در لغت بمعنی پشت خم دادن رکع الشیخ پشت خم شد بجهت پیری و رکوع نماز هم ازینجاست و رکوع بمعنی صلوة نیز آمده رکع ای
صلی الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الرکوع والسجود راست و درست و برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوة گذشت
فوالله انی لاراکم من بعدی پس بخدا سوگند بدرستیکه من هر آینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه میکنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حدیث ابی هریره گذشت
متفق علیه وعن البراء قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء روایتست از براء بن عازب که صحابیست و احوال وی گذشته
شده است بود رکوع آنحضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجده و ایستادن وقتی که بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برای قراءت میکرد و غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک به برابر یعنی قیام که در
قراءت میکرد بیشک دراز میبود و قعود که در وی التحیات میخواند نیز دراز میشد اما باقی ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک بیکدیگر در مقدار میبودند متفق علیه و از بعض احادیث مفهوم میگردد
که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابر میبود و تاویلش آنست که چون قیام دراز میکرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معهود است دران و لایق است بحال آن و چون در قیام تخفیف میبود
دران ارکان نیز تخفیف میکرد و تمامه ارکان نماز نیز متناسب و متشابه واقع میشد نه آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر میبود مگر در نماز خسوف و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود بمقدار قیام بود
و شارحان آنرا نیز بهمین نوع تاویل کرده اند تتمه این کلام در اول الفصل الثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید ان شاء الله تعالی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال یعنی بود آنحضرت چون
میگفت سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم بفتح همزه و ها و سکون واو یعنی می ایستاد و بسیاری می ایستاد تا آنکه میگفتیم ما که بتحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام را سهو کرد و بعض تفسیر نسیان نیز کرده اند و در
وهم از حیثیت لغت نیکو است ثم یسجد ویقعد بین السجدتین حتی نقول قد اوهم پس سجده میکرد و می نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم بتحقیق وهم کرد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها

قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول في ركوعه وسجوده بود آنحضرت که بسیار میگفت در رکوع خود و سجود خود سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفرلي يتأول القرآن یعنی میکرد آنحضرت این تسبیح و استغفار را باین مراد قرآن که فرموده فسبح بحمد ربك واستغفره امر کرده است که تسبیح گوی بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وی و در رکوع و سجود میگفت زیرا که افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم میشود که در غیر رکوع و سجود نیز میگفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سورهٔ اذا جاء نصر الله همین بود متفق عليه وعنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في ركوعه وسجوده و هم از عائشه روایتست که بود آنحضرت میگفت در رکوع خود و سجود خود سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبوح و قدوس هر دو صیغهٔ مبالغه اند در تنزیه و طهارت بضم و فتح و ضم اکثر است و مراد بروح جبرئیل است که او را روح الامین گویند و بعضی گویند نام ملکیست موکل بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانیست و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه رواه مسلم وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اني نهيت ان اقرأ القرآن راكعا او ساجدا گفت ابن عباس که گفت آنحضرت آگاه باشید بدرستیکه من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع و سجود یعنی حق عز اسمه تعیین کرده هر هیئتی از هیئات نماز را بنوعی از انواع ذکر مخصوص کرده اند قیام را که اول هیئات و اعظم آنست و اطول بخدمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکار است و بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش ندارد که خلاف آن کنند و اگر کنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدیست که عقل را در آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علتی در آن نیز بر انگیزند و گویند که رکوع و سجود دو هیئت خضوع و تذلل و خواریست پس نهی کرده که کتاب کریم که عالی و عظیم الشانست درین هیئت خوانده شود و طیبی از خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه داشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و برابری داده شود میان هر دو و این هر دو نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همانست که بندگی در امتثال امر و تقلید تکلم شارع است نیست زبان تازه کردن باقرار تو نه اکنون علت از کار تو هرچه نماید که بکن آن بکن و آنچه گوید که مکن آن مکو ماند آنکه گر در رکوع و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که مکروه و حرام نیست کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود و تعیین فرمود آنچه وظیفه عبادتست در آن و فرمود فاما الركوع فعظموا فيه الرب اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد کنید در وی پروردگار تعالی را و ثنا گوئید بعظمت که مناسب حال قرب و تذلل است و از اینجاست قول سبحان ربي العظيم واما السجود فاجتهدوا في الدعاء واما سجده پس کوشش کنید در دعا فقمن ان يستجاب لكم پس سزاوار است دعا در سجده که قبول کرده شود از جهة حصول قرب بموجب قول وی سبحانه فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان رواه مسلم بدانکه دعا بر دو نوع است دعای ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را و تقدس بحمد و ثنا و ستایش کند درگاه عزت و جلال او را و دعای طلب و سؤال که بخواند در التطلب حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم وهاب در حقیقت طلب و سؤال است و آنکه فرمود تکبیر آن در سجود متناول هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و از تصریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند ولیکن میگویند بنده باید که در حالت مخلص باشد در تعظیم و تکریم حق تا حکم من شغله ذكري عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين فرمود کسیکه باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من میدهم او را زیاده تر از آنچه بدهم سؤال کنندگان و فضل و اعظم از آنچه خواهش کند فائز گردد و حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز مشغول گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کند چنانکه بعضی محققین حنفیه گفته اند وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال الامام چون گوید امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لك الحمد فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه زیرا که هرکه موافق افتد قول او بقول ملائکه آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان وی و قبول کرده شود دعای او و در فصل اول از باب القراءة في الصلوة کلام متعلق باین مقام گذشته است متفق عليه وعن عبد الله بن ابي اوفى وی و پدر وی صحابی اند حاضر شد حدیبیه و خیبر را و هو آخر من مات من الصحابة بكوفة سنة ست او سبع وثمانين قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع ظهره من الركوع قال بود آنحضرت چون بر میداشت پشت خود را از رکوع میگفت سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض پری آسمانها و پری زمین وملء ما شئت من شيء بعد و پری آنچه بخواهی و پیدا کنی چیزی بعد از این از ممکنات معدومه این حدیث دلالت دارد بر جمع امام میان تسمیع و تحمید چنانکه مذهب شافعی است و قد مر الكلام فيه رواه مسلم وعن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال بود آنحضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع میگفت اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات وملء الارض وملء ما شئت من شيء بعد اهل الثناء والمجد ای سزاوار ستایش و بزرگی احق ما قال العبد وكلنا لك عبد سزاوار ترین چیزی که بگوید بنده و حال آنکه همه ما بندهٔ توایم این کلام است که اللهم لا مانع لما اعطيت خداوندا نیست بازدارنده چیزی را که تو دهی ولا معطي لما منعت و نیست دهنده چیزی را که تو بازداری و در بعض روایات ولا راد لما قضيت نیز آمده و نیست بازدارنده مر چیزی را که تو قضا کرده ولا ينفع ذا الجد منك الجد و سود نمیکند خداوند بخت و مال و دولت را از تو بخت و غنا بر عذاب تو بخت و جد بفتح جیم بهره و بخت و توانگری یعنی نسب فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و در روایتی بکسر جیم نیز آمده بمعنی کوشش در حرص دنیا و جمع اموال یا در گریختن از عذاب تو رواه مسلم وعن رفاعة بكسر راء ابن رافع قال گفت رفاعه صحابی انصاری بدریست و پدر او از نقبای انصار است مات سنة احدى واربعين كنا نصلي وراء النبي بودیم ما که نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلى الله عليه وسلم فلما رفع رأسه من الركعة قال پس هرگاه که برداشت آنحضرت سر خود از رکوع گفت سمع الله لمن حمده فقال رجل وراءه پس گفت مردی که در پس آنحضرت بود ربنا ولك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه ای پروردگار ما و مر تراست حمد حمدی بسیار پاک از شائبه شرک و ریا افزونی کرده شده در آن حمد بکثرت اخلاص و حضور فلما انصرف قال من المتكلم آنفا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز و فارغ شد گفت که گوینده این سخن کو قال انا گفت آن مرد من بودم گوینده این سخن قال رأيت بضعة وثلاثين ملكا گفت آنحضرت دیدم سی و چند فرشته را يبتدرونها ايهم يكتبها اول شتاب میکنند سوی این کلمه و شتابی میکردند که کدام کی نویسد نخست بجهة فضل و کرامت و قبول این سخن رواه البخاري

الفصل الثاني عن ابي مسعود الانصاري نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبه ثانیه را و او را بدری گفته اند و جمهور بر آنند که نسبت او بسوی بدر بجهت سکونت او بوده است به بدر نه بسبب حضور او غزوه بدر را ساکن شد کوفه را و وفات یافت در خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه و بعض گفته اند در سنه احدی او اثنتين واربعين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجزئ صلوة الرجل حتى يقيم ظهره في الركوع والسجود کفایت نمیکند و قبول نمی افتد نماز مرد تا آنکه راست و برابر کند پشت خود را در رکوع و سجود و این حکم محمول است بر ظاهر نزد شافعی که قومه و جلسه فرض است نزد وی و نزد ابوحنیفه که نزد وی سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغه رواه ابو داؤد والترمذي والنسائي وابن ماجه والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وعن

عقبة بن عامر قال لما نزلت گفت عقبه هرگاه که فرود آمد این آیه فسبح باسم ربك العظيم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها في ركوعكم گردانید این کلمه را یا این تسبیح را در رکوع تان فلما
نزلت پس هرگاه که فرود آمد سبح اسم ربك الاعلى قال اجعلوها في سجودكم گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد خبر نیست که مطلوبست با این امر یعنی سبحان ربي العظيم و سبحان ربي الاعلى رواه ابو داود و ابن ماجة والدارمی
وعن عون بن عبد الله عن ابن مسعود و عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود هذلی زاهد فقیه ثقه کوفی است پدر او برادر زاده عبد الله بن مسعود است برادر عبید الله بن عبد الله بن عتبه تابعیست شنید ابو هریره را و ابو موسی
و شنید از وی مسعودی و مسعر و قتاده و ابو حنیفه و گاهی او را عون بن عتبه نیز میگویند بنسبت بجد و غالب روایات وی از صحابه مرسل است و ترمذی گفته که روایت او از ابن مسعود و ابن عباس مرسل است قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ركع احدكم فقال في ركوعه چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربي العظيم ثلث مرات سه بار فقد تم ركوعه پس تحقیق تمام شد رکوع وی بر وجه سنت وذلك ادناه
و این سه بار گفتن فروترین پایه تسبیح رکوع است و گفته اند که مراد ادنای کمال است و الا اصل تمام کیا بگفتن است و سه بار گفتن داخل کمال است ولیکن ادنای کمال و اعلی پنج بار یا هفت و غایت کمال اعدی نیست
و بعضی گفته اند و بعضی تا آنکه برساند بسهو و بعض تا قریب بمقدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احیان کرده و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است و همچنین است کلام در سجود واذا سجد
فقال في سجوده و چون سجده کند یکی از ایشان پس بگوید در سجود خود سبحان ربي الاعلى ثلث مرات فقد تم سجوده وذلك ادناه رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة وقال الترمذي ليس اسناده بمتصل و گفته
ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان عونا لم يلق ابن مسعود زیرا که عون بن عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود را پس البته روایت او میان او و ابن مسعود کسی است که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد
و همی حدیث منقطع در عدد معلوم شده وعن حذيفة از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم و عنده علم المنافقين انه صلى مع النبي روایتست از حذیفه که وی نماز گذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وكان يقول في ركوعه و بود آنحضرت میگفت در رکوع خود سبحان ربي العظيم و في سجوده و میگفت در سجود خود سبحان ربي الاعلى وما اتى على اية رحمة الا وقف وسأل و نمی آمد آنحضرت بر هیچ آیت
رحمت مگر آنکه می ایستاد و سوال میکرد و میطلبید رحمت را وما اتى على اية عذاب الا وقف وتعوذ و نمی آمد بر هیچ آیت عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه میجست از عذاب رواه الترمذي وابو داود
والدارمی و روی النسائی وابن ماجة الى قوله الاعلى و روایت کرده نسائی و ابن ماجه تا قول وی سبحان ربي الاعلى و ما اتی علی آیة رحمة تا آخر ذکر نکرده و قال الترمذي هذا حديث حسن صحيح و در بعض
روایات این حدیث در صلوة لیل آمده است کذا ذکر التوربشتی

الفصل الثالث

عن عوف بن مالك صحابی اشجعی است منسوب باشجع نام مردی اول مشاهد وی خیبر است و بود با وی رایت اشجع روز فتح ساکن
شد شام را و مرد در وی سنة ثلث و سبعین روایت کرد از آنحضرت و از عبد الله بن سلام روایت کرده اند از وی از صحابه جابر و ابو هریره و مقدام بن معدی کرب و بسیاری از تابعین قال قمت گفت
ایستادم و نماز شب کردم مع رسول الله با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بعض گفته اند مراد بقیت صلوة است و آن در نماز کسوف بود فلما ركع مكث قدر سورة البقرة پس هرگاه که رکوع
کرد آنحضرت درنگ کرد در رکوع بمقدار آنچه سورهٔ بقره خوانده شود و از این حدیث ظاهر میگردد که رکوع بمقدار قیام بود که در وی سوره بقره خوانده شود چنانکه در نماز کسوف آمده است بخلاف و دیگر
برای تسویه رکوع بقیام کنند چنانکه در فصل اول در حدیث گذشت و يقول في ركوعه سبحان ذي الجبروت والملكوت والكبرياء والعظمة رواه النسائي وعن ابن جبير بضم جیم و فتح باء ای سعید بن جبیر است که از
تابعین است و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است و قصه او با حجاج ظالم مشهور است قال سمعت انس بن مالك يقول گفت شنیدم انس را که میگفت ما صليت وراء احد بعد رسول الله
نگذاردم نماز پس هیچ یکی بعد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشبه صلوة بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم من هذا الفتى که مشابه تر بود نماز وی بنماز آنحضرت از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز قال گفت ابن جبیر
فحزرنا في ركوعه عشر تسبيحات و في سجوده عشر تسبيحات پس اندازه کردیم در رکوع آن جوان ده تسبیح و سجود آن ده تسبیح یعنی در آن مقدار از زمان که وی رکوع و سجود میکرد تا ده تسبیح میگفتیم و وی هم تسبیح
میگفت باشد یا کم یا زیاده و همچنین بود حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والنسائی وعن شقيق قال ان حذيفة رأى رجلا لا يتم ركوعه ولا سجوده روایتست از شقیق بن سلمه که تابعی مشهور است که گفت
بدرستیکه حذیفه از کبار صحابه است و او صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم که بود علم منافقان نزد وی بود دید مردی را که تمام نمیکرد رکوع خود را و سجود خود را ظاهر در ترک طمانینت است و اگر شامل
اعتدال و امثال آن باشد بهتر باشد فلما قضى صلوته دعاه فقال له حذيفة ما صليت پس هرگاه که ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز خواندن حذیفه آن مرد را نزد خود گفت او را حذیفه نماز نگذارده تو
یعنی صحیح نیست این نماز که تو کرده قال گفت شقیق واحسبه قال و گمان میبرم حذیفه را که آن مرد این کلمه نیز گفت که ولو مت مت على غير الفطرة التي فطر الله محمدا صلى الله عليه وسلم اگر بمیری
تو توبه ناکرده از این چنین نماز بمیری بر غیر سنت و دین اسلام که پیدا کرده است خدای تعالی محمد را بر آن دین و این بر کمال مبالغه و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود رواه البخاري وعن ابي قتادة
قال قال رسول الله گفت ابی قتاده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسوء الناس سرقة الذي يسرق من صلوته بدترین مردم از روی دزدی کردن کسیست که میدزد از نماز خود قالوا گفتند
صحابه یا رسول الله وكيف يسرق من صلوته و چگونه میدزد از نماز خود و دزدیدن از نماز چه معنی دارد قال لا يتم ركوعها ولا سجودها گفت دزدیدن از نماز همین دارد که تمام نکند رکوع نماز را و نه
سجود نماز را چنانکه شخصی میدزد مال کسی را رواه احمد وعن النعمان بضم نون و سکون عین ابن مرة بضم میم و تشدید راء مهمله تابعی ثقه انصاریست و بعضی او را در ذکر صحابه آورده اند و آن وهم
و حق آنست که تابعی است و احادیث او مرسلست ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما ترون في الشارب والزاني والسارق گفت آنحضرت و پرسید از صحابه چه میگوئید و چه رای میبینید در شان
خمر نوشنده و زنا کننده و دزدی کننده که عقوبت معصیت آن چه مقدار است و در چه مرتبه است وذلك قبل ان تنزل فيهم الحدود و آن پرسیدن حضرت حال شارب و زانی و سارق را پیش از آن
که فرود آید در این کار با آیات حدود و ظاهر آنست که این قول راوی از بیان وجه سوال است بقوله ما ترون با آنکه بعد از نزول حدود شک نیست که اقبح و اشنع و رسوا اند قالوا الله اعلم قالوا گفتند صحابه
الله ورسوله اعلم خدا و رسول خدا دانا تر اند بدان قال گفت آنحضرت هن فواحش این گناهان کبائر اند و فاحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وی و از حد گذرد بدی او وفيهن عقوبة و در این
گناهان گرفتن سخت است واسوء السرقة الذي يسرق من صلوته و بدترین دزدی دزدی کسیست که میدزدد از نماز خود قالوا وكيف يسرق من صلوته گفتند چگونه میدزد از نماز خود یا
رسول الله قال لا يتم ركوعها ولا سجودها فرمود آنحضرت تمام نمیکند رکوع آن را و سجود آن را رواه مالك و روى الدارمي نحوه

باب السجود و فضله

باب در بیان کیفیت سجده کردن و فضیلت آن و سجود در لغت

سر بر زمین نهادن و فروتنی کردن و سر فرود آوردن و در شرع روی بر زمین نهادن بر وجه مخصوص **الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله** روایت است از ابن عباس که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان علی الجبهة والیدین والرکبتین واطراف القدمین بر پیشانی و دو دست و دو زانو و کرانهای هر دو پای که ابهم را در سجده بر زمین باید نهاد
و در روایتی بجای جبهه وجه واقع شده و در روایت دیگر جبهه و انف آمده و ازینجاست که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو را باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذهب حنیفه سجده بجبهه و انف هر دو است
و اگر یکی ازین دو کند کفایت میکند پس اگر بجبهه تنها کنند نزد امام ابوحنیفه و صاحبین در روایتی بی کراهت و اگر بانف تنها کنند نزد صاحبین جایز نیست و در روایتی از امام نیز جایز نبود و در روایت دیگر جایز با کراهت
و اما نهادن دستها و زانو با سنت است نزد حنفیه و شافعیه و فقیه ابو اللیث گوید اگر زانو ها بر زمین ننهد جایز نبود کذا فی شرح ابن الهمام و اما وضع قدمین اگر هر دو پای بردارد نماز فاسد است و اگر یکی پای دارد
مکروه است او **ولا نكفت الثياب ولا الشعر** و امر کرده شده ایم ما که گرد نیاریم و فراهم نیاریم جامها را و نه موها را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود در وقت جامها را گرد آرند تا خاک آلوده نشود یا
بی این غرض همین طور گردانند یا دامن بر زنند و بعضی کمر بستن و عذبه و دستار خلانیدن و اصل آن دارند و کمر بستن را در نماز بعضی مستحب دارند و بعضی مکروه و فراهم آوردن موی جمع کردن آنها است
و در زیر دستار و بعضی گویند که مکروه آنست که بنا بر آن بچیزی بر بندند و گره زنند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نیست متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتدلوا فی السجود اعتدال یابید
کنید در سجده کردن ظاهر آنست که مراد باعتدال طمانینت است چنانکه در رکوع و طیبی گفته مراد باعتدال در سجود آنست که هموار دارد پشت او بر زمین نهد هر دو دست را و بر دارد آرنجها را از زمین بر روی آرنج
و دور دارد شکم با از رانها **ولا يبسط احدكم ذراعيه انبساط الكلب** و باید که نگسترانید یکی از شما هر دو دست خود را همچو گستر انیدن سگ متفق علیه وعن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا سجدت فضع كفيك چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین **وارفع مرفقيك** و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مردانست اما زنان بنهند آرنجها را بر زمین و بچسپانند پهلوی
خود را که در ستر ادخل و اقرب است رواه مسلم وعن میمونة قالت کان النبی میمونه که یکی از امهات المؤمنین است گفت بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین یدیه چون سجده میکرد دور میداشت
هر دو بازوی خود را از پهلو و شکم را از رانها حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت یدیه مرت این مقدار دور میداشت و فرجه میگذاشت که اگر بزغاله میخواست در زیر دستهای مبارک وی بگذرد میگذشت
بهمه بفتح با و سکون ها بچه بز یا میش که در اول زائیده شده آنرا سخله گویند بفتح سین مهمله و سکون خای معجمه و چون بقدری کلانتر شود در او رود بهمه خوانند هذا لفظ ابی داود کما صرح فی شرح السنة باسناده و این حدیث
باین عبارت که مذکور شد لفظ ابی داود است در شرح سنت باسناد وی و لمسلم بمعناه و در روایت مسلم بامعنی وی است و لفظ وی دیگر است و آن لفظ این است که قالت گفت میمونه کان النبی بود پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اذا سجد لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت و درین روایت جافی بین یدیه مذکور نیست و بجای ارادت شاءت و بجای مرت لمرت است مقصود مؤلف اعتراض است بر صاحب مصابیح که
لفظ ابی داود را در فصل اول آورده که مقصود و موضوع برای حدیث شیخین است مناسب نیست وعن عبد الله بن مالک ابن بحینة بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله است و مالک نام پدر او است و تنوین
مالک را تنوین میخوانند و الف را بر سر ابن اثبات میکنند تا بدانند که مالک ابن بحینه است بلکه عبد الله را دو صفت است ابن مالک و ابن بحینه و وی با بن بحینه مشهور است و مشهور است و وی صحابیست حلیف
بنی المطلب بن عبد مناف از سابقانست مات فی امارة معاویة ما بین سنة اربع وخمسین و ثمان و خمسین قال کان النبی گفت عبد الله بن مالک بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه چون سجده میکرد کشاده
میداشت و فرجه میگذاشت میان دو دست خود حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت ظاهر مراد درین نماز که وی دیده جامه بر بدن مبارک نبود یا مراد ظهور موضع او است
و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن نه کدر و نه سیاه چنانچه در مردم دیگر میباشد متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی سجوده گفت ابو
هریره که میخواند آنحضرت در سجده خود این دعا را **اللهم اغفر لی ذنبی کله** خداوندا بیامرز مرا گناه مرا همه **دقه وجله** گناه باریک و بزرگ یعنی قلیل و کثیر یا صغیره و کبیره دق بکسر دال و جل بکسر جیم
این هر دو بمعنی مستعمل میشوند و میگویند ماله دق ولا جل ای دقیق ولا جلیل **واوله وآخره** و گناه اول آن و آخر **وعلانیته وسره** و گناه آشکارا و پنهان و در بعض نسخ سره بر علانیه مقدم است رواه مسلم وعن
عائشه رض قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة من الفراش گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جامه خواب و نیافتم او را نزد خود **فالتمسته** پس جستم آنحضرت را **فوقعت یدی علی بطن قدمیه**
پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت و ازینجا معلوم میشود که مس مرأة ناقض وضو نیست چنانکه مذهب ما است **وهو فی المسجد** و حال آنکه وی در سجده است و در بعض نسخ فی المسجد بفتح جیم یعنی سجده گاه **وهما**
منصوبتان و هر دو پای آنحضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده میباشند **وهو یقول** و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را **اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک** خداوندا پناه میگیرم بتو برضای تو
از خشم تو و بخشنودی تو از خشم تو و سخط بفتح سین و خا خلاف رضا **وبمعافاتک من عقوبتک** و بعافیت دادن تو و سلامت داشتن تو از آفات و کروبات از عذاب تو و سزا دادن تو بر گناهان **واعوذ بک منک**
و پناه میگیرم بتو یعنی بصفات جمالیه لطیفه تو از صفات جلالیه قهریه تو خلاصه معنی این دو فقره اول هم همین است که چون هیچکس جز تو مالک و قادر نیست پناه از تو جز بتو صورت ندارد **لا احصی ثناء علیک**
شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش را بر تو و نمیتوانم ثنا گفت ترا **انت کما اثنیت علی نفسک** چنانکه ثنا میگوئی تو بر تو هیچکس را چنانکه تو ئی نشناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا بر اندازه شناخت است رواه مسلم وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد** نزدیک ترین بودن بنده از پروردگار خود حاصل است در حالیکه سجده کننده است **فاکثروا الدعاء**
پس بسیار کنید دعا را در حالت سجده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد** چون میخواند آدمی زاد آیت سجده را پس سجده میکند **اعتزل الشیطان**
یکسو میشود **یبکی** میگرید **یقول یا ویلتی امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة** ای هلاک من و اندوه من فضیحت من امر کرده شد آدمی زاد بسجده پس سجده کرد پس مر او راست
بهشت **وامرت بالسجود فابیت فلی النار** و امر کرده شدم من بسجده پس سر باز زدم و سجده نکردم پس شد مرا آتش رواه مسلم وعن ربیعة بفتح را و کسر با بن کعب الاسلمی است معدود در اهل مدینه
و از اصحاب صفه است و بود وی رضی الله عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم و ملازم در گاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه **قال کنت ابیت مع رسول الله** بودم من که شب میگذرانیدم با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم **فاتیته بوضوئه** پس می آوردم آنحضرت را آب وضوی او **وحاجته** و میآوردم حاجتهای و خدمتهای دیگر آنحضرت را مانند جامه و مسواک و شانه و جز آن **فقال لی سل** پس گفت

آنحضرت مرا الطلب بر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت فقلت اسألك مرافقتك فی الجنة پس گفتم من سوال میکنم و میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت قال گفت آنحضرت او غیر ذلك این کلمه
بفتح واو و سکون آن و رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعده نحو آن تحقیقی است در محلش مذکور و حاصل معنی آنکه چیزی دیگر خواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم است قلت هو ذاك گفتم مدعا و
مقصود من همانست که عرض کردم دیگر نمیشود بیت من از تو هیچ مرادی و دیگر نمیخواهم همین قدر بکنی که خود مدعا گفتی قال فاعنی علی نفسك بکثرة السجود گفت آنحضرت پس مدد کن مرا به مددی تو در حصول
این مطلب شدید که مراد خود کن بر نفس خود در حصول مطلب خود را بسیار کردن سجده یعنی نماز گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شد یعنی من خود سعی میکنیم در حصول
مطلب تو اما ترا هم باید که کوششی کنی کاری کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که من علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و پرهیز نموده من روی که طریق
تحصیل شفا و تدبیر کار اینست بیت فتح قفل رحیم از کلید است ای عزیز جنبشی از دست تو میخواهند نیز رواه مسلم و از فواید این حدیث آنست که خدمت بزرگان و رضا ساختن ایشان موجب
سعادت و حصول موهبت و کرامت است و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصه موجودات است صلی الله علیه و سلم و از اطلاق سوال که فرمود سل بخواه و تخصیص
نکرد به مطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست همت و کرامت اوست صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد بیت فان من جودك الدنیا و ضرتها و من
علومك علم اللوح و القلم بیت اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن و تنبیه است بر آنکه طالب صادق را باید که مطلوب جز نعیم آخرت که باقی و دائم است
نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت و معیت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة و التحیات است و لیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن تقصیر
از خود راضی نباشد و بمجرد هوس آرزو آید و اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن است بیت کار کن کار بگذر از گفتار کاندرین کار دار و کار چه مرد آن گرفت جان برادر که
کار کرد خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع تر و تمامترین عبادتهاست چنانکه حقیقت جامعیه محمدیه است و بالله التوفیق و عن معدان بفتح میم و سکون عین ابن ابی طلحة تابعی است شنیده عمر بن
الخطاب و ابا الدرداء و ثوبان و بعض ابن ابی طلحه را گفته اند شامیست رضی الله عنه قال لقیت ثوبان مولی رسول الله گفت معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود صلی الله
علیه و سلم فقلت پس گفتم ثوبان را اخبرنی بعمل اعمله یدخلنی الله به الجنة خبر ده و بیاموز مرا کاری که بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدای تعالی بسبب آن کار بهشت را فسکت پس خاموش ماند ثوبان و
هیچ جواب نگفت ثم سألته فسکت باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت تحیر و تفکر بود در آنکه چه گوید یا برای طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر آن داند
ثم سألته الثالثة پس باز پرسیدم او را بار سوم فقال سألت عن ذلك رسول الله درین مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من ازین عمل که تو میپرسی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فقال علیك
بکثرة السجود لله پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی و نماز بسیار گذاری برای خدا فانك لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة زیرا که بدرستی که تو نمیکنی مر خدا را
سجده مگر آنکه بر میدارد و بلند میگرداند ترا الله تعالی بسبب آن سجده درجه عظیم و پایه بزرگ در درگاه عزت و قرب و حط عنك بها خطیئة و فرو می آرد و کم میکند وی تعالی از
تو بآن سجده گناهی را یعنی سجده هم سبب کفارت سیئات میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت حسنات و هر دو طریق دفع ضرر و جلب نفع موجب نجاح و فلاح است قال معدان ثم لقیت ابا
الدرداء فسألته فقال لی مثل ما قال لی ثوبان گفت معدان بعد از آن ملاقات کردم ابو الدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مرا مانند آنچه گفته بود مرا ثوبان
از سوال کردن از آنحضرت از عملی که در بهشت در آرد و جواب داد آنحضرت که آن عمل کثرت سجود است رواه مسلم الفصل الثانی عن وائل بن حجر بضم حاء و سکون جیم قال رأیت رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل یدیه گفت دیدم آنحضرت را که چون بسجده میرفت مینهاد بر زمین هر دو زانوی خود را پیش از نهادن هر دو دست خود و اذا نهض رفع یدیه قبل رکبتیه و چون برمیخواست
از سجده بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند نهادن اعضای سجده بنسبت قرب است بر زمین هر چه بزمین نزدیکتر نهادن او پیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نهادن پیشانی
و بینی ترتیبی نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعضی بینی پیشتر نهند که نزدیکتر است بزمین و شمنی گفت اگر دشوار افتد نهادن زانوها پیش از دستها بجهت عذری مانند موزه و جز آن بنهد دستها
پیشتر رواه ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرك البعیر گفت ابو هریره که گفت آنحضرت چون سجده
رود یکی از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و مینهد زانوها را پیشتر ولیضع یدیه قبل رکبتیه و باید که بنهد هر دو دست را پیش از دو زانوی خود رواه ابو داود و النسائی و الدارمی این حدیث بظاهر
مخالف حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانوها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانوها پیش از دستها و در میان ائمه نیز اختلافست جمهور ائمه ابو حنیفه و شافعی و احمد
بن حنبل در آنچه مشهور است از مذهب وی عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند زانوها را پیش از دستها مینهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتی از وی و طائفه از ائمه حدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند
دستها را پیش از زانوها مینهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت است از حدیث ابی هریره و جماعه از حفاظ آنرا تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست که عمل باقوی
و اصح کنند و بعض گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آنحضرت بسجده میرفت ابتدا میکرد برکبتین و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید
خدری آمده که ما مینهادیم دستها را پیش از زانوها پس امر کرده شدیم بنهادن زانوها پیش از دستها و باین هر دو وجه اشارت کرد مولف بقول خود و قال ابو سلیمان الخطابی حدیث وائل بن حجر اثبت من هذا گفت
خطابی که از علمای حدیث و شراح آنست که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر است ازین یعنی از حدیث ابی هریره و قیل هذا منسوخ و بعض گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بحدیث
وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم و شیخ ابن حجر یکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشده است بر من ترجیح یکی ازین دو مذهب بر دیگری از وجه سنت و الله اعلم و عن ابن عباس رضی الله عنه قال کان
النبی صلی الله علیه و سلم یقول بین السجدتین بود آنحضرت که میگفت در میان دو سجده در وقتی که سر از سجده نخستین بر داشته می نشست این دعا را اللهم اغفر لی و ارحمنی و اهدنی و عافنی و
ارزقنی رواه ابو داود و الترمذی و عن حذیفة ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول بین السجدتین رب اغفر لی در روایتیست از حذیفه که آنحضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را رب اغفر لی رواه النسائی

رواه مسلم این تشهد ابن عباس است و عمل اکثر شافعیه باین است و در مذهب ما به تشهد ابن مسعود است و آنچه در حدیث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود و میان این دو تشهد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفته اند که تشهد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفته است که صحیح ترین حدیثی که روایت کرده شده است در تشهد حدیث ابن مسعود است و در مذهب امام احمد نیز همین است و اکثر اهل علم از صحابه و تابعین برآنند تحقیق وارد شده است امر بدان و تعلیم آن و در مسند امام احمد گفته که امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن مسعود را که تعلیم کند آن را بمردم و در روایتی آمده است که گفت ابن مسعود که گرفت آنحضرت دست مرا و دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیه است و حدیث ابن عباس که گفت از افراد مسلم و روایت کرده است آنرا اصحاب کتب ستة الا البخاری و تشهد امام مالک تشهد عمر است التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبی الخ همچنین است در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است و گفته اند که تمام جائز است بهر وجه که خواند سخن در اولی و فضیلت است و بدانکه در تشهد ابن عباس در مصابیح صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بی الف و لام ذکر کرده است و مؤلف گفت ولم اجد فی الصحیحین ولا فی الجمع بین الصحیحین نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نه در جمع بین الصحیحین که کتاب حمیدیست سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام ولکن رواه صاحب الجامع عن الترمذی ولکن روایت کرده است صاحب جامع الاصول که کتب سته را جمع کرده است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب

الفصل الثانی عن وائل بن حجر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسه تشهد قال گفت ثم جلس پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجده دوم رکعت دوم نشست آنحضرت فافترش رجله الیسری یعنی پس گسترانید پای چپ خود را ووضع یده الیسری علی فخذه الیسری و نهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود وحد مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود و این موافق است بحدیثی که تصحیح کرده است بیهقی جعل مرفقه الیمنی علی فخذه الیمنی و این لفظ را بوجوه دیگر نیز خوانده اند در شرح آنرا ذکر کرده ایم وقبض ثنتین و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان و آن خنصر و بنصر باشد وحلق حلقة و بست حلقه یعنی از وسطی و ابهام چنانکه عقد ثلاث و خمسین است و مذهب حنفی است و قول قدیم شافعی ثم رفع اصبعه پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابه را فرأیته یحرکها یدعو بها پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میجنبانید آن انگشت را در حالتی که دعا میکند بوی مراد اشارتست بتوحید نزد تهلیل چنانکه گذشت رواه ابو داؤد والدارمی وعن عبدالله بن الزبیر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یشیر باصبعه اذا دعا ولا یحرکها بود آنحضرت که اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود که میجنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید که نمی جنبانید اینجا که فرمود میجنبانید مراد برداشتن اوست برای اشارت که مستلزم جنبانیدن اوست از مکانش و اینجا که فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکریر تحریک است و درین نفی مذهب امام مالک است که نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشهد و میگویند که این انگشت اتصالی برگهای دل دارد و جنبانیدن وی سبب تیقظ دل است خصوصا والله اعلم رواه ابو داؤد والنسائی وزاد ابو داؤد و زیاده کرده است ابو داؤد این لفظ را که ولا یجاوز بصره اشارته و درنمیگذشت بینائی او از اشارت وی یعنی از این انگشت که برمیداشت آنرا و اشارت میکرد بوی یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمیدید از جهت شهود معنی توحید که اشارت میکرد بآن وعن ابی هریرة قال ان رجلا کان یدعو باصبعیه گفت ابو هریره بود مردی که دعا میکرد بدو انگشت یعنی اشارت میکرد بسبابه هر دو دست و گفته اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه ابو داؤد و نسائی روایت کرده اند فقال رسول الله احد احد پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احد احد توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت که خدا یکیست رواه الترمذی والنسائی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوة وهو معتمد علی یده گفت ابن عمر نهی کرد آنحضرت از نشستن مرد در نماز و حال آنکه وی تکیه کننده است بر دست خود یعنی بنهد هر دو دست خود را در تشهد بر زمین و تکیه کند بر آنها یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخواستن رواه احمد و ابو داؤد و معنی اخیر مناسب تر است بروایت دیگر که گفت وفی روایة له و در روایتی دیگر مر ابو داؤد را آمده است که نهی ان یعتمد الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از اعتماد و تکیه کردن مرد بر دو دست وقتی که برخیزد و این روایت موافق مذهب حنفیه است و منافات دارد بمذهب شافعیه که قائلند بجلسه استراحت که مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخواستن و ایشان میگویند که این روایت ضعیف است والله اعلم وعن عبدالله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی الرکعتین الاولیین کانه علی الرضف حتی یقوم بود آنحضرت در دو رکعت اولی یعنی در جلسه اولی که برای تشهد می نشست خواه نماز ثلاثی باشد یا رباعی گویا که بر سنگ گرم کرده شده بآتش نشسته است تا آنکه برمیخواست و این کنایت است از زود برخواستن از قعده اولی و شتابی کردن در آن و رضف بفتح را و سکون ضاد معجمه و فتح نیز آمده سنگ گرم کرده شده بآتش که در شیر اندازند تا گرم کرد رواه الترمذی و ابو داؤد والنسائی

الفصل الثالث عن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را تشهد را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن را باین طریق که بسم الله وبالله بنام خدا و بتوفیق و اعانت وی التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اسأل الله الجنة واعوذ بالله من النار سوال میکنم خدا را بهشت را و پناه میجویم بخدا از آتش دوزخ رواه النسائی این نیز وجهی است از وجوه تشهد و گویا که ابتدا ببسم الله نیز از اصل تشبیه تعلیم اوست بتعلیم قرآن و نووی در اذکار خود گفته است که بخاری و نسائی گفته اند که زیادت تسمیه صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وعن نافع قال کان عبدالله بن عمر اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعها بصره روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می نشست در نماز نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود و اشارت میکرد بانگشت خود و در پی می فرستاد آن انگشت را بصر خود را یعنی در وقت اشارت نظر بانگشت میداشت چنانکه گذشت ثم قال قال رسول الله پس گفت ابن عمر گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لهی اشد علی الشیطان من الحدید هر آینه این اشارت بانگشت سبابه سخت تر است بر شیطان از آهن که بوی کشند مثل تیر و شمشیر یعنی السبابة میخواهد باین انگشت سبابه یعنی اشارت کردن بوی بتوحید و ثبات بر ایمان و قطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک و کفر رواه احمد وعن ابن مسعود قال من السنة اخفاء التشهد روایت است از عبدالله

مسعود که گفت فضیلت است پنهان و پست خواندن التحیات یعنی سنت آنست که التحیات را بلند نخوانند و جهر نکنند رواه ابوداؤد والترمذی وقال گفته است ترمذی این حدیث حسن غریب
باب الصلوة علی النبی وفضلها صلوة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و درود بر رسول صلی الله علیه وسلم و صلوة از بندگان طلب افاضهٔ رحمت شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق سبحانه بر وی صلی الله علیه وسلم و وی سبحانه امر کرده است مؤمنان را بفرستادن صلوة و سلام بر وی صلی الله علیه وسلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر برای وجوب است پس بعض گفته اند واجب است هر گاه که ذکر شریف وی بکنند و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت به نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بر آن مستحب و مسنون و مادام گذشتن اسلام و شعار آن قاضی ابوبکر گفت فرض کردانید حق جل و علا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و ذکر وی نکردانید مر آنرا وقتی معین پس واجب است که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود در آن و بعض از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی فرض کردانیده آن را در تشهد و گفته اند که این قول از شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را در آن هیچکس از علما و نزد امام ابوحنیفه واجب است صلوة فی الجمله و سنت است در تشهد و فضائل صلوات بر آنحضرت لا تعد و لا تحصی است و بنده از آن در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ایم و در رساله جدا نیز انتخاب نموده چیزی بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جایز است صلوة و سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است بانبیا و مشارکت نیست غیرشان را باتباع جایز ایشان در آن بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است جلبی که آن خلاف اولی است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه کراهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشائخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است والله اعلم

الفصل الاول عن عبد الرحمن بن ابی لیلی بفتح اللامین قال لقینی کعب بن عجرة بضم عین و سکون جیم و فتح را روایتست از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است دریافت صد و بیست صحابی را که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمیبرم که زنان مانند وی زائیده باشند ولادت یافت در شش سال که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابیست از اهل غزوهٔ احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابیست از اصحاب شجره فقال پس گفت کعب الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی آیا نفرستم برای تو هدیه و کلامی که شنیده ام آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که کسی بفرستد بطریق احترام و اکرام و آنچه بفقرا دهند بطریق ترحم و تعطف آنرا صدقه نامند فقلت عبد الرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجره را بلی بفرست و بگو فاهدها لی پس چون هدیتی دست داده است ترا بفرست آن هدیه را بمن و این تاکید است بر چیزی که مفهوم شده است از بلی فقال پس گفت کعب بن عجره سألنا رسول الله پرسیدیم ما یعنی صحابه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت چیست کیفیت درود فرستادن بر شما ای اهل بیت نبوت مقصود سوال از کیفیت درود فرستادن بر حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و ذکر اهل بیت به تبعیت و استطراد است و گویند اهل بیت کنایت از ذات شریف وی است و اهل بمعنی آل است و آل فلان میگویند و مراد ذات فلان را میدارند چنانکه در آل ابراهیم و نحو آن گفته اند و اهل بیت گفتن تلمیح است بقول حق تعالی رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و قرینه بر ارادهٔ همین معنی قول اوست که فان الله قد علمنا کیف نسلم علیک زیرا که خدا تعالی بتحقیق دانانیده ما را کیفیت سلام فرستادن بر تو که در التحیات تعلیم کردی و آنرا تعلیم الهی گفتند زیرا که تعلیم آنحضرت تعلیم الهی است زیرا که وی نطق نمیکند در احکام مگر بوحی قال گفت آنحضرت برای تعلیم کیفیت صلوة قولوا گوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم خداوندا درود بفرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستاده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم انک حمید مجید بدرستیکه تو ستوده شده بر صفات کمال و بزرگی و کرامی پس صلوة بفرست باندازهٔ کمال و بزرگی خود اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید خداوندا برکت ده و افزون کردان خیر و نعمت خود را بر محمد و بر آل محمد چنانکه برکت داده بر ابراهیم و بر آل ابراهیم متفق علیه این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند الا ان مسلما لم یذکر علی ابراهیم فی الموضعین مگر آنست که مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراهیم را در هر دو جا یعنی نه در صلوة و نه در برکت و لفظ او اینست کما صلیت علی آل ابراهیم و کما بارکت علی آل ابراهیم چون آنحضرت از آل ابراهیم است تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل جمع اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آمده و باین معنی واقع شده است که آل کل مؤمن تقی و در روایتی کل مؤمن تقی و ظاهر آنست که مراد در حدیث معنی اتباع باشد و بعض آل را تفسیر باهل بیت کنند یعنی کسی که حرام است بر وی صدقه و مراد بنو هاشم اند و امام فخر رازی گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت ازواج و اولاد آن حضرت اند و علی نیز از ایشان است بجهت اختلاط و معاشرت وی با فاطمه رضی الله عنهما و گاهی مخصوص بفاطمه و علی و حسن و حسین افتد چنانکه قصه مباهلت و حدیث کساء دال است بر آن و خطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم را مخصوص بایشان داشته اند و حق آنست که ازواج مطهرات نیز داخل این خطاب اند زیرا که سوق آیت قرآنی منادی است بدخول و وجه تطبیق درین اقوال آنست که بیت بیت نسب است چنانکه اولاد جد قریب اهل بیت فلان گویند باین معنی بنو هاشم اهل بیت آنحضرت اند صلی الله علیه وسلم و بیت بیت سکنی و باین معنی ازواج داخلند و بیت ولادت و اولاد آنحضرت اهل بیت ولادت اند و کلام درین مقام در خاتمهٔ رساله که در ذکر مبشرین بجنت مسمی بتحقیق الاشاره فی تعمیم البشاره تالیف یافته است مشبع تر کرده شده است اما نظر آنکه درین حدیث اشکال کرده شده است که قضیهٔ تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جوابها داده شده است که شهرت و ظهور کافیست در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند که تا این معنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد و تمامهٔ اجوبه و ما فیها در رساله جدا نوشته ایم بجا باید نگریست و عن ابی حمید بضم حا و فتح میم الساعدی بکسر عین قال گفت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله کیف نصلی علیک چگونه درود فرستیم بر تو فقال رسول الله پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قولوا بگوئید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم است و گفته اند که در روایت احمد ذکر ابراهیم در صلوة و آل ابراهیم در برکت است انک حمید مجید متفق علیه و شیخ ابن حجر گفته است که حق آنست که ذکر محمد و ابراهیم و همچنین ذکر آل محمد

وآل ابراهیم در اصل حدیث ثابت است وبعضی رواة آن را حذف کرده وبعضی نکرده وبالجمله این صیغه صلوة بالفاظ مختلفه آمده است وخواندن آنچه در حدیث اول مذکور شد کافیست که در صحیحین است
وبعض روایات وارحم محمدا وآل محمد کما رحمت وترحم بر آنحضرت در حق وی رسیده است کذا قالوا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا هر که
هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدایتعالی بر وی ده بار واشکال اینجا میپرسند که چگونه روا باشد که بر آنحضرت درود یکبار بود و بر مصلی ده بار جوابش آنست که یکبار صیغت فعل مصلی
که بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزای آن ده درود از درگاه رحمت حق بوی میرسد از اینجا لازم نمی‌آید که بر آنحضرت که از جناب حق یک درود میرسد واگر فرضا یکی هم باشد شاید که
آن یکی در شرف ونفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکه یک جوهر ثمین برابر صد هزار فلس باشد الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوة واحدة صلی الله
علیه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطیئات فرود افکنده وکم کرده میشود از وی ده گناه ورفعت له عشر درجات وبرداشته وبلند کرده میشود مراورا ده پایه در قرب حق رواه النسائی و
عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولی الناس بی یوم القیمة اکثرهم علی صلوة نزدیکتر وپیوسته‌ترین مردم بمن در قیامت بیشترین ایشانست در درود گفتن بر من چنانکه در حدیث دیگر
واقع شده است که کثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد وسببش همین است که بجهت حصول قرب بآنحضرت نور رحمت حق که فایض میگردد بر جوهر شریف وی بکسی
نیز میرسد که حقیقت معنی شفاعت است رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض یبلغونی من امتی السلام بدرستیکه مر خدایتعالی را فرشتگانند سیاحت کنندگان
در زمین که میرسانند مرا از امت من سلام وصلوة که میگویند بر من رواه النسائی والدارمی ودر خبر دیگر آمده است که میبرند نام او ونام پدر او ومیگویند یا رسول الله فلان بن فلان
چنانکه میگوید بنده بیچاره مسکین عبد الحق بن سیف الدین غفر الله السلام تشعر لک البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج جان میدهم در آرزو ای قاصد آخر بازگو در مجلس
آن نازنین حرفی که از ما میرود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علی نیست هیچ یکی که سلام میفرستد بر من الا رد الله علی روحی مگر آنکه باز میفرستد خدایتعالی بر من
روح مرا حتی ارد علیه السلام تا آنکه رد میکنم بر وی سلام را یعنی جواب سلام وی میگویم رواه ابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر ودر اینجا اشکال می‌آرند که مضمون این حدیث مخالف حدیث حیات
آنحضرتست صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که رد روح بر آنحضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات وجواب میدهند که مراد بعود روح
نه عود اوست ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت وتوجه اوست باین عالم وسماع صلوة وسلام امت وآنحضرت مشغولست در برزخ باحوال ملکوت ومستغرق است در مشاهده رب العزت
چنانکه در دنیا در حالت وحی بیخود وبیخبر میبود وازین تعبیر کرده شده از افاقت وی از آن مشاهده واستغراق برد روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت وانا بالمسجد الحرام یعنی
بیدار شدم وحال آنکه من در مسجد حرام ام ومعراج در خواب نبود بر مذهب حق پس مراد افاقت وبرآمدن اوست از مشاهده آن عالم ونیز حیات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم ورد
روح ببدن ایشان بعد از واقعه موت است یکبار بجریان سنت الهی وبعد از آن هیچ زمانی خالی نیست از صلوة وسلام امت ومفارقت روح در وی مرة بعد اخری نکرده وانجل التعذیب
که واجبست تنزیه ساحت عزت وکرامت وی صلی الله علیه وسلم از آن پس باید که دائم در حیات باشد فافهم وبالله التوفیق سخن در آن مانده که این فضیلت رد سلام از آنحضرت مخصوص
بزائران قبر شریف اوست مثل اهل حرمین که سلام گویند یا عام است مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد وغیر آن وظاهر همین است الا آنکه سلام زائران را بنفس شریف بیواسطه
سماع کند ودرود وسلام کننده بر دیگران بواسطه ملائکه سیاحین بود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد وعنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول نیز روایت آمد
از ابی هریره که گفت شنیدم آنحضرت را که میفرمود لا تجعلوا بیوتکم قبورا مگردانید خانهای خود را مانند گورها که مثل مرده‌ها افتاده خفته باشید وهیچ عبادتی ونمازی در وی نمی‌کرده
باشید وچنانکه در مساجد عبادت میکنید واکتساب انوار مینمائید چیزی از آن در خانها نیز میکرده باشید تا انوار وبرکات آن شامل خانه واهل خانه نیز شود وفرائض را در مسجد بگذارید ونوافل
در خانها افضل است از گزاردن آن در مسجد یا مراد آنست که در خانه مرده را دفن نکنید ودفن آنحضرت در خانه از خواص وی است صلی الله علیه وسلم ولا تجعلوا قبری عیدا ومگردانید
قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید بر آن بزینت وسرور ولهو ولعب که موجب غفلت است چنانکه یهود ونصاری بر قبور انبیای خود کنند وبعضی گویند که مراد آنست که زیارت مرا
مثل عید نسازید که در سالی جز یکبار حاضر نیائید پس این ترغیب وتنبیه است بر کثرت زیارت وحاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه رزقنا الله وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم
ودرود فرستید بر من ومانده نکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید بیت در راه عشق مرحله قرب وبعد نیست میبینمت عیان ودعا میفرستمت ودرینجا
تسلیه وتبشیر است مر بعض مشتاقان را که اگر بسبب دوری صوری از سعادت قرب صوری محروم باشند باید که از توجه وحضور قلبی غافل نباشند وخود را از ساحت حضور دور خیال نکنند که
بوسیله صلوة وسلام ووصول آن بحضرت نزدیک اند صحیح قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است رواه النسائی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هم از ابی هریره روایت
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رغم انف رجل ذکرت عنده فلم یصل علی خاک آلوده شده باد بینی مردی یعنی خوار باد وهلاک باد مردی که ذکر کرده شوم یعنی برده شود نام من نزد آن مرد ودرود
نفرستد بر من ظاهر این حدیث آنست که هر بار که در مجلس نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم برده شود درود فرستادن واجب گردد از جهت ورود وعید بر ترک آن مگر آنکه گویند آنچه دلیل وجوب است
لحوق وعید بعذاب آخرت است واین وعید برغم انف نه از آن قبیل است وغایت آن دلالت بر استحباب وفضیلت است یا آنکه میگویند در امثال این عبارات حقیقت دعا مراد
نیست بلکه مراد نوعی از تقبیح وتوبیخ است ورغم انف رجل دخل علیه رمضان ثم انسلخ قبل ان یغفر له خاک آلوده شده باد مردی که در آید بر وی ماه رمضان پس تمام کند وبیرون رود پیش از آنکه
آمرزیده شود مر آن مرد را یعنی عبادت نکند وقیام بحق ایام ننماید که سبب آمرزش وی گردد ورغم انف رجل ادرک عنده ابواه الکبر او احدهما فلم یدخلاه الجنة [illegible]
[illegible] که سبب دخول بهشت یعنی نیکی کنند با ایشان [illegible]

در خانها کنند وگزاردن نوافل

خود آمدن او بهشت داشته شوند رواه الترمذی وعن ابی طلحة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء ذات یوم والبشر فی وجهه روایت است از ابی طلحه انصاری که صحابی مشهور است زوج ام انس نام او زید بن سهل آنحضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم او ابو طلحه در لشکر بهتر از صد مرد است آمد آنحضرت روزی یعنی پیش یاران خود و حال آنکه اثر خوشحالی و تازگی و کشادگی در روی مبارک بود فقال پس گفت آنحضرت انه جاءنی جبرئیل
بدرستیکه شان این است که آمد مرا جبرئیل فقال پس گفت جبرئیل ان ربک یقول بدرستیکه پروردگار تو میگوید اما یرضیک آیا راضی نمیسازد ترا یا محمد ان لا یصلی علیک احد من امتک الا صلیت علیه عشرا
ولا یسلم علیک احد من امتک الا سلمت علیه عشرا این که صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو مگر که صلوة بفرستم من بر وی ده بار و سلام از من بشارت است یا بجهت شکرانه قدر و بزرگی او است نزد خداوند
سبحانه یا بجهت حصول ثواب مرامت را که غایت حرص و خواهش آنحضرت طلب خیر است برای ایشان رواه النسائی والدارمی وعن ابی بن کعب قال قلت روایت است از ابی بن کعب که از فضلاء
صحابه است و احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است گفت گفتم یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک بدرستیکه من بسیار میفرستم درود را بر تو یعنی میخواهم که بسیار فرستم فکم اجعل لک من صلوتی
پس چه مقدار از زمان بگردانم و معین سازم برای تو یعنی برای درود فرستادن بر تو از صلوة خود یا مراد آنست که درود بسیار میفرستم ولیکن میخواهم که آنرا اعدادی و وقتی معین سازم و شیخ ابن حجر
در شرح خود گفته که مراد از صلوة دعا است یعنی من زمان معین دارم که در آن برای نفس خود دعا میکنم میخواهم که درود بر تو فرستم و بسیار فرستم چه مقدار از آن زمان برای درود فرستادن
بر تو صرف کنم پس حضرت صلی الله علیه وسلم اختیار او گذاشت و فرمود هر چند بیشتر کنی بهتر فقال ما شئت پس فرمود هر مقداری که میخواهی از زمان صلوة خود بر درود صرف کن قلت الربع ابی بن کعب
میگوید گفتم من که چهاریک از زمان صلوة خود صرف کنم بر درود قال ما شئت گفت آنحضرت هر چه میخواهی بکن اگر ربع میخواهی ربع بکن فان زدت فهو خیر لک پس اگر زیاده کنی از ربع بهتر است مر ترا
قلت النصف گفتم نصف زمان را بگردانم برای درود قال ما شئت گفت آنحضرت هرچه میخواهی نصف کن اگر نصف میخواهی فان زدت فهو خیر لک پس اگر زیاده کنی بهتر است مر ترا قلت فالثلثین
گفتم پس دو ثلث زمان را بگردانم برای درود قال ما شئت فان زدت فهو خیر لک قلت اجعل لک صلوتی کلها گفتم بگردانم برای تو همه زمان دعای خود را همه قال اذن تکفی همک ویکفر لک ذنبک گفت
آنحضرت آنگاه که همه زمان خود را برای صلوة من میگردانی کفایت کرده میشود و برآورده میشود همه مقصودهای تو دینی و دنیائی و پوشیده میشود برای تو همه گناهان تو ظاهر و باطن
و اول و آخر رواه الترمذی و سبب انجاح مرام در صلوة بر حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام آن است که چون بنده سوال طلب غرض خود در محاب و مرضی خدا و رسول خدا صرف کرد بصدق
و اخلاص و بر ابر حجاب مطالب نفس خود ایثار نمود لا جرم مستحق جزای کامل و قابل فیض خاص و مستوجب کفایت جمیع مهمات گشت من کان لله کان الله له من شغله ذکری عن مسئلتی الحدیث ومن یتق الله
یجعل له مخرجا الآیة نیز دلیل آن است چون شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی رحمة الله علیه این مسکین را بزیارت مدینه طیبه وداع میکرد فرمود بدانید و آگاه باشید که درین راه هیچ عبادتی بعد از
ادای فرائض چون صلوة بر حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم نیست باید که تمام اوقات خود را صرف آن کنید و بچیزی دیگر مشغول نشوید عرض کرده شد که آنرا عددی معین هم باشد
فرمود اینجا تعیین عدد شرط نیست چندان بخوانید که بدان رطب اللسان شوید و برنگ آن رنگین شوید و مستغرق گردید وعن فضالة بن عبید بضم فاء وفتح ضاد معجمه و عبید بضم عین وفتح باء ابو محمد انصاری اوسی صحابی
اول مشاهد وی احد است و بیعت کرده تحت الشجرة و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی شد قضای دمشق را برای معویه در زمان خروج او بصفین و مات بها سنه
ثلث و خمسین بر قول اصح قال بینا رسول الله گفت فضاله در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قاعد نشسته بود اذ دخل رجل فصلی ناگاه درآمد مردی پس نماز گذارد فقال پس گفت آن مرد بعد از
نماز اللهم اغفرلی وارحمنی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عجلت ایها المصلی شتابی کردی ای مصلی که دعا کردی پیش از حمد خدا و صلوة بر من اذا صلیت فقعدت چون نماز
گذاری پس نشینی بعد از نماز احتمال دارد که مراد قعده نماز باشد یا نشستن بعد از فراغ از نماز برای دعا و این اظهر و اوفق است بسیاق حدیث فاحمد الله بما هو اهله پس ثنا گو بر خدا بچیزی که وی تعالی
اهل آنست از صفات کمال و صل علی و درود فرست بر من ثم ادعه پس تر دعا کن خدا را و درخواست کن از وی هرچه میخواهی تعلیم کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن مرد را آداب دعا که
پیش از دعا حمد و صلوة باید گفت بعد از آن دعا کرد و از احادیث دیگر معلوم شده است که بعد از دعا نیز حمد باید گفت و درود فرستاد قال گفت فضاله بن عبید که راوی حدیث است
ثم صلی رجل آخر بعد ذلک پس نماز گذارد مردی دیگر بعد از مرد نخستین فحمد الله وصلی علی النبی پس حمد گفت این مرد خدا را عز و جل و درود فرستاد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال له النبی پس گفت
مر این مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایها المصلی ادع تجب ای مصلی دعا کن هرچه خواهی اجابت کرده میشوی و قبول کرده میشود دعای تو رواه الترمذی و روی ابو داود والنسائی نحوه وعن عبد الله
ابن مسعود رض قال کنت اصلی والنبی گفت ابن مسعود بودم من که نماز میکردم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاضر حاضر بود و در بعض نسخ صحیحه لفظ حاضر موجود است و در بعض نسخ لفظ حاضر که موجود نیست
مقدر و مراد است و ابو بکر و عمر معه و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما نیز با آنحضرت حاضر بودند فلما جلست بدأت بالثناء علی الله پس هرگاه که نشستم بعد از گذاردن نماز آغاز کردم بحمد و ثنا بر خدای
عز و جل ثم الصلوة علی النبی پس تر ابتدا کردم بدرود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم دعوت لنفسی پس تر دعا کردم برای خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سل تعطه سل تعطه سوال کن داده
میشوی سوال کن داده میشوی هرچه میخواهی و مطلبی این کلمه را مکرر فرمود بقصد تاکید و طلب مزید رواه الترمذی الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان
یکتال بالمکیال الاوفی یکتال بصیغه مجهول و ضم آن هر دو تصحیح کرده اند بر وجه اول معنی این میشود کسیکه شاد میگرداند او را که به پیمانه ثواب دهند و بر وجه ثانی پیموده شود برای او ثواب به پیمانه تمام تر و بسیار تر
یعنی کسیکه میخواهد که حاصل کند مراد او بر وجه اتم و اکمل اذا صلی علینا اهل البیت فلیقل چون صلوة بفرستد بر ما که اهل بیت نبوت و کرامتیم پس باید که بگوید و همچنین درود بفرستد که اللهم
صل علی محمد النبی الامی وازواجه امهات المؤمنین وذریته واهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید امی لقب خاص آنحضرت است که مذکور است در توریة و انجیل و سائر کتب سماویه و امی
در لغت کسی را گویند که خواندن و نوشتن نداند و در مکتب نرفته و از کسی نیاموخته منسوب بام یعنی همچنانکه از شکم مادر بر آمده است نظم نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله
آموز صد مدرس شد یتیمی که ناکرده قرآن درست کتب خانه چند ملت بشست بتعلیم آداب او را چه حاجت که او خود ز آغاز آمد مؤدب و آنحضرت را با وجود صحت معنی

ای منسوب بام القری که نام مکه معظمه است نیز میگویند یا منسوب بام الکتاب که نام لوح محفوظ است در کتب ملکوت سبق ادبی بی معلم خوانده نیز میخوانند صلی الله علی النبی الامی وآله وسلم رواه ابو داود وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البخیل الذی من ذکرت عنده فلم یصل علی بخیل سخت و تمام در بخل کسی است که ذکر کرده شوم من و برده شود نام من نزد وی پس درود نفرستد بر من یعنی آن بخیل است که نفس
خود را با وجود میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوان کرد و بخل از وی دور نمیکند زیرا که بحکم کسل و غفلت یک کلمه بنام آن سرور نمیتواند از نفس خود بیرون آورد و ادای حق و شکر نعمت گذارد و ادعای محبت وفا
جای آنست که جانها فدای او کنند چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرند شعر مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست رواه الترمذی ورواه احمد
عن الحسین بن علی رضی الله عنهما وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب معانی این الفاظ و توجیه تجامع این صفات در حدیث واحد در مقدمه معلوم شد فتذکر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من صلی علی عند قبری سمعته کسیکه درود بفرستد بر من نزد قبر من میشنوم من صلوة او را ومن صلی علی نائیا ابلغته وکسیکه درود بفرستد بر من از دور نه در حضور قبر رسانیده شود صلوة او مرا که ملائکه سیاحین
میرسانند و بر هر تقدیر درود و سلام میکنیم و جواب سلام وی میگوییم از اینجا میتوان دانست که سلام بر آنحضرت چه فضیلت دارد و سلام گوینده بر آنحضرت را خصوصا بسیار گوینده را چه شرف
است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت بس است چه جای آنکه هر سلام را جواب شنود شعر نیست بهر سلام مکن رنجه در جواب آن لب که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو رواه البیهقی فی
شعب الایمان وعن عبد الله بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه وملائکته سبعین صلوة عبد الله بن عمرو گفت کسیکه درود بفرستد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یک درود فرستد خدای تعالی بروی و فرشتگان وی هفتاد درود این قول عبد الله بن عمرو است اما از حضرت شنیده گفته است چه ثواب اعمال و کمیت و کیفیت جز شنیدن از حضرت نبوت
نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت رواه احمد وعن رویفع بضم را و فتح واو و سکون یا و کسر فا صحابیست بن ثابت انصاری معدود است در مصریین
امیر کرده بود او را معویه بر طرابلس پس غزا کرد افریقیه را سنه سبع واربعین ومات برقة وقیل بالشام سنه ست وخمسین و جست از اهل مصر روایت میکنند ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم گفت قال من صلی علی محمد کسیکه درود فرستد بر محمد وقال و بگوید اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیمة خداوندا فرود آر محمد را در جای نشستگاه که نزدیک کردانیده شده است نزد تو
روز قیامت وجبت له شفاعتی واجب میگردد مر او را شفاعت من اگرچه شفاعت آنحضرت ثابت است مر تمامه مسلمانان را اما گوینده این درود را باین صیغه واجب و متحتم است و
شفاعتی خاص و در حق وی مخصوص است در آن چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است رواه احمد وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی دخل
نخلا تا آنکه در آمد در نخلستان فسجد پس سجده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطال السجود پس دراز کرد سجده را حتی خشیت ان یکون الله تعالی قد توفاه تا آنکه ترسیدم من که باشد خدا
تعالی که بتحقیق میرانیده است آنحضرت را قال فجئت انظر گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم در حالتی که نگاه میکنیم فرفع رأسه پس برداشت سر خود را فقال پس فرمود مالک چه شده است
ترا و چه میبینی تو فذکرت ذالک له پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را که مگر میرانیده است او را خدای تعالی قال فقال ان جبرئیل علیه السلام قال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که جبرئیل گفت مرا الا ابشرک ان الله عز وجل یقول لک آیا بشارت ندهم ترا که بتحقیق خدای عز وجل میگوید ترا من صلی علیک صلوة صلیت علیه کسیکه درود فرستد بر تو صلوة فرستم
بروی ومن سلم علیک سلمت علیه وکسیکه سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروی رواه احمد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عمر ان الدعاء موقوف بین السماء والارض بدرستیکه دعا بداشته
کردانیده میشود میان آسمان و زمین یعنی لا یصعد منه شیء بالا نمیرود و بالا برده نمیشود از آن دعا چیزی حتی تصلی علی نبیک تا آنکه درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف
بر درود فرستادنست و درود خود مستجاب و مقبول است مقصد قبول و اصل موصول است بطفیل و توسل آن دعا بمحل قبول میرسد شعر مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد دست در پای
کبوتر زد و ناگاه رسید رواه الترمذی باب الدعاء فی التشهد در کتب فقه مذکور است که بعد از خواندن التحیات و درود دعا کند هرچه خوش آید او را بعد از آنکه مشابه بکلام ناس
نباشد سوال و طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب تشهد از حدیث ابن مسعود گذشت که ثم لیتخیر من الدعاء اعجبه الیه و ادعیه مخصوص از آنحضرت نیز آمده و اما که مراد اعجب
از همین ادعیه ماثوره خواهد بود و بالجمله توسل و تمسک باین ادعیه اولی و افضل و اکمل است از جهت بودن آنها تمامتر و جامعتر مر مقاصد دنیا و آخرت را و بالله التوفیق الفصل الاول عن عائشة رضی الله
عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو فی الصلوة بود آنحضرت که دعا میکرد در نماز یعنی بعد از تشهد یقول میگفت اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب
گور که مذکور بود و بیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و پناه میجویم بتو از ابتلاء و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان برآید و دعوی
خدائی کند و باشد رواج خوارق عادت بر دست وی ظاهر گردد و مردم را گمراه کرداند و تفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعة بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کرده
میشود بر دجال علیه اللعنة و بر عیسی علیه السلام و لکن چون مطلق واقع شود مراد عیسی علیه السلام افتد و نیز اراده آن ملعون مقید کرداند بدجال چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه
وی و حضرت عیسی علیه السلام باین نام و آنچه متعلق است بدان در محلش بیاید ان شاء الله تعالی واعوذ بک من فتنة المحیا والممات و پناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی و مردن و مراد بفتنه
محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف کردد از راه راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت و بفتنه ممات وسوسه شیطان
در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسه شیطان را داخل فتنه محیا دارند و فتنه ممات مخصوص بفتنه قبر نیز وجهی دارد اللهم انی اعوذ بک من المأثم خداوندا من پناه میجویم بتو از گناه و از
هر که سبب وقوع در اثم گردد والمغرم و از وام که بر گردن نشیند و ادای آن دشوار افتد یا در معصیت کند اما اگر در طاعت و کار خیر کند و از وفای آن عاجز نباشد از محل استعاذت نیست
و با وجود آن امر دینی صعوبتی است شاید که بمیرد و ورثه وفا بدان نکنند و گرفتار ماند و چون آنحضرت استعاذت میکرد از وام و در نظرها کار آن آسان مینمود فقال له قائل پس گفت
مر آنحضرت را گوینده از صحابه ما اکثر ما تستعیذ من المغرم چه بسیار است استعاذه تو از وام فقال پس بیان کرد آنحضرت قباحت وام و شناعت آن را و گفت ان الرجل اذا غرم حدث بدرستیکه مرد چون

وام دار میشود و سخن میکند با مردم از احوال معاملت خود و اظهار فقر و فاقه تا دین بدهند یا در تمهید عذر خود در تقصیر ادای آن دروغ میگوید پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب ست بقول او و
وعده میدهد خلف وعده میکند بر وفای آن در مستقبل پس خلاف وعده میکند متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ احدکم من التشهد الآخر گفت آنحضرت چون فارغ گردد یکی
از شما از تشهد پسین فلیتعوذ بالله من اربع پس باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر المسیح الدجال رواه مسلم وعن ابن عباس ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما یعلمهم السورة من القرآن روایت است از ابن عباس که آنحضرت می آموزانید صحابه را این دعا را چنانچه می آموزانید سوره از قرآن را تاکید و اهتمام
و امر بخواندن و تعهد بحفظ آن یقول قولوا میگفت بگوئید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا والممات
رواه مسلم وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله علمنی دعاء ادعو به فی صلوتی ابوبکر صدیق بآنحضرت عرض داشت که بیاموزان مرا ای پیغمبر خدا دعائی که دعا کنم آن در
نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنکه دعائیکه متعارف و معتبر بود خواندن آن در نماز درین محل بود قال قل گفت آنحضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را اللهم انی ظلمت نفسی
ظلما کثیرا خداوندا بتحقیق من ستم کرده ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات کثیرا بثای مثلثه است و در بعض روایات مسلم کبیرا بموحده آمده و امام نووی در اذکار گفته که اگر در
خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد ولا یغفر الذنوب الا انت و نمی آمرزد همه گناهان بندگان را هیچ کس مگر تو فاغفر لی مغفرة من عندک پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص از نزد خود وارحمنی و
رحمت و مهربانی کن مرا انک انت الغفور الرحیم بدرستیکه توئی آمرزنده گناهان و مهربانی کننده بر بندگان متفق علیه وعن عامر بن سعد عن ابیه روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص که تابعی ثقه است
شنیده پدر خود را و عثمان و عائشه را و شنیده از وی زهری و غیره روایت میکند از پدر خود قال گفت سعد کنت اری رسول الله بودم من که می دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یسلم عن یمینه
وعن یساره سلام میداد از جانب راست و از جانب چپ حتی اری بیاض خده تا آنکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی بمقداری روی در سلام میگردانید که رخسار روشن او
دیده میشد زهی سعادت کسیکه در پهلوی او میبود و نسبت کاشکی اندر نمازم جا شود در پهلوی تو تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو رواه مسلم وعن سمرة بفتح سین وضم میم صحابی مشهور
احوال او در مواضع دیگر نوشته شده بن جندب بضم جیم و دال بفتح و ضم آمده قال کان رسول الله گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة چون میگذارد نماز را اقبل علینا
بوجهه توجه میکرد بر ما بر روی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن یکی از دو جانب روی راست یا چپ و اقرب آنست که مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام
و فراغ از نماز گاهی بر میگشت بجانب دست راست و گاهی بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاهی روی بجانب قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست رواه البخاری وعن
انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینصرف عن یمینه بود آنحضرت که بر میگشت از نماز از جانب دست راست خود رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال گفت ابن مسعود لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من
صلوته باید که نگرداند یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آن را بقول خود یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه بداند و اعتقاد کند یکی از شما که حق است و لازم است بروی که
بر نگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود یری بفتح یا و ضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره هر آئینه بتحقیق
دیدم من آنحضرت را بسیار که بر میگشت از جانب چپ خود متفق علیه حاصل مقام آنکه آنحضرت بعد از سلام دادن گاهی بر میگشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار و در بیشتر احوال
انچنین بود که سلام میداد و دعا میخواند و بجانب حجره شریف که در جانب یسار است میرفت و گاهی بر عکس این میکرد از جانب یسار بر میگشت و بجانب یمین می نشست و اول را بر آن
حمل کرده اند که در وی تیامن است و فعل آنحضرت در اکثر احوال انچنین بود و لیکن ابن مسعود ذم میکند که ثانی اگر چه رخصت است و کم بود اما در سنت اعتقاد وجوب باید گرفت و از
ترخیص شارع اعراض نباید نمود که در حدیث آمده است که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای او و شافعیه ازین حدیث
استنباط کرده اند که مصلی را باید که بر گردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه منزل او در آن جانب است یا کاری دارد و آن جانب بجانب یمین بر گردد و از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه نیز همچنین مرویست و باز گاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست و روی بجانب ایشان میکرد و پشت بسوی قبله اگر کاری میداشت با ایشان و خطابی
میکرد و سخنی میگفت چنانکه در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه و در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون فارغ میشد از نماز بامداد استقبال
میکرد بوجه شریف خود اصحاب را و میگفت آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی طلب میکرد خوابی را که در وی بشارت فتح مکه بود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر درین معنی است فتدبر وعن
البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله گفت براء ابن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میگذاردیم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه دوست میداشتیم که
باشیم در جانب راست آنحضرت یقبل علینا بوجهه که اقبال و توجه آرد بر ما بر روی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آنکه روی بجانب چپ کند نظر شریف
بجانب ما افتد و اول بشاید جمال او مستسعد شویم و بخطاب کریم وی مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از مواجهت شریف او نمائیم خصوصا در وقت رجوع وی از جناب حق
و انصراف از صلوة که قرة العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه وسلم و این یکی از وجوه فضیلت ایستادن است در جانب یمین امام و بهر آنکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم امر میکرد بزرگان صحابه را که نزدیک بوی بایستند قال فسمعته گفت براء بن عازب پس شنیدم آنحضرت را یقول میگفت آنحضرت بعد از سلام در دعای که میکرد رب
قنی عذابک ای خداوند نگاه دار مرا از عذاب خود یوم تبعث او تجمع عبادک روز قیامت که برانگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را او تجمع شک راویست که تبعث گفته یا تجمع
اینجا معلوم میشود که بندگان خاص و مقربان درگاه از عذاب وی میترسند و برحمت وی پناه میجویند و این برای تعلیم امت است که از ادب درگاه آگاه باشند رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم کن اذا سلمن من المکتوبة قمن گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض بر میخواستند و میرفتند و ثبت

مردان و ثبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن صلی من الرجال ما شاء الله و برجای خود میبود آنحضرت و هرکه نماز گذارده بود از مردان تا زمانیکه خواسته بود خدا پس گاهی همین قدر می نشست که (بگوید)
اللهم انت السلام ومنک السلام الی آخره و گاهی بقدری می نشست و دعا میکرد و قرآن میخواند و تبلیغ احکام میکرد و گاهی می نشست در مصلای خود تا بر آمدن آفتاب بنا بر اختلاف
احوال و مقتضیات آن فاذا قام رسول الله پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قام الرجال می ایستادند مردان رواه البخاری و سنذکر حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک ان شاء الله
تعالی و سر انجام است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را که در وی ذکر نشستن آنحضرت است بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت نیز در وی واقع است و مؤلف
ذکر آن حدیث را دران باب مناسب تر دیده الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ پس گفت
آنحضرت بدرستیکه من هر آینه دوست میدارم ترا ای معاذ فقلت و انا احبک پس گفتم و من دوست میدارم ترا یا رسول الله قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوة گفت آنحضرت پس ترک مکن اینرا
که گوئی در پس هر نماز این دعا را ظاهرا ایراد این حدیث در باب الدعاء فی التشهد خواندن اوست بعد از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادت معلوم میشود که خواندن او بعد
فراغ از نماز بود رب اعنی علی ذکرک و شکرک وحسن عبادتک ای پروردگار من یاری ده مرا بر یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو و بجای آوردن آن بصفت شهود
و مراقبه که الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه الحدیث رواه احمد و ابو داؤد و النسائی الا ان ابا داؤد لم یذکر لیکن ابو داؤد ذکر نکرده است این کلمه که قال معاذ و انا احبک و
این حدیث مسلسل است باین فعل اخذ بیدی و بقول انا احبک و بکتابت حروف نیز از قبل بعضی از علمای یمن رسیده است والحمد لله علی ذلک وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یسلم عن یمینه بود آنحضرت که سلام میداد از راست خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله حتی یری بیاض خده الایمن تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار راست وی وعن یساره
و سلام میداد از چپ خود و میگفت السلام علیکم ورحمة الله حتی یری بیاض خده الایسر تا آنکه دیده میشد سفیدی رخسار چپ وی رواه ابو داؤد و الترمذی و النسائی و لم یذکر الترمذی و ذکر
نکرده است ترمذی این کلمه را حتی یری بیاض خده نه در ایمن و نه در ایسر و همین مقدار آورده کان یسلم عن یمینه السلام علیکم ورحمة الله و همچنین در جانب دیگر و این ائمه این حدیث را از عبد الله
بن مسعود روایت کرده اند و رواه ابن ماجة عن عمار بن یاسر و روایت کرده است او را ابن ماجه از عمار بن یاسر و معلوم نشد که ابن ماجه موافق ابو داؤد و نسائی است در ذکر حتی یری بیاض
خده یا با ترمذیست در عدم ذکر آن و هو الظاهر وعن عبد الله بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی گفت ابن مسعود بود بیشتر برگشتن پیغمبر صلی الله علیه وسلم من صلوته از نماز خود الی شقه الایسر الی حجرته
بسوی پهلوی چپ خود بجانب حجره خود که بجانب ایسر مسجد بود رواه فی شرح السنة وعن عطاء الخراسانی عن المغیرة قال قال رسول الله روایتست از عطای خراسانی که از مشاهیر تابعین است
و عجمی است ولادت یافت سنة خمسین و وفات یافت سنة خمس و ثلثین و مائة ابو حاتم گفت ثقه است و نسائی گفته لاباس به روایت کرد از وی مالک و معمر از مغیرة بن شعبه
که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لایصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیه حتی یتحول نگذارد امام جائی که گذارده است در وی تا آنکه بر گردد و انتقال کند از جای خود بجای دیگر و گفته اند
که این حکم مخصوص بامام نیست بلکه شامل است مقتدیان را نیز و وجه تحول امام آنست که توهم نکند کسیکه هنوز در نماز فرض است و بعضی گویند که وجه تحول آنست که تا گواهی دهند برو
موضع بعبادت و بعضی گویند اظهار تکثیر عبادت و بعضی گویند تاخیر رتبه نفل از رتبه فرض و این وجوه شامل امام و مقتدیان و تمام مصلیانست باید که نفل در جای فرض نگذارند رواه
ابو داؤد و قال عطاء الخراسانی لم یدرک المغیرة و گفت ابو داؤد عطای خراسانی در نیافته و ندیده است مغیره را پس این حدیث متصل نباشد زیرا که فوت مغیره بن شعبه سنة خمسین است
و ولادت عطای خراسانی در سنة خمسین است پس حدیث منقطع است وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم حضهم علی الصلوة و نهاهم ان ینصرفوا قبل انصرافه من الصلوة روایت است از انس که
آنحضرت برانگیخت و برغلانید صحابه را بر نماز یعنی تاکید و ترغیب کرد بر محافظت و اداء آن و سیاق حدیث دلالت میکند که مراد مبادرت و مسارعت بجماعت و ادراک تکبیره اولی
باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد ازین که بر گردند پیش از برگشتن وی صلی الله علیه وسلم از نماز خود چنانکه پیشتر از حضرت سلام بدهند و از نماز بر آیند یا بعد از سلام دادن پیشتر از آنکه آن
حضرت بر خیزد برخیزند و بروند و منتظر ذکر و دعا نشینند و نهی بر معنی اول تحریمی است و بر ثانی تنزیهی رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن شداد بفتح شین و تشدید دال بن اوس بفتح
همزه و سکون واو کنیت او ابو یعلی است برادر زاده حسان بن ثابت او و پدر او صحابی است نزول کرد به بیت المقدس و معدود است از اهل شام ابو الدرداء گفت
که شداد داده شده است علم را و حلم را قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بود آنحضرت که میگفت در نماز خود یعنی در آخر نماز در تشهد یا بعد از سلام عقیب صلوة و در دو روایت
آمده هر دو احتمال فیها او فی دبرها یعنی میگفت در نماز یا بعد از نماز و مؤلف این را در باب دعا بعد از تشهد آورده بنا بر احتمال اول اللهم انی اسالک الثبات فی الامر خداوندا من سوال میکنم ترا ثبوت
از قوام و استقامت و پایه جا بودن در کار دین والعزیمة علی الرشد و همت و آهنگ بر رشد و راه یافتن و رشد و رشاد بر راه بودن و بر شدن خلاف غی و اسالک شکر نعمتک و سوال
میکنم ترا توفیق شکر نعمت تو که سبب مزید نعمت و حفظ او است از هلاک بزوال و حسن عبادتک و خوبی و نیکوئی عبادت ترا و اسالک قلبا سلیما و میخواهم ترا دل پاک یعنی
نهی از عقاید فاسده و میل بشهوات و التفات بما سوای تو و لسانا صادقا و زبان راست گو و اسالک من خیر ما تعلم و سوال میکنم ترا از نیکی آنچه میدانی تو که آن خیر است نه آنچه من خیر
پندارم چه بسیار چیزی را خیر پندارد و دوست دارد و در نفس الامر شر باشد و در آوردن کلمه من که مفید تبعیض است بجهة آنست که تمامه خیر کسی را حاصل نیست مگر آنچه قسمت اوست
یا مبنی شده است و سوال کل خیر و تمامه آن در ادعیه ماثوره بسیار است و اعوذ بک من شر ما تعلم و پناه میجویم بتو از بدی آنچه میدانی تو و استغفرک لما تعلم و طلب آمرزش میکنم از تو
مر گناهانیکه میدانی تو و اینهمه تعلیم است که چنین خواهند که الا آنحضرت را حاصل است خیر کل خیر و شر را کرد سپری و در مرتبه حال او بکمال نیست و آمرزیده شده است ما تقدم و ما تأخر
و اکثر حال ادعیه ماثوره هم برین است یا این همه تواضع و تذلل و اظهار بندگی است و شهود کبریای حق و لاابالی در کار او است رواه النسائی و روی احمد نحوه وعن جابر قال قال

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوته بعد التشهد میگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد احسن الکلام کلام الله واحسن الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم بهترین کلامها کلام خداست و بهترین سیرتها سیرت
محمد است صلعم و هدی بفتح ها سیرت نیک و این کلام از آنحضرت در خطبه ماثور است که بعد از حمد و ثنای حق این را میگفت و در تشهد نیز آمده است و مضمون آن تاکید و تقریر شهادتین است
رواه النسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم فی الصلوة تسلیمة تلقاء وجهه گفت عائشه که بود آنحضرت که سلام میداد آنحضرت یکسلام بجانب روی
خود ثم یمیل الی الشق الایمن شیئا پس میل میکرد و میگردانید بسوی پهلوی راست اندکی یعنی ابتداء سلام مستقبل قبله میکرد و پس میل میکرد اندکی در اثنای سلام و تمام میکرد سلام را چنانچه نمود شود
بیاض خد او چنانکه در روایات سابقه گذشت و مذهب امام مالک یکسلام است نظرا براین حدیث و ائمه ثلثه و دیگر علما بر دو سلام اند از جهت کثرت احادیث وارده در آن
و تاویل حدیث عائشه آنست که جهر میکرد بیک سلام و سلام دیگر خفیه میگفت رواه الترمذی وعن سمرة قال امرنا رسول الله روایت است از سمرة بن جندب که گفت امر کرد ما را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ان نرد علی الامام که رد کنیم سلام را برامام یعنی مقتدیان که سلام گویند بنیت جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم میشود که امام بنیت سلام بر مقتدیان میکند و نتحاب ان
یسلم بعضنا علی بعض و امر کرد که یکدیگر را دوست گیریم با سلام دادن بعض ما بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز بنیت سلام بر یکدیگر کنیم که آن باعث محبت و مودت است و در سلام نماز بنیت
ملائکه مقربین نیز باید کرد چنانچه در احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است رواه ابوداود باب الذکر بعد الصلوة بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است و وارد شده است
در وی احادیث چنانکه بیاید و اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز یا که بعد از وی نماز سنت است برخیزد یا نشسته ماند و بعد از برخاستن در مکان فرض سنت بگذارد یا انتقال کند در مکان
دیگر برد اکثر مختار آنست که بایستند و در جای دیگر سنت بگذارد و مستحب است که قوم نقض کنند صفوف را و امام نیز پس و پیش رود تا مشتبه نگردد بر مردم که در آیند که هنوز در جماعت اند و نماز
یکی از در آیندگان بنابرین توهم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدای او و بعض گویند اگر بعض ادعیه مختصر که بصحت رسیده است خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل اللهم انت
السلام ومنک السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام و آیة الکرسی اگر بصحت رسد حدیث خواندن آن بعد از فرض چنانکه اکثر برآنند نشسته بخواند درست است و نیز اختلاف است که افضل
انحراف و انتقال بجانب یمین است یا بیسار و صحیح آنست که مخیر است بهر جانب که انتقال کند و اکثر برآنند که بجانب یسار انتقال کند تا یسار را و یمین کرده و در مسجد شریف نبوی بجانب
یسار که حجره شریف در آنجانب است افضل است بالاتفاق و از اینجا باید دانست آنست که تقدیم روایت منافی نیست بعدیتی را که در باب بعض ادعیه و اذکار در احادیث
واقع شده است تصریح به الشیخ ابن الهمام و تعجیل قیام بسنت مغرب منافی نیست مر خواندن آیة الکرسی و امثال آن را چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است که بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ده بار
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر و آنکه بعض مردم تعجیل کنند چنانکه آیة الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزی نیست و مخالف سنت است
که در خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است الفصل الاول عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر
متفق علیه گفت ابن عباس که بودم من که میشناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتکبیر و اختلاف کرده اند شراح در بیان مراد بتکبیر بعض گفته اند که مراد بتکبیر اینجا ذکر است چنانکه در صحیحین
از ابن عباس آمده است که رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم معهود بود و گفت ابن عباس میشناختم من انقضای صلوة را بدان بسبب آواز رفع
بخاری این حدیث را پس معلوم شد که مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفته اند که مراد تکبیر است که در تسبیح و تحمید و تکبیر که بعد از نماز ده ده بار یا سی وسه بار میگویند واقع است و بعض میگویند
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سه بار و بعض میگویند که در ایام منا بود که تکبیرات تشریق میگفتند و طیبی گفته است که مراد تکبیراتی است که در نماز نزد
سر بر آوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آنست که من میشناختم انقضای هر هیئت را که انتقال میکرد از وی بدیگری بتکبیر و این وجه بعید است از عبارت و بر تقدیر
مشکل میشود که این قول ابن عباس چه معنی دارد که وی رضی الله عنه حاضر نمیشد در نماز قاضی عیاض گفته است که وی صغیر بود و شاید که در حضور جماعت مواظبت نمینمود و احتمال دارد که حاضر
میشد و در آخر صفوف می ایستاد پس میشناخت انقضای نماز را بتسلیم والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول
گفت عائشه بود آنحضرت که چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت این کلمات را اللهم انت السلام ومنک السلام خداوندا توئی سالم و منزه از جمیع نقائص و متصف
بتمامه کمالات و از تست سلامت بندگان از همه آفات و مخافات تبارکت یا ذوالجلال والاکرام بزرگی تو ای خداوند صفات سلبیه و ثبوتیه رواه مسلم و این ذکر همین مقدار وارد
واقع شده و بصحت رسیده است و بعض عوام الیک یرجع السلام زیاده کرده اند و گفته اند که آن در روایات نیامده و در اوراد بعض مشائخ زیاده بر این میخوانند معلوم نمیشود که این زیادات
از ایشانست یا روایتی هم دارند والله اعلم وعن ثوبان قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا گفت ثوبان که مولای حضرت رسالت پناه و حاضر
کار بیگاه و درگاه بود چون برمیگشت آنحضرت از نماز خود یعنی تمام میکرد و سلام میداد استغفار میکرد سه بار و میگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنین آمده است تفسیر آن
از بعض سلف و در بعض روایات آمده است که میگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه وقال و میگفت نیز بعد از استغفار اللهم انت السلام ومنک
السلام تبارکت یا ذوالجلال والاکرام رواه مسلم وعن المغیرة بن شعبة صحابی مشهور است احوال وی در موضعی نوشته شده است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة
بود آنحضرت که میگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک
الجد شرح این سابقا در باب الرکوع گذشته است متفق علیه بدانکه آنحضرت این کلمات و اذکار دیگر که در احادیث آمده است میگفت و گفته اند که در بعض احیان سلام میداد و بر
میخواست بی آنکه هیچ چیزی بگوید و بخواند و در بعض اوقات این اذکار کل یا بعضی از آن میخواند بعض در ترتیب خواندن آن گفته اند که اول استغفار باید کرد و بعد از وی اللهم انت

وکسیکه در جانب یسار بود ایستاده بود ثم انفتل کانفتال ابی رمثة یعنی پس برگشت آنحضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثة یعنی نفسه میخواهد ابو رمثة نفس خود را یعنی برگشت آنحضرت همچو برگشتن من خود را
بلفظ غائب یاد کرد و این تفنن در عبارت است و این برگشتن او بجانب چپ خواهد بود یا بجانب راست چنانکه از فعل آنحضرت مرویست فقام الرجل الذی ادرک معه التکبیرة الاولی من الصلوة پس برخاست
آن مرد که دریافته بود با آنحضرت تکبیرهٔ اولی را از نماز و فائده این قید که دریافت تکبیرهٔ اولی آنست که وی مسبوق نبود که برای اتمام برخاسته باشد بلکه برای گذاردن سنت البته برخاست چنانکه از نمود تشفع
حالتی که جهت میکند نماز را یا نماز یعنی برخاست تا راتبه بگذارد فوثب پس جهید عمر فاخذ بمنکبه پس گرفت هر دو دوش آن مرد را و در بعض نسخ بمنکبیه یعنی هر دو دوش وی فهزه پس جنبانید او را ثم قال اجلس
پس گفت عمر بنشین فانه لن یهلک اهل الکتاب الا انه لم یکن بین صلوتهم فصل پس بدرستیکه هلاک نگردانیده است اهل کتاب را مگر همین که نبود در میان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا یا تحول است
و نقل از مکان نماز بمکان دیگر چنانچه در حدیث ابی هریره آمده است که آیا عاجز می آید یکی از شما چون نماز بگذارد که پیش رود یا پس رود و یا راست یا چپ یا مراد تکلم یا خروج است چنانکه در
مسلم آمده است از سائب که گفت امر کرد ما را رسول خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة دال بر آنست که مراد بعدم فصل ترک
ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکری بکند از آنچه وارد شده است بعد از آن برخیزد چنانکه مذهب بعض است پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه
چنانکه مذهب بعض است کما مر والله اعلم فرفع النبی پس برداشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بصره چشم خود را فقال پس گفت اصاب الله بک یا ابن الخطاب یعنی رسانید ترا خدای تعالی ای پسر خطاب حق
یعنی همیشه ترا بر راه صواب برد و الهام صواب کند مقصود تصویب عمر است رضی الله عنه درین فعل رواه ابو داود وعن زید بن ثابت که صحابی مشهورست کاتب وحی و یکی از فقهای صحابه
و اجلهٔ ایشان قائم بفرائض بوقت هجرت یازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابو بکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی الله عنهم قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا وثلثین ونحمد ثلثا و
ثلثین ونکبر اربعا وثلثین امر کرده شده ایم از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوییم سی و سه بار و تکبیر بر آریم سی و چهار بار فاتی رجل فی المنام من الانصار پس آمده شد
مردی در خواب از قبیله انصار یعنی آمد او را فرشته در خواب در حدیث آمده است که رؤیای صالح از ملک است و رؤیا که نیاید مر دل او را و رؤیای غیر صالح از شیطانست فقیل له امرکم
رسول الله پس گفته شد مر آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب ایا امر کرده است شما را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کذا و کذا که تسبیح کنید در پس هر نماز چندین
و چندین بار اکتفا بذکر تسبیح کرد از جهة اختصار یا همه را تسبیح نام کرد که مفید تنزیه و تقدیس الهی اند سبحانه و تعالی قال الانصاری فی منامه نعم گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده است
قال گفت آن فرشته در خواب فاجعلوها خمسا وعشرین خمسا وعشرین پس بگردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار یعنی در هر سه فاجعلوا فیها التهلیل و بگردانید در آن کلمات
لا اله الا الله بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود فلما اصبح غدا علی النبی پس هرگاه که صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبره پس خبر داد آن انصاری آنحضرت
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فافعلوا پس چون رؤیای صالح است بکنید چنانکه آمر گفته است و این به تقریر آنحضرت یکی از وجوه این ذکر شد و اگر آنحضرت تقریر
نمیکرد حجت نمیشد فافهم رواه احمد والنسائی والدارمی وعن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر روایت است از علی مرتضی گفت شنیدم آنحضرت
که میگفت بر چوبهای این منبر من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة کسیکه بخواند آیة الکرسی را در پس هر نماز لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت
این عبارت را مشکل میدانند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن و ظاهر آن مینماید که گویند الا الحیوة چه حیات مانع دخول جنت است که درین عالم باقی بند
آنست و جواب میگویند که مانع از دخول جنت معجلا وجود موت است و بودن او شرط دخول جنت که موجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت می در آمد
یا مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمی بود در آمدی در بهشت الآن معجلا و لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و
جای موت نبود باین جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد و منقضی گردد حاصل گردد دخول
و بعض گویند مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف ومن قرأها حین یاخذ مضجعه و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه میگیرد
خوابگاه خود را آمنه الله علی داره ودار جاره واهل دویرات حوله امین گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرا که گرداگرد او یند رواه البیهقی فی شعب الایمان
وقال اسناده ضعیف بدانکه صاحب سفر السعادة جزو اول این حدیث را که من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائی آورده و در روایتی قل هو الله احد را نیز با آن ضم کرده
و گفته که این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات
ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهة طعن کرده اند و جزو ثانی را باین لفظ آورده من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری و گفته این حدیث
را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المؤمنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمرو انس بن مالک و مغیرة ابن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج
حدیث دال است بر اینکه این حدیث را اصلی صحیح است و موضوع نیست انتهی و فضیلت آیة الکرسی چه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن بسیار است والله اعلم وعن عبد الرحمن بن غنم
بفتح معجمه و سکون نون اشعری شامی دریافت جاهلیت و اسلام او اسلام آورد در زمان آنحضرت اما بملازمت شریف وی نرسید و التزام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وقت
وفات معاذ و بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول صحیح ترست روایت میکند از قدمای صحابه بود داناترین اهل شام که تابعین بروی در شام تفقه کردند و بود او در اجلالت و قدر توفی فی سنة ثمان و
سبعین عن النبی روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال من قال قبل ان ینصرف ویثنی رجلیه کسیکه بگوید پیش از آنکه بگردد از نماز و دو تا کرده است پایهای خود را یعنی هم بر آن وضع
باشد که در تشهد می نشیند من صلوة المغرب والصبح از نماز شام و بامداد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر عشر مرات

ده یعنی

و در بعض روایات بیده الخیر یحیی و یمیت نیست و ده بار کتب له بکل واحدة عشر حسنات نوشته میشود مر آن کس را بهر یکی ازین کلمات ده نیکی و محیت عنه عشر سیئات و محو کرده میشود مر او را ده بدی
و رفع له عشر درجات و بلند کردانیده میشود مر او را ده پایه و کانت له حرزا من کل مکروه و باشد هر یکی ازین کلمات مر او را امان و پناه از هر امر ناخوش و حرزا من الشیطان الرجیم و پناه از شیطان
رانده شده و لم یحل لذنب و در روایتی لم ینبغ ان یدرکه و روا نیست و نیز سزا نیست هیچ گناهی را که دریابد او را و احاطه کند او را و تاثیر کند در وی یعنی بتوفیق توبه و استغفار یا بعفو و مغفرت کردگار الا الشرک
مگر کفر که بجریان سنت الهی عفو و مغفرت بدان تعلق نمیگیرد و کان من افضل الناس عملا و باشد گوینده این کلمات از فاضلترین و زیاده ترین مردم از روی عمل الا رجل یفضله مگر مردیکه زیاده
و غالب شود او را بقول افضل مما قال بگوید فاضلتر و زیاده تر از آنچه گفته است آن کس رواه احمد روایت کرد این حدیث را احمد و روی الترمذی نحوه عن ابی ذر الی قوله الا الشرک و
روایت کرد ترمذی مانند این یعنی در معنی متحد و در لفظ مغایر تا قول وی الا الشرک و لم یذکر صلوة المغرب و لا بیده الخیر و ذکر نکرد ترمذی نماز مغرب را و نه لفظ بیده الخیر را و قال و گفت ترمذی هذا
حدیث حسن صحیح غریب و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث بعثا قبل نجد آنحضرت فرستاد لشکری را بجانب نجد که بلادیست مشهور است از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمین
بلند را گویند فغنموا غنائم کثیرة پس آوردند غنیمتهای بسیار را و اسرعوا الرجعة و شتاب کردند بازگشتن را از آن حرب فقال رجل منا لم یخرج پس گفت مردی از ما که بیرون نیامده بود همراه
آن لشکر ما رأینا بعثا اسرع رجعة و لا افضل غنیمة من هذا البعث ندیدیم ما لشکری را که شتاب تر باشد در برگشتن وی از جنگ و نه فاضلتر و زیاده تر غنیمت وی ازین لشکر که زود برگشت
و بسیار آورد غنیمت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم الا ادلکم علی قوم افضل غنیمة و اسرع رجعة آیا راه نمایم شما را بر گروهی که افضل اند از روی غنیمت و اسرع اند از روی رجعت
قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا یذکرون الله حتی طلعت الشمس میخواهم باین قوم قومی را که حاضر شدند نماز بامداد را پس نشستند در حالتی که ذکر میکنند خدا را تا برآمدن آفتاب فاولئک اسرع
رجعة و افضل غنیمة پس آن جماعه اسرع اند از روی رجعت و افضل اند از روی غنیمت که در یکساعت چندان ثواب حاصل کردند که از حد و عد و حصر بیرون است رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب و حماد بن ابی حمید الراوی هو ضعیف فی الحدیث بخاری گفته که وی منکر الحدیث است و ابن معین گفته که حدیث وی چیزی نیست و نسائی گفته که وی ثقه نیست

باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوة

این باب در ذکر احادیث وارده در عملهای که جائز نیست کردن آن در نماز و در بعض نسخ و ما یباح منه زیاده کرده یعنی عملهای که مباح است
کردن آن در نماز بدانکه بعض اعمال است که فاسد میکرداند نماز را و بعض مکروه است و بعض مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقه و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن اختلاف در تفسیر
عمل کثیر است بعض میگویند آنچه بیک دست توان کرد قلیل است و آنچه در آن احتیاج بدو دست افتد کثیر و مراد آنست که شان آن عمل و جریان عادت در آن استعمال دو دست است
چنانکه دستار بستن و پیراهن در کشیدن و ازار پوشیدن و تیر از کمان انداختن اگرچه این عملها را در فرض بیک دست هم کند مفسد است و هر عملی که جریان عادت در آن بیک دست است
مثل ازار کشادن و کلاه بر سر نهادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار عامه علما بر آنست که اگر بحالی باشد که هر که از دور بیند یقین کند که وی در نماز نیست و اگر در شک افتد
شک نیز نکند آن قلیل است و مختار نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر است و مادون وی قلیل کذا ذکر الشمنی و نیز نقل از خلاصه کرده است که اگر مردی امامت میکند یک کس را
و دیگری ثالثی در آمد و اقتدا کرد و پیشتر رفت اگر مقدار آنچه میان صف اول و امام میباشد رفت فاسد نمیکردد و نیز اگر در نماز مشی کند بمقدار صف واحد رود فاسد نمیکردد و اگر مقدار
دو صف رود بدفعه واحده فاسد میکردد و اگر مشی بمقدار یک صف کرد و بایستاد و باز بصف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیریه آورده است که مختار آنست
که اگر بسیار کرد فاسد است و در حاشیه شمنی بعلامت ظهیریه نوشته است که در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن ایذا میکند اگر بجانب سایه برود بقدر دو گام فاسد نگردد

الفصل الاول

عن معویة بن الحکم معویة بن الحکم صحابی سلمی است معدود در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم قال بینا انا اصلی مع رسول الله گفت در اثنای آنکه من نماز میگذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم اذ عطس رجل من القوم ناگاه عطسه زد مردی از قوم فقلت پس گفتم من یرحمک الله فرمانی القوم بابصارهم پس انداختند مرا قوم نظرهای خود را و در لفظ رمانی که انداخت است بمعنی تیر انداختن
اشارتست بشدت و حدت نظرهای ایشان یعنی تیز تیز نگاه کردند بجانب من که در نمازی و جواب عاطس میدهی فقلت و اثکل امیاه پس گفتم من وای بسیر مردن مادر من و ثکل بضم مثلثه و
سکون کاف و ضم آن و فتحتین نیز آمده مردن پسر یا دوست پسر یا شد یا غیر وی و این لفظی است که عرب در وقت تعجب و استبعاد امری استعمال کنند و گفتم در دل خود ما شانکم تنظرون الی چه
شده است شما را که این همه نگاه میکنید بسوی من فجعلوا یضربون بایدیهم علی افخاذهم پس در ایستادند که میزنند دستهای خود را بر رانهای خود از جهت زیادت تعجب و انکار و اظهار اعتراض بمن فلما رأیتهم
یصمتوننی پس هرگاه که دیدم من ایشان را که خاموش میکردانند مرا فهمیدم که اشارت میکنند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمدم بسبب جهل من بقبح آنچه ارتکاب کرده ام
و مبالغه ایشان در انکار بر من و خواستم که چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان لکنی سکت لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بمقتضای غضب فلما صلی رسول الله پس هرگاه که گذارد نماز
و فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فبابی هو و امی پس پدر و مادر من فدای او باد ما رأیت معلما قبله و لا بعده احسن تعلیما منه ندیدم و ندانستم هیچ تعلیم کننده را پیش از وی و نه
بعد از وی نیکوتر از وی تعلیم و مهربان تر فوالله ما کهرنی و لا ضربنی و لا شتمنی پس بخدا سوگند که قهر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا و کهر بانگ برزدن و قهر کردن و
ترش روئی پیش آمدن کسی را بجهت خوار داشتن وی و در قرآن مدآیت و اما الیتیم فلا تقهر فلا تکهر نیز قراءت است و قال فرمود ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس
این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنی است که خطاب توان کرد ایشان را بآن و توان طلبید از ایشان
و در مسائل آورده اند که اگر کسی که در نماز است بپرسد که از چه جنس است مال تو بگوید الخیل و البغال و الحمیر که کلمات قرآنیست یا شخصی است که پیش او کتابی نهاده اند و مردی
یحیی نام ایستاده و پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد او افاده معنی است فاسد میکردد نماز او و اگر اراده قراءت کند فاسد نمیشود انما هی التسبیح و التکبیر و قراءة القرآن

نیست نماز مگر تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن که اینها از جنس کلام آدمیان نیست و اگر کسی سوگند خورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گوید و قرآن خواند حانث نمیگردد او کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی لفظ
حضرت اثبت که گفته شد یا لفظی دیگر گفت آنحضرت که همین معنی را افاده میکند و از اینجا معلوم شد که تشمیت عاطس یعنی یرحمک اللہ گفتن حرام است در نماز و مفسد است او را و آنحضرت که او را
انکار کرد با عاده نماز بجهت آنکه وی جاهل بود و نشنیده بود که اباحت کلام منسوخ شده است چنانکه اعتذار کرد آنرا که من نو عهدم بجاهلیت دلالت دارد بران یعنی تکبیر بر من و سخن کردن من و در
کردن من بر نسبتم که آن حرام است و مفسد نماز است مگر آلان و نزد شافعی و ابویوسف تشمیت در نماز اگرچه حرام است اما باطل نمیگرداند نماز را زیرا که آن دعا است بمغفرت و رحمت و لکن
جهت آنکه آنحضرت امر نکرد او را باعاده و شیخ ابن الهمام گفته که اگر مصلی برای نفس خود خطاب کند و بگوید یرحمک اللہ فاسد نمیگردد نماز چنانکه گوید یرحمنی و اگر عاطس حمد گوید در نفس خود فاسد نمیگردد
و در ظاهر روایت و بر روایتی از ابی حنیفه آمده است که آن بر تقدیریست که حمد گوید در نفس خود و لبها بجنباند فاسد میگردد و در نماز معویة بن الحکم میگوید که قلت گفتم یا رسول اللہ انی حدیث عهد بجاهلیة
من نو عهدم بجاهلیت و نزدیکم بآن و قال جاءنا اللہ بالاسلام و تحقیق آورده است خدای تعالی ما را دین اسلام را و ان منا رجالا یاتون الکهان و تحقیق از ما مردانی اند که می آیند کاهنان را آنها که
در عرب جماعه بودند که با جن و شیاطین ارواح خبیثه مناسبتی و قربتی داشتند و شیاطین خبرهای راست و دروغ آورده بر ایشان القا میکردند و ایشان دعوی علم غیب میکردند بدان خبر میدادند
و بیان آن بتفصیل در باب الکهانة بیاید ان شاء اللہ تعالی قال فلا تاتهم گفت آنحضرت پس چون اعتقاد بدین اسلام کرده پس مرو نزد کاهنان قلت و منا رجال یتطیرون گفتم و از ما مردانی اند که فال بد و شگون بد میگیرند
و میپرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پرید آنرا نیک میدانند و بکاری که پیش می آید میروند و اگر بدست چپ رفتند آنرا بد میدانند و بآن کار نمیروند و اصل در تطیر اینست بعد از آن
بهر نوع و هر قسم که فال بد گیرند ممنوع است و بیان این نیز در باب الفال و الطیرة بیاید قال فرمود آنحضرت ذلک شیئ یجدونه فی صدورهم فلا یصدنهم آن تطیر چیزیست که می یابند آن را در سینهای
خود از وهم و شوم پس باید که باز ندارد ایشان را از کاری که پیش کرده اند که همه بقدرت خداست و مؤثر نیست مگر وی و اگر خلجانی در دل بگذرد توکل بر خدا کرده باید گذشت و دعائی که
ماثور است باید خواند چنانکه در باب خود بیاید قال قلت و منا رجال یخطون گفتم و از ما مردانی اند که خطها میکشند اشارت بعلم رمل میکند و خطهای وی و تعرف احکام و احوال مغیبات
از آن قال کان نبی من الانبیاء یخط فرمود آنحضرت که بود پیغمبری از پیغمبران که این خطها میکشید مراد ادریس پیغمبر است یا دانیال پیغمبر علیهما السلام فمن وافق خطه فذاک پس کسیکه موافق افتد خط او
خط آن پیغمبر را پس آنکس مصیب است در اینجا تصریح نفرمود بنهی از اشتغال آن بجهت انتساب وی ببعض انبیاء نگاه داشت ادب نبوت با وجود اختلاف شرائع و منسوخیت آن و از اینجاست که بعضی بآن
حدیث تمسک در اباحت وی کنند و اکثر علما گفته اند که باین حدیث استدلال بر اباحت آن نتوان کرد زیرا که معلق گردانید بر موافقت خط آن پیغمبر را و راهی نیست بعلم آن بجهت آنکه نتوان دانست
که موافق است و از آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم و اصحاب وی رضوان اللہ علیهم اجمعین و از علمای سلف رحمهم اللہ نقلی و روایتی در اشتغال باشکال رمل نتوان یافت و حقیقت قول
آنحضرت فمن وافق خطه زجر و تعجیز است از ادراک موافقت پس واضح گشت منع از آن و هو الصواب و اشکال آن و علمهای دیگر که ازین عالم است نزد علمای متقدمین و مشایخ محققین همین حکم دارد
یکی از مشایخ گفته است که شعر ابن البونی و اشکاله و وافق النساج و امثاله و شیخ ابو العباس بونی مرید است از اهل دعوت اسماء و علم تکسیر و خواص حروف میگوید که جدائی کن و دور باش
از بونی و شکلهائی که او میکشید و موافقت کن نساج را و اقران وی ظاهرا شیخ ابوبکر نساج معاصر این شیخ ابو العباس بونی بوده است رحمهم اللہ رواه مسلم قوله لکنی سکت بکذا وجدت فی صحیح مسلم
و فی کتاب الحمیدی در اول حدیث لفظ لکنی سکت گذشت و مؤلف میگوید همچنین یافته ام من در متن صحیح مسلم و در کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده است و میگوید و صحح فی جامع الاصول
بلفظه کذا فوق لکنی و صحح گردانیده شده است این لفظ لکنی سکت در جامع الاصول که جمع صحاح ستة کرده است بنوشتن لفظ کذا فوق لکنی و لفظ کذا علامت تصحیح است چون میخواهند که بر لفظی
که مظنه عدم صحت دارد نشان صحت نهند لفظ کذا بر بالای او مینویسند چنانکه صاد مینویسند یا صح مینویسند یعنی این لفظ همچنین واقع شده در کتب اصول و صحیح است گمان عدم صحت برده نشود
و این لفظ لکنی در لکنی سکت لفظا بر مستدرک فیما بیس است که بگوید فلما رایتهم یصمتونی سکت و در مصابیح هم نیست و برای توجیه وی تقدیری در کلام میکنند چنانکه در ترجمه اشارت بدان
کرده شده است فافهم و عن عبد اللہ بن مسعود قال کنا نسلم علی النبی صلی اللہ علیه وسلم و هو فی الصلوة عبد اللہ بن مسعود میگوید بودیم که سلام میگفتیم بر آنحضرت و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود فیرد
علینا پس رد میکرد بر ما سلام ما و جواب سلام ما میگفت فلما رجعنا من عند النجاشی پس هرگاه که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که پادشاه حبشه بود و صحابه از شر کفار مکه هجرت کرده بودند بجانب
حبشه و قدوم آورده بر نجاشی و وی بسابقه علمی که ببعثت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم از توریة و انجیل داشت و بر دین نصاری بود ایمان بآنحضرت آورده و قدوم صحابه را غنیمت
دانسته خدمتها کرد و حق دوستی اسلام بجای آورد و بحضرت تحف و هدایا فرستاد و نجاشی بفتح نون و بعضی بکسر نون نیز نقل کرده اند و صاحب قاموس بکسر نون افصح دانسته و تخفیف جیم و آن
افصح است و تشدید یاء و گفته اند که صواب تخفیف اوست و ابن تین گفته که یا ساکن است زیرا که اصلی است نه یای نسبت و صاحب قاموس بتشدید یا گفته و لیکن تخفیف افصح و در
و نجاشی در سنه تسع از عالم رفته و آنحضرت با صحابه در مدینه بروی نماز غایبانه گذارده پس ابن مسعود میگوید که چون از نزد نجاشی باز آمدیم سَلَّمْنَا عَلَيْهِ سلام گفتیم بر آنحضرت در نماز بر عادت
قدیم که داشتیم فلم یرد علینا پس رد نکرد آنحضرت این بار بر ما و جواب سلام ما نگفت فقلنا پس گفتیم یا رسول اللہ کنا نسلم علیک فی الصلوة فترد علینا بودیم ما که سلام میگفتیم بر تو در نماز پس جواب
سلام ما میگفتی و آلان که سلام کردیم جواب نگفتی سبب چیست فقال ان فی الصلوة لشغلا پس فرمود آنحضرت بدرستیکه در نماز هر آینه کاریست عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در
عبودیت است و مقصود آنکه تکلم کردن که جواب سلام از آن جمله است و مباح بود در نماز منسوخ گشت متفق علیه و عن معیقیب بضم میم و فتح عین و سکون یا و کسر قاف و سکون یای ثانیه
و آخر وی موحده صحابیست اسلام آورد در مکه و هجرت کرد بحبشه و اقامت کرد در آن تا آنکه قدوم آورد بر آنحضرت بمدینه و خاتم آنحضرت حواله او بود و استعمال کردند او را ابوبکر و عمر بر بیت
المال و در کتب لغت گفته که او بمرض جذام مبتلا شده بود و در خدمت امیر المؤمنین عثمان میبود و وفات نیز در زمان وی بود و بعضی گفته اند در زمان امیر المؤمنین علی بود و معیقیب میگوید

ذهبی ثقه روایت میکنند از ابن عمرو روایت کرده است از وی اعمش عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد روایت میکند از آنحضرت در شان مردیکه برابر و هموار میکند خاک را آنجا که سجده میکند قال گفت آنحضرت ان کنت فاعلا فواحدة یعنی مکن و اگر میکنی یکبار کن و زیاده بران مکن معلوم نمیشود که منع از زیادت بر یکبار بجهة آن است که مفسد صلوة است یا مکروه است این مبنی است بر تفسیر فعل کثیر که گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوة نهی کرد آنحضرت از خصر بفتح خای معجمه و سکون صاد مهمله در نماز متفق علیه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار و در روایتی نهی ان یصلی مختصرا و در روایتی مختصرا و خصر بلغت میان مردم خاصره تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را بنهادن دست بر تهیگاه و در حدیث آمده است اختصار راحت اهل نار است و اشکال میکنند که اهل نار را راحت نمیباشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار و بعض گویند که این فعل یهود است و مراد باهل نار ایشانند و در روایت آمده است که ابلیس نهاد دست خود را بر خاصره و در رفتی که افتاد بر زمین و رسید او را منصبت (?) لعن و بعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستند و بعض تفسیر کنند اختصار را باختصار سوره که تمام نخوانند و آن مکروه است یا اختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که آن قراءت رسیده تا سجده نکنند یا اختصار نماز و کوتاهی قیام و در رکوع و سجود و این معانی احتمالات لفظ است در روایتی (?) که لفظ اختصار واقع شده است و تفسیر که مشهور است از صحابه و سلف همان اول است وعن عائشة رضی الله عنها قالت سالت رسول الله گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال پس گفت آنحضرت هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد التفات ربودنی است که میکند آنرا شیطان از نماز بنده و یعنی میگیرد و میبرد شیطان از نماز بنده کمال آنرا متفق علیه باید دانست التفات که مکروه است آنست که بپیچد گردن خود را تا بیرون آید از مواجهه قبله و اگر سینه نیز بگرداند تمام از مواجهه جهة قبله بر آید فاسد میگردد نماز اما بگوشه چشم نگریستن که آنرا ملاحظه گویند نه مفسد است و نه مکروه اما باید که آنرا نیز بسیار نکند و عادت نگرداند و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحیح شده روایت کرده اند که گاهی ملاحظه میکرد و بگوشه چشم باحوال مقتدیان می نگریست و لیکن در صحت این حدیث سخن است کسی از امام احمد پرسید و گفت بعض اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاحظه و التفات میکرد امام احمد بروی انکار عظیم کرد و رنگ روی او متغیر شد و بدن او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث اسناد صحیح نیست

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوة الی السماء البته باید که باز آیند گروههای مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را نزد دعا در نماز بسوی آسمان او لتخطفن ابصارهم یا البته ربوده شود بینائیهای ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصر یا و اگر باز نیایند ربوده شود بصرها و در روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر میداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را رواه مسلم وعن ابی قتادة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یؤم الناس و امامة بنت ابی العاص علی عاتقه گفت ابو قتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد مردم را و حال آنکه امامه دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت بود ابو العاص داماد آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات مطهرهٔ آنحضرت بود و این امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد فاذا رکع وضعها پس چون رکوع میکرد آنحضرت مینهاد او را بر زمین و تا رکوع کردن و سجده کردن آن طفل بر زمین افتاده میبود و اذا رفع من السجود اعادها باز بدوش بر میداشت سر را از سجود باز میداشت بر کتف اینجا کسی را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود و پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهت غایت محبت و الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده متعلق شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمیکرد پس این برداشتن و نهادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنها با آنحضرت در صورت فعل مجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود (فعل کثیر) آنست که متوالی باشد و این چنین نبود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص با آنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل سر میشد بیشتر از شغل رفع و حمل و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول وی یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیانا نماز نفل بجماعت نیز میگذارد و الظاهر هو الاول والله اعلم متفق علیه وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع تثاءب بهمزه است و تثاوب بواو خطا است و اسم از وی ثوباء می آید بضم مثلثه و فتح همزه و بمد بمعنی فازه و آن تفعلی است که میگشاید از وی دهن و سبب وی امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم است و لهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان و فرموده التثاءب من الشیطان پس فرمود چون فازه کند یکی از شما در نماز باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق در بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی فلیکظم فاه بزیادت لفظ فاه پس گو به بندد دهان خود را فان الشیطان یدخل زیرا که شیطان می در آید یعنی در دهن وی رواه مسلم و فی روایة البخاری عن ابی هریرة قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع و لا یقل ها و نگوید ها و این لفظی است که در وقت فازه نزد عدم ضبط حال از دهان بر می آید و در بعض نسخها مکرر آمده پس میباید که نگوید این لفظ را فانما ذلکم من الشیطان یضحک منه زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان آن از آن مراد خنده شیطان رضا و خوشحالی او است ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویه و تقبیح شکل و صورت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان عفریتا من الجن تفلت البارحة بدرستیکه خبیثی از جنیان یکایک بر آمد و بگریخت دیشب یعنی از میان جنیان که بند کرده است ایشان را سلیمان پیغمبر علیه السلام لیقطع علی صلوتی تا ببرد بر من نماز را و عفریت بکسر عین و سکون فاء و تشدید یا نیز آمده شیطان سرکش

طالم وعفارہ خبث وشیطنت وبعض گویند کہ از عفر وتعفیر است بمعنی غلطیدن وغلطانیدن در خاک یعنی شیطان قوی کہ میغلطاند قرین خود را در خاک فأمکننی اللہ منہ پس قادر گردانید مرا خدای بروی فأخذتہ
پس گرفتم من اورا فاردت ان اربطہ علی ساریۃ من سواری المسجد پس خواستم کہ بربندم اورا بر ستونی از ستونہای مسجد حتی تنظروا الیہ کلکم تا آنکہ نگاہ کنید بوی ہمہ شما فذکرت دعوۃ اخی سلیمان پس یاد کردم
من دعای برادر خود را کہ سلیمان است علیہ السلام رب ہب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی ای پروردگار ببخش مرا ملکی وسلطنتی کہ نشاید ونباید مر ہیچ کسی را بعد از من مراد باین ملک تسخیر جن وشیاطین وتصرف
کردن در ایشان داشتہ اند وچون سلیمان علیہ السلام این دعا کردہ این ملک را مخصوص بخود خواست کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نخواست کہ اظہار تصرف کند در وی وشکستگی در کارخانہ ملک
سلیمان کند والا بالقوۃ تصرف وقدرت وسلطنت وی صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ بران بود در ملک وملکوت جن وانس وتمامہ عوالم بتقدیر وتصرف الٰہی عز وعلا در حیطہ قدرت وتصرف وی بود فرددتہ
خاسئا پس براندم من اورا خوار وخوار راندہ مذموما نا یابندہ مقصود خود را از من متفق علیہ وعن سہل بن سعد قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نابہ شیٔ فی صلوۃ کسیکہ نازل شود وحادث گردد اورا
چیزی در نماز وی چنانچہ بخواند اورا کسی یا اذن طلبد در در آمدن و بیند اعمی کہ وی در نماز است فلیسبح پس باید کہ تسبیح کند مصلی وگوید سبحان اللہ تا بداند آنکس کہ وی در نماز است ودست
برہم زند کہ آواز برآید فانما التصفیق للنساء زیرا کہ دست برہم زدن نیست مگر برای زنان ولائق نیست بوقار وگران باری مردان وفی روایۃ ودر روایتی چنین آمدہ است قال گفت التسبیح للرجال
والتصفیق للنساء تسبیح برای مردان وتصفیق مر زنان راست وطریق تصفیق آنست کہ بطن کف ایمن را بر ظاہر کف ایسر زنند وبطن کف بر بطن کف نزنند بطریق لعب اگر بزنند نماز فاسد گردد
کذا فی شرح مسلم متفق علیہ الفصل الثانی عن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال کنا نسلم علی النبی گفت ابن مسعود بودیم ما کہ سلام میگفتیم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وہو فی الصلوۃ وحال آنکہ آنحضرت
در نماز میبود قبل ان نأتی ارض الحبشۃ پیش از آنکہ بیائیم ما زمین حبشہ را وہجرت کنیم بسوی وی فیرد علینا پس رد میکرد آنحضرت بر ما سلام را ومیگفت جواب سلام ما را فلما رجعنا من ارض
الحبشۃ پس ہرگاہ کہ بازگشتیم ما از زمین حبشہ آتیتہ آمدم من آنحضرت را فوجدتہ یصلی پس یافتم من اورا کہ نماز میگذارد فسلمت علیہ پس سلام گفتم بروی فلم یرد علی پس رد نکرد بر من سلام مرا
ونگفت جواب سلام مرا حتی اذا قضی الصلوۃ قال تا آنکہ تمام کرد نماز خود را گفت ان اللہ یحدث من امرہ ما یشاء بدرستیکہ خدای تعالی نو پیدا میکند از امر دین وحکم خود ہر چہ میخواہد وان مما
احدث ان لا تکلموا فی الصلوۃ وتحقیق از جملہ آنچہ نو پیدا کردہ است از امر خود این است کہ سخن نکنید در نماز فرد علی السلام پس رد کرد بعد ازین سخن بر من سلام مرا وقال انما الصلوۃ لقراءۃ
القرآن وذکر اللہ وگفت نیست نماز مگر برای خواندن قرآن وذکر خدا فاذا کنت فیہا فلیکن ذلک شانک پس چون باشی تو در نماز پس میباید کہ باشد کار تو ہمین خواندن قرآن
وذکر خدا وبس رواہ ابو داؤد وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یرد علیہم رد میکرد بر ایشان سلام را حین کانوا
یسلمون علیہ ہنگامیکہ سلام میدادند ایشان بروی وہو یصلی در حالیکہ وی نماز میگذارد فقال گفت بلال کان یشیر بیدہ بود کہ آنحضرت اشارہ میکرد بدست خود باین طریق کہ بسط میکرد کف خود را
پس میگردانید بطن کف را اسفل وظہر اورا فوق چنانکہ در حدیث ابی داود وترمذی ونسائی از ابن عمر آمدہ وگاہی بسندی میکرد باشارۃ انگشت چنانچہ ہمین ہر سہ کس روایت کردہ اند از
صہیب وصاحب سفر السعادۃ گفتہ است کہ گاہی ایما میکرد بسر مبارک خود وما این را صریح در حدیث نیافتیم وبعض شراح نوشتہ اند کہ جائز است رد سلام باشارت چشم ونظر ذکرہ الطیبی
واللہ اعلم باند آنکہ رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ وآنچہ منسوخ شدہ تکلم بود وہو الظاہر رواہ الترمذی وفی روایۃ النسائی نحوہ وعوض بلال صہیب ودر روایت نسائی
بدل بلال صہیب واقع شدہ یعنی در روایت ترمذی چنین آمدہ کہ ابن عمر از بلال سوال کرد ودر روایت نسائی آمدہ کہ ابن عمر از صہیب پرسید پس احتمال دارد کہ از ہر دو پرسیدہ باشد کذا فی شرح
الشیخ وآنچہ در روایت ترمذی وابی داود ونسائی است آنست کہ صہیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وحال آنکہ وی نماز میکرد پس سلام کردم بروی پس رد کرد سلام را باشارت
اصبع وذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کردہ اند وعن رفاعۃ بکسر را ابن رافع قال صلیت خلف رسول اللہ گفت نماز گذاردم پس پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فعطست پس عطسہ کردم
فقلت الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ مبارکا علیہ ثنا مر خدای را ثنای بسیار پاک برکت کردہ شدہ در ذات آن ثنا برکت کردہ شدہ مر ثنا گویندہ را بران ثنا ودر جزای آن کما
یحب ربنا ویرضی چنانکہ دوست میدارد پروردگار ما حمد را وخشنود است از آن حمد واز گویندہ آن فلما صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصرف پس ہرگاہ کہ نماز گذارد آنحضرت برگشت
فقال من المتکلم فی الصلوۃ پس گفت وپرسید چہ کس بود سخن کنندہ در نماز فلم یتکلم احد پس سخن نکرد وجواب نداد ہیچ یکی از ترس آنکہ موجب زجر وعتاب نگردد ثم قالہا الثانیۃ پستر گفت
آنحضرت ہمین کلمہ را کہ چہ کس بود سخن کنندہ در نماز دوم بار فلم یتکلم احد پس جواب نداد ہیچ یکی ثم قالہا الثالثۃ پستر گفت آنحضرت این را سوم بار فقال رفاعۃ پس چون ضرورت شد کہ جواب
آنحضرت باید داد وگفت رفاعۃ انا من یا رسول اللہ منم متکلم یا رسول اللہ فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ سوگند بآن خدای تعالی کہ بقای من در دست قدرت اوست
لقد ابتدرہا بضعۃ وثلثون ملکا ہر آئینہ بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات وبرداشتن آنہا ایہم یصعد بہا فرشتہ ایہم یصعد بہا کہ کدام یکی از آنہا بردارد آن کلمات را
رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی واین حدیث دلالت دارد بر آنکہ عاطس در صلوۃ اگر حمد گوید اگرچہ بلند گوید نماز فاسد نگردد وشیخ ابن الہمام گفتہ اگر در نفس خود بگوید ولب بجنباند فاسد
نمیگردد واگر بجنباند فاسد گردد انتہی مگر این حدیث در وقتی وارد شدہ باشد کہ مباح بود تکلم در صلوۃ واللہ اعلم وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التثاؤب فی الصلوۃ من الشیطان
خمیازہ کردن خصوصا در نماز از شیطان است زیرا کہ آن مستجلب کسل ونوم وثقل بدن وسستی وبی شوقی است وشیطان بدان راضی است ودر حدیث آمدہ است کہ ان اللہ یحب العطاس ویکرہ
التثاؤب ومحبت عطسہ بجہت آنکہ وی علامت قوت دماغ وفرح ونشاط است برعکس تثاؤب وباوجود آن وارد شدہ کہ عطسہ شدیدہ از شیطانست چنانکہ تثاؤب مفرط وآنحضرت
پست میکرد آواز العطسۃ ومی بست دہان را بتثاؤب وتمامہ فی باب العطاس والتثاؤب فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع ترجمہ این گذشت رواہ الترمذی روایت کرد اینحدیث را
ترمذی وفی اخری لہ ولابن ماجۃ ودر روایت دیگر مر ترمذی را ودر روایت ابن ماجہ بجای فلیکظم ما استطاع فلیضع یدہ علی فیہ پس باید کہ بنہد دست خود را بر دہن خود وکظم لبہا فراہم

آوردن

آوردن و لب بدندان گزیدن نیز میشود چنانکه گذشت ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد وعن کعب بن عجرة بضم عین
مهمله و سکون جیم صحابیست از اصحاب شجره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن وضوءه وقتی که وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را بشرایط و آداب و توجه و حضور و گفته اند بر تقدیر
توجه و حضور و ادب که مدد وضو دست و دهان و مقدار در نماز روی نماید ثم خرج عامدا الی المسجد پس برآید بسوی مسجد قاصد ادای امتثال امر و عبادت و تقرب و مناجات فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی الصلوة
پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی بدر آرد انگشتان را در یکدیگر زیرا که چون به نیت نماز میرود گو یا که در نماز است و تشبیک در نماز منهی عنه است از جهت منافات وی بخشوع و خضوع و بر همین قیاس هر چه
بحالت صلوة منافات دارد و درین تنبیه است که بنده را باید که در طریق صلوة حاضر و متخشع رود و با ادب و وقار باشد رواه احمد والترمذی و ابوداود والنسائی والدارمی بدانکه از تشبیک اصابع
نهی واقع شده است طیبی گفته شاید که نهی از جهت بودن او است علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن و در وقتیکه ذکر کرد آنحضرت فتن را تشبیک کرد میان اصابع پوشیده نماند که تشبیک
برای اتفاق و التیام نیز ذکر کرده اند چنانچه در باب اعطای خمس مال اولی القربی از برای اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب ذکر کرده شده است و ظاهر آنست که سبب نهی بجهت بودن او ست بر خلاف حال
خشوع و خضوع و لهذا تخصیص کرده اند نهی را بحالت نماز یعنی نماز و بخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع فی المسجد بابی عقد کرده و دو حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارد
و گفته اند که نهی بر تقدیری است که بر طریق عبث باشد و جواز بطریق تمثیل و غرض افادهٔ معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله عزوجل مقبلا علی العبد
وهو فی صلوته همیشه است خدای تعالی اقبال آرنده و بنظر لطف و عنایت و محبت نگرنده بر بنده در حالی که بنده در نماز است مالم یلتفت ادام که چپ و راست نگرد بنده فاذا التفت انصرف
عنه پس چون بچپ و راست نگرد بنده بر میگردد خدای تعالی از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال رواه احمد و ابوداود والنسائی والدارمی و ترمذی از حدیث انس
آورده و تصحیح نموده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بروی پروردگار تعالی بوجه کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر گرد بنده بگوید پروردگار تعالی یا ابن آدم بجانب که می نگری آن
کسی هست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز حق جل و علا همچنین بگوید چون بار سوم نگرد بگرداند خدای تعالی وجه کریم خود را از وی و این معنی
شاعر در لباس مجاز ادا نموده میگوید رباعی آمد سحر آن دلبر خونین جگران گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران شرمت بادا که من بسویت نگران باشم تو نهی چشم بسوی دگران وعن
انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این حدیث دلالت دارد بر استحباب نظر بسوی موضع سجود در تمام نماز و همین است
عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلوتهم خاشعون دال است بر آن ولیکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد
بکنار و این موافق است بانچه علمای حنفیه گفته اند و زیادت آنکه نظر کند در سلام بر دوشهای خود کذا فی النهایة شرح الهدایة و بعضی علما گفته اند که در حرم شریف نظر بر کعبه دارد و اینجا در ذکر راوی در
اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند رواه البیهقی فی سننه الکبیر من طریق الحسن عن انس یرفعه وعنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم و وی هشت ساله بود که آنحضرت بهجرت آمد و
و بخدمت شریف در آمد ایاک والالتفات فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فان الالتفات فی الصلوة هلکة زیرا که بدرستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن
در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان و روی گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکة بفتح هاء و لام هلاک یعنی سبب شدن فان کان لابد ففی التطوع لا فی الفریضة پس اگر هست که چاره نیست
تر از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان نماز و فوت کمال پس باری در نماز نفل کن که کار آن بسبب نفل بودن سهل است نه در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضروریست و در حقیقت نقصان
در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل مکملات فرائض اند رواه الترمذی وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی الصلوة یمینا و شمالا بود آنحضرت که
بگوشه چشم می نگریست در نماز بجهت تعلیم آنکه آن مبطل نیست یا بجهت نگاه باحوال بعض مقتدیان و طیبی گفته شاید که آن نیز در نماز نفل باشد بجهت حدیثی که گذشت و گفته اند که شاید اگر فعل کرده
بجهت تعلیم اصل جواز مکروه نباشد ولا یلوی عنقه خلف ظهره و نمی پیچید و نمیگردانید گردن و سر خود را بجانب پس پشت و یمین و شمال هم میلی بانظرف دارد فافهم پس معلوم شد که آنچه کرده
ملحوظ عین است رواه الترمذی والنسائی سابقا گذشت که اسناد این حدیث صحیح نیست والله اعلم وعن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفیست و ابن حبان او را در ثقات ذکر
کرده و ابو حاتم گفته صدوق است و گفته اند که شیعی مفرط است و بعض گفته اند رافضی غالی است ولیکن ثقه است و بود امام مسجد شیعه و عالم و قاضی ایشان مات سنة ست عشرة و مائة
و نام جد او دینار است عن ابیه عن جده رفعه روایتیست از عدی بن ثابت از پدرش از جدش که رسانیده است جدش حدیث را بآنحضرت قال گفت آنحضرت العطاس بضم عین و تخفیف
طا عطسه زدن و النعاس بضم نون و تخفیف عین بخواب شدن یا ثقل خواب یا اول آن و التثاؤب فاژ کردن فی الصلوة در نماز و الحیض و حائض شدن و القیء و قی کردن و الرعاف
من الشیطان بضم الراء خون از بینی رفتن این همه چیزها که در نماز واقع شوند از شیطان اند و سبب رضا و خوشحالی او بینه که سبب نقصان نماز و بطلان آن میشوند و عطسه اگرچه محبوب الهی
است اما کثرت و شدت وی که گاهی مانع قراءت و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات او میگردد و نعاس و تثاؤب خود ظاهر است و حیض و قی و رعاف نیز معتاد اند بوجود آنها
در نماز و لیکن تخصیص کرد فی الصلوة در پهلوی سه چیز اول بجهت آن کرد که آنها جمع میشوند به نماز و مبطل آن نیستند بخلاف سه چیز اخیر که مبطل صلوة اند و اگر چه این اشیا همه امور طبیعیه اند که
وارد میشوند بر آدمی بی اختیار وی و فایده نیست بر دفع آن ولیکن موجب اقتضاء و استحسان شیطان میشوند بجهتی که ذکر کرده شد رواه الترمذی وعن مطرف بضم میم و فتح طاء و تشدید دال
مکسوره و فاء در آخر بن عبدالله بن الشخیر بکسر شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند مطرف که از تابعین است از پدر خود عبدالله بن الشخیر که از صحابه
است قال اتیت النبی گفت آمدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ولجوفه ازیز کازیز المرجل حال آنکه آنحضرت نماز میگذارد و مر درون آنحضرت را آواز جوشش مانند جوش دیگ
سنگین یا مسین ازیز بفتح همزه و کسر زای اولی و سکون تحتانیه صفت جوشیدن دیگ یا آواز وی که می برآید از آن و مرجل بکسر میم و سکون را و فتح جیم دیگ از سنگ یا آهن و مس بود در مشارق

گفته برجل یک و بعض گویند از مس یعنی یکی بجوابد راوی از این عبارت اینکه میگریست آنحضرت با جوش درون وفی روایة قال رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی وفی صدره ازیز کازیز الرحی
من البکاء و در روایت دیگر همچنین آمده که گفت دیدم که نماز میگذارد آنحضرت و در سینهٔ مبارک وی آواز بود از گریه مانند آواز آسیا که میگردد رواه احمد روایة کرد این حدیث را امام احمد و در روایت وروی النسائی
الروایة الاولی و ابو داؤد الثانیة و روایت کرد نسائی روایت نخستین را و روایت کرد ابو داؤد روایت دوم را و ازین حدیث معلوم شد که گریه باطل نمیگرداند نماز را و در هدایه گفته که اگر نالید یا آه کشید یا گریه کرد و
آواز بلند کرد اگر از یاد کردن بهشت و دوزخ است قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع یا مصیبت است قطع میکند وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام احدکم الی الصلوٰة فلا یمسح الحصی چون بایستد یکی از شما
بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگ ریزه و در روایتی فلا یسوی الحصی از تسویه یعنی برابر گردانیدن فان الرحمة تواجهه زیرا که بدرستی رحمت مواجهت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروی
پس لائق نیست که درین مقام سوء ادب و لعب بحصی کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعض گویند مراد آنست که رحمت نازل میشود و بر چیزی می افتد که مواجه مصلی است که زمین باشد و حصی باشد
پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغییر ندهد رواه احمد والترمذی و ابو داؤد والنسائی و ابن ماجة وعن ام سلمة قالت رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم غلاما لنا یقال له افلح گفت ام سلمه دید آنحضرت غلامی را که ما را بود گفته
میشد او را افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتی رباح آمده اذا سجد نفخ چون سجده میکرد میدمید یعنی زمین را تا گرد آلوده نگردد در روی وی فقال پس گفت آنحضرت یا افلح ترب وجهک خاک آلوده کن روی خود را
و دم مکن که تذلل و تمسکن بدین صورت بیشتر است رواه الترمذی وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاختصار فی الصلوٰة راحة اهل النار نهادن دست بر تهی گاه در نماز آسایش اهل دوزخ است و
آسایش در دوزخ نباشد لیکن کافران بتوهم آنکه شاید آسایشی یابند میکنند و کلام درین حدیث در فصل اول در حدیث ابو هریره گذشت رواه فی شرح السنة وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقتلوا
الاسودین فی الصلوٰة الحیة والعقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم است و گفته اند که بزند بیک زدن یا دو زدن و اگر بسیار زند بهم نماز فاسد گردد رواه احمد و ابو داؤد والترمذی وللنسائی
معناه و مر نسائی راست معنی این حدیث یعنی بغیر این لفظ دیگر روایت کرده وعن عائشة رضی اللہ عنها قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی تطوعا والباب علیه مغلق گفت عائشه بود آنحضرت که میگذارد
نماز نفل را و حال آنکه در بر آنحضرت بسته بود یعنی در بسته نماز میگذارد فجئت فاستفتحت پس آمدم پس طلب کردم گشادن در را فمشی ففتح لی پس راه رفت آنحضرت پس گشاد در را برای من یعنی از جائیکه برای
نماز ایستاده بود قدمی چند زد و بکشاد در را ثم رجع الی مصلاه پس باز گشت بجای که نماز میگذارد و ذکرت ان الباب کان فی القبلة و ذکر کرد عائشه که در خانه بود در جانب قبله یعنی نزد آمدن آنحضرت بکشادن
در تحول از قبله لازم نیاید و برگشتن بمصلی بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن و برگشتن استقبال قبله بحال خود بود و نیز گفته اند که خانه تنگ بود و گنجایش زیاده بر یک دو خطوه نداشت رواه احمد و ابو داؤد والترمذی
وروی النسائی نحوه وعن طلق بن علی رضی اللہ عنه صحابیست روایت میکند از وی پسر وی قیس بن طلق بن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوٰة چون فسا کند یکی از شما یعنی باد وی بر آید
بی آواز در نماز فلینصرف فلیتوضأ پس باید که برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتی ولیتوضأ بواو ولیعد الصلوٰة و باید که باز گرداند نماز را و این بر وجه فضیلت و اولویت است و اگر بنا کند بشرطیکه در فقه مذکور است
نیز جائز است رواه ابو داؤد وروی الترمذی مع زیادة و نقصان وعن عائشة رضی اللہ عنها انها قالت قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا احدث احدکم فی صلوته چون حدث کند و وضوی یکی از شما در نمازش فلیأخذ بانفه
ثم لینصرف پس باید که بگیرد بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعافی حادث شده و خون از بینی میرود و پردهٔ حیا از نقض وضو در نماز بر نیفتد که در عادت آمده از اهل نقص
و در غیبت نیفتند و حیا و هم عیب کردن مردم و بی آبروئی در نماز کردن بحدث نیفکند و ازینجهت گفته اند که هر که در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستر و کتمان کند تا مردم ابرو
وی نیفکنند و یعنی که مدار دمنسوب نکردند این از باب کذب نیست بلکه از جملهٔ معاریض فعل است و از وادی ریا نیز نیست بلکه از تجمل و تستر است و در وی رخصت است کذا قالوا رواه ابو داؤد
حکایت آورده اند که در عهد امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصی حدثی واقع شد و آن شخص بواسطهٔ شرم وضو نه برآمد و هم بحدث خواست که نماز کند عمر رضی اللہ عنه فرمود
بیائید تا همه وضو کنیم که وضو را تجدید کرد و وضو بر وضو نور علی نور است تا آن شخص موسوم بعیب نگردد و در ورطهٔ بی وضو نماز کردن نیفتد وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا احدث
احدکم و قد جلس فی آخر صلوته چون بشکند وضوی یکی از شما و حال آنکه تحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی بمقدار تشهد نشسته قبل ان یسلم پیش از آنکه سلام گوید فقد جازت صلوته پس تحقیق روا شد و تمام
گشت نماز وی و این اوفق مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وی فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدث را بر تعمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود
پس ظاهر این حدیث مؤید مذهب امامین باشد که خروج بفعل مصلی از فرض نیست رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که اسناد وی
قوی نیست وقد اضطربوا فی اسناده و بتحقیق اضطراب کرده اند راویان در اسناد وی و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آنست که روایت کرده شود بر وجوه مختلفه و این علامت ضعف است از جهة
دلالت بر عدم ضبط رواة آن

الفصل الثالث عن ابی هریرة ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج الی الصلوٰة روایت میکند ابو هریره که آنحضرت بیرون آمد برای نماز فلما کبر انصرف پس هرگاه که تکبیر آورد
برای احرام برگشت و اومأ الیهم ان کما کنتم و اشاره کرد بسوی صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید ثم خرج پستر بیرون آمد از مسجد فاغتسل پس غسل کرد ثم جاء و راسه یقطر پس آمد آنحضرت و حال آنکه می چکید
آب از سر مبارک وی فصلی بهم پس بگذارد نماز با صحابه فلما صلی قال انی کنت جنبا هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستیکه من بودم جنب فنسیت ان اغتسل پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی در نماز در آمدم
رواه احمد وروی مالک عن عطاء بن یسار مرسلا روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی هریره و روایت کرد امام مالک از عطاء ابن یسار که از تابعین است بطریق ارسال و معنی ارسال در مقدمه
معلوم شده و استدلال کرده اند شافعیه باین حدیث بر آنکه نماز مقتدیان باطل نشود بظهور بطلان نماز امام چه آنحضرت بنماز در آمد و قوم نیز در نماز در آمدند بعد از آن برگشت بجنابت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم و باطل شد نماز وی و مقتدیان باهم بر آن تحریمه باقی و مستمر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکرد و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشد و مذهب حنفیه آنست که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدی است زیرا
که امام ضامن نماز ماموم است و در حدیث آمده است که الامام ضامن و جواب میگویند اصحاب ما که ازین حدیث معلوم نشد که قوم نیز تکبیر احرام بر آورده بودند و در نماز داخل شده شاید که استشعار آنحضرت
بجنابت بعد از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکه در صحیح مسلم آمده است که ایستاد آنحضرت در مصلای خود و پیش از آنکه تکبیر برآرد پس برگشت و بغسل رفت آمد پس اگر قضیهٔ حدیث یک باب و حدیث مسلم

یکی است بر آن حمل باید کرد که خواست که تکبیر گوید و در نماز در آید و اگر در قصه سهو اعادت است که گفته شد که بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از تکبیر تحریم بود و شیخ ابن الهمام از امام محمد در کتاب الآثار روایت آورده
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت در باب مردی که امامت کرد قومی را و جنب بود یا بی وضو اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز روایت آورد که یکبار امیر المؤمنین علی نیز امامت کرد قومی را جنب یا بی
وضو پس اعاده کرد نماز را و امر کرد ایشان را که اعاده کنند و عن جابر قال کنت اصلی الظهر مع رسول الله گفت جابر بودم من که میگذاردم نماز پیشین با آنحضرت صلی الله علیه وسلم فآخذ قبضة من الحصی پس میگرفتم مشتی را
از سنگریزه ها لتبرد فی کفی تا سرد گردد در کف دست من اضعها لجبهتی می نهادم آنرا برای پیشانی خود اسجد علیها تا سجده کنم بر آن در حالتی که سجده میکنم لشدة الحر میکردم من این فعل را از جهة سختی گرما از اینجا معلوم میشود که این مقدار فعل معفو است در نماز و کثیر
هم نیست زیرا که میگرفت آنرا بیک گرفتن و بست رواه ابو داود و روی النسائی نحوه و عن ابی الدرداء قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی گفت ابو درداء ایستاد آنحضرت در حالتی که نماز میکند فسمعناه
یقول پس شنیدیم آنحضرت را که میگوید اعوذ بالله منک پناه میجویم بخدا از تو ثم قال العنک بلعنة الله پس گفت آنحضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا ثلثا سه بار گفت این قول را و بسط یده کانه یتناول شیئا
و فراخ کرد آنحضرت دست خود را گویا که میگیرد چیزی را فلما فرغ من الصلوة قلنا پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز گفتیم یا رسول الله قد سمعناک تقول فی الصلوة شیئا لم نسمعک تقوله قبل ذلک بتحقیق شنیدیم
ترا که میگفتی در نماز چیزی را که نشنیدیم ترا که میگفتی آنرا پیش از ان و رأیناک بسطت یدک و دیدیم ترا که فراخ کردی دست خود را قال ان عدو الله ابلیس جاء بشهاب گفت آنحضرت که دشمن خدا که ابلیس است
آورد شعله را از آتش درفشان فی الصراح شهاب درخش آتش لیجعله فی وجهی تا بگرداند آنرا و بزند در روی من فقلت پس گفتم اعوذ بالله منک ثلث مرات سه بار ثم قلت پس گفتم العنک بلعنة الله التامة لعنت
میکنم ترا بلعنت خدا که تام و کامل است فلم یستأخر پس پس نرفت و دور نشد ثلث مرات این کلمه را هم سه بار گفتم و لعنت خدا کردم ثم اردت اخذه پس خواستم که بگیرم او را و در بعض نسخ ان آخذه والله لولا
دعوة اخینا سلیمان لاصبح موثقا یلعب به ولدان اهل المدینة بخدا سوگند که اگر نبود دعای برادر ما که سلیمان است که تسخیر جن و اختصاص او بتصرف در ایشان کرده هر آئینه صبح میکرد این شیطان بسته شده که بازی میکردند
بوی پسران اهل مدینه شرح این در آخر فصل اول در حدیث ابی سعید گذشت لیکن در آن حدیث عفریت من الجن واقع شده و درینجا ابلیس میگویند که تصرف و تسخیری که سلیمان علیه السلام را بود در جن بود نه
بر ابلیس و جواب میگویند که چون ابلیس بصورت جن متمثل گشت و ظاهر شد سلیمان را بروی نیز تصرف باشد چنانکه بر جن و میتوان گفت که مراد بابلیس اینجا شیطان آدم نیست بلکه جن است و ابلیس محمول بر معنی لغوی است
از ابلاس بمعنی نومیدی است از رحمت حق رواه مسلم و عن نافع قال ان عبد الله بن عمر مر علی رجل وهو یصلی روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت که ابن عمر گذشت بر مردی و حال آنکه آن مرد نماز میگذارد
فسلم علیه پس سلام کرد ابن عمر بران مرد فرد الرجل کلاما پس جواب داد آن مرد سلام ابن عمر را بکلام چنانچه متعارف است فرجع الیه عبد الله بن عمر فقال له پس برگشت ابن عمر بسوی آن مرد پس گفت مر او را اذا
سلم علی احدکم وهو یصلی فلا یتکلم ولیشر بیده وقتی که سلام کرده شود بر یکی از شما و آن یکی نماز میگذارد پس باید که جواب سلام وی بکلام ندهد و باید که اشاره کند بدست چنانکه سابقا گذشت رواه مالک باب

السهو و در بعض نسخ باب سجود السهو و سهو و نسیان بمعنی غفلت و بی خبری آدمی از چیزی که درواست و رفتن دل بجانب دیگر و باید دانست که سهو و نسیان بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در اقوال
متعلق باخبار و ابلاغ باشد جائز نیست و در افعال اختلاف است و مختار نزد اهل حق جواز است زیرا که احادیث صحیحه درین باب وارد شده پس چاره نیست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آید
بلکه متضمن حکمت است و بحقیقت از جمله اتمام نعمت بر امت و اکمال دین ایشانست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند چنانکه فرموده است انما انسی لاسن و اگرچه وجود سنت بقول او نیز میباشد
چنانچه مثلا میفرمود هر که سهو کند در نماز واجبست بروی سجده اما وقوع سهو از آنحضرت و مشروعیت فعل سجده مستلزم و متضمن حصول شرف اقتدا است فافهم و باید فهمید که وقوع سهو و نسیان از آنحضرت
از کدام مقام است لابد از مرتبه اشتغال و استغراق در مقامی خواهد بود که دست عقول از دامن ادراک آن قاصر است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا قام
یصلی جاء الشیطان بدرستیکه یکی از شما چون می ایستد که نماز میگذارد می آید او را شیطان فلبس علیه پس میپوشد شیطان کار بروی و خلط میکند و در شک و شبهه می افکند او را و لبس بضم لام و سکون با پوشیدن کار بر کسی و
آمیختن تاریکی با روشنائی و لبس بتخفیف و تشدید هر دو روایت است و تشدید مفید مبالغه و تکثیر است حتی لا یدری کم صلی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است فاذا وجد ذلک احدکم فلیسجد سجدتین وهو جالس پس چون یابد
آن لبس و شک را یکی از شما پس باید که سجده کند دو سجده و حال آنکه وی نشسته است متفق علیه الا که این صورت شک است و فرق میان شک و سهو آنست که در سهو جزم میکند بیک جانب و در شک تردد دارد
که اینست یا آن و گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهة بودن آن از تلبیس شیطان و اما در سهو و نسیان افتاده بعلت استغراق و توجه بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین و حکم
وی بتفصیل در حدیث آینده بیاید و عن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهور است و از کبار علمای مدینه مولای میمونه رض عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته چون شک کند یکی از
شما در نماز خود فلم یدر کم صلی پس در نیابد که چند رکعت گذارده است ثلثا او اربعا سه یا چهار فلیطرح الشک پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در وی است ولیبن علی ما استیقن و باید که
بنا نهد بر چیزیکه یقین دارد و متیقن است وجود وی یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر سه بنا نهد و قرار دهد ثم یسجد سجدتین پس باید که سجده کند دو سجده چنانکه سجده سهو میباشد قبل ان یسلم پیش از آنکه
سلام دهد و در روایت بخاری این قید نیست و از اینجاست اختلاف ائمه در بودن سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه تفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم و بعد از ان فائده سجدتین را بیان میفرماید
بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر هست مصلی که گذارده است پنج رکعت یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاد بر سه و در واقع چهار رکعت بود و چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن له صلوته
شفع میسازند این پنج رکعت را بسبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت میشوند و ان کان صلی اتماما لاربع و اگر گذارده است
رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن بر سه از برای تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس با این رکعت چهار رکعت تمام شد کانتا ترغیما للشیطان میباشند این دو سجده خوار گردانیدن و بینی
بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجدتین رغم شیطانست که میخواست که در شک اندازد و از عبادت باز دارد
مصلی برغم او سجده کرد و در عبادت افزود رواه مسلم روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء بن یسار از ابی سعید خدری و رواه مالک عن عطاء مرسلا و روایت کرد آنرا مالک از عطاء بن یسار بطریق
ارسال بی ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شده و فی روایته شفعها بهاتین السجدتین و در روایت مالک بجای شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میکرد آن

مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد پیشتر بدانکه ظاهر این حدیث دلالت بر آنست که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ائمه همین است و ترمذی میگوید
که نزد بعضی از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابوحنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بجانبی واقع شود بهمان عمل کند
و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی معتبر است در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک
احدکم فلیتحر الصواب و لیتم علیه آورده این حدیث را شمنی در شرح نقایه و در جامع الاصول از حدیث نسائی نیز بلفظ تحری صواب آورده و امام محمد در موطای خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده
و گفت اگر همچنین کرده نشود و پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتیاد حرجی عظیم است انتهی گفت بنده ضعیف صانه الله عما شانه که حاصل مقام آنست که درین
باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیلق الشک و کما قال دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که حاکم است به بنا نهادن بر یقین پس جمع کرد ابوحنیفه
میان این هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری بر یکجانب و ثالث بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذهب امام اعظم اکرم
رضی الله عنه والله اعلم و عن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر خمسا روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فقیل له پس گفته شد مر آنحضرت را ازید فی الصلوة
آیا زیاده کرده شده در نماز که چهار رکعت بود و پنج حکم شد فقال و ما ذاک پس گفت آنحضرت و چیست این پرسیدن شما و برای چه میپرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذارده ام قالوا صلیت خمسا گفتند
گذاردی پنج رکعت فسجد سجدتین بعد ما سلم پس سجده کرد دو سجده بعد از سلام دادن و فی روایة قال و در روایتی آمده است که فرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی مانند شما انسی کما تنسون فراموش
میکنم چنانکه فراموش میکنید شما فاذا نسیت فذکرونی پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا و اذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب پس چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری و
طلب کند صواب را بغالب ظن فلیتم علیه پس باید که تمام کند بنا بر غالب ظن ثم لیسلم پس تر باید که سلام گوید ثم یسجد سجدتین پس تر باید که سجده کند دو سجده متفق علیه و در حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد
آنست یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند و نزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل است اگر سهو کرد از قعده
اخیره و برخواست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده ما دام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و لغو کند خامسه او و اگر کرد قعده اخیره و برخاست پیش از
سلام رجوع کند بقعده ما دام که سجده نکرده است برای خامسه اگر سجده کرد تمام گشت فرض او و ضم کند بوی سادسه و مستحسن است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی است و جواب ازین در شرح گفته شده است والله اعلم و عن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی
بنا رسول الله ابن سیرین که از مشاهیر تابعین است احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده است روایت میکند از ابی هریره که گفت نماز گذارد بما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد
احدی صلوتی العشی یکی از دو نماز شبانگاه را که نماز ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب را گویند قال گفت ابن سیرین قد سماها ابو هریرة و لکن نسیت انا تحقیق نام برده بود آن نماز را
ابو هریره و لیکن فراموش کردم من قال فصلی بنا رکعتین پس بگذارد آنحضرت با ما دو رکعت ثم سلم پس تر سلام داد یعنی سهو کرد و برخاست برای رکعت سوم فقام الی خشبة معروضة فی المسجد پس
ایستاد آنحضرت بسوی چوبیکه بعرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی از نسخ مشکات لفظ فی المسجد نیست و لیکن در بخاری هست فاتکأ علیها پس تکیه کرد بران چوب کأنه غضبان گویا که وی غضبناک است که گویا
آنحضرت خشمگین است و وضع یده الیمنی علی الیسری و نهاد دست راست خود را بر دست چپ خود و شبک بین اصابعه و در هم کرد یکدیگر آورد دو انگشتان خود را و وضع خده الایمن علی ظهر کفه الیسری
و نهاد رخساره راست خود را بر پشت کف دست چپ خود و خرجت سرعان الناس من ابواب المسجد و بیرون آمدند بشتاب زود روندگان مردم از درهای مسجد و سرعان بفتح سین و را اوایل
ناس که شتابی کنند بفتحتین و بسکون را نیز آمده و بضم و سکون نیز ضبط کرده اند و مراد گروهی اند که بعد از گذاردن نماز برای ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از همه بیشتر رایند و جماعه را که
معرکه جنگ که از همه پیشتر رایند و بی صبری نمایند نیز میگویند فقالوا پس گفتند صحابه بمشاهده این حالت از آنحضرت که هم بر دو رکعت سلام داده بر آمد قصرت الصلوة کوتاه شد یا کوتاه
کرده شد نماز بر قصرت بفتح قاف و ضم صاد و بضم قاف و کسر صاد هر دو روایت است یعنی از چهار رکعت بدو رکعت آمد و فی القوم ابو بکر و عمر و در میان صحابه که حاضر بودند ابو بکر و عمر رضی الله
تعالی عنهما نیز بودند فهابا ان یکلماه پس ترسیدند و بزرگ داشتند ابو بکر و عمر آنحضرت را از اینکه بپرسند او را از حقیقت حال و هیبت ترس با بزرگی داشتن چنانکه از پادشاه هیبت میباشند
و از وی خوف و فی القوم رجل فی یدیه طول و در میان صحابه مردی بود که در هر دو دست وی درازی بود و از انجهت تعالی له گفته میشد او را ذو الیدین خداوند دو دست و بعضی گویند
که از ان جهت ذو الیدین میگفتند که بهر دو دست کار میکرد و بعضی گویند از انجهت که دو پسر داشت و مضمون حدیث صریح است که وجه تسمیه بدان دراز بودن دستها است و نام او عمیر بن
عبد عمرو و کنیت او ابو محمد و بعضی گویند نامش خرباق بود بکسر خای معجمه و بعضی گویند که خرباق نام مردی دیگر است که او را ذو الشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذو الیدین و ذو الشمالین
است و قیل غیر ذلک والله اعلم قال گفت این مرد که ذو الیدین است یا رسول الله انسیت آیا فراموش کردی و سهو شد ترا ام قصرت الصلوة یا کوتاه شد و یا کوتاه کرده شد نماز فقال لم انس
و لم تقصر پس گفت آنحضرت نه فراموش کرده ام و نه کوتاه شده و نه کوتاه کرده شد نماز فقال اکما یقول ذو الیدین پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه آیا واقع همچنین است که میگوید ذو الیدین
فقالوا نعم پس گفتند آری همچنین است که وی میگوید فتقدم و صلی ما ترک پس پیش رفت آنحضرت و بگذارد آن دو رکعت را که مانده بود و نگذارده ثم سلم پس تر سلام داد ثم کبر پس تر تکبیر بر آورد
و سجد مثل سجوده او اطول و سجده کرد مانند سجود خود که در نماز کرده بود یا درازتر از ان بجهت اعتذار از وقوع تقصیر و مشاهده عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وی سبحانه ثم رفع راسه
و کبر پس تر بر داشت سر از سجده و تکبیر گفت ثم کبر و سجد مثل سجوده او اطول پس تر تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجود معتاد یا درازتر از ان ثم رفع راسه و کبر پس تر برداشت سر خود را و تکبیر گفت
حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهو مشروع است فربما سألوه پس بعد از روایت کردن ابن سیرین حدیث بنحوی که مذکور شد بسا که پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفهام و گفتند ثم سلم

یعنی آیا گفت ابوہریرہ ثم سلم یعنی سجدتین سہو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام فیقول پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان نبئت ان عمران بن حصین قال ثم سلم آگاہانیدہ شدہ و خبر دادہ شدم که عمران
بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابوہریرہ محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر دادہ اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کردہ است در حدیث خود ثم سلم گفته است و آنکه من
در حدیث ابوہریرہ ثم سلم ذکر کردہ ام از روایت عمران بن حصین است که درینجا در آوردہ ام و در روایتی آمدہ است که از ابن سیرین پرسیدند که در سجدتین سہو تشہد ہست پس گفت نیست
تشہد در حدیث ابی ہریرہ ولیکن من دوست میدارم که خواندہ شود تشہد و در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشہد بیاید متفق علیه لفظه للبخاری وفی اخری لهما و در روایت دیگر مر بخاری
و مسلم را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدل کلمهٔ بلفظ لم انس و لم تقصر این لفظ آمدہ است کل ذلک لم یکن ہیچ چیز از نسیان و قصر نبود و در دیگر این عبارت آمدہ است که فقال پس گفت ذوالیدین قد کان
بعض ذلک تحقیق بود یکی ازین دو چیز یا نسیان یا قصر یا رسول الله بدانکه شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کردہ اگر تمامه آنرا نقل کنیم کلام دراز گردد
ولیکن درینجا دو کلام است که باید آورد اول در قول وی صلی الله علیه وسلم کل ذلک لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان و این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کردہ اند بر عدم جواز سہو در اخبار و خلاف
در افعال است و ثانی در اتمام صلوٰۃ و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعض گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و
اخبار نیست که متعلق باشد به تبلیغ شرائع و احکام وحی در جملهٔ اخبار و این جواب ضعیف است زیرا که اخبار بر خلاف واقع کذب و معصیت است اگرچه نه عمدا بود و در واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن و ہمین است مذہب جمہور و شبهه ایشان میگویند که مراد بقول وی ہیچ نبود نه نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من ہست نه در نفس الامر و این خبر صادق است بی
یا این قول کنایت است از عدم شعور گویا گفت من شعور بدان ندارم و این صادق است و جواب از اشکال ثانی میگویند که تکلم و فعل که مفسد نماز است بر تقدیری است که عمدا باشد نه بسہو و نسیان
چنانکه مذہب شافعی است و این جواب تام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابه دیگر چه تکلم ایشان نه بسہو بود مگر آنکه گویند ایشان تابع رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و ایشان را حکمی مستقل نیست
و این جواب خالی از ضعفی نیست و جواب مذکور جاری نیست بر مذہب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا و سہوا مطلق مفسد نماز است پس ایشان میگویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است
در نماز و درینجا کلام است مذکور در شرح و مذہب امام احمد حنبل آنست که کلام در نماز عامدا و ساہیا مفسد نماز است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکه درین قضیه است
والله اعلم وعن عبدالله بن بحینة بضم موحدہ و فتح مهمله و سکون تحتیه نام مادر عبدالله است چنانکه مشہور است و نام پدر او مالک است و در بعض اسانید عبدالله بن مالک ابن بحینه است بتنوین مالک
و اثبات الف تا صفت مالک نگردد و صحابی است حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین مات فی امارة معویة ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم الظهر روایت است که آنحضرت گذارد
با صحابه نماز پیشین را فقام فی الرکعتین الاولیین لم یجلس پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی و ننشست و نکرد قعدہ اولی فقام الناس معه پس ایستادند مردم با آنحضرت حتی اذا قضی الصلوٰۃ
وانتظر الناس تسلیمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را و چشم داشتند مردم که سلام گوید کبر و هو جالس تکبیر [illegible] سلام داد و از نماز برآمد متفق علیه الفصل الثانی عن عمران بن حصین ان النبی صلی الله علیه وسلم
صلی بهم فسها روایت است از عمران بن حصین صحابی مشہور است و احوال وی در مواضع نوشته شدہ که آنحضرت نماز گذارد با صحابه پس سہو کرد فسجد سجدتین پس سجدہ کرد دو سجدہ برای سہو ثم
تشهد ثم سلم پس تشہد خواند پس سلام داد درین حدیث تعیین موضع سہو نکرد و ذکر تشہد کرد و در احادیث دیگر ذکر تشہد نیست و این حدیث موافق مذہب ماست و مذہب امام احمد نیز
ہمین است و بعض مالکیه و شافعیه نیز ہم برین اند و اختلاف است که صلوٰۃ و دعا که در تشہد آمدہ است در تشہد که پیش از سجدہ است بخوانند یا در آنکه بعد از وست اختیار کرخی که از حنفیه است در ثانی است
و در ہدایه گفته صحیح ہمین است و بعضی از شروح ہدایه گفته که صواب آنست که در اول بخوانند و طحاوی گفته که در ہر دو بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضیخان
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب از جهت تفرد راوی بزیادۃ تشہد با مخالفت رواۃ دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و بیهقی
و ابن عبدالبر و غیر ایشان تضعیف کردہ اند آنرا وعن المغیرة ابن شعبة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الامام فی الرکعتین چون بایستاد امام در دو رکعت و قعدہ نکرد فان ذکر قبل ان
یستوی قائما فلیجلس پس اگر یاد آورد که قعدہ نکردہ است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید که بنشیند و تشہد بخواند ظاہر حدیث آنست که سجدہ سہو نکند و در ہدایه گفته است که بعض
گفته اند که سجدہ کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند وان استوی قائما و اگر تمام ایستاد فلا یجلس و یسجد سجدتی السهو پس باید که نه نشیند و سجدہ کند دو سجدۂ سہو رواه ابوداؤد و ابن ماجه
و این حدیث دلالت دارد که معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاہر مذہب ما آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشہد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد برنگردد و در نشستن اختلاف
کردہ اند در تفسیر اقرب بعض گفته اند که اگر نصف اسفل است ایستادہ بقیام اقرب است و اگر نه بقعود اقرب است و بعض گفته اند اگر سر نهادہ و زانو بر داشت بقیام اقرب است و اگر نه بقعود
و بعض گفته اند معتبر بر داشتن زانو ہاست شیخ ابن الهمام گفته اعتبار اقربیت روایتی است از ابی یوسف که اختیار کردہ اند آنرا مشایخ بخارا اما ظاہر مذہب نزد عدم استوای قیام عود است
و ہو الاصح الفصل الثالث عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر و سلم فی ثلث رکعات آنحضرت گذارد نماز دیگر را و سلام داد در سه رکعت ثم دخل منزله پس درآمد در منزل
خود فقام الیه رجل یقال له الخرباق پس ایستاد و رفت بسوی آنحضرت مردی که گفته میشود او را خرباق و کان فی یدیه طول و بود در ہر دو دست وی درازی تحقیق آنست که این مرد ہمان ذوالیدین است
که سابقا ذکر او رفت کذا فی شرح الشیخ فقال پس گفت یا رسول الله فذکر له صنیعه پس یاد داد آن مرد مر آنحضرت را کار آنحضرت را که کرد یعنی سلام داد در سه رکعت فخرج غضبان یجر رداءه
پس بیرون آمد آنحضرت خشمگین در حالیکه میکشید ردای مبارک خود را ہیچ معلوم نمیشود که سبب سہو چه بود و باعث این خشم و اضطراب چه والله اعلم باسرار حبیبه حتی انتهی الی الناس فقال تا آنکه رسید
آنحضرت بسوی مردم که حاضر بودند پس فرمود اصدق هذا آیا راست میگوید این مرد قالوا نعم گفتند آری راست میگوید فصلی رکعة پس بگذارد آنحضرت یک رکعت را که ماندہ بود از نماز و
سہو کردہ بود ثم سلم پس تر سلام داد ثم سجد سجدتین پس تر سجدہ کرد دو سجدہ برای سہو ثم سلم پس تر سلام داد و از نماز برآمد رواہ مسلم پوشیدہ نماند که مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و

حدیث ابی ہریرہ کہ گذشت از دو وجہ است یکی آنکہ آنجا سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سہ و آنجا گفت اعتماد کرد بر خشبہ کہ در مسجد بود و اینجا میگوید در آمد در منزل در وجہ ثانی خود ممکن است کہ
امر باشد ابو ہریرہ یکی را ذکر کرد و عمران بن حصین دیگری را مخالفت در وجہ اولی صورت اجتماع ندارد ازین جہت حکم کردہ اند کہ واقعہ متعدد است و در ہر دو واقعہ متکلم ذو الیدین باشد واللہ
اعلم وعن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول شنیدم آنحضرت را میگفت من صلی صلوة یشک فی النقصان کسیکہ بگذارد نماز را کہ شک میکند در نقصان چنانکہ شک کرد
در رباعی کہ سہ گذاردہ یا چہار فلیصل حتی یشک فی الزیادة پس باید کہ بگذارد تا آنکہ شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکہ در صورت مذکور سہ رکعت قرار دہد پس رکعت دیگر بگذارد
تا شک افتد کہ چہار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکہ شاید در نفس الامر چہار رکعت شدہ و این رکعت پنجم باشد این معنی دارد کہ فرمود بگذارد تا شک کند در زیادت رواہ احمد بدانکہ سہو از آنحضرت
در چند موضع واقع شدہ اول از قعدہ اولی چنانکہ در حدیث عبد اللہ بن بحینہ وارد شدہ دوم از دو رکعت اخیر چنانکہ در حدیث ذو الیدین واقع شدہ سیوم از یک رکعت اخیر چنانکہ در
حدیث خرباق آمدہ چہارم در زیادہ خامسہ چنانکہ در حدیث عبد اللہ بن مسعود پس مجتہدان بر آن قیاس کردند و گفتند کہ ہر کہ فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدہ سہو بروی
واجب گردد و اصحاب ظواہر ہم برین مواضع کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجدہ نکنند و دیگر بدانکہ از احادیث کہ وارد شدہ اند درین باب معلوم
شد کہ آنحضرت در بعض مواضع سجدہ سہو پیش از سلام کردہ و در بعض بعد از سلام و ظاہر آنست کہ فعل آنحضرت گاہی چنان بود و گاہی چنین و ہر دو جائز باشد ولیکن مذاہب ائمہ متفرق افتاد
امام شافعی در ہمہ جا قبل السلام گوید و احادیث را کہ وارد شدہ اند در وی ترجیح نماید بلکہ دعوی کند کہ احادیث وارد دہ در سجدہ بعد از سلام منسوخ اند و گوید آخر فعل آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم آن بود کہ قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشدہ واللہ اعلم و امام اعظم در ہمہ جا بعد از سلام کند از جہت کثرت احادیث وارد دہ در وی و قوت آنہا و در کتب ستہ از
عبد اللہ بن مسعود آمدہ است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ کرد بعد از سلام اگرچہ از عبد اللہ بن بحینہ قبل از سلام نیز آمدہ کذا ذکر الشیخ ابن الہمام و نیز ابو داود و ابن ماجہ و احمد و عبد
الرزاق از ثوبان آوردہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت لکل سہو سجدتان بعد ما یسلم و چون فعل و قول متعارض آمدہ متمسک بقول کردیم و قول اقوی است از فعل نزد امام ابو حنیفہ
چنانکہ در اصول فقہ ثابت شدہ و شمنی گفتہ کہ این قول جمعی از صحابہ است کہ سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشانند رضی اللہ عنہم اجمعین و امام
مالک گوید ہر جا کہ سہو بنقصان است سجدہ قبل السلام کند و ہر جا کہ بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد ہر دو سہو سجدہ کند ہر دو را قبل از سلام و مزنی و ابو ثور از ائمہ شافعیہ ہم برین
قول اند و ابن عبد البر گفتہ کہ قول مالک موافق نظر عقل است زیرا کہ در صورت نقص جبر نقصانست پس باید کہ داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطانست و درین سخن نظر است
و مذہب امام احمد آنست کہ در ہر موضع کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قبل السلام کردہ قبل السلام باید کرد و در ہر موضع کہ بعد از سلام کردہ بعد از سلام باید کرد و گفتہ اند کہ این قول اقوی
و اقرب بصوابست و نقل کردہ شدہ است از احمد کہ گفت اگر نمی بود درین باب چیزی مروی از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حکم میکردیم کہ سجدہ قبل از سلام باید کرد و باید دانست کہ اختلاف
مذکور در سجود کہ بعد از سلام باید یا قبل سلام در فضلیت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نہ صرح بہ فی کتب الائمة الاربعة و اما بودن سلام یک باید و اول قول محمد است و مختار
فخر الاسلام و گفتہ است کہ مقابل بروی دہد و قیل بجانب یمین و در ہدایہ گفتہ کہ اصح آنست کہ دو سلام دہد و اختیار شمس الائمہ اینست بعد ازان اختلاف است در تشہد بعد از سجود سہو کہ آن
مذکور است در بعض احادیث و مذہب ما اینست چنانکہ گذشت باب السجود القرآن اختلاف کردہ اند در سجدہ تلاوت ائمہ ما بر آنند کہ واجبست و امام مالک و شافعی و احمد بر آنند
کہ سنت است و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجبست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث است کہ در ذم ترک آن واقع شدہ و تاکید و مبالغہ
کہ در ادای آن ورود یافتہ و گویند کہ سجدہ جزو صلوة است کہ بجہت تخفیف اقتصار بران کردہ شدہ پس فرض باشد چنانکہ قیام در نماز جنازہ ولیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم
نہ فرضیت و متمسک ائمہ دیگر حدیث زید بن ثابت است کہ گفت خواندم سورہ والنجم را در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و سجدہ نکرد و جوابش آنست کہ وجوب سجدہ تلاوت علی
الفور نیست شاید کہ در وقت دیگر کردہ باشد و نیز تواند کہ قراءت در وقت مکروہ واقع شدہ باشد یا سجدہ نکرد بجہت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجدہ والنجم باشد کہ در وی اختلاف است
واللہ اعلم و طہارت شرط است در سجدہ تلاوت و از ہیچکس خلاف دران منقول نشدہ الا در روایتی از ابن عمر آمدہ کہ وی رضی اللہ عنہ بی وضو نیز میکرد و ہیچ یکی از علما درین حکم براہ موافقت
وی نرفتہ الا الشعبی و نیز میگویند کہ گاہی شعبی در راہی میرفت و اشارتی بسجدہ میکرد بغیر جہت قبلہ بی وضو و میگذشت کذا قال الشیخ و بعضی از سلف برین ہم رفتہ اند کہ سجدہ تلاوت بر مستمع است
نہ بر سامع اگر اتفاقی شنید آیت سجدہ و بگوش رسید سجدہ واجب نگردد و بعض گویند کہ اگر قاری سجدہ نکرد بر سامع نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این از امام مالک
نیز روایت کردہ اند و بعض گفتہ اند کہ وجوب بر تقدیریست کہ قاری بقصد قراءت کند نہ بقصد قصہ و حکایت چنانکہ قصہ خوانان میخوانند و مذہب جمہور ائمہ بر آنند کہ واجبست
و بر سامع مطلقا بشرائط صلوة و ہو المختار الفصل الاول عن ابن عباس قال سجد النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالنجم سجدہ کرد آنحضرت بسورہ نجم کہ در آخر آیت سجدہ دارد و سجد معہ المسلمون والمشرکون
و سجدہ کردند ہمراہ آنحضرت مسلمانان و کافران والجن والانس و جنیان و آدمیان مراد ہمین جن و انس کہ درین مجلس حاضر بودہ باشند بطریق تکریر و تاکید یا ہر کہ بر روی زمین از آدمیان
و پریان بود و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شدہ باشد رواہ البخاری و گفتہ اند سجدہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجہت امتثال امر الہی تعالی بود و سجود شکرگذاری نعم عظیمہ وی سبحانہ
کہ معدود داند در اول سورہ و سجدہ مسلمانان بجہت متابعت آنحضرت و در امتثال امر و اتیان شکر و سجدہ مشرکان بجہت سماع اسمای آلہہ شان بود از لات و عزی و منات یا از جہت ظہور سطوت
و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الہی عز و جل چنانکہ تاب و طاقت اختیار باطل شدہ و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از کسیکہ اشقی او طغی قوم بود
کہ کفی از خاک برگرفت و بر جبہہ زشت خود زد و گفت این قدر بس است چنانکہ در فصل ثالث بیاید و درینجا قصہ است از وضع زنادقہ و مفتریات ایشان خذلہم اللہ کہ بعضی از ارباب

سیوطی تواریخ که مولع اند بذکر غرائب و اعاجیب آورده اند و علمای محدثین حکم بوضع آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت در نزد ذکر اسمای لات و عزی و منات مدح ایشان کرده
گفت شعر تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی یا بسهو بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت یا شیطان باواز بلند مشابه صوت شریف آنحضرت از پیش خود خوانده مشرکان شنوده اند و سجده کردند مشرکان
ازین جهت بود که گفتند که اکنون محمد مدح آلهه ما کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق و محیی و ممیت علیم قدیم رزاق کیست اینها شفعای ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این
قصه عقلا و نقلا بوجوه باطل و موضوع است و کلام در روی بسیار است پارهٔ از آن در شرح بیان کرده ایم والله یقول الحق و هو یهدی السبیل وعن ابی هریرة قال سجدنا مع النبی گفت ابوهریره
سجده کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک پس ثابت شد که درین دو سوره سجده هست و مردود گشت قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از آمدن بمدینه در وی سجده نکرده چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بیاید رواه مسلم وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ
السجدة ونحن عنده میخواند آیت سجده را و حال آنکه نزد وی میبودیم فیسجد ونسجد معه پس سجده میکرد آنحضرت و سجده میکردیم با وی فنزدحم پس انبوهی میکردیم حتی ما یجد احدنا لجبهته موضعا یسجد علیه
تا آنکه نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جای که سجده کند بران متفق علیه پوشیده نماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است و اگر واجب نبودی این
همه ازدحام برای چه کردندی والله اعلم وعن زید بن ثابت قال قرأت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها گفت زید بن ثابت خواندم من بر آنحضرت سورة
والنجم را پس سجده نکرد در وی و این بعد از تحول بمدینه بود و این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجده تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب آن ش
معلوم شد و واجب باشد آورده آن متفق علیه وعن ابن عباس قال سجدة ص لیس من عزائم السجود ابن عباس گفت که سجده سورهٔ ص نیست از پس سجدهائی که امر کرده شده باشد بدان عزیمت
در اصل قصد قلب بر شیٔ فی الصراح عزم بالفتح و الضم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی پس از آن استعمال کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت وقد رأیت
النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و بتحقیق دیدم آنحضرت را که سجده میکرد در ان گفته اند که سجده کردن آنحضرت در ان بجهة موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود و در حدیث
نیز آمده است که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد برادرم داود بجهة قبول توبه وی و ما نیز سجده میکنیم شکر گذاری آن و فی روایة قال مجاهد قلت لابن عباس أسجد فی ص مجاهد که از تابعین است
و از فقهای مکه و قراء او ست و از علامهٔ علوم مشاهیر ایشانست و سی بار قرآن بر ابن عباس عرض کرده بود و مات سنه اربع و مائه گفت گفتم من ابن عباس را سجده کنم در سورهٔ ص فقرأ پس
خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داود و سلیمان حتی اتی تا آنکه آمد و رسید باینجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود را صلی الله علیه وسلم فبهداهم اقتده پس بهدایت
این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن و پیروی کن فقال پس گفت ابن عباس نبیکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم ممن امر ان یقتدی بهم از جملهٔ آن کسانی است که امر کرده شده اند که اقتدا کنند
بایشان پس تو سزاوارتری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی سجده کرد ما نیز باید کرد رواه البخاری اگر گوئی نسبت اقتدا و تبعیت با آن
حضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد و حال آنکه وی مقتدی و متبوع و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و تاخر وجود عنصری وست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم
گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت وی صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وی تابع و عامل بهدی همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و اکمل همه گردد و بیت
خوبی و ناز و کرشمه حرکات و سکنات آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری علیه افضل الصلوة و التسلیمات و انمها و اکملها و این حدیث متمسک شافعیه است در عدم وجوب سجدهٔ ص
و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد در روایتی واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را
که از جهة قبول توبه بود و سبب سجدهٔ خود را که از جهة شکر قبول توبه داود و موافقت وی بود و سجدهٔ ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور است آن حضرت صلی الله علیه وسلم
بدان و در حقیقت همه عبادت از فرائض و واجبات بجهة شکر نعمت و امتثال امر و اتباع پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست بآن معنی باشد که وجوب
وی از آن قبیل نیست که ابتداء بطریق تعبد بدان امر کرده شده باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبدالله مزنی آورده که گفت در خواب دیدم
که سورهٔ ص می نویسم و چون بآیت سجده رسیدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود همه را دیدم که بسجده درافتاد پس این قصه را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عرض کردم بعد از آن
سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر بمواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه در اوایل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از
تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش از این قصه بود کذا ذکر الشیخ ابن الهمام

الفصل الثانی

عن عمرو بن العاص قال اقرأنی و در بعض نسخ اقرأنی رسول الله گفت خوانانید و دانانید مرا پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خمس عشرة سجدة فی القرآن پانزده آیت سجده در قرآن منها ثلث فی المفصل از انجمله سه سجده در مفصل که از سورهٔ حجرات است تا آخر قرآن و بیان مفصل و اختلاف
در مبدای آن در کتاب الصلوة گذشت و سه سجده در مفصل یکی در آخر سورهٔ والنجم دوم اذا السماء انشقت سیوم در سورهٔ اقرأ و فی سورة الحج سجدتین و خوانانید در سورهٔ حج دو سجده
یکی بعد آیه الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض الایة دوم در یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا رواه ابوداود و ابن ماجه بدانکه ائمه همه اتفاق دارند که مجموع سجدات
قرآنی چهارده است الا نزد امام مالک در روایتی و در قول قدیم از شافعی در مفصل سجده نیست و امام ابوحنیفه قائل است بسجدهٔ ص و قائل نیست بسجدهٔ دوم حج و میگوید که مراد بآن
سجده نماز است بقرینه ذکر ارکعوا و امام شافعی و امام احمد برعکس و در روایتی از امام احمد پانزده است باثبات سجدهٔ ص و دوم حج چنانکه این حدیث مثبت آنست و گفته اند که حدیث
عمرو بن عاص ضعیف است و صلاحیت احتجاج ندارد و بعض از رواة آن مجهول اند وعن عقبة بن عامر قال قلت گفت عقبه ابن عامر گفتم بطریق استفهام یا رسول الله فضلت سورة الحج بان
فیها سجدتین فضیلت داده شد سورهٔ حج باینکه در وی دو سجده است قال نعم گفت آنحضرت آری ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما و هر که سجده نکرد هر دو سجده را پس گویا نخواند هر دو آیت را

خواندی کامل معتبر. رواه ابو داؤد و الترمذی و این حدیث نیز ضعیف است چنانکه گفت و قال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی و گفت ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد وی قوی زیرا که یکی
از راویان وی ابن لهیعه است و وی ضعیف است اگرچه او از ائمهٔ حدیث است ولیکن در آخر عمر خللی و غلطی بحفظ وی راه یافت که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و فی المصابیح فلا یقرأها
بالحکایة فی شرح السنة و واقع شده است در مصابیح بجای فلا یقرأهما فلا یقرأها بضمیر تثنیه که راجع بآیتین سجده است فلا یقرأها بوحدت ضمیر که عائد بسوره است و در شرح السنة نیز همچنین است و در دیگر جا با
تثنیه است که دلالت میکند بر آنکه هرکه هر دو سجده نکرد گویا تمام سوره نخوانده و ترک سجده مفوت ثواب قراءت تمام سوره است و عن ابن عمر ان النبی و روایت است از ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم سجد فی صلوة الظهر سجده کرد در اثنای رکعت نماز پیشین سجده تلاوت ثم قام فرکع پس برخاست بایستاد از سجده پس رکوع کرد فرأوا انه قرأ تنزیل السجدة پس دانستند و اعتقاد کردند صحابه که آنحضرت
خواند سورهٔ الم تنزیل الکتاب را که در وی آیت سجده است و این اعتقاد نه از مجرد سجده کردن و ایستادن و برکوع رفتن حاصل شد بلکه آیتی از سوره شنیدند که بدان دانستند که این سوره
خواند و آنحضرت گاهی آیتی از سوره میشنوانید تا بدانند که فلان سوره میخواند یا بی اختیار از جهت غایت شوق و حضور جهر ظاهر میشد چنانکه در باب القراءت گذشت رواه ابو داؤد و ظاهر
این حدیث دلالت دارد که بعد از سجده کردن و برخاستن باقی سوره را ناخوانده برکوع رفت و این جایز است و نیز جایز است که باقی سوره بخواند بعد از آن برکوع برود غایت آنکه بر تقدیر
اول قراءت بعض سوره لازم می آید و آن فی الجمله جایز است و از اینجا لازم نمی آید که قیام رکوع مقام سجود و قراءت جایز نباشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است زیرا که آن نزد وی نفی
واجب نیست اگر بکند رواست فافهم و عنه انه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا القرآن گفت ابن عمر بود آنحضرت میخواند بر ما قرآن را فاذا مر بالسجدة کبر و سجد و سجدنا معه
پس چون میگذشت بآیت سجده تکبیر میگفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما با وی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سامع هر دو میباشد رواه ابو داؤد و عنه انه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
از ابن عمر است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قرأ عام الفتح سجدة خواند در سال فتح آیت سجده را فسجد الناس کلهم پس سجده کردند مردم همه منهم الراکب والساجد علی الارض بعضی از سجده
کنندگان سوار بودند و بعض سجده کنندگان بر زمین حتی ان الراکب لیسجد علی یده تا آنکه سوار بتحقیق سجده میکرد بر دست خود و شاید که بعضی از سواران فرود آمده بر زمین نیز سجده کرده
باشند و لفظ حدیث نص نیست در آنکه سواران همه سواره بر دست سجده میکردند فافهم رواه ابو داؤد و این واقعه جز آن واقعه است که آنحضرت سورهٔ والنجم خواند و مسلمانان و کافران
همه با وی سجده کردند چنانکه گذشت زیرا که آنجا در میان مشرکان یکی بود که کفی از خاک و سنگریزه گرفت و بر جبهه خود زد و گفت بس است مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند
آن قضیه در مکه است پیش از فتح قدیم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینة روایت است از ابن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده نکرد
در چیزی از مفصل از آن باز که انتقال کرد بمدینه اگرچه پیش از آن بمکه سجده کرده بود و تا آنکه آدمیان از مسلمانان و کافران و جن و انس با وی سجده کردند رواه ابو داؤد و این حدیث مخالف
حدیث ابی هریره است که گفت سجده کردیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک و اسلام ابی هریره بعد از تحول بمدینه است در سال هفتم از هجرت
و گفته اند که حدیث ابی هریره صحیح و راجح است و بسیاری از صحابه روایت کرده اند سجده را در مفصل و مثبت مقدم است بر نافی و عن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی
سجود القرآن باللیل گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت و میخواند در سجدهٔ تلاوت در شب این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره سجده کرد روی من یا ذات من مر کسی را که پیدا کرد
او را و شکافت شنوائی او را و بینائی او را یعنی گوش و چشم را که شکافها اند قوت سمع و بصر در آنجا نهاده بحوله و قوته سجده کرد بقدرت و توانائی و توفیق او و تقیید بلیل اتفاقی است که عائشه
این دعا را از آنحضرت در شب شنیده و گفتن این قول از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق سجدهٔ تلاوت بی تقیید بشب باید و نیز آمده و خواندن این دعا نیز مرویست رب ظلمت نفسی
فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و ظاهر مذهب حنفیه آنست که بتسبیح مسنون در سجدهٔ صلوتیه کفایت میکنند در سجدهٔ تلاوت چه سجدهٔ صلوتیه افضل است
و چون در آنجا کفایت کنند در اینجا بطریق اولی کنند و با وجود آن شک نیست که آنچه صحیح شده است روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی است خواه
بود و رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عباس قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت پناه
پس گفت یا رسول الله رأیتنی اللیلة وانا نائم کانی اصلی خلف شجرة دیدم من خود را امشب و حال آنکه من در خواب بودم گویا نماز میکنم در پس درختی فسجدت پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت
فسجدت الشجرة لسجودی پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من یا بجهت سجده کردن من فسمعتها تقول پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را اللهم اکتب لی بها عندک
اجرا خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را وضع عنی بها وزرا و بنه از من بسبب وی گرانی بزه را واجعلها لی عندک ذخرا و بگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره و تقبلها منی
کما تقبلتها من عبدک داؤد و بپذیر آنرا از من چنانکه پذیرفتهٔ سجده را از بندهٔ خود که داؤد است علیه السلام قال ابن عباس فقرأ النبی صلی الله علیه وسلم سجدة گفت ابن عباس پس خواند
آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از آن مرد آیت سجده را در همین مجلس بقصد خواندن این دعا یا وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد ثم سجد پس سجده کرد فسمعته وهو یقول
مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه وی میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت و دعای او رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر روایت
کرد این حدیث را ترمذی و ابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه ذکر نکرد این لفظ را و تقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داؤد و معلوم نمیشود که آن مرد سورهٔ ص خوانده یا سوره دیگر و ظاهر آنست که
بذکر این لفظ چنان در ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد و از عدم ذکر آن اطلاق و ما که مبنی روایتین این هر دو احتمال است اما از قراءت آنحضرت که در روایت اولی مطلق
آورده قراءت آیتی از آیات سجده است مطلقا والله اعلم و قال الترمذی هذا حدیث غریب و ترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است

الفصل الثالث

عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ والنجم فسجد فیها وسجد من کان معه روایت است از عبدالله بن مسعود که آنحضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد و سجده کرد کسی که بود با وی غیر ان شیخا

من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا مگر آنکه پیرمردی از قریش گرفت کفی از سنگریزه یا از خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود و گفت بس است مرا همین سجده را
تکبر کرده و تمرد ورزید و با وجود آنکه همه مشرکان که با او بودند سجده کردند قال عبدالله فلقد رأیته بعد قتل کافرا گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر را کافر. یعنی بعد ازین واقعه کشته شد در حالت کفر
گفته اند که آن مقتول امیه بن خلف بود بفتح لام کشته شد روز بدر و وی برادر ابی بن خلف بود که کشت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود روز احد و بعض گفته اند که عتبه
بن ربیعه بود و بعض گفته اند سعید بن العاص و قول اول صحیح است و ازینجا معلوم شد که این قضیه پیش از قضیه فتح مکه است از جهة عدم وجود این کافر در هنگام فتح متفق علیه وزاد البخاری
فی روایة وهو امیة بن خلف این حدیث متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد و کفی از حصی یا تراب برداشت و بجبهه خود زد امیه بن خلف بود و پس معلوم شد
که معتمد و مختار همین است چنانکه گفتیم وعن ابن عباس قال ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد فی ص و روایت است از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در سوره ص وقال سجدها داؤد توبة و گفت آنحضرت
کرد سجده سوره ص را داؤد یعنی در قضیه که در سوره ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر او را بجهة توبه و استغفار از تقصیری که از وی واقع شده بود ونسجدها شکرا و
میکنیم ما آن سجده را از جهة شکرگذاری قبول توبه داؤد که انبیا صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالی بر یکی افاضه بر همه است و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
حکم پدر مشفق دارد و نسبت بایشان پس حاصل میکرد و مراد از تذکر نعمت بر ایشان اجل فرح و اعظم سرور رواه النسائی باب اوقات النهی باب در بیان اوقاتی که نهی کرده شده است از نماز
گذاردن دران و این شامل است اوقات ثلثه را که حرام است نماز دران که وقت طلوع و غروب و استوا است و دو وقت دیگر را که مکروه است دران که بعد فجر و عصر است و در مذهب ما
نهی شامل فرض و نفل هر دو است پس دران سه وقت جایز نیست نماز ادا و نه قضا مگر عصر یومه و نه نماز جنازه و نه سجده تلاوت و در نماز جنازه وقتیکه حاضر کرده شود درین اوقات و در سجده
تلاوت چون خوانده شود درینها قولی هست و جایز است در وقت دیگر و شروع در نفل جایز است و لیکن قطع کند و قضا کند در وقت غیر مکروه و اگر تام کند از عهده بر می آید و قطع
افضلست کذا فی شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعی و احمد جایز است قضا از جهة قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فلیصلها اذا ذکرها و صلوة الجنازة چون حاضر کرده شود و تحیة المسجد اگر
اتفاق افتد دخول مسجد و لیکن اگر بقصد تحیت درین اوقات در آید و تاخیر کند قضا را تا درین اوقات بگذارد جایز نبود زیرا که این داخل تحری این اوقات است و این بحکم حدیث
ممنوع است چنانکه بیاید و همچنین جایز است صلوة کسوف از جهة خوف فوات بانجلا و رکعتین بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود درین اوقات و نیز
کراهت نزد ما شامل است تمامه ازمنه و امکنه را نزد شافعی و هر که موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جایز است و در مکه معظمه نیز جایز است در همه اوقات و نزد امام احمد جایز است
رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب از وی دو روایت است و امام مالک گفت در نیافتم من اهل فضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند و میگذاردند
نماز در نصف النهار و مذهب حنفیه احوط است زیرا که چون مبیح و محرم جمع گردد ترجیح مر محرم راست والله اعلم الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها باید که طلب نکند و قصد ننماید یکی از شما پس بگذارد نماز نزد بر آمدن آفتاب و باید که مگذارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحری در اصل معنی
طلب احری و احری یعنی لائق تر و سزاوارتر بود و مراد اینجا مطلق معنی طلب و قصد است و معنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه هر که قصد وقتی میکند برای نماز آن را سزاوارتر و لائق تر می پندارد آنست
میکند و ازینجا گفت امام شافعی که تحیت مسجد و قضای نماز بقصد درین اوقات جایز نبود و اگر اتفاقا بود جایز است و ما میگوئیم که مقصود از حدیث نهی از صلوة است درین اوقات
مطلقا و فی روایة قال و در روایتی همچنین آمده و باین عبارت آمده است که گفت آنحضرت اذا طلع حاجب الشمس چون بر آید ابروی آفتاب مراد وقت طلوع است که چون گوشه آفتاب
می بر آید مشابه ابرو پیدا شود و در قاموس گفته که حاجب الشمس ناحیه از ان و در صراح گفته حواجب شمس کرانهای وی فدعوا الصلوة پس بنهید نماز را و بگذارید آنرا حتی تبرز تا آنکه پیدا گردد
و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزه صبر کنند بهتر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیاید و اذا غاب حاجب الشمس و چون فرو نشیند و ناپیدا گردد کرانه
آفتاب فدعوا الصلوة حتی تغیب پس بنهید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی ولا تحینوا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها و مگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب را و نه غروب او را یا
قریب نشوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست که نگذارید نماز در وقت طلوع و غروب فانها تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن
شیطان شرح این عبارت در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفا و اختصارا متفق علیه وعن عقبة بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی
فیهن سه ساعت و سه زمان بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم دران سه ساعت او نقبر فیهن موتانا یا دفن کنیم درین سه ساعت مردهای خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است
و الا دفن کردن مرده و نهادن ایشان را در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا آن سه ساعت کدام است حین تطلع الشمس بازغة یکی هنگام اول بر آمدن آفتاب بازغ بمعنی
تابش آفتاب و ابتدای بر آمدن وی آید حتی ترتفع تا آنکه بلند گردد مقدار یک نیزه وحین یقوم قائم الظهیرة و دوم هنگام ایستادن ایستاده شونده نیم روز که مراد بدان سایه است یا
آفتاب حتی تمیل الشمس تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال وحین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب سیوم هنگام میل کردن آفتاب از برای غروب تا تمام غروب کند و فرو رود
رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب ولا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس
و نیست نماز بعد از نماز دیگر تا آنکه فرو رود آفتاب مراد نفی صلوة کامل خواهد بود زیرا که نماز درین دو وقت مکروه است نه حرام متفق علیه وعن عمرو بن عبسة بفتحات عین و سین مهملتین
صحابی مشهور است احوال شریف وی و قصه ابتدای اسلام وی در مواضع نوشته شده است قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة قدم آورد آنحضرت مدینه را فقدمت المدینة
فدخلت علیه فقلت اخبرنی عن الصلوة پس قدوم آوردم من نیز پس در آمدم بر آنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز یعنی از وقت آن بدلیل جواب فقال پس گفت آنحضرت صل صلوة الصبح

بگذار نماز بامداد و در اثم اقصر عن الصلوٰة حین تطلع الشمس حتی ترتفع پس تر باز ای از نماز هنگامیکه طلوع کند آفتاب تا آنکه بلند گردد و اقصر بفتح همزه امر است از اقصار چون کسی باز آید از چیزی با وجود قدرت
بر آن میگویند اقصرت بهمزه و اگر عاجز است از آن میگویند قصرت بی همزه این چنین است استعمال عرب فانها تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان زیرا که آفتاب طلوع میکند در وقتیکه طلوع میکند
میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لها الکفار و در ین هنگام سجده میکنند آفتاب را کافران ثم صل بعد از آن بگذار نماز نفل هر چه خواهی فان الصلوٰة مشهودة زیرا که نماز در ین وقت بالطلق
حاضر میشوند او را ملائکه تا گواهی دهند بدان برای مصلی و قول او محضورة بضاد معجمه بمعنی اول تاکید و تکریر است و در روایتی مشهودة مکتوبة آمده یعنی حاضر میشوند او را ملائکه و مینویسند در
نامه اعمال بنده اجر و شهود ملائکه هم از بهر کتابت است حتی یستقل الظل بالرمح تا آنکه کم میشود سایه در نیزه که خلانیده میشود در زمین و میرسد بغایت قلت را چنانکه بود وقت استوا میباشد و
استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمده یعنی بلند میشود سایه بر رمح و بر زمین نمی افتد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمده و مآل معنی هر دو عبارت یکیست یا محمول بر قلب است ثم اقصر عن الصلوٰة
پس تر باز ای از نماز فان حینئذ تسجر جهنم پس بدرستیکه در ین هنگام یعنی وقت استوا افروخته میشود دوزخ و تافته میشود و تسجر بتخفیف و تشدید هر دو روایت است فاذا اقبل الفیء فصل پس چون پیش آید
سایه زوال پس بگذار نماز ظهر و هر چه خواهی از نوافل فان الصلوٰة مشهودة محضورة حتی تصلی العصر تا آنکه بگذاری نماز دیگر را ثم اقصر عن الصلوٰة حتی تغرب الشمس پس تر باز ای از نماز تا آنکه فرو رود
آفتاب فانها تغرب بین قرنی الشیطان زیرا که بدرستیکه آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان و حینئذ یسجد لها الکفار و در ین هنگام سجده میکنند مر او را کافران قال قلت گفت عمرو
بن عبسه گفتم یا نبی الله فالوضوء حدثنی عنه ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر ده مرا از فضیلت آن قال گفت آنحضرت ما منکم رجل یقرب وضوءه بفتح واو ما منکم هیچ مردی که نزدیک
کرد اند آب وضوی خود را اشارت است باهتمام او در امر طهارت یا بنفس خود متعهد احضار و تهیه آن میکرد و مشقت میکشد و غیر بیا در عبادت مولی شریک نمیکرداند فیتمضمض ویستنشق
پس آب در دهن و بینی میکند فیستنثر تا شکلته پس بیفشاند بینی در استنشاق برای مبالغه در تطهیر و تنظیف انف که محل مبیت شیطان است چنانکه در باب فضل وضو گذشت الا خرت خطایا
وجهه و فیه و خیاشیمه مگر آنکه ساقط میگردد گناهان روی او یعنی باطن روی و دهان و بنهای بینی او و خرت بخای معجمه و تشدید را از خرور بمعنی افتادن از جانب بالا و بجیم و تخفیف را از جریان
نیز روایت است ثم اذا غسل وجهه کما امره الله پستر چون بشست ظاهر روی خود را بر آن وجهی که امر کرده است او را خداوند تعالی الا خرت خطایا وجهه من اطراف لحیته مع الماء مگر آنکه
می افتد گناهان روی وی از کرانهای ریش وی همراه آب ثم یغسل یدیه الی المرفقین پستر میشوید هر دو دست خود تا هر دو آرنج الا خرت خطایا یدیه من انامله مع
الماء مگر آنکه می افتد گناهان هر دو دست وی از سر دست انگشتان وی همراه آب ثم یمسح راسه پستر مسح میکند سر خود را الا خرت خطایا راسه من اطراف شعره
مع الماء مگر آن که می افتد گناهان سر وی از کرانهای موی همراه آب ثم یغسل قدمیه الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیه من انامله مع الماء
پستر میشوید هر دو پای خود را تا هر دو پاشنه مگر آنکه می افتد گناهان هر دو پای وی از سر انگشتان وی همراه آب فان هو قام فصلی پس اگر آن مرد ایستاده
پس نماز گذارد فحمد الله واثنی علیه ومجده بالذی هو له اهل پس ستود خدا را و ستایش کرد و بزرگی یاد کرد او را بصفاتی که وی تعالی سزاوار آنست و فرغ قلبه لله و خالی کرد اینده دل خود را
برای یاد خدا که گویا که در ین قول اشارتست بتطهیر از ذنوب باطن چنانکه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتیب کهیئته یوم ولدته امه بر آن الا انصرف من خطیئته
کهیئته یوم ولدته امه مگر آنکه باز میگردد از نماز پاک از گناهان خود مانند هیئت خود در روز زائیدن مادر او را رواه مسلم و عن کریب بضم کاف و فتح را عن ابن عباس والمسور بکسر میم و سکون سین
مهمله بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و فتح را ابن اخت عبد الرحمن ابن عوف صحابی صغیر است و بود ولادت وی بعد از هجرت بمکه و قدوم آورد بمدینه سنة ثمان و وقت وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وی هشت ساله بود و شنید از آنحضرت و یاد داشت و تحدیث کرد بمکه تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکه و بود در وی تا مرد معویه و مکروه داشت بیعت یزید را تا آنکه فرستاد
یزید لشکر برای بمکه و محاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجری از احجار منجنیق و وی نماز میکرد پس کشته شد رضی الله عنه و عبد الرحمن بن الازهر بفتح همزه و سکون زای نیز صحابی است برادر زاده
عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت است از کریب که مولای ابن عباس است و ثقه است که این سه صحابه ارسلوه الی عائشة فرستادند او را بسوی عائشه
رضی الله عنها فقالوا پس گفتند این سه کس کریب را اقرأ علیها السلام بخوان بر عائشه سلام را وسلها عن الرکعتین بعد العصر و بپرس عائشه را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر که جایز است گذاردن
آنها یا نه و آنحضرت گذارده است یا نه گویا ایشان شنیده بودند گذاردن آنحضرت را این دو رکعت قال گفت کریب فدخلت علی عائشة پس در آمدم بر عایشه رضی الله عنها فبلغتها ما
ارسلونی پس رسانیدم عائشه را پیامی که فرستاده بودند ایشان مرا بدان پیش او که سوال از حکم رکعتین بعد العصر است فقالت سل ام سلمة پس گفت عایشه بپرس ام سلمه را که او عالم است بدان
کریب میگوید فخرجت الیهم فردونی الی ام سلمة پس بیرون آمدم از پیش عائشه و رفتم بسوی ابن عباس و غیره پس باز فرستادند مرا ایشان را بسوی ام سلمه تا از وی بپرسم و این غایت ادب و
هوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان او را نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند
نزد ام سلمه رفت فقالت پس گفت ام سلمه سمعت النبی شنیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ینهی عنهما نهی میکرد از گذاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از نماز عصر ثم رأیته یصلیهما پستر
دیدم آنحضرت را که میگذارد این دو رکعت را ثم دخل پستر در آمد آنحضرت گویا گذاردن آن در مسجد بود پس از آن در آمد در خانه یا در صفه دار بود پس در آمد درون خانه
فارسلت الیه الجاریة پس فرستادم من بسوی آنحضرت دایه را فقلت قولی له پس گفتم آن جاریه را بگو مر آنحضرت را تقول میگوید ام سلمه یا رسول الله سمعتک تنهی عن هاتین شنیدم ترا که
نهی میکردی از گذاردن این دو رکعت واراک تصلیهما و الآن می بینم ترا که میگذاری آنها را قال گفت آنحضرت در جواب این سوال یا ابنة ابی امیة ای دختر ابی امیه ام پدر ام سلمه
سهیل بن مغیرة مخزومی است و کنیت او ابو امیه بود سألت عن الرکعتین بعد العصر پرسیدی از گذاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر و انه اتانی ناس من عبد القیس بیش این است

که بدیگی

که مدیر ستیکه شان این است که آمدند مرا مردم از قبیله عبد القیس برای تعلیم احکام دین فشغلوني عن الركعتين اللتين بعد الظهر پس باز داشتند مرا از گذاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین است
فهما هاتان پس این دو رکعت که گذاردم بعد از عصر آن دو رکعت است که نگذارده بودم بعد از پیشین متفق علیه و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین و احکام شریعت و هدایت خلق
اهم و اقدم است بر گذاردن نماز نافله اگرچه سنن رواتب بود و نیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فائت گردد و قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه برانند و نزد
ابو حنیفه در وقت میتوان گذارد و نه در غیر وقت و شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شروع کرده باشد در ان و بجهت ضرورت تعلیم و هدایت نقض کرده ازین جهت قضا کرد و الله اعلم اگر
گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گذارد بجهت شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما احادیث دیگر که از
عائشه در صحیح بخاری آمده است دلالت دارد بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن چه کار میکنید چنانکه گفت وی که رضی الله عنها سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را
از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را و در روایتی گفت که ترک نمیکرد این دو رکعت را آشکارا و نهان و گفت نیامد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکه گذارد دو رکعت را جوابش آنکه باحادیث صحیحه ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح و عصر مکروه است و جمهور علما نیز هم برین اند و عمر رضی الله
عنه نهی میکرد از آن و میزد بر آن و لیکن گذاردن رکعتین بعد از عصر از آنحضرت نیز ثابت شده و سخن درین باب بسیار است پاره از ان در شرح گفته شده است و صواب آنست
که گذاردن رکعتین بعد العصر و مداومت بر ان از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه امت را نهی کرد از ان چنانکه خود صوم وصال میداشت و دیگران را نهی میکرد از آن
و بعض گویند که نهی از صلوة بعد العصر بجهت آنست که مبادا واقع نشود در وقت غروب و بی آن مکروه نیست و زدن عمر رضی الله عنه مردم را بر ان هم ازین جهت بود و بعض میگویند که
مکروه نیست نماز بعد از صبح و نه بعد از عصر مگر در حق کسی که قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آن را چنانکه در حدیث آمده است که لا تحينوا بصلوتكم طلوع الشمس و لا غروبها چنانکه در اول
باب گذشت و جمهور بر کراهت صلوة اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است که امام احمد را دیدند که در درون خانه پنهان از مردم دو رکعت نماز میگذارد گفتند چرا در مردم نمیگذاری
فرمود از ترس مردم ظاهرا مذهب این امام اجل بر خلاف مذهب مردم بود و چون جمهور ناس برین بودند نخواست مخالفت کرد و الله اعلم الفصل الثاني عن محمد بن ابراهيم عن قيس بن
عمرو روایت است از محمد بن ابراهیم که از صغار تابعین است از قیس ابن عمرو که صحابی انصاری است قال رأى النبي صلى الله عليه وسلم رجلا يصلي بعد الصلوة الصبح ركعتين گفت دید آنحضرت مردی را
که میگذارد بعد از گذاردن نماز صبح دو رکعت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح ركعتين ركعتين آیا میگذاری نماز صبح را دو رکعت دو رکعت باین طریق که میگذاری فرض را
دو رکعت و میگذاری بعد از وی دو رکعت دیگر نفل و حال آنکه میدانی که بعد از وی نماز نیست فقال الرجل اني لم اكن صليت الركعتين اللتين قبلهما پس گفت آن مرد بدرستیکه من نگذارده
بودم آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین سنت فصليتهما الآن پس گذاردم آن دو رکعت را اکنون فسكت رسول الله پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و انکار
نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر پیش از فرض گذارده نشود بعد از وی باید قضا کرد و همین است مذهب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف قضا نیست مر سنت فجر را نه پیش
از طلوع شمس و نه بعد از ان مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام محمد گفته که دوست میدارم که قضا کرده شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضا
و قضا مخصوص است بواجب و حدیث وارد شده است مگر در قضای آن بتبعیت فرض پس باقی ماند ما ورای آن بر اصل که عدم قضا است و حدیث محمد بن ابراهیم ضعیف است احتجاج
بآن نتوان کرد اما سائر سنن قضا کرده نشوند بعد از وقت تنها و در قضای آن بتبعیت فرض اختلاف است كذا في الهداية و ترمذی گفته که قومی از علمای مکه قائل شده اند بحدیث قیس و گفته اند
که باکی نیست که بگذارد مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیثی دیگر نیز آورده از ابی هریره من لم يصل ركعتي الفجر فليصلهما بعد ما تطلع الشمس و این چنین رسیده است از عمل ابن
عمر و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتهی رواه ابو داود و روى الترمذي نحوه و قال اسناد هذا الحديث ليس بمتصل و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست لان
محمد بن ابراهيم لم يسمع من قيس بن عمرو یعنی از که محمد بن ابراهیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و وی سماع ندارد از وی و في شرح السنة و نسخ المصابيح عن قيس بن قهد نحوه و در شرح السنه
و در نسخهای مصابیح از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهد بفتح قاف و سکون ها مانند این حدیث روایت کرده شده و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس ابن قهد هر دو آورده و گفته که صحیح نزد حفاظ
قیس بن عمرو است و در تقریب و کاشف ذهبی قیس بن عمرو را ذکر کرده نه قیس بن قهد را و در بعض کتب قیس بن عمرو و قیس بن قهد هر دو مذکور اند و گفته اند که هر دو انصاری نجاری اند و گفته اند
که محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وی روایت کرده قیس ابن قهد است و بعض گفته اند قیس بن عمرو و الله اعلم وعن جبير بن مطعم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال روایت است از
جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از ان و جبیر از اشراف قریش بود که آنحضرت فرمود يا بني عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البيت
ای پسران عبد مناف و در روایتی یا بنی عبد المطلب باز مدارید هیچ یکی را که طواف کند باین خانه یعنی کعبه وصلى اية ساعة شاء من ليل او نهار و نماز بگذارد در هر ساعتی که خواهد از شب
و روز رواه الترمذي و ابو داود و النسائي در طواف کردن هر ساعت که خواهد خواه در وقت طلوع و غروب و استوا و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه غیر آن باشد خلافی نیست خلاف
در نماز است نزد شافعی جائز است هر نماز که باشد خواه رکعتین طواف یا غیر آن بظاهر این حدیث و نزد احمد جائز است رکعتین طواف خاصة بتبعیت طواف و نزد ما جائز نیست
هیچ نماز و حکم مکه حکم سائر بلاد است در حرمت و کراهت از جهت عموم حدیث نهی و از جهت آنکه محرم راجح است و بعض گویند حکم نهی ناسخ است و الله اعلم وعن ابي هريرة ان النبي صلى الله
عليه وسلم نهى عن الصلوة نصف النهار حتى تزول الشمس الا يوم الجمعة روایت است از ابو هریره که آنحضرت نهی کرد از نماز گذاردن نیمروز تا برگردد آفتاب مگر روز جمعه رواه الشافعي
و این نیز مذهب شافعی است چنانکه گذشت باین حدیث و گفته اند که احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف است صلاحیت معارضه با آن احادیث ندارد یا آنکه

محرم مرجح است بر مبیح نزد تعارض وعن ابی قتادة قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کرہ الصلوة نصف النهار حتی تزول الشمس ابو الخلیل بخای معجمه که از ثقات تابعین است روایت میکند از ابی قتاده
که از مشاهیر صحابه است که گفت بود که آنحضرت که مکروه میداشت نماز ادر بهیر روز تا بر گردد آفتاب الا یوم الجمعة که در روز جمعه وقال ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة و گفت که دوزخ گرم کرده میشود
و تابانیده میشود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه و تسجر بتخفیف و تشدید بهر دو روایت است رواه ابو داؤد وقال ابو الخلیل ملاقات نکرده است ابو قتاده را پس سناد این حدیث متصل نباشد
والله اعلم الفصل الثالث عن عبد اللہ الصنابحی بضم صاد مهمله و کسر با و حای مهمله منسوب بصنابح بطنی است از مرد صحابیست و بعض ابو عبدالله صنابحی گفته و صواب آنست که ابو عبدالله
تابعی است و ابو عبدالله صنابحی صحابیست قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشیطان بدرستیکه آفتاب طلوع میکند و حال آنکه با وی قرن شیطان است یعنی قرن شیطان
گذشت فاذا ارتفعت فارقها پس چون بلند میگردد آفتاب جدای میکند شیطان از آفتاب ثم اذا استوت قارنها باز چون وقت استوا میشود نزدیک میگردد شیطان آفتاب فاذا زالت
فارقها پس چون وقت زوال میشود جدا میگردد فاذا دنت للغروب قارنها پس چون نزدیک میشود مر غروب را نزدیک میگردد او را فاذا غربت فارقها پس چون غروب میکند جدا
میگردد و نهی رسول اللہ و نهی کرده است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن الصلوة فی تلک الساعات از نماز گذاردن درین ساعتها رواه مالک و احمد والنسائی روایت کرده این حدیث را
مالک و احمد و نسائی و مالک با وجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قائل نیست بحرمت صلوة وقت استوا و گفته که در نیافتیم ما اهل فضل را مگر آنکه کوشش میکردند و میگذاردند
نماز در نیم روز وعن ابی بصرة بفتح موحده و سکون صاد مهمله الغفاری بکسر غین معجمه صحابیست نام وی جمیل بضم حای مهمله و فتح میم و بعض بفتح حا و کسر میم گفته و جمعی بفتح جیم نیز گفته اند و این
وهم است والله اعلم قال صلی بنا رسول اللہ گفت نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بالمخمص بضم میم و فتح خای معجمه و تشدید میم مفتوحه در آخرش صاد مهمله نام جایی است صلوة العصر
گذارد نماز دیگر را فقال ان هذه صلوة عرضت علی من کان قبلکم پس گفت که این نمازیست که عرض کرده و ظاهر کرده شده بر کسانیکه پیش از شما بوده اند از امم سابقه فضیعوها پس ضایع کردند
او را و بجای نیاوردند حق او را و مواظبت نکردند بر ان فمن حافظ علیها کان له اجره مرتین پس کسیکه محافظت کند و مداومت نماید بر ان باشد مر او را مزدوری دو بار و دو چندیکی
بجهت آنکه عملی است و بر هر عمل اجری است دیگر بجهت محافظت بر ان بر خلاف پیشینیان ولا صلوة بعدها حتی یطلع الشاهد و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد والشاهد النجم
و شاهد ستاره است از جهت حضور او در شب یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب است. رواه مسلم وعن معویة قال روایت است از معویه بن ابی سفیان که گفت انکم
لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول اللہ بدرستیکه شما میگذارید دو رکعت نماز را که بتحقیق صحبت داشتیم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فما رأیناه یصلیهما پس ندیدیم ما آنحضرت که میگذارد
آنرا ولقد نهی عنهما و هر آینه بتحقیق نهی کرده است از ان یعنی الرکعتین بعد العصر مراد میدارد باین نماز دو رکعت بعد از عصر را و گذاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا در خانه بود و دلیل
آن در حدیث کریب گذشت رواه البخاری وعن ابی ذر قال وقد صعد علی درجة الکعبة گفت ابو ذر و حال آنکه بتحقیق بر آمده بود وی بر پایه زینه کعبه که بوی در کعبه بجهت بلندی در می آمدند
و وی الان از چوبیست بر شکل منبر که زینها دارد و در مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند و بهر دو طرف پایها مثل پایهای عرابه ساخته و چون خواهند که مردم را در کعبه در آرند او را
کشیده متصل باب سازند پس بروی بر آیند و در درون در آیند و چون فارغ شوند باز در جای خودش کشیده باز نهند و احتمال دارد که در ان زمان نیز همچنین بوده یا طور دیگر بوده والله اعلم پس ابو ذر
رضی اللہ عنه برین درجه بر آمد و گفت من عرفنی فقد عرفنی کسیکه شناسد مرا شناسد مرا است گوئی و صدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان و بر نداشت زمین براست
گوتر از ابو ذر ومن لم یعرفنی فانا جندب و کسیکه نشناسد مرا پس باید که بداند مرا که من جندب ام تا قرار گیرد و اطمینان یابد دل وی بصدق آنچه روایت میکنم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و جندب
بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر است پس روایت کرد وی رضی اللہ عنه و گفت سمعت رسول اللہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت لا صلوة بعد الصبح
حتی تطلع الشمس نیست نماز بعد از نماز صبح تا بر آمدن آفتاب ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس و نیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب الا بمکة الا بمکة الا بمکة مگر بمکه سه بار مکرر فرمود
و در بعض نسخ صرف دو بار مثبت رواه احمد و رزین باب الجماعة وفضلها اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین است
مگر بعذر و این قول امام احمد و داؤد و عطاء و ابی ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعض گویند فرض کفایه است و طیبی گفته
ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایت است و اکثر صحابه بر اینند و نزد بعض سنت مؤکد است در حکم واجب مذهب امام ابو حنیفه و اصحاب او این است و
شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشائخ ما بر این اند که جماعت واجب است و تسمیه او بسنت بجهت آنست که ثبوت وجوب آن بسنت است و در بدائع گفته که واجب است بر هر عاقل
و بالغ که معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت و اگر در نیابد جماعت واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها بگذارد هم نیکوست
و قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند و در خانه بجماعت بگذارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل است یا در مسجد جامع و اگر دو مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم
و اگر برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گذارده اند و شنید تکبیر مسجد ابعد را اگر در اقرب آمده است نرود و اگر نه در آمده است برود و اتفاق دارند
که جماعت بعذر ساقط میگردد و از جمله اعذار مرض است و بریدگی دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعفی که نتواند بدان راه رفت و کوری نزد ابی حنیفه و بعض
گفته اند باتفاق و باران و گل و لای و سختی سرما در قول صحیح و در روایت ابی یوسف که گفت پرسیدم ابو حنیفه را از حضور جماعت در گل و لای فرمود دوست تر آنست که ترک نکند و امام محمد
حدیثی روایت کرده که اذا ابتلت النعال فالصلوة فی الرحال الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ نمازیکه بجماعت بگذارند زیادتی
میکند در ثواب بر نمازیکه تنها بگذارند بسبع و عشرین درجة به بست و هفت پایه و فذ بفتح فا و تشدید ذال معجمه بمعنی فرد و تنها و در روایتی بخمس و عشرین آمده یعنی به بست و پنج و گفته اند

آمده اکثر روایات بست و پنج آمده است کر در حدیث ابن عمر آمده که بست و هفت است شاید که نخست بست و پنج وحی شد پس از ان زیاده کرده شد تفضلا و انعاما و نیز اختلاف بتفاوت حال
صلوة و مصلی است یا بست و هفت در جهریه است و پنج در سریه و گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر منافاتی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است در انکه این فضیلت مخصوص بجماعت
مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر هر تقدیر علم تخصیص بعدد موکول بعلم شارع است که جز او را بحقیقت بران اطلاع نیست و بعض علما مناسبات دران ذکر کرده اند
والله اعلم متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت والذی نفسی بیده سوگند بآن کسی که بقای نفس من در دست قدرت
اوست لقد هممت ان آمر بحطب فیحطب بتحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود هیزم ثم آمر بالصلوة فیؤذن لها پس امر کنم باذان گفتن برای نماز پس اذان
گفته شود و مراو را ثم آمر رجلا فیؤم الناس پس امر کنم مردی را بامامت کردن مردم را پس امامت کند ایشان را ثم اخالف الی رجال پس بیایم بسوی مردانیکه حاضر نشده اند برای نماز
بگیرم ایشان را یکایک یا معنی اخالف آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب
ایشان وفی روایة لا یشهدون الصلوة و در روایتی این زیادت مذکور است که الی رجال لا یشهدون الصلوة مخالفت کنم بسوی مردانیکه حاضر نشوند نماز را اگر مذکور نیست هم
مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر حدیث عام است فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان خانهای
ایشان را تا سوخته شوند ایشان دران و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعه که حاضر نشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نشود و دیگری را خلیفه
سازد و خود بتحریق آن جماعت مقید شود والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا او بجد اسوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را و عرق بفتح عین و سکون را استخوانی
که گرفته شده است از وی گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان با گوشت و اگر گرفته شود از وی گوشت آنرا عراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم و بفتح آن حسنتین یا دو سم گاو یا گوسفند
را که نیکو اند در نظر حرص و طمع و دناءت همت وی و بعض مرماتین را تفسیر بدو گوشت پاره کرده اند لشهد العشاء هر آینه حاضر میشد نماز عشا را بیان دناءت همت وی میکند که برای
تحصیل امر خسیس حقیر دنیاوی حاضر می آید و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید از بی تمیزی و بیخردی رواه البخاری ولمسلم نحوه وعنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل
اعمی و هم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مردی نابینا بعض گفته اند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعض روایات تصریح بدان واقع شده و بعض گفته اند
غیر اوست فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انه لیس لی قائد یقودنی الی المسجد بدرستیکه نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد و بکشد بسوی مسجد و قود کشیدن ستور
و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس فسأل رسول الله پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرخص له که رخصت دهد مر او را و تکلیف نکند حضور مسجد را
فیصلی فی بیته پس بگذارد آن مرد نماز در خانه خود و بمسجد نیاید فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت مر او را فلما ولی دعاه پس هرگاه که پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را فقال
هل تسمع النداء بالصلوة پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برای نماز یعنی میشنوی اذان را قال نعم گفت آری میشنوم اذان را قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که
باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان رواه مسلم وعن ابن عمر انه اذن للصلوة بضم همزه و کسر ذال مشدده و بفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه اول معنی
آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در سفری برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث هم درین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر
میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر هر تقدیر اذانی واقع شد برای نماز فی لیلة ذات برد و ریح در شبی که خداوند سرما و باد بود ثم قال پس گفت مؤذن یا ابن عمر در اذان الا صلوا
فی الرحال آگاه باشید و بدانید بگذارید نماز در مسکنها و منزلها و رحل مسکن مرد و آنچه با اوست از رخت و اکثر اطلاق کرده میشود بر آنچه با اوست در سفر و در حدیث که وقوع این قصه
بود در سفر باشد ثم قال ان رسول الله پس گفت ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یأمر المؤذن اذا کانت لیلة ذات برد و مطر یقول بود آنحضرت که امر میکرد مؤذن را وقتیکه
میبود شبی خداوند سرما و باران که بگوید الا صلوا فی الرحال ازینجا معلوم شد که باد و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت است و ظاهر آنست که امر صلوا فی الرحال برای اباحت
باشد که مقید رخصت است و تواند که محمول بر ندب بود از جهت غایت شفقت و تیسیر بر امت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوة
چون نهاده شد طعام یکی از شما و بر پا کرده شد نماز و تکبیر بر آورده شد فابدؤا بالعشاء پس آغاز کنید بطعام ولا یعجل بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برای نماز حتی
یفرغ منه تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاهی خوردن و تخصیص بدان بجهت آنست که عادت عرب در طعام تغدی و تعشی است که در چاشتگاه و شبانگاه
بخورند و وقت نماز جز در صورت دوم نبود و ظاهر آنست که امر بابتدا بالطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد و کان ابن عمر یوضع
له الطعام و تقام الصلوة و بود ابن عمر رضی الله عنه که نهاده میشد برای وی طعام و تکبیر بر آورده میشد برای نماز فلا یأتیها حتی یفرغ منه پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکه فارغ میشد از
طعام وانه لیسمع قراءة الامام و بدرستیکه ابن عمر هر آینه میشنید قراءت امام را از جهت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل
از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت سمعت رسول الله روایت است از عائشه که وی گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وسلم یقول میگفت لا صلوة بحضرة طعام نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان و نه در حالتی که وی یعنی مصلی مدافعت میکنند و دور میرانند
او را بول و غائط که موجب نقصان وضو و شغل خاطر است و اگر تنگ گردد وقت چنانکه اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگذارد چنانکه هست ذکره الطیبی رواه مسلم
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة چون اقامت کرده شد نماز پس جایز نیست مگر نماز فرض خواه شروع در نفل کرده باشد یا نشسته

منذر رواه مسلم و از اینجا معلوم میگردد که سنت فجر نیز چون تکبیر برآورده شد مقید نشود بلکه موافقت امام کند و بجماعت درآید و باین قائل است شافعی و نزد ما اگر بداند که یک رکعت با امام خود
یافت سنت بگذارد پس از آن درآید اما بر در مسجد بگذارد نه در صف جماعت از جهة امکان جمع هر دو فضیلت اما اگر ترس فوت هر دو رکعت باشد بجماعت درآید که ثواب جماعت عظیم تر است
و شیخ ابن الهمام گفته است که اگر امید دریافت امام در تشهد دارد و بعض گفته اند که حکم ادراک رکعت دارد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و بر قول محمد اعتبار ندارد چنانکه در جمعه و گفته اند
که آنچه منقول است از فقیه اسمعیل زاهد که می باید شروع کند در سنت فجر پس از آن قطع کند تا آن را پس لازم گردد بشروع و واجب گردد قضا بعد از تمام کردن نماز دفع کرده است آن را
امام سرخسی که این شروع است در عبادت بقصد افساد و ابطال عمل قصدا منهی عنه است اگرچه بقصد ادای بار دیگر باشد و دفع مفسده مقدم است بر جلب مصلحت بدانکه در حرم شریف
مبتلا باین امر لازم آمده است بر حنفیه در چهار نماز و شافعیه در نماز مغرب که شافعیه بنماز برخیزند و ایشان بسنت مشغول شوند یا نشسته مانند و بعضی از ایشان نماز قضا اگر داشته باشند همراه امام
کنند و بعضی نماز نفل بگذارند با جماعت و بعضی همراه شافعیه گذارند و در اقتدای حنفی با شافعی سخنی هست و کاتب حروف نیز در ابتدای اقامت آن مقام شریف متردد و متذبذب
مانده و فتاده عمل بیکی از این طریق میکرد و شکایت حال بحضرت شیخ برد فرمودند مذبذب را بخود راه مدهید و بر مذهب خود مستقیم باشید و از شیخ بزرگ نقل کردند که ایشان میفرمودند علما
پیش از ما چیزی قرار داده اند و ترتیبی نهاده بر همان باشید و وحدت وجهت از دست مدهید ایشان دانند که قرار داده اند پس بفرموده شیخ بر همین طریق یقین و ثبات داد و از
مذبذب برآمد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استأذنت امرأة احدکم الی المسجد فلا یمنعها وقتی که طلب اذن کند و اجازت طلبد زن یکی از شما بسوی مسجد پس باید که
منع نکند آن زن را و باز ندارد او را از رفتن بسوی مسجد برای دریافت نماز بجماعت و گفته اند که این حکم در پیرزنی است که مشتهات نیست و نمی برآید بطیب و زینت و در این زمان
مکروه است برآمدن زنان برای جماعت از جهة فساد زنان و نیز برآمدن زنان در آن زمان بقصد تعلم شرائع بود و احتیاج نیست بدان در این زمان از جهة شیوع و اشتهار احکام شریعت و تستر
بحال زنان اولی است متفق علیه و عن زینب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از زینب که زن عبد الله بن مسعود بود و صحابیه است روایت کرده
است از وی زوج وی و ابو سعید خدری و ابو هریرة و عائشة گفت گفت ما را آنحضرت اذا شهدت احداکن المسجد فلا تمس طیبا چون حاضر شود یکی از شما مسجد را پس باید که مساس نکند چیزی
خوشبو را رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة هر زنی که برسد بخور را پس باید که حاضر نشود با ما نماز عشاء و بخور
بفتح با و ضم خا گرفتن دود طیب سوخته و نیز با آنچیزی که او را بسوزند و دود او را بگیرند در جامه و در بدن مثل عود و عنبر و جز آن و مراد بعشای آخره نماز عشا است و قید آخره برای
آنست که گاهی بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص ذکر عشای آخره بجهة آنست که وقت تاریکیست و وقوع فتنه در وی بیشتر و نزدیکتر است نه برای تخصیص حکم و حصر آن
در وی رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد و بیوتهن خیر لهن منع نکنید زنان خود را مسجدها را یعنی زنان اگر بمسجد بیایند منع نکنید
و لیکن اگر در خانها بگذارند بهتر و خانهای ایشان بهتر است مر ایشان را رواه ابو داود و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرأة فی بیتها افضل من صلوتها فی حجرتها
نماز زن در درون خانه اش فاضلتر است از نماز وی در حجره اش حجره در اصل بمعنی ناحیه و بمعنی خانه خرد آید و اینجا تفسیر کرده اند بصحن بیت و از ابن العرب منقول است که مراد بحجره حجره ایست
که در های خانها بسوی وی است مصداق این معنی همان صحن خانه است و صلوتها فی مخدعها افضل من صلوتها فی بیتها و نماز زن در مخدعش افضل است از نماز وی در خانه اش و مخدع بکسر
میم و فتح آن و گاهی ضم نیز دهند و فتح دال خانه که درون خانه که نهاده میشود در وی امتعه نفیسه از خدع بمعنی اخفا یعنی هر چند پنهان تر و درون تر بگذارد بهتر و مناسب تر رواه ابو داود
و عن ابی هریرة قال انی سمعت حبی ابا القاسم گفت ابو هریره که من شنیدم محبوب خود را که ابو القاسم است و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب صلی الله علیه وسلم یقول لا تقبل
صلوة امرأة تطیبت للمسجد پذیرفته نمیشود نماز زنیکه خوشبوی کرده است برای درآمدن مسجد حتی تغتسل غسلها من الجنابة تا آنکه غسل کند همچو غسل او که برای جنابت میکند مقصود شستن است بدن
از طیب و تعبیه بغسل جنابت اشارتست بآنکه طیب برای درآمدن در مسجد هرگاه که مهیج و مبیح شهوت است در حکم جماع است و لهذا التقیید کرده آمد ابن ملک و طیبی گفته که این بر تقدیریست
که طیب تمامی بدن را مالیده اما اگر موضع معین را مالیده همان موضع معین را بشوید رواه ابو داود و روی احمد و النسائی نحوه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کل عین زانیة هر چشم که بنظر بد نگرد و بشهوت در زن یا مرد بیگانه نگاه کند زنا کننده است بزنای چشم و ان المرأة اذا استعطرت فمرت بالمجلس و بدرستیکه زن چون خوشبوی مالد
بگذرد در مجلسی که در وی مردانند و خواهد که خود را با ایشان نماید بنظر شهوت فهی کذا و کذا پس آن زن چنین و چنین است یعنی زانیه رواه الترمذی و لابی داود و النسائی نحوه و عن ابی بن کعب
قال صلی بنا رسول الله نماز گذارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوما روزی الصبح نماز بامداد فلما سلم قال اشاهد فلان پس هرگاه که سلام داد گفت آیا حاضر است فلان کس نام شخصی را برد
قالوا لا گفتند حاضر نیست قال اشاهد فلان و نام کسی دیگر را برد قالوا لا این بار نیز گفتند حاضر نیست قال ان هاتین الصلوتین اثقل الصلوات علی المنافقین فرمود این دو
نماز یعنی صبح و عشا گرانترین نمازها است بر منافقین و ضم عشا با صبح بقرینه حال بود یا بعلم سابق بدان دانسته اند و از اینجا مفهوم میگردد که آن دو شخص که حاضر نشده بودند موسوم بوده
بنفاق و الله اعلم و لو تعلمون ما فیهما لاتیتموهما و لو حبوا علی الرکب و اگر میدانستید ثوابی که در گذاردن این دو نماز است هر آینه می آمدید این دو نماز را بر زانوهای رونده یعنی افتان و
خیزان و حبو در اصل بر دستها و زانو بار راه رفتن و بعض گفته بر دستها و شکم رفتن و فی الصراح حبو غیژیدن کودک و ان الصف الاول علی مثل صف الملائکة و بدرستیکه صف اول
از نماز مانند صف فرشتگان است در فضل و شرف که بدرگاه کبریای الهی ایستاده میباشند و لو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه و اگر میدانستید که چیست فضیلت صف اول هر آینه شتابی میکردید
و پیشی میگرفتید در یافتن آن را و رسیدن بآن و ان صلوة الرجل مع الرجل ازکی من صلوته وحده و بدرستیکه نماز گذاردن مرد با یک مرد پاکیزه تر و افزاینده تر و فاضلتر است از نماز

گذاردن

گذاردن وی تنها وصلوته مع الرجلین ازکی من صلوته مع الرجل و نماز وی با دو مرد فاضلتر است از نماز وی با یک مرد وما کثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه بسیار است از جماعت پس آن
دوست داشته شده تر است بسوی خدا و بیشتر است از روی ثواب رواه ابوداؤد والنسائی وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ثلثة فی قریة ولا بدو لا تقام فیهم
الصلوة نیست سه مرد در دیهی یا در بادیه که برپا کرده نمیشود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت الا قد استحوذ علیهم الشیطان مگر آنکه چیره میگردد و غالب می آید بر ایشان شیطان فعلیک بالجماعة پس تو
باد که لازم گیری جماعت را فانما یاکل الذئب القاصیة زیرا که میخورد گرگ گوسفندی را که دور افتاده است از رمه و تنها گشته و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر بودن جماعت
فرض کفایت فافهم رواه احمد وابوداؤد والنسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر کسیکه بشنود بانگ نماز را پس باز ندارد او را
از پی روی کردن آن و بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه قالوا گفتند و پرسیدند صحابه در میان کلام آنحضرت که وما العذر و چیست عذر که بوجود آن کسی را در حاضر نیامدن معذور
میتوان داشت قال خوف او مرض گفت ترس از دزد یا از دشمن یا درنده و امثال آن او مرض یا بیماری و ضعف که بوجود آن نتواند آمد لم تقبل منه الصلوة التی صلی قبول کرده نمیشود از وی
نمازی که گذارده است بی جماعت اگرچه در مسجد بود و این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید و مبالغه است در اهتمام بدان والله اعلم رواه ابوداؤد
والدارقطنی وعن عبدالله بن ارقم صحابی است اسلام آورد در سال فتح و کاتب وحی بود و کاتب ابوبکر و عمر و تولیت بیت المال میکرد برای عثمان بی اجرت بعد از آن استعفا نمود از آن
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که گفت اذا اقیمت الصلوة ووجد احدکم الخلاء وقتیکه برپا کرده شود و بیابد یکی از شما حاجت برفتن در
متوضا برای بول یا غایط بطریق مدافعت فلیبدأ بالخلاء پس باید که آغاز کند برفتن بسوی خلا یعنی اگرچه فوت کرد جماعت چه امر طهارت و تکمیل آن اهم و اقدم است از جماعت رواه
الترمذی وروی مالک وابوداؤد والنسائی نحوه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلهن سه خصلت است که حلال نیست مر هیچ یکی را که بکند آنها را لا یؤمن
رجل قوما فیخص نفسه بالدعاء دونهم امامت نکند مردی گروهی را پس مخصوص گرداند نفس خود را بدعا یعنی دعا بصیغه واحد کند که مخصوص بوی گردد و بلفظ جمع نکند تا شامل قوم نیز گردد
فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق که بی امانتی و بی دیانتی کرد ایشان را ولا ینظر فی قعر بیت قبل ان یستاذن و نگاه نکند در درون خانه پیش از آنکه طلب اذن کند برای
در آمدن فان فعل ذلک فقد خانهم پس اگر بکند آنرا پس بتحقیق بی امانتی کرد مر ایشان را ولا یصلی وهو حقن حتی یتخفف و باید که نماز نگذارد در حال آنکه وی بازدارنده است بول را حقن بمعنی باز
داشتن بول و در حکم اوست بازدارنده غایط و او را حقب گویند بحای موحده تا آنکه سبک شود رواه ابوداؤد وللترمذی نحوه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
تؤخروا الصلوة لطعام ولا لغیره تاخیر مکنید نماز را از جهة طعام نه از جهة غیر طعام و گفته اند که این محمول است بر اخراج نماز از وقت یا بر عدم حضور طعام و قرب حضور و آنکه در حدیث
سابق است بر تقدیر حضور طعام است و بعض گفته اند که نهی در حقیقت راجع بعدم احضار طعام است یعنی در وقت حضور نماز حاضر نباید آورد طعام را تا موجب تاخیر نماز گردد
رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبدالله بن مسعود قال لقد رأیتنا وما یتخلف عن الصلوة الا منافق قد علم نفاقه گفت ابن مسعود هر آینه بتحقیق دیدیم خود را و صحابه دیگر را که حکم
میکردیم باینکه وا پس نمی ماند از نماز بجماعت مگر منافقی که بتحقیق معلوم بود و ظاهر بود نفاق وی و آنکه نهان بودی نفاق وی آن نیز تخلف نمیکرد و مریض یا بیماریکه اصلا طاقت و قدرت
نداشت که بمسجد بیاید ان کان المریض لیمشی بین رجلین حتی یاتی الصلوة بتحقیق بود بیمار که راه میرفت میان دو مرد و تکیه کرده بر ایشان حتی یاتی الصلوة تا آنکه می آمد در مسجد برای نماز ظاهر این کلام دلالت
دارد بر وجوب جماعت وقال ان رسول الله و گفت ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علمنا سنن الهدی تعلیم کرد ما را سنتهارا که اخذ آن و عمل کردن بدان موجب هدایت و رسیدن
بدرگاه قرب و رضای الهی تعالی است و اکثر اطلاق این لفظ بر سنن مؤکده آید و غیر مؤکده را سنن زوائد گویند وان من سنن الهدی الصلوة فی المسجد الذی یؤذن فیه و بدرستیکه از جمله
سنن هدی است نماز کردن در مسجدیکه اذان گفته شده است در وی این قول دلالت دارد بر آنکه جماعت سنت است نه واجب مگر سنت اینجا طریقه مسلوکه در دین مراد دارند یا
آنکه ثبوت وجوب او بسنت است وفی روایة قال من سره ان یلقی الله غدا مسلما و در روایتی آمده است که ابن مسعود گفت کسیکه خوشحال میگرداند او را و میخواهد که ملاقات کند
خدای او را پیش آید مر او را مسلمان کامل فلیحافظ علی هؤلاء الصلوات الخمس پس باید که نگاهبانی کند بر این نمازهای پنجگانه ظاهر سیاق حدیث در این است که مراد گذاردن آنها باشد بجماعت
چنانکه دلالت دارد بر وی قول وحیث ینادی بهن یعنی بگذارد آنها را در جای که آواز داده میشود و خوانده میشود برای آنها یعنی در مسجد فان الله شرع لنبیکم سنن الهدی پس
بدرستیکه خدای تعالی مشروع کرده و راه نهاده است برای پیغمبر شما طریقهای هدایت را وانهن من سنن الهدی و بدرستیکه گذاردن این نمازهای پنجگانه از جمله آن طریقها است ولو
انکم صلیتم فی بیوتکم کما یصلی هذا المتخلف فی بیته و اگر ثابت شود که شما گذارید نماز را در خانهای خود چنانکه میگذارد این شخص وا پس مانده و دور افتاده از محل قرب و خیر ظاهرا
شخصی بود که بجماعت حاضر نمیشد و در حاشیه نوشته اند که حاکمی بود در مدینه منافق نشان والله اعلم لترکتم سنة نبیکم هر آینه ترک کردید شما سنت پیغمبر خود را ولو ترکتم سنة نبیکم
لضللتم و اگر ترک کردید سنت پیغمبر خود را هر آینه گمراه شدید وما من رجل یتطهر فیحسن الطهور و نیست هیچ مردی که طهارت کند از وضو یا غسل پس نیکو کند و بشرائط و آداب کند طهارت
ثم یعمد الی مسجد من هذه المساجد پس قصد کند و برود بسوی مسجدی از این مساجد الا کتب الله له بکل خطوة یخطوها حسنة مگر آنکه بنویسد خدای تعالی مر او را بهر گامی که مینهد نیکی عظیم تو
ویرفعه بها درجة و بلند گرداند بهر گامی پایه از جهت در درگاه قرب و کرامت ویحط عنه بها سیئة و فرو کم گرداند بوی بدی را و مکفر گرداند آنرا بدان ولقد رأیتنا وما
یتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق و بتحقیق دیدیم خود را و صحابه را و تخلف نمیکرد از آن مگر منافق که معلوم بود نفاق وی ولقد کان الرجل یؤتی به یهادی بین الرجلین حتی یقام
فی الصف و بتحقیق بود مرد بیمار که آورده میشد در حالتی که تکیه میکرد و میل میکرد از غایت ضعف میان دو مرد تا آنکه ایستاده کرده میشد در صف نماز جماعت کسی را بدو

بیرون آورده چنانکه یکی بر یک جانب باشد و دیگری بر جانب دیگر رواه مسلم وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لولا ما فی البیوت من النساء والذریة گفت آنحضرت اگر نمی بود چیزیکه در خانها است از زنان و خردان اقمت صلوٰة العشاء وامرت فتیانی یحرقون ما فی البیوت بالنار بر پا میکردم نماز عشا را و امر میکردم خادمان خود را که بمبالغه بسوزانند چیزیرا که در خانها است از متاع و اثاث بلکه آنرا نیز که متخلف اند و بجماعت حاضر نمی آیند بآتش از اینجا معلوم میشود که عقوبت تارک جماعت تحریق است و این عقوبت در هیچ جا واقع نشده است مگر درینجا و در خیانت غنیمت و بعض گویند اینجا نیز مراد تهدید و تشدید است و حقیقت کلام مراد نیست والله اعلم رواه احمد وعنه قال امرنا رسول الله وهم از ابی هریره است که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کنتم فی المسجد فنودی بالصلوٰة وقتی که باشید شما در مسجد پس اذان گفته شود برای نماز فلا یخرج احدکم حتی یصلی پس باید که بیرون نیاید یکی از شما تا آنکه بگذارد نماز را رواه احمد بدانکه درین باب احادیث متعدده آمده چنانکه در حدیث آینده و ابوداؤد از سعید بن المسیب نیز آورده که بیرون نیاید از مسجد هیچ یکی بعد اذان مگر منافق و دیگر آنکه بیرون آید او را حاجت و وی میخواهد رجوع را و این نهی در مذهب ما مقید است بآنکه منتظم نباشد بوجود وی امر جماعت مسجد دیگر و الا مکروه نیست زیرا که این در معنی تکمیل است اگرچه در صورت ترک است و اگر پیش از آن گذارده است در عصر و مغرب و فجر بر آید اما در عصر و فجر از جهت عدم تنفل بعد از ایشان و اما مغرب از جهت عدم مشروعیت نفل سه رکعت و در ظهر و عشا هم اگر بر آید باکی نبود زیرا که وی اجابت کرده است داعی حق را یکبار مگر آنکه مؤذن آغاز در تکبیر کند برین تقدیر نه بر آید تا متهم بترک جماعت نگردد و نزد ائمه دیگر اعاده کند البته و نزد امام احمد اگرچه بجماعت گذارده باشد و نزد ما حدیث نهی مقدم و راجح است از جهت زیادت قوت و صحت آن و از جهت آنکه محرم مقدم است بر مبیح یا محمول است بر ما قبل النهی از جهت جمع بین الادلة و در بعض احادیث استثنای مذکور نیز ورود یافته است والله اعلم وعن ابی الشعثاء بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله و ثای مثلثه و بمد قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فیه ابو الشعثاء که از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردی از مسجد بعد از آنکه اذان گفته شد در مسجد فقال پس گفت ابو هریرة اما هذا فقد عصی ابا القاسم اما این مرد پس بتحقیق گناه کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وعن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الاذان فی المسجد کسیکه دریابد او را بانگ نماز در مسجد ثم خرج لم یخرج لحاجة پس تر بیرون آید در حالیکه بیرون نیامده است برای کاری ضروری وهو لا یرید الرجعة و وی نمیخواهد باز آمدن را در مسجد فهو منافق پس وی منافق است یعنی در جهت فعل و کسیکه بهر دو روایت است رواه ابن ماجة وعن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یجبه فلا صلوٰة له کسیکه بشنود اذان را پس اجابت نکند و در مسجد نماید پس نیست نماز مر او را الا من عذر مگر از جهت عذری از عذرها که سابقا شمرده شد رواه الدارقطنی وعن عبد الله ابن ام مکتوم صحابیست مشهور که اعمی بود قال گفت یا رسول الله ان المدینة کثیرة الهوام والسباع بدرستیکه مدینه بسیار است در وی گزندها و درندها وانا ضریر البصر و من نابینا ام فهل تجد لی من رخصة پس آیا می یابی برای من رخصت در دین و آسانی که روا داری برای من عدم حضور جماعت قال هل تسمع حی علی الصلوٰة حی علی الفلاح فرمود آنحضرت آیا میشنوی این کلمات را که میخوانند بنماز و بشارت میدهند برستگاری و دریافت مقصود یعنی شنیدن اذانست و تخصیص حیعلتین باین جهت است که گفته شد قال نعم گفت عبد الله آری میشنوم قال گفت آنحضرت فحی هلا پس اجابت کن و بیا و لم یرخص و رخصت نکرد و گفته اند حی هلا کلمه ایست که در مقام حث و استعمال کنند نهاده شد بجای اجب و در حاشیه نوشته حیهل بمعنی بیا و بشتاب و این لفظی است مرکب از حی و هل و هر دو کلمه تعجیل اند و چون وقف کنی حی هلا گوئی و روا بود که در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی هلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گذشته رواه ابوداؤد والنسائی وعن ام الدرداء قالت گفت ام درداء که زوجه ابو الدرداء است دخل علی ابو الدرداء در آمد بر من ابو الدرداء وهو مغضب و حال آنکه وی در غضب در آورده شده است و خشمگین است فقلت ما اغضبک پس گفتم من چه چیز در غضب آورد ترا و باعث خشم تو چیست قال گفت ابو الدرداء والله ما اعرف من امر امة محمد بخدا سوگند نمی شناسم من از کارهای امت محمد صلی الله علیه وسلم شیئا چیزیرا الا انهم یصلون جمیعا مگر آنکه ایشان نماز میگذارند بجماعت یعنی و آنرا نیز ترک میکنند رواه البخاری وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة بفتح حای مهمله و سکون مثلثه قال ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقد سلیمان ابن ابی حثمة فی صلوٰة الصبح گفت که عمر رضی الله عنه گم کرد پدر مرا که سلیمان بن ابی حثمه است و از کبار تابعین است و قرشی عدوی است در نماز صبح یعنی نیافت و ندید او را در جماعت و حاضر نشده بود برای جماعت نماز بامداد وان عمر غدا الی السوق و بدرستیکه عمر رفته بود بامداد بجانب بازار ومسکن سلیمان بین المسجد والسوق و جای سکونت و خانه سلیمان در میان مسجد و بازار بود فمر علی الشفاء ام سلیمان پس بگذشت بر شفا بکسر شین و فا که نام مادر سلیمان است و از مهاجرات اولی بود و از عقلای نسا و فضلاء و قاریات ایشان بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد وی می آمد و قیلوله میکرد و گویند که نام وی لیلی بود و شفا لقب بود که بر وی غالب آمده فقال لها لم ار سلیمان فی الصبح پس گفت عمر مر شفا را ندیدم سلیمان را در نماز صبح سببش چه باشد فقالت انه بات یصلی فغلبته عیناه پس گفت شفا که وی یعنی سلیمان شب نماز کرد پس غالب آمد او را دو چشم او یعنی غلبه کرد خواب بر وی فقال پس گفت عمر لان اشهد صلوٰة الصبح فی جماعة احب الی ان اقوم لیلة هر آینه حاضر شدن من نماز بامداد را در جماعت دوست داشته شده تراست بسوی من از قیام من در شب و گذاردن نماز در شب و درین دلیل است که نماز صبح بجماعت گذاردن فاضلتر از نماز شب و تهجد است و لهذا گفته اند که اگر قیام لیل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترک آن اولی است رواه مالک وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة دو کس و آنچه بالای آنها و بیشتر از آنها است جماعت است اگر دو کس باشند یکی امام شود و دیگری مقتدی جماعت حاصل میشود رواه ابن ماجة وعن بلال بن عبد الله بن عمر عن ابیه قال قال رسول الله بلال که یکی از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب است تابعی مدنی صالح الحدیث رضی الله عنهم روایت میکند از پدرش که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد منع نکنید زنان را از نصیبهای ایشان از مسجد اذا استأذنکم وقتی که طلب اذن کنند زنان شما برای رفتن بمسجد فقال بلال والله لنمنعهن پس گفت بلال بخدا سوگند هر آینه منع میکنیم ما زنان را از رفتن بمسجد فقال له عبد الله پس گفت عبد الله مر او را بطریق زجر و شدت اقول قال رسول الله میگویم من گفت رسول خدا است

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تقول انت لنمنعهن و میگوئی تو در برابر امر آنحضرت البتہ منع میکنیم او فی روایۃ سالم عن ابیہ قال و در روایت سالم بن عبد اللہ بن عمر از پدرش آمده که گفت فاقبل
علیہ عبد اللہ فسبہ سبا ما سمعتہ سبہ مثلہ قط پس پیش آمد بر بلال عبد اللہ بن عمر پس دشنام کرد او را دشنامی که نشنیده بودم او را که دشنام کرده بود او را مانند آن و قال اخبرک عن رسول اللہ و تقول
خبر میدهم ترا از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و تقول واللہ لنمنعهن و میگوئی تو واللہ البتہ منع میکنیم مر زنان را و در بعض روایات آمده است که دیگر هرگز عبد اللہ بن عمر با آن پسر سخن نگفت در حتی
نشد و درین حدیث دلیل است که رای معارض نمیکرد نص را رواه مسلم و عن مجاهد عن عبد اللہ بن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یمنعن رجل اهله ان یاتوا المساجد روایت میکند مجاهد که از علمای
تابعین و قرای ایشان و اعلام دین است از ابن عمر که آنحضرت گفت که منع نکند هیچ مردی کسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان این مسجد ها فقال ابن لعبد اللہ
ابن عمر پس گفت پسری که مر عبد اللہ بن عمر را بود که همان بلال باشد لیکن در حدیث مبهم آورد و تعیین اسم نکرد فانا لنمنعهن پس ما البتہ منع میکنیم او و نمیگذاریم زنان را که بمساجد روند فقال
عبد اللہ احدثک عن رسول اللہ حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و تقول هذا و میگوئی تو این سخن فما کلمہ عبد اللہ حتی مات پس کلام نکرد آن پسر را عبد اللہ تا آنکه
مرد عبد اللہ با آن پسر و درین حدیث هجران ولد است از جهت ترک سنت رواه احمد باب تسویۃ الصف مراد بتسویه صف آنست که متصل بایستند و در میان فرجه
نگذارند و پس و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند بر سمت واحد قیام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه که بعد در میان ایشان برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند
و این از آداب ظاهر است که ترک آن موجب اختلال احوال باطن است کما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث بیاید که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهای
شما چنانکه شرح آن کرده شود الفصل الاول عن النعمان بضم نون بن بشیر بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر چهارده ماه از هجرت است و وی اول مولودی است در انصار
بعد از هجرت چنانکه عبد اللہ بن زبیر اول مولود است از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود و اهل مدینه میگویند که او را از آنحضرت سماع ثابت نیست و اهل عراق
صحیح میدارند سماع او را قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسوی صفوفنا بود آنحضرت که برابر میکرد صفهای ما را یعنی در نماز حتی کانما یسوی بها القداح تا آنکه گویا برابر میکرد با آن
صفوف قداح را جمع قدح بکسر قاف چوب تیر پیش از آنکه پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سهم خوانند و آن مثل است در راستی و همواری که بوی چیزها را راست و هموار کرده اند
و درینجا مبالغه است که صف را باشباه به راست و برابر میکرد که تیرها را بوی راست و هموار توان کرد و بعض شارحان گویند اینجا عبارت محمول بر قلب است و معنی آنست که گویا
برابر میکند آنها را بقداح حتی رأی انا قد عقلنا عنہ تا آنکه دید و دانست آنحضرت که ما بتحقیق فهمیدیم و آموختیم از قول و فعل وی این سنت و این ادب را در نماز ثم خرج یوما فقام
پس بیرون آمد آنحضرت روزی از خانه پس بایستاد حتی کاد ان یکبر تا آنکه نزدیک بود که تکبیر برآرد برای احرام فرای رجلا بادیا صدره من الصف پس دید مردی را که ظاهر و بیرون است
سینه آن مرد از صف فقال عباد اللہ لتسون صفوفکم پس گفت ای بندگان خدا هر آینه باید که برابر و هموار کنید شما صفهای خود را او لیخالفن اللہ بین وجوهکم یا آنکه بتحقیق مخالفت می
اندازد خدای تعالی در میان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهای شما و آن بسبب این است که در اختلاف و تقدم و تفوق بعض بر
بعض تنافر قلوب و حدوث کینه و وحشت و امارت عداوت است و شاید که آن منجر گردد باختلاف کلمه دین و اختلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت و امتثال امر خدا و رسول
او و طریان ظلمت و کدورت است بر قلوب که سرایت میکند بظواهر با وجود آنکه شاید در وی سری و خاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر میگردد و
بعض گویند مراد بمخالفت وجوه آنست که بگرداند او را خدای تعالی بجانب پشتها یا مسخ کند بصورت بعض حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه بر میدارد سر
پیش از امام که بگرداند سر او را مانند سر حمار رواه مسلم و عن انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوجهه تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد بر ما و
التفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا فقال پس گفت اقیموا صفوفکم و تراصوا راست گردانید صفهای خود را و متصل بایستید تا در میان فرجه نماند چنانکه سنگها و
خشتهای بنا بیکدیگر متصل می نشینند و در تمام نماز هم برین حال باشید و از آن غافل نشوید فانی اراکم من وراء ظهری پس بدرستیکه من می بینم شما را از پس پشت خود بدل یا ببصر بطریق اعجاز
و در نماز نورانیتی خاص حاصل میشد که بدان منکشف میگردید و تحقیق این معنی سابقا گذشته است رواه البخاری روایت کرد این را بخاری و فی المتفق علیه و در حدیث متفق علیه این
چنین آمده است که قال گفت آنحضرت اتموا الصفوف تمام کنید صفها را فانی اراکم من وراء ظهری و اتمام صفوف یا بمعنی تسویه آنهاست یا بمعنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف
دوم نسازند و بهتر آنست که شامل هر دو معنی اراده نمایند و عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سووا صفوفکم فان تسویۃ الصفوف من اقامۃ الصلوۃ برابر سازید صفهای خود را
زیرا که تسویه صفوف از جمله اقامت نماز است که امر کرده شده است بدان و مدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یقیمون الصلوۃ و اقیموا الصلوۃ و المقیمین الصلوۃ و غیر آن
و گفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوة و فاعل را با آن اقامت است و اما اصل صلوة گاهی ذم بر آن آمده مثل فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون متفق علیه
در بخاری و مسلم هر دو است الا ان عند مسلم مگر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامۃ الصلوۃ من تمام الصلوۃ واقع شده و مآل معنی هر دو عبارت یکی است و عن ابی مسعود الانصاری
قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوۃ روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سوای ابن مسعود رضی اللہ عنهما گفت بود آنحضرت که
مسح میکرد کتفهای ما را در نماز و بدست برابر و هموار میساخت آنها را و تسویه میکرد صف نماز را و یقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم برابر شوید و موافق باشید و اختلاف
مکنید پس مختلف گردد دلهای شما شرح این گذشت لیلینی بحذف یا و تخفیف نون و در بعض نسخ لیلیننی بثبوت یا و نون تاکید و بعضی روایت بثبوت یا و سکون وی نیز روایت کرده اند
و گفته اند که این غلط است و صواب آنست که صحیح است و لیکن نادر است منکم اولوا الاحلام والنهی باید این ترتیب صفوف میکنند و میفرماید باید که متصل شوند مرا و در صف اول



بایستند خداوندان بلوغ و عقل و احلام کاهی جمع حلم دارند بکسر حا بمعنی تثبت و وقار و حقیقت حلم حفظ نفس است نزد هیجان غضب و بعقل نیز تفسیر کنند باعتبار لزوم و کاهی جمع حلم دارند بضم بمعنی خواب بالغ و نهی بضم نون و بفتح ها جمع نهیة بمعنی عقل زیرا که وی باز میدارد مرد را از کارهای ناشایسته و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایلای اهل عقل و فضل آنست که تا یاد گیرند کیفیت صلوٰة او و احکام آنرا و برسانند بامت ثم الذین یلونهم پس آن کسانیکه قریب اند بایشان در رتبه چنانکه صبیان و آنها نیکه قریب بلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند ثم الذین یلونهم پس آنکسانیکه نزدیک و متصل اند بایشان چنانکه خناثی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و متعین است که بعد از وی صف نساء خواهد بود و قال گفت ابو مسعود فانتم الیوم اشد اختلافا پس شما امروز سخت ترید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن و این بسبب ترک تسویه صفوف و عدم امتثال امر شارع است رواه مسلم و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیلنی منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلثا درین حدیث ثم الذین یلونهم را سه بار ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه نساء ذکر نکرده از جهة تعیین آن و نیز ذکر کرده است در هدایه که صف اول برای مردانست بعد از وی صبیان و نساء است و همچنین است در وقایه و مذهب شافعیه نیز همین است چنانچه در شرح شیخ مذکور است و ایاکم و هیشات الاسواق و دور دارید خود را از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارها میکنند یا مراد اختلاط بالغان با صبیان و ذکور با اناث است چنانچه مختلط میشوند در اسواق یا مراد آنست که دور باشید از بازارها و اشتغال بکارهای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال بامن در صف اول و بعض گفته اند معنی حدیث آنست که حذر کنید از نماز گذاردن در بازارها و مواضع که مانع آید از حضور قلب کثرت اصوات که استمعت و هیشات جمع هیشه است و هوشه بمعنی فتنه و تهیج و اضطراب و بمعنی جماعت مختلط نیز آید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال رأی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اصحابه تأخرا گفت دید آنحضرت در یاران خود پس ماندن را یعنی در صفوف صلوٰة یا در اخذ علم و طلب مزید و بر وجه اول معنی قول وی فقال لهم تقدموا پس گفت مر ایشان را پیش آئید و در صف سابق بایستید و ائتموا بی و اقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل تا افعال مرا دیده بکنید و لیأتم بکم من بعدکم و باید که اقتدا کنند بشما و متابعت نماید شما را کسی که پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت پیشین میکنند و افعال ورا دیده میکنند و آنها نیکه سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی و اسبق و اسرع اند در اتباع وی و لایزال قوم یتأخرون حتی یؤخرهم الله همیشه اند قومی که پس می ایستند در صفوف تا آنکه پس می افکند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل رحمت خود و بر وجه ثانی پیشتر نهند قدم و مبادرت نمایند در طلب علم و معرفت و اکتساب فضائل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبه رسالت و غفران ذنوب ما تقدم و ما تاخر چگونه مبالغه میکنم در عمل و ریاضت و طلب با این همه تقدم و مزید طلب است یعنی تقدم و تبادر بمزید طلب همین است که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنید و دیگران که پس از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر بدیگران است که ایشان نیز در طلب و تعطش متابعت شما کنند و هر که دور افتاد از طلب و سستی کرد در ان دور افتاد از مرتبه قرب و وصول بیشعر بوده هر فته از آن معذوری ورنه که زد این در که بر و نکشودند هر قدر که توانید تقصیر نکنید ملبت اندرین ره گر آن چنان نکنی دست و پای برزن زیان نکنی و ظاهر عبارت حدیث در همین معنی است و لیکن بعض محدثان آنرا در باب تسویه صفوف آورده اند و آن نیز فرد طلب قرب و کمال است و لیکن مخصوص نیست بآن والله اعلم رواه مسلم و عن جابر بن سمرة قال خرج علینا رسول الله گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص است بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرآنا حلقا پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چند کس با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه و بفتح حا سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور این است و بعض گفته اند بفتح حا است مثل تمر و تمرة و حلقه بفتح لام نیز آمده و جمع وی حلق بفتحتین و بعضی از علماء لغت آنرا منکر اند فقال مالی اراکم عزین چیست مرا که می بینم شما را حلقه حلقه نشسته انکار است بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت انهاست و موجب و مؤثر در آنست و عزین جمع عزه بکسر و تخفیف گروه مجتمع از مردم و در باب الجمعه بیاید که این تحلیق روز جمعه بود در وقت خطبه یا پیش از نماز ثم خرج علینا پس بیرون آمد آنحضرت بر ما بار دیگر فقال الا تصفون کما تصف الملائکة عند ربها پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود نزد قیام برای طاعت و این در نماز خواهد بود فقلنا پس گفتیم یا رسول الله کیف تصف الملائکة عند ربها چگونه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود قال یتمون الصفوف الاول و یتراصون فی الصف گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته بیکدیگر می ایستند در صف اگر گوئی صف نخستین یکی خواهد بود جمع آوردن بچه ملاحظه است جواب آنست که ملائکه هر جا در آسمان و در هر بقعه برزمین صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها و شرها آخرها بهترین صفهای مردان نخستین آنهاست و بدترین صفهای مردان پسین آنهاست و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها و بهترین صفهای زنان پسین آنهاست و بدترین صفهای زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف به بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متاخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت رواه مسلم

الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم رصوا صفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بناء و پیوسته نهادن سنگ و خشت آن و قاربوا بینها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک بهم بایستید بنحوی که فرجه و خلل نماند و حاذوا بالاعناق و برابر کنید گردنها را یعنی راست از پیش و پس ایستادن فو الذی نفسی بیده انی لاری الشیطان یدخل من خلل الصف پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست و قدرت اوست بدرستیکه من هر آینه می بینم شیطان را که می در آید از کشادگی و رخنه صف کانها الحذف گویا که آن شیاطین حذف اند بحای مهمله و ذال معجمه مفتوحتین و فا گوسفندان سیاه و ریزه اند گوسفندان حجاز و یمن کذا فی شرح الشیخ و تفسیر کرده است آنرا راوی در حدیث ابی امامه بچه های میش که خورد و مدور در روایتی که انها نبات حذف گویا که آنها دختران حذف اند رواه ابو داود و عنه قال قال رسول الله

محاذہ

صلی اللہ علیہ وسلم اتموا الصف المقدم تمام کنید صف پیشین را ثم الذی یلیہ پس تر تمام کنید صفی را کہ متصل است و بعد از وست مراد بہ صف اولی است نہ ثانی فما کان من نقص فلیکن فی الصف
المؤخر پس اگر باشد از کمی و ناتمامی باید کہ باشد در صف پسین رواه ابو داود وعن البراء بن عازب قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الذین یلون الصفوف الاول
بود آنحضرت کہ میگفت بدرستیکہ خدا تعالی و فرشتگان وی درود می فرستند بر کسانیکہ متصل اند صفهای پیشین را چون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم نیز کہ
متصل بوست کہ بعد از صف اول و را نیز فضل است بر صفهای دیگر کہ پستر ازوست یا مراد بالذین یلون الصفوف الاول کسانیکہ ایستاده اند در ان ولیکن این معنی خلاف ظاهر لفظ است
واللہ اعلم وما من خطوة احب الی اللہ من خطوة یمشیها یصل بها صفا و نیست هیچ گامی دوست داشتہ شده تر بسوی خدا از گامی کہ برود بوی تا به پیوندد بوی صف را یعنی اگر در صف
فرجہ باشد برود در آنجا و بایستد و صف را پیوستہ گرداند و یمشیها یصل بها خطابی روایت کرده اند رواه ابو داود وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ
یصلون علی میامن الصفوف بدرستیکہ خدا و فرشتگان وی درود می فرستند بر جانبهای دست راست صفوف یعنی بر کسانیکہ در جانب یمین ایستاده اند و گفتہ اند کہ ایستادن بر یمین امام اگرچہ
دور باشد ازوی فاضلتر است از ایستادن بر یسار او اگرچہ نزدیک بود بوی و بعضی از علمای شافعیہ گفتہ اند کہ این در غیر مسجد شریف است و در وی ایستادن بجانب یسار امام فاضلتر است
کہ قبر شریف در آنجانب است رحمہم اللہ قائلہ رواه ابو داود وعن النعمان بن بشیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسوی صفوفنا اذا قمنا الی الصلوة بود آنحضرت کہ برابر میکرد و درست میساخت
صفهای ما را وقتیکہ می ایستادیم در نماز تا برابر باید ساخت چنانکہ گذشت فاذا استوینا کبر پس چون برابر میشدیم و خوب می ایستادیم در نماز تکبیر میآورد برای احرام رواه ابو داود وعن انس قال
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول عن یمینہ اعتدلوا سووا صفوفکم بود آنحضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفهای خود را وعن یسارہ اعتدلوا سووا
صفوفکم و از جانب دست چپ نیز میگفت از جهت غایت اهتمام و اعتنا بدان رواه ابو داود وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیارکم الینکم مناکب فی الصلوة بهترین شما
کسانی اند کہ نرم تر است کتفهای ایشان در نماز این را چند وجہ معنی گفتہ اند یکی آنکہ منقاد تر است مر کسی را کہ کتف او را کہ بیرون برآمده است از صف پیش و پس کشد تا برابر کرد در صف
و بعض گفتہ اند کہ اگر یکی خواهد کہ در صف در آید منع نکند او را و بگذارد کہ در آید خصوصا کہ برای سد خلل صف و فرجہ آن در آید و گویند کہ لین منکب کنایہ از سکون و خشوع و سکینہ و وقار است
رواه ابو داود

الفصل الثالث عن انس قال کان النبی بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت استووا استووا استووا یعنی سہ بار مکرر میگفت برابر است و درست بایستید در صف نماز فوالذی
نفسی بیده انی لاراکم من خلفی کما اراکم من بین یدی پس سوگند بخدای کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست بدرستیکہ من می بینم شما را از پس خود چنانکہ می بینم شما را از پیش خود رواه
ابو داود وعن ابی امامۃ بضم همزه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف الاول بدرستیکہ خدا و فرشتگان وی درود می فرستند بر صف اول قالوا
گفتند یا رسول اللہ وعلی الثانی و بر ثانی نیز یعنی بفرما بر صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقین میگویند کہ مخاطب تلقین میکند متکلم را کہ عطف کند و این را نیز ذکر کند قال گفت آنحضرت
در برابر ایشان ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف الاول باز دعا برای صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد قالوا گفتند صحابہ یا رسول اللہ وعلی الثانی قال باز گفت آنحضرت
ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف الاول قالوا یا رسول اللہ وعلی الثانی قال وعلی الثانی بار سوم گفت وعلی الثانی تا آنکہ بالتماس آنحضرت درین مرتبہ وحی شد باشتراک صف ثانی بہ
صف اول درین فضیلت و معلوم گشت انحطاط او در درجہ از صف اول وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و گفت آنحضرت سووا صفوفکم برابر سازید صفهای خود را وحاذوا
بین مناکبکم و راستی و برابری کنید میان مناکب خود ولینوا فی ایدی اخوانکم و نرمی کنید در پیش دستهای برادران خود این عبارت بمعنی اول کہ در حدیث ابن عباس گفتہ شد مناسب
تر است ولینوا بتخفیف و تشدید هر دو روایت کرده اند و صواب تخفیف است وسدوا الخلل و ببندید فرجهای صف را فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلۃ الحذف زیرا کہ بدرستیکہ
شیطان می در آید در میان شما در رنگ حذف یعنی اولاد الضأن الصغار بچہ حذف بچہای میش را کہ خرد اند رواه احمد وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقیموا الصفوف
وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم ولا تذروا فرجات للشیطان پس نگذارید فرجهای شیطان را ومن وصل صفا وصلہ اللہ و کسیکہ بہ پیوندد صف را و متصل دارد بوصلہ
او را خدا بفضل و رحمت خود ومن قطعہ قطعہ اللہ و کسیکہ ببرد و رخنہ کند در ان ببرد او را خدا و دور اندازد از مقام قرب و رحمت و کرامت رواه ابو داود و روایت کرد این
حدیث را ابو داود و روی النسائی منہ قولہ و روایت کرده است نسائی ازین حدیث قول او را ومن وصل صفا الی آخره و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت
نکرده وعن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توسطوا الامام میانہ گردانید امام را میان خود چنانکہ بایستید پس وی راست و چپ او وسدوا الخلل و ببندید فرجہ را رواه ابو داود
وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ روایت است از عائشہ رض کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال قوم یتاخرون عن الصف الاول همیشہ بودند گروهیکہ پس می افتند
از صف نخستین و طلب نمیکنند پیشی را در مقام فضل و ثواب حتی یؤخرهم اللہ فی النار تا آنکہ پس اندازد خدا ایشان را و منحط گرداند مرتبہ ایشان را و اندازد در آتش دوزخ
رواه ابو داود وعن وابصۃ بکسر بای موحده و بعد از ان صاد مهملہ بن معبد بفتح میم و سکون عین مراد از صحبت است قدوم آورد در سنہ تسع صالح و گریان بود و نزول کرد کوفہ را بعد
از ان آمد بجزیره و مرد برقہ و قبر او در آنجا است قال رای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده دید آنحضرت مردی را کہ میگذارد نماز پس صف نخستین تنها
فامره ان یعید الصلوة پس امر فرمود او را کہ باز گذارد نماز را این از جهت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نہ از جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمہ دیگر باطل میگردد نماز تنها
گذار از پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضی از اهل مذهب این استثنا کرده اند نماز جنازه را وقتیکہ پنج کس باشند از برای تحصیل سہ
صف کہ مستحب است در ان و بخلاف زن کہ پس مردان بگذارد و نیز فساد صلوة نزد ایشان بر تقدیری است کہ تمام نماز خلف صف تنها گذارد اما اگر احرام خلف صف بندد

بعد از ان بصف در آید فاسد نکردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم کردد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز کذار در پهلوی امام دست چپ همین است رواه احمد والترمذی
وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث حسن و ابن حبان و حاکم آنرا تصحیح نموده و حدیث دیکر صحیح روایت میکنند لا صلوة للذی خلف الصف و نزد ائمه دیکر محمول بر نفی کمالست باب
الموقف باب در بیان جای ایستادن امام و ماموم در نماز که پیش تر بایستند یا در پهلوی جانب دست راست الفصل الاول عن عبد الله بن عباس رض قال بت فی بیت خالتی میمونة
کفت ابن عباس شب کردم در خانه خاله خود میمونه که یکی از ازواج مطهره است فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی پس برخاست آنحضرت که نماز شب کند پس من نیز برخواستم و وضو
کردم و آب وضوی آنحضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم فقمت عن یساره پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا
مختصر است و تمام آن در باب قیام اللیل بیاید ان شاء الله تعالی فاخذ بیدی من وراء ظهره پس کرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود بجانب دست راست یا در وقت کفتن
این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد کردانیدن را و کذلک اشارت باین حالت است چنانچه عادت است در امثال این حکایات خصوصا عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند فافهم
متفق علیه وعن جابر قال قام رسول الله روایت است از جابر کفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیصلی تا بکذارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و
احتمال نافله دیکر هم دارد که کاهی بجماعت واقع میشد بحیثیت فجئت حتی قمت عن یساره پس آمدم من تا ایستادم از جانب چپ آنحضرت فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه پس کرفت
آنحضرت دست مرا پس بکردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود ثم جاء جبار بن صخر پس آمد جبار پسر صخر که از انصار بود و از جمله معتادین بود که در لیلة العقبة
حاضر بودند فقام عن یسار رسول الله پس ایستاد جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدینا جمیعا پس کرفت آنحضرت دست هر دو ما را همه فدفعنا پس دور کرد و براند
هر دو ما را همه مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ حتی اقامنا خلفه تا آنکه ایستاده کردانید ما را پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدی اکر یکی بود جانب راست امام
بایستد و اکر زیاده اند خلف امام بایستند رواه مسلم وعن انس قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا خلف النبی کفت انس نماز کذاردم من و یتیمی که در خانه ما بود پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وام سلیم خلفنا و ام سلیم که نام مادر انس است پس ما بود و از این حدیث معلوم شد ایستادن صبی با رجل در صف چه یتیم جز صبی را نکویند و بعض کفته اند که یتیم نام برادر انس است که
صبی نبود پس دلالت نیست مر این حدیث را بر ایستادن صغیر با مرد و میتوان کفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد و آن احکام سابق در نماز فرض است والله اعلم رواه مسلم وعنه
ان النبی و هم از انس است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلی به و بامه او خالته نماز کذارد با وی و با مادر وی که ام سلیم است یا بخاله وی شک راوی است قال کفت انس فاقامنی عن یمینه و اقام
المرأة خلفنا پس ایستاده کردانید مرا جانب راست خود و ایستاده کردانید زن را که مادر وی یا خاله وی باشد پس ما در این حدیث ذکر یتیم نیست رواه مسلم وعن ابی بکرة انه انتهی
الی النبی روایت است از ابی بکره تابعی صحابی مشهور است که وی رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو راکع و حال آنکه آنحضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابوبکره و تحریمه بست
پیش از آنکه بصف برسد تا آنحضرت را در رکوع بیابد و داخل رکعت کردد و فضل تکبیره اولی بیابد فرکع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف ثم مشی الی
الصف پس تر مشی کرد در رکوع بسوی صف فذکر ذلک للنبی پس ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال زادک الله حرصا زیاده کرداند ترا خدا تعالی از برای
طلب خیر و وصول بمقام قرب ولا تعد و باز مکرد باین فعل که اقتدا منفرد باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول بصف یا مشی بسوی صف در نماز پس این امر است بایستادن در
موضعی که احرام بسته پس این حدیث دلالت دارد که انفراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر باعاده صلوة نکرد و بعض رواة ولا تعد بسکون عین و ضم دال نیز ضبط کرده اند
از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدوی بدان برسد و اول صحیح تر است روایة و درایة رواه البخاری الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله امر کرد
ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کنا ثلثة ان یتقدمنا احدنا وقتی که باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند بوی دو کس رواه الترمذی وعن عمار
انه ام الناس بالمدائن روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه که وی صحابی مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود تقتلک
الفئة الباغیة که وی امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهریست وقام علی دکان یصلی والناس اسفل منه و بایستاد عمار بن یاسر بر دکانی و بایستادند مردم که اقتدا کرده بودند بوی پایان تر از
آن فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه پس پیش رفت حذیفه پس کرفت بر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و بنهاد دست خود در ابروی فاتبعه عمار پس متابعت کرد و انقیاد
نمود عمار حذیفه را حتی انزله حذیفة تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان فلما فرغ عمار من صلوته پس هرکاه که بپرداخت عمار از نماز خود قال له حذیفة کفت مر او را حذیفه الم
تسمع رسول الله آیا نشنیدهٔ تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول که میکفت اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم چون امامت کند مردی قومی را پس باید که نایستد
آن مرد در جای بلندتر از جای ایستادن این قوم او نحو ذلک یا مانند این میکفت آنحضرت لفظ حضرت مشخص معلوم حذیفه نبود از این جهة این شک کرد که باین لفظ کفت یا مانند این کفت
فقال عمار لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی پس کفت عمار از ان جهة متابعت کردم من ترا هنکامی که کرفتی تو بر دو دست مرا و فرود آوردی رواه ابوداود و از اینجا ظاهر میشود که
عمار میدانست این مسئله را و شنیده بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکر کفته شود که چون میدانست چرا از اول ارتکاب این فعل کرد جوابش آنکه شاید فراموش کرده بود و چون
تعرض کرد او را حذیفه یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت پس از ان بکفتهٔ حذیفه اختیار کرد اولی و فضل را بدانکه مذهب نزد ما آنست که مکروه است که امام
تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میکردانند امام خود را بمکان مرتفع اما اکر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد و همچنین اکر قوم بر دکانی
باشند و امام تنها پایان مکروه نبود در ظاهر روایت از جهة عدم تشبه و بعض کویند مکروه است بجهة آنکه در وی خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وی و اختلاف است

یعنی بنزدیکی گوش من کشید مرا از جانب چپ الی الیمین پس بکردانید بجانب یمین یعنی گرفته از پس پشت خود

درمقدار

در مقدار و کان دار تفاع وی که متعلق است بوی کراهت بعض گفته اند که مقدار قامت میانه است و بعض گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی امتیاز و گفته اند مثل ذراع چنانچه ستره و این قول مختار است
و شیخ ابن الهمام گفته که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب شبهه خوار داشتن امام است متحقق نگردد در وی و معتبر نیست بر قدر ذراع و معلوم نشد ما ست مقدار و کان کرتا ابن یاسر رضی الله
عنه بروی نماز میکرد اگر مقدار آن معلوم بودی حجت میشد بر آنکه مخالف اوست و تحقیق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکروه با غرض
برا نیست یا گفته شود که کراهت بر تقدیری است که برای غرض صحیح نباشد یا آن از خصائص آنحضرت داشته والله اعلم انتهی وعن سهل بن سعد الساعدی انه سئل من ای شئ المنبر سهل ابن
سعد بن الساعدی که از انصار است و آخر کسی است که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی از کدام قسم چوب بود اگر از چوب
بود و سائل را پیش از این معلوم بوده و الا تواند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب که گفت فقال هو من اثل الغابة پس گفت سهل آن یعنی
منبر از اثل غابه بود و اول است و اثل بفتح همزه و سکون مثلثه طرفاء بسکون راء و مد که آن از درخت گز گویند و بعض گفته اند که اثل درختی است شابه طرفا عظیم تر از وی و غابه بتخفیف با یعنی
بیشه است و غالب آمده بر موضعی بحجاز که درختان بسیار دارد و در شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل است از مدینه عمله فلان مولی فلانة لرسول الله صلی الله علیه وسلم ساخت آن
منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت و نام آن غلام باقوم رومی بود و بعض گفته اند میمون و قول اول مشهور تر است و در نام وی اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد
و اما نام زن معلوم نشده و بعض گفته اند عداثه بعین و دال مهملتین و مثلثه و بعض گفته اند عائشه و از انصاریات بود و بعض گفته از مهاجرات و این غلام نجار بود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بآن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برای ما منبری سازد پس ساخته شد سه پایه ارتفاع هر پایه یک شبری و درازی دو ذراع پس نهاده شد در مسجد و قام علیه رسول الله و ایستاد
بر وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین عمل و وضع در مکانی که ساخته شد و نهاده شد فاستقبل القبلة پس روی کرد آنحضرت بقبله و کبر و تکبیر گفت برای احرام و قام الناس خلفه و ایستادند
مردم پس آنحضرت فقرأ و رکع و رکع الناس خلفه پس قراءت کرد آنحضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس وی بودند ثم رفع رأسه پس سر برداشت سر مبارک خود را از رکوع ثم رجع القهقری
پس باز گشت بجانب پس فسجد علی الارض پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر ثم عاد الی المنبر پس بعد از سجدتین باز بر منبر رفت و ایستاد ثم قرأ ثم رکع پس قراءت کرد پس رکوع کرد و در بعض نسخ
و رکوع بود او ثم رفع رأسه پس سر برداشت خود را از رکوع ثم رجع القهقری پس بر گشت بجانب پس حتی سجد علی الارض تا آنکه سجده کرد بر زمین هذا لفظ البخاری این که مذکور شد لفظ بخاری است
و فی المتفق علیه نحوه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ است و قال فی آخره و گفته است بخاری در آخر حدیث فلما فرغ اقبل علی الناس پس هرگاه
که فارغ شد آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم فقال پس گفت ایها الناس آگاه باشید ای مردمان انما صنعت هذا لتأتموا بی کردم من این را که بر منبر بر آمدم و بلند تر که نماز گذاردم مگر برای
آنکه اقتدا کنید بمن و متابعت کنید مرا و لتعلموا صلوتی و تا بدانید نماز مرا و در بعض لتعلموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که بچه صفت و بچه کیفیت میکنم و این از مواضعی است که
از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی است چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شد و ائمه شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام است وقتی که برای غرضی
و حاجتی نبود و غرض آنحضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را اما آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوٰة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه
یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر پایه پایان بود والله اعلم وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجرة والناس یأتمون به من وراء الحجرة
گفت عائشه رضی نماز گذارد آنحضرت در حجره خود و مردم اقتدا میکردند بوی از پس حجره رواه ابوداؤد و گفته اند که مراد بحجره اینجا محلی است که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر وقتیکه اراده
اعتکاف کرده بود و مراد بصلوٰة در وی نماز شب است که چند شب از رمضان گذارد و مردم بوی اقتدا کردند و چون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا مبادا فرض گردد چنانکه این حدیث
در محل خود بیاید نه مراد حجره عائشه یا حجره بعضی دیگر از امهات المؤمنین است که در آنجا گذارده و مردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل این صورت رؤیت ماموم امام
چنانچه نزد بعضی علماست یا اطلاع بر احوال وی که نزد بعض دیگر شرط است و این مفقود است خصوصا در این صورت و اگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم
الفصل الثالث عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوٰة رسول الله گفت ابومالک اشعری که از مشاهیر صحابه است و او را ابومالک اشجعی نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر ندهم شما را
بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوٰة قال گفت ابومالک در بیان آن اقام الصلوٰة برپا کرد آنحضرت نماز را و صف الرجال خلفه
و صف بست آنحضرت مردان را یعنی ایستاده کرد ایشان را پس خود و صف خلفهم الغلمان و ایستاده کرد پس مردان خود آن را ذکر نساء نکرد شاید که در اینجا حاضر نبودند ثم صلی بهم
پس گذارد نماز با ایشان فذکر صلوٰته پس ذکر کرد ابومالک کیفیت نماز آنحضرت را ثم قال پس گفت آنحضرت یا گفت ابومالک از جانب آنحضرت هکذا صلوٰة همچنین است نماز قال
گفت عبدالاعلی که راوی حدیث است از ابی مالک لا احسبه الا قال لا گمان میبرم ابومالک را مگر آنکه گفت امتی یعنی روایت کرد از آنحضرت که گفت هکذا صلوٰة امتی رواه ابوداؤد
وعن قیس بن عباد بضم عین و تخفیف موحده از طبقه اولی از تابعین بصره ثقه است قلیل الحدیث از اخیار صالحین شیعی بود و متأله و متعبد روایت میکند از علی و عمر و ابی بن کعب و عبدالله
ابن سلام و روایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج قال بینا انا فی المسجد فی الصف المقدم گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول فجبذنی رجل من خلفی
جبذة پس کشید مرا مردی از پس کشیدنی سخت فنحانی فقام مقامی پس یک سو کرد مرا از ایستادنگاه بجای ایستادن من فوالله ما عقلت صلوتی پس بخدا سوگند در نیافتم من نماز خود را و فراموش
کردم که چگونه میگذارم که چند رکعت گذارده ام بجهت آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن مرا از مکان فاضل با وجود سبقت من بوی فلما انصرف اذا هو ابی بن کعب
پس هرگاه که برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد ناگاه آن مرد ابی بن کعب است که از عظمای صحابه بود فقال یا فتی لا یسوءک الله پس گفت ای جوان اندوه ناک نگرداند ترا خدا تعالی بسبب

آنچه گروم من با تو ان بد اعهد من النبی بد رستیکه این عهد است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم الینا سوی ما که خدا او نداد ان اعلام و نهی و اہل فضل و علم ایم آن طلیه که پیوسته با ایستیم با وی در صف اول
پس همچنین بعد از وی صلی الله علیه وسلم بایستیم بحکم وی تعالی با ائمه ثم استقبل القبلة پس پیر روی آورد ابی بن کعب قبله را فقال پس گفت هلک اہل العقد ورب الکعبة ہلاک شدند اہل عقد یعنی امرا
که رعایت امور مردم و اہتمام ہمہ احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز و ایستادن دران بدست ایشان است ثلثا سه بار گفت ابی این عبارت را که ثم قال والله ما علیهم آسی پس
گفت بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم ولیکن آسی علی من اضلوا ولکن اندوه میخورم برکسانیکه گمراه میکنند امرا ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امرا او میتوان
گفت که معنی عبارت این است که اندوه میخورم برکسانیکه گمراه کردند امرا را که آنها علما اند که مداهنت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعیت
بفساد ملوک است و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آنست که حزن ابی برکسانی باشد که می آیند بعد از ان زمان از امرای بنی امیه و غیرهم طیبی گفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده با امرای
عهد خود انتهی مخفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت عثمان است و بعض گفته اند در خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما و قول اول صحیح تر است و ما که شکایت از بعض امرا و حکام
ایشان باشند خصوصا امرای امیر المومنین عثمان رض والله اعلم قلت قیس بن عباد میگوید گفتم من با بی بن کعب یا ابا یعقوب کنیت ابی بن کعب است و ما تعنی باہل العقد و چه میخواهی تو باہل
عقد و کرا میخواهی قال الامراء رواه النسائی باب الامامة امامت پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درینجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صغری خوانند و امامت کبری پیشوائی
در کار و بار عالم و تصرف در امور اہل عالم است و درین باب بیان میکند که مستحق امامت و اولی و احری بآن کیست الفصل الاول عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی مسعود انصاری گفت گفت آنحضرت یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله امامت میکند قوم را خواننده ترمر کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکو تر تجوید کننده قرآن را
و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از انکه عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث
گردد در نماز فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند قوم همه برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل و حوادث بعد از انکه خوب
نیکو اندخواند قراءت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب وی و امام ابو یوسف نیز بهمین جانب است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که
بیایند و مذهب امام ابوحنیفه و محمد و مالک و شافعی و احمد در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم است بر اقرأ زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن است و بعلم در تمام ارکان و گفته اند
احادیث که دلالت کننده اند بر تقدیم اقرأ بجهت آنست که اقرأ دران زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن ازین جهت تقدیم کرده شده است
اقرأ در حدیث و در زمان ما نه همچنین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود پس چیست معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة
و برین تاویل که شما گفتید مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم است جوابش آنکه این قول بحسب ظاهر و غالب امر است نه قطعی و کلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرأ بود و ابن
مسعود اعلم پس متصور است مساوات در قراءت با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این تصور ممکن را بتقدیر اتفاق وقوع آن یا گوئیم که این را بر حسب زمان ما فرمود کذا فی بعض
شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته که اقرأ و اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه حدیث دلالت دارد بران است که اگر در قراءت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت
کند آنکه اعلم بسنت است و نیز گفته اند که بهترین آنچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر است در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه اقرأ از وی بودند
نه اعلم دلیل اول قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابوبکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آنحضرت کذا قال الشیخ فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة
پس اگر باشند در علم بسنت و در قراءت برابر پس امامت کند دیرینه ترین مردم در هجرت یعنی هر که هجرت بمدینه پیشتر آورده و درین فضیلت سابق و متقدم شد وی بامامت و تقدم
در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات در علم و قراءت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطایا
که موطن طبیعت است اعتبار کرده اند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا و الذنوب فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم سنا پس اگر باشند در علم و قراءت و هجرت که بمعنی ورع
شد برابر پس امامت کند کلان ترین قوم در سن و سال و درین حدیث همین مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوش روی تر و جمیل شکل تر بود امامت
کند و اگر در صورت و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم تر آید اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بیفکنند یا اختیار بدست قوم است کذا ذکر الشیخ ابن الهمام
و گفته که نزد بعض مسافر و مقیم برابر اند و نزد بعض مقیم اولی است یعنی برای بیتان و در حاوی که در مذهب امام شافعی است بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظیف الثوب
و بعض از وی حسن الصوت و بعد از وی حسن الصورة و لا یؤمن بفتح تحتیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و باید که امامت نکند مرد مرد را در محل ولایت و
مقام حکم و سلطنت وی و در جائیکه مالک است چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس تقدم نکند بر والی تا رعیتی که در ولایت است مثل امام اعظم و خلفا و حکام و
خصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این بعضی میگردد بشکست گردانیدن امر سلطنت و عزت و مؤدی میشود بتباغض و تقاطع و
خلو و خلاف که شرعیت جماعت برای رفع و دفع آنست مرویست که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس حجاج نماز میگذارد و که وی شبهه ظالم و فاسق بود و لا یقعد بجزم دال
و رفع آن فی بیته علی تکرمته و نه نشیند مرد در خانه دیگری بر تکرمه وی که مراد بدان فراش و سجاده و وساده است که برای خود انداخته و نهاده و محل اکرام و اکرام است و بعضی از
تکرمه مائده مراد داشته و قول صواب تر است الا باذنه مگر باذن وی و این متعلق بهر دو حکم است که لا یؤمن و لا یقعد است رواه مسلم و فی روایة له و لا یؤمن الرجل الرجل فی اهله
مرد مرد را در اہل خانه وی و درین روایت بجای فی سلطانه فی اهله آمده و ازین جهت تفسیر کرده شد سلطان بمالک و حکم وی است چنانکه گفته شد و عن ابی سعید قال قال

قال

کفت ابی سعید خدری که کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا کانوا ثلثة فلیؤمهم احدهم وقتیکه باشند قوم سه کس پس باید که امامت کند ایشان را یکی از ایشان قید ثلثة اتفاقی است اگر کمتر یا بیشتر باشند
نیز حکم همین است واحقهم بالامامة اقرؤهم و سزاوارترین ایشان بامامت خواناترین ایشانست رواه مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث بضم حای مهمله و فتح واو و کسر را فی باب بعد باب
فضل الاذان و در وی امر است که اگر دو کس باشند یکی اذان کوید و دیگری امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را درینجا مناسب ندیده و در مصابیح اینجا ذکر کرده است الفصل
الثانی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیؤذن لکم خیارکم باید که اذان کوید برای شما نیکان و دیانت داران شما که امر حفظ اوقات برای نماز و روزه بدست ایشان است
پس باید که امین و متدین باشند و نیز اذان بر جای بلند میکویند و بر درون خانهای مردم مطلع میشوند پس باید که از نظر بر محارم و اسرار ایشان پرهیز کنند ولیؤمکم قراؤکم و باید که امامت
کنند شما را قاریان شما که قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند رواه ابوداود و عن ابی عطیة العقیلی قال ابو عطیه عقیلی بضم عین و فتح قاف که از طبقه ثالثه تابعین است کفت
کان بود مالک ابن الحویرث که از صحابه است و در ملازمت آنحضرت آمده و بیست روز در خدمت و صحبت گذرانیده یأتینا الی مصلانا می آمد ما را مالک بن الحویرث بجای
نماز گذاردن ما که مسجد بود یا جای دیگر که متعین ساخته بودند برای نماز یتحدث در حالتی که سخن میکرد مالک با یاران و صحبت میداشت فحضرت الصلوة یوما پس رسید وقت نماز
روزی قال ابو عطیة فقلنا له تقدم فصله پس کفتیم ما مالک را پیش او امام شو پس بگذار نماز فقال لنا قدموا رجلا منکم یصلی بکم کفت مالک بن الحویرث ما را پیش کنید و امام سازید مردی را
از میان خود که بگذارد نماز با شما و امامت کند و ساحدثکم لم لا اصلی بکم و سر انجام است که حدیث کنم شما را و خبر دهم که چرا نماز نمیگذارم بشما و امامت نمیکنم شما را سمعت رسول الله
شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من زار قوما فلا یؤمهم کسی که زیارت کند قومی را و بیاید بدیدن ایشان پس باید که امامت نکند ایشان را ولیؤمهم رجل منهم و باید
که امامت کند ایشان را مردی از ایشان اگرچه ایشان اذن کرده بودند و نهی مقید بعدم اذنست اما مالک او را بر اطلاق حمل کرد و مصلحت را در ترک امامت خود دید رواه
ابوداود و الترمذی و النسائی الا انه اقتصر علی لفظ النبی صلی الله علیه وسلم مگر آنکه ترمذی کوتاهی کرد بر لفظ آنحضرت که من زار قوما الی آخره و قصه آمدن مالک در مصلای
بنی عقیل و تکلیف کردن ایشان او را بامامت و ابا آوردن او از ایشان ذکر نکرده و عن انس قال کفت انس استخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن ام مکتوم یؤم الناس و هو
اعمی خلیفه کرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین است و سبب نزول سورهٔ عبس و تولی است که امامت کند مردم را و حال آنکه
ابن ام مکتوم نابینا بود و کفته اند که آن سیزده بار بود و یکبار از ان وقتی که بغزوهٔ تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه خلیفه بود بر اهل و عیال و باعث
بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی را رضی الله عنه اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ اهل و عیال نیاید رواه ابوداود و درین حدیث دلیل است بر جواز
امامت اعمی بکراهت و در روایات فقهیه در مذهب ما نیز آمده است که اگر اعمی مقتدای قومی باشد جائز است امامت وی و بعض کفته اند که اگر اعلم باشد پس وی اولی است
کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین است در کتاب اشباه و نظائر و دیدم من شیخ اجل اکرم اعلم عبد الوهاب متقی مکی را که رفته بود بصر وی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب
خود را و بود در نفس من چیزی از ان و میپرسیدم مر اسوال یحبب ما دب و اعتماد بر آنکه هرچه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود و پس یافتم در فقه چیزی که حکم میکند بجواز آن
و نیز درین حدیث دلیلی است بر جواز امامت مفضول با وجود فاضل که با وجود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور شد و عن ابی امامة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تجاوز صلوتهم آذانهم سه کس اند که در نمیگذرد نماز ایشان کوشهای ایشان را و نمیرسد بمصعد قبول و نمیکردد متعلق سمع رضا العبد الآبق حتی
یرجع یکی بندهٔ کریخته تا آنکه باز کردد یعنی بسوی مالک و امرأة باتت و زوجها علیها ساخط دوم زنیکه شب کرد در حالتی که شوهر وی بروی غضب کننده و ناراضی است بحق
و اگر غضب بناحق باشد امر بر عکس خواهد بود و امام قوم و هم له کارهون سیوم امام کروهی و حال آنکه اکثر ایشان مر او را ناپسند دارنده اند و ناخوش اند از جهت امر مذموم شرعی
که در او است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم سه کس اند که پذیرفته نمیشود از ایشان نماز ایشان
من تقدم قوما و هم له کارهون کسیکه امامت کند قومی را و حال آنکه ایشان مر او را ناخوش دارنده اند و رجل اتی الصلوة دبارا و دیگر مردی که بیاید بنماز در آخر وقت والدبار
ان یأتیها بعد ان تفوته و دبار بکسر دال آمدن مر او است نماز را بعد از در گذشتن وقت آن یعنی وقت کامل مستحب و رجل اعتبد محررة و دیگری که بنده کرفت نفس آزاد کرده
را چنانکه آزاد کرد بنده را و مستمر شد بر استخدام وی یا کرها یا باخفای اعتاق از وی یا دعوی عبودیت کند مر او را مالک کردد و در او تصرف کند در وی تصرف مالکانه رواه ابوداود
و ابن ماجه و عن سلامة بفتح سین و تخفیف لام بنت الحر بضم حای مهمله از دیه و بعض کفته اند اسدیه صحابیه است حدیث او نزد اهل کوفه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از سلامه که کفت کفت آنحضرت ان من اشراط الساعة ان یتدافع اهل المسجد بدرستیکه از علامتهای قیامت است که تدافع کنند امامت را از نفس خود اهل مسجد
و بیندازند بر دیگری لا یجدون اماما یصلی بهم نیابند امامی را که بگذارد نماز با ایشان بجهت جهل و نا اهلیت ایشان امامت را کنایت است از شیوع جهل و فسق در آخر زمان رواه احمد
و ابوداود و ابن ماجه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد واجب علیکم مع کل امیر برا کان او فاجرا کارزار کردن با کافران فرض است بر شما همراه هر
امیری که باشد نیکوکار باشد یا بدکار و ان عمل الکبائر و اگرچه بکند کناهان کبیره و الصلوة واجبة علیکم خلف کل مسلم برا کان او فاجرا و نماز واجبست بر شما بجماعت پس هر مسلمانی
بر یا فاجر و ان عمل الکبائر یعنی جائز است که بوی اقتدا کنند اگرچه مکروه است یا واجب است اقتدا و جواز ان و بعض استدلال کرده اند باین بر وجوب جماعت و این بتقدیریست
که فسق وی بحد کفر نکشیده و مروی ... حاضر شد و الصلوة واجبة علی کل مسلم و نماز جنازه واجبست بر هر مسلمانی برا کان او فاجرا و ان عمل الکبائر و آنکه آنحضرت صلی

علیه وسلم نماز گزارد بر مدیون که چیزی نگذاشت که بدان دین او ادا کرده شود و مقصود زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود و بجد زنا وغیره و الآن اتفاق است علما را بر وجوب آن و امام حاکم
کو بر علیه نگذارد و دیگران نگذارند رواه ابوداؤد ❊ الفصل الثالث ❊ عن عمرو بن سلمة بکسر لام صحابی صغیر است که اختلاف است در صحبت آن و سلمه همه جا بفتح لام است مگر عمرو بن سلمه و بنو سلمه
که نام قبیله ایست از انصار است قال کنا بماء ممر الناس گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود و کان یمر بنا الرکبان میگذشتند بر ما سواران و پیادها نیز میگذشتند باشند لیکن ذکر نکرد فنسألهم
ما للناس ما للناس میپرسیدیم سواران را چه چیز پیدا شده است مردم را و چه کار میکنند کنایت است از ظهور دین اسلام و تکرار از غایت تعجب است ما هذا الرجل چیست صفت و شان این مرد
کنایت است از ذات شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فیقولون پس میگفتند مردم یزعم گمان میبرد و میگوید این مرد ان الله ارسله که خدا فرستاده است او را اوحی
الیه او حی الله کذا وحی فرستاده است خدا بسوی وی وحی کرده است بسوی وی چنین کنایت از قرآن عظیم است که میخواندند سواران و وحی در لغت اشارت و پیغام و چیزی در
دل افگندن فکنت احفظ ذلک الکلام پس بودم من که یاد میگرفتم آن کلام را یعنی از قرآن آنچه میخواندند و آنچه میگفتند از احوال و صفات آنحضرت فکانما یغری فی صدری پس گویا
که میچسپید آن کلام در سینهٔ من و یغرا بفتح غین معجمه و کسر آن بدو قصر سرشتیم و کانت العرب تلوم باسلامهم الفتح و بودند قبائل عرب که توقف میکردند و انتظار میبردند در اسلام خود فتح
مکه را یعنی میگفتند اگر مکه فتح شد همه میدرائیم در اسلام فیقولون اترکوه وقومه پس میگفتند عرب بگذارید آن مرد را با قوم خود که قریش اند و بزرگترین و رئیس ترین عرب اند و ساکن مکه
که عظیم ترین جاها عرب بلکه عالم است فانه ان ظهر علیهم فهو نبی صادق پس بدرستیکه وی اگر غالب آمد بر قوم خود و فتح کرد مکه را پس وی پیغمبر راست گو است فلما کانت وقعة
الفتح پس هرگاه که شد واقعهٔ فتح که در سال هشتم از هجرت بادر کل قوم باسلامهم شتابی کردند هر قومی باسلام خود چنانکه مضمون سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح مخبر است بدان و بادر
ابی قومی باسلامهم و شتابی کرد پدر من قوم مرا و سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کرده اند که این عمرو بن سلمه هم همراه پدر آمده یا نه و هم از اینجا اختلاف در صحبت وی
که صحابیست یا نه و ظاهر سیاق حدیث در قول اول است والله اعلم فلما قدم پس هرگاه که باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود قال جئتکم والله من عند النبی حقا گفت بتحقیق آمدم شما را
سوگند میخورم بخدا از نزد پیغمبر بر حق فقال پس گفت پیغمبر صلوا صلوة کذا فی حین کذا وصلوة کذا فی حین کذا بگذارید نماز چنین در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نمازها
و تعیین اوقات آن همه بیان نمود فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرآنا پس چون حاضر شود و در آید وقت نماز پس باید که اذان گوید یکی از شما پس امامت کند
شما را کسی که بیشتر باشد یاد از شما قرآن را فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یاد داشتم لما کنت اتلقی من الرکبان
از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را و یاد میگرفتم آنرا از سواران فقدمونی بین ایدیهم پس پیش کردند و امام ساختند مرا میان خود و انا ابن ست او سبع سنین حال آنکه من شش
ساله بودم یا هفت ساله وکانت علی بردة کنت اذا سجدت تقلصت عنی و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن من تا آنکه کشف میشد عورت
از من فقالت امرأة من الحی پس گفت زنی از محله الا تغطون عنا است قارئکم آیا نمی پوشید از ما دبر قرآن خواننده و امام خود را فاشتروا فقطعوا لی قمیصا پس خریدند جامه پس بریدند
برای من پیراهنی را فما فرحت بشیء فرحی بذلک القمیص پس شادمان نشدم من بچیزی همچو شادمان شدن من بآن پیراهن عجیب و غریب که هرگز نپوشیده بودم از جهت خود دیدها و اقتضای
طبیعت و از جهت حصول فضل و کرامت الهی که باین مرتبه رسانید رواه البخاری و باین حدیث استدلال کرده اند شافعیه بر صحت امامت صبی و لیکن بالغ اولی است اگرچه صبی مخصوص باشد
بفقه و قراءت از جهت اختلاف علما در وی و این خلاف راجع میگردد بخلاف در اقتداء مفترض بمتنفل بمذهب ما لا در باب القراءة کلام در آن گذشت و در باب من صلی مرتین نیز
بیاید ان شاء الله تعالی وعن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدینة گفت ابن عمر رضی الله عنهما هنگامیکه قدوم آوردند مهاجران که پیش از مقدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
هجرت کردند بمدینه پیش از آنحضرت و امیر المؤمنین عمر از ایشان بود کان یؤمهم بود که امامت میکرد ایشان را سالم مولی ابی حذیفة که فارسی بود از فضلای موالی و خیار صحابه و معدود
بود از قراء و آنحضرت امر فرمود که بگیرید قرآن را از چهار کس و یکی از این چهار کس سالم را شمرده وفیهم عمر و ابو سلمة بن عبد الاسد و حال آنکه بود در میان ایشان عمر بن الخطاب و ابو سلمه
که از کبار صحابه اند و امامت کردن وی یا از جهت آن بود که اقرأ بود و یا برای مصلحتی دیگر والله اعلم رواه البخاری وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم
فوق رؤسهم شبرا سه کس اند که برداشته نمیشود نماز ایشان بالای سرهای ایشان یک بدست رجل ام قوما وهم له کارهون مردیکه امامت میکند قومی را و حال آنکه ایشان ناخوش
دارندهٔ او اند وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط و زنیکه شب کند و شوهر وی از وی ناراضی باشد واخوان متصارمان و دو مسلمان که قطع کرده باشند حقوق اسلام را از سلام
و کلام و جز آن یعنی زیاده بر سه روز و این مسئله بتفصیلی است مذکور در موضع خود رواه ابن ماجه

باب ما علی الامام

باب در بیان حقوقی که بر امام است مر مقتدیان
را و اهم آنچه بر امام است تخفیف است در نماز بجهت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند و عدم تطویل چنانکه مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست که مراد به تخفیف
و ترک تطویل آن نیست که ترک کند سنت قراءت و تسبیحات را و تهاون کند در رعایت سنن و آداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت
چنانکه تجویز کرده اند بمفصل باقسامی که مبین است در فقه و اکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح یاد او رعایت قومه و جلسه اکثر آنچه مراد می افتد تخفیف در نماز که وارد است در
احادیث تخفیف قراءت است ❊ الفصل الاول ❊ عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبی روایت است از انس که گفت نگذاردم نماز پس
هیچ امامی هرگز که سبکتر بود نماز وی و تمام تر بود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی نماز آنحضرت سبک بود و با وجود آن تام و کامل بود چنانکه در حدیث دیگر آمده است کان رسول الله
صلعم اخف الناس صلوة فی تمام بعض گفته اند که معنیش اینست که تخفیف میکرد در قراءت و تمام میکرد رکوع و سجود و تعدیل را و بعض گویند مراد آنست که تطویل آنحضرت

در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت و خفت میبود یعنی اگر دیگری اینچنین قراءت طویل میخواند گران میبود و ملالت می آورد بخلاف از حضرت صلی الله علیه وسلم که استماع آن
سورت ذوق و نشاط و لذت و حضور میکشت بجهت حسن صوت و جودت اداء و بروز انوار و ظهور اسرار و نیز در قراءت آنحضرت سر عظیم و طی لسانی بود که در زمان لطیف کثیری
از قراءت را تمام میکرد و لهذا در نماز مغرب سورۀ اعراف و بروایتی زیاده بران خوانده و بعض گویند تخفیف امر نسبی است بسا طویل که قصیر باشد بنسبت با طول از خود و قصیر
طویل بود بنسبت با قصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل را بهم گفت بندۀ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن سیف الدین عفی عنهما که تواند که این مراد باشد که گاهی تطویل میبود و نزد
احساس شوق و ایثار تطویل از صحابه و زمانی تخفیف میکرد نزد وجود عذری و باعثی بران و آنچه انسب است بسیاق حدیث که در بیان تخفیف میگوید ان کان لیسمع بکاء
الصبی فیخفف مخافة ان تفتن امه تحقیق بود آنحضرت که میشنید گریۀ کودکی را پس سبک میکرد نماز را از جهة ترس آنکه در فتنه افکنده شود مادر او و بقطع صلوة یا زوال خشوع
و شغل خاطر متفق علیه و عن ابی قتادة صحابی مشهور است و از فضلای صحابه است غیبی بدر نیست حاضر شد تمامۀ مشاهد را و در غزوۀ احد یا بدر چشم وی از خانۀ خود بیرون شده بر دست او
افتاد و آنحضرت آنرا باز بجای وی نشاند و بهتر از چشم دیگر شد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها گفت ابو قتاده که گفت آنحضرت
بدرستیکه من می درآیم در نماز و حال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را فاسمع بکاء الصبی پس میشنوم گریۀ صبی را فاتجوز فی صلوتی پس آسانی و مسامحه و تخفیف میکنم در نماز بترک
تطویل در قراءت و اذکار و اسراع در ان مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه از جهة آنچه میدانم و میدیدیم از سختی حزن و تاثر مادر وی از گریۀ وی و این از غایت رحم و شفقت
اوست بر امت و ضعفا که در چنان مقام عالی یاد میکنند و رعایت میفرمایند صلی الله علیه وسلم و جزاه عنا خیر الجزاء شعر خواجه آن بین که در نشیمن راز بنده را یاد میکند بنیاز فاصد
از زیر آید از چرخ بلند تا شکسته بیکان بروی تمسند رواه البخاری و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم للناس چون نماز بگذارد یکی از شما برای مردم
یعنی امامت کند ایشان را فلیخفف پس باید که تخفیف کند و رعایت حال ایشان نماید فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر زیرا که در میان ایشان بیمار است و نا توان است بحسب خلقت
و پیر است و اذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء و چون نماز بگذارد یکی از شما برای خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند بهر مقدار که خواهد متفق علیه و عن قیس بن ابی حازم بحای مهمله و
زای از کبار تابعین است که جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردی گفت والله یا رسول الله انی
لاتاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان بدرستیکه برا ینه من پس میمانم از نماز بامداد و بجماعت نمی آیم از جهة فلان نام شخصی را برد و گفته اند که مراد ابی بن کعب است و بعض گفته اند
معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است مما یطیل بنا از جهة دراز کردن وی قراءت را با ما فما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ پس ندیدم من آن
حضرت را در هیچ پند دادنی سخت تر از روی غضب از خود که در ان روز بود ثم قال ان منکم منفرین بیشتر گفت آنحضرت بدرستیکه بعضی از شما گریزانندگانند مردم را از
جماعت نماز و حضور مراسم خیرات فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز پس هر کدام از شما که نماز بگذارد بمردم پس باید که تخفیف کند و آنچنان تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت
باز دارد فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة پس بدرستیکه میان ایشان نا توان است و پیر است که بسبب ضعف و پیری نمی توانند ایستاد و خداوند حاجت است که کاری
ضروری دارد متفق علیه و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلون لکم فان اصابوا فلکم نماز میکنند امامان برای شما پس اگر راست و درست میگذارند برای فائده
شماست و فائده ایشان هم هست و لیکن ذکرش نکرد بجهة فهم آن بقرینۀ مقام و در بعض نسخ مصابیح و لهم موجود است وان اخطاؤا فلکم و اگر نا راست و نا درست میگذارند
پس مر شماراست اجر که راست و درست گذاردید و نیت و قصد جماعت کردید وعلیهم و بر ایشان است وبال بجهة نقص و تقصیر که نمودند و این وصیت است از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که در وقت ابتلاء افتان بملوک و امراء که بعد از وی پیدا شوند و امامت نماز کنند و در اداء آن و رعایت احکام و آداب تحقیق و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را
راست و درست بگذارید اگر ایشان نیز بر منهج صواب روند بهتر والا شما را از ان ضرری نیست و شافعیه با این حدیث تمسک مینمایند که فساد نماز امام متضمن فساد نماز مقتدیان نیست
و خطا بر این جا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرایط و ارکان والله اعلم رواه البخاری و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب خالی است از فصل ثانی که در وی
صاحب مصابیح احادیث حسان می آرد و مؤلف فصل ثالث آورد و گفت الفصل الثالث عن عثمان بن ابی العاص ثقفی صحابی است و عامل طائف بود در زمان آنحضرت و ابو بکر
و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای گروه ثقیف شما پسترین مردم مید در اسلام پس پیشترین مردم نباشید
در ارتداد و وی خرد ترین قوم خود بود قال آخر ما عهد الی رسول الله گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که اذا اممت قوما فاخف بهم الصلوة
چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگذار بایشان نماز را رواه مسلم و فی روایة له ان رسول الله و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال له
گفت عثمان بن ابی العاص را ام قومک امامت کن قوم خود را قال قلت گفت عثمان گفتم یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا بدرستیکه من می یابم در نفس خود چیزی را از عجب و کبر در امام
شدن یا عجز از اداء حقوق امامت و شرایط آن یا وسوسه قال ادنه گفت آنحضرت نزدیک بیا فاجلسنی بین یدیه پس نزدیک آمدم پس نشاند مرا پیش خود ثم وضع کفه فی
صدری بین ثدیی پس نهاد کف دست خود را در میان سینۀ من میان دو پستان من ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی پس گفت برگرد یعنی پشت بجانب من کن پس نهاد
کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانۀ من یعنی بر طرف شد آن علت که مانع بود از اقامت امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه
وسلم ثم قال ام قومک پس گفت امامت کن قوم خود را فمن ام قوما فلیخفف پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند فان فیهم الکبیر و ان فیهم المریض و ان فیهم الضعیف

و ان فیهم ذا الحاجة فاذا صلی احدکم وحده فلیصل کیف شاء ترجمه این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد وعن ابن عمر قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف امر
میکرد ما را بسبک گذاردن نماز وتخفیف قراءت ویؤمنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسوره والصافات و مانند آن یعنی تطویل میکرد و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بجهت
آنکه گفته شد رواه النسائی باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق باب در بیان چیزیکه بر مقتدیست از متابعت امام در رفع وخفض وبیان حکم مسبوق که اول نماز را با امام در
نیافته الفصل الاول عن البراء بن عازب بفتح عین مهمله وزای صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی او را صغیر داشتند و حاضر نشد و حاضر شد با امیرالمؤمنین علی در جمل
وصفین ونهروان قال کنا نصلی خلف النبی گفت بودیم ما که نماز میکردیم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاذا قال پس چون میگفت آنحضرت سمع الله لمن حمده لم یحن احد منا ظهره خم نمیکرد هیچ یکی
از ما پشت خود را و بسجده نمی افتاد و لم یحن بفتح یا و سکون حا و ضم نون و کسر آن از نصر ینصر و ضرب یضرب حتی یضع النبی تا آنکه مینهاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جبهته علی الارض پیشانی خود را
بر زمین نه که همراه آنحضرت بسجده می افتادیم بلکه بعد از تاخیر بر داشتن از رکوع ایستاده میماندیم و چون آنحضرت پیشانی شریف بر زمین مینهاد آنگاه می افتادیم متفق علیه وعن انس قال صلی
بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات یوم نماز گذارد با ما آنحضرت روزی فلما قضی صلوته اقبل علینا بوجهه پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمد بر ما بروی مبارک خود یعنی
روی بجانب ما کرده نشست فقال ایها الناس انی امامکم پس گفت آگاه باشید ای مردم که من امام و پیشوای شما ام فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف پس
پیشی مکنید مرا بر رکوع و نه بسجود و نه بایستادن از رکوع و نه بانصراف بر گشتن از نماز یعنی پیشتر از من برکوع و سجود در نروید و سر از رکوع بر ندارید و از سجود بر نخیزید و مراد بانصراف یا سلام است
یا برخاستن از مکان نماز و بر آمدن از مسجد و اول ظاهر تر است و ندا اینکه من خبر دارم از احوال شما فانی اراکم امامی ومن خلفی زیرا که بدرستی من میبینم شما را از پیش خود و پس خود رواه
مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تبادروا الامام پیشی مکنید امام را و شتابی مکنید اذا کبر فکبروا وقتیکه تکبیر بر آرد امام از پس وی متصل تکبیر بر آرید واذا
قال ولا الضالین فقولوا آمین و چون بگوید امام ولا الضالین متصل او بگوئید آمین واذا رکع فارکعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل برکوع روید واذا قال و چون بگوید امام سمع الله
لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما اللهم ربنا لک الحمد از اینجا معلوم شد که منصب امام تسمیع است و منصب ماموم تحمید و هر دو مقسوم است میان ایشان و تحقیق این کلام سابقا گذشت
متفق علیه الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مگر آنست که بخاری ذکر نکرد این کلام را که اذا قال ولا الضالین فقولوا
آمین وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا فصرع عنه روایت است از انس که آنحضرت سوار شد اسپی را پس افگنده شد از پشت اسپ بر زمین و افعال طبیعی
بحکم بشریت از آنحضرت واقع میشد نه بطریق اعجاز فجحش شقه الایمن پس خراشیده شد جانب راست وی چنانکه قوت قیام در نماز نماند و جحش بتقدیم جیم است بر حا فصلی صلوة من
الصلوات وهو قاعد پس گذارد آنحضرت نمازی را از نمازها و حال آنکه وی نشسته است فصلینا وراءه قعودا پس بگذاردیم ما نیز پس آنحضرت نشسته فلما انصرف قال پس هرگاه
که برگشت آنحضرت از نماز گفت انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی فاذا صلی قائما فصلوا قیاما پس چون بگذارد امام
ایستاده بگذارید شما نیز ایستاده و اذا رکع فارکعوا و چون برکوع رود امام پس برکوع روید و اذا رفع فارفعوا و چون سر بر دارد وی پس سر بر دارید شما و اذا قال و چون بگوید
امام سمع الله لمن حمده فقولوا پس بگوئید شما ربنا لک الحمد و در بعض نسخهای مشکوة اینهم است واذا سجد فاسجدوا و چون بسجده رود پس بسجده روید شما و نوشته اند که
در لفظ بخاری نیست واذا صلی جالسا و چون نماز بگذارد امام نشسته فصلوا جلوسا اجمعون پس بگذارید شما نیز نشسته همه قال الحمیدی گفته است حمیدی که از شیوخ بخاریست نه
حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین و این نیز عبارت بخاریست که نقل از حمیدی میکند که گفت قوله قول آنحضرت که فرمود اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا هو فی مرضه القدیم این قول در بیماری قدیم
آنحضرت بود که عارض شده بود بجهت سقوط از پشت اسپ با خراش ثم صلی بعد ذلک النبی پس تر بگذارد بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم جالسا نشسته والناس خلفه قیام و مردم در پس
وی ایستاده بودند لم یامرهم بالقعود امر نکرد ایشان را به نشستن وانما یؤخذ بالآخر فالآخر من فعل النبی و گرفته میشود و عمل کرده نمیشود مگر آخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ناسخ فعل
اول است هذا لفظ البخاری این لفظ بخاریست واتفق مسلم الی اجمعون و اتفاق کرده است مسلم بوی در روایت تا قول وی اجمعون وقال الحمیدی الی آخره روایت نکرده قول راوی
روایة وزیاده کرده است مسلم در روایتی این عبارت را که فلا تختلفوا علیه پس اختلاف مکنید بر امام واذا سجد فاسجدوا و چون سجده کند پس سجده کنید از این عبارت معلوم میشود که
آن در لفظ بخاری نیست چنانچه گفتیم فتدبر وعن عائشة رض قالت لما ثقل رسول الله روایت است از عائشه که گفت هنگامی که گران شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی سخت شد
بیماری وی و بنهایت رسید ضعف وی جاء بلال یؤذنه بالصلوة آمد بلال در حالیکه میآگاهانید آنحضرت را بنماز و خبر داد که وقت نماز شده و مردم همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود
که بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیری را میدیدی بلال بر در آمده خبر میکرد و درین حالت نیز آمده که خبر کند و استکشاف نماید که خود بوجود شریف بمسجد میشوند
و امامت کنند یا کسی را از اصحاب میفرمایند که امامت کند فقال مروا ابا بکر ان یصلی بالناس پس گفت آنحضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را و بگوئید که نماز کند بمردم و امامت
کند ایشان را فصلی ابو بکر تلک الایام پس نماز گذارد ابوبکر رضی الله عنه با مردم در آن روزها فوجد النبی صلی الله علیه وسلم من نفسه خفة پس آنحضرت یافت در ذات شریف
خود فی الجمله سبکی و تندرستی فقام یهادی بین رجلین پس برخاست آنحضرت در حالیکه میرود تکیه کرده میان دو مرد و دستها بر دوش این دو مرد نهاده آهسته و رجلاه تخطان
فی الارض و هر دو پای مبارک وی خط میکشند در زمین بجهت بی قوتی بر پای بر داشتن تمام سابقا اشارت کرده شد که انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم مدعو اند بدنی و
صفات جسمانی ماتصف بحد بشریت گذاشته اند تا مشاهده صفات جلالی نموده حق بندگی بجای آرند مگر در وقت اعجاز که قدرت الهی جلوه نموده خرق عادات نمایند و تکمیل

کمال ملکی ورای کمال بشریست که مرتبهٔ جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی است مصراع باید این دارد و آن نیز هم یا رب که در وقت اظهار معجزه قدرت کامله ظهور نمود و خرق عادات
مینماید آن دیگر است حتی دخل المسجد تا آنکه در آمد آنحضرت با این روش مسجد را فلما سمع ابوبکر حسه و ذهب یتأخر پس هرگاه که شنید ابوبکر آواز در آمدن آنحضرت را بایجانب رفت و خواست که
پس رود تا آنحضرت پیش آید و امامت کند فی الصراح حس آواز نرم فاومأ الیه رسول الله پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ایما اشارت باعضا مثل سر و دست و چشم
و ابروان لایتأخر که پس نرود و بجای خود ایستاده ماند فجاء پس آمد آنحضرت حتی جلس عن یسار ابی بکر تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر و کان ابوبکر یصلی قائما و بود ابوبکر که
میگذارد نماز ایستاده و کان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی قاعدا میگذارد نشسته یقتدی ابوبکر بصلوة رسول الله اقتدا میکرد ابوبکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
والناس یقتدون بصلوة ابی بکر و مردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی افعال ابوبکر را دیده نماز میکردند والا امام در آن نماز آنحضرت بود و همه اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
داشتند چون مردم که دور بودند افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند افعال ابوبکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند گویا اقتدا با ابوبکر میکردند متفق علیه و فی روایة
لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده یسمع ابوبکر الناس التکبیر میشنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت و جماعت را دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش
آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت است ابوبکر را بامامت و چندین ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد و همه بوی اقتدا میکردند اما امروز که آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد
خود امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق میبود چنانکه شیعه توهم میکنند بقول نسخ میکرد و کسی دیگر را میفرمود و امامت ابوبکر نزد عدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود و یکبار دیگر
آنحضرت باصلاح میان بنی عمرو بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود و چون وقت آخر رسیدن گرفت بلال اذان گفت و صحابه همه ابوبکر را امام ساختند در این میان آنحضرت
رسید ابوبکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشارت کرد که بر جای خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد در پس ابوبکر و نماز گذارد کذا فی صحیح البخاری
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما یخشی الذی یرفع رأسه قبل الامام ان یحول الله رأسه رأس حمار آیا نمی ترسد آنکسیکه بر میدارد سر خود را پیش از امام از این که بگرداند
سر او را همچو سر خر و در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خر امام غزالی گفته که این کنایت است از بلاهت و بی فهمی آنکس که نفهمید معنی امامت را که اتمام
و اتباع و اتفاق است یعنی ابلهیست که امام ساخته‌اند و اتباع نکنند و گفته که متعین است این تأویل والا ما می بینیم بحس که نگشته است روی وی و صورت وی روی حمار و صورت
حمار پوشیده نماند که ثابت حقیقت تحویل است نه وقوع آن و طیبی گفته است که مراد گردانیدن اوست بر صفت حمار در بلادت والا مسخ غیر جائز است درین امت و ممکن است
که گفته شود مراد تحویل او است در آخرت نه در دنیا با آنکه اختلافی هم هست در عدم وقوع مسخ درین امت والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن علی و معاذ بن جبل رض قالا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا اتی احدکم الصلوة والامام علی حال وقتیکه بیاید یکی از شما نماز را و امام بر حالی است از احوال چنانچه قیام و رکوع و سجود و جز آن فلیصنع کما یصنع الامام پس باید
که بکند چنانچه میکند امام پس تحریمه به بندد و در آید در همان فعل و لیکن رکعت حساب کرده میشود بدخول در رکوع نه بعد از آن رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جئتم الی الصلوة و نحن سجود فاسجدوا چون بیائید شما بسوی نماز و حال آنکه ما سجده کننده ایم پس سجده کنید ولا تعدوه شیئا
و شمار نکنید آنرا چیزی از نماز و رکعتی از آن چنانکه بدر آمدن در رکوع میکنید و من ادرک رکعة فقد ادرک الصلوة و کسیکه دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو
معنی گفته‌اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع است و بصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت محسوب شد چنانکه گفتیم دوم آنکه مراد آنست کسیکه
دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن در هدایه گفته است کسیکه دریافت از ظهر رکعتی را و در نیافت سه رکعت را
نگذارد ظهر را بجماعت یعنی نمیتوان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده و لهذا حانث نمیگردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است
و اما در جمعه مذهب ما آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را و بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه چنانکه دریابد در رکوع
و اگر دریابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را و اگر چه در تشهد و سجود سهو دریافت رواه ابوداؤد وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی
لله اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولی کسیکه نماز بگذارد نماز خالص لوجه الله بی شائبهٔ غرض و عوض چهل روز در جماعت در حالیکه دریابد تکبیرهٔ اولی را ظاهرش آنست
که در حین تحریمه حاضر باشد و گفته‌اند که ادراک در دعای استفتاح نیز در حکم آنست و نزد بعض ادراک در رکعت اولی کافیست کتب له براء تان براءة من النار و براءة من
النفاق نوشته میشود برای او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاهر آنست که مراد به برائت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز که در قرآن
مجید اسناد آن بمنافقان کرده‌اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعده کردن که در احادیث از علامت نفاق داشته‌اند و محتمل که در آخرت بود بخلاص از عذاب
مخصوص منافقان رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و لیکن سخن کرده است در آن وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن وضوءه کسیکه
وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازه و سیراب با رعایت شرائط و آداب و حضور دل ثم راح فوجد الناس قد صلوا پس رفت بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق نماز گذارده‌اند
و نیافت جماعت را اعطاه الله مثل اجر من صلاها و حضرها بدهد او را خدا تعالی مانند اجر کسیکه گذارده است نماز را و حاضر شده است آنرا و این بتقدیریکه تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم
صدق نیت خود اجر آن یابد لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا کم نمیکند آن عطای اجر مر او را از اجرهای این کسانیکه گذارده‌اند و حاضر شده چیزیرا زیرا که ایشان اجر فعل خود یافته‌اند و وی
اجر نیت خود رواه ابوداؤد والنسائی وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل و قد صلی رسول الله آمد مردی و حال آنکه گذارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال الا رجل یتصدق علی هذا پس

گفت آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند و احسان نماید بر این مرد که میخواهد تنها بگذارد نماز را فیصلّی معه پس بگذارد نماز با وی تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا یابد این احسان است که این مرد
با وی میکند فقام رجل فصلّی معه پس برخاست مردی پس بگذارد نماز با وی و میگویند که در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه رواه الترمذی و ابو داؤد الفصل الثالث عن عبید الله
بن عبد الله عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلی پسر برادر زادهٔ عبد الله بن مسعود و فقیه اعمی یکی از اعلام تابعین و فقهای سبعه مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته ثقه امام مامون
و بود وی از معلم عمر بن عبد العزیز مر او راست شعر جید مات سنة اثنتین و تسعین و قیل سنة ثمان و تسعین و عبد الله بن عتبه نیز از کبار تابعین و بعض او را در صحابه ذکر کرده و اثبات رؤیت
نموده اند و تحقیق آنست که تابعی است و ابن سعد گفت که تابعی ثقه کثیر الفتیا و الحدیث است مات سنة اربع و سبعین قال دخلت علی عائشة فقلت گفت عبید الله در آمدم بر عائشه پس
گفتم الا تحدثینی عن مرض رسول الله آیا حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که بنماز بر آمد و چگونه بر آمد قالت بلی گفت عائشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس
شروع کرد در تحدیث بقول خود ثقل النبی گران شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت اصلّی الناس آیا نماز گذارده اند مردم فقلنا لا پس گفتیم نگذارده اند یا رسول الله و هم ینتظرونک
و ایشان چشم دارند آمدن ترا قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت آنحضرت بنهید برای من آبی در مخضب بکسر میم و سکون خا و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است قالت گفت
عائشه ففعلنا پس کردیم ما آنچه فرمود آنحضرت و نهادیم برای او آب در مخضب فاغتسل پس غسل کرد فذهب لینوء پس رفت و خواست که برخیزد فاغمی علیه پس بیهوش شد و برگشته
شد بیهوشی بروی و اغما چون از جنس مرض است جائز است طریان آن بر انبیاء بخلاف جنون که وی نقص است و مقید ساخته اند از جمعی از شافعیه بغیر تطویل ثم افاق پس بهوشیار شد و
بهوش آمد فقال اصلّی الناس پس گفت آیا نماز گذارده اند مردم قلنا لا هم ینتظرونک گفتیم نگذارده اند ایشان انتظار میبرند ترا یا رسول الله قال ضعوا لی ماء فی المخضب گفت بنهید برای من
آبی در مخضب قالت فقعد فاغتسل گفت عائشه پس نشست آنحضرت پس غسل کرد ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلّی الناس قلت لا هم ینتظرونک یا رسول الله قال ضعوا لی ماء
فی المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمی علیه ثم افاق فقال اصلّی الناس قلنا لا هم ینتظرونک یا رسول الله والناس عکوف فی المسجد ینتظرون النبی و مردم مقیم اند در مسجد انتظار
میبرند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم لصلوة العشاء الآخرة برای نماز عشای پسین احتراز است از نماز مغرب که گاهی او را نیز عشا میگویند فارسل النبی صلی الله علیه و سلم الی ابی بکر بان یصلّی
بالناس پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر که نماز بگذارد با مردم و امامت کند فاتاه الرسول پس آمد ابوبکر را فرستادهٔ آنحضرت فقال ان رسول الله پس گفت که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم یامرک ان تصلّی بالناس میفرماید ترا که نماز بگذاری با مردم فقال ابوبکر و کان رجلا رقیقا پس گفت ابوبکر و بود وی مرد نرم دل یا عمر صلّ بالناس ای عمر بگذار نماز بمردم فقال له عمر انت
احق بذلک پس گفت مر او را عمر تو سزاوارتری بآن گویا که ایشان در اول امر دانسته اند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق الزام و امر برای وجوب است و در آخر معلوم شد که
امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیگر معلوم میگردد فصلّی ابوبکر تلک الایام پس نماز بگذارد ابوبکر در ان روزها که بعده روز بود ثم ان النبی صلی الله علیه و سلم وجد من نفسه خفة
یافت آنحضرت از ذات خود و در بعض نسخ فی نفسه یافت در ذات خود خفت سبکی و خرج بین الرجلین احدهما العباس و بیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد که یکی از ان دو مرد عباس بود لصلوة
الظهر برای نماز پیشین و ابوبکر یصلّی بالناس و حال آنکه ابوبکر نماز میگذارد بمردم فلما رآه ابوبکر ذهب لیتأخر پس هرگاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود فاوما الیه النبی پس اشارت
کرد بسوی وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بان لا یتأخر بانکه پس نرود و بجای خود باشد قال گفت آنحضرت آن دو مرد که تکیه کرده بر آنها آمده بود اجلسانی الی جنبه بنشانید مرا در پهلوی ابوبکر
فاجلساه الی جنب ابی بکر پس نشانیدند آن دو کس آنحضرت را در پهلوی ابوبکر و النبی صلی الله علیه و سلم قاعد و حال آنکه آنحضرت نشسته است و ثابت و مستمر است بر ان فقال پس گفت
عبید الله که راوی این حدیث است از عائشه فدخلت علی عبد الله بن عباس پس در آمدم بر عبد الله بن عباس فقلت له الا اعرض علیک ما حدثتنی عائشة عن مرض رسول الله پس گفتم مر ابن
عباس را آیا ظاهر نکنم بر تو حدیثی را که حدیث کرده مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال هات پس گفت ابن عباس بیار و بده آن حدیث را فعرضت علیه حدیثها پس عرض
کردم بر وی حدیث عائشه را فما انکر منه شیئا پس انکار نکرد ابن عباس از ان حدیث چیزی را غیر انه قال جز آنکه گفت اسمّت لک الرجل الذی کان مع العباس آیا نام برد عائشه برای تو
آن مردی را که بود با عباس تکیه دهنده حضرت را در آمدن بمسجد قلت لا گفتم نبرد آن مرد را نام قال هو علی گفت ابن عباس که آن مرد که نام نبرد او را عائشه علی است رضی الله عنه سخن
در آنست که چه بود سبب در نام نبردن عائشه علی را با عباس رضی الله عنهم بعض گفته اند عائشه را با علی نزاکتی بود از هنگام قضیه افک عائشه که علی در آنجا مبالغه نکرد در تبریت عائشه
از ان تهمت چنانکه صحابه دیگر کردند چنانکه از سیاق قصه ظاهر میگردد و این سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علی را در مواضع کثیره و مدح کرده او را و بعد ازین قضیه
حاشا که سبب آن باشد و نزاکت بحدی رسد که نام بردن بر زبان گران آید بلکه بعض گفته اند که در روایتی درین حدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض گفته اند که سبب
نام نبردن بجهة آنست که در جانب دیگر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیگر بلکه نوبت بنوبت بودند گاهی علی بود و گاهی اسامه یا فضل بن عباس و لهذا در روایت دیگر آمده است
که گفت عائشه در جانب دیگر مردی بود از اهل بیت وی تا شامل باشد همه را بطریق اجمال والله اعلم متفق علیه و عن ابی هریرة رض انه کان یقول من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة
کسیکه دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجده را یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجده از جهة تمامی رکعت بوی و من فاتته قراءة ام القرآن و کسیکه فوت شد او را
فاتحة الکتاب یعنی خواندن او فقد فاته خیر کثیر پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاهر این حدیث در عدم فرضیت قراءة فاتحه است و شیخ در شرح خود میگوید که مراد آنست
که کسی را که فوت شود فاتحه خلف امام از جهة مسبوقیت وی و این حدیث در باب مسبوق است که خلف نبوده و فاتحه نخوانده مقصود ترغیب و تاکید است بر ادراک جماعت
از اول تا این خیر کثیر فوت نگردد یعنی اگرچه بادراک رکوع رکعت فقه یافت لیکن فوت شد از وی ثواب کثیر بفوت قراءت ام القرآن رواه مالک و عنه انه قال الذی یرفع

رأسه

رأسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید الشیطان کسی که بردارد سر خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست موی پیشانی او مگر بدست شیطان که میگرداند او را برخلاف شریعت وسنت رواه مالک باب من صلی صلوٰة مرتین باب در بیان کسیکه نماز گذارد دو بار و این شامل صورتهای مختلف است و مقصود از آن اینجا چنانچه در احادیث ذکر کرده آنست که چون گذارد فرض یکبار پس از آن آید مسجد جماعت را بگذارد بجماعت بتفصیلی که مذکور است در فقه و اختلافی که واقع است میان ائمه چنانچه پاره از آن در باب اوقات منهی عنها گذشت و اگر گذارد با امام یکبار بعد از آن امامت کند مردم را چنانکه در حدیث معاذ بیاید و این موسوم است نزد شافعیه تکرار فرض و در حقیقت نه تکرار فرض است بلکه دوم نفل است غایت آنکه نیت کند فرض را بر قول مشهور نزد ایشان و لازم می آید بر ایشان اقتداء مفترض بمتنفل و این جائز است نزد ایشان الفصل الاول عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی گفت جابر بود معاذ بن جبل که نماز میکرد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم پستر می آمد قوم خود را پس میگذارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلک الصلوٰة یعنی میگذارد همان نماز را که همراه آنحضرت گذارده بود و در لفظ بخاری الصلوٰة المکتوبة یعنی میگذارد نماز فرض را که گذارده بود متفق علیه وعنه قال کان معاذ یصلی مع النبی و هم از جابر است گفت بود معاذ که میگذارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم العشاء نماز عشا را ثم یرجع الی قومه فیصلی بهم العشاء پستر باز میگشت معاذ بسوی قوم خود پس میگذارد با ایشان عشا را وهی له نافلة و آن نماز که معاذ با قوم میگذارد برای وی نفل بود و ثانی این فرض میگذارد پس اقتداء مفترض بمتنفل درست باشد رواه البیهقی والدارقطنی و گفته اند که وهی له نافلة در صحیحین نیست و در شرح شیخ گفته که عبد الرزاق و شافعی و طحاوی هم آورده اند و بعض گفته اند این زیادت از کلام شافعیست بنابر اجتهاد وی و لهذا از غیر جهت شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوٰة اینجا بیاض است پس مؤلف نیافته در طریقی از سنن و توریشتی گفته که علمای حدیث گفته اند که قول وهی له نافلة غیر محفوظ است در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ گفت ای معاذ یا با ما نماز بگذار یا تخفیف کن بر قوم خود از اینجا معلوم میشود که اگر با حضرت بگذارد با قوم خود امامت نکند زیرا که برین تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و امامت مفترض بمتنفل جائز نه و این حدیث منافی این زیادت است و قصه تطویل معاذ در باب قراءت بتفصیل گذشته است فلینظر ثمه الفصل الثانی عن یزید بن الاسود مراد از صحبت است و عداد او از اهل طائف است و حدیث او در کوفیین است و بعض یزید بن ابی الاسود گفته اند قال شهدت مع النبی صلی الله علیه وسلم حجته گفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را که آنرا حجة الوداع گویند و گذاردم با وی حج فصلیت معه صلوٰة الصبح فی مسجد الخیف پس گذاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خیف که در منا است و خیف پستی که در پیچ کوه باشد و این مسجد در آنجاست فلما قضی صلوٰته وانحرف پس هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت فاذا هو برجلین فی اخر القوم پس ناگاه آنحضرت ملابس و مقارن است با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم لم یصلیا معه نگذاردند نماز با آنحضرت آن دو مرد قال علی بهما گفت آنحضرت بر من بیارید این دو کس را فجئ بهما ترعد فرائصهما پس آورده شد بر آنحضرت آن دو کس را در حالی که میلرزد گوشتهای شانه ایشان از خوف و هیبت رسول خدا که نزد غضب و جلال وی کوه بجای خود نمی ایستاد و فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان پهلو و شانه که میلرزد نزد خوف و گاهی مشاهده می افتد این حال از گاو نزد اراده ذبح فقال ما منعکما ان تصلیا معنا پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گذاردن با ما فقالا پس گفتند آن دو مرد یا رسول الله انا کنا قد صلینا فی رحالنا بدرستیکه ما بودیم که گذارده ایم در منزلها و جای رخت خودها قال فلا تفعلا گفت آنحضرت پس مکنید همچنین یعنی که در وقت حضور جماعت در آن داخل نگردید اذا صلیتما فی رحالکما چون بگذارید نماز در منزلهای خود ثم اتیتما مسجد جماعة پستر بیایید مسجد را که در وی جماعت میکنند فصلیا معهم پس بگذارید با ایشان که جماعت میکنند فانها لکما نافلة پس بدرستیکه این نماز که با جماعت میگذارید مر شما را نماز نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گذارده شده یا بی جماعت رواه الترمذی و ابو داود والنسائی الفصل الثالث عن بسر بضم موحده و سکون مهمله بن محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و بفتح جیم تابعی است بر قول اصح و پدر او محجن صحابیست عن ابیه روایت میکند از پدر خود انه کان فی مجلس مع رسول الله که پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذن بالصلوٰة پس اذان گفته شد برای نماز فقام رسول الله پس بایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فصلی و رجع پس نماز گذارد و برگشت و محجن فی مجلسه و حال آنکه محجن در جای نشست خود ثابت ماند و نگذارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و نگفت من نشسته ماندم در جای خود از جهت تحاشی نسبت این منقصت بخود صریحا و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور فقال له رسول الله پس گفت مر محجن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس چه باز داشت ترا از نماز گذاردن با مردم الست برجل مسلم آیا نیستی تو مرد مسلمان فقال بلی پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله ولکنی کنت قد صلیت فی اهلی و لیکن بودم من که بتحقیق گذارده ام نماز در اهل خانه خود فقال له رسول الله پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا جئت المسجد و کنت قد صلیت فاقیمت الصلوٰة چون بیائی تو مسجد را و باشی تو که گذارده نماز یعنی در خانه خود پس برپا کرده شود نماز و تکبیر آورده شود برای وی فصل مع الناس پس بگذار نماز با مردم وان کنت قد صلیت و اگر چه هستی تو که تحقیق گذارده نماز را رواه مالک والنسائی و عن رجل من اسد بن خزیمة روایت است از مردی از قبیله اسد بر لفظ حیوان مشهور و اسد نام پدر قبیله ایست از مضر و وی اسد بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر انه سال ابا ایوب الانصاری که آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را که از مشاهیر صحابه است و آنحضرت در ابتدای هجرت خانه اش را بقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت و نزول فرمود قال گفت آن مرد سائل یصلی احدنا فی منزله الصلوٰة ثم یاتی المسجد نماز میگذارد یکی از ما در منزل خود پستر می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگذارم و می آیم و تقام الصلوٰة و برپا کرده میشود در مسجد نماز فاصلی معهم پس میگذارم نماز با ایشان فاجد فی نفسی شیئا پس می یابم در نفس خود چیزی از خدشه و کراهت من ذلک از جهت مکرر گزاردن من نماز را و از جهت مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و بعضی از شراح گفته اند که مراد چیزی از روح و راحت و انس و حضور است فقال پس گفت ابو ایوب سالنا عن ذلک النبی پرسیده ایم ما از اینجا که تو می یابی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم که این چیست و از کجاست فقال پس گفت آنحضرت در جواب سوال ما فذلک له سهم جمع پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید که هیچ خدشه و کراهت نیابد بحصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاهر است یعنی آنچه

توهمی باقی از روح وحضور از اثر جماعت نورانیست رواه مالک وابوداود وعن یزید بتحتانیه وزای بن عامر قال جئت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة روایتست از یزید بن عامر
که صحابی است حاضر شد حنین یا با [illegible] کان بعد از ان اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را وحال آنکه وی در نماز بود با مردم فجلست ولم ادخل معهم فی الصلوة پس نشستم ودر نیامدم با ایشان در نماز
فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم رانی جالسا پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشسته فقال الم تسلم پس گفت آیا اسلام نیاورده ومسلمان نیستی یا یزید که نماز نمیکنی قلت بلی گفتم بلی
یا رسول الله قد اسلمت بتحقیق اسلام آورده ام قال ما منعک ان تدخل مع الناس فی صلوتهم گفت آنحضرت وچه باز داشت ترا از در آمدن تو با مردم در نماز ایشان قلت انی کنت قد صلیت
فی منزلی گفتم بدرستیکه من بودم که بتحقیق نماز گذارده ام من در منزل خود احسب ان قد صلیتم در حالیکه گمان میبردم که بتحقیق گذارده اید شما فقال اذا جئت الصلوة فوجدت الناس فصل
معهم پس گفت آنحضرت وقتی که بیائی تو نماز را پس یابی تو مردم را که گذارده اند نماز پس بگذار نماز با ایشان وان کنت قد صلیت واگر هستی تو که بتحقیق نماز گذارده تکن لک نافلة باشد
نماز یکه دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا وهذه مکتوبة وباشد این نماز که نخست گذارده فرض واین معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهة سقوط
ذمه بادای اولی وطیبی گفته که ضمیر در تکن راجعست بنمازی که گذارده است نخست واشارت بهذه بنمازیست که گذارده است با جماعت وگفته گردانیده شد نمازی که واقع است
در وقت ومسقطاست مر قضا را نافله ونمازیکه با جماعت است وغیر مسقط است مر قضا را فریضه از جهة دلالت بر آنکه اصل در نماز آنست که گذارده شود با جماعت وآنچه نه بجماعت
گذارده شده است اعتبار واعتداد بدان نیست فتدبر رواه ابوداود وعن ابن عمر ان رجلا ساله فقال انی اصلی فی بیتی مردی سوال کرد ابن عمر را پس گفت آن مرد مر ابن عمر را
که من نماز میگذارم در خانه خود ثم ادرک الصلوة فی المسجد مع الامام پس در می یابم نماز را در مسجد با امام افاصلی معه آیا پس بگذارم نماز با امام قال له نعم گفت ابن عمر آن سائل را آری
بگذار نماز را با امام قال الرجل ایهما اجعل صلوتی گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بگردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است قال ابن عمر وذلک
گفت ابن عمر انما بطریق استفهام انکار واین گردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست ودر بعض نسخ وما ذلک الیک بکلمهٔ نفی انما ذلک الی الله نیست آن مگر بسوی خدای
وجل یجعل ایهما شاء میگرداند هر کدام ازین دو نماز که میخواهد نماز تو درین تأییدست مر چیزی را که رفته اند بدان بعض شافعیه اختیار کرده آنرا غزالی که فرض یکی از ان دو نماز است لا بعینها
ولکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله وفرض اولی واین معنی موافق قیاس است زیرا که ذمه بتحقیق بری شده بادای اولی پس فرض همان باشد والله اعلم رواه مالک وعن سلیمان مولی
میمونة قال اتینا ابن عمر علی البلاط گفت سلیمان که آزاد کرده ام المؤمنین میمونه است واز کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت ویکی از فقها سبعه وسلیمان بن یسار نیز هم او را
گویند وبعض گفته اند که سلیمان مولی میمونه سلیمان بن یسار نیست ودرینه نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحده وتخفیف لام که نام موضعی است بمدینه مطهره که امیر المؤمنین آنرا ایستاده
مسجد ساخته بود برای مردم تا اگر خواهند بگیرند حرف وحکایت گویند آنجا بروند ونشینند ودر مسجد ازین باب سخن نکنند وبلاط نوعی از سنگ کذا فی بعض الشروح وفی الصراح بلاط سنگها
که در صحن سرای گسترده باشند وهم یصلون آمدیم ما درین موضع وحال آنکه مردم نماز میکردند یعنی در مسجد فقلت الا تصلی معهم پس گفتم من با ابن عمر آیا نماز نمیگذاری تو با ایشان قال قد صلیت
گفت ابن عمر بتحقیق نماز گذارده ام من وانی سمعت رسول الله وبدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا تصلوا صلوة فی یوم مرتین نگذارید یک نماز در
یک روز دو بار رواه احمد وابوداود والنسائی واین حدیث بظاهر مخالف است مر احادیث سابقه را وآنچه گذشت از اثر ابن عمر وتطبیق میان احادیث آنست که این حدیث
در باب کسی است که گذارده است نخست بجماعت واحادیث دیگر در حق آنکه تنها گذارده چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسیکه میخواهد تنها کند ومذهب شافعیه آنست
که نماز وی تنها منعقد نمیگردد وصحیح نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد شده است اعاده که آن با جماعت باشد پس اقتصار کرده
شود بر آن کذا قال الشیخ واین تأویل منافی است بقول قوم الا نصلی معهم زیرا که وی ظاهر است در جماعت وگفته اند که سخن در صحت این حدیث وحسن اوست واحادیث داله بر خلاف
آن صحیح اند یا اصح اند از ان وتورپشتی گفته که حمل کرده میشود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد وباباییدن او اختیار رایا بر اعادهٔ صلوة بعد از آنکه گذارده شده است بجماعت وتحقیق زعم
کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع ودر آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود وگفته که
این قول غیر سدید است زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آنحضرت پس شاید که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود
پس جزم بر نسخ نتوان کرد والله اعلم تلبیه اکثر احادیث عام اند در همه نمازها ولیکن مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت نماز در بعض اوقات واقع شده آنها را تخصیص نموده اند
چنانکه این حدیث آینده تخصیص کرده وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود واز کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت من صلی المغرب او الصبح
ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما کسیکه گذارد نماز مغرب را یا نماز صبح را پیشتر دریافت آنها را با امام پس باید که باز نگرداند مر آنها را ونگذارد با امام ویعد بفتح تحتانیه وضم عین وحدیث
بظاهر موقوفست بر ابن عمر واگر مرادش آنست که میگفت بطریق روایت مرفوع میشود واین مؤید مذهب مالک است که گوید درین دو نماز اعاده نیست ونزد ما عصر نیز همین حکم دارد ونزد
شافعی جائز است مطلقا ونیز درین حدیث ایمائی است بآنکه سابقا بجماعت نگذارده است رواه مالک باب السنن وفضائلها مراد نمازهاییکه ادا کرده میشوند با فرائض در
روز وشب وآنحضرت بران مواظبت میفرمود وتاکید یا بی تاکید چنانکه سنت عصر وقسم اول را روایت خوانند مأخوذ از رتوب بمعنی دوام وثبوت وترتیب مشتق از آنست وممکن است
که راتبه اعم از مؤکده باشد والله اعلم الفصل الاول عن ام حبیبة رضی قالت قال رسول الله روایتست از ام حبیبه که از امهات المؤمنین است وخواهر معاویة بن ابی سفیان است
گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من صلی فی یوم ولیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة کسیکه بگذارد در روز وشب دوازده رکعت برابر کرده شود برای وی خانه در بهشت

اربعا قبل الظهر چهار رکعت پیش از نماز پیشین ورکعتین بعدها و دو رکعت پس از وی ورکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد از نماز شام ورکعتین بعد العشاء و دو رکعت پس از نماز خفتن
ورکعتین قبل صلوٰۃ الفجر و دو رکعت پیش از نماز بامداد و ذکر صلوٰۃ ظهر را مقدم آورد بجهت آنکه وی اول نمازیست که جبرئیل برای تعلیم اوقات صلوٰۃ آمده با آنحضرت گذارد ولهذا او را صلوٰۃ
الاولیٰ نام کنند و ترجمهٔ وی بفارسی نماز پیشین است رواه الترمذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آورده که موضوع است برای احادیث شیخین وفی روایۃ
لمسلم و در روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که انها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ام حبیبه گفت شنیدم آنحضرت را که یقول میگفت ما من عبد مسلم یصلی لله کل یوم ثنتی عشرۃ رکعۃ
تطوعا غیر فریضۃ نیست هیچ بندهٔ مسلمان که بگذارد برای خدا هر روز دوازده رکعت نفل جز فرض مراد بیوم اینجا شامل روز و شب است و غیر فریضۃ تاکید تطوع است الا بنی الله له
بیتا فی الجنۃ مگر آنکه بنا کند خدای تعالی برای آن بنده خانهٔ در بهشت او یا باین لفظ فرمود که الا بنی له بیت فی الجنۃ بنا کرده شود برای او خانهٔ در بهشت وعن ابن عمر قال صلیت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها گفت ابن عمر گذاردم با آنحضرت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر و این حدیث متمسک شافعی است که سنت نزد ایشان
پیش از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمده باختلاف الفاظه و نزد ما چهار رکعت است و در روی نیز احادیث آمده از علی و عائشه و ام حبیبه و ترمذی گفته
که برین است عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومن بعدهم و همین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحق و از شافعی و احمد نیز چهار رکعت آمده ولیکن بدو
سلام و ما مانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی چهار میگذارد و گاهی دو و هر کسی آنچه دید روایت کرد و نیز شاید که در خانه چهار رکعت میگذارد و از ازواج مطهره آن را روایت
کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیۃ المسجد میگذارد و ابن عمر آن را سنت ظهر گمان برد یا اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همین دو رکعت بود و چهار که میگذارد صلوٰۃ فی الزوال بود و چنانچه
بیاید ورکعتین بعد المغرب فی بیته و شکوه ابن گذاردم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانه آنحضرت مراد حجرهٔ حفصه است که خواهر ابن عمر است ورکعتین بعد العشاء
فی بیته وگذاردم دو رکعت بعد از عشاء در خانهٔ وی قال وحدثتنی حفصۃ ان رسول الله خبر داد مرا حفصه که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر بود که میگذارد
دو رکعت سبک آنگاه که می برآمد صبح صادق و چون ابن عمر درین هنگام در خانهٔ حضرت حاضر نبود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر بود این ساعت
که در نمی آمدم بر آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که این دو رکعت نیز در خانه میبود و بصریح نیز در احادیث آمده چنانکه در باب صلوٰۃ اللیل بیاید متفق علیه وعنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
لا یصلی بعد الجمعۃ حتی ینصرف بود آنحضرت که نمیگذارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز و می درآمد در خانه فیصلی رکعتین فی بیته پس میگذارد دو رکعت در خانه خود متفق
علیه وعن عبد الله بن شقیق روایتیست از عبد الله بن شقیق که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است و شنیده از عمر و عثمان و علی و عائشه و ابی ذر و دیگر صحابه کبار مات سنۃ ثمان ومائۃ
قال سالت عائشۃ عن صلوٰۃ رسول الله گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم عن تطوعه از نماز نفل آنحضرت فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا پس گفت
عائشه بود آنحضرت که میگذارد در خانهٔ من پیش از ظهر چهار رکعت ثم یخرج فیصلی بالناس پس بیرون می آمد پس میگذارد با مردم یعنی فرض ظهر را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس در می آمد یعنی در خانه
پس میگذارد دو رکعت را وکان یصلی بالناس المغرب و بود که میگذارد با مردم مغرب را ثم یدخل فیصلی رکعتین پس در می آمد پس میگذارد دو رکعت ثم یصلی بالناس العشاء ویدخل فی بیتی فیصلی
رکعتین پس میگذارد با مردم نماز عشاء را و در می آمد خانهٔ مرا پس میگذارد دو رکعت وکان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر و بود که میگذارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود
یک رکعت یا سه رکعت و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلفه آمده است شش و هشت و نه و ده و یازده و سیزده که در اوقات مختلفه بهر کدام عمل مینمود و تحقیق آن در پیش بیاید
وکان یصلی لیلا طویلا قائما ولیلا طویلا قاعدا و بود که میگذارد آنحضرت زمانی دراز از شب ایستاده و زمانی دراز از شب نشسته وکان اذا قرأ وهو قائم و بود چون قراءت میکرد
ایستاده رکوع و سجود هم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می نشست و برکوع و سجود میرفت وکان اذا قرأ قاعدا رکع وسجد وهو قاعد و بود چون میخواند نشسته میکرد
رکوع و سجود هم نشسته و درین صورت رکوع و سجود ایستاده نیز آمده است چنانکه قراءت میکرد نشسته پس برمی ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پارهٔ از قراءت ایستاده یا بی
آن اما در صورت اولی نبود که بنشیند و برکوع و سجود برود پس بود نماز آنحضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قراءت میکرد نشسته پس از آن می ایستاد در رکوع و سجود
میکرد و اینچنان نبود که قراءت ایستاده کند پس از آن بنشیند و برکوع و سجود در رود وکان اذا طلع الفجر صلی رکعتین و بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق میگذارد دو رکعت که سنت
فجر باشد رواه مسلم وزاد ابوداود و زیاده کرده است ابوداود این عبارت را که ثم یخرج فیصلی بالناس صلوٰۃ الفجر پس بیرون می آمد پس میگذارد با مردم نماز فجر را وعن عائشۃ رضی الله
عنها قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه علی رکعتی الفجر گفت عائشه نبود آنحضرت بچیزی از نوافل سخت تر از روی محافظت و مداومت مینمود بر دو
رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها مؤکد تر بود چنانکه در سفر و حضر آن را ترک نکردی و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گذاردن آن نشسته بی
عذر متفق علیه وعنها قالت قال رسول الله و هم از عائشه روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیها دو رکعت سنت فجر بهتر است از عالم
سفلی و هر چه در وی است از متاع آن اگرچه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن ذکر آمده است که بهتر است شما را از انفاق ذهب و فضه و برین وجه معنی بهتر است در
می آید که انفاق در راه خدا به است لیکن سنت فجر بهتر از آن است واما متاع دنیا که بدان بخل کنند و در راه دین صرف ننمایند اصلا بهی ندارد تا این را بهتر از آن گویند و توجیهش آن
میکنند که این بزعم و اعتقاد اهل دنیاست که متاع دنیا را به می دانند پس فرمود بر تقدیر که آن به باشد چنانکه شما گمان میبرید این عبادت بهتر از آن است فافهم رواه مسلم و گفته اند که اقوی
و اوکد سنن سنت فجر است پس از آن سنت مغرب و بعد از وی سنت بعد از ظهر و بعد از آن سنت عشا و بعد از همه سنت پیش از ظهر و بعض گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر در دو

چنانکه محافظت و مداومت

برابر اند ودر رتبه کذا ذکر الشمنی وعن عبد الله مغفل بضم میم وفتح فای مشدده بعد از غین معجمه صحابیست از اصحاب شجره سکونت کرد مدینه را پس از ان ببصره وحسن بصری وغیرو وی شنیده اند از
وی حدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب نماز بگذارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سه بار مکرر فرمود وقال فی الثالثة گفت در بار سوم لمن شاء یعنی امر
کرده وگفته ام برای کسیکه بخواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة مطلق سنتیت ساختن این را از جهت مکروه پنداشتن آنکه بگیرند این نماز را مردم سنت مؤکده وشریعت لازمه مستمره غایت
آنکه مستحب گردانیده ام آنرا تا هرکه خواهد که ثواب آن دریابد بگذارد واکثر سلف وخلف از صحابه وتابعین برین اند واکثر فقها برخلاف این اند وکلام برین درباب فضل اذان گذشت
درشرح حدیث بین کل اذانین صلوة ودر فصل ثالث نیز در ان احادیث بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا کسی
هست از شما نماز گذارنده بعد از جمعه پس باید که بگذارد چهار رکعت رواه مسلم وفی اخری له ودر روایت دیگر مر مسلم را چنین آمده قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعا گفت چون
بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد از وی چهار رکعت را ودر حدیث ابن عمر گذشت که میگذارد آنحضرت بعد از جمعه دو رکعت ودر فصل ثالث از عطا از ابن عمر بیاید که شش
رکعت میگذارد وتحقیق این مقام درباب الجمعة بیاید ان شاء الله تعالی الفصل الثانی عن ام حبیبة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظهر واربع بعدها گفت
کسیکه محافظت کند ومداومت نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر وچهار بعد از وی حرمه الله علی النار حرام کرد او را خدا تعالی بر آتش دوزخ رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی
وابن ماجه ودر بعض روایات آمده که بگذارد آنرا بدو سلام وسخن در آنست که ایا این چهار رکعت سنت اند یا سوای آن والظاهر الثانی وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب السماء فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست در آنها سلام دادن گشاده میشود برای آنها درهای آسمان ومیرسند
بصعود وقبول از انرا میکرد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت ووصول رواه ابو داود وابن ماجه ودرینجا نیز اختلافست که مراد باین چهار رکعت راتبه ظهر است یا این نمازی دیگر است
مستقل که گذارده میشود درین وقت ونامیده میشود آن الصلوة فی الزوال پس آنها که قائل اند بآن که راتبه قبل ظهر دو رکعت است جزم دارند باین وآنها که قائلند باربع مترددند ودر ان
وثبوت این فضیلت منافات ندارد بودن او راتب ومختار آنست که غیر رواتب اند وعن عبد الله بن السائب صحابی است خواند قرآن را بر ابی بن کعب وگرفت از وی مجاهد واهل
مکه وعبد الله بن السائب تابعی هم هست ظاهر آنست که مراد اینجا صحابی است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر بود آنحضرت میگذارد چهار
رکعت بعد از برگشتن آفتاب پیش از ظهر وقال انها ساعة تفتح فیها ابواب السماء فاحب ان یصعد لی فیها عمل صالح وگفت آنحضرت این ساعتی است که گشاده میشود درهای آسمان پس دوست
میدارم که بالا رود برای من درین ساعت کار نیک رواه الترمذی ازین حدیث معلوم میشود که این ساعت اجابت وقبول است هر عمل نیک که درین وقت بکنند مقبول است وچون
وقت نماز که افضل اعمال است نماز گذارد ارجح وافضل باشد وحدیث اول که فرمود که گشاده میشود برای این رکعات درهای آسمان نیز محمول برین معنی است وعن ابن عمر قال قال رسول الله
گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رحم الله امرا صلی قبل العصر اربعا رحمت کند خدا تعالی مردی را که بگذارد پیش از نماز دیگر چهار رکعت ودر عبارت رحم الله اشارتست باستحباب آن
رواه احمد والترمذی وابو داود وگفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب وابن خزیمه وابن حبان در صحیحین خود آنرا روایت کرده وابن حبان تصحیح نموده است وعن علی رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر اربع رکعات روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت بود آنحضرت میگذارد پیش از نماز عصر چهار رکعت یفصل
بینهن بالتسلیم علی الملائکة المقربین ومن تبعهم من المسلمین والمؤمنین جدائی میکرد میان این چهار رکعت بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک وآنها که تابع ایشانند در وجود ودر ذکر
از مسلمانان ومؤمنان یعنی سلام که در نماز میدهند بنیت فرشتگان وحاضران جماعت میکنند رواه الترمذی واز اینجا معلوم میشود که تسلیم در چهار رکعت که پیش از عصر بگذارد مستحب
است وبعض اربع قبل از ظهر را نیز بران قیاس کنند وبعضی گفته که مراد بتسلیم اینجا تشهد است نام کرد آنرا تسلیم بجهة اشتمال وی بران وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی
قبل العصر رکعتین وهم از علی رضی الله عنه روایت است که آنحضرت میگذارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر هر دو روایت آمده است چهار ودو ومصلی مخیر است ودر ان وچهار
افضل است رواه ابو داود وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء کسیکه بگذارد بعد مغرب شش رکعت که سخن نکند
درمیان آنها بسوء یعنی سخن بد که در ان اثمی باشد نگوید وبذکر وتسبیح مشغول باشد عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة برابر کرده میشوند این شش رکعت برای مصلی بعبادت دوازده سال
هر رکعت را ثواب دو سال رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث عمر بن ابی خثعم وگفته است ترمذی این حدیث غریب است نمیشناسیم آنرا مگر از حدیث
عمر بن خثعم بفتح خای معجمه وسکون ثلثه وسمعت محمد بن اسمعیل یقول هو منکر الحدیث وگفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است ومعنی حدیث منکر در مقدمه معلوم
شد وضعفه جدا وضعیف گردانیده است بخاری او را البته ودر میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم روایت میکند موضوعات را وروا نیست ذکر وی مگر بسبیل قدح و
انکار روایت کرده است وی از یحیی از ابی سلمه از ابی هریرة من صلی بعد المغرب الحدیث ومردم این شش رکعت را صلوة الاوابین گویند ودر حدیث این نام یافته نشده است مگر
یافته شده است درباب صلوة الضحی است چنانکه در کتاب شمائل آمده وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی
الجنة کسیکه بگذارد بعد مغرب بیست رکعت برآرد خدا تعالی برای او خانه در بهشت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی اما بطریق تعلیق کرده ودر بعض
شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه مسند او محدثان این را تضعیف کرده اند وگفته اند که در اسناد او یعقوب بن الولید است ووی کذاب ووضاع است
چنانکه امام احمد وغیر ایشان گفته اند والله اعلم وعنها قالت ما صلی رسول الله وهم از عائشه است که گفت نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم العشاء قط نماز عشا را هرگز فدخل علی

الی دادم

پس در آمد بر من الى اصلى اربع ركعات اوست ركعات مگر آنكه او گذارده چهار ركعت يا شش ركعت آنچه در مشهور از روايات آمده بعد از عشا دو ركعت آمده و در بعض روايات چهار نيز آمده اما
شش ركعت بجز درين حديث نيامده والله اعلم و در بعض حواشي نوشته كه مراد بعشا اينجا مغرب است و گويا باعث برين قول حديث ترمذيست كه در باب شش ركعت بعد از مغرب آمده يا برد
و دان كه اينها يا ركعتين سنت اند يا عدا ى آن فافهم اما در استحباب چهار ركعت پيش از عشا چنانكه در كتب فقه مذكور است حديثى بنظر نرسيده و آمده و اهل حرمين ميگذارند بلكه بعضا سنت كذا فى سنن
المهدي رواه ابوداود وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبار النجوم الركعتان قبل الفجر وادبار السجود الركعتان بعد المغرب گفت ابن عباس مراد به تسبيح ادبار النجوم بكسر همزه كه
در قرآن مجيد در آخر سوره طور واقع شده است دو ركعت سنت فجر است كه در وقت غيبوبت كواكب ميگذارند و به تسبيح ادبار السجود بفتح همزه كه در سوره ق آمده است سنت
مغرب مراد است و ابن جوزيه بقرينه مغرب رواه الترمذي و در تفسير قاضي بيضاوي گفته كه مراد بادبار السجود نوافل است كه بعد از مكتوبات گذارده ميشود و بعض گفته اند وتر بعد از
عشا و گفته اند كه ادبار در سوره ق جمع دبر بود نافع و ابن كثير و خلف و حمزه بكسر خوانده اند و ادبار در آخر سوره طور بكسر است و بفتح همزه نيز خوانده شده است در قرات شاذه الفصل
الثالث عن عمر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اربع قبل الظهر بعد الزوال روايت است از امير المومنين عمر گفت شنيدم آنحضرت را كه ميگفت چهار ركعت
پيش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را و فى زوال را تحسب بمثلهن فى صلوة السحر حساب كرده ميشوند و برابر داشته ميشوند در فضل و ثواب بچهار ركعت كه در صلوة
سحر گذارده شوند كه وقت مشهود بفضل عظيم است يعنى نماز گذاردن درين وقت مثابه نماز گذاردن در وقت سحر است و طيبى صلوة سحر را بر سنت و فرض فجر حمل كرده
و شك نيست كه حمل بر نماز تهجد اظهر و انسب است بلفظ سحر و ما كه باعث بر حمل نماز فجر اربع ركعت است و صلوة تهجد شبيه از آنست و در سفر السعادت آورده كه عبد الله بن مسعود
ميگذارد هشت ركعت بعد از زوال و ميگفت كه اين ركعات برابري ميكنند مانند خود را از قيام ليل و اين در حكم مرفوع است چه مقادير ركعات و ثواب جز بسماع از شارع نتوان
دانست كما تقرر فى موضعه و باين حديث ابن مسعود حمل صلوة سحر بر قيام ليل استيناسى ميتوان يافت و ظاهر آنست كه مراد باين هشت ركعت مجموع فى زوال و سنت ظهر باشد
و بعض مشايخ گفته اند كه شايد سر درين آن باشد كه اين هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زيرا كه گشاده ميشوند ابواب رحمت و قبول بعد از انتصاف نهار و نزول
ميكند رحمت الهى در نصف اخير شب چنانكه در احاديث آمده است و چون اين دو وقت متناسب بودند نماز در اينها نيز متعادل و متوازى باشند و چون نزول رحمت در آخر
شب اظهر و اشهر بود نماز وقت زوال را بدين شبيه بدان ساخت بعد از ان اشارت فرمود بفضيلت وقت زوال بقوله جوده و ما من شىء الا وهو يسبح الله تلك الساعة و
هيچ چيزى مگر آنكه وى به پاكى ياد ميكند خدا را در آن ساعت ثم قرأ پس خواند آنحضرت براى ترغيب نماز درين وقت اين آيت را كه يتفيؤ ظلاله عن اليمين والشمائل ميل ميكند
و ميگردد سايها از جانب راست و چپ سجدا لله وهم داخرون در حاليكه سجده كننده اند مر خدا را و حال آنكه ايشان خرد و خوارند اول آيت اين است كه اولم يروا الى ما خلق الله
من شيء آيا نمى بينند و نظر نميكنند آدميان كه تسليم و انقياد مى نمايند امر پروردگار را عبادت ميكنند مر او را بسوى مخلوقات كه مر آنرا سايهاست ميل كننده و بر گردنده از ايمان
و شمايل ايشان سجده كننده و خرد و خوار شونده و مراد بسجده انقياد و استسلام است خواه بطبع بود و يا باختيار و بهمه منقاد امر و اراده اويند و در آنچه خلق كرده و تدبير نموده آن
تعالى شانه رواه الترمذي والبيهقي فى شعب الايمان وعن عائشة رضي الله عنها قالت ماترك رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين بعد العصر عندي قط گفت عائشه ترك نكرد آنحضرت دو
ركعت بعد از نماز عصر نزد من يعنى در خانه من هرگز متفق عليه وفى رواية للبخاري قالت والذي ذهب به ماتركهما حتى لقى الله و در روايتى مر بخاري را اين آمده كه گفت عائشه سوگند
بآن خدايى كه برد آنحضرت را ازين عالم ترك نكرد اين دو ركعت سنت ظهر است كه بجهة اشتغال او در آن فوت شده بود كه الآن قضا كرد و عادت شريف چنان بود كه چون عمل كردى
بر آن مداومت نمودى و اين سخن خالى از بعدى نيست و بعض ميگويند كه اين دو ركعت پيش از نماز مغرب بود و بعد از ادا ان وى و اين نيز بعيد است زيرا كه ظاهر حديث آنست كه گذاردن
آنها بعد از عصر است پيش از مغرب و نيز گذاردن دو ركعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم مروى نيست و بعضى از اصحاب ميگذارند پس نه امر كرد ايشان را بدان و نه نهى
كرد از ان چنانچه در احاديث آينده بيايد و گفته اند احاديث بطرق متعدده آمده كه اين دو ركعت راتبه عصر بود و بسببى عارض شد و بالجمله اخبار و آثار در نهى از صلوة بعد العصر بسيار آمده
و جمهور هم بر آن اند پس احسن آنست كه گفته شود كه گذاردن دو ركعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم كذا ذكره بعض المتاخرين والله اعلم وعن المختار بن فلفل بضم فائين
و سكون لام اول كوفى تابعى ثقه است شنيد از انس و روايت كرد از وى ثورى و غيره قال سالت انس بن مالك عن التطوع بعد العصر گفت مختار پرسيدم انس را از نفل گذاردن
بعد عصر فقال كان عمر يضرب الايدي على صلوة بعد العصر پس گفت انس بود عمر ميزد دستهاى كسى را كه عقد مى بست اين نماز را و بر ميداشت دستها را به تكبير بعد عصر يعنى منع ميكرد
از آن و كنا نصلي على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب و بوديم ما كه ميگذارديم در زمان آنحضرت دو ركعت بعد از فرو نشستن آفتاب پيش از
گذاردن نماز مغرب فقلت له كان رسول الله مختار ميگويد پس گفتم انس را آيا بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يصليهما كه ميگذارد اين دو ركعت را بعد از غروب آفتاب پيش از نماز
مغرب قال كان يرانا نصليهما فلم يامرنا ولم ينهنا گفت انس بود آن حضرت كه ميديد ما را كه ميگذارديم اين دو ركعت را پس نه امر ميكرد ما را بآن و نه نهى ميكرد ما را از ان پس تقرير است
مشروعيت آن و نهى بعد عصر ثابت شده رواه مسلم اينجا گفته اند كه گر عمر رضى الله عنه از قول عائشه كه گفت ماترك رسول الله صلى الله عليه وسلم واقف بودى نه از قول انس كه [illegible]
رسول الله صلى الله عليه وسلم و بعض گفته اند كه سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز است در وقت غروب و بى آن مكروه نيست و اين مذهب عمر است [illegible]
غير وى كراهت است مطلقه بالجمله مسئله كراهت نماز بعد از عصر و حديث آن خالى از اختلافى و اضطرابى نيست والله اعلم وعن انس قال كنا بالمدينة گفت انس [illegible]

اذن المؤذن لصلوة المغرب پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را ابتدروا السواری شتافتند و میرفتند صحابه بسوی ستونهای مسجد و می ایستادند پس ستونها فرکعوا رکعتین پس میگذاردند دو رکعت
حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد تا آنکه مردی غریب مسافر هر آئینه می درآمد بمسجد را فیحسب ان الصلوة قد صلیت پس گمان میبرد آن مرد غریب که نماز فرض تحقیق گذارده شده است از این دو
نماز سنت بعد از مغرب میگذارند من کثرة من یصلیهما از بسیاری کسانیکه میگذاردند این نماز را گویا ایشان نهی از صلوة قبل المغرب نشنیده اند نه بعد آن رواه مسلم وعن مرثد بفتح میم
و سکون را و فتح مثلثه بن عبد الله تابعی است مفتی اهل مصر بود و عبد العزیز بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برای فتوی پیش خود می نشاند ابن حبان او را در ثقات
ذکر کرده است قال اتیت عقبة الجهنی گفت آمدم عقبه بضم عین و سکون قاف تمام جهنی را بضم جیم و فتح ها که از صحابه است فقلت الا اعجبک من ابی تمیم پس گفتم آیا بتعجب نکنم و در عجب
نمیدارم ترا از ابی تمیم که تابعی کبیر بود و در زمان آنحضرت اسلام آورده یرکع رکعتین قبل صلوة المغرب میگذارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد
رسول الله گفت عقبه بدرستیکه بودیم ما که میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قلت فما یمنعک الآن گفتم پس چه باز میدارد ترا اکنون و چرا نمیکنی قال الشغل
بضم شین گفت باز میدارد کارهای دیگر و نیز سنت مؤکده نیست و نووی گفته است که مختار استحباب آنهاست از جهت احادیث صحیحه صریحه در آن رواه البخاری وعن کعب بن
عجرة بضم عین و فتح جیم صحابیست از اصحاب شجره و احوال وی در مواضع دیگر ذکر کرده شده قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آنحضرت آمد
بمسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست پس بگذارد در وی نماز مغرب را فلما قضوا صلوتهم رآهم یسبحون بعدها پس هرگاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ایشان را که نماز نفل میگذارند که مراد بوی سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد فقال هذه صلوة البیوت پس گفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانهاست
که در خانها باید گذارد نه در مسجد رواه ابو داود وفی روایة الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی ایستادند مردم در حالتیکه نفل میگذاردند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
علیکم بهذه الصلوة فی البیوت لازم گیرید بر خود گذاردن این نماز را در خانها بدانکه افضل آنست که نماز نفل غیر فرض در خانه بگذارند و همچنین بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر تحیة
یا عذری خصوصا سنت مغرب که هرگز در مسجد نگذارده و بعضی از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگذارد از سنت واقع نمیشود و بعض گفته اند که عاصی میگردد از جهت مخالفت
امر که ظاهرش در وجوبست و جمهور بر آنند که امر برای استحباب است و اولی آنست که در خانه باشد و در حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گذارد اگر میترسد
که بعد از رجوع به بیت شغلی پیش خواهد آمد که مانع خواهد شد از سنت گذاردن پس در مسجد بگذارد و اگر این ترس نیست افضل آنست که در خانه برود و بگذارد و اگر رفتن بخانه میسر
نباید برود مسجد بگذارد و اگر امام نیز متبع نگردد در مسجد بیرونی بگذارد و اگر امام در داخل گذارده است و اگر امام در مسجد خارجی گذارده است در داخلی بگذارد و اگر مسجد یکیست که داخل
و خارج ندارد در پهلوی ستونی یا در گوشه بگذارد وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب گفت ابن عباس بود آنحضرت که دراز میکرد
قرأت را در سنت مغرب حتی یتفرق اهل المسجد تا آنکه جدا میشدند مردم که در مسجد بودند و میرفتند رواه ابو داود و این حدیث نوع اشعاری دارد که آنرا در مسجد
میگذارد پس محمول بر عذری و سببی خواهد بود که مانع آمده باشد از دخول بیت و احتمال دارد که در خانه گذارده باشد و ابن عباس آنرا دریافته زیرا که خانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متصل بمسجد بود و در میان جز دیواری نبود و در دیوار دری بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آنست که این تطویل قرأت در سنت مغرب در بعض احیان بوده باشد زیرا
که ثابت شده است که آنحضرت در این دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده وعن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین
روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین و کبار ثقات ایشانست میرساند حدیث را بحضرت و رفع میکند آنرا که آنحضرت گفت کسیکه بگذارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم
کند دو رکعت وفی روایة اربع رکعات و در روایتی آمده که بگذارد چهار رکعت رفعت صلوته فی علیین برداشته میشود نماز او در علیین که مقامیست بالای هفتم آسمان و بعض گویند
نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در آن اعمال صالحان و بعض گویند مراد اعلی امکنه و اشرف و اقرب مراتب است بجناب عزت حق
جل و علا مرسلا روایت کرده است مکحول بطریق ارسال بود وی رضی الله عنه کثیر الارسال وعن حذیفة نحوه و روایت کرده شده است از حذیفه که از صحابه است مانند این
حدیث و زاد و زیادت کرده است حذیفه این عبارت را که فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب پس بود که میگفت آنحضرت شتابی کنید این دو رکعت را که بعد از مغرب
اند متصل بفرض بگذارید فانهما ترفعان مع المکتوبة زیرا که این دو رکعت برداشته میشوند بعلیین با فرض پس زود تر بگذارید تا فاصله نباشد ملائکه که بردارنده اعمال اند منتظر نباشند و ظاهر آنست
که قرأت دعائی یا ذکری که بصحت رسیده است در ورود آن بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند که خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت که اینجا مراد است نیست و سابقا در
باب الذکر بعد الصلوة مثل این سخن گذشته است ولیکن در دل میخلد که افضلیت ادای این دو رکعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد محل استعجال چه کار کند و بنا
دو وجه است و ظاهر آنست که بیت اختیار کند که تاکید در وی بسیار است والله اعلم رواهما رزین روایت کرد این هر دو حدیث را رزین و روی البیهقی الزیادة عنه نحوها
و روایت کرد بیهقی همین زیادت را از حذیفه مانند آن فی شعب الایمان وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسله الی السائب روایت است از عمرو بن عطا که از تابعین است گفت
که نافع بن جبیر بن مطعم که وی نیز از تابعین است فرستاد او را بسوی سائب که صحابیست یسأله عن شیء رآه منه معاویة فی الصلوة در حالیکه سوال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزیکه دیده آنرا
از سائب معاویه و نهی کرده از آن در نماز فقال نعم پس گفت سائب آری صلیت معه الجمعة فی المقصورة گذاردم با معاویه جمعه را در مقصوره جامع مکانی که بنا کرده میشود در مسجد کبیر گویند کان را
و امرا را از قصر بمعنی گوشه ک... فلما سلم الامام قمت فی مقامی پس هرگاه که سلام داد امام ایستادم من در جای که ایستاده بودم بر نماز فصلیت پس نماز گذاردم فلما دخل ارسل الی پس

هرگاه که در آمد معویه خانهٔ خود در اثر فرستاد بسوی من فقال لا تعد لما فعلت پس گفت باز مگرد مر این فعلی را که کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جای فرض اذا صلیت الجمعة فلا تصلها بصلوة
چون بگذاری تو نماز جمعه را پس وصل مکن آن را بنماز حتی تکلم او تخرج تا آنکه سخن کنی یا بیرون آیی فان رسول الله زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرنا بذلک امر کرده است ما را بآن
ان لا نوصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج آنچه این است که وصل نکنیم نمازی را به نماز دیگر تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم و در بعض نسخ صلوة نیست پس ظاهر عبارت این باشد که وصل
نکنیم جمعه را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آییم رواه مسلم وعن عطاء نام چندکس است از تابعین قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعة بمکة تقدم بود ابن عمر چون میگذارد نماز جمعه را بمکه پیش میرفت
از جای که میگذارد در وی جمعه پس همین رفتن از مکانی بمکانی موجب فصل بود و بمنزله تکلم یا خروج مذکور در قول معویه فصلی رکعتین پس میگذارد ابن عمر پیش رفته دو رکعت ثم یتقدم پس
پیش میرفت از این مکان نیز فیصلی اربعا پس میگذارد چهار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت میشد که بعد از نماز جمعه میگذارد در مکه اینچنین میکرد واذا کان بالمدینة صلی الجمعة ثم رجع
الی بیته و چون میبود بمدینه میگذارد جمعه را پس تر میگشت بسوی خانهٔ خود فصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت ولم یصل فی المسجد و نمیگذارد در مسجد فقیل له پس گفته شد مر ابن عمر را که چرا
در خانه گذاری نه در مسجد فقال کان رسول الله پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آن را رواه ابوداود و گفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که
خانهٔ ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک بمسجد بود و متصل بود بدان و در مکه مسافر بود و منزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و اما زیادت
صلوة در مکه تا شش رکعت از جهت مضاعفت ثواب در وی است و ترمذی از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی میگذارد دو رکعت بعد از جمعه پس وی چهار و لقول
نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده و گفته و فی روایة الترمذی قال رأیت ابن عمر صلی بعد الجمعة رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا گفت عطا دیدم ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه
دو رکعت پس تر گذارد بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیرالمؤمنین علی آورده و سنت نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است و نزد امامین شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم
نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعه نیز ثابت است و بعضی از محدثین آن را انکار کرده و مبالغه نموده اند و بعض گفته اند که هر که اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس
بر ظهر نموده و اثبات سنت بقیاس جائز نباشد کذا قیل و حق آنست که سنت قبل الجمعه ثابت است و کلام در وی طویل است و در شرح سفر السعادة آن را ذکر کرده ایم فانظر ثمه

باب صلوة اللیل

بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلفه آمده و در هر وقتی نوعی گذارده و متعبد مخیر است در ان بهر نوعی که تمسک کند بشرف اتباع
دریابد و اگر در اوقات متعدد بهر نوعی از آن دست زند اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت آمده و بعض علما پنج نیز گفته اند و از سیزده اکثر نبود پس بعض با
تهجد گفته و بعض بی آن و این اصح و اصوب است و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعض روایات عدد و فرد داخل آن شمرده و در بعض خارج و در بعض اطلاق کرده وتر را بر یک
رکعت و در بعض بر سه تا پنج و هفت و در بعض روایات تمام نماز شب را وتر گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایتار میکرد بسیزده رکعت و چون ضعف پیری شد
ایتار میکرد بهفت و در حدیث آمده است وتر کنید ای اهل قرآن و مراد بدان نماز شب داشته و وجهش آنست که نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بضم نماز
مغرب وتر میگردد و وارد شده است که نماز مغرب وتر روز است و کلام در آنکه نماز تهجد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا بر همه امت بعد از ان منسوخ شد مشهور است
و مختار آنست که از امت منسوخ شد و بر آنحضرت باقی ماند تا آخر عمر و قد حقق ذلک فی موضعه الفصل الاول عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من
صلوة العشاء الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که میگذارد در میان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر یازده رکعت را
یسلم من کل رکعتین سلام میداد بعد از هر دو رکعت ویوتر بواحدة و وتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة پس سجده میکرد از ان وتر مقدار
آنچه بخواند یکی از شما پنجاه آیت قبل ان یرفع رأسه پیش از آنکه بردارد آنحضرت سر خود را در شرح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهر آنست که مراد آنست که سجده میکرد سجدهٔ
از سجدات وتر را یا همه سجدهای او را طویل آن قدر که کسی پنجاه آیت تواند خواند و بعضی از شافعیه بر آن حمل کرده اند که مراد سجدهٔ شکر است که میکرد بشکرانهٔ وقوع این فعل از وی
و توفیق صدور عبادت و در جواز سجدهٔ منفرده خارج از صلوة خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بر ان در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده
کنند بکیفیت معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه ضعیفه مرجوحه اصلی ندارد و از اخبار و آثار وارد نشده است تا آن روایت فقهیه مختار و عمل نیست بر آن
و در حرمین الشریفین بلکه در سائر دیار عرب و حدیثی درین باب روایت کرده شده است که حکم کرده اند بر آن بوضع و آثار وضع بر ان لائح است و رفته است هیچ یکی از ائمه
مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحباب آن و اکثر حنفیه و دیار عرب آن را نمی شناسند و بعض نقل میکنند کراهت آن را کذا فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر در اکثر روایات سکت بتای
فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش میشد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب بیای موحده نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت است یعنی چون ریخت مؤذن
اذان را و ادا کرد و تبین له الفجر و ظاهر میشد مر آنحضرت را طلوع فجر اشارت است بآنکه آنحضرت اکتفا نمیکرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شاید که خطا کرده باشد و در شب
گفته باشد بلکه تحقیق میکرد وقت را قام می ایستاد آنحضرت فرکع رکعتین خفیفتین پس میگذارد دو رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در ان
میخواند ثم اضطجع علی شقه الایمن پس تر میخفت بر پهلوی راست شرح این در حدیث ثالث بکنیم حتی یأتیه المؤذن للاقامة تا آنکه می آمد او را مؤذن بجهت اقامت نماز یعنی اعلام میکرد
بجمع جماعت فیخرج پس بیرون می آمد آنحضرت متفق علیه وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر گفت عائشه بود آنحضرت چون میگذارد سنت فجر فان کنت
مستیقظة حدثنی پس اگر میبودم من بیدار سخن میکرد با من والا اضطجع و اگر نی خفت رواه مسلم و بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین

و لم یضطجع روایت کرده و ازین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی برای تکلم بعد از سنت فجر بابی عقد کرده و حدیثی از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر
فان کانت له الی حاجة کلمنی و الا خرج الی الصلوة و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته مکروه داشته اند بعضی از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و غیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گذارد
نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنی که چاره نیست از ان و همین است قول احمد و اسحق انتهی و تکلم آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له
الی حاجة کلمنی مشعر است بدان و فرضا اگر نه ازین قبیل باشد هم مبطل سنت و موجب اعاده نیست یا رب مگر بجهت شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا و عنها قالت کان النبی
بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا صلی رکعتی الفجر چون میگذارد دو رکعت سنت فجر را اضطجع علی شقه الایمن خواب میکرد بر پهلوی راست خود متفق علیه بدانکه کلام درین حدیث
از دو وجه است یکی اضطجاع بعد سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضی از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند غریب تر آنکه بعض شرط صحت فرض داشته اند که اگر نکند باطل گردد
فرض وی و جماعه بکراهت آن رفته اند و آنرا بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او بدعت بعید است از جهة ورود احادیث صحیحه در ان باب گویند بود و بعد از ان منسوخ گشت
یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهة اختلاف روایات در وی و در بعض
روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گذارد دو رکعت آمد پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه و نه واجب و امام ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد و دفع تعب
و تعب که حاصل شده است از نماز شب نیکوست و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز ازین قبیل بوده است و امام مالک هم برین است و اما ثانی عادت کریمه اضطجاع بر شق ایمن بود در
جمیع احوال و گفته اند که حکمت دران آنست که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب که مضغه صنوبریست در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر خوابیده قلب ...
استراحت مستغرق میگردد در نوم و بر تقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمیشود استراحت و مستغرق نمیگردد در نوم و میسر میگردد انتباه و استیقاظ و لهذا اطبا نوم بر شق ایسر
قرار داده اند از برای طلب راحت قلب و هضم طعام از جهة توجه حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافر تر و صاحب
شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم و تهیه قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد از ان بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تا شنیده میشد آواز خواب بعد از ان برمیخواست و بنماز میرفت بی آنکه وضوی تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است
بحکم تنام عیناه و لا ینام قلبی بعضی گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس کلامی باین مقام گذشت فتذکر و عنها قالت کان النبی صلی الله
علیه و سلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة گفت عائشه بود آنحضرت میگذارد از شب سیزده رکعت منها الوتر از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت و رکعتا الفجر
و از آنجمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهة قرب و اتصال انتهای آن بدان و اصل نماز شب آنحضرت یازده
بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادة گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود و اما وتر داخل است دران رواه مسلم و عن مسروق
قال سالت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم باللیل روایت است از مسروق که از تابعین است اورا در خردی دزدیده بودند از آنجهة مسروق نام او شد گفت
پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت در شب فقالت پس گفت عائشه سبع و تسع و احدی عشرة رکعة بود نماز آنحضرت در شب گاهی هفت و گاهی نه و گاهی یازده سوی رکعتی الفجر
ورای دو رکعت سنت فجر ظاهر این است که این متعلق باحدی عشرة است و در وی اشارتست بآنکه بروایت سیزده رکعت با رکعتین فجر است رواه البخاری و عن عائشة قالت
کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا قام من اللیل لیصلی بود آنحضرت چون برمیخواست از شب برای آنکه نماز کند افتتح صلوته برکعتین خفیفتین آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد
بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگذارد و تخفیف در وی مستحب است و در روایات بتخفیف آن وارد شده قولا و فعلا رواه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع کند بدو رکعت سبک رواه مسلم و عن ابن عباس قال بت
عند خالتی میمونة لیلة گفت ابن عباس شب کردم نزد خاله خود که ام المؤمنین میمونه است شبی و بود وی رضی الله عنها دران زمان حرز و النبی صلی الله علیه و سلم عندها و بود آنحضرت
نزد میمونه در نوبت او فتحدث رسول الله صلی الله علیه و سلم مع اهله ساعة پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی درینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد از عشا اگر
مصلحتی باشد دران چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت ثم رقد پس خواب کرد آنحضرت فلما کان ثلث اللیل الآخر پس هنگامی که باقی ماند ثلث اخیر از شب او بعضه یا باقی
ماند بعضی از ثلث اخیر که سدس اخیر باشد قعد بیدار شد و نشست فنظر الی السماء فقرأ پس نگاه کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار
لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد سوره را یعنی تا آخر سوره خواند و در بعضی روایات پنج آیت تا آنکه لا تخلف المیعاد نیز آمده و نیز خواندن این آیت بعد از
ایستادن و نظر کردن بآسمان و در بعض روایات نیز مسواک کردن آمده است ثم قام الی القربة پس برایستاد آنحضرت و رفت بسوی مشک آبی که در آنجا بود و قربه بکسر قاف
و سکون را مشک فاطلق شناقها پس بگشاد بند مشک را و شناق بکسر شین و تخفیف نون و قاف در آخر رشته یا دوالی که بدان دهن مشک را به بندند ثم صب فی الجفنة پس ریخت
آب از مشک در کاسه و جفنه بفتح جیم و سکون فا و نون کاسه بزرگ ثم توضأ وضوءا حسنا بین الوضوئین پس وضو کرد آنحضرت وضوئی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان اسراف
و تقتیر نه بسیار آب ریخت که بسر حد اسراف کشد نه چندان کم که اعضا تر و تازه و سیراب نگردد چنانکه گفت لم یکثر و قد ابلغ بسیار نکرد در ریختن آب و تحقیق رسانید آب را بهر جا که باید رسانید
و نیکو رسانید فقام فصلی پس شروع کرد بنماز و ایستاد بنماز فقمت فتوضأت فقمت عن یساره پس برخاستم من نیز از خواب و وضو کردم پس ایستادم در نماز جانب دست چپ آنحضرت

فاخذ باذنی فادارنی عن يمينه پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا وایستاده کرد بجانب راست خود فتتامت صلوته ثلث عشرة ركعة پس تمام شد و کامل شد نماز آنحضرت سیزده رکعت
و این سیزده با وتر خواهد بود ولیکن دو رکعت سنت فجر خارج از آنست پس این مخالف نشد بحدیث عائشه که گفت رکعتان الفجر داخل آن سیزده بود و چون مقرر شده است که نماز آنحضرت در
شب مختلف بود گاهی چنان خواهد بود و گاهی چنین ومدار وقطع احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس است ثم اضطجع و بعد از گذاردن سیزده رکعت نماز شب خفتند بر پهلو
فنام پس خواب کرد حتی نفخ تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب میباشد وکان اذا نام نفخ و بود آنحضرت چون بخواب میرفت دم میکرد و آوازی هم میکرد چنانکه آن آواز شنیده میشد و
این علامت کشادگی مجرای نفس و سلامت وی از سده و صفائی قوای جسمانی است فاذنه بلال بالصلوة پس اعلام کرد او را بلال بنماز و رسیدن وقت صبح و حضور مردم و جمع شدن
ایشان در مسجد و این اعلام و تکرو دانه بلال برای اذان در وقتیکه تاخیر راه می یافت و امتدادی میشد در خواب فصلی پس برخواست آنحضرت از خواب و گذارد نماز سنت را و لم
یتوضأ و وضوی دیگر نکرد بجهة خواب از جهة عدم نقض نوم وضوی آنحضرت را چنانکه معلوم شد وکان فی دعائه و بود در دعای آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وی میخواند و عمل
اکثر مشائخ برین است و خواندن آن دعا بعد از تهجد نیز آمده است و درین حدیث نیز ممکن است حمل بر آن و آن را دعای طویل میگویند شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف
نقله است که ندیدیم ما کسی را که مواظبت نموده باشد برین دعا مگر آنکه برزده ی برکتی و نورانیتی هست و این دعا دراز است و در آخر وی این کلمات است که اللهم اجعل فی قلبی نورا عطا و پیدا
و پیدا کن در دل من نور و فی بصری نورا و بگردان در بینائی من نور و فی سمعی نورا و بگردان در شنوائی من نور و عن یمینی نورا و بگردان در جانب راست من نور و عن یساری نورا و بگردان
در جانب چپ من نور و فوقی نورا و بگردان بر زبر من نور و تحتی نورا و بگردان زیر من نور و امامی نورا و پیش من نور و خلفی نورا و پس من نور تا از شش جهت نور ایمان و یقین و
شهود در گیرد بتمامه وجود مرا نورانی بلکه فانی گرداند و اجعل لی نورا و بگردان و پیدا کن برای من نور را و پیدا کن در زبان من نور تا بر دیگران که اراده اقتباس انوار شهود و
و استفاضه اسرار وجود نمایند بزبان نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ایهام تعبیر نمایم و تابید نور وحی و الهام بی شوب شبهه اکاذیب و هم براه راست هدایت کنم و ذکر
و ذکر کرده است آن بعض وعصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری پی و گوشت و خون و موی و روی و پوست را و بعض گفته و اجعل فی عصبی نورا و لحمی نورا و دمی نورا و شعری نورا و
بشری نورا متفق علیه و فی روایة لهما ای بخاری ومسلم را این نیز زیاده آمده و اجعل فی نفسی نورا و بگردان در نفس من که عبارت است از روح حیوانی و برزخ است میان روح
وجسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت و کثافت تا بنور احکام روحانیت متصف گردد و جهة نورانیت غالب آید و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت و اعظم لی نورا و عظیم و بزرگ
گردان برای من نور او فی اخری لمسلم و در روایتی مسلم را این نیز آمده که اللهم اعطنی نورا خدایا بده مرا نور و این مجمل تمامه تفصیلات مذکوره است یعنی از نورانیت خود آنچنان
نصیب من کن که ظاهر و باطن و جسم و روح و زیر و زبر و پیش و پس و چپ و راست مرا در گیرد تا چنان شوم که گفته است شعر از درون نم بیرونی سیرون در گرفتی درون و بیرون
و چون نور اسم خاص الهی و مصدوق ذات مقدس اوست درویشی حاصل این دعا این مصراع خوانده است که ع سرتا پایم فدای سرتا پایت انه بکل شیء محیط و عنه انه رقد
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابن عباس است و ظاهر آنست که این هم در خانه میمونه است که وی خواب کرد نزد آنحضرت و آنحضرت نیز خواب کرد فاستیقظ پس بیدار شد
آنحضرت فتسوك و توضأ پس مسواک کرد و وضو ساخت وهو یقول و حال آنکه وی میگوید و میخواند این آیات را ان فی خلق السموات و الارض حتی ختم السورة تا آنکه ختم کرد
سوره را ثم قام پس برخاست و برای نماز فصلی رکعتین پس گذارد دو رکعت اطال فیهما القیام و الرکوع و السجود دراز کرد درین دو رکعت قیام را و رکوع را و سجود را ثم انصرف
فنام حتی نفخ پس برگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک ثلث مرات پس کرد مجموع آن را سه بار ست رکعات تا مجموع آن شش رکعت شد کل ذلک یستاک
و یتوضأ و یقرأ هؤلاء الآیات در هر بار از آن مسواک میکرد و وضو میساخت و میخواند این آیتها را ثم اوتر بثلث بعد از آن وتر کرد بسه رکعت رواه مسلم این حدیث دلیل
بر شرعیت وتر بسه رکعت و در بسیاری از روایات وتر بیک رکعت آمده و شافعیه مبالغه کرده اند در تزییف قول تثلیث و حال آنکه احادیث و آثار صحیحه در آن آمده و حق آنست
که ایتار بسه رکعت و رکعت واحده مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدهم و هر دو مشروع است چنانکه در باب وتر بیاید و این اختلاف در اولی و افضل است و الا خلاف نیست هیچکس را
در ایتار بثلث وعن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ها انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم اللیلة روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است و روایت کرد از آنحضرت
و از عایشه و ابی طلحه و روایت کرد از وی ابو سلمه و عطاء بن یسار و غیر ایشان مات بالکوفه سنه ثمان و سبعین که وی با خود گفت هر آینه نگاه کنم و تامل و تدبر کنم نماز آنحضرت را امشب که چگونه
میگذارد فصلی رکعتین خفیفتین پس دیدم که گذارد آنحضرت دو رکعت سبک را ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین بعد از آن بگذارد دو رکعت دراز دراز
یعنی در غایت درازی ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت و حال آنکه این دو رکعت فرود این دو رکعت بودند که پیش گذارده ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما
پس گذارد دو رکعت و آن دو رکعت فرود آن دو رکعت بودند که پیش گذارده ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما پس گذارد دو رکعت بهمین صفت که دو رکعت پیش بودند ثم صلی رکعتین
وهما دون اللتین قبلهما این پنج دوگانه شد باین ترتیب که هر دوگانه متأخر کوتاه تر از دوگانه متقدم بود ثم اوتر پس وتر خواند فذلك ثلث عشرة ركعة پس آن سیزده رکعت است
اگر دو رکعت خفیفه را داخل این نماز مدار ندپس این مبنی است بر ایتار بسه رکعت و اگر داخل ارند ایتار بر رکعت باشد و اول اظهر است زیرا که آن برای وضو است نه نماز شب
رواه مسلم و گفت مؤلف که قوله ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما اربع مرات یعنی این قول چهار بار است تا مجموع آن هشت رکعت باشد و با آن دو رکعت نخستین که در غایت طول
گذارده ده رکعت کرده و بکذا فی صحیح مسلم همچنین است در صحیح مسلم و افراده من کتاب الحمیدی و در افراد مسلم از کتاب حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده و در وی سه قسم احادیث است یکی

۲ یاران وارانند / حاصل و اهل ... / ... در ... / ... کرده ازده ... / اشارات ... / ... ۱۲

متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و دوم افراد بخاری که مخصوص است به بخاری و متفرد است وی بروایت آن سوم افراد مسلم که متفرد است مسلم بروایت آن و بخاری آنرا
روایت نکرده پس این عبارت در متن صحیح مسلم چهار بار واقع شده است و در کتاب حمیدی نیز همچنین است و موطا مالک و سنن ابی داؤد و جامع الاصول نیز همچنین است در موطا که
کتاب امام مالک است و در سنن ابی داؤد و در جامع الاصول که جمع میان صحاح سته کرده است و این کلام با این مبالغه رد است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این قول را سه بار ذکر
کرده است تا مجموع یازده رکعت گردد و بعض شراح توجیه کرده اند که طویلتین ثانیه تاکید محمول است بر شش رکعت بحذف حرف عطف و رکعتین خفیفتین خارج اند و تر یکرکعت پس مجموع با این توجیه سیزده رکعت
باشد و این توجیه تکلف است و ظاهر نیست که تکرار طویلتین برای تاکید و مبالغه در تطویل است چنانکه گفتیم و عن عائشة رضی قالت لما بدن رسول الله صلی الله علیه و سلم و ثقل هرگاه که مسن و معمر و تن دار
شد آنحضرت و گران شد بدن مبارک وی بجهة ضعف پیری کان اکثر صلوته جالسا بود بیشتر نماز شب وی یا مطلق نوافل نشسته متفق علیه انکه بدن در حدیث بتخفیف دال و ضم آن روایت کرده اند
از بدانت بمعنی فربهی و تن داری و بفتح دال و تشدید آن نیز روایت است از تبدین بمعنی کبر سن و بعض علما این روایت را مرضی تر داشته اند زیرا که در حلیه شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک
البدن نوشته اند و سمن و فربهی منافی آنست و بعض ترجیح روایت اولی نموده اند بحدیث عائشه که در روایت دیگر آمده است فلما اسن و اخذه اللحم و اخذ لحم بر وجه اعتدال منافی اعتدال خلق و
بدن نیست والله اعلم و عن عبد الله بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقرن بینهن گفت ابن مسعود بتحقیق شناخته ام من سورها را که نظیر و مثل یکدیگر اند در قدر و منزلت
و طول و قصر که نزدیکی میکرد آنحضرت میان آن سور فذکر عشرین سورة من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سوره را از اول مفصل و معنی مفصل در باب القراءت معلوم شد که
بر قول مشهور ابتدای آن از سوره حجرات است آخر اما این سور که نظائر یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند که مصحف را جمع کرده بود و بعض صحابه قرآن را موافق بعض مصالح ترتیبی داده بودند چنانکه ابی بن کعب
و عبد الله بن مسعود و میگویند که امیر المؤمنین علی رضی نیز ترتیبی داده بود بر وفق نزول که ناسخ و منسوخ از آن معلوم میشد اما بعد از آن که ثابت شده است که ترتیب قرآن بوحی است و آن نیز منزل است
جبرئیل در وقت انزال میگفت که این سوره را بعد از فلان سوره باید نهاد و این آیت را در فلان سوره در فلان موضع باید نهاد و اجماع نیز بر آن انعقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابه نوشته شد
دیگر محل خلاف و جای اشتباه نماند و اقران که آنحضرت میان نظائر میکرد این چنین میکرد که قراءت میکرد دو سوره را سورتین فی رکعة دو سوره را در یکرکعت آخرهن آخر آن بیست سوره این دو سوره بود حم
الدخان و عم یتساءلون و طیبی آن بیست سوره را ذکر کرده به ترتیبی مخالف آنچه سیوطی در اتقان ذکر کرده است والله اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن حذیفة انه رای النبی صلی الله علیه و سلم یصلی من اللیل
از حذیفه که وی دید آنحضرت را که نماز میگزارد در زمانی از شب فکان یقول پس بود آنحضرت که میگفت الله اکبر ثلثا سه بار و میگفت ذو الملکوت و الجبروت و الکبریاء و العظمة ملکوت مبالغه ملک
و جبروت مبالغه جبر است بمعنی قهر و غلبه این صیغه بمعنی مبالغه بسیار می آید مثل رحموت و رهبوت و کبریا و عظمت در معنی نزدیک هم اند و اگر یکی را بر ذات حمل کنند و دیگری را بر صفات وجهی دارد ثم استفتح پس
میخواند دعای استفتاح را و ادعیه استفتاح سابقا در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشته است فقرأ البقرة پس خواند سوره بقره را یعنی بعد از فاتحه ثم رکع پس رکوع کرد فکان رکوعه نحوا من قیامه پس بود رکوع
وی مانندی از قیام وی و تطویل یعنی چنانکه قیام را از قدر معتاد دراز کرد بتطویل قراءت رکوع را نیز از معتاد معهود تطویل داد بتکثیر ذکر و تسبیح نه آنکه حقیقة مقدار قیام و رکوع برابر بود و نزدیک بیکدیگر
بوده اند کذا قالوا و گاهی هر دو برابر نیز میبوده اند چنانکه بیانی از حدیث عوف بن مالک روایت کرده و آنرا در شرح ذکر کرده ایم والله اعلم و کان یقول فی رکوعه و بود آنحضرت که میگفت در رکوع خود
سبحان ربی العظیم و در روایات اذکار و ادعیه دیگر نیز آمده ثم رفع رأسه من الرکوع پس برداشت سر خود را از رکوع فکان قیامه نحوا من رکوعه پس بود قیام وی بعد از رکوع مانندی از رکوع وی
در تطویل بر وجهی که معلوم شد یقول میگفت در قومه لربی الحمد مر پروردگار مراست سپاس و ستایش همین اکثر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شده است ثم سجد فکان سجوده نحوا من قیامه پس سجده کرد پس بود
سجده وی مانندی از قومه او و کان یقول فی سجوده پس میگفت در سجده خود سبحان ربی الاعلی و اذکار و ادعیه نیز آمده ثم رفع رأسه من السجود و کان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجوده و بود که می نشست در
میان دو سجده مانندی از سجده خود و کان یقول رب اغفر لی رب اغفر لی مکرر و در بعضی روایات زیاده بر این کلمات دیگر نیز میگفت چنانکه در باب سجود گذشت فصلی اربع رکعات پس بگذارد چهار رکعت
قرأ فیهن خواند درین چهار رکعت این چهار سوره را البقرة و آل عمران و النساء و المائدة او الانعام شک کرده است شعبه که راوی حدیث است که در رکعت چهارم سوره مائده خوانده یا
سوره انعام رواه ابو داود و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین هر که قیام لیل کند یعنی نماز شب بگذارد بده آیه که بخواند آنها را در رکعتی
یا زیاده و ظاهر نیست که مراد غیر فاتحه است نوشته نشود آنکس از جمله غافلان یعنی همین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فایده کند که نام غفلت از عاقل آن بردارند و از غفلت
موسوم نسازند و از حضیض غفلت بر آرند و این ادنی درجات است و من قام بمائة آیة کتب من القانتین و کسیکه قیام نماید بصد آیت نوشته میشود از جمله قانتان و مطیعان و بامر الهی قیام کنندگان و نماز دراز
گذارندگان و این اوسط مراتب است و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آمده و من قام بالف آیة کتب من المقنطرین و کسیکه قیام کند بهزار آیت نوشته شود از بسیار گرد کنندگان ثواب را
و مانندهای آنها که اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن هفتاد هزار دینار است و این اعلی مقامات است و فوق آن مراتب و مقامات بسیار است رزقنا الله رواه
ابو داود و عن ابی هریرة قال کانت قراءة النبی صلی الله علیه و سلم باللیل گفت ابو هریرة بود قراءت آنحضرت در نماز شب مختلف یرفع طورا بلند میخواند گاهی و یخفض طورا و پست
میخواند گاهی هر طور که وقت اقتضا میکرد و گفته اند که اگر تنها میبود بلند میخواند و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند رواه ابو داود و عن ابن عباس قال کانت قراءة النبی صلی الله
علیه و سلم علی قدر ما یسمعه من فی الحجرة و هو فی البیت گفت ابن عباس بود قراءت آنحضرت باندازه آنکه میشنید آنرا کسیکه در صحن خانه میبود در حالیکه آنحضرت در درون خانه میبود و حجره را
تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند و بعضی از شارحان گفته اند که مراد به بیت و حجره یکیست یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه میبود میشنید و در بعض روایات آمده که چون آنحضرت
در نماز بمسجد میخواند میشنید آنکه بیرون مسجد میبود رواه ابو داود و عن ابی قتادة قال ان رسول الله و روایتست از ابی قتاده گفت بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خرج لیلة فاذا

بابی بکر یصلی بیرون آمد شبی پس ناگاه که وی ملاقی شد بابوبکر که نماز میگذارد و ہو یخفض من صوته و حال آنکه ابوبکر پست میکرد چیزی از آواز خود را و مر بعمر و ہو یصلی رافعا صوته و گذشت آنحضرت
بعمر و عمر نماز میگذارد و بلند کننده آواز خود را قال گفت ابوقتاده فلما اجتمعا عند النبی پس ہنگامیکه جمع شدند ابوبکر و عمر نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آنحضرت یا ابابکر مررت بک وانت تصلی
تخفض صوتک ای ابوبکر گذشتم بتو و تو نماز میکردی در حالیکه پست میکردی آواز خود را اسلوب پست کردن آواز نصیبت قال گفت ابوبکر قد اسمعت من ناجیت بتحقیق می شنوانیدم کسی را که مناجات
میکردم او را و راز میگفتم با وی یا رسول اللہ یعنی باری تعالی تبارک و تعالی و قال لعمر مررت بک وانت تصلی رافعا صوتک و گفت آنحضرت مر عمر را گذشتم بتو و تو نماز میکردی بلند کننده آواز
خود را ... سلیب بلند کردن آواز چه بود فقال پس گفت عمر یا رسول اللہ اوقظ الوسنان بیدار میکنم خوابناکان را که در وقت عبادت بیدار نمیشوند و
میخواہند که بیدار باشند و لیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمیگذارد که بیدار شوند و اطرد الشیطان و میرانم شیطان را تا بشنیدن قرآن بگریزد و گرد دائره وسواس نگردد و خود شیطان از
سیاست عمر میگریخت و چون قرآن بشنود گرد آن مکان نگردد و ہر یکی ازین دو برکت نیت خود را بیان کرد و ہر دو صحیح است مانند آنکه میگویند که در جائیکه کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید
گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر اوقظ الوسنان چه باشد و در تقریر ترجمه اشارتی بجواب ازین سخن کرده شده و نه که آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی خفته نبود بلکه مقصود تنبیه غافلان
و از بعض مشائخ شنیده ام که ہر که نماز میکند و سجده است او را باید آگاه کرد و ہر که نه چنین باشد نباید کرد تا در آن یکساعت مکلف نباشد و خود اہل آن زمان ہمه نماز گذار و مجد در کار بودند فقال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم یا ابابکر ارفع من صوتک شیئا بلند کن از آواز خود چیزی و این ہمه پست مخوان و قال لعمر اخفض من صوتک شیئا و گفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی را این ہدایت است
بطریق وسط و اعتدال تصرف است تغییر آنچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرفات ایشان است رواه ابوداود و روی الترمذی نحوه و عن ابی ذر قال قام رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم حتی اصبح بآیة قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی ہمین آیه را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار
فاتحه در قیام و اعاده مبطل صلوة است و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد ما شناما از حضرت شیخ پرسیدم رحمة اللہ علیہ که گاہی تکرار اہدنا الصراط تا آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد
چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مجاز آید و الآیه و آیتی که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت است ان تعذبہم فانہم عبادک و ان تغفر لہم فانک انت العزیز
الحکیم و این آیت قول عیسی است علیہ السلام در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تو اند چه جایزه دارند تقصیرات خود مستحق آنند و محل رحمت و مغفرت اند
و اگر می بخشی و می آمرزی مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسی را مجال نیست که گوید چرا کردی و حکیمی لابد در آن حکمتی و مصلحتی خواہد بود و گویا که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حال امت
خود را بدرگاه عزت عرض کرد و آمرزش خواست رواه النسائی و ابن ماجه و عن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم رکعتی الفجر فلیضطجع علی یمینه چون بگذارد یکی از شما
دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسپد بر جانب دست راست خود و شرح این گذشت و درین حدیث امر واقع شده بفعل آن و ازینجاست که بعض اہل ظواہر حکم بوجوب آن کرده اند
رواه الترمذی و ابوداود

الفصل الثالث

عن مسروق قال سألت عائشة ای العمل کان احب الی رسول اللہ گفت مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم قالت الدائم گفت عائشه محبوب ترین عملها نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عملی بود که مواظبت کند و استمرار نماید عامل بر آن و در بعض روایات آمده است که اگرچه آن
عمل قلیل بود قلت فای حین کان یقوم من اللیل گفتم پس در کدام ہنگام بر میخواست از شب قالت گفت عائشه کان یقوم اذا سمع الصارخ بود آنحضرت که بر میخواست وقتی که می شنید آواز کننده
را مراد مرغ سحر است که آواز میکند در آن وقت و گفته اند که عادت بر آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک آن و این مگر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد غالب
غرباء دو دیوی ثلث اخیر بلکه سدس اخیر میباشد متفق علیہ و عن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اللیل مصلیا الا رأیناه گفت انس نبودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت
در شب نماز گذارنده مگر آنکه میدیدیم او را نماز گذارنده و لا نشاء ان نراه نائما الا رأیناه و نبودیم ما که میخواستیم که ببینیم آنحضرت را خواب کننده یعنی در شب خواب ہم میکرد و قیام ہم مینمود
نه تمام شب بیدار میبود و نه تمام شب خواب میکرد پس ہم در خواب میدیدیم او را و ہم بیدار میدیدیم رواه النسائی و عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف از کبار تابعین است قال
گفت ان رجلا من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قلت و انا فی سفر مع رسول اللہ بیک مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم با خود و قرار دادم و حال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم و اللہ لارقبن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للصلوة بخدا سوگند ہر آئینه نظر کنم و تامل نمایم و نگاه دارم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برای نماز یعنی میخواہم که نماز تہجد
او را ببینم و تامل نمایم و محفوظ دارم حتی اری فعله تا ببینم فعل او را که چه طور میکند فصلی صلوة العشاء پس بگذارد آنحضرت نماز عشا را و ہی العتمة و آن نماز عشا که او را عتمه میخوانند احتراز
از نماز شام که او را ہم عشا میگویند و در اوایل اعراب نماز مغرب را عشا میگفتند و عشا را عتمه یعنی تاریکی بعد از ان نہی از آن واقع شد و تحقیق این معنی با تعادد باب اوقات صلوة گذشت
ثم ہجع ہویا من اللیل طویلا و بخفت آنحضرت زمان دراز از شب و ہوی بفتح ہا و کسر واو و تشدید یا زمان طویل بعض گفته اند که مخصوص است آخر شب ثم استیقظ پس بیدار شد فنظر
فی الافق پس نگاه کرد در کرانه آسمان یعنی در آسمان و در اکثر روایات فی السماء واقع شده گویا ذکر افق درین روایت بجهت آنست که ستاره ہا در افق و نزدیک آن روشن تر و تابان تر
میباشند فقال پس خواند این آیت ربنا ما خلقت ہذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد تا این آیت و در روایات دیگر ابتدا ان فی خلق السموات و الارض تا آخر سوره
ربنا انک لا تخلف المیعاد است ثم اہوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی فراشه فاستل منه سواکا پس میل کرد آنحضرت بسوی جامه خواب خود پس کشید از جامه خواب مسواک را [illegible]
کشیدن چیزی بنرمی چنانکه شمشیر از نیام ثم افرغ فی قدح من اداوة عنده ماء [illegible]
[illegible]

ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرة پس بیدار شد پس کرد چنانکه کرد اول بار و قال مثل ما قال و گفت مانند آنچه گفت اول بار از ادعیه و اذکار ففعل رسول الله پس کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث
مرات قبل الفجر سه بار پیش از فجر رواه النسائی و عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام بن مملک بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام از طبقه ثالثه است از تابعین روایت میکند انه سأل ام سلمة
زوج النبی که وی پرسید ام سلمه را که جفت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم عن قراءة النبی از قراءت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صلوته و از نماز وی که بچه کیفیت میخواند قرآن را و بچه طریق میگذارد
نماز را فقالت پس گفت ام سلمه و ما لکم و صلوته چه کار میکنید شما با نماز او و چه میپرسید از ان و کجا میتوانید کرد مانند آن و بعض شارحان گفته اند که مراد ام سلمه تحسر و تلهف است از تذکر احوال
آنحضرت بجریان ذکر وی صلی الله علیه وسلم پس نخست ذکر صلوة کرد و بیان آن نمود که اهم و اصل است پس گفت کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی بود آنحضرت که برمیخواست و نماز میکرد و بستر خواب میکرد اندازه
آنچه نماز میکرد ثم یصلی قدر ما نام پس برمیخواست و نماز میکرد اندازه آنچه خواب کرد ثم ینام قدر ما صلی پس بستر خواب میکرد اندازه آنچه نماز گذارد حتی یصبح تا آنکه صبح میکرد ثم نعتت قراءة
پس تر وصف کرد ام سلمه قراءت آنحضرت را و بیان نمود کیفیت آن را فاذا هی تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا پس ناگاه ام سلمه نعت میکند قراءتی را که مفسر است یعنی بیان کرده شده
حرفا بعد حرف جدا جدا رواه ابو داود و الترمذی و النسائی

باب ما یقول اذا قام من اللیل

ذکر و دعا از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم دائم و مستمر بود در جمیع اوقات و
احوال خصوصا در قیام لیل که افضل اوقات و احوال و محل نزول رحمت ربانی و سطوع انوار رحمانی و ظهور آثار قربت و اجابت و بروز نور حضور است

الفصل الاول

عن ابن عباس قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد قال گفت ابن عباس بود آنحضرت چون برمیخواست بعضی از شب که نماز تهجد کند و هجود و تهجد در لغت بمعنی نوم و استیقاظ هر دو آید بعد از آن
غالب آمد بر نماز بعد نوم و بعضی گویند تهجد بمعنی ترک هجود است چنانکه تأثم بمعنی ترک اثم میگویند که چون آنحضرت برای نماز تهجد برمیخواست میخواند این دعا را اللهم لک الحمد انت قیم
السموات و الارض خداوندا تراست حمد توئی برپا دارنده آسمانها و زمین و من فیهن و برپا دارنده کسانیکه در آسمان و زمین اند از ملائکه و جن و انس یعنی توئی قائم بحفظ خلق و مدبر امور
ایشان و برپا دارنده ایشان علی الدوام که اگر یکدم حصول این فیض انقطاع پذیرد همه عالم از پا در افتد. بیت گر برسد قاطعه بر قافله فیض تو بر هم فتد این سلسله و تخصیص من فیهن بعقلا
که کلمه من مفید آنست بجهت شرف و اهتمام بذکر قیومیت است مر ایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس و استبداد و تدبیر امور است و قیم و قیوم و قیام همه صیغه مبالغه اند و در روایت بهر سه لفظ
آمده و مناسبت اذکار آن در مقام قیام لیل ظاهر است و لک الحمد انت نور السموات و الارض و من فیهن و مر تراست حمد توئی روشن کننده و موجود کننده آسمان و زمین و هر کسی
که در آسمان و زمین است کنایت است از تمامه خلق و نور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود و ظاهر کرداننده غیر خود باشد و تحقیق این معنی در تفسیر آیه الله نور السموات و الارض باید جست و کاتب
حروف نیز بذکر آن در رساله مفرده توفیق یافته است و وجه ذکر نور درین مقام روشن است و لک الحمد انت ملک السموات و الارض و من فیهن و توئی پادشاه آسمان و زمین و هر که
در آسمان و زمین است و ذکر ملک نیز درینجا مناسبت است که یاد از ملک نیم شب میدهد که پادشاه پادشاهان بحکم تؤتی الملک من تشاء بگدایان کوی خود عطا میفرماید چنانکه یکی از اعاظم اولیا گفته
است بیت زانگه که یافتم خبر از ملک نیم شب صد ملک نیمروز بیکجو نمیخرم و لک الحمد انت الحق و مر تراست ستایش بجمیع کمالات و توئی موجود و ثابت و محقق بی توهم عدم و بطلان و هر چه
غیر تست در حد ذات باطل و معدوم است و حلیه ثبوت و وجود عاریت است بر وی و وعدک الحق و وعده تو که بندگان را من نصر و عون در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصا دولت
دیدار کرده حق است و نامرادان دل این بسته شاد مانند و اگر نه زحمت اغیار و محنت این دار چه جفا که بر جان این مسکینان نکنند بیت مرا امید وصال تو زنده میدارد و گرنه صد رهم
از هجر تست بیم هلاک و لقاءک حق و برگشتن بدار آخرت و پیش آمدن بدرگاه عزت و کبریای تو و دیدار تو حق است و قولک حق و کلام تو صادق و هر چه بدان خبر داده حق است
این مجمل است و تفصیلش آنست که فرمود و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق و الساعة حق اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا انقیاد میآریم و فروتنی میکنیم و احکام تشریعی وارد ترا
امتثال و تسلیم میکنیم و بک آمنت و بتو ایمان میآرم و علیک توکلت و بر تو همه کارها را میگذارم و الیک انبت و بسوی تو در ظاهر و باطن بازگشت میکنیم و توبه و انابت هر دو بمعنی
رجوع اند و مقام انابت اعلی و ارفع است و بک خاصمت و بحجت تو و قوت و نصرت تو پیکار میکنیم با اعدای دین و الیک حاکمت و بسوی تو بر میدارم امر خود را که مر تراست حکم نه غیر ترا و
میگردانم ترا قاضی و حکم میان خود و میان کسیکه مخالفت میکند مرا در دین و دنیا و محاکمه رفع امر بسوی قاضی فاغفرلی ما قدمت و ما اخرت پس بیامرز مرا گناهان که پیش فرستاده ام و پس خواهم
کرد و ما اسررت و ما اعلنت و چیزیکه پنهان کرده ام و چیزیکه آشکارا کرده ام از گناهان و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر توئی پیش کننده
و پس افگننده بهر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو و لا اله غیرک و نیست اله جز تو این تاکید و تصریح است بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوهیت در وی سبحانه تحقیق
و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال گفت عائشه بود آنحضرت چون برمیخواست بشب شروع میکرد در نماز پس میگفت اللهم رب جبرائیل
پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات و الارض ای پیدا کننده و از عدم بوجود آرنده آسمانها و زمین عالم الغیب و الشهادة ای دانای آنچه ناپیداست بر خلق و آنچه پیداست
بر ایشان انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند ایشان که اختلاف میکنند در ان اهدنی لما اختلف فیه من الحق راه نما مرا بچیزیکه اختلاف
کرده شده است در وی از حق و ثابت دار بران و زیاده کن در آن چه مقامات قرب و انوار تجلی بیحد و بی نهایت است و لهذا امر کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگفتن رب زدنی
علما باذنک بدستوری تو و بتیسیر و توفیق تو انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم بدرستیکه تو راه مینمائی هر کرا میخواهی بسوی راه راست رواه مسلم و عن عبادة بضم عین و تخفیف موحده
بن الصامت صحابه مشهور است از نقبای انصار حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را و حاضر شد بدر را و همه مشاهد را بود مرد طویل جسیم جمیل قال گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تعار
من اللیل کسیکه بیدار شود و از پهلو به پهلو گردد و غالب در انتباهی استعمال می یابد که با وی آواز است چنانچه عادت است در وقت بیدار شدن مشتق است از تعار که نام آواز

شروع است فقال پس بگوید در وقت بیدار شدن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله ثم قال اللهم اغفر لی او قال ثم دعا شک راوی است که آنحضرت خصوص اینکه دعا که اللهم اغفر لی است فرموده یا مطلق دعا فرمود هر کسی که هرچه خواهد استجیب له قبول
کرده میشود از آنکس این دعا و بعضی از علما گفته اند که این دعا را که درین وقت بکند در سهم الکلیس مستجاب چنانچه کسی در کیسه خود درهم دارد هر وقت که میخواهد طلبیده است همچنین این دعا
اجابت وی مهیا و قریب است فان توضأ وصلی قبلت صلوته این دعا خود بالفعل باستجابت رسیده پس از آن اگر وضو سازد و نماز کند قبول کرده میشود نماز وی رواه البخاری الفصل
الثانی عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ من اللیل قال گفت عائشه بود آنحضرت چون بیدار میشد از شب میگفت لا اله الا انت سبحانک اللهم وبحمدک
بپاکی یاد میکنم ترا و تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق است بجناب قدس تو ای خداوند تنزیه میکنم ترا ملابس بحمد و ثنای تو استغفرک لذنبی طلب آمرزش میکنم ترا مر گناهان خود را واسئلک
رحمتک و سؤال میکنم ترا رحمت خاص ترا اللهم زدنی علما خداوندا زیاده کن مرا علم را که مراتب آن را نهایت نیست و خود چون صفات و افعال الهی را نهایتی نیست و تجلیات
وی تعالی غیر متناهی علم بنده که دائم در ترقیات است همیشه در زیادتی خواهد بود ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و مائل مگردان دل مرا از اسلام بکفر و از طاعت بمعصیت و از حق بباطل پس
از آنکه راه نمودی مرا بدان وهب لی من لدنک رحمة و ببخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود رحمتی عظیم انک انت الوهاب بدرستیکه تو بخشنده کاملی که مواهب ترا پایان نیست
و از حد و عد بیرون است رواه ابو داود وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر نیست هیچ مسلمانی که شب گذارد و بیتوته کند بر ذکری از اذکار طاهرا
در حالتی که پاک است یعنی با وضو است کذا قالوا فیتعار من اللیل پس بیدار گردد در جزوی از شب فیسأل الله خیرا پس سوال کند خدا را نیکی را الا اعطاه الله ایاه مگر آنکه بدهد او را
خدای تعالی آن نیکی را رواه احمد و ابو داود وعن شریق بفتح شین معجمه و کسر را و بقاف الهوزنی بفتح ها و سکون واو و فتح زای از تابعین است روایت میکند از عائشه قال دخلت علی
عائشة گفت در آمدم بر عائشه فسألتها بم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفتتح اذا هب من اللیل پس پرسیدم او را که چه چیز بود آنحضرت که آغاز میکرد وقتیکه بیدار میشد از شب
فقالت سألتنی عن شیء ما سألنی عنه احد قبلک پس گفت عائشه پرسیدی تو مرا از چیزیکه نپرسید مرا از آن چیز هیچ یکی پیش از تو کان اذا هب من اللیل کبر عشرا بود آنحضرت چون بیدار میشد
از شب الله اکبر میگفت ده بار وحمد الله عشرا والحمد لله میگفت ده بار وقال سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا و میگفت استغفر الله ده بار
وهلل الله عشرا و میگفت لا اله الا الله ده بار ثم قال پس میگفت اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة خداوندا من پناه میجویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت عشرا ده بار
ثم یفتتح الصلوة پس آغاز میکرد نماز را و این ورد را مشتمل است بر هفت چیز میگویند بر طبق مسبعات عشر که نام ورد مشهور است آنجا ده چیز است که هر یک را هفت بار بخوانند و اینجا هفت
چیز است که هر یک را ده بار میگویند رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول بود آنحضرت وقتیکه برمیخاست
از شب تکبیر میگفت پس میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک بزرگ است نام تو وتعالی جدک و بلند است بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو ولا اله غیرک و نیست خدای جز تو
ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه از وسوسه وی ونفخه و کبر وی که می اندازد آدمی را در آن و بر باد میسازد ونفثه و دمیدن وی مراد
بدان شعر مذموم است یا سحر رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و زاد ابو داود بعد قوله غیرک و زیاده کرده است ابو داود بعد از قول وی لا اله غیرک این را که ثم یقول پس
میگفت لا اله الا الله ثلثا سه بار وفی آخر الحدیث و زیاده کرده است در آخر حدیث این کلمه را که ثم یقرأ پس میخواند یعنی فاتحة الکتاب و شروع میکرد در قرأت وعن ربیعة
بن کعب الاسلمی روایت است از ربیعه اسلمی که از اصحاب صفه بود و از قدمای صحابه بود و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر قال کنت ابیت عند حجرة النبی گفت بیتوته میکردم من نزد
حجره پیغمبر صلی الله علیه وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل پس بودم من که میشنیدم آنحضرت را چون قیام لیل میکرد یقول میگفت سبحان رب العالمین پاکی پروردگار جهانیان الهوی
میگفت این کلمه را زمان طویل بفتح یا و کسر واو و تشدید یا ثم یقول پس میگفت سبحان الله وبحمده الهوی زمانی طویل رواه النسائی وللترمذی نحوه وقال هذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل تحریض در لغت برغلانیدن و گرم کردن کسی را بر چیزی و معنی تحریض بر قیام لیل ترغیب و ترهیب کردن و بیان کردن فضائل عمل بدان و
نقائص ترک آنست و فضایل قیام لیل بسیار است و عمده آن نزول رحمت حق بر عباد و تقریب ایشان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطای سوال و مغفرت ذنوب و تحقیق وعده
کرده است وی جل و علا حبیب خود را بتهجد بر انگیختن وی صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و لابد تابعان او را نیز پرتوی از آن مقام و نورانیت نصیب باشد مشایخ گفته اند که درین
دنیا که نمونه لذت بهشت و لذتی و آرامی است که در وقت سحر بجهت تملق در مناجات حاصل میگردد و شعر رو بر در دل نشین کان دلبر خوش گاهی وقت سحری آید یا نیم شبی باشد الفصل
الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعقد الشیطان علی قافیة رأس احدکم اذا هو نام ثلث عقد می بندد شیطان بر قفای سر یکی از شما وقتی که خواب میکند سه گره چنانکه
ساحران می بندند کسی را که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت است یا مجاز است و تصویر و تمثیل است زیرا که هر که میخواهد که کسی را محکم ببندد سه بندی می بندد تا نجنبد
و نگریزد مگر بعد از گشادن آن بندها مقصود درست گردانیدن شیطان است خواب را بر نائم و آراستن وی آرام و راحت را بر وی و تنگ گردانیدن مجال حرکت بر وی یضرب
علی کل عقدة میزند بر هر گره یعنی می اندازد در دل نائم علیک لیل طویل بر تو شب دراز است فارقد پس خواب کن فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شود پس ذکر کند
خدا را میکشاید یک گره فان توضأ انحلت عقدة پس اگر وضو کند میکشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در هر دو جا بلفظ جمع است یعنی میکشاید همه گرههای وی فاصبح نشیطا طیب
النفس پس صبح میکند شادمان پاکیزه نفس والا اصبح خبیث النفس کسلان و اگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل متفق علیه وعن المغیرة قال قام النبی صلی الله

علیه وسلم حتی تورمت قدماه روایت میکند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است گفت ایستاد آنحضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وی فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما
تقدم من ذنبک وما تاخر پس گفته شد مر آنحضرت را برای چه میکنی این همه ریاضت و میکشی این همه تعب وعنا و حال آنکه آمرزیده شده است برای تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته و آنچه پس
قال افلا اکون عبدا شکورا گفت اگر گناهان همه بخشیده باشند آیا پس نباشم من بنده شکر گوینده بر نعمتهای حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب است وتحقیق این معنی در موضع دیگر کرده
شده است متفق علیه وعن ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل گفت ابن مسعود ذکر کرده شد نزد آنحضرت مردی فقیل ما زال نائما حتی اصبح پس گفته شد مستمر ماند آن مرد خواب
کننده تا آنکه صبح کرد ما قام الی الصلوة نایستاد برای نماز شب قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه گفت آنحضرت آن مردیست که شاشه کرد شیطان در گوش او او قال فی اذنیه
شک راوی است که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وی متفق علیه بدانکه علم بحقیقت آن موکول است بعلم شارع و ممکن است حمل آن بر ظاهر زیرا که ثابت کرده شده است
اکل و شرب وقی و ضراط و مانند آن بشیطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نیز و گاهی تاویل میکنند بتاویلات مناسبه پس بعض میگویند که این مثلی است که زده است آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برای غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وی آواز موذن را و تشبیه داد بحال کسیکه افتاده است بول در گوش او پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته حس او و بعض
گفته اند که مراد آنست که پر کرده است شیطان گوش او را بکلام باطل و باحادیث لغو حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وی از استماع دعوت حق و این دو وجه ناظر در آن است
که برای نماز صبح نیز بر نخواسته و اذان نشنیده و ظاهر آنست که مراد نماز شب باشد والله اعلم پس این کنایت است از استخفاف و اهانت زیرا که عادتست که هر که استخفاف کند
چیزی را بول کند بر وی و بعض گفته اند که کنایت است از ضرب نوم در وجود وی و تخصیص اذن بجهت بودن اوست خانه انتباه والله اعلم وعن ام سلمة قالت استیقظ رسول الله گفت
ام سلمه بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیلة فزعا یک شب ترسان یقول در حالتیکه میگوید بطریق تعجب از عظمت قدرت حق و کبریائی او سبحان الله ماذا انزل اللیلة من الخزائن یا ای
را چه چیزها فرو فرستاده شد امشب از خزائن رحمت و ماذا انزل من الفتن و چه چیزها فرو فرستاده شد از فتنها و عذابها من یوقظ صواحب الحجرات کیست که بیدار کند زنان را که صاحب
حجرها اند یرید ازواجه مراد میدارد آنحضرت بصواحب حجرات ازواج مطهره خود را لکی یصلین تا نماز گذارند رب کاسیة فی الدنیا عاریة فی الاخرة بسا زنان یا نفس صاحب کسوت پوشنده
یا پوشانیده انواع حلی و حلل یا برهنه در آخرت کسوت پوشانیدن کسی را جامه پس کاسیة اینجا بمعنی لابسه باشد بصیغه نسبت بقرینه عاریت یا محمول بر معنی خود لقصد مبالغه یعنی هند دنیا دیگر
ان را می پوشانید و در آخرت خود برهنه است رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک و تعالی کل لیلة الی السماء الدنیا فرود می آید پروردگار
ما یعنی رحمت خاص و فضل مخصوص وی هر شب تا بسمائیکه فرود تر و پایان تر است از آسمانها و نزد محققین نزول صفتی است از صفات الهی مثل ید و استوا و جز آن از متشابهات که ایمان بدان باید
آورد و از کیفیت آن ابتدا دعنی تجلی میکند وی تعالی باین صفت در وقت سحر حین یبقی ثلث اللیل الاخر هنگامیکه باقی میماند سیوم حصه شب که آخر است یعنی وقت سحر یقول میگوید وی
سبحانه من یدعونی فاستجیب له کیست که دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را من یسألنی فاعطیه کیست که درخواست کند و بطلبد از من تا بدهم آنچه میخواهد و میطلبد بدانکه دعا خواندن است
چنانچه بنده گوید یارب و در برابر وی اجابت و قبول است چنانکه گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن است و در برابر آن اعطای مطلوب است چنانچه در وصف اسم اعظم واقع
شده است که چون دعا کرده شود بوی اجابت کرده میشود و چون سوال کرده شود داده میشود و گاهی دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع میشوند من یستغفرنی فاغفر له کیست که آمرزش خواهد
از من پس بیامرزم او را متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این زیادت آمده است ثم یبسط یدیه پس فراخ میکند پروردگار تعالی هر دو دست خود را و یقول من یقرض
غیر عدوم ولا ظلوم و میگوید وی تعالی کیست که قرض دهد کسی را که نه فقیر است که مال ندارد تا از ادای قرض ادا کند و نه ظلم کننده که با وجود غنا و مال ظلم کند و حق کسی ندهد یعنی از ادای قرض
همین دو چیز است یا فقر یا ظلم و وی تعالی از هر دو منزه است حتی ینفجر الفجر حق تعالی اینها را بزبان لطف و کرم میگوید تا میکشاید فجر و میدر آید وقت صبح وعن جابر قال سمعت النبی صلی الله
علیه وسلم یقول ان فی اللیل لساعة لا یوافقها رجل مسلم یسأل الله خیرا من امر الدنیا والاخرة الا اعطاه ایاه گفت جابر بن عبدالله شنیدم آنحضرت را که میگفت بدرستیکه در شب ساعتی
و زمانی لطیف است که موافق نمیافتد و در نمییابد آنرا مردی مسلمان در حالیکه سوال میکند خدا را نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکه میدهد وی تعالی مر او را آن نیکی را و ذلک کل لیلة
و این ساعت و زمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه و مانند آن مانند آنکه آن ساعت متعین است یا مبهم بعض میگویند که مبهم است مثل شب قدر و ساعت جمعه و در بعض
روایات آمده است که آن ساعت میانه شب است رواه مسلم وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الصلوة الی الله تعالی صلوة داود دوست داشته شده ترین
نمازها بسوی خدا نماز داود پیغمبر است علیه السلام و احب الصیام الی الله تعالی صیام داود و دوست داشته ترین روزها بسوی خدا روزه داود پیغمبر است کان ینام نصف اللیل
بود داود که خواب میکرد سه دانگ شب و یقوم ثلثه و برمیخواست و نماز میکرد دو دانگ شب و ینام سدسه و باز خواب میکرد یک دانگ تمام شب وی علیه السلام مقسوم بود
باین قسمت که اول شب تا نیم شب خواب میکرد و ثلث شب نماز میکرد و سدس اخیر باز خواب میکرد پس دو حصه شب خواب میکرد و یک حصه نماز و یصوم یوما و روزه میداشت
داود یکروز و یفطر یوما و روزه میکشاد روز دیگر متفق علیه مشکل در اینجا آنست که عمل سید انبیا صلی الله علیه وسلم دائم نه برین وجه بود پس احب الی الله چون باشد و آنحضرت ترک
احب چون کند جوابش آنکه احبیت فعل مذکور از بعض وجوه است نه بجمیع وجوه از جهت بودن او اقرب باعتدال حفظ صحت مزاج و بجهت آنچه در نوم سدس اخیر است از دفع کلفت
و ملال و عدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون و شکستگی آن و این در نماز است و وجه احبیت صوم داود در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و فعل سید انبیا علیه من الصلوة افضلها
واکملها بر مقتضای اوقات و احوال بر اطوار مختلفه بود و متضمن حکم و مصالح لا یعد ولا یحصی که راجع بنفس کریم وی و امت مرحومه وی بود از اقویا و ضعفا فهم و بالله التوفیق وعن عائشة

رضی الله عنها

تعالی عنها قالت کان تعنی عائشه بود یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخره خواب میکرد آنحضرت اول شب و زنده میداشت آخر شب را یعنی بیدار میبود و دروی و از بیداری تعبیر
بزندگانی شب میکنند زیرا که حیات زمان در عبادت کردنست در روی و زمانی که در روی عبادتی واقع نشود گویا مرده است یا مراد زنده گردانیدن نفس است در شب به بیداری و عبادت چه
خواب در حکم مرگست چنانکه گفته اند النوم اخ الموت و هر دو معنی در لفظ احیاء اللیل گفته اند و معنی اول ظاهرتر است و لفظ حدیث نیز ظاهر در آنست فافهم و بدانکه بیان نکرد که چه مقدار از
اول شب خواب میکرد و از آخر شب بیدار میبود و ظاهر در مناصفه است و گفته اند که شب تمام آنحضرت بخواب میگذشت و نیم بنماز اگرچه خواب و بیداری گاه گاه متفاوت میبود والله اعلم
ثم ان کانت له حاجة الی اهله قضی حاجته پس اگر میبود مر آنحضرت را حاجتی بسوی زنان خود میپرداخت حاجت خود را ثم ینام پس بخواب میکرد بی آنکه غسل کند لیکن وضو میکرد که آن طهارت
نوم است فان کان عند النداء الاول جنبا پس اگر میبود نزدیک بانگ نخستین جنب بر تقدیر اشتغال بقضای حاجت وثب فافاض علیه الماء بر میجست پس میریخت بر بدن مبارک خود آب
و مراد بندای اول اذانست و اولیت یا بنسبت اقامت است یا بنسبت ایذان و اعلام که مؤذن بر در آنحضرت آمده هم میکرد وان لم یکن جنبا توضأ للصلوة ثم صلی رکعتین
و اگر نمیبود جنب وضو میکرد برای نماز پس میگذارد دو رکعت سنت فجر متفق علیه الفصل الثانی عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام اللیل بر شما باد برخواستن شب
برای نماز فانه داب الصالحین قبلکم پس بدرستیکه قیام لیل عادت و کار نیکوکاران است که پیش از شما بوده اند وهو قربة لکم الی ربکم و قیام لیل سبب نزدیکی است مر شما را بسوی پروردگار
شما ومکفرة للسیئات و سبب پوشیدن است مر بدیها را المکفرة بفتح میم و سکون کاف و فتح فا بمعنی ستر کفارت گناهان که میگویند هم باین معنی است ومنهاة بفتح میم و سکون نون عن الاثم
و بازدارنده است از گناهان و حسنات همه کفارات سیئات اند و صلوة مطلق ناهی است از فحشاء و منکر و صلوة لیل تهجد بزیادت فضلی که دارد اتم و اکمل است در آن رواه الترمذی وعن ابی سعید
الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم سه کس اند که میخندد خدای تعالی برای ایشان کنایه است از رضا و لطف و اقبال بروح و رحمت و اطلاق ضحک و اسناد آن
بحضرت رب العزة در احادیث آمده است و از جمله متشابهات است الرجل اذا قام باللیل یصلی یکی از آن سه کس مرد چون برخیزد برای نماز شب والقوم اذا صفوا فی الصلوة و دوم قوم
چون صف ببندند در نماز و متوجه شوند و روی آرند بجناب قرب وی تعالی والقوم اذا صفوا فی قتال العدو و سوم قوم چون صف بندند در کشتن دشمنان دین و همت بندند بر نثار کردن
روح بمحبت مولی تعالی و اعلای دین وی رواه فی شرح السنة وعن عمرو بن عبسة نفحات قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون الرب من العبد فی جوف اللیل الآخر نزدیکترین بودن
پروردگار تعالی از بنده در میان شب است در جانب آخر که بعد از نیم شب است و این قرب اتم و اکمل است از قربی که اشارتست بسوی قول وی صلی الله علیه وسلم اقرب ما یکون
العبد من ربه وهو ساجد نزدیکتر بودن بنده از پروردگار وقتی است که بنده ساجد است آنجا بنده تقرب میجوید بسجده و اینجا پروردگار تعالی و تقدس نزول میکند برحمت و قرب بسوی بنده
و صلوة لیل جامع قربین است فان استطعت ان تکون ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن فرمود آنحضرت پس اگر میتوانی که باشی تو ای عمرو بن عبسه از آنکسانیکه یاد میکنند خدای را در آن ساعت
و شاهد حضور مولی و نزول قرب او را پس باش تو از آن کسان و عمرو بن عبسه از مقربان حضرت و محبوبان درگاه است در ابتدای ظهور نور نبوت که آنحضرت در مکه بود و وی در وطن خود
بود و در دل وی بیکباره نور توحید و کراهت بت پرستی و شرک انداختند پس شنید که در مکه مردی پیدا شده است که مردم را بتوحید میخواند و از عبادت اصنام منع میکند بمکه آمد و خبر آنحضرت
پرسید آنحضرت در آنوقت بحکم الهی تعالی از نظرهای اعدای دین مختفی بود پرسید که در میان شما کسی پیدا شده است که از راه و روش شما برآمده بدین دیگر میخواند گفتند بلی دیوانه ایست که طریق
آبا و اجداد گذاشته رسمی نو در میان آورده است شعر دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند گفت او را کجا توان یافت گفتند نیم شبی باشد که برآید و گرد این خانه
بگردد عمرو بن عبسه نیم شبی برآمد و در استار کعبه پنهان شد ناگاه مردی را دید که پیدا شد مردی و چه مردی که همه مردان خاک آستان او بینه که لا اله الا الله لا اله الا الله میگوید و گرد خانه میگردد
عمرو بن عبسه برآمد و سلام کرد و پرسید که چه کسی تو و دین تو چیست آنحضرت گفت که من رسول خدا ام و دین من لا اله الا الله است عمرو بن عبسه گفت من نیز این دین را دوست میدارم
پس کاین آوردوی بسوم یا چهارم است در دین پس آنحضرت او را وداع کرد و گفت پروردگار من با من وعده کرده است چون آن وعده را بسر بر ذر ما بیا پس عمرو بن عبسه بمدینه آمد
صحبت داشت و بکمال رسید و ورود این حدیث درینوقت است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله رجلا
قام من اللیل فصلی وایقظ امرأته رحمت کند خدای تعالی بنده را که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد زن خود را فصلت پس نماز گذارد آن زن نیز فان ابت نضح فی وجهها الماء
پس اگر کاهلی کند و سر باز زند زن از برخواستن پاشید در روی وی آب رحم الله امرأة قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء رحمت کند خدای تعالی زنی را
که برخواست بنماز شب پس گذارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گذارد آن مرد نماز پس اگر ابا آورد مرد بپاشید آن زن در روی وی آب یعنی مرد و زن باید که ممد و معاون یکدیگر باشند
بر طاعت و عبادت همچنین هر جا که یاران و رفیقان اند رواه ابو داود والنسائی وعن ابی امامة قال قیل گفت گفته شد یا رسول الله ای الدعاء اسمع کدام دعا مسموع تر است بسمع اجابت و قبول
قال جوف اللیل الآخر فرمود آنحضرت دعائی که درون شب کنند جانب آخر یا تقدیر کلام آنست که پرسیده شد کدام وقت مستجاب تر است دعا در وی گفت وقت درون شب ودبر الصلوات المکتوبات
و پس نمازهای فرض شامل است دعا را در آخر تشهد و آخر نماز متصل یا بعد از ذکر و دعای که ماثور است و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوة گذشته است رواه الترمذی وعن ابی
مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی الجنة غرفا یری ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها بدرستیکه در بهشت غرفها است که دیده میشود آنچه بیرون آنهاست از درون
آنها و دیده میشود آنچه درون آنهاست از بیرون آنها از غایت صفا و لطافت و غرف بضم غین معجمه و فتح را جمع غرفه بضم غین و سکون را منزل رفیع و خانه بالای خانه اعدها الله
لمن الان الکلام مهیا و آماده ساخته است آنها را خدای تعالی برای کسیکه نرم گوید سخن را و درشتی نکند و با مردم بخوی نیک زندگانی کند واطعم الطعام و بخوراند طعام را و غمخواری

کنند کہ مسکان و صالحان اند و تابع الصیام و پیاپی دارد روزہ را و امراد کثرت صیام است نہ دوام آن و صلی باللیل و الناس نیام و نماز بگذارد در شب و حال آنکہ مردم در خواب باشند کہ این وقت
قرب است بصدق عبودیت و اخلاص عمل شایستہ است باجتماع صفت تواضع و جود و عبادت بیت شرف مرد بجود است و کرامت بسجود و ہر کہ این ہر دو ندارد دعائش بہ زحمود
رزقنا اللہ تعالیٰ رواہ البیہقی فی شعب الایمان و روی الترمذی عن علی رضی اللہ عنہ نحوہ و فی روایتہ و در روایت ترمذی بجای لمن الان الکلام لمن طاب الکلام آمدہ و مراد از
طیب کلام ولین کلام نیکیست الفصل الثالث عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت است از عبد اللہ بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت یا عبد اللہ
لا تکن مثل فلان مباش مانند فلان نام شخصی را برده باشد و شیخ در مقدمہ فتح الباری میگوید کہ واقف نشدم بر نام آن فلان شخص و در ہیچ یکی از طرق این حدیث کان یقوم من اللیل فترک قیام
اللیل بود کہ برمیخواست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخواستن شب را مقصود تنبیہ عبد اللہ بن عمرو است بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط در آن کہ مورث ملالت
و سامت گشتہ منجر بترک آن گردد چنانچہ از قصہ وی رضی اللہ عنہ معلوم شدہ است کہ تمام شب قیام مینمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش از آن منع میکرد و پس پیش آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم آورد و پس حضرت او را منع کرد چنانکہ در احادیث آمدہ است فافہم متفق علیہ و عن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کان لداؤد علیہ السلام
من اللیل ساعۃ یوقظ فیہا اہلہ گفت شنیدم آنحضرت را کہ میگفت بود مر داؤد پیغمبر را از شب ساعتی کہ بیدار میکرد در آن ساعت اہل و عیال خود را یقول میگفت داؤد علیہ السلام یا آل
داؤد قوموا فصلوا ای خیزید پس نماز کنید فان ہذہ ساعۃ یستجیب اللہ عز و جل فیہا الدعاء زیرا کہ بدرستیکہ این ساعتی است کہ قبول میکند خدای تعالیٰ در وی دعا را الا لساحر او عشار گر ساحر
را و عشر ستانندہ را از اموال مردم و این عشار آن بود کہ ظلما بستانند و بناحق اموال و اشیای مردم را میربایند و در حدیث شب نیمہ شعبان نیز واقع شدہ است کہ ہمہ را درین شب
آمرزند الا عشار و مدمن خمر و عاق والدین و مسبل ازار رواہ احمد و عن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول گفت ابوہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت افضل الصلوٰۃ
بعد المفروضۃ صلوٰۃ فی جوف اللیل افزون ترین نماز در ثواب نماز است در درون شب این باعتبار زمان سنت و نماز در خانہ افضل است باعتبار مکان سید الطائفہ جنید بغدادی
رضی اللہ عنہ را بعد از رفتن وی از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند چہ کرد پروردگار تعالیٰ با تو گفت طاحت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات صلینا ہا فی جوف
اللیل سرگردان شد و رفت آن ہمہ عبارتہا و سخنہا کہ در حقائق و معارف میگفتیم و فانی شد آن اشارتہا کہ میکردیم و سود نکرد ما را جز آن رکعت چند کہ میان شب میکردیم ترغیب کرد مر
طالبان را باہتمام و جد بعبادت و ریاضت و عدم اغترار و اعتبار بر طامات و ترہات صوفیہ بلبیت کار کن کار بگذار از گفتار کاندرین راہ کار دارد کار رواہ احمد و عنہ قال جاء
رجل الی النبی و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت آمد مردی نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق پس گفت آمد کہ فلان شخص نماز میکند بشب چون صبح میکند دزدی
میکند فقال انہ سینہاہ ما تقول پس گفت آنحضرت بدرستیکہ زود باشد کہ باز دارد او را از دزدی آنچہ میگوئی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق توبہ و سرایت نورانیت و برکت نماز در
وی چنانچہ در قرآن مجید میفرماید ان الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر رواہ احمد والبیہقی فی شعب الایمان و عن ابی ہریرۃ و ابی سعید قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ایقظ الرجل اہلہ من
اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا ابوہریرہ و ابوسعید ہر دو روایت میکنند کہ گفت آنحضرت چون بیدار کرد مرد زن خود را پارۂ از شب پس بگذارند دو رکعت ہر دو یا و صلی شک
راویست کہ فصلیا گفت بلفظ تثنیہ یا فصلی گفت بلفظ افراد و مراد بہر واحد است کتبا فی الذاکرین والذاکرات نوشتہ میشوند ہر دو در ذکر گویندگان ہر دو در مردان ذکر گویندہ و زنان
ذکر گویندہ کہ مداومت دارند و مبالغہ مینمایند در ذکر از جہت خصوصیت فضیلت قیام و ایقاظ رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اشراف
امتی حملۃ القرآن بزرگ قدران امت من برداران کان قرآن اند یعنی حافظان آن و عمل کنندگان بدان و بشب خوانندگان آن در نماز و غیر نماز چنانکہ فرمود و اصحاب اللیل آنہا یکہ ملازم
مداوم اند بر بیداری شب و نماز کردن و قرآن خواندن در وی رواہ البیہقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر ان اباہ عمر الخطاب رضی اللہ عنہما کان یصلی من اللیل ما شاء اللہ روایت
از ابن عمر کہ پدر وی عمر بن الخطاب میگذارد نماز شب آنچہ خواستہ بود خدا از مقدار شب و عدد رکعات حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ اہلہ للصلوٰۃ تا آنکہ چون میشد آخر شب بیدار
میکرد اہل خود را برای نماز شب یقول لہم الصلوٰۃ میگفت عمر مر اہل خود را وقت نماز است بگذارید نماز را ثم تیلو ہذہ الآیۃ پس تلاوت میکرد عمر این آیت را وأمر اہلک بالصلوٰۃ و
اصطبر علیہا و امر کن اہل خود را بنماز و مبالغہ کن در صبر کردن بر نماز لا نسألک رزقا طلب نمیکنیم ما کہ پروردگاریم از تو رزق را برای خود تعالیٰ شانہ یا سوال نمیکنیم کہ در طلب رزق و وجہ معیشت
سعی کنی و تعب نمائی چنانکہ باز دارد ترا از نماز نحن نرزقک والعاقبۃ للتقوی ما روزی میرسانیم ترا و عاقبت کار و خوبی آن مر متقیان راست رواہ مالک باب القصد فی العمل
قصد و اقتصاد توسط میان طرفین افراط و تفریط و فی الصراح قصد و اقتصاد میانہ رفتن و در ہر چیزی فلان قصد و اقتصاد میکند در انفاق یعنی نہ اسراف مینماید و نہ تقتیر و قصد در
عمل محمود است بجہت آنکہ موجب دوام او ہست و اسلم است از عروض ملال کہ مفضی بترک گردد و داخل است در ادای حق نفس و اہل و عیال چنانکہ در احادیث آمدہ است الفصل
الاول عن انس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفطر من الشہر حتی یظن انہ لا یصوم منہ شیئا بود آنحضرت کہ گاہی افطار میکرد و روزہ نمیداشت از ماہ تا آنکہ گمان بردہ میشد کہ وی
روزہ نخواہد داشت از آن ماہ چیزی را از بس کہ افطار میکرد و یصوم حتی یظن انہ لا یفطر منہ شیئا و گاہی روزہ میداشت تا آنکہ گمان بردہ میشد کہ وی افطار نخواہد کرد از
چیزی را از بس کہ روزہ داشت یعنی نبود کہ ہمیشہ روزہ دار باشد و افراط کند و نہ آنکہ دایم افطار کند تا تفریط لازم آید از ہر ماہ گاہی روزہ میداشت و گاہی افطار میکرد
و یظن بضم مثناۃ تحتانیہ و فتح ز است چنانکہ ترجمہ کردیم و در اکثر روایات بفتح نون و بضم ظا نیز روایت است یعنی کان میبردیم ما و کان لا تشاء ان تراہ من اللیل مصلیا الا رأیتہ و بود
آنحضرت با این حال کہ نمیخواستی تو ای مخاطب کہ بہ بینی تو او را از شب نماز گذارندہ مگر آنکہ میدیدی نماز گذارندہ و لا نائما الا رأیتہ و نمیخواستی تو کہ بہ بینی او را خواب کنندہ

دائم

مگر آنکه میدیدی خواب کننده یعنی در شب هم نماز میکرد و خواب هم میکرد نه تمام شب نماز میگذارد و نه تمام شب خواب میکرد پس بود عمل آنحضرت قصد نه افراط و نه تفریط چنانکه در باب قیام اللیل
گذشت رواه البخاری وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احب الاعمال الی الله ادومها وان قل فرمود دوست داشته شده ترین عملها بسوی خدای تعالی همیشه ترین آنها بود
اگرچه کم میبود و چه عمل قلیل که دائم باشد موثرتر و کارگرتر افتد از عمل کثیر که گاه گاه بود بر مثال قطره قطره از آب که دائم چکید رخنه کند بخلاف آب بسیار که گاه گاه بریزد متفق علیه وعنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خذوا من الاعمال ما تطیقون و هم از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت گفت آنحضرت بگیرید از عملها چیزیرا که طاقت دارید و آسان باشد بر شما
تا دائم باشد و دائم گردد بدوام آن ثواب آن فان الله لا یمل حتی تملوا بدرستیکه خدای تعالی ملول نمیگردد از ثواب دادن و قطع نمیکند ثواب تا آنکه شما ملول گردید از عمل و قطع کنید عمل را
و ملال استثقال شیء و نفور نفس از وی بعد از محبت و میل بدان و بفارسی ستوه آمدن و یمل بفتح تحتیه و تملوا بفتح فوقیه و میم در هر دو مفتوح است متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیصل احدکم نشاطه باید که نماز بگذارد یکی از شما تا مدت خوش داشتن آن و ذوق گرفتن بدان و نشاط بفتح نون شادمانی نمودن و اذا فتر بفتح تا فلیقعد و چون سست گردد و
مانده شود پس باید که بنشیند و ترک دهد نماز را و در امر بقعود نه اضطجاع ایمائی است بآن که باید منتظر نشیند شاید که شوق و نشاط باز حادث گردد و باعث عمل پیدا آید و تمام فارغ شده نخسپد
بدانکه در تنشیط و ترغیب نفس بعمل و ترک آن نزد کسل و ملال احادیث بسیار واقع شده و گرانی عمل بر نفس مر آنرا سبب ترک عمل و نقصان آن گردد ولیکن طالب را باید که کوشش کند و نفس را بر
کثرت عمل معتاد گرداند و بمشقت و ریاضت خو گیرد و مانند ارباب کسل و استراحت نباشد که باندک عمل فی الحال مانده شوند و بگذارند و بسا باشد که باعتیاد صد رکعت نماز و ده جزو از
قرآن در زمان قلیل آسان شود و نشاط افزا گردد و بعد از آنکه ده رکعت گذاردن و یک جزو خواندن گران مینمود و ملالت می افزود و بالله التوفیق متفق علیه وعن عائشة رض قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم وهو یصلی فلیرقد چون خواب کند و پینکی زند یکی از شما در حالیکه نماز میکند پس باید که بخواب رود یعنی سبک کند نماز را و تمام کرده حتی یذهب
عنه النوم تا آنکه برود از وی خواب و نعاس بضم نون گرانی خواب و اول آن و آنرا وسن بحرکات و سنه بکسر نیز گویند قوله تعالی لا تاخذه سنة ولا نوم و آن بادی لطیفی است که از جانب دماغ می آید
و چشم را میپوشاند و بدل نمیرسد و چون بدل رسد آنرا نوم گویند و رقود و رقاد بضم بمعنی نوم است و اگر برخیزد و کاری کند که دفع خواب کند نیز میشود مگر آنکه نوم غالب باشد و دفع آن
بدماغ زیان کند و موجب ثقل بدن گردد و این باختلاف اوقات و احوال معلوم میگردد فان احدکم اذا صلی وهو ناعس پس بدرستیکه یکی از شما چون بگذارد نماز در حال آنکه وی نعاس
کننده است لا یدری لعله یستغفر فیسب نفسه در نمی یابد که چه میکند و چه میگوید از افعال و اقوال نماز شاید که وی استغفار رود دعا کند پس غلط کند و بغلط دشنام کند نفس خود را و بجای اللهم
اغفرلی یا اللهم ارحمنی اللهم عذبنی و العنی مثلا بر زبان آورد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدین یسر بدرستیکه دین مسلمانی مبنی بر آسانی است پس سخت
نگیرید آنرا بر نفوس خود بر طریقه رهبانیت ولن یشاد بضم یا و تشدید دال الدین احد الا غلبه و سخت نگیرد دین را هیچ یکی و قصد غلبه نکند بر وی مگر آنکه چیره گردد دین بر وی و عاجز
آید وی از عمل بدان و ایفای حق آن چنانکه در حق راهبان فرموده فما رعوها حق رعایتها فسددوا پس چون دانستید که با دین مغالبت نمیتوانید کرد و بتمام حق آن نمیتوانید بجای آورد
و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید طریقه مستقیمه را و اقتصاد در عمل و اعتدال را یعنی افراط و تفریط و قاربوا تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد آید فی الصحاح
سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بتشدید توفیق سداد دادن و بعض گویند معنی آنست که اگر سداد نتوانید کرد قریب بسداد کنید و گویند قاربوا بمعنی طلب کنید قربت
خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک گردانید دیگران را بدرگاه حق و ابشروا و شاد شوید و مژدگانی دهید نفسهای خود را بخیر و خوبی و استعینوا بالغدوة و الروحة
و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر اول روز و در آخر روز و شیء من الدلجة و سیر در پاره از تاریکی اگرچه اندک باشد و غدوه روایت کرده شده است بضم و بفتح و بضم
بمعنی بامداد تا میان نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب و غداة نیز گویند بفتح و بمعنی سیر در اول نهار و این روایت اظهر است در معنی و روحه بفتح سیر بعد از زوال و دلجه بفتح دال و ضم آن
اسم است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و حمل بر معنی اول مناسب تر است تا اشارت بقیام لیل و نماز تهجد گردد و این
وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست که بسیار مبالغه و افراط نکنید در عمل چنانچه جمیع اوقات را استیعاب نمائید بلکه غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را که اول
روز و آخر او است و بعضی از شب و در میان اینها رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد سیر و مانده نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر چون شب و روز متصل راه رود مانده شود
و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتی دیگر از حکیم مطلق بنگر که عبادات و طاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و هر ساعت بنده خود را بعملی کار فرماید و در هر عملی ذوقی
خاص و بهره و تجلی مخصوص کند که غذای روح سالک گردد تعالی شانه و تمت نعمته رواه البخاری وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او عن شیء منه کسیکه خواب کند
و غافل گردد از ورد شب خود و حزب بکسر حا و سکون زای در اصل نوبت ورود آب چنانکه ورد نیز بمعنی آید نامیده شد بآن آنچه بر نفس خود گرفته است بنده از نماز یا قراءت یا ذکر که هر وقت
بر آن می آید چنانچه برای خوردن آب بر حوضی یا نهری میرسد و حزب بمعنی طائفه و جماعه از آدمیان نیز آید و مناسبت بمعنی نیز ظاهر است غرض که شخصی مثلا وردی داشت که بشب
بجای می آورد و فوت شد فقراه فیما بین صلوة الفجر و صلوة الظهر پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد در وقتیکه میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال و تخصیص بقراءت
بجهة آنست که ورد اکثر از قبیل مقروء است از قرآن یا دعا یا ذکر کتب له کانما قراه من اللیل نوشته میشود برای وی آن حزب شب که در روز خوانده گویا که خوانده است آنرا در
شب و حکم ورد روز که فوت شود در شب خواند نیز همین است و روز و شب خلیفه یکدیگرند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارتست بقیام لیل و نماز شب که از این
جهة اینجا ذکر شده در این باب آورده رواه مسلم وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قائما بگذار نماز ایستاده فان لم تستطع فقاعدا پس اگر نتوانی گذارد ایستاده

بگذار نشسته فان لم تستطع فعلى جنب پس اگر نتوانی گذارد نشسته پس بگذارد بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است و اگر مراد نماز نافله دارند بیان افضل و اکمل است چنانکه در حدیث آینده بیاید و قول او علی جنب دلالت دارد بر قول جماعتی از فقهاء و قول دیگر استلقاست متوجه قبله رواه البخاری وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا وهم از عمران بن حصین است که وی پرسید آنحضرت را از نماز گذاردن مرد نشسته قال ان صلی قائما فهو افضل گفت اگر بگذارد ایستاده پس آن افزون تر است از روی ثواب ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم و کسیکه بگذارد نماز نشسته پس مر او راست نصف اجر ایستاده نماز گذارنده ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد و کسیکه بگذارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوة فرض نشسته اگر بعذر باشد درست نیست پس حکم کرده نشود برادای او ایستاده که آن افضل است و اگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود و قاعد را نصف اجر قائم نباشد و این حدیث دلالت دارد بر جواز صلوة نفل نائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفته اند و امام حسن بصری رحمة الله علیه هم با ایشانست کذا نقل الطیبی رواه البخاری الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا کسیکه پناه آورد در شب باش کند بسوی جامه خواب خود در حالتیکه پاکست و با وضو است و اوی بمد و بقصر هر دو آمده است و بمد اشهر است و فراش بالکسر و فرش بساط افکنده و ذکر الله و یاد کند خدا را حتی یدرکه النعاس تا آنکه دریابد او را خواب لم یتقلب ساعة من اللیل بر نگردد از پهلو به پهلو در هیچ ساعتی از شب یسأل الله فیها خیرا من خیر الدنیا والآخرة در حالتیکه میخواهد از خدا در آن ساعت نیکی از نیکی دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدا تعالی آنکس را آن نیکی ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایة ابن السنی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین عجب میدارد پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعض گفته اند مرضی و مثاب اند رجل ثار عن وطاءه ولحافه یکی از آن دو مرد مردی که بجست و شتاب برخواست از فراش نرم خود که بروی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و وطا بکسر واو و فتح آن ولحاف بکسر لام است من بین حبه واهله برجست از میان محبوب خود و اهل خود الی صلوته بسوی نماز خود حب بکسر حا بمعنی محبوب فیقول الله لملائکته پس میگوید خدا تعالی مر فرشتگان خود را انظروا الی عبدی ثار عن فراشه ووطاءه من بین حبه واهله الی صلوته نگاه کنید بسوی بنده من که برجست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز خود رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی از جهة میل و خواهش نمودن در چیزیکه نزد من است از ثواب و از جهة خوف و هراس از چیزیکه نزد من است از عقاب و شفق بفتحتین خوفست ورجل غزا فی سبیل الله و دوم از آن دو مرد مردیست که جنگ کرد با کافران در راه خدا فانهزم مع اصحابه پس شکست خورد و با یاران خود که در جنگ با وی بودند فعلم ما علیه فی الانهزام وماله فی الرجوع پس دانست آنچه از اثم و ضرر که بر وست در شکست خوردن و گریختن و فضلی و نفعی که مر او راست در باز گشتن بجنگ فرجع حتی هریق دمه پس بر گشت و جنگ کرد تا آنکه ریخته شد خون وی فیقول الله لملائکته انظروا الی عبدی رجع رغبة فیما عندی وشفقا مما عندی حتی هریق دمه پس میگوید خدا بفرشتگان خود نظر کنید بسوی بنده من که برگشت بجهة رغبت در ثوابی که نزد من است و از جهة ترسیدن از عقابی که نزد من است تا آنکه ریخته شد خون وی رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو قال حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص گفت حدیث کرده شدم من که آن حضرت گفت صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة نماز مرد نشسته ثواب وی نصف ثواب صلوة است یعنی که ایستاده گذارد فاتیته فوجدته یصلی جالسا پس آمدم آنحضرت را پس یافتم او را که میگذارد نشسته فوضعت یدی علی رأسه پس نهادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفته اند که این بر عادت عرب است در جای که اعتماد دارند یا استغراب و تعجب نمایند و نظیر آنست که بعض اعراب لحیه شریف او را میبوسید مگر شیخ در شرح خود میگوید با وجود آن خلاف ادب و بیجا است و بعض گفته اند شاید که این فعل از عبد الله بن عمرو بیکایک بی قصد واقع شد از جهة تعجب و استغراب و گفته که ظاهر آنست که این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کرده باشد نه در عین نماز والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت مالک چه شده است ترا و چه میگوئی تو یا عبد الله بن عمرو گویا که آنحضرت را نیز غریب نمود این فعل و تعجب کرد قال حدثت گفت عبد الله خبر داده شده ام من یا رسول الله انک قلت صلوة الرجل قاعدا علی نصف الصلوة که تو گفته نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد وانت تصلی قاعدا و حال آنکه تو میگذاری نشسته ترک افضل و اکمل از تو که افضل و اکمل فاضلان و کاملانی چون واقع شود محل تعجب است قال گفت آنحضرت اجل آری همچنین است نماز قاعد نصف نماز قائم است ولکنی لست کاحد منکم ولیکن من نیستم مانند یکی از شما یعنی آنچه گفتم حکم غیر من است از امت و من خارجم از این حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرا نشسته مثل نماز من ایستاده از جهة فضل و لطف و کرم که بمن دارد و این مخصوص من است از جهة کمال توجه و حضور معرفت و قرب که من دارم مرا بر دیگران قیاس نکنید و دیگران را بر من رواه مسلم وعن سالم بن ابی الجعد بفتح جیم و سکون عین مهمله از مشاهیر تابعین ثقات ایشان است و در عهد عمر بن عبد العزیز وفات یافت قال قال رجل من خزاعة لیتنی صلیت فاسترحت گفت سالم که مردی از اصحاب که از قبیله خزاعه بود گفت کاشکی نماز میگذاردم پس راحت می یافتم فکانهم عابوا ذلک علیه پس گویا که مردم دیگر از صحابه وغیرهم که حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر آن مرد که گران آمد بر فهم ایشان فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من این سخن زیرا که من شنیده ام آنحضرت را میگفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها ای بلال راحت ده ما را بنماز و تکبیر بر آر تا نماز بگذاریم و راحت یابیم رواه ابو داود بدانکه در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارحنا یا بلال دو وجه ذکر کرده اند یکی آنکه اذان بگو ای بلال تا نماز کنیم و با دای آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم آنکه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و در وی ادای و مناجات حق از تعب اعمال دنیویه و مباشرت خلق خلاصی می یافت و لهذا فرمود وجعلت قرة عینی فی الصلوة و میان این دو معنی فرقست یا آنکه راحت در اول با برای ذمه و وجود بود از اشتغال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب با وست و در ثانی بوجود صلوة و ذوق مناجات و شهود دیگه حاصل میشد در آن و شک نیست که حمل بر معنی ثانی انسب و الیق است بمقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی اول است و لهذا عیب گرفتند بر وی و ممکن است که مراد وی همان معنی ثانی باشد یعنی که نماز کنیم و استراحت یابیم بوی از اشتغال بماسوی الله و بالله التوفیق باب الوتر اختلاف در وتر میان علما از دو وجه است اول آنکه سنت است یا واجب اکثر ائمه و ابو یوسف و محمد از اصحاب ابی حنیفه برانند که سنت

ونزد امام ابو حنیفه واجب است نه بمعنی فرض و بروایتی از وی فرض و بروایتی سنت نیز آمده وصحیح قول اول است و گفته اند که با وجود سنیت وی قضا واجب است . اختلاف ثانی آنکه وتر یک رکعت
است یا سه رکعت و پنج و هفت رکعت نیز آمده است نزد اکثر ائمه یک رکعت است ونزد ما سه رکعت و احادیث در هر دو جانب وارد و آنها که یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند
وسلام دهند و اگر نگذارند مکروه است از امام احمد پرسیدند که در وتر چه گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من هم بآن جانب ام و در وقت دیگر پرسیدند گفت سلام دهد در دو رکعت
و اگر نه دهد زیان ندارد و بعضی از شافعیه مبالغه کرده اند در تزئیف قول سه رکعت و حق آنست که احادیث کثیره و آثار صحیحه در وی آمده است و کلام در باب وتر بسیار است و دلائل وجوب
آن و بودن او یک رکعت یا سه رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادة بتفصیل مذکور است الفصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلٰوة اللیل مثنی مثنی نماز شب دو گانه
دو گانه است فاذا خشی احدکم الصبح پس چون بترسد یکی از شما طلوع صبح را صلی رکعة واحدة توتر له ما قد صلی بگذارد دیگر رکعت را که وتر گرداند این یک رکعت برای وی چیزی را که تحقیق گذارده است
از نماز شب و وتر بمعنی طاق است مقابل جفت از عدد و چون دو دو گذارده است همه جفت واقع میشود یک رکعت که با وی ضم کند وتر میگرداند و در حدیث آمده است که ان الله
وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر این است و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاهر مفهوم این حدیث همین است و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارتست بقبول
نماز شب تا نزدیک وقت صبح و الا ادای وتر موقوف بخوف طلوع صبح نیست فافهم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر رکعة من آخر اللیل وتر یک رکعت است
از آخر شب بهمان طریق که دو رکعت پیش از وی بگذارد و سلام دهد و بعد از وی یک رکعت بگذارد و این حدیث دلیل بودن وتر است یک رکعت و احادیث دیگر که دلالت
بر سه رکعت دارد نیز بیاید و قول وی من آخر اللیل اشارتست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد و کلام درین نیز بیاید رواه مسلم و عن عائشة قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت یوتر من ذلک بخمس وتر میکرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لایجلس فی
شیء الا فی آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی برای تشهد از ان پنج رکعت مگر در آخر آن تحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است یکی از ان وجوه این است
که هشت رکعت میگذارد دو دو گانه بچهار سلام و پنج رکعت میگذارد متصل به نیت وتر بیک تشهد و بیک سلام و این حدیث صحیح صریح است در وصل پنج رکعت بیک جلوس
و این مختلف فیه است میان فقهاء و آنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند و میگویند مراد بجلوس اینجا سلام است یعنی سلام نمیداد مگر در آخر و در بعض روایات آمده
لم یسلم الا فی آخرهن و وصل کردن از چهار رکعت بیک سلام جائز است باتفاق و نزد ما جائز است تا هشت رکعت متفق علیه و عن سعد بن هشام الانصاری تابعی جلیل القدر حسن بصری
از وی روایت دارد حدیث وی نزد اهل بصره است و بود مشهور میان ایشان بیرون آمده بهند و غزا کرد و شهید شد بمکران و وی ابن عم انس بن مالک است قال انطلقت الی عائشة
فقلت گفت رفتم بسوی عائشه پس گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول الله ای مادر مؤمنان بیاگاهان مرا از خوی و سیرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت الست تقرأ القرآن
گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را قلت بلی گفت آری میخوانم قرآن را قالت فان خلق نبی الله گفت عائشه پس بدرستیکه خلق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان القرآن بود قرآن
یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه و صفات حمیده مبین و مذکور است آنحضرت بدان متخلق و متصف بود و بعض گویند مراد آنست که خلق او مذکور است در قرآن در قول وی سبحانه
وانک لعلی خلق عظیم قلت گفتم یا ام المؤمنین انبئینی عن وتر رسول الله بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و کیفیت آن و عدد آن فقالت پس گفت عائشه
کنا نعد له سواکه وطهوره بودیم ما که آماده میکردیم آنحضرت را مهیا و طیار میساختیم برای وی مسواک او را و طهور او را یعنی آب وضوی او را فیبعثه الله ماشاء ان یبعثه من اللیل
پس می برانگیخت و بیدار میکرد آنحضرت را خدای تعالی آن قدر که میخواست که بیدار کند او را از شب فیتسوک ویتوضأ ویصلی تسع رکعات پس مسواک میکرد و وضو میساخت
و میگذارد نه رکعت را لایجلس فیها الا فی الثامنة نمی نشست درین نه رکعت مگر در رکعت هشتم فیذکر الله ویحمده ویدعوه پس ذکر میکرد خدا را و حمد میگفت او را و دعا میکرد او را یعنی
تشهد میخواند و در تشهد ذکر و حمد و دعا است ثم ینهض ولا یسلم پس برمیخواست و سلام نمیداد فیصلی التاسعة پس میگذارد رکعت نهم را ثم یقعد پس بر می نشست برای تشهد فیذکر الله ویحمده
ویدعوه این طریق دیگر است از طریق تهجد آنحضرت و درین طریق متعین است که لایجلس محمول بر ظاهر است و از جلوس سلام مراد نیست و الا بحکم استثنا لازم آید که در ثامنه سلام
میداد و تحقیق تصریح کرده که در وی می نشست و سلام نمیداد ثم یسلم تسلیما یسمعنا پس سلام میداد سلام دادنی که میشنوانید ما را ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم وهو قاعد پس میگذارد دو رکعت
بعد از سلام دادن و حال آنکه وی نشسته است فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی پس آن یازده رکعت است ای پسرک من فلما اسن پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم واخذ
اللحم و گرفت گوشت را و تن وار شد و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ ابن الهمام گفته که پیش از رحلت بیک سال اوتر بسبع وتر کرد بهفت رکعت وصنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی و کرد
دو رکعت نشسته مثل او در صورت نخستین فتلک تسع یا بنی پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود و کان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب ان
یداوم علیها و بود آنحضرت چون میگذارد نمازی را دوست میداشت که همیشگی کند بر آن و اکثر میگذارد آن را از جهت محبتی که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند
فعل نوافل نه آنحضرت ملامت فتاره بود و لازم نمیگرفت تا بر امت واجب نگردد و کان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة و بود آنحضرت چون غلبه میکرد
او را خواب یا درد وی یعنی بیماری که مانع می آمد از برخواستن بنماز شب میگذارد در پاره از روز دوازده رکعت و در روز بآن تفضیل بود که گاهی سیزده میگذارد و گاهی یازده یا نه یا هفت
ولا اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة و نمیدانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب ولا صلی لیلة الی الصبح و نمیدانم که نماز گذارده باشد شب تمام
تا وقت صبح ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان و نمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام غیر رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا و گفت نمیدانم و شاید که در غیر نوبت ما

در بعض احیان مانند سفر و غیره میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم تنبیه بدانکه گذاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر
معارض می افتد و تحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را
و منع نیز نمیکنم کسی را از آن و جماهیر علما قائلند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیحه و میگویند که آنحضرت بهمین جهت گذارده تا بدانند که نفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم
وترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب و از اختلافست که آیا گذاردن دو رکعت بعد از وتر اول اللیل بود یا آخر پس حدیث ابو امامه مطلق واقع شده و بهمین مقدار گفته که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگذارد و نگفته که اول شب یا آخر شب و حدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گذاردن وتر است در اول اللیل و این هر دو حدیث در آخر
باب بیاید و حدیث بخاری و مسلم و موطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری مجری سنت راتبه وتر اند خصوصا
بر قول کسیکه قائلست بوجوب آن و چنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از آن بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر ایتار اول اللیل
چنانکه بعض مردم میکنند بگذاردن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقض و مبطل وتر است بی ضرورت با وجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر و برین تقدیر اگر در اول
شب بگذارد بعد از آن بقیام لیل توفیق یابد و نماز تهجد بگذارد حاجت باعادت وتر نبود و قول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام و تحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة قدس سره
وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر شرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد رواه مسلم و گفته اند که بخاری نیز در
باب وتر این روایت کرده است وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال بادروا الصبح بالوتر شتابی کنید و دریابید صبح را مسبوق بوتر یعنی بگذارید وتر را پیش از طلوع صبح و در حدیث ترمذی
آمده است وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگذارید وتر پیش از فجر و در روایتی آمده است که نیست وتر بعد صلوة صبح
و مراد ادای آن خواهد بود و الا قضا جائز است در وقت صبح چنانکه در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز است در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب رواه مسلم
وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله کسیکه بترسد که نمیتواند برخواست از آخر شب پس باید که بگذارد وتر اول شب و بخسپد ومن
طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل و کسیکه امید دارد که میتواند برخواست آخر شب و اعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب فان صلوة آخر اللیل مشهودة زیرا که بدرستیکه نماز
آخر شب گواهی داده شده است به فضل و کرامت وی و حاضر میشوند در وی ملائکه رحمت و در روایتی مشهودة محضورة و ذلک افضل و وتر در آخر شب افضل تر است از وتر اول شب
ازین حیثیت که مذکور شد که مشهود است و تواند که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اولی و احوط و الیق بحال او باشد و در حدیث ابی داؤد از ابی قتاده آمده است
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت مر ابوبکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحزم و گفت
مر عمر را گرفت این بقوت و میفرمود آنحضرت مر ابوهریره را که وتر اول شب بگذارد و بخسپد زیرا که اول شب بیدار میبود و احادیث که از حضرت میشنید یاد میگرفت رواه مسلم وعن
عائشة رض قالت من کل اللیل اوتر رسول الله گفت عائشه از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اوله و اوسطه و آخره اول شب و میانه شب و آخر شب و انتهی وتره
الی السحر و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب متفق علیه وعن ابی هریرة قال اوصانی خلیلی گفت ابوهریره اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت
وی در دل من جای گرفته است صلی الله علیه وسلم بثلث بسه خصلت صیام ثلثة ایام من کل شهر یکی روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد و در اکثر روایات ایام بیض
شهر واقع شده که آن را ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید و رکعتی الضحی دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی و در باب صلوة الضحی بیاید که این اقل صلوة الضحی
است و اکثرش تا دوازده است گویا که این مخصوص بابی هریره بود و ان اوتر قبل ان انام سوم آنکه بگذارم وتر پیش از آنکه خواب کنم و گفته اند که سببش آنست که وی رضی الله عنه
مشغول میبود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و استحضار محفوظات خود که بیشتر از صحابه یاد داشت و جزو کثیر از شب بر وی میگذشت که قیام آخر شب آن متعسر بود
و همین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نه زیاده و ازینجا معلوم میشود که اشتغال بعلم دینیا افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذه خود که میفرمود در بعضی از
روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگذارد در اول شب و ظاهر نشد در آن وقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم و اکنون که برین حدیث
اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم و حفظ آن چنانچه حال ابوهریره بود و این دو رکعت قائم مقام نماز شب میگردد چنانچه در آخر
فصل ثالث بیاید متفق علیه الفصل الثانی عن غضیف بن الحارث غضیف بضم غین و فتح ضاد معجمتین و فا ابن الحارث زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته و در صحبت وی اختلافست و وی گفته که
بودم در عهد آنحضرت و بیعت کردم با وی و مصافحه کرد آنحضرت مرا روایت کرد از عمر و ابی ذر و عائشه قال قلت لعائشة ارأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من الجنابة فی
اول اللیل ام فی آخره آیا دیدی تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد و میخسپید و چون برای نماز تهجد برمیخواست غسل میکرد قالت
گفت عائشه ربما اغتسل فی اول اللیل و ربما اغتسل فی آخره گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب و بسا که غسل میکرد در آخر شب قلت غضیف میگوید گفتم من الله
اکبر خدا بزرگ است از آن که گران سازد بار بندگی بر بندگان خود الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید در کار دین گشادگی و فراخی را قلت کان یوتر اول
اللیل ام فی الآخره گفتم وتر میکرد آنحضرت اول شب یا آخر آن قالت ربما اوتر اول اللیل و ربما اوتر فی آخره گفت عائشه بسا بود که وتر میکرد در اول شب و بسا که وتر میکرد در آخر
شب قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت گفتم بود آنحضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق قالت ربما جهر به

ودرجماعت گفت عائشه بسا که بلند میخواند و بسا که پست میخواند و خفت آرامیدن آواز و نهان گفتن از قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة تشبیه کرد بران که سعت امر در تکالیف
نعمتی عظیم و رحمتی سواسعت که واجبست بر بندگان شکر آن گفتن و چنانکه فرمود اختلاف امتی رحمة و اختلاف اکثر از تعدد و تنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم و متضمن وی شفقت
برامت و توسیع امر بر ایشان بود اند اختلاف مجتهدین در استنباط احکام و همه خیر محض و موجب زیادت و کمال در دین و سبب مزید انوار و تخفیف احمال و اصار است رواه ابوداؤد و روی
ابن ماجة الفصل الاخیر روایت کرد تمام این حدیث را ابوداؤد و روایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه متعلق است بقراءت وعن عبد الله بن ابی قیس نام ابوموسی اشعری است تابعی
آمده یروی کنیت قال سالت عائشة بکم کان رسول الله گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوتر وتر میکرد قالت گفت عائشه کان یوتر باربع وثلث
بود آنحضرت وتر میکرد بچهار و سه یعنی چهار رکعت میگذارد و بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وی هفت رکعت باشد وست وثلث و وتر شش و سه که مجموع وی نه باشد
وثمان وثلث و هشت و سه که یازده باشد وعشر وثلث و ده و سه که سیزده ولم یکن یوتر بانقص من سبع و نبود که وتر کند کمتر از هفت که چهار و سه است ولا باکثر من ثلث عشرة
و نمیگذارد به بیشتر از سیزده که ده و سه است و این حدیث ظاهر و صریح است در وتر به سه رکعت و احادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است رواه ابوداؤد
وعن ابی ایوب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم وتر ثابت و لازم است بر هر مسلمان فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج
رکعت پس باید که بکند و باین رفته است سفیان ثوری و بعضی از ائمه دیگر و من احب ان یوتر بثلث فلیفعل و کسیکه دوست دارد که وتر کند بسه پس باید که بکند و این مذهب امام ابو حنیفه
و اصحاب اوست و من احب ان یوتر بواحدة فلیفعل و کسیکه دوست دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند و این مذهب شافعی و دیگر ائمه است رواه ابوداؤد و النسائی
و ابن ماجة وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر خدا وتر است دوست میدارد وتر را فاوتروا یا اهل القرآن پس وتر کنید یعنی یکی یا سه
نماز خود را در شب و تر بضم یک رکعت یا سه رکعت بدان ای اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متولی حفظ و تلاوت او وید تنبیه است
بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود حق سبحانه و تعالی حبیب خود را بقول خود و رتل القرآن ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو و فتح آن عدد فرد را گویند و اطلاق
کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند آن انقسام را و در صفات بمعنی بی مثل و مانند و در افعال بمعنی آنکه شریک و معین ندارد پس در وی سبحانه معنی وتریت آمد
بمعنی فردانیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدهد بران اگر از قبیل افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آن را و این را امثله بسیار است در شرع کما لا
یخفی علی المتتبع رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی وعن خارجة بخای معجمه و جیم بن حذافة صحابی قرشی عدویست معدود است در فرسان قریش او را با هزار سوار برابر مینهادند
یکبار عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سه هزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد خارجة بن حذافه و زبیر بن عوام و مقداد بن اسود را قال خرج علینا رسول الله گفت بیرون
آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال گفت ان الله امدکم بصلوة بدرستیکه خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرده است بر نماز پنج گانه نماز دیگر او امداد دیر پی
فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت و تاکید و در روایتی زادکم الله و در بعض امرکم هی خیر لکم من حمر النعم این چنین نمازیکه بهتر است شما را از چهارپایهای سرخ مراد شتران سرخ است که اعز و انفس
اموال است نزد عرب یعنی بهتر است از متاع دنیا و زینت آن که محبوب است نزد شما و حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر و نعم بهم جمع حمار است الوتر آن نماز کدام است وتر است جعله الله لکم فیما بین صلوة
العشاء الی ان یطلع الفجر گردانیده و مشروع ساخته است آن را خدای تعالی برای شما در وقتیکه میان نماز عشا است تا آنکه طلوع کند فجر باین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر رواه الترمذی
و ابوداؤد وعن زید بن اسلم از اکابر تابعین است مولای عمر بن الخطاب ثقة عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالک و سفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب سجستانی از وی
روایت کرده اند و امام علی زین العابدین پیش او میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم و فاضلترین ایشانی هاشمی و نزد زید بن اسلم که از موالی است میروی فرمود علم باید
طلبید هر جا که باشد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن وتره فلیصل اذا اصبح کسیکه خواب کرد و غافل شد از وتر خود یا بسیار باید که بگذارد وتر را و قضا کند آن را وقتی که صبح کند رواه الترمذی
مرسلا وعن عبد العزیز بن جریج بضم جیم اول و فتح را و سکون یا قال سالنا عائشة بای شیء کان یوتر رسول الله گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قالت
کان یقرأ فی الاولی گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین بسبح اسم ربک الاعلی و فی الثانیة و میخواند در رکعت دوم بقل یا ایها الکافرون و فی الثالثة و در رکعت سیوم
بقل هو الله احد و المعوذتین بکسر واو مشدده نام قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است رواه الترمذی و ابوداؤد و روی النسائی عن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون
موحده و بزای صحابی صغیر است و والی خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و رواه احمد عن ابی بن کعب و الدارمی عن ابن عباس لم یذکرا المعوذتین و ذکر نکرده اند احمد و دارمی
معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد و ترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه و من بعدهم برین است که تنها قل هو الله احد بخوانند و شیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی آما بخیل
بعض مردم از اهل دیار در رکعت اولی سوره انا انزلنا میخوانند آن را روایتی در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند در بعض روایات فقهیه آمده است وعن الحسن بن علی روایت است
از امام حسن بن علی رضی الله عنهما قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمات اقولهن فی قنوت الوتر دعای مشتمل بر چند کلمه که میگویم و میخوانم آن را در قنوت وتر
احتمال دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آن را در قنوت وتر بخوانند و احتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وی رضی الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر
در همین معنی است و لیکن میگویند که در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اجعله فی وترک و این روایت غریب است و قنوت شافعیه همین است در وتر و فجر و نزد ما
اللهم انا نستعینک است و گفته اند افضل آنست که هر دو بخوانند و در باب قنوت بتفصیل بیاید اللهم اهدنی فیمن هدیت خدایا راه راست نما مرا در میان آن کسانیکه راه راست نموده و عافنی

یعنی عافیت ده مرا در ضمن آن کسانیکه عافیت دادهٔ ایشانرا و مراد بعافیت سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت و تولنی یعنی تولیت و دوست دار مرا و متولی امر من باش
و بر ذمه لطف و کرم خود گیر همه کارهای مرا و بارک لی فیما اعطیت و برکت ده برای من در آنچه دادهٔ از نعمتها و قنی شر ما قضیت و نگاهدار مرا از بدی آنچه قضا کرده است و تقدیر نموده
طلب وقایت ازین باعتبار ظاهر اسباب و آلا است که در لا یزال محو و اثبات در آن جاریست فانک تقضی ولا یقضی علیک پس بدرستیکه تو حکم میکنی بهر چه میخواهی و حکم کرده نمیشود بر تو انه
لا یذل من والیت بدرستیکه شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را و لا یعز من عادیت و گرامی و غالب نمیشود کسیکه دشمن داری تو او را تبارکت ربنا و تعالیت
بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و بیهقی این کلمات را نیز زیاده کرده فلک الحمد علی ما قضیت نستغفرک اللهم و نتوب الیک رب اغفر وارحم و انت خیر الراحمین و در روایات ختم و
بدرود نیز آمده است بصیغهٔ و صلی الله علی النبی محمد و آله وسلم رواه الترمذی و ابو داود والنسائی و ابن ماجه و الدارمی وعن ابی بن کعب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سلم
فی الوتر قال بود آنحضرت چون سلام میداد در وتر میگفت سبحان الملک القدوس سه بار در حالیکه دراز میکرد آواز خود را یعنی در بار سیوم چنانکه بیان میکند آنرا در روایت
دیگر که میگوید و فی روایة للنسائی عن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال کان یقول اذا سلم سبحان الملک القدوس ثلاثا و یرفع صوته بالثالثة سه بار میگفت و بلند میکرد آواز خود را در مرت
ثالثه یا بکلمهٔ ثالثه و درین حدیث دلیل است بر مشروعیت جهر بذکر و آن ثابت است بی شبهه لیکن خفی افضل است در غیر آنچه وارد است در وی جهر وعن علی رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یقول فی آخر وتره روایت است از امیر المؤمنین علی که آنحضرت میگفت در آخر وتر یعنی در اعتدال بعد از رکوع و امام احمد باین قایل است و بعض گفته اند
مراد بعد از سلام است و بعض گفته اند پیش از سلام در تشهد و بعض گفته اند در سجود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک ترجمهٔ این در باب السجود بوضوح پیوسته است رواه ابو داود و الترمذی والنسائی و ابن ماجه الفصل الثالث عن ابن عباس قیل له گفته شد
مر ابن عباس را هل لک فی امیر المؤمنین معویة آیا هست ترا میل و رغبت و محبت در معویه با وجود صدور این فعل نامشروع از وی که ما اوتر الا بواحدة وتر نکرد مگر بیک رکعت ظاهرا
این قائل میدانست که وتر بیک رکعت مشروع است قال گفت ابن عباس اصاب صواب کرده است معویه در آنچه رفته است انه فقیه بدرستیکه وی فقیه و عالم است بشریعت
و فی روایة و در روایتی دیگر آمده است که قال ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است اوتر معویة بعد العشاء برکعة وتر گذارد معویه بعد از نماز عشا بیک رکعت وعنده
مولی لابن عباس و نزد معویه مولی بود مر ابن عباس را فاتی ابن عباس پس آمد آن مولای ابن عباس نزد ابن عباس فاخبره پس خبر داد ابن عباس را بآنچه دیده بود از معویه از گذاردن وی وتر بیک رکعت
فقال دعه فانه قد صحب النبی پس گفت ابن عباس بگذار معویه را و تخطیه و اعتراض مکن او را زیرا که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری بدانکه این یک رکعت در آخر
یا مستقل بود بی تقدیم شفع بر وی پس بیشک محل انکار است و آنرا بتیرا میگویند که منهی عنه است باتفاق یا بتقدیم شفع است چنانچه عامه بدان قائلند و ظاهر احتمال ثانیست چنانکه از
تصویب ابن عباس معویه را بجهت صحبت وی مر حضرت را صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت است همین است و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت فقاهت
ظاهر در آنست یعنی ممکن است که رای او بان رفته باشد و از موارد سنت آنرا استنباط کرده باشد و ابن عباس تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وی کرده و با وجود آن مراعات
معویه مینمود و مدارات میکرد بارها باوی در وقت نزاع وی با علی گفتی که شتابی مکن اگر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدهٔ و اشارتی داری صبر کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و
خلاف چه لائق است چنانچه بشارت داده اند ما را بخلافت در اعقاب ما و منتظر وعده نشسته ایم تا وقت در رسد والله اعلم و ازین حدیث مفهوم میشود که متعارف در آن زمان
در مردم وتر بسه رکعت بود وعن بریدة قال سمعت رسول الله گفت بریدهٔ اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا وتر حق است و ثابت
پس کسیکه وتر نکند پس نیست از کسان ما یعنی از تابعان ما و بر طریقه ما الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا سه بار مکرر فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب و
رواه ابو داود وعن ابی سعید قال قال رسول الله گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من نام عن الوتر او نسیه کسیکه خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آنرا فلیصل
اذا ذکر او اذا استیقظ پس باید که بگذارد و قضا کند آنرا وقتی که یاد آرد آنرا یا بیدار گردد رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد
اگر چه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافیست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض وعن مالک بلغه ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر او اجب هو روایت است از امام مالک
که رسیده است او را که مردی سوال کرد ابن عمر را از وتر آیا واجبست آن فقال عبد الله قد اوتر رسول الله پس گفت عبد الله بن عمر در تحقیق وتر کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم و اوتر المسلمون و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر فجعل الرجل یردد علیه پس در ایستاد آن مرد که تکرار میکند این سوال را بر ابن عمر و عبد الله یقول در ایستاد عبد الله که میگوید
همین سخن را که اوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اوتر المسلمون رواه فی الموطا روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث تردد است میان وجوب و عدم
وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل آنست و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد و احتمال دارد که اشارت باشد ببودن او فرض عملی که دلیل قطعی نیست و معنی وجوب در اینجا همین است
والله اعلم وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بثلث گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت که وتر میکرد بسه رکعت یقرأ فیهن تسع سور من المفصل میخواند در
سه رکعت نه سوره از مفصل یقرأ فی کل رکعة بثلث سور آخرهن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت سه سوره آخر این همه سورتها قل هو الله احد میبود و در بعض روایات تعیین این مجمل آمده
که میخواند در رکعت اولی القدر و الهٰکم و زلزلت و در ثانیه العصر و النصر و الکوثر و در ثالثه الکافرون و تبت و اخلاص رواه الترمذی وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة والسماء مغیمة گفت
نافع بودم من با ابن عمر بمکه و حال آنکه در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغیمة بضم میم و سکون غین و تخفیف میم و مغماة بضم میم و فتح غین و تشدید میم و متغیمة بضم میم

رواه ابو داود … یعنی سبحان الملک القدوس

و فتح عین و تشدید یا و بغیمه بضم میم و کسر غین و سکون یا نخشی الصبح پس بترسید طلوع صبح را بجهة اشتباه فاوتر بواحدة پس وتر کرد ابن عمر بیک رکعت پس صبح بیک رکعت ثم انکشف فرای ان علیه لیلا پس ترا
کشاده ابر پس دید ابن عمر که باقیست شب فشفع بواحدة پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت دیگر و از وتریت بر آورد ثم صلّی رکعتین رکعتین پس گذارد دو دو رکعت فلما خشی الصبح
اوتر بواحدة پس هرگاه ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت رواه مالک وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی جالسا فیقرأ وهو جالس روایت است از عائشه که آنحضرت
بود که نماز میگذارد نشسته پس قرارت میکرد و حال آنکه وی نشسته است فاذا بقی من قراءته قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة پس چون باقی میماند از قرارت او اندازه آنکه میبود سی یا چهل آیه قام
فقرأ وهو قائم می ایستاد آنحضرت و میخواند و حال آنکه وی ایستاده است ثم رکع ثم سجد پستر برکوع میرفت و سجود میکرد ثم یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک پستر میکرد در رکعت دوم
مانند آن و عکس این حال مروی نیست که ایستاده نماز میکرده باشد بعد از ان بنشیند و قرارت کند پس نشسته برکوع رود و شبهه نیست در اصل جواز آن اگرچه خالی از کراهت نیست
نبود اگر بی عذر کند و ذکر این بقا در باب السنن از حدیث عبدالله بن شقیق گذشته است رواه مسلم وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین روایت است
از ام سلمه که آنحضرت میگذارد بعد از وتر دو رکعت رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و زاد ابن ماجة و زیاده کرده است ابن ماجه این لفظ را که خفیفتین وهو
جالس یعنی میگذارد دو رکعت سبک و حال آنکه وی نشسته است شرح این در اوائل باب در حدیث سعد بن هشام گذشت وعن عائشة رض قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر
بواحدة ثم یرکع رکعتین یقرأ فیهما وهو جالس گفت عائشه بود آنحضرت وتر میکرد بیک رکعت پستر میگذارد دو رکعت میخواند درین دو رکعت و حال آنکه وی نشسته است فاذا اراد ان
یرکع قام فرکع پس چون میخواست که رکوع کند می ایستاد پس برکوع میرفت شرح این نیز گذشت رواه ابن ماجة وعن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان هذا السهر جهد و ثقل فرمود این بیخوابی
مشقت است و گرانی است سهر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جهد بفتح جیم و سکون ها مشقت و ضم جیم نیز آمده است فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که
بگذارد دو دو رکعت فان قام من اللیل والا کانتا له پس اگر برخواست یکی از شما بنماز شب پس آن فضل و اکمل است و اگر برنخواست باشند این دو رکعت مر او را بسنده از نماز شب در حصول
اصل ثواب آن رواه الدارمی وعن ابی امامة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیهما بعد الوتر وهو جالس روایت است از ابی امامه که آنحضرت میگذارد این دو رکعت را بعد از وتر و حال
آنکه وی نشسته است یقرأ فیهما میخواند درین دو رکعت اذا زلزلت و قل یا ایها الکافرون رواه احمد باب القنوت قنوت بمعنی طاعت و سکوت و دعا و قیام در صلوة آید و مراد اینجا
دعای مخصوص است و از بعض مشائخ و از امام محمد نیز روایت کرده اند که دعائی در قنوت وجه دعاء آن معین نیست و گویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب و صورت نامت است و اکثر بر توقیت
و تعیین اند مبادا بر زبان چیزی رود که مشابه کلام ناس بود و نماز بدان فاسد گردد و این خلاف در دعای معقول است که تعیین و توقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد
شده خواه بطریق وجوب یا استحباب و در محیط و ذخیره از ان اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنا را استثنا کرده است و در مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است گویند
که صحابه اتفاق دارند بران و اولی آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز باوی بخواند و شمنی از ابی اللیث اللهم اغفرلی سه بار نیز آورده و بعض گفته ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار نیز بخواند و گفته اند بهتر که دعای قنوت هذا اللهم اغفرلی و ربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی اکتفا کنند باللهم اهدنا و اللهم انا نستعینک را از قنوت نشمارند
و گویند که روایت آن در صحیحین و سنن معروفه نیست ولیکن علمای ما اثبات کرده اند آن را بطرق صحیحه از طبرانی وغیره و شیخ ابن الهمام از ابی داود آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم دعا میکرد بر مضر آمد او را جبرئیل و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب و لعان نفرستاده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا درینجا کاری نیست بر گردانید تعالی
لعنت کرده و اراده او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد از ان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ و شیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم واللیلة این را آورده با اختلاف
الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است و اختلافاتی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع و خواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر و جز آن
نیز آمده و خواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب و شرح سفر السعادة مذکور است و مذهب ما شق اول ازین تردیدات است
الفصل الاول عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعنی دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند
مر کسی را یعنی دعا کند برای نفع کسی قنت بعد الرکوع دعا میکرد بعد از رکوع فربما قال اذا قال پس بسا بود که میگفت و دعا میکرد چون میگفت سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد برای نجات
بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب و نکال کفار بودند و دعا میکرد برای هلاک و لعن بعض قبایل و احیای عرب اللهم انج الولید بن الولید خداوندا نجات و خلاص ده ولید بن ولید
قرشی مخزومی را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بود او را عبدالله بن جحش روز بدر کافر بود پس قدوم آوردند و برادران وی خالد و هشام و فدیه دادند چهار هزار درم و چون فدیه
دادند او را بمکه بردند اسلام آورد و گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی و تو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال میبود و هم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که از اسیری
صبر نکرد و اسلام از بی صبری آورد پس برادرانش او را در مکه حبس کردند و ایذا مینمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات و خلاص از دست ظالمان
پس بگریخت وی از دست ایشان و ملحق شد برسول خدا صلی الله علیه وسلم و سلمة بن هشام و دیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت و میگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن
مغیرة مخزومی را که برادر ابوجهل بود و قدیم الاسلام بود و از خیار صحابه و فضلای ایشان بود و او را کافران در مکه حبس کرده بودند و عذاب میکردند و وی نیز از دست ایشان گریخت
و برسول خدا ملحق شد و در زمان عمر رضی الله عنه در جهاد روم شهید شد و عیاش بن ربیعة و نجات ده خداوندا عیاش بتحتانیه مشدده و شین معجمه بن ابی ربیعه را این نیز برادر ابوجهل بود ولیکن از مادر
او در قدیم الاسلام بود و پیش از دخول آنحضرت بدار ارقم ایمان آورده و هجرت کرده بود بحبشه پس از ان هجرت آورد بمدینه در وقت هجرت آوردن عمر رضی الله عنه پس ابوجهل که برادر او

میبود و بمدینه آمد و گفت که یا رسول خدا سوگند خورده است که در سایه ننشیند تا ترا نه بیند پس همراه وی همراه ایشان بمکه آمد پس ابوجهل او را ببست و بند کرد پس بگریخت و بمدینه آمد و در تبوک شهید شد
این مثال آن بود که آنحضرت در قنوت برای مؤمنان دعا میکرد و در حق کافران بر کافران نفرین مینمود اللهم اشدد وطأتک علی مضر خدایا و بند سخت گردان پامال کردن و هلاک گردانیدن ترا بر مضر
را که نام قبیله ایست واجعلها سنین کسنی یوسف و بگردان وطأت را و ایام را که ایشان در روی کفر میکنند و عناد میورزند قحطی مانند قحط که هفت سال بر اهل مصر در زمان یوسف علیه السلام
شده بود و سنین جمع سنه است در اصل بمعنی سال و غالب آمد بر قحط سال و اهل مکه نیز بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قهر الهی تعالی هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند و در آن مدت استخوانها
و مردارها میخوردند و نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله یجهر بذلک جهر میکرد و بلند میخواند آنحضرت این دعا را در قنوت و کان یقول فی بعض صلوته و بود آنحضرت که میگفت در بعض
احیان در نماز خود اللهم العن فلانا و فلانا خدایا لعنت کن و رانده گردان از درگاه رحمت خود فلان و فلان قبیله را لاحیاء من العرب میگفت این را برای قبیله ها از عرب که کافر
و معاند حق بودند حتی انزل الله تا آنکه فرو فرستاد خدای تعالی این آیه را که لیس لک من الامر شیء الآیة تا آخر آیه که او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون یعنی نیست مر ترا ای محمد تصرفی در کار
خانه خداوندی و اعتراضی بر کار روی جل علا تصرف و اختیار همه بدست قدرت او و دوست مالک امر ایشان که هلاک کرد ایشان را یا نگه دارد از ایشان و گرفتار گرداند بقهر و غضب
خود یا توبه کند بر ایشان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگر هم بر کفر و ظلم خود باشند نیستی تو مگر بنده مأمور بابلاغ و جهاد و ترا آنچه ما فرموده ایم و حکم کرده ایم
بکن باقی هرچه ما دانیم بکنیم و در روایت آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دعا میخواند و لعنت میکرد جبرئیل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما ترا اسباب
و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر برآنند که نزول این آیت روز احد بود در هنگامیکه سر مبارک آنحضرت مجروح شد و مغفر در رخساره
شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف بشکست و آنحضرت خون از روی مبارک پاک میکرد و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم چگونه رستگاری یابند گروهی که رنگ کردند روی
مبارک پیغمبر خود را بخون و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که برای حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وی ابداع نموده بودند غضبی از وی ظهور نمود پس نازل شد این آیه و این در حقیقت
تأدیب و تهذیب خلق شریف وی بود که پروردگار او را بوی میگذاشت و در جمیع اوقات مربی احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه وسلم و قول عائشه را که فرمود کان خلقه القرآن
بهمین معنی آورده اند یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و همین معنی را در شرح فتوح الغیب بهتر ازین شرح کرده شده است والله اعلم متفق علیه وعن عاصم الاحول قال سألت انس بن مالک عن
القنوت فی الصلوة روایت است از عاصم احول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز [illegible] بعده بود و پیش از رکوع و
بر داشتن از آن قال گفت انس قبله قنوت پیش از رکوع بود انما قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یکماه [illegible] کان بعث اناسا یقال
لهم القراء بدرستیکه شان اینست که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشدند و نام کرده میشد ایشان را قرا یعنی خوانندگان قرآن که تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت مولی
مشغول میبودند قتاده در روایت خود آورده که روز هیزم کشی میکردند و شب نماز میگذاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم میکشیدند و طعامی
برای اهل خانه خود میخریدند و در شب آیت قرآن میکردند رضی الله عنهم سبعون رجلا هفتاد تن بودند این قرا و بروایتی چهل تن و بروایتی سی فاصیبوا پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و قصه
کشته شدن ایشان از غرائب واقعات و اعاجیب قصص است در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل ست ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
الایة فقنت رسول الله پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه یدعو علیهم در حالتیکه دعا میکرد بر کشندگان قرا و در روایتی ثلثین
صباحا یا اربعین صباحا ازینجا معلوم کرد که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در همین قضیه بود و فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میگویند متفق علیه
الفصل الثانی عن ابن عباس قال قنت رسول الله گفت قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شهرا متتابعا یکماه پی در پی یعنی هر روز فی الظهر و العصر و المغرب و العشاء و صلوة الصبح در
هر پنج وقت اذا قال وقتیکه میگفت سمع الله لمن حمده من الرکعة الاخیرة از رکعت پسین و در بعض نسخ الآخرة یدعو علی احیاء من بنی سلیم دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بنی سلیم علی رعل
بکسر را و سکون عین و ذکوان بفتح ذال معجمه و سکون کاف و عصیة بضم عین و فتح صاد و تشدید یا و اینها همه قبائل بنی سلیم اند که بر اینها دعا میکرد آنحضرت و یؤمن من خلفه و آمین میگفتند
آنکسانیکه پس او بودند از مقتدیان رواه ابوداود وعن انس ان النبی روایت است از انس که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قنت شهرا ثم ترکه قنوت خواند یکماه بعد از ان بگذاشت قنوت
و نخواند چنانکه گذشت و اکثر اهل علم برآنند که نیست قنوت نه در نماز صبح و نه در غیر آن جز و نزد مالک و شافعی میگویند که قنوت کند در نماز صبح دائما و در همه نمازها اگر واقع شود واقعه
رواه ابوداود و النسائی وعن ابی مالک الاشجعی قال قلت لابی یا ابت انک قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم گفت گفتم مر پدر خود را
ای پدر من بدرستیکه تو بتحقیق نماز کرده پس آنحضرت و پس خلفای اربعه ههنا بالکوفة اینجا یعنی بکوفه این متعلق بعلی است رضی الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس علی بود نه خلفای ثلثه نحوا من خمس
سنین یعنی نزدیک به پنج سال افکانوا یقنتون آیا بودند ایشان یعنی آنحضرت و خلفای اربعه که قنوت میخواندند یعنی در نماز صبح و جز آن در نمازها بیک جا نه چنانکه حالا میخوانند بعض مردم
قال ای بنی محدث گفت پدر من ای پسرک من این که میخوانند و مواظبت بران مینمایند بدعت است نو پدید آمده در دین و خواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح
خواند بعد از ان ترک کرد چنانکه گذشت رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و این حدیث دلیل است بر مذهب حنفیه و شیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند
ازین ائمه ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند و اثبات آن کرده علما اند حنابله اند واجب است تقدیم ایشان بر جه کسانیکه نفی کرده اند و میگویند حدیثی
که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نمازی ضعیف است و همچنین آنچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت است و همچنین آنچه روایت

ما بعد از رکوع

کرده شده بر

کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت نهی کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم **الفصل الثالث** عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس
علی ابی بن کعب روایت است از حسن بصری که عمر جمع کرد آورد مردم را برابی بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت و اقرأ صحابه بود و اورا
سید القراء میگفتند یعنی فرمود که وی امام شود و مردم همه پس او اقتدا کنند و این در قیام رمضان بود فکان یصلی لهم عشرین لیلة پس بود ابی بن کعب که نماز میگذارد برای مردم و
امامت میکرد ایشان را بیست شب ولا یقنت بهم الا فی النصف الباقی و قنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان فاذا کانت العشر الاواخر پس هرگاه که شد ده شب
اخیر یعنی عشرهٔ اخیر تخلف فصلی فی بیته تخلف میشود ابی از آمدن مسجد و نماز گذاردن با مردم و گذارد در خانه خود و تخلف پس آمدن از کسی فکانوا یقولون ابق ابی پس بودند مردم که میگفتند
بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی رواه ابو داؤد و سئل انس بن مالک عن القنوت و پرسیده شد انس رضی الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع فقال قنت رسول الله
صلی الله علیه و سلم بعد الرکوع پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع و فی روایة قبل الرکوع و بعده و در روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع و بعد از رکوع رواه ابن ماجه
این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل است مر شافعیه را اما اول بر تخصیص بنصف اخیر از رمضان و مشائخ ما میگویند که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده و بی تخصیص رمضان بیا آمده
و وتر خود دائمی است مخصوص برمضان نه پس قنوت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار است عمل بدان اولی و ارجح باشد و اما ثانی بر بودن قنوت بعد از رکوع و ما اینجا هم میگوئیم که احادیث
در قنوت قبل الرکوع بسیار است و عمل صحابه نیز موافق همین نقل کرده اند و آنچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بیک شهر است نه دائم والله اعلم **باب قیام شهر رمضان**
مراد بدان تراویح است و سبب تسمیهٔ آن بتراویح آنست که مردم که در اول اجتماع میگذاردند می نشستند بعد از هر دو سلام و راحت میکردند پس از این جهت تراویح نام آن نهادند و کلام در تراویح
بسیار است و جمله از آن در رسالهٔ مسماة بما ثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم و از حیثیت آنست که آنحضرت مواظبت نکرده بر آن شبی چند بگذارد و چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک
کرد از جهت شفقت بر امت که مبادا فرض کرده و صحیح آنست که آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت باشد و ابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که
آنچه آنحضرت گذارد بیست رکعت بود و نیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضی الله عنه حال هم بر آن نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا مسجد میگذارد و چون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را
جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید و اهل مدینهٔ مطهره بر بیست رکعت شانزده رکعت دیگر میگذاردند و سببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند و دو رکعت طواف میگذاردند
اهل مدینه چون از این فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند الا آن نیز درین مقام شریف متعارف است و از است عشریه میگویند و در آخر شب بعد از گذاردن تراویح که در
اول شب میگذارند در خانها می آیند و میگذارند **الفصل الاول** عن زید بن ثابت ان النبی صلی الله علیه و سلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است
و قائم بود بفرائض و کاتب وحی بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از بوریای خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف و حجر بمعنی منع است و آن منع میکند و باز میدارد مردم را از در
آمدن و درون و آن حجره نیز آمده برای حجر نیز بمعنی باز داشتن است فصلی فیها لیالی پس نماز بگذارد آنحضرت در آن حجره چند شب حتی اجتمع علیه ناس تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار
ثم فقدوا صوته لیلة پس گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی و ظنوا انه قد نام و گمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم پس گشتند بعض که تنحنح کنند آواز
کردند تا بیرون آید بسوی ایشان فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم پس گفت آنحضرت همیشه بود با شما آنچه دیدم از کار شما که شدت حرص شماست بر اقامت نماز شب با جماعت حتی خشیت
ان یکتب علیکم تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما گویا حق عز و جل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا
افتاده در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعض عبادات نه اینکه مداومت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرض کرده شد و بعض میگویند که عادت الله جاری بود بران که هر چه آنحضرت بران
مداومت نماید فرض کرده و این مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بر آن مواظبت مینمود و فرض نشد ولو کتب علیکم ما قمتم به و اگر نوشته میشد بر شما بر پا نمیتوانستید
کرد آنرا فصلوا ایها الناس فی بیوتکم پس بگذارید ای مردمان در خانهای خود فان افضل صلوة المرء فی بیته الا الصلوة المکتوبة زیرا که فاضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش متفق علیه و عن ابی هریرة
قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یرغب فی قیام رمضان بود آنحضرت که رغبت مینمود صحابه را در گذاردن نماز شب در رمضان من غیر ان یامرهم فیه بعزیمة بی آنکه امر کند ایشان را
در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب فیقول من قام رمضان ایمانا و احتسابا پس میگفت کسیکه قیام کند رمضان را بجهت ایمان و تصدیق بثواب و طلب اجر آخرت بی ریا و سمعه غفر له ما تقدم من
ذنبه آمرزیده شود مر او را هر چیزی که پیش رفته است از گناهان صغیره وی فتوفی رسول الله پس قبض کرده شد روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم والامر علی ذلک و حال آنکه شان و کار قیام رمضان
همین بود که هر که میخواست بطلب اجر و ثواب آنرا بطور خود میگذارد و جماعت در وی نبود و مقرر نبود ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر پس از آن بود همین روش در
خلافت ابو بکر و صدرا من خلافة عمر علی ذلک و بود امر در زمان اول از خلافت عمر نیز بران بعد از آن اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشان آن و امر کرد مردم را باجتماع و کفایت آن
چنانکه در حدیث بیاید رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده چون بگذارد یکی از شما نماز را در مسجد خود فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته پس باید که بگذارد
مر خانهٔ خود را بهره از نماز خود و بگذارد نفل در آن فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا پس بدرستیکه خدای تعالی گرداننده است در خانهٔ وی از نماز وی نیکی را آوردن این حدیث
درین باب گویا اشارتیست بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گذارد رواه مسلم **الفصل الثانی** عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله گفت ابو ذر روزه داشتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر پس قیام ننمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگذارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض حتی بقی سبع تا آنکه باقی ماند هفت شب فقام بنا پس قیام نمود با ما
حتی ذهب ثلث اللیل تا آنکه رفت سیوم حصه از شب فلما کانت السادسة پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب لم یقم بنا قیام ننمود فلما کانت الخامسة پس هرگاه که

شد شب بیست و پنجم یعنی باقی ماند پنج شب قام بنا قیام نمود با ما حتی ذهب شطر اللیل تا آنکه رفت نصف شب فقلت ابو ذر میگوید پس گفتم من یا رسول الله لو نفلتنا قیام هذه اللیلة کاشکی زیاده میکردی
ما را قیام این شب را فقال ان الرجل اذا صلی مع الامام پس گفت آنحضرت بدرستیکه مرد چون بگذارد نماز را با امام حتی ینصرف تا آنکه برگردد از نماز حسب له قیام لیلة حساب کرده میشود
مر او را ثواب ایستادن شب تمام در ثواب فلما کانت الرابعة لم یقم بنا پس هرگاه که شد شب چهارم قیام نکرد با ما حتی بقی ثلث اللیل تا آنکه باقی ماند سیوم حصه شب فلما کانت الثالثة جمع اهله ونساءه
والناس پس هرگاه که شد شب سیوم جمع کرد آنحضرت اهل بیت خود را و زنان خود را و مردم را فقام بنا حتی خشینا ان یفوتنا الفلاح پس قیام نمود با ما تا آنکه ترسیدیم ما که فوت کرده
ما را فلاح راوی با ابو ذر میگوید قلت وما الفلاح گفتم من با ابی ذر چیست مراد بفلاح قال السحور گفت ابو ذر مراد بفلاح طعام سحر است زیرا که وی معین است بر اتمام صوم که سبب
فلاح است و در روی اقامت سنت است و تمام فلاح در آنست ثم لم یقم بنا بقیة الشهر بستر قیام ننمود با ما باقی شهر رواه ابو داود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه نحوه الا ان
الترمذی لم یذکر ثم لم یقم بنا بقیة الشهر لیکن امنیست که ترمذی ذکر نکرده این عبارت را که ثم لم یقم بنا بقیة الشهر وعن عائشة رضی الله عنها قالت فقدت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه گم کردم
و نیافتم همخوابه خود در روز نوبت خود آنحضرت را در شبی فاذا هو بالبقیع پس ناگاه دیدم که آنحضرت به بقیع است که مقبره مدینه مطهره است فقال اکنت تخافین ان یحیف الله علیک
ورسوله پس گفت آنحضرت آیا بودی تو که میترسیدی که جور و ستم میکند خدا تعالی بر تو و پیغمبر وی و گمان بردی که نوبت ترا بغیر تو بدهیم قلت عائشه میگوید گفتم من یا رسول الله
انی ظننت انک اتیت بعض نسائک من گمان بردم که تو آمدی بعضی از زنان خود را این سخن را عائشه مثل از قول آنحضرت اکنت تخافین الخ گفته باشد با آنحضرت بقرینه حال
از وی فهمیده و شاید که بعد از این قول نیز گفت بجهت اعتذار و اظهار ما فی الضمیر فقال پس گفت آنحضرت برای بیان موجب بیرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه ان الله تعالی ینزل
لیلة النصف من شعبان الی السماء الدنیا بدرستیکه خدا تعالی نزول میکند بفضل و رحمت در شب نصف از شعبان بسوی آسمانی که فروتر از آسمانهاست فیغفر لاکثر من عدد شعر غنم
کلب پس می آمرزد بیشتر از شمار موهای گوسفندان قبیله کلب را که بیشتر بن عرب بود از روی غنم یعنی پس میخواستم که قیام این شب کنم و به بقیع روم و مردها را استغفار کنم و این
مجمل است حصه آن را بتفصیل در شرح ذکر کرده شده است و ذکر این حدیث درین باب بمناسبت قیام رمضان است رواه الترمذی وابن ماجه وزاد رزین وزیادت کرده است
رزین که از اکابر محدثین است این لفظ را که ممن استحق النار یعنی می آمرزد مردم را از انهای که مستحق نار و عذاب شده اند وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری یقول گفت ترمذی
شنیدم محمد یعنی بخاری را یضعف هذا الحدیث ضعیف میگفت این حدیث را وعن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة المرء فی بیته افضل من صلوته فی مسجدی
هذا نماز مرد در خانه خود افضل است از نماز وی در مسجد من که این مسجد عظیم الشان است که نماز در وی برابر هزار نماز است در غیر وی الا المکتوبة مگر نماز فرض که وی در مسجد
افضل است این را در اینجا فرمود که قیام لیل با مردم چند شب در مسجد کرد و بعد از ان ترک کرد و اعتذار نمود پس فرمود که بروید و در خانهای خود مشغول باشید و نماز کنید و
تمسک کرده اند مالک وابو یوسف و بعض شافعیه و غیر ایشان که افضل در صلوة تراویح آنست که در خانها بگذارند تنها و آنحضرت که در مسجد گذارد برای بیان جواز بود و از
جهت آنکه معتکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وی و بعض مالکیه و غیر ایشان برانند که افضل صلوة اوست بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وی کردند
و مستمر است بر آن عمل مسلمانان زیرا که وی شعار دین است و مشابه بنماز عید است و باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در
بیت و مختار آنست که اگر مردی باشد مقتدا که وجود وی سبب تکثیر جماعت گردد باید که در مسجد بگذارد و اگر چنین نیست رواست که در خانه بگذارد کذا ذکر فی کتب الفقه
رواه ابو داود والترمذی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عبد القاری نسبت بقاره است که نام قبیله ایست و این یای مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمزه است
و ولادت وی در زمان رسالت پناه است ولیکن او را سماعی و روایتی نیست و واقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آنست که وی تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود در بیت المال
قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان بسوی مسجد فاذا الناس اوزاع متفرقون پس ناگاه مردم پریشان و جدا جدا
نشسته اند یصلی الرجل لنفسه نماز میگذارد مردی برای نفس خود یعنی تنها و یصلی الرجل فیصلی بصلوته الرهط و نماز میگذارد مردی و میگذارند با نماز وی قومی یعنی بجماعت و رهط نام جماعت
کم از ده فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان امثل پس چون دید عمر این تفرق گفت بدرستیکه من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آینه باشد افضل قاری اینجا بهمزه است
ثم عزم پس تر چون عمر را این رای و این نیت درست داد و قصد بجد کرد فجمعهم علی ابی بن کعب پس جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب و او را امام قوم ساخت قال گفت عبد الرحمن
بن عبد القاری ثم خرجت معه لیلة اخری پس تر بیرون آمدم با عمر بمسجد شب دیگر والناس یصلون بصلوة قارئهم و حال آنکه مردم نماز میگذاردند با نماز امام خود که ابی بن کعب است
قال عمر نعمت البدعة هذه گفت عمر نیکو بدعتی است این بدعت بدعت گفتن آن را باعتبار حدوث این هیئت و اجتماع است و اما اصل جماعت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
و آنحضرت چند با بجماعت گذارده چنانکه گذشت و حق آنست که آنچه خلفای راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث والتی تنامون عنها افضل
من التی تقومون یرید آخر اللیل و آن صلوتی که خواب میکنید و غفلت میورزید شما از ان فاضل تر است از آنچه قیام میکنید میخواهد عمر رضی آخر شب را یعنی گذاردن آن آخر شب فاضلتر است
از ادای نماز که قیام میکنید در اول لیل اشارت است بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت مشقت کذا قال الطیبی و این معنی اظهر و اوفق است بقول وی
یرید آخر اللیل واما قول الطیبی که تحقیق اند کرده اند بدان بل که زیرا که ایشان میگذاردند تراویح را بعد از نوم این که عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الان خود در اول شب
میگذارند و تمام شب زنده میدارند و در آخر شب برای تسحر بخانه میروند و بعض گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نماز که فارغ میشوید از ان و خواب میکنید بعد از آن

بهتر است از آنچه برخیزند برای آن بعد از خواب یعنی گذاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار احتیاط تا فوت نکرد و برین معنی آخر اللیل متعلق به تقومون خواهد بود و بعض فرق کرده اند
میان کسی که وثوق دارد بانتباه و استیقاظ و کسیکه ندارد چنانکه در فضیلت ایتار اول لیل و آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی و کان الناس یقومون اوله و بودند مردم که قیام میکردند در اول شب
رواه البخاری و عن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب و تمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرة رکعة امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که وی نیز از مشاهیر صحابه است و اول
نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هردو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه آنحضرت نیز بیازده رکعت که عادت وی در تهجد بود قیام میفرمود و گفته اند که این
روایت وهم است زیرا که بصحت رسیده است که قیام میکردند در عهد عمر به بیست رکعت و جواب داده اند که سند این حدیث صحیح است و تواند که در بعض اوقات گاهی بیست
میکرده باشند و گاهی یازده و بعض گفته اند که تواند که در بعض لیالی بقصد تشبه بآنحضرت صلعم میکرده باشند و بعد از آن قرار بر عشرین یافته باشد چنانکه از آنحضرت هم روایتی هست و در روایت
بیست و سه که آمده است باعتبار سه رکعت وتر است و کان القاری یقرأ بالمئین جمع مائة و بود امام میخواند سورتها را که هر یکی از آنها زیاده بر صد آیت است حتی کنا نعتمد
علی العصا من طول القیام تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهت درازی ایستادن و اتکا در نماز نفل درست است خصوصا نزد ضعف و عدم طاقت فما کنا ننصرف الا فی
فروع الفجر پس نبودیم ما که برگشتیم از نماز مگر در اوایل فجر و اعالی آن و فرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فرع شجر و در حدیث آمده است که آنحضرت برمیداشت دستها را تا
فروع اذنین یعنی اعلای گوشها رواه مالک و عن الاعرج قال ما ادرکنا الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان روایت است از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین و ثقات
ایشانست که گفت در نیافتیم مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر وی از جهت تعظیم نکردن ایشان چیزی را که تعظیم کرده است آنرا حق سبحانه
و عدم اهتدا بچیزی که فرستاده است در وی از قرآن و کان القاری یقرأ سورة البقرة فی ثمان رکعات و بود قاری که امام بود میخواند سورهٔ بقره را در هشت رکعت فاذا قام
بها فی ثنتی عشرة رکعة پس چون قیام میکرد بدان و میخواند آنرا در دوازده رکعت رای الناس انه قد خفف اعتقاد میکردند مردم که وی تخفیف کرد در قراءت رواه مالک
و عن عبد الله بن ابی بکر از اکبر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است قال سمعت ابی یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام گفت شنیدم ابی بن کعب را میگفت بودیم ما
که برمیگشتیم در رمضان از قیام شب فنستعجل الخدم بالطعام پس شتابی میکردیم خادمان را باحضار آوردن طعام مخافة فوت السحور از جهت ترس در گذشتن وقت طعام سحر بجهت طلوع فجر
و فی اخری مخافة الفجر و در روایت دیگر بجای مخافت فوت السحور این لفظ واقع شده است که مخافة الفجر از جهت ترس طلوع فجر و مآل هر دو یکیست رواه مالک و عن عائشة ان النبی صلی
الله علیه وسلم قال روایت است از عائشه که روایت کرد آنحضرت که گفت هل تدرین ما فی هذه اللیلة یا درمی یابی تو ای عائشه که چه چیز است درین شب یا رسول الله فقال فیها ان یکتب کل
مولود من بنی آدم فی هذه السنة پس گفت آنحضرت درین شب یکی اینست که نوشته میشود هرکه زائیده میشود از اولاد آدم درین سال و فیها ان یکتب کل هالک من بنی آدم فی هذه السنة و دیگر
درین شب اینست که نوشته میشود هرکه هلاک کرده میشود و میرانیده میشود از اولاد آدم درین سال و فیها ترفع اعمالهم و دیگر درین شب اینست که برداشته میشود کردارهای اولاد
آدم طیبی گفته یعنی نوشته میشوند اعمال بنی آدم که برداشته میشوند در سال روز بروز چنانکه نوشته میشود که خواهد مولود شد که خواهد مرد پس نوشتن درین شب است و برداشتن در ایام
تمام سال و این معنی از عبارت دور است زیرا که گفت رفع کرده میشوند در وی اعمال نه نوشته میشوند و تواند که اعمال تمام سال که روز بروز برداشته و نوشته شده است درین شب
نیز یکبارگی تمام دفتر رفع میکرده باشند از برای مقابله چنانکه اهل حساب میکنند از جهت تکریم این شب و حکم الهی بدان و الله اعلم و فیها تنزل ارزاقهم و درین شب فرو فرستاده میشود
رزقهای بنی آدم مراد بانزال ارزاق کتابت ارزاق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود در وی اجلها و رزقها و نوشته میشوند حاجیانی که درین
سال حج خواهند کرد و توفیق آن خواهند یافت و چون عائشه ذکر رفع اعمال صالحه که موصل اند بجنت شنید و شنید که نوشته میشوند پیش از عمل که بندگان آن را میکنند فهمید که پس در
آمدن جنت بتقدیر الهی است و بفضل وی نه تنها بعمل فقالت پس گفت عائشه یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی آیا هیچ یکی در نمی آید بهشت را مگر برحمت خدا تعالی فقال
پس گفت آنحضرت ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی نیست هیچ یکی که در آید بهشت را مگر برحمت حق تعالی ثلثا یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه و جواب آنحضرت
هر دو سه بار بود و در بعض نسخ لفظ ثلثا نیست قلت و لا انت عائشه میگوید که گفتم من و تو نیز که پیغمبر خدائی و محبوب اوئی یا رسول الله نیز در نمی آئی بهشت را مگر برحمت وی تعالی
فوضع یده علی هامته پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر مبارک خود فقال و لا انا پس گفت آنحضرت و نه من در می آیم الا ان یتغمدنی الله منه برحمة مگر آنکه بپوشد مرا خدا تعالی
برحمت خود که صادر است از جناب فضل و لطف وی و خود وجود شریف وی سراسر رحمت است برای عالمیان چه جای خود وی یقولها ثلث مرات در حالتی که میگوید آنحضرت این کلمه را
سه بار و معنی دست بر سر نهادن اظهار ذلت و افتقار است در پیش درگاه حق جل و علا و اشارت بشمول رحمت وی تعالی مر او را از فرق تا قدم و تعظیم نعمت رحمت و مغفرت هامه
بتخفیف میم یعنی سر رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن ابی موسی الاشعری عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لیطلع فی لیلة النصف من شعبان فرمود بدرستیکه خدا تعالی
هر آئینه مطلع و واقف میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و بهمین معنی یطلع بتشدید طا و کسر لام است و یطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت است از طلوع و مراد بدان نزول است
که در حدیث تهجد واقع شده که نیز آمده و درین حدیث نیز در روایت بیهقی نیز واقع شده که در حدیث تهجد است بزیادت آنکه نزول در این شب از وقت غروب است چنانکه
در حدیث آینده بیاید و حاصل آنکه تجلی بصفت رحمت و مغفرت است فیغفر لجمیع خلقه پس می آمرزد مر تمامه خلق خود را الا لمشرک او مشاحن مگر مر کافر را و دشمن دارنده را و کینه
ورزنده مسلمان را بی جهت شرعی نه برای خدا رواه ابن ماجة و رواه احمد عن عبد الله بن عمرو بن العاص و فی روایة و در روایت احمد بجهت این واقع شده الا اثنین مشاحن و قاتل نفس

می بخشد همه را مگر دو کس را شاحن را و کشنده نفس را و خون ریزنده بناحق و در بعض احادیث زیاده کرده قاطع رحم را و در بعض مسبل ازار و عاق والدین و مدمن خمر نیز زیاده کرده و در بعض عشار و
ساحر و کاهن و عریف و جابی و صاحب کوبه یا عرطبه نیز آمده و کوبه و عرطبه بمعنی طنبور است وعن علی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا كانت ليلة النصف من شعبان فقوموا
ليلها وصوموا يومها چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آنرا و روزه دارید روز آنرا فان الله ينزل فيها لغروب الشمس الى السماء الدنيا زیرا که خدا تعالی
نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان پایان فيقول الا من مستغفر فاغفر له پس میگوید آیا نیست هیچ طالب آمرزش کننده پس بیامرزم او را الا مسترزق
فارزقه آیا نیست طلب روزی کننده پس روزی دهم او را الا مبتلى فاعافيه آیا نیست بلا رسیده پس برهانم او را از بلا الا كذا الا كذا کنایت است از انواع ارباب حاجات و
مطالب چنانچه آیا نیست گناهکاری پس بیامرزم او را آیا نیست محزونی که شاد کنم او را آیا نیست کذا و کذا حتى يطلع الفجر میگوید حق تعالی اینها را تا طلوع میکند فجر رواه ابن ماجه

باب صلوة الضحى ضحو و ضحوة بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن بمعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه قول وی سبحانه والشمس وضحها و متعارف میان مردم در
اول روز دو نماز است یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزه و آنرا نماز اشراق خوانند دوم هنگام برآمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیمروز و آنرا صلوة ضحی گویند
و در بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده و در بعض اطلاق صلوة اشراق نیز آمده چنانچه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت یا ام
هانی هذه صلوة الاشراق و حال آنکه نمازیکه در بیت ام هانی گذارد وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر قول حق سبحانه بالعشي والاشراق گفته که وقت اشراق وقتیکه روشن گردد آفتاب
و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی است و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق صلوة ضحی آمده و بر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده و پس هر دو را هم نماز ضحی میتوان گفت و هم
نماز اشراق و متعارف آنست که گفته شد و بتحقیق یک وقت است و یک نماز اول وقت آن برآمدن آفتابست و آخر وی تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در هر دو وقت
گذارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت است و دو نماز و بعض ضحوة صغری و ضحوة کبری نیز میگویند و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب اویند
و مختار نیز همین قول است در مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوة ضحی بسیار آمده تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار
درین باب و اصل بدرجه تواتر معنویست و رسیده است بحد یقین و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته است که این صلوة سابقین است از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث
ابی هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود علیه السلام است و ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که صلوة ضحی صلوتیست که محافظت میکرد بر آن آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی صلوة الله علیهم اجمعین و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت کرده و جمعی از علما بکراهت آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آنحضرت
و زمان خلفای راشدین پیدا شده و صواب آنست که اطلاق بدعت و کراهت بجهت مواظبت بر آن در مساجد است و آنحضرت آنرا گاه گاه گذارده (ذو در خانه گذارده) و سلف را نیز هم بر عمل بود
و این اختلاف در نماز نیست که بعد از ربع نهار گذارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل قبله بنشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگذارند آنرا بعضی از مؤکدات گفته اند والله اعلم و در روایا[ت]
در عدد رکعات صلوة ضحی از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار در آن اکثر است

الفصل الاول عن ام هانی قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل بيتها يوم فتح مكة روایت است از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیرالمومنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند عاتکه گفت که آنحضرت در آمد
در خانه او روز فتح مکه فاغتسل و صلى ثماني ركعات پس غسل کرد آنحضرت و بگذارد هشت رکعت فلم ار صلوة قط اخف منها غير انه يتم الركوع والسجود پس ندیدم من هیچ نمازی را سبکتر
از آن و هیچ یکی از ارکان آن را بروفق معهود و معتاد نکرد جز آنکه وی تمام میکرد رکوع و سجود را و قالت فی روایة اخرى و گفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که وذلك ضحى آن
نماز در وقت چاشت بود متفق علیه بدانکه عمده و مشهور در باب صلوة ضحی حدیث ام هانی است امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثی که در صلوة ضحی آمده حدیث ام هانی است بعض
گفته اند که این نماز از آنحضرت در خانه وی بجهت شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگذاردند و بعض گویند که آن قضای حزبی بود
که از آنحضرت در آن شب بجهت اهتمام مهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آنست که بجهت وقت ضحی بود زیرا که ابوداؤد و مسلم آنرا بلفظ سبحة الضحى روایت کرده اند و اضافت
بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکه صلوة الظهر و صلوة العصر و در مواهب الدنیه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم من از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این چه
نماز بود فرمود که این نماز ضحی بود وعن معاذة بضم میم عدویة بصریه تابعیه است و ثقه از طبقه ثالثه قالت سألت عائشة كم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي صلوة الضحى
گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگذارد آنحضرت نماز چاشت را قالت اربع ركعات ويزيد ما شاء الله گفت عائشه میگذارد چهار رکعت را و زیاده میکرد چیزی را
که خواسته بود خدا و در روایات زیاده بر دوازده نیامده رواه مسلم وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يصبح على كل سلامى من احدكم صدقة ثابت میگردد بر هر بند
و هر استخوان اندام یکی از شما صدقه و سلامی بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضو و بعض گفته سر انگشتان و بعض گفته هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که تکیه کند بر آن در
نزد حرکت و مختار آنست که سلامی نام بند هر استخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از وی صدقه یعنی بر هر عضو و هر استخوان
و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی است که شکر آن بر وی لازم است و چون وجود شکر که حقیقت آن صرف عبد است هر چیزی را که داده شده است بوی بسوی
چیزیکه پیدا کرده شده است برای او دشوار است گردانید وی سبحانه تعالی آنچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی و جز آن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جمله صدقات
که واجب است بر وی در مقابله هر سلامی و فرمود فكل تسبيحة صدقة وكل تحميدة صدقة وكل تهليلة صدقة وكل تكبيرة صدقة یعنی یکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله

گفتن واقتدا کردن وگفتن هر کدام صدقه ایست که شکرانه آن نعمت میکرد و امر بالمعروف صدقه و امر کردن کسی را بکار مشروع صدقه است ونهی عن المنکر صدقه و باز داشتن کسی را
از نامشروع صدقه است ویجزی من ذلک رکعتان یرکعهما من الضحی و بسندگی میکند یا بجزا میدهد از شکرانه تمامه سلامی وصدقه بران دو رکعت که بگذارد آن دو رکعت را از ضحی و فی
الحقیقه نماز شکرانه تمامه نعمتهای ظاهر و باطن است زیرا که هر عضو و هر جزء از آدمی دل و بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولی تعالی است تخصیص کردانیده شد باین فضیلت صلوة ضحی از جهة
وقوع آن در اول نهار که مبداء وفتح نعم است ویجزی بضم تحتانیه بهمزه وفتح آن بی همزه هر دو روایت است اول مجزاست بکسر همزه بمعنی کفایت وثانی از جزا بمعنی اداء
رواه مسلم وعن زید بن ارقم انه رأی قوما یصلون من الضحی روایت است از زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی الله
عنه که وی دید گروهی را که میگذارند نماز ضحی را فقال پس گفت لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل هر آینه بتحقیق دانسته اند ایشان اخبار و احادیث که نماز در جز این ساعت
زیاده تر است از روی ثواب ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است صلوة الاوابین حین ترمض الفصال نماز آن جماعت که رجوع کنندگانند بتوبه
وتوجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم میشوند و میسوزند بچهای کاو و شتر از گرمی آفتاب ورمض بحرکت سخت افتادن آفتاب بر ریگ و مانند آن و سخت گرم شدن
روز و سوختن پای از زمین گرم و افضلیت نماز درین وقت بجهة آنست که این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس نماز نمیکنند در وی مگر کسی که رجوع
دارد بدرگاه حق سبحانه وانس میگیرد بذکر وی جل وعلا چنانکه در میانه شب رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی الدرداء وابی ذر قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الله تبارک
وتعالی انه قال ابو الدرداء وابو ذر رضی الله عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آنحضرت روایت کننده از حضرت حق سبحانه که وی تعالی گفت یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من
اول النهار اکفک آخره ای آدمی بگذار برای من وطلب رضای من با اخلاص چهار رکعت در اول روز بس بنده میشوم و کارگذاری میکنم ترا در آخر روز از قضای حوائج تو و دفع مکروهات
از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکه وعده کرده است متقیان و متوکلان را رواه الترمذی روایت کرده است این حدیث
ترمذی از ابو الدرداء وابی ذر ورواه ابوداود والدارمی عن نعیم وروایت کرده اند آن را ابوداود و دارمی از نعیم بضم نون بن همار بفتح با و تشدید میم و براء و در اکثر
نسخ مشکوة برای است صحابی شامی است و درین اسم اختلاف بسیار است در شرح ذکر کرده ایم الغطفانی بفتح غین معجمه وفتح طای مهمله و فا نسبت است بغطفان نام پدر قبیله
واحمد عنهم وروایت کرده است امام احمد از هر سه وعن بریدة بضم با وفتح را صحابی است اسلام آورده در وقتی که آنحضرت بهجرت میرفت در راه بر قول مشهور و او را
مساعی جمیله است در حضرت نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین وقبر او در مرو است که بغزا آنجا آمده بود بزرگ و تبرک به قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول میگفت فی الانسان ثلثمائة وستون مفصلا در آدمی سه صد و شصت بند است فعلیه ان یتصدق عن کل مفصل منه بصدقة پس بر آدمی باد که تصدق کند
از هر بندی از خود بصدقه قالوا ومن یطیق ذلک گفتند صحابه رضی الله عنهم اجمعین که طاقت دارد آن را که از هر بند صدقه دهد و خیر کند یا نبی الله قال النخاعة فی المسجد تدفنها
گفت آنحضرت آب دهن و حلق و بینی که در مسجد افتاده است گور کنی آن را والشیء تنحیه عن الطریق و چیزی از جنس و ذیات مانند نجاست و سنگ و خار که یکسو کنی و دور کنی آن را
از راه مردم وتنحیه بکسر حای مهمله مشدده است فان لم تجده فرکعتا الضحی تجزئک پس اگر نیابی و نکنی آن را پس دو رکعت ضحی بسندگی میکند ترا این سه چیز از صدقه و شکرانه سه
صد و شصت بند که کار میفرمائی آنها را در خیر که در روی تعظیم شعائر اسلام و دفع ایذای انام است اگر چه ادنی خیر باشد و در حدیث دلالت است که دفن وتنحیه مذکور
درین باب افضل از رکعتین است که متضمن تعظیم مسجد و دفع اذی از خلق خداست زیرا که نماز گذاردن بر نفس آسان است ازین کارها چنانکه تجربه بدان شاهد است رواه ابوداود وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة بنی الله له قصرا من ذهب فی الجنة کسیکه بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت برآرد خدای تعالی برای وی کوشکی از
طلا در بهشت و این اکثر عددیست که در صلوة ضحی آمده رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه و گفت ترمذی این حدیث غریب است
نمی شناسیم ما او را مگر از همین وجه یعنی اسنادی که ذکر کرده است آن را ترمذی در کتاب خود وعن معاذ بن انس الجهنی بضم جیم وفتح ها نسبت بجهینه که نام قبیله ایست صحابی انصاری
معدود است در اهل مصر و حدیث وی نزد ایشان است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد فی مصلاه حین ینصرف من صلوة الصبح کسیکه بنشیند یعنی تا برآمدن آفتاب و بلند شدن
وی در جائیکه نماز کرده است چون بر گردد و فارغ شود از نماز بامداد حتی یسبح رکعتی الضحی تا آنکه بگذارد دو رکعت ضحی لا یقول الا خیرا نگوید مگر سخن نیک را و چیزیکه در آن ثواب آخرت
است از ذکر و تلاوت و مانند آن واگر سخنی گوید که در آن نفع مسلمانی است نیز حکم آن دارد غفر له خطایاه آمرزیده شود مر او را گناهان او وان کانت اکثر من زبد البحر و اگرچه باشد
گناهان او مانند کف دریا در بسیاری رواه ابوداود و اینجا مراد بصلوة ضحی نماز اشراق است و در احادیث دیگر احتمال اشراق و چاشت هر دو دارد و ماند آنکه ظاهر حدیث در آنست
که این ثواب مترتب بر نشستن در جای نماز است واگر برخیزد و در خلوت رود و مشغول گردد این ثواب بران مترتب نگردد و در حدیث دیگر نیز آمده است که هرکه بعد از نماز
در جای خود نشسته باشد و ذکر کند دعا میکنند او را فرشتگان برحمت و مغفرت و در وصایای مشایخ مذکور است که اگر ترس تفرقه و پریشانی باشد یا ریا یا ایذاء یابد در خلوت خود برود و مشغول گردد
و بعض میگویند که ثواب ذکر و مشغولی بحال خود است هر جا که بنشیند اما جزای صبر و حمل نفس بران دیگر است وگفته اند که استقبال قبله درین وقت از دست ندهد واگر خواب آید
هم پیش پا برود و دفع کند شیخ الاسلام شهاب الدین سهروردی گفته که عملی که جزای آن هم در دنیا فی الحال تعدد در روز از نیت باطن یافته میشود این عمل است کاتب حروف که میگوید
عفی الله عنه که چنانکه آفتاب آفاق از اول صبح کرده می آید و بسیط زمین را روشن میکرد اند همچنین آفتاب ذکر و حضور در انفس بلند شده میرسد و ساحت سینه را روشن

میکرد اند و آنچه نزد در روایت محسوس و مشهور است الفصل الثالث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حافظ علی شفعة الضحی کسیکه محافظت کند بر دو رکعت چاشت غفرت له ذنوبه
وان کانت مثل زبد البحر آمرزیده میشود مر او را گناهان او و اگر چه باشند مثل کف دریا شفعه بضم شین و فتح نیز آمده و هر دو روایت است از شفع بمعنی زوج مقابل وتر رواه احمد و الترمذی
وابن ماجة وعن عائشة انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات روایت است از عائشه که وی میگذارد نماز ضحی را هشت رکعت ثم تقول لو نشر لی ابوای ما ترکتها میگفت اگر زنده کرده شوند
برای من پدر و مادر من ترک نکنم من آن را این تعلیق بمحال عادیست بقصد مبالغه یعنی این لذت را بآن لذت از دست نمیدهم رواه مالک وعن ابی سعید قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها بود آنحضرت میگذارد چندگاه نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ما که هرگز ترک نخواهد کرد آن را و ترک میکرد گاهی تا آنکه میگفتیم ما که هرگز نخواهد
گذارد و چنانکه آنرا عادت شریف در نوافل بود که همیشه نمیکرد از جهت شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد و در مشقت نیفتند و حکم بفرضیت آن نازل نکردد و این حکم فعل آنحضرت است
و اکرامت الا ان التزام نمایند مستحب است و بعض علما میگویند که سنت بودن در نماز چاشت گاه گاه گذاردن است رواه الترمذی وعن مورق بضم میم و فتح واو و کسر رای مشدد
در آخر قاف العجلی بکسر عین و سکون جیم منسوب بعجل بن لجیم تیمی بصری ثقه عابد است قال قلت لابن عمر تصلی الضحی گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگذاری نماز چاشت را قال لا گفت ابن عمر
نمیگذارم من قلت فعمر گفتم پس پدر بزرگوار تو عمر بن الخطاب میگذارد قال لا گفت ابن عمر نمیگذارد عمر قلت فابوبکر قال لا گفتم پس ابوبکر میگذارد گفت نمیگذارد قلت فالنبی گفتم پس
پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله گفت گمان ندارم که میگذارد آنحضرت اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال آنکه میگذارده باشد اما در ابوبکر و عمر جزم کرد و تاویل نفی معلوم شد که دوام و مواظبت
در مسجد گذاردن است و الا اصل گذاردن صحیح و ثابت است بی شبهه و لا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است رواه البخاری باب التطوع از طوع و طاعت است بمعنی انقیاد و فرمان
برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر رواتب آمده و صیغه تفعل برای مبالغه که بنده بی تکلیف شارع آنرا بجا می آرد
و مبالغه در طاعت و فرمانبرداری مینماید الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت
مر بلال را نزد نماز بامداد یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام ای بلال خبر ده مرا بعملی که امید داشته شده تر است ثواب او و صعود او بدرگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی
یعنی بگو بمن که کدام عملی است نزد تو که امید بر آن بیشتر داری فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در بهشت و دف
بدال مهمله و فای مشدده در اصل رفتار نرم شتر و راه رفتن سبک و رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها در حالیکه پاهای او بر زمین باشد و بدی بتشدید یا بلفظ تثنیه و این
امریست که کشف شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معاریج دیگر که مر آنحضرت را بود [illegible] والله اعلم قال ما
عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل و لا نهار گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده تر است نزد من از این عمل که من طهارت نکرده ام هیچ
طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز گذاردم بآن طهارت چیزیکه نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب کرده
شده بر من بواجب گردانیدن من آن را بر نفس خود بمواظبت و التزام بر خود که بگذارم آن را در این حدیث فضیلت نماز بعد از وضو است که مردم آنرا تحیة الوضو و شکر وضو
گویند و تحقیق آنست که بنیت مطلق نفل کند و تحیة الوضو و شکر الوضو گفتن خیر نیست متفق علیه وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من
القرآن گفت جابر بود آنحضرت که تعلیم میکرد ما را دعای استخاره را و نماز آنرا چنانکه تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن را یقول اذا هم احدکم بالامر میگفت آنحضرت چون قصد کند یکی از شما
بکاری یعنی کاریکه در باشد وجود آن و اعتنای باشد بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد و بعد از آنکه از قبیل مباح باشد و تردد در باشد در
خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وی باعتبار تعیین وقت خاص یا حالتی مخصوص خواهد بود فلیرکع رکعتین من غیر الفریضة پس باید که بگذارد دو رکعت نماز فرض چنانکه نماز دیگر
یا جز آن در سفر کفایت نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت است و اگر دو رکعت علیحده بنیت استخاره بگذارد بهتر و در حدیث دیگر آمده که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در
بعض روایات تخصیص قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و ماثور از سلف نیز همین است ثم لیقل پس باید که بخواند این دعا را اللهم انی استخیرک بعلمک خدایا من طلب خیر میکنم
از تو باستعانت علم تو و استقدرک بقدرتک و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو و اسئلک من فضلک العظیم و سوال میکنم از تو چیزی از فضل
تو که بزرگ است و بجد و نهایت آن نتوان رسید فانک تقدر و لا اقدر پس بدرستیکه تو قادری و من قدرت ندارم و تعلم و لا اعلم و تو میدانی و من نمیدانم و انت علام الغیوب
و تو داننده غیبهائی اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار که من قصد آن دارم خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری بهتر است مرا در دین و ایمان من
و معیشت که زندگانی و زیست من و در پایان کار من او قال شک راوی است یعنی یا گفت آنحضرت بجای تمامه این الفاظ یا بجای فی معاشی و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله در حال این
و در آن جهان فاقدره لی و یسره لی پس تقدیر کن آن را برای من و آسان گردان آنرا برای من و توفیق ده مرا بدان کار فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت است مشتق از
قدر ثم بارک لی فیه بیشتر برکت ده و افزونی ده مرا در آن کار و در آن گشت و در بعض نسخ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی و اگر میدانی تو که این کار بد است مرا فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه پس بگردان آن را از من و برگردان مرا از وی و اقدر لی الخیر حیث کان و تقدیر کن برای من نیکی را هر جا که باشد ثم ارضنی
به پس راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی بفتح همزه و سکون را از ارضا و بفتح را و تشدید ضاد بی همزه نیز روایت است قال و یسمی حاجته گفت آنحضرت یاد و نام برد
حاجت خود را نزد قول وی هذا الامر و ظاهر آنست ان هذا الامر که در حدیث واقع شده است عنوان حاجاتست بطریق عموم در عبادت متحیر خصوص [illegible] یا مرخاص خواهد بود مثل

سطر ۔ از غیر فریضه یعنی دو رکعت ۔ صح

هذا السفر

هذا المسعر بهذه الاقامة ونحو ذلک رواست که ان هذا الامر گوید و بیان کند از بهر حاجت خود والله اعلم رواه البخاری الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال حدثنی ابوبکر رضی الله عنه
وصدق ابوبکر روایت است از علی که گفت حدیث کرد مرا ابوبکر و راست گفت ابوبکر قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل یذنب ذنبا گفت
نیست هیچ مردی که بکند گناهی را ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله پس برخیزد پس طهارت کند پس نماز بگذارد و پس آمرزش خواهد از خدا آن گناه را الا غفر الله له مگر آنکه بیامرزد خدای
تعالی مر او را واین را صلوة الاستغفار گویند ثم قرأ پس خواند آنحضرت این آیت را والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی وابن ماجه
الا ان ابن ماجه لم یذکر الآیة ترمذی و ابن ماجه هر دو روایت کرده اند این حدیث را ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد خواندن آنحضرت این آیت را وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا حزبه امر صلی گفت حذیفه بود آنحضرت چون میرسید او را مصیبتی و سخت میشد و تنگ میگشت بروی کاری نماز میکرد و استعانت میجست بدان در کشادگی و خلاصی از غم
و هم از جهة امتثال امر وی سبحانه واستعینوا بالصبر والصلوة رواه ابوداود و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف میگردد بروی عالم ربوبیت و چون منکشف شد
عالم ربوبیت دنیا بکلیت خود حقیر نمود و پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس مستوحش نمیگردد بنایافت آن و شاد نمیشود بیافت آن چنانکه گفته اند اگر هست غم
نیست و اگر نیست غم نیست و بعض گفته اند که چون فرود آید بر بنده مصیبتی و مکروهی میگریزد بسوی طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی محبوب گردان بر من عبادت خود را مرا
هر آینه باید. شاد دار یا رحمت انداز و میتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولی تعالی نوری در باطن پیدا میگردد که ظلمت غم و هم را میزداید و تنگی دل
میبرد و سینه را میکشاید چنانکه آمده است که اذا دخل النور انفتح القلب وعن بریدة قال اصبح رسول الله صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بلالا پس خواند بلال را فقال بما سبقتنی
الی الجنة پس گفت بلال را بچه چیز و کدام عمل پیشی گردی تو مرا بسوی بهشت و پیشتر از من رفتی در ان موطن ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتک امامی در نیامدم من بهشت را هرگز
الا که شنیدم آواز ترا یا آواز نعلین ترا بقرینه حدیث سابق و خشخشه آواز سلاح و مانند آن قال گفت بلال یا رسول الله ما اذنت قط الا صلیت رکعتین اذان نگفتم من هرگز مگر آنکه
گذاردم دو رکعت بعد از اذان وما اصابنی حدث قط الا توضأت عنده و نه رسید مرا بی وضوئی هرگز مگر آنکه وضو ساختم نزد آن و رایت ان لله علی رکعتین و دانستم و اعتقاد
کردم که مر خدا راست بر من دو رکعت کنایت است از التزام و ادامت مواظبت وی بران فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بهما پس گفت آنحضرت لازم گیر این دو رکعت را
یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجه را رواه الترمذی وعن عبدالله بن ابی اوفی صحابیست او و پدر او در صحبت است حاضر شد حدیبیه را و خیبر را و ما بعد آن را
از مشاهد بعد از ان بکوفه آمد و بهما سفر رفت از عالم و وی آخر کسی است که مرد بکوفه از صحابه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم کسی که باشد
مر او را حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان فلیتوضأ پس باید که وضو کند فلیحسن الوضوء پس باید که نیک کند وضو را و خوب سازد آن را ثم لیصل رکعتین پس باید که بگذارد
دو رکعت را ثم لیثن علی الله پس باید که ثنا گوید بر خدای تعالی ولیصل علی النبی و باید که درود بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم لیقل پس بگوید لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله
رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین اسألک موجبات رحمتک سوال میکنم ترا اعمالی را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند وعزائم مغفرتک و سوال میکنم ترا
خصلتها را که حاصل گردد و متأکد شود بان آمرزش تو و عزم قصد بر فعل و عقد قلب بران والغنیمة من کل بر و سوال میکنم ترا حاصل آن نیکی و غنیمت در اصل مال که از حرب کفار حاصل
شود والسلامة من کل اثم و سوال میکنم بی گزندی از هر بزه لا تدع لی ذنبا الا غفرته مگذار برای من هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی آن را ولا هما الا فرجته و مگذار هیچ اندوهی را مگر آنکه
بگشائی و بر داری آن را ولا حاجة هی لک رضا الا قضیتها و مگذار هیچ حاجتی را که آن حاجت مر ترا مرضی است مگر آنکه بپردازی آن حاجت را و بدهی آن را یا ارحم الراحمین ای مهربان
ترین مهربانان و این نماز را صلوة الحاجة خوانند رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب و گفته اند که در اسناد وی سخن است والله اعلم صلوة التسبیح عن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للعباس بن عبدالمطلب روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را یا عباس یا عماه الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک ای عباس ای عم من
آیا ندهم ترا یا عطا نکنم ترا یا خبر ندهم ترا الا افعل بک عشر خصال آیا نکنم بتو ده خصلت یعنی چیزی که مکفر ده خصلت است یعنی بیاموزم ترا چیزی که کفارت ده نوع از ذنوب گردد که اوله
وآخره بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال برین وجه انواع ذنوب باشد که معدود شدند و بعض گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحات است و آن در غیر قیام ده ده بار است اذا انت
فعلت ذلک غفر الله لک ذنبک وقتی که تو بکنی آن را بیامرزد خدا ترا گناهان ترا اوله وآخره گناهان را که پیش ازین کرده و گناهان که پس ازین خواهی کرد یا همه گناهان که پیش و پس
یکدیگر کرده قدیمه وحدیثه گناهان کهنه و نو خطاءه وعمده و گناهان که بی قصد و نادیده و نادانسته کرده و گناهان که بقصد کرده صغیره وکبیره گناهان خرد و کلان سره و
علانیته گناهان پوشیده و آشکارا ان تصلی اربع رکعات وان اینست که بگذاری چهار رکعت را تقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب و سورة میخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن
ما هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطی در عمل الیوم واللیلة گفته که بخواند در وی الهکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص فاذا فرغت من القراءة فی اول رکعة وانت قائم قلت پس
چون فارغ شوی از قراءت در رکعت اولی و حال آنکه تو ایستاده میگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة پانزده بار و در روایتی لا حول ولا قوة الا بالله
زیاده آمده ثم ترکع پس رکوع میکنی فتقولها وانت راکع عشرا پس میگوئی این کلمات مذکوره را در حال آنکه تو رکوع کننده ده بار بعد از تسبیح رکوع ثم ترفع رأسک من الرکوع فتقولها عشرا پس بر میداری
سر خود را از رکوع پس میگوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد ثم تهوی ساجدا پس پایین میآیی برای سجده فتقولها وانت ساجد عشرا پس میگوئی این کلمات را در سجده
ده بار بعد از تسبیح سجود ثم ترفع رأسک من السجود فتقولها عشرا پس بر میداری سر خود را از سجده پس میگوئی آن را ده بار ثم تسجد فتقولها عشرا پس سجده میکنی پس میگوئی آن را ده بار ثم ترفع رأسک

فتقولها عشرا پس تر برمیداری سر خود را پس میگوئی آنرا ده بار بعد از هر دو سجده فذلک خمس وسبعون فی کل رکعة پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت تفعل ذلک فی اربع رکعات میگوئی
آنرا در چهار رکعت و در تشهد این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمده است اللهم انی اسئلک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة و
طلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسئلک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة خوفا منک وحتی اخلص
لک النصیحة حیاء منک وحتی اتوکل علیک فی الامور وحسن ظن بک سبحان خالق النور ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل اگر میتوانی که بگذاری این نماز را هر روز یکبار پس بکن آنرا فان
لم تفعل ففی کل جمعة مرة پس اگر نکنی تو هر روز پس بکن در هر هفته یکبار فان لم تفعل ففی کل شهر مرة پس اگر نکنی تو در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار فان لم تفعل ففی کل سنة مرة پس اگر نکنی تو در هر ماه
یکبار پس بکن در هر سال یکبار فان لم تفعل ففی عمرک مرة پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن در عمر خود یکبار رواه ابو داود وابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوه ذلک
مشهور ومعمول در صلوة تسبیح طریق آنست که مذکور شد و در روایت ترمذی از عبد الله بن المبارک پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ وتسمیه و ده بار بعد از قرات تا آخر ارکان و بعد از
سجدتین تسبیح نیست ومخیر است که پیش سلام بگذارد یا بعد سلام و موافق مذهب امام اعظم پیش سلام است بدانکه حدیث صلوة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی
آورده و در روایتی نهایت در هر سال یکبار داشته و در تمام عمر یکبار ذکر نکرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین برمز ابی داود و ابن ماجه و مستدرک
حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعض محدثان را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از مستعجلانست آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است
و بسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نموده اند و از زمان سلف از تابعین ومن بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر در تقویت
و اثبات آن مبالغه نموده و جمله از آن در شرح مذکور است اینجا اینقدر کافیست والله الموفق وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم
القیمة من عمله صلوته فرمود نخستین عملی که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت از اعمال وی نماز است فان صلحت فقد افلح ونجح پس اگر نیک بود نماز وی پس بتحقیق رستگار و پیروز شد بنده برآمد
حاجت وی وان فسدت فقد خاب وخسر و اگر تباه باشد نماز وی پس بتحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده فان انتقص من فریضته شیء پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از سنن
و آداب قال الرب تبارک وتعالی انظروا هل لعبدی من تطوع میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مر بنده مرا از نماز نفل فیکمل بها ما انتقص من الفریضة پس تکمیل و تتمیم کرده میشود بدان
چیزی که کم شده است از فرض ثم یکون سائر عمله کذلک پس تر میباشد باقی عملهای آن بنده از زکوة و صیام و جز آن برین وجه که اگر چیزی از مکملات فرائض کم شده تمام کرده میشود بنوافل و فی روایة
و در روایتی همچنین آمده که ثم الزکوة مثل ذلک پس تر زکوة مانند نماز است در تکمیل بنوافل ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک پس تر گرفته میشوند تمامه عملها باندازه آن و درین روایت ذکر
زکوة بعد از صلوة صریح آمده بعد از وی ذکر باقی اعمال علی العموم کرده رواه ابو داود در روایت کرد این حدیث را از ابو هریرة ابو داود ورواه احمد عن رجل و روایت کرد آنرا امام
احمد از مردی غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی هریره نکرده وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما گوش نمی نهد خدای تعالی
و اقبال نمی کند برحمت و رافت مر بنده را در عملی فاضلتر از دو رکعت که میگذارد آنها را یعنی نماز فاضلتر از همه عملها است و لطف و عنایت و رحمت وی تعالی به بنده در وی بیشتر از
عملهای دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن و اصغا بجهت آنست که عمده در نماز و فاضلترین ارکان و اذکار وی قرآن است اگر چه افعال و اذکار دیگر هم دارد وان البر لیذر علی رأس
العبد ما دام فی صلوته و بدرستیکه نیکی و رحمت نثار کرده میشود بر سر بنده مادام که بنده در نماز خود است و بعض روایت لیذر بدال مهمله خوانده اند و در بعضی ریختن آب و شیر و مانند آن
اگر چه معنی دارد اما چون مخصوص بمایعات است یعنی چیزهائیکه سیلان میکنند مثل اشیای مذکوره از مناسبت مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف است و صحیح بذال معجمه است وما تقرب العباد الی
الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن و نزدیکی نجست بنده بسوی خدا بمانند چیزی که بیرون آمده از وی سبحانه که قرآنست و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از لوح محفوظ و توان که مراد
بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وی میرود بقرات و بر دست وی نوشته میشود در مصاحف اشارتست بوجه افضلیت نماز از اعمال دیگر رواه احمد والترمذی

باب صلوة السفر

بدانکه خلاف نیست میان هیچ یکی از ائمه و علمای امت را در جواز قصر مر مسافر را ولیکن نزد ما قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگر چه اطلاق رخصت
بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر چهار رکعت بگذارد درست نیست مگر آنکه در قعدهٔ اولی بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگر چه آثم گردد بترک سلام و مذهب مالک چنانکه
مفهوم میگردد از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان است موافق مذهب ماست و از بعض شروح مفهوم میشود که مذهب وی موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است
و مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گذارده باشد و نه خلفای اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از
گذشتن چند سال از دور خلافت وی در منا چهار رکعت گذارد و آنرا تاویلات و محامل است و سخن درین باب و دلائل طرفین طویل است در شرح آن را ذکر کرده ایم الفصل الاول عن
انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا روایتست از انس که آنحضرت گذارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین و گذارد نماز عصر در ذی الحلیفه
دو رکعت و ذو الحلیفه بضم حای مهمله و فتح لام و سکون تحتانیه و فا موضعی است بر پنج شش میل از مدینه و این در وقت قصد آنحضرت است صلی الله علیه وسلم حج پس نماز ظهر بمدینه گذارده
برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد و نماز عصر دو رکعت گذارد و احرام بست و بمکه متوجه گشت متفق علیه وعن حارثة بحای مهمله و ثای مثلثه بن وهب
بفتح واو و سکون ها الخزاعی بضم خای معجمه و زای برادر عبید الله بن عمر از یک مادر مراو را صحبت است روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام المومنین قال صلی بنا رسول الله صلی
الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط وآمنه بمنا رکعتین گفت گذارد بما آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز با هیچ جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد و کافران بمنا دو

رکعت

رکعت و آمنه نعجبات جمع آمن بر وزن طلبه جمع طالب نیز روایت است و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه در ان از حد حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت قصر متوقف
بر خوف از فتنه کفار چنانکه ظاهر قرآن دلالت دارد بر ان نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است متفق علیه و عن یعلی بفتح مثناة و سکون عین بن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه
صحابیست اسلام آورد در روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک و عامل عمر بن الخطاب بود بر یمن و بر بجران کشته شد بصفین همراه امیر المؤمنین علی قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی ان تقصروا
من الصلوة در روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن الخطاب را که امنیت جز این نیست که گفته است خدای تعالی گناهی نیست بر شما در قصر کردن شما نماز را ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا
قصر کنید اگر بترسید شما که در فتنه و فساد می اندازند شما را الکسانیکه کافر اند فقد امن الناس پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که مائیم پس چگونه قصر کنیم قال عمر رضی الله عنه عجبت مما عجبت منه
گفت عمر عجب کردم من یعنی در زمان آنحضرت از آنچه عجب کردی تو فسألت رسول الله پس پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم فقال صدقة تصدق
الله بها علیکم این قصر کردن صدقه و احسانی است که تصدق کرده است خدای تعالی بآن بر شما فاقبلوا صدقته پس بپذیرید صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار تعالی تخفیف و آسانی
کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی است که مناسب بمقام عبودیت نیست و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه
و تعالی روزه را در سفر اسقاط نموده بافطار تخفیف فرموده است آنجا صوم را جائز میدارید و عزیمت میشمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گذاردن
جرأت و سخت گرفتن است بر خود آنجا روزه داشتن نیز همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و روزه وی جوابش آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روزه داشتن
در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما تقیید
در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که غالب بر حال مسافران خوف است خصوصا در ان زمان که کافران در رصد و ایذا و اهلاک
مسلمانان بوده اند رواه مسلم و عن انس قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم من المدینة الی مکة گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع بود فکان یصلی رکعتین
رکعتین پس بود آنحضرت که میگذارد دو رکعت دو رکعت بجهت مسافرت حتی رجعنا الی المدینة تا آنکه باز برگشتیم ما بمدینه قیل له اقمتم بمکة شیئا گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه
چیزی یعنی مدتی قال اقمنا بها عشرا گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز
مقیم نمیشوند و نماز چهار رکعتی نمیگذارند متفق علیه و عن ابن عباس قال سافر النبی صلی الله علیه و سلم سفرا فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت
کرد نوزده روز میگذارد نماز دو رکعت دو رکعت قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا و بین مکة تسعة عشر رکعتین رکعتین گفت ابن عباس پس ما میگذاریم در اقامت منزلی که میان ما و میان مکه
نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلیکه میان مکه و مدینه نوزده روز میگذاردیم دو رکعت و این در غزوه فتح بود و یا مراد آنست که چون سفری میکردیم
دراز چنانکه میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا پس چون اقامت میکردیم بیشتر از ان میگذاردیم چهار رکعت رواه البخاری
بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال بایستد قصر کند و این تقدیر
مرویست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه ایستاد که امروز و فردا بر آید مسافر
می گذارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگذارد و مذهب شافعی آنست که اگر به نیت اقامت
چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگذارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فردا زیاده از هژده روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر
باربعه را از عثمان رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر بپانزده ما بالقیاس بر مدت طهر که پانزده است و نیز اقامت آن حضرت در مکه ده روز با وجود
قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم میکنند و اعتبار نوزده روز منافیست
بآنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر بهژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را وی داخل داشته تسعة عشر
گفته باشد و این بعید است والله اعلم و در بعض روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است والله اعلم و عن حفص
بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از جمله تابعین و ثقه و مجمع علیه و کثیر الحدیث است قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه
پس گذارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت ثم جاء رحله و جلس پس آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را فرأی ناسا قیاما پس دید مردم را ایستاده فقال ما یصنع هؤلاء پس گفت ابن عمر
چه میکنند ایشان قلت یسبحون گفتم نمازهای نفل میگذارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد قال لو کنت مسبحا گفت ابن عمر اگر میبودم من که نماز نفل میکردم اتممت صلوتی
تمام میگذاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گذاردن نوافل میبود اتمام فریضه اهم و اولی میبود پس هرگاه که فرائض قصر کرده شده ترک نوافل اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل
صحبت رسول الله صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فکان لا یزید فی السفر علی رکعتین پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمیگذارد نوافل را و ابا بکر
و عمر و عثمان کذلک و صحبت داشتم ابا بکر و عمر و عثمان را همچنین یعنی زیادت نمیکردند در سفر بر دو رکعت متفق علیه بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و
عدم منع و انکار نیز از وی منقولست چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را امید بدکه نفل میگذارد و انکار نمیکرد و جمهور صحابه و من بعدهم رضی الله عنهم بر جواز اند و
بعض گفته اند که اتفاق است بر استحباب نوافل مطلقه و اختلاف در رواتب است و آنها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه و بعض فرق کرده اند در حالت

برای [2]

سیر و نزول و بعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز باینکه آنچه پیش از نماز است مفصولست از وی پس گمان برده میشود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب
بخلاف آنچه بعد از نماز است متصل است بوی صورة و معنی و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گذارده و نماز چاشت را روز فتح مکه گذارده و طیبی گفته که شاید که آنحضرت
میگذارده رواتب را در جای رحلت و جای باش خود و ابن عمر آنرا نمیدید و شاید که در بعض احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز و الله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لا یزید فی السفر
عدم زیادت در غالب احوال است و مروی از ابی حنیفه در سنن سه قولست اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجمع بین الصلوة الظهر و العصر
اذا کان علی ظهر سیر و یجمع بین المغرب و العشاء گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین و دیگر وقتی که میبود بر پشت سیر یعنی در سفر یا مراد حالت سیر است نه حالت
نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر هر دو است جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت
عصر و نماز مغرب را در وقت عشا بگذارد چنانکه در احادیث آینده بیاید رواه البخاری و عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به بود آنحضرت
که میگذارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی می آورد شتر و لیکن روی می آورد بقبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده یؤمی ایماء اشارت میکرد آنحضرت اشارت کردنی برای رکوع
و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع میکرد صلوة اللیل میگذارد نماز شب را الا الفرائض میگذارد همه نمازها را مگر نمازهای فرض را و یوتر علی راحلته و میگذارد وتر را بر راحله خود متفق علیه
در این حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة بر دابه مخصوص به نوافل است و مراد بدان شامل رواتب و تهجد است و درین حدیث تخصیص ذکر صلوة لیل واقع شده و در احادیث
دیگر عام آمده و در ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شد و مروی از امام ابو حنیفه آنست که مستحب است نزول از برای سنت فجر و در روایتی واجب و لهذا جایز نیست گذاردن آن نشسته بی عذر الا گذاردن
فرائض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه در بادیه باشد که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا دور افتادن از قافله یا گم کردن راه یا دابه سرکش باشد که هیچ
نگذارد بر وی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر و ضعیف باشد که سوار نتواند شد و کسی نیابد که بردارد و سوار کند یا بگل و لای چنان باشد که نماز بر آن ممکن نباشد و بعذر مطر نیز
جایز است و ضرورات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایه و آورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه و تابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر و مروی
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز همچنین است و شمنی گفته که نماز جنازه و منذور و سجده تلاوت که بر زمین خوانده نیز جایز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است و جمهور
ائمه برین اند و در روایتی از ابی حنیفه و ابی یوسف نیز همچنین است و صحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه و مسافر اگر در اهل مصر باشد جایز نیست
اما در التنفل بر دابه نزد ابی حنیفه و نزد محمد جایز است اما مکروه و ابو یوسف گفته لا باس به بعد از آن اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جایز باشد. بعض گفته اند دو
فرسخ و بعض سه فرسخ و نزد بعض یک میل بس است و صحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت مصر چنانچه در جواز قصر الفصل الثانی عن عائشة قالت کل ذلک قد فعل رسول الله
همه آنرا کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قصر الصلوة و اتم قصر کرده است نماز را و تمام نیز کرده است یعنی هر دو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم قصر و هم تمام صاحب
سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است و از آنحضرت اتمام بوجود نیامده است و دار قطنی صحت این حدیث را ادعا کرده است و حدیثی دیگر آورده است
از ابن عمر و حکم بحسن آن کرده و الله اعلم رواه فی شرح السنة و عن عمران بن حصین قال غزوت مع النبی گفت غزا کردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم و شهدت معه الفتح و حاضر شدم با آنحضرت
فتح مکه را فاقام بمکة ثمانی عشرة لیلة پس اقامت کرد در مکه هژده شب لا یصلی الا رکعتین نمیگذارد مگر دو رکعت یقول یا اهل البلد صلوا اربعا میگفت ای اهل مکه بگذارید چهار رکعت فانا
سفر زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث بر آنکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت کند و دو رکعت نکند و متابعت نکند او را و مسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند
و چهار رکعت بگذارد و سفر بفتح سین و سکون فا جمع مسافر مثل رکب و راکب و اصل سافر است و مسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر با یکدیگر واقع شود رواه ابو داود
و عن ابن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه و سلم الظهر فی السفر رکعتین و بعدها رکعتین گفت ابن عمر که گذاردم با آنحضرت نماز پیشین را در سفر دو رکعت فرض و بعد از وی دو رکعت سنت
و فی روایة قال صلیت مع النبی گفت نماز گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فی الحضر و السفر در حضر و سفر فصلیت معه فی الحضر الظهر اربعا و بعدها رکعتین پس گذاردم با وی در حضر
ظهر را چهار رکعت و پس وی دو رکعت و صلیت معه فی السفر الظهر رکعتین و بعدها رکعتین و گذاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت و پس وی دو رکعت و العصر رکعتین و لم
یصل بعدها شیئا و گذاردم در سفر عصر را دو رکعت و نگذارد آنحضرت پس وی چیزی بیان عصر حضر نکرد اکتفا کرد و المغرب فی الحضر و السفر سواء ثلث رکعات و گذاردم نماز مغرب را
در حضر و سفر برابر سه رکعت و لا ینقص فی حضر و لا سفر و کم نمیشود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر و لا ینقص بفتح تحتانیه و ضم قاف تصحیح کرده اند و بنابرین معلوم شد که قصر مخصوص
رباعی است و هی وتر النهار و نماز مغرب وتر روز است چنانکه نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت است در شب و روز بحکم ان الله وتر یحب الوتر و بعدها رکعتین و گذارد بعد مغرب
دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد و بر مقایسه گذاشت رواه الترمذی و ازین حدیث ابن عمر معلوم میشود که گذاردن سنن رواتب در سفر آمده است و از حدیث حفص بن عاصم ابن
عمر که گذشت خلاف این معلوم شد ظاهرا غالب احوال آن بود که میگذارد و ابن عمر از آن مردم جدی و اجتهادی در گذاردن ندید پس انکار کرد و در شرح سفر السعادة کلام بسیار
واقع شده است و الله اعلم و عن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر و العصر بود آنحضرت در غزوه
تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب و میگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد میان ظهر و عصر و عصر را در وقت ظهر میگذارد و این جمع تقدیم است و ان
ارتحل قبل ان تزیغ الشمس و اگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن وی اخر الظهر حتی ینزل للعصر تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر میگذارد

و ان

و این جمع تاخیر است و فی المغرب مثل ذلک و میکرد در مغرب مانند آن یعنی اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب و العشاء چون ناپدید میشد و غروب میکرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند جمع میکرد میان مغرب و عشاء و عشاء را با مغرب میگذارد و ان یرتحل قبل ان تغیب الشمس اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم یجمع بینهما و اگر کوچ میکرد پیش از غائب شدن آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای عشاء پس جمع میکرد میان مغرب و عشاء بدانکه وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق و بعض مقید بحالت سیر و بعض بحالت جد در سیر و بعض بتعجیل سیر و اینجا اختلاف کرده اند علماء پس بعض قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق و امام شافعی از ایشانست و بعض تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعض مخصوص گردانیده اند بصورت جد در سیر و تعجیل در آن و در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این است و صاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت دائمی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود بلکه چون تعجیل میکرد در سیر جمع میکرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص کرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعض جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وی مقید است بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و میگوئیم ما در اثبات مذهب وی رضی الله عنه و سخن فیه که ثبوت تعیین اوقات صلوة قطعی است و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست تا که شمرده اند تاخیر صلوة را از وقت از جمله کبائر و امام محمد در موطای خود گفته که تحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب بجانب حکام خود در آفاق می نوشت و نهی میکرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر میکرد ایشان را که جمع بین الصلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و چون تعیین اوقات صلوة قطعی و متواتر باشد معارض نگردد بدان خبر احاد و بخلاف افطار و قصر در سفر که هر دو ثابت اند بنص قرآن و روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که گذارده باشد نماز را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشاء را که جمع کرد بمزدلفه و بتحقیق آمده است جمع میان ظهر و عصر بعرفات و آن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده اند از آن و واقع شده است بتصریح بدان در احادیث نیست مگر در غزوه تبوک و ثابت نشده در آن غزوه نیز دوام و تحقیق آنست که کلمه کان بر دوام و استمرار دلالت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر رض آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مگر میان مغرب و عشاء در هیچ سفری مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب هنگامیکه شنید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی عبید پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دو بار و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله که آیا جمع میکرد عبد الله بن عمر در یک شب دو نماز را در سفر گفت نمیکرد مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است در صحاح و مختلف آمده روایات بخاری در آن و لهذا رفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر بجمع تاخیر در بعض احیان و تاویل آن نزد ما آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی و ادا کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوة ثانی و ادا کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعض این را الجمع الصوری و این جمع در صورت و در ظاهر است نه در معنی و حقیقت و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حمل کرده اند بر آن حنفیه جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حدیث حمنه بنت جحش چنانکه گذشت و لفظ حدیث اگرچه در بعض روایات همچنین آمده که جمع کرد و گذارد ظهر و عصر را در وقت عصر بتقدیر صحت این روایت محمول است بر همین معنی از جهت دلائل که ذکر کرده شده و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد وی رضی الله عنه سیر میکرد بعد از غروب شمس تا قریب غیبوبت شفق پس فرود می آمد و میگذارد مغرب را بعد از آن طعام میطلبید و میخورد پس میگذارد عشاء را و کوچ میکرد و میگفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطای خود گفته که رسیده است ما را از ابن عمر که وی میگذارد مغرب را در آخر وقتش تا قبل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از نافع و عبد الله بن واقد آورده که گفت موذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن و برو تا نزدیک شد غروب شفق پس فرود آمد و گذارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گذارد عشاء را و گفت همچنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هنگامیکه در شتابی می آورد وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات کذا است بسوی جمع بر طریقه که امام ابو حنیفه اعتبار کرده و ظاهر آنست که روایات در عدم جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت بسیار وارد شده و اختیار کرد امام عدم جمع را یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطا بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد و انکار روایات احادیث جمع شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که نزد شافعیه نیز ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه است و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز بود و اینست که ملتبس شده ما را از کلام در این مقام و توفیق ملک العلام و بنا فهم هیچ کی از شارحین که تکلم کرده باشد بیقدر حتی شیخ ابن الهمام و الله اعلم این کلام در جمع بین الصلوتین بود در مسافر اما جمع مر مقیم را پس ترمذی گفته که بعض از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض رفته اند و احمد و اسحق بدان قائل شده و بعض بجمع از جهت مطر نیز رفته و بدین قائل شده شافعی و احمد و اسحق و قائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت کسیکه جمع کند بین الصلوتین بی عذر پس تحقیق در آمد بابی از ابواب کبائر و عمل بدین نیست نزد اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر در سفر یا بعرفه این عبارت ترمذی ست و نزد ما جائز نیست جمع بهیچ وجه اگر چیزی از آن ثابت و صحیح شود تاویلش همانست که گفته شد و الله اعلم و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر و اراد ان یتطوع بود آنحضرت چون مسافرت میکرد و میخواست که نماز نفل بگذارد استقبل القبلة بناقته فکبر روی می آورد قبله را بشتر ماده خود پس تکبیر میگفت ثم صلی حیث وجهه رکابه پس نماز میگذارد بهر سو که متوجه میکرد اینرا و مرکوب وی در کاب یعنی شتر را رواه ابو داود و عن جابر قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی حاجة گفت جابر فرستاد مرا آنحضرت در کاری فجئت و هو یصلی علی راحلته نحو المشرق پس آمدم من و حال آنکه آنحضرت میگذارد نماز بجانب مشرق و یجعل السجود اخفض من الرکوع و میکرد سجود را پست تر از رکوع رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عمر قال صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم بمنا رکعتین گفت ابن عمر گذارد آنحضرت بمنا دو رکعت و ابو بکر بعده و عمر بعد ابی بکر و گذارد ابو بکر بعد از آنحضرت

وگذارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت یعنی در وقتی که آنحضرت و ابوبکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گذاردند و عثمان صدرا من خلافته و بگذارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش یا هشت سال
بمنا دو رکعت ثم ان عثمان صلی بعد اربعا یعنی بعد ازین مدت میگذارد و بعد از آن بمنا چهار رکعت فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا پس بود ابن عمر چون میگذارد با امام یعنی با عثمان رضی الله عنه میگذارد چهار رکعت و اذا صلی
وحده صلی رکعتین و چون میگذارد تنها یعنی نه همراه عثمان رض میگذارد دو رکعت متفق علیه و در سبب گذاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند در شرح آنرا ذکر کرده ایم و اقرب وجوه آنست که در موسم حج
مردم بسیار از اعراب و اهل بدو و غیرهم که عالم بتفاصیل الاحکام نبودند جمع میشدند پس با مهابت و که فرض صلوة چهار است و اگر دو میگذارد شاید که همین دو رکعت شریعت خیال میکردند و می پنداشتند که آن بسبب سفر است
و بعض گفته اند که شاید مذهب عثمان این بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر قرآنست یا آنکه عثمان آخر موافق عائشه شد که قصر و اتمام هر دو جائز است و قصر رخصت است
و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت و عن عائشة رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة رکعتین گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان هجرت دو رکعت در سفر و حضر ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه و سلم
ففرضت اربعا پس هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت و ترکت صلوة السفر علی الفریضة الاولی و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در روایتی مسلم آمده که
و زید فی الحضر و زیادت کرده شده دو رکعت دیگر بر نماز حضر و ازین حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شریعت چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت است پس عزیمت باشد نه رخصت
و این موید مذهب حنفی است قال الزهری قلت لعروة گفت زهری گفتم مر عروه را ما بال عائشة تتم چیست حال عائشه که تمام میکرد و چهار رکعت میگذارد در سفر قال تأولت کما تأول عثمان گفت تاویل کرد
چنانکه تاویل کرد عثمان رض در گذاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده است و صحیح در تاویل عائشه و عثمان آنست که ایشان قصر را و اتمام را هر دو جائز داشتند چنانکه گفته شد متفق علیه و عن ابن
عباس قال فرض الله الصلوة علی لسان نبیکم صلی الله علیه و سلم فی الحضر اربعا گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و فی السفر رکعتین فرض کرد در سفر دو رکعت و فی الخوف
رکعة و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده اند بظاهر این حدیث طائفه از سلف و حمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گذارده میشود همان اعتبار کرد و فرمود فرض در وی یک رکعت است و ثمرهٔ خلاف
در آنجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کند یا دو و ظاهر قول جمهور است زیرا که فرض اگر یک رکعت است چرا رکعت دیگر میگذارند و تفصیل این در باب صلوة خوف بیاید
رواه مسلم و عنه و عن ابن عمر روایتیست از ابن عباس و از ابن عمر قالا سن رسول الله صلی الله علیه و سلم صلوة السفر رکعتین سنت کرد و شریعت نهاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت و هما تمام غیر قصر
و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت است نه آنکه چهار بود و بر دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق است بدان و آنکه
در قرآن لفظ قصر بظاهر بر آن اطلاق یافته والوتر فی السفر سنة و وتر در سفر سنت است یعنی طریقه مسلوکه در دین است ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل و الا وتر اگر واجب
سنت نیست و اگر سنت است در سفر و حضر سنت است تخصیص بسفر چیست رواه ابن ماجة و عن مالک بلغه عن ابن عباس کان یقصر الصلوة فی مثل ما یکون بین مکة و الطائف روایت کرد
مالک که رسیده است او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکه و طائف است مراد طریق قریب است که سیر میکنند در روی ابل اما طریق وادی نعمان که راه کوه است
قریب نیست و فی مثل ما بین مکة و عسفان و قصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه و عسفان است و عسفان بضم عین و سکون سین مهمله موضعی است در راه مکه و مدینه قریب مکه و فی مثل ما بین مکة و جدة
بضم جیم و مشهور میان عوام بکسر جیم شده است قال مالک و ذلک اربعة برد بضمتین گفته است مالک و آن مسافت چهار برید است که شانزده فرسخ باشد و فرسخ سه میل و میل آنجا که نظر کار کند و بعض
گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر بشخصی افکند و در نیابد که مرد است یا زن و میرود یا می آید و بعض شش هزار ذراع گفته و بعض چهار هزار ذراع یا سه هزار و دویست ذراع و بیست و چهار انگشت و بعضی
بعض گفته اند ده هزار قدم آدمی کذا فی فتح الباری و ظاهر این حدیث در آنست که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه و طائف
درازتر است از همه مگر آنکه اشارت باختیار باشد که مسافت میان مکه و جده است رواه فی الموطا بعد از آن بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب و نه در سنت مسافت در حد سفر
بلکه آنچه ثابت شده است مطلق سفر است و مسافرت است و سفرهائیکه واقع شده است در روی قصر متفاوتست بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب و صحابه و تابعین
و من بعدهم و بعضی تعیین آن اجتهاد نموده و احتیاط کرده مختلف شده اند امام شافعی تعیین بیک روز و در روایتی بدو روز نموده چنانکه در هدایه گفته است و در حاوی که در مذهب شافعی است تعیین
شانزده فرسخ کرده و مذهب امام مالک و امام احمد این است زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده فرسخ است و لیکن در صحت این احادیث سخن است و امام ابو حنیفه مسافت سه شب
و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابو یوسف دو روز و اکثر روز سیوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب شافعی این هم جواز است و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد
یا کوتاه و در شرح تحقیق آن کرده شده والله اعلم و عن البراء قال صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم ثمانیة عشر سفرا براء بن عازب گفت صحبت داشتم آنحضرت در هژده سفر فما رأیته ترک رکعتین
اذا زاغت الشمس قبل الظهر پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتیکه میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گذاردن
رواتب را معتبر نیست از جهت اختلاف روایات و اضطراب آن و شاید که توان که آنحضرت گاهی میگذارد و گاهی نی پس از براء بن عازب دیدن گذاردن منقول آمد و از ابن عمر نا گذاردن و بعض
فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعض گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بود و نه رواتب و این قول بعید است و بالجمله روایات در گذاردن جز فرض در سفر مختلف
آمده والله اعلم رواه ابوداود والترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یری ابنه عبید الله یتنفل فی السفر فلا ینکر علیه گفت نافع که ابن عمر میدید پسر خود را که عبید الله
نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بروی سابقا گذشت که ابن عمر کسی را دید که نفل میگذارد در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهر از وی رضی الله عنه هر دو جائز بود در مقامی
انکار مصلحت دید و در مقامی تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم رواه مالک

باب الجمعة

مشهور در جمعه ضم جیم و میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قراءت اعمش است
و از فراء بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند که وجه آنست که اجتماع آفرینش عالم و تمامی او درین روز بود و ابتدای

آن روز

آن روز یکشنبه بود و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از پیدا کردن آسمانها و تعقل این خالی از اشکالی نیست فافهم و بعض گفته اند بجهة اجتماع خلق آدم و تمامی وی در وی و بعضی بجهة اجتماع امور عظام در وی از پیدا شدن
آدم و افتادن او بر زمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد و بعض گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد به تعظیم حرم و خبر میداد به برآمدن پیغمبر
آخر الزمان از حرم و بعض گفته اند که قصی جمع میکرد و بعض گفته اند تسمیهٔ وی بجمعه از جهة اجتماع ناس است در وی برای نماز و این اسم اسلامیست نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیم جاهلی است
مرهم در جاهلیت تغییر دادند و جمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفته را از نامهای ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری
بود و در دور اسلام بزیادت شرف و فضایل و خواص و کرامات مخصوص شد **الفصل الاول** عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون ما پسینانیم در دنیا باعتبار زمان خلقت والسابقون
یوم القیمة پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت بسبقت در حشر و نشر و حساب و حکم و در آمدن بهشت بَیدَ اَنَّهم مگر از فضیلت روز جمعه بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا مگر آنکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند
یعنی انبیای ایشان این را کتاب پیش از ما و اوتیناه من بعدهم و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان و تحقیق این نیز موجب فضل ما ست چه کتاب تابع ناسخ متقدم است و باین ظاهر شد که قول او
نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است بجز د توطیهٔ ذکر قرین او ست و بید بفتح با و سکون یا بمعنی غیر و مید بمیم لغتی است در وی ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم پس این روز یهود و نصاری است که فرض
کرده شد بر ایشان یعنی یوم الجمعة مراد باین روز روز جمعه است فاختلفوا فیه پس اختلاف کردند ایشان در وی بدانکه شراح اختلاف کرده اند در بیان مراد بفرض کردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه بر یهود
و نصاری و اختلاف کردن ایشان در ان بعض گفته اند که وی تعالی فرض کردانید بر ایشان عبادت را در روز جمعه یعنی امر کرد ایشان را باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس
مخالفت کردند ایشان امر الهی او تمرد ورزیدند در ان چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند باآنکه این روز انتهای آفرینش عالم است و نصاری
یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش است و اکثر برآنند که مراد بفرض کردانیدن امر کردن ایشان است باستخراج آن روز بافکار خود و تعیین و دریافت آن برای و اجتهاد و گفته شد مر
ایشان را که حق تعالی فرض کردانیده است بر شما در علم خود روزیرا که فارغ شوید در وی برای فکر و ذکر و عبادت و دریابید آن را باجتهاد خود و این ابتلایی است از حق سبحانه مر ایشان را که حق
و می یابند پس تعیین نمودند یهود یوم السبت را و گفتند که این روزیست که پروردگار تعالی فارغ شد از شغل خلق و قطع عمل کرد پس ما نیز باید که فارغ شویم برای عبادت از شواغل و صنایع
و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش پس این روز مبدا کمالات و نعم است
و روزیست که وی سبحانه و تعالی اقبال کرد بر خلق بافاضه و انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگذاری نعمت و هر دو طایفه خطا کردند و نیافتند آنچه در علم الهی بود و آن روز
جمعه است و گمراه شدند در طریق اصابت فهدانا الله له پس راه نمود و دانا بنده ما را الله تعالی مر این روز را و درینجا نیز هر دو وجه بیان کرده اند اول ظاهر تر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این
امت را بعبادت در روز جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را بامتثال امر و گمراه نکردانید با وی تمرد و تعلل چنانکه عادت
این خیر الامم است و بعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه که بشرف اسلام مشرف شده بودند پیش از قدوم شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول آیت جمعه مردم و گفتند که یهود را
روزیست که جمع میشوند در وی برای عبادت و همچنین نصاری را روزیست ما نیز روزی تعیین کنیم که جمع شویم در ان برای عبادت پس کردانیدند یوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن این معنی حکایتی است
که شیخ ابن الهمام از ابن سیرین ذکر کرده و وجه تعلیل نیز ذکر کرده اند که حق تعالی خلق کرد آدم را برای عبادت و خلق آدم در روز جمعه بود پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و از جهة آنکه پروردگار
پیدا کرد در سایر ایام چیزها را که منتفع گردد بدان انسان و در روز جمعه ایجاد کرد ذات انسان را و شکر بر نعمت وجود که اصل نعمتها است اهم و احری است از شکر بر نعم خارج از ذات والله اعلم
والناس لنا فیه تبع و مردم یعنی یهود و نصاری مارا در روز جمعه تابع اند الیهود غدا والنصاری بعد غد یهود فردای جمعه که شنبه است و نصاری پس فردا که یکشنبه است و تبعیت آنجا باعتبار
فضل و قبول طاعت است که محروم شدند از آن مردم و بعض گفته اند که این حدیث دلالت دارد بر آنکه جمعه اول هفته باشد شرعا و لیکن از روی عرف بر خلاف آن شده است دلالت
میکند بران تسمیهٔ اسبوع بجمعه چنانکه یهود نام میکنند هفته را سبت و سیوطی گفته که اگرچه جمعه مسبوق بسبت و احد میباشد و لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بر سبیل توالی مگر آنکه جمعه سابق باشد
فافهم متفق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را از ابی هریره همچنین آمده که قال نحن الآخرون الاولون یوم القیمة بجای السابقون الاولون ذکر کرده و دیگر این زیادت است که و نحن اول
من یدخل الجنة و ما اول کسانیم که در آیند بهشت را بید انهم مگر آنکه ایشان یعنی یهود و نصاری داده شده ایشان را کتاب پیش از ما و ذکر نحوه الی آخره و ذکر کرد درین روایت مانند
آنچه مذکور شد در حدیث متفق علیه با اختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن و فی اخری له عنه و عن حذیفة و در روایتی دیگر مر مسلم را از ابی هریره و از حذیفه همچنین آمده قالا قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی آخر الحدیث گفت آنحضرت در آخر حدیثی که مذکور شد نحن الآخرون من اهل الدنیا والاولون یوم القیمة المقضی لهم قبل الخلائق آن کسانیم که حکم کرده شده است
بتقدیم حساب و دخول جنت پیش از خلقان دیگر درین دو روایت معنی سبقت در روز قیامت مبین شده و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة
بهترین روزیکه بر آمده بروی آفتاب یعنی ظاهر شده بظهور آفتاب یا طلوع کرده آفتاب بر اهل آن روز جمعه است و مقصود از ذکر این صفت تعمیم است چه هیچ روزی نیست که آفتاب بر آن تافته
فیه خلق آدم علیه السلام درین روز پیدا کرده شده است آدم یعنی تمام شد خلقت وی و فیه ادخل الجنة و در روز جمعه در آورده شد آدم در بهشت و فیه اخرج منها و در روز جمعه آورده
شد آدم از ان و در روایات آمده است که آدم صباح جمعه پیدا شد و وقت پیشین در بهشت در آورده شد و وقت دیگر بر آورده شد از ان و لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة و برپا نمی شود
قیامت مگر در روز جمعه مراد نفخهٔ اولی است که برای صعق و هلاک است یا نفخهٔ ثانیه که برای بعث و نشور است و هر دو در روز جمعه اند چنانکه پیدا است رواه مسلم پوشیده نماند که بیان فضیلت
روز جمعه به پیدا کردن آدم در وی و در آوردن وی در بهشت ظاهر است اما بیرون آوردن وی از بهشت از جهة بودن آن سبب وجود انبیا و اولیا است و تضمن وی حکمتها و برکتها را که

اشارت بر آنست که همچنین هبوط آدم در روز جمعه که سبب وصول بجوار رب العالمین ست و لهذا ابراهیم خلیل الله علیه السلام در مقام امتنان نعم الٰهی سبحانه و تعالی عز شأنه فرمود والذی یمیتنی ثم یحیین
و همچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظهور مواعید حق است مر متقیان را یا مقصود بیان امور عظام است که واقع میشوند درین روز و درین حدیث دلیل است بر افضلیت جمعه از روز عرفه و بعضی گویند عرفه
افضل است و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس می آید که جمعه از جمله افضل ایام است و برین تقدیر احتمال دارد که روز عرفه افضل باشد از جمعه یا مساوی یا ادنی والله اعلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا اندر ساعتیکه در روز جمعه ساعتی است که موافق نمیشود او را یعنی در نمی یابد او را بنده مسلمان در حالتی که سؤال میکند خدا را در آن ساعت
نیکی را و چیزی را که حرام و نامرضی نباشد الا اعطاه ایاه مگر آنکه میدهد خدای تعالی آن بنده را آن نیکی را یعنی دعا در آن ساعت البته مستجاب است متفق علیه وزاد مسلم و زیاده کرده است مسلم این عبارت را
که قال گفت آنحضرت وهی ساعة خفیفة و آن ساعت ساعتی سبک است یعنی کوتاه است و دراز نیست وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را آمده است قال گفت ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها
مسلم قائم یصلی در جمعه ساعتی است که در نیابد او را مسلمانی که ایستاده است میگذارد نماز یا دعا میکند و مواظبت و ملازمت مینماید بر دعا پس مراد بصلوة نماز است یا دعا یسأل الله خیرا الا
میکند خدا را نیکی را الا اعطاه ایاه مگر آنکه میدهد خدا او را آن چیز را و عن ابی بردة بضم با و سکون را ابن ابی موسی قال سمعت ابی یقول سمعت رسول الله گفت ابوموسی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یقول فی شأن ساعة الجمعة هی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة میگفت آنحضرت در شأن ساعة الجمعه که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذاردن نماز یعنی از جلوس نشستن میان
دو خطبه مراد داشته و احتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر مراد باشد والله اعلم رواه مسلم بدانکه اقوال در تعیین این ساعت بسیار است تا قریب بچهل میرسد در شرح سفر السعادة آنرا نقل
کرده ایم و راجح تر و قوی تر این اقوال دو قول است یکی میان نشستن خطیب تا گذاردن نماز دوم آخر ساعت اند روز در فتح الباری گفته که هر قولی که غیر این دو قول است یا راجع بیکی ازین دو یا ضعیف
الاسناد است یا مستند باجتهاد قائل است بی سماع و توقیف و اکثر علما بترجیح قول اخیر اند امام احمد گفت اکثر احادیث درین جانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترین احادیث درین باب حدیث
عبد الله بن سلام است و ترجیح کرده اند او را اکثر ائمه و نص کرده شده است بران و حدیث ابی موسی اگرچه در صحیح مسلم مذکور است و لیکن در اسناد وی سخن است و این از جمله آنهاست که تتبعت
که در بعض احادیث مسلم واقع شده است گفت بنده ضعیف عفا الله عنه بتحقیق بصحت رسیده از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی سائر اهل بیت النبوة که وی میگماشت خادمه خود را
تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعه و خبر کند تا ذکر و دعا کند در وی والله اعلم و بعض گفته اند که این ساعت در زمان حضرت بود صلی الله علیه وسلم پس از ان برداشته شد
یعنی بر طرف کرده شد خاصیت وی نقل کرده است ابن عبد البر این قول را از قومی و تزییف کرده و صحیح آنست که باقیست و لیکن مبهم است مثل لیلة القدر الفصل الثانی عن ابی هریرة
قال خرجت الی الطور گفت ابوهریره بیرون آمدم بسوی کوه طور فلقیت کعب الاحبار پس دریافتم کعب احبار را که از دانشمندان یهود بود و تابعی بود بر دست عمر بن خطاب ایمان آورده و در زمن
عثمان بن عفان از عالم درگذشته و احبار جمع حبر بفتح حای مهمله و کسر آن دانشمند یهود فجلست معه پس نشستم و صحبت داشتم با وی فحدثنی عن التوریة پس حدیث کرد مرا کعب احبار از توریة و حدثته
عن رسول الله و حدیث کردم من او را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکان فیما حدثته پس بود از جمله آنچه حدیث کردم من او را ان قلت اینکه گفتم قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین روزیکه تافت بروی آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پیدا کرده شد آدم وفیه اهبط و درین روز فرود آورده شد آدم از بهشت
ذکر دخول جنت نکرد از جهة شهرت و استلزام هبوط مر آن را وفیه تیب علیه و درین روز توبه و رجوع برحمت کرده شد بر وی لتوبه در آخر بیان روز هبوط باشد یا در جمعه دیگر و روایت موافق
اول است وفیه مات و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین است که در روز هبوط نیست و اگر روز آن عالم گیرند که وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون اشارت باوست هم
در یک روز گنجایش دارد فافهموا والله اعلم وفیه تقوم الساعة و درین روز برپا میشود قیامت وما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس و نیست هیچ جنبنده بر زمین مگر آنکه
وی گوش نهنده است و انتظار برنده است در روز جمعه از آن هنگام که صبح میکند تا آنکه می برآید آفتاب مصیخة بضم میم و کسر صاد و سکون یا و خای معجمه از اصاخه بمعنی استماع و اصغا و مسیخة بسین
روایت است و هر دو بیک معنی است شفقا من الساعة گوش مینهند دواب از جهة ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قایم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند باحتمال
آنکه شاید در همین جمعه قایم گردد گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز و در آن وقت و عظمت و شدت هول آن و این معنی از جن و انسان نهان داشته و مضمر شده است یا حق تعالی
احداث میکند در روز جمعه در زمین از عظائم امور و جلائل آن که بسبب آن زمین میلغزد و میگردد و دواب آن را میدید یا بیند و مدهوش میگردند الا الجن والانس مگر پریان و آدمیان که ایشان را غافل
از آن ساخته اند و بر ایشان مکشوف نمیکردانند تا قاعده تکلیف و ابتلا برهم نخورد و ایمان بغیب باشد وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه ترجمه این
شده است و لا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعنی یافتن قال کعب ذلک فی کل سنة یوم گفت کعب احبار آن ساعت در هر سالی در روزی از روزهاست
فقلت بل فی کل جمعة ابوهریره میگوید گفتم من در رد کعب که چنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است فقرأ کعب التوریة پس خواند کعب توریة را که ناطق است ببودن
آن ساعت در هر روز جمعه فقال پس گفت کعب صدق رسول الله راست گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آن ساعت در هر روز جمعه است قال ابوهریرة لقیت عبد الله بن سلام گفت
ابوهریره ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که از صحابه است و وی نیز از علمای یهود بود فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار پس خبر دادم او را بمجلسی که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود
وما حدثته فی یوم الجمعة و خبر دادم بچیزیکه تحدیث کردم کعب الاحبار را از روز جمعه فقلت له قال کعب ذلک فی کل سنة یوم پس گفتم مر عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال است
قال عبد الله بن سلام کذب کعب دروغ گفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است فقلت له ثم قرأ کعب التوریة فقال بل هی فی کل جمعة پس گفتم مر عبد الله را که پس تر خواند کعب احبار
توریة را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است فقال عبد الله بن سلام صدق کعب پس گفت عبد الله بن سلام راست گفت کعب ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت ایة ساعة هی تحقیق دانسته ام

من سماع از حضرت یا قرات از توریة وظاهر اولست که کدام ساعت است آن ساعت قال ابو هریرة فقلت اخبرنی بها ولا تضن علی پس گفتم من بعبد الله خبر ده مرا بآن ساعت و بخل مکن برمن فقال عبد الله بن سلام هی آخر ساعة
فی یوم الجمعة آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعه قال ابو هریرة فقلت کیف تکون آخر ساعة فی یوم الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی فیها گفت ابو هریره پس گفتم بعبد الله بن سلام
چگونه باشد آخر ساعت در روز جمعه و حال آنکه بتحقیق گفته است آنحضرت در نیابد او را بنده مسلمان و حال آنکه وی نماز میکند در وی و نماز خود در آخر روز نمیباشد زیرا که نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروه است فقال
عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله یا نگفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا ینتظر الصلوة فهو فی صلوة حتی یصلی کسیکه بنشیند نشستنی یا در نشستگاهی که انتظار میبرد نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتیکه
بگذارد و نماز را که منتظر نشسته بود برای وی قال ابو هریرة فقلت بلی گفت ابو هریره پس گفتم من آری گفته است این آنحضرت قال فهو ذلک گفت عبد الله بن سلام پس آنچه گفته است آنحضرت وهو یصلی
همان معنی است که منتظر نماز نشسته است و این در آخر روز پیدا شد پس اگر درین وقت دعا کند مستجاب است و بعض گفته اند که مراد بصلوة دعا است رواه مالک وابو داود والترمذی والنسائی
وروی احمد الی قوله صدق کعب و روایت کرده است احمد تا قول وی صدق کعب و قول وی ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذکر نکرده وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التمسوا الساعة
التی ترجی فی یوم الجمعة طلب کنید ساعتی را که امید داشته میشود اجابت دعا در وی در روز جمعه بعد العصر الی غیبوبة الشمس بعد از نماز دیگر تا غائب شدن آفتاب و غروب وی از ظاهر این حدیث
مفهوم میشود که نماز دیگر در آخر روز است نه چنانکه ائمه دیگر میگویند بعد از بلوغ ظل مثل را که ربع نهار باقی ماند چه در حدیث دیگر واقع شده است که وی آخر ساعتی است از روز جمعه فافهم رواه
الترمذی وعن اوس بفتح همزه و سکون واو بن اوس صحابیست که در دمشق سکونت داشت و هم در آنجا از عالم رفت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة بدرستیکه از فاضلترین روزهای
شما روز جمعه است فیه خلق آدم وفیه قبض در وی پیدا کرده شد آدم و در وی قبض کرده شد روح وی وفیه النفخة وفیه الصعقة و درین روز است نفخه و درین روز است صعقه و صعقه بمعنی هلاکت
واشارتست بقول وی سبحانه ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض پس مراد بنفخه که در مقابله این مذکور است نفخه ثانیه باشد که برای احیا و بیرون آمدن مرده هاست از قبور چنانکه فرمود
ونفخ فی الصور فاذا هم قیام ینظرون و نفخه دیگر است که سبب فزع و اهوال ترس است چنانکه فرمود ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض و این مقدمه نفخه صعق است
پس دو نفخه باشد و بعض قائل بسه نفخه شده اند ولیکن مشهور دو نفخه است یکی برای هلاک و دیگری برای احیا فاکثروا علی من الصلوة فیه و چون روز جمعه روزی فاضل و عظیم الشان است بسیار بگوئید
برمن از درود درین روز فان صلوتکم معروضة علی زیرا که بدرستیکه درود شما عرض کرده میشود بر من بر دست ملائکه سیاحین چنانکه در حدیث آمده است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وکیف
تعرض صلوتنا علیک وقد ارمت و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو و حال آنکه بتحقیق استخوان پوسیده شدی تو کنایت است از موت و زوال ادراک قال یقولون بلیت این قول راوی است
یعنی میگویند صحابه میخواهند بقول خود ارمت بلیت بفتح با وکسر لام و فتح تا یعنی کهنه شدی و پوسیده شدی در تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچه در اکثر نسخ مصححه مشکوة
ضبط کرده اند دو وجه است یکی ارمت بفتح همزه و کسر را و اسکان میم و فتح تای مخففه بلفظ معلوم دیگر ارمت بضم همزه و کسر را و فتح تا بلفظ مجهول یعنی پوسیده کردانیده شدی و تفسیر بلیت
موافق وجه اول است مگر آنکه بلیت بلفظ مجهول با سکون تا خوانند قال ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء گفت آنحضرت بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبران را
کنایت است از حیات چنانکه صریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء بیاید و حیات انبیا متفق علیه است هیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نه حیات معنوی روحانی
چنانکه شهدا راست و درین حدیث که فرمود ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارتست بدان اگرچه درین باب که عرض صلوة و حصول علم و ادراکست حیات روحانی نیز کافیست
ولیکن مذهب همانست که گفته شد و تحقیق این مسئله در تاریخ مدینه که مسمی است بجذب القلوب الی دیار المحبوب کرده شده است از آنجا باید جست رواه ابو داود والنسائی وابن ماجه و
الدارمی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الیوم الموعود یوم القیمة والیوم المشهود یوم عرفة والشاهد یوم الجمعة در قرآن مجید میفرماید والیوم
الموعود وشاهد ومشهود آنحضرت میفرماید که مراد بیوم موعود روز قیامت است که حق سبحانه و تعالی خبر داده است بآمدن وی و وعده کرده است مومنان را بعد از آمدن وی بنعمتهای
بهشت و مراد بیوم مشهود عرفه است زیرا که مومنان حاضر میشوند او را از آفاق و حاضر میشوند ملائکه و مشهود بمعنی حضورست و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر میشود بر خلق و می آید
و گویا که تسمیه روز عرفه بمشهود و تسمیه روز جمعه بشاهد بجهة آنست که خلائق میروند بسوی عرفه و حاضر میشوند در مکانیکه نسبت آن روز دارد پس وی مشهود باشد و در روز جمعه ایشان
بر جای خود اند و یوم حاضر می آید بر ایشان پس وی شاهد باشد و مفسران شاهد را بخلق نیز تفسیر میکنند که حاضر می آیند در روز قیامت و مشهود را بچیزیکه مشاهده کرده میشود در وی از عجائب
امور یا مراد بشاهد پیغمبر است و بمشهود امت خصوصا او عموما یا شاهد این امت و مشهود امم دیگر یا خالق و خلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اند بر وجود
وی و صفات وی یا یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وی کذا فی تفسیر البیضاوی و ظاهر است که این تاویلات از محتملات لفظ اند که ممکن است حمل آن بر آن و تفسیر همانست
که مسند است بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن والله اعلم وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد بر روزیکه فاضلتر از روز جمعه باشد
فیه ساعة لا یوافقها عبد مومن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له در این روز ساعتی است که موافق نیفتد و در نیابد آن ساعت را بنده که دعا کند بامر خیر مگر آنکه قبول کند خدا تعالی دعای او را ولا یستعیذ
من شیء الا اعاذه و پناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد خدا تعالی و نگاه دارد او را از آن شر رواه احمد والترمذی وقال گفت ترمذی هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسی بن
عبیدة شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیده بضم عین و فتح با وهو یضعف و این موسی بن عبیده ضعیف گردانیده میشود و نسبت بضعف کرده میشود و احادیث او را تحقیق نیست که در
وی اختلاف است نسائی وغیر او گفته اند که وی ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی ثقه است اما حدیث او حجت نیست بجهة بعضی از روات وی و حدیث او را ترمذی وابن ماجه روایت
کرده اند وفات وی سنه اثنین و خمسین و مائة و گفته اند که از قبر وی بوی مشک و عنبر فائح بود و در ربذه که بلد وی بود در آن وقت اصلا مشک و عنبر نبود والفصل الثالث عن ابی لبابة بضم لام و تخفیف با

موعده او لی تام او ر رفاعه بکسر را ابن عبد المنذر صحابی مشهور است احوال او در آخر در ذکر اہل بدر آورده ذکر کنیم ان شاء الله تعالی قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله تعالی بدرستیکه روز
جمعه مهتر روزها و بزرگترینها است نزد خدا وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی ویوم الفطر وروز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم
الجمعه بر سائر ایام ولیکن بتصریح بیوم عرفه نکرده و یاد کرد یوم الاضحی متضمن ذکر او ست یا یوم اضحی را افضل از عرفه دارند والله اعلم فیه خمس خلال در روز جمعه پنج خصلت است خلق الله فیه آدم واهبط الله فیه
آدم الی الارض وفیه توفی الله آدم در روز جمعه پیدا کرد خدا آدم را و فرود آورد در روی زمین آدم را و در روی بمیرانید خدا تعالی آدم را وفیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه و در روز جمعه
ساعتی است که نطلبد بنده در آن ساعت چیزی را مگر آنکه بدهد او را ما لم یسأل حراما مادام که نطلبد چیزی را که حرام است و نا مرضی حق است وفیه تقوم الساعة و در روز جمعه برپا میشود قیامت ما من
ملک مقرب نیست هیچ فرشته نزدیک کردانیده شده بجناب حق ولا سماء ولا ارض ونیست هیچ آسمانی ونه هیچ زمینی ولا ریاح ولا جبال ولا بحر ونه باد ونه کوه ونه دریا الا هو مشفق من یوم
الجمعة مگر آنکه ترسنده است از روز جمعه یعنی از آنکه مبادا برپا شدن قیامت درین روز باشد اینجا معلوم میشود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه را علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعه
وهمه علم و ادراک دارند بلکه خاک و آب و باد و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند رواه ابن ماجه وروی احمد عن سعد بن معاذ روایت کرد این حدیث را از ابی لبابة بن عبد المنذر احمد
و روایت کرده است احمد از سعد بن معاذ همچنین ان رجلا من الانصار اتی النبی که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر پس گفت آگاه کن خبر ده
ما را از روز جمعه که چه چیز است در روی از خیر و خوبی قال فیه خمس خلال وساق الی آخر الحدیث گفت آنحضرت در وی پنج خصلت است و راند کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد وعن ابی هریرة قال
قیل للنبی صلی الله علیه وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة گفت ابو هریره گفته شد مر آنحضرت را که از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم گفت آنحضرت از جهة آنکه
شد جمعه که در روی ساخته شد کل بدن پدر تو آدم است و سرشت وی یعنی خلقت وی وگفته اند که مراد بطبع طینت آدم راست کردن وی و پرداختن وی گردانیدن وی بصورت مخصوصه وفیها الصعقة والبعثة
والبعثة و در روز جمعه هلاک شدن و مردن جانوران است و برانگیختن ایشان بعد از مردن از اینجا معلوم میشود که مراد نفخه که در حدیث سابق صعقه مذکور شد بعث و احیاء وفیها البطشة و
در روز جمعه است بطشه گفته اند که مراد بآن روز قیامت است چنانکه فرموده یوم نبطش البطشة الکبری و ذکر این بعد از صعقه و بعثه برای تاکید است و بطش یعنی باخذ قوی شدید و اگر
مراد بآن اخذ و بطش الهی تعالی مر بندگان را بعد از بعث و حشر مراد دارند دور نباشد و بعض گفته اند که مراد اخذ و بطش مشرکان مکه است روز بدر که آن نیز در روز جمعه بود وفی آخر ثلث
ساعات منها ساعة و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که من دعی الله فیها استجیب له کسیکه دعا کند خدا تعالی را در آن ساعت قبول کرده میشود دعا برای او و پیش ازین
عظام درین روز جمع شده آن را جمعه خوانده اند رواه احمد وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة بسیار گوئید درود بر من روز جمعه فانه مشهود تشهده
الملائکة زیرا که بدرستیکه روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند او را فرشتگان برحمت و برکت وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته و بدرستیکه هیچ یکی درود نمیفرستد بر من مگر آنکه عرض
کرده میشود و ظاهر گردانیده میشود بر من درود آن کس همیشه پس درین روز جمعه که افضل و اشرف ایام است بطریق اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب و لازم باشد و بوجه
کمال بود و این مخصوص بهمین روز باشد والله اعلم حتی یفرغ منها تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود میفرستد و چندانکه میفرستد عرض میکنند تا خود از آن فارغ شود و ترک کند قال گفت
ابو الدرداء قلت و بعد الموت گفتم بطریق استفهام و استبعاد و پس از موت عرض میکنند قال گفت آنحضرت ان الله تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء بدرستیکه خدا تعالی حرام
گردانیده است بر زمین خوردن تنهای پیغمبران را فنبی الله حی یرزق پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده میشود در روزی حی این تتمه کلام آنحضرت
یا قول ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و برای ترغیب صلوة بر آنحضرت و اکثار آن رواه ابن ماجه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة شک راویست یا برای تنویع است و این اظهر است میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه الا وقاه الله فتنة القبر مگر آنکه
نگاه دارد او را خدا تعالی از عذاب قبر رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بمتصل و این اسناد حدیث از سیوطی جمع الجوامع از احمد و بیهقی از شیرازی در القاب از ابن عمرو از ابی
نعیم در حلیه از جابر آورده باین لفظ کسیکه بمیرد در روز جمعه خلاص کرده میشود از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر او است مهر شهیدان وعن ابن عباس انه قرأ و روایت است از ابن عباس که وی
خواند این آیت را الیوم اکملت لکم دینکم الآیة که در روز عرفه در حجة الوداع نازل شد که امروز کامل گردانیدم دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم برای شما دین اسلام
این آیت را ابن عباس خوانده وعنده یهودی و نزد ابن عباس یهودی بود فقال لو نزلت هذه الآیة علینا لاتخذناها عیدا پس گفت یهودی اگر فرود می آمد
این آیت بر ما هر آینه میگرفتیم ما نزول این آیت و آن روز را که فرود آمد در روی عید از جهت غایت سرور و شکرانه این نعمت یعنی عجب که شما عید
نگرفته اید آن را فقال ابن عباس فانها نزلت فی یوم عیدین پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آن را عید زیرا که این آیت فرود آمده است در روزی که در روی دو عید یعنی در
روزی که در روی دو عید است فی یوم جمعة ویوم عرفة در روز جمعه و در روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد
دو عید گرفته ایم یا مراد آن است که بگرفتن عید حاجت نداریم بی آنکه بگیریم در روز عید بود که جمعه و عرفه است فافهم رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل رجب قال بود آن
حضرت چون می در آمد ماه رجب می گفت اللهم بارک لنا فی رجب وشعبان وبلغنا رمضان خداوندا افزونی ده ما را در خیر و
رحمت در ماه رجب و شعبان و برسان ما را به رمضان قال گفت انس وکان یقول لیلة الجمعة لیلة اغر ویوم الجمعة یوم ازهر

بود آنحضرت

بود آن حضرت که میگفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزیست سفید و روز روشن واز امام احمد منقولست که گفت شب جمعه فاضل تراست از شب قدر که در
وی علوق آن حضرت در رحم آمنه درآمده و موجب چندین خیرات وبرکات در دنیا وآخرت که از حد عد وحصر خارج است گشته رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر

باب وجوبها جمعه فریضه محکمه است بکتاب وسنت واجماع کافر میشود منکر وی ومراد ذکر در قول حق سبحانه فاسعوا الی ذکر الله صلوة جمعه است یا خطبه وی ووجوب
خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا ومذکور در تفاسیر آن است که مراد خطبه وصلوة هردو است چه ذکر هردو را شامل است وبرهردو صادق وجمعه خلف ظهر
است وآن حضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة الفصل الاول عن ابن عمر وابی هریرة انهما قالا
سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره روایت است از ابن عمر وابی هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آن حضرت را که میگفت
بر چوبهای منبر خود یعنی بر منبر خود وتعبیر باین عبارت ظاهرا جهت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را ومتعارف نبود در ایشان هر چوبی چند برهم نهاده وترکیب
داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ وخشت لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات باید که البته باز آیند گروهها مسلمانان از ترک کردن
ایشان جمعه ها را وعادت گرفتن ترک آنها ولهذا بلفظ جمع آورد واکثر آن ترک سه جمعه است چنانکه در احادیث بیاید اولیختمن الله علی قلوبهم یا تحقیق مهر میکند
خدای تعالی بر دلهای ایشان ثم لیکونن من الغافلین بعد از آن هر آئینه میباشند ایشان از غافلان ومعدود در ایشان ومشهود ومحکوم بدان ودائم بران یعنی از این دو امر البته
ثابت وواقع است یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمیشود واگر باز نیایند مهر کرده میشود بر دلهای ایشان ومهر کردن بر دل کنایت است از
نهایت غفلت وانسداد باب تذکر وقبول موعظت ونصیحت رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الجعد بفتح میم وسکون عین مهمله الضمیری بضم ضاد
معجمه وفتح میم وسکون یا اینچنین است در نسخ مشکوة وصواب ضمری است بفتح ضاد وسکون میم نسبت بضمرة بن بکر بن عبد مناة که صحبه کذا فی جامع الاصول قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک ثلث جمع تهاونا بها کسی که ترک کند سه جمعه را از جهت آسان وسبک وخورد وحقیر پنداشتن آنرا وظاهر
مراد بتهاون اینجا تکاسل وعدم جد در ادای اوست نه اهانت واستخفاف چه آن کفر است بی شک ومراد اینجا بیان بودن اوست معصیت عظیم که مفضی بطبع ورین
وکفر است طبع الله علی قلبه مهر کند خدای تعالی بر دل وی ودر روایت رزین آمده که برئ الله تعالی منه بیزار میشود خدای تعالی از وی واز ابن عباس آمده که
هر که ترک کند جمعه ها پیاپی پس بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود رواه ابوداؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی ورواه مالک
عن صفوان بن سلیم بضم سین صحابی مشهور است واحمد عن ابی قتادة که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه مشهور است بعبادت واز خیار بندگان صالح
امام ومقتدا کسی که استسقا کرده شود بذکر وی وگویند که در جبهه وپیشانی وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود وقانع بود وقبول نمیکرد جائزه سلطان را وگویند که وی
سوگند خورده بود که تا چهل سال پهلو بر زمین ننهد چون سی سال گذشت بیمار شد وبحالت نزع رسید دخترش گفت که ای پدر پهلو بر زمین بنه که وقت نازک است
ننهاد وهم نشسته جان داد ومیگویند قائل بود بقدر والله اعلم وعن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک
الجمعة من غیر عذر فلیتصدق بدینار فان لم یجد فبنصف دینار کسی که ترک کند جمعه را یعنی اکتفا کند بظهر از آن بی عذر از اعذار که ساقط میگردد
بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة اگر گفته
شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر نمیگردد بتصدق جوابش آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض ظهر است لیکن ما ماموریم باسقاط
وی از ذمه بادای جمعه بر تقدیر استجماع شرائط معتبره در این باب واکتفا بظهر از جمعه حرام است وتصدق کفارت ارتکاب این فعل حرام است وتقصیر در ادای
مامور به وجود ادای فرض فی الجملة فافهم وعن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من سمع النداء جمعه فرض
است بر کسی که بشنود بانگ نماز جمعه را یعنی سعی بسوی جمعه واجب است در وقت سماع ندا واختلاف دارند که مراد بندا اذان اول است یا اذان خطبه مختار اول است
وبعض گویند ثانی زیرا که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود وتفصیل این کلام در باب خطبه وصلوة بیاید رواه ابوداؤد وعن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من اواه اللیل الی اهله جمعه فرض است بر کسیکه جای دهد وراجع گرداند او را شب بسوی اهل خانه وی
یعنی جمعه واجب است بر کسی که باشد میان وطن او ومیان جای که گزارده میشود جمعه این قدر مسافت که بعد از ادای جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد ومیتواند
باز آمده شب در خانه خود کرد واین را مسافت عدوی میگویند بر خلاف مسافت قصر که بوی مسافر میگردد وطیبی گفته که باین قائل است امام ابوحنیفه واصحاب
وی بشرط آنکه وطن وی داخل دیوان مصری بود که گزارده میشود در وی جمعه واگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نگردد وآمدن رواه
الترمذی وقال هذا حدیث اسناده ضعیف وگفته است ترمذی که این حدیثی است که اسناد وی ضعیف است وعن طارق بن
شهاب الاحمسی کوفی است دریافت جاهلیت ودید آن حضرت را ونشنید از وی صلی الله علیه وسلم کرنا در وغزا کرد در خلافت ابی بکر وعمر رضی الله عنهما سی وسه یا
سی وچهار غزوه وسریه روایت دارد از حضرت ابی بکر وعمر رضی الله عنهما مات سنة اثنین وثمانین وقیل ثلث وثمانین قال قال رسول الله صلی الله علیه و

سلم الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض است و جمعه بی جماعت درست
نیست الا على اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست عبد مملوك یکی بنده که در ملک کسی است و در تصرف دیگری باین علت فرضیت جمعه را از وی ساقط
گردانیدند او امرأة دوم زن بجهت حق زوج و وجود نامحرم اگرچه زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می آمدند ولیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند بجهت
کثرت ازدحام مردم او صبي سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی او مريض چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بر مسافر و اعمی و اعرج
نیز جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر واقع شده است ظاهرا اسقاط فرضیت ازین طوائف تدریج و ترتیب واقع شده رواه ابو داود وفي شرح السنة
بلفظ المصابيح عن رجل من بني وائل روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابو داود و در شرح السنة بلفظی دیگر که در مصابیح باین لفظ مذکور است از مردی از بنی وائل که
بخصوص نام او را ذکر نکرده الفصل الثالث عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لقوم يتخلفون عن الجمعة روایت است از عبد الله
ابن مسعود که آن حضرت گفت مر گروهی را که پس میمانند از نماز جمعه و حاضر نمیشوند آنرا لقد هممت ان امر رجلا يصلي بالناس هر آینه بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم
مردی را که بگزارد نماز جمعه را بمردم و امامت کند ایشان را ثم احرق على رجال يتخلفون عن الجمعة بيوتهم پس تر من باین کار مشغول شوم که بسوزم بر سر مردانی که حاضر
نمیشوند جمعه را خانهای ایشان را و مثل این حدیث در شان متخلفین از نماز عشا نیز در باب گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق هر دو روایت است رواه
مسلم و درین حدیث دلیل است بر آنکه امام را میرسد که اگر مهم ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مهم مشغول گردد چنانچه در حج در سال اول فرضیت آن کردند وعن ابن
عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ترك الجمعة من غير ضرورة كتب منافقا کسیکه ترک کند نماز جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله منافقان و
داشته شود در حکم ایشان في كتاب لا يمحى ولا يبدل نوشته میشود در کتابی که سوده نمیشود و تغییر داده نمیشود یعنی حکم به نفاق وی همیشه ثابت و دائم است مگر
آن و هدایت بیامرزد وی سبحانه وفي بعض الروايات ثلثا و در بعض روایات ثلثا واقع شده یعنی کسیکه ترک کند جمعه را سه کرت رواه الشافعي وعن جابر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة يوم الجمعة کسیکه ایمان دارد بخدا و روز آخر از روزهای دنیا که
مراد بدان روز قیامت است پس فرض است بر وی نماز جمعه در روز جمعه یعنی بر وی باد که لازم گیرد روز جمعه و ترک نکند آنرا الا مريض او مسافر او امرأة او صبي او مملوك
فمن استغنى بلهو او تجارة استغنى الله عنه پس کسیکه بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی ببازی کردن و بازرگانی کردن بی نیاز میگردد از وی خدای تعالی
و عنایت نمیکند و نمی خواهد او را والله غني حميد و خدای تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمیگردد بسوی وی سودی از آن و ثنا گوینده است وی
تعالی مرکسی را که بندگی میکند و شکر میگوید او را رواه الدارقطني باب التنظيف والتبكير نظافت پاکیزگی و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن است
بغسل و قص شارب یعنی بریدن سبلت و قلم اظفار یعنی چیدن ناخنان و حلق عانه یعنی ستردن موی زهار و نتف ابط یعنی برکندن موی بغل و پاک کردن جامه ها و بکار
بردن بوی خوش و مانند آن که این همه بر روز جمعه سنت است و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت گذشته و تبکیر بتقدیم باء بر کاف در اصل بمعنی وقت بامداد آمدن و
بمعنی شتافتن بسوی چیزی و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد و چه جز آن نیز آمده و مراد اینجا این معنی است که در اول وقت نماز جمعه برسد از
سهل بن سعد رضي الله عنه منقول است که میگفت طعام چاشت نمی خوردیم و قیلوله نمیکردیم مگر بعد از نماز جمعه گذاردن از جهت ترس فوت شدن تبکیر بجمعه و اول هر چیز را
باکوره گویند چنانکه نوباوه را باکوره گویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و بهر نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت است بحضور در اول وقت
و این را مراتب متفاوت است چنانکه در حدیث بیاید و اگر در اول نهار بیاید اکمل و افضل خواهد بود چنانکه امام غزالی در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد
می آمدند آن نه از جهت آنست که تبکیر بمعنی بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت است و ایشان مبالغه در آن می نمودند و در وقت بامداد می آمدند فافهم و
عادت در مسجد شریف نبوی صلى الله عليه وسلم الآن آن است که می آیند و احراز امکنه شریفه میکنند و سجاده ها میگسترانند و میروند و نمی نشینند و بعض علما درین فعل تکلم کرده اند و
گفته اند که این تنگ گردانیدن جای است بر مردم نعم اگر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب و الا مجرد احراز مکان که مستلزم تضییق است غیر مستحسن است الفصل الاول
عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغتسل رجل يوم الجمعة غسل نکند مردی روز جمعه برای نماز جمعه ويتطهر ما استطاع من
طهر و مبالغه نکند در پاکی بانقدر که تواند از پاکی بی آنکه بدرجه وسواس و اسراف برسد ويدهن بتشدید دال من دهنه و روغن نمالد از روغن خود یعنی از آنچه میسر گردد در
خانه بی تکلف و دهن بفتح دال و سکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارتست بآنکه باید که خانه از دهن و طیب خالی نباشد و بآنکه مستحسن است
استعمال آن برای جمعه و غیر آن از مجالس و مجامع خیر او يمس من طيب بيته و اگر روغن نیابد بساید از بوی خوش هر چه در خانه وی باشد یا کلمه او بمعنی واو است یا
شک راویست و مراد بروغن خوشبو داشته اند و نزد امام ابوحنیفه روغن گندم داخل طیب است حتی که جایز نیست مس آن محرم را ثم يخرج بعد از آن بیرون آید بسوی
مسجد فلا يفرق بين اثنين و چون در آید در مسجد پس جدائی نیفکند میان دو کس که بهم نشسته باشند بی آنکه در میان ایشان جای باشد و ایذا بکشد بام و تفریق بگام زدن
و در گذشتن از آنجا و رفتن به بالا است بلکه هر جا که برسد و خالی بیند بنشیند و اگر بی تفریق و تخطی بالا رفتن و در صف اول و نزدیک بآن نشستن میسر گردد بهتر است و در حقیقت این

اشارتست بتبکیر و برآمدن در اول وقت تا بتفریق حاجت نیفتد ثم یصلی ما کتب له پس نماز بگزارد آنچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت
جمعه حمل کرده‌اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن است و قومی آن را منکر شده‌اند و گفته که هرکه آنرا ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت نگردد
و در باب السنن اشارتی بآن گذشت و ما در شرح سفر السعادة آنرا اثبات کرده و اطالت کلام در وی نموده‌ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه
در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع گذشت ثم ینصت اذا تکلم الامام پس خاموش نشیند و گوش دارد
وقتی که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعنی سکوت با استماع و فتح یا نیز جائز است و انصات در وقت خطبه واجب است نزد ما و اکثر علما و تفصیل
آن در شرح حدیث دیگر بیاریم الا غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری این کار را هیچ نکند مگر آنکه آمرزیده شود مر او را گناهان که میان اوست و میان جمعهٔ دیگر
که گذشت چنانکه احادیث دیگر بران دلالت دارد رواه البخاری وعن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی
ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ من خطبته ثم یصلی معه هرکه غسل کند پس بیاید جمعه را پس بگذارد نمازی که تقدیر کرده شده است برای او پس انصات کند تا آنکه
فارغ گردد امام از خطبهٔ خود پس نماز جمعه بگذارد با امام غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری آمرزیده شود برای او چیزی که میان او و میان جمعهٔ دیگر است از گناهان وفضل
ثلثة ایام بازدت سه روز دیگر و این زیادتی بجهت آنست که هر حسنه بده مانند اوست و از جمعه تا جمعه هفت روز است سه دیگر که می افزایند ده میشود و فضل برفع و نصب هر دو
روایت است رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را ثم اتی الجمعة
فاستمع وانصت پس بیاید جمعه را پس بشنود و خاموش نشیند غفر له ما بینه و بین الجمعة وزیادة ثلثة ایام آمرزیده شود آنچه گذشته میان او و میان جمعه و زیادهٔ
سه روز ومن مس الحصی فقد لغی و کسیکه مساس کند و بساید سنگریزه را پس بتحقیق لغو کرد و لغو سخن لایعنی کردن و کلام باطل و کلام در وقت خطبه ممنوع است و مس حصی را
در حکم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانکه کلام شاغل است از آن و مراد بمس حصی بازی کردن است بدان بعبث یا برابر و هموار کردن آنها است بر زمین
بی ضرورت تا سجده کند بران و بعض گفته اند مراد گردانیدن سنگریزها و شمار کردن تسبیح است بدان و این انسب است بنهی از تکلم نزد خطبه رواه مسلم وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول چون میباشد روز جمعه می ایستند فرشتگان
بر در مسجد جمعه مینویسند نام هرکه پیشتر می آید بترتیب ومثل المهجر کمثل الذی یهدی بدنة و قصه و حال مهجر همچو حال کسی است که می فرستد شتر را بمکه برای قربانی که آن
همه فاضل تر است مهجر بضم میم و فتح ها و کسر جیم مشدده آنکه نیم روز در گرمای سخت یعنی در اول وقت وی که برآینده است و بدنه بفتحات نام آنچه میفرستند بمکه و جمع وی بدن
بضمتین ثم کالذی یهدی بقرة پس حال آن کس که پس از وی می آید همچو حال کسی است که میفرستد گاو را و بدنه نزد جماعه از علما و شافعی از ایشانست نام شتر است
و این حدیث موید آنست که بقره مقابل بدنه ذکر کرده و نزد جمهور اهل لغت و بعضی از فقها و ابوحنیفه از ایشانست شامل است شتر را و گاو را و جوهری گفته که بدنه نام ناقه یا بقره است
که ذبح کرده میشود بمکه بدنه بجهت آن میگویند که فربه میسازند و تن دار میشود و مراد در حدیث شتر است بقرینهٔ مقابله ببقره ثم کبشا بعد از ان هرکه پس از ان می آید حال او همچو
کسی است که میفرستد قچقار را یعنی شاة را و ذکر کبش بجهت آن باشد که وی افضل است از اقسام شاة ثم دجاجة پس آنکه تصدق میکند ماکیان را و دجاجه بفتح دال و
کسر آن و بعض بضم نیز گویند و فتح افصح است ثم بیضة پس آنکه تصدق میکند بیضه را فاذا خرج الامام پس چون بیرون می آید امام برای خطبه طووا صحفهم و
یستمعون الذکر می پیچند فرشتگان نامهٔ خود را که مردم را نام نویسی کرده اند و استماع میکنند ذکر را یعنی خطبه را و در روایتی مر مسلم را فاذا جلس الامام چون می نشیند امام بر منبر
تا ما که ابتدای طی نزد خروج است و انتهای او نزد جلوس درین مقام سخن از وی سوال و جواب بسیار است در شراح ذکر کرده شده است متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است روز جمعه
خاموش باش و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس بتحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزد خطبه و این نیز که بدیگری امر کند و خود نکند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون
است و از اینجا معلوم میشود که تکلم ممنوع است اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد زیرا که اشارت در مقصود کافی است و تکلم عبث است متفق علیه و از اینجا معلوم
میشود که انصات واجب است و تفصیل کلام درین مقام آنست که انصات واجب است نزد اکثر علما و امام ابوحنیفه از ایشانست و نزد بعض مستحب است و امام
شافعی از ایشان است و در مواهب لدنیه گفته که شافعی را درین مسئله دو قول است همچنین از امام احمد دو قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی
از تابعین و این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض بر کراهت اند و بعض
مترددند انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع
کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از انکه تکبیر احرام برآرد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بود
و نیست محل حرمت استماع درین دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و
امام ابوحنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام نیز گاهی میسر نمیگردد قطع وی بحکم طبعیت و امام مالک در موطا روایت کرده است از

خرج الامام فلا صلوٰة ولا کلام واقوال صحابه نیز برین است وقول صحابی حجت است نزد ما وواجب است تقلید آن وگفته اند که مراد نماز نفل است وقضای فائته مکروه نیست و
اختلاف کرده اند در کسی که دور نشسته است چنانکه خطبه نمیشنود مختار وجوب سکوت است وبعض گفته اند احسن آن است که مشغول کرده بذکر وتسبیح وتهلیل وحرام است اکل
وشرب وکتابت ومکروه است تشمیت عاطس ورد سلام ودر روایتی از ابی یوسف مکروه نبود زیرا که اینها فرض اند جواب میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم
اذن در آنها ودرود در نفس خود بفرستد تا شاغل از سماع خطبه نگردد وهو الصواب وهمچنین حمد نزد عطسه وردّ منکر باشارت چشم ودست مکروه نیست وهو الصحیح ودر نظر بکتاب واصلاح آن
تعلیم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام وکلام در تحیة المسجد در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف الیٰ مقعده فیقعد فیه باید که بر نمی خیزاند یکی از شما برادر خود را در جمعه پیشتر قصد کند وبیاید بسوی نشستگاه وی
پس بنشیند در وی ولکن یقول افسحوا ولیکن بگوید کشاده کنید جای را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع است رواه مسلم **الفصل الثانی** عن ابی سعید
وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند روز جمعه ودر بعض طرق آمده غسل الجنابة ومراد بآن نزد اکثران آنست
که غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان وشرائط وسنن وآداب چنانکه برای جنابت غسل میکند وبعض گفته اند که این اشارت است باستحباب جماع درین روز از برای تخلیهٔ باطن
وتسکین نفس از خواطر دیه وسد باب نظر حرام ومؤید این است روایت غسل بتشدید در حدیث آینده ولبس من احسن ثیابه وبپوشد از نیک ترین جامهای خود ظاهر
آنست که مراد نفیس تر وآراسته تر ودوست تر نزد وی بعد از آنکه نامشروع نباشد وبعض گویند که مراد جامهٔ سپید است که محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ومس من طیب ان کان عنده ومساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس پس تر بیاید جمعه را پس نگذرد گردنهای مردمها و
پامال نکند آنرا ثم صلی ما کتب الله له پس تر نماز گزارد آنچه نوشته وتقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز نفل وسنت ثم انصت اذا خرج امامه حتی
یفرغ من صلوته پس تر خاموش شود وگوش دارد وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود کانت کفارة لما بینها وبین الجمعة التی قبلها
باشد این اعمال پوشنده مر گناهان را که میان این جمعه اند ومیان جمعه که پیش از این جمعه بود رواه ابو داؤد وعن اوس بن اوس صحابی ثقفی است نزول کرد شام
ومرد در وی روایت کرد از آن حضرت در فضل جمعه واغتسال آن حدیثی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة بتشدید وتخفیف
هر دو روایت است وتشدید احتمال دارد مبالغه را واحتمال دارد حمل وبعث مرأة را بر غسل بجماع وتخفیف با وجود قول او واغتسل یا برای تاکید است یا مراد بغسل شستن
سر است بخطمی ونحو آن زیرا که عرب را موی سر بسیار است که در شستن آن کلفتی است وباغتسال شستن تمام بدن وبکر بتشدید وابتکر وبیاید نماز را در اول وقت وادراک کند
اول خطبه را یا تکرار است برای تاکید وبعض گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از برآمدن بچیزی وگفته اند بکر بمعنی رفت در ساعت اولی وابتکر یعنی کرد فعل مبکران را از اشتغال
بصلوٰة وذکر وبعض گفته اند بکر یعنی دیگر را حامل وباعث شد بر آمدن وبیرون آمدن ومشی ولم یرکب وبپای رفت وسوار نشد ودنا من الامام ونزدیک شد از
امام ولم یتخط رقاب فاستمع پس شنید خطبه را ولم یلغ ولغو نکرد وسخن لا یعنی نگفت یعنی انصات کرد کان له بکل خطوة عمل سنة باشد او را بهر گام ثواب عبادت
یکسال اجر صیامها وقیامها پاداش روزه یکسال ونماز شب یک سال یعنی این چنین عمل که صیام هر روز وقیام هر لیل است واین خاصیت مخصوص نماز جمعه است
باین شرائط که مذکور شد ودر در آمدن بمسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه وکتابت حسنه ومحو سیئه است اما در جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل وصیام نهار است
ودر کتاب سفر السعادة خاصیتهای روز جمعه جمع کرده است باز یا دتیهای دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وعن
عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علیٰ احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة نیست بر یکی از شما باکی ونقصی اگر
بیابد ومیسر گردد که بگیرد وبسازد دو جامه برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامهٔ خدمت خود ومهنه بفتح میم وکسر آن وسکون ها بمعنی خدمت وابتذال مراد
جامه ها است که میباشد بر وی همیشه در خانه که بآن خدمت خانه وکار با رآن میکند ودرین دلیل است برآنکه اگر کسی چیزی زائد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجع بکمال دینی گردد منافی و
مخل بزهد نبود وآورده اند که آن حضرت را نیز دو جامه بود که مخصوص برای جمعه پوشیدی رواه ابو داؤد ورواه ابن ماجة ورواه مالک عن یحیی بن سعید روایت
کرد این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی وعن سمرة بن جندب بفتح سین وضم میم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن صحابی مشهور است
وکثیر الحدیث است روایت میکند از وی حسن وابن سیرین مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل سنة ستین والی بود بر آن از جانب معاویه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم احضروا الذکر حاضر شوید ذکر را یعنی خطبه را وادنوا من الامام ونزدیک شوید از امام وبایستید در صف اول ونزدیک بآن فان الرجل لا یزال یتباعد
حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها زیرا که مرد همیشه دور وپس می افتد از مواضع فضائل ومواقع خیرات تا آنکه پس افکنده میشود در بهشت از اعالی درجات اگرچه می در آید
بهشت را رواه ابو داؤد ودرین ترغیب است بر طلب اعالی امور وزجر است از سکون وارام بادانی ان هیئت همت بلند دار که نزد خدا وخلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو
تراز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتاد است وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکوٰة وصواب است آنست
که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی است وپدر وی صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد واما سهل بن معاذ تابعی است روایت از پدر خود

دارد و گفته اند که سهل بن معاذ لین الحدیث است و احادیث او حسان اند در فضائل و رغائب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تخطی رقاب الناس
یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم کسیکه میگذرد بر گردنهای مردم روز جمعه گرفته میشود آن کس پل بسوی دوزخ و درین مجازات بمثل است چنانکه وی مردم را گذرگاه خود گرفت
او را نیز گذرگاه مردم ساختند و اتخذ بلفظ معلوم و مجهول هر دو روایت است و معنی مجهول ظاهرتر است اگرچه روایت معلوم قوی تر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب وعن معاذ بن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الحبوة یوم الجمعة والامام یخطب نهی کرد آن حضرت از احتبا روز جمعه و
حال آنکه امام خطبه میخواند و احتبا نوعی از جلوس است و آن جمع کردن پشت و ساقها است بسوی شکم بدو دست یا بجامه یعنی متکا زده نشستن چنانکه عادت عرب است والآن در اهل
حرمین متعارف است و حبوه بفتح حا و ضم و کسر نیز آمده اسم است از ان و آن حضرت نیز باین جلسه در حرم پیش کعبه نشسته است ولیکن در وقت خطبه از ان نهی فرموده زیرا که خواب
می آرد و از استماع خطبه باز میدارد یا نقض وضو میکند رواه الترمذی وابوداؤد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نعس احدکم یوم
الجمعة فلیتحول من مجلسه ذلك چون پینکی بزند یکی از شما روز جمعه پس باید که بگردد و برخیزد از نشستگاه خود که در آنجا نشسته است و بنشیند بجای دیگر برای دفع غلبهٔ خواب رواه
الترمذی الفصل الثالث عن نافع قال سمعت ابن عمر یقول روایت است از نافع مولای ابن عمر گفت شنیدم ابن عمر را که میگفت نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یقیم الرجل الرجل من مقعده ویجلس فیه نهی کرد آن حضرت از برخیزانیدن مردی مردی دیگر را از جای نشست وی و نشستن بجای وی قیل لنافع فی الجمعة
گفته شد مر نافع را این نهی در روز جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده است قال فی الجمعة وغیرها گفت نافع نهی کرده است از ان در جمعه و غیر جمعه چه موجب نهی ایذا است تخصیص
بجمعه ندارد متفق علیه وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر میشود جمعه را سه مرد فرجل حضرها
یلغو پس مردی است که حاضر میشود جمعه را بلغو یعنی بسخن لایعنی و کلام باطل و آنچه در حکم آنست فذلك حظه منها پس آن لغو نصیب اوست از جمعه و از ثواب جمعه و از کمال آن
محروم است ورجل حضرها بدعاء و مردی دیگر است که حاضر میشود جمعه را بدعا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء
منعه پس آن مردیست که دعا کرده است خدا را سبحانه اگر خواهد خدای تعالی میدهد او را مطلوب او را و اگر خواهد منع میکند و نمی دهد پس امر او متردد است در رد و قبول ورجل
حضرها بانصات وسکوت و مردیست حاضر شده جمعه را باستماع و خاموشی ولم یتخط رقبة مسلم و گذر نکرده است گردن مسلمانی را ولم یؤذ احدا و ایذا نکرده است
هیچ یکی را بفعلی یا مقامت و جز آن فهی کفارة الی الجمعة التی تلیها وزیادة ثلثة ایام پس این جمعه با این خصال کفارت است ازین جمعه تا جمعه که متصل است
او را با زیادت سه روز چنانکه در احادیث متعدده گذشت که کفاره ازین جمعه تا جمعه گذشته است و جمعه گذشته را متصل این جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم تلیها در متاخر است
فافهم وذلك بان الله یقول و این کفارت تا جمعه دیگر با زیادت سه روز بسبب این است که خدای تعالی میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها کسی که بیارد یک نیکی را پس
مر او راست ده مانند آن پوشیده نماند که لغو و دعا و انصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وی یا بدل و باطن مراد دارند یا بزبان و آن لغو و مکروه است یا حرام پس منع در وی ظاهر است
پس مرد اول بدکار است جزما و دوم متردد است در نیکی و بدی و مرد سوم طالب رضای حق است و منقطع است از ما سوی الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است یقینا و احتمال
دارد که دعا در غیر وقت خطبه مراد دارند فافهم رواه ابوداؤد وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تکلم یوم الجمعة والامام یخطب
فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا کسیکه سخن کند و حال آنکه امام خطبه میخواند پس حال آن مرد همچو حال خر است که بر میدارد کتابها را بر پشت خود و کنایت است از بی عملی و عدم نفع علم با
وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذی یقول له انصت لیس له جمعة و آن کسی که میگوید مر او را انصت یعنی امر میکند بخاموشی نیست مر او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب
منهی عنه چنانکه در حدیث ابی هریرة گذشت رواه احمد وعن عبید ابن السباق بفتح سین وتشدید با مرسلا روایت است از عبید بن سباق که از تابعین حجاز است بطریق
ارسال قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جمعة من الجمع گفت آن حضرت در جمعه از جمعه ها یا معشر المسلمین ان هذا یوم جعله الله عیدا ای گروه
مسلمانان این روزیست که گردانیده است او را خدای تعالی روز جشن و اجتماع و سرور فاغتسلوا پس غسل بر آرید ومن کان عنده طیب فلا یضره ان یمس منه و کسیکه
باشد نزد وی بوی خوش پس زیان ندارد او را که مساس کند از ان و عبارت زیان ندارد بجهت آن گفت که کسی توهم نکند که طیب عادت زنان است مردان را نشاید استعمال آن کردن قیل
وعلیکم بالسواك و بر شما باد که مسواک کنید درین روز رواه مالك ورواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا روایت کرد این حدیث را مالک از
عبید بن السباق مرسل و ابن ماجه از وی و وی از ابن عباس متصل تا آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس این مرسلی است که معتضد شده است بمسند آن مقبول است قطعا وعن
البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حقا علی المسلمین ان یغتسلوا یوم الجمعة حق ثابت است بر مسلمانان که غسل کنند روز جمعه ولیمس احدهم من طیب
اهله و باید که مساس کند یکی از ایشان از بوی خوش زوجهٔ خود و این با جهت آن گفت که زنان اکثر طیب نگاه میدارند و اشارتست بآنکه اگر خود ندارد از زن طلبد آخر نفع این هم بوی راجع خواهد شد و تواند
که تمام اهل بیت مراد باشند فان لم یجد فالماء له طیب پس اگر نیابد طیب پس آب برای وی طیب است که سبب نظافت است و می برد بوی بد را رواه احمد والترمذی
وقال هذا حدیث حسن باب الخطبة والصلوة خطبه بضم مصدر است اطلاق کرده میشود بر کلامی که خطاب کرده میشود بدان و در عرف شرع عبارتست از کلام مشتمل بر
ذکر و تشهد و صلوة و وعظ و خطبه شرط است در نماز جمعه و فرض است در وی و ادنی مقدار فرض نزد امام ابی حنیفه ادنی چیزیکه مشتمل است بر ذکر خدا از تسبیح و تحمید و اخبت قول حق تعالی

فاسعوا الی ذکر الله که ذکر مطلق آورده و هیچ فرق نکرده میان طویل که آنرا خطبه گویند و قصیر که آن را خطبه نمی نامند پس شرط ذکر مطلق باشد لیکن ماثور از آن حضرت صلی الله علیه وسلم ذکر
مسمی بخطبه است و مواظبت بر آن است پس آن یا واجب باشد یا سنت نه شرط که جزوی کفایت نکند و صاحبین میگویند که لابد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند در عرف و تسبیحه
و تحمیده را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا نخواند دو خطبه و از امیر المومنین عثمان رض آورده اند که چون بخطبه ایستاد گفت الحمد لله و بگریسته شد پس فرود آمد و نماز گذارد و
هیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصهٔ وی رضی الله عنه آنست که چون باول خطبه بعد از خلافت خود برخاست و بمنبر آمد گفت الحمد لله و بسته شد و گفت ابوبکر و عمر برای این
مقام را مقالی مهیا میساختند و شما بامام فعال محتاج ترید از امام قوال و نزدیک است که بیاید شما را خطبه ها بعد خطبه ها و بیامرزد خدای تعالی مرا و شما را و شیخ ابن الهمام گفته که قصهٔ عثمان
شناخته نشده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس بود
آن حضرت که میگذارد نماز جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر و بر تقدیر اشتداد حر تبرید میکرد چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید
مقصود آن است که پیش از زوال نمیگذارد و در روایتی از امام احمد آمده که وی تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسی از علما موافقت نکرده است او را درین قول
رواه البخاری وعن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری که از مشاهیر صحابه و آخر
کسی که وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه و سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آن حضرت پانزده ساله بوده گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم و نه طعام چاشت
میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند و قیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس و زهری گفته که قیلوله و مقیل استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در
اقامت سنت نیز همین است و این حدیث فی الجمله تائید مذهب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه و تبکیر بدان است تا اول وقت بدان برسند متفق علیه
وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة بود آن حضرت چون سخت میشد سردی یعنی چون
سخت نمی بود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت میگذارد و چون سخت میشد گرمی سردی میکرد بنماز و پس از اول وقت میکرد یعنی الجمعة میخواهد بنماز جمعه را گویا این حدیث در
نماز جمعه وارد شده است و الا حکم ظهر نیز همین است چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت رواه البخاری وعن السائب بن یزید صحابی صغیر است حلیف بنی امیه یا بنی عبد
شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خویش و وی هفت ساله بود روایت میکند از پدر خویش قلیل الحدیث است گردانید او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنة ثمانین و قیل ست و ثمانین و هو آخر من مات
من الصحابة بالمدینة علی قول قال کان النداء یوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد رسول الله گفت بود اذان روز جمعه اول وی وقتی که می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر فلما کان عثمان و کثر الناس پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم زاد النداء الثالث علی الزوراء
زیاده کرد اذان سوم را بر زوراء که نام جایی بلند است در بازار مدینه نزدیک مسجد شریف رواه البخاری بدانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می
آمد و بر سر منبر می نشست اذان میگفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المومنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد
و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود و در زمان آن حضرت همه در مسجد در ملازمت شریف حاضر میبودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانی گفته شود تا مردم از دور بشنوند
و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقها را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که او ست اصل در شرع یا این اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفته باشند
اصح آن است که همین معتبر است زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده کذا فی الهدایه بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگرچه اول است باعتبار
فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث نیز گفته اند چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیهٔ اقامت است
باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بوده و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان
امیر المومنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المومنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که بلفظ اذان گویند و بر هر تقدیر از سنت خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید
گفت و اطلاق سنت بر آن آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بر آن واقع شده باعتبار آنکه امری مستحدث است که در زمان آن حضرت
صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کذا قالوا بعد از ان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر
کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمن صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیست بران در اکثر دیار اسلام و معلوم نیست که از کی باز حادث
شده و که کرده پس بهتر آنست که سنت هم باذان اولی ادا کنند و اگر بقصد اعلام الصلوة الصلوة سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی است وعن جابر بن سمرة قال کانت
للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس بینهما بود مر آن حضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن مقدار که قرار می یافت هر عضو بجای خود و بصحت نرسیده است
و روی دعای از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواند و نشست یقرأ القرآن و یذکر الناس
میخواند قرآن را در خطبه ها و پند میداد مردم را [illegible] و وعید آخرت را و احوال آن جهان را از ثواب و عقاب فکانت صلوته قصدا و خطبته قصدا پس بود نماز آن حضرت میانه
و بود خطبهٔ او میانه یعنی نه بسیار دراز و نه کوتاه و این منافات ندارد کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه مسلم وعن عمار روایت است از عمار بن یاسر که از اکابر
صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة الرجل و قصر خطبته مئنة من فقهه

میگفت آن حضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبهٔ وی علامت و دلیل فقهه و فهم اوست و ناشی است ازان و بعض تفسیر مئنة بمظنة کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است فاطیلوا
الصلوة واقصروا الخطبة پس دراز گردانید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را و در وجه بودن آن مظنهٔ فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است بران و از جملهٔ قضایای فقهیه است که
اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است در اتعاظ یک کلمه خصوصا ازان حضرت
صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت
و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنهٔ عجب و عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود لم تقولون ما لا تفعلون پس ارشاد کرد
امت را بآن قولا و فعلا فان و در روایتی وان من البیان سحرا زیرا که بدرستیکه از جملهٔ بیان سحر است و این قول مناسب تر است باین معنی که گفتیم گویا این دلیل است بر
قصر خطبه یعنی خطبه باید که بالفاظ وجیزهٔ قلیلهٔ داله بر معانی جزیله باشد چنانکه میگویند خیر الکلام ما قل و دل و بزیادت اطالت نکند شاید که موهم معانی لا طائل که مذموم است گردد و
این قول هم متضمن مدح بیانست و هم مفید ذم زیرا که بیان را تاثیر عظیم است در دلها بصرف و امالت بجانبی چنانکه سحر را تاثیر است پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح باشد و اگر بسوی باطل
کند مذموم بود و بیان سخن پیدا و گشاده گفتن و تفصیل کلام ردوی در باب بیان و شعر بیاید انشاء الله تعالی رواه مسلم وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا خطب احمرت عیناه بود آن حضرت چون خطبه میخواند ما سرخ میشد هر دو چشم وی وعلا صوته و بلند میشد آواز وی واشتد غضبه و سخت میگشت خشم وی
بسبب آنچه تجلی میکرد بر وی از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضوای ابلاغ و انذار حتی کانه منذر جیش و حالت آن حضرت در خطبه چنان میشد گویا که وی خبر دهنده است
از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده است ایشان را از نزول آن بر ایشان یقول صبحکم و مساکم میگوید آن منذر جیش مر آن قوم را صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک است که
در وقت صبح و در وقت شام بر شما آید و غارت کند و دمار از روزگار شما برآرد و یقول و میگفت آن حضرت بقصد انذار و بیان قرب قیام ساعت بعثت انا والساعة کهاتین بر انگیخته
شده‌ام و فرستاده شده‌ام من با قیامت همچو این دو انگشت و یقرن بین اصبعیه السبابة والوسطی و می پیوست آن حضرت برای بیان تشبیه میان دو انگشت خود که انگشت شهادت
و انگشت میانه و معنی سبابه در کتاب الصلوة در باب التشهد دانسته شده است و اختلاف کرده اند در تاویل این بعض گفته اند که مراد باقتران سبابه است بوسطی از جهت اشارت باقتران ساعت
ببعث وی صلی الله علیه وسلم و بعض میگویند که مراد آنست که دوری که میان بعث و ساعت است مقدار دوری است که میان سبابه و وسطی است یعنی وسطی از سبابه اندکی بیشتر رفته است و سابق
عقب اوست اندکی پیشتر همچنین من پیشتر از قیامت آمده‌ام و قیامت از عقب من رسیده می آید و میگویند لفظ یقرن ناظر در معنی اول است زیرا که بعد میان سبابه و وسطی ثابت است پیوسته کند یا نکند
جوابش آنکه به پیوستن ظاهر میکرد وجود بعد و در گشاده داشتن ظاهر نیست فافهم رواه مسلم وعن یعلی ابن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه ابن منیه نیز میگویند بضم میم و سکون
نون و فتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی است اسلام آورده در روز فتح و حاضر شد حنین و طائف و تبوک را و بود وی رضی الله عنه عامل عمر بر نجران معدود است در اهل حجاز قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر میخواند آن حضرت بر منبر این آیت را ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک و فریاد میکنند و بلند میزنند دوزخیان ای مالک که نام خازن
دوزخ است کو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانیدن یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آرزوی شما باطل است
شما درنگ کنندگانید در آتش و همیشه خواهید بود در وی پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند برای انذار متفق علیه وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت
ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله روایت است از ام هشام که صحابیهٔ انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سورهٔ ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأها
کل جمعة علی المنبر اذا خطب الناس میخواند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امرأة حاضر شده
و شنیده نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سورت است زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم
رواه مسلم وعن عمرو بن حریث بضم حای مهمله و فتح را ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب وعلیه عمامة سوداء روایت است از عمرو بن حریث که صحابی قرشی است
که آن حضرت را در خردی دیده و ازوی حدیث شنیده و آن حضرت دست مبارک خود را بر سر وی مالیده و دعا برکت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آن حضرت
خطبه خوانده و بر سر وی دستار سیاه بود قد ارخی طرفیها بین کتفیه در حالی که بتحقیق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را میان دو شانهٔ خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید انشاء الله تعالی و
کتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم و همچنین است در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر است و در روایتی یوم الجمعة این حدیث در روز جمعه بود رواه
مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یخطب چون بیاید یکی از شما یعنی در مسجد روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند فلیرکع رکعتین پس باید که بگزارد
دو رکعت ولیتجوز فیهما و باید که تخفیف کند درین دو رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجبست اگر چه در خطبه نیز آن امر فرمود و نزد حنفیه هر گاه که تحیة
المسجد در غیر وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین است مذهب مالک و سفیان ثوری و برین اند جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی و تاویل
این حدیث نزد ایشان آنست که مراد بخطبه ارادهٔ خطبه است یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینهٔ احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت صلوة در وقت خطبه و در صحیحین از حدیث
جابر بطریق متعدد آمده که مردی بمسجد درآمد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آن حضرت آیا نماز گزارده‌ای یا فلان گفت نکرده‌ام فرمود بگزار دو رکعت و تخفیف کن در آنها و تاویل
کرده اند این را که ورود این واقعه پیش از منع صلوة در وقت خطبه بود یا این مخصوص بآن مرد اصل بود و بعض گویند این قضیه پیش ازان بود که آن حضرت شروع در خطبه کند و گفته اند که این در خطبه

جمعه بود والله اعلم وشیخ ابن الهمام گفته معارضه این حدیث با احادیث دیگر لازم نمی آید شاید که آن حضرت قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و واقع همچنین است چنانکه دارقطنی
در سنن خود روایت کرده که گفت مر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگزار دو رکعت پس آن حضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن درینجا بنا بر استجمال آن
در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری است فلینظر ثم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرك ركعة من الصلوة
مع الامام فقد ادرك الصلوة کسی که دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوات تخصیص بجمعه ندارد ولیکن ایشان تقیید کرده اند
آنرا بجمعه بقرینه حدیث آینده و در آخر باب متفق علیه و در هدایه گفته است کسیکه دریافت امام را روز جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله
علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هرچه دریابید یعنی با امام بگزارید وآنچه فوت شد قضا کنید آن را واگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را نزد ابی حنیفه
وابی یوسف وامام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را واگر دریافت اقل آنرا بنا کند بروی ظهر را انتهی ومراد با دراک اکثر رکعت ثانیه ادراک وست
مع رکوع نه بعد از برداشتن سر از آن وشیخ ابن الهمام گفته که دلیل مر شیخین را اطلاق حدیث مذکور است وآنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند در رکعت
والا بگزارد چهار رکعت را ثابت نشده الفصل الثانی عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتی
یفرغ بود آن حضرت خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ میشد اراه المؤذن این قول راوی ابن عمر است که گفت کان یجلس یعنی گفت ابن عمر
حتی یفرغ المؤذن وچون این لفظ یاد ندارد گفت اراه بضم همزه بمعنی اظن ثم یقوم پس بر می خاست فیخطب پس خطبه میخواند ثم یجلس پس بر می نشست ولا یتکلم وتکلم نمی کرد نه بجا
ونه بغیر آن ثم یقوم پس بر می ایستاد فیخطب پس خطبه میخواند خطبه دوم را رواه ابو داود وعن عبد الله ابن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا
استوی علی المنبر استقبلناه بوجوهنا بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم او را بروهای خود پس سنت آنست که مردم متوجه بجانب امام بنشینند وخطبه را استماع نمایند
واز اینجا این نیز لازم می آید که خطبه پشت بقبله میخواند واگر مقصود بیان این معنی وارد نیز درست است ولیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطلبی صحیح است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لا
نعرفه الا من حدیث محمد ابن الفضل روایت کرد این حدیث را ترمذی وگفت این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث محمد ابن فضل وهو ضعیف ذاهب الحدیث
و وی ضعیف است رونده است حدیث وی کنایت است از سوء حفظ وی الفصل الثالث عن جابر بن سمرة وی و پدر وی هر دو صحابی اند و وی خواهرزاده سعد ابن ابی وقاص است
و مادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت واز پدر خود واز عمر وعلی رضی الله عنهم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما بود آنحضرت
که خطبه میخواند ایستاده و پس بر می نشست پس بر می ایستاد پس خطبه میخواند ایستاده فمن نبأك انه كان يخطب جالسا فقد كذب پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس بتحقیق دروغ
میگوید فقد والله صلیت معه اکثر من الفی صلوة پس بتحقیق بخدا سوگند گذارده ام با آن حضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد بنماز جمعه باشد واین درست
نیست زیرا که آن حضرت نگزارده مگر نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که گزارده بعد از قدوم مدینه بود ومدت اقامت بمدینه ده سال است پس مراد نمازهای پنجگانه است ومقصود
بیان کثرت صحبت است با آن حضرت رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین وسکون جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار است واز اصحاب شجره است آورده اند که او را بتی
بود که در خانه نگاه میداشت ومی پرستید عباده بن الصامت یار او بود روزی درون خانه او درآمد و بت را بشکست وی بغضب درآمد نزدیک بود که دشنام کند عباده را پس فکر در وقت
وباخود گفت که اگر این بت فایده و قدرتی داشت باز میداشت خود را از شکستن پس باز گشت از بت پرستیدن ومسلمان شد رضی الله عنه انه دخل المسجد روایت میکند کعب که
وی درآمد مسجد را وعبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه واتباع ایشان است یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته فقال انظروا الی هذا الخبیث پس گفت کعب بن
عجره نگاه کنید بسوی این پلید یخطب قاعدا خطبه میخواند نشسته وقد قال الله تعالی وحال آنکه بتحقیق گفته است خدای تعالی واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوك
قائما چون می بینند ایشان بازرگانی را یا بازی را میروند وریز میکنند بسوی آن ومیگذارند ترا ایستاده قصه آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند که قافله از شام آمد وایام
قحط بود پس صحابه بیطاقت شدند وبرای دیدن قافله بدر رفتند مگر نزدیک به دوازده کس پس این آیت نازل شد پس از اینجا معلوم میشود که آن حضرت ایستاده خطبه میخواند وقیام در خطبه نزد
ابی حنیفه ومالک واحمد سنت است ونزد شافعی ودر روایتی از مالک واجب ونزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مر کسی را که قدرت دارد چنانکه نماز را وشیخ ابن حجر در فتح الباری گفته
اول کسیکه نشسته خطبه خواند معاویه بود هنگامیکه بسیار شد پیه شکم وی وآن حضرت صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر وعثمان همه ایستاده خطبه میخواندند وعثمان چون شاق شد بروی ایستاده
میخواند و چون مانده میشد می نشست وخاموش میبود باز بر میخاست ومیخواند ومعاویه خطبه اولی نشسته میخواند وخطبه دوم ایستاده وآن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسی را که بی ضرورت
میکند نشسته خطبه خواندن کذا ذکر الشیخ رواه مسلم ودرین حدیث دلیل است بر جواز تغلیظ وتشدید بر کسی که ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزیکه مداومت کرده
بران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بی ضرورت منبی از خبث باطن است وعن عمارة بضم عین وتخفیف میم بن رویبة بضم را وفتح واو وسکون یا انه رأی بشر بن مروان
علی المنبر رافعا یدیه روایت است از عماره که از صحابه است که وی دید بشر بن مروان را بر منبر بر دارنده هر دو دست را از خطبه خواندن چنانکه داب بعض جهله وعاظ وخطبا است
فقال پس گفت عماره قبح الله هاتین الیدین زشت گرداند خدای تعالی این دو دست را لقد رأیت رسول الله هر آینه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما
یزید علی ان یقول بیده هکذا زیاده نمیکرد آن حضرت بر این که اشارت میکرد بدست خود همچنین واشار باصبعه المسبحة واشارت کرد عماره بانگشت خود که مسبحه است

برای نمودن صورت اشارت کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتی بانگشت شهادت خود میکرد گویا که خطاب میکرد بمردم و تنبیه میکرد ایشان را از استماع و تامل در آنچه ذکر میکرد رواه مسلم وعن جابر قال لما استوی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی المنبر قال اجلسوا روایت است از جابر گفت چون نشست آن حضرت روز جمعه بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا که مردم برآمدن آن حضرت بایستادند فافهم فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود که بر در مسجد ایستاده بود و همانجا نشست از جهت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع فرآه رسول الله پس دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال تعال پس گفت آن حضرت پیش آی یا عبد الله بن مسعود از غایت شفقت و رحمت بجهت مبادرت او با متثال و بتحقیق هر که امتثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد بیت هر کرا در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است رواه ابو داؤد و درین حدیث دلیل است بر جواز تکلم بر منبر با این قبل از شروع در خطبه بود یا آن حضرت اشارت کرد و عدد را از آن تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است مر خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر آنکه امر بمعروف باشد چنانکه قصه عمر با عثمان رضی الله عنهما در وضو آمده است و آن مشهور است و در باب الغسل مذکور شده است و در سفر السعادة گفته است که چون آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مسجد میدرآمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می‌نشست بار دیگر سلام میداد وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک من الجمعة رکعة فلیصل الیها الاخری کسیکه دریافت با امام از جمعه یک رکعت را پس باید که ضم کند با وی رکعت دیگر را و جمعه را تمام کند ومن فاتته الرکعتان فلیصل اربعا و کسیکه فوت کرد او را دو رکعت پس باید که بگزارد چهار رکعت او قال الظهر یا گفت بجای اربعا فلیصل الظهر یعنی چون جمعه نیافت نماز ظهر بگزارد چهار رکعت و در فصل اول هم در حدیث ابی هریره کلام درین معنی گذشت رواه الدارقطنی

باب صلوة الخوف

صلوة خوف ثابت است بکتاب و سنت و بروایتی از ابو یوسف و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه مخصوص بود بزمان نبوت از جهت قصد احراز فضیلت صلوة با رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از وی مشروع نیست و ظاهر مفهوم آیه کریمه فاذا کنت فیهم نیز همین است و مختار نزد جمهور جواز اوست بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضی از صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفة بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم حجت ایشانست و بعض گفته اند که صلوة خوف بر صفت مذکوره بر تقدیری لازم است که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند بگزارد امام بیک طائفه تمام نماز را و بگزارد بطائفهٔ دیگر امام دیگر و نزد بعض ائمه مثل امام مالک مخصوص است بحالت سفر و نزد ما جائز است در سفر و حضر و صلوة خوف روایت کرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان و مکان بر آنچه مصلحت بینند امام در حراست و پرهیز از عدو و هر یکی از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابو حنیفه رعایت ابن عمر را گرفته که ثابت است در کتب سته و شمنی گفته که صلوة خوف از آن حضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر میشود که در سفر بوده است پس تجویز فقها انرا در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم

الفصل الاول

عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه سالم ابن عبد الله ابن عمر از فقهای مدینه است از سادات تابعین و علما و ثقات ایشان امام مالک گفت نبود در زمان سالم هیچ یکی مشابه تر بگذشته گان در فضل و زهد و زندگانی در رشت سلیمان بن عبد الملک او را در کعبه دید گفت بطلب از من هر چه خواهی گفت هرگز نطلبم در خانه خدا از غیر خدا و سالم ابن عبد الله بر حجاج درشت گفتی و مردم میگفتند رحمت بر ما دادو که او را سالم نام کرد قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد گفت ابن عمر غزا کردم من با آن حضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهرها است اعلای آن تهامه و یمن و اسفل آن عراق و شام و نجد در اصل بمعنی زمین بلند و راه روشن بلند آمده و این بلاد نیز مرتفع اند و مراد اینجا نجد عراق است نه نجد یمن فوازینا العدو پس مقابل و مواجه شدیم ما دشمنان را فصاففنا لهم پس صف‌ها بستیم ما برای جنگ دشمنان فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی لنا پس ایستاد آن حضرت در حالی که نماز میکند برای ما یعنی امامت میکند ما را فقامت طائفة معه واقبلت طائفة علی العدو پس ایستادند گروهی با آن حضرت و اقتدا کردند بوی و روی آوردند گروهی دیگر بر دشمنان و ایستادند در مقابل ایشان وركع رسول الله و گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمن معه باگروهی که با وی بودند و سجد سجدتین و سجده کرد آن حضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت ثم انصرفوا مکان الطائفة التی لم تصل پس برگشتند و رفتند این گروه که یک رکعت با آن حضرت گزاردند بجای آن گروه که نگزارده بودند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا پس آمدند آن گروه فرکع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم رکعة پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع و سجد سجدتین و سجده کرد دو سجده ثم سلم پس سلام داد آن حضرت فقام کل واحد منهم پس ایستاد هر یکی از قوم فرکع لنفسه رکعة و سجد سجدتین پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند برسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت و گزاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق است بنص قرآن و قید بر پوشیده نماند که سبیل منیت تا آنکه هر دو طایفه یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه در وی تضییع امر حرب و تفویت مصلحت اوست و از حدیث معلوم نشد که کدام یکی پیشتر بگزارد و پس گفت اشهب که صاحب مالک است طائفه دوم پیشتر بگزارد که اسلم است از کثرت مخالفت و حدیث آینده بران دلالت دارد و امام ابو حنیفه گفت طائفهٔ اولی پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت سالم است از ابن عمر و روی نافع نحوه و روایت کرد نافع از ابن عمر مانند آن وزاد و زیاده کرده است نافع این را که فان کان خوف هو اشد من ذلک پس اگر یافته شود ترس از دشمنان که آن سخت‌تر است از آن خوف که با وی نماز بجماعت توان کرد بر وجه مذکور صلوا رجالا او رکبانا قیاما علی اقدامهم بگزارند پیاده ایستاده بر پاهای خود اگر توانند پیاده و ایستاده و او رکبانا یا بگزارند سواره اگر نتوانند پیاده شد مستقبلی القبلة روی آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال او غیر مستقبلیها یا بگزارند نا استقبال کننده

قبله را اگر ممکن نباشد استقبال به هر تقدیر نا ممکن است نماز درست نه هیبت برون افتم از خود به پرکندگی نیفتم برون با توان بندگی لنگ ولوک وخفته شکل وبی ادب سوی او می خیز واو را
میطلب قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک الا عن رسول الله گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این شقوق واین تفصیلات را مگر از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم رواه البخاری وعن یزید بن رومان بضم را وسکون واو که تابعی است وثقه کثیر الحدیث عن صالح ابن خوات بفتح خای معجمه وتشدید واو وتای فوقانیه نیز تابعی
ثقه است عزیز الحدیث وخوات صحابی است جلیل اول مشاهد او احد است عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف صالح
روایت میکند از کسی که نماز گذارده است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را وذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در سنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آن حضرت
کفار را وکراهید این نماز را ولی آنکه جنگی واقع شود برگشت وذات الرقاع از جهت آن گویند که مسلمانان پای برهنه بوده وپایها سوده شده وناخنان پای افتاده پس جامه پارها را بر پا
پیچیده بودند مشهور این وجه است وبعض گویند که در آنجا کوهی بود که پاره او سرخ بود وپاره او سپید وپاره او سیاه وپاره او زرد بود رنگ برنگ گویا رقعهاست بر هم دوخته بعد
از ان بیان صلوة آن حضرت که در روز ذات رقاع کرد میکند بقول خود ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو وگروهی صف بستند وایستاده شدند در مقابل
دشمنان وجاه بضم واو وکسر آن ودر روایتی تجاه العدو تبا فصلی بالتی معه رکعة پس گزارد آن حضرت با آن طایفه که با او بودند یک رکعت ثم ثبت قائما پستر بر جای خود ماند
آن حضرت ایستاده واتموا لانفسهم وتمام کردند ایشان نماز را برای خود ثم انصرفوا پستر نماز کرده برگشتند ورفتند فصفوا وجاه العدو وپس صف بستند در مقابله دشمنان وجاءت
الطائفة الاخری وآمدند طایفه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بودند فصلی بهم الرکعة التی بقیت من صلوته پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتی را که باقی
مانده از نماز وی ثم ثبت جالسا پستر جای خود ماند آن حضرت نشسته واتموا لانفسهم وتمام کردند این طائفه نماز برای خود ثم سلم بهم پستر سلام داد آن حضرت با ایشان متفق
علیه واخرج البخاری بطریق اخر عن القاسم وبیرون آورده وروایت کرده است بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق عن صالح بن خوات عن سهل بفتح
سین وسکون ها ابن ابی حثمة بفتح حای مهمله وسکون مثلثه صحابی صغیر است در سال سوم از هجرت ولادت یافته واو مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عمن صلی مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم وبعض گفته اند اینجا پدر سهل را مراد داشته که خوات است ووی صحابی است عن النبی صلی الله علیه وسلم این وجه دیگر است از وجوه صلوة الخوف ودرین وجه نیز
هر یک طایفه یک رکعت با آن حضرت صلی الله علیه وسلم گزاردند ورکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت صلوة آن حضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة وی صلی الله علیه وسلم وباین اخذ کرده
اند مالک وشافعی وعن جابر قال اقبلنا مع رسول الله پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع تا آنکه بودیم ما بذات رقاع قال کنا اذا
اتینا علی شجرة ظلیلة گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر درخت سایه دار که خوب می بود سایه او ترکناها لرسول الله میگذاشتیم ما آن درخت سایه دار را برای پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم تا استراحت کند وآفتاب نخورد فجاء رجل من المشرکین وسیف رسول الله پس آمد مردی از مشرکان وحال آنکه شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معلق
پس برکشید آن مرد شمشیر را از نیام فقال لرسول الله پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتخافنی آیا میترسی از من قال لا گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمیترسم
قال فمن یمنعک منی گفت آن مرد پس که باز میدارد ترا از من قال الله یمنعنی منک گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو قال گفت جابر فتهدده اصحاب
رسول الله پس ترسانیدند آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فغمد السیف وعلقه پس گردانید شمشیر را در نیام وآویخت او را بر آن درخت چنانچه بود قال
فنودی بالصلوة گفت جابر پس آواز داده شد واذان گفته شد برای نماز فصلی بطائفة رکعتین پس گزارد به یک طائفه دو رکعت ثم تاخروا پستر پس رفتند این طائفه
وصلی بالطائفة الاخری رکعتین وگزارد آن حضرت بطائفه دیگر دو رکعت قال فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اربع رکعات گفت جابر پس
بود مر آن حضرت را چهار رکعت وللقوم رکعتان ومر قوم هر کدام را دو رکعت متفق علیه واختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آن حضرت چهار رکعت را پس بعض گفته اند
که قصر رخصت است چنانکه مذهب بعض ائمه است ودر اینجا چهار رکعت گزارد ولیکن این سخن مخالف است با آنچه ذکر کرده اند بعض محققین که آن حضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در سفر چهار
رکعت نگزارده والله اعلم وبعض گفته اند که این از خصائص صلوة الخوف است تا هر طایفه پس آن حضرت تمام نماز بگزارند وشاید که نزاعی واقع شده باشد درین وقت نه داده قال
دیگر وبعض گفته اند این از جهت تکرار صلوة است چنانکه شافعیه بدان قائل اند وصحیح است اقتدای مفترض بمتنفل نزد ایشان وبعض گفته اند که این صلوة درین حالت در حضر بود وقصر
قوم بر دو رکعت از خصائص ضرورت خوف بود ودر روایتی مر ابی داود را ونسائی را آمده است که آن حضرت در بعض احیان با هر طائفه یک رکعت میگزارد وقوم اکتفا بر یک رکعت
میکردند وقضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست والله اعلم وعنه قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوة الخوف فصففنا خلفه صفین وهم از جابر روایت است گفت گزارد با ما آن حضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس ما دو صف پس وپیش والعدو بیننا
وبین القبلة ودشمنان میان ما ومیان قبله بودند فایده این قید معلوم خواهد شد فکبر النبی پس تکبیر گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکبرنا وتکبیر آوردیم ما نیز جمیعا
همه یعنی هر دو صف ثم رکع ورکعنا جمیعا پستر رکوع کرد آن حضرت ورکوع کردیم ما همه ثم رفع راسه من الرکوع ورفعنا جمیعا پستر برداشت آن حضرت سر خود را
وبرداشتیم ما نیز همه تا اینجا آن حضرت وما هم موافق بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه پستر فرو رفت بنشیب آن حضرت برای سجده وصف پیش که متصل بود او را
وقام الصف المؤخر فی نحر العدو وایستاده ماند صف پایان در مقابله دشمنان ودر برابر ایشان فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود وقام الصف الذی یلیه

بیان آن حضرت ... روی بعضی سمت

معلق بشجره آویزان بود بدرخت فاخذ سیف النبی پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم

پس هرگاه که تمام کرد آن حضرت سجده را و با بیستاد صفی که متصل بود با آن حضرت یعنی سر بر داشتند سر از سجده انحدر الصف المؤخر بالسجود یا پایین افتادند صف پسین برای سجده ثم قاموا پس برخواستند از سجده ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم پس تر پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین ثم رکع النبی صلی الله علیه وسلم ورکعنا جمیعا پس تر رکوع کرد آن حضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه ثم رفع رأسه من الرکوع ورفعنا جمیعا پس تر برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز همه ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه الذی کان مؤخرا فی الرکعة الاولی پس تر انحدار کرد آن حضرت برای سجود و صفی که متصل بود آن حضرت را آن صفی که مؤخر بود در رکعت اولی وقام الصف المؤخر فی نحو العدو و ایستاده ماند صف پسین در مقابله دشمنان فلما قضی النبی صلی الله علیه وسلم السجود والصف الذی یلیه انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی الله علیه وسلم وسلمنا جمیعا پس تر سلام داد آن حضرت و سلام دادیم ما همه رواه مسلم این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و صلاح دید حراست و نگاه داشت از عدو و چون عدو اینجا در مقابل بود و بجانب قبله همه یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفه ایستاده ماند و دیگری بسجده رفت چنانکه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله نبود احتیاج بفرستادن تا آن طرف نشد الفصل الثانی عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بالناس صلوة الظهر فی الخوف ببطن نخل فصلی بطائفة رکعتین ثم سلم ثم جابر بود آن حضرت که میگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی است میان مکه و طائف پس بگزارد بطائفه دو رکعت پس تر سلام میداد ثم جاء طائفة اخری فصلی بهم رکعتین ثم سلم پس تر آمد طائفه دیگر پس بگزارد با ایشان دو رکعت پس تر سلام داد رواه فی شرح السنة درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا نیز مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر گذشت ولیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادة میگوید که آن حضرت توقف کرد در تشهد تا آنکه گزارد طائفه دوم پس سلام داد آن حضرت و قوم باتفاق الفصل الثالث عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل بین ضجنان بفتح ضاد معجمه و سکون جیم و نونین نام موضعی یا کوهی است قریب مکه وعسفان بضم عین مهمله و سکون سین نام جای مشهور است بر دو مرحله از مکه شریفه فقال المشرکون لهؤلاء صلوة هی احب الیهم من آبائهم وابنائهم پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آن حضرت و صحابه او را نمازیست که وی محبوب تر است بسوی ایشان از پدران ایشان و پسران ایشان و در روایتی من ابنائهم واموالهم وهی العصر و آن نماز که محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است فاجمعوا بفتح همزه و سکون جیم و کسر میم امرکم پس اجماع کنید رای خود را و اتفاق کنید و عزم جزم کنید فتمیلوا علیهم میلة واحدة پس حمله کنید بر ایشان یک حمله کردن و یکبارگی بر ایشان بریزید و هلاک کنید مشرکان با خود این قرار دادند و ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فامره ان یقسم اصحابه شطرین و بدرستیکه جبرئیل آمد نزد آن حضرت پس بیاموخت تدبیر برای دفع شر مشرکان و امر کرد آن حضرت را که قسمت کند یاران خود را دو طائفه فیصلی بهم پس نماز بگزارد بیک طائفه وتقوم طائفة اخری وراءهم و بایستد طائفه دیگر پس ایشان یا پیش ایشان جدا یعنی در مکانی مقابل دشمن و وراء بمعنی پس و پیش هر دو آید ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم و باید که بگیرند پرهیز خود را یعنی چیزیکه بدان پرهیز و احتراز کنند و سلاحهای خود را حذر بکسر حای مهمله و سکون ذال پرهیز کردن و سلاح بکسر سین ساز حرب فتکون لهم رکعة پس باشد مر قوم را یک رکعت ولرسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتان و مر آن حضرت را دو رکعت و مراد بودن یک رکعت قوم را بودن آن با امام و رکعت دیگر را تنها خواهند کرد و بعض بر ظاهر حمل کنند و آنرا از خصائص صلوة خوف دارند چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی والنسائی

باب صلوة العیدین گفته اند عید را بجهت آن عید خوانند که عود میکند هر سال و مکرر می آید در اوقات خود و این معنی صادق است بر همه مواسم که عود میکنند و مکرر میشوند پس زیاده کردند بعض قید دیگر را و گفتند عود میکند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام است و در اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات که عمده ارکان حج است چنانکه وارد شده است الحج عرفة و جمعه عید هر هفته و شکر نعمت صلوة هفته است پس وضع کردند شکر نعمت هر طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب مزید آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم واما زکوة هر گاه که ادای آن را وقتی معین نبود و اجتماعی برای آن اتفاق نیفتاد و واقع نشد شکر تمام آنرا عیدی مناسب آن کذا قالوا و بعض گفته اند که از جهت آن عید گفته شد که تفاؤل شود برای عود او چنانکه قافله را در ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قفول بمعنی رجوع است یعنی بازگردد و بیاید و صلوة عیدین فرض است بر قول امام ابوحنیفه مثل جمعه و در روایتی واجب است و تسمیه او بسنت از جهت ثبوت اوست بسنت نه کتاب و نزد صاحبین سنت است و نزد شافعی نفل است و گردانیده اند او را افضل نوافل و در قولی سنت مؤکده است و مالک گفته است که سنت واجبه است و شاید که وجوب بمعنی تاکد است و احتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابوحنیفه گفته شد و مشهور نزد امام احمد فرض عین است چنانکه مذهب ابوحنیفه است و صحیح نزد وی فرض کفایت است مثل صلوة جنازه و جهاد و در روایتی از ابوحنیفه نیز همچنین آمده والله اعلم الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید فطر و روز عید قربان بسوی مصلی که جای مشهور است در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید میگزارد و الآن حصار دیواری گرد آن کشیده اند و میگویند مسافت از حجره شریف تا آنجا هزار قدم است و نماز عید در مسجد شریف میگزارند فاول شیئ یبدأ به الصلوة پس نخست چیزیکه آغاز میکرد آن حضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه تقدیم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس پس تر برمیگشت از نماز پس می ایستاد روبروی مردم بی آنکه بر منبر بایستد و در زمان شریف منبر در مصلی نبود والناس جلوس علی صفوفهم و حال آنکه مردم نشسته بودند در صفهای خود فیعظهم ویوصیهم ویأمرهم پس پند میکرد مردم را و اندرز میکرد ایشان را بخیر و امر میکرد ایشان را این هر سه معانی نزدیک هم اند بطریق تاکید و تقریر ذکر کرده شد و طیبی گفته است

یعظہم یعنی اندرز میکرد وتخویف مینمود و یوصیہم یعنی در حق غیرنا صح و خیر خواہ مردم باشد و یامرہم یعنی امر میکرد ایشانرا بحلال و نہی میکرد از حرام وان کان یرید ان یقطع بعثا
قطعہ واگر میخواست کہ جدا کند و بفرستد لشکری را جدا میکرد و میفرستاد آنرا او یامر بشئی امر بہ یا اگر میخواست کہ بفرماید کاری را بفرمود آنرا این تعمیم بعد تخصیص است شامل قطع
بعث وغیر آن ثم ینصرف پس تر میگشت از وعظ و توصیت و غیر آن بسوی خانہ متفق علیہ وعن جابر بن سمرۃ قال صلیت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم العیدین غیر مرۃ ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامۃ گفت جابر گذاردم با آن حضرت ہر دو عید را نہ یکبار و نہ دو بار بلکہ بارہا بسیار بی اذان و بی اقامت یعنی برای
نماز عید اذان و اقامت نبودی چنانکہ برای نماز ہای پنجگانہ میباشد رواہ مسلم وزیادہ کردہ است در روایتی ولا الصلوٰۃ جامعۃ یعنی و اینہم نبود کہ گویند الصلوٰۃ جامعۃ و
عن ابن عمر قال کان رسول اللہ بود پیغمبر خدای صلی اللہ علیہ وسلم وابوبکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبۃ میگزاردند نماز ہر دو عید پیش از خطبہ و
تخصیص ابوبکر و عمر از برای تاکید سنیت است زیراکہ آن حضرت فرمودہ است اقتدوا باللذین بعدی ابی بکر و عمر اقتدا و اتباع کنید بآن دو کس کہ بعد از من باشند کہ ابوبکر و عمراند
رضی اللہ عنہما و میگویند کہ عثمان رضی اللہ عنہ و میگویند کہ عثمان رضی اللہ عنہ آنرا تغییر داد خطبہ پیش از نماز خواند بجہت وجود کثرت مردم تا در یابند نماز را و برسند بآن و تمام کلام
درین باید متفق علیہ وسئل ابن عباس اشہدت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العید و پرسیدہ شد ابن عباس را آیا حاضر شدۂ تو با آن حضرت
نماز عید را قال نعم گفت ابن عباس آری حاضر شدہ ام خرج رسول اللہ بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی ثم خطب پس بگزارد نماز عید را پس تر خطبہ خواند
ولم یذکر اذانا ولا اقامۃ و ذکر نکرد ابن عباس اذان را و نہ اقامت را ثم اتی النساء فوعظہن وذکرہن بعد از ان آمد آن حضرت زنان را کہ بحکم آن حضرت نماز عید را حاضر
میشدند پس پند کرد ایشانرا و یاد داد ایشانرا احکام دین و احوال آخرت از ثواب و عقاب وامرہن بالصدقۃ و امر کرد زنان را بتصدق کردن فرأیتہن یہوین الی اذانہن و
حلوقہن پس دیدم زنان را کہ دراز میکردند دستہای خود را بسوی گوشہای خود و گلوہای خود تا آنچہ در گوش و گلو بود از زیور یدفعن الی بلال می انداختند بسوی بلال و می سپردند بوی
یہوین بضم یا و فتح آن ہر دو روایت است ثم ارتفع ہو و بلال الی بیتہ پس تر رفت و شتابی کرد آن حضرت و بلال بسوی خانہ آن حضرت فی الصراح رفع شتابی و مبالغہ کردن
ستور در رفتن متفق علیہ وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم الفطر رکعتین روایت میکند ابن عباس کہ آن حضرت گزارد روز عید فطر دو رکعت لم
یصل قبلہما ولا بعدہما نگزارد آن حضرت پیش از ان دو رکعت و نہ بعد از ان متفق علیہ این حدیث دلالت دارد کہ پیش از نماز عید و بعد از وی نمازی نیست ترمذی گفتہ است
کہ درین باب حدیث از عبداللہ بن عمر و عبداللہ بن عمرو و ابی سعید نیز آمدہ است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم و غیرہم و بتحقیق گفتہ اند بعضی از اہل علم بنماز بعد از نماز عیدین و پیش از ان و قول اول اصح است انتہی و زہری گفتہ است کہ نشنیدہ ام ہیچ یکی را از علمای ما کہ ذکر کردہ باشد از
سلف این امت کہ گزاردہ باشند پیش از نماز عید و نہ بعد از وی و در ہدایہ گفتہ است کہ تنفل نکند در مصلی پیش از صلوٰۃ عید زیراکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نگزاردہ با کمال
حرص وی بر نماز پس بعض گفتہ اند کہ کراہت در مصلی است خاصۃ و بعض گفتہ اند در مصلی و در غیر مصلی زیراکہ آن حضرت نگزاردہ انتہی و در بعض شروح ہدایہ گفتہ کہ اگر بگزارد اشراق و ضحی پیش
از خروج بمصلی مکروہ نیست و در فتح الباری گفتہ کوفیان میگویند کہ بگزارد بعد از ان و نہ پیش از ان و بصریان میگویند بگزارد پیش از ان نہ بعد از ان و مدنیان میگویند نہ پیش و نہ پس و باول
قائل است اوزاعی و ثوری و حنفیہ و بثانی قائل است حسن بصری و جماعت و بثالث زہری و ابن جریج و احمد و شافعی و جماعۂ از سلف گفتہ اند کہ کراہت نیست در نماز نہ قبل و نہ بعد بعد
از ان اختلاف کردہ اند کہ چون فوت شود نماز عید قضا کردہ شود یا نہ و ظاہر مذہب آنست کہ چون فوت کرد با امام قضا نکند زیراکہ نماز باین صفت ساختہ نشدہ است بودن او
عبادت مگر بشرائط مخصوصہ کہ تمام نمیشود آن شرائط بمنفرد و کذا فی الہدایۃ و در بعض شروح مذکور است کہ اگر خواہد دو رکعت بگزارد یا چہار مثل صلوٰۃ ضحی کہ در سائر ایام گزاردہ میشود و نقل کردہ از محیط
و قاضیخان کہ ہر کہ بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وی مخیر است اگر خواہد باز گردد بخانۂ بی آنکہ بگزارد نماز و اگر خواہد بگزارد و برگردد و افضل آن است کہ چہار رکعت بگزارد تا حاصل کردہ باشد
نماز ضحی و ہمچنین است مذہب احمد وعن ام عطیۃ قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین ام عطیہ کہ از کبار صحابیات و عاقلات نساء است و ہمراہ آن حضرت
غزا میکرد و غزاہ بیماران را تیمار داری میکرد و مجروحان را مداوی میکرد گفت امر کردہ شدیم ما طائفہ زنان کہ بیرون آریم زنان حائض را روز ہر دو عید وذوات الخدور
و بیرون آریم زنان پردہ نشین را حیض بضم حا و فتح یای مشدد جمع حائض و خدر جمع خدر بکسر خا پردہ کہ کشیدہ میشود مر زن بکر را در گوشۂ خانہ کہ می نشیند در وی مقصود آن حکم
امر کرد آن حضرت کہ زنان ہمہ در روز عید برآیند فیشہدن جماعۃ المسلمین ودعوتہم پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعای ایشانرا وتعتزل الحیض عن
مصلاہن و گوشہ گیرند و یکسو نشینند زنان حائض از جای نماز خود قالت امرأۃ گفت زنی یا رسول اللہ احدانا لیس لہا جلباب بکسر جیم یکی از ما نیست مر او را چادر کہ
بپوشد و برآید قال لتلبسہا صاحبتہا من جلبابہا گفت باید کہ بپوشاند آن زن را کہ چادر ندارد زنی کہ یار و مصاحب وست از چادر خود یعنی زنی کہ قدرت دارد و چادرہای متعدد
دارد چادری برای زنیکہ عاجز است بعاریت دہد یا مراد آن است کہ گوشۂ از چادر خود بپوشاند دو زن در یک چادر بنشینند و اگر عاجز را قادر استعارت نماید و سوال کند نیز
جائز است کہ وسیلۂ امر خیر است متفق علیہ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان ابا بکر دخل علیہا وعندہا جاریتان فی ایام منی گفت عائشہ کہ ابوبکر درآمد
بر وی و نزد وی دو دختر ک بودند از دختر کان انصار در روز ہای منا کہ روز عید اضحی و ایام تشریق اند تدففان و تضربان یعنی سرود میکردند و دف میزدند و تضربان گویا تفسیر
تدففان است و بعض گفتہ اند کہ تضربان یعنی ترقصان است یعنی رقص میکردند از ضرب بارض یعنی پای سپر کردن آن و دف بضم دال و فتح نیز آمدہ و در زدن وی سہ قول است بعض

مجلی

مباح دارند مطلقاً وبعض حرام علی الاطلاق وصحیح آنست که در عرائس و ولائم وآنچه در حکم آن است مباح است وبا نیز فرق کرده اند آنکه جلاجل دارد وآنکه ندارد ودرین نیز خلاف است وفی روایة غنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث و در روایتی آمده است که سرود میکردند آن دو جاریه باشعاری که گفته و گوکرده بودند میان یک دیگر وتفاخر میکردند بدان از اشعار حرب وشجاعت انصار چنانکه عادت شجاعان است و بعاث بضم موحده و عین مهمله مخففه که نام موضعی است قریب مدینه بر مسافت دو شب یا نام قلعه ایست که میان اوس وخزرج که نام دو قبیلهٔ انصار است در آنجا جنگ بود و تا صد وبیست سال میان یک دیگر معادات ومحاربت میکردند وبدور اسلام آن جنگ و دشمنی بر طرف شد وبه دوستی مبدل گشت وکریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم الآیة اشارت بآن میکند پس این دو زنان آن اشعار میخواندند وآن همه در وصف حرب وشجاعت بود و در ذکر آن معونت است در امر دین وتحریض است مر مؤمنان را بر جهاد و قتال کفار نه ذکر فواحش ومنکرات که حرام است ذکر آنها وحاشا که در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ذکر آن رود و در روایتی از صحیح بخاری بعد از تغنیان گفته اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند و ذات آنها مغنی نبود که غنا حرفت آنها باشد وغنا را خوب توانند گفت ومشهور ومعروف بدان باشند وتشویق بفاحشه وتعریض بهوی کنند که داعی بفتنه و فساد بود و بلکه دختر کان بودند از اهل خانه چنانکه در غناها چیزی میگویند والنبی صلی الله علیه وسلم متغش بثوبه وآن حضرت پوشیده و پیچیده بود خود را بجامه خود و در روایتی از صحیح بخاری آمده که پهلو زد آن حضرت وبگردانید روی خود را فانتهرهما ابوبکر پس منع کرد وزجر نمود آن دو جاریه را ابوبکر رضی الله عنه از غنا کردن و دف زدن در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و در صحیح بخاری آمده که گفت ابوبکر أبمزمار الشیاطین میزنید نزد پیغمبر ومزمار آلتی که میزنند آنرا اهل غنا مثل نی و رباب و دف و مانند آن و اضافت بشیطان بجهت آن کرد که وی مشغول میگرداند دلها را بلهو ولعب و باز میدارد از یاد خدا فکشف النبی صلی الله علیه وسلم عن وجهه پس بگشاد آن حضرت پرده از روی مبارک خود فقال دعهما یا ابابکر یعنی بمان وبگذار ایشانرا ای ابوبکر فانها ایام عید زیرا که این روزها روزهای مناست که ایام عید واکل وشرب وایام ضیافت الله است وفرح وسرور در آن اگرچه به تدفیف وتغنی باشد مباح است وفی روایة و در روایتی چنین آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا ابابکر ان لکل قوم عیدا ای ابابکر هر قومی را عیدیست وهذا عیدنا واین روز عید ماست و در روایتی از مسلم آمده است که چون غافل شد آن حضرت اشارت کرد عائشه آن دختر کانرا و بدر رفتند متفق علیه بدانکه این حدیثی است که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا و شنیدن آن باآنکه وآنچه ازین حدیث بنظر انصاف بی شوب تعصب و اعتساف متبادر میگردد آنست که ابوبکر صدیق انکار کرد تغنی وتدفیف را ومنع وزجر کرد ایشان را بجهت آنچه مقرر بود نزد وی از حرمت و کراهت آن وگمان برد که منع ناکردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم یا غفلت یا میخواست که منع کند و فرصت آن نشد وندانست که آن حضرت آنرا تقریر نموده و روا داشته است درین روز چیزی از آن را ولهذا فرمود فانها ایام عید و ابوبکر را باین فرق و تفصیل علم نبود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقداری از آن در روز عید و غیر آن از مواضعی که مباح است در وی فرح و سرور و شک نیست که این در ماده مخصوص بر وجه مخصوص است و ازینجا اباحت علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جائز است مگر بر تقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع است و انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و بتحقیق تصریح کرده اند بعضی از متاخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح نشده است وبعضی علما گفته اند که یافته نشده است دلیل قطعی نه بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بدان و استدامت آن خلاف طریقهٔ اتباع است و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم ماده و سد ذرائع است وصحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آنست والله اعلم وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات بود آن حضرت که نمیرفت بمصلی روز عید فطر تا آنکه میخورد چند خرما ویاکلهن وترا ومیخورد تمرات را طاق رواه البخاری و در روایت حاکم از عتبة بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا زیاده بر آن در رعایت وتر محمود است و بهمه موارد ان الله وتر یحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت حاضر بودند وبعض گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود وحلاوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعف آنست و حلاوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند هر که در خواب بیند که چیزی شیرین میخورد تاویلش آن است که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت نرم میگرداند دل را و لهذا افطار بشیرین افضل است وعن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آن حضرت چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی و بر میگشت از راه دیگر رواه البخاری بدانکه اقوال در بیان حکمت و مقصود این فعل از آن حضرت بسیار است بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند مر او را بقاع و مواضع متکثره مختلفه و گواهی هر دو راه و ساکنان آن از جن و انس و بعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا در غصه و غم انداختن و ترهیب کافران باظهار شوکت اسلام و رفعت اعلام دین و عزت و کثرت اهل آن یا شامل گردانیدن مسلمانان هر دو راه را و تعمیم ایشان برکت و دیدن جمال شریف وی صلی الله علیه وسلم وقضای حوائج ایشان و استفتا و تعلم و استرشاد و صدقه و سلام بر ایشان و بعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعض گفته اند که در وقت رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب و درین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است و تصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص آن بحج و مشهور در مردم آن است که آن از جهت خدع و کید اعدای دین بود تا کمین نه بستند و پوشیده نماند اگر قصد بعض ... نیز میکرد آنرا زیرا که برین

تقدیر مترصد میشدند در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این همه احتمالاتست که هر کس بفهم خود استنباط نموده و حق سبحانه داناتر است
باسرار و مصالح افعال رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان وعن البراء قال خطبنا النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر فقال ان اول ما نبدأ
به في يومنا هذا ان نصلي ثم نرجع فننحر روایت است از براء ابن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت خطبه خواند ما را آن حضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزی
آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که نماز کنیم پیشتر باز گردیم پس نحر کنیم فمن فعل ذلك فقد اصاب سنتنا پس کسیکه کرد آنرا پس بتحقیق دریافت سنت ما را ومن ذبح قبل
ان نصلي فانما هو شاة لحم عجله لاهله وکسیکه ذبح کرد پیش از ان که نماز بگذاریم ما پس نیست این مگر گوسپند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانهٔ خود وليس من النسك في
شيء نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون وسکون سین عبادت کردن ناسک عابد نسیکه قربانی نسک بضمتین جمع منسک بفتح سین وکسر آن جای قربان متفق علیه
وعن جندب بن عبد الله البجلي بفتح بای موحده و جیم صحابی است و او جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فليذبح مكانها اخرى کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را ومن لم يذبح حتى
صلينا فليذبح على اسم الله وکسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگذاریم ما پس گو که ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و واقع است از عبادت متفق علیه وعن البراء قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل الصلوة فانما يذبح لنفسه کسیکه ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است که برای خود
حاصل کرد و برای خدا نیست و داخل عبادت نه ومن ذبح بعد الصلوة وکسیکه ذبح کرد بعد از نماز فقد تم نسكه واصاب سنة المسلمين پس بتحقیق تمام شد عبادت وی و
یافت سنت و طریق مسلمانان را متفق علیه وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذبح وينحر بالمصلى بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در
مصلی ذبح در گاو و گوسپند است و صورت آن معلوم است و نحر مخصوص بشتر است و صورت وی آنست که شتر را ایستاده میکنند و نیزه میان هر دو پای پیش او میزنند تا خون از وی
و بر زمین می افتد و ذبح در شتر نیز جائز است اما نحر افضل است در شتر و اطلاق ذبح بر نحر نیز آمده است چنانکه در احادیث واقع شده است رواه البخاري

الفصل الثاني

عن انس قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما قدوم آورد آن حضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه مر اهل مدینه را دو روز
بود که بازی میکردند در ان دو روز معلوم نشد که آن کدام دو روز بود و بعض گفته اند که این دو روز نیروز و مهرجان بود و استبعاد کرده شده است این قول بآنکه نیروز و مهرجان از عادات
فرس و خصائص ایشان است والله اعلم فقال پس گفت آن حضرت صلعم ما هذان اليومان چه چیز است این دو روز که شما مقید اید بآنها و بازی میکنید در ان قالوا كنا نلعب
فيهما في الجاهلية گفتند چیزی نیست که ما را بحقیقت آن علم باشد و بدانیم که از کجا است و که ساخته این مقدار میدانیم که ما و پدران ما بازی میکردیم درین دو روز در زمان پیش که زمان
جاهلیت است و درین عبارت هم بیان عذر خود میکنند و هم اشارت می نمایند که از امور جاهلیت است محل تعبد و جد نیست اگر پیغمبر خدا فرماید ترک میکنیم چنانکه دیگر امور جاهلیت را
ترک کردیم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر بتحقیق بدل گردانیده است شما را
خدای تعالی بآن دو روز که شما داشتید در جاهلیت دو روز دیگر بهتر از ان دو روز آن دو روز که بدل گردانیده کدام است روز عید قربان و روز عید فطر مفهوم باید که عید حقیقی و فرح و سرور
مر مؤمن را باید که در عبادت باشد پس در حدیث نهی است از لهو و لعب با اشارت خفی بجواز چیزی از ان در روز عیدین از انچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد
و نهی است از تعظیم اعیاد مشرکین و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور در ان تا آنکه بعضی از علمای براه مبالغه رفته حکم بکفر کرده اند بقصد زجر و تشدید و سد ذرائع و اتقاء از مظان کفر کذا
في فتح الباري فافهم رواه ابو داود وعن بريدة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم روایت است از بریدهٔ اسلمی که صحابی مشهور است و
احوال او در مواضع متعدده ذکر کرده شده است گفت بود آن حضرت که بیرون نمی آمد روز عید فطر یعنی برای نماز تا آنکه میخورد چیزی ولا يطعم يوم الاضحى حتى يصلي و نمی خورد روز عید اضحی
تا نماز میگزارد و گفته اند که حکمت در اکل پیش از نماز عید فطر آنست که چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آن حضرت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار
در هر چه فرماید و حکم کند و اگر نه قصد مجرد امتثال امر بودی سیر میخورد و حال آنکه اکتفا بچند خرما میکرد و بعض گفته اند که اکل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو عید بعد از اخراج صدقه بود که
مخصوص است بهر یک و چون اخراج صدقهٔ فطر پیش از برآمدن بنماز بود خورد و برآمد و اخراج صدقهٔ اضحی بعد از نماز بود که ذبح است نماز گزارد و ذبح کرد و تصدق نمود و بخورد رواه الترمذي
وابن ماجة والدارمي وعن كثير بن عبد الله عن ابيه عن جده روایت است از کثیر بن عبد الله از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابیست و کثیر ضعیف الحدیث
است و بعض گفته اند لیس بشیء و منکر الحدیث و اکثر ائمه طعن او کرده اند ان النبي صلى الله عليه وسلم كبر في العيدين في الاولى سبعا قبل القراءة وفي الآخرة خمسا
قبل القراءة که آن حضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قراءت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءت رواه الترمذي وابن ماجة و
الدارمي وعن جعفر بن محمد مرسلا روایت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضی الله عنهما بطریق ارسال ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا
في العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا که آن حضرت و ابوبکر و عمر تکبیر گفتند در نماز هر دو عید و در نماز استسقا هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه وصلوا قبل الخطبة
و نماز گزاردند پیش از خطبه وجهروا بالقراءة و بلند خواندند قراءت را رواه الشافعي وعن سعيد بن العاص روایت است از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود
جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنهاکه نوشتند مصحف را برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تکمله العسل لقب او ست ولادت او در سال هجرت است

وبعض

وبعض گفته اند بعد از وی پیش از مد قال سألت ابا موسیٰ وحذیفة کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر فی الاضحیٰ والفطر گفت پرسیدم ابوموسی
اشعری وحذیفه بن الیمان را چگونه بود آن حضرت که تکبیر میگفت در نماز عید اضحی وفطر فقال ابو موسیٰ پس گفت ابوموسی کان یکبر اربعا بود آن حضرت که میگفت چهار تکبیر
تکبیره علی الجنائز مانند تکبیر گفتن او بر جنازه فقال حذیفة صدق پس گفت حذیفه راست گفت ابوموسی رواه ابو داؤد بدانکه احادیث در تکبیرات عید مختلف
آمده وازین جهت مختلف آمده اقوال ائمه مذاهب پس نزد ائمه ثلثه هفت تکبیر است در رکعت اولی وپنج است در رکعت ثانیه ولیکن نزد مالک واحمد شمار کرده میشود تا هفت
تکبیرهٔ احرام وشمار کرده نمیشود با پنج تکبیرهٔ قیام ونزد شافعی شمار کرده نمیشود با هیچ چیزی از آن نه با تکبیرهٔ احرام ونه تکبیرهٔ قیام ونزد امام ابوحنیفه سه در اولی وسه در ثانیه زائد بر
تکبیرهٔ افتتاح وقیام این مذهب ابن مسعود است وآنچه رفته است بآن شافعی مذهب ابن عباس وکلام در اسانید این احادیث وتصحیح وتحسین وتقویت وتضعیف آنها
بسیار است جملهٔ از آن در شرح مذکور است ومشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر ورفع ایدی خلاف معهود است پس اخذ باقل اولی باشد کذا
فی الهدایة بعد از ان بدانکه متعارف در بلاد اسلام که از عمل عامه مذهب ابن عباس است وسببش آنست که چون منتقل شد دولت بنی عباس نوشتند بحکام وولاة روی زمین
که عمل کنید بمذهب جد ایشان که ابن عباس است وشرط کردند که بغیر مذهب وی عمل نکنند بعد از ان مستمر ومستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنین ودر بلدهٔ ما حضرت دهلی عمرها الله
وعصمها عن الآفات بر مذهب ابن مسعود است ودر نواحی آن وسائر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم وعن البراء ان النبی صلی الله علیه
وسلم نوول یوم العید قوسا فخطب علیه روایت است از براء بن عازب که آن حضرت داده شد بدست شریف وی روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان رواه
ابو داؤد ودر بعض کتب فقهیه مذکور است که اتکا بر قوس وعصا مکروه است وصحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان واز روضة العلما نقل کرده اند که هر بلده
که فتح کرده شد بقهر وغلبه ومحاربه تکیه کرده شود در ان بلده بسلاح وآنکه فتح کرده شد بی آن تکیه کرده شود در ان بعصا ولهذا تکیه میکنند شافعیه بمکه بر شمشیر زیرا که فتح مکه نزد ایشان بمحاربه است
ونزد حنفیه بعصا زیرا که فتح آن نزد ایشان بصلح است واما در مدینه مطهره اعتماد نیست بسلاح باتفاق زیرا که فتح وی بمحاربه نیست وعن عطاء مرسلا ان النبی صلی الله علیه و
سلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزته اعتمادا روایت است از عطا که از کبار تابعین است بطریق ارسال که آن حضرت بود که چون خطبه میخواند تکیه میکرد بر عنزهٔ خود تکیه کردنی وعنزه بفتح عین
ونون وزای نیزهٔ خورد که مر آن حضرت را بود که خادمان می برداشتند وبدان ستره میکرد چنانکه در احادیث آمده است رواه الشافعی وعن جابر قال شهدت الصلوة مع
النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر حاضر شدم با آن حضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز
پیش از خطبه بی اذان واقامت فلما قضی الصلوة قام متکئا علی بلال پس هرگاه که تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبه تکیه زده بر بلال فحمد الله واثنی
علیه پس حمد گفت خدا را وستایش کرد بروی تعالی وتقدس ووعظ الناس وپند کرد مردم را وعظ منع وزجر وتخویف وذکرهم وتذکیر کرد ایشان را ویاد داد ایشان را ثواب وعقاب
آخرت را وحثهم علی طاعته وبرانگیخت ایشان را بر فرمان برداری وی سبحانه ومضی الی النساء ومعه بلال وگذشت ورفت بجانب زنان که در یک گوشه نشسته بودند
وحال آنکه بود با وی بلال فامرهن بتقوی الله ووعظهن وذکرهن پس امر کرد زنان را بخیرات وپند گفت وتذکیر کرد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیره بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز برمیگشت در راه دیگر چنانکه
گذشت بیان اسرار وحکم در ان در فصل اول رواه الترمذی والدارمی وعنه انه اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العید
فی المسجد وهم از ابی هریره روایت است که شان این است که رسید مردم را بارانی در روز عید پس بگزارد آن حضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین عبارت آن است که نماز
اعیاد در جبانه افضل است از نماز در مسجد مگر بعذری والآن جاری شده است عادت اهل مدینه مطهره وهمچنین مکه معظمه بنماز گزاردن در مسجد شریف وحرم منیف رواه ابو داؤد
وابن ماجة وعن ابی الحویرث بضم حا وفتح واو وسکون تحتانیه وکسر را در آخر ثای مثلثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کتب الی عمرو بن حزم وهو
بنجران ابو الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مهمله وسکون زای که صحابی انصاریست اول مشاهد وی خندق است
ووی در ان زمان پانزده ساله بود وعامل کردانید او را آن حضرت در نجران بفتح نون وسکون جیم نام شهری است بیمن وبود وی در ان زمان هفده ساله وکتابی نوشته بوی سپرد که در وی
فرائض وسنن ودیات بود ونوشت عجل الاضحیٰ شتابی کن نماز عید اضحی را واخر الفطر ودیر کن نماز عید فطر را وذکر الناس وتذکیر کن مردم را وگفته اند شاید که حکمت در
تعجیل اضحی وتاخیر فطر آنست که هرگاه که ادا کرده شد صدقهٔ فطر وخورده شد طعامی وباقی نماند هیچ مهمی تاخیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه ضعفی وفتوری بصوم راه یافته است که نفع
میشود از اسراع واستعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة تصدق واکل است پس استعجال مناسب آن باشد رواه الشافعی وعن ابی عمیر بضم عین بن انس عن عمومة له من اصحاب النبی
روایت است از ابی عمیر ابن انس از اعمام که مر او را اند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشهدون انهم رأوا الهلال بالامس
بدرستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دی روز فامرهم ان یفطروا پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند
واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاهم وامر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود ودر روایت ابن ماجه ودارقطنی صریح
آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز ولفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم باروزه دار پس آمدند سواران در آخر نهار

پس گواهی دادند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ما دیدیم هلال را دی شب و در روایتی بعد از زوال آفتاب و مذهب نزد ما همین است چنانچه در هدایه گفته است رواه ابو
داؤد والنسائی الفصل الثالث عن ابن جریج بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیه و در روایت جریج بفتح جیم و حای مهمله نه بفتح جیم و نه بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام
او عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولای قریش و در اصل رومی است یکی از اعلام ائمه مشهور و معدود و وی اول کسی است که تصنیف کرد در اسلام و در قولی
و گفته اند که وی ثابت تر و قوی تر است از امام مالک روایت کرده اند از وی ثوری و جزوی و گویند که متعه را مباح میداشت و میکرد آنرا توفی بمکة سنة خمسین ومائة و پدرش
عبد العزیز تابعی مشهور است اما وی افقه و اوثق از پدر است قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الا
ضحی گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود در روز عید فطر و نه روز عید اضحی ثم سألته یعنی عطاء بعد حین من
ذلک جریج میگوید که بعد از آن سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از مدتی از آن مسئله مذکوره فاخبرنی پس خبر داد مرا عطا قال گفت عطا اخبرنی جابر بن عبد الله
ان لا اذان للصلوة یوم الفطر خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر درین بار عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله و همین نماز عید فطر را بیان
کرد و چیزهای دیگر را نیز ذکر کرد و گفت حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز و نه بعد از بیرون آمدن برای خطبه ولا اقامة ولا نداء
ولا شیئ و نبود اقامت و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید لا نداء یومئذ ولا
اقامة نبود آواز دادن در آن روز و نه اقامت رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی
ویوم الفطر بود آن حضرت که بیرون می آمد روز عید ضحی و روز عید فطر فیبدأ بالصلوة پس آغاز میکرد بنماز فاذا صلی صلوته پس چون میگزارد آن حضرت نماز خود و فارغ
میشد از آن قام فاقبل علی الناس وهم جلوس فی مصلاهم می ایستاد پس روی می آورد بر مردم و حال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود فان کانت له حاجة
ببعث ذکره للناس پس اگر میبود مر آن حضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد آنرا برای مردم بدان و می فرستاد او کانت له حاجة بغیر ذلک امرهم
بها یا می بود مر آن حضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن لشکر بجایی امر میکرد مردم را بآن کار و کان یقول و بود آن حضرت که میگفت تصدقوا تصدقوا تصدقوا
صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر سه بار و کان اکثر من یتصدق النساء و بودند بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرموده آن حضرت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم زنان ثم
ینصرف پس بر میگشت آن حضرت بمنزل خود فلم یزل کذلک پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه در زمان خلفای اربعه و بعد از ایشان حتی کان مروان ابن الحکم
تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم بر مدینه از جانب معاویة بن ابی سفیان فخرجت مخاصرا مروان میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست
گرفته مروان را و مخاصرت بخای معجمه و صاد مهمله یکدیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیرا که درین حالت دست یکی بر خاصره دیگری می باشد حتی اتینا المصلی تا آنکه
آمدیم من و مروان هر دو مصلی را فاذا کثیر بن الصلت قد بنی منبرا من طین ولبن پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا کرده از گل و خشت خام
و خانه او هم در آنجا بود و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و لبن بر وزن ابل نیز آمده و ابن کثیر ابن الصلت در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده و آن حضرت
او را کثیر نام کرده و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابه با ابن بیان ذکر کرده و ذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة و بعض گفته اند وی تابعی است و کثیر
نام وی عمر بن الخطاب نهاده و ظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود و از مدونه مالک نقل کرده اند که اول کسی که خطبه در مصلی بر منبر خواند
عثمان بن عفان بود رضی الله عنه ابو سعید خدری میگوید فاذا مروان ینازعنی بیده پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود که
یجرنی نحو المنبر وانا اجره نحو الصلوة گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز بخواند و من میکشیدم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت است
فلما رأیت ذلک منه قلت این الابتداء بالصلوة پس هرگاه که دیدم من آن قصد و اراده را از وی گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبه که فعل
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای او بود فقال لا یا ابا سعید پس گفت مروان نزاع مکن درین باب ای ابو سعید قد ترک ما تعلم تحقیق مانده شد و گذاشته شد
چیزیکه تو میدانی از تقدیم الصلوة علی الخطبة یعنی ترک کردم من آنرا از جهت مصلحتی که دیدم و آن این است که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمی بردند قلت
کلا والذی نفسی بیده لا تاتون بخیر مما اعلم ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین است سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما
بهتر از آنچه میدانم من ثلث مرار گفتم این کلمه را سه بار ثم انصرف پس بر گشت ابو سعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و محتمل که معنی این باشد که برگشت از جانب منبر
بجانب نماز و نیز احتمال دارد که معنی این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند و نشنید سخن ابی سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد و این معنی از روی عبارت ظاهر تر است
والله اعلم رواه مسلم بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه و اتفاق کرده اند اصحاب کتب سته بر روایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد
نماز پیش از خطبه و عمل کرد ابو بکر و عمر بعد از وی همچنین و ترمذی گفت که بر این است عمل نزد اهل علم از صحابه و غیرهم و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن
الحکم بود در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود [illegible] در مدتی از خلافت خود چون دید
جماعه از مردم که بنماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است و این علت غیر علتی است که مروان قصد کرده چه مصلحت عثمان رضی الله عنه

درسیدن

سبب این بوده وجوه دیگر باعث و قصد مروان اسماع خطبه بود و مردم ترک داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب و شتم وی کسانی را که مستحق نبود و مانند آن از افراط در مدح بعض مردم
و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا آنرا بجهت مصلحت صحیح که دید کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد خود درینجا طلب نموده و بعض گفته اند که اول کسی که تغییر داد معاویه بود در
مروان در مدینه و زیاد در بصره که عمال او بودند متابعت و مطاوعت وی کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ و بر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نه ترک محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

باب الاضحیة اضحیه بضم همزه و کسر آن و تشدید یا و تخفیف آن و جمع وی اضاحی بتشدید یا و تخفیف آن نام چیزیست که ذبح کرده میشود و بر وجه تقرب از شتر و گاو و گوسفند در وقت
مخصوص که آنرا قربانی گویند و تضحیه بمعنی ذبح کردن و قربانی کردن و یوم نحر را یوم الاضحی ازینجا نام شده یا از ضحی است بمعنی ارتفاع نهار بلکه اصل همین است و اضحیه هم ازوست که
اول وقت تضحیه است و بدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب وی بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و در روایتی از ابی یوسف سنت مؤکده است و
مشهور و مختار در مذهب امام احمد همین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی و سنت است بر فقیر و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وی سنت
واجبه است بر کسی که استطاعت دارد و آنرا یا مراد بسنت طریقه مسلوکه در دین است یا مراد بوجوب تاکد است و معنی اول قریب تر است دلیل وجوب حدیثی است که روایت
کرده است آنرا ترمذی و ابوداود و نسائی که روایت کرده اند از محبق بضم میم و فتح حای مهمله و تشدید بای موحده و قاف در آخر بن سلیم گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه
وسلم بعرفات پس شنیدیم که میگفت بر اهل بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی که بیابد سعت و تضحیه نکند باید که
قریب نگردد مصلای ما را و مثل این وعید لاحق نمی گردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایة

الفصل الاول عن انس قال ضحی رسول الله روایت است از انس که گفت قربانی
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بکبشین بدو کبش بفتح کاف و سکون با گوسفند نر که سرون میزند بفارسی قچقار املحین املح آنکه سیاهی وی آمیخته بسپیدی باشد و بعض گفته
اند که بیاض وی بیشتر از سواد او باشد و ملحه بضم میم و سکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد اقرنین شاخ دار یعنی دراز شاخ و الاقرن کبش شاخ دار است یا مراد سالم القرنین است
ذبحهما بیده ذبح کرد آن حضرت آن دو کبش را بدست مبارک خود وسمی و کبر و نام خدا برد و تکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح است قال رایته واضعا
قدمه علی صفاحهما گفت انس دیدم آن حضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی و صفاح بکسر جمع صفح بفتح و سکون بمعنی پهلو و جانب و روی
و پهنای روی و یقول و میگفت بسم الله والله اکبر متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن
روایت است از عائشه که آن حضرت فرمود باوردن قچقار شاخدار یطأ فی سواد که پی سپر میکند زمین را در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد ویبرک فی سواد و می خسپد
در سیاهی یعنی سینه و شکم وی سیاه باشد و بروک خسپیدن و سینه بر زمین نهادن و اصل وی در شتر است وینظر فی سواد و نگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال
الطیبی و بعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود فاتی به لیضحی به پس آورده شد این چنین کبش را تا ذبح کند و قربانی کند بدان قال یا عائشة هلمی المدیة گفت آن
حضرت بیار ای عائشه بیار و بده مرا کارد را و مدیه مثلثة المیم است ثم قال اشحذیها بحجر پس گفت بعائشه تیز کن کارد را بسنگی شحذ بشین و حای مهمله و ذال معجمه تیز کردن کارد و مانند
آن است ففعلت عائشه میگوید پس تیز کردم ثم اخذها پس گرفت آن حضرت کارد را واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه و گرفت آن حضرت کبش را و بر پهلو خوابانید
آنرا پس ذبح کرد آنرا یعنی خواست که ذبح کند ثم قال پس گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد خداوندا بپذیر از محمد و از آل محمد ومن امة محمد و از سایر امت
محمد اینجا بعض استدلال کرده اند که قربانی بر فقرا نیز می باشد چه آن حضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا و اغنیا و این سخن ضعیف است زیرا که مراد اشتراک در ثواب است
و این فضل و کرم آن حضرت است با امت که شریک میکرد ایشانرا در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته ثم ضحی به پس طعام چاشت خورانید
بدان یعنی بوی و تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن است بمعنی خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده اینجا بدین معنی است رواه مسلم وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة بضم میم و کسر سین و نون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضان مگر آنکه دشوار شود
بر شما یافتن مسنه بر شما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم و ذال رواه مسلم شرح این حدیث تفصیلی دارد و آن را موافق مذهب حنفی بیان کنیم و در شرح موافق مذهب امام
کرده شده است بدانکه اضحیه جائز نیست مگر از ابل و بقر و غنم و روایت کرده نشده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه
المذکوره یعنی غنم و جنس غنم است معز که آنرا بز گویند و ضان که آنرا میش خوانند و جاموس بسین مهمله که معرب گاومیش است نوعی از بقر است و جائز است از جمیع این اقسام ثنی یعنی
ثنی و همین مراد است بمسنه که درین حدیث مذکور است و آن از ابل آنچه تمام کرده پنج سال کامل را و پا نهاده در ششم و در خلاصه گفته آنچه تمام شده بر وی چهار سال و از بقر آنچه
تمام کرده دو سال را و پا نهاده در سیم و از غنم آنچه یکساله باشد یا معز یکساله کذا فی الهدایة و مذهب امام احمد نیز موافق مذهب ما است و وجه تسمیه بثنی آن است که وی [illegible] دو دندان پیش را که آنرا ثنایا
گویند [illegible] سال پس در جمیع این اقسام ثنی شرط است مگر از ضان که جذع هم درست است [illegible] گفته است که [illegible] مذهب
[illegible]
[illegible] وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا [illegible]
[illegible]

ثنی شناه یک سال از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته باشد بر وی اکثر حول در خلاصه گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه گذشته بر وی اکثر سال فذکره لرسول الله پس ذکر کرد عقبه آن
عتود را که باقی مانده بود مر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را و گفت غنم به قسمت یافت عتودی باقی مانده است چه حکم میشود فقال پس گفت آن حضرت ضح بها انت
تضحیه کن بدان عتود تو وفی روایة و در روایتی این چنین آمده است که قلت گفتم یا رسول الله اصابنی جذع رسید مرا جذع یعنی از معز قال ضح به گفت آن حضرت
تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بر یکساله است خود درست است نزد ما مطلق و اگر کمتر از آنست میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبة بن عامر است چنانکه در حدیث ابی بردة نیز صحیح
مقرر آمده است که ذبح کن تو آنرا و کفایت نمیکند ذبح یکی مگر از تو و آن حضرت را می رسد که تخصیص کند بعض احکام مر ابعض احکام و احکام مفوض بود بوی بر قول صحیح متفق علیه
وعن ابن عمر قال کان النبي صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی بود آن حضرت که ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که
نحر مخصوص است بابل و ذبح عام و نحر ابل افضل است از ذبح وی رواه البخاری و این حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاری
ظاهر این است که همین جا ذکر میکردند آنجا وعن جابر ان النبي صلی الله علیه وسلم قال البقرة عن سبعة گاو واقع میشود در قربانی از جهت هفت کس که شریک شوند
در آن والجزور عن سبعة و شتر نیز واقع میشود از هفت کس رواه مسلم وابو داود واللفظ له و این لفظ حدیث مر ابی داود راست این اعتراض است بر صاحب مصابیح
که چون لفظ حدیث مر ابی داود راست می بایست که آنرا در فصل ثانی ذکر میکرد وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر و
اراد بعضکم ان یضحی چون در آید دهه ماه ذی الحجه و خواهد بعضی از شما که قربانی کند فلا یمس من شعره وبشره شیئا پس باید که مساس نکند و نگیرد آن کس از موی خود
و از وی پوست خود چیزی را وفی روایة فلا یأخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا پس باید که نگیرد موی را و نچیند ناخن را و یقلمن بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و تقلیم
و قلم هر دو بیک معنی است وفی روایة من رأی هلال ذی الحجة واراد ان یضحی فلا یأخذ من شعره ولا من اظفاره کسی که ببیند هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند
پس باید که نگیرد از موی خود و نه از ناخنان خود رواه مسلم اگر گوئی که گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور است لیکن گرفتن از بشره که بمعنی پوست است که زیر موی میباشد چه معنی
دارد جوابش آنکه متصور است که کسی قطع جلد خود بسببی از اسباب یا بغیر آن کند پس نهی میکند که نباید کرد و شیخ در شرح میگوید که تصریح کرده اند به این معنی و میگوید که شارح مصابیح
مطلع نگشت برین معنی پس گفت که مراد به بشره اینجا ظفر است بقرینه. و اینت دیگر و گفته اند که حکمت در نهی از گرفتن موی و ناخن یا تشبیه است بحجاج بیت الله که محرم اند و در
تعریف که نزد بعض مستحب است یا بجهت آنکه تا تضحیه از جسد و حتی موی و ناخن واقع شود و لهذا ذبح قبل حلق است در روز نحر بمنا و مؤید این معنی است که اگر مقصود تشبیه بحجاج
بودی شامل و عام بودی تمامه محظورات احرام را مثل لبس مخیط و مس طیب و غیر آن و این نهی برای تحریم است نزد قومی و برای تنزیه است نزد جماعه و در جامع الاصول از حدیث
مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نوره کردند جمعی از اهل حمام و بعض گفتند که منع میکنند علما ازین بار چون ملاقات کردم سعید بن المسیب را
ذکر کردم این را نزد وی گفت یا ابن اخی این حدیثی است که فراموش کرده اند مردم و ترک کرده اند آنرا حدیث کرده است ام سلمه زوجه نبی قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا رأیتم هلال ذی الحجة الحدیث وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام العمل الصالح فیهن احب الی الله تعالی من هذه
الایام العشر نیست هیچ روزها که کار نیک در وی دوست داشته تر باشد نزد خدا ازین ده روز که دهه ذی الحجه است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله ولا الجهاد فی
سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا با کافران که در غیر این ایام واقع شود قال گفت آن حضرت ولا الجهاد فی سبیل الله و نه کارزار کردن در راه خدا لکن نیز از عملهای که
نیست که درین روزها کنند اگرچه عملهای قلیل و آسان باشند الا رجل خرج بنفسه وماله فلم یرجع من ذلک بشیء مگر مردی که بیرون آید بنفس خود پس باز
برنگشت از نفس و نه از مال خود بچیزی اگر بدین سر حد که برسد آن چیزی دیگر است و این فضل شهادت است رواه البخاری الفصل الثانی عن جابر قال ذبح النبی
صلی الله علیه وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقرنین موجوئین ذبح کرد آن حضرت روز ذبح یعنی روز نحر دو کبش املح اقرن معنی این دو لفظ معلوم شد موجوئین کوفته شده
رگهای خصیتین آنها یعنی خصی اگرچه خصا در لغت بیرون کشیدن خصیتین است اما مراد اینجا یکی است اگر گفته شود که خصا نقصان است بکمی بعض اجزا و هرگاه گوش و شاخ شکسته درست
نباشد بجهت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکه خصا در حیوان نقصان است در صورت لیکن کمال است در معنی که لحم خصی اطیب والذ است و سمینتر و وی اعلا و اغلا است
فلما وجههما قال پس هرگاه که روی بقبله گردانید آن دو کبش را برای ذبح گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم حنیفا
بدرستی که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آن کسی که شکافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را در حالتیکه بر کیش ابراهیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراهیم
و کیش اوست وما انا من المشرکین و نیستم من از مشرکان که در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند ان صلوتی ونسکی بدرستیکه نماز من و
همه عبادات من و بیشتر اطلاق نسک برین عبادت مخصوص آید که قربانی کردن است ومحیای ومماتی و زیستن من و مردن من لله رب العالمین مر خدای راست که پروردگار
جهانیانست لا شریک له نیست هیچ انباز مر او را وبذلک امرت و بهمین یعنی بتوحید و ترک شرک امر کرده شده ام من وانا من المسلمین و من از اهل اسلام و منقاد
امر او و تسلیم کننده قضا و قدر اویم و گاهی میگفت وانا اول المسلمین و من اول مسلمانان این امت ام چه هر پیغمبر اول مسلمانانست نسبت بامت خود بلکه اول تمامه مسلمانان
علی الاطلاق بحسب ذات و رتبه و این دعا در کتاب الصلوة در باب ما یقول بعد التکبیر گذشته است اللهم منک خداوندا این قسم بانی از عطای تست فضل تست ولک

و مرتراست و برای ثواب تو و رضای تو میکنم عن محمد و امته قبول کن از محمد و امت وی و اینجا ذکر آل نکرد زیرا کہ آل نیز داخل امت اند و گفت بسم اللہ واللہ اکبر ثم ذبح پس
ذبح کرد این دو کلمه در ذبح کافی است باقی فضیلت است رواہ احمد و ابو داؤد و ابن ماجة والدارمی وفی روایة لاحمد وابی داؤد والترمذی ذبح
بیده آمده بزیادت لفظ بیده و این نیز آمده کہ و قال و گفت آن حضرت بسم اللہ واللہ اکبر اللھم ھذا عنی وعمن لم یضح من امتی خداوندا این قربانی از من است
و از کسیکه قربانی نکرده از میان امت من وعن حنش بحای مهمله و نون مفتوحتین و بشین معجمه کوفی تابعی است روایت میکند از امیر المؤمنین علی و در احادیث وی سخن است
و ابو داؤد وی را ثقه میگوید است قال رأیت علیا یضحی بکبشین گفت دیدم علی را رضی اللہ عنه کہ قربانی میکرد بدو کبش فقلت له ما ھذا پس گفتم او را چیست اینکه بدو
کبش قربانی میکنی و تنها یک کبش کفایت است فقال پس گفت علی رضی اللہ عنه ان رسول اللہ بدرستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم اوصانی ان اضحی عنه
وصیت کرد مرا کہ تضحیه کنم از جانب وی فانا اضحی عنه پس من تضحیه میکنم از جانب وی صلی اللہ علیه وسلم اما چیست کہ آن حضرت فرموده بود کہ یک باری از من تضحیه
کن پس علی رضی اللہ عنه تضحیه کرد و وصیت آن حضرت را بجای آورد یا وصیت کرده بود کہ همیشه از جانب من تضحیه میکرده باشی پس وی رضی اللہ عنه دائم از جانب
ایشان تضحیه میکرد و ظاهر لفظ حدیث ناظر درین معنی است واللہ اعلم و ازینجا معلوم میشود کہ تضحیه از میت جایز است و بعض علما جائز نمیدارند تضحیه از میت و از ابن المبارک
نقل میکنند کہ گفت محبوب تر نزد من آن است کہ تصدق کند بتضحیه و اگر تضحیه کند خود از وی چیزی نخورد و همه تصدق کند رواہ ابو داؤد و روی الترمذی نحوہ و
عن علی رضی اللہ عنه قال امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ان نستشرف العین والاذن امر کرد ما را آن حضرت کہ تامل کنیم و نیک نظر کنیم از اضحیه
چشم را و گوش را کہ در آن نقصانی نباشد کہ بدان تضحیه نتوان کرد وان لا نضحی بمقابلة و امر کرده ما را کہ تضحیه نکنیم بمقابله بفتح با آنکه بریده شده است از بالای گوش وی ولا
مدابرة و نه تضحیه کنیم بمدابره و نیز بفتح با آنکه بریده شده است از پایان گوش وی و لا شرقاء بفتح شین و سکون را بر وزن حمرا آنکه شکافته باشد گوش او و لا خرقاء
و نه آنکه شکافته باشد گوش وی کرد رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی والدارمی وابن ماجة وانتهت روایته و منتهی شده است روایت ابن ماجه
الی قوله والاذن تا قول وی والاذن وان لا نضحی تا آخر حدیث وی نیست وعنه قال و هم از علی است رضی اللہ عنه کہ گفت نهی رسول اللہ صلی اللہ علیه
وسلم ان نضحی باعضب القرن والاذن نهی کرد آن حضرت کہ تضحیه کنیم بشکسته شده شاخ و بشکسته شده گوش و عضب بعین مهمله و ضاد معجمه مفتوحه شکسته شدن
شاخ و عضبا گوسپند شاخ شکسته و اکثر استعمال عضب در شاخ است و گاهی در گوش نیز اطلاق یابد چنانکه درین حدیث آمده است و مراد بآن قطع اذن است رواہ ابن
ماجة وعن البراء بن عازب ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم سئل ماذا یتقی من الضحایا پرسیده شد آن حضرت کہ چه چیز است کہ پرهیز کرده شود از ضحایا
یعنی کدام ها است کہ بآن تضحیه نتوان کرد فاشار بیده پس اشارت کرد بانگشتان دست فقال اربعا پس گفت پرهیز کنید چهار را العرجاء البین ظلعها لنگ کہ پیدا است
لنگی او والعوراء البین عورها و یک چشم کور کہ پیدا است کوری او و کل بالاکثر والمریضة البین مرضها و بیمار کہ پیداست بیماری او چنانکہ امید صحت او نماند والعجفاء التی
لا تنقی و لاغر کہ مغز در استخوان نمانده نقی بکسر نون و سکون قاف رواہ مالك واحمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة والدارمی
وعن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یضحی بکبش اقرن فحیل گفت ابو سعید خدری بود آن حضرت کہ قربانی میکرد بقچقار شاخ دار قوی
هیکل گوشت دار فحیل بر وزن کریم اینجا باین معنی است و اصل معنی وی نر است قوی بر جهنده بر ماده و گفته اند کہ اولی ترک نری است کہ بسیار میجهد بر ماده و مراد اینجا قوی و بزرگ است
ینظر فی سواد سیاه چشم و یاکل فی سواد سیاه دهان و یمشی فی سواد سیاه پای رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وعن مجاشع بضم میم و
جیم و شین معجمه مکسوره من بنی سلیم بضم سین و فتح لام ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم کان یقول ان الجذع یوفی مما یوفی منه الثنی روایت است
از مجاشع کہ صحابی است و از قبیله بنی سلیم است و از مهاجرین است کہ بود آن حضرت میگفت کہ جذع بفتح جیم و ذال تمام میکند حق را از چیزی کہ تمام میکند آن را ثنی و مراد بجذع
ضأن است چنانکہ در اول باب گذشت و اگر جذع را تفسیر کنند بآنچه تمام شده مراو را یک سال جذع از معز نیز درست باشد چه ثنی از معز یک ساله را گویند و یوفی به تشدید است
از توفیه رواہ ابو داؤد والنسائی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول نعمت الاضحیة الجذع
من الضأن میگفت آن حضرت نیکو اضحیه است جذع از ضأن یعنی جائز است بر خلاف جذع از معز رواہ الترمذی وعن ابن عباس قال کنا مع رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم فی سفر فحضر الاضحی گفت ابن عباس بودیم ما با آن حضرت در سفری پس حاضر شد روز عید اضحی فاشترکنا فی البقرة سبعة و
فی البعیر عشرة پس شریک شدیم ما در گاو هفت کس و در شتر ده کس اشتراک ده کس در شتر عمل بعضی از علما است و جمهور بر آنند کہ این منسوخ است و گاو و شتر یک حکم دارند
رواہ الترمذی والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی ھذا حدیث حسن غریب و در کفایت یک شاة از اهل بیت نیز ترمذی حدیثی روایت کرده است و حکم
او نزد جمهور نیز همین است کہ گفته شد وعن عائشة قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب الی اللہ من اهراق الدم نکرد آدمی هیچ کاری
روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه و اگر چه ثمن اضحیه را تصدق کند ثواب وی با اضحیه نرسد الا دین روز تضحیه افضل از تصدق است هر چند گوشت آن را تصدق نکند اگر چه تصدق
بثلث مستحب است و این آنچنان است کہ آفاقی را در مکه طواف افضل است از نماز وانه لیأتی یوم القیمة بقرونها واشعارها واظلافها و بدرستیکہ آن جانور خون ریخته شده می آید به

شاخهای شان و مویهاشان و سمهایشان و ظلف سم شکافته را گویند چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی می آید در میزان اعمال و گران میکرداند میزان را وان الدم لیقع من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض و بدرستی که خون مر آینه می افتد نزد خدا در مرتبه قبول پیش از آنکه افتد بر زمین فطیبوا بها نفسا پس خوش حال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روی نفس و طیبوا بتشدید و بتخفیف از تطییب و طیب هر دو روایت است معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت کردن مر خدا را بدان روزها از ده دهه ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین دهه محبوب تر است از عبادت در روزهای دیگر هر عملی که باشد خصوصا تضحیه که فاضل تر و محبوب تر از عملهای دیگر است یعدل صیام کل یوم فیها بصیام سنة برابر است روزه هر روز ازان روزها بروزهٔ یک سال وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر و برابر است برخاستن و گزاردن نماز هر شب از شبهای آن روزها بنماز شب قدر و علما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آنست که روزهای عشر ذی الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه در وی و شبهای عشرهٔ رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر دران فهذا رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی اسناده ضعیف و گفته است ترمذی اسناد این حدیث ضعیف است الفصل الثالث عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی است کنیت وی ابو عبد الله و گاهی جندب بن سفیان نیز گویند نسبت بجد وی و بجلی و علقی و سلمی گویند نخست در کوفه بود و پس به بصره رفت و از آنجا نیز آمد و در فتنهٔ ابن الزبیر بعد از چهار سال از آن از عالم رفت روایت میکنند از وی حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما قال شهدت الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آن حضرت فلم یعد ان صلی وفرغ من صلوته وسلم پس تجاوز نکرد یا باز نگشت آن حضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن ازان و سلام دادن فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من صلوته پس ناگاه آن حضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود فقال من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی پس گفت آن حضرت کسی که ذبح کرده است پیش از آنکه نماز کرده شود یا پیش از آنکه نماز بگزارد آن حضرت یا پیش از آنکه ما نماز بگزاریم شک راوی است که یصلی یا است مجهولا او معلوما یا نصلی بنون فلیذبح مکانها اخری پس باید که ذبح کند بجای وی اضحیه دیگر را وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است قال گفت جندب صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح نماز گزارد آن حضرت روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد و قال و گفت من کان ذبح قبل ان یصلی او نصلی فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح باسم الله و کسی که ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست است ذبح وی که بکند متفق علیه وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم الاضحی قربانیها دو روز است بعد از روز عید اضحی جمع اضحاة است که لغت است در اضحیه پس تضحیه جائز است در سه روز روز عید و دو روز دیگر بعد وی یا زده و دوازده و این مذهب ما است و مذهب مالک و احمد و نزد شافعی سه روز است بعد از روز عید در هدایه گفته است که دلیل است ما را آنچه روایت کرده شده است از عمر و علی و ابن عباس رضی الله عنهم که ایشان گفته اند ایام نحر سه است افضل آن روز نخستین است و بی شک آن را از حضرت شنیده گفته اند زیرا که رای و اجتهاد را در مقادیر دخلی نیست و اگر در اخبار تعارض و تخالفی باشد اختیار اقل کردیم از جهت احتیاط رواه مالک وقال بلغنی عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه مثله وعن ابن عمر قال اقام رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی اقامت کرد آن حضرت بمدینه ده سال تضحیه میکرد و ظاهر از این عبارت آن است که تضحیه در مدت ده سال بود اما ارباب سیر گفته اند که شرعیت اضحی در سنهٔ ثانیه است فهذا رواه الترمذی وعن زید ابن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است که گفتند اصحاب آن حضرت یا رسول الله ما هذه الاضاحی چیست این قربانیها و چیست اصل آن قال گفت آن حضرت سنة ابیکم ابراهیم این اضاحی سنت پدر شما است که ابراهیم است علیه السلام قالوا فما لنا فیها گفتند صحابه پس چیست ما را دران از اجر و ثواب یا رسول الله قال بکل شعرة حسنة گفت در مقابل هر موی نیکی است و این در معز و بقر است که موی دارند قالوا فالصوف گفتند پس ثواب در آنچه پشم دارد چنانکه ضان و ابل چیست یا رسول الله قال بکل شعرة من الصوف حسنة گفت در مقابل هر موی از پشم حسنه است اینجا معلوم میشود که شعر در صوف نیز استعمال میکنند رواه احمد وابن ماجة باب العتیرة عتیره بکسر عین و عتیره بر وزن ذبیحه گوسپند قربانی جاهلیت است که در ماه رجب برای بتان ذبح کردندی و در ابتدای اسلام نیز میکردند بعد ازان منسوخ شد تورپشتی گفته که بسیاری از علما عتیره را نکره و منکر داشته اند و نفی مشروعیت آن میکنند از جهت حدیث ابی هریره که بیاید و بعض مباح میدارند و بود ابن سیرین که ذبح میکرد عتیره در ماه رجب و آنها که تجویز میکنند میگویند که نهی مخصوص است بصنیع جاهلیت که برای بتان میکردند اما مسلمان که برای خدا ذبح کند تنگ نیست کار بر وی و دلالت میکند برین حدیث نبیشه که روایت کرده است آن را ابو داود که مردی یا رسول الله ما عتیره میکردیم در جاهلیت در ماه رجب اکنون چه میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برای خدا در هر ماه که باشد انتهی الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا فرع نیست فرع بفتح فا و را ولا عتیرة و نیست عتیره قال گفت راوی والفرع اول نتاج کان ینتج لهم فرع اول ولد ناقه شتر ماده زناقه یا غنم مر ایشان را کانوا یذبحونه لطواغیتهم بود ند ایشان که ذبح میکردند ایشان آن را برای بتان خود والعتیرة فی رجب و عتیره آنچه ذبح میکنند در رجب متفق علیه این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیره است الفصل الثانی عن مخنف بکسر میم و سکون خای معجمه و نون و فا ابن سلیم بضم سین و فتح لام صحابی است والی کرده شده بود او را امیر المومنین علی رضی الله عنه بر اصفهان روایت کرده است از آن حضرت حدیث اضحیه و عتیره قال کنا وقوفا مع رسول الله صلی الله علیه



وسلم بعرفة فسمعته یقول گفت بودیم ما وقوف کننده با آن حضرت در روز عرفه پس شنیدم من آن حضرت را که میگوید یا ایها الناس ان علی کل اهل بیت فی کل
عام اضحیة وعتیرة ای مردمان بدرستیکه بر اهل خانه هر سال اضحیه وعتیره است هل تدرون ما العتیرة آیا می دانید که چیست عتیره هی التی تسمونها الرجبیة
عتیره آنست که می نامید شما آنرا رجبیه بجهت ذبح او در ماه رجب رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب
ضعیف الاسناد وقال ابوداؤد والعتیرة منسوخة وگفته است ابوداؤد که عتیره منسوخ است وتورپشتی در نسخ وی سخن کرده است که خطبه آن حضرت بعرفه در حجة الوداع
بوده وآن پیش از فوت آن حضرت بدو سه ماه بوده که ثابت کرد نهی را بعد از آن والله اعلم الفصل الثالث عن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم امرت بیوم الاضحی عید جعله الله لهذه الامة گفت آن حضرت امر کرده شده ام بروز اضحی در حالیکه آن عیدیست که گردانیده است آنرا خدای تعالی برای این
امت قال له رجل گفت مر آن حضرت را مردی یا رسول الله ارأیت ان لم اجد الا منیحة انثی خبر ده مرا که اگر نیابیم من مگر منیحه که انثی است افاضحی بها آیا پس قربانی
کنم بوی ومنیحه بجای مهمله بر وزن کریمه از منح است بمعنی عطا وعرب را عادت بود که ناقه شیر دار یا غنم شیر دار را بمحتاجان میدادند که بشیر وی بلکه بپشم وی وولد وی تا مدتی که انتفاع
باشد منتفع شوند وبعد از قضای حاجت باز گردانیده بدهند واز تقیید بانثی معلوم میشود که ذکر را نیز منیحه میگویند ونامی او مثل نامی حمامه خواهد بود که بر نر نیز اطلاق میکنند پس این
قید اتفاقی است برای تاکید آورده یعنی که انتفاع در وی بیشتر است پس گفت اگر جز منیحه نداشته باشم آیا او را هم تضحیه کنم قال لا فرمود آن حضرت نکن ولکن خذ
من شعرك واظفارك ولیکن بگیر از موی خود وناخنان خود وتقص شاربك ومیبری وکوتاه میکنی بروتهای خود را وتحلق عانتك ومی ستری موی زهار خود را
فذلك تمام اضحیتك عند الله تعالی پس آن تمام افعال قربانی است ودر حکم قربانی است در اجر وثواب نزدیک خدای تعالی رواه ابوداؤد والنسائی باب
صلوة الخسوف مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر وکسوف در شمس است ودر روات احادیث بعض بکاف روایت کرده اند در هر دو وبعض بخا در هر دو وجماعه بخا در قمر
وبکاف در شمس واحادیث که مذکور است در باب ومخبر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه در کسوف شمس است جز حدیث ثانی که محتمل است وشیخ در شرح خود آنرا بر خسوف
قمر حمل کرده وجز امری که در حدیث ابن عباس واقع شده که ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله فاذا رأیتم ذلك فاذکروا الله ودر حدیث عائشه فادعوا الله وکبروا وصلوا و
تصدقوا اما فعل آن حضرت در این دو حدیث معلوم نشده وشیخ ابن الهمام از دارقطنی از حدیث ابن عباس آورده که آن حضرت در کسوف شمس وقمر میگزارد هشت رکعات در
چهار سجدات واز حدیث عائشه نیز آورده که آن حضرت میگزارد در کسوف شمس وقمر چهار رکعات وچهار سجدات ولیکن در اسناد این هر دو حدیث مقال است والله اعلم وبدانکه
نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است در نماز بی خطبه ودر خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها
میگزارد ونزد شافعی برای هر دو جماعت وخطبه ودو رکوع در هر رکعت بر وجه مذکور در حدیث ابن عباس وهمچنین نزد امام احمد در مشهور از مذهب وی وجائز است نزد اکثر اصحاب وی
تنها نیز وبرکوع واحد وبی خطبه ودلیل برای ما حدیث ابن عمر است که ناطق است بآنچه مذهب ماست وحال انکشاف است مر رجال را که در صف پیش ایستاده اند از نساء وصبیان
که موقف ایشان صف پسین است پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الهدایة وشیخ ابن الهمام احادیث آورده بروایات صحیحه وحسنه که مثبت مذهب حنفیه اند وتکلم کرده اند
بر احادیث تعدد رکوع که در آنها اضطراب کرده اند در روات از بعض دو رکوع روایت کرده اند وبعض سه وبعض چهار وبعض پنج پس واجب شد که گزارده شود بر وجهی که معهود
است وموافق است مر روایات اطلاق را مثل قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاذا کان ذلك فصلوا وبجهت همین اضطراب کثیر گفته اند بعضی از مشایخ ما که سبب آن اشتباه
است که بجهت کثرت ازدحام اهل صفوف پسین را افتاده وظاهر آنست که کسوف در زمان آن حضرت جز یکبار واقع نشده وهیچکس تعدد وقوع آنرا روایت نکرده ووقوع آن متعدد
در مدت ده سال بعید وخلاف عادت است ولیکن قول صاحب هدایه که حال انکشاف است مر رجال را بر تقدیری تمام است که غیر عائشه از رجال کسی موافق وی روایت نکرده
باشد والله اعلم بحقیقة الحال الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ان الشمس خسفت علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
عائشه که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت یعنی بعد از هجرت در مدینه فبعث منادیا پس برانگیخت ندا کننده وآواز دهنده را که فریاد کرد الصلوة جامعة پس جمع شدند
مردم فتقدم پس پیش رفت آن حضرت برای امامت فصلی اربع رکعات فی رکعتین پس بگزارد آن حضرت چهار رکوع در دو رکعت در هر رکعت دو رکوع چنانکه صورت آن
بیاید بر خلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع میباشد واربع سجدات چنانکه معهود است قالت عائشة ما رکعت رکوعا قط ولا سجدت سجودا قط کان اطول
منه گفت عائشه رکوع نکرده ام من هیچ رکوعی را هرگز وسجده نکردم هیچ سجده را هرگز که درازتر باشد از این رکوع وسجود که در نماز خسوف کردم که این ازینها درازتر بود متفق علیه
وعنها قالت جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الخسوف بقراءته گفت عائشه بلند خواند آن حضرت در نماز خسوف قراءت خود را یعنی خسوف قمر کذا
قال الشیخ فی شرحه وگویا که ثابت شده است روایت آن والا استعمال خسوف در شمس نیز آمده است چنانکه معلوم شد والله اعلم متفق علیه وعن عبد الله بن عباس
قال انخسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس معه گفت ابن عباس گرفت آفتاب
در زمان آن حضرت همچنین است در روایت بخاری ودر روایت مسلم انکسفت ودر شرح السنة خسفت پس نماز گزارد آن حضرت ونماز گزاردند مردم با وی یعنی آن حضرت امامت کرد و
ایشان اقتدا کردند بوی فقام قیاما طویلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قیام کرد آن حضرت قیام دراز نزدیک از قراءت سوره بقره یعنی آن مقدار زمان که در وی سوره بقره

بخوانند وازاینجا بیقین معلوم میشود که سورۂ بقره خوانده باشد والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا پس رکوع کرد رکوعی دراز ودر بعض روایات آمده که مانندی از قیام ثم رفع پس برداشت
سر از رکوع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز واین ایستادن فرود قیام اول بود ودون بمعنی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم
قرات کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است والله اعلم ثم رکع رکوعا طویلا بعد ازان باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز وهو دون الرکوع الاول واین رکوع دوم فرود یا قریب رکوع نخستین
بود ثم رفع رأسه پس برداشت سر از رکوع دوم ثم سجد پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود است در سجده وجلسه اینجا بیان طویل نکرد ثم قام قیاما طویلا وهو دون
القیام الاول پس قیام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم واین قیام فرود یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پس
رکوع کرد در رکعت دوم رکوع دراز واین رکوع دون رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پس ایستاد ایستادنی دراز واین
ایستادن دون ایستادنی بود که درین رکعت ثانیه کرده بود ثم رفع ثم سجد پس سر برداشت پس دو سجده کرد ثم انصرف پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد وتسلیم وذکر کرد این را از
جهت ظهور وقد تجلت الشمس وحال آنکه بتحقیق آشکارا وروشن شد آفتاب فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله پس گفت آن حضرت که آفتاب وماه دو
نشان اند از نشانهای که دلالت میکنند بوجود خود وخسوف وکسوف خود بر کمال قدرت وسلطنت باری تعالی موجب عبرت اند اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و
ابهت مظلم ومکسوف شدند همچنین قادر است وی تعالی والعیاذ بالله که نور علم وایمان از آدمیان کسف کند وتاریک گرداند لا یخسفان لموت احد ولا لحیوة نمیگیرند از
جهت حیات کسی ونه از جهت ممات کسی این دفع است مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف وکسوف بسبب حادثۂ عظیم مانند موت شخصی بزرگ وضرر عام میباشد ودران روز موت
ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده ومیگفتند مردم که مگر بجهت آن باشد وازین جا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در موت عظیم وضرر عام بود وبسبب ذکر حیات
با وی بجهت استتباع واستطراد موت باشد والله اعلم فاذا رأیتم ذلک فاذکروا الله پس چون ببینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را قالوا گفتند صحابه یا رسول الله رأیناک
تناولت شیئا فی مقامک هذا دیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را یا قصد گرفتن آن کردی در جای ایستادن تو که این است یعنی در اینجا که نماز میگزاردی یا در بیجا پند ونصیحت میکردی ما را نیز که
آن حضرت بعد از نماز خطبه نیز خواند چنانکه در احادیث آمده است ثم رأیناک تکعکعت پس دیدیم که باز ایستادی وپس آمدی فقال انی رأیت الجنة فتناولت منها عنقودا پس
گفت آن حضرت بدرستیکه دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را ودر صراح گفته عنقود خوشۂ انگور وظاهر مراد آنست که قصد گرفتن آن کردم بقرینۂ قول وی صلی الله علیه وسلم ولو اخذته
لاکلتم منه ما بقیت الدنیا واگر میگرفتم آنرا هر آینه میخوردید شما ازوی تا مدت بقای دنیا مراد آنست که گرفتم برای خود واگر میگرفتم برای شما ومیدادم شما را میخوردید شما ازان میشد
باین طور که هر دانه که ازان میخوردید دیگر بجای آن پیدا میشد چنانکه خاصیت میوه های بهشت است ومانند زیادت طعام وتمر ودر عن معجزۂ آن حضرت صلی الله علیه وسلم ورأیت
النار فلم ار کالیوم منظرا قط افظع ودیدم آتش را پس ندیدم هیچ منظر را مثل منظری که امروز دیدم هرگز شنیع تر ورسوا تر ورأیت اکثر اهلها النساء ودیدم بیشترین اهل آتش زنان را
فقالوا بم پس گفتند صحابه بسبب چه چیز زنان بیشترین اهل آتش اند یا رسول الله قال بکفرهن گفت آن حضرت بسبب کفر ایشان قیل یکفرن بالله گفته شد آیا بسبب آنکه کفر میورزند
بخدا قال گفت یکفرن العشیر کفران نعمت میکنند زوج را ویکفرن الاحسان وکفران میکنند نیکی را از هر که باشد لو احسنت الی احداهن الدهر اگر نیکی کنی تو بسوی یکی از ایشان
تمام روزگار ثم رأت منک شیئا پس ببیند یکی از ایشان از تو اندک چیزی را از بدی قالت ما رأیت منک خیرا قط میگوید ندیدم از تو هیچ نیکی هرگز متفق علیه وعن
عائشة نحو حدیث ابن عباس روایت است از عائشه مانند همین حدیث ابن عباس وقالت وگفته است عائشه ثم سجد پس سجده کرد آن حضرت وزیادت کرده است
عائشه بر ان عبارت را که فاطال السجود پس دراز کرد سجود را ونیز زیادت کرده است خطبه ودعا وتکبیر وصلوة وتصدق وزیادات دیگر را که بیاید ثم انصرف وقد انجلت الشمس
پس برگشت آن حضرت از نماز وحال آنکه بتحقیق آشکارا شد آفتاب فخطب الناس پس خطبه کرد آن حضرت مردم را فحمد الله واثنی علیه پس سپاس گفت خدا را وستایش کرد بروی
ثم قال پس گفت ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته فاذا رأیتم ذلک فادعوا الله وکبروا پس چون ببینید آنرا پس
دعا کنید خدا را وبزرگی یاد کنید وصلوا وتصدقوا ونماز بگزارید وتصدق کنید ثم قال پس گفت یا امة محمد والله ما من احد اغیر من الله ان یزنی عبده او
تزنی امته ای امت محمد بخدا سوگند نیست هیچ یکی غیرت ناک تر از خدا درین که زنا کند غلام وی یا زنا کند داه وی معنی غیرت کراهت شخص است اشتراک غیر وی را در چیزی که حق اوست
ومراد بغیرت خدا کراهت مخالفت امر ونهی وی وغیرت وی تعالی در همه معاصی است وذکر زنا بطریق تمثیل است وتخصیص ذکر وی بجهت زیادت غیرت است در وی یا امة
محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا ای امت محمد بخدا سوگند اگر بدانید شما آنچه میدانم من از احوال آخرت واهوال قیامت وصفات جلالیه حق واحکام
قهریه وی تعالی وتقدس هر آینه کم میخندید وبسیار میگریستید متفق علیه وعن ابی موسی قال خسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم فزعا گفت ابوموسی
اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آن حضرت ترسان یخشی ان تکون الساعة در حالیکه میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید که گویا که قیامت برپا خواهد شد و
این از تخیل راوی است وتمثیل است والا آن حضرت عالم است بآنکه تا وی در میان مردم است قیامت قائم شدنی نیست وهنوز آن مواعید که حق سبحانه با وی کرده تمام کرده
نشده فاتی المسجد پس آمد آن حضرت در مسجد فصلی باطول قیام ورکوع وسجود ما رأیته قط یفعله پس نماز گزارد بدراز ترین قیام ورکوع وسجود که ندیدم من
آن حضرت را هرگز که میکرد آنرا وقال هذه الآیات التی یرسل الله لا تکون لموت احد ولا لحیوته ولکن یخوف الله بها عباده وگفت این نشانها که میفرستد

ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پس رکوع کرد رکوع طویل ودون دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود

استعمالی نمی باشد از جهت موت هیچ یکی و نه از جهت حیات وی ولیکن میترساند خدای تعالی بدان بندگان خود را بقدرت بر تغییر حالت و سلب نقمت و حلول نعمت و نزول البیت لعله
تا اسعیا نچه سابقا تقریر کردیم فاذا رأیتم شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکره و دعائه واستغفاره پس چون ببینید شما چیزی ازان پس بترسید از خدا و پناه جوئید بسوی ذکر وی
و دعا و استغفار وی و فی الصراح فزع بالتحریک ترس و پناه جستن متفق علیه وعن جابر قال انکسفت الشمس فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوم مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت جابر گرفت آفتاب در زمان آن حضرت در روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که از ماریه قبطیه
که در مدینه سنه ثمان متولد شده بود و در سنه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست فصلی بالناس ست رکعات پس گزارد بمردم
شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع باربع سجدات بچهار سجده و در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است رواه مسلم و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا
دهم ربیع الاول بود و درین رد است مر قول منجمین را که میگویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است و این بر خلاف عادت بود و اگر گویند در غیر این سه
روز محال است این سخن باطل است ان الله علی کل شئ قدیر وعن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس ثمان رکعات گزارد
آن حضرت هنگام گرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع فی اربع سجدات در چهار سجده وعن علی مثل ذلک و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مانند این
مروی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آن حضرت اینچنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که همچنین گزاردند رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن سمرة از اولاد عبد شمس بن
عبد مناف است و کنیت وی ابو سعید عبشمی گویند نسبت بعبد شمس و نام اصلی وی عبد الکعبه بود آن حضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد در روز فتح و بود از ظلما و فتح کرد سجستان و کابل را در
عثمان رضی الله عنه قال کنت ارتمی باسهم لی بالمدینة فی حیوة رسول الله گفت بودم من که تیر اندازی میکردم تیرهای که بود مرا بمدینه در حیات پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذ کسفت الشمس ناگاه گرفت آفتاب فنبذتها پس انداختم تیرها را از دست فقلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول الله پس گفتم بخدا سوگند
هر آئینه نظر کنم و ببینم حالیکه نو پیدا شد مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی کسوف الشمس در گرفتن آفتاب یعنی ببینم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است در دین وقت قال گفت
عبد الرحمن بن سمرة فاتیته وهو قائم فی الصلوة پس آمدم آن حضرت را و حال آنکه وی ایستاده است در نماز رافع یدیه بردارنده است هر دو دست خود را فجعل
یسبح ویهلل ویکبر ویحمد ویدعو پس شروع کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا حتی حسر عنها تا آنکه دور کرده شد و برداشته شد از آفتاب کسوف فلما حسر
عنها پس هنگامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف قرأ سورتین خواند آن حضرت دو سوره را وصلی رکعتین وگزارد دو رکعت و تمام کرد آن را صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آنست
که در آمد آن حضرت در صلوة و ایستاد در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفت خسوف بعد ازان خواند قرآن و رکوع و سجود کرد و نیز بایستاد در رکعت ثانیه و
خواند دروی قرآن و رکوع و سجود کرد و تشهد خواند و سلام داد فافهم رواه مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن سمرة وکذا فی شرح السنة عنه وفی نسخ المصابیح
عن جابر بن سمرة اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر بن سمره کرده است و مؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورده و نایند کرد آنرا بروایت مسلم و شرح
السنة که آن نیز از صاحب مصابیح است و هم از جهت تاکید و تائید خود رواه مسلم فی صحیحه گفت و اگر نه ذکر فی صحیحه حاجت نیست کما لا یخفی وعن اسماء بنت ابی بکر رضی الله
عنهما قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس بتحقیق امر کرد آن حضرت بآزاد کردن بنده در گرفتن آفتاب و عتاقت بفتح عین یعنی
اعتاق است رواه البخاری الفصل الثانی عن سمرة بن جندب قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کسوف لا نسمع له صوتا
گفت سمرة بن جندب نماز گزارد با ما آن حضرت در گرفتن آفتاب در حالی که نمی شنویم ما مر آن حضرت را آواز یعنی قراءت پست خواند و شیخ در شرح خود گفته که مذهب شافعیه اخفای
قرأت است در صلوة کسوف الشمس از جهت بودن وی نهاریه انتهی و ازین جهت حمل کرد شیخ در حدیث عائشه که حدیث دوم باب است خسوف را بر گرفتن ماه که گفت جهر کرد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در صلوة خسوف قرأت را و همین است قول ابی حنیفه و نزد صاحبیه جهر است و در روایتی قول محمد مثل قول ابی حنیفه است زیرا که آنرا بر هیئت نوافل میگزارند
چنانکه گذشت رواه الترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجة وعن عکرمة قال قیل لابن عباس ماتت فلانة بعض ازواج النبی صلی الله
علیه وسلم عکرمه که مولای ابن عباس است و یکی از فقهای مکه و تابعین اوست و شعبی گفته هیچ یکی ندیدم که اعلم بود بکتاب الله از عکرمه اصل او از بربر است گفت که گفته شد مر ابن عباس
را که مرد فلان زن که بعضی از ازواج مطهره آن حضرت است و مراد باین فلانه صفیه است رضی الله عنها فخر ساجدا پس بر روی افتاد ابن عباس سجده کنان فقیل له
تسجد فی هذه الساعة پس گفته شد مر ابن عباس را آیا سجده میکنی درین ساعت یعنی بی وجود موجب سجده و سجده بی موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند که
وقت کراهت نماز باشد و قیاس کرده باشند سجده را بر نماز و تواند که مراد بسجده نماز باشد چنانکه بعض علما در سجده شکر بدان تاویل کرده اند فافهم فقال پس گفت ابن عباس
قال رسول الله گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم آیة فاسجدوا وقتی که ببینید شما نشانی از نشانهای نزول بلایا و محن که میترساند خدای تعالی
بندگان را بدان پس سجده کنید از برای تضرع و استغفار و استظهار وای آیة اعظم من ذهاب ازواج النبی و کدام آیت است بزرگتر و شدیدتر ترساننده تر از رفتن
ازواج پیغمبر صلی الله علیه وسلم از عالم زیرا که ایشان را افضل صحبت است با فضل خاص زوجیت و اختلاط و ازینجا گفته که هیچکس از صحابه را آن نیست پس در رفتن ایشان ذهاب
برکت و خیر کثیر باشد یا آنکه بر رفتن ایشان رفتن علمی است که متفرد بود ند ایشان بدان از علم باحوال درونی آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه ابو داؤد والترمذی الفصل

الثالث عن ابی بن کعب قال انکسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی بهم فقرأ سورة من الطول گرفت آفتاب در زمان آن حضرت
پس خواند سورهٔ را از سورهای دراز طول بضم طا و فتح واو مخففه جمع طولی بر وزن طوبی مؤنث اطول کذا فی القاموس و در بعضی نسخ بکسر طا نوشته و وجه آن ظاهر نیست ورکع خمس رکعات
و رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت وسجد سجدتین وسجده کرد دو سجده چنانکه معهود است ثم قام الی الثانیة پس برخاست بسوی رکعت ثانیه فقرأ پس خواند سورة من
الطول ثم رکع خمس رکعات پس رکوع کرد پنج رکوع درین رکعت نیز وسجد سجدتین وسجده کرد دو سجده ثم جلس کما هو مستقبل القبلة یدعو پس نشست آن
بعد از نماز چنانکه بود مستقبل قبله در حالیکه دعا میکند حتی انجلی کسوفها تا آنکه آشکارا و روشن شد و زایل گشت گرفتن آفتاب رواه ابوداؤد وعن نعمان بن بشیر قال
کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین پس شروع کرد در گزاردن نماز دو دو رکعت احتمال دارد که دو رکعت گزارد و چون
منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد ویسأل عنها و سوال میکند از آفتاب و کسوف وی از مردم یا دعا و سوال میکند از پروردگار تعالی حتی انجلت الشمس تا آنکه روشن شد آفتاب
رواه ابوداؤد وفی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یرکع ویسجد آنحضرت گزارد هنگامیکه گرفت
آفتاب مانند نماز ما که رکوع میکند و سجود میکند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل حنفیه است و امثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است وله فی اخری
ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد انکسفت الشمس و مر نسائی را در روایت دیگر این است که آن حضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان
بسوی مسجد و حال آنکه تحقیق گرفته بود آفتاب فصلی حتی انجلت پس بگزارد نماز تا آنکه بگشاد و روشن شد آفتاب درین حدیث مطلق صلوة واقع شده بی خصوصیات و بی تطویل رکوع
و تکرار آن ثم قال ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس والقمر لا ینخسفان الا لموت عظیم من عظماء اهل الارض پس گفت آن حضرت بودند اهل جاهلیت که می گفتند که
آفتاب و ماه نمیگیرد الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین وان الشمس والقمر لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته و همچنین نیست که اهل جاهلیت میگویند ولکنهما خلیقتان من
خلقه بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوقند از پیدایش حق تعالی یحدث الله فی خلقه ما یشاء نو پدید می آرد خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخواهد فایهما انخسف فصلوا پس هر کدام
از آفتاب و ماه که بگیرد پس نماز بگذارید حتی ینجلی او یحدث الله امرا تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نو پدید آرد خدای تعالی امری یعنی عذابی را یا قیامت را باب فی سجود الشکر
وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث اختلاف کرده اند علما در سجدهٔ تنها بیرون نماز که آیا جائز و مسنون و موجب تقرب بدرگاه الهی است یا نه بعض گفته اند که آن
بدعت است و حرام و در شرع آنرا اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت سجدتین بعد الوتر را و نزد بعض جائز و مشروع با کراهت و تفصیل کلام آنست که سجدهٔ خارج صلوة چند قسم است یکی
سجدهٔ سهو و آن در حکم سجدهٔ صلوة است دوم سجدهٔ تلاوت و درینجا خلافی نیست سوم سجدهٔ مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجدهٔ شکر حصول
نعمت و دفع بلیت و در اینجا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و در وی احادیث و آثار در وی بسیار است و نزد امام ابی حنیفه و مالک
مکروه است و ایشان میگویند که نعم الهی تعالی لا تعد ولا تحصی است بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنیت و استحباب باشد مودی بتکلیف ما لا یطاق
ولیکن آنها که قائلند میگویند که مراد نعمتهای متجدده حادثه اند که احیانا واقع میشوند اما و اما تا مثل وجود و توابع و لوازم آن و از آن حضرت مرویست که نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده
کرده و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقتل مسیلمهٔ کذاب و علی مرتضی کرم الله وجهه بقتل ذی الثدیه خارجی و کعب بن مالک ببشارت قبول توبهٔ او از تخلف غزوهٔ تبوک و قصهٔ وی از احادیث
مفصل است در شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا سجدهٔ تحیت گویند و رخصتی در ان در بعض روایات فقهیه آمده است والله اعلم الفصل
الثانی عن ابی بکرة ابو بکره بتا در آخر که صحابی مشهور است و احوال وی و وجه تسمیه وی باین اسم در مواضع نوشته شده است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جاءه امر سرور او سر به بود آن حضرت چون می آمد او را امری از امور که موجب سرور و شادیست او یسر به شک راویست که بجای سرور او یسر به بلفظ مجهول گفته یعنی
امری که خوشحال و شاد کردانیده میشد آن حضرت بآن امر خر ساجدا شکرا لله تعالی بر روی می افتاد سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدای تعالی را رواه ابوداؤد والترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم رأی رجلا من النغاشین آن حضرت دید مردی را از نغاشیان فخر ساجدا پس
بر روی افتاد سجده کنان و نغاش و نغاشی بضم نون و تخفیف غین معجمه مرد بغایت کوتاه قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یاست یا و نون جمع است و آخر وی
و اگر بیاست یا محذوف شده و در بعض نسخ نغاشین بتشدید غین و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود تخفیف غین بی یا و بیا است و از سنت است که
چون مبتلای را ببیند از خدا عافیت خواهد گوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولیکن اگر مبتلا ببلای ظاهر را ببیند مانند مرض و زشتی روی آهسته بگوید چنانکه نشنود تا اندوهگین نشود
و شکسته دل نگردد و اگر فاسقی را ببیند آشکارا گوید تا بشنود و توبه کند و باز آید رواه الدارقطنی مرسلا وفی شرح السنة لفظ المصابیح و در شرح السنة لفظ مصابیح است
یعنی این حدیث بلفظیکه در مصابیح مذکور است روایت کرده است و مغایرت لفظی که مذکور شد دارد وعن سعد بن ابی وقاص قال خرجنا مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم من مکة نرید المدینة گفت سعد بن ابی وقاص که از عشرهٔ مبشره است بیرون آمدیم با آن حضرت از مکه در حالی که میخواهیم مدینه را و میرویم بسوی آن فلما کنا قریبا
من عزوزا نزل ثم رفع یدیه فدعا الله ساعة پس هرگاه که بودیم نزدیک بعزوزا بفتح عین مهمله و سکون زای اولی و فتح واو و زای ثانیه ممدوده یا مقصوره نام موضعی است
میان مکه و مدینه فرود آمد آن حضرت یعنی از ناقه پس برداشت هر دو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی ثم خر ساجدا فمکث طویلا پس بر روی افتاد سجده کنان پس درنگ

کرد و سجده دراز ثم قام پس برخاست فرفع یدیه ساعة پس برداشت هر دو دست خود را ساعتی ثم خر ساجدا پس بر روی افتاد سجده کنان فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیه ساعة ثم خر ساجدا سه بار سجده کرد و برخواست و برداشت دستها را و ما کرد ظاهرا صحابه پرسیده باشند کاین چه بود و یا پیش از پرسیدن ایشان قال انی سألت ربی و شفعت لامتی گفت بدرستی که من سوال کردم پروردگار خود را و درخواستم آمرزیدن امت خود را فاعطانی ثلث امتی پس داد مرا سه یک امت مرا و بخشید ایشان را بمن فخررت ساجدا لربی شکرا پس بر روی افتادم سجده کنان مر پروردگار خود را بجهت شکرگذاری این نعمت ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی پس برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر پس داد مرا یک دیگر را یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند فخررت ساجدا لربی شکرا این بود سر سه بار دست بدعا برداشتن و بسجده رفتن شعر چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان اینجا اشکالی می آرند که چندین آیات و احادیث در وعید بکبائر وارد شده است که فردا عاصیان را عذاب خواهد بود و بوقوع خواهد آمد و جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطای امن از خسف و مسخ و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شده نه عذاب آخرت و بعض گویند که مراد امن از خلود عذاب است و وصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان و خروج از نار رواه احمد و ابوداؤد باب الاستسقاء استسقا در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران نزد قحط سال بالکیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقا سنت است و نزد امام ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع است از جناب کریم رزاق وهاب و استغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است و آنچه مذکور است همین دعا است و بتحقیق بصحت رسیده که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و تکرار دعا و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر با آن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است در نهایت بعد و ترک وی با وجود علم بدان ابعد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه نا کردن ایشان بر آن گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابوحنیفه لا صلوة فی الاستسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نه و اگر کسی نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست و بسیاری از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابوحنیفه خلاصه و مقصود اصلی آن اخذ کرده و اخذ با المتقین و ابویوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگراند درین باب و بعض گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآن حضرت والله اعلم

الفصل الاول

عن عبدالله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی یستسقی روایت است از عبدالله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر وی صحابی اند گفت بیرون آمدن آن حضرت با مردم بسوی مصلی در حالی که قصد استسقا دارد فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة پس بگذارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در آن دو رکعت بقرائت واستقبل القبلة یدعو و روی آورد بقبله در حالی که دعا میکند و رفع یدیه و برداشت هر دو دست خود را بمبالغه چنانکه در حدیث آینده بیاید و حول رداءه حین استقبل القبلة و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگردانند طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ بر جانب راست و بگردانند ظاهر او باطن و باطن او ظاهر و کیفیت آن این است که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان ردا را از جانب چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفی که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفیکه گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب از برای تفاول و تبدل حال امساک بامطار و تنگی بفراخی است و بعض گفته اند که این امتثال امر پروردگار است که امر کرد آن حضرت را که بکند تا مبدل کرده حال یا آن حضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال بجرد تفاول زیرا که تفاول بقصد و اختیار نمیباشد بلکه چیزی دیده میشود در خارج نه باین قصد پس تفاول گرفته میشود بدان و ظاهر آنست که مراد قائل بتفاول اینجا این معنی است که آن حضرت این فعل کرد تا دلالت کند بظاهر بر تغیر حال و علامت باشد بران یا آنکه بودن تفاول البته بی اختیار غیر مسلم است والله اعلم متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء گفت انس بود آن حضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا یعنی برداشتن بلیغ بالا تر از مقابل سینه و روی فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه پس بدرستیکه بر میداشت یعنی در استسقا تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل آن حضرت یا بجهت آنکه در آنحال جامه در بدن شریف نمی بود یا ردا و ای می بود و غیر ساتر آن موضع یا مراد رؤیت موضع بیاض ابطیه است اگر پیراهنی بر بدن شریف میبود و ابط بکسر همزه و سکون با و کسر با نیز آمده باطن دوش و گفته اند که واقعه هر چند صعب تر و مطلب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و بالا تر متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء و هم از انس است که آن حضرت استسقا کرد پس اشارت کرد بپشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف است در دعا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب است که گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هر گاه که برای رفع و منع

فتنہ و بلا باشد پشتہای دست بجانب آسمان کند از برای اطفای نائرہ فتنہ و بلا و پست کردن قوت حادثہ و غلبہ آن و طیبی گفتہ این نیز برای تفاول است بقلب و تبدل حال مثل صنیع در تحویل ردا و اشارت است بمطلوب کہ بطون سحائب بجانب زمین گردد و بریزد آنچہ در وست از امطار واللہ اعلم رواہ مسلم وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا رأی المطر قال گفت عائشہ بود آن حضرت چون میدید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت اللّٰھم صیبا نافعا خدا وندا بفرست باران ریزندہ بسیار سود رسند و صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیہ و بعض صبا بموحدہ مشددہ روایت کردہ اند بمعنی ریختن رواہ البخاری وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مطر گفت انس رسید ما را و حال آنکہ ما با آن حضرت بودیم بارانی قال گفت انس فحسر رسول اللہ پس بکشاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثوبہ جامۂ خود را از بدن مبارک و حسر بفتح و سکون سین مہملتین دور کردن و بر داشتن جامہ از بعض بدن حتی اصابہ من المطر تا آنکہ رسید او را چیزی از باران فقلنا پس گفتیم یا رسول اللہ لم صنعت ھذا برای چہ کردی این را مگر در بر داشتن جامہ و رسانیدن باران ببدن حکمت است قال لانہ حدیث عھد بربہ فرمود زیرا کہ باران نو رسیدہ است از نزد پروردگار خود و آمدہ است از عالم قدس و طہارت و آلودہ نشدہ است باجزای این عالم کثیف مبیت ای نفس خرم باد صبا از بر یار آمدہ مرحبا و حکمت در دوست داشتن آن و خوش کردن نو بادہ ہا نیز ہمین بود کہ قریب العہد است از درگاہ عزت جل جلالہ رواہ مسلم

الفصل الثانی عن عبد اللہ بن زید قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی المصلی فاستسقی بیرون آمد آن حضرت بسوی مصلی پس استسقا کرد وحول رداءہ حین استقبل القبلۃ و گردانید ردای خود را ہنگام استقبال قبلہ فجعل عطافہ الایمن علی عاتقہ الایسر پس راست گردانید جانب راست ردای خود را بر دوش چپ خود وجعل عطافہ الایسر علی عاتقہ الایمن و گردانید جانب چپ ردای خود را بر کتف راست خود عطاف بکسر عین بمعنی رداست و اینجا جانب او مراد است ثم دعا اللہ بعد از ان دعا کرد خدای تعالی را رواہ ابوداؤد وعنہ قال استسقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعلیہ خمیصۃ لہ سوداء استسقا کرد آن حضرت و بر وی خمیصہ بود مر او را سیاہ خمیصہ بفتح خای معجمہ و کسر میم کسای مربع از صوف یا غیر آن کہ مر او را دو علم است از دو طرف و بعض گفتہ اند جامۂ خز یا صوف فاراد ان یاخذ اسفلہا فیجعلہ اعلاہا پس خواست آن حضرت کہ بگیرد پایان او را پس بگرداند آن را بالای آن چنانکہ معہود بود در تحویل ردا فلما ثقلت قلبہا علی عاتقیہ پس ہر گاہ کہ گران شد خمیصہ یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلای آن بگردانید آن را بر دوشہای خود و قلبہا بتخفیف لام و تشدید آن ہر دو روایت است رواہ احمد وابوداؤد وعن عمیر مولی آبی اللحم آبی اللحم مردیست از قدمای صحابہ کہ حاضر شد بدر را و شہید شد روز حنین و از خوردن گوشت ابا کرد و مسمی بآبی اللحم گشت و بعض گفتہ اند کہ در جاہلیت از خوردن لحم آنچہ ذبح میکردند بر اصنام ابا کرد و عمیر بضم عین و فتح میم مولای وی بود و وی نیز صحابی است و ہر دو در فتح خیبر حاضر بودند پس ابن عمیر مولای آبی اللحم روایت میکند انہ رأی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستسقی عند احجار الزیت کہ وی دید آن حضرت را کہ استسقا میکرد نزد موضعی کہ نام او احجار الزیت است آن موضع را باحجار الزیت بجہت آن گفتند کہ در آنجا سنگہا است سیاہ گویا کہ بزیت کہ روغن زیتون است طلا کردہ اند قریبا من الزوراء نزدیک از زوراء بفتح زای و سکون واو و آن نیز نام موضعی است در میان بازار مدینہ و آن [illegible] نزد باب جمعہ گذشت قائما یدعو یستسقی ایستادہ دعا میکرد در حالیکہ استسقا مینمود رافعا یدیہ قبل وجھہ بر دارندہ ہر دو دست خود در مقابل روی خود لا یجاوز بھما رأسہ در نمیگذرانید دستہا را از سر مبارک خود چنانکہ متعارف است در دعا و گاہی در بر داشتن دستہا مبالغہ میکرد و از بالای سر میگذرانید چنانکہ گذشت و لکن مراد آن باشد کہ تا سر بر داشت بالاتر از سر بر نداشت ہنوز ہمین نوعی از مبالغہ میباشد چہ معتاد در دعا بر داشتن دستہا است تا سینہ و دوش رواہ ابوداود والترمذی والنسائی نحوہ وعن ابن عباس قال خرج رسول اللہ بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی فی الاستسقاء چون خروج در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی کہ مراد خروج از برای استسقا است متبذلا ترک کنندہ زینت را در جامہ و ثیاب بذلہ بکسر با میگویند آن جامہ ہا را کہ سائر ایام در خدمت خانہ میپوشند و زیب و زینت در کار نمیکنند و آن را ثوب مہنہ بفتح میم و کسر آن نیز میگویند چنانکہ در باب جمعہ گذشت و این تبذل بقصد تواضع و اظہار غربت و مسکنت بود چنانکہ گفت متواضعا فروتنی و نرم گردنی کنندہ متخشعا فروتنی کنندہ و چشم فرو خوابانندہ و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاہر حمل باید کرد و ثانی را بر باطن متضرعا زاری کنندہ رواہ ابوداود والنسائی وابن ماجۃ وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا استسقی قال بود آن حضرت وقتیکہ استسقا میکرد میگفت اللّٰھم اسق عبادک خداوندا آب دہ بندگان خود را و بھیمتک و چارپایہای خود را وانشر رحمتک و پراگندہ کن رحمت خود را بسبز و تازہ ساختن نباتات و رویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانوران واحی بلدک المیت و زندہ گردان زمین مردۂ خود را بلد بمعنی شہر و زمین آید رواہ مالک وابوداؤد وعن جابر قال رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یواکئ بہمزہ یعنی بر میداشت دستہا را و دراز میکرد ما خود است از توکأ بر عصا فقال اللّٰھم اسقنا غیثا مغیثا پس گفت خداوندا آب دہ ما را و بنوشان ما را باران سیر گردانندہ و رہائی دہندہ از شدت و مغیث در حقیقت باری تعالی است و باران سبب آنست مریئا بفتح میم و کسر رای ممدود گوارا یعنی زیان نکنندہ مریعا بفتح میم حاصل زمین را پیدا کنندہ و فراخی سال پیدا آرندہ نافعا غیر ضار سود مند زیان نکنندہ عاجلا غیر آجل زود آیندہ و دیر نکنندہ قال گفت راوی فاطبقت علیھم السماء پس عام شد و در گرفت ایشان را باران و طبق بتحریک باران عام را گویند و مراد بسما سحاب و اطبقت بلفظ مجہول رواہ ابوداؤد

الفصل الثالث عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت شکا الناس الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قحوط المطر گفت عائشہ گلہ کردند مردم بسوی آن حضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع لہ فی المصلی پس امر کرد آن حضرت بنہادن منبر پس نہادہ شد منبر برای وی در مصلی کہ بیرون بلد است ووعد الناس یوما یخرجون فیہ و نوید داد مردم را بروزی کہ بیرون آیند در آن روز قالت عائشۃ فخرج رسول اللہ گفت عائشہ پس بیرون آمد پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب الشمس وقتی که ظاهر شد یا آغاز کرد برآمدن را کرانهٔ آفتاب و بدا بالف و بهمزه هر دو روایت است و اول ظاهرتر است فقعد
علی المنبر پس نشست آن حضرت بر منبر فکبر وحمد الله پس تکبیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال پس گفت انکم شکوتم جدب دیارکم بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و
دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرای واستیخار المطر عن ابان زمانه عنکم و گله کردید پس ماندن باران از وقت معین و معهود که برای او ست از شما و ابان بکسر همزه و تشدید موحده
بمعنی وقت معین و معهود مر هر چیزی را وقد امرکم الله ان تدعوه و بتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را و درخواهید از وی ووعدکم ان یستجیب لکم و نوید داده است
شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما ثم قال پس گفت آن حضرت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین جمیع سپاس و ستایش ثابت است مر
خدایرا که پروردگار جهانیانست و مهربانست در دنیا و آخرت و مالک همه چیز در روز جزا لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست معبود برحق مگر خدا میکند آنچه میخواهد اللهم انت الله لا اله
الا انت خداوندا تویی معبود برحق نیست آنکه برحق مگر تو الغنی تویی بی نیاز ونحن الفقراء و ما نیازمندانیم و محتاجیم انزل علینا الغیث فرود فرست بر ما باران را واجعل
ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین و بگردان چیزی را که فرود فرستادهٔ برای ما از باران سبب توانائی و رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع
ما بوی و بلاغ نفع با چیزیکه بوی بمطلوب برسند ثم رفع یدیه پس برداشت آن حضرت هر دو دست خود را فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیه پس نماند و نگذاشت
برداشتن را و برداشته میبرد هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی هر دو بغل آن حضرت ثم حول الی الناس ظهره پس تر گردانید بجانب مردم پشت خود را وقلب
او حول رداءه و گردانید ردای خود را و قول او حول شک راویست در لفظ که قلب گفت یا حول و معنی هر دو یکی است وهو رافع یدیه در حالی که آن حضرت بردارنده
بود هر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس ونزل پس تر روی آورد بر مردم و فرود آمد فصلی رکعتین پس گذارد دو رکعت فانشأ الله سحابة پس پیدا کرد خداوند تعالی
یک ابری را فرعدت پس غرید آن ابر وبرقت و درخشید بفتح را و کسر آن هر دو است ثم امطرت باذن الله پس تر بارید آن ابر بدستوری خدا و امر وی فلم یأت مسجده
حتی سالت السیول پس نیامد آن حضرت از مصلی مسجد خود را تا آنکه روان شد سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن فلما رأی سرعتهم الی الکن پس هر گاه که دید
آن حضرت شتاب رفتن مردم را بسوی خانها و پناها ضحک حتی بدت نواجذه خندید آن حضرت تا آنکه نمایان شد دندانهای درون دهن و کن بکسر کاف و تشدید
نون پوشش زیر خانه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از ابنیه و مساکن و نواجذ جمع ناجذه دندانهای سپسین و آن نام چهار دندانست که منتهای دندانست که آنرا اضراس العقل و
اضراس الحلم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل میرویند و ظهور این دندانها در خنده بغایت بعید است و لهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعض حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند
که نواجذ بر انیاب نیز اطلاق میکنند والله اعلم فقال پس گفت آنحضرت چون مشاهدهٔ ظهور اثر این دعا کرد بطریق معجزه اشهد ان الله علی کل شیء قدیر وانی عبد الله
ورسوله گواهی میدهم که خدا بر هر چیز قادر است و گواهی میدهم که من بندهٔ خدا و فرستادهٔ ویم رواه ابو داؤد وعن انس ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه
کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن الخطاب چون قحط کرده میشدند مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیلهٔ عباس عم رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال پس میگفت عمر اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا خداوندا ما بودیم که وسیله میکردیم بسوی تو پیغمبر ما را پس آب میدادی تو ما را وتسقینا
بضم تا و فتح آن هر دو روایت است و معنی یکی است و سقی و اسقی هر دو لغت است وانا نتوسل الیک بعم نبینا فاسقنا و بدرستیکه اکنون وسیله میکنیم بعم پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم پس آب ده ما را قال گفت انس فیسقون پس آب داده میشدند مردم و آورده اند که چون عمر رضی الله عنه و صحابه که با وی بودند دست تمسک و توسل بعباس
میزدند عباس میگفت خداوندا این قوم بنسبت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم بمن توسل کرده اند خداوندا این پیروی را رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران
می آمد رواه البخاری وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابوهریره شنیدم آن حضرت را که میگفت خرج
نبی من الانبیاء بالناس یستسقی بیرون آمد پیغمبری از پیغمبران با مردم بقصد آنکه استسقا کند و گفته اند که مراد سلیمان پیغمبر است علیه السلام فاذا هو بنملة
رافعة بعض قوائمها الی السماء پس ناگاه آن پیغمبر گذشت بمورچه که برداشته است پایهای خود را بسوی آسمان و ظاهر مراد ببعض قوائم قوائم پیش باشد که
بمنزلهٔ دستهاست فقال ارجعوا فقد استجیب لکم پس گفت آن پیغمبر مردم را بازگردید پس بتحقیق قبول کرده شده دعای شما من اجل هذه النملة از بهر این مورچه
رواه الدار قطنی **باب** اینچنین واقع شده است در بعض نسخ مطلق بی تقیید ترجمه بر عادت مؤلف که عقد میکند بابی را در لواحق و متممات باب سابق و در
بعض باب ریح هبت باب در بیان بادی که بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادها و در بعض والسحب و ابرها **الفصل الاول** عن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا یاری داده شده ام من بباد صبا واهلکت عاد بالدبور و هلاک کرده شدند عاد که نام قوم هود است بدبور بفتح دال صبا
بادی که بیاید از جانب پشت تو چون روی آری بقبله و دبور مقابل آن و بعبارت دیگر چون شخص روی بمطلع آفتاب بایستد بادیکه از مقابل روی آید صبا است و آنچه از پس
پشت آید دبور است و آنچه از جانب دست راست آید جنوب و آنچه از جانب دست چپ آید شمال مشهور این است و در قاموس گفته است که صبا ریحی که مهب وی مطلع
ثریا یا بنات النعش است و دبور مقابل صبا است و فرق است میان هر دو تفسیر زیرا که تفسیر اول شامل مشرق و مغرب است تمام و ثانی در ناحیه ایست از وی و نصرت آن
حضرت بصبا بروز خندق بود که آنرا غزوهٔ احزاب گویند چنانکه در کتب سیر مذکور است و قرآن مجید بدان ناطق است و قصهٔ اهلاک عاد بریح صرصر مشهور است و مقصود

یا ترجیح و تفضیل صبا است بر دبور یا بیان آنکه ریح مامور امر الٰہی است کاہی برای نصرت قومیست و کاہی برای اہلاک کروہی **متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها**
قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضاحكا حتى ارى منه لهواته کفت عائشه ندیدم من آن حضرت را خندان تا آنکه ببینم من لہوات او را بفتح
لام و ہاجمع لہاة تا نام کوشت زائدکه در سقف نہایت فم است و بعض کفته اند که آنچه ما بین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از اعلای فم و بعض کفته اند قعر دہان و در صراح کفته لہاة کام **انما كان يتبسم** بود آن حضرت
مکر آنکه تبسم میکرد و مہ فاموس کفته که تبسم اقل ضحک و مشہور آنست که تبسم و ندان سفید کردن و در صراح کفته دندان شیرین کردن **فكان اذا رأى غيما او ريحا عرف ذلك في وجهه** پس
بود چون میدید آن حضرت ابر یا باد را اندوهکین میشد و شناخته میشد اثر آن در روی مبارک وی از جهت خوف آنکه مبادا آن آن بلای و زیانی بر دم برسد مقصود آنست که آن حضرت در
شهود جلال حق دایم خائف و اندوهکین بود و ہرکز بی غم و فارغ نبود و چون باد و باران میرسید اندوهکین تر و غمکین تر میشد **متفق علیه وعنها قالت كان رسول الله صلی الله علیه**
وسلم اذا عصفت الريح قال بود آن حضرت چون سخت و تندی وزید باد میکفت **اللهم اني اسألك خيرها وخير ما فيها** خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد که در ذات
اوست و نیکی آنچه در وست از آثار و منافع **وخير ما ارسلت به** و پناه میجویم تو از بدی این باد و چیزیکه در وست و بدی چیزی که فرستاده شده است این باد برای آن
چیز و ارسلت بصیغهٔ مجهول غائب است و بلفظ معلوم مخاطب نیز روایت است **واذا تخيلت السماء تغير لونه** و چون ظاہر میشد در آسمان ابر و آماده میشد برای باران متغیر
میشد رنگ آن حضرت و تخلیه ابر باران دار را کویند زیرا که محل تخیل و مظنه است **وخرج ودخل واقبل وادبر** و بیرون می آمد آن حضرت و درون میرفت و پیش می آمد
و پس میرفت **فاذا مطرت سري عنه** پس چون می بارید و بخیر میکذشت کشاده کرده میشد از وی خوف و دور برده میشد از وی خوف و سری بلفظ مجهول بتخفیف و تشدید
ہردو روایت است و به تشدید برای مبالغه است **فعرفت ذلك عائشة** پس شناخت آن حالت را عائشه و دانست که بدیدن ابر و باران تغیری در آن حضرت پیدا
می آید و چون بخیر میکذرد خوشحال میکردد **فسألته** پس پرسید عائشه آن حضرت را از علت آن **فقال لعله يا عائشة كما قال قوم عاد** پس کفت آن حضرت شاید که این
ابر و باد ای عائشه مثل آن باشد که کفته است جماعهٔ عاد در آنچه حکایت کرده است پروردکار تعالی از حال ایشان **فلما رأوه عارضا مستقبل اوديتهم قالوا هذا عارض**
ممطرنا پس ہرکاه که دیدند ایشان یعنی قوم ہود که عاد نام ایشانست ابری را که ظاہر شد در کنارهٔ آسمان کفتند که این ابریست که باران آرنده است برای ما و آخر آیت این است
که بل ہو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این ابر بارنده نیست بلکه این عذابی است که شتابی میکردید شما در طلب آن بادیست که در وی عذاب دردناک است **وفي**
رواية و در روایتی دیکر بجای فاذا مطرت سری عنه اینچنین آمده است که **ويقول اذا رأى المطر رحمة** و عادت شریف آن بود که میکفت آن حضرت وقتیکه میدید باران
را خداوندا بکردان او را رحمت و برین وجه رحمت منصوب است یا معنی آن است که چون ابر میدید میترسید و چون بعد از وی باران می آمد میکفت این رحمت است از خدای تعالی و برین وجه رحمت
مرفوع است **متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتيح الغيب خمس** خزائن غیب پنج علم است که نمیدانند آنرا جز خدا و کفته اند که مفاتح جمع مفتح است
بفتح میم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز روایت است جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی علومی که رسیده میشود بآن بسوی مغیبات و طیبی کفته که مفاتیح و مفاتح ہردو جمع مفتح و مفتاح می آید **ثم قرأ**
پستر خواند آن حضرت برای بیان آن پنج علم این آیت را **ان الله عنده علم الساعة وينزل الغيث الآية رواه البخاري وعن ابي هريرة قال قال رسول الله**
صلی الله علیه وسلم ليست السنة بان لا تمطروا نیست قحط این که باران داده نشوید شما **ولكن السنة ان تمطروا وتمطروا ولا تنبت الارض شيئا** ولکن قحط این است
که باران داده شوید یعنی بسیار ببارد و نروید از زمین چیزی یعنی کمان نبرید که رزق و برکت و روئیدن از باران است بلکه از جناب حق است و بقدرت وست تعالی و توانکه
باران ببارد و چیزی نروید و قحط بوجود آید شعر نبارد ہوا تا نکویی ببار زمین ناورد تا نکویی بیار و سنه بمعنی سال است غالب آمده در قحط سال و مراد در حدیث این معنی است
رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول الريح من روح الله کفت آن حضرت باد از رحمت
الٰہی است یعنی غالب آنست که رحمت است و عذاب کافر نیز رحمت است بر مؤمنان یا مراد آنست که رحمت است نسبت بیک قومی و عذاب است نسبت بقوم دیکر
و در کلام حذف و اختصار است ای من روح الله و من عذابه چنانکه کفت **تأتي بالرحمة وبالعذاب** می آرد کاہی رحمت را و کاہی عذاب را و چون آمدن باد بقدرت
وارادت اوست **فلا تسبوها** پس دشنام مکنید آنرا **وسلوا الله من خيرها وعوذوا به من شرها** و سوال کنید خدا را از نیکی باد و پناه جوئید بخدا از بدی وی یعنی نبه
باید که راضی باشد بقضا و قدر الٰہی اکرچه نسبت بوی بد باشد و لیکن از خدا نیکی خواہد باقی او حاکم است ہرچه میخواہد میکند و میدہد **رواه الشافعی وابو داود وابن ماجة و**
البيهقي في الدعوات الكبير وعن ابن عباس ان رجلا لعن الريح عند النبي صلی الله علیه وسلم مردی لعنت و نفرین کرد و بد کفت و دشنام داد باد را و اظہار
کراہت کرد از وی **فقال لا تلعنوا الريح** پس کفت آن حضرت لعنت نکنید باد را **فانها مأمورة** زیرا که بدرستی باد امر کرده شده است و مستحق لعن نیست **وانه من لعن شيئا ليس**
له باهل رجعت اللعنة عليه و بدرستی کسی که لعنت کند چیزی را که نیست آن چیز مر لعنت را سزاوار بازمیکردد لعنت بر آن کس **رواه الترمذی وقال هذا**
حديث غريب وعن ابي بن كعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الريح دشنام نکنید باد را **فاذا رأيتم ما تكرهون فقولوا**
پس چون ببینید بادی را که ناخوش میدارید شما پس بکوئید **اللهم انا نسألك من خير هذه الريح** خداوندا ما سوال میکنیم ترا از نیکی این باد **وخير ما**
فيها و نیکی چیزیکه در وست **وخير ما امرت به** و نیکی چیزیکه امر کرده شده است این باد بدان چیز **ونعوذ بك من شر هذه الريح وشر ما فيه وشر ما**

امرت

امرت بہ رواہ الترمذی وعن ابن عباس قال ماھبت ریح قط الاجثا النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی رکبتیہ گفت ابن عباس نوزید بادی ہرگز
اگر نشست آن حضرت بر دو زانوی خود و قال وگفت اللھم اجعلھا رحمۃ ولا تجعلھا عذابا خدا وندا بگردان این با د را موجب رحمت و مگردان او را مادہ عذاب اللھم
اجعلھا ریاحا ولا تجعلھا ریحا خدا وندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح قال ابن عباس فی کتاب اللہ تعالی گفت ابن عباس کہ در کتاب خدا واقع شدہ است
انا ارسلنا علیھم ریحا صرصرا بدرستیکہ ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وارسلنا علیھم الریح العقیم و فرستادیم بر ایشان باد نازاینده کہ بار ورنمیکردانند
درختان را وارسلنا الریاح لواقح و فرستادیم بادھا ی آبستنی کنندہ درختان را بار ورشوند وان یرسل الریاح مبشرات و از آیات الٰہی است کہ میفرستد بادھا را بشارت دہندہ
باران رواہ الشافعی والبیہقی فی الدعوات الکبیر بدانکہ مشہور آنست کہ ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال میابد چنانکہ در دو آیت نخستین و ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعای مذکور کہ در تفسیر
ابن عباس آمدہ مبنی بر آنست و قول ابن عباس را کہ مذکور شد نیز مؤید آن ساختہ اند و خطابی توجیہ آن کردہ کہ ریاح چون متکثر گردد سحابہا را پیدا آرد و امطار بسیار آید و زروع و ثمار پیدا
کردد و چون یکبادمی وزد عقیم میباشد ایچنین است اعتقاد عرب و ابوجعفر طحاوی این را منکر شدہ و استشہاد آوردہ بقول حق سبحانہ و جرین بھم بریح طیبۃ و بانچہ در بعض
احادیث آمدہ از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکہ در احادیث ابی ہریرۃ کذشت الریح من روح اللہ تاتی بالرحمۃ والعذاب و قول آن حضرت انا نسئلک من خیر ہذہ الریح وخیر ما فیہا
و حدیث عائشہ کہ مذکور شد و گفتہ اند کہ این حدیث کہ از ابن عباس مذکور شدہ ضعیف است مقاومت بآن احادیث صحاح نتواند کرد و طیبی گفتہ محل الریح و ریاح چون
مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکہ مقید بوصف کردہ و درین جا سخن بسیار است در شرح مذکور شدہ است وعن عائشۃ قالت کان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم اذا ابصرنا ناشئا من السماء بود آن حضرت چون میدید ابر را کہ پیدا میشد از آسمان یعنی السحاب میخواہد از ناشی ابر را و ابر را ناشی از ان گویند کہ پیدا میگردد
از میان زمین و آسمان و در صراح گفتہ کہ ناشی نخست آنچہ پیدا میشود از ابر ترک عملہ میگذاشت آن حضرت کاری را کہ میکرد بجہت عروض خوف و خشیت واستقبلہ
و روی می آورد بآن ابر و قال ومیگفت اللھم انی اعوذ بک من شر ما فیہ خداوندا من پناہ میجویم بتو از شر چیزی کہ درین ابر است فان کشفہ اللہ حمد اللہ پس اگر کشادہ
خدای تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را وان مطرت و اگر میبارید قال اللھم سقیا نافعا گفت خداوندا بدہ ما را آب سود دہندہ را و سقیا بفتح سین و سکون قاف و تنوین بمعنی آب
نوشانیدن و بضم سین بی تنوین نیز روایت است و آن اسم است از استسقا بمعنی آب نوشیدن رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ والشافعی واللفظ لہ
وعن ابن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال بود آن حضرت چون می شنید آواز غرید ن ابر و آواز آتش کہ
از آسمان بارد میگفت اللھم لا تقتلنا بغضبک ولا تھلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک خداوندا مکش ما را بخشم خود و ہلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت
و سلامت بخش ما را پیش از ان رواہ احمد والترمذی وقال ھذا حدیث غریب الفصل الثالث عن عبد اللہ بن الزبیر انہ کان اذا سمع
الرعد ترک الحدیث از عبد اللہ ابن الزبیر آمدہ است کہ بود وی چون می شنید رعد را میانداخت سخن را و خاموش میشد از جہت ترس و ہیبت و قال ومیگفت
سبحان الذی یسبح الرعد بحمدہ والملٰئکۃ من خیفتہ پاکی آن خدای را کہ بپاکی یاد میکند رعد بثنای وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر بمعنی آواز است اسناد
تسبیح بوی مجاز است زیرا کہ چون بسبب وی تسبیح کردہ میشود گویا وی تسبیح میکند و اگر نام فرشتہ است بحقیقت است واللہ اعلم رواہ مالک کتاب الجنائز
جمع جنازہ بفتح و کسر تخت کہ مردہ را بروی دارند و آنچہ مردہ بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نہایہ گفتہ جنازہ بکسر و فتح میت بر سریر و بعض گویند
بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس و مشتق است از جنز بمعنی ستر باب عیادۃ المریض وثواب المرض عیادت و عیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن و عوادہ بضم نیز آمدہ
مشتق از عود است بمعنی رجوع چہ عائد رجوع میکند بسوی بیمار گاہ گاہ و عود نیز بمعنی عیادت آمدہ است الفصل الاول عن ابی موسی قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اطعموا الجائع طعام دہید گرسنہ را و طعام دادن گرسنہ را سنت است اگر بحد اضطرار نرسیدہ است و فرض است اگر باضطرار کشیدہ فرض کفایت اگر متعین نگردد
یکی و فرض عین اگر متعین گردد وعودوا المریض وعیادت کنید بیمار را این نیز سنت است اگر کسی باشد کہ متعہد بیمار گردد و واجب است اگر متعہد نبود و عودوا بضم
عین و سکون واو و فکوا العانی و خلاص کنید اسیر را اگر بناحق بند کردہ باشند یا حکم کردہ باشد امیر بفدا یعنی سر بہا و فکوا بضم فا و تشدید کاف و فک جدا کردن دو چیز
باہم پیوستہ از یکدیگر رواہ البخاری وعن ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق المسلم علی المسلم خمس حق مسلمان بر مسلمان
پنج است رد السلام جواب سلام دادن و سلام دادن نیز از حقوق اسلام است چنانکہ در احادیث آمدہ و تخصیص رد بذکر بجہت اہتمام است کہ فرض است بر وجہ
کفایت وعیادۃ المریض و بیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود کہ عیادت حق اسلام است نہ حق صحبت و از بعض کتب مفہوم میکردد کہ حق صحبت است و لہذا در جامع الاصول باب
العیادۃ در حقوق صحبت آوردہ و امام حجۃ الاسلام آنرا در حقوق اسلام ایراد کردہ و اول مسامحہ است بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا کہ مسلمانان ہمہ در عہد نبوت اصحاب یکدیگر بودند
واتباع الجنائز و پیروی کردن جنازہا و دنبال جنازہ رفتن و نماز جنازہ کردن نیز داخل این است و فرض کفایت است و ذکر اتباع بجہت اہتمام است و اشارت بآنکہ می باید کہ توقف
کند بعد از نماز و پیروی کند ہر قدری کہ تواند و توقف تا دفن افضل است واجابۃ الدعوۃ و قبول کردن خواندن بطعام اگر بدعتی از ملاہی و مناہی در ان جا نباشد و امام غزالی
گفتہ طعامی کہ بجہت مفاخرت و مباہات بپزند و برای نام و آوازہ بسازند نیز از نوع اجابت دعوت است و سلف کراہت می داشتند آنرا و تشمیت العاطس بجواب حق مسلم بر مسلم دعا کردن

عطسه زننده را یرحمک الله بشرط آنکه بگوید وی الحمد لله وتشمیت بشین معجمه و مهمله واول فصیح تر است و مشتق است از آنچه مشتق است شوامت بمعنی قوائم دابه گویا دعا است
مر عاطس را بثبات قدم بر خیر و صحت یا از شماتت بمعنی شاد شدن ببلای دشمن گویا دعا است بازماندن شماتت اعدا از عاطس و ثانی از سمت بمعنی هدی و سیرت و نیک
وتشمیت سنت عین است بر واحد و سنت کفایت است بر جمع و کلام بر وی در باب عطاس وتثاوب از کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی متفق علیه وعنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست حق مسلمان بر مسلمان شش است قیل ما هن گفته شد چه چیز است و کدام است آن
شش یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه گفت چون پیش آئی مسلمان را پس سلام کن بر وی و رد سلام لازم آنست و در حدیث اول رد سلام گفت و اکتفا کرد
بوی از ذکر سلام واذا دعاک فاجبه و چون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را واذا استنصحک فانصح له و چون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را و
نصیحت در لغت خلوص است عسل ناصح یعنی خالص از شوب موم و مراد اینجا خیرخواهی و حق گزاری مسلمانان است و این سنت است و نزد استنصاح واجب واذا
عطس فحمد الله فشمته و چون عطسه زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را و یرحمک الله بگو واذا مرض فعده و چون بیمار شود پس عیادت
کن او را واذا مات فاتبعه و چون بمیرد پس پیروی کن جنازهٔ او را بعد از نماز گذاردن بروی نصیحت درین حدیث زیاده کرد و مراد حصر نیست حقوق مسلمانی بسیار است
در هر مقام چیزی از آن بیان کرد و تواند که نزول وحی بر آن بتدریج باشد رواه مسلم وعن البراء بن عازب قال امرنا النبی صلی الله علیه وسلم بسبع ونهانا
عن سبع امر کرد ما را آن حضرت بهفت چیز و نهی کرد ما را از هفت چیز امرنا بعیادة المریض واتباع الجنائز وتشمیت العاطس ورد السلام واجابة الداعی
معانی این پنج لفظ معلوم شد وابرار المقسم و امر کرد ما را براست کردانیدن سوگند خورنده را ومقسم بضم میم وسکون قاف وکسر سین مخففه وابرار القسم بفتح قاف وسین
بمعنی سوگند نیز روایت است یعنی شخصی سوگند خورد بر فعل تو که این کار را البته خواهی کرد پس باید که بکنی تو آنرا تا سوگند وی راست کرده و حانث نشود یا سوگند خورد بر فعل
خود که البته این کار بکنم پس باید که سعی کنی در تیسیر و تحصیل این کار و بهم رسانیدن اسباب آن و بعض گفته اند که معنی آن است که اگر یکی دیگری را سوگند دهد بگوید بخدا سوگند بر تو که اینکار
بکن مستحب است بر وی که بکند بجهت تعظیم اسم پروردگار تعالی اگرچه لازم نیست و در دو صورت سابق بجهت برآوردن مسلمانان است از معصیت که حنث است ونصر
المظلوم و امر کرد ما را آن حضرت بیاری دادن کسی که بر وی ستمی رفته است مسلمان باشد یا کافر ذمی و مستامن ونهانا عن خاتم الذهب ونهی کرد ما را از انگشتری طلا
عن الحریر و از پوشیدن جامهٔ ابریشمی والاستبرق والدیباج بکسر دال و از پوشیدن استبرق و دیباج و در صراح گفته استبرق دیبای سطبر و دیباج فارسی معرب دیبا
و اینهمه اقسام حریر است والمیثرة الحمراء و نهی کرد ما را از میثرهٔ سرخ و میثره بکسر میم و سکون یا و فتح مثلثه فراش صغیر پر کرده شده به پنبه که بر زین نهند و بر وی بنشینند
و آنرا امد زین گویند و این از عادات عجم است که بر سم تکبر و رعونت از حریر و دیبا و غیر آن بسازند و قید بحمرا ناظر در آن است که اگر سرخ نباشد حرام نیست و اگر بی قصد تکبر
و بجهت ضعف و آسودگی بود نیز حرام نیست والقسی و نهی کرد از قسی بفتح قاف و تشدید سین مهمله نام جامهٔ منسوب بقس که قریه است از مصر از کتان مخلوط بحریر
و بعض گفته اند قسی بمعنی قزی بزای نسبت بقز معنی ابریشم و زای را بسین بدل میکنند و ذکر این ثیاب و احکام آن در کتاب اللباس بتفصیل بیاید وآنیة الفضة ونهی کرد
از آوندهای نقره و فی روایة عن الشرب فی الفضة و در روایتی آمده که نهی کرد از نوشیدن در آوند نقره و خوردن نیز همین حکم دارد فانه من شرب
فیها فی الدنیا لم یشرب فیها فی الآخرة پس بدرستیکه شان این است که کسی که بنوشد در آوند فضه در دنیا ننوشد در آن در آخرت و این محروم گردانیده شود از آن همیشه یا
مدت طویل بجهت معاقبت بدین خطیه و آنیهٔ ذهب نیز همین حکم دارد و تخصیص بفضه بجهت جریان عادت است بشرب در آن یا این چون ادنی است حرمت ذهب بطریق اولی
خواهد بود و این منهیات مذکوره مخصوص بمردان است الا آنیهٔ فضه که حرام است بر مردان و بر زنان متفق علیه وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع بدرستیکه مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه میباشد در چیدن میوهٔ بهشت تا آن
وقت که باز میگردد از عیادت و خرفه بضم خا و سکون را آنچه چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه بفتح میم و کسر را و فتح آن بستان و گاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند و گاهی معنی
کوچه میان دو رسته نخیل آید و طیبی گفته که مناسب اینجا حمل بر این معنی است بدلیل روایت دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت است در طریق که موصل است
بدان فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی بدرستیکه
پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من پس باز پرس نکردی مرا قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت
کنم ترا و تو پروردگار جهانیانی و منزهی از بیماری قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بندهٔ خاص من فلان بیمار شد
پس نپرسیدی او را اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده آیا ندانستی تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت و رضای مرا نزد وی یا ابن آدم
استطعمتک فلم تطعمنی میگوید پروردگار در روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا قال یا رب کیف اطعمک وانت رب العالمین گوید آدمی
ای پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار عالمیانی و پاک و منزهی از گرسنگی و از خوردن قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام
طلبید از تو بندهٔ من فلان پس طعام ندادی تو او را اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را می یافتی تو ثواب و جزای آن طعام نزد من

من قال یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا قال یا رب کیف اسقیک وانت رب
العالمین گوید آدمی چگونه آب دهم ترا و تو رب عالمینی و منزهی و مبرائی از تشنگی و احتیاج بآب قال استسقاک عبدی فلان فلم تسقه بگوید حق تعالی آب طلبید از تو بندۂ من
فلان پس آب ندادی تو او را اما علمت انک لو سقیته وجدت ذلک عندی آیا ندانستی که اگر آب میدادی تو او را می یافتی جزای آنرا نزد من و در بعض نسخ اما علمت
انک چنانکه در قرائن دیگر است و بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه است پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت
می یافتی جزای آنرا نزد من و در تعیین این عبارت مبالغه است در افضلیت عیادت از طعام و سقی کما لا یخفی و همین خبر را عارف رومی نظم کرده گفته است مثنوی آمد از حق سوی
موسی این عتیب کای طلوع نور تو کرده زجیب مشرقت کردم بنور ایزدی من حقم رنجور گشتم نامدی گفت سبحانا که پاکی از زیان این چه رمز است این بکن یا رب عیان
باز فرمودش که من رنجور یم چون نپرسیدی تو از روی کرم گفت یا رب نیست نقصانی ترا عقل گم شد این گره را بر گشا گفت مارا بندۂ خاص گزین گشت رنجور او منم نیکو ببین
هست رنجوریش رنجوری من هست معذوریش معذوری من هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشیند در حضور اولیا رواه مسلم وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیه
وسلم دخل علی اعرابی یعوده روایت است از ابن عباس که آن حضرت در آمد بر اعرابی در حالی که عیادت میکند او را وکان اذا دخل علی مریض یعوده و بود عادت
شریف آن حضرت که چون می در آمد بر مریض که عیادت میکرد او را قال له میگفت آن حضرت مر آن مریض را لا باس طهور ان شاء اللہ نیست باک یعنی غم مخور و
اندوهگین مباش از آنچه می یابی از درد و سختی بیماری زیرا که این پاک کننده است گناهان را و دور کننده است آنها را بلکه تنقیه و اصلاح کننده است مر بدن را نیز از اخلاط ردیه
و اجزای کثیفه فقال له لا باس طهور ان شاء اللہ پس باز گفت آن حضرت مر آن اعرابی را همین کلمه قال گفت اعرابی کلا نه این چنین است بل حمی تفور بلکه تپی است
که میجوشد چنانکه دیگ میجوشد و بر او فوران جوشیدن دیگ علی شیخ کبیر بر پیر بزرگ سال تزیره القبور زیارت میکناند این تپ آن پیر را گورها را فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی اللہ علیه وسلم فنعم اذن پس آری همچنین باشد اکنون که تو همچو میگوئی غضب کرد آن حضرت بر وی که با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن ابا آورد و سلوک نکرد
طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال و براه کفران نعمت رفت و احتمال دارد که آن بیمار کافر بود اما گفته اند که ظاهر آنست که از جفاۃ اعراب و اجلاف ایشان بود که از شدت وجع آن
بیطاقتی کرده و بی تابی نموده و با وجود آن تکلف کرد در سجع که نه مقام آن بوده در غضب آمد آن حضرت و الزام کرد او را بفال بد و شوم که بر نفس خود کرد رواه البخاری وعن عائشة رضی اللہ
عنها قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحه بیمینه بود آن حضرت که چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آن حضرت آن آدمی را بدست
راست خود و میسود او را بدست مبارک خود و شکایت بمعنی مرض و درد می آید و شاکی و مشتکو میگویند دردناک را که در وی بسیار نباشد و اصل معنی راجع بشکایت است بمعنی گله
کردن ثم قال پس میگفت آن حضرت و میخواند این دعا را اذهب الباس رب الناس ببر این درد ای پروردگار آدمیان و باس در اصل بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت
شدن آید واشف انت الشافی و تن درستی ده تو ئی تن درستی دهنده لا شفاء الا شفاؤک نیست شفا مگر شفای تو شفاء لا یغادر سقما شفائیکه نمی گذارد بیماری را
و سقم بفتحتین و بضم و سکون هر دو لغت است مثل حزن و حزن و روایت اکثر بفتحتین است متفق علیه وعنها قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیء منه بود
وقتی که شکایت میکرد آدمی چیزی را یا عضوی و جزوی را از خود او کانت به قرحة او جرح یا می بود با دمی ریشی یا خستگی کذا فی الصراح و گفته اند که مراد بقرح بفتح قاف و سکون راء چیزیکه
بیرون می آید بر اعضا همچو دمل و مانند آن و بجرح آنچه میرسد از زخم شمشیر و مانند آن و قرحه بضم قاف و فتح هر دو آید قال النبی صلی اللہ علیه وسلم باصبعه میگفت آن
حضرت در حالی که میگذرانید انگشت را بر جای درد و گفته است نووی که میگرفت آن حضرت آب دهن مبارک خود را باصبع خود و می نهاد آنرا بر خاک بعد از ان می نهاد انگشت
خاک آلوده را بر جای درد و مسح میکرد آنرا بدان و میگفت بسم اللہ بنام خدا تربة ارضنا بریقة بعضنا خاک زمین ما آمیخته بآب دهن بعضی از ما لیشفی سقیمنا گردانیده
این فعل را تا شفا داده شود بیمار ما باذن ربنا بدستوری پروردگار ما و امر وی و این سریست از اسرار در علاج قروح و جروح آنچه میرسد و نمی یابد آنرا عقول و افهام و در رقیه ها
و افسونها آثار عجیبه است که ظاهر میکند اسرار آن و مر افعال آن حضرت را اسرار غامضه است که موکول بعلم او ست و افهام و عقول قاصر است از ادراک آن راه نیست و گرفتاران
تنگنای طبیعت و تفلسف خواهند که طلب حقائق آن کنند و دست و پای بزنند و بدان راه نیابند و از آنچه درین مقام گفته اند یکی آنست که قاضی بیضاوی که یکی از کبار ایشان است
بنداست گفته که بتحقیق گواهی داده است مباحث طبیه که آب دهن را تاثیر است در نضج و تبدیل مزاج و تراب وطن را نیز تاثیر است در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر را باید
که خاک از جای وطن خود با خود بردارد و پاره از ان در ظرف آب بیندازد و از ان آب میخورده باشد تا ایمن شود از تغیر مزاج و توربشتی گفته که آنچه سبقت میکند بفهم در تاویل این حدیث
آن نسبت که تربت ارض اشارت است بفطرت آدم و ریقه بعضنا بنطفه که پیدا میکرد بوی آدمی پس گویا تضرع و زاری میکند بزبان حال و قال که پروردگارا تو ئی که ابداع کردی
اصل اول را از خاک بعد از ان پیدا کردی اولاد او را از آب حقیر خوار پس آسانست بر تو شفا دادن کسی که شان وی این است انتهی و بعضی از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه
است که ثابت شده است مر آنرا خاصیت در شفای مریض و مراد ببعض ذات کریم او ست صلعم و این وجه اخیر توجیهی وارد و نزدیک است و حقیقت حال همان است که گفته شد
واللہ اعلم متفق علیه وعنها قالت کان النبی صلی اللہ علیه وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده عائشه گفت بود آن حضرت وقتیکه بیمار
میشد میدمید بر بدن مبارک خود بمعوذات بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین است دو سورۂ آخر قرآن یا با سورۂ قل هو اللہ احد و قل یا ایها الکافرون یا آیات قرآنی است که متضمن معنی

تعوذ و تعویض اند و دم میکرد از بدن علت را بدست خود یعنی دست را بر تمام بدن تا آنجا که برسد میکشید و میسود فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه پس هرگاه که بیمار شد آن حضرت آن
دردی که وفات یافت در آن کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث بود من که میدمیدم بروی بمعوذات که میدمید بر خود وامسح بید النبی و مسح میکردم و میمالیدم
بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم باین طور که میخواندم و دستهای آن حضرت را میگرفتم و در وی میدمیدم و بهردو دست وی بدن او را مسح میکردم متفق علیه وفی روایة
المسلم قالت کان اذا مرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات گفت عایشه بود آن حضرت چون بیمار میشد یکی از مردمان خانهٔ وی میدمید بروی معوذتها
وعن عثمان بن ابی العاص صحابی است عامل کردانید او را آن حضرت بر طائف روایت کرده از وی حسن بصری و ابن المسیب وغیر ایشان انه شکی الی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده روایت است از عثمان که شکایت کرد نزد آن حضرت دردیکه می یافت آنرا در تن خود فقال له رسول الله پس گفت
مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ضع یدك علی الذی یألم من جسدك بنه دست خود را بر آنجائیکه درد میکند از تن تو و قل و بگو بسم الله ثلثا سه بار وقل سبع مرات
و بگو هفت بار اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر پناه میجویم بغلبه و بزرگی خدای تعالی و توانائی وی از بدی چیزیکه می یابم از درد در حال و می ترسم از زیادت و سرایت
آن در مآل قال گفت عثمان ففعلت فاذهب الله ما کان بی پس کردم آنچه فرموده بود آن حضرت پس ببرد خدای تعالی آنچه بود بمن از درد رواه مسلم وعن ابی سعید
الخدری ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اشتکیت روایت است از ابی سعید خدری که جبریل آمد آن حضرت را پس گفت بطریق پرسش یا محمد
بیمار شدی فقال پس گفت آن حضرت نعم آری بیمار شدم قال گفت جبرئیل و خواندن این دعا را برای علاج آن حضرت بسم الله ارقیك بنام خدا افسون میکنم ترا من کل شیء
یؤذیك از هر چیزیکه رنج دهد و آزار کند ترا من شر کل نفس از بدی هر ذات او عین حاسد و از شر هر چشم حاسد و کلمهٔ او بمعنی واو است و احتمال دارد که برای شک راوی باشد
الله یشفیك خدا تندرستی دهد ترا بسم الله ارقیك بنام خدا افسون میکنم ترا رواه مسلم وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین
بود آن حضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما وعن سائر اهل بیت النبوة باین دعا که اعیذکما بکلمات الله التامة در پناه میگیرم شما را بکلمات خدا که تمام اند و نقصان
بذیل تغیر و اختلال آنها راه نیست و مراد بکلمات یا معلومات الهی است تعالی یا اسمای وی عز اسمه یا کتب منزله من کل شیطان از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد و هر سرکش که از حد گذشته است
از جن و انس و دواب وهامة و از هر هامه بتشدید میم هر جانور زهردار کشنده چنانچه مار و آنچه نکشد آنرا سامه گویند مانند کژدم و زنبور و گاهی دواب را که بجنبند بر زمین و قصد آدمیان کنند
مثل حشرات نیز هوام گویند ومن کل عین لامة و از هر چشم بد و ندلم که فرود آید بر آدمی و برسد او را مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند ویقول
ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل واسحق و میگفت آن حضرت خطاب با امین کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است تعویذ میکرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را
رواه البخاری و در وی کان یعوذ بها است بضمیر مفرد وفی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما است بضمیر تثنیه راجع به کلمه که مدخول من است
یا بد و جملهٔ مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف است و لهذا گفته اند که ظاهر آن است که این سهو قلم است والله اعلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه کسی که بخواهد خدای تعالی با آن کس نیکی را گرفته میشود یا می گیرد حق تعالی از وی یعنی از نفس و مال و اولاد وی تا موجب اجر و ثواب و کفارت ذنوب
و رفع درجات گردد یعنی مصیبت همیشه از قهر نیست گاهی متضمن لطف نیز می باشد اگر صبور و راضی گردد و داخل لطف است و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکروه ناخوش
بر طبیعت آدمی که برسد و بکدر او را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بر صیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانکه در ترجمه اشارت بدو کرده شد رواه البخاری وعن ابی
سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب نمیرسد مسلمان را از هیچ رنج و تعب و مشقت و درماندگی ولا وصب و نمیرسد درد و بخوری و بعضی
گویند درد و بیماری دائم ولا هم و نه اندوه و گداختن بیماری تن را ولا حزن و نه غم و اندوه خلاف سرور ولا اذی و نه آزار و رنجش ولا غم و نه اندوه و اندوهگین شدن و اکثر این معنی نزدیک
یکدیگراند چنانکه از کتب لغت ظاهر میگردد و فرق میان هم و غم آنست که هم در مستقبل می باشد چنانکه کاری و محنتی در پیش دارد که بقصد کردن آن رنج میکشد و غم در ماضی بود و مکروهی و ناخوشی که بدل
رسیده است که بجهت آن تیرگی و بی ذوقی بر دل نشسته است که پوشیده است دل را و بالجمله هر چه بر مسلمانان از غم و محنت و آزار میرسد حتی الشوکة یشاکها تا آنکه خاریکه خلانیده میشود او
آنرا الا کفر الله بها من خطایاه مگر آنکه محو شد و می بخشد خدای تعالی باین مذکورات از مصائب چیزی از گناهان مسلمانان که صغائر باشند کذا قالوا متفق علیه وعن عبد الله بن
مسعود قال دخلت علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یوعك گفت ابن مسعود در آمدم بر آن حضرت و حال آنکه وی تپ زده شده بود و وعک حرارت تپ و تیزی
وی فمسسته بیدی پس بسودم آن حضرت را بدست خود فقلت پس گفتم یا رسول الله انك لتوعك وعكا شدیدا بدرستیکه تو هر آئینه که تپ زده میشوی تپ زده
شدن سخت فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجل انی اوعك کما یوعك رجلان منکم آری من تپ زده میشوم چنانکه تپ زده میشوند دو مرد از شما
فقلت ذلك لان لك الاجرین ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تپ زده شدن تو مثل تپ زده شدن دو مرد بسبب آن است که مر ترا دو اجر است یعنی هر آئینه مضاعف
است اجر و ثواب تو فقال اجل پس گفت آن حضرت آری سبب این است ثم قال ما من مسلم یصیبه اذی من مرض فما سواه پس گفت آن حضرت نیست هیچ مسلمان که
برسد او را آزاری از بیماری پس چیزیکه جز بیماری است الا حط الله به سیئاته کما تحط الشجرة ورقها مگر آنکه فرو می افکند خدای تعالی بدیهای او را چنانکه فرو می افکند درخت برگهای
خود را متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا الوجع علیه اشد من رسول الله ندیدم من هیچ یکی را که درد بروی سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از جهت

دوزن

و قوت حواس وی و درین رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتهای دیگر است که جز علام الغیوب آنرا نداند متفق علیه وعنها قالت مات النبي صلی الله علیه وسلم
بین حاقنتي وذاقنتي گفت عائشه رحلت کرد آن حضرت سر بر سینهٔ من و حاقنه مغاک در میان چنبر گردن و کتف و ذاقنه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعنی تکیه کرده بود بر من و
مطلع بودم شدت موت وی را فلا اکره شدة الموت لاحد ابدا بعد النبي پس مکروه نمیدانم سختی مرگ را برای هیچ یکی هرگز بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم پوشیده نماند که
شدت موت که نسبت بآن حضرت صلی الله علیه وسلم بود مناسب بعلو مقام او ست و متبادر از آن چنان میدانند که آن حضرت را اصلا کلفتی در موت نمی بود و
غایت شدت آن بود که حرارتی بود و آب بر روی مبارک میپاشید و میفرمود ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثانی بیاید رواه البخاري وعن کعب ابن مالك قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریاح قصه و حال مسلمان همچو قصه و حال شاخ تر و نرم از کشت است که مائل
وراجع میگردانند آنرا بادها و خامه بخای معجمه و تخفیف میم گیاه تازه و نرم و تفیئ بضم تا و فتح فا و کسر یای مشدده و بهمزه تصرعها مرة وتعدلها مرة اخرى می افکنند و می اندازند بادها
آنرا یکباری و راست و برابر میگردانند بار دیگر همچنین مسلمان گاهی می اندازد او را حادثهٔ ضعف و بیماری و گاهی راست و درست میگرداند صحت و تندرستی حتی یأتیه اجله
تا آنکه می آید او را وقت موت و تمام میکرد مدت حیات او ومثل المنافق کمثل الارزة المجذیة و حال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم و ثابت و برپا است التي
لا یصیبها شیٔ ان وجعی که نمیرساند او را چیزی از بادها و آفتها ارزه بفتح همزه و سکون را و زای ابجدی است روایت و ابو عبیده گفته که وی آرزه است بمد و کسر را و بفتح
آن نیز آمده بمعنی درخت ثابت بیخ وی در زمین و مجذیه بضم میم و سکون جیم و کسر ذال معجمه و جذیه بکسر بیخ درخت را گویند حتی یکون انجعافها مرة واحدة تا آنکه میباشد
افتادن آن درخت بر زمین یکبارگی و منافق همیشه توانا و تندرست است بی ضعف و بیماری ناگاه بیکبارگی می افتد و می میرد متفق علیه وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله حال مؤمن همچو حال کشت است که همیشه باد مائل میگرداند و می جنباند آنرا
ولا یزال المؤمن یصیبه البلاء و همیشه است مؤمن که میرسد او را بلا ومثل المنافق کمثل شجرة الارزة لا تهتز حتی تستحصد و حال منافق همچو حال درخت
صنوبر است که نمی جنبد تا آنکه درو ده نشود و بریده نگردد متفق علیه وعن جابر قال دخل رسول الله گفت جابر درآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
ام السائب بر ام سائب که صحابیه است و آن حضرت بدیدن وی می آمد در خانهٔ او می درآمد فقال مالك تزفزفین پس گفت آن حضرت بام السائب که تب لرزه داشت
چه شده است ترا که می لرزی تزفزفین ماخوذ است از زف الطائر وقتی که فراخ میکند هر دو بازوی خود را و میجنبانند برای و از هر دو آمده است قالت الحمى لا بارك الله
فیها گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب است برکت نکند خدای در وی و حمی بضم حا و تشدید میم حرارت عارضه در بدن فقال پس گفت آن حضرت لا تسبي الحمى
فانها تذهب خطایا بني آدم دشنام مکن تب لرزه را که بدرستیکه تب می برد گناهان فرزندان آدم را کما یذهب الکیر خبث الحدید چنانکه می برد دمهٔ آهنگری چرک
و پلیدی آهن را رواه مسلم وعن ابي موسى قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما
صحیحا وقتی که بیمار میشود بنده یا سفر میکند و چیزی از عبادات و اوراد که در حالت صحت و اقامت داشت فوت میکرد نوشته میشود برای آن بنده آنچه بود که عمل میکرد در حالتیکه
مقیم و تن درست بود رواه البخاري وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة کل مسلم طاعون سبب شهادت هر مسلمان است
یعنی هر که در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد شهید مرده باشد در حق اجر و ثواب متفق علیه خلیل گفته است که طاعون وبا است و ابن اثیر گفته طاعون مرض عام و وبا که فاسد
میکرد و بوی هوا پس فاسد میکرد و بوی مزاجها و بدنها و قاضی ابو بکر بن العربي گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح میکند تسمیه کردند بطاعون از جهت سرعت قتل وی بود در قاموس
طاعون و وبا را بیکدیگر تفسیر کرده و اطبا تفسیر کرده اند طاعون را بورم مؤلم سیاه سوزنده زهردار و یا آنچه می برآید در بعض اعضای بدن که نرم اند چنانکه زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاه
میگرداند گرد خود را و گاهی سبز و سرخ میباشد و فاسد میگرداند عضو را اما آنچه در احادیث مذکور شده و بر گریختن از آن و بیرون رفتن از شهری که واقع شده باشد در آن نهی کرده و وعید
نموده و تشبیه بفرار از زحف داده و بر صبر بر آن بشهادت حکم کرده مراد وبا و موت عام و مرض عام است و مخصوص بآنچه اطبا تعیین نموده اند نیست و لهذا در احادیث بلفظ
وبا و موت عام مذکور شده و اگر بلفظ طاعون نیز واقع شده اما مراد معنی وبا است و غلط کرده هر که طاعون را بر مصطلح اطبا حمل کرده و در غیر آن فرار مباح داشته و اگر فرضا بر
همین معنی محمول باشد فردی از وبا خواهد بود نه مخصوص بآن و این قائل ان احادیث را که در وی لفظ وبا و موت عام واقع شده چه خواهد گفت نسأل الله العافیة وعن ابي
هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان پنج قسم اند المطعون یکی آنکه بعلت طاعون مرده و به صبر بر آن جان سپرده و
المبطون دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقا و انتفاخ بطن جان داده و بعض مطلق علت بطن را از درد و خله و غیر آن مراد داشته و بعض گفته اند که مراد بمبطون کسی است که نگاهداشته
بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوی گرسنه باشد که بعلت گرسنگی به تیغ فقر و مجاهده جان داده والله اعلم والغریق سوم آنکه در آب
غرق شده بشکستن کشتی و جز آن بعد از آن عمدا بجهل القای نفس در تهلکه نکرده وصاحب الهدم چهارم آنکه در زیر دیواری و بنای که افتاده مرده هدم بسکون دال ویران
کردن و انداختن بنا و بفتح دال بنای افتاده و هدم بکسر دال میت بهدم والشهید في سبیل الله پنجم کشته شده در راه خدا در جنگ اعدای دین و آنکه بظلم کشته شده بی جنگ داخل
او ست و شهید حقیقی کامل همین است و اقسام دیگر در حکم اویند و شریک اند در اجر و ثواب و لهذا اطلاق اسم شهید بر وی کرده و گفت الشهید في سبیل الله قتیل و مانند آن یعنی دیگران

فنهم که مشهور و متعارف است باسم شهید فافهم متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الطاعون گفت
عائشه پرسیدم من از آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء پس خبر داد آن حضرت مرا که طاعون عذابی است
که میفرستد آنرا پروردگار تعالی بر هر که میخواهد از امم سابقه ولاحقه وان الله جعله رحمة للمؤمنین و خبر داد که خدای تعالی گردانیده است طاعون را مهربانی مر مسلمانان را
که صبر کنند و نگریزند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود لیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا نیست هیچ یکی که واقع شود طاعون پس
درنگ کند در شهر خود و نه بر آید در حالیکه صبر کننده و چشم دارنده است مر اجر و ثواب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له در حالی که میداند و یقین میدارد که نمیرسد او را
مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای او الا کان له مثل اجر شهید مگر آنکه باشد مر او را مانند پاداش شهید رواه البخاری وعن اسامة
بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر گروهی
از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم و در آخر زای عذاب و گاهی زای را بسین بدل کنند او علی ماکان قبلکم یا بر کسانیکه بودند پیش از شما شک راویست که علی طائفة من بنی اسرائیل
فرمود یا علی من کان قبلکم فاذا سمعتم بارض فلا تقدموا علیه پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینی و شهری که شما در آنجا نئید پس قدوم نیارید در آن زمین
و نروید در آن و تقدموا بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدوم و در بعض روایات فلا تقدموا بضم تا و کسر دال بمعنی اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القای نفس در
تهلکه لازم نیاید و اذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه و چون بیفتد و فرود آید طاعون بزمینی و حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیائید بجهت گریختن
از طاعون متفق علیه ضابطه در وبا همین است که در آنجا که هست نباید رفت و از آنجا که باشد نباید گریخت و اگرچه گریختن در بعض مواضع مثل خانه که در وی زلزله شده
یا آتش گرفته یا نشستن در زیر دیواری که خم شده نزد غلبه ظن بهلاک آمده است اما در باب طاعون جز صبر نیامده و گریختن تجویز نیافته و قیاس این بران مراد فاسد است که آنها از قبیل اسباب
عادیه اند و این از اسباب وهمی و بر سر تقدیر گریختن از آنجا جائز نیست و هیچ جا وارد نشده و هر که بگریزد عاصی و مرتکب کبیره و مردود است نسأل الله العافیة وعن انس قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت انس شنیدم آن حضرت را میگفت قال الله سبحانه وتعالی اذا ابتلیت عبدی بحبیبتیه ثم صبر
میگوید حق سبحانه چون مبتلا گردانم بنده خود را بدو محبوبه وی یعنی بدو چشم وی یعنی بستانم چشمان وی یا کور سازم او را پس صبر کند آن بنده درین ابتلاء در ظاهر و باطن نا شنیده شیئه و نگوید و
بداند که ابتلا بعمی از روی سخط و غضب الهی نیست بلکه از برای دفع مکروهی است که ببصر واقع میشود و از برای تکفیر ذنوب و رفع درجات است و شیخ ما که در آخر عمر اعمی شدند میفرمودند که
خلوتی که در تمام عمر میخواستم اکنون حاصل شده عوضته منهما الجنة عوض دهم آن بنده را از آن حبیبتین بهشت را یرید عینیه میخواهد از حبیبتین بنده دو چشم بنده
اگر این کلام آن حضرت است صلی الله علیه وسلم ضمیر یرید عاید بحضرت عزت است جل جلاله و اگر کلام راویست ضمیر بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم است رواه البخاری
الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من مسلم یعود مسلما غدوة گفت علی مرتضی رضی الله عنه
شنیدم آن حضرت را که میگفت نیست هیچ مسلمانی که بیمار پرسی کند مسلمانی را در وقت بامداد مراد اینجا پیش از زوال است و غدوه بضم بامداد و بفتح سیر کردن و رفتن در وقت
بامداد الا صلی علیه سبعون الف ملك حتی یمسی مگر آنکه صلوة بفرستند و دعاء رحمت کنند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه شام کند وان عاده عشیة
الا صلی علیه سبعون الف ملك حتی یصبح و عیادت کند او را شبانگاه که مراد بدان بعد از زوال است مگر آنکه صلوة بفرستند بر وی هفتاد هزار فرشته تا آنکه صبح کند
وکان له خریف فی الجنة و باشد مر او را بستانی در بهشت یا خریف بمعنی مخروف است یعنی آنچه چیده شود از میوه های بهشت رواه الترمذی وابوداؤد وعن
زید بن ارقم قال عادنی النبی صلی الله علیه وسلم من وجع کان بعینی زید بن ارقم انصاری که از مشاهیر صحابه است و در هفده غزوه حاضر شده و از خواص
علی بن ابی طالب بود و در تصدیق وی نازل شده در سوره منافقین ان المنافقین لکاذبون میگوید که عیادت کرد مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جهت دردی که بود در دیده و چشم من و در نسخه
بعینی بلفظ افراد رواه احمد وابوداؤد و از اینجا معلوم میشود که عیادت در درد چشم سنت است و قول آن کسیکه گوید که رمد را عیادت نیست مردود است و اسناد این حدیث
صحیح است و آنکه بیهقی و طبرانی روایت کرده اند که سه چیز اند که در آنها عیادت نیست دمل و رمد و ضرس و صحیح آن است که موقوف است بر ابن کثیر چنانکه بیهقی تصحیح کرده است و الله
اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا کسیکه وضو کند پس نیک کند وضو را و عیادت کند برادر مسلمان
بقصد ثواب و اقامت سنت بوعد من جهنم مسیرة ستین خریفا دور گردانیده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال و خریف سال را گویند و اما نص تفسیر خریف بسال
در نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا ابا حمزه خریف کدام است گفت سال و وجه آنست که عرب ابتدای تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول بریدن خرما و انگور و رسیدن
غلات ایشان در خریف است رواه ابوداؤد وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات نیست هیچ مسلمانی
که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت اکثر عدد و تکرار دعا سه است و در بعض ادعیه هفت نیز آمده است و تواند که تخصیص این عدد درین مقام از برای دفع بلا از سبع اعضا باشد
والله اعلم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیك سوال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی دهد ترا الا شفی مگر آنکه تندرستی داده شود آن مسلمان الا
ان یکون قد حضر اجله مگر آنکه باشد که بتحقیق حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آنرا علاجی نیست رواه ابوداؤد والترمذی وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم

کان

کان یعلمهم من الحمی ومن الاوجاع کلها ان یقولوا و هم از ابن عباس است که آن حضرت بود که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تپ بلکه از جهت همه دردها اینکه بگویند
بسم الله الکبیر بنام خدای بزرگ اعوذ بالله العظیم پناه میجویم بخدای بزرگ من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار از بدی هر رگ پر شده از خون یا برنده خون و از بدی
گرمی آتش رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث ابراهیم ابن اسمعیل وهو یضعف فی الحدیث روایت کرد این حدیث را
ترمذی و گفت این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمعیل و وی نسبت بضعف کرده میشود در حدیث وعن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول من اشتکی منکم شیئا میفرمود آن حضرت کسیکه شکایت کند از شما چیزی را از درد و بیماری او اشتکاه اخ له یا شکایت کند برادری مر او را یعنی
مسلمانی فلیقل پس باید که بگوید و بخواند این دعا را برای خود یا برادر خود ربنا الله الذی فی السماء پروردگار ما خدای است که در آسمانست مقصود تبری است از خدایان زمین
که بتان اند والله اعلم که در آن حضرت با ایمان زنی که پرسیده شد از وی خدا کجا است گفت در آسمان و تاویل این همانست که در تاویل قول حق سبحانه و هو الله فی السموات
وفی الارض و قول وی و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله گفته اند تقدس اسمک پاک است نام تو ای پروردگار ما از تهمت نقصان و عدم تاثیر امرک فی السماء
والارض امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرموده واوحی فی کل سماء امرها و فرموده و یتنزل الامر بینهن کما رحمتک
فی السماء چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل آنرا که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مختص است به بعض دون بعض که مومنانند
نه کافران اگرچه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آنست شامل است همه را لقوله تعالی ورحمتی وسعت کل شیء فاجعل رحمتک فی الارض پس بگردان رحمت
خاص خود را نیز در زمین اغفر لنا حوبنا بیامرز مارا بزه ما را و حوب بضم حا و فتح آن بمعنی اثم است و بعض گفته اند که فتح لغت اهل حجاز است و ضم لغت بنی تمیم و معنی حزن و وحشت
و جهد و وجع و هلاک و بلا نیز آمده و پوشیده نماند که همه این معانی صالح اراده اند و مراد موجب حوب و اسباب آنست وخطایانا و بیامرز گناهان ما را و خطایا گناهانی که
بطریق خطا بوجود آید و گاهی بر مطلق گناهان نیز اطلاق یابد انت رب الطیبین تو پروردگار پاکانی این علت طلب مغفرت گناهانست یعنی بیامرز ما را تا از گناهان پاک
شویم و قابل تربیت و رحمت خاص تو شویم انزل رحمة من رحمتک فرو فرست رحمتی خاص عظیم را از جنس رحمتهای تو وشفاء من شفائک و بفرست شفای از
شفاهای تو علی هذا الوجع برین دردمندی و رنجوری فیبرأ پس به شود و دور کرده این وجع رواه ابوداؤد وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا جاء الرجل یعود مریضا فلیقل چون بیاید مرد در حالیکه پرسش میکند بیماری را پس باید که بگوید اللهم اشف عبدک خداوندا تندرستی ده بنده خود را ینکأ لک
عدوا تا جراحت کند و قتل کند برای تو و تقویت دین و اعلای کلمه تو دشمنان دین را و نکایت بمعنی جراحت کردن است و قتل بسیار کردن و بمعنی ایلام هم بالجیم نیز آمده است و بهمزه و
بی همزه هر دو آمده و بهمزه پوست باز کردن از ریش و جراحت و جراحت بر جراحت کردن نیز آمده او یمشی لک الی جنازة یا برود برای تو برای رضای تو و ادای حق دین تو
بسوی جنازه و تخصیص نکایت عدو و مشی جنازه بذکر از میان سایر افعال بمناسبت آنست که چون مریض بود و بر شرف موت بود بعد از ان ذکر کرد آنچه متعلق بود بسنت اماتت اعداء و
دعا و امداد موتی و طیبی گفته که جمع میان نکایت و تشییع جنازه بجهت آنست که در اول انزال عقابست بر دشمنان خدا و در ثانی ایصال رحمت بر دوستان وی رواه ابوداؤد وعن
علی ابن زید روایت است از علی ابن زید بن عبد الرحمن بن جدعان قرشی تیمی بصری که از تابعین بصره است عن امیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه تابعیه است روایت دارد از عایشه
انها سالت عائشة عن قول الله عز وجل که امیه پرسید از عائشه از حقیقت معنی قول حق جل و علا و این آیت است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اگر پیدا کنید چیزی را
که در ذاتهای شما است یا پنهان دارید آنرا حساب میکند شما را با آن خدای تعالی وعن قوله و پرسید از قول وی تعالی من یعمل سوءا یجز به هر که بکند بدی را پاداش داده میشود بوی باعث بر
پرسیدن معنی این دو آیت آنست که آیت نخستین دلالت دارد که بندگان حساب کرده میشوند بدانچه مضمر دارند در النفس خود از خطرات ذنوب و اندیشهای بد و آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده
میشوند بر هر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از ان فقالت عائشة ما سالنی عنها احد منذ سألت رسول الله پس
گفت عائشه سوال نکرد مرا از این محاسبه و مجازات هیچ یکی از ان گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این دو آیت فقال پس گفت آن حضرت هذه معاتبة
الله العبد این محاسبه و جزا که مذکور است درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را بما یصیبه من الحمی بآنچه میرسد بنده را از تپ و بیماری والنکبة والنکبة بفتح نون عتاب
و خشم گرفتن و ملامت کردن دوست بر دوست خشم را از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت وی و لطف بر وی در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن
و نکبت آنچه برسد آدمی را از حوادث و رنجها حتی البضاعة یضعها فی ید قمیصه تا این مصیبت که پاره از مال می نهد بنده آنرا در دست پیراهن خود که عبارت از آستین است و عادت عرب است
بر نهادن پاره مال در آن فیفقدها پس گم میکند وی آن بضاعت را فیفزع لها پس متاثر میشود و متغیر میگردد و فریاد میکند و می طلبد آن بضاعت گم شده را یعنی این محاسبه و جزا مواخذه خشم و عتاب است
در دنیا نه مواخذه عذاب و عقاب است در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین نگردد بلکه خوشحال گردد و مسرور باشد که سبب تکفیر ذنوب و رفع درجات است نظم من ترا غمگین و گریان زان کنم
تا کت از چشم بدان پنهان کنم زان بجوشانم که مکروه منی بلکه تا گیری تو ذوق و چاشنی زان حدیث تلخ میگویم ترا تا ز تلخیها فرو شویم ترا تو ز تلخی چون همه پر خون شوی پس ز تلخیها همه بیرون شوی حتی ان العبد
لیخرج من ذنوبه کما یخرج التبر الاحمر من الکیر تا آنکه بنده هر آئینه بیرون می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بکسر زر و نقره یا آنچه از کان می بر آید پیش از
ریختن در کالبد و در مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص و فضه پیش از ان که سکه زده شود و چون سکه زنند نام وی عین است رواه الترمذی وعن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یصیب

عبد انكبة نيرسد هيچ بنده را مصيبتى ورنجى قليل حقير فما فوقها او دونها پس آنچه بالاى اوست يا فرو داوست احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت يا عكس و اول ظاهر
تر است الا بذنب مگر بسبب گناهى كه كرده است و خطائى كه از وى رفته است درويشى را بند نعلين موشى بريده مى ناليد و مى گفت آه چه گناه كرده ام كه جزاى آن اين يافته ام وما
يعفوا الله عنه اكثر و آنچه عفو و محو ميكند و در ميگذراند خداى تعالى از وى بيشتر است و قرأ و خواند آن حضرت موافق اين حال اين آيت را كه وما اصابكم من مصيبة فبما
كسبت ايديكم و يعفو عن كثير و هرچه ميرسد شما را از مصيبت پس بسبب چيزيست كه كرده است از دستهاى شما يعنى ذاتهاى شما و عفو ميكند خداى تعالى از بسيارى از آن رواه الترمذي
وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا كان على طريقة حسنة من العبادة ثم مرض بدرستيكه بنده چون مى باشد بر حالت
نيك از عبادت پس بيمار شود قيل للملك الموكل به گفته ميشود مر فرشته را كه گماشته شده است بروى اكتب له مثل عمله اذا كان طليقا بنويس براى وى مانند عمل وى در
وقتى كه بود رها غير مقيد باين بيمارى يعنى عملى كه در حالت صحت ميكرد حتى اطلقه تا آنكه رها كنم او را و تندرست گردانم او را او اكفته الى يا ضم كنم او را و كرد آرم او را بسوى خود
يعنى بميرانم وعن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا ابتلى المسلم ببلاء فى جسده قيل للملك چون مبتلا گردانيده ميشود مسلمان و آزموده ميشود
ببلاى در تن او گفته ميشود مر فرشته را اكتب له صالح عمله الذى كان يعمل بنويس براى وى عمل نيك زيرا كه ميكرد پيش از ابتلا فان شفاه غسله وطهره پس اگر شفا ميدهد
ميشويد او را خداى تعالى بمبالغه و پاك ميكرداند او را وان قبضه غفر له ورحمه واگر قبض ميكند او را و مى ميراند مى آمرزد مر او را و رحمت ميكند او را رواهما روايت
كرده است اين هر دو حديث را فى شرح السنة وعن جابر بن عتيك بروزن كريم انصارى معاويست منسوب باست بمعاويه كه يكى از اجداد او بود حاضر شد بدرا
و مشاهد را كه بعد از وست و در تقريب گفته صحابى جليل است و خلاف كرده شد در شهود وى بدر را قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهادة
سبع سوى القتل فى سبيل الله شهادت هفت قسم است جز كشته شدن در راه خدا كه فرد كامل متعارف است ازان المطعون شهيد آنكه مرد بطاعون شهيد است
والغريق شهيد وصاحب ذات الجنب شهيد و خداوند ذات الجنب كه بيمارى مشهور است و آن قروح است كه حادث ميكردد در داخل پهلو نزديك بدل و سينه و
نشان او تنگى نفس و تپ است و او را اقسام و احكام و اسباب و علامات است كه در كتب طب مذكور است و در شرح سفر السعادت مجملى از ان ذكر كرده شده است والمبطون شهيد
معنى مبطون معلوم شد و صاحب الحريق شهيد و خداوند آتش كه بناگهان در آتش افتد و بسوزد والذى يموت تحت الهدم شهيد و آنكه بميرد زير بناى افتاده كه بيفتد
بروى و سابقا فرق ميان هدم بسكون دال و فتح آن معلوم شد و اينجا بفتح مناسب تر است والمرأة تموت بجمع شهيد و زن كه بميرد بجمع بضم جيم و بعضى بكسر جيم گفته اند و سكون
ميم بمعنى مجموع يعنى آنكه بميرد و لادت و بيرون نيايد ولد وى و آنكه عقب ولادت بميرد نيز همين حكم دارد و بعض تفسير كرده اند بكر زيرا كه بكارت مجموع است در وى مثل ولد و در حديث
ديگر آمده است و هر زنيكه بجمع مرد و برده نشد دختر او مى درآيد در بهشت رواه مالك وابوداود والنسائى وعن سعد قال سئل رسول الله صلى الله عليه و
سلم روايت است از سعد بن ابى وقاص رض كه پرسيده شد آن حضرت اى الناس اشد بلاء كدام از آدميان سخت تر است اندوى بلا و آزمايش قال الانبياء ثم الامثل فالامثل
گفت سخت ترين آدميان در بلا پيغمبران اند پستر هر كه فاضل تر مرتبه بمرتبه چنانكه اوليا و علما و صلحا بر تفاوت مراتب و درجات يبتلى الرجل على حسب دينه مبتلا گردانيده ميشود
مرد براندازه دين وى فان كان فى دينه صلبا پس اگر باشد مرد در دين خود سخت و درشت اشتد بلاؤه سخت ميشود بلاى وى زيرا كه وى صاحب يقين است پس صبر
ميكند بران و ميداند كه مبتلى حق است در اينجا الطاف خفيه است پس كامل ميگردد ايمان وى و قوى ميگردد محبت وى و مكفر ميگردد سيئات وى و بلند ميگردد درجات وى و
ان كان فى دينه رقة و اگر باشد در دين وى نرمى و تنكى هون عليه آسان و سبك كرده ميشود بروى تا بى صبرى نكند و بيرون نيايد از تقيه دين از جهت عدم
قوت ايمان و يقين پس تاليف قلب وى ميكند به نعمت و قول وى فما ذال كذلك پس هميشه است مرد همچنين و هم بر اين حال حتى يمشى على الارض ماله ذنب
تا آنكه ميرود بر زمين و حال آنكه نيست مر او را گناهى بيان حال مردى است كه صلب است در دين رواه الترمذى وابن ماجة والدارمى وقال الترمذى هذا
حديث حسن صحيح وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذى رأيت من شدة موت رسول الله صلى الله عليه وسلم
گفت عائشه رشك نميبرم هيچ يكى را بآسانى و سبكى مردن بعد از آنچه ديدم از سختى مردن آن حضرت يعنى پيش ازين رشك بردم بر هر كه بآسانى مى ميرد و بعد ازان كه ديدم سختى
موت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ديگر رشك بر كسى بآسانى موت نبردم و اعتقاد كردم كه خيريت در سختى موتست نه آسانى رواه الترمذى والنسائى و بيان سختى در حديث
آينده بيايد وعنها قالت رأيت النبى صلى الله عليه وسلم وهو بالموت وعنده قدح فيه ماء گفت عائشه ديدم آن حضرت را و حال آنكه آن حضرت
در حالت موت بود و نزد وى قدحى بود كه در وى آب است وهو يدخل يده فى القدح و آن حضرت مى درآورد دست خود را در قدح ثم يمسح وجهه پستر مسح
ميكرد روى مبارك خود را و مى برآورد دست تر را بر روى از جهت حرارتى كه مى يافت ثم يقول پستر ميگفت اللهم اعنى على منكرات الموت خداوندا يارى ده مرا بر جانها
سخت مرگ او على سكرات الموت يا گفت يارى ده بر سكرات موت شك راويست و سكرات جمع سكرة بسكون كاف و اين نيز بمعنى سختى و محنت و بى هوشى است و
تنكير بمعنى خفه كردن آيد رواه الترمذى وابن ماجة و شيخ ما اجل اكرم ابو الحسن محمد البكرى المصرى رحمة الله عليه سبب سكرات موت در آن حضرت صلى الله عليه وسلم وجوه متعدده ابراز
نموده يكى آنكه مزاج شريف نبوى با عدل امزجه بود پس احساس و تالم اكثر بود و در بلغت آثار اكثر بود چنانكه فرمود انى لا وعك كما يوعك رجلان منكم چنانكه گذشت ديگر آنكه تعلق روح بسبب لطيف وى

دنوع

وتعشق　بوی اقوی واوفی بود پس تألم وی بمفارقت وی بیشتر وقوی‌تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیهٔ امت است که چون به بینند که نقل روح پاک وی باین صورت است آسان گرد
بر هر یکی حال نفس وی دیگر آنکه حقیقت شریف وی جامع جمیع اکوان بود پس فراق روح وی از جسد شریف گویا فراق تمامهٔ ارواح است از تمامهٔ اجساد دیگر آنکه آن حضرت
متولی امور مملکت الهیه و کماشتهٔ درگاه عزت بود که تمامهٔ امور واحکام کون ومکان بوی مفوض بود و کدام دایرهٔ مملکت واسع‌تر از مملکت وسلطنت وی بود وعادت
مستمرهٔ کماشتگان است که چون رجوع به درگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال وحساب بهمی وهراسی بحال شان راه یابد که چه طور برآید و شیخ ما شیخ عبدالوهاب متقی از
شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرمودند اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندوهگین نشوید که آن لازم مقام و منصب قطبیت است
دیگر آنکه نازل گردانیده شد بروی دران وقت از تنزلات احدیت وتجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد واین آخر آن اوقات واتم واکمل
آن حالات بود واین سکرات مشاهدات وافاضات بود که بسبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت سکرات ومجاهدات مینمود واین وجه اوجه وجوه است واوفق بمقام و
حال شریف او ست والله اعلم دیگر آنکه ادراک واحساس بلقای خاص مناسب آنچه نزد وی بود از خوف وخشیت وهیبت واجلال ومعرفت جناب حق واستکانت وعبودیت
در حضرات قرب چنانچه فرموده اعرفکم بالله اخوفکم منه هر که عارف‌تر ترسان‌تر ازین جهت ظاهر شد بروی آنچه ظاهر شد دیگر استطارت شوق بآن لقای. وحی طبیعت حامل بود
بر اسراع واضطراب گویا میخواست روح شریف وی که زود برآید و ببرد و بسرعت و رغبت آن قرب خاص مندرج گردد پس ناشی میشد بقهر عالم طبیعت وضغط ضیق
مزاج بشریت حالتی که قوی میشد بوی انفعال وظاهر میشد بوی سلطان آن حال دیگر تعلق اهل این عالم بذات شریف وی صلی الله علیه وسلم از آنجا که علاقهٔ محبتی بحضرت علیهٔ وی
داشتند وتمثل صور این تعلقات در مرآت جوهر وی که ساطع‌تر و صاف‌تر از همه سراپا است پس ظاهر شد از اینجا قلقی والتفاتی پس حاصل شد آنچه حاصل شد دیگر آنکه پروردگار
جل وعلا جاری گردانید و باقی داشت رسول خود را صلی الله علیه وسلم با وصاف عبودیت که اشرف اوصاف واجل محامد اتصاف است واین کمالی است خاص بر آن حضرت را
ومقتضای مزاج مقام عبودیت منازلهٔ مکاره ومعانات ومقاسات شدائد است ولهذا گفت نزد موت ولد شریف وی یا ابراهیم العین تدمع والقلب یحزن وانا علی فراقک لمحزونون
یا ابراهیم انتهی این است آنچه گفته‌اند وامثال این نیز میتوان گفت ودرک حقیقت حال شریف وی اجل واعلا وارفع است از آنکه عقول وافهام وعلوم ومعارف عقلا وعلما وعرفا
حاصر وضابط وحاوی آن تواند بود و او برتر از آنست که آید بخیال وهر چه گویند حکم تاویل متشابهات دارد وما یعلم تاویله الا الله والله اعلم وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا چون خواهد خدای تعالی به بندهٔ خود نیکی را شتاب دهد مر او را سزای گناهان او را در دنیا زیرا که عذاب دنیا سهل است
ومدت دنیا قصیر به هر نوع که باشد میگذرد واذا اراد الله بعبده الشر امسك عنه بذنبه وچون خواهد خدا به بندهٔ خود بدی نگاه میدارد از وی عقوبت او میگذارد او را بگناه وی
حتی یوافیه به یوم القیمة تا آنکه تمام میدهد وی تعالی بنده را آنچه مستحق است آن را از عذاب بسبب آن گناه روز قیامت عرب میگوید وفی فلانا حقه یعنی داد حق وی را تمام ووافی رواه الترمذی
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء بدرستیکه بزرگی پاداش بابزرگی بلا است هر چند بلا بیشتر وسخت‌تر جزا تمام‌تر ووافرتر وعظم
بضم عین وسکون ظا اسم است از تعظیم وان الله ودرستیکه خدای عز وجل اذا احب قوما ابتلاهم چون دوست میدارد گروهی را ابتلا میکرداند وآزمایش میکند ایشان را
وهمچنین چون دشمن میدارد گروهی را ابتلا میکرداند ایشان را واین شق را ذکر نکرده از جهت فهم وی از سیاق که گفت فمن رضی فله الرضی پس کسیکه خوشنود بود از خداوند تعالی
در بلا پس مر او راست خوشنودی از وی تعالی ومن سخط فله السخط وکسیکه خشم کرد وراضی نکرد پس او را خشم وبی رضائی است پس رضا وسخط بنده سبب وعلامت رضا و
سخط پروردگار ومحبت وعداوت او است صحابه رضی الله عنهم از یکدیگر سوال میکردند که چه معلوم کردد رضا وسخط الهی از بنده جواب میدادند اگر بنده از خدای راضی است
خدا نیز از بنده راضی است واگر ساخط است ساخط رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال البلاء
بالمؤمن والمؤمنة همیشه می باشد بلا مرد مسلمان یا بزن مسلمان فی نفسه در ذات هر یکی بآلام وامراض واذایا وماله ودر مال هر یکی بهلاک ونقصان وولده ودر
اولاد بمرض وموت واینها همه سبب کفارت ذنوب ومحو خطایای وی میشوند حتی یلقی الله وما علیه من خطیئة تا آنکه پیش می‌آید وی خدای را در روز جزا وحال
آنکه نیست بروی هیچ گناهی رواه الترمذی وروی مالك نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن محمد ابن خالد السلمی بضم سین
وتخفیف لام مفتوحه عن ابیه عن جده از پدرش از جدش وجد او صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا سبقت
له من الله منزلة لم یبلغها بعمله بدرستیکه بنده چون درگذشته باشد برای وی از خدا مرتبه ودرجهٔ بلند یعنی تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی‌تواند رسید
بنده بآن منزلت بعمل صالح خود ابتلاه الله فی جسده او فی ماله او فی ولده مبتلا میکرداند او را خدای تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی ثم صبره علی
ذلك پس شکیبا میکرداند او را بران بلا حتی یبلغه المنزلة التی سبقت له من الله تا آنکه میرساند این بلا وصبر کردن بران یا میرساند خدای تعالی بسبب این بلا وصبر آن
بنده را مرتبهٔ که درگذشته است مر او را از خدا رواه احمد وابو داود از اینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا مرتبه ومقامی میرسد که بطاعت وعبادت نمی‌رسد شیخ امام
اجل ابو عبد الله محمد بن علی حکیم ترمذی رحمه الله وقدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام گذشته بیماری سخت وچون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم واندازه کردم در نفس خود آنچه بیرون
کرد مرا وی بجانب این علت در مقدار این مدت ومیان عبادت ثقلین درین مدت پس گفتم با خود اگر مخیر گردانیده شوم من در وجود این علت ودر آنکه مرا عبادت ثقلین میبود درین مدت کدام ازین دو اختیار میکردم

کدام یکی را اختیار میکنم پس صحیح شد عزم من و ثابت شد یقین من و واقع شد بصیرت من برآنکہ آنچہ اختیار کرد پروردگار من برای من اکثر است اندروی شرف و اعظم اندروی
اجر و انفع از روی عاقبت و آن علتی و مرضی کہ تدبیر کرد لطف پروردگار تعالی برای من و بندگی است خالی از شائبۂ عجب و ریا و دانستم کہ این قول کہ بلا ما اختیار کردہ ایم چہ سبب است
و این مسئلہ را در رسالۂ تسلیۃ المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل بیان کردہ شدہ است وعن عبد اللہ بن شخیر بکسر شین معجمہ و تشدید خای معجمہ مکسورہ در آخر راء صحابی است در
بصرہ نزول کردہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل بضم میم و کسر ثلثہ مکسورہ مشددہ یعنی تصویر کردہ شد و پیدا کردہ شد ابن آدم آدمیزاد والی جنبہ تسع
وتسعون منیۃ وحال آنکہ بجانب پہلوی اوست یعنی نزدیک باو و متصل باوست نود و نہ مرگ یعنی آفات و بلایا کہ اسباب مرگ و ہلاک اند ان اخطأتہ المنایا وقع
فی الھرم حتی یموت اگر خطا میکنند او را و نمیرسد بوی مرگہا و اسباب آن می افتد در پیری تا آنکہ می میرد یعنی آدمی مشمول و محاط است ببلایا و مصائب بی اندازہ کہ خلاصی
ندارد از آنہا و اگر یا در اخلاص یافت زان می افتد در پیری کہ دردی دوا و بلای بی منتہا است و دروی از مردن چارہ نیست و البتہ می باید مرد رواہ الترمذی وقال ھذا حدیث
غریب وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یود اھل العافیۃ یوم القیمۃ حین یعطی اھل البلاء الثواب دوست میدارند و آرزو میبرند اہل
عافیت کہ در دنیا از بلایا و مصائب سالم بودند روز قیامت در وقتی کہ دادہ شود اہل بلا را ثواب این را کہ لو ان جلودھم کانت قرضت فی الدنیا بالمقاریض کاشکی
پوستہای ایشان بریدہ و پارہ پارہ کردہ میشد در دنیا بکارہا رواہ الترمذی وقال ھذا حدیث غریب وعن عامر الرام مخفف رامی یعنی تیرانداز و عامر
الرام نیز میگویند و صحیح اول است صحابی است کہ یک حدیث دارد و این نیز بسند مجہول مرویست قال ذکر رسول اللہ گفت ذکر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و
سلم الاسقام بیماریہا را فقال ان المؤمن اذا اصابہ السقم ثم عافاہ اللہ پس گفت کہ مسلمان چون میرسد او را بیماری پس تر صحت می بخشد او را خدای تعالی کان کفارۃ
لما مضی من ذنوبہ میباشد بیماری پوشندہ مر چیزی را کہ گذشت از گناہان وی و موعظۃ لہ فیما یستقبل و میباشد پند مر او را در آنچہ پیش می آید و ان و
ان المنافق اذا مرض ثم اعفی و بدرستیکہ منافق چون بیمار شود پس تر عافیت دادہ شود کان کالبعیر عقلہ اھلہ ثم ارسلوہ میباشد مانند شتر کہ بستند او را کسان
او پس تر رہا کردند فلم یدر لم عقلوہ ولم ارسلوہ پس ندانست آن شتر بجہت عدم تمیز کہ چرا بستند او را و چرا گشادند او را ہمچنین منافق بخلاف مؤمن کہ می داند کہ بیمار کردن وی
برای تادیب و تہذیب وی بود و عافیت برای پند پذیر شدن و شکر گزاردن و قدر نعمت شناختن است فقال رجل پس گفت مردی یا رسول اللہ وما الاسقام چہ
چیز است بیماریہا و کدام است من نمی شناسم آنرا واللہ ما مرضت قط بخدا سوگند بیمار نشدہ ام من ہرگز فقال قم عنا پس گفت آن حضرت برخیز و دور شو از پیش ما فلست
منا پس نیستی تو از ما ظاہر آنست کہ آن مرد منافق بود و کذا فی شرح الشیخ والا این شدت و درشتی نمی فرمود رواہ ابو داؤد وعن ابی سعید قال قال رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخلتم علی المریض فنفسوا لہ فی اجلہ چون در آئید شما بر بیمار برای پرسش وی پس گشادہ دہید او را و ببرید غم او را در
درازی مدت حیات او چنانکہ گویند غم مخور باکی نیست شفا خواہی یافت و دراز خواہد بود عمر تو فی الصراح تنفیس آسایش دادن و رہائیدن از غم فان ذلک لا یرد شیئا
و یطیب بنفسہ زیرا کہ بدرستیکہ تنفیس باز نمی گرداند چیزی را کہ مقدر است و خوش میکند نفس وی و یطیب بتخفیف است و بازاندہ است و در بعض نسخ یطیب نفسہ
بتشدید یدہ دن با یعنی خوش میکند نفس او را رواہ الترمذی وابن ماجۃ وقال الترمذی ھذا حدیث غریب وعن سلیمان ابن صرد بضم صاد و فتح را
صحابی است خیر فاضل عابد شریف عمر دراز یافتہ و از کسانی است کہ امام شہید حسین بن علی رضی اللہ عنہما کینہ کشی کردہ و شہید کشتہ و عمر وی نود و سہ بودہ رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قتلہ بطنہ کسی کہ کشت او را شکم وی یعنی وی در تفسیر مبطون در فصل اول معلوم شد لم یعذب فی قبرہ عذاب کردہ نشود او را
در گور رواہ احمد والترمذی وقال ھذا حدیث غریب

الفصل الثالث عن انس قال کان غلام یھودی یخدم النبی بود پسری از قوم
یہود کہ خدمت میکرد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم شیخ ابن حجر گفتہ کہ واقف نشدم بر اسم او و بعض گفتہ اند کہ نام او عبد القدوس بود فمرض فاتاہ النبی پس بیمار شد
آن غلام پس آمد او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعودہ در حالتی کہ عیادت میکند آن حضرت او را فقعد عند رأسہ پس نشست آن حضرت نزد سر آن غلام
فقال لہ اسلم پس گفت مر او را مسلمان شو فنظر الی ابیہ وھو عندہ پس نگاہ کرد آن غلام بجانب پدر خود و پدر وی نزد وی بود فقال پس گفت پدر اطع
ابا القاسم فرمان برداری کن ابو القاسم را ابو القاسم کنیت شریف آن حضرت است و یہود بیشتر آن حضرت را باین کنیت ذکر میکردند و باسم مبارک کہ محمد است کمتر یاد
میکردند تا ملزم نشوند بذکر این اسم شریف در توریت فاسلم پس مسلمان شد آن غلام فخرج النبی صلی اللہ علیہ وسلم وھو یقول الحمد للہ الذی انقذہ
من النار پس بیرون آمد آن حضرت و حال آنکہ وی میگوید شکر مر خدای را کہ برہانید و را از آتش دوزخ رواہ البخاری و درین حدیث جواز استخدام کافر است و جواز عیادت
وی بامید و اری اسلام وی و گفتہ اند کہ اگر خویشی یا ہمسایگی داشتہ باشد نیز میتوان کرد وعن ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عاد مریضا نادی
مناد من السماء کسی کہ عیادت میکند بیمار یرا آواز میدہد آواز دہندہ از آسمان یعنی فرشتہ طبت و طاب ممشاک خوشی باد ترا در دنیا و خوش باد رفتن تو یا جای مشی تو در آخرت یا ہم
در دنیا یا ہر دو در آخرت و درینجا اشارت است بافضلیت عیادت پیادہ و تبوأت من الجنۃ منزلا و بگیری تو از بہشت منزل را و تواند کہ این ہر سہ جملہ خبر باشد از جانب پروردگار تعالی
از حال عیادت کنندہ رواہ ابن ماجۃ وعن ابن عباس ان علیا رضی اللہ عنہم خرج من عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی وجعہ الذی توفی فیہ سوا است بہ

علی

عباس که علی بر آمد از نزد آن حضرت در درد و بیماری وی که وفات یافت آن حضرت در آن درد فقال الناس پس گفتند مردم یا ابا الحسن کیف اصبح رسول الله چگونه صبح
کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا گفت صبح کرد و شکر خدا به شونده از بیماری یعنی الحمد لله که بهتر است امروز و ادب آنست که چون از حال بیمار
بپرسند جواب به بهی و خوبی گویند رواه البخاری وعن عطاء بن ابی رباح بفتح را و تخفیف با تابعی مکی از اعلام علما و اجلهٔ فقها امام ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که دیدم
فاضلتر از وی و بود اسود و اعور و اشل اعرج بعد از آن اعمی شد روزی که فوت کرد اوزاعی گفت مات ارضی اهل الارض قال قال لی ابن عباس گفت عطا گفت مرا ابن عباس
الا اریك امرأة من اهل الجنة آیا بنمایم ترا زنی از اهل بهشت قلت بلی گفتم بلی بنما قال هذه المرأة السوداء گفت این زن سیاه و نام وی اختلاف است بعضی
سعیره گفته بضم سین و فتح عین و بعض سقیره و سکیره بقاف و کاف بدل عین و بعض باشطه و بعض خدیجه والله اعلم اتت النبی آمد این زن پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم فقالت پس گفت یا رسول الله انی اصرع بدرستی که من صرع زده میشوم نام بیماری مشهور وانی اتکشف بتای فوقانیه و بدرستیکه من برهنه میشوم یا می ترسم و ملاحظه میکنم
از کشف عورت پس تکشف بمعنی اجتناب از کشف باشد چنانکه تأثم بمعنی اجتناب و خوف از اثم فادع الله لی پس دعا کن خدا را برای من که عافیت دهد فقال ان شئت صبرت
ولك الجنة پس گفت آن حضرت اگر میخواهی صبر کنی و باشد مر ترا بهشت وان شئت دعوت الله ان یعافیك و اگر میخواهی دعا کنم خدا را که عافیت دهد فقالت اصبر پس گفت
آن زن صبر میکنم و بهشت میخواهم فقالت انی اتکشف فادع الله ان لا اتکشف پس گفت من برهنه میشوم و می ترسم از برهنگی پس دعا کن خدا را که برهنه نشوم فدعا لها پس دعا کرد
مر آن زن را متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر جواز ترک تداوی بامید ثواب آخرت و بر علاج امراض بدعا و التجا بحق وعن یحیی بن سعید قال ان رجلا جاءه الموت
فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از یحیی بن سعید انصاری که از تابعین است روایت میکند از انس و غیر وی از صحابه و قدما که گفت که مردی آمد او را موت در
زمان آن حضرت فقال رجل هنیئا له مات ولم یبتل بمرض گوارا باد مر او را که مرد و مبتلا گردانیده نشد به بیماری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ویحك وای تو عجب از تو ما یدریك چه دانانید ترا لو ان الله ابتلاه بمرض فکفر عنه من سیئاته اگر میبود این که خدای تعالی می میراند و می آزمایید او را به بیماری پس
کفارت میکرد از وی از بدیهای وی هنر میبود مر او را رواه مالک مرسلا وعن شداد بن اوس صحابی است وی و پدر وی والصنابحی بضم صاد نسبت است بصنابح بن زاهر
نام او عبد الله است اختلاف است که صحابی است یا تابعی روایت است ازین دو کس انهما که ایشان دخلا علی رجل مریض یعودانه در آمدند بر مردی در حالی که عیادت میکنند
آن مرد را فقالا له پس گفتند مر آن مرد را کیف اصبحت چگونه صبح کردی و چه حال داری قال اصبحت بنعمة گفت آن مرد صبح کرده ام متلبس و مصحوب بنعمت و حال خوش دارم
قال شداد ابشر بکفارات السیئات خوش خبر و خوش حال باش بخصلتهائیکه پوشنده بدیها است وحط الخطایا و بفرود افکندن گناهان فانی سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول ان الله عز وجل یقول زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که میگفت که خدای تعالی میگوید اذا انا ابتلیت عبدا من عبادی مومنا چون
من مبتلا گردانم یعنی به بیماری بنده از بندگان خود را که مومن است فحمدنی علی ما ابتلیته پس ثنا کند آن بنده مرا بر مبتلا گردانیدن من او را فانه یقوم من مضجعه
ذلك پس بدرستی که آن بنده برمیخیزد از آن خوابگاه خود که در آنجا بیمار افتاده است کیوم ولدته امه من الخطایا همچو روز زائیدن مادر او را یعنی پاک و منزه از گناهان و یقول
الرب و میگوید پروردگار تبارك و تعالی بملائکه که کاتب اعمال اند انا قیدت عبدی وابتلیته من بند کردم بندهٔ خود را به بند بیماری و مبتلا گردانیدم و آزمایش
کردم او را فاجروا له ما کنتم تجرون له وهو صحیح پس اجرا کنید و نویسید و ثابت گردانید برای وی از اعمال چیزیکه میبود که می نوشتید و اجرا می کردید برای وی در حالی که
وی تن درست بود و اجروا بفتح همزه و سکون جیم امر است از اجرا بمعنی راندن و مجری داشتن وظیفه و مهم رواه احمد وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلی الله
علیه اذا کثرت ذنوب العبد ولم یکن له ما یکفرها من العمل چون بسیار میگردد گناهان بنده و نمی باشد مر او را عملهای نیک که بپوشد آن گناهان را و ببرد آنها را ابتلاه
الله بالحزن لیکفرها عنه مبتلا میگرداند آن بنده را خدای تعالی باندوه تا تکفیر کند آنها را از آن بنده رواه احمد وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمة کسیکه بپرسد بیمار را همیشه می در آید و شنا میکند دریای رحمت را و غرق میگردد در آن خوض آب در آمدن حتی یجلس تا آنکه می نشیند فاذا جلس
اغتمس فیها پس چون می نشیند فرو میرود در دریای رحمت و غرق میگردد در آن رواه مالک واحمد وعن ثوبان مولای آن حضرت است و همیشه در خدمت میبود در سفر و حضر ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمی روایت میکند که آن حضرت گفت وقتی که برسد یکی از شما را تپ فان الحمی قطعة من النار پس بدرستیکه
تپ پاره ایست از آتش فلیطفئها عنه بالماء پس باید که بمیراند آن آتش را از خود بآب گفته اند که این مخصوص است ببعض انواع تپ که حادث است از حرارت چنانکه متعاد اهل حجاز است
و چون بیان آن حضرت علاج جسمانی را به تبع و طفیل است و مقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استقصا نکرد در تعلیم انواع امراض و اقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر و
اغلب است وقوع آن در آن بلاد والله اعلم و تحقیق این در کتاب طب مرقوم باید شرح قول آن حضرت الحمی من فیح جهنم الحدیث و مناسب آن بود که مصنف این حدیث را هم در آن کتاب
ذکر میکرد و بیاکه درین حدیث ذکر عیادت مریض و ثواب مرض نیست بعد از آن بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود فلیستنقع فی نهر جار پس باید که بیفتد در جوی روان ولیستقبل جریته
و باید که پیش آید روان شدن جوی را یعنی همان جانب بیفتد که آب میرود و جریته بفتح جیم یکسر آن فیقول پس میگوید بسم الله بنام خدا فادم درین جوی اللهم اشف عبدك خداوندا شفا بده بنده
خود را وصدق رسولك و راست گردان رسول خود را که این علاج فرموده است و خبر داده است که هر که این علاج کند شفا می یابد بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس بکذا این فعل باعتنا

بامداد پیش از برآمدن آفتاب ولیغمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام و باید که غوطه زند دروی سه غوطه سه روز این بیان فلیستنقع وایضاح اوست و این عبارت احتمال دارد
که سه غوطه در سه روز باشد هر روز یک غوطه و احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد فان لم یبرأ فی ثلث فخمس پس اگر به نشود در سه روز پس پنج روز است علاج آن فان لم یبرأ فی
خمس فسبع پس اگر به نشود در پنج روز پس هفت روز فان لم یبرأ فی سبع فتسع پس اگر به نشود در هفت روز پس نه روز فانها لا تکاد تجاوز تسعا باذن الله پس بتحقیق
آن حمی نزدیک نیست که بگذرد نه روز را بدستوری خدا عز وجل رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله
گفت ابو هریره ذکر کرده شد تپ را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسبها رجل پس دشنام کرد آنرا مردی فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تسبها فانها تنفی الذنوب
دشنام مکن تپ را زیرا که وی دور میکند گناهان را کما تنفی النار خبث الحدید چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را بگداختن و مقتضای این شکرگذاری است بر آن و لهذا مشائخ
گفته اند که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهت تضمن الطاف خفیه را ولیکن چون بنده ضعیف است و ناتوان صبر را بدل شکر ساختند رواه ابن ماجة وعنه
قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول و هم از ابی هریره است گفت که آن حضرت عیادت کرد بیماری را که تپ داشت
پس گفت خوش باش زیرا که بدرستیکه خدای تعالی میگوید هی ناری اسلطها علی عبدی المؤمن فی الدنیا تپ آتش من است میگمارم آن را بر بنده من که
مؤمن است در دنیا لیکون حظه من النار یوم القیمة تا باشد تپ بخش آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن رواه احمد وابن ماجة والبیهقی
فی شعب الایمان وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه وتعالی یقول روایتست از انس که آن حضرت گفت که پروردگار
تعالی میگوید وعزتی وجلالی سوگند بعزت ذات من و جلال صفات من لا اخرج احدا من الدنیا بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا ارید اغفر له که میخواهم بیامرزم او را
حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه تا آنکه تمام بگیرم جزای هر گناهی را که در گردن اوست بسقم فی بدنه واقتار فی رزقه بسبب بیماری در تن وی و تنگی در رزق وی ...
و بفتحتین و اقتار بکسر همزه و سکون قاف یعنی گناهان که از وی بوجود آمده جزای آن را بدهم در دنیا به بیماری و فقر مید هم پس مغفور میکردد و از عذاب آخرت نجات می یابد مقصود آنکه فقر و بیماری ...
مکفر ذنوب اند رواه رزین وعن شقیق قال مرض عبد الله فعدناه شقیق که از کبار ثقات تابعین و از علمای عاملین است زمان شریف آن حضرت را دریافته ...
رؤیت مشرف نشده و از یاران مخصوص ابن مسعود است گفت بیمار شد عبد الله بن مسعود پس عیادت کردیم او را فجعل یبکی پس گریستن گرفت ابن مسعود ...
فعوتب پس ملامت کرده شد و خشم گرفتند بر وی حاضران بگمان آنکه از الم بیماری و محبت حیات دنیا می گرید فقال انی لا ابکی لاجل المرض پس گفت لیکن
از بهر بیماری لانی زیرا که من و در بعض نسخ انی بی لام بدرستیکه من سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت المرض کفارة بیماری کفارت
گناهان را وانما ابکی انه اصابنی علی حال فترة و میگریم مگر از جهت آنکه رسید بیماری مرا بر حال فتور و ضعف که حال پیریست فترت بفتح فا و سکون تا سستی ولم یصبنی فی
حال اجتهاد و نرسید مرا مرض در حال قوت و کوشش که وقت جوانی بود لانه یکتب للعبد من الاجر اذا مرض زیرا که نوشته میشود مر بنده را از مزد وقتی که بیمار میشود ما کان یکتب
له قبل ان یمرض چیزیکه بود که نوشته میشد مر او را پیش از آنکه بیمار کرد فمنعه منه المرض پس باز داشت بنده را از آن عمل بیماری پس چون در وقت جوانی و قوت در حال صحت
عمل بسیار بود در مرض نیز بسیار می نوشتند و در وقت پیری و ضعف کم است کم می نویسند کاشکی در جوانی بیمار میشدم که عمل بسیار می نوشتند اینجا میگویند که چون در مرض همان عمل
نویسند که در صحت میکرد پس فضیلت در تمنی مرض در حال قوت و کثرت عمل چه باشد جوابش آنکه تمنی میکند کتابت عمل و اثبات آن را بی تعب و مشقت در عمل پس اگر مرض نمیداد کثرت
عمل میبود و نوشته میشد عمل لیکن بی تعب در عمل یا از جهت آنکه عملی که در مرض نوشته میشود خالی است از شائبه ریا و سمعه و عجب فافهم رواه رزین وعن انس قال کان النبی روایت است
از انس گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یعود مریضا الا بعد ثلث عیادت نمی کرد بیماری را مگر پس از سه شب رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان
بدانکه بعضی از محدثان گفته اند این حدیث موضوع است و سنت نزد ایشان عیادت است در اول مرض نه بعد از گذشتن سه روز کذا فی شرح الشیخ و جمهور علما بر آنند که عیادت مقید
بزمانی نیست زیرا که امر بوی مطلق است هر وقت که کند خواه اول خواه آخر و گفته اند که این حدیث ضعیف است جدا و راوی او که مسلمة بن علی است متروک است و ابو حاتم گفته که این
حدیث باطل است و در احیاء العلوم گفته که عیادت کرده نشود مریض مگر بعد از سه روز باین حدیث و گفته که در استعمال شماتت است و فیه ما فیه وعن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخلت علی مریض فمره یدعو لک چون در آئی بر بیماری پس بفرما او را که دعا کند ترا فان دعاءه کدعاء الملائکة زیرا که دعای
بیمار مانند دعای فرشتگان است و شاید که این بجهت آن است که بنده در مرض قریب است از درگاه حق و مبرا است از احکام بشریت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن بجهت انقطاع
توجه بعالم غیب والله اعلم رواه ابن ماجة وعن ابن عباس قال من السنة تخفیف الجلوس وقلة الصخب فی العیادة عند المریض گفت ابن عباس از سنت است
سبکی کردن در نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در عیادت نزد بیمار صخب بصاد مهمله و خای معجمه مفتوحتین بمعنی آواز و در نسخ بتحریک و تسکین هر دو ضبط کرده اند و بسین و صاد هر دو ...
بمعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب وقال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما کثر لغطهم واختلافهم
که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف ایشان قوموا عنی برخیزید و دور شوید از پیش من پس معلوم شد که آواز و فریاد نزد بیمار مکروه است لغط بفتح لام و غین معجمه و طای مهمله صوت با
اصوات مبهم که مفهوم نگردد معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبی صلی الله علیه وسلم بیاید ان شاء الله تعالی رواه رزین وعن انس قال قال رسول الله صلی

علیه وسلم العیادة فواق ناقة بیمار پرسی بقدر زمانی است که میان دو دوشیدن شتر ماده است ومراد به دو دوشیدن آنست که چون یکبار دوشید اندکی صبر میکنند چنانکه
پستانهای ناقه را مساس میکنند وبدست میفشرند یا بچه او را بمکانند تا شیر فرود آید فواق بضم فا وفتح نیز روا است وفی روایة سعید بن المسیب مرسلا ودر روایت سعید
ابن المسیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده است افضل العیادة سرعة القیام فاضلترین عیادت شتاب برخاستن است وسبب دروی خوف ملال و
کوفت بیمار است ولیکن دوست او ست واو راخوش می آید نشستن وحکایت کردن آن دیگر است این داخل عیادت نیست صحبتی است که با وی میدارد حق عیادت علی
العموم همان قدر است فافهم رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهی روایت آ
از ابن عباس که آن حضرت عیادت کرد مردی را پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری وچه میخواهد دل تو از جنس طعام قال اشتهی خبز بر گفت میخواهم نان گندم
فقال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان عنده خبز بر فلیبعث الی اخیه کسی که باشد نزد وی نان گندم پس باید که بفرستد بسوی برادر خود ثم قال النبی
صلی الله علیه وسلم اذا اشتهی مریض احدکم شیئا فلیطعمه وقتی که بخواهد ومیل کند بیماری از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را اشتهای صادق است
وآن نشان صحت است ونیز گاهی زیان نمی کند بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارند اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را وصحت می آرد ولیکن چیزی که ضرر او غالب باشد
وبالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است وطیبی گفته که این مبنی است بر توکل یا نومیدی از حیات ودر حدیث آمده است که بزور ندهید بیماران خود را طعام وشراب
زیرا که خدای تعالی میخوراند ومی نوشاند ایشان را رواه ابن ماجة وعن عبد الله بن عمرو قال توفی رجل بالمدینة ممن ولد بها گفت مرد مردی بمدینه از آن کسانیکه
زائیده شده بودند بمدینه یعنی در مدینه زائید وهم در مدینه مرد فصلی علیه النبی پس نماز گزارد بروی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت یا لیته مات بغیر
مولده ای کاش می مرد این مرد در غیر جای زائیدن خود یعنی در غربت می مرد قالوا ولم ذلک گفتند صحابه وچرا است این حکم واین آرزو یا رسول الله قال گفت ان الرجل
اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره بدرستی که مرد چون می میرد در غیر مولد خود اندازه گرفته میشود مر او را از مولد وی تا بریده شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا
که منتهی شده است سفر وی ومرده است وطیبی گفته که مراد باثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی ومعنی اول که ما گفتیم ظاهر تر است ومال این معنی هم بدان است فی
الجنة اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر بعضهم این می در آید که بقدر این مسافت او را در بهشت جای می دهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنب سعت
جنت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده است که جای یکتا زیانه در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مبالغه در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عملی است که کرده میشد
در مقدار این مسافت ومخصوص نیست بعملی که در مولد کرده وطیبی گفته که مراد آنست که کشاده شود در قبر او مقدار ما بین قبر وی ومولد وی وکشاده میشود دری بسوی بهشت فافهم
رواه النسائی وابن ماجة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة مردن در غربت حکم شهادت دارد وفی الصراح
غربت دوری از جای خود واهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت بجسم وغربت بدل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب
او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور واین حاصل میگردد بتحصیل موت ارادی وترک تعلق بما سوی الله وتفصیل وی چنانکه در رسالۀ حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در
فصل غربت وغربا نوشته مذکور است رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا این چنین
واقع شده در نسخ وتغییر داده اند بعض را بعض من مات غریبا وبعض گفته اند که الصواب مرابطا ونوشته اند که در سنن ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده ومرابط آنکه در
سرحد اسلام بغزای کافران نشسته واصل آن از رباط الخیل است یعنی اسپان بستن ومستعد جنگ کافران نشستن ووقی فتنة القبر ونگاه داشته میشود از فتنه قبر وعذاب وی ودر
بعض نسخ او وقی وکلمه او یا بمعنی واو است یا برای شک یا تنویع است وغدی وریح علیه برزقه من الجنة وداده شود در بامداد وشبانگاه یعنی شب وروز رزق وی از بهشت مراد
دوام است یا کنایه از تنعم است چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا رواه ابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان وعن العرباض بکسر
عین وبای موحده وضاد معجمه بن ساریة بسین مهمله ورا ویای تحتانیه از اصحاب صفه است از آن کسانیکه نازل شده است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم پیکار میکنند شهیدان وآنهاکه میرانیده شده اند بر فرشها وبساطهای
خود یعنی آنهاکه در خانه خود مرده اند وشهید نشده الی ربنا خصومت میکنند بسوی پروردگار ما عز وجل فی الذین یتوفون من الطاعون در کسانیکه میرانیده شده اند از
طاعون فیقول الشهداء من اخواننا پس میگویند شهیدان این که بطاعون مردگان از جمله برادران ما اند واز مااند قتلوا کما قتلنا کشته شده اند چنانکه کشته شده ایم ما بجراحت کارد دست
خورده اند ومیگویند که اهل طاعون گاهی می دریابند که کسی ایشان را بنیزه زده است ولهذا طاعون نام کرده اند از طعن بمعنی نیزه زدن اینجا مراد طاعون بمعنی متعارف میان اطبا مناسب
ترجمه است فافهم ویقول المتوفون اخواننا ومیگویند میرانیده شدگان بر فرش ایشان برادران ما اند ماتوا علی فرشهم کما متنا مردند بر فرشهای خود چنانکه مردیم ما فیقول ربنا پس
میگوید پروردگار ما تبارک وتعالی انظروا الی جراحهم نگاه کنید بریشهای مرده شدگان بطاعون فان اشبهت جراحهم جراح المقتولین پس اگر مانند است ریشهای
ایشان ریشهای کشته شدگان را فانهم منهم ومعهم پس ایشان از کشته شدگان اند وبا ایشان اند در مرتبه فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم پس ناگاه جراحتهای
بطاعون مردگان بتحقیق مانند است جراحتهای کشته شده گان را از اینجا معلوم میشود که هر که بطاعون مرد از شهیدان وبا شهیدان است رواه احمد والنسائی وعن جابر ان رسول الله صلی

علیه وسلم قال الفار من الطاعون کالفار من الزحف روایت است از جابر که آن حضرت فرمود گریزنده از طاعون همچو گریزنده از جنگ کافران است و زحف در اصل بمعنی جنبیدن
کودک است و نام لشکر رونده سوی دشمن بجنگ گویا ایشان تیز بجنبند از ازدحام و هجوم غیر تیزیده می روند والصابر فیه له اجر شهید و صبر کننده در طاعون و نگریزنده از آن مراورا
اجر شهید است از این حدیث معلوم میشود که گریختن از طاعون گناه کبیره است چنانکه فرار از زحف و اگر اعتقاد کند که اگر نگریزد البته می میرد و اگر بگریزد بسلامت میماند آن خود کفر است
و ظاهر حدیث در آنست که صابر در طاعون را اجر شهید است اگرچه نمیرد رواه احمد باب تمنی الموت وذکره باب در بیان آرزوی مرگ و یاد کردن آن بدانکه آرزوی مرگ
بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا مانند آن مکروه است زیرا که آن علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراضی بودن از آنست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی
تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت آن و وصول بملک آخرت و نعیم آن نشان ایمان و کمال او است و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی و ذکر موت
کنایت است از خوف و خشیت حق و عمل بمقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع در آخرت و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل چیزی نیست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد
چنانکه ذکر حق سبحانه تعالی بغفلت نسال الله العافیة الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنی احدکم الموت آرزو نکند یکی از شما مرگ را
اما محسنا یا اینکه میباشد آن یکی نیکوکار فلعله ان یزداد خیرا پس شاید که زیاده کند نیکی بزیادت حیات و اما مسیئا و یا اینکه میباشد بدکار فلعله ان یستعتب پس شاید که
طلب کند رضای خدای تعالی بتوبه و تلافی این حاصل معنی عبارت است و تحقیق الفاظ آن در شرح کرده شده است رواه البخاری وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یتمنی احدکم الموت ولا یدع به من قبل ان یاتیه آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکه بیاید موت او را انه اذا مات انقطع امله بدرستیکه
وقتی که میمیرد بریده میشود امید و طمع وی از ثواب و در بعض روایات عمله و این ظاهرتر است و مآل هر دو یکی است زیرا که مراد با مل اینجا طمع ثواب عمل است و امل مذموم آنست
که باعث بر فتور و قصور در عمل صالح گردد وانه لا یزید المومن عمره الا خیرا و بدرستیکه شان این است که زیادت نمیکند مسلمان را عمر وی مگر نیکی را رواه مسلم وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابه باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزند دنیاوی که برسد وی را فان کان لا بد فاعلا
فلیقل پس اگر هست البته آرزو کننده موت را پس باید که بگوید اللهم احینی ما کانت الحیوة خیرا لی خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا وتوفنی اذا کانت
الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتیکه باشد مردن بهتر مرا متفق علیه وعن عبادة بن الصامت بضم عین و فتح موحده صحابی مشهور است از انصار و احوال او مکرر نوشته شد
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه کسی که دوست دارد لقای خدا را دوست دارد خدای تعالی لقای او را ومن کره لقاء
الله کره الله لقاءه و کسیکه ناخوش دارد لقای خدای تعالی را ناخوش دارد خدای تعالی لقای او را مشهور آنست که مراد بلقای خدا موت است و تحقیق آن است که مراد بلقای
خدا بازگشت بدار آخرت و طلب آنچه نزد او است تعالی و عدم رکون بدنیا و رضا بحیات دنیا و اطمینان بدان نه موت اگرچه قول عائشه رضی الله عنها و انا لنکره الموت موهم
آنست پس محبت لقای خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد که وسیله او ست فقالت عائشة پس گفت عائشه او بعض ازواجه یا گفت بعض ازواج مطهره آن حضرت
تنگ را و بیست انا لنکره الموت بدرستیکه ما همه آنرا مکروه و ناخوش میداریم موت را بحکم طبیعت قال لیس ذلک گفت آن حضرت نیست مراد آنچه تو فهمیدی که مراد بلقاء الله موت است
و بحکم طبیعت محبوب باشد و بالفعل تمنی وی باید کرد بلکه هر که طالب رضای حق و مشتاق لقای او ست تعالی شانه محبت موت همیشه ملاحظه توسل و وساطت محبت ارادی
اختیاری بدان دارد و اثر آن در آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا میگردد چنانکه فرمود ولکن المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته و لیکن مسلمان وقتی که نزدیک
شود او را موت بشارت داده میشود او را براضی بودن خدا از وی و گرامی داشتن وی تعالی او را چنانکه کریمه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الآیة ناطق بدان است فلیس شیء
احب الیه مما امامه پس نیست هیچ چیزی محبوب تر بسوی وی از چیزی که پیش او ست یعنی موت و رفتن بآن عالم فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه پس دوست میدارد مومن
لقای خدا را و دوست میدارد خدای تعالی لقای او را پس محب و محبوب و راضی و مرضی از عالم میرود وان الکافر اذا حضر بلفظ مجهول و بدرستیکه کافر وقتیکه حضور کرده میشود یعنی حاضر
میشود او را موت بشر بعذاب الله وعقوبته خبر داده میشود بعذاب خدا و سزا دادن وی تعالی مر او را فلیس شیء اکره الیه مما امامه پس نیست هیچ چیزی مکروه تر بسوی
وی از چیزی که پیش او ست فکره لقاء الله وکره الله لقاءه پس ناخوش میدارد کافر لقای خدای تعالی را و ناخوش میدارد خدای تعالی لقای او را پس مکروه و ممقوت و مغضوب و مبغوض از این
جهان میرود متفق علیه وفی روایة عائشة رضی الله عنها والموت قبل لقاء الله و موت پیش از لقای خدا است و وسیله و مقدمه او ست و از این کلام معلوم میشود که
موت غیر لقاء الله است چنانکه گفتیم وعن ابی قتادة انصاری است از فضلای صحابه و از اهل بدر است آورده اند که چشم او روز بدر یا احد از زخم جدا شده در دست وافتاد پس آن
حضرت بار بجایش نشاند و بهتر از آن شد که بود انه کان یحدث ان رسول الله روایت است از ابی قتاده که وی حدیث میکرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مر
علیه بجنازة گذرانیده شد بروی جنازه بفتح و کسر جیم فقال مستریح او مستراح منه پس گفت آن حضرت این میت یا راحت یابنده است یا راحت یافته شده است
از وی فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله ما المستریح والمستراح منه چیست معنی مستریح و مستراح منه و کدام اند اینها فقال پس گفت آنحضرت العبد المومن یستریح
من نصب الدنیا واذاها الی رحمة الله بنده مومن صالح راحت می یابد از تعب و رنج دنیا و آزار دنیا و اهل آن و میرود و میرسد بسوی رحمت خدا والعبد الفاجر یستریح منه
العباد والبلاد والشجر والدواب و بنده فاسق راحت می یابند از وی بندگان و شهرها و درختان و در زمین جنبندگان و خلاص میشوند از شر وی اما استراحت عباد خود ظاهر است که با ایشان

از وی آزار میرسد و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب بجهت آنست که بوجود فجور و ظلم حاصل میکرد و فساد در عالم و اختلال در ارکان و اجزای آن و فاجر مبغوض میدارد
الله تعالی او را پس ایذا میکشد بوجود وی زمین و هرکه و هرچه بر زمین است و نیز باز داشته میشود بشومی گناهان وی باران را و چون بمیرد می بارد و زنده میکرد و زمین و هرکه
و هرچه در زمین است متفق علیه وعن عبد الله بن عمر قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنكبي گفت ابن عمر گرفت آن حضرت دوش مرا و
در بعض نسخ بمنكبي بتشديد بلفظ تثنيه يعني گرفت هر دو دوش مرا فقال پس گفت كن في الدنيا كانك غريب باش در دنیا گویا که تو غریبی و از جای خود دور افتاده او عابر
سبيل بلکه راه گذری و مبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم میگردد در ان وكان ابن عمر يقول و بود ابن عمر میگفت اذا امسيت فلا تنتظر
الصباح چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را که تا وقت صباح زنده خواهی بود و اذا اصبحت فلا تنتظر المساء و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را که تا وقت شام زنده خواهی ماند
بیت غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند وخذ من صحتك لمرضك و بگیر از تن درستی تو توشه برای وقت بیماری تو یعنی غنیمت دان ایام
تندرستی را و عمل کردن در ان بیت غنیمت دان جوانا دولت حسن و جوانی را نه پنداری که ایام جوانی جاودان باشد. ومن حياتك لموتك و بگیر از زندگانی خود توشه برای
مرگ خود رواه البخاري وعن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل موته بثلثة ايام يقول گفت جابر شنیدم آن حضرت را پیش از موت وی
بسه روز میگفت لا يموتن احدكم الا وهو يحسن الظن بالله میباید که نمیرد یکی از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدا و امید دارد کرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر وعدهٔ
کرم وی رواه مسلم گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید و گفته اند که مراد به نیک داشتن
گمان نیک کردن اعمال است یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا نزد موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت و نیز گفته اند
که حقیقت رجا آنست که عمل کند و امید دارد و خدمت مولی کند و نظر بر عطای او دارد و اما امید دروغ که باز دارد صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن امید نیست بلکه
آرزو و غرور است و حسن بصری گفت میگوید یکی از شما نیک میدارم گمان خود به پروردگار خود و دروغ میگوید اگر نیک میداشت گمان خود را به پروردگار نیک میکرد عمل را و
عمر بن منصور به بعضی از برادران خود نوشت که تو دراز داری امل خود را بدرازی عمر خود و آرزوها داری بدی فعل خود آهن سرد میکوبی کار نیک کن و امیدوار باش الفصل
الثاني عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئتم انبأتكم ما اول ما يقول الله للمؤمنين يوم القيمة اگر بخواهید شما خبر دهم
شما را که چیست نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مؤمنان را روز قیامت وما اول ما يقولون له و چیست نخستین چیزی که میگویند مؤمنان مر خدای تعالی را قلنا نعم گفتیم آری میخواهیم که خبر دهی
ما را یا رسول الله قال گفت آن حضرت ان الله يقول للمؤمنين بدرستی که خدای تعالی میگوید مر مؤمنان را هل احببتم لقائي آیا دوست میداشتید شما لقای مرا و پیش آمدن شما
فيقولون نعم يا ربنا پس میگویند مومنان آری دوست میداریم لقای ترا ای پروردگار ما فيقول لم پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میداشتید لقای مرا و در بعض نسخ
مصابيح لم اذنبتم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقای مرا پس چرا گناه کردید فيقولون رجونا عفوك ومغفرتك پس میگویند مؤمنان امید داشتیم درگذشتن
ترا از گناهان ما و پوشیدن تو بدیهای ما را فيقول قد وجبت لكم مغفرتي پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت و لازم شد برای شما عفو و مغفرت من چون حاصل معنی عفو و
مغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافهم رواه في شرح السنة وابو نعيم في الحلية وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا ذكر هاذم
اللذات الموت بسیار کنید یاد ویران کننده و قطع کننده لذت ها را که موت است مفهوم از کلام طیبی آنست که هادم از هدم است بدال مهمله بمعنی ویران کردن و انداختن
و شکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم ولیکن اسنوی در مهمات گفته که هاذم بذال معجمه است بمعنی قاطع چنانکه جوهری گفته و بتحقیق تصریح کرده است سهیلی که
روایت بذال معجمه است و زعفرانی گفته که جائز است بذال معجمه کذا في حاشية الكتاب رواه الترمذي والنسائي وابن ماجه وعن ابن مسعود ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال ذات يوم لاصحابه روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت روزی بیاران خود استحيوا من الله حق الحياء شرم دارید از خدا چنانکه واجب و سزاوار
است که شرم باید داشت قالوا انا نستحيي من الله گفتند صحابه بدرستیکه ما شرم میداریم از خدا یا نبي الله یعنی که بجای می آریم اوامر و نواهی او را في الجملة والحمد لله و سپاس
و ستایش است مر خدای را بر توفیق دادن وی ما را بدان و چیست حق استحیا که طلب میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان قال ليس ذلك گفت آن حضرت نیست حق استحیا آنچه شما
گمان می برید و میکنید بلکه مقام آن اعلی و ارفع است و آن این است که تمامهٔ اعضا و حواس ظاهر و باطن را از نافرموده نگاه دارید و بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم این را
بکلام مختصر جامع و فرمود ولكن من استحيى من الله حق الحياء فليحفظ الرأس وما وعى و لیکن کسی که شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس باید که نگاه دارد سر را از خضوع
و تواضع کردن مر غیر حق را و تکبر و سرکشی کردن بروی و بر خلق وی تعالی و نگاهدارد چیزی را که حفظ کرده و جمع کرده است مر آنرا از سر از حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشه
و فکر و غیر آن وليحفظ البطن وما حوى و باید که نگاه دارد شکم را از اکل حرام و شبهه و نگاهدارد چیزی را که گرد آورده و جمع کرده است شکم آنرا که دل است بنگاه داشتن وی از جهل بدانچه گنجایش
ندارد و جهل بدان از معرفت حق و احکام دین و انبیا و گرفتن ماسوی حق و بعضی گفته اند آنچه جمع کرده او بطن و متصل است ببطن فرج است و دست و پا همه را از نافرموده نگاهدارد و
وليذكر الموت والبلى و باید که یاد آرد مرگ را و البلی و یاد دارد پوسیده شدن استخوان و خاک شدن آنرا و بلی بکسر کهنه شدن و هرکه بداند که دنیا فانی است زهد کند در وی و ترک دهد لذات و
شهوات آنرا چنانکه فرمود ومن اراد الآخرة ترك زينة الدنيا و کسی که خواهد ثواب آخرت و نعیم آن را ترک دهد آرایش دنیا را فمن فعل ذلك فقد استحيى من الله حق الحياء پس کسی که

بخدا این مذکور را پس تحقیق شرم داشتن خدا را حق شرم داشتن و حاصل وی مضمون قول حق سبحانه است واتقوا الله حق تقاته رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمة الله علیه در رسالهٔ تبیین الطرق میفرماید که قرب سالک بحق تعالی بعد اوست از غیر وی سبحانه و وصل وی قطع وی از غیر حق سبحانه و غیر منحصر است در محظور و مباح و مراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منهیات است از حرام و مکروه و شبهه و مراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان و زمین و کوه و درخت و اسباب معیشت و جز آن پس بعد سالک از محظورات بی ذهول از مباحات قرب ناقص است و با ذهول از مباحات قرب تام و هر مقدار که بعید است سالک از غیر قریب است بخدا و هر مقدار که منقطع است از غیر واصل است بوی فافهم وبالله التوفیق وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحفة المؤمن الموت تحفهٔ مسلمان موت است در صراح گفته تحفه و در قاموس گفته تحفه بسکون حا و فتح آن بر و لطف و طرفه و هم در قاموس گفته طرفه بضم مال نو و غریب از ثمر و غیره و در صراح گفته طرفه شگفت و مراد آنست که موت لطفی است از خدا بمؤمن و نیکی و نعمت نو و شگفت و کرامت است از وی تعالی بوی که موصل بجنت و قرب اوست و رهاننده است او را از مشقت دنیا و شدت و محنت آن رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤمن یموت بعرق الجبین مسلمان می میرد بخوی پیشانی بعض گفته اند که این کنایت است از شدت سکرات موت که موجب تکفیر و تمحیص ذنوب و رفع درجات است و بعض میگویند کنایت از کد و مشقت اوست در طلب حلال و ریاضت در عبادت تا وقت موت و بعض گفته اند که مراد آنست که مشقتی و شدتی نیست بر مؤمن از موت مگر عرق جبین والله اعلم رواه الترمذی والنسائی وابن ماجه وعن عبید الله بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف مرگ ناگهانی گرفتن خشم است فجاءة بضم فا بمد و قصر و بفتح فا بقصر بمعنی بغتة یعنی ناگهان و اخذة بفتح همزه و سکون خا بمعنی یکبار گرفتن و اسف بفتح همزه و سین مهمله بمعنی غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آنست که مرگ ناگهانی از آثار غضب الهی است تعالی شانه بر بنده زیرا که نگذاشت او را تا استعداد آخرت کند توبه و عمل صالح و گفته اند که این مرگ کافر است و کسی را که بر طریقهٔ محموده و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که مردن ناگهان نیکان را نیک است و بدان را بد رواه ابوداود وزاد البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه روایت ابی داود همان قدر است که مذکور شد و زیاد کرده است بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود این را که اخذة الاسف للکافر ورحمة للمؤمن گرفتن غضب است مر کافر را و مهربانی حق تعالی مر مؤمن را و ذکر فاسق نکرد دخول او در مؤمن است اما دلیلی که گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست والله اعلم بالصواب وعن انس قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی شاب وهو فی الموت در آمد آن حضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود فقال پس گفت آن حضرت با آن جوان کیف تجدک چگونه می یابی و میدانی خود را فقال ارجو الله پس گفت آن جوان امید میدارم خدا را یا رسول الله وانی اخاف ذنوبی و بدرستیکه من می ترسم گناهان خود را فقال رسول الله پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن جمع نشوند خوف و رجا در دل هیچ بندهٔ در مانند این حال الا اعطاه الله ما یرجو وآمنه مما یخاف مگر آنکه بدهد آن بنده را خدای تعالی چیزیکه امید دارد که فضل و کرم اوست و ایمن کرداند از آنچه میترسد از مواخذه و عقاب بر گناهان وی خصوصا که از تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب غلبه و قوت رجا مفهوم میشود یا آنکه آنرا از جهت رعایت ادب کرد فافهم رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنوا الموت فان هول المطلع شدید آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستیکه ترس مطلع سخت است و مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام جای اطلاع از مکان عالی و مطلع جبل میگویند موضعی را که از آنجا بر جبل بر آیند و مراد اینجا چیزیست که مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت و در مواقف قیامت یا اموری که مطلع گردد بر آن از احوال برزخ یعنی فایده در آرزوی موت نیست مگر آرزوی شدائد و آلام و از شان عاقل آن است که تمنی نکند چیزی را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته واقع شدنی است و طیبی گفته که مراد بهول مطلع چیزیست که مشرف میگردد بنده بر آن از سکرات موت یعنی تمنی موت که میکند بنده از جهت قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون متمنای وی واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد و مستحق مزید سخط و غضب خواهد گشت و از اینجا معلوم میشود که نهی از تمنی موت بطریق بی صبری و تنگدلی است و آنکه بجهت شوق لقای حق و محبت آن عالم باشد دیگر است وان من السعادة ان یطول عمر العبد ویرزقه الله عزوجل الانابة و بدرستی از نیک بختی است که دراز شود عمر بنده و روزی کرد او را خدای تعالی رجوع و توجه بجناب خود این علت دیگر است از برای نهی از تمنی موت یعنی موت خود آمدنی است چند روزی در دنیا بودن و کار کردن و توشه راه آخرت بدست آوردن غنیمت است که الدنیا مزرعة الآخرة رواه احمد وعن ابی امامة قال جلسنا الی رسول الله گفت ابوامامه با هم نشستیم روی آورده بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرنا پس تذکیر کرد آن حضرت ما را و یاد داد ما را احوال آخرت و اهوال قیامت را ورققنا و نرم و تنک کرد دلهای ما را فبکی پس گریه کرد سعد بن ابی وقاص فاکثر البکاء پس بسیار کرد گریه را فقال یالیتنی مت پس گفت ای کاشکی بمیرم من و از محنت و شدت دنیا خلاص شوم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا سعد اعندی تتمنی الموت یا سعد آیا نزد من و حضور من آرزو میکنی موت را فردد ذلک ثلث مرات پس باز گردانید و تکرار کرد آن حضرت این سخن را سه بار یعنی تمنی موت منهی عنه و نامرضی حق است پس در حضور من آن را چون میکنی یا مراد آنست که در حضرت من و حیات من آرزوی موت میکنی و حال آنکه مشاهده جمال من و شرف صحبت من بهتر است از هر نعمتی که تصور توان کرد اگرچه حاصل گردد ترا بعد از موت نعیم و درجات که آن همه با نظر بوجه کریم من برابر نتواند شد که این در دنیا بهشت نقد است [illegible] پرسیدند که مؤمن را حیات بهتر است یا ممات گفت در زمان نبوت حیات خوشتر و بعد از وی ممات بهتر است ثم قال پس گفت آن حضرت یا سعد ان کنت خلقت للجنة اگر هستی تو که پیدا کرده شده برای بهشت فما طال عمرک وحسن من عملک فهو خیر لک پس آنچه دراز شود عمر تو و نیک باشد عمل تو پس آن بهتر است مر ترا که استعداد و استحقاق مراتب

[Margin note:] بعرق جبین علامتی است که ظاهر میشود در مؤمن نزد موت نقل کرده اند این را از [illegible] بعض گفته اند الخ

آن جهان

آن جبان حاصل میکنی اگر گفته شود که کلمهٔ آن در عرف کلام عرب از برای شک و تردد است و سعد بن ابی وقاص از عشرهٔ مبشره است پس وجه قول آن کنت خلقت للجنة چه باشد جواب
آنکه شاید که صدور این قول پیش از بشارت باشد یا دخول کلمه تردد و اشارت بعظم شان این امر باشد که جزم بدان نتوان کرد رواه احمد وعن حارثة بن مضرب بضم میم و فتح ضاد
معجمه و کسر رای مشدده تابعی مشهور است قال میگوید دخلت علی خباب درآمدم بر خباب بفتح خای معجمه و تشدید موحده اولی که صحابی قدیم الاسلام و مهاجر و بدریست نزول
کرد بکوفه و وفات یافت در وی سنه سبع و ثلثین و نماز گزارد بر وی علی بن ابی طالب وقد اکتوی سبعا و حال آنکه داغ سوخته بود خباب را بهفت جای از بدن خود فقال پس گفت خباب
لولا انی سمعت رسول الله اگر نمی بود که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لا یتمنین احدکم الموت باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را لتمنیت
هر آئینه آرزو میکردم آنرا [illegible] وی رضی الله عنه مضطر گشت بآرزوی موت نه از سبب ضرر دنیاوی که رسیده بود بلکه از جهت شدت این مرض که داغ بسبب آن کرده و در شریعت کراهت
آن با خلافی هست چنانکه تحقیق آن در باب الطب بیاید یا از جهت توانگری و مالداری که ترسید از سوء عاقبت آن ولهذا گفت ولقد رأیتنی مع رسول الله بتحقیق دیدم و
دانستم من خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما املک درهما که مالک نبودم یک درهم را وان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درهم و بدرستیکه در گوشه
خانهٔ من اکنون چهل هزار درهم است قال گفت حارثه که راوی این حدیث است ثم اتی بکفنه بعد از آن آورده شد نزد خباب کفن او را که قماش نفیس بود فلما رآه بکی
وقال پس هرگاه که دید کفن را گریست و گفت اگرچه جائز است در شرع لکن حمزة لم یوجد له کفن لیکن حمزة بن عبد المطلب که سید الشهدا و عم رسول خدا بود صلعم و رضی الله
عنه یافته نشد برای او کفن الا بردة ملحاء مگر چادر زبونی که در وی خطهای سیاه و سپید بود و آن هم کفن تمام و درست نبود بلکه اذا جعلت علی رأسه قلصت عن قدمیه
واذا جعلت علی قدمیه قلصت عن رأسه چون گردانیده میشد آن برده که برای کفن حمزه پیدا شد بر سر وی کوتاه می آمد از پایهای وی و چون گردانیده میشد بر پایهای
او کوتاه می آمد از سر وی حتی مدت علی رأسه وجعل علی قدمیه الاذخر تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پایهای او اذخر بکسر همزه و سکون
ذال معجمه و کسر خای معجمه گیاه مشهوریست که بوی سقف خانه میسازند و در قبرها بکار برند رواه احمد والترمذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفنه روایت کرد این
حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی بکفنه تا آخر حدیث والبیهقی فی شعب الایمان باب ما یقال عند من حضره الموت باب در
بیان چیزیکه گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزدیک رسیده چنانکه بحکم عادت یقین کرده که می میرد و گفته اند علامت احتضار آنست که سست شدن پایهای آن
که اگر ایستاده کنند پا بهار نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغها یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما یقال عام است
از تلقین لا اله الا الله و استرجاع بانا لله وانا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یٰس و آنچه میگویند ملائکه برای مؤمن و کافر در وقت ازهاق روح و امثال آن چنانکه در احادیث بیاید

الفصل الاول عن ابی سعید وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله تلقین کنید مردهای خود را یعنی آنها که
نزدیک بمردن رسیده اند کلمهٔ طیبه را و تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین فهمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را
موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن رواه مسلم وعن ام سلمة رض قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضرتم المریض وقتیکه حاضر
شوید شما بیمار را او المیت یا میت را یعنی آنکه نزدیک بموت رسیده و کلمهٔ او برای شک راویست اگر مراد بمریض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود فقولوا
خیرا پس بگوئید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض و میت بشفا و مغفرت فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیراکه فرشتگان آمین میگویند بر آنچه می گوئید
شما و دعا میکنید رواه مسلم وعنها قالت قال رسول الله وهم از ام سلمه است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم تصیبه مصیبة
نیست هیچ مسلمانیکه برسد او را مصیبتی و مصیبت سختی و اندوه رسنده بکسی فیقول ما امره الله به پس بگوید چیزیکه امر کرده است خدای تعالی بگفتن آن نزد رسیدن مصیبت
و بیان فضیلت آن کرده و آن کدام است انا لله وانا الیه راجعون بدرستیکه وجود ما و اموال ما و اولاد ما و تمامهٔ احوال ما برای خدای است و ما بسوی خدا و
سوال و حساب و ثواب و عقاب وی باز گردندگانیم اللهم اجرنی این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه و ضم جیم و بفتح همزه بمد و کسر جیم و معنی هر دو یکی
است یعنی اجر ده مرا فی مصیبتی در مصیبت من واخلف لی خیرا منها و خلیفه و بدل گردان برای من بهتر از این مصیبت یعنی از آنچه رفته از من در این مصیبت واخلف
بفتح همزه و سکون خا و کسر لام از اخلاف بمعنی گردانیدن چیزی بجای چیزی که رفته و فوت شده و مراد ثواب است یا بدلی از جنس آنچه فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث
است میفرماید نگوید این را هیچ مسلمانی در مصیبت الا اخلف الله له خیرا منها مگر آنکه خلیفه و بدل میگرداند خدای تعالی برای وی بهتر از آنچه فوت شده فلما مات ابو
سلمة قلت ای المسلمین خیر من ابی سلمة ام سلمه میگوید که من این حدیث از آن حضرت شنیده بودم و چون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرد بقصد امتثال
امر و احراز این فضیلت خواستم بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام یکی از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خدای تعالی بدل وی بمن خواهد رسانید بعد از آن در فضیلت ابی
سلمه میگوید اول بیت هاجر الی رسول الله اول صاحب خانه و اول کسی که هجرت کرده بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که مراد بهجرت
ابو سلمه است از حبشه بمدینه زیراکه وی رضی الله عنه هجرت کرد از مدینه بحبشه پیشتر از آن از حبشه بمدینه و ام سلمه با وی بود در هر دو هجرت و ابو سلمه پسر عمهٔ آن حضرت بود دختر
عبد المطلب و برادر رضاعی آن حضرت بود ثم انی قلتها پس بدرستیکه من با وجود این استبعاد و این خلجان گفتم این کلمه را اللهم اجرنی الی آخره فاخلف الله لی رسول الله

پس خلیفه و بدل گردانید خدای تعالی برای من از ابوسلمه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که در نکاح وی درآمدم و داخل ازواج مطهره وی گشتم رواه مسلم وعنها قالت
دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره درآمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابوسلمه و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابوسلمه که بهم نمی
آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد وشق بفتح شین و رفع بصر و ضم شین غیر فصیح راست فاغمضه پس فرو خوابانید آنحضرت بصر او را ثم قال ان الروح اذا قبض
تبعه البصر پس گفت آنحضرت که جان چون قبض کرده میشود پس روی میکند او را البصر و نگاه میکند بجانب وی و باین جهت باز میماند و چون این سخن از حضرت
شنیدند فهمیدند که وی فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ و فریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه فقال پس گفت آنحضرت لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر
دعا مکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی و نگوئید واویلا و مانند آن فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون زیراکه فرشتگان آمین میگویند بر چیزیکه میگوئید شما و دعا میکنید
ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم اغفر لابی سلمة خداوندا بیامرز مر ابی سلمه را وارفع درجته فی المهدیین و بلند گردان پایه او را در آن کسانیکه راه راست
نموده شده اند واخلفه فی عقبه فی الغابرین و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی یا اولاد اولاد وی و برین تقدیر فی الغابرین
بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی اند در مردم باقی مانده و برین معنی فی الغابرین صفت عقبه است واخلفه بوصل همزه و ضم لام و
بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد واغفر لنا وله یا رب العالمین و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان وافسح له فی قبره فراخ
کن مر او را در قبر او و نور له فیه و روشن گردان مر او را در قبرش رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
حین توفی سجی ببرد حبرة گفت عائشه که آنحضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامه حبره بکسر حا و فتح موحده بردیمانی مخطط متفق علیه الفصل
الثانی عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان آخر کلامه کسی که باشد آخر سخن وی لا اله الا الله دخل الجنة
می درآید به بهشت درین حدیث رمزی به تلقین میت نیز هست که اثر آن این است فافهم رواه ابو داؤد وعن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بن یسار
بتحتانیه و سین مهمله صحابی است از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکند از وی حسن البصری و غیره وی باقی ماند
تا آخر دولت معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرءوا سورة یٰس علی موتاکم بخوانید سوره یس را بر مردهای خود ظاهر آنست که مراد محتضر باشد
وعمل نیز هم برین است و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سوره موکول بعلم نبوت است و اشتمال بر اصول دین وطیبی گفته مشترک است میان وی و سورهٔ
دیگر و ظاهر آنست والله اعلم که آن سر مکتوم در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت است بلکه وجوه و خاتمه وی که مشتمل است بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت
و حال است که فرمود فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه که من نمیدانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بچه سبب است آخر دریافتم که بجهت این آیت
است رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو میت گفت
عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بظای معجمه و حال آنکه وی مرده بود وهو یبکی و آنحضرت گریه میکرد حتی سال دموع النبی تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه
وسلم علی وجه عثمان بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رضی اول کسی است که از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد از وی مقبره شد و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سنگی بنفس شریف خود برداشته بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند که مروان در وقت حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث
دلیل است بر طهارت میت خلافا للبعض و وی این را از خصائص میداند و کلام درین در غسل میت بیاید رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وعنها قالت ان ابا بکر
قبل النبی و هم از عائشه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وهو میت و حال آنکه آنحضرت رحلت کرده بود رواه الترمذی
وابن ماجة وعن حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین بن وحوح بضم واوین و بعض بفتح هر دو گفته و این اشهر و اصوب است و سکون حای مهمله اول صحابی انصاری است
معدود در اهل مدینه و راوی این یک حدیث است ان طلحة بن البراء مرض روایت میکند که طلحه بن البراء که صحابی انصاری است معدود در اهل حجاز بیمار شد فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که عیادت میکرد او را فقال پس گفت آنحضرت انی لا اری طلحة الا قد حدث به الموت بدرستیکه من گمان نمی برم طلحه را مگر آنکه بتحقیق که پیدا شده است
بوی مرگ و آری بضم همزه بمعنی اظن می آید فاذنونی به پس دانانید و خبر کنید مرا بموت وی تا حاضر شوم و نماز کنم بر وی وعجلوا و شتابی کنید در تجهیز و تکفین و دفن وی فانه لا ینبغی لجیفة
مسلم ان تحبس بین ظهرانی اهله پس بدرستیکه شان این است که نمی باید و سزاوار نیست مردهٔ مسلمان را که باز داشته شود میان اهل خانهٔ وی از جهت ترس آنکه مبادا گنده شود و
مکروه و پلید شمارند او را مردم و مؤمن عزیز و مکرم است نزد خدا و لهذا تعبیر بجیفه کرد که بمعنی مردار است یعنی تواند که جیفه گردد و گنده شود وجیفه جثه میت را گویند بی ملاحظه و لفظ ظهرانی مقحم است و تحقیق
این در شرح کرده شده است و طلحه بن البراء انصاری از کبار صحابه است و چون مرد وی گفت آنحضرت اللهم الق طلحة وانت تضحک الیه خداوندا ملاقات کن طلحه را در حالی که خنده میکنی تو بسوی آن
و در دوستی زیاده کرده وهو یضحک الیک و او خنده میکند بسوی تو رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن عبد الله بن جعفر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب قرشی هاشمی صحابی است
جواد ظریف حلیم عفیف بود و او را بحر الجود میگفتند و گفته اند که در اسلام از وی سخی تری نبوده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم تلقین کنید و بفهمانید مردهای
شما را این کلمه لا اله الا الله الحلیم الکریم توصیف باین دو وصف بشارت بعفو و کرم الهی است تا امیدوار مان دهد سبحان الله رب العرش العظیم اشارت بعظمت و کبریای حق است تا شوق

تصور

حضور درگاه نعمت عزت وعظمت برود والحمد لله رب العالمین برفتن ازین محنت آباد شاکر وراضی باشد تا بتصور وحضور یعنی ربوبیت مستعد فیض وفضل حق گردد قالوا
صحابه یا رسول الله کیف للاحیاء چگونه است این اذکار مرزندگان را اگر بیاموزانیم وتلقین کنیم قال اجود واجود گفت بهتر ونیکوتر که ذکر حق سبحانه زنده ومرده را شفای قلب
وجلای روح اوست واحضار این صفات ومعانی مورث ذوق وحیات جاودانی است مرده وزنده من در قدمت خواه بود رواه ابن ماجة وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المیت تحضره الملائکة شخصی که میمیرد حاضر میشوند او را وقت مردن فرشتگان فاذا کان الرجل صالحا قالوا پس چون
میباشد مرد میرنده نیکوکار میگویند فرشتگان خطاب بروح میت کرده اخرجی ایتها النفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب بیرون آی ای جان پاک که بوده است
در تن پاک اخرجی حمیدة بیرون آی ستوده نزد خدا وخلق وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان وخوش شو بخبر راحت ورزق پاک در بهشت یا در برزخ وپروردگار
خشم نکننده فلا تزال یقال لها ذلک حتی تخرج پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن سخن مذکور از مدح وبشارت تا آنکه بیرون می آید ثم یعرج بها الی السماء پس بر داشته میشود
او را بسوی آسمان فیفتح لها پس گشاده میشود برای وی در آسمان فیقال من هذا پس گفته میشود یعنی میگویند دربانان آسمان کیست این فیقولون پس میگویند فرشتگان که برده
اند او را فلان ابن فلان است یعنی ذکر میکنند نام ونشان او چنانکه میشناسند او را فیقال مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب فراخی جای بجان پاک که
بود در تن پاک ادخلی حمیدة وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان درآی ستوده وخوش باش براحت ورزق وپروردگار خشم نکننده فلا تزال یقال لها
ذلک پس همیشه است آن نفس که گفته میشود مر او را آن کلام وبرده میشود از آسمانی بآسمان دیگر حتی تنتهی الی السماء التی فیها الله تا آنکه میرسد بآسمانی که در وی خداست یعنی
قدرت ورحمت خاص وی فاذا کان الرجل السوء پس چون میباشد مرد بد قال میگوید یکی از فرشتگان حاضر اخرجی ایتها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث بیرون
آی ای جان پلید که بود در تن پلید اخرجی ذمیمة بیرون آی نکوهیده وابشری بحمیم وغساق وخوش شو بآب گرم وزرد آب که می چکد از تن دوزخیان وروان میگردد و
غساق بتشدید وتخفیف برد وآمده است در صراح گفته غساق آب سرد گنده وآخر من شکله ازواج وبعذاب دیگر مشابه عذاب مذکور چند جنس بعذاب یا ذوقات
دیگر از جنس غساق چند جنس فما تزال یقال لها ذلک حتی تخرج ثم یعرج بها الی السماء فیفتح لها فیقال من هذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة
کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة برگرد وحسد نکوهیده فانها لا تفتح لک ابواب السماء زیرا که گشاده نمیشود برای تو درهای آسمان فترسل من السماء
پس فرستاده میشود وانداخته میشود از آسمان بزمین ثم تصیر الی القبر پس بر میگردد بسوی قبر رواه ابن ماجة وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملکان یصعدانها چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آیند او را دو فرشته که بالا می برند آنرا قال گفت حماد که راوی حدیث است
از ابی هریرة فذکر من طیب ریحها وذکر المسک پس ذکر کرد ابوهریرة یا آن حضرت از خوشبوی آن روح وذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از وی بوی مشک واین عبارت
بهای آنست که راوی خصوص لفظی که شنیده یاد ندارد قال گفت ابوهریره یا آن حضرت ویقول اهل السماء ومیگویند آسمانیان روح طیبة جانی پاک است جاءت من
قبل الارض که آمده است از جانب زمین بعد از آن بروح خطاب کرده میگویند صلی الله علیک وعلی جسد کنت تعمرینه درود فرستد خدای تعالی بر تو وبر تنی که
آباد ان وزنده میداشتی تو آن تن را فینطلق بها الی ربه پس برده میشود او را بسوی پروردگار وی ثم یقول انطلقوا به الی آخر الاجل پس میگوید ببرید او را بسوی آخر مدت که مراد ازو
قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای وی نهاده شده است ومراد بدان برزخ است یعنی ببرید او را بجائیکه آماده کرده شده است برای او تا روز حشر واز اینجا معلوم میشود که هر کس را
دو اجل است اول وآخر اول اجل موت وآخر اجل قیامت وکریمه ثم قضی اجلا واجل مسمی عنده محتمل بر دو است قال گفت آن حضرت وان الکافر اذا خرجت روحه
وبدرستیکه چون کافر بیرون می آید روح او قال حماد وذکر من نتنها وذکر کرد ابوهریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح وذکر لعنا وذکر کرد لعنت را ویقول اهل السماء
روح خبیثة جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابو هریرة فرد رسول الله گفت ابوهریره پس باز گردانید ونهاد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ریطة کانت علیه علی انفه چادری را که بود در بروی بر بینی خود فی الصراح ریطه بفتح چادر یک لخت که زنان بر سر افگنند هکذا همچنین اشارت است بفعلی که ابو
هریره کرد وچادر خود بر بینی نهاد برای نمودن صورت نهادن آن حضرت ریطه را بر انف رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضر
المؤمن وقتی که حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود او را موت اتت ملائکة الرحمة بحریرة بیضاء می آیند فرشتگان رحمت با ابریشم پاره سپید فیقولون
اخرجی راضیة مرضیا عنک الی روح الله پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آی خوشنود از خدا خوشنودی کرده شده از تو بسوی راحت که از جانب خداست
وریحان وبسوی رزق روحانی از رحمت وعنایت وتواند که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتهای بهشت است ورب غیر غضبان وپروردگار خشم نکننده فتخرج کاطیب ریح
المسک پس بیرون می آید روح میت مثل بهترین بوی مشک یعنی می برآید روح با بوی خوش حتی انه لیناوله بعضهم بعضا تا آنکه هر آئینه میدهند آن روح را بعضی از فرشتگان بعضی را
یعنی دست بدست می برند حتی یاتوا به ابواب السماء تا آنکه می آرند او را نزد درهای آسمان فیقولون پس میگویند فرشتگان ما اطیب هذه الریح التی جاءتکم من الارض چه بسیار خوشست
این بوی که آمده است شما را از زمین فیاتون به ارواح المؤمنین پس می آرند او را نزد ارواح مؤمنان فلهم اشد فرحا به پس هر آئینه ارواح مؤمنان سخت تراند از روی شادمانی وخوشحالی بد
این روح من احدکم بغائبه یقدم علیه از یکی از شما که خوشحال میشود بغائب خود که باز می آید از سفر بر وی فیسألونه ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان پس می پرسند او را چه کرد فلان چه کرد

فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان و فلان نامهای آشنایان که در دنیا گذاشته رفته است نام میبرند احوال ایشان می پرسند فیقولون دعوه فانه کان فی غم الدنیا پس
میگویند بگذارید او را پرسیده و در تعب جواب نمیدازید زیرا که وی بوده در غم دنیا و از آنجا غمزده می آید تا راحت یابد و بحال خود بیاید آنگاه پرسید فیقول قد مات اما اتاکم پس میگوید مطلعان که
بحال خود می آید بتحقیق مرده است آن فلان که شما از احوال وی می پرسید آیا نیامده است پیش شما فیقولون پس چون خبر میدهد که وی مرده است و در میان خود او را نمی بینند میگویند
ارواح مؤمنان بیک دیگر قد ذهب به الی امه الهاویة بتحقیق برده شد او را بسوی مادر وی که آتش دوزخ است و آتش دوزخ را در قرآن نسبت بدوزخی ام خوانده است
که فرموده فامه هاویه باعتبار احاطه و اشتمال قرب و اتصال وان الکافر اذا احتضر و بدرستی کافر وقتی که احتضار کرده میشود و حاضر میشود او را موت اتته ملائکة العذاب بمسح
می آیند او را فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانکه برای مؤمن حریر سپید می آرند مسح بکسر میم و سکون سین پلاس فیقولون اخرجی ساخطة مسخوطا علیک الی عذاب الله
پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آی تا خشنود و ناخشنودی کرده شده بر تو بسوی عذاب خدای عز و جل فتخرج کانتن ریح جیفة پس بیرون می آید روح بوی ناخوش
همچو گنده ترین بوی مردار بوی گرفته حتی یاتون به باب الارض تا آنکه می آرند او را نزدیک در زمین یعنی در آسمان زمین چنانکه دلالت کرد بران حدیث سابق و احتمال دارد
که از آسمان بزمین با سفل سافلین می آورده باشند کذا قال الطیبی فیقولون ما انتن هذه الریح پس میگویند چه عجب گنده است این بو حتی یاتون بها ارواح الکفار تا آنکه
می آرند او را نزد ارواح کافران رواه احمد والنسائی وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار گفت
بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازه مردی از انصار فانتهینا الی القبر ولما یلحد پس آخر رسیدیم تا قبر و هنوز در لحد کرده نشده یعنی دفن کرده نشده فجلس رسول الله
پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وجلسنا حوله ونشستیم ما گرد آن حضرت کان علی رؤسنا الطیر این هیئت ادب و وقار و سکون و سر افکنده و ساکن که گویا که بر
سرهای ما پرندها نشسته اند که اگر سر بجنبانیم و بچپ و راست نگریم آن پرندها می پرند و این هیئت نشستن صحابه در حضرت رسول صلعم در احادیث بسیار آمده و مذکور است وفی
یده عود ینکت به فی الارض و در دست آن حضرت چوبی بود که میکاوید و خط میکشید بآن چوب زمین چنانکه عادت متفکر و غمگین میباشد فرفع راسه پس برداشت
سر مبارک خود را فقال استعیذوا بالله من عذاب القبر پس گفت آن حضرت پناه جوئید بخدا از عذاب قبر مرتین دو بار گفت این سخن را او ثلثا یا سه بار ثم قال پس گفت
آن حضرت صلعم ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة بدرستیکه بنده مسلمان وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و میباشد روی آورنده بآخرت
نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان از آسمان که رویهای ایشان سفید است کان وجوههم الشمس گویا که رویهای ایشان آفتاب است
معهم کفن من اکفان الجنة با ایشان کفنی است از کفنهای بهشت وحنوط من حنوط الجنة و خوشبوئی است از خوشبوی بهشت و حنوط بفتح حا طیب میت که کفن و تن و بدن او خلط کنند حتی یجلسوا منه مد
البصر تا آنکه می نشینند این فرشتگان از میت دور تا درازی بصر ثم یجیٔ ملک الموت علیه السلام پس می آید فرشته موت که عزرائیل است بر این میت حتی یجلس عند راسه تا آنکه می نشیند نزد سر میت فیقول
ایتها النفس الطیبة اخرجی الی مغفرة من الله ورضوان پس میگوید ملک الموت ای جان پاک بیرون آی بسوی آمرزش از خدا و رضای عظیم از وی قال گفت آن حضرت فتخرج تسیل کما تسیل
القطرة من السقاء پس بیرون می آید روح در حالی که روان میشود چنانکه روان میگردد آب از مشک سقا بکسر سین مشک فیاخذها پس میگیرد ملک الموت آنرا فاذا اخذها لم یدعوها
فی یده طرفة عین پس چون میگیرد ملک الموت آنرا نمی گذارند آن فرشتگان آن روح را در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کرد باعوان خود
که در دست ایشان کفن بود می سپارد حتی یاخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط پس میگیرند فرشتگان روح را در آن کفن و در آن حنوط ویخرج منها
کاطیب نفحة مسک وجدت علی وجه الارض بیرون می آید از آن روح رائحه همچو خوشبوترین دمیدن بوی مشک که یافته شده است بر روی زمین قال گفت آن حضرت
فیصعدون بها پس بالا میبرند فرشتگان آنرا فلا یمرون یعنی بها علی ملأ من الملائکة پس نمیگذرند فرشتگان یعنی با آن روح بر هیچ جماعتی از فرشتگان الا قالوا ما هذا الروح
الطیب مگر آنکه میگویند که چیست این روح پاک و کیست صاحب او فیقولون فلان بن فلان پس میگویند فلان بن فلان است باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی الدنیا بخوبی
او را بنیکوترین نامهای وی که میخواندند او را بدان نامها در دنیا چنانکه لقبها که دلالت بر مدح دارد حتی ینتهوا بها الی السماء الدنیا تا آنکه میرسند با وی تا آسمان که فروترین آسمانها است فیستفتحون
له پس طلب در گشادن میکنند فرشتگان برای وی فیفتح لهم پس گشاده میشود در برای ایشان فیشیعه من کل سماء مقربوها پس مشایعت میکنند او را و در پی او میروند از هر آسمان مقربان که
که در آن آسمان اند الی السماء التی تلیها تا آسمانیکه متصل است آن آسمان را حتی ینتهی به الی السماء السابعة تا آنکه آخر رسیده میشود بآن روح تا آسمان هفتم فیقول الله پس میگوید خدای عز و جل
اکتبوا کتاب عبدی فی علیین بنویسید نامه بنده مرا در علیین که نام موضعی است در آسمان هفتم واعیدوه الی الارض و باز گردانید او را بسوی زمین یعنی بسوی بدن وی که مدفون است
در زمین فانی منها خلقتهم زیرا که من از زمین پیدا کرده ام آدمیان را وفیها اعیدهم و در زمین باز میگردانم ایشان را ومنها اخرجهم تارة اخری و از زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر
چنانکه نخستین بار برآورده بودم از آن قال گفت آن حضرت فتعاد روحه فی جسده پس باز گردانیده میشود روح وی در تن وی فیاتیه ملکان پس می آیند میت را دو فرشته
فیجلسانه فیقولان له پس می نشانند او را پس میگویند مر او را من ربک کیست پروردگار تو فیقول ربی الله پس میگوید وی پروردگار من خداست فیقولان له ما دینک
پس میگویند مر او را چیست دین تو فیقول دینی الاسلام پس میگوید دین من اسلام است فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته
شده است در شما و فرستاده شده است بسوی شما کنایت از ذات شریف آن حضرت است صلی الله علیه وسلم فیقول هو رسول الله پس میگوید میت وی پیغمبر خداست عز شانه و دست بجی



فیقولان له وما علمك پس میگویند آن دو فرشته مر او را چیست ولیل و انشش تو رسالت وی را و از کجا می گوئی و بچه حجت میگوئی فیقول قرأت کتاب الله پس میگوید خواندم کتاب خدا را که قرآنست و معجز است فآمنت به وصدقت پس ایمان آوردم بوی و راست گو داشتم او را اینجا دو طریق است یکی اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآنیت قرآن بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن و تقریر حدیث ناظر بوجه ثانی است فینادی مناد من السماء پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان ان صدق عبدی که راست گفت بنده من فافرشوه من الجنة پس فرش کردانید بنده مرا و بیفشانید برای وی فرشی از بهشت وافرشوا بفتح همزه و قطع اوست و فرش افکندنی والبسوه من الجنة و بپوشانید و مرالباسی از بهشت این نیز بفتح همزه و قطع اوست وافتحوا له بابا الی الجنة و بگشائید برای وی دری بسوی بهشت قال گفت آنحضرت فیأتیه من روحها وطیبها پس می آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی فیفسح له فی قبره مد بصره پس گشاده کرده میشود برای وی در گور وی تا دراز ای بینائی وی یعنی تا آنجا که نظر کار میکند قال گفت آنحضرت ویأتیه رجل حسن الوجه و می آید او را مردی نیکو روی حسن الثیاب نیکو جامه طیب الریح خوشبوی فیقول ابشر بالذی یسرك پس میگوید آنمرد مژده باد ترا با نچه شاد مان کرداند ترا و ابشار بمعنی مژده دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمده هذا یومك الذی کنت توعد این روز نست که وعده کرده میشدی تو فیقول له پس میگوید میت مر او را من انت کیستی تو فوجهك الوجه پس روی تو روی کامل بحسن و جمال و کمال است یجیئ بالخیر می آرد روی تو نیکی را و بشارت میدهد بدان و میسزد این چنین روی را که بیارد نیکی را و بشارت دهد بدان فیقول پس میگوید آن مرد انا عملك الصالح من عمل نیک توام که تمثل کرده ام باین صورت فیقول رب اقم الساعة پس میگوید میت پروردگارا برپا کن قیامت را حتی ارجع الی اهلی ومالی تا آنکه باز برگردم بسوی اهل خانه خود و بسوی مال خود یعنی زنده گردان مرا تا باز گردم بسوی دنیا و زیاده کنم عمل صالح را تا زیاده کند ثواب و درجه را ولیکن چون دانست که احیا بعد از موت نیست که بعث روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را کنایت از احیا کذا قالوا و احتمال دارد که قول او حتی ارجع الی اهلی و مالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزوی وی رجوع بسوی ایشان تا خبر دهد ایشانرا بدان چنانکه میگوید و تمنی میکند مسافری که حاصل شده است او را تنعم در بلاد غربت فافهم قال گفت آنحضرت وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الاخرة و بدرستیکه بنده کافر وقتی که میباشد در بریدگی از دنیا و در روی آوردن بآخرت نزل الیه من السماء ملائکة سود الوجوه فرود می آیند بسوی وی فرشتگان سیاه روی معهم المسوح با ایشان پلاسهاست فیجلسون منه مد البصر پس می نشینند از میت تا آنجا که نظر کار میکند ثم یجیئ ملك الموت حتی یجلس عند رأسه فیقول پستر می آید فرشته مرگ تا آنکه می نشیند نزد سر وی پس میگوید ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من الله ای جان پلید بیرون آی بسوی خشم و ناخوشنودی از خدا قال گفت آنحضرت فتفرق فی جسده پس پریشان میشود روح در تن کافر و پراکنده میکردد و در میرود در اعماق آن و ناخوش میدارد برآمدن را و نمیخواهد که برآید از جهت ترس آنچه می بیند از قهر بخلاف روح مؤمن که میخواهد زود برآید به نشاط و سرور و خوشی بمشاهده انوار و آثار لطف و کرم فینتزعها پس میکشد ملک الموت آن روح را کما ینتزع السفود من الصوف المبلول چنانکه کشیده میشود سیخ کرم از پشم تر که نزد کشیدن چیزی از ان پشم بوی میچسپد همچنین روح کافر چون کشیده میشود از اقصای عروق بشدت و قوت چنانکه بیرون می آید با وی چیزی از ان عروق چنانکه در روایت آینده بیاید و درین غایت ایلام و ازعاج است و سفود بفتح سین مهمله و تشدید فا بروزن تنور آهنی که کباب کرده میشود بوی گوشت و باقی میماند با وی بقیه از گوشت سوخته و چون او را از پشم تر شده بکشند لابد چیزی از ان خواهد چسپید فیأخذها پس میگیرد ملک الموت روح کافر را فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی یجعلوها فی تلك المسوح وتخرج منها کانتن ریح جیفة وجدت علی وجه الارض فیصعدون بها فلا یمرون بها علی ملأ من الملائکة الا قالوا ما هذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التی کان یسمی بها فی الدنیا حتی ینتهی به الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له ترجمه این عبارت از انچه گذشت ظاهر شده است مجملا آنکه حال کافر بر عکس حال مومن است مگر آنجا فیجعلوها فی ذلك الکفن بود و اینجا حتی یجعلوها فی تلك المسوح یعنی میکرد انند او را در ان پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسک بود و اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح الطیب بود و اینجا ما هذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود و اینجا باقبح اسمائه ثم قرأ رسول الله پستر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة گشاده نمیشود مر کافرانرا درهای آسمان و در نمی آیند بهشت را حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا آنکه در آید شتر با ضخامت در سوراخ سوزن با آن تنگی فیقول الله پس میگوید خدای عز وجل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی بنویسید نامه او را در سجین که نام جای است در تحت زمین هفتم که پایان ترین زمین هاست بر خلاف علیین که بر آسمان هفتم است فتطرح روحه طرحا پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت ثم قرأ پستر خواند آنحضرت این آیت را ومن یشرك بالله و کسی که شرک آرد بخدا فکانما خر من السماء پس گویا بر روی افتاد از آسمان یعنی از جای بلند در غایت بلندی که از اوج ایمان و توحید در حضیض کفر و شرک افتاد فتخطفه الطیر پس می ربایند او را پرندگان و هلاک میکردانند تمثیل است اهوای مردیه را که پریشان میکردانند فکار را و هلاک میکردانند در وادی خذلان او تهوی به الریح یا می اندازد او را باد فی مکان سحیق در جای دور اشارتست بانداختن شیطان او را در ضلالت و دور افتادن از مقام قرب و وصول در تمثیل اول محض فنا و هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مشرکان نیز دو قسم اند طائفه که اصلا خلاص و نجات در حق ایشان متوقع نیست و جماعه دیگر آنانند که ممکن است خلاص ایشان بتوبه ولیکن بعید است کذا قال البیضاوی فتعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربك فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینك فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری

فينادي منادٍ من السماء أن كذب فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الى النار فيأتيه من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه ويأتيه رجل قبيح
الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول ابشر بالذي يسوءك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجهك الوجه يجئ بالشر فيقول انا عملك الخبيث فيقول رب
لا تقم الساعة ترجمه این عبارت بر وجه مقابلت از عبارات سابقه که در بیان حال مؤمن مذکور شد ظاهر میگردد و بار بار کلمه تحسر و تحیر است و در حال مؤمن ان صدق عبدی بود و اینجا
ان كذب بی ذکر عبدی و آنجا من روحها وطیبها بود و اینجا من حرها وسمومها و سموم بفتح سین باد گرم و اضلاع استخوانهای پهلو تنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا آنکه درهم شکند
اضلاع او را و توعد اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا از وعد بوده و تواند که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استهزاء و تهکم چنانکه انشر وفي رواية نحوه و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شد
چنانکه معنی یکی است و لفظ دیگر وزاد فيه و زیاده کرده است در روی در مؤمن این را که اذا خرج روحه صلى عليه كل ملك بين السماء والارض وكل ملك
في السماء چون بیرون می آید روح مؤمن درود می فرستد بر وی هر فرشته که میان آسمان و زمین است و هر فرشته که در آسمانست وفتحت ابواب السماء و گشاده میشود و در بعض نسخ له
یعنی گشاده میشود برای وی درهای آسمان ليس من اهل باب الا وهم يدعون الله ان يعرج بروحه من قبلهم نیستند هیچ جماعة از اهل هیچ دری از درهای آسمان الا
آنکه ایشان میخوانند خدا را و دعا میکنند که برداشته شود روح وی از جانب ایشان وتنزع نفسه يعني الكافر مع العروق و کشیده میشود جان وی یعنی جان کافر با رگهای وی
چنانکه در روایت سابق مذکور شد فيلعنه پس لعنت میکنند وی را كل ملك بين السماء والارض وكل ملك في السماء وتغلق ابواب السماء و بسته میشود درهای آسمان ليس من اهل باب
الا وهم يدعون الله ان لا يعرج روحه من قبلهم رواه احمد وعن عبد الرحمن ابن كعب روایت است از عبدالرحمن بن کعب که از کبار تابعین است و در زمان آن حضرت ولادت یافته
عن ابيه از پدرش که کعب بن مالک است از مشاهیر صحابه و شعرای اسلام و قصه توبه او در تخلف از غزوه تبوک مشهور و در نص قرآن مذکور است قال گفت عبدالرحمن لما حضرت كعبا
الوفاة هنگامیکه حاضر شد کعب را وفات اتته آمد او را ام بشر بنت البراء ابن معرور فقالت پس گفت ام بشر دختر براء ابن معرور بفتح میم و سکون عین و ضم رای اولی که از انصار است
اول کسی که بیعت کرده در لیلة العقبه و پیش از قدوم آن حضرت بمدینه فوت کرده و در صحبت ام بشر خلاف است يا ابا عبد الرحمن کنیت کعب ابن مالک است ان لقيت فلانا فاقرأ عليه
مني السلام اگر ملاقات کنی فلان را در آن عالم نام یکی از دوستان خود را برد پس بخوان بر وی از من سلام فقال پس گفت کعب بن مالک غفر الله لك يا ام بشر بیامرزد ترا خدای تعالی ای ام بشر
این عبارت را در جای میگویند که قائل چیزی گفته که نمی باید گفت یعنی این چه سخن است که تو میگوئی نحن اشغل من ذلك ما مشغول تریم ازین که آنجا کسی را بشناسیم و سلام و پیام
کسی برسانیم یعنی ما را کارها و شغلها از عجز و درماندگی و گرفتاری بحال خود پیش خواهد آمد که خبر از خود نخواهیم داشت چه جای دیگران و این شامل حال آن کسانیکه با ایشان سلام
برسانند نیز هست یعنی آنجا کسی را از خود خبر است که سلام بوی برساند و باز وی جواب سلام بگوید فقالت پس گفت ام بشر يا ابا عبد الرحمن اما سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول آیا نشنیده تو آن حضرت را که میگفت ان ارواح المؤمنين في طير خضر تعلق بشجر الجنة بدرستیکه روحهای مسلمانان نهاده میشود
در درون پرندگان سبز که میچرند درختان بهشت را و علق بالقاف چریدن شتر سبزه ها را و تعلق بضم لام است قال بلى گفت کعب ابن مالک آری شنیده ام از پیغمبر خدا این را قالت
گفت ام بشر فهو ذلك پس این آن فضل و کرامتی است که امید داشته میشود ترا و تو از کمل مؤمنانی که در غایت سرور و حبور خواهی بود نه مشغول و مخذول رواه ابن ماجه
والبيهقي في كتاب البعث والنشور وعنه عن ابيه و هم از عبدالرحمن ابن کعب از پدرش انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
انما نسمة المؤمن طير تعلق في شجر الجنة نیست روح مؤمن مگر طیر یعنی در جوف طیر که میچرد در درختان بهشت و نسمه بفتحات انسان که نفس است اطلاق کرده میشود بر جسد و
گاهی بر روح و اینجا مراد روح است حتى يرجعه الله في جسده تا آنکه باز میگرداند خدای عز و جل او را بتن وی يوم يبعثه روزی که برانگیزد او را از خاک رواه
مالك والنسائي والبيهقي في كتاب البعث والنشور بدانکه روایات درین حدیث مختلف آمده و در روایتی في طير آمده و در روایتی في حواصل طير و در روایتی في جوف
طير خضر و در روایتی کطیر و در روایتی في صورة طير و در روایتی طیر و این محمول بر یکی ازین تقدیرات خواهد بود و در اکثر روایات اخضر یا خضر است و در روایتی طیر ابیض آمده و بر هر تقدیر
این از قیاس عقل بعید است و قدرت حق شامل است همه چیزها را و تعلق روح بطیر نه بطریق تعلق روح است ببدن و تدبیر و تصرف در آن تا قلب حقیقت لازم آید و تنزل مرتبه
ایشان که از حقیقت انسانی بصفت حیوانی گشتند و از عدم صلاحیت بدن حیوانی برای تعلق و تصرف روح انسانی در آن بلکه ابداع جوهر روح است در آن مثل وضع جواهر
در صنادیق و نگاه داشت آن در آن و این نوع تکریم و تنعیم است مر ایشان را و نیز بدانکه بعض این را تخصیص بشهدا کنند و بعض عام دارند تمامه مؤمنان را و ظاهر احادیث تعمیم است
و درین احادیث دلیل است بر بقای ارواح و تنعیم و تعذیب آن والله اعلم وعن محمد ابن المنكدر قال دخلت على جابر بن عبد الله وهو يموت محمد بن المنکدر بضم میم و
سکون نون و کسر دال که از تابعین است گفت در آمدم بر جابر که از مشاهیر صحابه است در حال آنکه وی میمیرد فقلت اقرأ على رسول الله صلى الله عليه وسلم السلام پس
گفتم من بخوان بر آن حضرت یعنی از جانب من سلام رواه ابن ماجه

باب غسل الميت وتكفينه

باب در بیان غسل میت و در کفن در آوردن وی بدانکه غسل میت
فرض است باجماع و نیز اجماع است بر آن که ایجاب غسل بجهت ادای حق میت است و ازین جهت فرض کفایت شد که در ادای حق وی فعل بعض کافی است و اختلاف کرده اند
در سبب وجوب آن اکثر برآنند که غسل میت نه از جهت نجاست است که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث است زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل است و بلکه انسان
نجس نمیگردد از جهت کرامت آدمی لیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت حرج نبود عائد شد با اصل که

شستن

شستن تمام بدن است و بعض گفته اند سبب غسل نجاست میت است زیراکه آدمی حیوان دموی است پس متنجس گردد بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر کسی میت را بخود
برداره پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی درست بودی همچو برداشتن محدث غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست از شئه مؤنیه
بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیکرد و بغسل و صحیح نمیکرد و نماز حامل وی بعد از غسل و در روایتی از ابی هریره آمده است کان المؤمن لا ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت
درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول بآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است و اختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آن ست
که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت سنت نیست نزد امام ابی حنیفه و همچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن
در اصل مصدر است بمعنی پوشیدن و کفن بفتحتین جامهٔ مرده **الفصل الاول عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم و نحن نغسل ابنته** روایت
است از ام عطیه انصاریه که از کبار صحابیات است و با آن حضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی میکرد و بیماران را تمریض میکرد گفت در آمد بر ما آن حضرت و ما غسل میدادیم دختر او را
که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان رضی الله عنها و قول اول اصح و اشهر است **فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک** پس گفت
آن حضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از ان که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است **ان رأیتن ذلک** اگر مصلحت می بینید شما و نیک دانید و احتیاج باشد
بدان و باسراف نکشد **بماء و سدر** بشوئید بآب و برگهای درخت کنار که در آب جوشانید که آن ادخل است در تطهیر و تنظیف **واجعلن فی الآخرة کافورا** و بکنید آب
در مرة اخری کافور را **او شیئا من کافور** یا چیزی از کافور شک راوی است در لفظ که کافورا گفته یا شیئا من کافور گفته شیخ گفته که مراد گردانیدن کافور است در آب جمهور باین
قائل اند و کوفیان میگویند که کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و گفته اند که اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میکرد و ترمذی حدیثی نیز درین باب
روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز است استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم و این قول احمد و اسحق است و بعضی از اهل
علم کروه داشته اند مشک را برای میت **فاذا فرغتن فآذنّنی** پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید ما و اعلام نمائید **فلما فرغنا آذنّاه** پس هرگاه که فارغ شدیم ما اعلام
کردیم آن حضرت را **فالقی الینا حقوه** پس انداخت آن حضرت بسوی ما ته بند خود را و حقو بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده و سکون قاف بمعنی ازار و بمعنی بند ازار هردو آمده و مراد اینجا
ازار است **وقال اشعرنها ایاه** و گفت آن حضرت شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بجهت تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامها پوشند از جهت
اتصال وی بشعر یعنی موی و در اینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده **وفی روایة** و در روایتی چنین آمده که
اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه است و اسراف **وابدأن بمیامنها** و آغاز کنید در غسل اعضا
از جانبهای راست وی **و مواضع الوضوء منها** و ابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی **وقالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون** و گفت ام عطیه پس بافتیم ما موی
او را سه گیسو **فالقیناها خلفها** پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز با مر آن حضرت باذن وی بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع والله
اعلم **متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب** گفت عائشه که آن حضرت کفن کرده شد در سه
جامه که ازار و ردا و لفافه است **یمانیة** بتخفیف یا منسوب بیمن یعنی جامهای سپید جمع ابیض **سحولیة** بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه است از یمن و بعض سحول قصار را
گویند و سحل بمعنی شستن است یعنی مغسول و مقصور بودند آن جامه ها و بضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامهٔ سفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است و بعض گفته که
بضم نیز نام قریه است **من کرسف** از پنبه بودند آن جامه ها و کرسف بضم کاف و سکون را و ضم سین قطن یعنی پنبه **لیس فیها قمیص ولا عمامة** نبود در ان سه جامه پیراهن و نه
دستار ظاهر این عبارت درین است که قمیص و عمامه در کفن آن حضرت نبود و بعض تاویل میکنند بآنکه مراد آنست که قمیص و عمامه در ان سه جامه نبود بلکه خارج از ان سه جامه بود
پس مجموع اکفان آن حضرت پنج باشد و اول اصح است زیراکه بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آن حضرت مگر سه جامه و باین اخذ کرده شافعی و نزد ما نیز سنت کفن سه
جامه است لیکن ذکر کرده است از ان در هدایه قمیص نه عمامه و استحسان کرده اند آنرا بعض متاخرین برای اشراف و گفته اند که دم عمامه بجانب روی اندازند نه به پشت چنانکه در حالت حیات
و مراد ثلثه لفائف است و همچنین است نزد امام احمد و تحقیق آن در کتب فقه است **متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن**
کفنه چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را و مراد بتحسین کفن آن ست که تمام باشد و نظیف و سفید بی اسراف و تبذیر و نو و شسته در ان برابر است اما آنچه مسرفان
کنند بریا و تکبر حرام و مکروه است اشد حرمت و کراهت **رواه مسلم وعن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی** گفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر **صلی الله**
علیه وسلم فوقصته ناقته و هو محرم پس انداخت او را ناقه و شکست گردن او را و حال آنکه وی محرم بود **فمات** پس مرد آن مرد **فقال رسول الله** پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء و سدر بشوئید او را بآب و برگ کنار **وکفنوه فی ثوبیه** و تکفین کنید او را در دو جامهٔ او که در احرام پوشیده بود **ولا تمسوه بطیب** و
نسائید او را ببوی خوش **ولا تخمروا رأسه** و مپوشید سر او را چنانکه حکم محرم است **فانه یبعث یوم القیمة ملبیا** پس بدرستیکه وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان
متفق علیه و ازین حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و امام احمد و شافعی هم برین اند و نزد امام ابو حنیفه و مالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است و آن
حضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و اما عدم مس طیب و تخمیر رأس مخصوص وی بود و آنرا امر کلی بطریق تشریع نکرده و الله اعلم

و سنذکر حدیث خباب و باشد کہ ذکر کنیم حدیث خباب بخای معجمہ و تشدید موحدہ کہ دران حدیث این است کہ قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب
کہ در آخر کتاب در مناقب صحابہ مذکوراست ان شاء اللہ تعالی الفصل الثانی عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ البسوا من ثیابکم البیاض
بپوشید از جامہای خود سپید را فانہا من خیر ثیابکم زیراکہ جامہای سپید از جملۂ بہترین جامہای شما اند وکفنوا فیہا موتاکم و تکفین کنید دران مردہای خود را ومن خیر اکحالکم
الاثمد و از بہترین سرمہای شما اثمد است بکسر ہمزہ و میم سنگ سرمہ فانہ ینبت الشعر زیراکہ وی میرویاند موی مژکان را و یجلوا البصر و روشن میکند بینائی را رواہ ابو داؤد
والترمذی وروی ابن ماجۃ الی موتاکم و روایت کردہ است ابن ماجہ تا لفظ موتاکم و ذکر کحل وا ثمد نکردہ است وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا تغالوا بفتح تا ولام فی الکفن گران بہا مکنید در کفن فانہ یسلب سلبا سریعا پس بدرستیکہ کفن ربودہ میشود یعنی کہنہ میکردد و مدکور بود فی ثیاب یعنی زود کہنہ و خراب
میشود پس چہ حاجت نفاست وگرانی بہا است مقصود نہی از تبذیر و اسراف در کفن است رواہ ابو داؤد و از ابوبکر صدیق رضی آوردہ اند کہ وصیت کرد بتکفین وی در دو جامہ کہ پوشیدہ بود
وگفت کہ بشوئید اینہارا و تکفین کنید مرا دران زیراکہ زندہ محتاج تر است بجامۂ نو وگفت اینہا برای ریم و زردآب و تراب اند وعن ابی سعید الخدری انہ لما حضرہ الموت
دعا بثیاب جدد فلبسہا و از ابی سعید خدری آمدہ است کہ ہنگامیکہ حاضر شد اورا موت طلبید جامہای نو را پس پوشید آنہارا ثم قال سمعت رسول اللہ پس گفت شنیدم پیغمبر خدارا
صلی اللہ علیہ وسلم یقول المیت یبعث فی ثیابہ التی یموت فیہا مردہ برانگیختہ میشود در جامہای وی کہ می میرد در وی رواہ ابو داود و ظاہر این حدیث آن است کہ
ابو سعید کہ جامہای نو پوشید بجہت امتثال امر این حدیث پوشید و مراد باین حدیث ظاہر اوست کہ بعث در جامہ میباشد و این مشکل است زیراکہ در حدیث صحیح وارد شدہ است
کہ حشر کردہ میشوند مردم برہنہ تن و برہنہ پا و کلام درین باب بسیار است و جملۂ آن در شرح مذکور است و غایت آنچہ درین مقام توان گفت آنست کہ گفتہ اند کہ مراد بثیاب در
حدیث اعمال است کہ میمیرد میت بران اعمال و عرب کنایت میکنند از اعمال بہ ثیاب از جہت ملابست مرد با اعمال چنانکہ بہ ثیاب در تاویل قول حق سبحانہ وثیابک فطہر گفتہ اند ای اعمالک
فاصلح و ابو سعید رضی اللہ عنہ جامہای نو کہ پوشید برای نظافت و طہارت پوشید و درین میان اگر کمان این حدیث را خطور کرد کہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ بود و تاویل حدیث ہمان است
کہ کردہ اند کہ ثیاب کنایہ از اعمال است نہ آنکہ بجہت اشتہا و لبس ثیاب جدید آوردہ و مقصود ابی سعید ایہام حمل بر ظاہر نیز بتوانند بود بجہت کمال حرص بر امتثال ظواہر اگرچہ حقیقۃ مراد دیگر است
فافہم واللہ اعلم وعن عبادۃ بن الصامت عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر الکفن الحلۃ بہترین کفن حلہ است کہ عبارت از ازار و رداء است از برد یمن و ظاہر
مراد آنست کہ نمی باید بر ثوب واحد اقتصار کرد و دو جامہ بہتر اند و اگر سہ جامہ کنند آن سنت است و مرتبۂ کمال و تمام است وخیر الاضحیۃ الکبش الاقرن و بہترین قربانی
کبش شاخدار کہ آن را قوچ گویند زیراکہ جثۂ وی عظیم میباشد و در اغلب فربہ میباشد و در روایات آمدہ است کہ فدای ولد ابراہیم علیہما السلام آن بود و ظاہر اسوال در مجلس از کفن
و اضحیہ تقریب افتادہ باشد ازین جہت جواب ہر دو گفت و حاجت نیست کہ احداث مناسبتی درین دو فقرہ کنند چنانچہ تکلف کردہ اند واللہ اعلم رواہ ابو داؤد والترمذی
وابن ماجۃ عن ابی امامۃ وعن ابن عباس قال امر رسول اللہ گفت ابن عباس امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بقتلی احد ان ینزع عنہم الحدید
والجلود بکشتگان غزوۂ احد کہ کشیدہ شود از ایشان آہن و پوششہا کہ از جنس پوست باشد وان یدفنوا بدمائہم وثیابہم و امر کرد کہ دفن کردہ شوند بخونہای ایشان
و جامہای ایشان رواہ ابو داؤد وابن ماجۃ الفصل الثالث عن سعد بن ابراہیم عن ابیہ ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما روایت
است از سعد بن ابراہیم از پدرش ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف کہ عبد الرحمن بن عوف آوردہ شد نزد وی طعامی و بود وی روزہ دار فقال پس گفت عبد الرحمن قتل مصعب
ابن عمیر وہو خیر منی کشتہ شد مصعب بن عمیر در غزوۂ احد و حال آنکہ وی بہتر بود از من کفن فی بردۃ تکفین کردہ شد در یک چادری کوتاہی کہ ان غطی راسہ بدت رجلاہ اگر پوشیدہ
میشد سر وی پیدا میشد ہر دو پای وی وان غطی رجلاہ بدا راسہ و اگر پوشیدہ میشد ہر دو پای وی پیدا میشد سر وی وارادہ قال وکان میبرم و رایعنی عبد الرحمن بن عوف را کہ گفت
این را نیز وقتل حمزۃ وہو خیر منی و کشتہ شد حمزۃ بن عبد المطلب و حال آنکہ وی بہتر بود از من و کفن وی نیز باین حالت بود تا آنکہ بستہ شد بر پایہای او کاہ و پوشیدہ شد بدان چنانکہ در فصل
ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثہ بن مضرب گذشت ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط پس فراخ کردہ شد ما را از دنیا آنقدر کہ فراخ کردہ شد چنانکہ از حال عبد الرحمن بن عوف
رضی مشہور است او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفت دادہ شد ما را از دنیا آنچہ دادہ شد شک راوی است در عبارت ولقد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت
لنا و بتحقیق ترسیدیم کہ باشد ثواب نیکیہای ما کہ شتاب دادہ شدہ است درین جہان و دران جہان ما را چیزی نباشد ثم جعل یبکی پس در ایستاد عبد الرحمن بن عوف کہ میگریست حتی
ترک الطعام تا بماند طعام را نخورد با آنکہ روزہ دار بود رواہ البخاری و درین حدیث دلیل است بر آنکہ نزد ضرورت ہرچہ از کفن میسر گردد سنت ہمان است و مصعب ابن عمیر رضی اللہ
عنہ از اجلۂ صحابہ و فضلای ایشان بود و از اہل بدر بود و از شہدای احد است و در جاہلیت انعم ترین مردم بود در طعام و لباس و چون مسلمان شد نہایت زہد ورزید و فقر اختیار کرد و در حدیث آمدہ است
کہ یکباری نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد پوستی گوسفند در کمر بستہ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم با صحابہ نظر کنید باین مرد کہ روشن گردانیدہ است خدای تعالی دل او را بایمان
دیدم او را ملکہ مادر و پدر وی او را خوشترین طعام میخورانیدند و بروی حلہ میدیدم کہ بدویست درہم می ارزید محبت خدا و رسول خدا او را باین حال گردانیدہ و حمزۃ بن عبد المطلب عم رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و رضی اللہ عنہ کہ او را سید الشہداء خوانند نیز از اہل بدر و شہدای احد است رضی اللہ عنہ پس عبد الرحمن بن عوف ہر دو را بہتر از خود خواند و گفت کہ آنہا باین حال از دنیا رفتند و ما
این چنین تنعم میکنیم و این یا ترحم است بر حال ایشان یا حسرت است بر حال خود فافہم و در اینجا بحث میکنند کہ عبد الرحمن بن عوف از عشرۂ مبشرہ است کہ افضل صحابہ اند پس چون مصعب بن عمیر را بہتر

۱۹ مز

خواند و جواب میگویند که این تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت با ایشان یا خیریت عامتر از افضلیت است چنانکه بعض گفته اند و شیخ ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که این
قرار داد که عشرۀ مبشره افضل اند نسبت بکسی باشد که شهید نشده در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم والله اعلم **وعن جابر قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم**
عبد الله بن ابی بعد ما ادخل حفرته روایت است از جابر گفت آمد آن حضرت عبد الله ابن ابی را که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود بعد از آنکه در آورده شد این منافق در گوری که برای
وی کنده بودند عبارت از قبر است و قبر گفت از برای اهانت وی **فامر به** پس امر کرد آن حضرت به برآوردن او از حفره **فاخرج** پس بیرون آورده شد **فوضعه علی رکبتیه**
پس نهاد آن حضرت او را بر دو زانوی خود **فنفث فیه من ریقه** پس دمید آن حضرت در کفن وی و انداخت در وی از آب دهن خود **والبسه قمیصه** و پوشانید او را
پیراهن خود **قال وکان کسا عباسا قمیصا** و بود که عبد الله بن ابی پوشانیده بود عباس را که عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بود پیراهنی را از خود در وقتی که عباس را روز بدر قید
کرده آورده بودند برهنه بود و پیراهن هیچکس بر قد وی راست نمی آمد بجهت طول قامتیکه داشت و عبد الله بن ابی نیز طویل القامه بود پس عباس را پیراهن خود پوشانید پس آن حضرت
پیراهن خود را بوی پوشانید از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده **متفق علیه** و درین حدیث نیز اشکال می آرند که چون آن حضرت بر سر گور آن منافق
آمده و دمید در کفن او و حال آنکه قرآن مجید فرماید **ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره** دعا مکن بر هیچ یکی از ایشان که مرده است و مایست بر قبری جواب
میگویند که شاید که این واقعه پیش از نزول این آیت بوده و بعض میگویند که پیش از اعلام حق تعالی بود بکفر وی و فیه ما فیه و بعض گفته اند که این را از برای تالیف قلب پسر وی و
اکرام وی کرد که از مومنان مخلص بود پس گویا که آنحضرت فرمود که ما کردیم آنچه در وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی است و بعض گفته اند که پسر وی التماس کرد از آن حضرت پس
آن حضرت بالتماس وی بر سر قبر پدر وی آمد پس عمر رضی الله عنه دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نهی کرده است ترا از ان پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساخته اند در آنکه
استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالی ولا تصل علی احد منهم مات ابدا الایة و گویا که عمر فهمیده بود نهی از جای دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب سیر آمده است
که چون آن حضرت این را کرد ایمان آوردند از قوم وی هزار کس والله اعلم

باب المشی بالجنازة والصلوة علیها

بدانکه پیاده رفتن و سواره رفتن همراه جنازه هر دو
جائز است و مشی افضل است و سوار را باید که در پس جنازه رود و پیاده را پیش و پس رفتن هر دو رواست و پس رفتن افضل است و نماز جنازه فرض کفایت است
زیرا که غرض از نماز که ادای حق میت است حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طهارت اوست و نهادن جنازه پیش مصلی پس باین قید جائز نیست
بر غائب و نه بر حاضر محمول بر دابه و نه موضوع بر خلف مصلی و چون دفن کرده شد بی غسل و ممکن نیست بیرون آوردن وی بی قبر کندن ساقط میگردد شرط طهارت و نماز
گزارده شود بر قبر بی غسل و اگر برآوردن بی آن ممکن است برآرند و غسل دهند و نماز کنند و اگر دانسته بی غسل نماز کردند و بی قبر کندن برآورده غسل دادند اعاده کنند نماز را
و نماز بر غائب جائز است نزد شافعی و کلام دران بیاید در نماز گزاردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر نجاشی

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی بر داشتن او بسوی قبر و این مستلزم پویه رفتن نیست و بعضی گفته اند مراد شتابی تجهیز و تکفین است و سیاق
حدیث ناظر در اول است چنانکه فرمود **فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه** پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن و زود بقبر رسانیدن آن را
نیکی است که پیش میفرستید جنازه را بسوی آن نیکی **وان تک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم** و اگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب دفع
شری است که می نهید آن را از گردن خود **متفق علیه** **وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال**
علی اعناقهم و وقتی که نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش پس بر میدارند آن را مردان بر گردنهای خود **فان کانت صالحة قالت قدمونی** پس اگر باشد میت نیکوکار
میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جثه میت است مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در اعمال بجثه میفرستاده باشند
والله اعلم **وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها** و اگر باشد غیر صالحه میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که بر میدارند او را ای وای بر وی کجا
میبرید او را ظاهر آن بود که گوید یا ویل لی کجا میبرید مرا و لیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا که غیر اوست و تواند که این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت
ویل بخود و ویل بمعنی وای و سختی و نام وادی در جهنم آید **یسمع صوتها کل شیء الا الانسان** میشنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بمقتضیه تکلیف بستر
و کتمان آن از وی مطلوب است تا ایمان بغیب باشد و نیز میفرماید که **ولو سمع الانسان لصعق** اگر میشنید آدمی هر آینه هلاک میشد بجهت فضاعت و دهشت **رواه البخاری**
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الجنازة چون ببینید جنازه را که بیرون می آرند ناگزیر بیرون و احتمال دارد که مراد رویت جنازه باشد در وقتیکه
نشسته باشید و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است **فاخم فقوموا** پس بایستید از برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمان وی یا بجهت هول و دهشت
شان وی چنانکه در حدیث آینده مفهوم میگردد **ومن تبعها فلا یقعد حتی توضع** پس کسی که پیروی میکند جنازه را و همراه وی میرود پس باید که ننشیند تا آنکه نهاده شود
جنازه یعنی بر زمین یا در لحد اول اصح و اوفق است با احادیث **متفق علیه** **وعن جابر قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه وسلم وقمنا معه** گفت
جابر بن عبد الله گذشت جنازه پس بایستاد برای او آن حضرت و ایستادیم ما نیز با آن حضرت **فقلنا** پس گفتیم **یا رسول الله انها یهودیة** بدرستیکه این جنازه زن یهودیه است
نه مسلمان که سزاوار تکریم و تعظیم ایمان وی بایستید **فقال ان الموت فزع** بفتح زای پس گفت آن حضرت که مرگ جای ترس و دهشت است **فاذا رأیتم الجنازة فقوموا** پس چون ببینید

شما جنازه را پس بایستید اگرچه جنازهٔ کافر باشد متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال رأینا رسول الله صلی الله علیه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا یعنی فی
الجنازة گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دیدیم ما آن حضرت را که ایستاد یعنی در جنازه پس ایستادیم ما نیز بمتابعت وی و دیدیم ویرا که نشست پس نشستیم ما این را دو معنی است یکی
آنکه ایستاد آن حضرت بدیدن جنازه ما نیز ایستادیم و چون گذشت و دور رفت از نظر نشست ما نیز نشستیم دوم آنکه آن حضرت چند گاه بایستاد و بعد از آن نشست و نهی ایستادن پیدا
ایستادن امری واجب نبود یا واجب بود و معلوم شده است که منسوخ گشت بفعل اخیر رواه مسلم وفی روایة مالک وابی داؤد قام فی الجنازة ثم قعد بعد یعنی ایستاد
آنحضرت بجهت دیدن جنازه بعد از آن نشست این روایت نیز محتمل هر دو معنی است و ظاهر در ثانی است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اتبع بتشدید و در بعض من تبع جنازة مسلم ایمانا واحتسابا کسی که پیروی کند جنازهٔ مسلمانی را بجهت ایمان آوردن بفرمودهٔ شرع و طلب کردن ثواب وکان معه
حتی یصلی علیها و باشد با وی تا آنکه گزارده نماز بروی و بفتح لام یصلی نیز روایت است یعنی تا آنکه گزارده شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر است ویفرغ من دفنها و تا آنکه فارغ
کرده یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع من الاجر بقیراطین پس بدرستیکه وی باز میگردد بدو قیراط از اجر یعنی اجر او مضاعف است و قیراط دوازدهم حصه از دینار
باین حساب نصف دانق باشد که نام ششم حصه از دینار است و بعض بیست و چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد کل قیراط مثل احد هر قیراط آن چنان مانند
کوه احد است این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن ومن صلی علیها ثم رجع قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط و کسی که نماز گزارد و پیشتر برگردد پیش از آنکه دفن
کرده شود پس بدرستیکه وی برمیگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی للناس النجاشی الیوم الذی
مات فیه و هم از ابی هریره است که آن حضرت خبر داد مردم را مرگ نجاشی که پادشاه حبشه بود و بر دین نصاری بود پس ایمان آورده بحضرت و هجرت کردند صحابه نزد وی و خدمتها کرد ایشان را
و نجاشی لقب پادشاه حبشه است و نام این نجاشی اصحمه بود و مشهور در نجاشی فتح نون و تخفیف جیم و تخفیف یا است پس چون در حبشه مرد آن حضرت مردم خبر داد از مردن وی همان روزی که مرد
نجاشی در آن روز وخرج بهم الی المصلی و بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلای عید فصف بهم پس صف بست مردم وکبر اربع تکبیرات و تکبیر آورد چهار تکبیر متفق
علیه و این حدیث متمسک شافعی است در جواز صلوة جنازه بر غایب و ما میگوییم که نجاشی نسبت با آن حضرت صلی الله علیه وسلم غایب نبود بلکه برداشته شد سریر وی و آورده شد
نزد آن حضرت یا کشف کرده شد و برداشته شد پرده از وی و رؤیت امام کافی است و از آن حضرت در غیر نجاشی مثل معاویه مزنی که در مدینه مرد و آن حضرت به تبوک بود و بر زید بن حارثه و
جعفر ابن ابی طالب که در غزوهٔ موته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند و در اسناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
و الآن در حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما متعارف است و بعض حنفیه نیز میکنند وعن عبد الرحمن ابن ابی لیلی از کبار تابعین است صد و بیست از صحابه را دریافته روایت میکند
از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان و غیر ایشان و وی از تابعین کوفه است و بی نظیر وقت بود قال گفت کان زید بن ارقم یکبر علی جنائزنا اربعا و زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه
است تکبیر میگفت بر جنازه های ما چهار تکبیر وانه کبر علی جنازة خمسا و بدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسألناه پس پرسیدیم او را که تو همیشه چهار تکبیر میگفتی امروز چرا
پنج تکبیر گفتی فقال کان رسول الله پس گفت زید ابن ارقم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکبرها میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج هم میگفت و ائمهٔ اربعه اتفاق دارند بر چهار
تکبیر و از حضرت رسول الله صلعم و اصحاب وی زیاده از آن مروی و ماثور است و گفته اند که آنچه ثابت شده است از آن حضرت آخر الامر چهار است و بر همین است قرار و در شرح
زیاده ازین کلام کرده شده است رواه مسلم وعن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة الکتاب روایت است
از طلحه بن عبد الله بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادرزادهٔ عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس خواند ابن عباس فاتحة الکتاب را فقال پس
گفت ابن عباس لتعلموا انها سنة یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه تا بدانید که آن سنت است رواه البخاری بدانکه علمای حنفیه رحمهم الله تعالی گفته اند که در صلوة جنازه قرأت
فاتحه نیست مگر آنکه به نیت ثنا و دعا بخوانند و میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنیفه و مالک و ثوری است و عمل صحابه در آن مختلف
آمده و طحاوی گفته شاید که خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرأت و نزد شافعی بخوانند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود که مراد وی باین
مشروعیت قرأت است نه وجوب آن و کرمانی گفته است که واجب است و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقهٔ مسلوکه در دین است و طیبی نیز همچنین گفته والله اعلم وعن عوف ابن
مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی جنازة گفت عوف بن مالک اشجعی که صحابی است و اول مشاهد وی خیبر است نماز گزارد آن حضرت بر جنازه فحفظت من
دعائه پس یاد گرفتم من چیزی را از دعای آن حضرت وهو یقول و آن حضرت میگفت و میخواند این دعا را اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز مر او را و رحمت کن او را وعافه واعف
عنه و عافیت ده و سلامت بخش او را و عفو کن از وی واکرم نزله و گرامی دار مهمانی او را و نزل بضم نون و سکون زای و بضم زای نیز آمده آنچه پیش مهمان فرود آرند و بنهند از طعام
ووسع مدخله و فراخ گردان جای درآمدن او را که قبر او ست واغسله بالماء والثلج والبرد و بشوی او را باب و برف و ژاله یعنی بانواع مطهرات کنایت است از کمال مغفرت
و تمام آن ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس و پاکیزه گردان او را از گناهان چنانکه پاکیزه گردانیدهٔ جامهٔ سپید را از چرک و ریمناکی وابدله دارا خیرا
من داره و بدل کن او را سرای در آن عالم بهتر از سرای او درین جهان واهلا خیرا من اهله و اهل خانه بهتر از اهل خانهٔ وی فی الصراح اهل کسان و کسان سرای و جای وزوجا خیرا من
زوجه و جفتی بهتر از جفت وی و زوج هر دو مرد و زن هر دو اطلاق کنند وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر و در آر او را در بهشت و پناه ده او را از عذاب قبر او من عذاب النار

ابوالی

او برای شک است یا بمعنی واو وفی روایة وقه فتنة القبر وعذاب النار و به پرهیزان او را از فتنه وابتلای قبر واز عذاب آتش این روایت دلالت دارد بر آنکه کلمهٔ او در روایت سابق بمعنی واو است قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت روای حدیث که عوف بن مالک است میگوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم آن میت که آن حضرت این دعا در حق من می کرد رواه مسلم وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله عنها لما توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد بن ابی وقاص ونزد عائشه رضی الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آرید تا من توانم بر وی نماز گزارد فانکر ذلک علیها پس انکار کرده شد این سخن بر عائشه که گفت نماز جنازه در مسجد میگزارم فقالت پس گفت عائشه در رد انکار ایشان والله لقد صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد بخدا سوگند هر آینه بتحقیق گزارد آنحضرت بر دو پسر زنیکه نامش بیضا است در مسجد سهیل واخیه آن دو پسر کدام اند سهیل و برادر وی که نامش سهل است هر دو صحابی اند مشهور به نسبت مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده است که گفت عائشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آن حضرت را صلعم رواه مسلم بدانکه علما را اختلاف است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه است خواه میت وقوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد وقوم در مسجد با امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشند ومیت وباقی قوم در مسجد یا میت در مسجد وامام وقوم خارج مسجد واین اطلاق در کراهت بنا بر آنست که مسجد مبنی برای ادای فرض وتوابع اوست از نوافل وذکر وتدریس علم وبعض گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد واین بنا بر آن است که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد است واول موافق تر است اطلاق حدیث را باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی واول ظاهر تر است ونزد شافعی جایز است بکراهت ومذهب مالک موافق ما است واز امام احمد نصی نیافتیم وظاهر آنست که با شافعی است ودلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است وتمسک ابی حنیفه ومالک بحدیث ابی هریرة است که هرکه نماز گزارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را وما حدیث عائشه روایت واقعه مخصوص است نه عام وآنچه ثابت میشود بهمین مقدار است که آن حضرت این را یکبار کرد وتواند که از جهت ضرورتی باشد که باعث بران شده باشد ودر بعضے آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم معتکف بود از ینجهت در مسجد گزارد ونیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود ودرین صورت اختلاف است میان حنفیه ونیز گفته اند که مصلای مسجد مکانی متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد بود وآنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازهٔ سعد بن ابی وقاص نزد حجره های ازواج مطهره وایضا مبنی بران است وظاهر میشود که این است مبنای آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معد برای آن جایز است در وی بیکراهت بی انکار صحابه وتابعین با کثرت ایشان دلیل است بران که امر قرار یافته بود بعد از ان بر ترک ونسخ واز ینجا معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم ودر شرح درینجا سخن بسیار است فلینظر ثمه وعن سمرة بن جندب قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها گفت سمرة بن جندب نماز گزاردم پس آن حضرت بر جنازهٔ زنیکه مرد در حالت زچگی فقام وسطها پس ایستاد آن حضرت در وسط آن روایت مشهوره بتحریک سین است وبسکون نیز روایت است ووسط بتحریک بمعنی میانه وبسکون میان چنانکه بعض ظرفا گفته اند که متحرک ساکن است یعنی یکی است که نمی جنبد از جای بجای میرود وساکن متحرک است که می جنبد ومواضع متعدد است واین متمسک شافعی است که میگوید که مستحب است وقوف امام نزد عجزهٔ امرأة ومذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن وشیخ ابن الهمام گفته که این حدیث منافی صدر نیست زیرا که صدر وسط است باعتبار توسط اعضا زیرا که فوق آن دست وسر است وتحت وی بطن ورانها ویحتمل که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه وراوی گمان برد که مقابل عجزه ایستاد از جهت تقارب هر دو ومحل وشمنی گفته که روایت آمده است از ابی حنیفه وابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجزه چنانکه مذهب جماعت است متفق علیه وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن لیلا روایت است از ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبری که دفن کرده شده بود مرده در وی در شب فقال متی دفن هذا پس پرسید وگفت آن حضرت کی دفن کرده شد این مرده قالوا البارحة گفتند دفن کرده شد دیشب قال افلا آذنتمونی گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بردن وی تا نماز میکردم بر جنازهٔ وی قالوا دفناه فی ظلمة اللیل گفتند دفن کردیم او را در تاریکی شب فکرهنا ان نوقظک پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام پس ایستاد آن حضرت فصففنا خلفه پس صف بستیم ما پس آن حضرت فصلی علیه پس نماز بگزارد بر قبر بعد از ان که مردم بر جنازهٔ او گزارده بودند متفق علیه وعن ابی هریرة ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد روایت است از ابی هریره که زنی سیاه بود که جاروب میداد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را تقم بفتح تا وضم قاف وتشدید میم ومقم بکسر میم مکنسه یعنی جاروب وقمامه کناسه یعنی خاک روبه او شاب شک راوی است که زنی بود یا جوانی بود که جاروب میداد ففقدها او ففقده رسول الله پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فسأل عنها او عنه پس پرسید آن حضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد وکجا رفت فقالوا مات پس گفتند مرد وی قال افلا کنتم آذنتمونی گفت آیا پس چرا خبر نکردید مرا قال فکأنهم صغروا امرها او امره این قول راوی از ابی هریره است یعنی گفت ابوهریره که گویا که صحابه خورد ونیز داشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را وحقیر پنداشتند او را وخیال کردند که لایق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ودر حقیقت ملحوظ ومنظور ایشان تعظیم شان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم فقال دلونی علی قبره پس گفت آن حضرت راه نمائید مرا وبرید بر قبر آن میت یا آن شخص فدلوه پس راه نمودند آن حضرت را بر قبر وی فصلی علیها پس نماز گذارد بر قبر وی ثم قال ان هذه القبور مملوءة ظلمة علی اهلها پس گفت آن حضرت که این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اهل خود که مرده ها اند وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم وبدرستیکه حق تعالی روشن میکرداند آن قبرها را

بسبب نماز گزاردن من بر ایشان متفق علیه ولفظه لمسلم بدانکه اختلاف است در نماز گزاردن بر قبر جمهور علما بر آنند که مشروع است خواه گزارده باشند پیش از آن یا نه وابراهیم نخعی
وابو حنیفه ومالک بر آنند که اگر پیش از این نگزارده اند درست است ودر روایتی از احمد نیز همچنین آمده است ودر روایتی از مالک آمده است که آنکس که گزارده است یکبار نگزارد ودو بار که
نگزارده اند اگر بگزارند روا است ونیز امام ابو حنیفه گفته که درست است بر تقدیری که ریزیده نشده است میت در قبر وتقدیر کرده آنرا بعض به سه روز ودر سوال آن حضرت که فرمود دلونی علیها
اشارتی باین معنی می توان یافت وامام ابو حنیفه وابو یوسف میگویند که آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة معنیست بلکه بر وجه دعاء واستغفار است ولهذا ذکر کرده نشده است
در بعض آن روایات تکبیرات وآن روایت که ذکر کرده شده است در آن تکبیرات صحیح نیست وچنانکه روایت کرده شده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر شهدای احد
بعد از هشت سال وآن بطریق تودیع بوده نماز یا آن از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم تا آنکه بعضی از علما بران رفته اند که نماز بر قبر مطلقا از خصائص حضرت نبوت است
صلی الله علیه وسلم چنانکه از حدیث وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم مفهوم میگردد وعن کریب مولی ابن عباس عن عبد الله بن عباس انه مات له ابن بقدید
او بعسفان روایت است از کریب بضم کاف وفتح را وسکون تحتانیه که مولای ابن عباس واز تابعین است از عبد الله بن عباس که مرد پسری مر ابن عباس را بقدید بضم قاف
وفتح دال مهمله وسکون یا نام موضعی است یا در بعسفان بضم عین وسکون سین مهمله وبغا تا نام موضعی است قریب تر از مکه نسبت بقدید فقال یا کریب انظر ما اجتمع له من
الناس پس گفت ابن عباس ای کریب نگاه کن آنچه فراهم آمده اند مردم برای نماز وی قال فخرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له گفت کریب پس بیرون آمدم من پس ناگاه مردمان
بتحقیق جمع شده اند از جهت پسر ابن عباس که مرده بود فاخبرته پس خبر دادم من ابن عباس را که مردم جمع آمده اند فقال تقول هم اربعون پس گفت ابن عباس میگوئی
تو که ایشان چهل اند قال گفت کریب وظاهر آن بود که گوید فقلت نعم آری چهل کس باشند قال اخرجوه گفت ابن عباس بیرون آرید جنازهٔ آن پسر را قال فانی سمعت رسول
الله گفت ابن عباس بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی
مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازهٔ وی چهل مرد ودرین اشارتست که مجرد ایستادن مسلمانان بر جنازه ودعای ایشان موثر است واگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید
نیست که فرمود لا یشرکون بالله شیئا که شریک نمیگردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را الا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی رواه مسلم
وعن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من میت تصلی علیه امة من المسلمین یبلغون مائة نیست هیچ میتی که نماز بگزارند بر وی گروهی از مسلمانان که
برسند عدد صد را ودر حدیث سابق اربعون فرمود که یا چهل اقل عددی است که امید شفاعت شان توان داشت وصد اکثر وتورپشتی گفته ظاهر آنست که عدد اقل متاخر باشد در
ورود از جهت فضل وکرامت حق بر بندگان خود کلهم یشفعون له همه ایشان شفاعت کنند ودعا کنند مر او را بمغفرت الا شفعوا فیه مگر آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در
حق وی رواه مسلم وعن انس قال مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنازهٔ پس ثنا کردند بر وی بنیکی را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم وجبت واجب شد ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا پس گذشتند بجنازهٔ دیگر پس ذکر کردند بر وی بدی را فقال وجبت پس گفت آن حضرت
واجب شد فقال عمر پس گفت عمر ما وجبت چه چیز واجب شد فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة پس گفت آن حضرت این میت که یاد کردید او را
بنیکی پس واجب شد برای وی بهشت وهذا اثنیتم علیه شرا واین میت دیگر که یاد کردید او را ببدی فوجبت له النار پس واجب شد مر او را آتش انتم شهداء الله فی
الارض شما گواهان خدائید در زمین برای هر که گواهی دهید به بهشت بهشتی است وبرای هر که گواهی دهید بدوزخ دوزخی است متفق علیه وفی روایة المؤمنون شهداء
الله فی الارض مسلمانان گواه خدااند در زمین وباید دانست که مراد ثنای اهل خیر وصلاح وصدق وتقوی بی مدخلیت غرض نفسانی است که آن علامت بودن مرد است از اهل
جنت والا اگر بعضی از فساق وفجار بغرضی از اغراض یکی از اهل فسق را بستایند یا یکی صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد وآن حضرت صلی الله علیه وسلم که حکم بوجوب جنت
ونار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم وعن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله
الجنة هر مسلمانی که گواهی دهند مر او را چهار مرد به نیکی ومسلمانی میدر آرد او را خدای تعالی بهشت را قلنا وثلثة گفتیم ما واگر سه کس هم گواهی دهند قال وثلثة گفت آن
حضرت واگر سه کس هم گواهی دهند بخیر می در آرد او را خدای تعالی در بهشت قلنا واثنان گفتیم ما واگر دو کس هم گواهی دهند قال واثنان فرمود واگر دو کس هم گواهی دهند ثم
لم نسأله عن الواحد پس تر نپرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس وشاید که مگر از یک کس هم می پرسیدند میفرمود واگر یک کس هم گواهی دهد واین خبر وبشارتست از آن
حضرت بکمال سعت رحمت حق ورجاء وفضل وکرامت وی تعالی به بندگان وتوقع بندگان از درگاه رحمت وما نا که در وقتی که ایشان التماس سه ودو کردند آن حضرت توجه
التماس بجناب حق کرده ووحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی ای حبیب من وآن حضرت صلی الله علیه وسلم راضی ومرضی جناب عزت ومحب ومحبوب آن درگاه است فکرمه ولسوف
یعطیک ربک فترضی طغرای این نشان است رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات
دشنام مکنید وبدمگوئید مردها را فانهم قد افضوا الی ما قدموا زیرا که ایشان بتحقیق رسیدند بسوی چیزی که پیش فرستاده اند یعنی یافتند جزای عملی که کرده اند اگر
خیر است یا بدی یاد کردن نشاید واگر شر است شاید که بخشند واگر نه بخشند ذکر کردن شما آنرا وتورع در مالایعنی است رواه البخاری وعن جابر ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد روایت است از جابر رضی الله عنه که آن حضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد

از کشتگان غزوهٔ احد در یک جامه و بعض گفته اند که مراد ثوب واحد قبر واحد است زیرا که جائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه ملاقی گردد بشرهٔ هر دو وخطابی گفته جائز است بحکم
ضرورت جمع کردن در یک جامه چنانکه در یک قبر ثم یقول بعد ازان میگفت و میپرسید آن حضرت ایهما اکثر اخذا للقرآن کدام یکی ازین دو بیشتر است از روی گرفتن مر
قرآن را و یاد داشتن مر آنرا فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد پس چون اشارت کرده میشود مر آن حضرت را بسوی یکی ازان دو که بیشتر است اخذ وی مر قرآن را
پیش میکرد او را در لحد یعنی در جانب قبله گویا وی امام است از جهت بودن او اقرأ وقال انا شهید علی هؤلاء یوم القیمة و فرمود من گواهم بر اینها روز قیامت که در راه
خدا کشته شده اند و امر بدفنهم بدمائهم و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونهای ایشان ولم یصل علیهم و نماز نگزارد بر ایشان ولم یغسلوا و غسل داده
نشدند رواه البخاری و ازین حدیث معلوم میشود که شهید را غسل نیست و بر وی نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترک صلوة اختلاف است پس نزد ما بر شهید
نماز میگزارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول است و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة است و بقولی مخیر است در گزاردن و ناگزاردن از جهت تعارض
ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت است یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه
واجب و متمسک آن ائمه درین باب باین حدیث است که در کتاب مذکور است و دلیل امام ابوحنیفه احادیث کثیره است که در باب صلوة بر شهید آمده است خصوصا در قصهٔ احد
و میگویند که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم است بر نافی و گویند که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وی کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا
تدبیری کند و ایشانرا بمدینه بر دارد و آنها که در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و فعل آن حضرت را مشاهده کرده اند اثبات آوردند و شمنی گوید که حاکم از جابر آورده
و حکم بصحت کرده که چون آن حضرت بر سر حمزه آمد و حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند دید فریاد زد و بگریست و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز گزارد
و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پستر نماز گزارد بر شهدا و نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گزارده میشد بر ایشان پستر برداشته میشدند و بجای خود گذاشته شد حمزه تا نگزارد نماز بر همه شهیدان و
گفت که حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و وی صحیح الاسناد است و بالجمله روایات در جانب صلوة بر شهید راجح تر و غالب تر است والله اعلم وعن جابر بن سمرة قال اتی النبی
صلی الله علیه وسلم بفرس معرور وگفت جابر بن سمره که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آن حضرت اسپ بی زین فرکبه حین انصرف من جنازة ابن الدحداح
پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را هنگام برگشتن از جنازهٔ ثابت بن الدحداح که از صحابه است و اما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشد و فرمود ملائکه پیاده میروند سوار شدن
مناسب نیست و جابر بن سمره روایت میکند که وقت برگشتن سوار شد ونحن نمشی حوله و حال آنکه ما پیاده میرفتیم گرد آن حضرت رواه مسلم **الفصل الثانی** عن المغیرة
بن شعبة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازة والماشی یمشی خلفها وامامها وعن یمینها وعن یسارها قریبا منها کسی که سوار
است میرود پس جنازه و آنکه پیاده است میرود پس جنازه و پیش جنازه و میرود جانب راست وی و جانب چپ وی نزدیک از وی والسقط یصلی علیه و بچهٔ ناتمام که از
شکم افتاده باشد نماز گزارده میشود بر وی سقوط افتادن و افتادن بچه ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمده ویدعی لوالدیه بالمغفرة والرحمة و دعا کرده میشود
در نماز برای مادر و پدر وی بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بر تقدیر یست که آواز کند و ظاهر گردد از وی چیزی که دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچه
در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بی استهلال و ظهور علامت حیات نیز گزارده شود از جهت این حدیث که مطلق است از قید حیات و از جهت حدیث ابن عمر که در
معنی آمده است و گفته است که چون چهار ماه بگذرد در شکم اگر چه در وقت خروج زنده نبرآید نماز کرده شود بر وی زیرا که درین مدت روح در وی دمیده میشود غایت آنکه وی مرده
برآمده و نماز خوانده میشود بر مرده می باشد و ائمه دیگر میگویند که در عرف مرده آنرا می گویند که زنده از شکم برآید بعد ازان بمیرد رواه ابو داؤد وفی روایة احمد والترمذی والنسائی وابن
ماجة لفظ حدیث این چنین واقع شده قال الراکب خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والطفل یصلی علیه سوار میرود پس جنازه و پیاده هر سو که خواهد پس یا پیش چپ
یا راست و طفل نماز گزارده شود بر وی و درین روایت بجای سقط طفل واقع شده و ظاهر مراد همان سقط است والا در نماز گزاردن بر طفل چه سخن است و تواند که طفل محمول بر حقیقت باشد
و ذکر او برای آن باشد که کسی توهم نکند که چون وی مرحوم و مغفور است نماز گزاردن بر وی حاجت نباشد والله اعلم وفی المصابیح عن المغیرة بن زیاد و در مصابیح روایت
کرده این حدیث را از مغیره بن زیاد و گفته اند که این تحریف است و دریافته نمیشود که از کجا واقع شده زیرا که شناخته نمیشود مغیره بن زیاد اصلا نه در صحابه و نه در تابعین و این حدیث
مرویست از مغیره بن شعبه و در سنن ابی داؤد از زیاد بن جبیر عن ابیه عن المغیرة ابن شعبة واقع شده و گویا بعض نساخ دران خبط کرده و بعد ازان اقتدا کرده بوی کسی که اعتنا نیست مر
او را بعلم حدیث کذا قال التوربشتی والله اعلم وعن الزهری عن سالم عن ابیه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر یمشون امام الجنازة
روایت است از زهری از سالم که پسر ابن عمر است گفت دیدم آن حضرت را و ابوبکر و عمر را که پیاده میرفتند پیش جنازه رواه احمد وابو داؤد والترمذی والنسائی و
ابن ماجة قال الترمذی واهل الحدیث کانهم یرونه مرسلا گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زهری است
یا سالم که از تابعین اند اما در واقع این حدیث مرفوع است که از ابن عمر است که صحابی است وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنازة
متبوعة جنازه پس رو کرده شده است که مردم در پس وی روند ولا تتبع و جنازه پس رو نمیکند این تاکید است مر رفتن پس جنازه را تاکید دیگر میکند و میفرماید لیس معها من
تقدمها نیست همراه جنازه و نمی یابد ثواب همراهی آن کسی که پیش رود جنازه رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة قال الترمذی وابو ماجد الراوی رجل مجهول

این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو ماجد که راوی او ست مردی مجهول است که کسی او را نمی شناسد و مجهول دو قسم است مجهول العین و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن
معلوم شده است و نسائی گفته است که وی منکر الحدیث است و بخاری گفته که وی ضعیف است و حدیث وی در مشی مع الجنازه است بدانکه علما اختلاف کرده اند در مشی
مع الجنازه امام ابو حنیفه و اوزاعی بر آنند که مشی پس جنازه احب است و ثوری و طائفهٔ دیگر میگویند که پس و پیش هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که
پیش رفتن افضل است کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیثی است که درین باب متعدد وارد شده و نیز پس رفتن اظهر و ادخل است در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب است به
معاونت و احتیاج بدان و روایت کرده است ابن ابی شیبه از عبد الرحمن ابن ابزی گفت بوده در جنازه و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی رضی پس جنازه
میرفت پس گفتم من بعلی تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام وی همچو فضل صلوة جماعت است بر صلوة منفرد
ولیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راه بر مردم انتهی و دلیل ائمهٔ ثلثه حدیث زهری از سالم است که مذکور شده و بعضی میگویند که قوم شفعا اند و شفیع
در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته میبرد و آنهاکه پس و پیش برد و برابر میدارند میگویند که دلائل متعارض اند پس هر دو جائز باشد و حدیث مغیرة بن شعبه نیز حکم
بتسویه میکند در حق ماشی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین است و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور است که گفت باک نیست برفتن پیش از جنازه و چپ
و راست وی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار کسیکه پس روی کند جنازه را و بردارد او را سه
بار فقد قضی ما علیه من حقها پس بتحقیق بر داخت چیزی را که بر او است از حق جنازه رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وقد روی فی
شرح السنة ان النبی وتحقیق روایت کرده شده است در شرح السنة که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حمل جنازة سعد بن معاذ بین العمودین برداشت
جنازهٔ سعد بن معاذ را در میان دو عمود که عبارت است از دو چوب پیش و سنت در حمل جنازه نزد شافعی این است که بردارد این دو چوب را بر دو دوش خود و چوب را
که عریض است ببر کردن و بردارند مؤخر نعش را دو کس یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و درین جانب تو سط شخصین ممکن نیست که موضع قدمین مرئی نمیکرد
و نظر بر راه نمی افتد پس سه کس حامل جنازه میشوند و گفته اند که اگر مستقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته است در حاوی شرح
وی که در مذهب شافعی است و در هدایه گفته است که قول شافعی آن است که بر میدارند جنازه را دو کس می نهند آنرا سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعلای سینه زیراکه جنازه سعد بن معاذ
همچنین برداشته شد این کمر قول دیگر است از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد بر داشتن جنازه است از زمین بعد از آن باکی نیست اگر معاونت کند هر که خواهد و سنت
نزد ما آنست که بر دارند آن را چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابی
حنیفه بسند وی تا ابن مسعود و همچنین روایت کرده است ابو داؤد طیالسی و ابن ابی شیبه و عبد الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از
صحابه و حدیثی مرفوع که تضعیف کرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعهٔ صحیحه و گفته که آن آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از جهت سنت باشد
و احتمال دارد که از جهت عارضی باشد که تقاضا کرده در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم وعن ثوبان قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه
وسلم فی جنازة روایت است از ثوبان که مولای آن حضرت بود و در سفر و حضر در خدمت میبود گفت بیرون آمدیم ما با آن حضرت بجهت متابعت جنازه فرأی ناسا
رکبانا پس دید آن حضرت بعض مردم را سوار فقال الا تستحیون ان ملائکة الله علی اقدامهم پس گفت آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایهای خود میروند
وانتم علی ظهور الدواب و شما بر پشتهای چارپایها میروید و در حواشی نوشته اند که سواران را نزدیک بجنازه و پیش آن نرود یعنی اگر سواران دور تر از جنازه روند باکی
نیست و در روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز است بی کراهت رواه الترمذی وابن ماجة وروی ابو داؤد نحوه
قال الترمذی وقد روی عن ثوبان موقوفا گفته است ترمذی و بتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم مرفوع نشده ولیکن در معنی مرفوع است چه بر رفتن ملائکه پیاده ناشنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد وعن ابن عباس ان النبی روایت است از ابن عباس
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرأ علی الجنازة بفاتحة الکتاب ظاهر آنست که مراد قرأت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و
احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است والله اعلم رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة و ترمذی
گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و آنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قرأت فاتحه سنت است
و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء چون نماز گزارید بر میت
پس خالص کنید برای وی دعا را و اخلاص بی آمیغ کردن دعا بی ریا و سمعه آوردن طاعت خدا را رواه ابو داؤد وابن ماجة وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
صلی علی الجنازة قال و هم از ابی هریره است گفت بود آن حضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا
وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان خدا و ندا کسیکه زنده داری ما را از ما پس زنده دار او را بر اسلام و کسیکه بمیرانی او را پس بمیران
او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرده و در ممات ایمان زیراکه اسلام نام اعمال ظاهره است و آن در حالت حیات است و در حالت موت جز تصدیق قلبی همراه میت نیست اللهم لا تحرمنا اجره خداوندا

محروم مگردان ما را اجر او یعنی اجر یکه بمصیبت وی بما رسیده و تحرمنا بفتح تا و ضم آن هر دو روایت است حرم و احرام نومید کردن از چیزی ولا تفتنا بعده و در فتنه میندازما را پس از وی
رواه احمد وابو داؤد والترمذی وابن ماجة ورواه النسائی عن ابی ابراهیم الاشهلی عن ابیه ابو ابراهیم اشهلی انصاریست مسلم در کتاب کنی ذکر کرده و ترمذی
گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراهیم پس نشناخت او را و ابو حاتم گفت او و پدر وی هر دو مجهول اند وانتهت روایته عند قوله وتمام شده است روایت نسائی نزد قول او و قال
واللهم من احییته منا الی آخره و در روایت وی نیست وفی روایة ابی داؤد فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام یعنی به حیات ایمان ذکر کرده و در ممات اسلام یعنی عکس آنچه پیشتر بود
ذکر کرده و وجه مناسبت در آنجا معلوم شد و چون اسلام و ایمان در حقیقت و مآل یکی است هر دو درست است وفی آخره و در آخر حدیث ابی داود ولا تضلنا بعده و گمراه مکن
ما را بعد وی وعن واثلة بکسر ثلثه بن الاسقع بفتح همزه و سکون سین مهمله و فتح قاف قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رجل من المسلمین گفت
نماز گزارد ما را آن حضرت بر مردی از مسلمانان فسمعته یقول پس شنیدم من آن حضرت را که میگفت اللهم ان فلان بن فلان خدایا فلان بن فلان نام او را و نام پدر
او را گرفت فی ذمتک در عهد و امان و زنهار تست وحبل جوارک و در عهد همسایگی تست حبل در اصل بمعنی رسن و مراد این جا عهد و پیوند است فقه من فتنة القبر پس نگاه دار او را
از ابتلای گور وعذاب النار و از عذاب آتش دوزخ وانت اهل الوفاء والحق و تو خداوند وفائی که هر عهد و وعده که به بندگان خود کرده وفا میکنی بآن و وفا ستوده و درستی
و عهد و سخن و تو خداوند حقی که هر چه میگوئی و میکنی حق است اللهم اغفر له وارحمه خداوندا بیامرز مر او را و مهربانی کن او را و ببخشای بر وی انک انت الغفور الرحیم بدرستیکه
تو بسیار آمرزنده و بسیار مهربانی رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذکروا محاسن موتاکم یاد کنید و بگوئید
نیکیهای مردهای خود را وکفوا عن مساویهم و باز ایستید از ذکر کردن بدیهای ایشان و این مخصوص است بمسلمانان و صالحان و آنکه آشکارا فسق نکند و ظلم نکند رواه
ابو داؤد والترمذی وعن نافع ابی غالب روایت است از نافع که او را ابو غالب گویند و از تابعین است نه نافع که مولای ابن عمر است قال صلیت مع انس بن مالک
علی جنازة رجل فقام حیال رأسه گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازه مردی پس بایستاد انس مقابل سر آن مرد ثم جاؤا بجنازة امرأة من قریش
پس آوردند جنازه زنی را از قریش فقالوا پس گفتند یا ابا حمزة کنیت انس است صل علیها نماز بگزار بر جنازه این زن فقام حیال وسط السریر پس ایستاد انس مقابل
میانه سریر فقال له العلاء بن زیاد پس گفت مر انس را علاء بن زیاد که از تابعین است هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم قام علی الجنازة آیا همچنین
دیده تو آن حضرت را که ایستاد بر جنازه مقامک منها در جای ایستادن تو از آن زن ومن الرجل مقامک منه و ایستاد از مرد جای ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم هم دیدی که بایستاد بر جنازه مقابل سر مرد و مقابل وسط سریر زن قال نعم گفت انس آری همچنین ایستاد آن حضرت هم رواه الترمذی وابن ماجة
وفی روایة ابی داؤد نحوه مع زیادة و در روایت ابی داؤد مانند این است با زیادت وفیه و در حدیث ابی داؤد زیادت کرده شده است بعد از قول وی فقام حیال وسط السریر
این قول را که فقام عند عجیزة المرأة پس ایستاد انس نزد سرین زن و عجیزه مخصوص بزن است و عجز بفتح عین و ضم جیم آخر چیزی و سخن درین در فصل اول در حدیث سمرة بن جندب نیز
گذشت الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کبار تابعین است و از طبقه اولی از تابعین کوفی است و معظم و مبجل است نزد ایشان روایت میکند از پدر خود
و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری و غیر ایشان گفت صد و بیست از صحابه را دریافتم که همه از انصار بوده اند عبد الله بن حارث گفت که ندارم که زنان مثل وی زائیده باشند
ولادت وی در زمان عمر است که شش سال از خلافت او مانده بود و در سماع او از عمر خلاف است و صحیح عدم سماع است قال کان سهل بن حنیف بضم حای مهمله وقیس بن
سعد قاعدین بالقادسیة بودند این دو صحابی نشسته بقادسیه بقاف و تشدید یا که نام موضعی است بر پانزده میل از کوفه فمروا علیهما بجنازة پس گذشته شد بر ایشان بجنازه
فقاما پس بایستادند بدین جنازه فقیل لهما انها من اهل الارض پس گفته شد مر ایشان را که این جنازه از زمین داران است ای من اهل الذمة یعنی مراد از اهل ارض
اهل ذمه اند نامیدند ایشان را اهل ارض بجهت سفالت و رذالت ایشان گفتند که مائل و راغب بزمین گشتند یا از جهت آنکه مسلمانان مقرر داشتند ایشان را بر زمین و خراج فقالا ان رسول
الله پس گفتند آن دو صحابی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرت به جنازة فقام گذشت بوی جنازه پس بایستاد فقیل له انها جنازة یهودی پس گفته
شد مر آن حضرت را که این جنازه یهودیست فقال پس گفت آن حضرت الیست نفسا آیا نیست جان دار که بموت وی میتوان ترسید و عبرت گرفت متفق علیه و
عن عبادة بن الصامت قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتبع جنازة لم یقعد حتی توضع فی اللحد که چون میرفت در پی جنازه
نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد فعرض له حبر من الیهود پس پیش آمد مر آن حضرت را دانشمندی از یهود فقال له پس گفت آن حبر مر آن حضرت را انا هکذا
نصنع بدرستیکه ما همچنین میکنیم یا محمد یعنی ایستاده میباشیم و نمی نشینیم تا نهادن میت در لحد قال گفت راوی فجلس رسول الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم یعنی بعد از این و نایستاد تا لحد کردن وقال خالفوهم و گفت مخالفت کنید یهود را ظاهرا وحی آمد که بنشیند و الا آن حضرت دوست میداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه وحی
کرده نشده است بسوی وی فافهم پس این ناسخ گشت حکم سابق را رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وبشر
بکسر با بن رافع الراوی لیس بالقوی و گفت ترمذی این حدیث غریب است و بشر بن رافع که راوی این حدیث است نیست قوی وعن علی رضی الله عنه قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة بود آن حضرت که امر میکرد ما را بایستادن در وقت دیدن جنازه ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس

پستر نشست بعد ازان وامر کرد مارا بنشستن رواه احمد وعن محمد بن سیرین قال ان جنازة مرت بالحسن بن علي وابن عباس روایت است از محمد بن سیرین کہ از
مشاہیر تابعین است گفت جنازہ گذشت با مام حسن بن علی وابن عباس رضی اللہ عنہم فقام الحسن ولم یقم ابن عباس پس ایستاد امام حسن و نایستاد ابن عباس فقال الحسن الیس
قد قام رسول الله پس گفت حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست کہ بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لجنازة یهودي مر جنازہ را با وجود آنکہ جنازہ
یہودی بود قال نعم ثم جلس گفت ابن عباس آری می ایستاد و پستر نشست یعنی نخست آنچنان بود کہ آن حضرت بدیدن جنازہ بر میخاست بعد ازان نشستہ می ماند و برنمی خاست
پس حکم سابق منسوخ شد واین نسخ در جنازۂ یہود باشد یا مطلق واللہ اعلم وظاہر ثانی است رواه النسائي وعن جعفر بن محمد عن ابيه روایت است از امام جعفر
صادق از پدرش امام محمد باقر ان الحسن بن علي كان جالسا فمر عليه بجنازة کہ امام حسن بن علی بود نشستہ پس گذشتہ شد بروی بجنازہ فقام الناس حتى جاوزت
الجنازة پس ایستادند مردم تا آنکہ گذشت جنازہ از پیش ایشان فقال الحسن انما مر بجنازة يهودي پس گفت امام حسن گذشتہ نشد مگر بجنازۂ یہودی یعنی پس برنخیزید وكان
رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم على طريقها جالسا بر راہ جنازہ نشستہ وكره ان تعلوا رأسه جنازة يهودي فقام و ناخوش داشت کہ بلند
شود سر مبارک آن حضرت را جنازۂ یہودی پس ایستاد آن حضرت یعنی آن حضرت کہ بدیدن جنازۂ یہودی بایستاد بجہت آن بود کہ نخواست کہ سر شریف او با جنازۂ یہودی
بلند کرده واین بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازہ ونسخ حکم بقیام با ذکر توجیہ برای قیام کہ از آن حضرت صادر شد واین حدیث منقطع است زیرا کہ امام محمد در نیافتہ است
امام حسن را رضی اللہ عنہم اجمعین رواه النسائي وعن ابي موسى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مرت بك جنازة يهودي او نصراني
او مسلم گفت آن حضرت چون بگذرد بتو جنازہ ہر کہ باشد یہودی یا نصرانی یا مسلمان و در بعض مرت بکم چون بگذرد بشما واین انسب است بقول وی فقوموا لها پس بایستید
برای آن جنازہ فلستم لها تقومون پس نیستید شما کہ می ایستید بحقیقت برای جنازہ انما تقومون لمن معها من الملائكة می ایستید شما مگر برای کسانیکہ ہمراہ جنازہ اند از فرشتگان یا فرشتگان
رحمت اگر جنازہ مسلمان است یا فرشتگان عذاب اگر جنازہ کافر است پس اسباب قیام مختلف آمد گاہی بجہت فزع و عبرت بجنازہ بر خاست
و گاہی بجہت کرامت ملائکہ کہ با وی باشند و گاہی بسبب کراہت ارتفاع جنازہ بر سر مبارک وی صلی اللہ علیہ وسلم و گاہی اعتبار نکرد و ہیچ یکی را بجہت اختلاف مقامات و حالات و آنکہ
ثابت کرد کہ آخر امر عدم قیام بود ہر چہ سابق بود منسوخ باشد واللہ اعلم رواه احمد وعن مالك ابن هبيرة بضم ہا و فتح با و سکون یا صحابی است و امیر معاویہ بود بر
لشکرہای وی و در زمان مروان از عالم رفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول میگفت ما من مسلم يموت فيصلي عليه ثلثة
صفوف من المسلمين نیست ہیچ مسلمانی کہ بمیرد پس نماز بگزارد بروی سہ صف از مسلمانان الا اوجب مگر آنکہ واجب کرداند یعنی خدای تعالی باین فعل برای وی بہشت و مغفرت را
فكان مالك اذا استقل اهل الجنازة پس بود مالک بن ہبیرہ وقتی کہ کم میدید اہل جنازہ را یعنی مردم را کہ حاضر آمدہ بودند جزأهم ثلثة صفوف بخش میکرد و قسمت میکرد ایشان را
و میساخت سہ صف لهذا الحديث از برای عمل کردن باین حدیث رواه ابو داود وفي رواية الترمذي قال گفت راوی كان مالك ابن هبيرة اذا صلى على جنازة
فتقال الناس عليها بود مالک ابن ہبیرہ چون میگزارد نماز بر جنازہ پس کم می پنداشت مردم را بر جنازہ جزأهم ثلثة اجزاء میساخت مردم را سہ پارہ یعنی سہ صف ثم قال پستر
میگفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من صلى عليه ثلثة صفوف اوجب کسیکہ نماز گزارد بروی سہ صف واجب میکرد اند بہشت را
و روى ابن ماجة نحوه وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في الصلوة على الجنازة روایت میکند ابو ہریرہ از آنحضرت در گزاردن نماز آن حضرت بجنازہ کہ میخواند این دعا
اللهم انت ربها خداوندا توئی پروردگار او وانت خلقتها و تو پیدا کردی او را وانت هديتها الى الاسلام و تو راہ نمودی او را بدین اسلام وانت قبضت روحها و تو قبض
کردی روح او را و قبض در اصل گرفتن بپنجہ وانت اعلم بسرها وعلانيتها و تو داناتری بہ نہان وی و آشکار وی جئنا شفعاء فاغفرله آمدہ ایم ما خواہش کنان برای آمرزیدن گناہ
وی پس بیامرز مر او را رواه ابو داود وعن سعيد بن المسيب قال صليت وراء ابي هريرة على صبي لم يعمل خطيئته قط گفت نماز گزاردم در پس ابی ہریرہ بر
کودکی کہ نکردہ بود گناہی را ہرگز چون صبی بود و غیر مکلف فسمعته يقول پس شنیدم ابو ہریرہ را کہ میگفت در دعا اللهم اعذه من عذاب القبر خداوندا پناہ دہ مر او را از عذاب
گور از ظاہر این حدیث معلوم میکردد کہ کودکان را در گور سوالی است و عذابی و علما را اختلاف است در سوال صبیان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعدۂ شرع است و توجیہات این در باب الایمان بالقدر
گذشت فتذكر رواه مالك وعن البخاري تعليقا و روایت است از بخاری بطریق تعلیق کہ در ترجمہ بابی گفتہ است قال يقرأ الحسن على الطفل فاتحة الكتاب میخواند حسن بصری بر طفل
در نماز جنازہ سورۂ فاتحہ را ويقول و میگفت اللهم اجعله لنا خداوندا بگردان او را برای ما سلفا وفرطا وذخرا واجرا سلفا بتحریک آنکہ پیش گذشتہ در موت و فرطا بتحریک آنکہ پیش رود تا اسباب
آخرت بدلو و رسن و پاک کردن چاہ و جز آن راست کند و ذخر بضم ذال و سکون خای معجمتین مالی کہ ذخیرہ کنند و نگاہ دارند تا وقت حاجت بکار آید واجر مزد وعن جابر ان النبي صلى الله عليه
وسلم قال الطفل لا يصلى عليه طفل یعنی سقط نماز جنازہ گزاردہ نشود بروی ولا يرث و وارث نشود از غیر ولا يورث و وارث گردانیدہ نشود دیگری از وی حتى يستهل تا آنکہ
آواز کند وقت ولادت یعنی تا ظاہر نشود از وی نشان زندگی چنانکہ گذشت رواه الترمذي وابن ماجة الا انه لم يذكر ولا يورث لیکن ترمذی ذکر کردہ است لفظ ولا یورث را وعن ابن
مسعود الانصاري صحابی مشہور است و بعض او را از اہل بدر شمردہ اند و تحقیق آن است کہ نسبت او بہ بدر بجہت سکونت وست در آنجا نہ بجہت حضور غزوۂ آن واللہ اعلم قال نهى رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان يقوم الامام فوق شيئ والناس خلفه يعني اسفل منه نہی کرد آن حضرت از آنکہ بایستد امام یعنی تنہا بالای چیزی و بایستند مردم پس او یعنی پایان تر از وی این حکم دیدہ نماز

خصوصیت بنماز جنازه ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما حمل بروی کرده درین باب آورده اند گویا که ورود حدیث در وی بود شاید که مردم را عادت بران بود که در نماز جنازه
این چنین میکردند پس نهی کرده شد ازان والله اعلم رواه الدارقطني في المجتبى في كتاب الجنائز باب دفن الميت دفن بمعنی ستر است غالب آمده در ستر میت درین
و قبر بمعنی دفن است غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره موضع قبور مفتوح الميم و مثلث الباء و بکسر میم یا فتح با نیز آمده و نخست کسیکه دفن کرده شد درین
هابیل است از جهت بودن وی اول کسیکه مرد و قبر دو نوع است بلحد و بشق و هر دو مشروع است ولیکن لحد افضل است و ارفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید

الفصل الاول عن عامر بن سعد بن ابي وقاص ان اباه قال في المرض الذي هلك فيه روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است
که پدر وی سعد ابن ابی وقاص است گفت در بیماری که مرد دران بیماری الحدوا لي لحدا بسازید برای دفن من لحد ساختنی و لحد بفتح لام و ضم نیز داده میشود و سکون حا در لغت
بمعنی میل و در شرع شکافی که کنده میشود در قبر در جانب قبله والحدوا بکسر همزه و فتح حا و فتح همزه و کسر حا هر دو روایت است وانصبوا علي اللبن نصبا و ایستاده کنید بر من
خشتهای خام ایستاده کردنی كما صنع برسول الله چنانچه ساخته شد و کرده شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحد وی لبنه بر وزن
کلمه و لبن بکسرتین نیز آمده رواه مسلم وعن ابن عباس قال جعل في قبر رسول الله گردانیده شد و نهاده شد در قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قطيفة حمراء
قطیفه سرخ و قطیفه کسای که او را ریشه و پرز باشد و آنرا خمیله نیز گویند و مخمل هم بدین معنی است و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند که شقران بضم شین و سکون قاف که مولای
آنحضرت بود بی امر صحابه و رضای ایشان آنرا انداخت تا کسی بعد آنحضرت نپوشد و علما جامه در ته مرده انداختن را مکروه میدارند زیرا که تضییع و اسراف است و بعض میگویند که
آن از خواص نبوت است زیرا که وی صلی الله علیه وسلم زنده است در قبر والله اعلم وعن سفيان التمار بفتح فوقانيه و تشدید میم از کبار علما است که زمان صحابه را دریافته اما روایت
از ایشان ندارد انه رأى قبر النبي روایت میکند که وی دید قبر پیغمبر را صلى الله عليه وسلم مسنما مسنم بشکل کوهان شتر رواه البخاري و در مصنف ابن ابی شیبه می آرد
که گفت سفیان تمار در آمدم در خانه که در وی قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی الله عنهما و دیدم قبور ایشان را مسنم و سنت در قبر تسنیم است و اخبار و آثار صحیحه در وی
آمده و افضل آن است که بلندی قبر بمقدار شبری بود و گفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار است و در قبر همین قدر که از زمین پیدا بود کافی است
و درین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بر بالای آن مسنم صغیر میسازند از جهت رعایت سنت و نزد شافعی مسطح ساخته میشود قبر و در حاوی که در مذهب ایشان است گفته که تسطیح اولی است
از تسنیم و در شرح وی گفته زیرا که آنحضرت مسطح گردانید قبر پسر خود را که ابراهیم است و از قاسم بن محمد آمده که وی آن قبور متبرکه را مسطح دیده و شیخ ابن الهمام از جماعه از تابعین و صحابه
آورده که مسنم اند و هو الصحيح والله اعلم وعن ابي الهياج بفتح ها و تشدید یاء تحتانیه و در آخر جیم الاسدي از قبیله بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث است قال قال لي علي گفت
مرا امیر المؤمنین علی رض الا ابعثك على ما بعثني عليه رسول الله آیا برنه انگیزم و نفرستم ترا بر کاری که برانگیخت و بفرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان
لا تدع تمثالا الا طمسته و آن کار این است که نگذاری هیچ صورت را مگر آنکه محو و ناپدید کنی آنرا در صراح گفته تمثال بکسر پیکر نگاشته ولا قبرا مشرفا الا سويته و
نگذاری گور بلند را مگر آنکه برزمین برابر و هموار کنی یعنی پست کنی چنانکه نزدیک بزمین باشد آنقدر که پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکه سنت است رواه مسلم وعن
جابر قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يجصص القبر نهی کرد آنحضرت از گچ کردن گور و گفته اند که اگر کل کنند تا ویران نشود درست است وان يبنى عليه
و نهی کرد ازان که بنا کرده شود بر گور بعض گفته اند که مراد بنا کردن است بسنگ و مانند آن و بعض گفته که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن است که آن نیز مکروه و منهی عنه است وان يقعد
عليه و نهی کرد ازان که نشسته شود بر قبر که آن منافی عبرت و اکرام مؤمن است و بعض گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت است و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول است
والله اعلم رواه مسلم وعن ابي مرثد بفتح میم و سکون را و فتح ثای مثلثه الغنوي بفتح غین معجمه و نون از کبار صحابه است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تجلسوا على القبور منشینید بر گورها ولا تصلوا اليها و نماز نگزارید بجانب آن کلام درین بتفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوة گذشته است رواه مسلم وعن
ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان يجلس احدكم على جمرة هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان فتحرق ثيابه پس بسوزاند جمره جامهای
او را فتخلص الى جلده پس برسد آن جمره و اثر سوختن وی تا پوست وی و خلوص پیوستن بچیزی و تخلص بضم لام است خير له من ان يجلس على قبر بهتر است مر او را از
نشستن وی بر قبر رواه مسلم

الفصل الثاني عن عروة بن الزبير قال كان بالمدينة رجلان احدهما يلحد و دیگری لحد نمی کرد بلکه شق میکرد در میانه قبر و او ابو عبیده
بن الجراح بود و هر دو صحابی مشهور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر نامشروع میبود ابو عبیده بن الجراح چون میکرد فقالوا پس گفتند صحابه بعد ازان که اختلاف
کردند که آنحضرت را لحد باید کرد یا شق ايهما جاء اول عمل عمله هر کدام یکی ازین دو که بیاید نخست کار کند کار خود را فجاء الذي يلحد پس آمد آن کسی که لحد میکرد فلحد لرسول
الله پس لحد کرد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم رواه في شرح السنة وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللحد لنا والشق لغيرنا
لحد بسکون حا برای ما است و شق بفتح شین برای غیر ما است و اگر مراد بلنا مسلمانان اند و بغیرنا یهود و نصاری مثلا پس شک نیست که این دلالت دارد بر افضلیت لحد از شق
بلکه بر کراهت شق و اگر مراد بغیرنا امم سابقه دارند نیز در وی اشعاری بافضلیت هست و بر هر تقدیر لحد واجب نیست و شق منهی عنه نی و اگر منهی عنه بودی ابو عبیده آنرا نکردی
و ظاهر آنست که آن بامر آنحضرت یا تقریر وی صلی الله علیه وسلم بود و نیز اتفاق دارند بران که هر که اول بیاید عمل خود کند دلالت بر جواز هر دو عمل دارد پس آنچه فرمود اللحد لنا

از جملهٔ اختیارات است نه سنن یعنی لحد را اختیار کرده‌ایم و دیگران شق کذا قیل و بعض گفته‌اند که مراد بغیرنا غیر اهل مدینه‌اند زیرا که زمین مدینه سخت و محکم است و قابل لحد است
بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته که این حدیث اخبار از کائن و واقع است که همچنین خواهد شد پس از معجزات است رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجة
ورواه احمد عن جریر بن عبد الله وعن هشام بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم احد روایت است از هشام بن عامر که مر او را و پدر او را
صحبت است و حدیث او در بصریین است روایت میکند از وی حسن بصری و غیر وی که آن حضرت گفت روز غزوهٔ احد که جماعهٔ از صحابه شهید شدند احفروا واوسعوا
بکنید قبرها را و فراخ کنید واعمقوا و مغاک کنید و از اینجا معلوم میشود که اعماق در قبر سنت است زیرا که در وی صیانت میت است از ضیاع و مروی از امام محمد آنست که
مقدار اعماق تا سینهٔ مرد میانه یا بالا است و هرچه زیاده بر این کنند افضل است و اگر مقدار قامت آدمی کنند احسن است کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن المحیط واحسنوا و نیکی
کنید عمل در هموار کردن قبر و تنظیف از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفته‌اند که احسان کنید بسوی میت بمبالغه در رفق در شستن و شوی وی و تجهیز و تکفین و برداشتن
و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ وادفنوا الاثنین والثلثة فی قبر واحد و دفن کنید دو کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت است و بی ضرورت
درست نیست وقدموا اکثرهم قرآنا و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله کسی را که بیشتر است قرآن وی رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی وروی ابن ماجة
الی قوله و روایت کرد ابن ماجه تا قول وی واحسنوا وعن جابر قال لما کان یوم احد جاءت عمتی بابی لتدفنه فی مقابرنا گفت جابر هرگاه که بود روز جنگ احد و
کشته شدند در وی بعض مسلمانان و پدر من هم در میان کشتگان بود آورد عمهٔ من مردهٔ پدر مرا تا گور کند در گورستان ما که در بقیع بود فنادی منادی رسول الله پس آواز داد آواز دهندهٔ
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردوا القتلی الی مضاجعهم باز گردانید کشتگان را بخوابگاه ایشان یعنی بجایی که در آنجا کشته شده‌اند در همانجا دفن کنید رواه احمد والترمذی
وابوداود والنسائی والدارمی ولفظه للترمذی و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجای دیگر نقل نکنند و از خصوص قصهٔ جابر و پدرش
معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد با آوردن عمهٔ جابر پدرش را اراده آوردن باشد و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه زین واقعه پدر
خود را به بقیع آورده و دفن کرده و طیبی گفته ظاهر آنست که اگر ضرورتی باشد جائز است و بی ضرورت روا نبود و در کتب فقه تفصیلی است مر آنرا و شیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل
او را پیش از دفن و تسویهٔ لبن باکی نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت در مقابر باین مقدار میرسد و مستحب آنست که دفن کرده شود در مقبرهٔ هر بلدی که مرده است در وی و عائشه
رضی الله عنها در وقتی که زیارت کرده برادرش را عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود وی در یک مرحله که پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر میبودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمیکردم
ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن و ریختن خاک درست نیست نبش در مدت قصیره و نه طویله مگر بعذر و عذر آنست که ظاهر شود که زمین مغصوب بود یا بگیرد
او را شفیع و چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زراعت کند میرسد او را زیرا که حق مرده در باطن آنست
نه در ظاهر و از جملهٔ اعذار است که در لحد مال کسی یا جامهٔ کسی افتاده باشد و گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمهٔ مشایخ در زنی که دفن کرده شد پسر وی در غیر بلد خود و وی غائب بود
پس بی صبری میکند و میخواهد نقل کند گنجایش ندارد که نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آنرا اعتبار ندارد و اگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز بر آورده نشود باتفاق و دفن کرده نشود
در خانه که میبود در آن زیرا که آن خاصهٔ انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهی
عن ابن عباس قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم من قبل رأسه کشیده شد آن حضرت یعنی در وقت نهادن در قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزی
و بیرون آوردن آن بنرمی چنانچه کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر پس بیرون آورده شود از جانب سر و
در آورده شود در قبر و مذهب شافعی این است و سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر و سر وی بجانب سر قبر و برداشته
شود میت و نهاده شود در قبر و همچنین می در آوردند آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرده را در قبر چنانکه در حدیث آینده بیاید و در حجرهٔ آن حضرت آنقدر سعت نبود که از جانب قبله
در آورده شود زیرا که قبر شریف ملصق بجدار است رواه الشافعی وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل قبرا لیلا و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد
قبر را در شب گویند که آن قبر عبد الله ذو البجادین است که از اصحاب صفه است و اسلام او را قصهٔ غریبی است که از قوم خود گریخته آمد و ایمان آورد فاسرج له بسراج پس افروخته
شد برای آن حضرت چراغی فاخذ من قبل القبلة پس گرفت آن حضرت میت را از جانب قبله وقال و گفت رحمک الله رحمت کند ترا خدای تعالی ان کنت لاواها تلاء
للقرآن بتحقیق بودی تو اواه بسیار خواننده قرآن را و اواه بمعنی متضرع کثیر البکا کثیر الدعا مهربان نرم دل [illegible] رواه الترمذی وقال فی شرح السنة اسناده
ضعیف و ترمذی گفته است که درین باب حدیث از جابر و یزید بن ثابت که برادر زید بن ثابت است آمده و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و ازین حدیث معلوم میشود که دفن
در شب درست است و بعض مکروه پنداشته‌اند وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا ادخل المیت القبر بود آن حضرت چون در آورده میشد میت یا چون میدرآورد
میت را در قبر ادخل بصیغهٔ مجهول و معلوم هر دو روایت است قال میگفت این کلمات را بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله وفی روایة وعلی سنة رسول الله بذکر سنت
بجای ملت رواه احمد والترمذی وابن ماجة روایت کرده‌اند این جماعه این حدیث را باین دو روایت وروی ابوداود الثانیة و روایت کرد ابوداود روایت ثانیه را وعن
جعفر بن محمد عن ابیه مرسلا ان النبی صلی الله علیه وسلم حثی علی المیت ثلث حثیات روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آن حضرت خاک انداخت

بر میت سه انداختن ببیند بحیثیا جهده و دست شو خاک دون بر روی کسی و حثی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند وانه رش علی قبر ابنه ابراهیم وروایت کرده که وی
صلی الله علیه وسلم آب پاشید بر گور پسر خود که ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم است ووضع علیه حصباء ونهاد بر قبر ابراهیم سنگ ریزهای خورد رواه فی شرح السنة
ورواه الشافعی من قوله وروایت کرده است شافعی از قول وی رش یعنی از ابتدای حدیث شافعی از رش علی قبر ابنه است تا آخر و اول حدیث که حثی علی المیت است تا آخر
در روایت شافعی نیست وعن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور ونهی کرد آن حضرت از آن که گچ کرده شوند قبرها از جهت آنچه در وی است
از تکلف و تزیین وروا داشته است حسن بصری کل کردن را و شافعی گفته مستحب است کل کردن و در خانیه گفته که تطیین قبور لاباس به خلاف مر کرخی را کذا فی مطالب المؤمنین وان یکتب
علیها و نهی کرد از آن که نوشته شود بر قبور یعنی نام خدای تعالی یا قرآن و نام رسول تا خوار و پامال نگردد و بول نکند بروی حیوان و نیز گفته اند که مکروه است بر پا کردن الواح مکتوبه که بی فائده است
مگر آنکه دران غرض صحیح باشد وان توطأ و نهی کرد از آن که پامال کرده شود قبور و نیز مستحب است که در قبور برهنه پا در آیند کذا فی شرعة الاسلام رواه الترمذی وعنه قال
رش قبر النبی صلی الله علیه وسلم و هم از جابر است گفت آب پاشیده شد قبر آن حضرت وکان الذی رش الماء علی قبره بلال بن رباح و بود آن کس که پاشید
آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را بالقربة پاشید آب بمشک بدأ من قبل رأسه حتی انتهی الی رجلیه شروع کرد از جانب سر آن حضرت تا آنکه رسید بسوی
هر دو پای او رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن المطلب بن ابی وداعة بفتح واو صحابی است اسلام آورده در روز فتح مکه و این حدیث را از صحابی دیگر روایت
میکند از جهت عدم حضور او دران وقت قال لما مات عثمان بن مظعون واخرج بجنازته فدفن هرگاه که مرد عثمان بن مظعون بظای معجمه و وی اول کسی است که مرد از
مهاجرین بمدینه و بیرون آورده شد جنازهٔ او پس دفن کرده شد امر النبی صلی الله علیه وسلم رجلا ان یأتیه بحجر امر کرد آن حضرت مردی را که بیارد او را سنگی فلم یستطع
حملها پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را فقام الیها رسول الله پس برخاست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ وحسر عن ذراعیه و برداشت آستینها
خود را از هر دو ذراع خود و بیرون آورد دستها را از آستین حسر بحا و سین مهملتین برهنه کردن قال المطلب گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعه که قال الذی یخبرنی عن
رسول الله گفت آن کسی که خبر میدهد مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول الله گویا که من الآن نظر میکنم بسوی سفیدی هر دو
ذراع پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین حسر عنهما هنگامیکه کشاد دستها را از آستین ثم حملها فوضعها عند رأسه پس برداشت آن حجاره را پس نهاد آن را نزد سر عثمان
بن مظعون وقال اعلم بها قبر اخی و گفت آن حضرت میدانم و نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند که بعد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم مروان
بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد وادفن الیه من مات من اهلی و دفن میکنم بجانب وی کسی را که بمیرد از اهل و عیال
من و بعد از وی اول کسیکه دفن کرده شد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و چون زینب بنت رسول الله صلعم فوت کرد آن حضرت فرمود لاحق شو بسلف خیر ما عثمان
بن مظعون رواه ابو داود وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه
وسلم وصاحبیه روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق که از اکابر تابعین و افاضل عصر و از فقهای سبعهٔ مدینه است گفت در آمدم بر عائشه پس گفتم ای مادر من
بگشا پرده بر دار برای من از قبر آن حضرت و سرور و یاران وی که ابوبکر و عمر است رضی الله عنهما این قبور در حجرهٔ عائشه بودند و تا آن وقت بدان راه بود و پرده بر در فرو
هشته بودند چون میخواستند که بزیارت مشرف شوند پرده بر میداشتند و می در آمدند فکشفت لی عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا لاطئة پس پرده برداشت تمام
برای من از سه قبر نه بلند و نه متصل بزمین و گفته اند که بلندی آنها یک شبر بود مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء سنگ ریزه چیده شد بروی بسنگ ریزهای سرخ
و بطحا وادی فراخ که در وی سنگ ریزهای خورد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزها است و عرصه در اصل صحن سرای را اطلاق کرده میشود بر هر موضع فراخ بعد از آن غالب آمد بر جای
مخصوص که در حوالی مدینهٔ مطهره است رواه ابو داود وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار
گفت براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازهٔ مردی از انصار فانتهینا الی القبر پس رسیدیم ما تا قبر ولما یلحد بعد و دفن کرده نشده بود آن مرد هنوز و در لحد نهاده
نشده فجلس النبی پس نشست پیغمبر صلی الله علیه وسلم مستقبل القبلة وجلسنا معه و نشستیم ما با وی رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة وزاد فی آخره
و زیاده کرده است ابن ماجه در آخر این حدیث این لفظ را کان علی رؤسنا الطیر گویا که بر سرهای ما پرنده است از غایت خشوع و سکون و این حدیث در فصل ثالث در باب
ما یقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب گذشته است با زیادتیهای دیگر که در آنجا مذکور است و ازین حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس تا دفن
سنت است وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان اوست در
حالت حیات ابن عبد البر گفته است که ازینجا مستفاد میگردد که میت متألم میگردد بجمیع آنچه متألم میگردد بدان حی و لازم این است که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده
انتهی رواه مالک وابو داود وابن ماجة

الفصل الثالث

عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تدفن ورسول الله صلی الله علیه
وسلم جالس علی القبر گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را درحالیکه دفن کرده میشود و آن ام کلثوم بود که زوجهٔ عثمان بود و حال آنکه آن حضرت نشسته بود نزد قبر فرأیت عینیه تدمعان
پس دیدم من هر دو چشم آن حضرت را که اشک میریختند فقال پس گفت آن حضرت هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة آیا هست درمیان شما هیچ یکی که گناهی نکرده است یا جماع نکرده است بازن امشب

اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فاء بر دو معنی آمده است و بر هر دو معنی حمل کرده اند و گفته اند که اولی وارجح معنی ثانی است و گفته اند که عثمان در آن شب یکی از کنیزکان خود را پیش خود

طلبیده بود و جماع کرده پس آن حضرت تعریض بوی کرد در منع کردن وی از نزول و ناخوش داشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که غرض عثمان در آن فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود

و گمان نداشت عثمان که امشب فوت خواهد کرد و بی طاقت شده کرد و چون آن حضرت این سخن گفت فقال ابو طلحة انا پس گفت ابو طلحه انصاری که زوج مادر انس بود من جماع نکرده ام

امشب قال گفت آنحضرت فانزل في قبرها پس فرود آی تو در قبر وی فنزل في قبرها پس فرود آمد ابو طلحه در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود این حدیث بآنچه گفته اند

که زوج و محارم اولی اند از صالحان بیگانه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را و عثمان را عذری بود در فرود آمدن در قبر همچنین گفته است نووی و گفته که ازین حدیث این ماخوذ میشود که اگر یکی

بعید العهد از جماع بود وی اولی است فلیفهم رواه البخاری وعن عمرو بن العاص قال لابنه وهو في سياق الموت روایت است از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است

گفت مر پسر خود را و حال آنکه عمرو در شروع موت و نزع روح بود اذا انا مت فلا تصحبني نائحة ولا نار و وقتی که من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زنی نوحه کرنده و آتش عادت اهل جاهلیت

بود که آتش همراه میت میفرستادند برای بخور و جز آن کار آید فاذا دفنتموني فشنوا علي التراب شنا پس چون دفن کنید مرا پس بنرمی و بسهولت بیندازید بر من خاک را یعنی اندک

اندک اندازید و این اشارتست بآنکه میت احساس میکند و دردناک میشود بآنچه دردناک میشود بآن زنده و شنوا بضم شین و تشدید نون و شن بشین معجمه و تشدید نون در اصل پاشیدن

آب و پراکنده کردن و اینجا در تراب استعمال کرده ثم اقيموا حول قبري قدر ما ينحر جزور ويقسم لحمها و پس بایستید گرد گور من اندازه آنچه ذبح کرده شود شتری جزور بفتح جیم شتر

کشتنی و یقسم لحمها و بخش کرده شود گوشت آن حتى استانس بكم تا آنکه آرام گیرم بشما في الصراح انس بی بزمانی و آرام یافتن واعلم ماذا اراجع به رسل ربي

و بدانم که بچه چیز باز میگردانم و جواب میگویم فرستادهای پروردگار خود را یعنی فرشتها که در گور می آیند و میپرسند رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول اذا مات احدكم فلا تحبسوه میگفت آن حضرت چون بمیرد یکی از شما پس در بند نکنید و نگاه ندارید او را در خانه واسرعوا به الى قبره

و شتاب برید او را بسوی قبر وی وليقرأ عند رأسه فاتحة البقرة و باید که خوانده شود نزد سر وی یعنی بعد از دفن اول سوره بقره که از الم تا هم المفلحون است وعند رجليه خاتمة

البقرة و نزد پاهای وی خاتمه بقره که از آمن الرسول تا آخر سوره است و در آثار قرأت فاتحة الكتاب و معوذتين و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند

در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو و صحیح وصول اوست شیخ عبد الله یافعی در روض الرياحين آورده که شیخ عز الدين عبد السلام را در خواب دیدند گفت که ما در دنیا حکم کرده

بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شده و دریافتم که میرسد و مکروه نیست قرأت قرآن بر قبر و هو الصحيح ذكره الشيخ ابن الهمام رواه البيهقي في شعب

الايمان روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان وقال والصحيح انه موقوف عليه و صحیح آنست که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول وست وعن

ابن ابي مليكة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه از مشاهیر تابعین است و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبير قال گفت لما توفي عبد الرحمن بن ابي بكر بالحبشي و

هو موضع هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است در حبشی بضم حا و سکون موحده و شین معجمه و یای مشدده موضعی است در اسفل مکه قریب بوی بعضی

گفته اند بریک برید فحمل الى مكة پس برداشته و آورده شد بسوی مکه فدفن بها پس دفن کرده شده بمکه در معلا فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن ابن ابي بكر پس هرگاه

که قدم آورده عائشه بمکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عائشه بود مادر ایشان ام رومان بود فقالت پس گفت عائشه و خواند این دو بیت را که تمیم بن نویره راست در مرثیه برادر

خود مالک بن نویره در وقتی که کشت او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق و بیت قول او وعن النبي ما حكم شعر و كنا كندماني جذيمة حقبة من الدهر جذيمه بجیم مفتوحه و

کسر ذال معجمه چنانکه در نسخ معتمد تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که عراق داشت و جزیره عرب را نیز با آن ضم کرده بود و این پادشاه دو ندیم داشت مالک

و عقیل که تا مدت چهل سال ندیم و جلیس وی بودند و ایشان از انعمان کشت و در قتل ایشان قصه عجیبه طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است و حقبه بکسر حا و سکون قاف مدتی از زمان

و بضم هشتاد سال یا بیشتر و دهر و در صراح گفته حقبه بکسر سالها و حقب بضم و بضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول حق سبحانه او امضي حقبا و قوله تعالى لابثين فيها احقابا میگوید بودیم ما مانند

دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یک دیگر مدتهای مدید از روزگار حتى قيل لن يتصدعا تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد فلما تفرقنا كأني ومالكا پس هرگاه که جدا افتادیم گویا که

من و مالک لطول اجتماع لم نبت ليلة معا بعد از درازی اجتماع و اتصال شب نگذرانیده بودیم بایکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند ثم قالت پس گفت والله

لو حضرتك ما دفنت الا حيث مت بخدا سوگند اگر حاضر میبودم من دفن کرده نمی شدی تو مگر آنجا که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است ولو شهدتك

ما زرتك و اگر حاضر میشدم من نزد وقت فوت تو زیارت نمیکردم تراز زیرا که زیارت امری واجب نیست یا آنکه امهات المؤمنين حکم معتدات دارند که باید ملازم مساکن و بیوت خود باشند و جز در مهمی

و حاجت مثل حج و غیره بیرون نیایند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نساء است از زیارت اگرچه ماول و منسوخ میدارند و نقل تو از مکان موت نیز نزد من مکروه است لیکن چون غافل بودم از موت تو و نقل تو

شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا باشد والا اولی ترک زیارت بود فافهم رواه الترمذي وعن ابي رافع قال سل رسول الله صلى الله عليه وسلم سعدا کشید آن حضرت

سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و درآورد در قبر و رش على قبره ماء و پاشید بر قبر وی آب را و خود متعهد شد بجهت تکریم وی و اظهار عنایت بحال وی رواه ابن ماجة وعن ابي هريرة ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى على جنازة ثم اتى القبر فحثى عليه من قبل رأسه ثلاثا روایت است از ابی هریره که آن حضرت نماز گزارد بر جنازه پس آمد قبر را پس انداخت بر وی

خاک بهر دو دست از جانب سر وی سه بار رواه ابن ماجة وعن عمرو بن حزم بفتح حای حطی و سکون زای صحابی است و پانزده ساله بود که ایمان آورد و عام خندق و پنجده ساله بود که آن حضرت

بعض از بزرگان فرستاد قال رآني النبي صلی الله علیه وسلم متكئا علی قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیه زننده بر قبری وی فقال پس گفت آن حضرت لا تؤذ صاحب
هذا القبر آزار مکن صاحب این قبر را او لا تؤذه و شک راوی است که لا تؤذ صاحب هذا القبر گفت یا لا تؤذه گفت و بجای صاحب هذا القبر ضمیر آورد و شاید که مراد آنست که روح وی ناخوش
میدارد و راضی نیست تکیه کردن بر قبر وی از جهت تضمن وی اهانت و استخفاف را بوی والله اعلم رواه احمد باب البکاء علی المیت گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز
لا باس به است و مکروه است ندبه و نوحه و ستایش کردن میت را بافراط شبیه بمحال چنانکه عادت جاهلیت است اما اصل ثنا و ذکر محاسن نه بر وجه ندبه مکروه نیست و مکروه است
تجدید مصائب زیاده بر سه روز و بر سر مقابر و مستحب است تعزیت پیش از دفن و بعد از وی تا سه روز و معنی تعزیت صبر و شکیبائی فرمودن مصیبت زده را و عزا بمعنی صبر است و
مکروه است نشستن بر دو نزد بعض مشائخ مکروه نیست نشستن برای ماتم سه روز است و زیاده بران مکروه است و بعض تا هفت روز گفته اند و از عطاء خراسانی که از تابعین است
منقول است که گفت چون آدم علیه السلام مرد تمامه خلائق تا هفت روز بر وی بگریستند و بسیاری از متاخرین گفته اند که مکروه است اجتماع بر صاحب میت و مکروه است که بنشینند
بر در خانه خود و مردم جمع شوند و تعزیت نمایند بلکه هرگاه از دفن فارغ شوند و برگردند متفرق شوند و صاحب میت باید که بکار خود مشغول گردد و مردم نیز بکارهای خود مشغول
شوند و تعزیت زیاده بر یک بار نباید کرد و بعض مشائخ بخارا گفته اند تعزیت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و بعض گفته اند که باک نیست به نشستن تا سه روز
در خانه یا در مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه در مسجد نشست و مردم می آمدند و آنچه مردم درین زمان از تکلفات
کنند همه بدعت و شنیع و نامشروع است و اگر معزی گوید بزرگ مصیبتی یا سخت مصیبتی ترا رسید بعض گفته اند که کفر است و بعض گویند که کفر نیست و لیکن خطای عظیم است و بعض
قوی بجواز آن داده اند و اگر گوید هر چه از جان او کاست در جان تو زیاده باد بیم کفر است و اگر گوید عمر تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است ذکر هذا کله فی مطالب المؤمنین الفصل
الاول عن انس قال دخلنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی سیف القین گفت انس در آمدیم ما همراه آن حضرت بر ابی سیف آهنگر و کان ظئرا لابراهیم
و بود وی دایه یعنی شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله و مرضعه وی و نام وی بر آن اعوش بود و نام زوجه او خوله بنت المنذر و معنی ظئر در لغت مهربانی کننده بر فرزند دیگری فاخذ
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابراهیم فقبله و شمه پس گرفت آن حضرت ابراهیم را پس بوسه داد او را و بوی کرد او را ثم دخلنا علیه بعد ذلک پس تر در آمدیم ما بر وی
بعد از آن یعنی همراه آن حضرت و ابراهیم یجود بنفسه و حال آنکه ابراهیم جود و سخاوت میکرد بجان خود یعنی نزدیک بود بجان دادن و بود ابراهیم رضی الله عنه دو ساله و بعض گفته اند
شانزده ماه و هشت روزه و در روایتی یک سال و ده ماه و شش روز و بالجمله در مدت رضاع بود که از عالم رفت فجعلت عینا رسول الله پس در ایستاد هر دو چشم پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم تذرفان که روان شد اشکها از ان ذرف بذال معجمه و را و فا رفتن اشک از چشم فقال له پس گفت مر آن حضرت را عبد الرحمن بن عوف وانت
و تو گریه میکنی و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان یا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت یا ابن عوف انها رحمة ای پسر عوف این اشکها اثر رحمت و رقت
است بر مقبوض بمشاهده حال وی که مبتلی است بشدت با این ضعف بنیت نه از جهت جزع و بی صبری و ناشکیبائی است چنانچه تو خیال کرده ثم اتبعها باخری پستر پسر و کرد
آن اشکها را باشکهای دیگر یا این کلمه را با کلمه دیگر فقال پس گفت ان العین تدمع والقلب یحزن بدرستیکه چشم اشک میریزد و دل اندوهگین میگردد ولا نقول الا ما یرضی ربنا
و نمیگوئیم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون و بدرستیکه ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آئینه اندوهگینیم متفق علیه و تحقیق درین باب آنست
که کمال آن حضرت کمال البشریت علی الاطلاق که شامل تمامه لطائف و قوای ظاهره و باطنه است چنانچه لائق بکمال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف
حال ملائکه و بود آن حضرت که میداد هر چیز را حق وی و ظاهر میشد از وی آثار تمامه حواس و قوی پس آنچه مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچه نه مقدور بود صادر میشد بحکم
طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حق و حکمت است و این دلیل سلامت حواس و قوی است پس مر آن حضرت را در هر مرتبه تمام و کمال است
و این یکی از وجوه وجود سکرات موت است در حق وی صلی الله علیه وسلم محققین صوفیه گفته اند که تمامه لطائف طبیعت و نفس و قلب و روح و سر دار باب تمکین جدا جدا بی برزخ و
خلط میان این لطائف در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج هر یکی بران مترتب و صادر سر بذات حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت وی تعالی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول
و نفس بخدمت وی عامل و طبیعت بحظوظ که سبب قوام بدن است آخذ و همه مطیع و منقاد حق اند در آنچه پیدا شده اند برای آن والله اعلم وعن اسامة بن زید قال ارسلت ابنة
النبی صلی الله علیه وسلم الیه گفت اسامه بن زید که فرستاد دختر آن حضرت که زینب زوجه ابی العاص بن الربیع بود کسی را بسوی آن حضرت ان ابنا لی قبض که پسر است مرا
که در حالت نزع است و نزدیک است که قبض روح وی کرده شود فائتنا پس بیا ما را و پرسش حال ما کن و بفریاد ما رس و ببین که چه حال داریم فارسل یقرئ السلام
و یقول پس فرستاد آن حضرت کسی را بسوی وی در حالتی که میخوانند سلام را و میگوید آن حضرت ان لله ما اخذ ولله ما اعطی بدرستیکه مر خدا راست چیزی که گرفت
و مر او راست چیزی که داد و کل عنده باجل مسمی و همه نزد او بمدت معین است و حیات آن پسر تا این مدت مقدر بود فلتصبر ولتحتسب پس باید که صبر کند و طلب
ثواب وی کند فارسلت الیه تقسم علیه لیأتینها پس باز فرستاد زینب کسی را بسوی آن حضرت در حالتی که سوگند میخورد بر وی که البته بیاید آن حضرت او را فقام و معه
پس برخاست آن حضرت و حال آنکه با وی بود سعد بن عبادة و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و رجال و مردان دیگر از صحابه فرفع الی رسول الله پس
برداشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الصبی آن کودک که جان میداد ونفسه تتقعقع و حال آنکه جان وی حرکت میکرد و میلرزید و قعقعه حکایت آواز سلاح و آواز دندان

از جهت سختی واقع شدن در اکل و جنبانیدن چیزی خشک تا آواز کند کذا فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و رفتن در زمین ففاضت عیناه پس اشک بسیار ریخت هر دو چشم
آن حضرت فقال سعد پس گفت سعد بن ابی وقاص یا رسول الله ما هذا چیست این گریستن از تو و اشک ریختن که تو بان قوت و کمال حال میگریی فقال پس گفت آن حضرت
هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده این اثر مهربانی و نرمی است که گردانیده و نهاده است آنرا خدای تعالی در دلهای بندگان خود فانما یرحم الله من عباده الرحماء
پس رحمت و مهربانی نمی کند الله تعالی از بندگان خود مگر رحمت کنندگان و مهربانان را متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی
له گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده بیماری که مر او را بود شخص منسیت نزد وی که چه بیماری بود فاتاه النبی پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده در حالی که عیادت
میکند آن حضرت او را مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل علیه پس هرگاه که درآمد آنحضرت بر سعد بن عباده
وجده فی غاشیة یافت او را در حادثه که پوشیده و احاطه کرده بود او را کنایت از شدت مرض و اندوه و درد است و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و مکروه و درد
اند مرض وغیره و ازین جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و درد و بیماری شکم و بعض گفته اند که مراد بغاشیه در حدیث جماعه ایست که احاطه کرده بودند او را
و گرد وی نشسته فقال پس گفت آن حضرت بمشاهده سختی حال وی بطریق استفهام قد قضی بتحقیق میرانیده شد و پرداخته شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده
است چنانکه در کریمه و قضی نحبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را قالوا گفتند لا نمرده است یا رسول الله و موت سعد بن عباده بعد از آن حضرت است در خلافت
عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما فبکی النبی پس بگریست پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلما رأی القوم بکاء النبی پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی الله علیه
وسلم بکوا بگریستند ایشان نیز فقال پس گفت آن حضرت: الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالی عذاب
نمیکند باشک چشم ولا بحزن القلب و نه باندوه دل ولکن یعذب بهذا ولیکن عذاب میکند بفعل این واشار الی لسانه واشارت کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود
او یرحم یا رحم میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت وی همه مترتب بر فعل زبان میگردد اگر نوحه کرد درین باب یا سخن ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد و اگر حمد خدا گفت و ترجیع کرد
مستوجب رحمت و ثواب شود وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه و بدرستیکه مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی تحقیق این در شرح حدیث عائشه
بیاید متفق علیه وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعی بدعوی
الجاهلیة نیست از اهل طریقه ما کسی که بزند رخسارها را و پاره کند گریبانها را و بخواند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و واویلا و ثبور متفق علیه وعن ابی بردة بضم با و سکون را پسر
ابوموسی اشعری است از تابعین قال اغمی علی ابی موسی گفت بیهوش شد ابوموسی که پدر او ست غمی بفتح و قصر بیهوشی اغما بیهوش گردانیدن غمی علیه واغمی علیه همچنین استعمال کرده میشود
بلفظ مجهول فاقبلت امرأته ام عبد الله تصیح برنة پس پیش آمد زن وی که کنیت او ام عبد الله بود در حالتیکه آواز میکند بگریه و رنه بفتح را و تشدید نون آواز با گریه که در وی ترجیع
یعنی گردانیدن آواز در حلق ثم افاق پس بهوش آمد فقال الم تعلمی پس گفت ابوموسی مر زن را آیا نمیدانی تو وکان یحدثها ان رسول الله و بود ابوموسی که تحدیث میکرد و خبر میداد
آن زن را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است انا بریء ممن حلق وصلق وخرق من بیزارم از کسیکه بسترد موی سر را یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند
گریبان را متفق علیه ولفظه لمسلم وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی امتی من امر الجاهلیة لا یترکونهن
چهار خصلت اند در امت من از کارهای جاهلیت که نمیگذارند آنها را الفخر فی الاحساب یعنی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبها و حسب آنچه بشمارد مرد از صفات و خصال و شرف
و مجد که در وی و در پدران او ست والطعن فی الانساب و طعن کردن و عیب گرفتن در نسبهای مردم چنانچه فخر و تمدح بنسب خود میکنند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم
نفس و تحقیر مردم است و هر دو مذموم است مگر باسلام وکفر والاستسقاء بالنجوم و طلب آب باران کردن بستارها یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانکه گویند
وقتی که کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطرنا بنوء کذا و این منع و زجر است از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد باحکام آن والنیاحة چهارم
نوحه کردن در ماتم وقال و گفت آن حضرت النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیامة زن نوحه گر چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم بتوبه نرود ایستاده کرده
میشود روز قیامت یعنی در موقف یا برانگیخته میشود وعلیها سربال من قطران وحال آنکه بر آن زن پیراهنی است از قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آمده و روغنی است
که دوشیده و کشیده میشود از درختی که معروف است بعد از آن پخته میشود و سوخته میشود در چراغ و طلا کرده میشود بدان شتران گرگین و این سخت تر است در اشتعال نار و احراق
ودرع من جرب و پیراهنی است پیراهن از جرب بفتح جیم و را که نام مرضی است مشهور که آن را گر گویند و درع پیراهن زن و سربال پیراهن خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود
بر تن وی گر و خارش پس آن زن طلا میکنند بقطران تا زیاده گردد الم و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزای آن بجرب گفته اند که چون نائحه خراش میکرد روی را و پاره میکرد
جامه را مبتلا گردانیده شد بچیزیکه صبر نمیتوانند کرد بر آن بخراشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد بسخنان رقت انگیز خود دلهای مصیبت زدگان را و جراحت میکرد در دلهای ایشان پس عذاب
کرده شود بآنچه مناسب آن باشد والله اعلم رواه مسلم وعن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر روایت است از انس گفت گذشت آن حضرت
بر زنی که گریه میکرد نزد گوری فقال پس گفت آن حضرت بآن زن اتقی الله واصبری بپرهیز کن ای زن از خدا فرموده خدا و شکیبائی کن قالت گفت آن زن با آن حضرت الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی یکسو شو از من زیرا که تو مصیبت زده نشده بمصیبت من ولم تعرفه و نشناخت آن زن آن حضرت را فقیل لها انه النبی پس گفته شد مر آن زن را که این سخن که گفت پیغمبر بود صلی الله

علیه

علیہ وسلم فاتت باب النبی پس آمد آن زن بدر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فلم تجد عندہ بوابین پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانانرا چنانکہ بردر ملوک وامرا میباشند
ومانع نیافت از درآمدن کو باور نعش خود خوفی وهیبتی یافتہ بود وگمان بردہ بود کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل ملوک وسلاطین خواہد بود وامجال درآمدن بروی نخواہد بود تا درآید و عذر
نماید فقالت لم اعرفك پس گفت آن زن وعذر خواہی نمود کہ من نشناختم ترا کہ تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم وبی ادبی نمینمودم فقال پس گفت آن حضرت انما الصبر عند
الصدمۃ الاولی معتبر ومحمود ہمینست صبر کہ نزد کوفت نخستین کہ اول زمان مصیبت رسیدن وکوفت اوست وبعد از گذشتن آن وقت خود بضرورت صبر میکنید وصدم چیزی
سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکہ اینجا زدن مصیبت کہ سخت است بر دل کہ وی نیز سخت است ودر تحمل شدائد وبلایا پس صبر نزد بروی وہی شکنند آنرا وصدم بمعنی رسیدن
امری نیز آید چنانکہ رسیدن بلا واین معنی اظہر است ولیکن معنی اول ابلغ است متفق علیہ وعن ابی هریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا
یموت لمسلم ثلثۃ من الولد فیلج النار نمیرد مر مسلمانی را سہ کس از فرزندان پس درآید آتش دوزخ را الا تحلۃ القسم مگر برای حلال گردانیدن وگشادن سوگند کہ حق سبحانہ تعالی
در قرآن مجید خوردہ و وبندگان آتش را یاد کردہ وفرمودہ کہ وان منکم الا واردہا وہیچ یکی از شما نیست مگر آنکہ درآید دوزخ را اگرچہ در آنی باشد مثل برق جہندہ وباد پرندہ وعرب میگوید
کہ کردم اینکار بجہت تحلۃ القسم یعنی ہمان قدر کردم کہ بوی از عہدہ سوگند برآیم ودر روی ادنی فعل کہ یکبار در آن لطیف کنند کفایت دارد پس ہرکہ سہ فرزند از وی مردہ در دوزخ نمی درآید مگر
ہمان قدر کہ سوگند راست کردد متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لنسوۃ من الانصار وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت
مر جماعت زنانرا از قبیلہ انصار لا یموت لاحد لکن ثلثۃ من الولد فتحتسبہ نمیرد مر یکی از شما را سہ کس از اولاد پس صبر کند وطلب ثواب دارد الا دخلت الجنۃ
مگر آنکہ درآید بہشت را فقالت امرأۃ منہن او اثنان پس گفت زنی از میان این زنان یا دوکس ہم بمیرند یا رسول اللہ یعنی بفرما کہ سہ کس بمیرند یا دوکس مخصوص بسہ کس مدار
قال گفت آن حضرت او اثنان یا دوکس بمیرند واین احتمال دارد کہ ہمین ساعت وحی فرود آمدہ باشد یا توجہ آن حضرت بدرگاہ صمدیت حق با آن حضرت دعا کردہ باشد و
بموقع اجابت رسیدہ رواہ مسلم وفی روایۃ لہما ودر روایتی مر بخاری ومسلم را ایچنین آمدہ کہ ثلثۃ لم یبلغوا الحنث نمیرند سہ کس کہ نرسیدہ اند بحد گناہ یعنی بالغ
نشدہ اند کہ فعل آنہا گناہ باشد وبر آن بزہ مترتب کردد وصغیر بمیرند زیرا کہ زنان با اطفال مہر وشفقت زائد دارند والم ایشان مفرط واطفال تابع وملحق وملصق اند بایشان بخلاف
کبار وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہم از ابی ہریرہ است کہ گفت گفت آن حضرت در حدیث قدسی یقول اللہ ما لعبدی المؤمن عندی
جزاء میگوید خدای تعالی نیست مر بندہ مسلمانرا نزد من پاداش اذا قبضت صفیہ من اہل الدنیا چون قبض کنم وبمیرانم دوست خالص او را کہ بی شائبہ تکلف او را دوست
میدارد چنانکہ پسر وجز آن از اہل دنیا چہ جای آنکہ از اہل آخرت باشد ثم احتسبہ پس صبر کند ونظر بر ثواب آخرت دارد الا الجنۃ مگر بہشت را رواہ البخاری الفصل
الثانی عن ابی سعید الخدری قال لعن رسول اللہ گفت لعنت کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم النائحۃ زن نوحہ کنندہ را والمستمعۃ وگوش دارندہ
بنوحہ وشنوندہ آنرا بوجہ رضا ولفظ تانیث را بجہت آن آورد کہ نوحہ اکثر کار زنانست یا مراد جماعۃ نائحہ ونفس نائحہ است تا مردان را نیز شامل باشد ووجہ اول ظاہرتر است
رواہ ابو داؤد وعن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عجب للمؤمن ان اصابہ خیر حمد اللہ وشکر کاری شگرف است
مر مسلمانرا اگر برسد او را نیکی از نعمت ومال ومنال وعافیت ستایش میکند خدا را وسپاس میگوید او را وان اصابتہ مصیبۃ حمد اللہ وصبر واگر برسد او را سختی واندوہ ثنا میگوید
ویکسانی میورزد شہود صفات جمال وجلال ولطف وقہر زیرا کہ مقصود وی سبحانہ از ایراد نوازل وحوادث بر بندہ تعرف است وچون معرفت حاصل شد حمد لازم آن است
فالمؤمن یؤجر فی کل امرہ پس مسلمان مزد دادہ میشود در ہمہ کار ودر ہمہ حال وی چہ نعمت وچہ مصیبت وچہ شکر وچہ صبر حتی فی اللقمۃ یرفعہا الی فی امرأتہ تا آنکہ در لقمہ کہ برمیدارد
ومی نہد آنرا در دہن زن خود بجہت مودت ورحمت یا ادای نفقہ واجبہ اگرچہ بظاہر از قسم شہوت وحظ نفس است ولیکن در حقیقت ادای حق است ولہذا فرمودند لزوجتک علیک
حقا قول مشائخ شاذلیہ است المقصود موافقۃ الحق لا مخالفۃ النفس ودرین اشارت بتاکید وتائید ثبوت اجر است در جمیع احوال چہ حقوق وعبادات وچہ حظوظ وعادات باعتبار
تضمن وی نیت را چہ مباحات اگرچہ در ظاہر از قبیل شہوات باشند لیکن باعتبار اشتمال آن بر نیت تقرب حکم مستحبات میگیرند وعادات عبادات میگردند رواہ البیہقی فی شعب
الایمان وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مؤمن الا ولہ بابان نیست ہیچ مسلمانی مگر آنکہ او را دو در است باب یصعد منہ عملہ دری
است کہ بالا میرود وابتدا آن عمل ودر محل کتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمین وباب ینزل منہ رزقہ ودری است کہ فرود می آید از آن در رزق در وزی وی و
میرسد بمستقر ارزاق از زمین فاذا مات بکیا علیہ پس چون میمیرد مرد مسلمان میگریند آن ہر دو در بر وی بحقیقت یا مراد گریہ اہل آنہاست از ملائکہ وظاہر آیت وحدیث در
معنی اول است واللہ اعلم اما بکای باب صعود از جہت آنکہ مشرف میشد بدان وگریہ در رزق بسبب آنکہ رزق عون بود بر عمل صالح پس ہر دو میگریند بجہت حرمان از این سعادت
وفقدان این نعمت فذلک قولہ تعالی پس این گریہ در صعود ورزق بر مؤمن مراد است بقول حق تعالی کہ از کافران نفی کردہ است وفرمودہ فما بکت علیہم السماء والارض
پس نہ گریست بر ایشان آسمان وزمین این در شان کافران است ودر مقابل آن وجود بکای آسمان وزمین بر مسلمانان مفہوم میگردد واگر گفتہ شود کہ در صعود ودر رزق ہر دو در آسمان اند
پس گریہ زمین از چیست واز کجا است جوابش آنکہ رزق از آسمان بر زمین میرسد پس آن مقام کہ محل وصول ارزاق است می گرید چنانکہ در ترجمہ اشارت بدان کردیم رواہ الترمذی
وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کان لہ فرطان من امتی ادخلہ اللہ بہما الجنۃ کسی کہ باشد او را دو فرط از امت من یعنی در آرد او را خدا

تعالی بسبب آن دو فرط وجزای مصیبت وشفاعت ایشان در بهشت فرط بفتحتین پیش رونده آب خور از برای اصلاح حوض ودلوها وپیش روندهٔ از قافله تا طیار سازد آسباب
ومنزل را وآنچه محتاج اند بدان در منزل و مراد اینجا فرزندی کسی که بمیرد کودک یا پیشتر میرود وکار او را در آن جهان در بهشت آماده میکرداند فقالت پس گفت عائشة رضی الله عنها
فمن کان له فرط من امتك پس کسی که باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است وشما این بشارت را بر دو فرط دادید
قال فمن کان له فرط گفت آن حضرت پس کسیکه باشد او را یک فرط نیز مر در آرد او را در بهشت ما دو گفتیم زیرا که اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد یکی را
نیز حکم شد یا موفقة ای توفیق داده شده بخیرات وحرص بر تعلیم شرائع واحکام وسوال از آن نداست لعائشه وتشریف است مر او را باین لقب جامع فضائل وکمالات
وعائشه را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم راه سوال وعلمی در شرائع بود که هیچ یکی از ازواج مطهره را نبود وچون آن حضرت او را برین صفت مدح کرد وبرین فعل ترغیب نمود
زیاده کرد در سوال باظهار تحسر وتأسف بر فوت این نعمت که وجود فرط است از وی رضی الله عنها فقالت پس گفت عائشه فمن لم یکن له فرط من امتك پس کسی که
نباشد برای او فرطی از امت تو چکار کند قال گفت آن حضرت فانا فرط امتی پس من فرط امت خودم که پیشتر میروم وکار سازی ایشان در آن جهان میکنم واین جزا وثواب
ایشان را که بردن فرزند است بجهت درد ومصیبت است که بایشان میرسد لن یصابوا بمثلی هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم
نزد ایشان از پدران وپسران واز هر چه تعلق دارند بدان رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی لملائکته چون می میرد فرزند بنده میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را ومی پرسد از ایشان قبضتم ولد عبدی قبض
کردید شمار وح فرزند بندهٔ مرا فیقولون نعم پس میگویند فرشتگان آری قبض کردیم پس مهربانی میکند وی تعالی بر بندهٔ خود فیقول پس میگوید وی تعالی قبضتم ثمرة فؤاده
قبض کردید میوهٔ دل او را وحاصل عمر وزندگانی او را فیقولون نعم پس میگویند آری کردیم فیقول پس میگوید الله تعالی ماذا قال عبدی چه چیز گفت بندهٔ من در وقت قبض روح
فرزند وی فیقولون پس میگویند فرشتگان حمدك واسترجع حمد گفت واسترجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون فیقول الله پس میگوید خدای تعالی ابنوا لعبدی
بیتا فی الجنة بر آرید برای بندهٔ من خانه در بهشت که چون درین جهان پدر وی بمصیبت ومحنت غمگین شده است در آن جهان به نعیم بهشت وحور وغلمان آن شاد کرد وچون
بردن فرزند خانهٔ جمعیت وسرور وی ویران شده است خانه بهتر از این در بهشت بنا کنید این همه ظهور صفت جلال وجمال اوست تعالی وتقدس میرنماند ومیمیراند ومیگریاند ومیخنداند میبیت
گهی میزند تا شود دردناک گهی میکند آبش از دیده پاک که بلطف مینوازد که بناز میکشد زنده میسازد مر آن شوخ باز میکشد وسموه بیت الحمد ومیفرماید وی سبحانه وتعالی به
فرشتگان که برای آن بنده خانه بنا کنید ونام نهید آن خانه را خانهٔ حمد که این جزای حمد ورضا وتسلیم اوست که در مصیبت کرده رواه احمد والترمذی وعن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزی مصابا فله مثل اجره کسی که تعزیت کند وصبر فرماید وتسلی دهد مصیبت زده را پس مر او راست مانند اجر وی بر مصیبت وصبر بر آن رواه
الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی وگفت ترمذی این حدیث غریب است
نمی شناسیم آنرا بطریق رفع مگر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث است ودر کاشف گفته که او را تضعیف کرده اند ائمه وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد
موقوفا وگفت ترمذی وروایت کرده اند آن را بعضی محدثین از محمد ابن سوقه بضم سین مهمله وسکون واو وبقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود وگفته اند که محمد بن سوقه ثقه ومرضی
است وعن ابی برزة روایت است از ابی برزه بفتح موحده وسکون را وبرزای اسلمی که از صحابه است وهمیشه همراه آن حضرت در غزا بود قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنة کسی که تعزیت کند وصبر فرماید ثکلی را پوشانیده شود مر او را جامه در بهشت وثکلی بفتح مثلثه وسکون کاف زنی که
فرزندش مرده ودر قاموس گفته که ثکل بضم موت وهلاک وفقد حبیب یا ولد ومرد ثاکل وثکلان گویند وزن را ثکلی وثکلانه وثکلانه قلیل است وبرد بضم ثوب مخطط وآن معروف است
رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعی جعفر روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت هرگاه آمد خبر موت جعفر که
در غزوه موته شهید شد ونعی بفتح نون وسکون عین خبر موت ونعی بفتح نون وکسر عین وتشدید یا نیز روایت است یعنی خبر موت رساننده واول ظاهرتر است قال النبی گفت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس بتحقیق آمده است ایشان را چیزیکه باز میدارد ایشان را از طعام پختن که خبر موت او باشد
رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة ودرین حدیث دلیل است برانکه مستحب است خویشان وهمسایگان ودوستان را تهیه طعام مر اهل میت را وبعضی گفته اند که
فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه است از جهت شغل بتجهیز میت ودر روز دوم مکروه است اگر زنان نوحه کر جمع شوند زیرا که این اعانت است بر اثم وعدوان
واختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را وابو القاسم گفته که باک نیست مر کسی را که مشغول است بجا زمیت کذا فی مطالب المومنین الفصل الثالث عن المغیرة
ابن شعبة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه فانه یعذب بما نیح علیه یوم القیمة گفت مغیره شنیدم از آن حضرت که گفت
کسی که نوحه کرده شود بر وی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده میشود بچیزی که نوحه کرده میشود بر وی روز قیامت ومراد بچیزیکه نوحه کرده میشود بر وی آن سخنی است که میگویند از محاسن
وگفته میشود بوی بطریق استهزاء وسخریت چنانکه در حدیث نعمان بن بشیر بیاید که وی ظاهر میکرد بنفس خود را متصف بآن صفات وراضی بود بآن پس محمول بر زجر وتوبیخ باشد متفق علیه وعن
عمرة بفتح عین مهمله وسکون میم بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة رضی الله عنها روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که صحابیه است ودر کنار عائشه

ام المؤمنین پرورده شده روایت میکند احادیث عائشه را بسیار که وی گفت شنیدم عائشه را و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه و حال
آنکه ذکر کرده شد مر عائشه که عبد الله بن عمر میگوید که میت عذاب کرده میشود بگریستن زنده بر وی تقول میگفت عائشه یغفر الله لابی عبد الرحمن بیامرزد خدای تعالی ابو
ابی عبد الرحمن را و کنیت ابن عمر است و این کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند که خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز عائشه میگوید اما انه لم یکذب آگاه باشید
بدرستیکه وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نگفته است و چون گوید و شان وی اعلی و ارفع است از ان ولکنه نسی ولیکن وی فراموش کرده است آنچه از حضرت شنیده او اخطاء
یا خطا کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطای ابن عمر میکند بقول خود انما مر رسول الله این است و جز این نیست که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
علی یهودیة یبکی علیها بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشد بر وی فقال انهم لیبکون علیها پس گفت آن حضرت بدرستیکه ایشان میگریند بر وی وانها لتعذب
فی قبرها و حال آنکه بتحقیق وی هرآینه عذاب کرده میشود در قبرش پس آن حضرت در خصوص یهودیه این را گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص وی هم نگفت که وی
بسبب بکای ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان کافران است و ایشان میگویند و او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است از اینجا ابن
عمر فهمید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرمود که میت بسبب گریه زندگان بر وی در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید متفق علیه وعن
عبد الله بن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون یا که از مشاهیر تابعین است قال گفت توفیت بنت لعثمان بن عفان رضی الله عنه بمکة مرد دختری مر عثمان بن عفان را
بمکه فجئنا لنشهدها پس آمدیم تا حاضر شویم جنازه او را وحضرها و حاضر شد او را ابن عمر و ابن عباس فانی لجالس بینهما پس بدرستیکه من هرآینه نشسته ام
میان ابن عمر و ابن عباس و در بعض نسخ وانی بواو و در صحیح بخاری نیز همچنین است و این اظهر است در معنی فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه
پس گفت ابن عمر پسر عثمان را که نام او عمرو است و حال آنکه وی روبروی وی بود الا تنهی عن البکاء آیا باز نمیداری یعنی زنان را از گریستن فان رسول الله زیرا که پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم قال گفته است ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه بدرستیکه مرده هرآینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی فقال ابن عباس
قد کان عمر یقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس بتحقیق بود عمر رضی الله عنه میگفت بعض این سخن را که ابن عمر میگوید بعض بجهت آن گفت که شاید در عبارت کم و بیش واقع شده باشد
یا عمر همچنین میگفت که ببعض بکا اهله چنانکه ابن عباس خواهد گفت ثم حدث پس حدیث کرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مکة بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت
وی از مکه بسوی مدینه و این در ان سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد حتی اذا کنا بالبیداء تا آنکه بودیم ما به بیدا بروزن صحرا بفتح موحده و سکون تحتانیه نام
موضعی است میان مکه و مدینه فاذا هو برکب تحت ظل سمرة پس ناگاه عمر ملابس و ملاقی است بسواران در زیر سایه درختی که نام وی سمره است بفتح سین و ضم
فقال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو و پس ببین کیستند این سواران فنظرت فاذا هو صهیب پس نگاه کردم من پس ناگاه
او صهیب رومی رض است و سواران دیگر نیز همراه اویند قال فاخبرته گفت ابن عباس پس خبر کردم عمر را که صهیب است فقال ادعه پس گفت عمر بخوان او را و بطلب
فرجعت الی صهیب پس باز آمدم بسوی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین پس گفتم کوچ کن از اینجا برس و دریاب امیر المؤمنین را یعنی عمر را رضی الله
عنه فلما ان اصیب عمر دخل صهیب یبکی پس هرگاه بمدینه رسیدند و رسید عمر را مصیبت قتل در آمد صهیب در حالی که میگریست بر مصیبت عمر یقول میگوید وا اخاه
وا صاحباه وای برادر و وای یار فقال عمر یا صهیب اتبکی علی پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت ای صهیب آیا گریه میکنی بر من وقد قال رسول الله و حال آنکه
بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه و ذکر بعض بکا برای آن خواهد بود که ممنوع گریه است که با نوحه و فجع
وجزع بود و یا مراد آنست که بکا مظنه تعذیب است اگر خواهد خدای تعالی عذاب میکند بران فافهم فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة پس گفت
ابن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آنرا یعنی گفت و گوی عمر و صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره مر عائشه را فقالت یرحم الله عمر پس گفت عائشه رحم کند
خدای تعالی عمر را چنانکه با ابن عمر گفته بود یغفر الله اینجا ذکر مغفرت نکرد که مبنی از سبق گناه است بخلاف رحمت که مورد وی عام است لا والله نه این چنین است بخدا سوگند ما حدث
رسول الله حدیث نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بران وجهی که عمر فهمیده زیرا که حدیث صحیح است بی شبهه و اختلاف
در تعیین مراد است عمر و ابن عمر میگویند که عذاب بسبب بکا میت مؤمن را و کافر را و عائشه میگوید که این در ماده کافر است و او در عذاب است گریه کنند یا نکنند و بر تقدیر گریه عذاب
مقارن گریه است پس عذاب با گریه است نه از گریه و این مضمون را اگر بزبان علما ادا کنند واضح تر میگردد که کلمه با نزد ابن عمر برای سببیت است و نزد عائشه برای ملابست است
و اگر فرضا مسلمانی در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن گریه خواهد بود اما عائشه میگوید که مورد این حدیث در کافر است و این است معنی قول عائشه که گفت ولکن ان الله تعالی
یزید الکافر عذابا ببکاء اهله علیه ولیکن بدرستیکه خدای تعالی افزون میکند کافر را عذاب با بکای اهل وی بر وی و این عبارت دلالت میکند که در ماده کافر گریه نیز سبب افزونی
عذاب میگردد و این بسبب آن خواهد بود که کافر راضی است بگریه بلکه بعض وصیت میکردند بگریه و نوحه و نامشروعات دیگر پس سببیت گریه مر عذاب را بجهت این است و بعض همین توجیه
میکنند که عذاب بسبب گریه در انجا است که میت وصیت کرده باشد بدان و راضی شده چنانکه رسم جاهلیت بود و قائل بعد از ان عائشه رضی الله عنها استدلال میکند بر عدم سببیت
گریه اهل میت مر عذاب او را چنانکه میفرماید وقالت عائشة رضی الله عنها حسبکم القرآن بس است شما را قرآن که میفرماید ولا تزر وازرة وزر اخری و بر نمیدارد هیچ نفس بار بردار

بار نفس دیگر را یعنی گناه یکی بر دیگری نمی نویسند و چون گریه و نوحه گناه اهل میت است بر میت برای چه نویسند و وی چه گناه کرده است که او را بدان عذاب کنند قال ابن عباس عند
ذلک گفت ابن عباس نزد این سخن مضمون آیت قرآنی را که والله اضحک وابکی و خدا خندانید و میگریانید و این تقریریست برای نفی مذهب ابن عمر که میت عذاب کرده میشود
ببکای اهل وی بر وی زیرا که بکای آدمی و ضحک وی و اندوه و شادی وی از خدا است که پیدا میکند و ظاهر میگرداند در وی آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما این بر تقدیری خواهد
بود که ضحک و بکا بی اختیاری باشد و تکلف و اختیار را در آن و اسباب آن مدخلی نباشد فافهم والله اعلم قال ابن ابی ملیکة فما قال ابن عمر شیئا پس نگفت ابن عمر در برابر این
سخن چیزی را و ملزم گشت و قبول کرد متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه مجتهد اسیر دلیل است و او را میرسد که بدلیل خود تخطیه مجتهد دیگر کند اگرچه بزرگتر و عالی شان و فهم
تر از وی باشد چنانکه عمر نسبت بعائشه رضی الله عنها و چون حق ظاهر گردد قبول کند و ساکت گردد تا نزاع و جدال زیاده نگردد وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما جاء النبی
صلی الله علیه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة گفت عائشه هرگاه که رسید آن حضرت را خبر کشته شدن زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه
در غزوهٔ موته چنانکه قصهٔ آن در احادیث و کتب سیر مذکور و مسطور است جلس نشست آن حضرت یعنی در مسجد برای عزای ایشان یعرف فیه الحزن شناخته میشود
در آن حضرت غم و اندوه وانا انظر من صائر الباب و من نگاه میکردم از شکاف در چنانکه تفسیر کرده است او را راوی بقول تعنی شق الباب میخواهد عائشه بصائر باب
شکاف باب را اظهار از دان آن حضرت در آن وقت کسی بیگانه نبود فاتاه رجل پس آمد آن حضرت را مردی فقال پس گفت آن مرد ان نساء جعفر بدرستیکه زنان جعفر وذکر بکاءهن
و ذکر کرد آن مرد گریهٔ زنان جعفر را که بسیار میکنند فامره ان ینهاهن پس امر کرد آن حضرت آن مرد را که باز دارد زنان را از گریه فذهب پس رفت آن مرد پیش زنان تا منع کند ثم اتاه
الثانیة پس نزد آمد آن مرد نزد آن حضرت بار دوم لم یطعنه اطاعت نکردند زنان آن مرد را و باز نیامدند از گریه بگفتهٔ او فقال انههن پس باز گفت با آن مرد که برو و باز دار ایشان را
از گریه فاتاه الثالثة پس آمد آن مرد نزد آن حضرت سیوم بار قال گفت والله غلبننا بخدا سوگند غالب آمدند زنان ما را یا رسول الله فزعمت پس گمان برد عائشه و در بعض
نسخ زعمت بلفظ متکلم تصحیح کرده اند پس این قول عائشه است که گفت پس دانستم انه قال که آن حضرت گفت با آن مرد فاحث فی افواههن التراب پس بینداز در دهنهای
ایشان خاک را مبالغه است در منع ایشان از بکا و زور آوردن بر ان عائشه میگوید فقلت پس گفتم با دل خود خطاب با آن مرد ارغم الله انفک بر خاک بمالد خدای تعالی بینی ترا
کنایت است از خواری و اهانت لم تفعل ما امرک رسول الله نکردی تو آنچه امر کرد ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که باز داشتن زنانست از گریه ولم تترک رسول الله صلی الله
علیه وسلم من العناء و خلاص نکردی آن حضرت را از رنج و مشقت کشیدن در امر منع مکرر که هر بار آمدی و گفتی که آنها باز نمی آیند تا بار دیگر امر کرد آنحضرت و تعب کشید متفق
علیه وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة قلت گفت ام سلمه که چون مرد ابو سلمه که زوج اول وی بود پیش از آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفتم من غریب وفی
ارض غربة غریب است ابو سلمه و در زمین غربت است زیرا که از مکه بحبشه هجرت کرده بود و از حبشه بمدینه آمده و غریب بود و با هیچکس گفت و گوی نداشت لابکینه بکاء
یتحدث عنه البته بگریم او را گریه که حکایت کرده شود از آن در مردم که این چنین گریه کرد که هیچ کس نکرده است فکنت قد تهیأت للبکاء علیه پس بودم من که
بتحقیق آماده شدم برای گریه کردن بر ابو سلمه و خود را بر آن آوردم اذ اقبلت امرأة ترید ان تسعدنی ناگاه پیش آمد زنی میخواهد که یاری دهد مرا و موافقت کند با من در
گریه کردن فاستقبلها رسول الله پس پیش آمد آن زن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت اتریدین ان تدخلی الشیطان آیا میخواهی تو ای زن که
در آری شیطان را بیتا اخرجه الله منه مرتین در خانهٔ که بیرون آورده است او را خدای تعالی از آن خانه دو بار یکبار بدر آمدن در اسلام و بار دیگر بهجرت یا یکبار
بهجرت از مکه بحبشه و بار دیگر از حبشه بمدینه یا در روز در آمدن در اسلام و در روز بیرون رفتن از دنیا و تواند که مرتین متعلق بتقال باشد وکففت عن البکاء فلم ابک ام سلمه میگوید و چون آن
حضرت این کلمه فرمود باز آمدم از گریه پس گریه نکردم بعد از آن رواه مسلم وعن النعمان بن بشیر صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله بود قال اغمی علی
عبدالله بن رواحة گفت نعمان بیهوشی انداخته شد بر عبدالله بن رواحه در وقتی که بیمار بود و نزدیک بمردن رسیده و اگرچه وی رضی الله عنه در بیماری نمرده است بلکه شهید شد
در غزوهٔ موته فجعلت اخته عمرة تبکی پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت که میگریست و میگفت واجبلاه ای کوه واکذا واکذا ای چنین ای چنین تعدد علیه
در حالتی که میشمارد بر وی اوصاف وی و میستاید چنانکه میستایند زنان مرده را در نوحه و تفجع فقال پس گفت عبدالله بن رواحه یعنی بعمره حین افاق بیکا میکه بهوش آمد ما قلت
شیئا الا قیل لی کذلک نگفتی تو هیچ چیزی از آن اوصاف را مگر آنکه گفته شد مرا بطریق سخریت و استهزاء که آیا تو چنینی زاد فی روایة زیاده کرده است در روایتی این عبارت را
که فلما مات لم تبک علیه پس چون مرد ابن رواحه نگریست عمره بر وی و نوحه نکرد و این یک توجیهی است که مر قول عمر و ابن عمر را که در حدیث ان المیت لیعذب ببکاء اهله
علیه گفته اند رواه البخاری وعن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من میت یموت گفت ابو موسی شنیدم آن حضرت را
که میگفت نیست هیچ مرده که میمیرد فیقوم باکیهم پس می ایستد گریه کنندهٔ قوم فیقول پس میگوید آن گریه کننده واجبلاه واسیداه او نحو ذلک یا مانند آن الفاظ دیگر که
در ندبه و تفجع میگویند الا وکل الله به ملکین مگر آنکه میگذارد خدای تعالی بر وی دو فرشته را و می سپارد کار او را با ایشان یلهزانه که می خبانند و دفع میکنند آن میت را و لهز
مشت بر سینه زدن از باب فتح یفتح ویقولان و میگویند بطریق ایذا اهکذا کنت آیا همچنین بودی تو این نیز نوعی از عذاب است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
حسن وعن ابی هریرة قال مات میت من آل رسول الله مرد مرده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه پس جمع شدند زنان در حالتی که

گریه میکنند بران میت فقام عمر پس بایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن و یطردهن درحالی که باز میداشت این زنان را و میراند ایشان را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعهن بگذار ایشان را یا عمر فان العین دامعة زیرا که چشم اشک ریزنده است والقلب مصاب و دل مصیبت زده و اندوهگین است والعهد قریب و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و ما ناگریه آن زنان بی نوحه و بی تفجع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بران و عمر رضی الله عنه گریه را مطلق گروه پنداشت و این زنان بزور و غلبه گریه میکردند رواه احمد والنسائی وعن ابن عباس قال ماتت زینب بنت رسول الله مرد زینب دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص بن ربیع اموی بود فبکت النساء پس گریستند زنان فجعل عمر یضربهن بسوطه پس در ایستاد عمر که میزد ایشان را با تازیانه خود فاخره رسول الله پس افکند و دور کرد عمر را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیده بدست خود و قال و گفت آن حضرت مهلا آهسته شو یا عمر ثم قال پستر گفت آن حضرت مر زنان را ایاکن و نعیق الشیطان دور دارید خود را ای زنان از آواز شیطان که نوحه و ندبه است و نعیق در اصل بانگ کردن زاغ و شبان مر گوسپندان را تم قال پستر گفت آن حضرت انه مهما کان من العین و من القلب فمن الله تحقیکه شان این است که هرچه باشد از چشم که گریه است و از دل که غم و اندوه است پس از خداست عز و جل یعنی راضی است از ان خدا و من الرحمة و از مهربانی است و ما کان من الید و من اللسان و چیزیکه باشد از دست و از زبان فمن الشیطان پس از شیطان است و خوش میشود شیطان بدان که در معصیت می افتد آدمی از ان رواه احمد وعن البخاری تعلیقا قال لما ماتت الحسن بن الحسن بن علی بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده است که چون مرد حسن بن امام حسن که او را حسن مثنی گویند و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شده است ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زد زن حسن خیمه بر قبر وی یک سال که در ان یک سال بر سر گور وی نشست و درد مصیبت و اندوه و فراق وی هر روز تازه میداشت ثم رفعت بعد از یک سال چون درد فرو نشست برداشت خیمه را فسمعت صائحا یقول پس شنید آواز کننده را که میگوید الا هل وجدوا ما فقدوا دانا و آگاه باشید آیا یافتند چیزی را که گم کردند فاجابه آخر پس جواب داد این آواز کننده را آواز کننده دیگر بل یئسوا فانقلبوا بلکه نومید شدند پس برگشتند شعر و عوضت اجرا من فقید فلا تکن فقیدک لا یاتی و اجرک ذاهب وعن عمران بن حصین وابی برزة بفتح با و سکون را و بزای قالا روایت است ازین دو صحابی که گفتند خرجنا مع رسول الله بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی جنازة در مشایعت جنازه فرای قوما قد طرحوا اردیتهم پس دید آن حضرت گروهی را از اهل میت که بتحقیق انداخته اند رداهای خود را یمشون فی قمص میروند در پیراهنهای بی روا و این رسم جاهلیت بود که چون پس جنازه میرفتند ردا نمی پوشیدند تا اشارت بر پریشانی بال و بی سروسامانی حال فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم افبفعل الجاهلیة تاخذون آیا بکردار اهل جاهلیت عمل میکنید او بصنیع الجاهلیة تشبهون یا بکار و پیشه جاهلیت مانند میشوید یا مانند میکنید خود را و کلمه او یا برای شک راوی است یا برای تنویع و تشبهون بفتح تا و تشدید موحده و بضم تا و کسر موحده نیز روایت است لقد هممت ان ادعو علیکم بتحقیق قصد کردم که دعای بد کنم بر شما دعوة ترجعون فی غیر صورکم اینچنین دعای که برگردید شما یعنی مصور شوید در غیر صورتهای خود یعنی مسخ شوید و خنازیر و قرده شوید یا برگردید بسوی خانهای خود حالی که در غیر صورت خود آیید یعنی چون وضع و لباس خود را بجهت حق تغییر دادید صورتهای شما که لباس ارواح شماست نیز برگردد قال فاخذوا اردیتهم ولم یعودوا لذلک گفت راوی پس گرفتند رداهای خود را و باز نگشتند بآن فعل و رسم جاهلیت رواه ابن ماجة وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تتبع جنازة معها رانة گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت از انکه پس روی کرده شود جنازه که با وی نوحه گری باشد یعنی رفتن با جنازه سنت است ولیکن ترک داده میشود بوجود رانه چنانکه اجابت دعوت سنت است و لیکن ترک داده میشود بوجود ملاهی و منکرات رواه احمد وابن ماجة وعن ابی هریرة ان رجلا قال له مات ابن لی فوجدت علیه روایت است از ابی هریره که مردی گفت مر او را مرد پسری که مرا بود پس اندوهگین شدم بر مردن وی هل سمعت من خلیلک آیا شنیده نواز دوست جانی خود یعنی محمد رسول الله صلوات الله وسلامه علیه درودهای خدا و سلام بر وی باد شیئا یطیب بانفسنا عن موتانا چیزیکه خوش سازد نفسهای ما را از جانب مردهای ما که از جنس اولاد اند که آنها بعد از مردن نفع میکنند ما را قال نعم سمعته صلی الله علیه وسلم قال گفت ابو هریره آری شنیده ام آن حضرت را که گفته است صغارهم دعامیص الجنة خردان مسلمانان که می میرند دعامیص بهشت اند و دعامیص جمع دعموص است بضم دال و آن کرمکی است که غوطه میزند در آب و می برآید و نیز بمعنی شخصی که دخال است در امور و پیش آینده است ملوک و امرا را نیز می آید یعنی این خردان سیر کنند در بهشت و می درآیند هر جا که میخواهند و دخل میکنند در هر کار که باشد چنانکه حال صبیان است در دنیا یلقی احدهم اباه پیش می آید یکی ازین خردان پدر خود را فیاخذ بناحیة ثوبه فلا یفارقه پس میگیرد کناره جامه پدر را پس جدا نمیشود از وی حتی یدخله الجنة تا آنکه میدرآرد او را در بهشت و تخصیص پدر بذکر یا از ان جهت است که وی اصل و متبوع است و مادر تابع و فرع اوست یا آنکه صبر از مردان بیشتر می آید که از زنان و در بعض احادیث مادر مذکور شده و در بعض مادر و پدر هر دو و ظاهر آنجهت اختلاف مقام و وجود تقریب کلام است والله اعلم رواه مسلم واحمد واللفظ له وعن ابی سعید قال جاءت امرأة الی رسول الله آمد زنی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقالت پس گفت آن زن یا رسول الله ذهب الرجال بحدیثک بردند مردان حدیث ترا که خبر میدهی تو ایشان را بدان و گرفتن نصیبی تمام از مواعظ و نصائح تو فاجعل لنا من نفسک یوما نأتیک فیه پس بگردان برای ما از ذات شریف خود نصیبی در روزی که بیائیم ما ترا در ان روز تعلمنا مما علمک الله تا بیاموزانی ما را از ان چیزی که آموزانیده است ترا خدای تعالی فقال پس گفت آن حضرت اجتمعن فاتاهن رسول الله پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعلمهن مما علمه الله پس تعلیم کرد ایشان را از آنچه تعلیم کرده است او را خدای

تعالی ثم قال پس گفت آن حضرت ما منکن امرأة تقدم بین یدیها من ولدها ثلثة نیست از شما زنیکه بفرستد پیش خود از فرزندان خود سه کس را الا کان لها حجابا من
النار مگر آنکه باشد این پیش فرستادن برای آن زن پرده و مانع از در آمدن در آتش دوزخ فقالت امرأة منهن پس گفت زنی از آن زنان یا رسول الله او اثنین یا دو فرزند فرستد
فاعادتها مرتین پس باز گردانید و مکرر گفت آن زن این کلمه را دو بار ثم قال پس گفت آن حضرت واثنین واثنین واثنین مکرر سه بار رواه البخاری وعن معاذ بن
جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یتوفی لهما ثلثة نیستند هیچ دو مسلمان یعنی والدین که بمیرد برای ایشان سه کس از فرزندان الا ادخلهما
الله الجنة بفضل رحمته مگر آنکه در آورد آن دو مسلمان را خدای تعالی در بهشت بفزونی مهربانی خود و در بعض نسخ بفضله ورحمته ایاهما آن هر دو را تاکید هما است فقالوا پس گفتند
یا رسول الله او اثنان یا دو کس بمیرند قال او اثنان گفت آن حضرت یا دو کس قالوا او واحد قال او واحد ثم قال پس گفت آن حضرت والذی نفسی بیده سوگند
آن خدای که بقای ذات من در دست قدرت او است ان السقط لیجر امه بسرره الی الجنة بدرستیکه بچۀ ناتمام افتاده از شکم چه جای مولود تمام هر آئینه میکشد
مادر خود را بسرر خود بسوی بهشت اذا احتسبته چون صبر کند بر وی و نگرید و نظر بر ثواب دارد و سرر بفتحتین آنچه بریده شود از ناف کودک اشارت است بعلاقه که میان
او و مادر است گویا مثل ریسمانی میشود که میکشد مادر او را به بهشت رواه احمد وروی ابن ماجة من قوله و روایت کرده است این حدیث را ابن ماجه از قول وی
والذی نفسی بیده تا آخر و اول حدیث را که ما من مسلمین الخ ذکر نکرده وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قدم ثلثة
من الولد لم یبلغوا الحنث کسیکه پیش بفرستد سه کس را از اولاد که نرسیده اند حد بلوغ را کانوا له حصنا حصینا من النار باشند این سه ولد برای آن کس پناه استوار از آتش
دوزخ فقال پس گفت ابو ذر قدمت اثنین پیش فرستاده ام من دو کس را قال گفت آن حضرت واثنین اگر دو کس را هم پیش فرستد میباشند پناه از آتش دوزخ قال ابی
ابن کعب ابو منذر سید القراء گفت ابی که کنیت وی ابو المنذر است و در شان وی سید القراء واقع شده است یعنی بهتر قرآن خوانندگان و آنحضرت او را سید الانصار گفته
و عمر بن الخطاب سید المسلمین خوانده قدمت واحدا پیش فرستاده ام من یکی را قال وواحدا گفت آن حضرت یکی را هم اگر پیش فرستد توجیه این سابقا گذشته است که تا چه
آنحضرت همین ساعت وحی نازل شد یا آنحضرت دعا کرد و قبول افتاد رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن قرة بضم قاف
و تشدید را المزنی بضم میم وفتح زای و بنون از صحابه است ان رجلا کان یاتی النبی صلی الله علیه وسلم ومعه ابن له بود مردی که می آمد نزد آن حضرت و حال
آنکه با وی پسری بود مر او را فقال له النبی پس گفت مر آن مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اتحبه آیا دوست میداری تو این پسر را فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله احبک الله کما
احبه دوست دارد ترا خدای تعالی آنچنانکه دوست میدارم من او را یعنی سخت دوست میدارم من او را ففقده النبی پس گم کرد و ندید آن پسر را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال
ما فعل ابن فلان پس گفت آن حضرت چه کرد پسر فلانی یعنی چه شد و کجا رفت و چه حال دارد قالوا گفتند یا رسول الله مات مرد آن پسر گویا که آن مرد هم در مجلس حاضر بود بدلیل
خطاب که با وی کرد ولیکن او را نپرسید از جهت شدت مصیبت و در بشارت با وی خطاب کرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما تحب ان لا
تاتی بابا من ابواب الجنة الا وجدته ینتظرک آیا دوست نمیداری تو که نیائی تو هیچ دری از درهای بهشت را مگر آنکه یابی تو او را که انتظار میبرد ترا و میدر آرد ترا در بهشت فقال
رجل پس گفت مردی یا رسول الله له خاصة ام لکلنا مر او راست این بشارت یا همۀ ما راست قال بل لکلکم گفت آن حضرت بلکه مر همۀ شما راست رواه احمد
وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان السقط لیراغم ربه بدرستیکه بچه افکنده هر آئینه حجت میکند و جدل میکند پروردگار خود را و اصل مراغمت
در خشم آوردن کسی را و مراد اینجا محاجه و مجادله است اذا ادخل ابویه النار وقتی که در آرد پروردگار تعالی پدر و مادر او را در آتش فیقال ایها السقط المراغم ربه پس گفته میشود ای سقط
مراغمت کننده پروردگار خود را ادخل ابویک الجنة در آر پدر و مادر خود را در بهشت فیجرهما بسرره پس در میکشد آن سقط پدر و مادر خود را بسرر خود فیدخلهما الجنة پس می در آرد
ایشان را در بهشت رواه ابن ماجة وعن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقول الله گفت آن حضرت میگوید خدای تبارک و تعالی ابن آدم ان صبرت واحتسبت
عند الصدمة الاولی ای پسر آدم اگر صبر کنی و امید ثواب داری نزد اول گرفت مصیبت لم ارض لک ثوابا دون الجنة راضی نمی شوم من مر ترا از روی ثواب غیر بهشت یعنی البته
به بهشت می در آرم ترا رواه ابن ماجة وعن الحسین بن علی رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة یصاب بمصیبة نیست هیچ مرد
مسلمان و نه زن مسلمان که رسیده میشود بمصیبت فیذکرها پس یاد میکند آن مصیبت را وان طال عهدها و اگر چه دراز بود زمان آن مصیبت فیحدث لذلک استرجاعا پس نو
پدید میکند مر آن واقع را از مصیبت استرجاع یعنی قول انا لله وانا الیه راجعون الا جدد الله تبارک وتعالی له عند ذلک مگر آنکه نو میکند خدای تعالی ثواب را نزد احداث استرجاع
فاعطاه مثل اجرها یوم اصیب بها پس میدهد خدای تعالی او را مانند اجری در روزی که رسیده شده است آن مسلمان را آن مصیبت رواه احمد والبیهقی فی شعب
الایمان وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انقطع شسع احدکم فلیسترجع وقتی که بگسلد دوال نعل یکی از شما پس باید که استرجاع
کند شسع بکسر شین معجمه و سکون مهمله دوال نعلین فانه من المصائب زیرا که گسستن دوال نیز از مصیبتها است وعن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء یقول
سمعت ابا القاسم صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تبارک وتعالی قال گفت ام الدرداء که زوجۀ ابو الدرداء است شنیدم ابو الدرداء را که میگفت شنیدم آن حضرت را که میگفت
که خدای تعالی بعیسی گفت یا عیسی انی باعث من بعدک امة اذا اصابهم ما یحبون حمدوا الله ای عیسی بدرستیکه من بر انگیزنده ام پس از تو گروهی را که چون برسد ایشان را چیزی که دوست

میدارند آنرا از نعمت شکر میکویند خدا را وان اصابهم ما یکرهون احتسبوا وصبروا و چون برسد ایشانرا چیزی که ناخوش میدارند آنرا از بلیت امید ثواب میدارند و صبر میکنند ولا حلم ولا عقل و حال آنکه نیست ایشانرا بردباری و آهستگی و عقل و تدبیر این تاکید مفهوم احتسبوا و صبروا است زیرا که معنی احتساب آنست که باعث بر عمل اخلاص و طلب رضای حق تعالی باشد نه حلم و عقل و درینجا متوجه میشود که چگونه صبر و احتساب کند کسیکه او را حلم و عقل نیست چنانکه فرمود فقال پس گفت عیسی یا رب کیف یکون هذا لهم ولا حلم ولا عقل ای پروردگار من چگونه باشد صبر و احتساب مر ایشانرا و حال آنکه نیست حلم و عقل فقال پس گفت پروردگار تعالی اعطیهم من حلمی وعقلی میدهم من مر ایشانرا از حلم خود و عقل خود کذا قیل و ممکن است که گفته شود که معنی لا حلم ولا عقل آنست که مدهوش شدند و رفت عقل ایشان از جهت صدمهٔ مصیبت و با وجود آن صبر میکنند و احتساب مینمایند و این عبارت را معنی دیگر خیال کرده شده است که در شرح مذکور است فلینظر ثمه والله اعلم رواهما روایت کرد این هردو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان

باب زیارة القبور زیارت قبور مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و پوسیدگی استخوان و فنای دنیا و جز آن از فواید و عمده دران دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت و بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشائخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده شود بوی بعد از وفات وی یکی از مشائخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشائخ که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشائخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت او است و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آنست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از ان و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت او است و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران و در شرح شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است که این بر تقدیریست که نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست دران و در آخر باب چیزی بیاید متعلق باین سخن و تمام کرده این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد در قصهٔ قتلای بدر والله اعلم و از جملهٔ آداب زیارت آنست که روی بجانب قبر و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را بدست و بوسه ندهد آنرا و منحنی نشود و روی بخاک نمالد که این عادت نصاری است و قرائت قرآن نزد قبر مکروه است نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر الشهید که یکی از مشائخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده و فتوی هم برین است و شیخ امام محمد بن الفضل گفته که مکروه قرائت قرآن بجهر است و اما مخافت لا باس به است اگر چه ختم کند و از شیخ محمد بن ابراهیم آمده که بخواند سورهٔ تبارک الملک بلند یا پست و فرقی نیست در میان جهر و مخافت در ظاهر روایت از جهت ورود اثر بدان و نقل کرده شده است از شیخ ابی نصر بن سعید که مستحب است نزد زیارت قبور خواندن سورهٔ اخلاص هفت بار و بخشد ثواب آنرا برای میت و اصح آنست که میرسد بمیت و در بعض روایات آمده که بخواند آیت الکرسی و یازده بار قل هو الله احد بعد از ان بنشیند و زیارت کند و جمعه فاضل تر است از روزهای دیگر خصوصا اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تشریفا بیرون می آیند در روز جمعه بمعلا و بقیع برای زیارت و در روایات آمده است که داده میشود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود در روزهای دیگر و تا آنکه می شناسد زائر را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامهٔ ناس از منع زیارت روز جمعه و اثری که دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد و مکروه است بی سپر کردن قبور بی ضرورت و مستحب است که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند او را بی خلاف میان اهل علم و وارد شده است دران احادیث صحیحه خصوصا آب و بعضی از علما گفته اند که نمی رسد بمیت مگر صدقه و دعا و در بعض روایات آمده است که روح میت می آید خانهٔ خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق می کنند از وی یا نه والله اعلم

الفصل الاول عن بریدة بضم با و فتح را که از مشاهیر صحابه است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهیتکم عن زیارة القبور نهی کرده بودم من شما را پیش ازین از زیارت کردن قبور فزوروها پس زیارت بکنید الآن و آن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند که سبب نهی قرب عهد بجاهلیت بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاهلیت میگفتند و میکردند

اما الآن پس بتحقیق مقرر و ثابت شد قواعد اسلام و اختلاف کرده اند در نسا و بعض گفته اند که رخصت مردان راست و زنان باقی اند بر نهی مگر در زیارت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و بعض گفته اند که رخصت شامل است رجال را و نسا را همه و در حدیث آمده است که لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کننده قبور را و آنها که قائلند با جهت
میگویند که ورود این حدیث پیش از رخصت است والله اعلم ونهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث ونهی کرده بودم شما را از نگاه داشتن گوشتهای قربانیها بالای سه روز
فامسکوا ما بدا لکم پس نگاه دارید الآن تا وقتی که ظاهر شود مر شما را یعنی تا آنکه خوش آید شما را و قرار گیرد رای شما بران و سبب نهی از نگاهداشتن لحوم اضاحی زیاده بر سه روز
احتیاج مردم فقیر بود که قدرت بر تضحیه نداشتند پس باید تصدق کردن و نگاه نداشت بعد ازان چون فراخ گردانید خدای تعالی بر مردم و احتیاج نماند رخصت کردند که نگاه دارند
تا آنوقت که خوش آید ونهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء ونهی کرده بودم شما را از انداختن نبیذ مگر در مشک فاشربوا فی الاسقیة کلها پس بنوشید الآن در همه ظرفها
چه مشک و چه غیر آن پس مراد باسقیه ظروف است و سبب در نهی کردن نبیذ جز در مشک آن بود که مشک سرد میدارد آب را پس گرم نمی شود و تیز و تند نمیگردد نبیذ دران و در ظروف
دیگر گرم میشود و سخت و تند میگردد پس شاید که خمر گردد و حرام شود و بودند مردم قریب العهد از تحریم خمر و هنوز لذات خمر و هوای آن از سر ایشان نرفته شاید که دران افتند و بعد ازان که امر
تحریم خمر مقرر شد و احتراز و اجتناب ازان لازم گشت احتمال ارتکاب آن نماند پس در هر ظرف که بکنند مختارند اگر تیز و تند نیست و مسکر نشده خواهند خورد و الا اجتناب خواهند
نمود ازان چنانکه فرمود ولا تشربوا مسکرا و ننوشید هیچ مستی آرنده را و نیز در ابتدای کار ظروف خمر باقی بود و پس نهی کرده شد ازان و جائز داشته نشد مگر در مشکها و در آخر تجویز کرده
شد در همه ظروف و این نزد امام مالک و احمد است و نزد دیگران هنوز دران ظروف حرام است چنانکه در کتاب الایمان مذکور شد و معنی نبیذ آنست که خرما یا انگور را کوفته در
آب انداخته نگاه دارند تا اندک تیزی در وی پیدا گردد و بنوشند و این حلال است و اگر تیزی بیشتر گردد و سخت و مسکر شود حرام است و در کتاب الاشربه بتفصیل تر ازین معلوم
خواهد شد رواه مسلم وعن ابی هریرة قال زار رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر امه فبکی وابکی من حوله زیارت کرد آن حضرت قبر مادر خود را پس گریه کرد و بگریانید
کسی را که گرد آن حضرت ایستاده بودند یعنی چندان گریه کرد که در دیگران نیز تاثیر کرد و بگریه او در گریه در آمدند فقال استاذنت ربی فی ان استغفر لها پس گفت طلب اذن کردم
پروردگار خود را در آنکه طلب آمرزش کنم برای مادر خود فلم یؤذن لی پس اذن کرده نشد مرا فاستاذنته فی ان ازور قبرها پس طلب اذن کردم پروردگار را در آن که زیارت کنم قبر مادر را
فاذن لی پس اذن داده شد مرا فزوروا القبور پس زیارت کنید قبرها را فانها تذکر الموت زیرا که قبرها یاد میدهند موت را رواه مسلم بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث
وامثال وی طریقه متقدمین است و بعضی از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وی سبحانه و تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا
اولی قربی و قول وی سبحانه و تعالی ولا تسئل عن اصحاب الجحیم بر قراءت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمامه آبا و امهات آن حضرت را صلی الله
علیه وسلم تا آدم و ایشانرا در اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان فترت بوده و مرده اند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده
گردانید خدای تعالی ایشانرا بر دست آن حضرت و بدعای وی پس ایمان آوردند و حدیث احیای والدین اگرچه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند انرا
بتعدد طرق و این علم که با مستور بود از متقدمین پس کشف کرد آنرا حق تعالی بر متاخرین والله یختص برحمته من یشاء من فضله و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه رسائل
تصنیف کرده اند و آنرا بدلائل اثبات نموده و از شبهه مخالفان جواب داده و اگر آنرا نقل کنیم سخن دراز گردد و هم در اینجا با ذکر نیست والله اعلم وعن بریدة قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر بود آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوی مقبرها این کلمات السلام علیکم
اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین سلام بر شما ای اهل سراها از مؤمنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نام منازلی
که آنرا عرصه و فضائی باشد و استعمال او در منازل احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند وانا ان شاء الله بکم للاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسنده گان و پیوسته گانیم
و استعمال انشاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را گویند ان شاء الله صحت خواهی یافت یا بجهت شک یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت بیت کرنه قضا
بود که با هم رویم میرسد آن وقت که ما هم رویم فنسأل الله لنا ولکم العافیة می طلبیم از خدا برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت رواه مسلم
الفصل الثانی عن ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبور بالمدینة گذشت آن حضرت بقبرها که در مدینه بود فاقبل علیهم بوجهه پس مقابل
شد آن حضرت برایشان بروی مبارک خود فقال پس گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم بیامرزد خدای تعالی ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما
پیش گذشتگان مائید و ما در پی شما میرسیم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه بود آن حضرت هرگاه که میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت
یخرج من آخر اللیل الی البقیع بیرون می آمد آن حضرت در پایان شب بسوی بقیع بموحده و قاف نام مقبرهٔ مدینه است فیقول پس میگفت السلام علیکم دار قوم
مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مؤمنان واتاکم ما توعدون غدا مؤجلون و آمد شما را چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین مهلت داده
شده اید شما وانا ان شاء الله بکم لاحقون و ما اگر خواسته است خدا بشما رسنده گانیم اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد خدایا بیامرز اهل بقیع غرقد را و بقیع الغرقد بجهت آن گویند
که بقیع نام زمینی که در وی درختان باشند و غرقد بغین معجمه و قاف نام نوع درختی است که درین زمین که مقبره شده است در زمان پیشین بسیار بود رواه مسلم وعنها قالت

بکون

كيف اقول ہم از عائشہ است کہ گفت و پرسیدازان حضرت چہ گونہ گویم و چہ گویم و چہ خوانم یا رسول اللہ تعني في زيارة القبور میخواہد عائشہ ازین پرسیدن کہ چہ گویم در زیارت
قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت مر نسا را و برآنکہ حدیث لعن پیش از رخصت بود قال قولی گفت آن حضرت بگو السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمين و
يرحم الله المقدمين منا والمتاخرين و رحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما و پس ماندگان را وانا ان شاء الله بکم للاحقون رواه مسلم وعن محمد بن النعمان
يرفع الحديث الى النبي روایت است از محمد بن نعمان کہ از ثقات تابعین است در حالتی کہ میرساند حدیث را بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قال گفت آن حضرت من زار
قبر ابويه او احدهما في كل جمعة کسی کہ زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی ازین دو را ہر ہفتہ غفر له و كتب برا آمرزیدہ شود مر آن کس را و نوشتہ شود در دیوان اعمال نیکی
کنندہ بہ پدر و مادر و بر بکسر بانیکی کردن بہ پدر و مادر ضد عقوق و بر بفتح ہمچنین بار نیکی کنندہ با ایشان ضد عاق و در بعض روایات فقہیہ بوسہ دادن قبر پدر و مادر را نیز آمدہ است
رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا وعن ابن مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كنت نهيتكم عن زيارة القبور
فزوروها فانها تزهد في الدنيا وتذكر الاخرة پس بدرستیکہ قبور و دیدن آنہا بی رغبت میکرداند در دنیا و نفرت می بخشد از ان کہ چون عاقبت کار این است
اینہمہ تعلق بدنیا چیست و یاد میدہد آخرت را کہ جز این عالم عالمی دیگر ہست کہ آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود کہ در قبور بصفت عبرت و حیرت باید بود و غافل و ذاہل
نباید بود و بیت بر زمینی کہ ہمی میگذری ساکن رو کہ عیونست و خطوط است و قدود است و خدود این ہمان چشمہ خورشید جہان افروز است کہ ہمی تافت بر
آرامگہ عاد و ثمود رواه ابن ماجة وعن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعن زوّارات القبور روایت است از ابوہریرہ کہ آن
حضرت گفت لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندہ را کہ در زیارت جزع و فزع و نوحہ و بکا و ندبہ بسیار میکنند رواه احمد والترمذي وابن ماجة
وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وقال قد راى بعض اهل العلم ان هذا كان قبل ان يرخص النبي و گفت ترمذی کہ این حدیث بود پیش از آنکہ
رخصت کند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم في زيارة القبور در زیارت قبور فلما رخص دخل في رخصته الرجال والنساء پس ہرگاہ کہ رخصت کرد آن حضرت
در آمدند در رخصت او مردان و زنان وقال بعضهم انما كره زيارة القبور للنساء و گفتہ اند بعضی از اہل علم کہ آن حضرت مکروہ پنداشت زیارت قبور مر زنان را
لقلة صبرهن وكثرة جزعهن از جہت کمی صبر زنان و بسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص بمردان خواہد بود تم كلامه تمام شد کلام ترمذی
و تا اینجا ہمہ کلام او بود وعن عائشة رضي الله عنها قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله گفت عائشہ بودم من کہ می در آمدم در خانہ خود را کہ در وی مدفون بود پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر نیز مدفون شدہ بود در وی واني واضع ثوبي و حال آنکہ من نہندہ و افگندہ بودم جامہ خود را یعنی دور از بدن واقول انما هو زوجي وابي
و میگفتم بدل خود آنانکہ درین حجرہ مدفون اند از ان کسی نیست مدفون مگر شوہر من کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم است و پدر من کہ ابوبکر است رضی اللہ عنہ فلما دفن عمر
پس ہرگاہ کہ دفن کردہ شد عمر رضی اللہ عنہ فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة على ثيابي پس بخدا سوگند نہ در آمدم آن خانہ را مگر آنکہ من بستہ شدہ است بر من
جامہای من حياء من عمر از جہت شرم داشتن از عمر کہ بیگانہ بود رواه احمد و درین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت و علم وی و آنکہ واجب است احترام
میت نزد زیارت وی خصوصا صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکہ در حالت حیات ایشان بود زیرا کہ صالحان را مدد بلیغ است مر زیارت
کنندگان خود را بر اندازۂ ادب ایشان كذا في شرح الشيخ تمام
شد کتاب الصلوٰۃ بفضل خدا و کرم وی صلی اللہ
علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ واتباعہ
اجمعین ہداۃ الطریق الحق
ومحیی علوم الدین ولا حول
ولا قوۃ الا
باللہ العلی العظیم

بعون اللہ تعالی والمنہ کہ صورت طبع پذیرفت جلد اول ترجمہ مشکوۃ شریف کہ از تصانیف مولانا شیخ عبد الحق دہلوی است در بندر بمبئی در کارخانہ محمدی حسب
الفرمایش عالی جناب مقدس القاب علام فہام ذوی المجد والاحترام فخر الحاج حاجی شیخ عبد الوہاب ولد مرحمت و غفران پناہ جنت و رضوان آرامگاہ
المستغرق فی بحار رحمت اللہ الملک المنان مرحوم شیخ مؤمن غفر اللہ لہ و نہایت سعی و اہتمام در تصحیح آن نمودہ و صورت اتمام پذیرفت فی بیستم شہر
ذوالقعدۃ الحرام سنہ ہجری نبوی یکہزار و
دو صد و ہفتاد و ہفت ۱۲۷۷